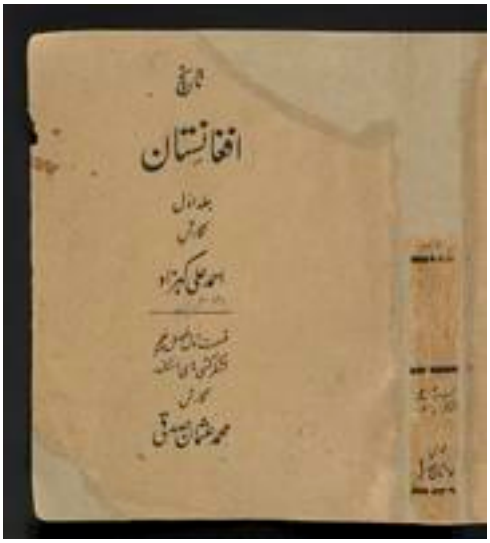
Afghanistan Digital Library

adl0967

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj

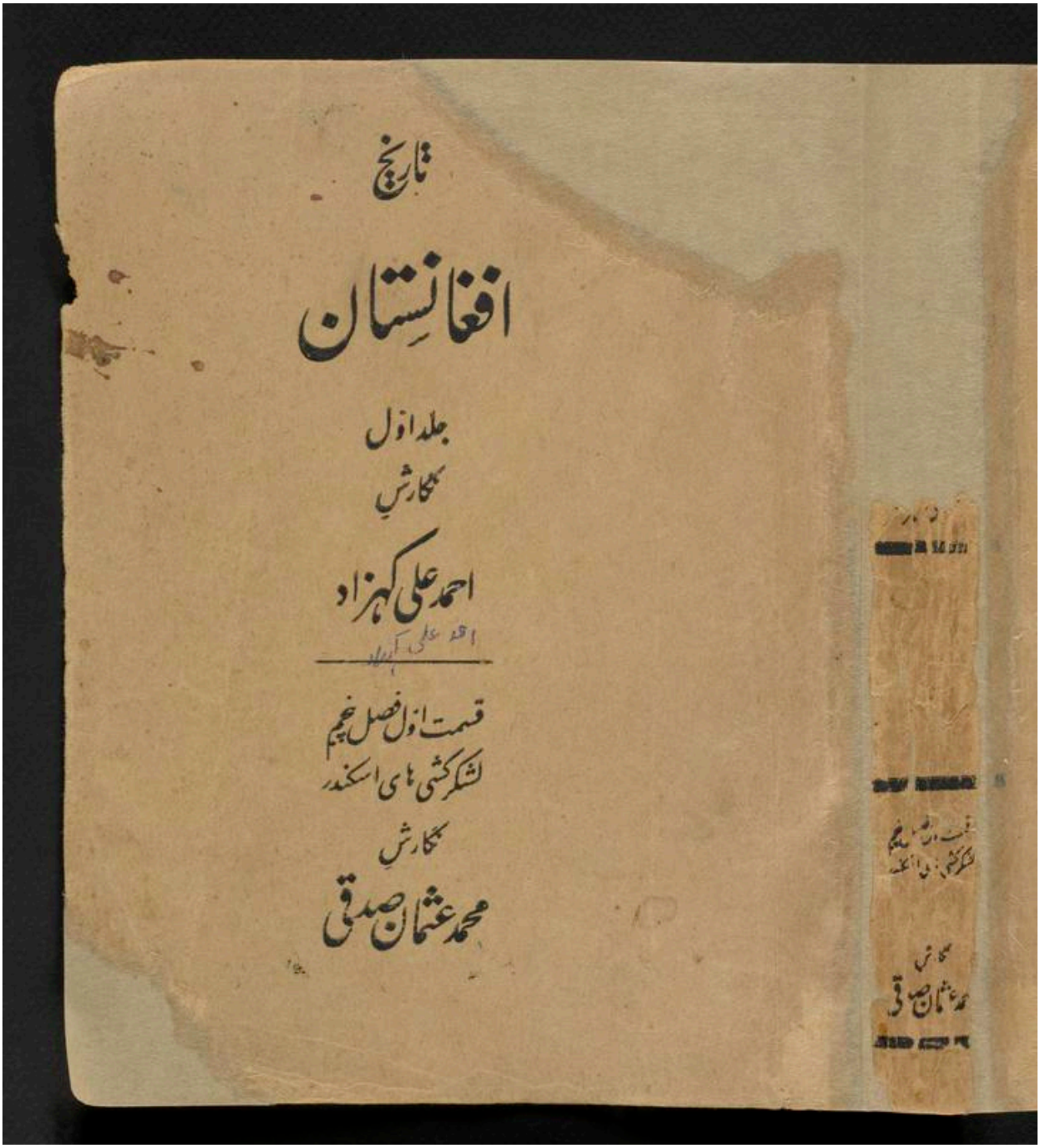


This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (http://afghanistandl.nyu.edu/). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser. When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1 of 1362



تاریخ

افغانستان

جلد اول

نگارش

احمد علی کهزاد

قسمت اول فصل چهم

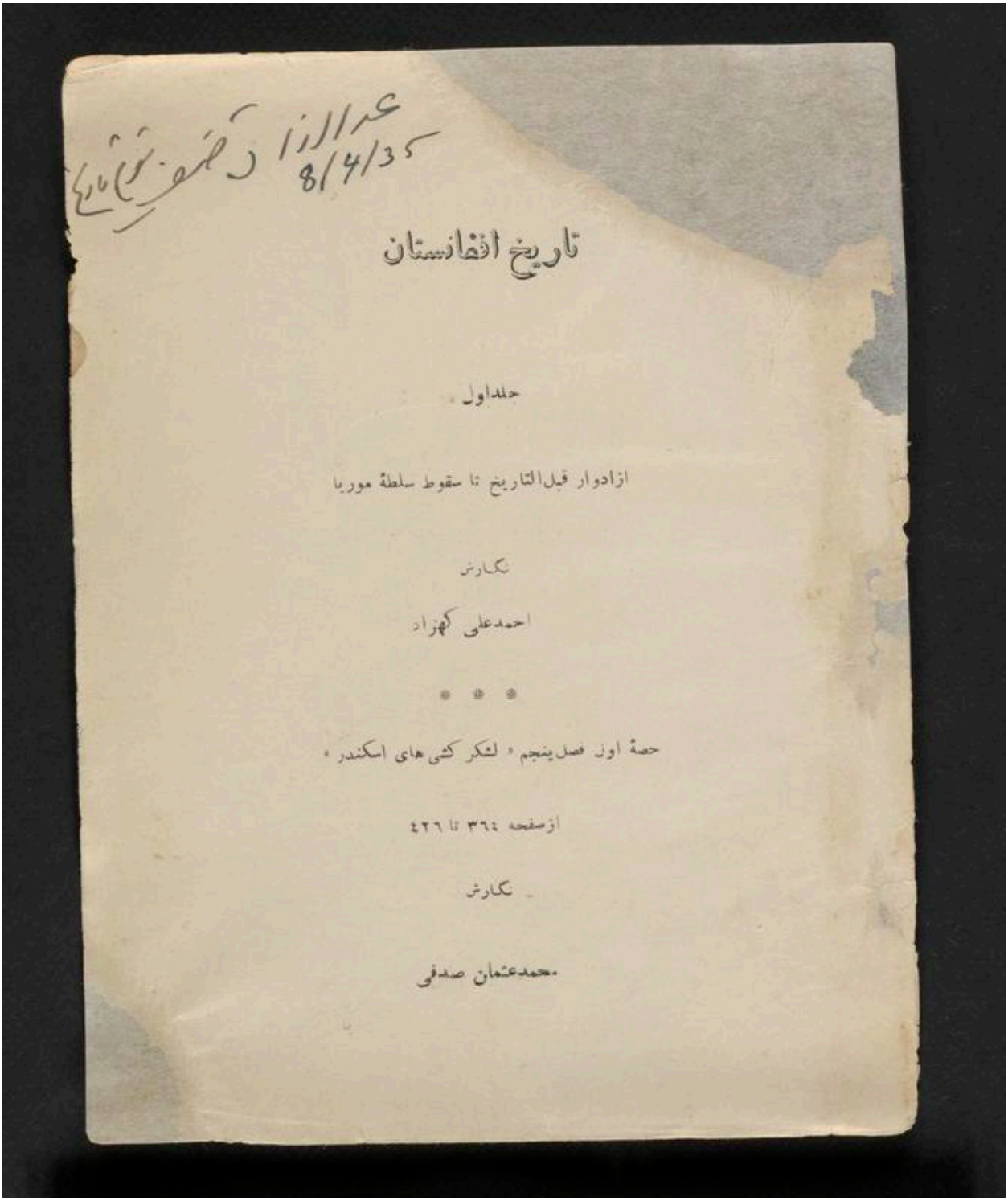
لشکرکشی های اسکندر

نگارش

محمد عثمان صدقی



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 3 of 1362



تاریخ افغانستان

جلداول

ازادوار قبل‌التاریخ تا سقوط سلطهٔ موریا

نگارش

احمدعلی کهزاد

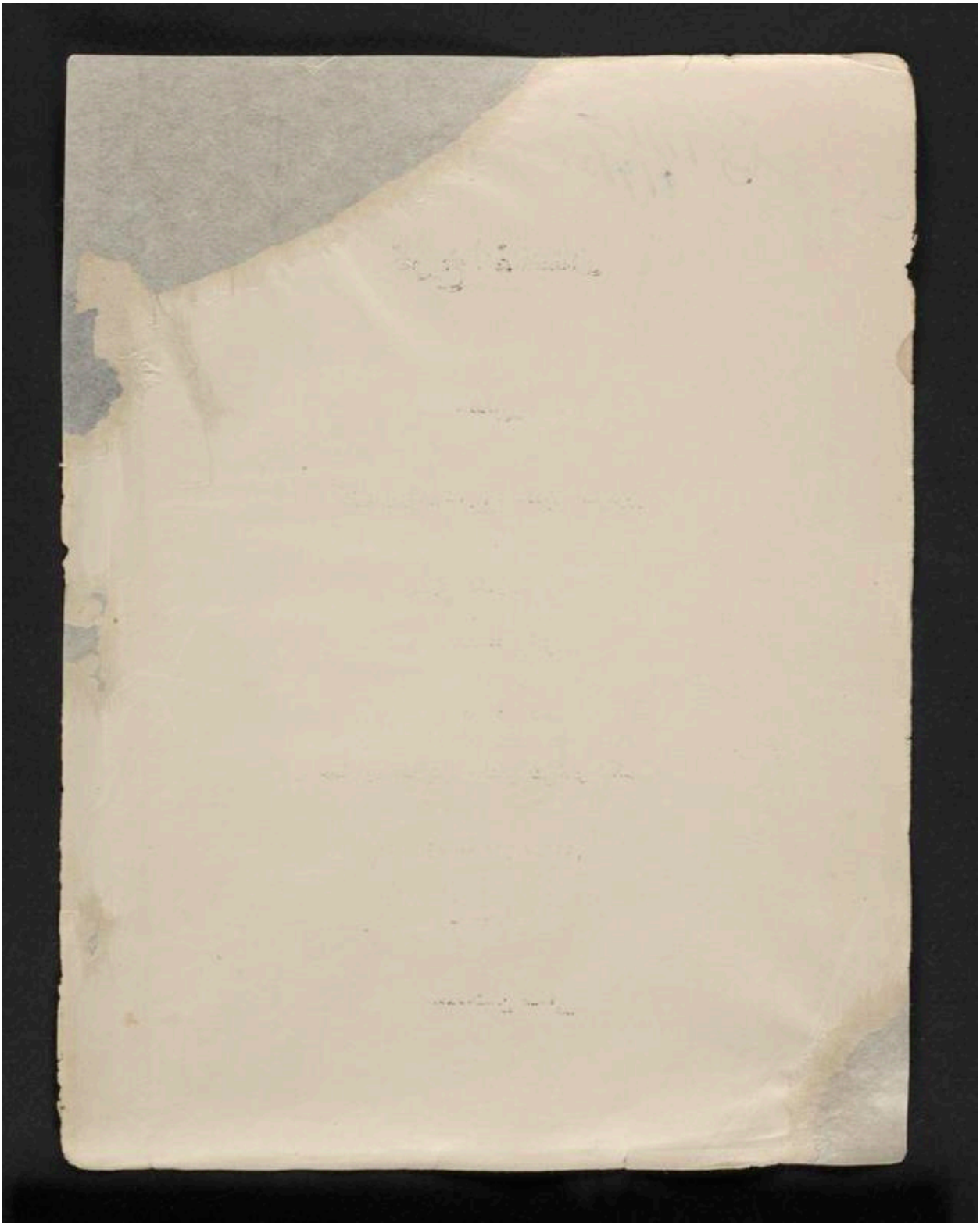
* * *

حصهٔ اول فصل پنجم « لشکر کشی های اسکندر »

ازصفحه ۳٦٤ تا ٤۲٦

نگارش

محمدعثمان صدقی



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 5 of 1362

فهرست مضامین

فصل اول

مضمون	صفحه
نظری به دوره های قبل التاریخ	۱
دوره کلکولی تیك	۵
اسیای غربی	۷
درحواشی آریانا ـ حوزهٔ سند	۹
بلوچستان	۱۳
انولزدیك مرو	۱۳
مساعدت خاك آریانا	۱٤
کشفیات درسیستان افغانی	۱۵
آبادی نمره اول	۱۸
آبادی نمردوم	۱۹
ارتباط خارجی ونتیجه	۲۱
لاجورد ورول آن درمراودات آریانا	۲٤

فصل دوم

آریاء کتلهٔ با خبری هندواروپائی هدلیت ویدی	۲۷
تشابه زبان	۳۲
آئین ومعتقدات	۳۳

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 6 of 1362

مضمون	صفحه
افسانه ها	۳۳
سرود یکم ویدی	۳۴
اوستا	۳۵
مهابهاراته	۳۵
مهدظهور و پرورش آریا	»
معنی کلمه آریا	۳۶
آریاورته	۳۷
آریانا ویجه	۳۸
آریاها درباختر	۳۹
انتشار آریاها ازباختر به‌دوطرفهٔ هندوکش	۳۹
ریشه «آریا» دریك عده نامها	۴۱
هرویو	»
هراوی‌تی	»
آریاکا	»
آریاسپ	۴۲
اریستوفیل	»
ارتاکانا	»
اریوس	»
آریانا	»
حدود آریانا	۴۴
سرود ویدی	۴۶
ویدیاودا	۵۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 7 of 1362

مضمون	صفحه
سرود های «بلهیکا» یا بخدی (سرود های قدیم و مجهول)	۵۰
سرود های جنوب هندو کش (سرود های معلوم)	۵۶
ریگ و ید و تقسیمات آن	۵۸
مدرسه‌های ادبی و تاریخی ریگ و ید	۶۲
تاریخ سرود های ویدی	۶۴
محل ظهور سرود های ویدی	۶۶
معلومات جغرافیائی ویدی	
رود کوبها (رود کابل)	۷۰
کرومو (رود خانهٔ کرم)	۷۱
گوماتی (رود خانه گومل)	۷۲
سوتی (رود خانه سوات)	»
راسا (رود خانهٔ کنر)	۷۳
«تریشتا ها» یا «انی تابها»	۷۴
سپته سند هو (هفت رود)	»
کسفد ها را	۷۵
حوزهٔ ار غنداب	»
بلهیکا-بلخ	۷۷
کوه منجوان و قبیله موجاوات	۷۹
نذکار بعضی قبایل	
بهاراته	۸۰
یکتها	۹۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 8 of 1362

مضمون	صفحه
اقتدار شاه وقبیله پکتها	۹۸
گنداری ها	۹۹
ستاگیدی‌ها	۱۰۰
اپاریتی‌ها	۱۰۱
دادیکی ها یاتاجیك‌ها	۱۰۲
الپناها	۱۰۳
جنگ‌های دی ووداسا	۱۰۵
بریسا یا(بریخی)	۱۰۶

حیات اجتماعی

حوزهٔ اکسوس وشمال هندوکش	۱۱۰
درجنوب هندوکوه	۱۱۴
خانواده (کولا)	۱۱۵
گوتراوگوشتی	۱۱۷
گرامه	۱۱۸
ویس یا ویسه	۱۱۸
عدم طبقات و کست در آریانا	۱۱۹
حکومت شاهی	۱۲۱
سبها وسمیتی یامجلس عوام واعیان	۱۲۵
عروسی	۱۲۶
مقام زن درجامعه ویدی	۱۳۰
بازی وورزش	۱۳۲

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 9 of 1362

مضمون	صفحه
اسپ سواری واسپ دوانی	۱۳۲
طاس بازی	۱۳۲
اتن ورقص	۱۳۲
خوا ندن وموزیك	۱۳۳
سامانه	۱۳٤
جنگجوئی و اسلحه	۱۳۵
البسه	۱۳٦
زراعت وما لداری	۱۳۷
صنعت	۱۳۹
خرزاك	۱٤۰
عقاید	۱٤۱
اندرا	۱٤۷
واروبا	۱۰۸
اکنی	۱٤۹
سوما «ربا لنوع»	»
سوما «مشروب»	۱۵۱
سوما وتخیلات ریشی‌ها	۱۵٦
سوماوهوما درریگ ویدو اوستا	۱۵۸
زبان ویدی	
زبان ویدی	۱٦۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 10 of 1362

مضمون	صفحه
مهاجرت آریاها از اریانا بطرف هند و فارس	
بطرف هند	۱۶۶
داسیاو	۱۶۸
شاخه غربی یا هادی و پارسوا	۱۷۰
فصل سوم	
مدنیت اوستائی	
عمومیات	
اقتضاآت محیط و نژاد	۱۷۲
اوستا و اولین خاك آریائی	۱۸۱
تاثیرات خاك آریانا	۱۸۲
زرتشتر سپنتمان	
ازریشی های عصر ویدی تازر تشتر سپنتمان	۱۸۵
زراتشترا ، زر تشتر سپیتمه یازرتشتر سپنتما ن	۱۸۸
خو شا وندان وبستگان زرتشتر	۱۹۱
زر تشتر در افسا نه‌هاوروایات تصوری	۱۹۲
روایات یونانی	۱۹۳
اوستا	
اوستا	۱۹۵
اوستای اولی یاباختری	۱۹۶
اوستای نو	

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 11 of 1362

مضمون	صفحه
تقسیمات اوستا	۱۹۹
گاثا ها	۲۰۰
اهمیت اوستا در تاریخ آریانا	۲۰۲
تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بخشی	
از بالدم هور بنو یا « فرشاهی آریائی »	۲۰۶
از اوستا تا شعر ا ی داستان سرای قرن ٤ هجری	۲۰۹
پارادانا	
پیشدادیان بلخی	۱۱٤
یما پادشاه	۲۱٦
اخطار ورود سرد ی واتخاذ ترتیبات لازمه	۲۱۸
شهادت ودا	۲۱۹
یاما « یما . جم وجمشید	۲۲۲
یاما وجام سوما یا جام جم	۲۲۳
اولین پایتخت آریانا	۲۲٤
تعبیر واقعی این کلمه	۲۲۹
ثری تونا «فریدون»	۲۳۱
کرساسپه	۲۳۲
کاوی	
کوائی « کیانی »	۲۳٦
کاوی کواتاه کی کوات	۲۳۸
کاوی یوسان ، کاوی یوسا ، کی کاوس	۲٤۱

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 12 of 1362

مضمون	صفحه
کاوه هوسراوا ، کی‌خسرو	۲۴۳
توزا یاطوس	۲۴۶

دودمان اسپه

دودمان اسپه	۲۴۵
اسپ وباختر	۲۴۸
اروت اسپه (لهراسپه)	۲۴۹
ویست اسپه (گشتاسپه)	۲۵۰
کاربات ویشتاسپه	۲۵۳
حامی‌زرتشترویدر داریوش	۲۵۷
زری وبری	۲۵۸
خاندان هوگوا	۲۵۹
سپنتو دانا	۲۶۰
اشوری‌هاو آریانا	۲۶۵

سرزمین اوستائی

سرزمین اوستائی	۲۷۲
آریانا ویجه	۲۷۵
سغده	۲۷۷
مورو	»
بخدی زیبا	»
نیسایا	۲۷۸
هرای وه	»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 13 of 1362

ویکره ته	۲۷۸
«اوروا» یا «اوروه»	۲۷۹
خننتا	»
«ری و تی	۲۸۰
«را گنا» یا «ره گه»	»
کخره	۲۸۱
«ورنا» یا «ورنه»	»
«رانکه» یا «رانگا»	»
کوهای آریانا	۲۸۲
هریتی بازر	۲۸۳
زره‌دهازا	۲۸۳
سیامکه	۲۸۶
وفره یانت	۲۸۶
سپیته ورنه	۲۸۶
سپیتوداتا	۲۸۶
یوپائی ری‌سنا	۲۸۷
کوسرادا	۲۸۸
پورانا	»
سپی تا گوناگیری	»
ستیرا	۲۸۹
پوروانا وا	»
رود خانه ها	»
هیتو منت	۲۹۱

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 14 of 1362

مضمون	صفحه
خواسپه	۲۹۱
هواسترا	«
فراداتا	«
هواناکوهیتی	۲۹۲
قلمر سلطنت وامپراطوری دودمان پارادانا و کاوی واسپه	۲۹۳
اوستامدیا وفارس وشاهان ایشان رانمی شناسد	۲۹۵

آئین اوستائی

ملاحظات عمومی	۲۹۷
سویهٔ اخلاقی	۳۰۳
هومته،هوخته،هورشته	۳۰۴
مقایسه بین بعضی نامهای ارباب انواع ویدی واوستائی	۳۰۵
عناصر طبیعی	۳۰۷
آتش	۳۰۷
آب	۳۰۸
میتهرا	۳۱۳
ارباب انواع اوستا ع روی مسکوکات شاهان کوشانی	۳۱۵
ارواح بستگان ،اجداد	۳۱۷

زندگانی اجتماعی

طبقات اجتماعی	۳۱۸
صحت وزیبائی بدن	۳۲۲
عروسی	۳۲۳
ترقی زراعت	۳۲۵
جنگ وادوات جنگی	۳۲۶
زبان زند	۳۳۱

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 15 of 1362

فصل چهارم

سلطه بیگانه

مضمون	صفحه
هخامنشی ها	۳۳٤
مرکزاولین مدنیت سامی ، کلدوعیلام	۳۳۵
آشوری‌ها	۳۳۷
اماد ی یا ماد	
امادی یا ماد	۳٤۱
اولین تذکر اسم مادی (ماد)	۳٤۲
مادها ازخلال کتیبه های آشوری	۳٤۳
ظهور سلطنت ماد	۳٤۵
فرا اورتس ومحکوم ساختن قبیله‌پارسوا	۳٤۸
سیا کذارس	۳٤۹
ظهور حمله سیتی ها یااسکی ئی ها	»
استیاک	۳۵۰
پارسوا «پارسواس»	
فارس‌ها	۳۵۲
هخا منشی ودیگرعشا یروقبایل پار سوا	۳۵۳
وضعیت هخامنشی هاپیش ازسیروس	۳۵٤
سیروس واجداد او ، عصر تاریخی	۳۵٦
سلطنت انشان یا سوزیان یا شوش	»
کمبوجیه	۳۵۷

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 16 of 1362

مضمون	صفحه
داریوش واحفاد او	۳۵۸
باقی احفاد او	۳۵۹
آریانا وهخامنشی ها	
آریاناو هخامنشی‌ها	۳۶۱

فصل پنجم

حصه اول

لشکر کشی های اسکندر از مقدونیه تا هایر کانیه

اسکندر مقدونی	۳۶۴
دولت هخامنشی	۳۶۵
قشون کشی اسکندر	۳۶۶
مرگ داریوش سوم	۳۶۸
اسکندر در آریانا	
حرکت اسکندر ازهایر کانیه به پارت وهرای و	۳۶۷
اولین اقدام ملی برضد اسکندر	۳۷۰
حرکت اسکندر جانب سیستان	۳۷۲
حرکت اسکندر در آریاسپ	۳۷۴
دومین اقدام سانی بارزانس برضداسکندر	۳۷۶
اسکندر درارا کوزیا	
جنگ سانی بارزانس	۳۷۸
حرکت اسکندر بطرف پاروپامیزادی	۳۷۹
اسکندر به قفقاز	۳۸۱
مقصود از کوهای قفقاز چیست؟	۳۸۴

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 17 of 1362

مضمون	صفحه
عبور از هندوکش	۳۸۵
بسوس	۳۸۷
اسکندر در باختر یانه	۳۸۹
باختر	»
اوریوس	۳۹۱
از باکتر یانه بطرف سوگدیانه ، عبور از رود آمو	۳۹۲
سوگدیانه ومقامات مهم آن	۳۹۳
بسوس در دست اسکندر	۳۹۴
وقایع سغدیانه ، اسکندر در سواحل جاکزارتس ، ظهور سپی تامینس	۳۹۵
اسکندر به اقصی	۳۹۷
ظفر سپی تامینس	۳۹۸
تذکر بعضی ازشهرهای مهمهٔ سغدیانه : ماراکندا	۳۹۹
اسکندر به اوکزیانه	»
اسکندر به اسچانه	»
برگشت بباختر یانه	»
شورش در سوگدیانه ، عاقبت سپی تامینس	۴۰۰
اسکندر و رو کسانه	۴۰۳
قتل کلیتوس	۴۰۵
تیاری سفر هند	۴۰۶
عبور از هندوکش	۴۰۷
آمبهی شاه تکسیلا	۴۰۷

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 18 of 1362

مضمون	صفحه
اسکندردرنیکایا ـ پردیکاس وهفستیون	٤٠٩
حرکت اسکندر	»
جنگ باآساکی نوئی	٤١٢
جنگ بازیرا	٤١٤
فتح اورنوس	٤١٥
اسکندر در هند	
مراجعت از اورنوس	٤٢٠
عبور ازاندوس، ورود به تکسیلا	٤٢١
اسکندر و پوروس	٤٢٢
بازگشت اسکندر	
اعلام بازگشت،مراجعت اسکندر	٤٢٣
حرکت بطرف بابل ومرگ اسکندر	٤٢٤
اوضاع امپراطوری بعد ازمرگ اسکندر	٤٢٥
حصهٔ دوم	
سلطنت موریا	
نفوذ موقتی دولت موریاد رجنوب هندوکش، شیوع دین بودائی در افغانستان	٤٢٧
مقابله چندرا گوپتا باسلوکوس نیکاتور یونانی	٤٣٢
بندوسارا	٤٣٤
آشوکا	٤٣٥

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 19 of 1362

مضمون	صفحه
فراعین سنگی	٤٣٧
وضعیت سیاسی چگونگی رفتار اسو کا باسا کنین جنوب شرقی آریانا	٤٣٨
دیانت بودائی و آریانا	٤٤٠
دیانت بودائی	٤٤١
محفل مذهبی واعزام مبلغین	٤٤٣
سقوط آخرین عناصر موریا از درهٔ کابل	٤٤٥
خاتمه جلد اول	٤٤٧

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 20 of 1362

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

خوشبختم که پانزده سال قبل با نگارش مقالات کوچك ومتفرق واردتتبع در تاریخ قدیم افغانستان شده و با عشق مفرط دنبالهٔ این کاررا بلا وقفه‌ادامه دادم‌وامروز بیاری خدای متعال موفق میشوم که جلداول تاریخ افغانستان را بخوانندگان گرامی عرضه دارم .

افغانستان دراثرموقعیت‌جغرافیائی خود درچهار راه‌آسیای مرکزی درعالم تاریخ وتهذیب آسیائی‌وشرقی از روزگاران پاستان تا امروز مقام مهمی داشته که تعین مرانب آن برای ما وبرای انکشاف مزید علوم وتهذیب بشری کمال اهمیت دارد .

تتبع‌درزوایای تاریخ کشور که جمعی‌ازمورخین ونویسندگان‌افغانی درین‌سالهای اخیربه‌آن متوجه شده‌اند کاری است که‌همهٔ اقوام جهان نسبت‌به‌خویش وملکت‌های خویش انجام داده ومیدهند واین امردرراه مزید شناسائی وتحکیم‌روابط متقابله تهذیبی‌ملل بی‌مدخلیت نیست .

ماخود میدانیم وبیگانگانیکه پیش‌ازما کم‌وبیش دراطراف سابقه‌وموجودیت تاریخی‌افغانستان متوجه شده اند خوب ملتفت هستند که این مملکت درعصرحاضرو قرون جدیده بنام «افغانستان» و در دورهٔ اسلامی قرون‌وسطی به‌اسم«خراسان» ودرازمنه قدیم‌باستانی بنام«آریانا»یاد میشد.

مورخین افغانی به احترام نوامیس تاریخی وطبقه بندی تاریخ کشورخود ، در دوره های متقابله این نامها را استعمال کرده ومیکنند وغیرازآن چاره‌ئی متصورنیست .

پس اگردرفصول اولیهٔ تاریخ مملکت ما اسمای «آریا» و «آریانا» می آید از آن قطعاً فکر تئوری های نژادی (راسیزم) نباید افتاد زیرا درنظرما و درتاریخ مملکت ما این کلمات ازخود مفهوم جدا گانهٔ تاریخی‌دارند واین مفهوم واقعی طوری در نام مملکت و در اسمای رود خانه ها، شهرها ، طایفه ها و برخی ازقبایل ما حل و مزج است که جزء موجودیت تاریخی ما وکشورما شده وغیرآن جعل حوادث تاریخی است .

افغانستان مانند هر مملکتی در دوره های طولانی تاریخ خود جزر ومدی داشته و کوچکی وبزرگی هائی را دیده ، تدکار کشور کشائی ها و فتوحات وترسیم حدود مملکت در جوکیان امپراطوریهای وسیع وتعین حدود جغرافیائی‌آریانا طبق مندرجات اوستا ونظریات «اراتوستن» و«استرابون» و «بطلیموس» عین واقعات مستند تاریخی است که همگان ازآن مطلع اند و جاندارد که کسی آن را به مقاصد سیاسی محض تغییر کند .

فائده‌ئیکه با نوشتن تاریخ افغانستان برای ما متصور است تحکیم روح وحدت قومی وملی ما درجوکات کشورما است که آرزوی قلبی همهٔ ما را تشکیل میدهد وما رابرای مزید همکاری و بسط تعلقات برادری با ملل آزاد جهان آماده میسازد . امید است سلسلهٔ دورهٔ تاریخ افغانستان که جلد اول آن حالا و بقیهٔ آن در آینده به تدریج ازطرف بنده ورفقاو همکاران محترم‌من نوشته‌ونشرخواهد شد درروشن ساختن صفحات تاریخ افغانستان موثر افتاده وازنقطهٔ‌نظر همکاری در زمینهٔ تحقیقات تاریخی وتهذیبی بشری مفید ثابت شود .

داحمدعلی کهزاده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 21 of 1362

فصل اول

نظری به دوره‌های قبل التاریخ

چون بشر همیشه در فکر توسعهٔ معلومات خود بوده وهست ، هر وقت درهر رمینه‌ئی که بیك نقطه واصل شده بفکر افتاده است تاقدمی پیشتر گذارد واحاطهٔ دانستنی‌های خود را بیشتر وسعت دهد . این آرزو بصورت عمومی نظر به تقاضا و تاثیرزمان ومکان کم‌وبیش بطی‌وسریع بوده ولی دریکی دوقرن اخیر من حیث زمان ودرعرب من حیث مکان سرعت بیشتری بخود گرفته‌است وموضوعات بسیار کوچك که شاید چند گاه پیشتر توجه کسی را هم جلب نمیتوانست مورد دقت قرار گرفته و حتی باتوسعهٔ اهمیت خود شاخه علم علیحده گشته .

تاریخ همیشه بابشر بوده وهست‌ومن‌حیث منبعی کاز آن پاره معلومات کشیده شود چیزتازه ونوی‌نیست بلکه‌میتوان آنرا درجملهٔ یکی‌ازقدیم ترین مظاهر دانش بشری حساب کرد زیرا بهر وقت‌وزمانه‌ئی که مراجعه شود انسان به رنگی وتعبیری درین راه کار کرده ، خواه بصورت قصه بوده خواه بصورت داستان وافسانه‌های شفاهی ، خواه بصورت نقش عین واقعات در معاره ها واحجار کوها وخواه بصورت اقسام مختلف رسم‌الخط تصویری ولیمه تصویری وصوتی وغیره . بناءً علیه درمفکوره قدامت تاریخ من حیث تاریخ شبهه‌ئی نیست ولی‌همان طوریکه سایر شعبات دانش بشری توسعه یافته وحتی دربعض موضوعات‌شاخه‌های بالکل جدید بمیان آمده است تاریخ هم تحول کرده ، توسعه یافته و یك سلسله علوم جدید ، انتروپولوژی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 22 of 1362

(تاریخ طبیعی انسان) انتو لوژی (شرح خصوصیات بدنی نژاد های بشر) مردم شناسی، عتیقه‌شناسی، فولکلور وغیره وغیره بمیان آمده وبذات خود هر کدام آن امروز وسعت یافته ودارای شاخه‌های جدا گانه شده ولی همهٔ آنها درحقیقت برای یك مقصد واحد که تاریخ باشد کار میکنند .

انسان کنجکاو همیشه درصدد بوده وهست تا به نیروی حدس وخیال وبه دستیاری چراغ عقل وفکر سلیم پرده‌های تاریك زمانه‌های گذشته را پاره نموده واقعات هزاران سال قبل را نگاه کند، به‌بیند وبازقدمی بیشتر گذاشته واسرار مجهول کوایف حیات وماحول وما ورای خود را کشف نماید .

از گذارشاتی که همین الآن واقع میشود تا آنچه که در قدیم ترین زمانه ها گذشته و هنوز نیروی فکر بشر به کشف آن موفق نشده است همه بلا استثنا جزوتاریخ است ویك خط فاصل این دورهٔ طولانی را به‌دوحصه جدامیکند وآن رسم الخط وتحریر است .

گفتیم که انسان همیشه درصدد کشف‌ودانستن واقعات‌نهفته‌زندگانی‌خود وماحول خود بوده وهست . این کار بزرگ یعنی‌روشن ساختن تاریکی‌های گذشته تنها به دستیاری حدس و خیال نمیشود . بگانه چراغی که درین راه بصورت مثبت‌روشنی انداخته میتواند رسم‌الخط وتحریراست که‌چگونگی‌های واقعات گذشته را روی پارچه های گل‌خام وپخته ، در سینه کوه، بالای صفحات سنگ‌واستخوان وظروف گلی وپوست درخت‌وحیوانات وروی اقسام پارچه‌ها وکاغذها محافظه نموده وبدست ما رسانیده‌است .

پس دوره هائی‌را که پیش از ظهور رسم‌الخط گذشته بصورت عمومی عصر قبل‌التاریخ وزمانه هائی را که از موقع ظهور رسم‌الخط بابتعطرف واقع است عصر تاریخی گویند ومقصود اساسی ازین تفکیك‌محض سهولت کار وروشن ساختن موضوع است چنانچه هرچه به‌دوره های‌خود نزدیك‌میشویم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 23 of 1362

ازطبقه بندی های مختلف کار میگیریم .

ملتفت باید بود که چون رسم الخط در تمام دنیا یکبار و بیك وقت ظهور ننموده است دوره تاریخی و قبل التاریخ دنیا هم یك حد مشترك ندارد و یك خط واحد این دو قسمت را در تمام دنیا از هم جدا نمیتوانند ، بلکه هر حصه ، حتی هر مملکت و هر قوم از خود حدود علیحده دارد که بتاریخ معینی تصادف میکنند ، بعبارت دیگر در حقیقت مادو نوع تاریخ و دو نوع قبل التاریخ داریم : تاریخ و قبل التاریخ خصوصی هر حصه و هر مملکت وهر قوم وتاریخ وقبل التاریخ عمومی دنیائی . صورت اولی مربوط مراحل حیات یك قوم واهل یك حصه زمین ویك مملکت است وصورت دومی معیار زندگانی بیشقدم ترین کتلهٔ بشری را درمراتب مدنیت مخصوصاً در ایجاد رسم الخط استناد میگیرد .

قبل التاریخ درمراتب حیات بشر عبارت ازیك عصر نیست بلکه مرحلهٔ انبساط قوای فکری وهادی است واین مرحله رادسته های بشری در نقاط مختلف ودراعصار وزمانه‌های علیحده طی نموده اند . زمانه درین زمینه رول فرعی بازی میکند بیشتر تطور وتحول زندگانی بشر باید درنظر گرفته شود (۱) فراموش نباید کرد که تنها وجود رسم الخط هم مقصود مارا برآورده نمیتواند بلکه توانائی مابه خواندن آن هم شرط است زیرا بسیار اقوام رسم الخط وتحریر داشتند وما ازخواندن آن عاجز بودیم دراینصورت بودن ونبودن رسم الخط فرق نمیکند بهمین جهت « اثر و سکها » یا کتیبه قدیم ایطالیا و « هیتیت ها » که در اسیای صغیر زندگانی داشتند باوجود داشتن رسم الخط در مراحل قبل التاریخی قرار داده شده بودند وآهسته و آهسته باقرائت رسم الخط و کتیبه های آنها وارد دورهٔ تاریخی شدند .

چون رسم الخط تصویری و صوتی درمصر وبین النهرین در حوالی ۳۵۰۰

(۱) قبل التاریخ شرق تالیف مورگان ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 24 of 1362

و ۳۰۰۰ ق م پیداشده روی رفته حد فاصل دوره های تاریخی وقبل التاریخ شرق رابه سه ونیم هزارسال ق م قرار میدهند .

تجسسات قبل التاریخ پیشتر ازهمه جا درخاك های فرانسه واروپای غربی و سپس دروادی نیل وبین النهرین انبساط یافت وآهسته آهسته به پیمانه های کم وبیش درفارس وهند وچین وجاپان وجزایر شرق الهند واسترالیا وامریکا عمومیت یافت وهنوز بطور دلخواه درتمام روی زمین عملی نشده وباوجود انبساط تجسس دربعضی نقاط بصورت عمومی وسعت نیافته است . در کشور ما از ۱۹۳۶ باینطرف شروع شده وبجایش که این فصل پیدا شد. بعد از چیدن پارهٔ مقدمات ضروری تاجائی که معلومات اجازه میدهد صحبت خواهم کرد .

زندگانی بشر دردوره های قبل التاریخ تقریباً همه جا بیك شکل بوده و بااختلاف خاك ونژاد فرق زیاد نمیکند . شرقی‌ها ، غربی‌ها ، اهالی مالیزی وافریقای مرکزی ، باشندگان آریانا وهند وچین وبین النهرین ومصر وفارس همه تقریباً یکسان تحول نموده وموادی که برای ساختن ادوات اولیه وقدیمه آنها بکار رفته همه جا عبارت ازسنگ چقماق طبیعی ، سنگ تراش یافته صیقل شده واستخوان است اصول ساخت وشکل ادوات آنها از قبیل کارد وتبر وآلات دیگر مخصوص شکاف کردن وزدن وکوفتن وبریدن شبیه بهم وقابل مقایسه است ازین رو محققین این گونه تجسسات بعد از یك سلسله مطالعات ادوات سنگی در نقاط مختلف برای هر دوره سنگ اشکال و ممیزات ونام هائی قایل شده وبعد از مطالعه جزئیات وپهلوهای مختلف حیات چوکات های معینی برای هر دوره تعین کرده اند که درحقیقت مقصود ازسهولت کار وطبقه بندی های مرور زمانه وتحولات استعداد بشری است که حین عدم رسم الخط گاهی عوض آن ازادوات سنگی کار میگیرند وگاهی ازظروف تیکری ووقتی هم از آلات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 25 of 1362

سنگی. مابدون اینکه داخل جزئیات شویم برای تسلسل موضوع از آنها نام می بریم : دورهٔ اولیه حجر ، دوره قدیم حجر ، دوره متوسط حجر ، دورهٔ جدید حجر «۱» که بعضی ها بصورت ساده تر آنرا به دو مرحله قدیم وجدید حجر تقسیم نموده وبرای اول آن دو دوره الف و ب قایل میشوند واصولی ترش همان تقسیم سه گانه دوره قدیم ومتوسط وجدید حجر است «۲» که دراولی ادوات سنگی بیشتر شکل طبیعی داشت، دردومی بیشتر دست خورد و در سومی صیقلی گردید . چون در مراحل اخیر این دوره پهلوی سنگ صیقلی ظروف گلی وفلز هم پیدا شده است آنرا به اسم جداگانه « کلکولی تیك » یا « انه اولی تیك » یاد میکنند «۳» در خاك کشورما آریانا هنوز مربوط بهدوره هائی فوق تحقیقاتی عملی نشده بناء علیه مستقیماً وارد دورهٔ کلکولی تیك یا «انه اولی تیك » شویم .

دورهٔ کلکولی تیك

آخرین دورهٔ جدید حجر یادورهٔ سنگ صیقلی رادرشرق عموماً بهدوحصه تقسیم میکنند یکی دورهٔ طویل تر که زمانه هائی پیش از کشف فلزات را در بر میگیرد و دیگر دورهٔ که در آن سنگ صیقلی وظروف تیکری و فلزات یکجا مستعمل اندوآنرا برای تمیز ازحصص قدیم‌تر بنام‌های فوق یادمیکنند .

دردورهٔ جدید حجرشرق ظهور ظروف گلی در حوالی ۲۰ هزار سال ق.م شروع شده چنانچه آثاری در مصر بمیان آمده ولی سائر قسمت های شرق به زمان های تازه تر ومختلف داخل این دوره گردیده و مظاهران

(۱) اسم‌ورسم‌الخط لاتین این نام هابه‌ترتیب ازین قرار است :
اول Palé olithique دوم Archéolithique سوم Mésolithique چهارم Néolithique

(۲) بشریت قبل‌التاریخ تالیف «ژاك مورگان»

(۳) Enéolithique, Chalcolithic

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 26 of 1362

بدون اختلاط فلز خیلی کم دیده شده است (۱) قراریکه به تحقیق رسیده مس در خاك های شرقی بار اول در حوزه اکسوس (اتو تر دیك مرو) ونواحی قفقاز در حدود ۶۰۰۰ ق م بمشاهده رسیده واز این جاها در حوالی ۵۵۰۰ ق م در عیلام، درحدود ۵۰۰۰ ق م، درمصر ودر ۴۰۰۰ ق م دراراضی بین سواحل خزروخلیج فارس بمیان آمده است وبعضی ها به این عقیده اند که فلزات باسومری ها ازحوزه اکسوس به نقاط غربی نشر گردیده است. رویهمرفته دورهٔ کلکولی تیك یاانه اولی تیك را در مصر به دو مرحله تقسیم میکنند که اول آن از ۷۵۰۰ تا ۵۰۰۰ ق م ودوم آن از ۵۰۰۰ ق م تا ۳۵۰۰ را که شروع ظهور رسم الخط و دور تاریخی است در بر میگردد. معمولاً به این عقیده اند که زندگانی شکاری که در دامان کوه های نقاط مرتفعه دوام داشت در مصر در حوالی ۷۵۰۰ ق م به پایان رسیده ومردم درجلگه ها وکنار رودخانه ها پایان شده اند وبازمین وزراعت بیشتر تماس حاصل کرده اند ازین جهت آثار محل استقرار و قبر ها با لاتر از خطی که طغیان نیل بدان رسیده نتوانند کشف شده. ظروف گلی که در آتش آزادپخته شده کشف گردیده، درمرحلهٔ دوم آثار عمرانی ودیگر چیز ها هم بمیان آمده است که به تفصیل آن کاری نداریم.

بین النهرین و عیلام از نقطهٔ نظر ساختمان اراضی شباهت زیادی به دلتای نیل دارد و محل بود وباش و نقاط آبادانی درتل های بین النهرین وتپه های سوزیان بمشاهده رسیده وبعنایت پارهٔ ممیزات محلی اختصاصات این دووره را دراینجابنام سوز اول و سوز دوم تقسیم کرده اند. همین قسم مظاهر این دوره که آنرا مدنیت کلکولی تیك میخوانند درهزاراول ودوم سوم، چهارم، پنجم ق م نظر به پیشرفت حفریات وتجسس ازتپه های مختلف

(۱) تاریخ قدیم اسیا تالیف Pere Bayier-Lapierre ملاحظه شود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 27 of 1362

فارس، وخاك آریانای قدیم ازحوزهٔ اکسوس ، حوزهٔ هیرمند ، تال وچاله وان دربلوچستان وحوزه اندوس (سند) هم پیداشده وثابت گردیده است که این مدنیت ازحوزهٔ اندوس تاوادی نیل ساحه وسیعی رافرا گرفته بوداول ممیزات آنرا بصورت عمومی باز وجود آنرا درخارج خاك آریانا شرح داده و سپس به تجسساتی که از ۱۹۳۶ باینطرف درداخل خاك مملکت بعمل آمده می پردازیم .

اسیای غربی : تا اوایل قرن ۲۰ علمای تاریخ وباستان شناسی باذرایعی که دردست داشتند مدنیت هائی رادروادی نیل ودجله وفرات ودیگر نقاط مدنی اسیای غربی روشن نموده رفتند که تمام آن جزء دوره تاریخی است وثابت شد که اوایل عصر تاریخی اسیای غربی درحدود ۳۵۰۰ سال ق م تعین میشود بعدازین دراثر اقدامات تازه تر که به ترتیب دربین النهرین وفارس واز ۱۹۲۲ باینطرف در وادی سند و بلوچستان و در ۱۹۳۳ در شمال اکسوس (انو تردیك مرو) و در ۱۹۳۶ در افغانستان (تاد علی سیستان) شروع شده است . ازحوزه های رودخانه های بزرگی که ذکر شد شواهدی بمیان آمده که روی هم رفته درعمومیات نقاط مشترك زیادی دارند ودراثر مقایسه ومطالعات طولانی علمای بزرگ غرب قایل شده اند که دردوره ٤ - ٥ هزار سال ق م یك مدنیت بزرگ ازوادی نیل و سواحل بحرسفید گرفته تاحوزه های سندو گنگ انبساط داشت که در اساس عمومی بهم مشترك اند ودراختصات محلی هرنقطه طبعاً نظر به موقعیت خود پاره ممیزات جداگانه داشت . چون درین دوره آثار سنگی وتیکری وفلزی پهلو به پهلو پیدا میشود . آن را بنام دوره ومدنیت کلکولی تیك یادمیکنند .

دربین النهرین قبل ازخانوادهٔ سلطنتی « اور Ur » که مصادف به اوایل عصر تاریخی میباشد این مدنیت بزرگ رانظر به نقاطی که ازآن شواهدوآثار پیداشده وباز نظر به طبقات جداگانهٔ آن بنام عمان جاها به سه دوره تقسیم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 28 of 1362

نموده اند که بنام‌های (دورهٔ عبید) ، (دورهٔ اوروك) ، (دورهٔ جمدت نصر) یاد میشوند و هردورهٔ طبیعی درساخت ورنگ وشکل ظروف کلی ، آثار سنگی و فلزی پاره ممیزاتی ازخود دارند . درتل‌های عیلام‌وتپه های سوزیان که بازهم از نقطه‌نظر جغرافیای طبیعی مربوط به خاك بین النهرین است همین تجسسات باتعیین طبقات اول ودوم سوز بعمل آمده . درخاك فارس عین همین تفحصات اجراشده وبکعده علما مثل مورگان ، پزارد، هرز فلد ، گرشمن ، سمیت درتپه‌های‌موسیان، بندر بوشهر، برسه پولیس‌وتپه‌سیالك وحصاروجیان و غیره حفریات نموده اند و نظر به ارتباطی که مطالعات آینده ما ایجاب میکند به تفصیل بعضی حصص می پردازیم . مو سیو گرشمن مدیر هیئت حفریات فرانسه در افغانستان با کشفیاتی که شخصاً در تپه های سیالك و جیان نزد یك کاشان و غیره نموده مراتب مختلف‌این دوره را در بین نقاط تا مقارن هزار اول ق م که تاریخ ظهور آریا ها در آن جا میباشد کشف کرده است .

ازروی کشفیاتی که درخاك ایران کنونی بعمل آمده‌چنین معلوم میشود که منتهاجمینی درحوالی ۳۰۰۰ ق م ازجنوب غرب ازحوالی بین النهرین که کانون مدنیت سامی است تاقسمت های مرکزی‌آن کشور پیش آمده واساس مدنیت نوینی‌را گذاشتند که آنرا «پروتوعیلامی» یامدنیت سوزیان خوانند . درین‌عصر تصویر ازروی ظروف گلی کم‌شده و اشکال ظروف تغیر کرد وزیورات خیلی‌زیاد و آینه‌های فلزی وزیورات لاجورداز مقابر مردمها که روی زمین اطاقی رهایش کور میکردند پیدا شده است . این مدنیت را عیلامی‌ها به‌حصص غربی فارس رواج‌دادند ومال آنها است. قرار نتیجه ئی که ازحفریات کاشان بدست آمده بین ۳۰۰۰ و ۲۰۰۰ ق م چیز تازه ئی درین قطعات بوقوع نه پیوسته .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 29 of 1362

درحوالی ۱۲۰۰ ق م در گرد و نواح کاشان سورت گور کردن مرده تغییر کرد ظروف منقوش وجود ندارد وظروف سیاه بااشکال اوجای آنرا گرفته است . آلات وادوات مفرغ بمشاهده میرسد زیورات طلائی زیاداست در آخر ۱۱۰۰ ق م آهن هم ظهورمیکند. قرار عقیدهٔ موسیو گرشمن در فارس آخرین مرحله حیات کاشان شروع زندگانی آریائی را نمود میکند ودرحوالی ۱۰۰۰ ق م باراول درسالنامه‌های شاهان اثوری نام‌های خاص ازیائی پیدا میشود تااینکه درقرن ۸و۹ ق م قبایل آریائی آمادی (ماد) وپارسوا (پارس) هر کدام بنوبهٔ خود در کتیبه های شاهان اثوری ذکر میشوند . درین وقت قریه‌ها بزرگ میشوند وشکل شهر مستحکم بخودمیگیرند. روی بعضی تپه‌ها راخشت فرش کرده اند تاساحهٔ ان برای تعمیر وسیع شود وروی آن قصر وعمارات ساخته اند ودورا دور آنرا دیوار کشیده اند . استحکامات شهرها وقلعه‌ها نشان میدهد که مردم تازه وارد یعنی(آریاها) شهزاده گان ورؤساوشاهان ودستهٔ نجبا داشتند . لجام‌های اسپ ودیگرعلایم وادوات سواری وسوار کاری مثل: سرنیزه سرتیرفلزی وشمشیروغیره هم کشف شده وتمام اینها ظهورقوم سوار کاری را دراراضی غرب دشت ایوطدرفارس نشان میدهد که عبارت از آریاها باشند که ازطرف شرق از باختروسائر نقاط آریانا بدان طرف رهسپارشده وسامی‌ها جارابرای آنها خالی کردهٔ بطرف غرب می‌نشینند واین اولین دفعه ئی است که از روی شواهدمادی علایم ظهورآریائی‌هادرحوالی ۱۰۰۰ ق م درخاك سامی نشین فارس ومدیابه ثبوت رسیده است وتفصیل رفتن آریائی‌هارا ازباختر بطرف شرق و غرب درفصل های آینده خواهیم دید اینجا محض ازروی کشفیات قبل التاریخ روشنی کی فی درین مورد افگنده شد .

در حواشی اریانا حوزهٔ سند : پیشتراشاره نمودیم که از ۱۹۲۲ به بعد تجسسات قبل التاریخ برای روشن کردن مدنیت کلکولی تیك در حوزهٔ سند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 30 of 1362

هم شروع شده است این کشفیات ازطرف « سرجان مارشل انگلیس » درنقاطی موسوم به « موهنجودیرو » و « هریه » وبسیار جاهای دیگر که همه بطرف سواحل راست جریان اندوس واقع است بمیان آمده و نتائج آن انقلاب بزرگ درازهان علمای تاریخ و نظریات ایشان افگند. سرجان مارشال « انگلیس مظاهراین مدنیت را به بومیان وادی سند که ایشان را بنام « درادیدی » یا هر چیز دیگری که یاد کنیم نسبت میدهد یعنی عقیده دارد که این مدنیت مربوط کسانیست که پیش ازظهور آریاها درحوزهٔ سند زندگانی داشتند . اگر چه این نظریه خلاف عقیدهٔ علمای بومی و وید شناسان هند است زیرا ایشان اریا ها راباشندگان اصلی پنجاب و آریانا میدانند و لی اینجا بدان کاری نداریم خصوص که نظریهٔ علمای هندی درمراکز علمی اروپا مورد قبول هم واقع نشد ، بناء علیه به ذکر و جزء و مظاهر مدنیت دورهٔ کلکولی تیك درحوزهٔ سند که مقصد اساسی ماست می پردازیم:

کشفیات « موهنجو ویرو » و هریه دفعتاً صفحهٔ نوی در تاریخ باستانی حوزهٔ سند وشرق آریانا باز کرده ومعلوم شد که حوزهٔ سند وپنجاب هزاران سال قبل از عصر ویدی و ظهور اریائی مهد تمدن درخشانی بود که واجد خواص محلی بود وحتی از بعض پهلوها ازمدنیت های معاصر خوددربین النهرین ومصر هم برتری داشت .

حفریات « موهنجودیرو » ثابت نمود که باشندگان حوزهٔ اندوس درچهار هزار و سه هزار سال ق م یعنی شش هزار و پنج هزارسال پیش از امروز دارای ثقافت خیلی عالی و ممتازی بود که از هرپهلو بامدنیت های کشور های آسیای غربی عصر عیلام وسوزیان همسری میکرد ومظاهر مدنیت دورهٔ کلکولی تیك در حواشی سرحدات شرقی آریانا بکمال انبساط رسیده بود اگر بیشتر داخل جزئیات شده وعمیق شویم خواهیم دید که باشندگان وادی سند درین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 31 of 1362

دوره دارای حیات خیلی منظمی بودند ، شهرهادا شتند مرتب با جاده‌ها وسرك‌ها وحمام‌ها وغیره زراعت درمیان آنها ترقی نموده بود گندم و جودر میکاشتند ، درخت‌های خرما مینشانیدند تجارت آنهامترقی بود و بهرطرف رفت وآمد داشتند . بسیار حیوانات مثل قاطر وشترهای کوهان دار که تاحال به بختی مشهور است ، گاومیش ، گاوهای‌شاخ کوتاه ، گوسفند ، خوك سگ ، فیل اشتر را اهلی نموده بودند ، برای‌حمل‌و نقل‌عرادەها داشتند که بلاشبهه ذریعهٔ ترکاو کش میشد درکار فلزات خیلی ماهر بودند و زیورات و اسباب های طلائی و نقره ئی ومسی آنها کشف شده است . سرب وقلعی رانیز می شناختند.اسلحهٔ جنگ و شکار آنها عبارت‌ازتیرو کمان و نیزه و تیر و قمه وگرز بود تیر کوچك داس‌اره ، اسکنه ، پاکی ازمس‌وروی درست میکردند. چاقو و کارد،چیزهای‌برنده از فلزات فوق‌یاسنگ‌های سخت‌میساختند.هاون و دستاس نزدآنها مجهول نبود . ظروف خانگی‌ایشان‌ازتیکربود کەذریعهٔچرخ پایکی درست میکردند . دربعضی اوقات آنرارنگ هم‌می نمودند . زیورات ثروتمندان ازفلزات قیمتی ومس مذهب وعاج‌ودیگر سنگ‌ها ساخته میشد وغیرباعموماً صدف وخزف کاشی کاری‌را استعمال می نمودند .

نزد باشندگان دوره کلکو لی تیك‌وادی سندرسم الخط مجهول نبود . اگرچه این رسم الخط خواص‌هندی دارد ولی شبیه بەرسم الخط معاصرش در اشیای غربی وشرق قریب میباشد ومانند آنها میتوان آن‌را رسم الخط تقریباً تصویری خواند .

خلاصه باندکار مراتب‌فوق باید اظهار نمود که : بصورت عمومی مدنیت اندوس باثقافت دورهٔ کلکو لی تیك آسیای غربی ومصر موافقت داشت . بر علاوه حوزه سند ازخود صاحب پارهٔ ممیزاتی هم بوده که در غرب آسیا درمدنیت سومری های بین النهرین دیده نمیشد . بطور مثال شناسائی پنبه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 32 of 1362

و کشت و کار آن مخصوص اینجا بود و غرب آسیا و مصر تا دو هزار سال بعد تر هم از آن خبر نداشت .

همکار قرار نظریهٔ سر جان مارشال ساختن شهر های مستحکم و حمام های بزرگ و خانه های مستر یح باشندگان " مو هنجو دیرو " و " هریه " چیزی است که در دوره های قبل التاریخ مصر و بین النهرین دیده نشده البته در آسیای غربی پول زیاد در ساختمان معابد و مقابر سلاطین خرج میشد ولی توده عوام زنده گانی خیلی پست داشتند و بمنازل بسیار ساده و بسیط کلی اکتفا می نمودند حال آنکه در وادی اندوس بهترین عمارات مال توده عوام بود .

باشندگان دوره کلکولی تیك وادی اندوس در صنعت هم خیلی ها مهارت داشتند . سر جان مارشل میگوید : " مهر هائی که در ان گاوهای کوهان دار وغیره کنده شده از نقطهٔ نظر صنعت هیکل تراشی خیلی قابل تمجید است و گفته میتوانیم که تا عصر کلاسیك یونان نظیر آن به آسانی بمیان نیامده . "

بدین قرار مدقق انگلیس اظهار نظر یه میکند که دورهٔ سنگ مخصوصاً دورهٔ سنگ صیقلی و باز عصر کلکولی تیك که قسمت اخیر این دوره است در هند و مخصوصاً در حوزهٔ سند رونق زیادی داشته و اینجا در بن دوره ها برای حیات بشر خیلی ها مساعد بود .

تفصیل مدنیت عصر کلکولی تیك وادی سند که بعقیدهٔ سر جان مارشل مربوط به باشندگان پیش از آریائی این قطعه میباشد در سه جلد بسیار بزرگ بنام " موهینجودیرو و مدنیت حوزهٔ سند " نشر شده در اخیر مقدمه که در ابتدای جلد اول طبع شده ضمناً تحریر است : " قرار اکثر قراین چنین مینماید که از وادی اندوس تا نیل در تمام این قطعهٔ وسیع نسیم مدنیتی از قدیم ترین زمانه ها وزیده و در عین حالیکه این مدنیت در بن ساحهٔ وسیع عمومیت داشت هر نقطهٔ واحد ممیزات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 33 of 1362

محلی هم بود که در اثر آن ثقافت های محلی با اشکال مخصوصی بمیان آمده است . » (۱)

پس با مختصر تذکار فوق که مستند به تحقیقات علمی میباشد درین شبهه ئی نمیماند که مدنیت کلکولی تیك درشرق آریانا در حوزهٔ رودسند که سرحد طبیعی و تاریخی کشور ما و هند میباشد ترقی کامل داشت و مظاهران تا ۶ هزار سال ق م هم به مشاهده پیوسته است .

بلوچستان : قرار تحقیقاتیکه در بعض نقاط بلوچستان مثل (نال Nal) و جاله وان قریب کویته وغیره جاها بعمل آمده معلوم میشود که شواهد مدنیت کلکولی تیك طوریکه دروادی اندوس دیده شده درین جاها هم انبساط داشت .

« انو » نزدیك مرو : در ۱۹۳۳ هیئت امریکائی تحت نظر (پومپلی) R.Pumpelly دردو تپه مقام « انو » قریب مرو تحقیقات نموده و ازانجا هم ادوات سنگی و مفرغ وظروف تیکری مربوط بدوره کلکولی تیك کشف شده است . بین ظروف دورهٔ کلکولی تیك سیستان و آنهائیکه در « انو » بدست آمده درتخنیك و رنگ وتزئینات شباهت زیاد موجود است . این نظریه ازطرف مستر « اندروس » هم تصدیق شده بلکه مشارالیه درادوات سنگی ومفرغ این دوجا شباهت های زیادی می بیند (۲)

پس با همین بیانات مختصر درین زمینه اکتفا کرده میگوئیم که شواهد مدنیت عصر (کلکولی تیك) درحواشی شمال آریانا در حوزهٔ سفلی اکسوس آمو دریا و مرگیان « رودمرغاب » هم کشف گردیده .

باتذکار مراتب فوق ونگاهی که بهچهارگرد افق افگنده شده در مطالعهٔ

---

(۱) ده صفحه مقدمهٔ جلداول کتاب (موهنجودیرو ومدنیت وادی سند) نگارش سر جان مارشل ملاحظه شود.

(۲) فصل ۳۰ کتاب ایران موسسه ایشیا تالیف سر اورل استن ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 34 of 1362

مطالبی که موضوع بحث ما است به‌چوکات طبیعی و تاریخی آریانا تماس حاصل نمودیم و حتی بصورت غیر محسوس از بعض نقاط داخل حدود تاریخی آن هم صحبت کردیم . چون حوزهٔ اندوس مخصوصاً منا صفهٔ غربی آن داخل خاک تاریخی آریانای قدیم است و « موهنجودیرو » و « هریه » بابیش از ۷۰ محل دیگر که از نقطهٔ نظر قبل التاریخ مطالعه شده و بطرف غرب اندوس افتاده و بعض نقاط آن تا وزیرستان جنوبی و دیره جات و بنیر هم انبساط دارد ، واضح گفته میتوانیم که در نتیجهٔ تحقیقات « موهنجودیرو » و « هریه » روشنی زیادی به‌وضعیت دورهٔ کلکولی تیك حصهٔ شرقی آریانا افتاده است .

همچنین بیائیم به(نال) و(جاله‌وان) قریب کویته که داخل بلوچستان اند و بلوچستان عبارت از (جدوزربای) قدیم است که بشهادت همه مورخین کلاسیك یونان ولایتین جنوبی ترین ولایت آریانا بود . پس از روی نتائجی که از نقاط مذکور بدست آمده شواهد زندگانی دورهٔ کلکولی تیك در حصص جنوبی خاك تاریخی آریانای قدیم هم تصدیق شده است .

بهمین ترتیب تحقیقاتی که از طرف هیئت یومیلی امریکائی در(انو) قریب مرو شده از چوکات تاریخی آریانا دوری ندارد بناءعلیه مظاهر مدنیت وحیات عصری را که مطالعه میکنیم در شمال اکسوس در سغدیان غربی و حوزهٔ سفلی مرغاب حوالی مرو هم بمشاهده رسیده است. همچنین قسم تحقیقاتی « که سراورل استین » در اطراف هامون و خاك های سیستان نموده همه داخل چوکات آریانا وروشنی است که از طرف حصص غربی مملکت به‌این مسئله می افتد .

مساعدت خاك آریانا : خاك آریانا برای زندگانی عصر کلکولی تیك خیلی هامساعد بود . بیشتر در تعریف این دوره وحیات مربوطهٔ آن تشریح دادیم که زندگانی دورهٔ کلکولی تیك از روزی آغاز میشود که بشر از بلندی ها به‌حوزهٔ رود خانه های بزرگ فرود آمده است چنانچه بطور

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 35 of 1362

مثال از وادی نیل و حوزهٔ بین النهرین اسم بردیم چون درین وقت صیدشکار کم شده وزراعت و مالداری بیشتر معمول گردیده است بشر به زمین بیشتر علاقه پیدا کرده و در نتیجه قریه ها و حتی شهرها در وادی های حاصل خیز و هموار رودخانه های بزرگ ظهور کرد آریانا از نقطهٔ نظر ساختمان طبیعی خاک خود هم بلندی ها دارد که باشندگان قدیم آن حیات دورهٔ شکاری را بدانجاها سپری کرده اند وهم وادی های رود خانه های بزرگ و مساعد مانند اندوس در حاشیهٔ شرقی ، اکسوس در حواشی شمالی و هیرمند در عین وسط حصهٔ غربی مملکت که به هامون سیستان منتهی میشود تا حال از روی تجسس و کشفیاتی که بعمل آمده مدنیت عصر کلکولی نیك در ٤-٥ هزار سال قم ونزدیك ترتا مقارن هزار اول قم عموماً در وادی های همین رودخانه های نیل- دجله -فرات، اندوس اکسوس ، هیرمند وغیره بعمل آمده و با وجودیکه این قبیل تحقیقا ت تازه درداخل قلمرو موجودهٔ کشورها شروع شده گفته می توانیم که خاك آریانا رول بزرگی درظهور وپرورش وارتباط پهلو های مختلف این مدنیت بزرگ بازی کرده است .

کشفیات درسیستان افغانی : تا ۱۹۳٦ در داخل قلمرو خاك افغانستان تحقیقاتی در زمینهٔ قبل التاریخ شروع نشده بود . در اثر تحقیقات « سراورل استن » در سیستان و کشفیات « سرجان مارشل » دربلوچستان هیئت حفریات فرانسه مصمم شد که باراول درسیستان افغانی به این گونه اقدامات مبادرت ورزد.

موسیوها کن و « موسیو گریشمن » باهمکاران خود در سال مذکور وارد « قلعه کنگ » یعنی مرکز سیستان افغانی شده و بعد از مطالعه اراضی ، هیئت دو حصه شده دسته ئی به (نادعلی) محل (زرنج) پایتخت باشکوه قدیم سیستان که به ۱۲ کیلومتری جنوب قلعهٔ کنگ واقع است مشغول حفریات شدند ودستهٔ دیگر دروسط ریگزار قریب (تاروسار) در نقطه ئی که ۲۵ کیلومتر از آب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 36 of 1362

دوری داشت مقدمات کار را فرا هم آورد ند . وبرای اینکه نقاط مذ کو ر خوب‌تر شناخته شود اول به معرفی آنها می‌پر دازیم :

نادعلی : (۱) نقطه‌ئی که روی نقشهٔ امروز بنام (نادعلی) یاد میشود ویك منطقهٔ خیلی وسیع خرابه‌زار ، یك قلعه جنگی جدید ساخت ویك قریهٔ کوچك بلوچی را در بر میگیرد محل (زرنج) پایتخت قدیم سیستان است که از جملهٔ شهرهای خیلی کهن وباستانی آریانا بحساب میرفت . زرنج شهری بود در حاشیه شرقی هامون سیستان واصل ریشه نام آنهم ازاسم او ستائی ها مون که زیره Zareh باشد بمیان آمده بروایت میگوید که درزند دریاچه (زرایو) (Zarayo) یا (زرایانگ Zarayangh) (۲) میگفتند وازان کلمه زارانکا Zaranka بمیان آمده . (آرین) باشندگان شهر زرنج را زرنجی Zarangi وبطلیموس از انها به اسم درانجی Drangi یاد کرده است و این تذکرات هرکدام بجای خود نشان میدهد که‌شهرزرنج وباشندگان آن از زمانه های قدیم معروف بودند خرابه‌های این‌شهر باستانی‌هنوز ساحهٔ وسعی‌را پوشانیده ونظر بپا در وسط آن تپهٔ بزرگی است که بواسطهٔ سرخی‌رنگ خشت های آبادی های قدیمی که هنوز بقایای نهداب دیوار های آن فراز تپهٔ مذکور موجود است بنام (سرخ داغ) یادمی‌شود تقریباً به‌فاصله چهار صدمتر جنوب سرخ داغ تپهٔ دیگری است موسوم به(سفیدداغ) ارتفاع این تپه تقریباً مانند تپهٔ اول‌الذکر (۳۰ متراست) ودامنه های آن بانشیب پایان شده ودر آن قطار خشت های خام مشاهده میشود این دوتپه دو نقطهٔ مهمی است که وجود شهر مهم وقدیمی را در اینجا یاد دهانی‌میکنند . سرخ داغ بذات خود اصلاً مقبره وسفیدداغ قلعهٔ جنگی بوده است .

---

(۱) به راپورت موسیو گریشمن در سالنامهٔ ۱۳۱۷ مراجعه شود .

(۲) متن مقاله موسیو گریشمن رئیس فعلی هیئت حفریات فرانسه‌در افغانستان، به ترجمهٔ این مقاله درسالنامهٔ ۱۳۱۷ مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 37 of 1362

به فاصلهٔ ۱۵۰۰ متری جنوب غرب سرخ داغ تپهٔ سومی وجود دارد که از حیث بلندی از دو تپهٔ فوق‌الذکر پست تر واز نقطهٔ نظر ساحه از آنها وسیعتراست وفرازان عمارت تازه ساخت بالاحصار ناد علی دیده میشود که فعلاً قوای عسکری دران رهایش دارد .

راهی که فعلاً از « قلعهٔ کنگ » به طرف « قلعه فتح » میرود از این شهر ویرانه عبور میکند وحد بحد بعضی قسمت های دیوار خارجی آن بنظر میخورد .

اینجا را مردمان محلی « دشت مرتضی علی » مینامند . پار چه های تیکر براق که روی زمین را پوشانیده ارائه میکند که این شهر اسلامی مانند بسا شهرهای دیگر سیستان در ۱۳۸٤ بدست تیمور لنگ خراب شده است .

بطرف شرق ' شمال ' وشمال شرق پارچه ' پارچه ' بقایای دیوارهای شهر قدیمی حد بحد هنوز پا برجا است . این دیوارها ازخشت خام ساخته شده بود واز روی ار تفاع فعلی آنها که به ٤ - ٥ متر میرسد بصورت قیاس گفته میتوانیم که تعمیرات تدافعی شهر خیلی مهم بود .

بطرف مشرق « سرخ داغ » بزرگترین پارچهٔ این دیوارقریهٔ کوچك بلوچ موسوم به « قلعهٔ نظرعلی‌خان » را از وزش باد ها نگه میدارد. بطرف شرق قلعه وآبادی های متصل آن خرابه های شهر قدیمی دیگر افتاده است . وصورت این خرابه ها با خرابه های شهر اسلامی « دشت مرتضی علی » فرق دارد.اینجا مانند شهراخیرالذکرخرابه ها مسلسلاً پشت هم نه افتاده اند بلکه گاه گاه میدان های هموار دسته ئی ازخانه هارا ازهم جدا ساخته وگاهی فراز تپه های کوچکی‌فقط خانه یا رهایشگاه مهتری دیده میشود ودورتر یك سلسله خرابه های دیگری وجود دارد که مزارع وکشت زارها آنها را از خرابه های فوق‌الذکر جدا میکنند. ازروی بقایای فعلی این شهر که تقریباً تا دو نیم کیلو متر مربع را در بر میگیرد چنین معلوم میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 38 of 1362

که این شهر مانند بسا شهرهای عصر قدیم در داخل محوطهٔ دیوارهای خود بعلاوه خانه و منازل اهالی باغ‌ها و مزارع هم داشته چنانچه وضعیت شهر بابل هم همین طور بوده است .

اغلب عمارات این شهر که آنرا «زرنج» پایتخت قدیم سیستان میدانند با خشت‌های کوچك پخته ساخته شده بود . در روی زمین از تیکر های معمولهٔ سرخ بسیار کم دیده میشود و در میان آنها پارچه‌های خاکی یا سیاه نادر است .

موسیو هاکن و موسیو گریشمن با همکاران خود تحقیقات را در دو نقطه شروع کردند یکی در تپهٔ «سرخ داغ» و دیگری در «سارو تار» و عجالتاً راپورت موسیو گریشمن «راجع به تپهٔ «سرخ داغ» در دست است و در سالنامهٔ ۱۳۱۷ هم نشر شده است . تپهٔ سرخ داغ به یك کیلو متری شرق راهی افتاده که «قلعهٔ کنگ» را به «قلعهٔ فتح» وصل میکند. این تپه قریب ۲۰۰ متر طول ، ۵۰ تا ۶۰ متر عرض و ۳۱ متر بلندی دارد . سه رخ آن یعنی شرقی ، شمالی ، وغربی خورده شده و سر اشیب دارد . و رخ جنوبی با نشیب ملایمی پایان میشود و نقطه‌ئی که برای حفر انتخاب شد قریب دامنهٔ غربی واقع میباشد .

آبادی نمره اول :

عمارتائی که روی سطح تپه واقع بود و آخرین مرحلهٔ آبادی و اشغال آنرا نمایندگی میکند از گزند زمان و آسیب روزگار خسارات زیاد کشیده . عمارت مذکور بالای تهدابی بنا شده که از خشت های نیم پخته و پخته آباد شده و یك سطح غیر منظمی تشکیل داده بود که از ۳ تا ٤ متر ضخامت داشت . دیوارهای این عمارت همه افتاده و در قسمتی که در یعهٔ حفریات خالی میشد حصه ئی دیوار معلوم شد و از خشت خام تعمیر شده بود . در مجاورت آن پارچه‌های زیاد خشت پخته که به الوان سفید و آبی رنگ شده بود بدست آمد . این خشت ها سطح داخلی اطاق را تشکیل میداد . به فاصلهٔ ۱/۵۰ بالای زمین در میان خشت های نیم پخته مجراهای

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 39 of 1362

آمدهوا بصورت بیضوی یامربع کشیده‌شده‌بود .

آبادی‌نمره ۲ :

دراخیر حفریات بعمق ۷/۷۰ و ۱۲/۵۰ قطارهای خشت خامی پیدا شدکه‌هنوزپایان میرفت . این خشت‌ها باتوده‌ئی که تشکیل داده بود برای این مقصدبه‌جدار تپه چسپانیده شده‌بود تاسطح بزرگتری بدست آید . آنجاآبادی دوم برپاشده بود که‌حفریات فقط‌دریك گوشهٔ‌آن عملی گردیده وادامهٔ کارها به زمانهٔ دیگری موکول گردیده است. در دیوارهای خارجی خشت خام ودردیوارهای داخلی خشت‌خام وپخته بکار رفته‌است‌تیکرهای آبادی‌نمره اول عبارت ازپارچه های ظروف گلی معمولی است که‌بکلی ازتزئینات‌رنگه‌عاری میباشد . رنگ گل‌ظروف‌مذکورنصواری‌سرخ یاخاکی‌است . خمیرهٔ‌آن‌چندان صاف‌نمیباشد ولب‌های ظروف مذکور نسبتاً ضخیم است وباچرخ ساخته شده درمیان‌ظروف جام‌هائی که‌تهٔ‌آن‌هموارودهن‌آن کمی کشاده‌است ومرتبان‌هائیکه دهن‌آن مختلف‌است دیده شده . درمیان اشیای چوبی سرهای پیکان‌سه گوشه خیلی‌مهم است . یکی‌آنها چون ازخود دندانه‌هم دارد تیر های عصر سیتی را رایاددهانی میکند . دیگر ازقسم‌اسلحه باب‌توك خنجر چوبی هم کشف‌شد ازجملهٔ اشیای مروج‌خانه وآرایش‌یك ، سوزنی‌بافت شده که‌سرآن هموارواخیر آن‌مدور میباشد ودیگر گوشوارهٔ نقره‌ئی بدست‌آمده است .

روی‌زمین آبادی‌نمره اول پارچه‌های ظروف‌سنگی،بقایای بشقاب‌ها، کاسه‌ها وهاون هائی بدست‌آمده که‌ازسنگ سخت‌سیاه‌یاخاکی‌تیرهٔ خیلی قشنگ ساخته شده‌ومواظبت‌زیادی‌درساخت آنها بکاررفته. اشیای‌استخوانی کم‌دیده‌شده‌دوجزیك پن‌ویك تکه‌چیز دیگری بدست نیامده .

در آبادی نمره دوم تیکرها بااقسام و اشکال متنوع دیده شده و موسیو گریشمن آنرابه ٤ دسته تقسیم نموده :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 40 of 1362

اول : تیکرهای عادی وظروف آن عبارت است از مر تبان های گل زرد یاسرخ، گیلاس هائی که نهٔ آن هموار است وتزئینات مخطط دارد . آبخوره‌های کوچك خاکی رنگ ، جام‌ها وسرپوش‌های بزرگ باتزئیناب مخطط وبریده بریده .

دوم : تیکرهای سرخ که ظروف آن کمیاب است و بعضی‌هائی‌هم که پیدا شده عبارت‌از طشتك‌هائی است که نهٔ آن هموار یا کمی‌بر آمده وجداراطراف آن تنگ یا کشاده‌میباشد وازخاك میده‌صاف خیلی پخته ولشم‌ساخته‌شده ورنگ آن‌سرخ مایل‌به نصواری ویاشیرچائی میباشد

سوم : تیکر های خاکی سیاه که‌نمونه‌های ظروف آنهم کمیاب است وفقط بعضی پارچه‌های گیلاس که‌نهٔ آن هموار است، یك جام‌وپارچهٔ‌دراز توله‌چیز دیگری بدست نیامده (۱)

٤ : تیکرهای ملون : ظروف مربوط این دسته از خاك هائی ساخته شده که‌دارای رنگ های زرد ، گلابی سرخ میباشد . ظروف یك رنگ سیاه یاسرخ کمیاب‌است. اغلب‌اوقات‌در تزئینات‌ظروف چندین رنگ‌بکاررفته وصنعت کار کوشش نموده تا رنگ روشن را در مقابل تیره بیاورد چنانچه سفید وزرد متناوباً باسیاه‌وسرخ کارشده،اختلاف رنگ هازیاداست، بعلاوهٔ الوان‌فوق‌رنگ ارنجی‌بااختلاط‌سرخ‌وزرد‌بدست‌آورده‌شده، سرخ‌زرد‌نماوجگری هم‌دیده میشود.

نقش های ظروف مذکور عبارت از اشکال هندسی خیلی ساده است که بدون وجود کدام مایع گلی دیگری که روی آنها زده شده باشد مستقیماً بالای‌جدار ظروف رسم شده وعموماً خطوط دائره و ی راست یامنحنی، مثلث ها ودایره ها کشیده شده‌است . ازدسته تیکر های رنگه فقط دوقسم ظرف بدست امده یکی مر تبان های شکم برامده که تنه آن هموار و گردن آن کشاده است ودیگر یکنوع سرپوش ها که‌درو سط خودبرجستگی‌برای گرفتن دارند .

(۱) از ین نوع تیکر وظروف در تپهٔ سیالك نزدیك کاشان بسیار پیدا شده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 41 of 1362

در ابادی نمر دوم از قسم اسلحه پیکان یاسر تیر بشکل برگ بید بسیا ر دیده میشود که در ابادی نمره اول ازان اثری نبود.

پیکان های سه پهلوهم بدست امده، تکمهٔ گل کمر بند، پن وبازو بند هم کشف شده است. از اطاق های ابادی نمره دوم تپه سر خ داغ سه چیز طلائی بدست آمده یکی د سته پیش قبض بشکل تکمهٔ محدب که به اطراف خود چهار سوراخ دارد، صلاً این دسته از چودن ریخته شده وروی انرا باورقه طلا گلیت نموده اند وروی آن شکلی بصورت (S) بر جسته معلوم میشود. دوم صفحه ئی که روی آن کدام چیز نصب بوده وتز ئینات بر جسته بشکل مارپیچ دارد. سوم یك پوش یاقطی کوچك. از اشیای سنگی جزیك هاون کلان ودودسته آن چزدیگری دیده نشده

ارتباط خارجی و نتیجه: بیشتر گفتیم که تجسات درزینه قبل التاریخ درسیستان

افغانی تازه شروع شده و حفر یاتی هم که در تپه سرخ داغ بعمل آمده عین شر وع کار رانشان میدهد زیرا از ۳۱ متر بلندی تپه فقط ۱۲/۵۰ متر یعنی تقریباً یك ثلث آن حفر شده و ۲۱ متر دیگر ان باقی مانده تابه سطح جلگه برسد و تجربه ثابت نموده که عموماً ابا دی های قدیم تر یا یان تراز سطح جلگه میباشد بناء علیه پاره معلوماتی که عجا لتاًدردست داریم مر بوط به دوآ بادی و دوعصر اخیر ز ند گانی تپه سر خ داغ است که بحیات با شند گان زرنج درهزاراول قم رو شنی خفیفی می اندازد بناءً علیه هنوز انقدر شواهد دردست ندار یم که بـا افق خـارجی مقـایـسه کنیم واگر مقـایـسه هم کنیم مظاهر دودوره اخیر ابادی سرخ داغ است که قسمت های قدیم ان هنوز دست نخورده معذلك اینقدر میتوان گفت که ظروف گلی ملون ابادی نمره دوم سرخ داغ باظروف گلی چندین رنگ «انو» قریب مر وشباهت بهم میرساند چنا نچه این دورا موسیو گر یشمن بهم مقایسه کرده ومستر اندروس بصورت عمومی در تخنیك ورنگ وتزئینات ظروف دوره کلکولی تیك سیستان و «انو» مشابهت های زیادی می بیند. قرار نظریهٔ مرسیو گریشمن بعضی ظرو ف گلی سرخ دا غ مخصو صاً ظر وف گلی خاکی سیاه و پار چه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 42 of 1362

نوله افتا به که بالا ذکر کردیم به اشیائی که‌از مقابر نمره B تپه سیالك (۱) نزدیك کاشان پیداشده شباهت‌دارد. حتی بنظر به او ازنقطه نظراصول معماری هم میان‌سیالك وسرخ‌داغ شباهت‌موجود است.

موسیو گریشمن در اخیر را پورت خود راجع به سرخ داغ چنین اظهار نظریه میکند: «قسمتی که تاحال حفریات شده فقط شواهدزندگانی دودورهٔ اخیر این تپه راوانمود میکند که هردو مربوط به هزار اول قم میباشد، درتپه‌ئی‌که ۳۱ متر ارتفاع دارد واز آن جز ۱۲٫۵۰ متر حفر نشده‌امکان دارد که ابادی های قدیمی‌تراز سطح فعلی جلگه پایان‌تر باشد چنانچه درتپه‌های‌فارس اغلباً این نظریه به حقیقت پیوسته است. چون هنوز ۲۰ متر دیگر حفر نشده فقط از روی رقم ۲۰ متر به جرئت فرض کرده میتوانیم که‌در طبقات تحتانی معلوماتی‌راجع به ظروف تیکری سه‌هزار وچهارهزارسال قبل پیداشده ومسائل ارتباط آن باتیکرهای‌تپه های‌فارس ووادی‌سندروشن تر گردد»

ازروی‌چندسطرفوق‌معلوم‌میشود که‌باوجودیکه این قبیل تحقیقات‌تازه‌شروع شده معذلك‌ارتباط‌مدنیت دورهٔ کلکولی تپه‌وادی‌سند وبلوچستان‌ومناطق‌شمال اکسوس واراضی بین‌خزروخلیج فارس ودورتراسوزیان وعیلام در بین‌النهرین بهوادی هلمند وحوزهٔ هامون سیستان تعلق دارد. «سرا ورل استن» اظهار نظریه میکند که حوزه هیرمندوسیستان همه دوره های‌مدنیت کلکولی تپه را دیده وسپری کرده،موقعیت سیستان ورولی که‌درین زمینه بازی کرده‌مخصوصاً توجه مدفق‌انگلیس را بخودجلب کرده،ومی نویسد که‌موقیت سیستان بین «سوز» درغرب و«انو» درشمال وبلوچستان وحوزه سفلی اندوس بطرف جنوب شرق

(۱) حفریات سیالك جلددوم تالیف موسیوگریشمن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 43 of 1362

خیلی مهم است وهمه این نقاط از یك مدنیت قبل التاریخ مستفید بودند (۱) سراورل استین در باب تشابه مظاهراین مدنیت هم عمیق شده ومیگوید «معلوم نیست که قرابت مظاهرمدنیت در اثر مهاجرت بمیان آمده یا فتوحات یامراودات دوستانه دران دخیل است چزیکه واضح است عمومیت مدنیت است واز حوزه سند (موهنجو ویرو) جنوب پنجاب (هریه) بلوچستان (نال) اثاری بدست آمده که از پهلو های مختلف یکطرف با مدنیت قبل از سومری بین النهرین ومدنیت‌های یك‌ودوم سوز واز طرف‌دیگر بامدنیت ماورای بحیره حزر (شمال اکسوس)شباهت‌زیاد دارد.چون سیستان درمیان این همه نقاطمتذکره راه طبیعی بودازامکان‌بعید نیست که درارتباط نقاط مذکوربه‌رنگی ازرنگ‌ها دخیل نباشد.

«اگر روی نقشه دیده شودد لتای هیرمند تقریباً بیك فاصله پنصد میلی از «انو» و«مو هنجو دیرو» افتاده ،بین‌ظروف تیکر ی‌قبل ا لتاریخ دورهٔ انه اولی تیك یا(کلکوتیك)سیستا ن چه در شکل وچه در تخنیك وچه دررنگ وظروفی که هیئت امریکائی یو میلی از (انو) کشف کرده شباهت زیاد است چنا نچه این نظریه از طرف مستر.اندروس Mr. Andreuss هم‌تصدیق شده است . »(۲)

پس از روی بیانات فوق‌واضح معلوم میشود که‌باوجودیکه تحقیقات قبل‌التاریخ دردلتای ، هیرمند وسیستانی افغانی تازهٔ شروع شده وهنوز در کل صفحات مملکت ادامه نیافته بازهم چه از روی همین تحقیقات مقدماتی ، چه از روی کشفیاتی که در حوزه اندوس و شمال‌ا کسوس وبه حواشی سرحدات تاریخی آریاناتماس دارند و از روی نظریات عمومی محققین بزرگی که درطی‌مطالعات فوق‌از آنهانام گرفته‌شدبدون‌چون‌وچراخاك آریانانه‌تنهادرصحنهٔ بزرگ‌مدنیت کلکولی‌تیك که‌از حوزه‌سند تاوادی نیل انبساط‌داشت‌شامل بودبلکه‌هسته‌مرکزی

---

(۱) صفحه ۹۵۶ ـ ۹۵۵ اینر موست ایشیا تالیف سراورل استین
Innermost Asia by Sir Aurel Stein

(۲) فصل ۳۰ کتاب اینرموست ایشیا تالیف‌سراورل استین تااخر درین‌موضوع مطالعه‌شود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 44 of 1362

وعامل ارتباط بپهلو های مختلف آن شمار میرفت وبا مثال کوچکی درین زینه بیشتر روشنی می اندازیم .

لاجوردوروال آن در مراودات آریانا: در مراودانی که آریانا در زمانه های قبل التاریخ واعصار قدیم تاریخی با کشورهای کهن جهان داشته یك چیز بصورت عمق روشنی می اندازد وهیچ کس ازوجود آن منکر شده نمیتواند و آن لاجورداست وقرار شهادت مورخین قدیمه معدن لاجورد درزمانه های باستان به استثنای شمال شرق آریانا یعنی بدخشان درهیچ یك نقطهٔ دیگر زمین پیدا نمیشدو محصول طبیعی بود منحصر به کشور ما این معدن قیمت بهادر درهٔ یمکان بدخشان در تزدیکی راه «کران» وحوالی قریهٔ «فرگامو» وجوددارد وهنوزهم استخراج وصادر میشود .

مدققین در مطالعات خویش چه در زمانه های قبل التاریخ وچه دراعصار قدیم تاریخی هرجا که اثری ازین سنگ قیمت بها یافته اند نتیجه چنین گرفته اند که مراودات تجارتی ورفت وآمد میان همان نقطه و گوشهٔ شمال شرقی کشورما برقرار بود اینك در سطور ذیل اول نقاط وطبقاتی را که لاجورد از آن پیدا شده باذکر تاریخ آن خاطر نشان نموده وبعد دراطراف آن تبصره میکنم :

(۱) تپهٔ سیالك نزدیك کاشان . ازین جا اشیای کوچك لاجوردی از طبقهٔ سوم به بعد پیدا شده و تاریخ آن به مناسفهٔ اول هزار چهارم ق م نسبت میشود .

(۲) سرزمین سومر . اینجا از مقبره های شاهان سلالهٔ «ایور Ur» (حوالی اخیر هزار چهارم ق م) یکعدهٔ زیاد اشیای طلائی ونقره ئی بدست آمده که در آن قطعات و نگینه های لاجورد نصب است هکذا از آبده ئی مو سو م به «علم» ارغنون هائی بدست آمده مزین که در آن صحنه های میتولوژی وداستانی را باصدف وعقیق سرخ ولاجورد زینت کرده اند .

(۳) دربین النهرین دراوائل دورهٔ ظهور رسم الخط (حوالی ۳۰۰۰ ـ ۳۵۰۰ ق م) از طبقه ئی که آنرا «جمدت نصر» گویند اشیای لاجوردی کشف شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 45 of 1362

(٤) درسوزوطبقهٔ چهارم تپهٔسیالك (قریب کاشان) ازطبقه‌ئی که‌پارچه های گل با نوشته‌های قبل التاریخ بدست آمده‌زیورات زیاده‌زین بالاجورد کشف شده.

(٥) درمصر ازمقبرهٔ توتان‌خامون Toutankhammon که‌تاریخ آن به‌حوالی ۱٤۰۰ ق‌م نسبت‌میشود اشیای‌زیادی ازسنگ لاجورد بدست آمده .

(٦) در عیلام از خزانهٔ شو شیناك Chouchinak (حوالی ۱۱۰۰ ق‌م) آثار لاجورد یافت شده . (۱)

ازروی پارهٔ ملاحظات فوق معلوم‌میشود که‌لاجورد حصص‌منتهاالیه‌شمال شرقی‌آریانا در ٤ هزارسال‌ق‌م‌یعنی ٦ هزارسال بیشتراز امروزدرتمام کشورهای غربی‌آسیا از خاك های فارس گرفته تا وادی نیل انتشاریافته بود . درسرزمین سومرو بین‌النهرین واراضی‌جنوب‌سواحل‌خزروخلیج فارس کازیر نفو ذعیلامی آمده‌ودرسه‌هزارق‌م کولتورعیلام‌درانجاهاقوت‌گرفته‌بودلاجوردمعروف‌وعمومیت داشت‌وبیش ازینکه رسم الخط دربین النهرین د رحوالی ۳۰۰۰ و ۳۵۰۰ ق‌م ظهو رکند اشیـای لا جو ر د ی در طبقات مدنیت آنجاد یده میشود .

لاجوردوزیورات واشیای لاجوردی‌درخاك‌های فارس‌وحوزه های دجله وفرات‌یعنی خاك سومرو عیلام محدود نمانده بلکه‌به‌سر زمین‌فراعنه هم‌رسیده‌است چنانچه‌طوریکه‌اشاره‌کردیم‌ازمقبرهٔ« توتان خامون »که‌تاریخ آن‌به ۱٤۰۰ ق‌م نسبت میشود اشیای‌زیادی‌ازسنگ لاجوردیافته اند .

پس‌لاجوردبدخشان‌ووجودآن‌در نقاط‌مختلف آسیای‌غربی‌حتی‌در ٦ هزار سال‌قبل دلیلی‌است قاطع‌و آنچه درزمینه مدنیت های‌قبل‌التاریخ عصر« کلکولی تیك» آریانا واارتباط آن با کشورهای غرب اسیا وعمومیت این مدنیت بزرگ ازحوزه اندوس تا حوزهٔ نیل نوشتیم همه‌را بصورت بارز وروشن تائید میکند این را هم بیشتر مستند به نگارشات سراورل استن گفتیم که سیستان وحوزهٔ

(۱) مقاله لاجوردورول آن درتاریخ مراودات آریانا با کشورهای غربی آسیادر شمارهٔ اول‌مجلهٔ آریانا ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 46 of 1362

هیرمند(۱) باموقعیت مساعدجغرافیائی‌خود رول عمده‌ئی دراعصار قبل التاریخ درانتشار پهلوهای مختلف مدنیت کلکولی تیك این ساحهٔ بزرگ بازی کرده است. لاجورد وانتشارآن درنقاطی که ذکرفت باصراحت تمام نشان میدهد که شش هزارسال قبل راههای رفت‌وآمد وتجارت حتی‌درنقاط صعب‌المرورو حصص خیلی کهستانی آریانا که‌بدخشان باشدهم وجود داشت‌واین‌راه طبیعی ازیکطرف به‌جلگهٔ فراخ باختروحوزه‌های‌شاداب ومدنیت پرور رودخانه‌های حصص غربی آریانا مخصوصاً حوزهٔ هیرمند وسیستان وصل بود وازانجاقرارا کثراحتمالات ازمجاورت نقاطی که‌ذکر کردیم به‌سواحل دریای سفیدووادی‌نیل منتهی‌میشد. «بارتولد» درجغرافیای تاریخی خود ازوجودلاجوردرابنیهٔ قدیم‌مصرواشور صحبت کرده‌وبه‌این نتیجه‌میرسد که‌درقدیم‌ترین‌ازمنهٔ تاریخ‌میان آریاهای باختری وساکنین کشورهای غربی‌اسیاو باشندگان سواحل‌دریای سفید روابطی‌برقرار بود.مستندبرتاریخ‌هائی که‌بیشتربصورت محقق معین کردیم گفته میتوانیم که نه تنهادرقدیم‌ترین‌زمانه‌های‌تاریخی بلکه‌حتماً دردورهای‌قدیم‌تر که‌جزءزمانه‌های قبل‌التاریخ شود روابط میان آریاهای باختری‌و کشورهای‌غرب‌اسیابرقراربود آریاهاقراریکه‌درفصل‌های‌آینده‌شرح‌خواهیم‌دادقدیم‌ترین عنعنات تاریخی، ادبی حماسی خویش را در باختروسایر نقاط آریانا بمیان آورده‌ودرحوالی ۲۰۰۰ ق‌م بنای مهاجرت‌رابطرف‌شرق(هند)وغرب(فارس) گذاشتند. شرح‌این‌مطالب باتفصیل درفصل‌وموقع‌معینه‌اش‌می آیدا ینجامربوط‌به‌تجسسات قبل‌التاریخ همین‌قدر متذکرمیشویم که‌قرار کشفیاتی که‌درتپهٔ سیالك نزدیك کاشان‌در خاك فارس‌بعمل آمده‌آریاها درحوالی ۱۰۰۰ ق‌م دراراضی‌ماورای‌صحرای لوط‌ظهور کرده‌اند(۲) وایشان‌طوریکه درفصل‌های‌آینده دیده خواهد شد مهاجرینی هستند که درحوالی (۱۹۰۰-۲۰۰۰ ق‌م)ازباختراز راههای‌درهٔ‌هریرودوهیرمندوسیستان بدان‌طرف حرکت کرده‌اند.

(۱) سرجان مارشال‌درصفحه۸ مقدمه جلداول‌موهنجو دیرو ومدنیت وادی‌سند میگوید: که بشردرحوزه‌های نیل‌وفرات وکارون وهلمند واندوس یکسان مدنیت‌خودرا انبساط داده‌است.

(۲) این نظریه مستند به‌نتیجه‌ایست که‌موسیو گریشمن‌ازروی حفریات‌خودبدست‌آورده‌است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 47 of 1362

فصل دوم

آریا

کتله باختری هند واروپائی

مدنیت ویدی

با نگارشات فصل اول روی هم رفته اینقدر معلوم شد که خاك آریانا با وضعیت مساعد ساختمان وموقعیت طبیعی خود مسکون ودارای مدنیت بزرگ بوده واین خود ثابت میکند که چند بن هزار سال بیشتر ازین قابل زهایش بشر بود. با وضعیت موجوده هنوز بصورت عمومی و دقیق اظهار نظریه نمیتوان کرد که باشندگان ٤ ـ ٥ هزار سال قم. کشورما و هزارارن سال پیشتر ازین از نقطه نظر عرق وتیپ نژادی که بودند ؟ یاهمین آریاها بودند که مراتب اولیهٔ حیات قبل التاریخ را سپری میکردند و این نظریه ایست که به عقیده ویدشناسان هند وجمعی از دانشمندان غربی سر میخورد زیرا علمای هندی باختر وسایر حصص آریانا وپنجاب را مسکن اصلی و اولی آریاها میدانند واینطور هم نظریه دارند که از ۲۰ هزار سال پیش که مصادف به اولین ظهور ظروف تیکری درمصر وبعضی عقیده ها شروع دورهٔ کلکولی تیك دران دیار میباشد آریاها مراتب اولیهٔ حیات قبل التاریخ خود را در اینجا میگذرانیدند ، جمعی از علمای غربی هم که موضوع زبان های کتلهٔ باختری وشعب هندی وایرانی آنرا مطالعه میکنند به وجود زبان مادری آریائی درحدود ۸ هزار سال قم در باختر وحوالی قریب آن قایل میباشند . ازین ها استنباط میشود که باختر کانون اولیه واصلی آریا به معنی جامع عنصر هند و اروپائی یا اقلاً مرکز اولی آریا به معنی کتلهٔ باختری بود. صورت دومی این است که باشندگان کشور ما در دوره هائیکه بالا ذکر شد مربوط کدام عرق دیگر بودند و پیش

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 48 of 1362

از بنکه آریا ها در باختر ظهور کنند کسان دیگری که از نقطهٔ نظر عرق با ایشان فرق داشتند دراینجا زندگانی میکردند . این ها مسایلی است که تحقیق میخواهد وهنوز یکطرفه وقطعی دراطراف آنها چیزی نمیتوان گفت تاجائیکه از روی قدامت « وید » و« اوستا » ومخصوصاً از روی هم آهنگی این دوماً خذ قدیم درترسیم داستان ها که از زمانه های خود آنها خیلی ها قدیم تر بوده معلوم میشود احتمال پیدا میکند که آریا ها باشندهٔ اصلی این سرزمین باشند یا اقلاً همین « کتلهٔ باختری » که اصطلاح اسم آریا از روی روایات تاریخی وادب مخصوص آنها است در دور های بسیار قدیمی که اشاره نمودیم ازعنصر هند و ارو پائی جداشده و مراحل حیات دورهٔ « کلکو لی تیك » خود را درینجاسپری نموده باشند . بهرحال این قضایا در روشنائی تحقیقات جدید روزی حل خواهد شد واینجا حتی المقدور از نزدیکی به مسایلی که هنوز تاریك است خود داری کرده عمومیات مسایل نژاد هندو ارو پائی را که درین یك و نیم صد سال یکطرفه وقطعی حل نشده به سرعت مطالعه میکنیم .

به اصطلاح عمومی ارو پائی « آرین » به معنی جامع دستهٔ ئی از اقوام رادربرمیگرد که زبان آنها بهم قرابت دارد وتمام از و پاوحصه ئی از آسیای قریب را اشغال کرده اند این معنی کاملاً اصطلاحی است و ثبوت و مورد استعمال تاریخی ندارد .

به معنی کوچك تراسم « آریا » مخصوص شاخهٔ از عنصر هند و اروپائی است که بین گنگا و سواحل خزر افتاده وباشندگان افغانستان وفارس وحصهٔ از شمال غرب هند را در برمیگیرد و پسان ها خواهیم دید که این دسته را « کتلهٔ باختری » میخوانند . این معنی اصطلاحی وفرضی وو ضعی نیست بلکه سراسر جنبهٔ تاریخی دارد و دو ها خذی که از آریا های کتلهٔ باختری مانده یعنی مجموعه سرودهای ویدی واوستا کلمه فوق را بصورت « آریا » و

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 49 of 1362

« ایریا » درمورد خود استعمال کرده اندودر قدیم ترین دور ه های ادبی ما معمول ومروج بود گذشته ازدوماخذ« وید »و« اوستا »مور خون کلاسیك یونانی درمملکت ماواز قومی بنام « اری وا Arioi »وازخاك هائی بنام آریا Aria (خوزهٔ هری رود) وآریانا Ariana (افغانستان قدیم)یادکرده اندواین ها هر کدام مدارك دقیق وصحیح تاریخی است که راجع به انتساب آریاها در بن سرزمین دردست است ودیگران فاقد آنند ونشان میدهد که همان کلمهٔ که به تعبیر اوروپائی ها به معنی جامع به اقوامی نسبت میشد که در زبان شباهت به هم دارند وبصورت اصطلاحی وفرضی درموردانها تطبیق میشوددرمورداهالی وخاك کشور ما باسوابق وشواهد تاریخی استعمال میشد و هیچ کس ازین امر انکار نمیتواند .(۱)

خوشبختانه خوداروپائی هاهم معنی کلمهٔ (آریا) رابصورت وضعی و جامعی که ذکرشد گذاشته وبرای اقوامی که من حیث شباهت زبان به این کلمه یادمیکردیدنداسم ترکیبی « هندو اروپائی » یا « هندوژرمن » را بمیان اوردند و به این صورت آریا مجدداً به معنی قدیم و تاریخی خود برگشت .

بیشتر گفتیم که موضوع « آریا »و « آریائی »اصلاً واساساً دراثر تفصیل قرابت هائی بمیان آمد که در زبان های دسته ئی از ملل بمشاهده رسیده و این مسئله در جمله بزرگترین کشفیات عصر ماست که باخود یك سلسله مسایل خیلی مهم ودلچسپ دیگر راروی کارآورده است .

درمنتصف قرن ۱۸ یکنفر مبلغ فرانسوی انکتیل دوپرون « Anquetil-Duperon درسال ۱۷۶۱ به هند آمده اوستارا نزدپادسی های هند مطالعه کرد ودر ۱۷۷۱ اولین ترجمه آنرا به محیط اوروپا عرضه داشت .

(۱) صفحهٔ ۹ کتاب اریاها تالیف ژورژ پواسن « Les Aryens , Par Gorges Poisson

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 50 of 1362

مجامع علمی ملتفت شدند که زبان کتاب مذکور یعنی «زند» باسانسکری شباهت دارد. یکنفر از مبلغین دیگر فرانسوی «کوردو Coeurdoux» در ۱۷۶۷ مکتوبی درا کادمی ادبیات وحفظ اثارفرانسه نوشته وباراول موضوع شباهت بین کلمات سانسکریت ،یونانی ولاتین را وانمود کرد،در ۱۷۸۶ مستر ویلیم جان William Jones در خطابه ئی که در انجمن اسیائی کلکته ایراد نمود نظریه قرابت زبان های سانسکریت ویونانی ولاتینی ،حتی جرمنی وسلتی راد رمیان نهاد. این مطالعات ادامه یافت وچون دراوایل قرن ۱۹ موضوع قرابت السنه اقوام هندوار وپائی بادلایل علمی ثابت شد طبیعی این نتیجه بمیان امد که اقوام مذکور ازیك نژاد بوده ودر اصل ومبداء بهم اشتراك داشتند،به این ترتیب موضوع تجسس خانه اصلی واولی آریائی طرف توجه علما قرار گرفت،ازان وقت تاحال تقریباً یك ونیم صدسال است که جمعی از علمای ملل مختلف درین زمینه مطالعه واظهار نظریه میکنند وهر کس از پهلوئی مطالعات خودرا شروع کرده وبا قامه پازه دلایل کانون اولیه آریا را در نقاط مختلف مثل شمال اروپا،اسکاندینا و، فنلند،جرمنی،حوزه دانیوب،شمال بحیره اسود جنوب روسیه شبه جزیره بالقان،بین اورال والتائی، اسیای مرکزی سائبریا،پنجاب وغیره معین کرده اند که محض تذکار آن و نظریات و اسمای علما به جلد های ضخیم پوره نمیشود بنا برین از بین همه جرو بحث ها یك قلم صرف نظر نموده به اولین نظریه عمومی که مهمترین وموثق ترین همه میباشد ودو منبع بزرگ آریا (سرودویدی واوستا) انرا تائید میکند مراجعه میکنم. دراولین وهله ئی که موضوع آریارا قرابت السنه اقوام هندواروپائی بمیان آورد عقیده اولی وعمومی برین قرار گرفت که سرزمین اولیه اریائی دردامنه های شمال هندوکش عبارت ازحوزا کسوس یاصفحات باختر است. بزرگترین طرفدا این نظریه مکس مولر Max Muller

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 51 of 1362

(۱) فرانسوالنورمانت Francoi Lénormrant (۲) بود

بالا اشاره کردیم که در بین یك و نیم صد سال راجع به تعین مهد اولیه واصلی آریائی مطالعات زیادشده ونظریات گوناگونی بمیان آمده و با تحقیقات آینده مهد اولیهٔ آریا هرجا معین شودشود، مسئلهئی که همه در آن متفق اند ومتفق خواهندبود و باهر نظریهئی که تاحال بمیان آمدهموافقت کامل دارد وتازه ترین تجسسات انرا تائید میکند این است که باختر کانون ومهد آن کتله آریائی است که در اقوام نستان وهندوفارس منتشرشده اند، اگر غیر از یك کانون اولیه به کانون‌های فرعی دیگری قائل شوندو فرضاً باختر آن کانون اولیه نباشد، بدون جون وچرا کانون فرعی آریائی‌های افغانستان وهندوفارس خواهد بود و برای انها مهدو کانون اصلی هم بشمار میرود وبناء علیه از جرو بحث‌های بی مورد ودرهم وبرهم که بیش ازیك نظریهٔ شخصی ارزشی ندارد صرف نظر کرده مستقیماً به استناد موثق ترین ماخذ آریائی متذکر میشویم که اوستایگانه کتابی است که اسم گرفته وبصورت واضح مهد اولیه شاخهٔ ازاقوام هند واروپائی یعنی « کتله باختری » را که خودرا « آریا » خوانده اند در « ایریانا ویجه » قرار داده است. این مطلب کمی باریکی دارد وشرح میخواهد. در بین شبهه ئی نیست که اقوام هندواروپائی ازیك نقطه واحد منشب شده ودرخاك های اسیا واروپا پراگنده گردیده اند. این نقطه واحدهرنامی داشته وهر جائی که بوده، بوده ولی اریائی های باختر زمانیکه دارای ماخذ ادبی و مذهبی شدندخاطره قدیم رااسم وصفت وموقعیت معینی داده اند که از روی آب و هوا و ممیزات جغرافیائی وتشخیص بعضی رود خانه های ان میتوان انرا بین حوزه علیای سردریا واکسوس قرار داد لذابه تناقض نظریات قسمتی از مدققین کاری نداشته موضوع آریا را در کشور خود از « ایریانا ویجه » اوستاو « بخدیم سربرام » شروع میکنیم

Lectures on the science of languvages 1861-64
Manuel d'histoire ancienne de l'Orient 1869

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 52 of 1362

تشابه زبان :

درین شبه‌ئی نیست که اریاها عمو ماً ازهند گرفته تامنتهاالیه غربی اروپا منتشر شده اند و زبان های آنها بهم شباهت دارد.معذالك درمیان تمام‌السنه اقوام هند و آروپائی زبان سانسکریت وزند کم تراز یکدیگر فرق کرده وبیشتر بهم شباهت دارند و محض ازلحاظ تشابه‌زیاد آنها گفته میتوانیم که‌مرکز حیات و مهاجرت آریائی نقطهٔ بوده که‌این دو زبان درانجا حرف زده میشد !ینجا فوراً سوالی درمیان می‌آید که‌این نقطه کجاست؟ جواب سول خیلی اسان وبدون اقامه‌دلایل گفته میتوانیم که عبارت ازحوزه اکسوس «باختر» میباشد وبدشناسان عموماً به‌این معترف اند که‌قسمت‌قدیم‌سرودوبدی‌درغرب «سندهو» در« کابیسا » ودیگرنقاط‌آریانا به میان آمده و قرار اشارهٔ این سرود ها ، سرودهای قدیم تری هم بوده که‌پیش ازعصر مهاجرت درکانون حیات آریائی سروده شده است . غیر از باختر هیچ‌نقطه ئی بین هندو فارس صلاحیت چنین مقامی را ندارد زیرا بامطالعهٔ دقیقی که‌درمتن سرود وید واوستا از نقطهٔ نظر زبان وادب وجغرافیه و توپو گرافی محلی وغیره بعمل آمده ثابت شده است که باختر مرکز زبان سانسکریت‌وزند «۱» است وبعدازانتشار آریائی‌ها ازین نقطه به‌دوطرفه هندوکش تمام آریانا حیثیت کانون بزرگ این دو زبان را پیدا کرده است . تشابه‌بین زبان سانسکریت وزند ازیك ودووصدوهزار کلمه گذشته، باجزئی تغیری درصوت کلمات که آنهم قانون معینی دارد فقره‌های کامل یك زبان ، زبان دیگر میشود و این امر ، طبیعی حکم میکند که‌دولهجه

(۱) «زبان‌زند همان زبان اوستا است و ازین جهت بعضی ها انرا « اوستائی» ، برخی «باختری» گویند . دارمستتر مرکزانبساط این زبان را درجنوب هند وکش در حوزه اراکوزی «ارغنداب » قرار میدهد و نظریهٔ او راجع به پشتو این است که یا از «زند» یا از زبانی که نزدیك به «زند» است منشعب شده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 53 of 1362

مذکور شاخه های یك زبان واحداند که بابعضی لهجه‌های دیگر که ذکر آن دراینجا مورد ندارد دستهٔ السنهٔ باختری را تشکیل میدهد .

پس از روی تشا به‌فوق‌العادهٔ زبان سانسکریت وزند ثابت میشود که روزی متکلمین این دوزبان دریك نقطه که عبارت از «باختر» باشد یکجا زندگانی داشتند واین جامهد پرورش ونشوونمای «آنها» بشمارمیرود. بالاخره ازهمین جا به‌سائر نقاط آریانا وهندوفارس مهاجرت اختیار کرده‌اند .

آئین‌ومعتقدات : همان‌طوریکه‌زبان سانسکریت‌وزندبهم‌خیلی نزدیك اند معتقدات کسانیکه‌به‌این‌دوزبان متکلم بودند هم شباهت‌زیادداشت . آئین آریائی قراریکه‌ازخلال‌سرودوید واوستامعلوم‌میشوددراس اساس‌فرق زیادنداشت‌وپارهٔ اختلافاتی که مرور زمانه بمیان‌آورده بیشتر مربوط به‌جزئیات است و اساس مشترك وقدیم آنهارا پوشیده نمیتواند پس از روی معتقدات هم گفته میتوانیم که‌قبایل آریائی خصوص آنهائیکه پیروان کتب وید واوستا بودند در اوائل وهله دریك قطعه‌زمین می‌زیستند که‌عبارت ازباختروسائر نقاط آریانا میباشد .

افسانه‌ها : از روی‌افسانه‌ها واساطیر باشندگان افغانستان ، هندوفارس وغیره‌هم‌اینطور معلوم‌میشود که‌باختر وسرچشمهٔ اکسوس کانون نژادی‌بوده واز آنجا مردمانی به‌چهار گردافق پراگنده شده اند . میگویند درمیان‌اهالی جواریامیر قصه‌ئی‌معروف است که‌قرارآن نوع بشردردامنه‌های پامیر زندگانی داشت ودراثر انفلاق آتش احجار ازهم پاشیده ومردم ازمجرای چهار مخرج طبیعی دره های اندوس و اکسوس وسر دریا و تارم به چهار جانب افق پراگنده شدند .

فارسی‌ها وافسانه‌های‌آنها به‌این نظربه معترف‌است که‌اجدادآنها ازخاك باختربرامده وازآنجابامها جرت‌های پی‌درپی بخاك‌های جنوب خزر و مجاور خلیج‌فارس انتشار یافتند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 54 of 1362

اساطیر هندی هم به این نظر به موافقت دارد که عناصر آریائی ازشمال هندوکش از راه دره های کابل و کومل و سوات به‌حوزهٔ پنجاب رسیده‌اند.

سرود ریگ وید :

اولین کتاب سرود های آریائی یعنی «ریگ‌وید» اگر واضح و مستقیم راجع به‌مسکن‌اصلی واولی وقدیم آریائی چیزی نمیگوید از اشارات غیرمستقیم متن سرود پارهٔ معلومات مفیدی بدست می‌آید که ازان خطوط‌حرکت‌ومهاجرت آریائی ها درآریانا واز آریانا به کشور های مجاور (هند وفارس) واضح معلوم میشود وراجع به‌مسکن اولیه آریائی هم‌روشنی خوبی‌می‌افتد. درسرودها جملات «صد زمستان» و«صدخزان» زیاد استعمال شده وازین برمی آید که آریاها پیش ازینکه به«سپته‌سندهو» یاعلاقهٔ هفت دریا (پنجاب فعلی) برسند درمنطقهٔ‌سردی زندگانی داشتند که‌زمستان آن کمال بود وتقریباً ده‌ماه‌سال رادربر میگرفت بااتکاء به نقاط معلوم حرکت آنها که در جنوب هندوکش واضح ومعلوم است میتوان به‌صفحات شمال سلسلهٔ کوه مذکور رسید ودرآنجا این منطقهٔ سردرا در سر چشمهٔ اکسوس و اراضی همجوار آن که عبارت ازبدخشان علیا ومنطقهٔ بین اکسوس و سردریا باشد قرار داد.

درفصل اول سرودهای «ریگ وید» حین صحبت از استعانت «اندرا» چنین اشاره شده که‌از «منزل قدیم» خود یکمک‌ما فرا رسید. این «منزل اندرا» یا(Indralaya)رابعض‌مآخذدیگر (۱) واضح‌در شمال هندوکش‌قرار میدهند. «منزل قدیم اندرا» به معنی دیگر همان«مسکن قدیم» آریائی است وبه‌یان ترتیب سرود ریگ ویدهم برای‌تعین‌مهد آریائی‌مارابه‌طرف باختروسرچشمهٔ اکسوس واراضی‌متصله آن‌رهنمونی‌میکند.

---

(۱) درصفحهٔ۱۸ـ Tre Aryanisatian of India by Dutt ماخذمذکوربنام های Sabdaratnavali,Amaraksoha یادشده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 55 of 1362

اوستا : اوستا کتاب آن دسته آریائی‌های کتلهٔ باختر که بطرف هند و فارس مهاجرت نکرده ودر موطن خود باقی ماندند راجع به « مسکن اولیهٔ » آریائی نسبت به سرود ریگ وید واضح‌تر صحبت میکند . در « فرگارد » اول « وندیداد » که حصهٔ سوم اوستا میباشد شانزده قطعه اراضی زیبای اوستائی ذکر شده که شرح آنهارا در فصل مدنیت اوستائی خواهیم دید . به تعبیر اوستا این قطعات یکی بعد دیگر بمیان آمده اند واولین آنها « ایریاناویجو » نام داشت و دارای زمستان سخت وطولانی بود وحتی علت اصلی مهاجرت آریائی‌ها را هم از بن قطعه سرما وخنك قلمداد میکنند وبه دلایلی که پایان شرح مید هیم واضح معلوم میشود که اولین قطعهٔ خاك اوستائی بامهد اولیهٔ آریائی عبارت از سرچشمهٔ اکسوس واراضی متصل آن بود .

مهاباراته : مهاباراته که مجموعهٔ رزمی است ومیتوان آنرا ادامه ادبیات « ویدی » خواند ازیك عده قبایلی مثل : ملا Malas ، مالا Malas و مالاوا Malavas اسم می‌برد که دردیگر ماخذ سانسکریت بصورت « مادا Maddas » « مادا واMaddavas » « مادرا Madra » ومادراکا Madrakas » یاد شده اند وچون « باهیکا » در ادبیات سانسکریت بصورت باهلیکا Bahbkas هم آمده واین نام ، نام بلخ است . پروفیسر « پرزی لوسکی J.przyluski » نتیجه گرفته میگوید که قبایل مذکور ازبلخ به پنجاب آمده اند ودرین مرحله باز میبینیم که مبداء یکعده قبایل آریائی به شمال هندوکش به باختر نسبت میشود .

مهدظهوروپرورش آریا : باشر حیکه گذشت ازروی نشابه زبان ، معتقدات وازروی افسانه ها وداستان ها واساطیر وباز از اشارات وتذکار صریح منابع خود آریائی یعنی سرود ویدی واوستا ومهاباراته واضح معلوم میشود که مهد ظهور آریائی قطعه خاك سرد بین سرچشمهٔ اکسوس وسر دریا بوده و از انجا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 56 of 1362

بطرف جنوب به سغدو باختر منتشر شده اند و باختر مهد پرورش و کانون تهذیب ومرکز مملکت داری ایشان بشمار میرفت . باشهادت منابع خود شان «آریا» Arya همین کتلهٔ را گویند که در باختر هزاران سال پرورش یافته و به تدریج در دیگر نقاط آریانا پراگنده شده، حصه‌ئی‌هم از انجا به خاك های ممالك مجاور انتشار یافت . اگرچه تنها کلمهٔ «آریا» هم‌این دسته را از سایر موج های هندو اروپائی مجزا میکند ولی برای اینکه مغالطه‌پیش نشود میتوان آنهارا بنام «کتله آریائی‌باختر» خواند.

معنی کلمهٔ آریا : آریا ازنقطهٔ نظردیانت به‌معنی پرستنده، معتقد ، قربانی دهنده آمده و مفهوم اصطلاحی اولیه‌وقدیم آن‌نجیب ، شریف ، بادار ، آقا مالك ، اختیار دار است وبا کثرت استعمال در موارد مختلف یکعده صفات دیگر از قبیل جوان مردی ، مهمان‌نوازی ، رشادت ، دلاوری، وطن دوستی ، جنگجوئی و غیره بدان پیوست گردیده ودرهر کدام ازین صفات مفهوم نجابت هم آهنگی دارد . فراموش نشود که‌این کلمه مفهوم اجتماعی وسیاسی‌بزرگی هم‌دارد . زمانیکه آریا هابه‌دوطرفهٔ‌هندوکش اقامت داشتند دانایان آنهابرای تمیز خود از بیگانگان واز سایر شاخه‌های همنژادان خودبه این‌فکر افتادند که‌برای قبایل خود ولو هر قدرمتعددهم‌باشند نام‌واحدی وضع کنند تاازتفرقه بر کنار بمانند وبه‌هم‌متحدباشند، برای‌این‌مقصدنام «آریا» بمیان آمد وبرهمه یکسان اطلاق میشد .

طبیعی این نام‌بامهاجرین آریائی به‌هندهم‌انتشاریافت‌ولی‌درمفهوم آن به تدریج تغیرات پیش‌شد . برای اینکه آریاها با بومیان هندی مخلوط‌شوند طبقات اجتماعی پیدا شد که عبارت‌از« کشاتریا » «برهمانا» «ویسیا» و«سودرا» میباشد.اولی‌بر نجبای جنگجو دومی برروحانیون سومی براهل حرفه وپیشه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 58 of 1362

پیشه‌بود، «ورشو» یاچرا گاه بنظر ایشان بصورت مادی ومعنوی اهمیت خاص داشت وهیچ‌ازامکان بعیدنیست که‌درصفحات شمال هندو کش وحوزهٔ ارغنداب که هردو برای تربیهٔ حیوانات خیلی مساعداست «آریاورته» باراول درمورد «چراگاه آریا» استعمال شده وبافرق لهجه‌درجنوب هندو کش وسواحل ارغنداب باهمان مفهوم خود «آریاورشه» شده‌باشدووقتیکه قبیلهٔ «بهاراته» باحیوانات‌خودبه حوزهٔ «سندهو» (سندوپنجاب) سرازیر شدند آنجارابنام خود «بهاراته‌ورته» موسوم ساختند

ایریانا ویجه :

بعدازمهاجرت دستهٔ‌ازآریائی های کتلهٔ باختری‌به‌هند وفارس آنهائیکه در وطن قدیم‌خود باقی‌ماندند دراثرمقتضیات زمان‌درزبان ، آئین، متعقدات ودیگر ممیزات خود پارهٔ تغیراتی‌بمیان آوردند . چون زبان تحت تغیرات آمد درنام‌ها هم‌ازجنبهٔ صوت ولهجه پارهٔ تغیراتی پیش شد وعوض «آریاورته» «ایریانا ویجه» عرض وجودکرد .

این اسم نوهم‌مرکب ازدو کلمه‌است یکی«ایریا»ودیگر «ویجه»،ایریا همان کلمه «آریا» است که‌بیشتر معانی ومفهوم آنرامطالعه کردیم . «ویجه» کلمه ایست که‌عوض «ورته» یا«ورشه» بیان آمده ودرمعنی با کلمهٔ‌اول‌الذکر فرق ندارد . زیرا«ویجه» هم‌مسکن‌وجای‌معنی داردومعنی مرکب«ایریاناویجه» مانند «آریاورته» مسکن آریامیشود .

همان طور یکه کلمهٔ«ورته» یا «ورشه» تا امروز در پښتو بصورت «ورشو» به‌معنی «چراگاه» باقی‌مانده«ویجه»هم عیناًشکل ، تلفظ ومعنی‌خودرا محافظه کرده‌ودرمیان‌پښتون‌های ارغنداب به‌معنی جای‌ومسکن استعمال میشود . چیزنوی که‌درمیان این‌دوکلمه‌دیده‌میشودحرف (ن) با کلمهٔ (نا)است که‌در زبان اوستائی با ختر یا زند معنی نسبتی دارد ومسکن آریا را مسکن آریائی ساخته . ایریاناویجه بصورت «ایریانم ویجو»و «اران‌وج» هم‌آمده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 59 of 1362

اوستا سرزمین « ایریاناویجه » را کنار رود خانهٔ « وانگوهی دیتیا » قرار میدهد واین رودخانه عبارت از آمودریا است . « سرپرسی سایکس » درتاریخ افغانستان (۱) می نویسد که: «ارانرج Eranyej» خانهٔ اصلی آریائی بین رودخانهٔ اکسوس وایگزارت واقع بود پس گفته میتوانیم که آریانا ویجه متذکرهٔ اوستا علاوه بر اینکه یادی از خاطره قدیم مهد اقوام هندواروپائی میدهد باممیزات مخصوص اوستائی خودقطعه زمین نسبتاً سردی است بین سرچشمهٔ سر دریاو آمودریا که بامفهوم وسیع گوشه‌ئی از بدخشان را هم دربر میگیرد .

آریاها در باختر : قراریکه از روی سایرمنابع مخصوصاً اوستا معلوم میشود آریاها بیشتر در اثر سرماوخنك از ایریانا ویجه مهاجرت نموده واز راه سغده (سغد یان) ومورو (مرو) به بخدی (باختر) آمدند . ازحوالی پنج هزارسال قم تا ۲ هزار قم اقلاً سه هزارسال درباختر بود وباش داشتند. حیات آنها در اوایل خیلی ساده وطبیعی بود وشکل خانوادگی داشت و اهسته‌آهسته قلعه‌های مستحکم وقریه‌ها وشهرها بمیان آمد. زندگانی آنها دراوائل بیشتر جنبه مالداری داشت وپسان تر شکل نیمه مالداری ونیمه زراعتی بخود گرفت تااینکه به تدریج جنبهٔ زراعتی آن ترقی کرد . دراوائل اداره بدست پدر های خانواده بود تا اینکه به تدریج رئیس قلعه و رئیس قریه بمیان آمده واولین پادشاهان آریائی دربخدی بنای حکمفرمائی را گذاشتند وحیات بدور بخدی خیلی متراکم شد وجای برای رهایش مردم وچراگاه حیوانات شان محدود گردید.

انتشار آریاها از باختر به دوطرفهٔ هندوکش :

درحوالی ۲ هزار قم آریائی های باختر چه دراثر تراکم تعداد چه بواسطهٔ تنگی جای بنای جنبش وحرکت رادر باختر گذاشته وبه تدریج چه درصفحات شمال وچه در دره‌ها ومناطق جنوب هندوکش پراگنده شدند. از روی پارهٔ

(۱) جلد اول صفحه ۳۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 60 of 1362

معلوماتی که سرو دریگ وید واوستا درین زمینه میدهد تا اندازهٔ کافی سمت حرکت ونقاط مهاجرت آریا به دو طرفهٔ هندو کش واضح میشود. از سرود «و یدی» چنین استنباط میشود که قبایل ویدی از دره های هندو کش در کاپیسا یعنی حوزه کوهدامن پایان شده واز ینجا تقریباً راهای طبیعی مجرای رود خانه‌ها را پیش گرفته بطرف مناطق شرقی وجنوبی وجنوب غربی منتشر شده‌اند دستهٔ رود خانه «کوبها» یعنی کابل ومعاونین انرا پیش گرفته و ازراه های نجرو وتگاو وسروبی ولغمان به حوزه رود کنر رسیده وازانجا به حوزه سواستو یعنی رود خانهٔ سوات منتشر شده اند.

دستهٔ دیگر از حوزه کاپیسا و کوبها بیشتر بطرف جنوب رفته به دامنه‌های سپین غر برا گنده شده اند واز انجا به دره های زیبای «کرومو» یعنی کرم و «گومانی» یعنی گومل ودیگر نقاطی که از اب‌های رودخانه‌های سفید کوه و کوه سلیمان اب میخورد منتشر گردیدند.

همین قسم دستهٔ دیگر به حوزه شاداب سراسوانی یعنی از غند اب رفته در اراضی گرد ونواح آن مسکن گرفتند مانند قبیله معروف «بهار اته» وعشایر مربوطهٔ آن.

آریا هائی که در بدخشان علیا ودره های نورستان اقامت دارند بنام تیپ «هومو الیینوس» یا تیپ کهستانی یاد میشوند ودر مورد آنها اصطلاح اریاهای کهستانی خوب تر تطبیق میشود. از زوی اوستا اینطور معلوم میشود که اریا ها بعد از حرکت از «ایریانا ویجه» به سغد یان ومرو منتشر شده و بعد به سوا حل چپ اکسوس بهبخدی منوطن گردیدند واز اینجاب موجی بطرف صفحات غربی در نیسایا (میمنه واندخوی) وحوزه سفلی مرغاب و هری وا (وادی هری رود) منتشر شده وموجی هم دره‌های هندو کش راعبور کرده در «ویکرته» یعنی دره کابل و «کخره» یعنی حوالی غزنی پراگنده شده اند. سپس بااز حوزه هری رود شاخهٔ بطرف وادی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 61 of 1362

ابتومنت یعنی هیرمند وهری واتی یعنی حوزه ار غنداب پایان شده وبااز دره کابل و غزنی موجی بدان طرف ها سر کشیده است یا از هردو جانب. مقصد دراین است که اریائی های با ختر به د و طرف هندو کش یکسان پرا کنده شده وبا مرور وقت تمام زوایای کشوررا مملو ساختند. این مهاجرت ها وجابجا شدن های آنهارا عموماً بین سال های ۱۹۰۰ و ۱۴۰۰ ق م قرار میدهند.

ریشه «آریا» در یك عده نام‌ها:

باانتشار اریاها به‌دو طرفه هند و کش واستقر ار آنها درین نقاط اسما و کلمات اصل آریا ئی در مورد رود خانه ها، شهرها، قبا ئل وغیر ه بسیا ر ا ستعمال شد وبعضی‌های آن تاامروزاز بین نرفته از آنجمله یکی خود کلمه «آریا» است آریا باتحر یفات مختلفی که‌زادهٔ مقتضیات نقاط‌مختلف است در یك عده نام های خاص نقاط کشور مامحافظه‌شده‌واین بجای‌خود دلیل بزر گی است که عمو میت این کلمه را درین‌سرزمین نشان میدهد وبطور مثال از چند نمو نه ذکر میکنیم:

هرویو Haroyu: نامی است که اوستا برای خطهٔ شاداب‌وادی‌هری‌رود داده، درین کلمه ریشه قدیم (آریا) گنجا نیده شده که از آن در مرورزامانه کلمات:هری، اری، آریا، هرات بمیان آمده‌است.

هراوتی:این نام رااوستا به‌قطعهٔ‌قشنگ‌ارغنداب‌داده‌این‌جاهم کلمه (هرا) ریشه‌قدیم(آریا)را نمایندگی‌میکند. درکلمهٔ‌اراکوزی که‌یونانی‌ها درموردا‌ین منطقه‌استعمال کرده‌اند ریشهٔ قدیم شکل (ارا)بخود گرفته‌است‌وحتی‌اگربه‌دوره اشوری‌هاهم‌بالا برویم (ارا) دراسم «ارا کوتس»، «ارا کوتی» دیده میشود.

آریا کا Ariaka: شهری بو د در ولایت مار جیان که با شند گان آنرا «آریا کی» Ariakai میگفتندو دیده میشود که درنام شهر و باشندگان آن کلمه (آریا) بـا شکل کامل خود موجود است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 62 of 1362

آریاسپ Ariaspe :

یکی ازشهرهای مهم درانجیان بود وقرار نظریهٔ آرین کنار رودهیرمند وقوع داشت. اهالی آنرا «ارباسپه» یعنی «آریا های سوار کار» میگفتند. کلمه آریادر نام شهروباشندگان آن هردو بدون جزئی تغیروتحریفی دیده میشود.

اریستوفیل Aristophyles :

بطرف غرب ولایت پاروپامیزاد (ولایت کابل) مردمانی بنام «اریستوفیل» زندگانی میکردند که بطلیموس ازآنها اسم برده و «اندرهٔ برتلو» عین مفهوم (آریا) را به این کلمه داده و ایشان را مردمان نجیب نژاد خوانده است (۱) دراول این اسم کلمهٔ آریا بصورت (اری) ظاهر است.

ارتاکانا Artakana :

یکی ازشهر های خیلی کهن حوزه شاداب هری رود شهر ارتاکانا است که پیش ازظهور اسکندر مرکز ولایت آریا واقامتگاه نجبا وشهزادگان این خطه بشمار میرفت. ریشهٔ کلمه آریا بصورت (آر) دراول این اسم هویدا میباشد.

اریوس : نام رودخانه هری رود است (ار) یا (اری) که دراین اسم ملاحظه میشود تحریفی از کلمهٔ (آریا) یا (هریوا) است پس اگر تجسس شود ازین قبیل نامها درمیان اسمای شهرهای قدیم ورودخانه‌ها وقبایل کشور مازیاداست که کلمهٔ آریا یابصورت کامل یاباجزئی تغیر وتحریف درآنها موجود است وریشهٔ آن بیك نگاه شناخته میشود.

آریانا : باشرحیکه بالا داده شد شبههٔ نماند که آریاهابه تدریج ازباختر به تمام نقاط دو طرفهٔ هندوکش انتشاریافتند ووجودکلمه آریا درنامهای رودخانه‌ها

(۱) صفحه ۵۹ آریانا تالیف کهزاد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 63 of 1362

وشهرها ویکعده قبایل یادگاری است که انتشار وتوطن آنهارا درین سرزمین ثابت میسازد و کثرت استعمال این نام خود بخوددلیلی است که نمرکز آنهارا ازهمه جا بیشتر درمملکت ماوانمودمیکند ، ریشه قدیم «آریا» که دردیگر کلمات نشان دادیم بامفهوم قدیم چندین هزار سالهٔ خود ازبین نرفته ودرعنعنات باشندگان اینجا باقی ماند. در سانسکریت «ودا» یعنی زبانی که سرود ویدی دران گفته شده وآنرا بعضی ها زبان «آریا» یا «اریائی باختری» هم میخوانند صورت جمع «آریا» ، «آریان» میشد . آریانجیب واریان نجبامعنی داشت وچون «آریان» یعنی «نجبا» بهدوطرفهٔ هندوکش جا گرفتند کشورخودرا به نام خود «آریانا» یعنی «مسکن نجبا» خواندند واین کلمه چنین بهمیان آمد که (نون) آخر کلمه (آریان) رافتحهٔ نسبتی دادندو «اریان» اسم مکان تشکیل گردید. این فتحه رابعضی ها به (ه) وبعضی ها به الف تبدیل نموده اند ولی برای سهولت لهجه وفرقی که میان صورت جمع وصورت اسم مکان باشد نوشتن آن بصورت الف مرجح است واین همان کلمهٔ «آریانا» است که بهمعنی «مسکن نجبا» از زمان انتشار آریاها بهبعد درمورد کشور ما استعمال شده وقدیم ترین نام مملکت ما میباشددرین هیچ شبهه نیست که مفهوم (مسکن آریا) ونسبت آن به خاك های متعددوطرفهٔ هندوکش ازیادگار های استقرار اریائی است که پیش از انتشار وعمومیت آنها بهمه جا در قطعات محدود بهشکل (آریاورته) (آریاورشه) (آریان ویجه) (ایریان ویجه) ظهور کرده وبالاخره قلمرو وسیع تری را که ازجریان رودخانه های پامیرو هندوکش اب میخوردبنام (آریانا) مسمی ساختند. بعبارت دیگر این اسم مرکب از دو جزء است یکی (آریا) که اسم خاص وهمان نام قدیم چندین هزار ساله است که قبایل آریائی ویدی بصورت اسم مشترك برای خود وضع نموده بودند ودیگر کلمهٔ (نا) که درحقیقت همان (نون) مفتوحه است که درعصر اوستائی به کلمهٔ «ایریا» پیوست شده ومفهوم نسبتی دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 64 of 1362

یسان‌ها باین وزن و آهنگ اسمای زیادی عرض و جود نمود مانند : (ساکستانا) مسکن (اسکائی‌ها) «در انجیانا » مسکن زرنجی ها «بکتریانا» مسکن باختری ها و غیره .

آریانا اسم با مسمی و قدیم مملکت ما ازدوره های ویدی و اوستائی به‌بعد فراموش نشده و درخاطره‌های توده مردم مانند سرود هاو دیگرعنعنات تاریخی محافظه‌شده رفت . اولین کسی که این اسم را اتخذ کارداده‌مورخ یونانی اراتوس تنس Eratosthenes است که‌در نیمهٔ اول‌قرن سوم قم می‌زیست . اصل نگارش‌خود اودردست نیست‌بلکه‌استرابو جغرافیه نگار ومورخ یونانی (٦٠ ق‌م ـ ١٩ ب‌م) از زبان او کلمهٔ آریانا را تد کار داده است . علاوه براسترابو ' بطلیموس ' پلینی ' اپولودوروس ارتمیس Apolodorus of Artemis از اریانا اسم برده‌اند .

حدود آریانا :

قراریکه ازروی‌متن اوستا (١) و شهادت نگارشات مورخین وجغرافیه نگاران یونان‌ولاتین برمی‌آید آریانا حدود و سرحدات مشخص ومعین‌داشته و تاجائی که معلوم میشود سرحدات مذکور هم بیشتر طبیعی بود حدود آریانا قرارنگارشات استرابو بدین قراربود : سرحدشرقی رود اندوس (سند) حدجنوبی‌اوقیانوس بزرگ (بحرهند) خط‌شمالی آن کوه پاروپامیزوس ویک‌سلسله کوهستانائی‌بود کهاز شمال هندتادر بندخزرامتدادداشت ' قسمت غربی آن‌راخطی معین‌میکرد که پارتیارا ازمدیاو کرمان را از فارس وپارتاکنه Paraetakené جدامی ساخت . استرابو درنظریات خوداین جمله راهم علاوه میکند که آریانابعضی حصص‌فارس ' مدیا ' بکتریا وسغدیان راهم‌دربرمیگرفت. زیراباشندگان این‌نقاط تقریباً به‌یک‌زبان متکلم اند(٢) ' اپولودوروس ' هم‌این

(١) ولایات اریانا به‌اساس متن اوستا درفصل سوم داده شده است .
(٢) صفحهٔ(٣)جلد دراب‌نژاد های افغانستان‌تالیف بیلو

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 65 of 1362

جمله آخیر «استرابو» راتائیدو تکرار نموده میگوید که آریانا بعض حصص فارس ومدیاومناطق شمال باختر وسغدیان رادر برمیگرفت . مشار الیه مخصوصاً این نکته راخاطر نشان میکند که بکتریانا قسمت عمدهٔ آریانا بشمار میرفت چنانچه بزبان ادبی ترمیگوید که «باختر مروارید آریاناست» پس بدون اینکه اینجا به تفصیل نظریات نویسندگان اروپائی پرداخته شود باملوماتیکه از نویسندگان کلاسیك یونان ولاتین بهمارسیده میتوان گفت : اززمانیکه مورخین وجغرافیه نگاران مذکور به کشور ماتماس پیدا کردند یعنی سه چهار قرن پیش وبکی دو قرن بعداز عهد مسیح سرحدات آریانا از دباشندگان آن کاملاً مشخص وحدود معین داشت به این ترتیب که سرحدات شرقی وجنوبی آن طبیعی معین بود . شرق آنرا از کلکت تااوقیانوس هندو دانداوس (سند) معین میکرد وسمت جنوبی آنرا اوقیانوس بزرگ یابحیرهٔ هند محدود ساخته بود چون بکتریانا قسمت عمدهٔ آریانا ومراربد این کشور زیباخوانده شده نه تنها جزء لاینجزای آن بلکه بهترین ولایت ومرکز آن شمرده میشد سغدیانا که همیشه دراداوار باستانی ضمیمه وجزء باختر محسوب می شد قرار شهادت مورخین کلاسیك یونان ولاتین داخل آریانا بود . پس سرحد شمالی آن عبارت از «سردریا» یارودسیحون بود میماند قسمت چهارم یعنی غرب وآنرا خطی معین میکرد که کرمان وپارتیا رابه آریانا مربوط میساخت ومد یاو فارس رابطرف غرب میگذاشت به این ترتیب حدود آریانا از نقطهٔ نظر اوستاو مورخین کلاسیك ومعتبر یونان طوری بود که شرح یافت «درفصل آینده» ولایات وقطعات خاك آریانا از نقطهٔ نظر او ستا شرح داده شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 66 of 1362

سرود ویدی

یکی از ممیزات برجستهٔ آریائی که بیشتر مربوط به کتلهٔ آریائی باختر میباشد این است که این تودهٔ نجیب از قدیم ترین زمانه ئی که تا حال بصورت صریح علما به تعین آن موفق نشده اند ازخود منظومه ها و سرودها یا بزبان دیگر یك دوره « ادبیات شفاهی » داشتند که منبع معلومات ماوسر چشمه تمام افتخارات خود ایشان بشمار میرود .

فهمیدن موضوع ودورهٔ ادبیات شفاهی را گربرای دیگران کمی مشکل باشد برای ماافغان ها اشکالی ندارد زیرا زبان پښتو واجد چنین دورهٔ بوده و حتی میتوان گفت که دورهٔ ادبیات شفاهی این زبان خیلی ها طولانی تر بوده است وچون زبان پښتو شاخهٔ از السنهٔ باختری اریائی است بعدتی دورهٔ ادبیات شفاهی رادر اصل زبان سرودها پیموده وبعد حینیکه در اثر مهاجرت ها ودور شدن شاخه های اریائی باختر ازهمدیگر لهجه ها ازهم متفاوت گردید ، پښتو هم باوضعیتی که اختیار کرد تازمان انتشار رسم الخط عربی دوره ادبیات شفاهی خودرا ادامه داده است .

ادبیات شفاهی وتحریری دراصل مفهوم حقیقی فرقی ندارد جزبه اینکه آنچه بزبان گفته میشود توسط علامه یا رسم الخطی به قید تحریرهم درآید ، زمزمه بالب ودهن وزبان چیز طبیعی است که باخلقت انسان یکجا خلق شده وتحریر باهر گونه علائم یا رسم الخطی که باشد نمونه ئی ازمراحل تکامل بشریت است که هر قوم و کتله وملتی نظر به موقعیت جغرافیائی وتماس و کوایف تاریخی قسمی از آن را درزمان و دورهٔ معینی مالك شده است .

ادبیات شفاهی زمزمه زبان و نوای دل است که از دلی برخواسته وبزبانی نشسته است درین زبان وبزبان های دیگر تکرار شده تاازراه گوش به حافظه ها جای گرفته ودردل ها تاثیر افگنده است جای این گونه ادبیات همیشه حافظه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 67 of 1362

و زبان و گوش و دل بوده در همین جاها تولد و نشو و نما یافته و محافظه گردیده است .

ادبیات شفاهی نسبت به ادبیات تحریری طبیعی تر است همان طوریکه بی تکلف حرف میزنیم بی تکلف سرودهاومنظومه‌های این دوره هم‌سروده شده‌ساده است پیرایه ندارد . آنچه چشم می‌بیندودل احساس میکند از زبان می بر اید .

چون صحبت وتکلم کار طبیعی همه‌نوع بشراست لازم می آید که‌همه اقوام دنیا ادبیات شفاهی داشته‌باشند. حتماً این طور هم است پیش‌ازایجاد رسما لخط نزد هر قوم وبعد ازان‌ادبیات‌شفاهی‌بوده واست‌ولی‌عموماً آن ادبیات ازمراحل ابتدائی تجاوز نکرده واگر تجاوز هم کرده محافظه نشده است ودر نتیجه‌اثری ازان باقی نمانده لذا میتوان گفت که ادبیات شفاهی ومخصوصاً حفاظت‌آن قرن هاسینه‌بسینه‌یکی ازاختصاصات آریائی‌هاوبازدقیق‌تر اگربگویم‌یکی‌ازممیزات مختصهٔ کتلهٔ آریائی‌های باختری است .

ادبیات شفاهی آریائی مدت های مدیددهن‌بدهن وسینه بسینه انتقال‌یافت چون درخانواد های آریائی قدیم انتقال میراث‌معنوی‌اهمیت زیاد داشت پدر خانواده که مربی این کانون کوچك هم بشمارمیرفت سعی میکرد تافرزندان خودرا ازثمرهٔ‌سرمایه معنوی هم مستفید کند واین یگانه عاملی بود که تاموقع فرارسیدن تحریر،سرودها،منظومه‌هاراقرن‌های متمادی حفظ کرد ونگذاشت که بالکل محو وناپدید شود البته یك‌قسمتی ازین سرود ها آنهائی که‌ازهمه قدیم تر بودند ازبین رفته اند ودر اطراف آن مفصل تر صحبت‌خواهیم نمود .

آیا دورهٔ ادبیات‌شفاهی آریائی یا «سرود گوئی» چطور شروع شده ؟ و علت آن چه بوده ؟آیا محض شوق‌ادب‌وشعر گوئی‌این‌مجموعه‌رابمیان آورده یا کدام علت اساسی تری درین مورد مدخلیت داشته ؟ درین‌شبه نیست که‌این مجموعه محض دراثر احساسات عشقی کدام شاعر و احتیاجات خالص ادبی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 68 of 1362

بمیان نیامده بلکه قراریکه‌از روی ترجمهٔ « وید » (دانش مذهبی) و« ریگ دید » (سرودستایش) استنباط میشود سرودهای ویدی درحقیقت‌زمزمه نیاز دل ونوای ستایش قلب تودهٔ آریائیست که شاعر حساس ودقیق با آهنگ ووزن کلمات واطافت خیال خویش آنرا رنگ دیگرداده است . بناءعلیه گفته‌میتوانیم که شالوده سرودهای « ویدی » واس اساس آن تخیلات‌مذهبی وستایش است وچون مفکورهٔ آئین مذهبی آریائی‌برستایش عناصر طبیعی ومظاهر بدیع آن قرار داشت طبعاً ازخلال ابیات آن توصیف‌عناصرزیبای‌طبیعت معلوم میشود . نگاهی به‌تاریخ ادبیات ملل واضح میسازد که وجود ارباب انواع و مجسم ساختن قواهای‌طبیعی‌وقام گذاری برای آنها درعالم‌ادبیات اعم‌ازاینکه احساسات شاعر و گوینده به‌نظم‌باشدیابه‌نثرول فوق‌العاده‌مهم بازی کرده‌وصحنهٔ‌را که شاعر میخواسته ترسیم کند ملون و مرموز، قشنگ، زیباساخته‌است . زندگانی شاعر باشور عشق وسوزدل تخمیر یافته.حینیکه‌میخواهد این « شور و سوز » رادرعالم خیال خود ترسیم کند هر چند عناصرطبیعی ومظاهرزیبای‌طبیعت‌نام های قشنگ واشکال ووضعیت های مخصوص ولطیفی دراوهام او داشته باشد کلام‌او که در حقیقت‌هیکل تراشیده شدهٔ‌روح‌اواست‌قشنگ‌تر ، زیبا تر ، و گیرنده تروجذاب تر و کامل تر می‌آید وبرشنونده بیشتر تاثیر میکند چنانچه یکی ازعلل عمده‌ترقی یونانی ها در شعب‌مختلف صنایع ظریف هیکل تراشی ، ادبیات (نظم‌ونثر و خطابه وبیان) موسیقی، معماری، حجاری و غیره‌و جود ارباب‌انواع واساطیر مربوط آن بود . باوجودیکه اساس سرود ها تلقینات مذهبی است ولی‌زبان و کلمات واصول بیان وطرز تفکر و صورت اظهار آن درقالب شعرطوری‌بعمل آمده که برهرشنونده‌ئی تاثیر میکند ودرزیبائی ولطافت خیال و تشبیهات بکر وطبیعی ادبیات‌بشر کمتر نظیر آنرا سراغ داده میتواند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 69 of 1362

گویند گان این سرود ها ' ریشی های ' و زانه ودانا کسانی بودند که برهمه دانستنی های متداولهٔ وقت معرفت داشتند . شبهه نیست که دراوائل وهله جنبهٔ روحانیت آنها بیشتر بود ولی درعین زمان شاعر وخطیب وادیب هم بودند ورهنمائی توده چه درامور مذهبی وچه درحیات اجتماعی وسیاسی کار آنها بود . ریشی ها بحیث دانایان قوم ومفکرین جامعه درحیات اجتماعی آریائی وزنده نگه داشتن عنعنات وتقویهٔ قوای روحی واتحاد قومی ورهنمائی مردم به مدارج عالی اخلاقی رول مهم وبزرگی بازی کردند. ایشان باوجود نفوذ فوق العادهٔ که درمیان مردم ونزد روساو در دربار شاهان داشتند گاهی مانند روحانیون کلده خودرا حیثیت شاهی نداده بودند بلکه محض برای بهبود وبرتری قوم خدمت میکردند . خطابه ها میدادند ' سرود جذاب میساختند و افکار پسندیده وروشن در دماغ تودهٔ مردم تولید میکردند. ریشی ها درمیان تودهٔ عوام ونزد شاهان محبوب ومحترم بودند وشاهان آریائی در امور مملکت داری ازافکارروشن ونظریات صائب آنها استفاده میکردند بصفت ریشی علما وشعرائی در هردو طبقهٔ مردان وزنان وجود داشت ونام های ریشی های هردو طبقه بکرات درسرودها تذکار رفته ' بهرحال سرودهای آریائی که میخواهیم درین مبحث مطالعه کنیم از قریحهٔ توانای همین ریشی ها تراوش کرده . ایشان اولین شعرای کشورما ومنظومه ها وسرود های شان اولین مظاهر ادبی مملکت ما است. سرودها از نقطهٔ نظر ادب مقامی دارد بس بلند وشامخ وادبیات بشر نظیر آنرا کمتر سراغ داده خواهد توانست . علاوه بر جنبهٔ ادب وزبان ' سرودها یگانه منبع مطالعات آریائی میباشد وتمام تحقیقاتی که از دوصد سال باینطرف دراطراف مسایل آریا وآریائی وغیره بعمل آمده ومی آید همه اش براساس متن سرودها وملحقات آن استوار است چون سرود های ویدی درتاریخ ' ادبیات ' زبان ' مطالعهٔ لغات ' اعلام تاریخی و جغرافیائی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 70 of 1362

داستان‌ها ودیگر ممیزات عرق‌وخون ونژاد وسجایای‌اهالی کشورما روشنی زیادی می‌اندازد واساس تمام مطالعات آریائی میباشد مختصراً از پهلو های مختلف آنرا مطالعه میکنیم :

« وید » یا « ودا » : مجموع سرود های معلوم آریائی که بما رسیده به‌چهاردسته تقسیم میشود که آن‌را نظر به قدامت وموضوع به‌نام‌های (ریگ‌وید) « یجوروید » (ازوید) (سام‌وید) تقسیم نموده‌اند وپسان‌را جع به‌هر کدام تشریحاتی خواهیم داد ، عجالتاً باین ملاحظه اکتفا میکنیم که‌در نام های چهارگانهٔ مذکور کلمهٔ (وید) تکرار شده وطوریکه‌از زبان « ماکس مولر » اولین مدقق‌زبان ومدنیت‌ویدی درتمهید مقدمهٔ‌طبع‌اول کتاب‌سرود های ریگ‌وید (۱) ذکرگرفته احتمال‌دارد که (وید) اولین کلمه‌ئی باشد که‌اززبان‌آریائی برامده معنی کلمهٔ (ودا) اصلاً (دانائی) است زیرا از فعل (ویـد) دانستن مشتق شده وبصورت دقیق‌تر واصطلاحی آن را (دانائی مذهبی) یا (دانش مقدس) تعبیر میکنند . زیرا سرودهای (ویدی) دراصل اساس عبارت‌ازیك‌رشته تخیلات‌مذهبی‌است که‌درقالب‌الفاظ زیبا وقشنگ وبا آهنگ وموزون ، شکل شعررابخود گرفته است .

سرود های « بلهیکا » یا « بخدی »

سرودهای قدیم ومجهول : مجموعهٔ سرودهای اریائی که‌چهار کتاب ویدرا تشکیل داده وقدیم‌ترین آن دستهٔ « ریگ‌وید » میباشد عبارت از آثار منظومی است که‌درزمان استقرار آریاها درحوزه های شاداب رودخانه های جنوب هندوکش سروده شده وبه‌تدریج دامنهٔ آن بامهاجرین بطرف شرق وجنوب وغرب آریانا وماورای « سندهو » ادامه یافته وقسمت های جدید « ریگ‌وید » وسه کتاب دیگرویدی درخاك‌های « هفت‌دریا » پنجاب فعلی بمیان آمده‌است

(۱) جلداول‌سرودهای ریگ وید تالیف PAL.Ph T.H Griffith,M.C.I.E « گریفث »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 71 of 1362

باوصف این حال یادگارهای فراوانی چه از خاك وچه از باشندگان عرب سند در آنها موجود است بهر حال عجالتاً به این مطالب کاری نداریم زیرا حدودی که سرودها دران سروده شده است بسان شرح خواهد یافت لذا به این می پردازیم که این سرودها یعنی مجموعهٔ چهار کتابی را که ذکر شد « سرودهای معلوم » میخوانند زیرا به هر کیفیتی که بوده دهن به دهن تا بعصر ما رسیده است . آنچه درین مبحث گفتنی هستیم این است که سرود های آریائی منحصر و محدود به همین آثار منظوم فوق نمیباشد بلکه یادگار و نمایندهٔ یك دورهٔ ثقافت ادبی بزرگی است که شواهد قدیمهٔ آن بکلی ازبین رفته چنانچه خود سرود های ویدی بارها به این مطالب اشاره میکند . اگرچه بالتفحص اشعار مجهول ویدی بدست نمی آید معذالك تذکار آن ازنقطهٔ نظر مراتب تاریخی ادبیات ویدی در آریانا خیلی مهم است زیرا سرزمینی که در آن سرودهای مجهول سروده شده سرزمین آریانا ومخصوصاً قسمت بلهیکا یا بخدی زیبا است. تصریح مطلب اینکه سرودهای مجهول بین عصر ویدی وزمان استقرار آریاها درحوزهٔ اکسوس (باختر) بمیان آمده واین خود وانمود میکند که سرودهای مجهول باید سراسر درآریانا وحصهٔ زیاد آن درحصهٔ شمال هندوکش بمیان آمده باشد پیشتر گفتیم که (سرودها) درحقیقت منظومه های روحانی بود که اززبان آریائی ها بیرون شده وچون آریائی ها پیش ازشروع مهاجرت دربخدی هم زبان به توصیف عناصر طبیعی کشوده طبعاً حکم میتوان کرد که اولین پارچه نظم وشعر در شمال هندوکوه سروده شده است و چون مهاجرت شروع نشده بود اثرات آن به دیگر نقاط انتشار یافته نتوانست. همین طور سرودهائیکه در اوائل مهاجرت درسایر نقاط شمال هندوکش یاجنوب آن ظهور نموده است هم بواسطهٔ قدامت شواهدی ازخود باقی نگذاشته وازهمین جهت است که درسرودهای ریگ وید که قدیم ترین حصهٔ اشعار معلوم را تشکیل میدهد ازرود کابل وسوات و کرم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 72 of 1362

وگوهل وغیره اسم برده شده است .

اگر متن سرودهای (ریگ‌وید) بنظر تعمق دیده شود دران چندین مراحل ادبی مشاهده خواهد شد درصورتیکه تنها متن « ریگ‌وید » دوره های مختلف را وانمود کند طبیعی مینماید که بیشتر ازان حتماً دوره های دیگری هم بوده وذوق ادبی به اندازه‌ئی پرورش یافته بود که زمینه‌را برای ظهور سرود های (ویدی) مساعد ساخت. دوت Dutt درمولفهٔ خویش موسوم به آریائی ساختن هند The Aryanis ati on of India صفحه (٥٥ ـ ٥٤) مینگارد که اختلافات بزرگ متن « ریگ‌ودا » بجای خود جز یادگار کوچکی از یك دورهٔ وسیع سرودهای ادبی مفقود نمیباشد وتغیرات واضحی که دردورهٔ (ویدی) درخود زبان سرودها بمشاهده میرسد نشان میدهد که بیش از سرود های دورهٔ ویدی حتماً یك عدهٔ زیاد سرود های دیگری هم بوده که متأسفانه مفقودشده وبما نرسیده چنانچه متن « ریگ‌وید » درین باره شهادت میدهد و جمله های « دانایان قدیم » و « سرودهای قدیمی که بلباس نوی عرض اندام نموده اند » و « سرودهائی که درزمانه های قدیم ترکیب شده اند » (١) هرکدام بجای خود واضح وصریح بیان میکند که دورهٔ ادبی محض باسرودن منظومه های « ریگ‌وید » که قدیم ترین آثار ادبی دورهٔ (ویدی) میباشد شروع نشده بلکه پیش ازان دورهٔ بزرگ دیگری بوده که آثار دورهٔ ویدی نمونه یا یادگاری از آن بشمار خواهد رفت جمله (دانایان قدیم) اگر چه کوتاه و خلص است ولی مفهومی صریح دارد وواضح میگوید که ریشوها ومردان فرزانه وبصیر بر دانش متداولهٔ وقت که عبارت ازقوانین مذهبی، مراسم قربانی، اشعار و سرودها، اصول تربیهٔ اولاد و خانواده وتربیهٔ حیوانات وفن ومحاربه وغیره باشد بیش ازعصر ویدی درمیان آریائی ها

(١) صفحهٔ ٥٥ کتاب The Aryanisation of India By Nripendra Kumar Dutt.M.A.Th.D.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 73 of 1362

وجود داشت از جملهٔ دیگر « سرود های قدیمی که بلباس نو عرض اندام نمودند» این مطلب فهمیده میشود که سرودهای قدیمه درعصر ترکیب منظومه های «ریگ وید» از خاطرهها کاملاً فراموش نشده بود و تا اندازهٔ کافی درحافظه ها وجود داشت که تغیرات سبك ادبی عصر «ویدی» بعضی هـا را بلباس نو درآورد .

قرار نظریهٔ « آرتر مکدونل »(۱) « مجموع سرود هائی که کتاب «ریگ‌وید» را تشکیل داده است در عرصهٔ چندین صد سال بمیان آمده است» اگر سبك گفتار وطرز تخیل شعرا وتفرقهٔ دوره ها ومدرسه های ادبی که در آن تمیز داده اندمدنظر گرفته شودمیتوان گفت که‌ظهور مجموع سرود های‌ریگ‌وید ازچندین صدسال هم بیشتر وقت گرفته . چون سرود های «ریگ وید» یعنی قدیم ترین قسمت‌های سرودمعلوم ویدی‌بعداز جداشدن‌شاخهٔ هندی وفارسی ازباختر بمیان آمده ومحل ظهور آن‌قرار یکه بعدتر دیده‌خواهد شد دامنه ها ووادیهای جنوب وجنوب شرق هندو کش است بدون شبهه وتردید گفته میتوانیم که سرود های گمشده ومجهول کهاینجا مورد بحث ماست در شمال هندو کش در کانون قدیم آریائی در « بخدی زیبا » بمیان آمده وجا دارد که‌آنها را بنام «سرود های بخدی» یا «سرود های‌بلهیکا» بخوانیم .

باوجود اینکه «سرود های بلهیکا» یابخدی دردست‌نیست وآنرا بنام سرود های گمشده ومجهول خطاب میکنیم در اصل وجود آن پیش‌ها شبهه وتردید نیست وعلاوه بر اشارات صریح سرود ویدی دلایل عقلی ونظری وعملی در دست است که‌بخدی را کانون قدیم‌ترین سرود های آریائی بخوانیم وظهور قدیم ترین سرود آریائی را بدانجا نسبت دهیم علاوه برتشابه زیادی که من حیث‌زبان میان‌سرود های ویدی وگات ها و سائر قسمت های اوستاموجود

(۱)صفحه ٤٥ تاریخ ادبیات سانسکریت نگارش « آرتر مکدونل»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 74 of 1362

است من حیث اصطلاحات ادبی وشیوه‌های بیان‌وطرز تخیل وموضوع گفتار هم‌قرابت زیادی‌دیده میشود . اگرسرود ویدی‌قدیم‌ترین مظهرادبی و منظومه های ادبی آریائی باشد واز جنوب هندو کش شروع شده وبطرف شرق‌جانب «سندهو» ادامه یافته باشد ، میان آن‌ومتن اوستا که‌درحوالی ۱۰۰۰ ق م در بخدی بمیان آمده آنقدر هاشباهت باقی‌نمی ماند حتماً پیش ازدورهٔ‌ویدی در شمال هندو کش سرود ها ومنظومه های زیادی بمیان آمده واصطلاحات وطرزبیان وسبك گفتار آنقدر درروحیات ریشی‌ها وطبقهٔ‌منور ریشه دوانیده بود که‌در سرود های اوستائی تاثیر بخشد . ازطرف دیگر همین طور که‌قسمتی ازسرود های‌آریائی‌ویدی گمشده وبدست‌نیامده ، حصهٔ‌قدیم‌سرود های‌اوستائی هم مجهول است واگر این دوقسمت مفقود «وید» و «اوستا» بدست می بود حقائق خودبخودروشن میگشت وهیچ گیختگی‌میان قسمت‌های گمشده‌ومعلوم «وید» وحصه های‌معلوم وازبین رفته اوستا دیده نمیشد ولی‌چه چاره که‌حتی سومین نمونهٔ ممیزهٔ‌نبوغ ادبی بخدی یعنی قسمتی از شاهنامه دقیقی بلخی هم گمشده وبدست نرسیده است .

«ارتر مکدونل» که پیشتر ازاواسم‌بردیم‌میگوید ، « که‌شعرای حصص قدیم «ریگ‌وید» از همکاران متقدم خویش یاد کرده ، پایهٔ دانش و احاطهٔ آنهارا تمجید نموده اند. ایشان سرود ها وپارچه‌های منظوم متقدمین را میخواستند تجدید نموده وبااین آرزو ازاشعار اجدادخویش وشعرای باستانی یاد آوری کرده اند » (۱)

ازروی بیانات فوق معلوم میشود که‌پیش ازعصر مهاجرت‌ورفتن‌شاخه های آریائی هندی وفارسی از باختر وسائر نقاط آریانا بطرف شرق وغرب دورهٔ

(۱) صفحه ٤٥ کتاب تاریخ ادبیات سانسکریت « نگارش « آرتر مکدونل »
A History of Sanskrit literature by Arthur. A. Macdonell. M.A.Ph.D.London

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 75 of 1362

ادبی درشمال مملکت ما گذشته که‌میتوان آنرابنام « مدرسهٔ بخدی یا بلهیکا » یاد کرد وا کنر سرودهای مجهول و گمشده‌ثمرهٔ آن‌بود درین‌دوره که‌تحدید حدود اولی آن کار مشکلی است ودراخیر آن قبایل آریائی درتمام زوایای آریانامنشعب شده‌و آمادهٔ حرکت به‌ممالک همسایه‌بودند‌دربشی‌های‌فرزانه‌ودانایان نامی درشمال آریانا وجودداشت که‌در فن سرودن اشعار قریحهٔ توانا ومهارت تامه داشتند وشعرای دورهٔ «ریگ وید» بااقتخار از آنها یاد آوری میکردند وتجدید‌سبك آثار و گفتار آنهارا‌یکی‌از آرزوهای‌قلبی‌خویش‌میشمردند.از‌بیانات فوق که مستند برتذکار بعضی نکته های متن خود سرود های (ریگ وید) است چنین استنباط میشود که دورهٔ (ریگ وید) تقریباً یک‌نوع دورهٔ تجدد ادبی‌بوده وشاید آرزوی زنده‌کردن یادگار شعرای قدیمه وسبك وطرز گفتار آنها که‌از مفاخر اجدادی آریائی بشمار میرفت باعث شده باشد که شعرای دورهٔ‌ریگ‌وید،من‌بعد نشیده های خودرا درکانون خانوادگی محافظه کرده وپدر به پسر تابه زمان کتابت انتقال دهند . پس‌درین شبهه نیست که بیش ازشعرای‌عصر«ریگ‌وید» شعرای مقتدر درمیان آریائی‌ها وجود داشت ولی معلوم نیست که‌چرا آثار آنها مانند سرودهای ویدی باقی‌نمانده است قدامت یك‌علت آن شده میتواند ولی دورهٔ (ریگ‌وید)هم قدیم است . اگر گفته‌شود که شاید آثار پیش‌ازعصر (ریگ‌وید) کم‌ومحدود بوده‌وازخاطره‌ها محو شده بازهم صحیح نیست زیراطوریکه دیده شد آثار دورهٔ(ریگ‌وید) جزئیاتی از (عظمت دورهٔ ادبی قدیم)نمی‌باشد لذا بعض دلایل وموجبات را درنظر گرفته گفته میتوانیم که شعرای سرودهای(ریگ‌وید) یکنوع(رینسانس ادبی) را شروع کرده درصدد برآمده‌اند که دیگر آثار منظوم خویش را که در عین زمان قوانین مذهبی، اصول خانوادگی، مراسم‌قربانی، ونواهای آتش بارعشقی دران نهفته است نگذارند که از بین برود و پدر خانواده کوشش کند که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 76 of 1362

حتماً بعنوان (میراث معنوی) آن پارچه‌های لطیف را به اولاد خود منتقل سازد . شعرای عصر (ریگ وید) نه‌تنها برای حفاظهٔ آثار خویش اقدامات جدی کردند بلکه درصدد تجدید وزنده کردن اشعار قدیمه وسبك گفتار اجداد خویش هم برآمدند وحتی‌المقدور تاجائیکه حافظه‌ها کمك میتوانست دربن‌راه صرف مساعی نمودند ولی تاجائیکه‌خود سرودهای ریگ‌وید شهادت میدهد دربن‌راه موفقیت شایانی نصیب آنها نشد جزاینکه بصورت مبهم‌بگویند که در زمانه های قدیم در میان اجداد ما شعرای نامی وگرامی تری وجود داشت . راجع به‌تعقیب سبك شعرای قدیم طبیعی اقداماتی‌شده واحتمال دارد که باتتبع درسبك نگارش وساختمان وترکیب کلمات قدیم ترین سرود های (ریگ‌وید) این مطلب تاحدی براورده شود زیرا خود مجموعهٔ سرود های ریگ‌وید هم بذات خود ازنقطهٔ نظر شکل وساختمان کلمات و لهجه وآهنگ نمایندهٔ چندین دورهٔ ادبی می‌باشد که ازان بعدتر صحبت خواهد شد .

سرودهای جنوب هندوکش

سرودهای معلوم : برعکس سرودهای کشف‌شده ومجهول که بالا ازان بحث کردیم دستهٔ سرودهای دیگری بمارسیده ودردست است که آنرا معمولاً بنام سرودهای‌معلوم یادمیکنندوباتفرقهٔ مدرسه هائی که ازان صحبت خواهیم‌کرد یك قسمت‌آن روی‌مرفته دردامنه‌ها ووادی‌های‌جنوب هندوکش‌بمیان‌آمده است سرودهای معلوم بیشتر خاطره های آن دورهٔ حیات آریائی را یادداشتی میکنند که آریا ها از بخدی به جنوب تیغهٔ هندوکش فرود آمده مدتی‌دروادی‌ها ودره های‌دوکوه(پوپائی‌ری‌سنا) (هندوکش)وسپیتاگوناگیری (سپین‌غر) منتشر ومستقر شدند وازمیان آنها شاخهٔ به تدریج از راه های طبیعی مجرای رودخانه های خروشانی‌که ازین‌دو کوه بزرگ سرازیر میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 77 of 1362

بطرف حوزه رودخانه سندهو (سند) وماورای شرقی آن مهاجرت کردند .

سرودهای معلوم آریائی یك‌دسته سرودها ومنظومه ها وآثار ادبی زیاد ومبسوطی را دربرمیگرد که از جنوب‌هندوکش ووادی‌های کوبها (کابل) کرومو (کرم) ، گومائی (گومل) ، سراسوانی (ارغنداب) راسا (کنر) ، سواستو (سوات) ، شروع شده وبکنار گنگا که بیش ازیك‌دفعه درسرود ها ذکر نشده خاتمه می‌پذیرد . سرودهای معلوم آریائی که روی‌همرفته درجنوب آریانا بمیان آمده عمده اش در یك نقطه و بیك عصر ظهور نکرده بلکه مربوط به زمان ومکان مختلف است. وقسمت عمدهٔ آن بنام سرودهای ویدی یاد میشود ومرکب از چهارکتاب است وقدیمترین آنرا (ریگ‌وید) گویند وعقب آن یك‌سلسله کتب وملحقات دیگر می‌آید . چون مجموع این ادبیات وسیع از طرف‌جمعی ازمدققین مطالعه وطبقه بندی‌شده اول بهذکر نظریات وتقسیمات عمومی پرداخته وپس از زاویهٔ خصوصی تر صحبت می کنیم .

موضوع قدسیت سرود ها ومعتقدات آریائی ها مبنی براینکه آن را الهام آسمانی تصور مینمودند چیزی است طبعاً بی‌اساس وخیالی که قدامت زمان درافکار آنها نشانیده بود والهام آنهارا میتوان الهام دل شاعر قیاس کرد که داخل قالب کلمات قشنگ وموزون شده وبشکل پارچهٔ شعر لطیف عرض وجود کرده است . ازین جهت مجموع سرود های ویدی رادو حصه میکنند یکی « سرونی Cruti » یعنی (الهام شده) ودیگر قسمتی که ازین خواص بری میباشد .

(۱) «سرونی» یعنی آن قسمتی که آریائی ها (الهام) تصور می‌نمودند عبارت ازچهار کتاب (وید) است که آنها را بنام (سانهیتا) Sonhita یعنی (مجموعه) هم یاد میکنند وبواسطهٔ مفهوم منظومات خود به اسم عام تر (ریگ‌وید) (یجوروید) ، (سام‌وید) (اتروید) مشهور شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 78 of 1362

(۲) آن قسمتی دوم که جنبهٔ الهام بخوددارد و بنام « برهمانا Brahmana » یاد میشود عبارت از یك سلسله آثار خورد و بزرگی است که عموماً از مراسم و تعبیرات فورمول های مذهبی بحث میکند و هریك از چهار کتاب فوق یکعده برهمانا ها بخود ملحق دارد .

ارانیا کا Aranyaka (تفکرات جنگل) و (یوپا نیشاد) Upanishad (الهامات مخفی) را بعضی ها علیحده و بعضی ها تحت عنوان (برهمانا ها) حساب کرده اند .

ناگفته نماند که بعضی علما تقسیمات دیگری هم درمجموعهٔ ادبیات « ویدی » نموده و مخصوصاً (قسمت سروتی) را به سه دسته واضح و معین ذیل هم تقسیم نموده اند :

(۱) اصل سرودهای ویدی که قسمت عمدهٔ آن درمجموعهٔ (ریگ وید) گرفته شده است .

(۲) بقیهٔ سرودها که پسان تر سروده شده و سه کتاب دیگر ویدرا تشکیل میدهد بایك عدهٔ تعبیرات که دراطراف آنها نوشته شده است .

(۳) آثاریکه دران افکار فلسفی بیشتر تمرکز دارد مانند ارنیا کا Araniyaka) ویوپانیشاد Upanishad که معمولاً آنها را بعد از برهمانا ها قرار میدهند (۱)

ریگ وید وتقسیمات آن : درمیان سرود های معلوم آریائی وادب عصر ویدی قدیم ترین همه مجموعه ایست که بنام سرودهای ریگ وید یاد میشود وقرار تقسیماتی که گذشت جزء ادبیات (سروتی) است و قدیم ترین حصهٔ آن را تشکیل میدهد مجموع سرودهای « ریگ وید » قرار نظریهٔ مدرسهٔ

---

(۱) برای اینکه مجموع آثار ادبی (ویدی) تذکر یابد سلسلهٔ آن مختصراً ذکر شد وگرنه به استثنای سرود های (ریگ وید) مابقی بصورت مستقیم به تاریخ باستانی آریانا آنقدر ها ربط ندارد ومتعلق به حوزهٔ پنجاب است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 79 of 1362

« سا کالا کا » که منحصر به فرد است مشتمل بر ۱۰۲۸ « سرود » است که آن را روی هم رفته به ده کتاب یا قرار اصطلاح «ویدی» به ده دایره « ماندالا Mandala » تقسیم نموده اند تا گفته نماند که درتقسیمات سرود «ریگ‌وید» رویهٔ مصنوعی وتازه تر دیگری‌راهم اتخاذ کرده‌اند که مجموع سرودها را به هشت برخه (هشتانه Ashtata) وهر برخه را به هشت ادیانا Adhyana وهر حصه اخیرالذکررا به پارچه های دیگر تقسیم میکنند ولی این تقسیمات اساسی ندارد و مصنوعی است و در کتاب هـای که دران معمولاً سرودهای « ریگ‌وید» را ترجمه‌نموده‌اند همان اصول اول‌الذکر وتقسیمات دهگانه مراعات‌شده است تقسیمات دهگانه‌سرودهای (ریگ‌وید) به‌این جهت اساسی شمرده میشود که‌ازان بعضی ملاحظات ونتایج تاریخی‌هم بدست میآید قراردقتی که‌مطالعین وارباب تحقیق درمتن سرودهای « ریگ‌وید » و معنی ومفهوم و ساختمان کلمات و لهجه و آهنگ جملات و غیره نموده اند به‌این نتیجه رسیده‌اند که‌شعرای آریائی که آنهارا(ریشی richi) میگفتند به دسته دسته یا خانواده خانواده بزرگ تقسیم شده بودند وهر دسته‌یا خانوادهٔ شعرا اشعار ومنظومات یك کتاب‌را سروده اند بلی چون آریائی ها بیشتر از مادیات به محافظهٔ معنویات اهمیت میدادند هرشاعر کوشش نموده است که‌آثار خودرا درخانوادهٔ خود محفوظ دارد وبه‌این ترتیب هرکتاب به خانوادهٔ تعلق گرفته‌است. قرار مطالعهٔ‌متن سرودها این‌مطلب تصریح یافته است که‌ده کتاب سرودهای« ریگ‌وید»بصورت‌عمومی خواص مشترك ندارند معذلك شش کتاب آن که ازدوم تاهفتم باشد باوجود یکه اثر خانواده های علیحده واحفاد آنها می‌باشد واجد نقاط مشترکی هم است . این شش کتاب باحصه ریگ‌وید بهرخانواده هائیکه تعلق داشت درمیان احفاد همان خانواده سینه به‌سینه نگاه شده‌رفته زیرا طوریکه گفتیم هرخانواده آن‌را (وراثت)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 80 of 1362

خویش گفته محافظه نموده است وازین جهت آنها را(کتاب‌های خانواده) نیز گویند، معذلك آنچه در آنها مشترك است پلان متحدالشکل است که در مابقی حصص (سرود ریگ وید) دیده نمی شود درین شش کتاب سرود ها بترتیب ارباب انواع قید شده وهمیشه اوائل کتب مذکور به‌سرود های(اگنی) رب‌النوع آتش و(اندرا) رب‌النوع جنگ شروع میشود وبه تدریج کم شده سرود های مابعد متن هر کتاب کوتاه شده میرود وحتی تعداد افراد ـ مصرع وتعداد حرکات وسیلاب‌ها هم کم‌میشود. امانعداد خود سرود ها درهر کتاب به‌ترتیب کسب زیادت میکند. ازین پلان وترتیب واحد استنباط میکنند که این (شش کتاب) مجموعهٔ اولیه‌ئی بوده که در اول وآخر آن کتاب اول وهشتم علاوه شده است. سرودهای‌این دوحصه کار خانواده های واحد نیست وعدهٔ زیاد ومختلفی دران دست زده اند (۱)سپس کتاب نهم درین مجموعه علاوه شد. این کتاب باقصل سراسر وقف سرودهائی است که بتوصیف(سوما) تخصیص‌دارد بالاخره کتاب‌دهم حصه‌ایست که‌در آن سرودهای تازه وقدیمتر هردوجمع است وقرار بعضی نظریه‌ها عبارت ازمجموع سرود های میباشد که در تقسیمات فوق نیامده است . طوریکه پیشتر اشاره شد بعضی ها کتاب دهم واول وهشتم را درین حساب آورده‌اند برای اینکه دقیق‌تر ماهیت کتب سرودهای ریگ‌وید معلوم شود قدری داخل جزئیات می‌شویم :

کتاب ۲-۳-٤-٥-٦-۷ هریك مشتمل ازیك سلسله سرود هائی است که تعداد آنها به‌ترتیب زیاد میشود،وحدت‌شکل واشتراك وخواص عمومی‌آنها حکم میکند که هستهٔ «ریگ وید» همین ها ومابقی کتب دیگر به آنها علاوه شده باشد. کتاب اول« ریگ‌وید »درخور دقت است زیرا ازسر تا اخیر آن

(۱) بعضی ها کتاب اول وهشتم ودهم را در یك حساب میگیرند صفحه ٤١ کتاب Sanskrit literature by: A.A. Macdonell

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 81 of 1362

بیك پیرایه نمی‌باشد ودر آن هم‌دوحصه قایل شده‌اند ومیگویند که ۹ مجموعه کوتاه که حصهٔ دوم آن را تشکیل میدهد به رویه وسبك (کتب خانوادگی) ترکیب شده وتقریباً برای کتب فوق‌الذکر یکنوع تمهیدونمونه گردیده‌است.

در کتاب‌هشتم، سرودها به آن ترتیب وارتباطیکه در (کتب خانوادگی) دیده میشود نیامده‌اند وارتباط سرودهای آن بین‌یکدیگر بیشتر به این قسم است که بعضی فقره ها وپارچه ها تکرار در آنها ذکر شده‌اند اگرچه تمام خانواده «کانوا Kanva» دران عمومیت دارد ولی کثرت شکل قطعه بندی اشعار آن به‌آن مقام علیحده میدهد.

حصهٔ دوم کتاب اول طوریکه ذکر شد به جمع کتب خانوادگی درآمد حصهٔ اول آن که ازسرود اول تا ۵۰ را در بر میگیرد خواصی‌دارد که به کتاب هشتم شباهت بهم میرساند وبواسطهٔ شکل قطعه بندی اشعار آن که از اختصاصات‌مدرسهٔ ادبی خانوادهٔ (کانوا)است بیش‌از مناصفه سرودهای آن به‌این‌خانواده تعلق‌میگیرد. معذلك مابین‌این‌دوحصه هم‌چیزهای‌مشترکی‌است.

کتاب نهم مشتمل برسرود هائی است که همه در اطراف صفات (سوما) سروده شده. دربن‌شبهه‌نیست که سرود های این کتاب وقتی بشکل مجموعه درآمده است که‌هشت کتاب دیگر جنبهٔ‌واحدی بخود گرفته از روی اشکال طبقه بندی اشعار معلوم میشود که همان خانواده هائیکه در تصنیف کتب ۲ تاهفت دست داشتند درکتاب‌نهم هم‌بی‌مدخلیت‌نیستند ازطرف‌دیگر سرودهای (سوما) که‌مقصداز مندرجات این کتاب باشد با کتاب‌اول وهشتم هم شباهت بهم میرسانند. چنین معلوم می‌شود که در زمانیکه سرود های خانواده های مختلف را دسته بندی نموده کتاب های علیحده تشکیل میدادند سرود های مخصوص سومارا از میان همه کشیده وکتاب علیحده ساخته اند ولی ملتفت باید بود که این نظریه به جدید بودن این کتاب دلالت نمی‌کند زیرا اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 82 of 1362

بعضی سرود های آن بعصر ظهور کتب مذکور نسبت میشود بعضی سرود های دیگری دارد که بامندرجات اوستا خیلی شبیه است واین مسئله کار سرود های مذکور را به عصری میکشاند که قبایل آریائی هنوز از کانون باختر بطرف هند وفارس نرفته بودند واین خود کمال قدامت آن را تائید میکند کتاب دهم وقتی بمیان آمده که ۹ کتاب دیگر ازترتیب برامده وکاملاً وجود داشته است مصنفین کتاب دهم کسانی اند که بامفهوم مندرجات ۹ کتاب دیگر آشنائی دارند ودرفضای معنوی آن کلان شده اند ازروی شکل ومواد آن بازنظریاتی راجع به تازگی کتاب دهم بمیان آمده است چنانچه از نقطهٔ نظر اساطیر از باب انواع بملاحظه میرسانند که به استثنای آنهائیکه حائز مقام واهمیت بزرگ بودند مانند (اکتی) و (اندرا) بعضی های دیگر مثل ربة النوع صبح ازبین رفته اند اگر از نقطهٔ نظر زبان هم ملاحظه شود کتاب دهم نسبت به ۹ کتاب دیگر تازه معلوم میشود . حروف علت درسرودهای آن زیادشده ، ووقفه نادر گردیده است کثرت (ل) در عوض (ر) که از خواص سانسکریت تازه تر است در آن عمومیت دارد . صورت جمع کلمات که به ایزاد Asas بعمل می آید رو به کمی گذاشته همکذا لغات قدیمه اکثراً از استعمال برامده وجای آنهارا لغات تازه تر اتخاذ کرده است خلاصه ملاحظات فوق هریك میرساند که کتاب دهم آخرین مرحلهٔ ادبی سرودهای (ریگ وید) است .

روی همرفته سرود های (ریگ وید) کار یك روز ویکنفر نیست چندین صدسال گذشته تااین مجموعه را دسته های خانواد های شعرا واسلاف آنها بمیان آورده اند .

مدرسه های ادبی وتاریخی ریگ وید (۱) : در میان آثار معلوم ویدی ریگ وید قدیم ترین سرودهای معلوم تنها مجموعه ایست که حصهٔ زیاد آن درداخل

(۱) ریگ بمعنی تمجید وستایش ووید بمعنی دانش است مجموع سرودهائی راکه این اسم بران اطلاق میشود میتوان «سرود ستایش» ترجمه نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 83 of 1362

خاك آریانا سرو ده شده ومن حیث ادب وز بان وتا ریخ وجغر افیه وعنعنات ورسوم وعادات وحیات اجتماعی وغیره بیك دورهٔ مهم زند گانی ماو کشو رما روشنی می اند ازد، مجمو ع سرو دهای ریگ وید که تقسیمات داخل آنرا مطا لعه کر دیم من حیث زمان ومکا ن فرق دارد .چنا نچه «وی وین دو سن مار تن» فر انسوی درین مو رد می نویسد: «سر ود های ریگ وید بلا شبیه به زمان ومکان مختلف بمیان آمده، حین مطا لعهٔ پارچه های متعد دابن مجموعهٔ وسیع دقت زیادباید کرد که غیر ازاشارات انسابی و پاره چیز های دیگر که در خور سنجش است میان سر ود های قدیم ترو آنهائیکه بمانزدیك تر اندمدت خیلی زیادی گذشته » (۱) موسیووالله دوبوسن چنین ا ظها ر میدار د: میدا نیم که آریاها میان خودمی جنگیدند، بطی حر کت میکردندودرعصر «ریگ» در منتها الیه شمال غربی هندوافغانستان شرقی بودندودراینجاهاانشادریگ قرن هاوقت گرفته است بین سر ودهای قدیمه وجدید ، بین سرو دجدید وبرهما نا، هاصدها سال سپری شده، انهاا گر به تقسیمات مدارس برهماناها، به السنه سلاله های استادانی که مدارس مذ کور به انها مربوطاست وبه تذ کار استادان ازمنه سابقه نگا ه کنیم هر کدام بجای خودظاهر میسازد که انشاد انها چند ین قرن وقت گرفته است »(۲) مطلب ما اینجادرسرودریگ وید است که به اساس نظر یات هد ف معین ومحضو صاً انچه بالاذ کرشد میان قدیم ترین پار چه ان که درخا ك افغا نستان سروده شده وجدید ترین آن که درپنجاب بعل آ مده قرن های طولانی گذ شته ودراین میان بعقیده ما کس مولر زبان سرود هاپاره تحولاتی نموده که در آن بمناسبت پاره وقایع داستانی وبیعه تاریخی وادبی میتو ان مدارسی تعین کرد. مخصوصاً وادی های رودخانه ها

(۱) صفحه ۹ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تا لیف «وی وین دوسن بمارتن»
(۲) صفحه ۲۱۹ هند واروپائی وهند وایرانی .هند تاحوالی ۳۰۰ سال ق م

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 84 of 1362

موقف طو لانی وصحنه وقو ع پاره حوادث مشخصی است که بجاهایش از بعضی از آنها درین فصل صحبت خواهم کرد .

تاریخ سرودهای (ویدی) : تعین تاریخ سرودهای (ویدی) چه از نقطهٔ نظر مراحل ادبی چه از پهلوی مراتب مهاجرت ازهر نقطهٔ که باشد خیلی مهم است گذشته ازاهمیت عمومی این مسئله تعین تاریخ سرودهای ویدی برای ما اهمیت خاصی دارد زیرا آن طوریکه بیشتر ذکر شد بعلاوهٔ سرودهای مجهول و گمشده که به بخدی نسبت نمودیم قدیمترین حصص سرودهای (ریگ وید) هم در قسمت های جنوب وشرق افغانستان سروده شده است .

تا گفته نماند که موضوع تعین تاریخ سرودهای ریگ ویدچیز آسان نیست زیرا هیچ چیزی دردست نیست که بصورت مثبت درین راه کمک کند ازین جهت این موضوع ازمدت مدیدی علمارا بخود مشغول ساخته وبجز اختلاف نظر چیز دیگر هنوز بدست نیامده است .

(مکس مولر) سرودهای ویدی را به چهار عصر تقسیم میکند .

(١) سوتر اها یا مجموعهٔ نثر یات عبادات از ٦٠٠ تا ٢٠٠ ق م

(٢) برهمانا یا تعبیرات آداب مذهبی از ٨٠٠ تا ٦٠٠ ق م

(٣) عصر مانتر Mantras یا عصر جدید ریگ وید از ١٠٠٠ تا ٨٠٠ ق م

(٤) عصر شاندا Chandas یا قدیم ریگ ویداز ١٢٠٠ تا ١٠٠٠ ق م

ولی در جای دیگر بملاحظه میرساند که سرودهای ریگ وید شاید در (١٠٠٠ ـ ١٥٠٠) ـ (٢٠٠٠ ـ ٣٠٠٠) ق م سروده شده باشد . هیچ یك قوهٔ بشری بصورت یقین ودقیق تاریخ آن را معین نمی تواند .» (١)

ادوارد Eod Meyer قدیمترین حصه ریگ ویدرا از ١٥٠٠ بلندتر قرارمیدهد .

موسیو وترنیتس Winternitz درین مورد چنین می نویسد (٢) کتیبه های

(١) بعضی ازوید شناسان هند تاریخ سرودهارا تا ٢٠ هزار سال ق م هم بلند میبرند .

(٢) صفحه ٢١٨ کتاب هند تا ٣٠٠ سال ق م تالیف واله دویو سن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 85 of 1362

اشوکا نشان میدهد که آریائی ها در قرن سوم ق م به جنوب هند رسیده اند ومدرسه های ویدی باندایانا Bandhayana وغیره مربوط به منطقه جنوب هند است. ازین معلوم می‌شود که استعمار این منطقه بدست آریائی ها به قرن ۷ یا ۸ ق م شروع شده است پس امکان ندارد که آریائی ها را درحوالی ۱۲۰۰ و حتی ۱۵۰۰ در شمال غرب هند وافغانستان قرار داد زیرا بیو هلر Bühler میگوید : (فرض نمودن این مسئله که کتله آریائی باوجود مخالفت های داخلی به ۵ یا ۶ یا ۸ قرن ۱۲۳۰۰۰ میل مربع زمین هندرا اشغال کرده ودران دولت ها تاسیس نموده باشند بیخردی ومضحکه است »

او لدنبرگ Oldenberg میگوید درست است که ۷ قرن وقت زیادی است ودرچهار قرن درامریکا تبدلات زیاد رخ داده ولی مقابله این دو بهم مورد ندارد . زیرا میدانیم که آریائی ها بین خود می جنگیدند. سیر رفتار آنها بطی بود ' درعصر ریگ وید درمنتهاالیه شمال غربی هند وافغانستان شرقی مستقر بودند ودر آنجا ترکیب سرود ها چندین قرن وقت گرفته است. بین زمان انشاء قدیم ترین سرودها وجدیدترین آنها بین جدیدترین آن وبرهمانا قرنها گذشته است . در باب برهمانا ' تقسیم مدرسه ها ـ سلسلهٔ طولانی علمائی که مدرسه های مذکور به آنها ارتباط دارد ' تذکار علمای زمانه های گذشته هرکدام بجای خود ارائه میکند که تکمیل این همه کارها قرن ها وقت گرفته است . بالاخره اپوپانیشادها هم ازیک سلسله زیاد علما بحث میکنند ودرعصر یکه اپوپانشاد ها انشاء شده است آریائی ها فقط بریک حصهٔ کوچک هند قابض بودند پس برای تمام این چیزها هفت قرن مدت زیادی نیست .

پس گفته میتوانیم که عصر ویدی از ۵۰۰ باقرار تحقیقات جدید تر از ۸۰۰ ق م بالاتر درزمان مجهولی انبساط داشت . اگرچه معمولاً این عصررا بین (۱۲۰۰_۵۰۰) (۱۵۰۰_۵۰۰) (۲۰۰۰_۵۰۰) تعین میکنند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 86 of 1362

اما هیچ کدام آن برای خود دلیلی ندارد . آنچه واضح است تاریخ اخیر این عصر است که به ۵۰۰ یا ۸۰۰ ختم میشود. اوائل آنرا به ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ ق م پیوست باید نمود .

پروفیسر کیت Keith برعکس آنچه ذکر شد عصر ویدی را تازه تر میشمارد شروع برهمانا را به ۸۰۰ ق م و قدیم ترین سرودهارا که بطور مثال عبارت از «سرود شفق» باشد به ۱۲۰۰ نسبت میدهند و میگوید که ازین بالاتر سرودهای ویدی را برده نمی توانیم زیرا اگر اوستا مربوط به قرن ٦ است از نقطهٔ نظر زبان بین متن اوستا و سرودهای ریگ وید تشابه خیلی زیادی است .

محل ظهور سرود های ویدی : قبل برین سرودهای آریائی را روی هم رفته به دو دستهٔ عمومی تقسیم نمودیم . یکی سرودهای گمشده و مجهول بخدی و دیگر سرودهای معلوم جنوب هندوکش . این تقسیمات تصریح میکند که قدیم ترین سرودهای آریائی در قدیم ترین کانون رهایش و تهذیب آنها در «بخدیم سریرام» یعنی «بخدی زیبا» بمیان آمده . طوریکه پیشتر شرح دادیم این نظریه که آریاها در شمال هندوکش قطعاً سرودی نداشتند غلط محض است و باهیچ منطق و دلیل برابر نمی آید و متن سرودهای معلوم جنوب هندوکش به اشارات متعدد آنرا تکذیب میکند . درست است که سرودهای قدیم بخدی در دست نیست و از بین رفته ولی همان طوریکه درمیان سرودهای شرق سندهو و پنجاب سرود های زیاد دامنه های جنوب هندوکش در ج است که گفته میتواند که سرود های «ریگ وید» که قدیم ترین مجموعه منظومه های ادب ویدی است و حصص قدیم آن در جنوب هندوکش سروده شده، شامل بعضی قطعات مدرسهٔ قدیم بخدی نباشد .

بعد ازینکه درحوالی ۲۰۰۰ ق م مهاجرت از بخدی شروع شد و یکدستهٔ بزرگ قبایل آریائی به جنوب هندوکش و دره های خوش آب و هوا و وادی های سر سبز و خرم آریانای جنوبی و شرقی منتشر شدند به اصطلاح خود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 87 of 1362

ریگ‌ویدباتجدید سبك شعرای قدیم دورهٔ جدید ادبی بمیان آمد . شعراودانایان سخنوریا طوریکه خود آریاها میگفتند «ریشی‌ها» درصدد برآمدند که نقش قدم سلف را تعقیب نموده ، ذوق ادبی وسرودگوئی‌را تجدید نمایند . درنتیجه خانواده هائیکه شعر سرائی میراث اجدادی آنها بود دست بکار زدند ، ذوق تجدید یافت وبازار سخن رونق پیدا کرد . بناء علیه میتوان گفت که تجدید روح ادبی شعر سرائی اریائی‌ویدی‌دردرههای کوبها (کابل) ، گومانی (گومل) کرومو (کرم) ، سواستو (سوات) یعنی آریانای‌جنوبی‌وشرقی شروع شد . ازین جهت روی‌هم‌رفته محل انشای سرودهای معلوم‌را به‌اراضی نسبت میدهند که‌از کابیسا تا پنجاب انبساط داشت . مبحث جغرافیائی این‌فصل که به‌استناد خود سرودها وتبصره وتحقیقات‌مدققین‌درزرگ شرقی‌وغربی‌نوشته‌شده بزبان‌روشن وفصیح نشان میدهد که‌صحنهٔ ظهورسرود های آریائی کجا است ، مانمیگوئیم که‌سرودهای‌ویدی همه‌درخاك‌های‌تاریخی کشورما یعنی‌اینطرف مجرای‌سندهو (سند) سروده شده . لی این‌مطلب ما نیست بلکه میخواهیم دو چیز مهم رابه ملاحظه برسانیم ، اول‌اینکه آریاها خیلی‌هاپیشتر ازعصرمهاجرت ودورهٔ‌ویدی درکانون قدیم خویش درباختر به سرود سرائی آغاز کرده اند ودوم اینکه سرود های آنها کار یکروز نیست وهمه اش دریك نقطه بمیان نیامده بلکه از روی زمان ومکان شروع واختتامی داشته که‌من حیث زمان از کنارا کسوس (بخدی) تا گنگا را دربر میگیرد . بخدی جائی است که اول زبان سرودها درآنجا پرورش ونشوونمایافته وبعد از آن ظرفیت‌کافی‌ادبی پیدا کرده است. بخدی وریشی‌های مقتدر آن خیلی‌ها زبان خودرا مستعد سرودگوئی ساختند واین موضوع ازروی پختگی وروانی منظومه های جنوب هندوکش روشن میشود . ریشی های مدرسهٔ کوبها و کرومو وگومانی وراسا وسواستو وسندهو روح تازه‌ئی درادب آریائی دمیدند وافتخار تجدید سبك ومدرسهٔ قدیم‌بخدی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 88 of 1362

به ایشان عاید میشود . این کار دراراضی غرب سندهو (سند) محدود نماند بلکه باهمهاجرت آریاها به اراضی ماورای شرقی رودخانهٔ مذکور ادامه‌یافت وقسمتی ازمجموعهٔ ریگ‌وید وسه کتاب‌دیگرویدی که‌حتماً در آنها سرودها وخاطره های این‌طرف سندهو به‌تناسب زیاد موجوداست درخاك‌های پنجاب سروده شده ومخصوصاً تحت‌انتظام‌وترتیب در آمدوقسمت‌های‌تازه‌ئی که‌زادهٔ خود محیط بودمثل‌یوپانیشاد، برهمانا‌ها وراماپانا وغیره به‌ترتیب بمیان آمد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 89 of 1362

معلومات جغرافیائی ویدی

سرودهای ویدی باوجودیکه مجموعهٔ منظومه‌های مذهبی است از نقطهٔ نظر جغرافیه هم میتوان از آن معلومات مفیدی کشید . آریاها که درعصر ویدی در دوطرفهٔ هندوکش زندگانی داشتند صحنهٔ زندگانی وپرورشگاه عنعنات خودرا خوب می‌شناختند . آریاها که از نقطهٔ نظر آئین ومعتقدات بامظاهر طبیعت تماس زیاد داشتند درشناسائی خاك مسکونه، خط عمومی کوها ، جریان رودخانه‌ها ، دره‌هاوراههای بزرگ مهاجرت، سمت‌وزش بادها ، گل‌هاوگیاهای خودروی کوهی ، کوهای مخصوص روئیدن گیاه سوماوغیره معرفت‌زیاد داشتند.

معلوماتیکه درزمینهٔ جغرافیه ازمتن سرودها استخراج میشود خیلی مهم ومفید است زیرا آریاهارا روی صحنهٔ خاك‌شان گاهی دربلهیکا ، گاهی کنار «کوبها» (رودکابل) و«گومانی» (رودگومل) و«کرمو» (رودکرم) وگاهی دردامنه های کوهای بلند آریانا مجسم نشان میدهد وواضح‌دیده میشود که آسمان نیلگون وشفاف‌و کوهای‌بلند ورودخانه‌های خروشان وزمین مستعد آریانادرتشکیل شخصیت‌وسجایای مادی ومعنوی آریاچقدرمدخلیت داشت .

دراین هیچ شبههٔ نیست که باازبین‌رفتن سرودهای قدیم که‌درمبحث سرودها آنهارا به‌عنوان «سرودهای‌مجهول» یادکردیم صفحات شمال هندوکش نسبت‌به‌مناطق جنوب آن کمتراسم برده‌شده وسرودهای معلوم ویدی‌از نقطهٔ‌نظرجغرافیه بیش ازهمه‌جاهاسندهو (سند) ومعاونین غربی‌وشرقی‌آنرا میشناسند ولی این‌مسئله بیشتربه‌جمع آوری سرودهای‌متفرق‌وطبقه بندی‌های‌آن‌ربط‌دارد وچون‌حین جمع آوری آنها وتدوین جزوه وکتب بیشتر سرود هائی گرفته شده است که بین «کابیسا» وپنجاب سروده شده‌اند طبیعی معلومات جغرافیائی هم راجع به‌این منطقه بیشتر است چنانچه اگرازین‌چوکات معین بیرون برویم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 90 of 1362

می‌بینیم که « گنگا » مثلاً بیش ازیك دفعه درتمام سرودنیامده بناءعلیه گفته میتوانیم که سرود ها همین سرود هائی که در دست است ومجموع آن چهار کتاب وید را تشکیل داده وقدیم ترین آن سرود ریگ وید است آریائای شرقی وجنوبی را که‌از کابیسا تا « هفت دریا » شود بخوبی‌میشناسند وبااینکه سرود های قدیم ازبین رفته وبیشتر به‌استناد سرود های تازه تر حرف میزنیم بازهم حوزهٔ سراسوائی (ارغنداب) درجنوب‌غربی‌و(بلهیکا) (بلخ) در شمال هندوکش یادشده و« هلبرانت » جرمنی و« شاندراداس »مدقق هندی این نقاط را شامل قلمرو جغرافیائی ویدی میدانند وپایان نقاط مربوطهٔ کشور خودرا یکه‌یکه مطالعه‌میکنیم .

ملتفت باید بود که معلومات جغرافیائی ویدی بیشتر به رود خانه ها تعلق میگیرد وعلت آنهم واضح است که‌حوزهٔ شاداب‌رودخانه هابیشتر آریائی‌هارا متوقف ساخته ومراسم قربانی آنها عموماً کنار رود خانه ها بعمل می آمد ازبین‌رواسم رودخانه‌ها بیشتر درخاطرات آنهاباقی مانده وبیشتر پارچه های سرود درتعریف وتوصیف آنها وقف شده است .

رود کوبها (رود کابل) : « کوبها » که‌یونانی‌ها آنرا « کوفن » یادمیکردند عبارت ازرود کابل‌میباشد که‌باتمام معاونین‌خود درحوالی اتك به‌رودانذوس میریزد . دره « کوبها » ورود « کوبها » نزدریشی‌هاباشعرای آریائی‌عصر ویدی خیلی معروف بوده وچون ازقدیم ترین زمانه‌ها تاامروز طبیعی ترین‌راه بین افغانستان وهند بشمار میرود آریائی‌ها بعدازینکه ازباختر حرکت کرده‌واز دره‌های هندوکش فرودآمدند مدتی‌در حوزهٔ شاداب « کوبها » مستقر شدند وحین مهاجرت بطرف شرق آریانا وپنجاب بیشتر در امتداد همین رود خانه سیر میکردند . رود کوبها در « سرود رودخانه ها » که در توصیف رود خانهٔ بزرگ « سندهو » سروده شده و درجزوه پنجم ودهم سرود ذکر شده واینجا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 91 of 1362

بطور مثال یکی دو پارچه را ترجمه میکنیم :

« . . . . . ای سندهو تو اول آبهای خروشان را به رود خانه تریشتاما Trichtäma ، راسا Rasâ ، سوتی Cuti و کوبها Koubha مخلوط میکنی و بعد روی همان عراده خود گوماتی و کرومورا میکشی . . . . » (۱)

در این پارچه علاوه بر رودخانهٔ کوبها (کابل) از رودخانهٔ گوماتی (گومل) و کرومو (کرم) و یکعده معاونین دیگر سند اسم برده شده و از آنها علیحده ذکر میکنیم .

پارچهٔ از سرود ۵۳ کتاب پنجم صفحهٔ ۵۲۲ جلد اول سرود ریگ وید (۲) به عنوان « ماروت » رب النوع باد . « . . . . ای ماروت از آسمان یا وسط هوا یا از نقاط نزدیک دست بیا ، از پیش ما بسیار زود مرو ، مگذار که « راسا » ، « کرومو » « انی تابها » ، « کوبها » ترا معطل کنند . مگذار که « سندهو » ترا متوقف سازد یا رود بارخروشان « سارایو » راه ترا مسدود سازد . بیا بطرف هاوقیوشات خود را بما الطف کن . . . »

درین پارچه رود خانه کوبها (کابل) و کرومو (کرم) وعدهٔ از معاونین غربی رود سند ذکر شده است .

کرومو Kroumou (رود خانهٔ کرم) : این رود خانه در « سرود رودخانه ها » بنام « کرومو » و در یک سرود دیگر با مختصر تغیری بصورت « کرامو Kramou » ذکر شده و عبارت از رود خانهٔ کرم میباشد . درهٔ کرم مانند درهٔ کابل یکی از راه های طبیعی است که از بلندی های آریانای جنوبی بطرف جلگه اندوس میرود . این دره بین تهل وسفید کوه افتاده است .

---

(۱) صفحه ۱۳ کتاب مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف ویوین دوسن مارتن
Etude sur la géographie du Nord-Ouest de L'inde

(۲) جلد دوم سرود های ریگ وید ترجمهٔ Ralph. T.H. Griffith صفحه ۴۹ کتاب مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف وی وین دوسن مارتن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 92 of 1362

کرم مرکب ازدوحصه است قسمت کهستانی (حصهٔ عایای دره) وجلگهٔ وسیع که مابین مجرای رودخانه و سفید کوه منبسط است . سفید کوه یا «سپین غر» مانند جدار بلندی فراز دره وجلگهٔ ایستاده ودرحصه‌های کرم ۱۶۰۰۰ فت بلندی دارد وزمین جلگه ۵ هزارفت ازسطح بحر بلند است درهٔ کرم خیلی زیبا وقشنگ وخاك آن نهایت حاصل خیز است وانواع میوه‌های لذیذ به‌منتهای فراوانی در انجابارمی آید. باشندگان فعلی درهٔ کرم توری وزیری ' مسعود درویش خیل است واز خود دوشاخهٔ احمدزائی واتمان زائی دارد . رودخانهٔ «کرومو» دردوپارچهٔ سرود که‌ترجمهٔ ابرا درمبحث رود کابل دادیم ذکرشده است . شاخه‌ئی ازقبیلهٔ نیرومند بکتیها درعصر ویدی درین درهٔ زیبا مستقر ومسکون بودند وتاحال احفاد وعشایر آنها درانجا زندگانی دارند.

گوماتی Gomati (رودخانه گومل) : رودخانه «گوماتی» که‌عبارت ازرود گومل میباشد درسردو ریگ‌وید همیشه بارود «کرومو» پهلو به‌پهلو ذکر شده وقریب یکدیگر هم‌واقع شده‌اند وازجنوبی ترین معاونین سندهو بشمار میرود «ویدین دوسن‌مارتن» میگوید که‌قبایل ویدی مدت‌مدیدی درعلاقهٔ بین سند و «ویتاستا» اقامت داشته و سواحل مقابل تا کوهای سلیمان مد نظر آنها افتاده‌بود.بناءعلیه علاقه‌ئی‌را که «گومل» آبیاری میکند خیلی خوب میشناختند. علاوه‌بربن نام «گوماتی» دراسمای سانسکریت اعصار بعدتر بکثرت استعمال شده. این درهٔ حاصل خیز وشاداب برای تربیه رمه‌های ماده گاو خیلی‌ها مساعدبود .

سوتی Cvêti (رودخانه‌سوات) : ازسردو «رودخانه‌ها» ترجمهٔ حصه‌ئی را که‌بارودخانهٔ کابل ومعاونین آن ارتباط‌داشت بیشتر دادیم. درانجارو دخانه‌ئی به‌نام «سوتی» هم‌یاد شده این رودخانه‌عبارت از «سوات» است که‌ازدامنه‌های جنوبی‌هندوکش شرقی سرچشمه گرفته وبه‌رودکابل میریزد . «مگاستنس» سه‌قرن پیش‌ازعهد مسیح این‌رودخانه‌را بنام «سواستس» یاد کرده وبطلیموس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 93 of 1362

آنرا « سواستوس » میخواند .

نا گفته نماند که دریکی ازسرود های جزوهٔ ششم ریگ وید رودخانه‌ئی به نام سواستو Souvastou (۱) هم آمده . در « مهابارانه » در فهرست اسمای علاقهٔ شمال‌غرب‌هنداین‌اسم‌وجود دارد . موسیو « لسن » این رودخانه‌را عبارت از « سو-پو-فا-سو-تو Sou-po-fa-so-Tou » میداند که‌هیوان- تسنگ زائرچین درباد داشت‌های خود ذکر کرده . این رودخانه هم عبارت ازسوات است ولی به‌قسمت علیای آن اطلاق‌میشد وگندهارای شمالی‌را سیراب میکرد . تذکار این رودخانه در سرود ها و مهابارانه نشان میدهد که آریاها مدت مدیدی درسواحل آن مسکن‌داشتند. سوات علاقهٔ سرسبز وشاداب‌است وخاطره‌های آریائی ازقربانی‌های‌زیادی درکنار رودخانهٔ خروشان آن‌تذکارمیدهد .

راسا Rasa (رودخانه کنر) : این‌رودخانه چندین مرتبه درسرود های ریگ‌وید ذکر شده . درسرود « رودخانه‌ها » درجملهٔ معاونین رود کابل‌هم آمده چنانچه ترجمهٔ این پارچه بیشتر داده شده این کلمه رامن حیث لغت « آب » یا « رودخانه » ترجمه کرده‌اند « وی وین‌دوسن مارتن » اظهار میدارد که‌موقعیت آنرا باید بین رود سوئی (سوات) وکوبها (کابل) تجسس کرد ومیتوان گفت که « راسا » عبارت ازمهمترین وشمالی‌ترین معاون رود کابل میباشدورودخانهٔ چترال به‌این صفات‌موافقت‌میکند.رودچترال درعرف‌ما بیشتر بنام « کنر » معروف است واین همان رود خانه ایست که در منابع کلاسیك بنام « خوا سپس Khoaspes » یاد شده . رود خانهٔ کنر از حیث مقدار آب بزرگترین معاون رود خانهٔ کابل است که از دامنه های بلند هند و کش سرچشمه‌میگیرد. حصهٔ علیای آن‌بنام چترال و کاشغرهم معروف بوده ویکعده رودخانه های سیلابی دیگراز نورستان بدان منتهی‌میشود مانند « لندی‌سین »

(۱) صفحهٔ ۵۳-۵۴ مطالعات جغرافیائی شمال‌غرب هند « وی‌وین دوسن مارتن »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 94 of 1362

که در بریکوت به آن می‌ریزد ورود خانه «بیچ» که از درهٔ نور گذشته ودر چغه سرای به آن یکجا میشود . درمجاورت این رود خانه یعنی در نورستان قبیلهٔ معروف آریائی «الیناها» مسکن داشتند وتا امروز ممیزات عرفی خودرا به بهترین وجهی محافظه کرده اند .

تریشتاما Trichtāmā یا انی تابها Anitabha : رودخانهٔ «تریشتاما» درسرود ریگ وید یکدفعه ذکر شده آنهم در پارچهٔ مربوطهٔ رود «کوبها» (کابل) متعلقهٔ سرودرودخانه ها است که ترجمهٔ آن گذشت وبعد ازرودخانهٔ «راسا» درجملهٔ معاونین رودخانهٔ کابل از همه پیشتر اسم برده‌شده دریك سرود دیگر درجزوه چهارم ریگ وید دریك جمله ئی که عیناً ازحیث موضوع به پارچهٔ فوق الذکر شباهت دارد این رودخانه بنام «انی تابها» یادشده . بعضی مدققین به‌این نظریه اند که این دواسم جدا گانه نام‌های یك رودخانه میباشد. برخی «انی تابها» را «انی تابها» Anityabha یعنی «رودخانهٔ موقتی» میخوانند . بهرحال خواه هردوی آن یك رودخانه بوده یا دو ازمعاونین رودخانهٔ کابل بشمار میرفتند .

سپته سندهو (هفت رود) : درسرودهای ریگ وید علاقهٔ بنام «سپته سندهو» ذکر شده که اوستائیین آنرا بنام «هپته هندو» یادمیکنند ومعنی تحت اللفظی آن منطقهٔ «هفت آب» یا «هفت رودخانه» میشود بعضی‌ها میگویند که ازین رودخانه‌ها دوی آن خشك شده وپنج دیگر علاقهٔ پنجاب امروزی را تشکیل میدهد . بعضی های دیگر درین حساب رودسوات و کابل را هم علاوه میکنند که با پنج رود پنجاب «هفت رود» عصر ویدی پوره شود. پنج رودخانهٔ پنجاب که درسرودها ذکر شده اند ازین قرار اند: (١) ویتاستا Vitasta (هیداسپ) ویات یا جیلم (٢) اسیکنی Asikni (چاندراتا گا) یا «چناب» (٣) پاروشنی Parushni یا ایراواتی «راوی امروزه» (٤) ویپاس Vipas «به آس» (٥) ستردی Cuturdi «ستلج» .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 95 of 1362

حوزهٔ گنگارا سرود ریگ‌وید خوب نمیشناسدو خود رودخانهٔ گنگ جز یکدفعه بیشتر ذکر نشده .

گندهارا : درصفحات پیشتر دیدیم که « سرودریگ‌وید » به‌چه تفصیلی رودخانهٔ کابل‌ومعاونین آنرا میشناخت. گندهارا که عبارت ازدره کابل‌است وتاحوالی پشاورمو جوده‌را دربرمیگیرد ورودخانهٔ کابل‌ومعاونین آن‌ازان عبورمیکنند بدون شبهه نزد ریشی‌ها معلوم بوده وازجزئیات خواص این سرزمین آگاه بودند . گندهارا باوادی سرسبزوپرعلف‌ودامنه‌های پرگیاه وجنگلی که دارد برای‌تربیهٔ‌حیوانات خیلی‌مساعدبوده وبزاین قطعه درسرودها خیلی‌تعریف شده است « شاندراداس » معلم تاریخ هند قدیم در کالج کلکته اظهار میدارد که گندها را از روی سرود ریگ‌وید زمینی معلوم میشود غنی‌از رمه‌های بزوگوسفند (۱) بهرحال حیوانات اینجا تازمان حملهٔ اسکندر حتی تاامروز شهرت دارد ولی‌مقصد اینجا این‌است که اسم گندهارا از اسمای وبدی است وشعرای آریائی آن‌دوره این خطهٔ زیبارا بخوبی میشناختند .

حوزهٔ ارغنداب : طوریکه‌بالاذکرشددرین‌مسئله شبهه‌ئی‌نیست که‌سرودهای ریگ‌وید وشعرای عصر وبدی آریانای شرقی وجنوبی را بخوبی میشناختند بعضی‌ها به‌این‌عقیده اند که‌حوزهٔ ارغنداب واراکوزی هم از نقطهٔ نظرجغرافیه درسرودهای ریگ‌ویدذکرشده بزرگترین طرفداراین نظریه « هلبرانت » است آیا آنهائیکه طرفدار این نظریه اند چه دلیلی دارند وآنهائی که نیستندچه نظریه‌ئی پیش میکنند . اینك موضوع رادیلاً مطالعه میکنیم : درسرود های ریگ‌وید رود خانه‌ئی به نام « سراسواتی » Sarasvati چندین بارذکر شده بعضی ها مثل « مکس مولر » وکیث Keith آنرا رود خانهٔ « سروستی Sarusti » میدانند که عبارت از « سراسواتی » عصر برهمنی است ورود کوچکی میباشد که

(۱) صفحهٔ ۲۱۲ « ریگ‌ودیك کلچر » تالیف « داس »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 96 of 1362

ازجنوب «امبالهAmbala» گذشته و پیش ازرسیدن به‌سندهو درراه‌درریگ‌ها جذب‌میشود حال آنکه «سراسوائی» متذکرهٔ ریگ‌وید رودبزرگی‌بوده که‌حتی بصفت‌بزرگترین رودخانه‌ها یادشده و«سراسوائی» برهمنی که‌حوزهٔ آن‌تنگ و سرچشمهٔ آن بابرف تصادم ندارد و در راه خشك میشود قطعاً بحساب رود بزرگ نمیرود .

جمعی ازمدققین که«روت Roth» و«زیمر Zimmer» و«برت Barth» در آن جمله میباشند به‌این فکراند که«سراسوائی» ریگ‌وید عبارت‌ازاندوس(سند) میباشد زیرا معنی آن (رودخانهٔ پرآب) است. چون‌رود اندوس‌خودش بنام «سندهو» بکثرت‌ذکر شده.گفته‌میتوانیم که«سراسوائی»ریگ‌ویدغیر آن‌باشد. به‌این‌مناسبت‌عده‌ئی ازمدققین مخصوصاً «هلبرانت» به این عقیده‌است که مقصود از «سراسوائی» ریگ‌وید رود خانهٔ ارا کوزی «ارغنداب» است که در اوستا برطبق قانون صوتی‌زند (س) آن به(ه) تبدیل‌شده و«هراویتی»تلفظ میشود .

نظریه‌هلبرانت در خوردقت‌ومورد‌توجه جمعی‌ازعلماواقع‌شده و نظریهٔ‌معقول است‌زیرا«سروستی» پنجاب‌رود کوچك‌و کم‌آبی است که‌حتی‌به‌جریان‌اندوس‌هم رسیده نمیتواند به‌این‌صورت چطور رودخانهٔ بزرگ یابزرگترین‌رودمتذکرهٔ ریگ‌ویدرا تشکیل‌خواهدداد؛ «سندهو» چون ازخود نام‌داردوبه‌این نام‌همیشه ذکرشده چطورآنرا «سراسوائی» بخوانیم؟ چیز دلچسپ دیگری که اینجاباید ذکرشود وذکرآن‌هم به‌تائیدمطلب‌ماتمام میشود این‌است که‌رود«سراسوائی» قرار یکه گفتیم درادبیات ویدی رود خانهٔ پرآب‌وآب‌دارمعنی دارد . دراین مفهوم «هراویتی» نام اوستائی این رودخانه هم مضمراست و«ارغنداب» عیناً همین معنی را افاده میکند زیرا این اسم موجوده مرکب از دو کلمه است «آب» و«ارغند» که« خشمگین وتیز» معنی دارد (۱) و بصورت اصطلاحی

(۱)م‌صفحهٔ ٤٥ برهان قاط

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 97 of 1362

میتوان آنرا رودخانهٔ پرآب و خروشان خواند .

ناگفته نماند که «هلبرانت» تنها «سراسوانتی» را «هراویتی» و ارغنداب تعبیر نکرده بلکه یکعده قبایل وجنگ‌های شان را در حوزهٔ این رود خانهٔ بزرگ قرار میدهد وتفصیل موضوع دربحث تذکار بعض قبایل دیده شود .

پس این‌چیزها هرکدام بجایش نشان میدهد که برای آریائی‌های عصر ویدی وآنهائیکه سرودهای‌وید یادگار زندگانی‌شان است حوزهٔ شاداب ومستعد ارغنداب مجهول نبود . چیز دیگری که این نظریه را بیشتر محکم میسازد راه چمن وراه بولان است که ازآسان‌ترین راهای حوزهٔ سند بشمار میرود درصورتیکه آریائی های مهاجر راه درهٔ کابل ، سوات ، گومل ، کرم ، را تعقیب نموده باشند طبیعی بایدازراه درهٔ‌بولان‌هم به‌حوزهٔ‌سندپایان شده باشند صرف‌نظر ازینکه مدققین قبیلهٔ « بهالانا » را که درجنگ « ده ملك » شامل بودند به درهٔ‌بولان نسبت میدهند .

بلهیکا. بلخ : درین هیچ شبه نیست که‌بخدی بلخ به‌شهادت همه‌منابع قدیم وبه‌تعبیرعموم مدققین‌جدید کانون رهایش‌ومدنیت‌آن شاخهٔ هندواروپائی‌بود که درآریانا وهند وفارس انتشار یافتند ونام آریاهم فقط وقتی بمیان آمد کـه‌این شاخه درباختر متوطن گردید، یعنی‌به زبان دیگر اصطلاح آریـا منحصر به « کتلهٔ‌باختری » است که ازان « آریانا » یعنی مسکن اریاها هم ساخته شده ومدنیت های ویدی واوستائی ازان اشکال آریا وایریا بمیـان آوردند وباهمهاجرین این‌دواسم به‌هند وفارس‌هم نشر شد. معذلك از « بلخ وباختر » درسرود ریگ‌وید اثری نیست .

علت این‌مسئله واضح است که‌اجتماع اریاها درباختر مربوط بیك زمان وسرودهای ریگ‌وید متعلق‌بزمانهٔ دیگری است که‌خیلی‌ها جدید میبا شد . علاوه‌برین درقسمت‌سرودها شرح‌یافت که‌قرارشهادت‌خود سرودهای‌ریگ‌وید

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 98 of 1362

یکحصهٔ زیاد وقدیم سرودها که بیشترش در شمال هند وکش سروده شده بود بکلی از بین رفته وامروز جزء مجهولات است. بهاین ترتیب علت این امر واضح میشود که چرا نه بلخ وباختر درسرودهای ریگ‌وید که ازحیث زمان به‌عصر مهاجرت وازحیث مکان به‌جنوب هندوکش وپنجاب نسبت میشود تذکار نیافته چنانچه همین جهات را مدققین غربی وهندی مد نظر گرفته « هلیرات » « برون‌هوفر » و « شاندراداس » میگویند که مبدأ اولی « ودا » مخصوصاً هند وپنجاب نیست بلکه افق جغرافیائی آن اراضی کابل زمین را دربر میگیرد وتا اراکوزی وبکتریان هم انبساط داشته (۱) فراموش نباید کرد که اگر « ریگ‌وید » از بلخ وباختر اسم نبرده اتروید (Atharva veda) که کتاب دیگری ازجملهٔ چهار کتاب سرود ویدی است اینجا را بنام « بلهیکا Balhika » ذکر کرده واین نام در « مهابارانه » وادبیات سانسکریت کلاسیك ذکر شده و قبایل متعدد ومعروف آریائی که ازباختر به‌ماورای « سندهو » وپنجاب مهاجرت کرده‌اند بنام « بهلیکه Bahlika » شهرت زیاد داشتند چنانچه جزئیات به تفصیل درمبحث قبایل ذکر شده است. اصل ریشهٔ این کلمه « بهلی » یا « باهلی Bahli » است که اگر (ح) آن به (خ) و (ل) آن به (د) تبدیل شود ازان « بخدی » یا « باخدی » ساخته میشود واین نامی است که اوستا به‌شهر کهن وزیبای بلخ داده است.

به‌این ترتیب می‌بینیم که « اتروید » و « مهابارانه » وسائر ماخذ سانسکریت مهد قدیم وخانهٔ باستانی واصلی کتلهٔ آریا را فراموش نکرده و ریشی‌ها اگر دراثر مهاجرت از مرکز آریائی خود دور هم شده اند باز هم از ماورای جبال ورودخانه های خروشان همیشه به‌آن نقطهٔ اساسی ومهدتربیه وثقافت ونظام

(۱) صفحهٔ ۸۷ کتاب هند تا ۳۰۰ سال ق م تالیف « واله دوپوسن » صفحهٔ ۱۸٤ ریگ‌وید یك کلچر تالیف « شاندراداس » نظریهٔ ما مبنی براینکه سرودهای گمشده ومجهول دربخدی سروده شده اند درصفحات گذشته شرح یافته.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 99 of 1362

اجتماعی وشاهی‌خود بنظر محبت واحترام نگریسته واعتراف دارند که قبایل آریائی چه‌خورد وچه‌بزرگ ازانجاحرکت کرده اند .

کوه‌منجوان وقبیله موجاوات : درمبحث سوما به اسناد «اثروید» ذکر خواهد شد که گیاهی که‌ازان این‌مشروب تهیه میشد بالای کوه «منجوان» می‌روئید . این کوه در کجا بود ؟ قرار اشارا تیکه سرودهای اخیر یعنی متن «اثروید» میدهد این کوه درحوالی قریب غرب درهٔ کابل وقوع داشت در «اثروید» متصل به «گندارییس» یعنی باشندگان گندها را قومی موسوم به «موجاوات» هم‌ذکرشده وبلاشبهه مسکن آنهادرمجاورت کوه منجوان بود چون گندارییس‌ها باشندگان قسمت‌شرقی درهٔ کابل‌میباشند وقبیلهٔ موجاوات درمجاورت آنها زندگانی داشتند گفته میتوانیم که کوه «منجوان» هم متصل به گندهارا (حصص شرقی درهٔ کابل) بوده وبه این صورت سررا ست به جائی میرسیم که کوه «منجان» درآن واقع می‌باشد این کوه بین نورستان وبدخشان افتاده وکوتل معروفی هم تاامروز به همین نام شهرت دارد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 100 of 1362

تذکار بعض قبایل

همچنان که درسرودهای ویدی بعض رودخانه های جنوب وشرق آریانا اسم برده شده از یك عده قبایل متعدد هم ذکری بمیان آمده که مدققین بعضی های آنها را باقبایل امروزی افغانستان وپنجاب تطبیق داده توانسته وبرخی دیگر مجهول است ومطالعه وتطبیق بکار دارد برای تاریخ قدیم کشور وباشندگان مملکت ما این موضوع ازموضوعات خیلی حیاتی ومهم است وباروشنی آن تشکیلات وشاخه های قبایل افغانستان درعصر قرون روشن خواهدشد وکتب چهارگانهٔ وید واوستا ومهابارانه هرکدام به نوبهٔ خود درین زمینه مهم پرتو خواهد افگند چون سرود ویدی قدیمترین منشه‌ایست که بار اول از ما وبعضی قبایل مسکونهٔ کشور ما صحبت میکند درین فصل مقام بزرگی برای آن قایل شده‌ایم تااولاد افغانستان اجداد خود را بروی صحنهٔ مدنیت ویدی دیده وملتفت شوند که ایشان چه سهم بزرگی در ایجاد این مدنیت داشتند. ناگفته نماند که موضوع تشخیص قبایل وباشندگان افغانستان درعصر ویدی واوستائی ودیگر دوره های بزرگ تاریخ ملی همان‌قدر که مهم است اشکال نیز دارد ولی باجنبشی که در زمینهٔ تتبعات تاریخی وجغرافیائی وطن پیداشده یقین کامل داریم که‌دنبالهٔ این تجسسات کوچك وناکمل به نیروی اولاد دانشمند کشور وروشنی تحقیقات تازه روز به روز مکمل خواهدشد.

بهارانه: در موضوع این مبحث دونفر از دانشمندان شرق و غرب یکی «وی وین دوسن مارتن» فرانسوی در کتاب «مطالعات جغرافیائی وساکنین اولیهٔ شمال ـ غرب هند به استناد روایات سرود ویدی» و دیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 101 of 1362

«نری پندارا کومار» معلم تاریخ کالج کلکته در کتاب «آریائی ساختن هند» (۱) تتبعات مفیدی نموده اند . این دو نفر هر کدام به نحوی داخل موضوع شده و با مختصر اختلافی که بیشتر بهرویه مطالعات هر کدام آنها مربوط است بحث کرده اند ولی از خلال مطالعات آنها معلوم میشود که یکی از مهمترین قبایل آریائی یا یکی از مهمترین قبیلهٔ کشاتریا یعنی جنگجوی آریائی قبیله بهارانه Bharata بوده که مدققین فوق الذکر بیشتر آنهارا در آخرین نقطه ورود وتمرکز شان در هند مطالعه کرده اند وما با دانشمند دیگر فرانسوی «واله دوپوسن» ایشان رادر باختر وآریانا دیده وازاینجا مانند پارهٔ قبایل آریائی دیگر که امروز درپنجاب مسکون اند آنهارا نیزتاهند میرسانیم .

«بهارت» یا «بهارانه» یکی از قبایل خیلی مهم کتلهٔ آریائی باختری است که بعد از فرود آمدن در جنوب هندوکش بعضی عشایر آن ازراه وادی ارغنداب وبرخی ازراههای درهٔ «کوبها» و«کرومو» و«گومانی» به پنجاب انتشاریافته اند (۲) برای تائید نظریه ارتباط «بهارانه‌ها» به «بخدی» وانتشار آنهااز اینجا به جنوب هندوکش وبالاخره بهپنجاب وماورای آن معلومات دقیق تری هم در دست است . بزرگترین منبعی که درین حصه به ما کمک میکند «مهابارانه» یا بزرگترین مجموعه رزمی است که صحنهٔ جنگجوئی قبایل وعشایر مختلف وپهلوانان نامی آنها را ترسیم میکند وبنام خود آنها شهرت یافته . مطالعهٔ این اثر وتحقیق در اطراف نام های خاص آن اعم ازینکه اسم محل وباشخص باشد برای تاریخ باستانی کشور ما اهمیت فوق العاده داردودر اطراف قبایل قدیم ما روشنی معتنابهی می اندازد زیرا در حقیقت سرود وید

(۱) Aryanisatian of India by Kumar Dutt.

(۲) پروفیسر (لسن) میگوید که (بهارانه) اصلاً اسم کدام محل حاصل خیز بود و (بهارتی) سردارد، با داروفایق معنی داشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 102 of 1362

واوستا ومهاباراته اوراق یك كتاب كهن‌اند كه‌صفحات آن به‌تدریج به‌زمانه های ما نزدیك شده‌میرود به‌این ترتیب بعد از ویدواوستا «مهاباراته» سومین ماخذ مهمی‌است که‌بما کمك های زیاد ومفیدی میرساند .

منابع سانسکریت مخصوصاً «مها باراته» از عشایری مانند (ملاMalas) ، (مالا Malas) یا(مالاواMalavas) صحبت‌میکند که‌قرار نظریه «واله دوپوسن» فرانسوی (۱) قرابت زیادی با (مادا Meddas) ، (مادا وا Maddavas) (مادرا Madras) و (مادرا کا Madrakas) دارند واین نام ها هم به اسمای دیگری که‌بصورت (بهادراBhadras) و (بهالا Bhallas) آمده‌اندشباهت‌زیادی بهم‌میرساند. قرار نظریه‌مدقق مذکور تمام‌اسمای‌فوق‌بایك عده قبایل وعشایر دیگر اکثراً بصورت مجموع به‌نام «بهیکه» Bahika یادشده‌اندو «بهیکه» در ادبیات سانسکریت بصورت «بهلیکه» Bahlika هم آمده و این نام یکی‌از نام‌های‌قدیم «بلخ»است. بناء علیه مدقق‌مذکوروپروفیسر «پرزی‌لوسکی» Przyluski به‌این نظریه هستند که‌بااحتمالات زیاد بهلیکه های پنجاب وبلخ در حقیقت یك‌چیز بودند وازبلخ به‌جنوب هندوکش آمده وازانجا به حوزهٔ اندوس وماورای آن انتشار یافتند .

مهاباراته درین‌زمینه هنوزهم معلومات دقیق‌ترمیدهد زیرا درانجا تذکار رفته که «بهادراBhadra» جدهٔ داستانی قبیله «مادرا Madras» «عیال «ویوشیت اسوه Vyushitaceva» بود . کلمه «اسوه» که درآخرنام این شاه آمده همان «اسیه» است وواضح نشان میدهد که مشارالیه از احفاد دودمان سلالهٔ معروف شاهان اسیهٔ بلخ بود .

پس مطالب فوق که بیشتر بامتن «مهاباراته» مجموعهٔ رزمی قبیله بهاراته تائید شده واضح معلوم میشود که‌عشایر این قبیلهٔ بزرگ وبدی ودیگرقبایلی

(۱) ۱۳و۱٤ هنددرعصرموریا ، بربرها ، یونانی‌ها،پارت‌ها ویوچی‌ها تالیف‌واله‌دوپوسن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 103 of 1362

که صفحات این کتاب به نقل وقایع آنها رنگین است از باختر برامده وبه جنوب هندوکش فرودآمده اند وازانجا بههند انتشار یافته‌اند چنانچه «واله دوپوسن» درپایان مطالب فوق نظریهٔ بروفیسر «پرزی لوسکی» را چنین تذکار میدهد: خیلی ها پیشتر از تهاجمات هندوسیت ها واسکائی ها، حتی خیلی ها پیشتر از لشکرکشی های اسکندر، باختری ها از افغانستان پایان شده برای خویش درهند راه باز کرده واقلاً پنجاب را تسخیر نموده بودند. (۱)

پانی‌نی Panini عالم بزرگ صرف ونحو که در قرن ٤ ق م درحصص شرقی آریانا در مجرای سفلی رود خانهٔ کابل در حوالی قریب اتک می زیست وموجد کلمهٔ سانسکریت برای زبان «بهشه» میباشد درصرف ونحو خود قبایل «کشودراکا Kshudrakas» و «مالاوا Malavas» رادر جملهٔ بهیکه یعنی بلخی ها حساب میکند «یودهیا Youdheyas» و «ارجونایانا Arjunayana» که با «مالواها» قرابت نزدیکی داشتندطبعاً بشمارعشایر آنها میروند.

قبیلهٔ بهارانه ازخود یك شاخهٔ بزرگ دیگرداشت که درسرودها بنام «بهارا دواجا» ذکرشده و یکی از پادشاهان آنها موسوم به «دیوادااسا Divadasa» یك سلسله جنگ هائی درحوزهٔ ارغنداب نموده کهازان درموقعش صحبت خواهیم کرد. عشیرهٔ «بهارا دواجا» مردان جنگی وریشی های بزرگی بمیان آورده وتالیف جزوه ششم سرود ریگ وید به آنها نسبت میشود. قبیلهٔ بهارانه روی همرفته خیلی قوی ونیرومند بوده وچون ریشی های بزرگی مانند ویسوامیترا Vievamitra درمیان آنها وجود داشت ازسایر قبایل آریائی پیشتر بفکر برتری وتفوق وتمرکزقوا واداره وتسخیراراضی وفتوحات افتاده بودند چنانچه قبیلهٔ ده گانهٔ آریائی درجنگ معروف «ده ملك» که درآن «یکتها» یکتویس، پارت، (یختون‌ها) الیناها (نورستانی ها) ودیگر قبایل کشورما

(۱) صفحهٔ ۱٤ هند در عصر موریا، بربر ها، یونانی‌ها، سیت ها، پارت ها ویوچی ها تالیف «واله دوپوسن»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 104 of 1362

شامل بو د ند وازان علیحده بحث خواهم کرد در اثر تبلیغ ریشی آ نها «ویسوامیترا» متحد شدند و«جبههٔ بهاراته» را درمقابل «سوداس» شاه دیگر آریائی که در خاك هند بیشتر داخل شده بود تشکیل داد (۱)

قبیله بهاراته باتمام عشایر خورد وبزرگ خود مدتی دردامنه های جنوب هندوکش وسپین غر بو: وبا ش داشته وبه تدر یج بطرف وا دی « سپته سندهو » (پنجاب) بیش‌رفته‌اند. از روی دوقضیهٔ مهم که عبارت از دوجنگ معروف آریائی درمیان خود شان میباشد ویکی آن درسرحدات شرقی آریانا بنام « جنگ ده ملك » ودیگر ی در حواشی جنوب غر بی آن در حوز هٔ (سراسواتی) (۲) یعنی ار غنداب واقع شده وبه جنگ های «دیوا داسا» پادشاه معروف است ودر هردوی آن عشایر وریشی‌ها وزعما وملکان وحتی شاهان بهارا ته سهیم بودند بدون شبهه وتردید معلوم می‌شود که بهارا ته‌ها عموماً از دوراه : ازراه وادی کوبها (درهٔ کابل) ووادی ارغنداب ودرهٔ بولان به‌ماورای «سندهو» انتشار یافتندوچون قبیلهٔ تیرومندومقتدری بودندهند (۳) را

---

(۱) Ftude Sur la géographie du Nord-Ouest de l'Inde صفحه ۱٦٦
par: Vivien de Saint-Martin

(۲) سراسواتی رودخانهٔ (آبدار) معنی دارد وبصورت اصطلاح می‌توان آنرا رودخانهٔ بزرگ ترجمه نمود این نام‌را بعضی‌ها به‌اندوس (سند) هم‌داده اند ولی (سند) خودش بنام مخصوص خود (سندهو) بکرات تذکار یافته . «واله‌دوپوسن» میگوید که‌این اسم به رودخانهٔ اراکوزی (ولایت قندهار) هم‌داده شده . بعضی‌وید شناسان مخصوصاً (هیلبرانت) عقیده دارد که(سراسواتی) ریگ‌ودا غیراز (هرا ویتی)او ستا یعنی ار غنداب نمیباشد (صفحه۲۱۰ هند واروپائی وهند وایران ـ هندتا ۳۰۰ سال‌ق‌م تالیف واله دوپوسن) (۳)نام هندازروی اسم رود خانهٔ سند که‌سرحدطبیعی آن قطعه وآریاناست بمیان‌آمده‌رودخانه سند درسرود ویدی «سندهو Sindhu» یعنی محض رودخانه خوانده‌شده مثلیکه‌عین این کلمه (سین)هنوز درپشتو رودخانه معنی داردو زبان(زند)یااوستائی‌باقاعدهٔ عمومی که‌دارد(س) آنرا به(ه)تبدیل کرده وازان«هندو Hindu» ساخت . یونانی‌ها که‌نسبت به‌کشور همسایهٔ شرقی از اهالی مملکت ما معلومات‌میگرفتند از کلمهٔ«هندو» (اندیکه Indikè)یعنی(کشورهند) ساختندواین اسم بتدریج وسعت وعمومیت یافته‌وکل آن رادربر گرفت:(صفحه۳۸ هندمدنیت‌بخش L'inde civilisatrice تالیف سیلون لوی. صفحهٔ ۲۰ ایران بارتولد ترجمه انگلیسی تربیان)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 105 of 1362

بنام خود مسمی ساختند و بوزن «آریا ورته» اسم قدیمی که در «آریانا» بدان مانوس بودند آنجارا «بهاراته ورته» یا «بهاراته‌ورشه» یاد کردند این اسم درهند وادبیات قدیم هندشهرت زیاددارد ومیتوان آنرا اسم‌ملی آن دیارخواند (۱) کلمهٔ «ورته» و «ورشه» قابل دقت است واز شرح آن هم پارهٔ معلوماتی بمادست میدهد. پیشتر گفتیم که «ورته»،«ورشه» هم تلفظ شده این‌مسئله پوره معلوم نیست کداین تغیر تلفظ چه‌وقت پیش‌شده شاید آنقدرها زیاد قدامت نداشته باشدواگر داشته هم‌بوده وابسته به‌نقاط مختلف وصورت تلفظ اهالی آنجا بوده باشد . شایددرشمال هندو کش این کلمه «ورته» ودر جنوب آن «ورشه» تلفظ میشدویادرهمین جنوب هندو کش درقسمت شرقی «ورته» ودرقسمت‌جنوب غربی«ورشه»تلفظ میگردید چنانچه‌هنوزهم درانجاها فرق‌صوت «سخت» و «نرم» مثلاً در(ت)و(خ) موجود است . بهرحال کلمهٔ «ورشه» راهنوزمیتوان در کلمهٔ «ورشو» پنبتو یافت . «ورشو» درپښتومرتع وچراگاه معنی دارد چراگاه از کلماتی است خیلی ها قدیم ومفهوم آن بااولین مراتب زندگانی آریائی ارتباط دارد وزمانی رابیاد میدهد که‌این قوم هنوز «مالدار وزراعت‌پیشه»بود بلکه‌جنبهٔ مالداری آن عمومیت‌داشت گله‌های گاو بهترین‌دارائی‌آنها وتعداد گاووديگر حیوانات معیار ثروتمندی ایشان بشمار میرفت به این صورت «ورشو» یا چراگاه بنظر آنها بصورت مادی ومعنوی اهمیت خاصی داشت . چنانچه درمبحث حیات اجتماعی آریائی خواهم دید که «آغیل» و «چراگاه» چه‌رول مهمی در تشکیلات قبیلوی آریائی بازی کرده است . بهر حال هیچ از امکان بعید نیست که در صفحات شمال هندو کش وحوزهٔ ارغنداب که‌هر دوبرای تربیهٔ حیوانات خیلی مساعد

(۱) موسیو سیلون لوی بزرگترین هند شناس دنیا درصفحه (۳۸)اثرخود موسوم به«هند مدنیت بخش L'inde civilisatrice می‌نویسد که‌نام «بهاراته‌ورشه»یگانه نام ملی‌است که «بهاراته‌ها» به‌هند دارند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 106 of 1362

است « آریا ورته » باراول درمورد «چراگاه آریا» استعمال شده باشد و با فرق لهجه در جنوب هندو کش وسواحل ارغنداب باهمان مفهوم خود «آریاورشه» شده ووقتیکه قبیلهٔ «بهاراته» با حیوانات خود به حوزهٔ «سندهو» سرازیر شدند آنجارا بنام چراگاه خود «بهاراته ورشه» نامیده باشند .

پنکه‌جانا : این اسم مرکب ازدو کلمه است «پنکه» به‌معنی (پنج) و «جانا» به‌معنی (قبیله) واسم اصطلاحی است که در سرودریگ‌وید درمورد پنج قبیله آریائی اطلاق میشد . اسامی این پنج قبیله بصورت کامل مشخص ویقینی یکجا پهلوی هم در سرودریگ‌وید ذکر نشده ازین جهت در تعین آنها محققین هر کدام نظریه‌ئی دارند بعقیدهٔ زیمر Zimmer این قبایل عبارت اند از: «انو Anus» «دریوهو Druhus» «یادو Yaduo» «توروا شا Turvasas» و «پوروPuruo» (۱) «مستر مکدونل» هم به همین عقیده است ولی فاضل هندی «ابیناس شاندرا داس» معلم تاریخ قدیم هند دریونورسیتهٔ کلکته اظهار میکند که اگر قبیلهٔ معروف بهاراته هم درین جمله گرفته شود بهتر میشود . علاوه برین مشار الیه «یادو» و «توروا شا» را یك قبیله و «پورو» و «ترتسو» Trtsus را قبیلهٔ دیگر قلمداد میکند .

ارتباط این قبایل پنجگانه میان خودشان وپارهٔ قبایل دیگر هرچه باشد بدان کاری نداریم چیزیکه مربوط به‌فصل عصر ویدی تاریخ کشور ما مهم است این است که اجزای قبایل پنجگانه «پنکه‌جانا» همه درجنگ ده‌ملك با «پکتها» (پکتویس ، پارت) پختون ها و «الیناها» نورستانی هاودیگر قبایل کشور ما شامل بودند و «جبهه بهاراته» که پیشتر بدان اشاره شده با طرفداری آنها قوی ترشده بود .

---

(۱) صفحهٔ ۱۲۲ Recvedic India تالیف ا.س.داس. صفحهٔ ۱۶۰ Recvedic-Culture تالیف ا . س . داس .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 107 of 1362

مدققین ازروی تعبیر سرود های وید اظهار میکنند که قبایل پنجگانه عموماً بهم متحد بوده وباداشتن تماس بایکدیگر زندگانی میکردند ، درعرف وعادات وبارہ سجایای دیگر از خود ممیزات علیحده داشتند .

معروفترین این قبایل پنجگانه بعداز «بهارانه‌ها» قبیلهٔ «پورو» بودبعضی‌ها باین نظریه‌است که‌این‌دوعشایر یك قبیله بودند درسرود ریگ‌وید بهارانه‌ها و«پوراوا Paouravas» یعنی «اولادپورو» خیلی‌شهرت‌دارد درصورتیکه (پورو) و (بهارانه) شاخه های یك قبیله باشند هیچ شبهه ئی باقی نمیماند که آنها هم مانند بهارانه از باختر به جنوب هندو کش واز آنجا به ماورای «سند هو» انتشار یافته‌اند. «شاندرا داس» مسکن آنها را در درهٔ علیای اندوس وحواشی کندهارا (۱) قرار میدهد . بهارانه وپورو قبایل جنگجو و نیرومند کتلهٔ آریائی باختر بعداز رسیدن به‌پنجاب ووادی گنگاءاز لین سلطنت های آریائی رادران قطعه بمیان آوردند و«مهابارانه» و«یورانا» به نقل داستان‌های‌رزمی وعشقی آنها رنگین است. سایر قبایل «پنکه‌جانا» آنقدر شهرت زیاد ندارند ودر جنگ «دەملك» مجدداً از نظر ماخواهند گذشت .

جنگ ده ملک وجبه بهارانه

وقبایلی که‌در آن شامل شدند : درمیان‌وقایع‌تاریخی که‌ازمیان سرودهای ویدی استخراج شده یکی جنگ بسیار معروفی است که در میان خود قبایل اریائی بعد از حرکت ومهاجرت از حصص شرقی آریانا کنار رود خانه پاروشنی Parushni (ایراوائی=راوی) بمیان آمده وبه جنگ « دەملك » یا « دەپادشاه » یا « دەقبیله » معروف است . مدققین این‌واقعه را ازپهلوهای مختلف تجزیه ومطالعه کرده ونظربه اهمیتی که دارد درآن خصوص آثار مستقلی نگاشته اند .

(۱) صفحهٔ ۱۶۰ ریگ ودیك کلچر .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 108 of 1362

این جنگ برای تاریخ عصر ویدی کشورما ومخصوصاً برای روشن کردن اسمای یکعده قبایل بزرگ وتماس وروابط آنها بایکدیگر واشتراك مساعی آنها وبسا مسایل دیگر در خور اهمیت زیاداست. نظیراین جنگ، جنگ دیگری هم است که میان قبایل آریائی درحوزه سراسوائی (هراویتی-ارغنداب) واقع شده ودر آنهم پاره قبایلی سهیم بودندکه اولاد آنهاهنوزدر حصص غربی افغانستان زندگانی دارند. چون ازتحلیل این واقعات بیش ازپیش براسما وموقعیت قبایل باستانی ما درعصرویدی روشنی می‌افتد درسلسله قبایل، این جنگ هارا ازین جهت آوردیم تااسمای قبایل یکدفعه روی صحنه بیاید بعدتاجائی که معلومات در دست است هویت بعضی‌های آنرا روشن‌تر میکنیم :

بیشتر متذکر شدیم که قبیله بزرگ ونیرومند « بهارانه » باشعب وعشایر خود بعد ازینکه مدتی در جنوب هندوکش مستقرماند از راهای « کوبها » ووادی ارغنداب ودره بولان به‌وادی «سندهو» پایان‌شدند ودرماورای آن‌پیش رفتند. جنگ « ده‌ملك » از واقعاتی است که سرراه حرکت آنها واقع شده وحتی در تجزیه عشایر این قبیله مهم واتحاد قبایل دیگر دخالت‌زیاد دارد. علت ظاهری این جنگ عزل وبرقراری دونفر ریشی‌مشاورین مذهبی است واصل قضیه چنین است :

« سوداس » پادشاه پسر « دیوا داسا » پادشاه قبیله « بهارانه » مشاور مذهبی داشت موسوم به « ویسوامیترا » Visvamitra که اصلاً از خانواده ادب دوست « کوزیکا Kusika مربوط قبیله « بهارانه » بود. این مشاور مذهبی به‌قوه روحانی وتدابیر سنجیده ونفوذ معنوی خودبه « سوداس » کمك زیاد نموده ومخصوصاً درفتوحات حوزه « ستردو Sturdu (ستلج) و « ویپاشا » Vipasha (به آس) مدخلیت زیاد داشت به علتی که درست فهمیده نمیشود شاه روزی مشاور مذکور را عزل وعوض او شخص دیگری موسوم به

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 109 of 1362

« واسیستاس » Vasistas را مقرر نمود ودر نتیجه مخالفت های سختی میان دوریشی مذکور وخانواده‌ها وقبایل شان رخ داده « ویسوامیترا » چون دربیان وتدبیر خیلی مقتدر بود ونفوذ زیادی درمیان قبایل داشت فوراً برعلیه « سوداس » داخل اقدامات شده بعضی عشایر خود قبیلهٔ « بهاراته » راکه « شاه‌وشاعر » یعنی « سوداس » و « ویسوامیترا » به‌آن مربوط بودند باقبایل اتحادیهٔ « پنکه‌جانا » ودیگر قبایل بزرگ وباشهامت مثل « پکتها » (پکتویس پارت، پایختون‌ها) ، « الیناها » (نورستانی‌ها) ، « بهالانا » (باشندگان درهٔ بولان امروزه) ، شیواها (باشندگان قریب اندوس) وغیره را بهم متحد ساخته و « جبههٔ بهاراته » را برعلیه « سوداس » تشکیل نمود . درین جنگ « سوداس » فاتح برآمد وملکان قبیلهٔ (انو Anus) و « دریوهو Druhyu » کشته‌شد ویکی ازعللی‌هم که‌احفاد قبایل ده‌گانهٔ آریائی که پایان اسمای آنهارا به‌ترتیب‌ذکرمیکنیم درخاك آریانا یاافغانستان‌زندگانی‌میکنندهم همین است که‌بعد ازشکست‌جبههٔ « ویسوامیترا » ایشان به‌کشورخود ماندند ودیگر به فکرمهاجرت نه‌افتادند .

اسمای قبایل ده‌گانه قرار ذیل است :

(۱) الیناها Alinas (نورستانی‌ها)

(۲) پکتها Pakthas (پکتویس ، پارت ، پختون ، پختانه)

(۳) بهالاناها Bhalanas (اهالی موجودهٔ دره بولان)

(٤) شیواها Chivas (اهالی قریب اندوس یااهالی شیوکی کابل)

(٥) ویشانن‌ها Vishanins

(٦) انوها Anus

(۷) دریوهوها Druhyus

(۸) توروا شا ها Turvasa

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 110 of 1362

(۹) یادوها Yadus
(۱۰) پوروها Purus (ساکنین اندوس علیا و باشندگان حواشی کندهارا)

* * *

یکتها : مانند قبیلهٔ معروف « بهارت » که از باختر تا ماورای سند هو سیر وحرکت آنهارا ترسیم کردیم ، یکتهاهم یکی ازقبایل معروف « ویدی » کتلهٔ باختری است که پیش ازعصر مهاجرت در جامعهٔ آریائی در باختر می زیست در حوالی ۱۹۰۰ و ۲۰۰۰ ق . م که آغاز مهاجرت آریا ها از باختر محسوب میشود قبیلهٔ یکتها دوحصه شده شاخه ئی باقبایل و عشائر دیگر که معروفترین آنها درجزء پنکه جانا یعنی قبایل پنجگانه واتحادیه « ده قبیله » اسم برده شده اند به جنوب هندوکش فرود آمده و بالاخره دردامنه های کهسار ومناطق دشوار گذارجنوب شرقی آریانا مسکن گرفته و آنجارا بنام « مسکن یکتها » معروف ساختند واین موضوع را پایان مفصل تر بیان میکنیم حصه ئی که مهاجرت نکرد مانند بساقبایل دیگر درباختر به زندگانی ادامه داده ودرهمانجاماندا بن شاخه مدنیت ویدی واوستائی رادربخدی گذرانیده وحتی تاحوالی وسط قرن سوم ق م که « ارساس » پارتی یکی ازرؤسای آنها بطرف غرب رفته وبرعلیه یونانی های شامی اعلان استقلال میکند نام و نشان آنها درباختر مشهوراست. ازیکت ها یاپارت ها یاپختون هائی که دربخدی ماندند شاخه ئی بامهاجرینی که بطرف غرب رفتند به ماورای غربی هری رود حوزه های « اترك » و کشف رودرا تانزدیکی های سواحل خزر اشغال کردند و آنجا به نام شان « پارتیا » یعنی سرزمین « پارت ها » شهرت یافت که یکی ازغربی ترین ولایات آریانا بود. با اشاره ومعلوماتی که هرودوت میدهد شاخهٔ کوچکی هنوزهم بیشتر بطرف غرب رحت کشیده و درحصص غربی ارمنستان رحل اقامت افگندند ودرآنجاهم خودشان بنام پکتیس یاپکتویس وخاك شان به اسم پکتیکا معروف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 111 of 1362

شد واین غربی‌ترین شاخهٔ کتلهٔ یکتهای بخدی است که‌تاریخ نشانهٔ ایشان را گم نکرده است .

اسم پکت، یکتی، یکتها در بخدو بخدی‌وپاکترا (شمال) واپاکترا (شمالی) در صفحات شمال هندو کش ،دریا کت‌ویکتهاو پښت‌وپښتیخاوپښتو نخوا در پیرامون دو طرفهٔ «سپین غر» سمت جنوب آریانا ، پارت و پارتیا حوزهٔ کشف رود واترك یعنی هیرکانیا یاولایت پارتیای آریانا ، دربکتیس وپکتویس وپکتیکا درارمنستان غربی همه جا اثر بخشیده وفقه اللغت همهٔ اینهارا بهم پیوند میزند .

حالا که اصل این قبیلهٔ مهم وتاثیر نام ایشان شرح یافت قرارمرامی‌که این فصل ایجاب میکند شاخهٔ جنوبی «یکتها» را که درسرودویدی ذکر شده‌مطالعه میکنیم

آن شاخهٔ قبیلهٔ یکتها که‌ازبخدی بجنوب هندو کش فرود آمد درعصرویدی دردرهها ودامنه‌های دوطرفهٔ سپین‌غر مستقر ومقیم‌شد قراریکه بعدترخواهیم دید سرود های ریگ‌ویددرجنگ «دهقبیله» وجاهای‌دیگر ازایشان نام میبرد ودربعض موارد ازشاهان آنهاهم اسم برده است . نام‌ونشان این قبیلهٔ باستانی کشور درهرور زمانه همیشه زنده ونمایان‌بود ومورخین بزرگ هرکدام از آن‌هااسم برده‌اند . هرودوت‌پدرمورخین درقرن ۵ قبل‌ازمیلاداز قوم «یکتی» یا «یکتیس» یا «یکتویس» وازخاك‌مسکونهٔ آنها «یکتیکا» یا «یکتیا» ازهردو ذکر کرده ورسماالخط یونانی این‌نام‌ها ومحل‌بودوباش‌شان واضح نشان میدهد که مورخ‌مذکورازقومی‌بنام «پښت» وازقطعهٔ‌خاك‌مسکونهٔ آنهابه‌اسم «پښتیخا» یاد مینماید . «استرابو» و«پلینی» ازایشان‌نام نمیبرندزیرا آنها بیشتر نام‌های عمومی‌را استعمال کرده‌اند که‌هر کدام آن بیش ازچندین‌قوم وقبیله‌را دربر میگرفت . بطلیموس ازآنها بصورت ضمنی ذکرکرده وخاك‌آنها یعنی «یکتین» را بطرف جنوب پاروپامیزاد قرار میدهد زیرا مشارالیه‌در تعریف اراکوزی (حوزهٔ ارغنداب) میگوید : که اراکوزی را ازپارو پامیزاد یعنی ازخطه‌ئی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 112 of 1362

که بجنوب آن باید «یکتین» یعنی خاك «یکتیها» را جستجو کرد کوهی موسوم به «پرسوتس Persuetes» جدامیکند .

هردوت یکتیس ها و خاك مسکونه والبسه وعرف وعادات وبعضی شهر ها ورؤسای آنهارا خوب میشناخته وباوجودیکه معلومات اوخیلی کم ، و بیش ازچند جمله‌ئی نیست معذلك جملات اوهر کدام بجای خود بسیارمهم واز آن بعضی نظریه‌های اساسی بدست می آید . درباب لباس واسلحهٔ آنها می نویسد : «یکتیس‌ها Pactyces لباسی داشتند ازپوست وتیرو کمان آنها به‌شکل ونمونهٔ محلی خود شان بود ، رئیس ایشان ارتینت Artynte پسرایتهامتر Ithamatre نام داشت .»

نقطهٔ مهمی که ازیاد داشت های هرودت بدست می آید تشابه‌عرف وعادات یکتیس‌ها با باختری‌ها است که بذات خوداز مسایل مسلمه است وشهادت صریح مورخ معروف یونانی‌هم آنرا تائید میکند زیرامیگوید که باشندگان حوالی شهر کسپاتیر Caspatyre (کابل) واهالی سرزمین «یکتیك» یا «پښتیخا» از روی عرف وعادات باباختری ها شباهت زیاد داشتند . (۱)

پس درین شبهه‌ئی نیست که «پښت‌های» هرودت عبارت از کتلهٔ «پښتون» امروزی و«یکتیای‌او» عبارت از«پښتیخواه» سه‌چهارصدسال قبل و«پښتونخواه» است که تاامروز ازبین نرفته. حالا که شکل باستانی این کلمه را یافتیم مفهوم جغرافیائی قدیم آنرا درچوکات آریانا ذکر میکنیم .

«یکتیکا» یا «پښتیخا» متذکره هرودوت از نقطهٔ نظر جغرافیائی عیناً قطعه «پښتونخواه» امروزی رادربرمیگیرد وشامل اراضی است که شاخه های کوه سلیمان وسفید کوه یعنی «سپیتاگوناگیری» اوستاوسپین غرامروزی دران منبسط میباشد وازآب های جاری آن سیراب می‌شود. بیلوحدود شمالی این قطعه را

(۱) صفحهٔ (۲) این اثر Etude Afghane par V.Henry Paris.1882

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 113 of 1362

نقاط مر تفعه سوات وپنجکوره وسواحل جنوبی رود خانهٔ لوگر (لوکرتاء بطلیموس) و کابل (کسپائیر هرودت و کابورا و کاروارای بطلیموس) تعین میکنند . حد جنوبی آنرا کاکر علاقه پشین وشال ودرهٔ بوری میداند که به اندوس منتهی میشود . حد شرقی آنرا جریان اندوس وفاصلهٔ غربی آن نقاط منتها الیه غربی کوه سلیمان بود وسمت جنوبی امروزه باعلاقه روه و تنگرهار وحصص شرقی یك حصهٔ زیاد خاك مذکور را دربرمیگیرد .

قرار تذکار هرودت چهار قوم در « پکتیکا » پهلوی هم زندگانی داشتند یکی گنداری Gandari که از زمان سرودهای وید بهمین نام درهمین حصه زیست دارند. دوم « اپاریتی » Aparytae سوم « ستاگیدی » Satagyddae . چهارم دادیکی Dadicae که ازهر کدام آن علیحده ذکر خواهیم کرد . اولی قراریکه گفتیم عبارت ازاهالی گنداهارا دومی (افریدی ها) سومی به بعضی تعبیرها قبیلهٔ « ختك » وچهارمی عبارت از قبیلهٔ « دادی » یادادیك یا « تاجیك » میباشد ومحل بود وباش آنها به جنوب حواشی خاك قدیم مسکونه « ستاگیدی ها » بود (۱) بطلیموس صاحب جغرافیای کلاسیك قدیم شرق که ازولایات وشهرها وقبایل آریانا مفصل صحبت میکند درتقسیمات جغرافیای خوداز « پکتیکا = پښتیخا » اسم نمیبرد بلکه آنرا داخل ولایت اراکوزی آورده است واین ولایت آریانا شامل علاقهٔ امروزی غزنی وسلسلهٔ کوه سلیمان تااندوس بود . شاید یك گوشهٔ شرقی آن جزء ولایت پارویامیزاد هم آمده باشد زیرا خاك قطعهٔ اخیرالذکر از هزاره جات و کابل تاسواحل اندوس انبساط داشت ونورستان ودادستان را دربر میگرفت بانفصیل فوق واضح معلوم میشود که « پکتیکا = پښتیخاه » حصه ئی ازجنوب شرقی آریانا بوده ودرتقسیمات جغرافیائی کلاسیك داخل

(۱) صفحهٔ ۵۸ نژادهای افغانستان تالیف بیلو .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 114 of 1362

خاك‌ارا كوزی بود. درتقسیمات اداری‌قبایل مسكونه آنرا یك‌نفر نایب‌الحكومه اداره میكرد ودرسوقیات عسكری قوماندان های علیحده داشتند .

یكتها درسرود ریگ‌وید علاوه براینكه در جملهٔ قبایل ده‌گانه در جنگ «ده ملك» حساب شده اند در بسیارموارد دیگر هم اسم برده شده اند وقرار اصولی كه‌درین عصر بود وپادشاه به‌اسم قبیله‌اش یادمیشد «یكهتا» بحیث شاه «یكتها» هم تذكار رفته وبصورت نمونه عین‌متن بعضی قسمت های سرود را كه كلمهٔ «یكتها» و«ویكهت» درآنها قیدشده ازروی‌دوجلدسرودهای ریگ وید ترجمه رالف . تی . اچ . گریفیت Ralph .T.H. Griffith میدهیم

(۱) جلد دوم صفحهٔ ۱۸ جزوهٔ هفتم سرود هفدهم

(۲) جلد دوم صفحه ۱۵۳ جزوه هشتم سرود ۲۲

(۳) « « « ۲٦۰ « « « ۱

(٤) « « « ٤٦٥ « دهم « ٦۱

محض تذكار اینكه كلمه «یكتها» درسرودها ذكرشده كافی نیست چون محل استعمال ومعنی یك‌جمله بسیار موضوع را روشن‌تر میسازد ترجمه‌متن چهار مورد فوق‌الذكررا ذیلاً میدهیم (۱)

سرود هجدهم صفحه ۱۷و۱۸ جلد دوم فرد ٦و۷ . « . . . بریكوس و دریوهوس(۲) بزودی گوش‌فرادادند.دربین دوقبیله دورافتاده دوست، دوست را نجات داد .

یكتها، بهالانا، الیناها، شیواها ، ویشانن ها باهم یكجا گرد آمد ند . رفیق آریائی برای رهنمائی‌آنها نزد قبیلهٔ تریتسو Tritsus آمد. این‌آمدن در اثر عشق به نبرد ومحبت به جنگ دلیرانه بود . »

---

(۱)چهار پارچه سرودهای ریگ‌ویدرا دوست فاضل گرامی جناغلی‌پژواك ترجمه‌نموده‌اند

(۲) اولی شخصی ازقدیم‌ترین خانواده های روحانیون ودومی مربوط بیك خانوادهٔ غیر روحانی است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 115 of 1362

درین سرود قراریکه ملاحظه می‌شود پکتها(پښتون‌ها) بهالا نا (اهالی درهٔ بولان یاسا کنین حواشی لغمان) ، الیناها(نورستانی‌ها) ، شیواها (ساکنین حواشی اندوس یاشیوه وشکی یاشیوکی کابل) ، ویشانن‌ها، همه یکجاذکر شده واتفاق همهٔ آنها را درنبردی ذکر میکند .

سرود بیست و دوم جزوه هشتم صفحه ۱۵۳ جلد دوم فرد ۹ : « . . . ای اسون ها Asvins(۱) برعراده ها وگردونه های جنگی‌تان سوار شوید برنشیمنگاه طلائی خود قرار گیرید ، شما ای کسانیکه دارای ثروت وتمول گزاف وهنگفتی میباشید .

با کمک‌هائیکه به پکته وادریگو Adhrigu نمودید «بابهرو Babhru» از دوستان خود جداشد .

باایشان ای اسون‌ها اینجا بیائید ، بشتابیدوعجله کنید وآنچه‌ضرروعرض رسیده است التیام بخشید ...»

* * *

دراینجا مقصد ازیکته‌شاه قبیلهٔ پکتها است . هکذا «ادریگو» و«بابهرو» هم اسمای شاهان است . ازین دوفرد این‌سرود چنین‌استنباط میشود که‌شاعر کدام قصهٔ جنگ‌را ترسیم میکندوبرای فیروزی پادشاه پکتها و«ادریگو» که شاه کدام قبیله متحداواست ازارباب انواع ستارگان‌صبح استعانت میخواهد وایشان به‌سواری‌عراده‌های جنگی‌فوراً به‌کمک «یکته» وادریگو پادشاه‌رسیده وایشان‌رابه‌فیروزی‌تشویق‌میکنندومریضان‌وزخمی‌های آنهارابرستاری‌مینمایند ازین‌سرود واضح‌معلوم میشود که‌قبیلهٔ‌پکتها درعصرویدی درجنوب هندوکش ازخودشاه ونظام اداری داشتند وبعضی‌شاهان قبایل دیگر آریائی هم حلیف ومتحد آنهابود ومتفق برعلیه مخالفین آریائی یادشمنان خودمیجنگیدند .

(۱)اسون‌ها عبارت از ارباب انواع دوستارهٔ صبح‌است که آنهارا بصورت دوسوارکار تصور می‌نمودند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 116 of 1362

سرود اول صفحهٔ ۲۶۰ جلددوم جزوه هشتم : «ای اندرا ازتو با آنقدر بزرگی وعظمتی که داری تمنی میکنیم که مارا به دادن گاوهای شیری غنی بسازی همچنانیکه «مگادن» (۱) به مدهیاتی تیا Medhyatithia و نی پاتی تیا Nipâtthia (دو نفر شاعر معروف) درجنگ لطف و مرحمت کرد . بدان سان که به صفت محسن به قبیلهٔ کنوا Kanval (۲) به شهزادهٔ تراسادسیو Trasadsyu و پکته (پادشاه پکتها) وبه داساوراجا Dasavraja دادی . بدان سان که ای اندرا به گوشاریا Gosarya (تحت الحمایهٔ اسون) ورجیسوان Rijisvan (تحت حمایهٔ خود) گاوهای شیری وطلا لطف فرمودی .»

* * *

در دوفرداین سرود شاعر از (اندرا) رب النوع جنگ گاوشیری که مهمترین وسیلهٔ زندگانی و معیار دارائی آریائی بود میخواهد . معلوم میشود که شاعر این سرود مردغریبی بودچنانچه دولت ودارائی ورمه های دو نفر شاعر دیگر را مثال می آرد ، بهمین ترتیب شاعر از همکاران خود گذشته احسان (اندرا) را درباب قبیلهٔ (کنوا) که یکی ازخانواده های معروف شعرای ویدی است و یك شهزادهٔ دیگر و پادشاه پکتها ودوسه نفردیگر بیان میکند . ازین جامعلوم میشود که «اندرا» رب النوع جنگ به قبیلهٔ سلحشور پکتها و پادشاه ایشان نظری خاص داشته و این قبیله از قبایل ثروتمند آریائی بشمار میرفت و رمه های گاو وحیوانات زیاد درتصرف آنها بود .

سرود ۶۱ جزوه دهم صفحهٔ ۴۶۵ جلددوم : «سخن گوی خوش ایند در طوفان جنگ این دعارا برزبان راند تاجنگ را ازاسون ها Asvins ببرند

---

(۱) یعنی «محسن» صفت اندرا است .

(۲) یکی ازقبایلی است که ریشی های آنها درساختن سرود سهم زیاد داشتند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 117 of 1362

هنگامیکه کریم ترین ارباب انواع والدین یکتها را نجات داد « هوتا های هفتگانه » (۱) راموردحمله وهجوم قرارداد شیاوانا Chyavana (پسریکی ازشعرای قدیم) به‌مقصد تقدیم تحائف فریبنده باادویهٔ زیادمذبح را اماده‌ساخت .

توروایانا Tvrvayana خوش آوازترین موجودات مشروبات نذر را مانند سیلاب ریخت که زمین‌را زرخیز وشاداب کند ...»

* * *

قرار باورقی صفحهٔ ۲۶۵ جلددوم سرودهای ریگ‌وید پیشل Pischel وید شناس معروف دراطراف سه‌مصرع اول این‌سرود تحقیقات عمیق‌ومفصلی نموده وچنین‌معلوم میشود که‌این‌مصرع به‌یك داستان‌قدیم «توروایانا» پادشاه جوان یکتها و«شیاوانا» پسریکی ازشعرای‌قدیم‌ربط داشته، پهلوان های این داستان «توروایانا» پادشاه جوان یکتها و«شیاوانا» پسر«بریگو» یکی‌ازشعرای‌نامی زمانه های عصرویدی آریانا است . درین داستان دوتن ازارباب‌انواع آریائی هم مدخلیت دارند که‌یکی «اسون» رب‌النوع ستارگان صبح ودیگر «اندرا» رب‌النوع جنگ است .

ازخلال مصرع‌هائی که‌ترجمهٔ آن گذشت چنین معلوم میشود که‌شاید بین قبیلهٔ یکتها وقبیلهٔ شاعر مذکور جنگی رخ داده باشد پاشاه وشاعرازهم رنجیده باشند وکار بجنگ کشیده باشدبهرحال برای احرازفیروزی «شیاوانا» شاعری که ازخوردی علاقه‌ئی به «اسون» رب‌النوع ستاره های صبح داشت مذبح را به انواع ادویه و خوشبوئی ها پاك و آماده نمود و تحایف فریبنده تقدیم نمود تابرشاه‌یکتها وقبیلهٔ‌اوغالب‌آید ولی (اندرا) رب‌النوع‌جنگ طرفداری قبیلهٔ سحلشور یکتهارا نموده قربانی‌را متوقف‌ساخت وروحانیونی راکه‌مامور ذبح بودند بازداخت . انگاه « توروایانا » پادشاه جوان یکتها برای خوشی

(۱) «هوتا» علمای مخصوص قربانی را میگفتند و برای اجرای قربانی های بزرگ ومهم ازایشان کار میگرفتند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 118 of 1362

خاطر اندرا مشروبات را مانند رودخانهٔ سیلابی نذر کرد و در نتیجه برمخالفین خویش مظفر وفاتح بر آمد

اقتدار شاه و قبیلهٔ یکتها : اگر در سرود ریگ وید دقت شود معلومات کوچك و متفرق زیادی بدست می آید که روی هم رفته از مجموعهٔ آن اقتدار قبیلهٔ یکتها و اهمیت آن درمیان سایر قبایل ویدی ورول بزرگ شاهان آنها بارز و هویدا میشود .

بیشتر از جنگ « ده ملك » از « سوداس » پادشاه واتحاد ده قبیله برعلیه او صحبت کردیم ، پدر کلان « سوداس » شاهی بود موسوم به « دی ووداسا Divodasa » که سرود ریگ وید برای او قدرت خیلی زیادی قایل شده واورا بصفت پادشاه نیرومند وجنگجو تصویر کرده اند ویك سلسله جنگك های باقبایل متفرق آریائی نموده که صحنهٔ آن اراکوزی است واز آن در جایش ذکر خواهیم کرد. « دی ووداسا » در تمام جنگ های غالب بوده وهیچ قبیلهٔ با او مقابل شده نمیتوانست چنانچه یکجا ذکراست که تودو نو قلعه جنگی « سموارا Samvara » رئیس مقتدر قبیلهٔ اسورا Asura را یکمك اندراو بران کرده ولی با این همه اقتدار دریك جنگ که در آن « آیو Ayu » و « کوتسا Kutsa » شاهان قبیلهٔ مقتدر پورو Pouru هم متحد او بودند درمقابل توروایانا Turvayana پادشاه جوان یکتها شکست خورد « شاندرا داس » درصفحهٔ ۳۵۶ اثر خود « ریگو دیك کلچر » میگوید که این تنها دفعه ایست که « اندرا » دیوو داسا پادشاه را درمحاربه کمك نکرد ودر تمام دشمنی یکتها برا رغالب آمد از ینجا اقتدار قبیلهٔ سحلشور یکتها واهمیت آن در میان قبایل ویدی بخوبی واضح میشود وبرعلاوه این هم ظاهر میگردد که « اندرا » همیشه درعملیات جنگی به قبیلهٔ یکتها یاری میکرد چنانچه دراثر جنگی که بیشتر هم ذکر شد یکتها دراثر مساعدت « اندرا » به موفقیت وپیروزی نایل شدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 119 of 1362

قبایل دیگری که به شهادت « هرودوت » بایکتها بهلو به‌پهلو در پکتیکا زندگانی داشتند چهاراند : گنداری‌ها ، ستاگیدی‌ها ، اپاریتی‌ها ، داتیکی‌ها طبعی این چهار قوم مانند خود بکتها همیشه درحدود پکتیکا نمانده ودرسائر نقاط آریانا هم منتشر شده‌اند وذیلاً راجع به‌هر کدام آنها بازهٔ معلوماتی میدهم .

گنداری‌ها : بیشتر متذکر شدیم که اسم « گندهارا » من حیث قطعه خاك درسرود ریگ‌ویدْ ذکر شده ، بعضی‌ها این تذکار را مفهوم نژادی هم میدهند ساکنین گندهارا (درهٔ کابل تا اندرس) درتمام دوره های تاریخ بصفت خاك خود « گنداری » یا « گندهاری » یادشده‌اند . همان طور یکه اسم « سندهو گندهارا » Sindhu Gandhara راتمام منابع قدیم سانسکریت تکرار کرده اند او ستاهم پهلوانی را اسم برده که کلمهٔ « گندهارا » دراسم او موجود است. وعبارت از « گندارواGandarewa » میباشد که در « رام یشت » یایشت ۱۵ فقرهٔ ۷ حین جنگ‌ها باپهلوان توانا و نیرومند کابلی « کرساسپه Keresâspa » (۱) ذکر شده و کرساسپه براو غلبه یافته است . چون « گندارو » بحیث ژنی اپ واعماق آب تلقی شده وصحنهٔ مقابله‌های کرساسپه را به‌سیستان هم نسبت میدهند خالی ازامکان نیست که « گندارو » ژنی هالون سیستان هم بوده باشد بهرحال مقصود اساسی ما اینجا تذکار این مسئله بود که اوستا هم پهلوانی را به‌اسم « گندارو » ذکر کرده و چون باشندگان گندها را از قدیم ترین زمانه هائی که سراغ داریم بطرف غرب مهاجرت‌ها کرده‌اند خالی ازامکان نیست که اسم گندهارا با بعضی پهلوانان وداستان های آن ازشرق آریانا به غرب آن انتقال نموده باشد . ازروی حوادث تاریخی چنین معلوم میشود که گنداری‌ها همیشه و کاملاً در حصهٔ اصلی خود مسکون نمانده بلکه به دیگر نقاط هم

(۱) دارمستتر درترجمهٔ زندا وستا به فرانسه جلد دوم صفحه ۵۸۶ پاورقی ۱۸ می‌نویسد که داستان های کرساسپه مخصوصاً به سیستان وعلاقهٔ کابل تعلق میگیرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 120 of 1362

پراکنده ومنتشر شده اند . ازآن جمله به نقاط ماورای شمال هندو کش حتی ماورای آمو و(سغدیان) ، درسیستان وحوزهٔ ارغنداب ودر بعض نقاط شمال غربی آریانا. میگویند آنهائیکه به سغدیان منتشر شده اند بنام « کنداری Candari » معروف شدند بعضی ها در کلمهٔ « قندهار » هم اسم قدیم « گندهار » رامی بینند ونظریهٔ آنها هم تایك اندازه معقول است زیرا باشندگان گندهارا به دفعات ازحوزهٔ شرقی رود کابل به حوزهٔ ارغنداب مهاجرت کرده اند ویکی آن مهاجرت قرن ۵ و ۶ مسیحی است که در اثر ورود کوشانی ها از صفحات شمال هندو کش و استقرار آنها در دامنه های جنوب وحوزهٔ رود خانه های شرقی آریانا بمیان آمده است وگنداری ها کاسهٔ آب « فو Fo » را که یکی از یادگار های مهم بودیزم بود باخود از اندوس علیا به وادی ارغنداب بردند با این هم تذکار این امر بی مورد نیست که اسم موجودهٔ « قندهار » از نام « گندوفار » بزرگترین پادشاه دودمان منتقل پهلوا بمیان آمده زیرا مشارالیه به اسم خود شهری درحوزهٔ ارغنداب بنام « گندوفار » باچیزی شبیه آن بنا کرده بود (۱)

ستا گیدی ها : یکی از کهن ترین اقوام کشور ما است که « هرودوت » و بطلیموس هردو ازآن نام می برند وحتی نزد عیلامی ها و بابلی ها هم شهرت داشتند و نزد آنها به اسمای « ستا کـوی Saatdakouis » و « ست گوسو Saatgousau » یاد شده اند . (۲) هرودوت آنهارا با گنداری ها مربوط وجزء یك ولایت شمار نموده . ستا گیدی ها با اهالی اراکوزی هم تماس داشتند . قرار نظریهٔ اندرهٔ برتلو (۳) ایشان در کوهای پاروپانیز وحوزهٔ علیای هیرمند ونقطهٔ که حالا غزنی

(۱) درعهد گندو فارس یکی از مبلغین مسیحی بنام « سنت توماس » تاحوالی کابل آمده وشهری را درحوزهٔ ارغنداب به اسم « گندوفار » یاد کرده است . (۲) صفحه ۳۶ کتاب هند قدیم مرکزی وجنوب شرقی به اساس نظریه بطلیموس تالیف « اندرهٔ برتلو »

(۳) « اندرهٔ برتلو » یکی ازمدققین فرانسه است وبر جغرافیای بطلیموس تبصره وحواشی بنام هند قدیم مرکزی وجنوب شرقی تحریر نموده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 121 of 1362

درآن آباداست بودوباش داشتند «راولسن» چنین اظهار میدارد که قرار احتمال ایشان درمنطقهٔ مرتفعهٔ رهایش داشتند که ازیکطرف از کابل تاهرات وازجانب دیگر ازسرپل تاسواحل هیرمند انبساط داشت .دراسم آنها دو کلمه می‌بینند «ستا» یا «ست» به معنی (صد) و«گیدی» به معنی «ماده گاو» که ترجمهٔ مرکب آن«مالکین صد ماده گاو»میشود(۱)بعضی ها در کلمهٔ «ستك» که درین اسم موجود است کلمهٔ «خنك» را سراغ میدهند . بهر حال از روی ترجمهٔ نام به‌اساسی که ذکر شد معلوم میشود که مردمان مالدار بودند وقراریکه «برتلو» و«راولسن» حدود مسکن آنها رامعین کرده اند دریکی ازدوره های تاریخ کهستانات مرکزی آریانا رهایشگاه آنها بود . ازروی لباس شباهت زیادی به گنداری‌هاداشتند . حصهٔ بالای بدن وران های خودرا اکثراً برهنه میگذاشتند. شمشیر کوتاه وراست استعمال میکردند و بند آنرا از شانهٔ چپ خویش میگذرانیدند

اپاریتی ها: اپاریتی‌ها قومی‌است که محتملاً در یکی ازدامنه های جنوب سپین‌غر می‌زیست بعضی هاایشان‌را باپاریتی های Paryetae بطلیموس مقایسه کرده اند . نام آنها کهستانی معنی دارد زیرا در«زند» و«سانسکریت» کوه به صورت «پوربو Pauru و «پاربوه Paruh» هم آمده(۲) اپاریتی ها درجنوب‌شرقی آریانا زند گانی‌داشتند . «بیلو»در کتاب نژادهای‌افغانستان (۳) ایشان رابه استناد تذکار هرودوت درعلاقهٔ «پکتیا» قرارمیدهد واین علاقه‌ایست که‌سمت‌جنوبی وشرقی افغانستان‌راتاسواحل رودسند دربرمیگیرد. «بیلو»در کتاب خویش‌اپاریتی ها را عبارت‌از«اپرید» یا«اپریدی» میداند

(۱) از احتمال بعید نیست که «گیدی» یکنوع گوسفند بی دنبه هم بوده باشد چنانچه گوسفند های هزارگی راهنوزهم «گوسفند گدی» گویند .
(۲) «پروت» و «پروتی» در منابع سانسکریت صورت مذکر و مونث اسم ذکی کوه است.
(۳) صفحهٔ ۵۷ - ۵۸ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 122 of 1362

و«افر یدی» یکی از قبایل بزرگ ومعروف پختون است . این تشخیص ازروی فقه اللغه هم کاملاً مقرون به حقیقت است زیرا از کلمهٔ « اپار یتی » بسه سهو لت کلمهٔ « اپر یتی » ، « اپر یدی » « افر یدی » ساخته میشود و محل اقامت موجودهٔ آنها در قسمت های شرقی کندهارا نشان میدهد که ایشان اقلاً ازعصر هرودوت باینطرف در مسکن قدیم خویش مستقر و پابرجا مانده اند.

دادیکی ها Dadicae یاتاجیك‌ها : هرودوت محل اقامت ایشان را دربکتیکا قرار میدهد وازین معلوم میشود که یکی ازشعب بکتی ها « پختون ها » بودند وباگنداری‌ها باشندگان صفحات شرقی آریانا تماس وپیوستگی داشتند از « دادیك‌ها » به عنوان دادیك کسی دیگر نام نبرده ولی استرابو ازقومی بسه اسم « در دی » Derdae و بطلیموس بنام « دارادری Darradraee یا « دارانـدی » تذکار داده اند واحتمال زیاد میرود که مقصد ازیك قوم باشد .

بطلیموس خاك مسکونهٔ «دارادری‌ها» رادر شمال غرب «درانجیانا» بین آریا « ولایت هرات » وارا کوزیا « ولایت قندهار » قرارمیدهد ومیگوید درحصهٔ که بطرف « آریا » افتاده « دارانـدی Darrandai » ودر حصهٔ که بطرف اراکوزی واقع شده « بکتریوا Bactrioi » بود وباش دارندو خاك بین آنها به « تاتاکنه Tatakenê » موسوم است (۱) « راولسن » در ضمیمهٔ کتاب ۷ حصهٔ اول جلدچهارم تاریخ هرودوت خود بشرح داده میگوید: احتمال دارد که درعصر جغرافیه نگار یونانی مصری به این منطقه مهاجرت نموده باشند ولی خاك اصلی آنها بیشتر بطرف شرق در حدود غزنی واطراف رود خانهٔ آن بود و یا بکدام حصهٔ دیگر دامنه هـای پاروپامیزوس مسکن داشتند وباگنداری ها مجاور ودرتماس بودند .

(۱) صفحهٔ ۳۱۳ هندقدیم بطلیموس تالیف « مکدونالد کرندل »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 123 of 1362

این « داديك‌ها » که‌مولفین یونانی ولاتینی از آنها یاد کرده اند ازقبایل قدیم وازشاخه های آریائی این کشوراند که امروز بنام « تاجیك » یعنی به همان نام باستانی‌خود درنقاط مختلف آریانا زندگانی‌میکنندواز قدیم‌ترین زمانه ها تا امروز باسایر قبایل مسکونهٔ آریانا بکمال همرنگی وهم آهنگی زیست کرده اند .

اندرهٔ برتلو میگوید که اسلحهٔ « داديك ها » شبیه به با ختری ها بود داديك‌ها یاتاجیك‌ها عبارت‌ازهمین مردمانی‌هستند که‌درزبان‌زند « آریانا » بیشتر مرکز ثقل آن صفحات جنوب کشور بود بنام داکیو Daqyou یاد شده اند یعنی کسانیکه بیشتربه زمین وکشت وزراعت علاقه داشتند . ملاحظه مینمائید که کلمهٔ دهقان ازهمان کلمه « داکیو » بمیان آمده است‌ودهقان درقرون اول اسلامی بلندترین عنوان نجابت وفضلیت بشمار میرفت .

الیناها : الیناها (نورستانی‌ها) قبیلهٔ مهم دیگر ویدی است که جنگ «دهملك» آنهارامعروف ساخته وباپکتهاودیگرقبایل‌معروف‌ویدی آریانا به‌تبلیغ «ویسوامیترا» ریش‌دانشمندجبههٔ بهاراته‌را تقویت بخشیدند . قرار یکه‌درترجمهٔ بعضی‌پارچه‌های سرود بیشتردیده شده الیناها غیرازجنگ «ده ملك» دردیگر مواردهم‌درسرودها اسم برده شده اند وپیوستگی آنها با پکتها و گندارى‌ها ودیگر قبایل چه ازروی مسکن وچه از روی نصب‌العین ومفاد وچه ازحیث تذکرات سرود درعصرویدی ثابت است .

الیناها یانورستانی‌هادرگوشهٔشمال شرقی آریانا دره‌های‌صعب‌العبورومرتفع هندوکش‌جنوبی‌را اشغال کرده وازهمان زمانه‌های عصرویدی که‌قبایل بیشتر بجاهای خود مستقرشده اند تاحال بجای خویش باقی‌مانده‌اند . الیناها چون دردره‌های‌خیلی‌دشوارگذار زندگانی‌داشته‌ودارندوقطعهٔ‌مسکونه‌آنها ازراه‌های بزرگ‌رفت‌وآمد کناره‌افتاده درمرورزمانه‌تماس‌شان باسایرقبایل‌بیش‌ازپیش

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 124 of 1362

کم شده واز همین جهت است که ممیزات عرق وزبان و کولتور وعرف و عادات قدیم آریائی درمیان آنها خوب تر محفوظ مانده وازین جهت بعضی از مدققین ایشان وباشندگان شغنان وروشان وبعضی حصص دیگر بدخشان و پامیر را ز روی عرق به صفت «هوموالپینوس» یعنی «آریائی‌های کوهی» یاد میکنند بعضی‌های دیگر ایشان‌را درقطار «داردهاDards» می آرند وداردها ازاقوام خیلی قدیم کشورما بوده ودرحاشیهٔ شمال شرقی آریانا سکونت داشتندوهنوزهم درعلاقه‌های دشوارگذار نورستان وچترالودردستان زندگانی دارند. پلینی ازایشان بنام «داردی Dardae» صحبت کرده وغیراز «دادیك» هائی میباشند که احفاد آنها امروز بنام تاجیك موسوم اند.

بهرحال الیناها خون وممیزات آریائی‌را بوجه احسن محافظه کرده ومطالعهٔ حیات وعرف وعادات وزبان آنها روشنی های بزرگی درتاریخ قدیم کشورما می اندازدو جادارد که برای معرفی آنها و کولتوروتمدنیت قدیم‌شان آثارجداگانه ومستقلی نوشته‌ونشرشود. آنچه‌ما ازکولتور وثقافت آریائی خبرداریم‌ودرجای معینش درین فصل خواهیم نگاشت آثارش بارز درمیان احفاد این قبیلهٔ نامی دیده میشود.

«والده‌دوپوسن» فرانسوی اظهارمیدارد که‌ازروی بعضی‌علایم چنین معلوم میشود که «داردها» یا «دارادهاDaradas» از زمان های خیلی قدیم ازجای خود شور نخورده اند. زبان آنها خیلی قدیم است و بعضی کلماتی دران یافت میشود که شکل «ویدی» را محافظه کرده است. زبان ایشان را «گریرسن» زبان «پیسا کا» نامیده و علت آن این است که شباهت‌زیادبیکی ازپراکریت‌هائی‌دارد که‌در کتب صرف‌ونحوهندی‌بنام «پیسا کا» خوانده شده ولی بصورت عام‌تر زبان آنها نزدعلماء بزبان «داردیك» شهرت بیشتری یافته(۱)

(۱) صفحهٔ ٦۳ هند واروپائی وهند وایرانی. هندتا ۳۰۰ سال ق م: تالیف «والده‌دوپوسن»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 125 of 1362

جنگ های دی وداسا : قراریکه متذکر شدیم « دی وداسا » که شاه جنگجوئی بود باقبایل مختلف آریائی محاربه نموده ازان جمله یکی سلسلهٔ جنگ‌هائی است که یك دفعه باقبایل « داسا Dasas » و « پانی Pani » ودفعهٔ دیگر باقبایل « بریسایا Brisaya » و « پاراواتا Paravata » نموده وصحنهٔ آن حوزهٔ ارغنداب است . چون ازین جنگ هم هویت پارهٔ قبایل جنوب غربی آریانا روشن میشود مذکر آن می‌پردازیم وحتی‌المقدور برهر قبیله‌ئی تبصره میکنیم . صحنهٔ این جنگ‌ها حوزهٔ رود « سراسواتی Sarasvati » یعنی « هرویتی » اوستا منطقه‌الرخج اعراب وارغنداب فعلی میباشد . تا گفته نماند که معمولاً (سراسویتی) را رود سرسوتی تعبیر کرده واین جنگ را مانند محاربات دهملك یا (ده‌پادشاه) به‌خاك پنجاب کنار رودمذکور می‌برند ولی بعضی‌های دیگر که « هیلبرنت Hillebrandt » پیشقدم آنها میباشد وجلد اول کمبریج هستری آف انديا (صفحهٔ ۸۷) نظریهٔ اورا تذکار میدهد بهاین عقیده‌اند که (سراسواتی) عبارت ازرود (هریویتی) است که قرارقانون عمومی که بین‌زبان (ویدی) و « اوستائی » موجود است « س » آن به « ه » تبدیل شده است علاوه برین « هلبرانت » مذکور برای تحکیم نظریهٔ خود نام های اقوامی را که درصحنهٔ کارزار وجود داشتند بنام‌هائی تعبیر میکند که درولایت اراکوزی ومجاور آن پسان ها بمیان آمده چنانچه « پاراواتا » سرود های « ویدی » را « پاروئیتی Paruetae » میداند که بطلیموس در وادی ارغنداب قرار میدهد هکذا قبیلهٔ « بریسایا » را به نام « برسنتس » حکمران ولایت « اری » مقایسه می‌نماید (۱) اگرچه کیمبریج هستری آف انديا بعد از ذکر مراتب فوق اساس این نظریه را ضعیف میشمارد برای‌ها تذکاران مهم وتجسس مزید در

(۱) (داسا) را عبارت از (داهی) و(پانی) را عبارت از (پارتیان) تصور می‌نماید که در خاك های آریانا زندگانی داشتند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 126 of 1362

اطراف آن ازان مهمتراست زیرایکی ازواقعاتی‌را یاد دهانی‌میکند که صحنهٔ آن در اطراف وادی ارغنداب قرار میگیرد وبر خلاف معمول که سرودها یانذکارنام‌های کوهها - کرومو - گومانی - سوواستو رودبارهای جنوب‌شرقی آریانا را یاد دهانی‌میکند یانذکار جنگ (دی‌ووداسا) بااقوامی‌که ذکرفت حوضهٔ (سراسوانی) ازخلال سرودهای ویدی ظهورمیکند . حالا که سخن به اینجا رسید میخواهم پیش ازینکه دراطراف این موضوع تتبعات دقیقی بعمل آیدراجع به‌دوقبیلهٔ(بریسایا) و(پاراواتا)ملاحظات‌مختصر خودرابیان کنم.

بریسایا(بریخی) : قبیلهٔ(بریسایا) که جنگ آنها باشهزاده(دی‌وداسا) درسرود های (ریگ‌وید) ذکر شده و(هلبرانت) صحنهٔ جنگ ایشان را در ارا کوزی قرار میدهد قبیله‌ایست که تاامروز نام و نشان آن درافسانه های محلی ارا کوزی(ولایت قندهار) ازبین نرفته است. اسم قبیله از زمانه های سرود های «ریگ‌وید»تاحال تغیر نکرده وعیناً یك‌چیزاست که بارسم‌الخط پښتو صرف«س»آن ازروی شکل تحریر به«خ»مبدل شده واوازهمان صوت سابقه مانده . چنانچه قبیلهٔ مذکور امروز«بریخی» یاد میشود . والف که‌بعد از«س»و«ی» درکلمهٔ«ریگ‌وید»دیده‌میشودازاختصاصات زبان‌سانسکریت «ویدی» است که درسانسکریت وسطی هم ازبین نرفته ودرپښتوطبیعی مراعات آن نشده و«بریسایا» «بریخی» گردیده است . افسانه های محلی قندهار مسکن قبیلهٔ «بریخی» را درسواحل راست هلمند در«کلابس» «قلعهٔ‌بست» قرارمیدهد و ازروی افسانه‌ئی که جناب محمد گل خان نوری در کتاب ملی هیندا ره جمع نموده اند معلوم میشود که آوازهٔ جنگجوئی عصر ویدی آنها دهن‌به دهن به گوش های مردمان موجوده هم اثر بخشیده چنانچه افسانهٔ مذکور نقل میکنند که شهزادهٔ این قوم بایکعده رفقای خود ازشهربست برآمده‌در«مغل کوت»هندسرزمین«گواریان»را ازمغل‌هابزورمیگیرد طبیعی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 127 of 1362

درافسانهٔ موجوده که برطبق روحیات محیط امروزی ترتیب یافته نام شهزاده ودیگر پهلوانان ومحل وقوع کارزار وحریف آنها تغیر کرده وشکل عصری بخود گرفته است. تا گفته نماند که این رنگ وروغن نوکه افسانهٔ مذکوررا رنگ آمیزی کرده است هم بی جنبهٔ حقیقت نیست زیرا قراریکه پایان تر ذکر خواهیم کرد شاخهٔ از قبیلهٔ (بریخی) درزمانه های مقارن عصر سلطان محمود غزنوی ویا بعدتر درعصر مغل‌ها بهند مهاجرت کرده ودر نتیجه مابین آنها ومغل ها زدو خوردی پیش شده است. بهر حال موضوع افسانهٔ (فتح خان) (بریخی) راعجالتاً کنار گذاشته به تحقیق خویش در اطراف قبیلهٔ مذکور ونام آن ادامه میدهیم.

چنین مینماید که این قوم درموقعیکه آریائی‌ها ازحوضهٔ اکسوس به وادی‌های آریانا منتشر می شدند بین حوضهٔ هیتومنت (هلمند) وهرورودی (ارغنداب) مسکن گزیده ودروادی های دورود خانهٔ مذکور بزراعت وحیات مالداری پرداخته باشند در موقعیکه مستر (G.P. Tate) راجع به تاریخ وتوپوگرافی وخرابه هاواقوام سیستان تحقیقات میکرد درصفحهٔ ۳۱۵ جلد چهار اثرخود (۱) راجع به یك قبیلهٔ افغان که آنرا «بریچ Barech» میخواند هم تحقیقات نموده می نویسد که «این قبیله درمنطقهٔ چقنسورودلتای هلمند، مجاور (نادعلی) (۲) مسکن داشتند ولی حالا دروادی هلمنددر تقاطی موسوم به (لندی بریخی) و(پلالك) وغیره زندگانی میکنند ایشان ازاینجابا (تیرانی‌ها) به منطقهٔ دیگری موسوم به شوراوك (۳) نقل مکان نمودند. بریخی‌ها درعلاقهٔ خاش مضافات ولایت قندهار یافت میشوند. مردان این قبیله بیشتر زراعت پیشه اند. درشوراوك

(۱) Seistan A memoir on the History, topography, ruins and, peaple of the contry

(۲) زرنج قدیم پایتخت سا کستانا.

(۳) بین گرشك وخاش رود واقع است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 128 of 1362

وهلمند هم بریخی ها شتروانی میکنند و از زمانه هائیکه تجارت بیشتر با بلوچستان ذریعهٔ حیوانات عملی می شد حیوانات آنها در مقاومت و سخت سری معروف بود . در ۱۸۸۶ – ۱۸۸۷ در شوراوك بمن گفتند که بریخی ها در زمانه های بسیار قدیم از طرف غرب در اینجا آمده اند . بریخی ها در سلك لشکر ملی آزادخان افغان زیاد شامل بودند و مردانه می جنگیدند و باوجودیکه کاملا کوچی نیستند حیات شان بیشتر به تربیهٔ حیوانات ورمه های بزو گوسفند بسته است » .

پس ازروی تشریحاتی که گذشت دیده میشود که بریخی قبیلهٔ بزرگی است که در ابتداء در دو طرفهٔ هلمند برا گنده شده و حیات دهقانی و مالداری را پیشه نموده بود و احتمالات زیاد دلالت میکند که این قبیله عبارت از همان قبیلهٔ (بریسایا) باشد که در زمان سرود های (ریگ وید) در اراضی بین ارغنداب و هلمند می زیست و با مرور زمان عدهٔ آنها زیاد شده و بیشتر در حوضهٔ رود خانه های مذکور منتشر شده اند و بهمین منوال تا زمانهٔ شکوه غزنویان در همان منطقه مانده و با ادامهٔ حیات کوچی و مالداری در امتداد هلمند به نواحی زرنج پایتخت قدیم سیستان هم انتشار یافتند و چون اولادهٔ چنگیز آن قطعهٔ زیبا را و بران و «باغ آسیا» یعنی سیستان را تیمور با خاك یکسان ساخت قبیلهٔ مذکور که تا آنجاها انتشار یافته بود پس بطرف سرچشمهٔ هلمند مراجعت کرده در حوالی قلعهٔ بست و شوراوك وغیره متمرکز شدند. ملتفت باید بود که عناصر این قبیله مانند بسا قبایل دیگر افغان در پنجاب هم وجود دارند و در آنجا به نام (ویرخ) Varaich معروف شده اند بعضی افسانه ها رفتن ایشان را به هند به عصر سلطان محمود غزنوی نسبت میدهند و هیچ شبهه نیست که ایشان در فتوحات هند در سلك قشون سلطان شامل بوده باشند بعضی های دیگر مهاجرت آنها را به هند معاصر سلطان جلال الدین فیروز شاه میدانند که اول در حصار Hissar متمرکز شده و ۵ قرن قبل به (گواراوالا) Guyarawala نقل مکان دادند. و افسانهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 129 of 1362

فتح خان بریخی بکمال و ضاحت جنگجوئی ومهاجرت ایشان را در هندو اشغال منطقهٔ رابه قوه دران قسمت بخوبی تصویر میکند .

طبیعی نسبت دادن قبیلهٔ (بریخی) به (بریسایا) عصر ریگ وید تا یکدرجه بعضی‌ها رابه‌حیرت خواهد انداخت ولی باذکر مراتب فوق گمان میکنم‌زمینه برای حیرت کسان نماند زیرا این‌دواسم اتفاقی ازروی لهجه وصوت برابر نشده اند بلکه قراریکه ذکر رفت تحقیقات وانمود میکند که‌ازعصر سرودهای ریگ ویدتا حال این قوم درهمان منطقهٔ خودمانده وشجاعت وسجایای مردانه آنهارا تاامروز افسانه وداستان های‌ملی‌تصدیق میکند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 130 of 1362

حیات اجتماعی

حوزهٔ اکسوس و شمال هند و کش : روبهمرفته جامعهٔ آریائی رادر آریانا نباید به دوصورت مختلف دید یکی در شمال هند و کش دربخدی و اراضی مربوطه ومتصل آن ودیگر درجنوب هندو کش و حوزهٔ معاونین غربی رود «سندهو» (سند)

اگرچه متاسفانه بااز بین رفتن سرودهای اولیه وقدیم که تحت عنوان (سرودهای مجهول بخدی) ازآنها صحبت کردیم زمینهٔ معلومات مااز روی سرودهاراجع به چگونگی جامعهٔ آریائی باختری محدود شده معذلك ازروی بارهٔ اشارات سرود معلوم ویدی وروشنی که اوستا به خالیگاهای آن می اندازد معلوم میشود که نظام اجتماعی آریائی درشمال هندو کش درصفحات بخدی خیلی انبساط یافته بود . آریاها بعد ازینکه از آریانا ویجه (۱) از راه سغد به بخدی رسیدند واینجارا کانون تهذیب خویش قرار دادند، اقلاً از ۸ هزار یا ۵ هزارقم تادو هزار ق م که شروع عصر مهاجرت است چندین هزار سالی را در آن خطه گذرانیده و به تدریج ازوضعیت خانوادگی به عشیره وقبیله وجامعهٔ بزرگ وازخانه های مجزی و ده نشینی به قریه وقصبه وشهرهای کلان رسیده اند

(۱) دراثر حفریاتی که ازطرف کمیتهٔ موزه ارمتاژ وانجمن تاریخ تهذیب مادی اکادمی علوم روسیهٔ شوروی در ۱۹۳۹ در «تالی برزو» نزدیك سمرقند بعمل آمده مدالی تیکری پیدا شده ومردی رانشان میدهد که نصف بدنش گاو است ویکنفر از علمای روسیه «بوریسوف» آنرا تصویر گویت شاه Gopatchah پادشاه شیان معرفی کرده و «ترهور» Trever یکنفر دیگر از علمای روسی آنرا همان آدمی میداند که نیم بدن آن گاواست ودراوستا ذکر شده وعبارت از «گومرد» یا «کیومرث» است یکی از نتایجی که مدقق اخیر الذکر ازین کشفیات میگیرد این است که میگوید نام قدیم سغد ، گاوا Gava بوده و«اران وج» عبارت ازهمین جابود واین نتیجه بانظریهٔ ما موافق است زیرا ما آریانا ویجه را در شمال شرقی سغد بین سر چشمهٔ اکسوس وایگزارت قرار میدهیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 131 of 1362

چنانچه اوستا «بخدی» را بصورت شهر بزرگ وزیبا ودارای بیرق های بلند تصویر میکند.

طوالت دورهٔ اقامت آریائی‌ها در حوزهٔ اکسوس وترقی مراتب حیات اجتماعی آنها ازروی اشتراك ثقافت مادی ومعنوی آریائی‌های آریانا ومهاجرینی که درهند وفارس رفته وازروی اشتراك وتشابه زبان ودیانت وغیره بخوبی معلوم میشود زیرا اگر جامعهٔ باختری درزمان پیش ازمها جرت، ابتدائی می بود ومردم دور ازهم، خانواده، خانواده ومجزی زیست می نمودند چطور اشتراك زبان ودیانت ودیگر مظاهر زندگانی بمیان می‌آمد؟ به این دلائل به جرئت میتوان گفت که جامعهٔ آریائی باختری که اساس اولیهٔ آن به روی خانواده گذاشته شده بود بعد ازطی مراحل زندگانی مالداری وانبساط کشت وزراعت واقتضای حیات زراعتی وترقی مراتب آن جامعهٔ بزرگ ومتراکمی بمیان آمد و نظام سلطنتی آریا باراول دراینجا تشکیل گردید.

درفصل سوم دیده خواهد شد که چطور متن اوستا ازآستانهٔ زمان خود به عقب نگاه افگنده وسلسلهٔ شاهان آریائی باختری را به ارباب انواع میرساند این از باب انواع که اوستا یاد میکند سرودهای عصر ویدی هم تذکار مینماید ودرین سرودها باز نکاتی موجود است که به دانایان قدیم وسرود های اولیه و در نتیجه به ثقافت قدیم تری اشاره مینماید که عبارت ازثقافت وتهذیب مشترکهٔ کتلهٔ اریائی باختری است که درطی آن زبان، دیانت، ادبیات وغیره مراتب کمال خودرا پیموده واین چیزها وقتی به مدارج بلند رسیده میتواند که حیات جامعه مترقی واهالی بهلوی هم در مراکز بزرگ وبصورت متراکم زندگانی نمایند

بیشتر متذکر شدیم که اوستا سلالهٔ شاهان باختری را به ارباب انواع میرساند. بنظر اوستا صورت اول جامعهٔ باختری طوری بوده که دران ارباب انواع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 132 of 1362

زندگانی و حکمفرمائی میکردند چنانچه آریا های مهاجر هندرهایشگاه «اندرا» رادرشمال هندوکش قرارمیدهد.

«اندرا» رب النوع جنگ بزرگترین ارباب انواع آریائی شمار میرفت وچون پادشاهان آریائی قرارمتن سرودهای ریگ ویدواوستا احفادوجانشینان ارباب انواع بودند میتوان گفت که اولین نظام شاهی در باختر بمیان آمده است.

قرار تحقیقاتی که در ۱۹۳۹ در شمال اکسوس در «تلی بزو» نزدیک سمرقند حالیه بعمل آمده تصاویر هیکلی روی ظروف گلی پیداشده که نصف پایان بدن آن شکل گاوورروی وسر آن بشکل انسان است وعلمای روسی میگویند که «گوپت Gopat یا» «گوپت شاه» را تصویر میکند که در حوزهٔ اکسوس «سغدو باختر» ودر بعض نقاط آسیای مرکزی داستان های او معمول بوده وتصاویر او رامی ساختند (۱) و«گوپت» یا «گاوپت» مرکب ازدو کلمه است یکی «گو» و دیگری «پت» وهردوی آن آریائی است. معنی کلمهٔ (گو) معلوم است، پت یا «پائی» کلمه ئی بود که در آخر اسما ملحق میشد و معنی رئیس وسر کرده را افاده میکرد مانند «گوترا پائی» رئیس اغیل، «ویس پائی» رئیس قریه و غیره. همین قسم کلمهٔ «گو» درعصرویدی در بسیاری ازتشکیلات اجتماعی آریائی داخل بود مانند «گوترا» یعنی محل حفاظت گاوها یا اغیل و«گوشتی» یعنی چراگاه مشترک گاوها، اولی هستهٔ تشکیل عشیره ودومی عامل تشکیل قبیله گردید پس «گوپت» که آنرا علمای روسی «پادشاه شبان» تعریف کرده اند وتصاویر او روی ظروف گلی وروی یك مدال تیکری ازسواحل راست اکسوس از سغدیان پیدا شده و حتماً در صفحات باختر هم پیدا خواهد شد اشاره

(۱) صفحهٔ ۷۱ الی ۸۶ کتاب آثارشعبهٔ تاریخ تهذیب وصنایع شرقی جلد دوم. مقالهٔ مذکور به قلم K.B.Trever روسی تحریر شده.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 133 of 1362

به تشکیلات سلطنتی اریائی در حوزهٔ اکسوس به عصری میکند که حیات اریائی کتلهٔ باختری بیشتر شکل مالداری بخود داشت (۱).

در اوستا مخصوصاً در گویشت Gos yast بصورت غیر مستقیم اشاره های به این موجود نیمه انسان، نیمه نر گاو شده و او را پادشاه شبان خوانده اند (۲). واحتمال زیاد میرود که قرار نظریهٔ علمای روسی اسم « کیومرث » عبارت از « گومرد » باشد که تازه تصاویر او از شمال اکسوس کشف گردیده است. بهر حال مقصود از اذکار این مطالب دو چیز است اول جامعهٔ اریائی در شمال هندوکش در بخدی مراتب حیات اجتماعی را در هر زمینه پیموده و امور اداری و حکمفرمائی هم از روسای عشیره، واغیل وقبیله وقریه به بالاترقی کرده است چنانچه « کویت » یا کویت شاه که اورا « پادشاه شبان » خوانند یکی از مراحل متوسطی است که امروز بسا سند و عکس نشان داده میتوانیم دوم اینکه با کشف تصویر و هیکل « کویت شاه » باراول یکی از اشخاص متذکرهٔ اوستا از حوزهٔ اکسوس کشف شده و این امر علاوه براینکه ثابت میکند که اوستا مال این حوزهٔ شاداب است این را هم وانمود میکند که شاهان متذکرهٔ آنهم همه ازهمین جا (بخدی) حکمفرمائی کرده اند.

« وی وین دوسن مارتن » وقتیکه سرودهای ویدی را مطالعه میکند وحد متوسط آنرا به قرن ۱۵ ق م قرار میدهد میگوید که: « درین عصر امپراطوری های

(۱) بعضی ها کویت شاه را شاه آریاها در اریانا ویجه میخوانند صفحه ۲۰ توته سوم زند اوستا ترجمهٔ دار مستتر چاپ اکسفورد ۱۸۹۵

(۲) در بنداهش کویت شاه موجود نیمه انسان ونیمه نر گاو رسم شده وتصویری عیناً همین ترتیب ازسواحل راست اکسوس کشف شده. یکی ازعلمای روسی موسوم به « ترهور » Trever به این نتیجه رسیده است که اسم کیومرث اصلا « گومرد » بوده. ازروی « گویشت » اوستا صفحهٔ ۱۱۴،۱۱۰ زنداوستا ترجمه دار مستتر چاپ اکسفورد (۱۸۹۵) معلوم میشود که « یاما » و « هوسراوا » پادشاهان دود مان پیشدادی و کیانی بلخ از « گوس Gos » یا « گوسرون Gosurn » (روان گاو) استفاده خواسته اند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 134 of 1362

بزرگ ومترقی درباختر وکنار دجله وفرات وجود داشت و درخاك مصر خاندان رامسی‌ها سلطنت می‌نمودند» (۱) ازین تذکار مختصر واضح معلوم میشود که‌در عصر ویدی که‌آریاها درجنوب هندوکش پراگنده شده بودند، سامی‌ها درحوزهٔ بین‌النهرین وآریاهای کتلهٔ باختری درشمال هند و کش‌در باختر امپراطوری باشکوه ومقتدری داشتند که‌عبارت از همان سلطنت های نیرومند آریائی یارادانا (پیشدادی)، کاوی (کیانی) واسپهٔبلخ میباشند.

یکی ازمسایلی که‌ترقی حیات اجتماعی آریائی باختری وتراکم نفوس را در صفحات شمال هندوکش ثابت میسازد خود موضوع مهاجرت است که‌در حوالی (۲۰۰۰-۱۹۰۰ ق‌م) آغازمیشود. اگر حیات‌درجامعهٔ باختری ترقی نمی کرد، اراضی‌زراعتی‌چرا گاهامحدودنمیشدچرا آریاهابی جهت‌تن بمسافرت ومهاجرت میدادند، این موضوع بوضاحت نشان میدهد که‌حیات اجتماعی آریاهای باختر قبل‌از عصر مهاجرت به‌منتهای ترقی وانبساط رسیده‌بود.

در جنوب هندوکوه: آریائی ها وقتی که در حوالی ۲۰۰۰ ق‌م‌بنای مهاجرت را گذاشته وچیزی بطرف غرب و چیزی بطرف جنوب هند و کوه فرود می‌آمدند بیشتر خانواده، خانواده وعشیره، عشیره حرکت می نمودند واین وضعیت بزرگترین عاملی است که‌در تفرقهٔ شیرازهٔ زندگانی آنها در جنوب هندوکوه وسائرنقاط آریانا دخالت نموده ووضعیت راچنین ساخته‌است که نظام اجتماعی خود را دوباره برروی خانواده گذاشته و از ان عشیره و قبیله تشکیل نمایند وازده‌نشینی به‌شهر نشینی برسند. علت‌عمدهٔ که‌آریائی‌ها بعدازخروج‌باختر به‌سائرنقاط آریانادارای‌تشکیلات‌بزرگ‌اجتماعی نشدند بیشتر همین است که‌مهاجرین بصورت غیر محسوس، خانواده، خانواده و یاعشیره، عشیره وقت وزمینه را دید، حرکت می کردند و آنقدر دوره طولانی در یك نقطه تمرکز نداشتند که‌صورت حیات شان از قبیله بالاتر برود چنانچه این

(۱) صفحه ۱۰ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 135 of 1362

وضعیت نه‌فقط در خاك اصلی آریائی بلکه نزد مهاجرین آریائی هندی و فارسی هم مشهود است وازهمین جهت است که‌مهاجرین هند بعداز تمرکزو اجتماع کنارگنگ به‌تشکیل سلطنت پرداختند وپارسوا وآمادی بواسطهٔ خوردی قبایل از فشار اشوری ها رنج بردند و بعد از قرن ها دراثر تزئید تعداد قبایل تازه وارد وتمرکز وترا کم آنها خویش را از زیر یوغ اسارت سامی‌ها رهانیدند . بهرحال چون نظام اجتماعی اولیه‌وقدیم آریائی به‌اساس خانواده وعشیره وقبیله شروع شده اینك تحولات آنرا دلا مطالعه میکنیم .

خانواده (کولاسی Kulasy) : دربن شبههٔ نیست که اساس اولیهٔ حیات آریائی‌در باختر وسائر نقاط آریانا به‌روی خانواده گذاشته شده و خانواده هستهٔ تشکیلات حیات اجتماعی آنها را تشکیل داده بود آریائیها کانون خانواده گی‌را خیلی محترم‌ومقدس می‌شمردند زندگانی خانواده گی دراثر عروسی اصولی بمیان آمده‌ونظام خانواده تحت نظارت پدرکه رئیس روحانی واداری بود سرپرستی واداره میشد" خانه بامفهوم عائلوی وخانواده بحیث اولین کانون کوچك ساده وپرکیف درحیات اجتماعی اولیهٔ آریائی رول مهمی بازی کرده وروح آنهم وجود زن بود چنانچه "ویسوا میترا" ریشی بزرگ‌وفرزانه این فلسفهٔ حیاتی رابه‌این‌وجیزه ادا کرده که:" زن‌خانه است" عروسی که‌نهاد تشکیل حیات خانواده گی میباشد نزد آریائی ها در اثر عشق وعلاقهٔ طرفین انجام میگرفت. عموماً دریك خانوادهٔ آریائی تا سه پشت اعضا وجود داشت وازان غالباً تجاوز نمیکرد زیرا طوالت عمر در میان ایشان نسبتاً کم‌بودویکی‌از آرزوهای آنها که‌از خلال سرودها معلوم میشود طوالت عمر است

پدر به کلمهٔ "پاتی Patti یعنی (باداروما لك) یا پیتری Pitri یعنی (غذادهنده)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 136 of 1362

مسمی بود این اسم ازفعل (پو Po) یعنی غذادادن اشتقاق شده واشاره میکند که پدر غذادهنده خانواده بود . مادر مسمی به ماتری Matri بود این اسم از فعل (ما Mā) اشتقاق یافته که معنی آن (اندازه کردن وتقسیم کردن) است وارائه میکند که تقسیم خوراك وغیره در خانه وظیفهٔ مادر بود. پسر به کلمهٔ سوتا Suta وسونو Sunu یادشده که معنی آن (طرح شده یا مرید) میباشد دختررا براتی Brati میگفتند این کلمه از (بری Bri) اشتقاق شده ومعنی آن «دسترس» میباشد .

در سرود های ریگ وید درتذکر اسمای اعضای خانواده ترتیب ذیل اتخاذ شده که اول اسامی ارکان مردانه که عبارت از پدر وپسر باشد وبعد از آن ارکان زنانه که عبارت ازمادر ودختر است تذکر رفته اند .

اگرچه درخانوادهٔ آریائی بین شوهر وزن مساوات کامل وجود داشت وزن خیلی محترم بود معذالك پدر بواسطهٔ نیروی طبیعی رئیس خانواده بشمار میرفت، قربانی کردن وخواندن سرود های مذهبی در کانون خانواده وظیفهٔ پدر بود چنانچه اورا «هارتی Harti» یعنی قربانی کننده و «هاروی Harvi» یعنی خوانندهٔ سرودها مینامیدند مقام پدردرخانوادهٔ آریائی خیلی مهم است زیرا بعلاوه ریاست اداری وروحانی مربی ومعلم اطفال خودهم بشمار میرفت. مشارالیه مکلف بود که هر چه سرمایهٔ معنوی داشته باشد همه رابه اولاد خود منتقل سازد واین کار ازوظایف اولیهٔ مذهبی آنها حساب میشد و همین رویه سبب شد که سرود های آنها بمارسید پدر آریائی بااولاد خودرؤف ومهربان بود حق تادیب اولاد خود را داشت ولی درین راه مبالغه نمیکرد چنانچه یکنفر که پسرش را کور کرده است همیشه درسرود هاطرف توبیخ واقع شده است .در مبحث سرود هامتذکر شدیم که هرجزوهٔ سرود ریگ وید کاریك خانواده بود ازین پوره معلوم میشود که خانواده های ریشی ها چه حیثیت کانون بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 137 of 1362

علمی وادبی بخود داشت وچطور اعضا واحفادخانواده هادر حراست میراث معنوی صرف مساعی میکردند .

از کان زنانه درخانوادهٔ آریائی مقام خیلی محترم وارجمند داشت. مادر باوجودیکه طبعاً مطیع شوهر خود بود صاحب اختیار خانه بشمار میرفت ودر تربیهٔ دختران خویش وظیفهٔ بزرگی بدوش داشت . دختر جوان در خانوادهٔ آریائی عزیز وگرامی بود وعامل مسرت وخوشی تلقی میشد . در تربیهٔ پسران ودختران بطور مساوی توجه میشد چنانچه ریشی هاوشعرای بسیاری درمیان طبقهٔ نسوان آریائی درعصر ویدی وجودداشت .

گوترا Gotra و گوشتی Gosthi درمراتب حیات اجتماعی آریائی بعداز خانواده ، عشیره می آید وکلمهٔ (گوترا) آریائی رامیتوان در مقابل عشیره اتخاذ کرد معنی لفظی این کلمه (محل حفاظت گاوها) است ومعلوم میشود که خانواده هائی که برای حفاظت گاوهای خود یك آغیل مشترك داشتند جزو یك عشیره بشمار میرفتند چون درمراتب اولی حیات آریائی مالداری رول مهمی بازی میکرد ومعیار دارائی آنها بتعداد حیوانات بسته بود طبیعی در تقسیمات اجتماعی آنها هم دخالت زیاد داشت وآغیل مشترك عامل تشکیل عشیره گردیده بود . این « گوترا » یا آغیل مشترك حیوانات ازخود سر کردهٔ داشت که او را (گوترا پاتی Gotra-pati) میگفتند وخانواده هائی که حیوانات شان در یك آغیل بود اورا مشترکاً انتخاب وازو اطاعت میکردند .

همین قسم خانواده های متعددی که یك (گوترا = آغیل) مشترك داشتند چراگاه مشترکه ئی نیز مالك بودند که آن را (گوشتا Gostha) یا (وراجا Vraja) میگفتند وخانواده ها وعشیره ئی که یك (گوشتا) یعنی چراگاه مشترك داشتند بنام (گوشتی Gosthi) یادمی شدند . پس میتوان گفت که گوترا یعنی عشیرهٔ از چند (خانواده = کولا) وگوشتی که آن راعشیرهٔ بزرگ تر ترجمه میکنیم ازچند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 138 of 1362

گوتری یاعشیره تشکیل شده‌بود . خانواده هائیکه‌بیك (گوترا) مربوط بودند بحیث یك خانوادهٔ بزرگ (Mahakula) تحت ادارهٔ یك‌رئیس اداره می‌شدند ودختران وبچه هائی که بیك (گوترا) تعلق داشتند میان خود روابط خویشاوندی داشتند .

گرامه Grama ازاجتماع چند (گوشتی) یك (گرامه) تشکیل می‌شدمعنی لفظی این کلمه « مجموعه » و« تجمع » است ، زیمر Ziumer جرمنی (گرامه) را (عشیره) ترجمه میکند واز نقطهٔ نظر مراتب حیات اجتماعی آن را بین خانواده وقبیله قرار میدهد ولی‌تعبیر صحیح‌تر آن همان‌است که اول ذکرشد آریائی‌هادر مهاجرت های‌خودتمام‌یك (گرامه) که‌مرکب ازمجموعهٔ‌چندین (گوشتی) یا عشیره های بزرگ بود یکجا تحت نظارت سر کرده ئی حرکت میکردند که او را (گرامنی) Gramani یارئیس یك « گرامه » میگفتند وقتیکه آریائی‌ها در کدام نقطه‌ئی متوقف و به‌زراعت مشغول میشدند قریه‌ئی را که چندین (گوشتی) تحت نظارت رئیس مشترکی دران‌زندگی مینمودند هم (گرامه) میگفتند چنانچه این کلمه مفهوم قریه را بکمال صحت در گوشه شمال‌شرقی افغانستان در نورستان حفظ کرده وتقریباً نام های اکثر قریه جات آنها به کلمه « گرام » تمام میشود .

ویس Vis یا ویسه Sisah : از (گرامه) بالاتر (ویس) یا (ویسه) بود چنانچه باشندگان چندین قریه را معمولاً (ویسه) میگفتند و آن را (مستقر شوندگان) ترجمه کرده اند . برخی کلمه جاناه Janah راهم‌مترادف (ویس) آورده‌اندوبرخی مجموعه‌چندین (ویس)رایك (جاناه) تعبیر کرده‌اند .بهرحال قطعهٔ خاکی که‌در آن چندین‌قریه وقوع‌داشت واصول زراعت وروش‌زندگانی آنها یك‌رنگ بودنام جاناپادا Janapada یاد می‌شد وازاهالی آن‌یك قبیله‌تشکیل میگردید. چنانچه‌بیشتراز(پنکه‌جانا) یعنی‌پنج‌قبیله

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 139 of 1362

متذکر شدیم و بنام «پنسه کشیتیه Pancaksitayah» یعنی (پنج زمین) یا (پنج کشت) هم یاد می شدند. رئیس یك (ویس) را (ویسائی Vispati) یا (راجان Rajan) میگفتند و کلمهٔ اخیر در مورد شاه و پادشاه هم استعمال شده است و جائیکه پادشاه دران زندگانی میکرد آن را (پور Pur) میگفتند و شکل قلعهٔ مستحکم بخود داشت چنانچه هنوز هم این کلمه مفهوم قدیم خودرا از دست نداده و در سمت مشرقی جاهائی داریم که اسم آن به این کلمه منتهی میشود مانند فتح پور، سلطان پور و غیره پس روی هم رفته مراتب حیات آریائی را از بالا به پائین چنین میتوان تقسیم کرد: جانا «ویس یا ویسه، گرامه، گوشتی یا (وراجا)، گوترا و کولا.

ازروی کلمات گوترا (آغیل) و گوشتی (چراگاه) و مفهوم اصطلاحی اجتماعی آنها یعنی (عشیره) و (عشیره بزرگ) معلوم میشود که حیات اولیهٔ آریائی بیشتر جنبهٔ مال داری و کوچی بخود داشت. (گرامه) یا قریه وضعیت سیارهم بخود میگرفت و آن در زمانی بود که چند بن گوشتی یا عشیره بزرگ یکجا حرکت میکردند و از استقرار آنها دریك نقطه قریه های ثابت تشکیل می شد میان قریه ها راه رفت و آمد حیوانات و رمه ها وجود داشت سران قریه و تجار کراچی ها هم داشتند که اسپ آن را میکشید و از هر قریه ئی بطرف (پور) یعنی قلعهٔ مستحکم یا ارگ شاهی راهی رفته بود.

عدم طبقات و کست در آریانا: آریائی ها در دورهٔ حیات خود در باختر و زمانی که در جنوب و شرق آریانا مستقر بودند (کست) یا دسته بندی های اجتماعی را که بعدها در هند تولید شد نمیشناختند یعنی مفهوم طبقات روحانیون و جنگجو و دهاقین و تودهٔ عوام در بین ایشان وجود نداشت و علت آنهم این بود که هنوز عوامل و موجبات ظهور تفرقه بمیان نیامده بود و علتی در بین نبود که روحانیت و عسکریت و دهقانی از هم تمیز شود و همهٔ آن در حقیقت کار همه کس بود. طوریکه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 140 of 1362

درمبحث خانواده دیدیم پدرهرخانواده پیشوای روحانی کانون کوچك خویش شمرده می‌شد :تعمیل مراسم قربانی وخواندن سرود های مذهبی همه کار او بود بناءعلیه هرپدر آریائی مرد روحانی بود که بکمال شفقت ومروت وظایف مذهبی راباعاطفهٔ پدری یکجا اجرا میکرد ۱ اگرچه در جملهٔ حواشی شاه یك عده روحانیون بودند ومخصوص یکنفر مشاور مذهبی او شمرده می شد که دروقت آرامش عوض شاه مراسم قربانی رااجرا میکردوهنگام جنگ بافرائت اوراد مذهبی زمینهٔ فتح را فراهم می‌نمود ولی باز هم طوریکه طبقهٔ برهمنا در هند ازسائر طبقات مجزی بود در آریانا شکل طبقهٔ مخصوصی بخود دنگر فته بود بلکه میتوان گفت که دراثر همین وجود مشاو ریت مذهبی بود که طبقهٔ روحانیون دارای مقام بلند درجامعه شده وتازمانه های بعدمذکورهٔ اشتراك مساعی حکومت بارو حانیت باقی‌ماند همین طورعسکریت ،درزما نیکه‌جامعه خانواده ،خانواده بوده وحیات اجتماعی بیشترشکل ده نشینی داشته باشد آیا دفاع خانوا ده وقریه وظیفهٔ تمام‌اهل خانوا ده و قریه نمیباشد از ین جهت عسکریت وجنگجوئی هم کار طبقهٔ مخصوصی نبود .

هکذا دهقانی . درجا معه‌ئی که‌ذکر رفت دهقانی و کشت و کار اراضی‌هم‌بهیچ صو رت بکدام طبقهٔ معین تخصیص یافته نمیتوا ند چنا نچه اعضای خا نو ا دهٔ آریائی وقتیکه بازمین و کشت بیشتر علاقه‌پیدامی کردند بلااستثنا به‌زراعت مشغول می‌شدند .پس به‌این‌ترتیب آریائی های آریانا باوصف اینکه به‌خانواده وعشیره وعشیرهٔ بزرگ وقبیله‌ودهوقریه‌تقسیم شده‌بودند تفرقه به‌معنی‌طبقات اجتماعی یا کست که‌بسان‌درهنددیده میشود درمیان آنها وجود نداشت ویك فرد در عین زمان روحانی ،مردجنگی ودهقان بود و بکمال درستی ، مفهوم هریك‌از کلمات‌فوق‌را درموقعش ایفا میکرد .

طبقه بندی جا معه که‌معمولاً درهند بنام (کست)یادمیشود وقتی صاحب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 141 of 1362

مفهوم خارجی شد که آریائی های مهاجر باعرق سیاه‌پوست هندی که آن‌را از خودپست‌تر تصور میکردند دراراضی شرق اندوس‌مواجهه شدند . تفرقه ئیکه درموقع جنگ وتهاجمات پیداشده بودباسیر فتوحات آنها بخاك پنجاب بیشتر شده وبرای نگهداری خو یش وخون خویش ازلوث بیگانه‌در صدد برآمدند که‌از آنها بر کنار مانند . جنگ آریائی های آریانا وداسیوس های‌بومی هند طوریکه اقتضای هر جنگ است در نظام حیات آریائی‌های‌مهاجر تغیراتی بمیان آورد . محیط نو وعلاقه بامردمان دیگر آن رامعین تر ساخت چنانچه بار اول فرق اجتماعی (بر هما نا) رو حانیون (را جانایا یا کشاتری یا) شهزاد گان‌یاجنگجو یان و«ویسیا Viscya» شهری‌ها و«سودرا» یعنی طبقهٔ بومی اچوت ظهور کرد وتا امروز بکمال شدت دوام دارد .

حکو مت شا هی : اساس‌حکومت آریائی‌حکومت‌شاهی‌بودوابن‌اساس بصورت طبیعی از امریت پدر در کانون کوچك خانواده شروع شده‌به کلان عشیره (گوترا پاتی) وملك قبیله (گرامه پاتی) ورئیس قریه (ویس پاتی) وشخص پادشاه (را جان) ونظام سلطنتی منتهی گردیده است . آریائی ها بصو رت دمو کراتی زندگانی میکردند ودر اطاعت رؤسای خود مراتب را دیده ازپدر تاشخص پادشاه مقام هر کدام را بجایش احترام می نمودند ورؤ سا هم بنوبهٔ خود ازپدر گرفته تا کلان عشیره وملك قبیله ورئیس قریه به‌زیر دستان خود مهربانی داشتند . همچنین‌شخص‌پادشاه بارؤسا وملکان وعشایر وقبایل وقاطبه رعیت به‌منتهای لطف ومهربانی و کمال شفقت رفتار می نمود .

تاجائیکه ازخلال ادبیات ویدی‌معلوم میشود حکومت‌شاهی در اثر احتیاج عامه مردم بمیان آمده‌وخود آنها اساس‌آنرا گذاشته بودند وشاه‌هم انتخابی بود . دربعض سرود ها ازحکومت شاهی ارثی هم صحبت شده ولی‌بیشتر اوقات در انتخاب شاه قوه بدنی و لیاقت اخلاقی واداری دخالت زیاد داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 142 of 1362

در انتخاب پادشاه ریشی‌ها ، (دانایان) « گرامنی‌ها » یا رؤسای دهات ومجالس عوام واعیان که بنام های « سمتی » و « سبها » یادشده اند هر کدام اظهار نظر به میتوانستند . پسان‌ها که رژیم شاهی مقتدر شد سلطنت ارثی بیشتر رواج پیدا کرد . شاه به کلمهٔ (راجان) یادمیشد ومعنی اصلی آن « نجیب » بود . قبیلهٔ شاهی محترم بود واعضای آن به نام راجانایا Rajanaya خوانده میشد . پادشاه لباس فاخره مزین باطلا وجواهرات استعمال میکرد : دردربار مصاحبین وحواشی قریب شاه مرکب بود از اعضای قبیلهٔ شاهی ، مشاور مذهبی که بنام « پوروهیتا Purohita » یادمیشد ومعمولاً قریب تخت پادشا می‌نشست ودرادارهٔ امور به او مشوره میداد ، گرامنی (رؤسای قبایل) سوتا Suta یا عراده ران شاهی ، سنانی Senani یا « سر دار سپه » وغیره . پادشا شخصاً قشون را در جنگ قیادت میکرد ، سواره نظام وعراده‌های جنگی ازاو حمایت مینمود عایدات دولتی را بیشتر مالیات رعایا تشکیل میداد وچون پول و طلا نسبتاً کم بود بیشتر مالیات جنسی ازقبیل حبوبات وحیوانات می‌پرداختند . پادشاه درقلعهٔ مستحکم یا ارگ که آنرا « پور » میگفتند زندگانی میکرد .

بیشتر متذکر شدیم که جامعه آریائی درشمال وجنوب هندوکش پیش ازعصر مهاجرت وبعد از آن دودفعه مراتب اجتماعی را بشرحیکه ذکر رفت پیمودند ودر هردو مرتبه مراتب به نظام شاهی منتهی شده است .

درین هیچ شبهٔی نیست که اولین نظام شاهی آریائی دربا ختر بعمل آمده وافتخار اولین مرکزیت جامعه آریائی وظهور اولین حکومت شاهی به این قطعهٔ زیبا نسبت میشود باوجودیکه متاسفانه سرود های قدیمه بما نرسیده است معذالك سرودهای معلوم ویدی ومتن اوستا و « مهابارانه » شاهانی را یاد آوری میکنند که سلالهٔ نسب آنها بالارفته وبه ارباب انواع متصل میشود چیز عجیبی که این مفکوره را تائید میکند موضوع لزوم انتخاب شاه است که متن اوستا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 143 of 1362

وسرود ویدی وسائر قسمت‌های قدیم ادبیات سانسکریت مانند « مهابا راته » بیك لهجه از آن صحبت میکنند اوستامتذکر میشود که « اهورامزدا » « یمای قشنگ » را خواسته وگفت :« قوانین مرا در میان گروه مردمان تبلیغ نما » یاما خودرامستعدانجام این وظیفهٔ بزرگ ندیده واستنکاف ورزید . ودر نتیجه حامی وپادشاه منتخب گردید . در مهابارانه ذکر است که چون مردم بعلت نبودن شاه درمضیقه بودند وخودرابی‌سرحس میکردند از « برهما » درخواست کردند که شاهی برای آنها انتخاب کند . برهما ، (مانو) را احضار نموده وگفت پادشاه شو مشارالیه اشکال وظیفهٔ شاهی را عذر آورده واستنکاف ورزید آنگاه مردم پیش‌شده وبه‌اواطمینان‌دادند که این وظیفه را قبول کند واز سنگینی بار سلطنت نترسد زیرا با دادن عسکر وقوه و پول وحیوانات اورا کمك خواهند کرد و به‌اواطاعت خواهند نمود .

به‌این ترتیب واضح دیده‌میشود که‌روح‌این‌دومنبع یك‌چیز است و باوجود فاصلهٔ زمان و مکان اروم سلطنت در مراتب قدیم حیات آریائی یکنوع تصویر شده است .

قراریکه بیشتر تحت عنوان حیات اجتماعی آریائی در شمال هندوکش شرح داده‌شد بعدازطی مراتب‌مختلف نظام‌سلطنتی آریائی‌باراول در صفحات شاداب وحاصل‌خیز باختر تشکیل‌شد وپایتخت آن شهرزیبای بخدی بود .

آریاها بعدازانتخاب‌پادشاه‌دراطاعت‌اوامر صحیح‌اومیکوشیدند وبه‌اواظهار علاقه ومحبت میکردند . برای‌تقویهٔ‌بنیان‌سلطنت مالیات‌معموله راکه‌بیشتری جنسی‌بودمی‌پرداختندریشی‌هاودانایان‌قوم‌به کلمات جذاب وعبارت‌موثر سرود مدحیه میساختند واز ارباب انواع سعادت وسلامتی شخصی و فرسلطنتی اورا خواهش میکردند چون سرود مدحیهٔ مذکور سنگ اول نهداب شهنامه های آریانا ، خراسان ، افغانستان است اینك بعضی پارچه ها ، را از « اناروه‌ودا »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 144 of 1362

اقتباس وترجمه میکنم : (۱) «پادشاهی مرتراست وباهمه شکوه خویش بتورو آورده است مانند مالك وحکمفرمای یگانه مردمان بدرخش .

ای پادشاه ! بگذار همه آسمانها تراصلا بزنند ومردمان بتوخدمت کنند.

مردمان قبیله واین قلمرو پنجگانهٔ آسمانی ترا پادشاه خویش میدانند برفراز قدرت شاهی ونقطهٔ اعلی حکمفرمائی شاهانه بنشین وآنگاه مانند مرد مقتدری بما ثروت وگنج ببخش .

وابستگان ، ترا صلا خواهند زد وبسویتو خواهند شتافت اگنی مانند منادی ومبشر فعالی باتو همراه خواهد رفت .

بگذار ، فرزندان شان از دوستی به راه بهتری رهنمونی شوند توای مرد مقتدر باجها وتحایف بیشماری خواهی دید .

* * *

«ای اندرا این شهزادهٔ مرا تجلیل نما ، بلندکن وقوت بده ، اورا حکمفرما ویگانه رهنمای مردمان بساز ، دشمنانش را بپراگن ورقبایش را بدست خودش بسپار تادر مجادله ها وکشمکش ها تفوق وبرتری ازو باشد .

اورا از ده گاو های شیری واسپها بهره بده ودشمنانش را ازان محروم بساز.

ای اندرا بگذار هنگامهٔ بزرگی وشهزادگی او در آفاق شنیده شود وهردشمنی را ، همه بدخواهان اورا ، به او بسپار ومغلوب کن . »

* * *

توای پادشاه برهمه بزرگی ، رقبای تو وتمام کسانیکه باتو مخالفت میکردند پائین تر ازتو هستند .

تویگانه حکمفرما ورهنما وپیشوائی واندرا همراه ومعاون تست . فتح

(۱) این پارچه هارا ازروی متن انگلیسی عالیقدر بناغلی پژواك مدیر عمومی پښتو تولنه لطفاً ترجمه کرده اند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 145 of 1362

وفیروزی بیاور ، مانند شیر خود های دشمنانت را بگیر و مانند پلنگ بدخواهانت را پراگنده ساز .

ای حکمفرما وپیشوای یگانه ، دشمنانت را مغلوب کن . بگیر و آنچه را در دست شان است بدست آور .

سبها وسمیتی یامجلس عوام واعیان : آریاها بهاساس نظامی که دربنوقتها آنرا « دموکراتی » یاد میکنند زندگانی داشتند ودر کار های قبیلوی وحیات قریه وده وامور بزرگ مملکتی ازمشوره و نظریات وافکار تمام طبقات توده کار میگرفتند وبرای این منظور مجالسی داشتند که دوی آن معروف است « سبها Sabha » اصلاً مجلسی بود که در قریه ها تشکیل شده و در آن معاملات کوچك ده وقریه را فیصله می نمودند این مجلس در هر قریهٔ بزرگ تشکیل میشد وبرای انعقاد آن در هر قریه اطاق ومحل معینی وجود داشت ودر آن همه مردم بلااستثنا شامل میشدند ودر آن مشاجرات ومعاملات خویش را فیصله می نمودند وحتی از محل انعقاد آن برای بعضی بازی ها هم کار میگرفتند واز بعضی اشارات معلوم میشود که زنها هم در آن شامل میشدند این مجلس شباهت زیاد به جرگه های قبیلوی ما دارد که هنوز هم قبایل کوه نشین وکسوچی برای حل وفصل بعضی کار های داخل قبیلهٔ خود تشکیل میدهند .

«سمیتی» هم یك نوع جرگهٔ قومی بود ولی مانند «سبها» همه تودهٔ مردم بلا استثنا در آن شامل شده نمی توانستند بلکه مخصوص ریشی ها ونجبا واعیان قوم بود چنانچه یکجا درسرود ریگ ویداشاره شده است که ای اندرا رفقای تو یعنی کسانیکه اسپها وعراده ها ورمه ها و دارائی دارند در مجلس سبها داخل میشوند . ازین جمله معلوم میشود که « جرگه سبها» مخصوص طبقهٔ اعیان وبزرگان قوم و مملکت بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 146 of 1362

مدققین در اطراف مفهوم مجالس فوق الذکر بصورت های مختلف اظهار نظر به کرده اند و بعضی هردوی آنرا عبارت ازیکنوع مجلس میدانند و میگویند که اریاها در عصرویدی بلا استثنا درهمه مجالس خود شامل شده میتوانستند ولی باز هم به فرق آنها قرار یکه بالا شرح داده شد اظهار نظر کرده اند: درمجلس دومی یعنی در «جرگه سمیتی» شخص پادشاه هم شامل میشد. «زیمر» Ziumer میگوید که پادشاه در مجلس «سمیتی» انتخاب میشد ولی بدون شبهه مجلس سبها هم درمورد انتخاب شاه بی مدخلیت نبود چنانچه یك فقره ریگ وید میگوید «همه مردم ترا به پادشاهی انتخاب کرده اند» واین نتیجه رأی تمام توده مردم است که درمجلس های سبها درقریه هادرانتخاب پادشاه خود اظهار رأی کرده اند.

چیزدلچسپی که هنوز درمیان قبایل افغان موجود است وجود مقرراتی است که درجرگه های قومی وقبیلوی خویش ازان کارمیگیرند. این قوانین مانند «لندی های» پښتو که شاعرآن معلوم نیست وضع کننده معینی ندارد و حتماً در آن ازمقررات قدیم جرگه های سبها وسمیتی آثار زیاد موجوداست ودر جمع آوری آن باید صرف مساعی زیاد بعمل آید.

عروسی: پیشتر ذکر نمودیم که اساس اولیهٔ زندگانی اجتماعی آریائی به تشکیل خانواده استوار بود وچون یگانه وسیله تشکیل این جامعه کوچك و مقدس عروسی میباشد، مسئله ازدواج نزد قبایل آریائی نیکوترین عمل مقدس بشمار میرفت. در جامعهٔ که اساس اصلی زندگانی برخانواده و ده وقریه گذاشته شده وپدران به انتقال معنویات و سرود ها به اولاد خود از روی عقیده مکلف بودند طبعاً عروسی از مقدسات شمرده میشد.

عروسی در میان خانواده های آریائی باعسرت بزرگی استقبال میشد و از خود مراسم ساده و زیبائی داشت. مهمترین عامل خوشی عروس وداماد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 147 of 1362

وسعادت خانواده این بوده که پیوند ازدواج آنها به اساس عشق استوار بود . آریائی همان طوریکه شیدای مناظر زیبای طبیعت بوده وتوصیف ماه وخورشید وستاره وشفق از خلال سرود های آنها جسته جسته معلوم میشود و در امور زندگانی همیشه طرف زیبا ومقبول آنرا نگاه میکرد در انتخاب همسورفیقه حیات جز راه عشق طریق دیگری نمی پیمود . آریائی ها درعصر ویدی مانند قبایل چادرنشین امروز بکمال آزادی آوزادگی حیات نیمه دهقانی ومالداری خود را در مراتع سرسبزو دامنه های خرم کوها بسر می بردند. زن هاو دوشیزگان جوان در کشت زار ها ودامنه های کوها و درمیله ها ومجامع عمومی مخصوصاً در «سامانه» که یکنوع میله عمومی بود باجوانان در تماس بودند و به آزادی همسر خود را انتخاب میتوانستند .

پیشتر در مبحث خانواده ذکر نمودیم که دخترجوان عامل مسرت خانواده بشمار میرفت اینجا علاوه میکنیم که جوانان آریائی بصورت عمومی دختران را خیلی دوست داشتند وتنها صدای آنها کافی بود که تارهای قلب حساس بسیاری را به تکان آرد چنانچه دریکی ازسرودها منجمله ذکر است : «جوانان صدای دخترجوان را بقدری دوست دارند که رب النوع ستایش خودرا اززبان بشربشنود» این جمله کوتاه یك عالم عشق است وبه اندازهٔ مقام دخترجوان را درجامعهٔ آریائی بلندنشان میدهد که ازان برتر تصور نمیشود.

عشق اگرچه یك کلمه است ویك مفهوم دارد وعروسی آریائی براساس آن گذاشته شده است معذالك چون دل آریائی منبع احساسات لطیفه وتمام حواس او محکوم نوای حسن بود هرچه داماد وعروس جوان وزیبا میبودند مراسم عروسی آنها در عالم معنویات به پیشگاه ارباب انواع به مراتب بلند مسرت تلقی میشد چنانچه جمله ئی ازخود سرود ها شاهد این قول است :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 148 of 1362

«برای اینکه ارباب انواع با آوازهای پرمسرت خود درمسرت عمومی شرکت جویند باید داماد جوان وعروس قشنگ باشد»

بلی این موضوع نه تنها درجملهٔ فوق ذکر شده بلکه بار بار درسرود ها به آن اشاره رفته زیرا تنها چیزیکه آریائی ها ازان تنفر داشتند زشتی وبدرنگی بود چنانچه میگفتند (زشتی مانند گرز آهنینی است که مردها رامیزند) در صورتیکه بدگلی وبدرنگی راجوان های آریائی به (گرز صدمه رسانی) تعبیر کنند خود قیاس میتوانید کهاین قوم حسن دوست تاچه اندازه عاشق زیبائی بودند ودرانتخاب همسر خویش بکدام پایه جمال وزیبائی را اهمیت میدادند.

درباب لزوم قطعی ازدواج اگرچه پیشتر اشاره شد ولی درخود سرود ها این مفکوره را به اندازهٔ بیك تعبیر ساده وقشنگ ادا کرده اند که انسان بحیرت میرود. میگویند: (زن به اندازه ئی برای مرد ضرور است که زهٔ برای کمان) نگاه کنید این جمله ساده درخود چه تشبیه بکرو ادبی وچه مفهوم بزرگ اجتماعی دارد.

دخترانی که بدون مراعات عشق شوهران متمول انتخاب می نمودند بنظر خوب دیده نمیشدند. دختر کور یامعیوب به آسانی شوهر نمی یافت اگر کسی حاضر به گرفتن آنها میشد ممانعتی هم دربین نبود. عروسی درعصر ویدی اقسام مختلف داشت، معمولاً رضائیت طرفین دختر وپسر شرط بود ولی درآخر رضائیت برادر ویاوا لدین هم دخالت داشت بعضی اوقات دخترهارا دزدی کرده ومی بردند، لیکن این کارها عموماً به رضائیت خود دخترها بعمل می آمد. به ریشی ها بواسطهٔ معرفت ودانائی شان بیشتر دختر میدادند.

اصول عروسی بعد ازموافقت طرفین چنین بعمل می آمد که داماد لباس های نو پوشیده وبادوستان وخویشاوندان به خانهٔ عروس میرفت. طبیعی عروس هم لباس های عروسی پوشیده ومنتظر دامادوداماد خیل می بود. یکی ازمراسم عمده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 149 of 1362

عروسی این بود که داماد دست عروس را گرفته و هردو بالای تخته سنگی می ایستادند و داماد به عروس خود میگفت: «من مرد هستم و تو زن، من «سامان» « Saman » هستم و تو «رك» «RC » من آسمان هستم و تو زمین ، اینجا من و تو یکجا میشویم و ازما اولاد بعمل می آید» بعداز انجام این عمل داماد دست عروس خودرا گرفته واورا بدور آتش خانواده میگردانید آنگاه درعرادهٔ ئی که گاوهای سفید آنرا میکشیدو با گل های خود روزینت یافته بود با برای سازو موزیك وخواندن سرود عروس را بخانهٔ خود می برد ومراسم خوشی چندین روز دوام میکرد .

اریاها در آریانا معمولاً یك زن میگرفتند، پسان ها درمیان مهاجرین آریائی درهند گرفتن چندین زن هم رواج یافته بود . پدر ومادر درازدواج دخترهای خود سن وسال آنها رابیشتر مراعات میکردند و کوشش داشتند که دختران بزرگترا اول تر شوهر بدهند. درسرود ریگ وید موضوع دخترانی که شوهر نکرده ودر خانهٔ پدر بزرگ شده بودند بکرات ذکر شده چون سلسلهٔ نسل یك خانواده باداشتن پسر دوام میکرد آریاها تولد پسر و کثرت آنرا درخانواده بیشتر نیاز میکردند . آرزوی بلند شوهر دریك خانوادهٔ نوتشکیل داشتن حیوانات اهلی برای تربیه و تغذیه ، پارچه زمین برای کشت وزراعت وانتظار پسرانی بود که هرکدام بانشان دادن مراتب دانش ورشادت عضومفید خانواده گردد .

عدم پسر دریك خانواده به منزلهٔ ناداری تلقی میشد ودرچنین مواردبه گرفتن پسر خوانده ها متوسل میشدند . بعداز وفات شوهر، زن عموماً درخانهٔ شوهر می ماند و کمتر اظهار علاقه به شوهر دیگر می نمود .

علاقه بین زن وشوهر به مفهوم صحیح آن در سرود ها ترسیم شده وعین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 150 of 1362

احساسات آنها از دو قطعهٔ ذیل معلوم میشود: «داما دعروس راطوری تعقیب میکنند که آفتاب ازعقب شفق درخشان ظاهرشود» و«زن در خانهٔ شوهر مانند ستارهٔ قطب ثابت قدم است».

مقام زن در جامعهٔ ویدی: با وجود اینکه از خلال سرود هاچنین معلوم میشود که آریاها درعصر ویدی نسبت به‌دختر، تولدی‌پسر را درخانهٔ خودنیاز میکردند این مسئله دلیل‌شده نمیتواند که‌مقام دختر وزن در خانه ودرجامعهٔ عصرویدی پست وحقیر بوده باشد. چون نگه‌داری وشوهر دادن دختر عامل تشویش خانواده شمرده میشد وپسر برعکس به خانوادهٔ خود کمك های مادی رسانیده میتوانست ازین‌جهت به‌تولدی پسر بیشتر مایل بودند. درتربیهٔ خانوادگی که‌پدر ومادر متکفل آن بودند پسر ودختر فرق نداشت وهردویکسان تعلیم وتربیه میشد. طبیعی پسر بیشتر با پدر خویش در کار های بیرون خانه شریك بود ودختر رادر کانون خانواده مادرتربیه میکرد. دلیل روشنی که‌درعصرویدی تعلیم وتربیهٔ دخترها وزن ها رااثبات میسازد وجود یك سلسله «ریشی ها» یا شاعره‌هائی است که‌ازمیان‌طبقهٔ نسوان آریائی درعصر ویدی ظهور کرده‌وایشان مانند ریشی های که ازمیان مردان برخاسته اند در تمام شعب معرفت وقت آگاهی داشتند، شعرمیساختند مراسم قربانی رااجرا میکردند وسرود هائی بنام ارباب انواع می‌سرودند وازین رهگذر مقامی مساوی با ریشی های‌مرد درجامعه اشغال کرده‌بودند واسامی بعضی‌های آنهاقرارآتی است. شهزاده‌خانم «گوشا» شاعرهٔ معروفی بود واشعاراو در کتاب اول ریگ وید سرود ۱۱۷ و کتاب دهم‌سرود ۳۰ و ۴۰ قیداست. «لوپامودرا»شاعرهٔ‌معروف دیگر است ونمونهٔ کلام اودر کتاب اول سرود ۱۷۹ گنجانیده‌شده همین‌قسم«ما ماتا» «ایالا»، «سوریا»، «اندرانی»، «ساسی» هر کدام‌شاعره های معروفی‌بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 151 of 1362

ونمونه های سخن آنها در کتب مختلف سرود ریگ وید قیداست (۱)

یکی‌ازبزرگترین ریشی‌ها « ویسوامیترا » میگوید که : « زن‌خانه است » این‌جمله کوتاه‌وپرمعنی نشان‌میدهد که وجودزن عامل‌تشکیل کانون‌خانه وخانواده است. درین‌شبهه‌نیست که‌سررشتهٔ امورخانه‌درعصر ویدی متوجه‌زن بود معذالك به‌کارهای بیرون خانه‌هم به‌شوهر خود کمك‌میکرد حتی مثال های در سرودها داده شده که‌زن باشوهر خود درجنگ ومقابلهٔ دزدها شرکت می‌جست .

---

(۱) برای اینکه قدرت کلام وطرز تخیل یکی ازین شاعره ها معلوم شود یار چهٔ شعر شهزاده خانم « گوشا » را که در کتاب‌اول سرود ۱۷۷ ذکر است ودوست عزیزم یژواك ترجمه نموده اینجا میدهم .

«ای اسون (ستار گان صبح) عرادهٔ شما که سریعتر ازخیال‌است ، عرادهٔ‌که آنرا اسپ‌های دلیر وتندمی کشند ، بسوی‌مردمان می‌شتابد . کجامیروید تامنزلگهٔ یاکان را جستجو کنید . ای دلاوران وپهلوانان اینجاه رهایشگاه مایائید .

شما ای صاحبان کار نامه ها ی عجیب « وندانا » Vandana را برون آوردید تا مالك فیروزی وشکوه گردد . مانند زرصافی که‌مدفون باشد، چون کسیکه درسینهٔ تباهی وفناخسیده باشد ،مانند آفتاب که‌در حجلهٔ ظلمت‌پنهان باشد .

ای « اسون » شما به معاونت قوت‌هاونیرو های برز گ تان ، آن مرد باستانی « شاوانا » رابه آغوش جوانی سپردید . شما ای « ناساتیاس » عرادهٔ تان را بگمارید تادختر آفتاب را باهمه شکوهی که‌دارد بردارد .

شما ای کسانیکه همواره جوان هستید وباسپ های گند می خویش بابالها چابك پرواز میکنند « بهوجیو » رااز بین امواج بحربیرون کردید .

ای صاحبان کار نامه های عجیب ، زمین را شیار کردید . وجو کاشتید برای انسان شیرهٔ غذادادید « داسیو » (بومیان هند) را با کرتای خویش ازمیان بر داشته دور افگندید وبه « آریا » روشنی وسیع ورخشند گی دادید که‌به آفاق پخش‌شد .

ای برز گان ! من‌از شمااستعانت میکنم . ای « اسون » به‌نیازهای‌من‌به‌دیده‌لطف بنگرید ای « ناساتیاس » بمن ثروت زیاد وتمول کثیری بدهید که‌با اطفال همراه‌باشد .

این کارنامه های‌برز گ وشجیعانه شما که آن رادر دوره های‌باستان کرده‌اید مردم میدانند ، نیاز میکنم که ای صاحبان قدرت ونیرو ، دعاهای من درحالی بشما خطاب شوند که فرزندان دلیر وشجاع در اطراف من‌ایستاده باشند .»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 152 of 1362

بازی وورزش : ازسرود های ریگ‌وید واشاراتیکه درموارد مختلف شده معلوم میشود که قبایل آریائی درعصر ویدی وپیشتر ازآن به انواع ورزش وساعت تیری‌هاوبازی‌ها درهوای‌آزادودرداخل خانه‌مشغول میشدند ازمشاغل عمدهٔ آنها درهوای آزاد یکی‌شکار بود که نه‌تنها وسیلهٔ‌ساعت‌تیری بلکه‌یکی ازمنابع‌بزرگ زندگانی آنهاهم‌بشمار میرفت‌تیروکمان وسگ‌شکاری‌استعمال میشد پر ندهٔها را باتور ودام وبعض حیوانات مثل گرگ وشیر را به تلك میگرفتند هکذا درچاهای که‌روی آنرا خس‌پوشك میکردند بعض حیوانات وحشی‌را میگرفتند .

اسپ سواری واسپ دوانی : آریا های عصر ویدی به اسپ سواری واسپ دوانی وسواری عراده‌هائیکه‌اسپ آنرا کش‌میکرد شوق‌مفرط داشتند راجع به‌اندارا یك جمله یکی ازسرودها چنین‌میگوید : « ای‌اندرابه کمك‌ما ازنقاط دوردست به سواری دواسپ زیبا بیاواین‌سوماراببوش » یك‌جای دیگر چنین ذکرشده : « پهلوانان‌ما بااسپ‌ها پروازکرده یکجاآمدند » همین‌قسم‌ازاسپ دوانی واسپ دواننده تذکرات زیادی‌درسرودها داده شده .

طاس بازی : یکی‌ازمهمترین سرگرمی آریاها درعصر ویدی چه در هوای آزادوچه‌درداخل خانه یکنوع بازی بود که‌باطاس اجرامیشد اگرچه اصول آن‌پورا معلوم نیست اینقدر گفته‌میتوانیم که‌بعض اوقات باسه‌و گاهی‌باچهار وگاهی‌هم باپنج‌طاس بازی‌میشد ودرهردهکده وقریه همان جائی که مجلس قبیلوی « سبها » دایرمیشد معمولاً مردم برای‌وقت گذرانی واشتغال به‌چنین بازی‌ها هم‌جمع میشدند. ریگ‌ویدتقلب وخدعه‌را در بازی یکی‌از جنایات بزرگ حساب میکند .

اتن ورقص : قراریکه‌ازبیانات‌سرودهامعلوم‌میشود درعصرویدی‌وپیش‌ازآن مردان‌وزنان اتن‌می‌انداختند ورقص‌میکردند ولی‌معلوم نمیشود که‌زن ومرد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 153 of 1362

یکجاهم رقص می نمودند یا نه . اتن طوریکه امروز درمیان قبایل افغان و نورستانی معمول است عیناً به همین رویه درعصرویددرمیان آریاهای آریانامعمول ومروج بود . جوانان آریائی کاکل های دراز خویش را باروغن چرب کرده و در حالیکه خویش را باگل های قشنگ خودرو زینت میکردند ، دسته دسته آواز خوانده به میدان های اتن حاضر میشدند. اتن مانند امروزعموماً درهوای ازادو در میدان های عمومی بعمل می آمد چنا نچه واضحاً در کتاب دهم سرود ۷۶ فقرهٔ هشتم یك جمله چنین میگوید «گردضخیم مانندمردانی که اتن می انداختند بهوابلند میشد» اتن جنگی عبارت ازهمین اتن عادی بود که درآن نفری به تعداد زیاد شامل میشدند . این اتن با آواز نهیب دهل بهترین وسیله ئی بود که جوانان را درمیدان جنگ گرم میساخت .

درعصر ویدی رقاصه هائی که پیشه آنها رقص بود هم وجود داشت در موقع اجرای مراسم عروسی ودفن مرده رقص های مخصوص معمول بود . در بعض جاها به رقص دختران جوان هم اشاره شده .

خواندن وموزیك : آواز خواندن و مراتب قدامت آن تنهابه نژاد آریائی اختصاص ندارد بلکه میتوان گفت که بشر از هرعرق ونژادی که باشد در قدیمترین مراحل زندگانی آواز خواندن را بنوعی بلد بوده وبرای کلماتیکه رنگ شعر داده بود شیوهٔ خواندن هم حتماً داشت . از عمو میات گذشته اگر آریاها ومخصوصاً آریاهای عصرویدی را درآریانا نگاه کنیم خواهیم دید که آواز خواندن ونغمی درمیان آنها خیلی معمول بود درمیان کتله ئی که شعر گوئی کارمیراثی خانواده های آن باشد ، مردمانیکه حفظ سرودهارا از وظایف اولیهٔ مذهبی وخانوادگی خود بدانند . خانواده هائیکه رکن بزرگ آئین آنها روز سه مرتبه خواندن سرود ها باشد چیز طبیعی است که آواز خواندن ازقدیم ترین زمانه ها تاعصر ویدی وبعد ازان درمیان ایشان معمول

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 154 of 1362

بوده وبه مراتب ترقی رسیده بود قبایلی که شعر میگویند، سرود میسازند اتن می‌اندازند، امکان دارد که آواز نخوانند؟

همین طور موزیك . درحالیکه شعر، سرود خواندن، اتن باشد موزیك ازلوازمات آنهااست . موزیك بعقیدهٔ پروفیسر «کیث» Keith درعصر ویدی مراحل ابتدائی خودرا پیموده‌بود ازین نظریه‌معلوم می‌شود که آریاهای آریانا مراحل اولیهٔ موزیك را پیموده واساس موزیك آریائی ازینجا به ماورای شرقی اندوس نشرشده است . آریاها درآریانا سه نوع ادوات عمدهٔ موزیك یعنی آلات تاردار وآنهائیکه بایف ودست‌زده میشد همه‌را میشناختند و آنها را به‌نام های «دندوبهی Dundubhi» ، وانا Vana ، ویونا Vunâ یاد میکردند .

یکی‌ازشعرای ریگ‌وید میگوید که : «آوازتوله‌ازرهایشگاه مسعود «یاما» شنیده میشود» . چون‌رهایشگاه یامادرشمال هندوکش عبارت از همان قصر «وارا» است که‌در بخدی بنانهاده بود گفته میتوانیم که درقدیمترین مراحل زندگانی خود آریاهای آریانا به‌اساس موزیك بلدبودند وپادشاهان بزرگ بخدی در ترویج آن صرف مساعی زیاد میکردند موزیك علاوه براینکه در مجالس سرود واتن ومراسم عروسی ودربار شاهان کمال عمومیت داشت در محاربه هم مورد احتیاج بود وبرای تشجیع و تهیج جوانان وترسانیدن دشمن بهترین وسیلهٔ بشمار میرفت . یکنوع نشیده های مخصوصی که در محضر پادشاهان وسرداران قومی وبزرگان خوانده میشد به «دناس تیوتی» Dnastutis یاد میشد واشعاران بیشتر شکل مدحیه داشت .

ساما نه : این کلمه درسرود ریگ وید زیاد ذکر شده وعبارت ازیك نوع میله‌ئی بود که درمیدان های آزاداجرا میشد درین میله تمام طبقات جامعه مرد، زن، پیر، جوان، اطفال، ریشی‌ها ، پهلوانان، ورزشکاران، سوارکاران همه شامل میشدند ودرآن ابراز لیاقت وهنرنمائی میکردند . ریشی‌ها پارچه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 155 of 1362

های شعر وسرود خود را میخواند ند ، جوان ها اقسام مظاهرات ورز شی بعمل می آوردند وسوارکاران بهاسپ‌دوانی ومسابقه مبادرت می‌ورزید ند . دخترها وزنها برای ساعت تیری وحتی انتخاب همسر در بن میله‌شر کت میکردند این میله بعضی‌اوقات شب وگاهی هم روز تشکیل میگردید . اگر شب دایر میشد تاصبح‌دوام میکرد واگرروز بعمل‌می‌آمد تاشام دوام‌مینمو د انواع بازی ها واتن ورقص ازطرف شامل شوندگان اجرا میشد وموسیقی نوازان وخوانندگان بانوای موزیك وخواندن خوبش حاضرین را مسرور ومشغول میساختند . جبه ها ومیله های ملی که امروز معمولاً دراوائل بهار درنقاط مختلف افغانستان درهوای آزاد تشکیل میشود به میله « ساما نه » عصر وبدی شباهت زیاد دارد ویونانی ها این خاطرهٔ قدیم را تحت پروگرام معینی آورده بودند .

جنگجوئی واسلحه : جنگ وجنگجوئی یکی از مشاغل عمده آریائی ها بود.زندگانی‌نیمه کوچی ونیمه‌زارع که‌بیجاشدن قبایل‌را ازیکجابجای‌دیگر ایجاب میکند طبعاً این کتله باشهامت را برای مجادله آماده ساخته بود . درموقع جنگ عموماً تمام قبایل آریائی شامل‌می‌شد خودشاه شخصاً دستجات جنگجویان خود را سرکردگی میکرد وروحانیون وشعرای قبایل باخواندن دعا ومناجات واشعار رزمی روحیات جنگجویان را بلند برده وراه فیروزی‌را برای ایشان آماده می‌ساختند .

پادشاه ونجبای‌سلحشور درمیان عراده‌های جنگی سوارشده ومیجنگیدند دراین عراده‌ها دو نفرجا میگرفت یکی سرباز ودیگری عراده‌ران ، اولی بطرف‌چپ ودومی بجانب راست می‌نشست وتااندازه زیاد کامیابی سرباز به قابلیت عراده‌ران مربوط‌بود سائرمردم عوام‌قبائل پیاده میجنگیدندواز خود دسته‌های خورد خوردی‌داشتند، اسلحهٔ آنها عبارت ازتیر وکمان ، نیزه وتبر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 156 of 1362

قمه. فلخمان بود ومهمترین همه تیر و کمان بشمار میرفت . زره و کلاه خود نزد ایشان مجهول نبوده . سرباز خود به‌سر کرده زره می‌پوشید وقمه درکمر میزد وکمان را به‌دوش می‌افکند. چوب‌تیرهای آنها قسماً از نی‌بودوپیکان آن‌را ازشاخ یاازفلز می‌ساختند . تیرهای‌زهر آلودهم گاه‌گاه استعمال می نمودند باوجودیکه اسپ‌سواری واسپ‌دوانی نزدآریائی‌ها بسیارمعمول بود وبرعلاوه درکش کردن‌عراده‌های جنگی‌هم‌از آن کار میگرفتندولی‌درسرودها ازاستعمال سواره نظام درجنگ تذکری بمیان نیامده است .

البسه : البسه آریائی‌ها عموماً ازپشم گوسفند بافته می‌شد و عبارت ازدوپاسه پارچه‌بود . قراریکه درمیان اطفال امروزه نورستان معمول است پارچه‌های پوست‌را هم‌بصورت لباس‌استعمال میکردند آریائی ها به‌تزئینات سروبر خودسلیقه وذوق مخصوص داشتند وزن‌ومرد هردوفرقه زیورات‌طلائی بازوبند ، گلوبند ، گوشواره ، انگشتر حلقه گوش وغیره می پوشیدند لذا ازهرنقطهٔ نظر که دیده شود یادگارهای حیات‌عصر (ریگ‌وید) باتمام‌جزئیات آن هنوز درمیان قبایل افغان مشاهده میشود وجوانان‌زیبا ورشید افغان انگشتر ها ، حلقه ها ، گوشواره‌ها وحلقهٔ گوش‌وبازوبند هابصورت پوش تعویذ وغیره استعمال میکنند. دربن‌شبهه نیست که زندگانی قبیلوی ودموکراسی قبیله‌افغان حیات نیمه‌مالدار ونیمه‌زارع باتمام ملحقات آن که‌عبارت ازرمه داری ، استعمال لبنیات درغذا ، شوق‌اتن ورقص‌وبساچیزهای دیگرمی‌باشدمظهر زنده حیات‌عصر ریگ‌وید آریائی های افغانستان است پس‌هیچ غرابت ندارد که‌مردان قبایل درآرایش خویش بگوشندوانگشترها وبازوبندها و گوشواره‌ها استعمال نمایند . همین‌طور گذاشتن‌موی‌سر و کاکل تاسرشانه ازیادگارهای قدیم آریائی است که آن را به مواظبت چرب میکردند وشانه می‌نمودند زن ها موهای خودرا می بافتند و مردها دربعضی مواقع آن‌را پیچ‌پیچ داده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 157 of 1362

بیك طرف شانه میکردند از اختصاصات قبیلهٔ وسیشتا Vasishtas این بود که کاکل های خود را بطرف راست تاب میدادند . کل کردن موی نزد آنها مجهول نبود اماریش را عموماً میگذاشتند و مانند جوان های افغان که در روزهای اعیاد ملی گل های طبیعی را به سر و بخن خود میزنند در عصر ویدی هم در مواقع خوشی و میله های قومی جوان ها به کاکل های چرب کردهٔ خود گل های خوذرو را میخلا نیدند

زراعت و مالداری : آریائی های عصر ویدی نه تنها زراعت پیشه و نه محض مالدار بودند بلکه به هر دو دست داشتند ولی باوجود اینکه زراعت و مالداری هر دو در میان آنها معمول بود بیشتر به مالداری و تربیهٔ حیوانات اشتغال می ورزیدند . دربعضی قسمت های سرودی که در مورد یکتها ذکر شد و بسا سرود دیگر ، شعرا داشتن گله های گاو و گوسفند و اسپ مخصوصاً رمه های گاو را زیاد التماس نموده و آن را یکی از علائم دارائی و نیك بختی تصور می نمودند . شعرا وقتیکه اشعار مدحیه وغیره برای قبیله میخواندند بطرف راست آنها بصورت بخشش و حق الزحمه یك رأس گاو میگذاشتند و گاو علاوه بر اینکه در قلبه و سائر حوایج زراعتی استعمال می شد در کشیدن گراچی ها هم بکار می افتاد اسپ بیشتر در کشیدن عراده های جنگی و در دوانیدن که یکی از ورزش های مخصوص آنها بشمار میرفت استعمال می شد دیگر از حیوانات خانگی آنها گوسفند و بز و سگ بود که برای شکار و حفاظت رمه و نگه بانی آنها هنگام شب بکار میرفت . آریائی های مالدار اگرچه در اوائل بیشتر به تربیهٔ حیوانات شوق داشتند چون در افغانستان متبسط شدند طوریکه (مکدونل) در صفحهٔ ۱۶۶ ادبیات سانسکریت میگوید مبانی اولیهٔ زراعت را از مملکت مافرا گرفتند و چون کلمهٔ قلبه (کریش Krish) در سانسکریت ویدی و اوستائی هردو معمول است نظریهٔ فوق را تقویت میکند . زراعت در عصر ریگ وید در میان آریائی های آریانا ترقی نموده بجائی رسید که برعلاوهٔ اینکه مایحتاج و خورا کهٔ شان را کافو

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 158 of 1362

میکرد وسیلهٔداد وستد وتجارت آنهانیز گردید. قولهٔ آنها قراریکه « اتروید » شرح میدهد یك قسمت فلزی داشت که گاو آن را میکشیدوزمین راشخم میکرد چون زمین شخم شده بودروی آن دانه می پاشیدند و بواسطهٔ جوی های سرباز آبیاری میکردند موضوع دروغله باداس ودسته کردن آن و گذاشتن دسته‌ها درخرمن وتشکیل خرمن و کوبیدن وپاك کردن آن باغربال همه بکرات ذکر شده. دانهٔ که میکشتند خوب معلوم نمیشود که چه بوده سرودها آن راياواYava یاد کرده‌اند (۱) واز روی بعض سرودهای تازه میگویند که مطلب ازگندم بوده ولی یقین معلوم نیست که مقصد از «یاوا» آریائی های عصر ریگ وید افغانستان چه بود. نورستانی ها یکنوع نان نازك را که از آرد ارزن می پزند «یاوه» گویند.

تربیهٔ حیوانات اهلی ومخصوصاً نگه‌داری رمه‌های گاوشیری، بزوگوسفند و نر گاو درعصر ویدی خیلی عمومیت داشت علاوه براینکه شیر بز و گاو درغذا وخوراك وترتیب مشروب سوما مدخلیت زیاد داشت ازپشم وپوست این حیوانات برای تهیهٔ لباس خود کارزیاد میگرفتند. گاو ومخصوصاً گاوشیری درحیات ونظام اجتماعی آریائی ازقدیم ترین زمانه‌ها تاعصر ویدی وبعداز آن دخالت واهمیت زیادداشت. هرخانوادهٔ آریائی یکعدهٔ کافی حیوانات اهلی داشت. خر برای حمل ونقل، اسپ برای سواری وکش کردن عراده‌های جنگی، ماده گاو وبزبرای شیر، نر گاو برای قولبه وسگ برای حفاظت خانه ومنزل استعمال میشد. اگر چه اسپ در انتشار و پیشرفت آریائی و مهاجرت و جنگ ها وفیروزی های آنها کمال مدخلیت داشت ولی اهمیت گاوشیری اگر از آن زیادتر نبوده کمتر بهیچ صورت نبود. خانواده های آریائی در عصر ویدی هر کدام به اندازهٔ کافی گله‌های گاوداشتندو بیشتر دیدیم که وجود رمه‌های حیوانات

(۱) درنورستان نان ارزن نازك را (یاوه) گویند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 159 of 1362

مخصوصاً رمه‌های گاوهای شیری در تشکیل آغیل و چرا گاه و بصورت غیر مستقیم در مراتب مختلف نظام زندگانی اجتماعی آنها تاثیر افکنده بود .

قراریکه از سرودها استنباط میشود علامهٔ دارائی خانوادهای آریائی داشتن رمه‌های حیوانات ومخصوصاً گاوهای شیری بود. پادشاهان هر کدام رمه های شاهی داشتند وویشی ها را که سرود های مدحیه میساختند ودیگر خدمات اجتماعی بعمل می آوردند یکعده گاو بخشش میدادند وموضوع اکثر سرودها را تقاضا و خواهش حیوانات تشکیل داده است .

تا جائی که از سرودها برمی آید چنین معلوم میشود که حتی واحد خریداری وتبادلهٔ اجناس هم گاو بوده چنانچه مقدار معین گیاه سوما را درمقابل یکعدهٔ معین گاو تبادله میکردند وچون حیوان قابل تبادله را «پاسو Pasu» میگفتند مدت ها این کلمه معنی دارائی را افاده میکرد چنانچه رومن های قدیم کلمهٔ «پیسو» یا «پکوس Pecus» را به معنی ثروت استعمال میکردند (۱) و حتی زمانیکه پول هم درمیان آنها بمیان آمد به «پکوس» یا پکو Pecu موسوم شد درقطار بخشش عدهٔ گاو بسان بخشش عدهٔ اسپ وخر وشتر وعرادهٔ حمل ونقل وغیره بمیان آمد . اهمیت گاو ولزوم آن درعصر ویدی باعث شده بود که حتی درهمان عصر هم از کشتن آن احتراز کنند چنانچه بعض ازویشی ها این مسئله را قدغن کرده بودند .

صنعت : ناگفته نماند که آریائی های عصر ویدی افغانستان بکلی از مبادی صنعت بی بهره نبوده بلکه تا اندازهٔ کافی صنعت درمیان ایشان خصوص دراواخر عصر (ویدی) پیش رفته بود . از همه پیشتر صنعت چوب در میان آنها ترقی کرده و نجاری نزد آنها پیشهٔ با افتخاری بشمار میرفت زیرا نجار احتیاج بزرگ واساسی آنها را که عبارت ازعراده های جنگی وکراچی های مخصوص کشت

(۱) پیسه که تاحال درکشورما درعوض پول استعمال میشود به این کلمه بی ارتباط نیست .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 160 of 1362

و زراعت بود تهیه میکرد چون مانند بختون‌ها و نورستانی‌ها ظروف خانگی آنها هم اکثراً از چوب بود از این جهت هم اهمیت صنعتکار چوب بیشتر حس می‌شد. مشروب کوهی (سوما) مخصوصاً در ظروف چوبی نوشیده میشد. ما گفته نماند که نجارهای ایشان در تزئینات عراده‌های جنگی بسیار میکوشیدند و شعرا مهارت خویش را به کسانیکه عراده ها را درست میکردند مقایسه کرده اند.

بعد از نجار یا صنعت کار چوب، صنعت کار فلز که روی همرفته آهن گر ومس گر وزرگر امروزی را در بر میگیرد نزد آنها با اهمیت تلقی می‌شد. مشارالیه در کورمئی که با بال پرندگان یکه میکرد سنگ معدنی را میگداخت، دیگ های خورد و دیگر ظروف معمولی را از فلز میساختند. در سرود ها فلزی بنام «Ayas ایاس» ذکر شده لیکن واضح نمیتوان گفت که مقصد از ان چه بوده معنی مس، آهن و برنج هرسه‌را ازان میتوان کشید شاید قلعی باشد. دباغ و صنعت دماغی هم در میان آنها معمول ومروج بود. کار بافت تکه وبوریا ازنی بیشتر به زن‌ها تعلق داشت تذکار این مطلب دراینجایی مورد نیست که پیشه وری ودست زدن بیکی‌ازین حرفه‌ها درعصر ریگ ویدچیزیست درجامعه نبوده بلکه اسباب افتخار همگان بشمار میرفت وکسانیکه به‌پیشه‌های فوق‌الذکر مشغول بودند باشرف‌ترین اشخاص قبایل بشمار میرفتند.

خوراك: درغذای آریائی‌ها برطبق زندگانی قبایل مالدار شیر مدخلیت زیاد داشت که خالص یامخلوط باحبوبات خورده میشد. مسکه‌هم زیاد بمصرف میرسید. از آرد حبوبات باشیر ومسکه کلچه درست میکردند سبزی ومیوه‌جات درتغذیهٔ‌شان مدخلیت‌زیاد داشت. گوشت قربانی‌حیوانات‌مثل نر گاو وگوسفند ویزهم به‌مصرف خوراکهٔ آنها میرسید. درمواقع میله‌های عمومی بیشتر نرگاوها را میکشتند واز روی عنوان (انی تیگوا Atithigua) یعنی (کشندهٔ نرگاو برای مهمان‌ها) معلوم میشود که بعضی اشخاص بصورت خصوصی وظیفه‌دار این عهده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 161 of 1362

بودند . چون آریائی‌ها اسپ هم گاه گاه قربانی میکردند درین مواقع گوشت آنرا نیز میخورند ولی بواسطهٔ قلت قربانی اسپ گوشت آنهم کمتر و بصورت غیر عادی بمصرف میرسید . مادهٔ گاورا بواسطهٔ اینکه شیر میداد وازشیر آن خورا که‌های مختلف بدست می آمد نمی کشتند و آنرا (اگونیا Aghonya) (غیر قابل کشتن) میدانستند ازین جا معلوم میشود که احترام مادهٔ گاو در میان آریائی های هند چیزی است که تاعصر ریگ‌ویدا ثرات آن معلوم میشود معروفترین مشروباتی که آریائی‌ها استعمال میکردند (سوما) است که از عصارهٔ گیاه کوهی وشیر وعسل ساخته میشد. چیدن گیاه سوما در کوها و کشیدن عصاره واختلاط آن باشیر وعسل کارزن‌ها بود . مشروب سوما بعد ازمهاجرت شاخهٔ آریائی‌ها ازافغانستان به‌هند ازبین رفته ودر عصر اوستائی هم بنام هوما باقی‌ماند . سوما اگرچه درعصر (ریگ‌وید) خاصیت مخصوص مذهبی بخود گرفته‌بود وبیشتر درمواقع اجرای مراسم قربانی صرف می‌شد ولی اینهم دال به‌این است که‌این مشروب درمیان تودهٔ عوام‌عمومیت زیاد داشت. مشروب دیگری که‌درعصر (ریگ‌وید) درمیان‌عوام رواج‌داشت (سورا Sura) نام‌داشت که ازعصارهٔ حبوبات استخراج می‌شد وواضحاً دارای خواص مستی آور بود چون‌محل‌روئیدن بتهٔ‌سوما یکی ازنشانی‌های محل اقامت آریائی است‌دران زمینه مبحث علیحده هم نوشته شده است .

عقاید : آریائی‌ها درمراتب‌اولی وقدیمترین روز های زندگانی خود در «آریانا ویجو» و بخدی‌ازدین وآئین به معنی اصل کلمه هیچ نوع آن را نمی‌شناختند اما طبعاً مناظر زیبا و قشنگ طبیعت وقوه های محیر العقول وعجیب آن درایشان تاثیرنموده آفتاب‌ایشان را گرم‌میکرد ، ماه سیاهی‌شب را به‌نور نقره فام‌خود روشن می‌ساخت ، ستارگان دردل شب باتلالو واشکال الماس نمای خود ایشان‌راواله می ساخت ؛ رعد و برق ازماورای لایتناهی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 162 of 1362

فضا آنها را تهدید می نمود ، ظلمت خوف انگیز شب چون فرا میرسید طبعاً ایشان را افسرده می ساخت و باز دمیدن صبح ، سپیدهٔ شفق ، طلوع آفتاب وحرارت منفعت‌بخش آن روح تازهٔ درایشان دمیده افکار سیاهی را که از تهدیدشب عائدشده‌بود درومی نمود بهمین نوع مناظر بدیع وشگفت آور طبیعت وتغیرات دائمی صحنهٔ آن دائماً ایشان را بخود مشغول ساخته یکنوع جذبه در آنها تولیدمیکرد چنانچه همین جذبه است که آهسته آهسته نزد آریائی‌ها درمراتب اولی حیات انبساط یافته شکلی‌بخود گرفت که آن را میتوان «احترام عناصر طبیعی» خواند . دین آریائی مربوط مظاهر طبیعی بود وامید استفاده ازعناصر وترس از آن طبعاً ایشان را مربوط به طبیعت ساخته آهسته آهسته آنها را اول به احترام وباز به تمجید و توصیف قواهای طبیعی وادار ساخت واز همین جا است که‌مرحلهٔ دومی درسیر مراتب مذهبی آریائی بمیان آمد وازان پایان‌تر صحبت خواهیم کرد .

پیشتر گفتیم که‌ازسرود ویدی نمیتوان به‌آسانی‌دین آریاهارابه‌معنی‌اصل کلمه شرح‌داد . این‌موضوع اگرچه شرح وبسط زیاد میخواهد ولی بازهم به چند کلمه‌ئی‌میتوان گفت که‌سرودویدی باوجودیکه دراثراحتیاج مبرم مذهبی بمیان آمده واجدقوانین ونظام واصول واساس وفروعات‌ومراسم مشخص یك دیانت معین نیست. بعضی‌ازمدققین به‌این موضوع اشاره میکنند که‌درسرودها آثاردیانت‌های مختلف دوره‌های قبل‌التاریخ آریائی تاثیر افگنده وبصورت پراگنده مظاهر آنهامعلوم‌میشود . روی‌همرفته دردیانت آریائی درعصرویدی مخصوصاً درعصر «ریگ‌وید» یکعده‌قوای سری‌مظاهر عناصر طبیعی‌بنام های «وارونا» (آسمان پرستاره) ، اندرا (رب نوع رعدو جنگ) ، سوریا میترا (مهر، آفتاب) ، اگنی (آتش) ، سوما (مشروبی که ازگیاه کوهی‌وشیر وعسل ساخته میشد) ماروت(باد) ، آسمان ، زمین ، شفق ، شب ، روز، ستارهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 163 of 1362

صبح وشام وغیره وغیره اسم برده شده هکذا درین ردیف اسمای بعض شاهان هم تذکار رفته که اشاره به احترام و پرستش اجداد میکند مبداء واصلیت شخصیت های مذکور آنقدرها روشن نیست وداستان های مربوطهٔ آنها قسمت های متضادهم دارند معذالك سرودها روی همرفته درتوصیف وستایش آنها وقف شده و معلوم میشود که آریاهای عصرویدی عناصر طبیعی را نام ها وشخصیت معین داده و آنهارا باداستان های کهن پرستش اجداد مخلوط کرده اند .

آیا عناصر پرستی آریائی چه مراسمی داشت ؟ واین مراسم درکدام جای ومحل معین انجام میگرفت یانه ؟ طوریکه پیشتر اشاره کردیم مراسم مذهبی آریائی آنقدر مشخص نیست که اینجا شرح یابد واگر پارهٔ مراسمی هم داشت مربوط به قربانی ونوشیدن سوما وپارهٔ چیزهای دیگر بود که باشروط واساس معین مراسم کلی مذهبی را نمایندگی نمیتواند . قراریکه ظاهراً معلوم میشود میتوان مراسم مذهبی آنهارا دوحصه نمود : یکی مراسم رسمی مانند قربانی ها وصرف سوما ودیگر مراسم خانوادگی . درقسمت اولی بیشتر ریشی ها وطبقهٔ منور شرکت میجست ودومی درکانون خانواده روزسه یا پنج دفعه بعمل می آمد . ریاست مراسم مذهبی درکانون خانواده متعلق به پدر بود ومادر ودیگر اعضای خانواده درآن شرکت میجستند مراسم دیگری دراوقات معینهٔ سال درکانون خانواده صورت میگرفت . ریشی هائی که اصلاً ازروی پیشه روحانی بودند فقط دربعض مراسم معینهٔ خانوادگی مانند مراسم عروسی ، وفات ، ودر دادن آتش درکانون خانوادهٔ جدید وغیره مداخلت میکردند .

به این ترتیب گفته میتوانیم که آریاها برای اجرای مراسم مذهبی بنام معبد کدام محل مشخص ومعین دیگر نداشتند وچون مراسم مذهبی آنها مانند خود مفکورهٔ آئین شان ساده بود معبد وعبادت آنها اشکال وتکلفی نداشت . بعضی مراسم قربانی که خارج خانه بعمل می آمد عموماً در یکی از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 164 of 1362

نقاط قشنگ دامان طبیعت اجرامیشد . لذا این را هم میتوان گفت که دامان طبیعت معبد آنها وشنیدن تمجید وتوصیف عناصر طبیعی وکار نامه‌های خارق العادهٔ اجداد عبادت شان بود .

قربانی یکی از مشخصات آئین آریائی عصرویدی است وآنرا بنحوع مجبوریت وفرضی تلقی میکردند که ادای آن برهرفرد وخانواده لازمی وحتمی بود زیرا تصور میکردند که به‌این‌ذریعه ارباب انواع درحل مشکلات با آنها شریك شده وطرفین ازآن برخواهند خورد چنانچه درین مورد میگفتند : « قربانی کنید تا ارباب‌انواع غنی شوند آنگاه شمارا مستعد وغنی خواهند ساخت ... از غذا موجودات پیدا میشود ، از باران ، غذا بمیان می‌آید واز قربانی باران میخیزد ... کسیکه به گردش این عراده کمك نمیکند سزاوار زندگی نیست . » (۱)

درین شبهه‌نیست که آئین ساده وابتدائی آریائی با تحول تدریجی مراتب مختلف‌را پیمود وقواهای طبیعی آهسته‌آهسته درمخیلهٔ آنها صاحب شخصیت ونام ونشان وصفات وسجایای علیحده گردیده است . از خلال سرودها اینطور هم‌حس میشود که مجموع تمام عناصرمفید ونورانی را « دووس Davos » یعنی « ذرات در خشان » میگفتند ودر اکثر زبان های هند واروپائی نام « خداوند » (ج) از همین کلمه باجزئی تغیراتی بمیان آمده ودرپښتو مفهوم لغوی آن به‌شکل (دیوه) یعنی چراغ باقی است «دووس» کلمهٔ‌بود که‌به‌آن بلااستثنا تمام ارباب انواع ومظاهرمفید ونورانی طبیعی‌را یادمیکردند وحتی‌قوهٔ مافوق‌کل‌را بنام « دووس پاتر Dyeus Pater »مسمی ساخته بودندازین‌رو بعضی‌ها به‌این نظریه‌هم‌رسیده‌اند که آریاهاپیش‌ازعصراوستا

صفحهٔ ۲۵۵ کتاب ذیل تالیف واله دوبوسن

Indo-Europeens et Indo iranien. L. Inde jusque Vers 300 av. J. C.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 165 of 1362

حتی در دورهٔ ودیدی هم موضوع وحدانیت خداوند (ج) را حسن نموده بودند. بهمین اساس بعضی ازمد قیمین اظهار میکنند که آریاها اگرچه در ظاهر امر قوای طبیعی را تمجید وستایش میکردند بالواسطه خالق کل آنها را هم میشناختند. «مستر داس» در اثر خود موسوم به «ریگ وید یک کچر» (۱) تحت عنوان «وحدت در تعدد» درین موضوع به تفصیل وارد شده و اظهار میکند که در سرود ریگوید تعدد اسمای ارباب انواع مثلاً: اندرا، میترا، وارونا، اگنی وغیره نام های مختلف یك ذات واحد است مشارالیه درین مورد نظریه «مستر گریفت» (۲) را چنین می آرد: «نامهائی که شعرا ذکر کرده اند همه در حقیقت اسمای یك ذات واحد است که قدرت ما فوق کل را تشکیل میدهد و از خود مظاهر مختلف دارد.» مستر داس بعد از ذکر فقرات متعدد متن سرود ویدی تحت عنوان «پراجپاتی» که در ریگوید بنام «هیرانیه گربها» ذکر شده و معنی تحت اللفظی آن «هسته طلائی» است سرود ذیل را می آرد که از آن مفهوم وحدانیت و یگانگی ذات خداوندی روشن میگردد و ترجمهٔ آن قرار اتی است:

«در شروع خلقت نوری تجلی کرد. او مالك تمام مخلوقات است. او زمین و آسمان را آفرید. ایا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟ او که نفس داد، او که قوت بخشید، اوامرش را همهٔ ارباب انواع می پذیرند. سایه او فنا ناپذیر است. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم. او که در سایه عظمت خود یگانه پادشاه ذی روح وجنبندگان است. او که بر انسان و حیوان یکسان سلطنت میکند. آیا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟

او که هیماوات، سمودرا، راشا (۳) شاهد عظمتش میباشند. کسی که این همه مناطق از آن اوست. ایا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم او که قدرتش اسمان را نورانی وزمین را محکم نگه داشته. او که اسمان هارا

(۱) صفحه ۴۷۲ (۲) مستر گریفت یکی از مترجمین سرود ویدی میباشد (۳) نام های کوه واوقیانوس و رود خانه است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 166 of 1362

برقرار نموده ، او که پیمایش طبقات فضادرید قدرت اواست . آیا او آن نیست که قربانی های خودرا به او تقدیم کنیم ؟

او که قدرتش حتی برآب های غریونده مستولی است . او که مافوق تمام ارباب انواع است . ایااو آن نیست که قربانی های خودرا به او تقدیم کنیم ؟

او که خالق زمین است بماضر تمیرساند . درسایه نظام معین حکمفر ما ئی میکند. آفرید گـار آسمان واب های درخشنده وغریونده است . ایااو آن نیست که قربانی های خودرا به او تقدیم کنیم ؟

ای « پراجپاتی » جز تو کسی دیگر به این مخلوقات حیات نداده. استد عا میکنیم خواهشی را که برای آن قربانی بتو تقدیم کرده ایم برآورده شود و ثروت مند گردیم.»

* * *

تا گفته نماند که در آخر عصر ویدی نزد شاخه آریاهای مهاجر هندی بعضی عقاید تازه و نوی هم پیدا شد. جادو، جادوگری در عقاید آنها داخل شد و حتی بعض حیوانات هم طرف تمجید وستایش واقع گردید که بدان کاری نداریم و بیشتر مختص به هنداست.

* * *

مهمترین عناصری که نزد آریائی ها در عصر ویدی به شکل ارباب انواع درآمده بود قرار ذیل اند :

د یوس Dyaus آسمان

پر یتی وی Prithivi زمین

آفتاب به نام های مختلف مثل : سو یار ، ساو یتار ، یو شان ، متیرا ، رودرا وغیرهٔ باد که بنام های وایو Vayu واتا Vata ماروت Marut یادمیشد.

اگنی Agui آتش

اندرا Indra (رب انوع رعد یا جنگ)

سوما (مشروبی که ازعصارهٔ یکنوع گیاه کوهی مخلوط باشیر و عسل ساخته میشد وما حرار تی که در بدن تولید میکرد در صف ارباب انواع قرار گرفته بود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 167 of 1362

وارونا : رب النوع آسمان ستاره دار

برای تعین شخصیت های بعضی های آنها ذیلاً کمی تشریح میدهیم

«اندرا» : قرار یکه از خلال متن سرودها معلوم میشود مهمترین تمام ارباب انواع آریائی اندرا بوده که اصلاً دراوائل و علی رب النوع حامی کدام قبیله فاتح بوده و قرار یکه در مبحث (پکتها) ملاحظه شد . قبیله سحلشور « پکت‌ها » را همیشه حمایت می‌نمود اندرا چون حامی جنگجویان بود علامه فارقه اورعدو برقك یا آتش آسمانی‌را تصور می نمودند ورفته رفته بکلی‌شکل رب النوع جنگ بخود گرفت در جنگ‌هائی که آریائی‌ها برعلیه داسیوس ها یومیان‌هندی نموده‌اند همیشه‌ازاندرا استعانت وفیروزی میخواستند صدقه هائی که بنام اندرا می‌دادند بیشترش مشروب سوما بود اندرا نوای توله ومستی مشروب کوهی (سوما) را دوست داشت و چون این دو چیز ازاختصاصات کتله آریائی این‌عصر بود میتوان گفت که اندرا نمونه کامل فرد وذوق آریائی عصرویدی وبیش از آن شمرده میشد « اندرا » در کشتار حیوانات خارق العاده مخصوصاً مارهای بزرگ واژدهای کوهی هم سرف مساعی زیاد نموده وقصه های اژدها که‌درعصر بودائی رونق زیاد پیدا کرده وتاحال درمخیلات ساکنین افغانستان وجوددارد منبعش را عجالتاً تاسرود های‌عصر (ریگ وید) بلند برده میتوانیم قصه‌های اژدهای کوها وخرابه‌ها وغیره که‌امروز درمیان‌ما مروج است سراسر از خلال سرود های ریگ‌وید معلوم میشود. اینك یك گوشه‌را بصورت نمونه ترجمه میکنم (۱)

« میخواهم کارهای اندرا را بیان کنم . اولین کارهائی که‌به‌زور سلاح انجام داده است مشارالیه مار رازده است شکم کوه‌را در انده است تا آب مجرا پیدا کند مشارالیه‌ماری‌را که‌درکوه‌بودزده‌است برای‌اوترا شتار Tvashtar

(۱) صفحه ۳۱ کتاب مدنیت قدیم هند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 168 of 1362

اسلحه‌ئی ساخت خروشان. آب‌ها مانند گاوها بوغ زده مستقیماً بشتاب بطرف بحر پایان می‌شتابند . »

* * *

وارونا : وارونا که اورا رب النوع آسمان ، تعبیر میکنند بزرگترین رب النوع آریائی وسرچشمه حیات‌بخشا ونیکوکاری بشمارمیرفت وبااندرا که همیشه درجنگ وقتال‌وستیز بودفرق کلی‌داشت نسبت به اندرای جنگجوی « وارونا » رب‌النوع باشکوهی بود که مقام رب الارباب بخود گرفته بود آریائی‌ها آفتاب‌راچشم ، آسمان رالباس وطوفان بادرا تنفس اوتصور میکردند وایجاد آسمان وزمین وباد را به او نسبت‌میدادند. عقیده داشتند « وارونا » همه‌چیزرا می‌بیند ومی‌شنود ونظام جهان را اداره میکند آریائی ها ازاندرا ثروت وفتح میخواستند وازوارونا التماس می‌نمودند که‌ایشان را ازحزن وکدر وارهاند، ببخشایدوعفو کند. یکی‌ازسرودها که‌روح معتقدات آریائی را نشان میدهد چنین آغاز میشود .

« آنکه دودنیای بدین وسعت را ازهم جدا کرده » و « ارونای » باعظمت است . آسمان‌را بزرگ وبلند آفریده ستاره گان را جدا کرده و زمین را وسعت بخشیده، من بخود میگویم چه‌وقت به جوار وارونا‌ملجاء خواهم یافت، چه‌وقت بادل‌صاف اثرات‌رحمت‌اوراخواهم‌دید؟ ای‌وارونا من میخواهم گناه خودرا بدانم، من‌ازآنهائی که‌میدانند پرسان میکنم تمام عقلا متفقاً بمن یك جواب‌دادند که‌وارونا برعلیه توقهر شده‌ای وارونا این‌گناه بزرگ چه‌بوده که به سزای آن دوستت شاعررا میزنی؟ آن‌را بمن بگوای کسی که مغلوب نمیشوی وذات‌خودت ، خودت را نگاه میکند آیامیشود که‌باین‌عرض عبودیت از گناه پاك شوم (کتاب‌هفتم سرود ۸۶ ترجمه برگین) (۱)

(۱) ازروی ترجمه برگین ازصفحه ۳۳ ـ ۳۲ کتاب مدنیت قدیم هند ترجمه شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 169 of 1362

اگنی : اگنی رب النوع آتش است وچون آتش در کانون خانوادگی آریائی همیشه بود اورا صاحب اختیار دائمی خانه یارب النوع کانون خانوادگی تصور می‌نمودند که آبادی وفراخی زندگانی وازدیاد نسل از برکات او بود چنانچه ازین جهت اورا پدر انسان میدانستند ودر موقع تولدی طفل نوزاد میگفتند « ستایش کن اگنی درخشانی را که اینجا حاضر است وبتوحیات بخشیده زندگانی مادر اطوالت بده ای اگنی منقسم حیات، توکه تقویه می‌بخشی تو که رخساره ات ازمسکه پر است ودرآغوش مسکه تولد شده ئی مسکه، عسل وشیر گاو را بنوش بالای این طفل مانند پدر بپسر مواظبت کن . »

اگنی رب النوع قربانی هم شمرده می‌شد وچنین تصور میرفت که ازمیان چوب مذبح برامده ونذر وتحایف وقربانی را میخورد . اگنی درمخیلهٔ آریائی ها جاویدانی بود زیرا چنین عقیده داشتند که اگنی مانند جرم آسمان و باد وطوفان دریای درختان جنگل مخفی است وباتلالو برقك آسمانی تولدمیشود وچون از آب‌های اولیه هم اگنی بمیان آمده لذا قدامت زیاد دارد پدر ارباب انواعی میباشد که دراثر تقدیم قربانی‌ها ظهور کرده اند .

سوما : سوما در عصر ریگ‌وید عبارت از عصاره گیاه کوهی بود که قرار افسانه‌ها عقابی ازآسمان آورده بود ودر کوه «منجوان» می‌روئید دختران وزن‌های آریائی عصاره سفید یاز رد گون این گیاه‌را درزیر اشعه ماه ازدامنه‌های کوه‌ها جمع نموده باآب وشیر ومسکه وعسل مخلوط کرده ازان مشروب مفرح وصحت بخشی می‌ساختند ودرحین اجرای مراسم مذهبی به نام ارباب انواع نذر میکردند وبیشتر مردان طبقهٔ شریف از ان میخوردند .

چون این مشروب قوت میبخشید ودماغ را مفرح می ساخت آریائی ها تقویت دل واعصاب ، فرحت دماغ ، قوه عضلات ادامه حیات وحتی زندگانی جاویدان را از نوشیدن آن انتظارداشتند و این خصایص کاررا بجائی‌رسانید

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 170 of 1362

که سوما هم درصف ارباب انواع قرار گرفت .

سوما و نوشیدن آن یکی ازمراسم بزرگ وتحایفی است که آریائی‌ها بنام ارباب‌انواع خود تقدیم میکردند وقراریکه درمبحث علیحدهٔ این فصل خواهید دید محل نشو و نمای گیاه سوما کوه های افغانستان بود نوشیدن این مشروب تا آخرین مراحل عصراوستائی درممکت‌ما معمول ومروج بود . چون گیاه سومارا در روشنی ماهتاب‌جمع میکردند وپیش ازینکه عصاره آن گرفته‌شده ساقه‌های آن‌را درآب وشیر میگذاشتند ودرانجامنبسط می‌شد تصورمیکردند که ازاشعه ماه چیزی دران حلول کرده ازین جهت عصاره زرد گون آن را قطرات طلائی آسمان یا «شبنم‌مهتاب» تصور می‌نمودند که صبحگاهان بر گیاه مذکور ریخته وآن‌را نشو ونما میداد . در میان ارباب انواع آریائی آنکه ازهمه بیشتر به‌شرب سوما میل‌داشت اندرا رب النوع جنگ بود تا صاحب نیرو وتوانائی شود .

* * *

آریائی‌ها تاجائیکه ازخلال مضامین سرودها استنباط میشود ارباب انواع مجرد که مفهوم معنوی را نمایندگی کند کمتر داشتند فقط یکی دونائی قهرو عقیده وغیره را نمایندگی میکرد وبرخی دیگر عبارت از صفات ارباب انواع فوق‌الذکر است که در دماغ‌ها بعضی اوقات شخصیت علیحده حایزشده است . ناگفته نماند که بعضی ارباب انواع آنها جوره و دسته دسته هم بودند مانند «میترا ـ وارونا» یا ماروت ـ واسو Vásu و ادیتیا Adityae و غیره .

آنچه که‌روی هم‌رفته درآئین آریائی‌های عصرویدی قابل ذکراست این است که‌جلو روابط بین انسان‌ها وارباب‌انواع بدست انسان‌است که باتقدس وقربانی‌آن‌را اداره‌میکردوبرای‌حصول آرزوهای خودنذر وقربانی هم‌میکردند. ارباب انواع آریائی طوریکه ترسیم شده اند قوی بود ند ونسبت به عدالت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 171 of 1362

وخیراندیشی ، نیرومندی داشتند. قراریکه بالاذ کرشد تنها(وارونا) باحضور خود همه جا وباخبری ازاعمال انسان تنها رب النوع آنها است که بیداری ومواظبت وجدان بشری را ترسیم می‌توانست .

ساده ترین نذر آنها مراسمی داشت خانوادگی که پدر با همسر خود در کانون خانواده اجرا میکرد وعبارت از شیر ومسکه‌وحبوبات بود و جزئیات مراسم آن معلوم نیست . قربانی بزرگ عبارت از کشتن اسب بود که شاه ودولتمندان ورؤسای قبیله بدان اقدام میکردند .

جسدمردگان را عموماً درخاك پنهان میکردند آینده مردگان آنها از روی سرودها چندان روشن معلوم نمی‌شود گاهی از روی بعضی قسمت ها استنباط میشود که باآب‌ها یکجامی‌شدند، برخی الحاق آنهارابانباتات‌اشاره میکنند وبعضی هم میگویند که بعداز مرگ دوباره زنده شده با یاما« Yama » اولین پادشاه متوفی یکجا یاازاو علیحده زندگی بسرمی‌بردند . (۱)

سوما : درمیان ارباب‌انواع آریائی که رول مهمی در حیات وآئین آریائی بازی کرده یکی«سوما» است که اصلاً واساساً یکنوع مشروبی بود که پسان اصول‌ساخت آنرا بیان خواهیم کرد . این مشروب باداشتن خواص صحی وحرارتی‌که در بدن تولید میکرد آهسته آهسته شکل رب‌النوع بخود گرفت وبعد از آتش آسمانی «اندرا» وزمینی« اگنی» بثوبهٔ سوم ازوستایش میکردند چنانچه تمام جزو نهم وچند سرود مختلف دیگر همه وقف صفات وممیزات‌اواست‌وازروی کثرت‌ذکرات‌اسم‌اومیتوان«سوما»راسومین‌رب‌النوع آریائی خواند .

آریاها درمهد تهذیب قدیم خویش یعنی کوه پایه‌های آریانا ازمحصولات

(۱) راجع به دین آریائی ازمبحث(دین در ریگ‌ودا)صفحه۲۸ ومابعد کتاب مدنیت های قدیم تالیف (کورتی لیه) استفاده شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 172 of 1362

طبیعی کشور ، از عصارهٔ یکنوع گیاه وعسل وشیر مشروبی بنام سوما درست میکردند. عین این کلمه «سوما» باتغیر (س) به (ه) که قاعدهٔ عمومی بین زبان سنسکریت ویدی واوستائی است درباختر وسائر نقاط آریانا درعصر اوستائی «هوما» خوانده میشد اگرچه «سوما» و «هوما» اساساً نام همین مشروب بودولی تنها در مورد خود گیاه که یکی ازمرکبات آن شمرده میشد هم اطلاق میشد این گیاه را آریائی های کتلهٔ باختری در ادوار مدنیت های باستانی خود میشناختند وآنرا گیاه مقدسی میشمردند ودافع شروبلیات ومقوی جسم وروح میدانستند طوریکه در سرود های ریگ وید جزو نهم برای مناقب وستایش «سوما» وقف شده دراوستا هم قسمتی بنام «هوم یشت» ازان صحبت میکند . سوما درمعتقدات آریائی های باختری عصر اوستائی افسانهٔ کوچکی هم دارد که قرارآن مبدء اولیهٔ این گیاه درآسمانها بوده وعقابی موسوم به «سینا Cyena» از کوه بلند «هریتی بری زا Haratibareza» بردا شته وروی کوه های بلند پوپائی ری سنا Upairisaêna (هندوکش) ستیر Staera (کوهای تیرا)، کوسرا Kusrada (کوه کوراسون غور)، پورانا Paurrana (پروان) سپی تا گوناگیری Spita-gaona-gairi (سفیدکوه) وسایر کوه‌ها پراگنده ساخت (۱)

ازروی تذکرات اوستا واضح معلوم میشود که این گیاه درقلل ودامنه‌های مرتفعهٔ کوه‌ها واراضی کهستانی می‌روئید. قراریکه بالاذکرشد اوستا یك یشت کامل را بنام «هوم یشت» در بن زمینه وقف کرده واز نقاطی که این گیاه دران می‌روئید مفصل وبصورت دقیق ذکر کرده . کوه هائی را که گیاه «سوما» در آن هامی روئید واسامی آنها در اوستا ذکر شده بسیاری از مستشرقین

(۱) فقرهٔ یازدهم یشتای دهم یا هوم یشت دوم صفحه ٤٤ کتاب آریانا نگارش مولف . صفحه ۵۰۷ Indien Studies مورخه ۱۲ می ۱۹۳۱ (مدرسه مطالعات شرقی لندن)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 173 of 1362

مخصوصاً «سراورل ستن» انگلیس مطالعه کرده وتحت عنوان «جغرافیه اوستا» در ۱۸۸۶ کنفرانسی درین زمینه ودیگر مسایل مربوطه در هفتمین کنگرهٔ بین‌المللی مستشرقین دروین داده‌است ودارمستتر هم در ترجمهٔ زندا وستای خود از آن استفاده نموده از روی این همه مطالعات دقیق علمی معلوم میشود که از نقطهٔ نظر اوستا کوهائی که گیاه «سوما» یا «هوما» در آن ها میرویند فقط کوهای آریانا یا افغانستان بود چنانچه بالاتر در مقابل اسمای قدیم اوستائی کوهای مذکور نام های امروزهٔ آنها هم نوشته شدو آشکار گردید که سلسلهٔ هندو کش باتمام شاخه های آن و کوه‌های سفید کوه وتیرا و کوهستانات غور و کوه پروان وغیره تنها نقاطی بود که گیاه معروف در آنها می‌روئید . انحصار کوهای آریانا از نقطهٔ نظر اوستا برای روئیدن سوما دلیل دیگری است که اوستا تنها از نقطهٔ نظر جغرافیا خاك آریانا راخوب ترمیشناخته و کانون خاك آریائی های اوستا اینجا بود .

همین قسم اگر بالاتر برویم سرود های ویدی هم مفصل از «سوما» وصفات ورنگ آن با کلمات واستعاره های بس شاعرانه صحبت میکند چنانچه پسان بدانها اشاره خواهد شد . ولی مانند اوستا راجع به محل نشوونمای این گیاه صریحاً چیزی نمیگوید ولی این خاکیگاه را «عترویده» که کتاب دیگری ازجملهٔ چهار کتاب سرود های ویدی است پر میکند زیرا درآنجا واضح تذکار رفته که گیاه‌سوما روی کوه (موجاوات) یابهتر تربگوئیم کوه «منجوان» می‌روئید مدققینی که‌از وضعیت ونام‌های‌جغرافیائی‌افغانستان‌اطلاع کافی ندارندباوجود صراحت اسم «منجوان» اشتباه کرده ومحل آنرا به‌بعض‌جاهای دیگرافغانستان وپنجاب تعین کرده اند حال آنکه نام‌این کوه بدون کدام تغیر کلی بهمان شکل قدیم خود تاامروز باقی مانده وعبارت از کوه (منجان) است که بدان کونلی هم معروف شده وراه رفت‌وآمد بین نورستان وصفحات بدخشان است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 174 of 1362

کاززاء درۀجرم عملی‌میشود . بین کلمۀ (منجوان) و(منجان) فقط یك(و) فرق است و با مثال های متعدد ی که در دست است (و)و (الف) چون هر دو حروف علت اند در تلفظ صوتی (و) حذف شده و(منجوان) (منجان) گردیده است به این ترتیب وبا دلایل جغرافیائی دیگری که پایان ذکر میشوددرین هیچ‌شبهه‌وتردیدی‌نیست که(منجوان) سرودهاعمان(منجان) فعلی‌است که‌شاخه ئی از کهستانات جنوب شرقی هندو کش رادربر میگیرد .

علاوه برین در « عتروید » قومی موسوم‌به « منجووات » هم ذکرشده که بعقیدۀ A.Macdonelle (۱) عبارت‌ازقبیله‌ایست که‌درمجاورت کوه«موجاوات» یا « منجوان» می‌زیست وبا‌قبیلۀ « گنداری» متصل وهمسایه بود . چون قبیلۀ گنداری در گندهارا می زیست و گند هارا منطقۀ بین کابل وپشاور را در برمیگیرد این‌هم دلیل دیگری است که‌واضح‌موقعیت « منجوان» رادرمنجان امروزی قرار میدهد وقبیلۀ «منجوات» در اراضی مجاور شمال گندهارا در لغمانات وبعضی حصه های نورستان زندگانی داشت .

« مورگنسترن » G.Morgensterne تحت‌عنوان (نام « منجان » وبعضی نام های نقاط ومردمان هندوکش) مقالۀ مخصوصی شایع کرده (۲) وضمناً می نویسد که فارسی زبان های کاتی Kati و کلاشه Kalasha کافرستان با اختلاف جزئی تلفظ اینجا را «منجان» میخوانند .

بهرحال «عتروید» فقط کوه « منجوان» یا منجان را جای نشو ونمای بته سوما قلمداد میکند و«هوم پشت» اوستا ازتمام کوهای‌بزرگ‌آریا نانام می‌بردبه‌استنادابن‌دومنبع قدیم گفته‌میتوانیم که‌این گیاه راآریائی‌هادرمراتب

(۱) صفحۀ ۱۵۳ کتاب ادبیات سانسکریت‌نگارش «ا ـ مکدونل»

(۲) این‌مقاله درصفحۀ ٤۳۹ کتاب ذیل نشرشده :

Bulletin of the School of Oriental Studie Volume VI Part 2

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 175 of 1362

حیات قدیم ویدی واوستائی خود را آریانا بخوبی میشناخته ودر ادبیات و آئین ورسومات حیات اجتماعی آنهارول مهمی بازی کرده است .

«سراورل استن» مدقق وجهان گرد معروف انگلیس تحت عنوان «افدرا» ونبات هوم وسوما مقالهٔفصل دراطراف این گیاه نوشته (۱) واظهار میدارد که گیاه هوما وسوما که در الحال هم پارسی‌های هند استعمال میکنند نباتی از خانوادهٔ «افدرا Ephedra» یا «افدرا فولیاتا» (Ephedra foliata) است در همین مقاله تذکار رفته که داکتر «ئی‌تی‌شن» که درهیئت تحدید سرحدات افغانی شامل بود درطی راپورتی اظهار نموده که Ephedrapaclyclada دردرهٔ هری رود و باد غیس هرات بنام هوم Hum هوما Huma ویهما Yehma معروف است واز بلوچستان گرفته تادرهٔ هری رود و باد غیس در اراضی سنگلاخ وریگی میروید . قرار نظریه داکتر موصوف این گیاه بنام «هوم بندک Hum-i-bandak هم یاد میشود «سراورل استن» به تائید نظریهٔ داکتر «ئی‌تی‌شن» اظهار میکند که در مسافرتی که در ۱۹۱۵ در امتداد سرحد افغانی وفارس نمودم به گیاهی بر خوردم که اهالی بنام «هوم Hum» یاد میکردند «سراورل استن» بعدازین بیانات اظهارمیدارد که این «افدرا» همان «هوما» یا «سومائی» است که درمتن اوستا وسرود ریگ‌وید بکرات ذکرشده آنگاه به تائید نگارشات اوستا یکه‌یکه کوهای افغانستان رابه رنگی که مختصراً پیشتر ذکرشد نام می‌برد وازروی رهایش آریائی‌ها درداهنه‌های جنوب هندوکش ودره‌های (سپین غر) به‌صورت قطعی ثابت میکند که گیاه سوما یاهوما به شهادت کتب قدیمه وتحقیقات جدیده نباتی بود که درسر زمین افغانستان می‌روئیدو هنوز هم می‌روید .

ساختن مشروب سوما: قرار یکه ادبیات قدیم کشورما ریگ‌وید به پیرایه‌های

(۱) این مقاله درصفحه ۵۱۰ تا ۵۱۴ مجله ذیل نشر شده است :
Bulletin of the School of Oriental Studies Volume VI Part 2

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 176 of 1362

مختلف وانمود میکند ساختن مشروب «سوما» کار زنان و مخصوصاً دختران دوشیزه بود که دسته دسته بدامان کوها گردش کرده واین بته‌را جمع میکردند سپس آنرا روی تخته سنگ های صاف میده کرده وعصارهٔ آنرا از پارچه های پشمی ساخت خودشان میگذرانیدند وبه آن مقداری شیروعسل علاوه میکردند ضمناً این را نیز نباید فراموش کرد که همان طور یکه سوما در کهستانات افغانستان می‌روئید عسل هم یکی ازمحصولات بزرگ این مناطق بود وهست دردامنه‌های جنوب هندوکش مخصوصاً هندوکش شرقی درگندهارا ودامنه‌های سپین‌غر به‌مقدار زیادپیدا میشود . درههای لغمان، کنرها ونورستان و باجور ومهمند و همچنین کهستانات جنوبی نقاطی هستند که در آنجا اهالی به تربیهٔ زنبورعسل پرداخته وسالانه ازان حاصل زیادمیگیرند بناء علیه گفته‌میتوانیم که عسل که‌جزو دوم ترکیب مشروب سوما است هم‌یکی ازمحاصیل‌طبیعی خود دره ها وکوه پایه های افغانستان میبا شد .

سوماوتخیلات ریشی‌ها : ریشی‌ها یاشعرای‌عصرویدی‌ما باظرافت‌طبع وتخیلات لطیف خویش راجع به‌سوما قطعات زیباسروده رنگ، مزه ، صدای، یختن آنرا درجام، اصول‌تهیهٔ آنرا باسرپنجه‌سیمین دوشیزگان به‌کلمات واستعاره‌های خیلی‌لطیف‌وشاعرانه تعریف‌نموده‌اند وتذکارمختصر آن‌علاوه برروشن‌ساختن مطالب تاریخی قدرت طبع وتخیلات شیرین شعرای مارانیز معرفی‌میکند .

برای اظهار اینکه سوما با انگشتان بلورین دختران جوان تهیه میشود می‌نویسند: «دختران دیواسوات یعنی‌ربةالنوع آفتاب‌طالع یاده تن‌دوشیزگان جوان که‌خواهران همدیگر اند عصارهٔ سومارا میکشند .» این‌ده دختر جوان دوشیزگان آفتاب طالع عبارت ازانگشتان هردو دست اند که تخیل شعرای ویدی‌ما ازان‌ها ده خواهر ساخته است .

موضوع صاف کردن مشروب مذکوررا باپارچه‌های پشم گوسفند وریختن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 177 of 1362

آنرا در کوزه های گلی وخم های بزرگ به صور مختلف ترسیم نموده وضمناً میگویند : «جوی سوما مانند گاوهای شیری که به جنگلی داخل شوند درمیان خم ها میریزد.» یا اینکه : «ارباب انواع مانند پرندهٔ بال کشاده ودرمیان خم ها نزول میکند.»

مخلوط شدن عصارهٔ سومارا درمیان خم ها با آب به این تعبیر کرده اند که «گاوی بوغ زده ودرچمن زاری درآید» یا اینکه : «وقتیکه سوما جامه‌ئی از آب برتن میکند با نوای سرود خوانند گان درمیان خم‌ها دورمیزند.»

شعرای ویدی آب‌را معمولاً مادر سوما وعصارهٔ اخیرالذکر را فرزند آب میخوانند. وقتیکه روحانیون شیر را باعصاره سوما مخلوط میکردند لباسی ازپوست گاو در برمینمودند برای تصویر صدای ریختن مشروب سوما درخم‌ها شعرا اصطلاحاتی بکار برده و ضمناً چنین گفته اند : «قطرات شیر بن سوما چون به جدار خم میخورد انعکاسی شبیه به غریو سربازان بلند میشود.». خود آواز ریختن مشروب مذکور را به کلمات غرش و... غرنرگاو وحتی غرش رعد تشبیه کرده اند و درچنین موازد سومارا با نرگاو خوانده ویا به آن تشبیه نموده‌اند و آب‌را که دران شیر مخلوط بوده بانبوده به صفت ماده گاو یاد کرده‌اند.

رنگ درخشان عصاره سوما که میتوان آنرا به زرد کم رنگ شیره های مهتابی امروزی تعبیر کرد چشم شعرا را بخود جلب کرده وآنرا درسرود ها به اشعهٔ آفتاب که در عین زمان زرد گون و درخشان و حیات بخش است تشبیه نموده اند.

چون سوما شربتی بود مفرح وقوت بخش ریشی‌ها مفتون اثرات آن شده وآنرا «شربت آسمانی» یاد کرده اند وحیات جاویدان را از شرب آن انتظار داشتند چنانچه آنرا (امریتا Amrita) یعنی فنا ناپذیر لقب داده بودند.

ازپهلوی معتقدات به‌این عقیده بودند که سوما ثنا گوینده و نوشندهٔ خودرا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 178 of 1362

به عالم رستگاری رسانیده به‌دیار (یما پادشاه) حیات جاویدان خواهد یافت .

در بعضی از سرود های اخیر «ریگ‌وید» سوما را بصورت مبهم به «مهتاب» تشبیه کرده اند . در «عتروید» چندین بار سوما به معنی «ماهتاب» آمده و «یجوروید» می نویسد که همان تابشی که از روشنائی ماه می تابد عیناً از رنگ مهتابی سوما هم تلاؤ میکند. در برهمانا Brahmanas این مفکوره خوب‌تر شرح یافته زیرا در آنجا مرقوم است که علت خوردشدن ماه بعد از شب چهارده این است که ارباب انواع ماده زرد رنگ آنرا که اسباب بقای حیات میشود میخورند وازاینجا معلوم میشود که قرار معتقدات آن‌وقت گمان میکردند که در مرکبات بیکر «ماه» مقداری سوما هم است که ماده حیات جاویدان ارباب انواع آسمانی را تشکیل میداد .

عین این مطلب در یوپانیشاد Upanishads چندین مرتبه تذکار یافته که «ماه» عبارت از «سوما پادشاه» مشروب ارباب انواع است که شبانگاه در بساط لاجوردی فلك در تلالوء برقك ستارگان این جام آسمانی را برداشته و سر میکشند آهسته آهسته به تدریجی که ماه خورد می‌شود علتش این است که هرشب ازان مقداری نوشیده میشود تااینکه خط باریك لب جام هم ناپدید میگردد . آنگاه آفتاب وظیفهٔ ساقی بخود گرفته و صبحگاهان چون برمیخیزد ، باشعاع طلائی خویش این ظرف تهی را پرمیکند وبه تدریج واندك اندك تاشب چهارده «قدح آسمانی» دوباره ازمشروب حیات بخش مملو میگردد واز شب چهارده به‌بعد بازبساط نوشیدن سوما آغاز می‌شود .

«سوما» و «هوما» درریگ‌وید واوستا: تشابه بین زبان سرودهای ویدی که آنرا معمولاً بنام «سانسکریت ودا» یاد میکنند بازبان گات های اوستا به اندازه ئی زیاد است که بعد ازقدری تعمق هرکس حکم میتواند که این دوزبان یا به عبارت بهتر این دو لهجه شاخه‌های یك زبان مادری باختری اند که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 179 of 1362

بامرور زمانه ازهم سواشده اند چنانچه هر کدام ازین دو زبان بذات خود بصفت «باختری» یادشده اند . علمای زبان شناسی باتحقیقاتی که درین زمینه نموده اند ازنقطهٔ نظر صوت اختلا ف چندی بین زبان سرود های ویدی ومتن اوستا یافته اند که ذکر تفصیل آن اینجا امکان ندارد ومربوط بهموضوعی که سردست است متذکر میشویم که (س) سانسکریت ویدی دراوستا به (ه) تبدیل میشد وبهاین ترتیب «سوما» «هوما» شده است .

اگر آنچه راجع بهاین مشروب درریگ وید واوستا ذکر شده بهم مقایسه شود معلوم میشود که پیش از جدائی ومهاجرت شاخه های آریائی هندی وفارسی ازآریانا سوماياهوما دراساطیر ومعتقدات وحیات اجتماعی عصری که این دوشاخه کتلهٔ مشترکی تشکیل میداد رول مهمی بازی نموده است. ریگ وید واوستا هردو نسبت بماهیت وعنصر ومبداء وترکیب وخصایص ممیزه ودیگر صفات این مشروب هم زبان اند. هردو میگویند که پرندهٔ دانهٔ گیاه آنرا ازآسمانها آورده است . هردو متذکر میشود که این گیاه درقلل ودامنه های کوه ها ونقاط مرتفعه میروئید. قرار هردو منبع واضح معلوم میشود که کوهای آریانای قدیم اختصاص بهروئیدن ونشوونمای این گیاه داشت. درهردوجا سوما «شاه گیاهان» خوانده شده ، درهردو خواص صحی وصحبت بخش آن بیك رنگ تذکار رفته در هردو متذکر میشوند که نوشیدن آن باعث طوالت دورهٔ حیات بود . طریق ساختن آن در هردو ما خذ یکسان ذکر شده هردو منبع افسانه ها وداستان های مربوط به سوما وهوما را یك قسم نقل میکنند . خلاصه تشابه بیان دردوماخذ اولی قدیم آریانا بهاندازه‌ئی زیاداست که میتوان معلومات یکی را هوبههو به دیگری تطبیق داد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 180 of 1362

زبان ویدی

دراوائل این فصل (صفحه ۲۹) متذکر شدیم که « موضوع در آریا » و « آریائی » اصلاً و اساساً در اثر تفصیل قرابت هائی بمیان آمده که درزبان های دسته‌ئی ازملل بمشاهده رسیده است» . سپس درصفحه ۳۲ تحت عنوان «تشابه زبان» به‌این موضوع اشاره کردیم که : «در میان تمام السنهٔ اقوام هند واروپائی زبان سانسکریت‌وزند کمتر ازهم فرق کرده وبیشتر بهم شباهت دارند » . مقصد از تذکار این دوجمله یاد آوری ازتماسی است که تااینجا به موضوع زبان شده وبه این اساس بدون اینکه در جزئیات داخل شده بتوانیم قدری بیشتردر عمومیات صحبت میکنیم . گفتیم که تشابه‌زبانهای اقوام هندواروپائی موضوع مطالعات آریائی‌را بمیان آورد . تفصیل‌اینکه چون علما تشابه زبان را درمیان یکعده اقوام مختلف دیدند طبعاً حکم کردند که ایشان یک‌روزی دریک نقطهٔ واحد زندگانی داشتند .

چون نقاط واحد مذکور به‌جهاتی‌که بیشتر مطالعه کردیم عبارت ازحوزهٔ علیاً سردریا واکسوس واراضی‌متصل آنست. آریاها زمانیکه درعهد اولیهٔ‌خود زندگانی داشتند طبعاً به‌زبان واحدی حرف میزدند که آنرا عموماً «هند واروپائی» گویند. هرموجی که ازتودهٔ اصلی‌جدا شده وبطرف غرب آسیا وارو یا رفته یا بطرف جنوب فرود آمده و دریا ختر مستقر شده ویاهنوز هم به جای خود مانده وکمی بطرف شرق و جنوب شرق تاحوزهٔ تارم وسنکیانگ منتشر شده‌اند ازان‌ها خانواده های بزرگ «هند وارو پائی» بمیان آمده است واین است حال خانواده های لاتین وژرمن واسلاو ویونانی‌قدیم وغیره در اروپا که‌اینجا به‌آن کاری نداریم واززبان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 181 of 1362

آن شاخه هند اروپائی صحبت میکنیم که به تاریخ قدیم کشور ما بصورت مستقیم تماس وارتباط دارد .

پیشتر متذکر شدیم که آن شاخهٔ هند واروپائی که از مهد اولی (حوزهٔ علیای سر دریا را کسوس و اراضی متصل آن) جدا شده و بطرف جنوب فرود آمد و در بخدی متمرکز شد ، کتله آریائی باختری را تشکیل داد که کلمه « آریا » به استناد شواهد تاریخی در مورد آنها تطبیق میشود. زبان این خانواده را محققین بنام « آریا » یا هندو ایرانی یا « باختری » یاد میکنند و کلمهٔ باختری اولین تسمیه ایست که از طرف علمای زبان درین مورد اطلاق شده است. علما از بین خانواده زبان دو شاخهٔ بزرگ کشیده اند که معمولاً یکی آنرا « هندی » و دیگر آنرا « ایرانی » میخوانند وفی حدذاته هر کدام ازین شاخه در کانون اصلی خود یعنی باختر و اریانا بمیان آمده و بعد از انبساط و تکامل بسان به دو طرف شرق و غرب بامها جرین اریائی به هند و فارس منتشر شده است .

این طور هم اظهار نظریه میکنند که زبان خانوادهٔ اریا یا باختری تقریباً در ۱٤ یا ۱۵ قرن ق م در اراضی وسیعی که از پارس و مدیا تا پنجاب انبساط داشت وسغدیان راهم دربر میگرفت تکلم میشد به این حساب هم میبینیم (۱) که کانون این علاقهٔ وسیع که زبان « آریا » در آن حرف زده میشد آریانا بود پیشتر گفتیم که خانواده های شرقی و غربی این زبان که علمای زبان آنها را هندی و ایرانی خوانده اند اصلا و اساساً در آریانا بمیان آمده است واضح تر این مسئله را چنین میتوان تشریح داد که سر حلقهٔ زبان های که از آن خانواده لهجه های هندی و ایرانی بسان تر تشکیل شده اند یعنی زبان « ودا » و زبان اوستا « زند » هر کدام با نمونه ها و شواهد ادبیات پخته و مکمل خود

(۱) صفحهٔ ۵۷ کتاب هند و اروپائی و هند و ایرانی هند تا حوالی ۳۰۰ سال ق م تالیف « لوی دولاواله دوپوسن » از سلسلهٔ تاریخ دنیا جلد سوم .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 182 of 1362

در آریانا بمیان آمده وبعداز انتشار آنها بطرف شرق وغرب از آن ها لهجه های درخاك هند ولهجه هائی درخاك های مدیاوفارس عرض وجود کرده است واینجا درین فصل از زبان ویدی سرودها تاظهور سانسکریت صحبت میکنیم

میگویند که تمایلات بطرف ظهور یك زبان دیگر از اصل تنهٔ هند وایرانی یا آریا یاباختری در زمان های قدیم حس میشد تااینکه زبان هند وآریائی Indo-Aryen بمیان آمده ودرسرودهای ویدی شکل خودرا تثبیت کردمیتوان آنرا عوض « هند وآریائی » زبان « ویدی » خواند. این زبان را در اوائل ساده ولهجهٔ عامیانه ئی تصور میکردند ولی پسان ها ثابت شد که بلاشبه یك زبان پخته وزبان علمی علما بوده وتا یك اندازه قسمت مصنوعی هم داشته ولی حدواندازهٔ آنرا معین نمیتوانیم. وکرناگل Wackernagle میگوید که « میان روحانیون زبانی حرف زده میشد که از نقطهٔ نظر صوت بازبان سرودهای ویدی یکی بود وبه علت نداشتن اصطلاحات شاعرانه از آن فرق داشت. موسیو میئیه این را اظهار میکند که زبان سرودها چون زبان مذهبی بود درلغات آن بعضی تصنعات دیده میشود ولی چنین بنظر می آید که لهجهٔ معینی بوده وازخود شکل بدورهٔ حیاتی داشته.

موسیو « وکرناگل » این راهم میگوید که سرودها بهشکل ثانوی بدست مارسیده. صرف ونحو ویدی شکل قدیمی دارد ودرآن کم وبیش اشکال قدیم قبل التاریخ دیده میشود این مسئله فراموش نشود که سرودها در عصر نسبتاً جدید بعد ازتحولات زیادزبان بدست آمده چنانچه بعقیدهٔ میئیه متن اسناد روایتی نسبت بهزمان مولفین قدیمهٔ آن تحول کرده وبدست مارسیده وازین جهت حروف (bh) و(dh) درلهجهٔ سرودها تنها به (h) ادا شده وجای (ر) را دراکثر موارد (ل) گرفته است.

باوجود تمایلات قدیمه خود درزبان سرودها هم مظاهر پراکریت ها یعنی شروع ظهور شاخه های دیگر دیده میشود درین شبهٔ نیست که اولین مظاهر انشعاب اززبان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 183 of 1362

آریا یا باختری یاهند وایرانی به زمانی نسبت میشود که شاخهٔ ایرانی بنای تشکل را گذاشته است سپس درعصرویدی‌ودراطراف مدرسهٔ آن انشعاب‌شاخه ها وظهور لهجه های دیگر دوام نموده است و خودزبان سرودها از لهجه های عامیانه کلمات‌واصطلاحات زیادی‌را گرفته که‌چیزآن‌درعصرظهور متن سرودها داخل آن شده وچیزی هم‌در موقع تثبیت آن درخاطره‌ها جزء آن گردیده است بعد ازعصر ریگ ودا همین زبان سرود ها به‌تدریج انبساط یافته واز آن زبان سانسکریت بمیان آمد ماست چنانچه این تحول درسرود ویدی و آثار مابعد ظاهراست (۱) به‌این تفصیل که کتاب دهم «ریگ» بین‌جزوه های اول آن‌وبقیه مجموعه های‌سرود شکل بین‌البینی‌دارد وقسمت اخیر ادبیات ویدی وبرهمانا ویوپانیشاد از زبان منظم شده‌ئی که‌به سانسکریت موسوم شده است فرق‌زیادندارد ونشان‌میدهد که‌چطور مرحله به‌مرحله‌بطرف ظهور سانسکریت نزدیك میشویم

صرف نظراز سرودهای‌مجهول شمال هندو کش که‌بصورت غیرمستقیم‌درین مبحث‌اززبان پروفیسر میئیه‌هم‌بدان اشاره‌رفت‌چون‌قدیم‌ترین‌سرودهای ویدی درخاك آریانا ودرجنوب هندو کش بمیان‌آمده واضح معلوم میشود که‌زبان ویدی در آریانا مخصوصاً در آریانای جنوب شرقی کنب وجود کرده‌وبنای انشعاب لهجه‌ها اززبان‌ویدی‌درابنجا گذاشته‌شده وآخرهم‌تحولات اخیرهٔ آن بنام سانسکریت معروف شده است پس ادبیات ویدی مخصوصاً قسمت سرود ریگ وید اولین نمونهٔ اولی زبان ویدی آریانا است . سانسکریت نامی است جدید که‌تافرن ٤ ق‌م‌هم وجود خارجی نداشت‌وپانینی‌یکی‌ازعلمای صرف‌ونحو که اصلاً ازاتك بود زبانی را که «بهشه» میگفتند از حشو وزواید پاك کرده

(۱) قراریکه درصفحهٔ ۱۹۲ هندواروپائی وهند وایرانی هند تا حوالی ۳۰۰ سال ق . تحریر است Le Pere Calmette باین عقیده‌است ، ازنقطهٔ نظرزبان وسبك‌بیان کتاب اول ویدی‌واخر آن بیشتر ازه قرن فاصله است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 184 of 1362

تحت نظام صرفی ونحوی درآورد و « سم کری ته » بابرابر کرده‌شده نامیدونام سانسکریت عرش وجود کرد .

* * *

راجع به‌زبان پښتو اگرچه‌تاحال تحقیقات مکمل علمی بعمل نیامده‌معذالك اینقدر متذکر میشویم : در باب اینکه پښتو از زبان آریائی یا هند وایرانی یاباختری برآمده شبهه‌نیست . میماند مسئلهٔ دوم که آیا پښتو بکدام یك‌از شاخه‌های زبان آریائی یاباختری مربوطاست . دراینجا تاحال نظریات علمای زبان مختلف است . بعضی‌ها به‌این عقیده اند که‌پښتوازجملهٔ زبان‌های ایرانی است . بزرگترین طرفدار این نظریه موسیو میولر Fr. Müller است ومیگوید که‌زبان افغانی اگراز زندبرآمده اقلاً از لهجهٔ دیگر باختری‌مشتق شده که‌زند تنها نمونهٔ محفوظ آنست ورابطهٔ پښتو بازند همان است که‌فارسی موجوده بافارسی هخامنشی‌دارد (١) دارمستتر هم‌در اوایل به‌این نظریه بود که‌پښتو از زندبرآمده بعدتر کمی تغیر نظریه داده و گفت که‌پښتو نه از زند بلکه اززبانی مشتق شده که‌موازی بازند بوده ، قراریکه‌می‌بینیم نظریهٔ میولر ودارمستتر تقریباً یك چیز است .

بعضی های دیگر به این عقیده اند که پښتو حلقه ایست که زبان های خانوادهٔ هندی وایرانی را بهم پیوند میزند . طرفدار و مدافع این نظریه داکتر ترومپ (٢) است و پښتو رابین خانوادهٔ هندی ودستهٔ ایرانی زبان مستقلی میداند ولی نسبت به لهجه های ایرانی به پراکریت ها نزدیك‌تر میشمارد . برخی دیگر چنین نظریه میدهند که پښتو اصلاً مربوط به لهجه های ایرانی است ولی مجاورت طولانی باآریا های هندی‌سبب شده

(١) صفحهٔ ٥ کتاب مطالعات افغانی‌تالیف وهانری پاریس١٨٨٢ Etude Afghanes par V.Henri

(٢) مطالعات افغانی صفحه ٥ تالیف «هانری»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 185 of 1362

است که پراکریت ها دران تاثیر اندازد .

بهر حال حقایق هرطور باشد یا تتبعات آینده روشن خواهد شد عجالتاً اینقدر میتوان گفت که پښتو از زبان آریا یا باختری که بیشتر تعریف آن گذشت منشعب شده و انشعاب آن یا بصورت مستقل ومستقیم ازان بعمل آمده یا از یك زبان دیگری که موازی بازند ازان جدا گردیده منشعب شده و یا قرار بعضی نظریه ها از خود زبان زند مشتق شده است. مسئله هرطور باشد باتعریف اصطلاحات زبان که قبل برین شرح دادیم پښتو از جملهٔ زبان های باختری است و طبعاً باید خواص ومزایای لهجه ها ی هندی وایرانی در آن موجود باشد .

همین است حال زبان های دسته « داردی Dardic » که زبان های نورستان ما وپښه ئی واورمری وغیره دران داخل اند . بعضی ها به این عقیده اند که دستهٔ داردی از جملهٔ زبان های ایرانی است که بصورت آزاداز هند وآریائی Indo-Aryen مشتق شده و برخی برانند که اصلاً هندوآریائی است ولی دستهٔ ایرانی دران تاثیرافگنده. عدهٔ دیگر مثل گریرسن چنین فکردارند که به هیچ یك ازدودستهٔ فوق مربوط نیست بلکه لهجهٔ آریائی است که در میان ایرانی وهند آریائی انبساط یافته وجدید ترین نظر یه هم نظریهٔ مارگستترن است که دستهٔ داردی را دوحصه میکند یکی دستهٔ « کافری » که بعضی شباهت ها به ایرانی دارد ودیگر « داردیٔ صاف » که بدون شبه مربوط به السنهٔ هندی است وچیز یکه محقق است این است که بعضی عوامل آن شبیه به السنهٔ ایرانی وبعضی های آن شبیه به هند وآریائی است. بهر حال مقصود ما از تفکیك خانواده های السنهٔ هندواروپائی نبوده وتنها مختصراً موقعیت زبان و یدی را شرح دادیم وضمناً این نکته را هم خاطرنشان میکنیم که باتفصیل نظریهٔ علما که فوقاً گذشت طبیعی باید زبان ها ولهجه های آریانا واجد خواص السنه ئی باشد که به دوطرف شرق وغرب در خاك های هند وفارس منشعب شده اند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 186 of 1362

مهاجرت آریاها از آریانا بطرف هند و فارس

بطرف هند : قراریکه در سراین فصل دیدیم آریاها پیشتر از عصر ویدی ودرطی این دوره در اراضی دو طرف شمال و جنوب هندوکش منتشر شده و در اواخر عصر «ریگ‌ویدی» شاخه هائی از راه های طبیعی یعنی مجرای رودخانه هائی که بطرف شرق وجنوب وجنوب غرب آریانا جاری هستند جانب حوزهٔ سندهو (سند) ودرماورای شرقی آن منتشر شدند درین شبهه‌ئی نیست که بعضی ازشاخه‌های آریاها ازصفحات جنوب هندوکش یکدفعه‌و به یك‌زمان بطرف حوزهٔ سند رهسپار نشده اند بلکه آهسته آهسته وبصورت غیر محسوس تغیر محل داده‌اندورودخانه‌های کوبها (کابل) کرو مو (کرم) گومانی (گومل) راسا (کنر) سوتی (سوات) سراسواتی (ارغنداب) هرکدام آن مدت‌های طولانی ایشان را متوقف‌ساخته، چنانچه در موضوع سرودهای جنوب هندوکش متذکر شدیم که‌هریك ازرودخانه های مذکور آنقدرقبایل مهاجررامتوقف‌ساخته‌بود که کنار آن یك‌سلسله سرودها بسرایند ومدرسهٔ ادبی بمیان آرند. بهر حال آریا های مهاجر در سیر حرکت خود بطرف شرق آریانا به رودخانهٔ بزرگی رسیدند که آنرا محض رودخانه یعنی «سندهو» یادکردند ومدت مدیدی در کنار این رودخانهٔ بزرگ وتاریخی که سرحد طبیعی آریانا واراضی ماورای شرقی آن شمرده میشد متوقف شدند ویك‌سلسله خاطرات توقف نسبتاً طولانی‌شان را درین‌علاقه ثابت‌میسازد. درمیان قبایل آریائی کتلهٔ باختری که‌ازهمه پیشتر وارد سواحل سندهو شد قبیلهٔ معروف بهارته و عشایر مربوطه آنست. همین قسم یکعده قبایلی که در جنگ های «ده قبیله» ذکر شده‌اند ازهمه پیشتر کنار سندهو رسیدند چون

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 187 of 1362

قبیلهٔ بهاراته ازروی عده وقوه نسبت به‌دیگران تفوق داشتند ازرا های شرقی وجنوبی وارد حوزهٔ سند شدند ودرماورای شرقی آن پیش رفتند .

بهاراته ورشه : قبایل آریائی که کنار رودخانهٔ بزرگ شرقی آریانا رسیدند آنرا محض به‌اسم عام رودخانهٔ (سندهو) یاد کردند . ایشان سرزمینی را که بطرف شرق این رود خانه افتاده بود نمیشناختند واراضی مذکور نام مشخصی نداشت تا اینکه پیش رفته واز ممیزات طبیعی آن آگاه شدند . چنین معلوم میشود که قبیلهٔ « بهاراته » که پیشتر حرکت آنهارا ازبخدی به‌جنوب هندوکش شرح دادیم بانیرو واقتداری که داشتند قبایل دیگر مهاجر آریائی را در خاك های ماورای شرقی سندهو تحت تاثیر خود گرفتند ازین روتمام داستان های رزمی قبایل آریائی که حین حرکت آنهابطرف شرق بمیان آمده همه بلااستثنا بنام قبیلهٔ « بهاراته » به‌اسم « مهابهاراته » یعنی « بهارته های بزرگ » موسوم شد .

چیز بزرگ دیگری که عظمت این قبیله‌را نشان میدهد این است که ایشان با انتشار خود درماورای شرق سندهو اراضی بین این رودخانه وگنگارا بنام « بهاراته ورشه » یا « بهاراته ورته » یعنی « چراگاه بهاراته » یاد کردند واین اولین نام جامع وبزرگ ومشخصی است که برای هند داده شده وموسیو سیلون لوی هندشناس معروف فرانسوی اظهار میدارد که « بهاراته ورشه » اولین نام ملی هند است . قراریکه در کتاب آریانا هم شرح داده ام « بهاراته ورشه » مرکب ازدو کلمه است یکی (بهاراته) که اسم خاص قبیلهٔ موصوف است و دیگر کلمه (ورشه) که دریشتوی حوزهٔ اراکوزی تلفظ ومفهوم قدیم خودرا محافظه کرده است . (ورشه) بصورت « ورشو » دریشتوی حوزهٔ ارغنداب « چراگاه » معنی دارد وبه‌این ترتیب اسم مرکبهٔ (بهاراته ورشه) را میتوان « چراگاه بهاراته » ترجمه نمود حیثیکه بهاراته‌ها باحیوانات خود از آریانا به اراضی ماورای شرقی سندهو منتشر شدند خاك حوزهٔ سند و ماورای آنرا بنام چراگاه خود موسوم ساختند و « بهاراته ورشه » اولین نام ملی هند شد . کلمهٔ هند قراریکه پیشتر دریکی از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 188 of 1362

باورقی‌ها ذکر شده اسمی است که اززوی کلمهٔ «سندهو» نام آریائی رودخانهٔ سند بمیان آمده است .

داسیو: آریا های مهاجر وقتیکه ازسرحد تاریخی آریانا یعنی رود سندهو بطرف شرق پیش‌رفتند باسا کنین محلی وبومی هندمصادف شدند وایشان را بنام «داسیو» یاد کردند. آریا وداسیو دو کلمهٔ بزرگ وعمومی است که درسرودهای ویدی هزاران مرتبه تکرار شده .قراریکه ازمندرجات سرودها معلوم میشود آریا های عصر ویدی داسیوهارا بنظرتنفرمیدیدند وچون سرودها بیشتر جنبهٔ مذهبی دارد اختلاف کتلهٔ آریا وداسیو دراوائل امربیشتر ازجنبهٔ معتقدات معلوم میشود زیرا ایشان رابه‌صفت «بی‌دین» «دشمن ارباب انواع» «کسانیکه قربانی نمیدهند» تلقی کرده اند . علاوه براختلاف عقیده ازروی قیافه وچهره ورنگ پوست بدن هم میان آریاهاوداسیوها اختلاف بوده‌چنانچه ازین نقطهٔ نظر میتوان ازسرودها دوعلامه ممیزهٔ آنهارا بیرون کشید : یکی سیاهی پوست بدن ودیگر پهنائی دماغ .

دربن شبههٔ نیست که این‌دوچیز درمشخصات نژادی بی‌تاثیر نیست ودرا کثر موارد درجملهٔ عوامل تمیزنیپ های نژادی محسوب میشود . سیاهی پوست داسیو درسرودها چندین‌جا تکرار شده‌ودرین شبههٔ نمیماند که‌نسبت به‌پوست آریاهای مهاجر پوست بدن داسیوهای بومی هندسیاه بود چنانچه یکی ازسرودها گوید «ای اندرا آریاها را که قربانی میدهند درجنگ‌ها محافظه کن . اندرا برای آریا هزاران کمك درطی محاربات .همان محاربانی که منبع افتخارات است میرساند . برای مقاد مانو «اندرا» بی دین ها را به اطاعت وادار ساخت ودشمنی را که پوست اوسیاه است هلاك نمود» (۱) . مانو درسرودها پدر آریا خوانده شده ودشمنان پوست سیاه عبارت از همان داسیوها میبا شند

(۱) صفحهٔ ۱۱۵ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف «وی وین دوسن‌مارتن» .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 189 of 1362

درجای دیگر آریا بنام « پوست سفید » درمقابل داسیو دریك جمله آمده وواضحتر مقابله آریا وداسیورا وانمود میکند . « دراثر تقاضای زیاد اندرا وبه‌تعقیب اوماروت (۱) تندرو برداسیوها وسیموها حمله کرد ، ایشان را باضربات رعد خودهلاك ساخت وکشتزارهای ایشان رامیان دوستان پوست سفید خودتقسیم نمود »(۲) از روی این دو جمله معلوم میشود که یکی از علایم ممیزه نژادی آریاوداسیوهای هندی رنگ پوست بود .

همین قسم شکل دماغ داسیو وپهنائی آن جلب نظر شعرای آریائی‌را نموده وآنرا درمقابل دماغ بلند وباریك خود علامه‌ممیزه قرار داده اندازروی این دو صفت نژادی‌سیاهی رنگ پوست وکلفتی وپهنائی دماغ مد قفین عموماً به این نتیجه رسیده‌اند که داسیوها یعنی باشندگان پنجاب قبل از ورود آریاها ازآریانا عبارت ازهمان اقوام بومی‌سیاه پوستی‌بود که‌مدققین اروپائی عموماً ایشان را بنام در اویدی یاد میکنند.

میان داسیوها وآریاهای مهاجر جنگ های خیلی سخت وخونینی بعمل آمده است. ازبعض اشارات سرودها معلوم‌میشود که‌داسیوها خیلی‌متعددومقتدر بودند وقلعه های جنگی ومستحکم زیاد در حوزهٔ پنجاب داشتند چنانچه به بعض روئسای آنها ۹۹ و ۱۰۰ قلعه نسبت داده شده است ومقصد از آن اشاره به‌تعداد زیاد قلعه های آنها میباشد. داسیوها درجنگ‌ها مقابله های خیلی‌شدیدی کرده وخساراتی به آریاهاهم رسانیده‌اند چنانچه این‌مطلب ازبعض سرودها معلوم میشود و آریاها از ارباب انواع خود مخصوصاً از « اندرا » و « اگنی » حیوانات و رمه های ازدست رفتهٔ خودرا مجدداً مطالبه میکنند. بهرحال داسیوهادراثر فشار لاینقطع وورود مهاجرین جدیدآریائی

(۱) رب النوع باداست

(۲) ریگ وداسنهیتا . مستروالسن جلد اول صفحه ۲۲

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 190 of 1362

بعدازمقابله های چندین قرنه‌اول به کوه‌های شمال پنجاب پناه گزین‌شدند و آخر آنجارا به‌تدریج ترک گفته وراه‌قسمت‌های جنوبی هندرابیش گرفتند .

یکی ازعکس العمل های‌بزرگ‌تصادم آریاوداسیودرخاك هندظهور طبقات یا « کست »است که‌بیشترهم‌بدان‌اشاره‌شد وعلت مهم‌ظهور آن تصادم باداسیوها بودزیرا آریاهابرای‌محافظه‌عرق‌وخون‌خود حتی‌المقدور کوشش داشتند که باداسیوهامخلوط نشوندوبه‌این ترتیب طبقات چهار گانه برهمانا(روحانیون) کشاتریا(جنگجویان)ویسیا(اهل حرفه)وسودرا یاطبقه پست اجوت بمیان آمد

شاخه غربی یا امادی و پارسوا : همان طور که آریاها از بخدی به جنوب هندوکش منتشرشده وشاخه بطرف شرق درخاك‌های‌هند پراکنده شد بعدازدوهزارقم که‌آنرا مبداءحرکت ومهاجرت‌هاازبخدی‌میدانند شاخه ها یاموج‌هائی‌هم‌مجرای‌رودخانه‌های‌هریرود وهیرمند وفراه‌رودرا که از کوه پایه‌های آریانا بطرف‌غرب وجنوب‌غرب سیر میکنند تعقیب نمودەوبه‌ماورای غربی دشت‌لوط حالیه پراکنده شدند . مهمترین‌قبایل آریائی که از آریانا بطرف‌غرب مهاجرت نمودند قبایل« امادی »و« پارسوا » یعنی مادها وفارسی‌ها است که باعشایر متعلقه وحیوانات خود ازکوه پایه‌های « مهد آریائی » یعنی آریانا بسه تجسس علف چر وچراگاه بطرف غرب‌رفتند . در فصل اول مختصراً اشاره نمودیم که در حوالی سه هزار سال ق م متهاجمینی ازحوالی بین‌النهرین به‌اراضی جنوب‌خزر پیداشده ومدنیتی باخود آوردند که‌آنرا « پروتو عیلامی » گویند. بهمین‌ترتیب سامی‌ها ازبین‌النهرین بطرف شرق پیش‌آمده وبخاك‌های فارس‌جای گرفتند . علاوه‌برین درسواحل خلیج فارس‌سیاه پوستانی‌هم‌زندگانی داشتند که‌اصلیت‌آنها چندان‌معلوم نیست .

اشوری‌ها که ازروی نژادسامی بودند درخاك های که‌پسان بنام مدیا وفارس شهرت یافت مستقر شده وقرن‌ها درآن قطعات حاکمیت مدنی وسلطه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 191 of 1362

سیاسی داشتند . این وضعیت یعنی زندگانی اقوام عناصر سامی در بین علاقه‌ها دوام داشت تا اینکه شاخه‌های آریائی از طرف مشرق یعنی از آریانا در حوالی دوهزار ق م بنای مهاجرت را بطرف غرب گذاشته و با عناصر نژاد سامی مقابل شدند . پیشتر در فصل اول دیدیم که قرار تحقیقاتی که در زمینه قبل التاریخ در حوالی کاشان و دیگر نقاط فارس بعمل آمده علایم ظهور قوم جدید که غالباً آریاها باشند در حوالی هزار ق م دران دیار پیدا شده است. این آریا ها از کانون سامی یعنی از بین النهرین و اراضی متصل شبه جزیره عربستان پیش نیامده اند بلکه قرار یکه آئین وعقاید وزبان وعادات و هزار چیز دیگر وانمود میکند از کتلهٔ آریاهای باختری شاخه های در حوالی ۲۰۰۰ ق م جدا شده ودر امتداد راهای طبیعی یعنی مجرای رودخانه هائی که از آریانا بطرف غرب میرود بحرکت آمدند و آهسته آهسته به اراضی ماورای دشت لوط پراگندشدند. در فصل سوم اهمیت رود خانه‌های غربی صفحات آریانا را از نقطهٔ نظر اوستا شرح خواهم داد ضمناً بصورت دقیق تر به منازل حرکت قبایل مهاجر آریا بطرف غرب هم روشنی بیشتری خواهد افتاد بهر حال اینجا ومربوط به این فصل مبدأ حرکت بعض قبایل آریـا یعنی اما دی وپارسوا از آریانا شرح داده شد . تاثیر های متقابله محیط نو در ایشان و از ایشان در محیط نو مختصراً بجایش ذکر خواهد شد .

• • •

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 192 of 1362

فصل سوم

مدنیت اوستائی

عمومیات

اقتضاآت محیط و نژاد: در سلسلهٔ تاریخ باستانی « آریانا » بعد از مرحلهٔ قبل التاریخ ودوره مدنیت پیش از « ویدی » و « ویدی » که به مهاجرت عناصر آریائی از حوزهٔ اکسوس « باختر » واستقرار آنها به نقاط مختلف آریانا وممالک همجوار هند وفارس منتهی میشود، در حوالی هزار قم ستارهٔ مدنیت درخشان دیگری طلوع میکند که میتوان آنرا « مدنیت اوستائی » خواند. مقدماتی که زمینه را برای ظهور این دوره آماده نمود در حوالی ۱۲۰۰ سال قم چیده شده واز ۱۰۰۰ قم به بعد اثرات مثبت آن طوری انبساط یافت که ازان کانون ثقافت ومدنیت بزرگ دیگری در شمال آریانا تشکیل شد ودامنه شعشعه پاشی آن بصورت محسوس تازمانه های مقارن حملات اسکندر دوام نمود. « مدنیت اوستائی » در حقیقت دامنهٔ همان « مدنیت ویدی » است که هر یك بجای خود در همان کانون فروزان حیات آریائی در حوضه اکسوس « باختر » مشتعل شده وهردو مانند مشعل درخشان یکی بعد دیگری دردامنه های کهسار ووادی های شاداب این سرزمین روشن گردیده وشعلهٔ درخشان آنها بعد از تنوبر خطه مستعد آریانا برحسب تقاضای وقت ومهاجرت پارهٔ قبایل به ماورای جبال هم تابیده است، چنانچه به رنگی که در فصل دوم گفته شد اولی حوزهٔ سند وپنجاب را منور ساخت ودومی با پارهٔ مهاجرت های تازه تر ومخصوصاً کشور کشائی های شاهان مقتدر بخدی وبعض عوامل دیگر تا حوزهٔ بین النهرین را روشن نمود ودر لباس تحول ازین هم بیشتر بخاك های غرب آسیا نفوذ کرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 193 of 1362

« مدنیت اوستائی » عین « مدنیت ویدی » و « مدنیت ویدی » عین همان ثقافت قدیم تری است که بدان اشاره شد واز قرن های متمادی بلکه هزاران سال درعروق آریائی های کوه نشین این دیار ریشه دوانیده ووقت به وقت قرار ایجابات زمان به رنگ وصورت مخصوصی جلوه نموده است . بعد از عصر ویدی که شرح آن در فصل دوم گذشت مقتضیات زمان وزندگانی تازه ترسیب شد که از همان سرود قدیمه ، از همان اساطیر عناصر طبیعی ، از همان مجمع ارباب انواع ، از همان مبادی اولیهٔ حیات آریائی ، نظریات ، معتقدات ، سبك زندگانی وبالاخره ثقافت مادی ومعنوی تازه تری بمیان آید .

ناگفته نماند که دورهٔ « ویدی » دوره ایست که قسمت زیادومهم مهاجرت قبایل آریائی از بخدی ، بسایر نقاط آریانا وممالك همجوار هندوفارس درطی آن صورت گرفته واختتام همین مسئله دورهٔ مذکوررا به پایان میرساند ، به این ترتیب واضح معلوم میشود که مدنیت اوستائی را آریائی هائی بمیان آوردند که بطرف شرق وغرب به خاك های هندوفارس مهاجرت نکرده وبه سرزمین اصلی وباستانی خود آریانا مقیم و مسکون ماندند . بعبارت دیگر تهذیب اوستائی که درحقیقت یکنوع تجدید مفکوره وحیات وعقیده است بدست طبقهٔ منور آریانا ، همان طبقه ئی که وید وتهذیب آن مال ایشان است صورت گرفت وعلت تشابه بین این مدنیت وتهذیب هم ازهر نقطهٔ نظر که سنجیده شده به این دلالت میکند که هردو دریك خاك بمیان آمده ومحصول تبحر وابتکار یك قوم است .

پس مرام این فصل عبارت ازین است که تحت عنوان عمومی مدنیت اوستائی تطورات مادی ومعنوی آریائی هائی را مطالعه کنند که بامهاجرت های بزرگ متذکره بطرف هند وفارس نرفته ودرسرزمین باستانی ومستعد خویش آریانا ماندند ودراثر نفوذ ووراثت مدنیت کهن اولی آریائی و ثقافت عصر « ویدی » دارای نظام زندگانی جدیدی شدند وقرار اقتضای زمان ومحیط اساسات مادی ومعنوی حیات قدیم خودرا شکل تازه تری دادند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 194 of 1362

پیش از اینکه وارد اصل مطلب شویم و آریائی هائی را که در آریانا ماندند در فضای تهذیب اوستائی مطالعه کنیم در قسمت عمومیات مسائل به حیث تمهید باید مفصل تر صحبت کنیم تا علل اساسی «رفورم اوستائی» که بدان اشاره کردیم معلوم شود.

بیشتر گفتیم که اقتضاآت زمان ومحیط چنین تقاضا میکرد که آریا های باشندهٔ آریانا در حیات مادی ومعنوی قدیم خویش تجدید نظر کرده و به مفاد خویش وجامعهٔ خویش راه های نوی باز نمایند .

دراواخر هزار دوم ق م مدنیت ویدی یا اقلاً آن حصهٔ مدنیت ویدی که سرودهای معلوم آریائی ازان نمایندگی میکند بعد از دوام اقلاً هزار سال به قوت وتاثیر وتازگی زمانه های اول نمانده وتماس باداسیو ها (بومیان هند در جنوب) وتوریاها (آریاهای بدوی درشمال) مفکوره های متناقض وعجیب وغریبی وارد کرده بود که اگر از قوانین مدنی آریائی آریانا کشیده نمیشد نقص میکرد واین موضوع جلب نظر ریشی های دانا را نموده بود . پس زمان خود بخود ایجاب میکرد که در پایان یك سلسله مهاجرت های بزرگ، آن دستهٔ آریاهائی که در آریانا مسکون ماندند بحال ووضعیت وموقعیت وقوانین ونظامات حیات مادی ومعنوی خود فکر کنند ومیتوان این چیزهارا ایجابات داخلی نامید .

* * *

همین قسم ایجابات خارجی هم در میان بود وتاثیر آن به هیچ وجه از عوامل داخلی کمتر نبود . تا زمانی که آریاهای کتلهٔ باختر از چوکات سرزمین اصلی خویش بیرون نرفته بودند ، تماسی باعناصر دیگر نداشتند. در پایان عصر ویدی موضوع مهاجرت ها، جنگ ها ومقابله ها، معلومات ایشان را وسعت داد. در جنوب وجنوب شرق دراویدی های هندی را بحیث دشمن تلقی کرده وایشان را «داسیو» خواندند، بطرف شمال از حوزهٔ سر دریا گرفته تا نقاط مجاور بحیره خزر مخالفین آریائی وغیر آریائی در مقابل آریاهای مهذب باختری پیدا شد که از خود شعبات مختلف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 195 of 1362

داشتند ورو بهم رفته اوستا ایشان را بنام تورا Tura ودانو Danu یاد کرده . همین قسم بطرف غرب از جنوب سواحل خزر ومازندران وتبرستان گرفته تا حوزهٔ بین النهرین وبابل که اوستا بوری Bouri خوانده چه اقوام آریائی مخالف وچه عناصر سامی هر کدام دراوستا واضح بحیث دشمن ومخالف تهذیب اوستائی تلقی شده وبجایش ازان واضح تر صحبت خواهیم نمود. پس محیط خارجی بیشتر تر ایجاب میکرد که آریا های مقیم آریانا فکری بحال وآینده خود و کشور خود نمایند بعبارت دیگر مردان منورودانستهٔ که در کوه پایه های آریانا باترویج مدنیت و یدی مسئولیت حفظ عرق وعنعنات وتهذیب واخلاق صاف قوم نجیب رابعهده گرفته بودندواز قدیم ترین زمانی که خاطرهٔ آریائی سراغ داده میتواند علمبردار مفادمادی ومعنوی آریائی بودند درپایان مهاجرت ها به بحران اخیر دورهٔ ویدی خاتمه داده ورفورمی که میخواستند بشکل قوانین اوستائی ظهور کرد مخاطرات فوق الذکر عوض اینکه در ارکان موجودیت آریاهای آریانا رخنه وارد کند درتقویت شالودهٔ زندگانی نوین ایشان موثر افتاد وحس یگانگی تعاون ، اشتراک مساعی ، وحدت آمال درمیان ایشان تولید نمود. دفاع منافع مشترك ، سرپرستی حیوانات اهلی ، حفظ خاك ، تشتت هائی را که بصورت موقتی دراثر جنبش ومهاجرت وکثرت قبایل تولیدشده بود بزودی خاتمه داده بایك روح نو ومفکورهٔ جدید نظام مدنی ، اجتماعی ، سیاسی ، اداری خودرا تجدید کردند وآریانا بازجلوه گاه دومین مظهر تهذیب وثقافت آریائی شد . همان مردمان اصلی که هستهٔ حقیقی صاف نژادآریائی را دربخدی تشکیل داده ووارث مبادی یك دورهٔ طولانی تهذیب قبل التاریخی مشترك آریائی ومدنیت ویدی بودند بعد از جنبش مهاجرت ها د ر اثر اقتضا ی زمان و محیط داخلی و خارجی اصلاحاتی رابه حال زندگانی جدید خودمناسب دانسته برشالودهٔ اصولات کهن ومدنیت قدیم خود تهذیب جدیداوستائی رابمیان آوردند . آن دسته قبایلی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 196 of 1362

که از خاك آریانا جدا شده در حوضهٔ پست وبکر رنگ وهموار کنگا مسکون شدند در میان «درا ویدی» های بو می هند که خود شان «داسیوس» یاد کرده اندخود رابیگانه وخارجی دیده وبی‌اتفاقی ها ومخالفت های قبیلوی خود را کنار گذاشته‌ازنقطهٔ نظرسیاست پیش ازهرچیز به‌تشکیل سلطنت پرداختند وبعداز آریائی های باختری دومین سلطنت آریائی‌را کنار سواحل کنگاء بمیان آوردند وبرای‌اینکه نژادآریائی‌دراثردخول خون بیگانه مخلوط نشود برعلاوه‌طبقات «براهمه»و «کشاتریا»و«ویسیا»یعنی‌طبقه‌روحانیون وجنگجویان و اهل حرفه طبقهٔ پست «سودرا» را هم تشکیل کردند. همین طور در شق مذهبی هم تغیراتی‌شروع شده‌سرزمین‌یکنواخت حاصل خیزهند به آنها تلقین نمود که‌دنیاومافیهاهمه‌ازیك قوهٔماورای طبیعی تراوش میکند. انسان محتاج به نیروو‌فعالیت نیست ودراثر ریاضت و ازبین بردن قالب مادی بدن به روح بزرگ منشاء کائنات متوسل خواهند شد. این‌بود بصورت خلص اثراتی که محیط‌هند برآریاهای مسکونهٔ خود وارد کرد وازنقطهٔ نظر اجتماعی، سیاست ودیانت‌باب تازه‌ومخصوصی را برای‌ایشان گشود.

* * *

شاخه هائیکه بطرف غرب مهاجرت اختیار کردند«امادی»و«پارسوا»است که پیشتر شرح جنبش آنها از بخدی وسیر حرکت آنها در امتداد مجرای رودخانه‌های غربی آریانا ورسیدن شان به خاك‌های ماورای‌غربی دشت‌لوط وجنوب سواحل خزر شرح یافت وچون تاریخ حرکت‌آنها ازباختر وخروج ایشان ازسرحدات غربی آریانا متفاوت‌است قبایل امادی یعنی‌ماد که‌اولتر بحرکت آمده بود سواحل بحیرهٔ خزر ودامنه های جنوبی آنرا که نسبتاً قابل زراعت بود مقرخود قرارداد. پارسوا که‌پسان‌تر کوچیده وازروی‌نیرو وتعداد نسبت به‌امادی کمتر وضعیف‌تر بودند اول به‌علاقه‌های کرمان جای

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 197 of 1362

گرفتند وچون علاقه های شمالی را ماد ها اشغال نموده بودند وبطرف غرب سدسامی حایل بود دراراضی جنوب درسواحل بحر که خشك ولم یزرع بود قهراً فرود آمدند . امادی چون اولتر به اراضی جنوب خزر رسیده وبیشتر درخط سیر خود بطرف غرب آمده بود ، زود تر وبیشتر باسامی ها مخصوصاً آنوری ها تماس پیدا کردند وسلطهٔ چندین قرنهٔ سامی در عرق وخون آنها بیشتر تاثیر افکند «پارسوا» که عقب آنها رسیده دراراضی امتداد سواحل اوقیانوس مسکون شدند بنوبهٔ خود مدتی تحت سلطهٔ سامی بودند وبعد ازان هم مادها برایشان حکمفرمائی کردند . این دوشاخهٔ مهاجرینی که از کانون اصلی آریائی جدا شده وبطرف شرق وغرب رفتند هردوباعناصر بیگانه تماس دائمی پیدا کردند وکم وبیش باایشان منحل شدند. شاخهٔ شرقی باآریا های مهاجر هندی ازبد وامر ملتفت و خامت موضوع شده وبرای نگه داری عرق خود به پارهٔ اقدامات نسبتاً اساسی متوسل شدند که عمده ترین آن تشکیل طبقات است . دراویدی ها یا داسیوها که تعداد آنها در ماورای شرقی سندهو خیلی هازیادبود محض دراثر کثرت تعدادخودموجب تنزل عرق آریا گردیدند. مهاجرین درمقابل این خطر حتی المقدور درصدد علاج برامده وموثرترین کار آنها تاسیس طبقه « سودرا » بود که باسایر طبقات معاشرت نمیتوانست ولی بازهم اصل مطلب شان کاملاً بدست نیامده واختلاط درعرق وخون بعمل آمد. خطرهٔ امتزاج خون وتنزل عرق برای شاخه غربی امادی وپارسوا مدهش تر بود زیرا علاوه برسیاه پوستان بومی سواحل فارس نژاد بزرگ سامی نه تنها از روی تراکم بلکه من حیث آمریت ونفوذ وحکمفرمائی ومخصوصاً بواسطهٔ مدنیت چندین هزارساله ایشان را تهدید میکرد. مادها وفارسی ها مدتی جدا ازهم ومتفرق تحت ریاست ملکان خود زندگانی کرده وچون مدت مدیدی تابع نفوذ سیاسی ومدنی آنوری بودند بدون اینکه متحسس شوند خون عرق

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 198 of 1362

وسجایای آنها رنگ سامی بخود گرفت واین نفوذ به اندازه‌ئی درعرق آنها اثر بخشید که بسا مورخین درمیان مادها وآشوری ها فرقی ندیده ایشان‌را دنبالهٔ آشوری واز عرق سامی حساب می کنند . معماری ، شیوهٔ رسم‌الخط وتحریر، اصول اداره ، طرز حکومت ودربار ، طرز لباس واصول ماندن ریش‌وموی‌سر وتمام مظاهر زندگانی مادوفارس هوبه‌هو نقش‌قدم سامی است که‌عصر اشوری وسرگونی به آنها تحمیل کرده (۱) و رونه گروسهٔ در صفحه ۲۳ جلد اول تاریخ اسیا حتی «مدنیت ، عرب و فارس را تخم مدنیت «کلده واشوری» قمدادمیکند وتوماشك‌جرمنی در کتاب «مطالعات آسیای مرکزی» خود حینیکه‌از زبان های پامیر صحبت‌میکند میگوید که‌مادهاو پارسی‌ها خیلی‌ها تحت‌نفوذ سامی آمده بودند .

* * *

خلاصه‌دوشاخه‌مهاجرینی که‌ازباختر وسائرکوهپایه‌ها ونقاط‌مرتفعهٔ آریانا جداشده بطرف شرق‌وغرب‌رفتند وبه‌ممالك همسایه یعنی‌هندوفارس منبسط شدند تحت‌تاثیر محیط های‌نو واختلاطی که‌باقوام بیگانه وعرق‌های مختلف پیدا کردندبه‌تدریج‌چه ازحیث‌نژادوخون وچه‌ازپهلوی عرف وعادات‌وآداب زندگانی ، خواص وزبان وغیره تغیر کرده راهی‌را پیش‌گرفتند و بطرف‌هدف مخصوص بحرکت افتادند که‌تعقیب آنها ازین‌بیشتر خارج نگارشات ماست زیرا آنچه که اصل مرام این فصل‌را تشکیل میدهد صحبت در اطراف آن حصهٔ آریائی هائی است که‌به دو جانب فوق‌الذکر مهاجرت نکرده درجلگه های حاصل‌خیز ودامنه های سرسبز وکوهای سربفلك کشیده مسکن آریائی یعنی (آریانا) ماندند .

---

(۱) « ماسپرو» درتاریخ قدیم‌ملل شرقی صفحه ۷۶۲ می‌نویسد که‌قصر هخامنشی همان قصر عیلامی است که دوباره آباد شده است. درصفحه ۸۰۹ مینگارد که الفبای میخی را ازعیلامی‌ها اشوری وازآنها ارمنی وسوزیان وفارس گرفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 199 of 1362

« آریانا » قطعه‌خاکی که آریائی‌ها در آن ماندند سرزمینی است کهستانی که درمیان اراضی پست چار دورخویش یعنی‌هامون ودشت فارس ، او قیانوس و حوضه سند و اراضی هموار جنوب روسیه و حوضه اکسوس شکل فلات مرتفع بخود گرفته که از آن آبهای جاری رود خانه های بزرگ بسه چار طرف افق جاری است . چوکات آریانای قدیم قراریکه ذکر رفت چیزی است طبیعی که‌ساختمان وچین‌خوردگی های خودزمین و جریان رودخانه‌ها وحوضه های آن معین کرده وپسان‌تر تمام مورخین کلاسیك آنرا تذکار کرده اند،سرزمین آریانا که بصورت عمومی مرتفع وچشمه‌خانه رودخانه‌های گردافق میباشد درخود پستی و بلندی‌ها ومظاهر مختلف الشکلی دارد،وروی هم‌رفته میتوان گفت که‌چند تیغه بلند سنگی تقریباً موازی‌هم ازشرق به‌غرب امتداد یافته وتیغه وسطی بلند ترین وطویل ترین همه‌است که ازگوشه شمال شرق شروع و از وسط فلات آریانا بطرف غرب ممتد میباشد. بااین وصف بعلاوه تیغه‌های فوق الذکر دو گره کهستانی شکل فلات را کامل‌تر ساخته و آن یکی عبارت از گره سنگی پامیر درگوشه شمال شرق و دیگر گره وسطی است که‌توده کهستانات مرکزی آریانارا تشکیل‌میدهد . تیغه‌های کوها وقلل‌توده‌های کهذکرشدهمیشه ازبرف‌پوشیده‌وسفیدمینماید. دره‌هاودامنه‌های زیبای آن بهترین‌یلاق ومناظر کهستانی جهان‌راتشکیل داده واخردامنه‌هابه حاشیه شمال وغرب وجنوب به‌تپه‌ها وجلگه های فراخ وحاصل خیز منتهی میشود . دوتودهٔ کهستانی شمال‌شرق‌ومرکزی آریانا سرچشمهٔ یکدسته رود خانه های خورد وبزرگی است که به ترتیب ازقلل شامخهٔ پربرف به‌دره های هول انگیز وازانجا به دامنه های‌نرم فرودآمده بعداز آبیاری جلگه های داخلی به چهار گوشهٔ افق جریان می یابد وبالاخره جمعی به اوقیانوس‌هند میریزد ، دستهٔ با آمو به بحیرهٔ او رال منتهی میشود وقسمتی‌به هامون منتهی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 200 of 1362

میگردد. ازمیان رود خانه های آریانا چهار رودخانهٔ بزرگ آن که عبارت‌از اکسوس(آمو)هری‌رود، هلمند واندوس(سند) باشد خیلی‌مهم ودرسرنوشت یك قسمت مدنیت آسیا رول مهمی بازی کرده اند زیرا سواحل زیبا و حوضه های حاصل خیز آنها مهد یك قسمت ثقافت بشر به‌شمار میرود.

ایریا: دراوایل فصل دوم مفهوم عمومی و خصوصی واصطلاحی وتاریخی کلمهٔ «آریا» را شرح دادیم ومتذکرشدیم که آریاهای کتلهٔ باختری به شهادت وثایقی که ازخود باقی گذاشته‌اند درسرود ویدی خود را «آریا»ودر اوستا «ایریا» خوانده اند. باوجود اختلاف زمان بین‌عصر ویدی واوستائی در اصل مفهوم این کلمه تغیری پیش نشده جزدرلهجه وتلفظ که آنهم فقط منحصر به حرکت حرف‌اول کلمه است. اصل‌مفهوم این کلمه درعصر ویدی واوستائی «نجیب» معنی داشته وجنبهٔ دین داری درهردوعصر فوراً بدان اطلاق میشد وبعدازان باداروما لك وحرو دیگرصفات بدان پیوست میگردید. درعصر اوستائی دراثر ایجابات زمان ومحیط خارجی که در مقدمهٔ این فصل شرح داد یم با تقویت یافتن روحیات قومی در آریانا «ایریا»یك اندازه بیشتر مفهوم قومی وملی هم پیدا کرد. دربنوقت ایریا ازنقطهٔ نظر دیانت تنهاپیروان اوستارا دربرمیگرفت وازنقطهٔ نظر قومی وملی برکسانی اطلاق میشد که درخاك های اوستائی یعنی درآریانا زندگانی داشتند واقوام بادیه نشین شمال وباشندگان مازندران وتبرستان اعم ازآریائی گرفته تاغیر آریائی تحت این‌اسم نمی‌آمدند واسمای دیگری در مورد آنها اطلاق میشد مانند تورا Tura که آریا های ویدی شمال اکسوس‌را دربرمیگرفت وازین‌مسایل درمبحث علیحده سخن خواهم‌راند. معنی اصطلاحی کلمهٔ ایریا درعصر اوستائی بیشتر راستگو ورا ستکار بود وخود میدانید که اوستا در مسئلهٔ راستی وراست گوئی وراست کاری چقدر اهمیت بزرگ قایل شده بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 201 of 1362

اوستاواولین خاك آریائی : د ر فصل دوم موقعی که میخوا ستیم به کمك منابع مختلف به‌مسئلهٔ مهد اولیه آریائی روشنی اندازیم تحت عنوان «ایریانا ویجه» متذکر شدیم که آریاهای عصر اوستائی مهد اول آریا را در «ایریانا ویجه» قرارمیدهد ومحل آن به‌شهادت‌خود اوستا وفیصلهٔ مدققین بزرگ‌حوزه علیاسردریا وآمو واراضی متصله آنست. ازنقطهٔ نظر اوستا هرچه در این‌باره گفتنی هستیم دربحث جغرافیای شانزده قطعه زمین اوستائی شرح‌خواهیم داد تنها موازی باخط رفتاری که‌درفصل ویدی تعقیب شده اینجا همین‌قدر متذکر میشویم که اوستا نسبت به سرود ویدی درتشخیص او لین‌مهد آریائی‌واضح تر ونام گرفته‌صحبت میکندوحتی میتوان گفت که درمیان تمام مدارکی که از کتلهٔ هند واروپائی بصورت عمومی باقی مانده او ستا یگانه منبعی است که درین مسئلهٔ مهم واضح صحبت میکندوآن مهد اولی را نام می‌برد و خواص و ممیزات آنرا بیان می‌کند . غیراز « ایر یا ناویجه » اوستا خاك آریا هارا به نام های دیگری هم یاد کرده مانندایریاوودناهو و Airyao Danhavo یا ایریاوو د هو یو Airyao Dahvu یا ایر یو شا یا نا Airyo Shayana که همه اسمای مرکبه است ودراول همه آن کلمه « ایریا » تکرار شده ویا کلمات متصله خودهمه « خاك ومسکن آریا » معنی‌دارد. باملاحظات‌فوق معلوم‌میشود که اوستانسبت به وید درتعین سرزمین آریائی واضح و دقیق تر صحبت میکند واین مطلب درمبحث جغرافیائی او ستا در همین فصل به تفصیل شرح داده خواهد شد ، چیزیکه اینجا قابل ملاحظه است‌این‌است که اسمای « ایریاناویجه » ، « ایریاوودناهو » ، « ایریاوودهویو » ، « ایریوشایانا » تمام آن مناطق‌اریانشین رادربرمیگرفت که‌اوستا ذکر کرده ومفهوم جغرافیائی آن در « آریانا » یعنی‌مسکن آریاهامشخص‌ومعین‌شده است وگایگر آلمانی « آریانا » را من حیث مفهوم جغرافیائی ونژادی مترادف اسمای فوق الذکر میداند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 202 of 1362

تاثیرات خاك آریانا : درین شبه نیست که تاثیرات محیط وخاك ازهرچیز بیشتر درسر نوشت باشندگان یك قطعه دخالت تامه داشته و خطوط اساسی سجایا ، عرف ، عادات ، اختصاصات وتمام مظاهر زندگانی مادی ومعنوی وسیاسی آنهارا درآن میتوان یافت بیشتر بصورت مختصر دیده شد که آریائی‌های مهاجر درمحیط های نو حوضه گنگا وفارس ومدیا وتصادف با عروق بیگانه ومدنیت های سامی چه شدند وزبرچه تاثیرات آمدند حالا میخواهم به بینم که آریائی ها درخانهٔ خود چه کردند وچه شدند ومحیط از انها چه ساخت و درسر نوشت زندگانی مدنی وسیاسی آنها چه رولی بازی نمود . وضعیت جغرافیائی آریانا بصورت عمومی بیشتر شرح داده شد این مملکت در داخل حدودخود با داشتن کوه های بلند ، قلل پر برف ، درههای هول انگیز ، کوتل های دشوار گذار ، رودخانه های سیلابی ، آب های خروشان ، تپه های سبز ، غندی‌های خشك ، جلگه‌های هموار وحاصل خیز ، بیشه های پر جنگل اراضی سنگلاخ منظره ئی دارد که یك حصهٔ آن به حصهٔ دیگر نمی ماند . یکطرف قلل شش هزار متری افتاده ویك حصهٔ دیگر بیش از ۳۰۰ و ۴۰۰ متر بلندی ندارد . در دو نقطه نزدیك بهم یکجا تمام سال برف دارد ومنجمد است و نقطه دیگر حرارت منطقه حاره را نشان میدهد . دریك فصل دریکجا گندم درو ودر دیگر نقطه نو کشت میشود . به این صورت محیط مختلف الشکلی که یك حصه آن کهستانی ، یك حصه آن جلگه ، یك قسمت آن تپه زار ویك قسمت آن هموار ، یك طرف آن خشك ویك طرف آن سرسبز ، یك گوشه آن گرم و گوشه دیگر آن سرد است تاثیرات عمیقی در روحیات ساکنین آریائی این دیار وارد نموده به ایشان حالی نمود که زندگانی وصحنه حیات جنبه های تاریك وروشن ودوره های آسان و مشکلی داشته هیچ گلی بی خار نیست ولی این خارها به هیچ صورت سد راه موفقیت های زندگانی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 203 of 1362

شده نمیتواند وانسان بااعتمادبه نفس باید به‌زور بازو و قوهٔ قلب تمام مشکلات را ازمقابل خود بردارد . دورهٔ اوستائی که‌این فصل‌را برای آن وقف کرده ایم وپسان به‌اختصاصات حیات مدنی آن می‌پردازیم درحقیقت دورهٔ پرورش وتربیهٔ روحی آریائی های این سر زمین است وتمام اصلاحات اجتماعی ، اخلاقی ، مذهبی ، مدنی که‌درین دوره بمیان آمده‌ومدنیت‌عصر اوستائی‌را تشکیل میدهد تزکیه نفس ، نظافت بدن ، تشئید مبانی‌راستگوئی‌وراست کاری درفرد وجامعه فعالیت ، مقابله بامشکلات ، توسعهٔ زراعت ، اصول آبیاری ، غرس اشجار ، تربیهٔ حیوانات مفید وقتل حشرات مضره وغیره وغیره است که اگر تمام آن‌را خلاصه کنیم این نتیجه بدست می‌آید که قرار ایجابات طبیعی محیط آریانا ومبانی اوستائی فرد وجامعه مستعد ، متحد ، نیرومند ، بانشاط ، فعال ، زحمت کش ، راست گو و راستکار و خاك مسکونهٔ ایشان حاصل خیز وصحت بخش باشد . در اثر همین تاثیرات محیط ، آریائی‌های که‌چندین هزارسال‌درشمال آریانا مسکن گرفته وپسان به‌تمام نقاط منتشر شدنددارای سجایا وخواص مخصوصی شدند وچون کتلهٔ آریائی در کوهپایه های آریانا ومخصوصاً ازجانب باختر باتورا ودانو وهونا اقوام آریائی بدوی وعناصر غیر آریائی مقابل بودند وخطرات تهاجمی که یك وقتی اسباب بیجا شدن آنها از آسیای مرکزی شده‌بود همیشه حس میشددرقدیم ترین زمانه‌های‌پیش ازعصر مهاجرت‌ازباختر ، مفکورهٔ اتفاق‌قبایل وپیوستگی‌برای‌حفظ‌منافع‌وخاك آریائی‌ونگه‌داری‌ماحاصل‌زراعت‌وحیوانات اهلی درمیان آنها پیدا شده وبرای ادارهٔ این سبك زندگانی جدید بار اول نظام‌سلطنتی آریائی درمیان آریائی‌های باختر ظهور کرد واین زندگانی تاوقتی درباختر به‌تمام مفهوم‌خود ادامه‌داشت که‌مسئلهٔ کثرت‌نفوس ومهاجرت بمیان نیامده‌بود وجامعهٔ آریائی تحت‌حکمفرمائی پادشاهان خود طوری شاد ومسعود می‌زیستند که‌خاطرهٔ آن درهزاران سال بعدمهاجرت ازیاد آنهانرفته وهمیشه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 204 of 1362

دیار شمال هند کوه «بخدی زیبا» اقامت گاه یما پادشاه را « فردوس » خوانده‌اند .

موضوع مهاجرت طبعاً تابك اندازه اسباب پراکندگی این زندگانی مسعود شدولی تاثیر آن بیشتر مربوط به خود مهاجرین بود و با برامدن آنها از حدود آریانا خاتمه یافت .

آنهائیکه به کنگاو مدیا و فارس رسیدند مجدداً سعادت و نجات خود را به پیوستگی و اتفاق دیدند . آریائی‌های مهاجر هندی برای مقابله با داسیوس ها درحوالی ۱٤۰۰ ق م دومین سلطنت آریائی را بمیان آوردند و مادها و فارسی‌ها برای نجات از نفوذ خون وحاکمیت اشوری سامی بار سوم و چهارم سلطنت آریائی را درخاك های خود درسالهای ۷۰۸ وحوالی ٥٤۹ تشکیل کردند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 205 of 1362

زرتشتر سپنتمان

ازریشی های عصر ویدی تا زرتشتر سپنتمان : «تهذیب ویدی» که فصل دوم را وقف تشریح پهلو های مختلف آن نمودیم و اولین مظهر زندگانی مدنی آریا های کتلهٔ باختری در دو طرفهٔ هندو کش میباشد محصول ذکا و نبوغ جمعی ازدانایانی است که ایشان را «ریشی» میخواندند ودرفصلی که گذشت کم وبیش از آنها ورول بزرگی که در جامعهٔ ویدی بعهده داشتند صحبت نمودیم. ریشی‌ها یاحکمای عصرویدی کسانی بودند که رهنمائی جامعه از هر نقطهٔ نظر بعهدهٔ آنها بودوار کانون کوچك خانواده تادربار شاهان درتمام امور حیاتی نودهٔ آریارا بهراهای نیك وصواب هدایت میکردند ' ریشی‌ها تنها شاعر نبودند بلکه به همه معرفت زمان آشنابودند ودرامورقومی' اجتماعی ' مذهبی' سیاسی ملی' نژادی تبحر ومعلومات کافی داشتند وهمهٔ این اموزرا بهدور محورمفاد کتلهٔ آریا میچرخانیدند .

ریشی‌ها از نقطهٔ نظردیانت روحانیون وعلمای دینی بودند ومعتقدات آریارا ازاعصار قبل التاریخ بهم حل ومزج کرده واساسی رادرعصرویدی بمیان آوردند که پیشتر مطالعه کردیم .

ریشی‌هاازپهلوی اجتماعی به حیث رهنماومقنن بزرگ تلقی میشدندوتشکیلات نظام اجتماعی آریائی واصول ومقررات آن بدست ایشان وضع شده بود .

ریشی‌ها از نقطهٔ نظرمفهوم نژادی وحیات ملی رهنمائی توده رابعهده گرفته وسعی داشتند که قوم بهم متحدومتفق بوده عرق وخون آن ازلوث بیگانه محفوظ باشد وایشان بامجاهدت های خستگی ناپذیر روحیات آریائی را تقویت کرده وکوشش داشتند که فرد وجامعهٔ آریادر فضای عنعنات وتهذیب وممیزات مشخص

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 206 of 1362

حیات خودشان پرورش یابد . این چیزها که ذکر کردیم روی هم رفته ازخلال سرود های ویدی واضح معلوم میشود وتشخیص میگردد که ریشی ها ازهرگذر وظیفهٔ رهنمائی جامعهٔ آریائی را بصورت صحیح بعهده گرفته بودند . از خانواده گرفته تاعشیره وقبیله ده وقریه وشهر ودربار پادشاهی درهمه جاریشی ها نفوذ داشتندولی ازین نفوذ خویش مانند روحانیون کلمه بمفاد خود کار نمیگرفتند ومانند آنها برای خود اقتدارو آمریتی قائل نشده بودند وازهمین جهت رهنمائی های آنهادر هرزمینه نتایج مثبت بخشید

این رویه اقلاً مدت هزار سال «ازدوهزارقم تاهزارقم» دوام نمود وزمینه راازهر نقطهٔ نظر برای ظهورمبادی یك دورهٔ بزرگ رفورم اجتماعی آماده ساخت وریشی بزرگ وحکیم دانائی مانند زرتشترسپنتمان عرض وجود کرد. کسانیکه سرود های ویدی را از هر نقطهٔ نظر مطالعه کرده ودر اعماق روحیات معنوی آن دقیق شده اند وبه این موضوع هم ملتفت هستند که سرودها عموماً درسینه ها وخاطره ها حفظ میشد میدانند که وجود ریشی های باستان وثمره افکار آنها چقدر درراه ظهور زرتشتر سپنتمان و کتاب اوستا دخالت داشت . همان طورکه ریشی های عصرویدی ازیك سلسله مبادی حیاتی وفکری ومذهبی قبل التاریخ آریا استفاده کردند ، افکارخود آنهانیز که بصورت مجموعی بطرف هدف واحد متوجه بود ونتیجهٔ تراوش آن هم ضبط میشد به پیمانهٔ بسیار وسیع در ظهور شخصیت برجستهٔ زرتشتر وقوانین اوستائی دخالت کرد .

این طور واقعات تاریخی که ذهنیت جدید و انقلاب فکری در یك محیط تولید میکند عموماً عواملی بکاردارد واین عوامل رادر مرور قرن ها ریشی ها وسرودهای ایشان درچوکات آریانا آماده کردند

چیزیکه این نظریه رااثبات میکند تشابه متن خود سرود ویدی واوستا است وواضح معلوم میشود که زرتشتر سپنتمان از مقررات قدیم عصر ویدی آنچه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 207 of 1362

را که موافق زمان خود و جامعهٔ آریانا میدانست گرفته، بعضی را توضیح، قسمتی را تبدیل و حصهٔ را حفظ کرده وافکار تازه وجدیدی به آن علاوه نمود.

این واقعه و تسلسل آن در تاریخ قدیم افغانستان بار دیگر نیز تکرار شده و بار بعد از یك دورهٔ معین که اینجا به دو هزار سال تخمین میشود در قرن چهارم هجری از همان منبع که منشأ این همه جنبش‌های فکری است مردی مانند دقیقی وجمعی از حکما وشعرا سر بلند کردند و به احیای عظمات رزمی ورزمی باستانی آریانا وتذکار کارنامه های شاهان مقتدر آن اقدام نمودند. قرار یکه بعد تر درمورد شخص «زرا نشترا» خواهیم دید یکی از ترجمه هائی که هوگ Haug برای نام او میدهد «ستایش کننده» و «خواننده سرود ستایش» است وچون «گات ها» هم «سرود» معنی دارد وبزبان شعرسروده شده چنین نتیجه میگیرد که زرانشترا اصلاً شاعر هم بوده. گفتیم گات ها سرود معنی دارد. دارمستتر درصفحهٔ ۷ ۹ جلداول ترجمهٔ زند اوستای خود به فرانسه دراطراف این موضوع شرحی نگاشته و «گات ها» یعنی قدیم‌ترین حصه اوستارا «سرودوچیزسروده شده» ترجمه کرده ومیگوید که زبان آن نسبت به سائر قسمت های اوستا قدیم‌تراست واکثر کلمات آن درزند عامیانه نی‌بلکه در زبان ویدی دیده میشود واین تنها قسمت اوستا است که به نظم ساخته شده بعضی علمای ویدشناس مفکورهای قدیم‌تری را دران سراغ میدهند. ازین بیانات مطالب چندی بدست می آید وضمناً مربوط به مبحث حاضر گفته میتوانیم که زرتشترا زجملهٔ همان ریشی‌های داناو حکمای عصر ویدی است. همان طور که او را میتوان عامل ارتباط بین ریشی های دورهٔ اخیر ویدی وحکمای عصر اوستائی قرار داد. گات ها قدیم ترین حصهٔ اوستا هم چه از نقطهٔ شعر وچه ازنقطهٔ نظر زبان و مفهوم حلقهٔ تسلسلی بین سرود های ویدی وسائر قسمت های اوستا میباشد. خلاصه مقصود از توضیح

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 208 of 1362

مطالب این مبحث مهم این است که عصر ویدی ؛ ریشی های ویدی ، افکار و نظریات ویدی ، زبان ویدی ، سیاست عصر ویدی زمینه را برای انقلاب فکری واجتماعی سراسر آماده نموده واین کار بدست یکی ازحکمای فرزانهٔ باختر زرتشتر سپنتمان که حالا از شخصیت اوصحبت میکنیم صورت گرفت .

زراتشترا ، زرتشتر سپتمه یازرتشتر سپنتمان : صاحب کتاب اوستا در « گات ها » که قدیم ترین قسمت این کتاب است بنام « زرتشترا » یا « زرتشتر » یاد شده و بعضی اوقات کلمهٔ «سپتمه» هم به اسم او الحاق شده و «زرتشتر سپتمه» گردیده است که پسان تر ازان «سپنتمان» ساخته و «زرتشتر سپنتمان» گفته اند . (۱)

این دو کلمه « زراتشترا » و« سپتمه » هر کدام ازخود معنی علیحده دارد وذیلاً نظریات مدققین را تاپاك اندازه دراطراف آنها شرح میدهیم :

مدققین معمولاً کلمهٔ «زرتشتر» را مرکب ازدو حصه دانسته وبصور مختلف آنرا تجزیه وترجمه نموده اند . دارمستتر فرانسوی حصهٔ اول کلمه را « زرت» و دومش را « شتر » تشخیص داده . مشارالیه «زرت» را از « زراتو» مشتق میداند وآنرا زرد ترجمه کرده . بارتولمه حصه اولی این کلمه را «زرنت» تصور نموده و « پیر » معنی میکند .

کلمهٔ دومی را این دو نفر و جمع دیگری از مدققین همین شتری میدانند که تا حال در فارسی موجود است . به این دو تعبیر که گذشت معنی اسم مرکبه « صاحب شترزرد» یا « صاحب شتر پیر » میشود .

(۱) ملتفت باید بود که ماموس رفورم اوستائی را بنام قدیم واصلی باختری اش قرار یکه دراوستا ذکر شده اسم برده ومی بریم وصحیح ترین صورت اسم او همین است . این نام در ماخذ قدیم شرقی وغربی با کمی تحولات بصورت های مختلف ذکر شده . در غرب یونانی ها اول اورا « زورادروس » وبعدتر « زاروس » « زرادوس » ، « زراتس » ، « زور واستروس » « زاروسترا » میگفتند. شکل « زردشت » را بیشتر مورخین ارمنی استعمال کرده اند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 209 of 1362

داکتر ف.مولر F.Müller «زرانشترا» را «مالك شترهای جری» ترجمه کرده. «بورنف» موسس مطالعات زند کلمه «زرانشترا» را به این ترتیب دو حصه نموده یکی «زرت Zarath» و دیگر «اشترا Ushtra» و چون کلمهٔ اول را «زرد» ترجمه نموده ازان «مالك شترزرد» بدست می آید. ولی یکنفر دیگر موسوم به هاگ Haug به ملاحظه میرساند که در زبان قدیم با ختر زرد را «زیری تا Zairita» میگفتند به این ترتیب اساس نظریهٔ بورنف متزلزل گردیده است.

«هاك Haug» (۱) کلمات «زرت» و «اشترا» را بصور مختلف تجزیه و ترجمه نموده یعنی کلمهٔ اولی را «پیر» «دل» و «ستایش کننده» و کلمهٔ دومی را نه شتر بلکه از «ایوتارا» Uttara مشتق دانسته و (اعلی) ترجمه نموده است و باین ترتیب ترجمه «زرانشترا» چنین میشود: «کسی که دل اعلی دارد» یا «کسی که شاعر و خوانندهٔ سرود ستایش است» واین تعبیر به مبحث بیشتر ما خیلی موافقت میکند زیرا گفتیم که زرتشتر یکی از جملهٔ همان ریشی های دانا وفرزانه ئی بود که در آخر عصر ویدی انقلابی درزمینهٔ فکری وحیاتی باشندگان آریانا وارد کرد. چون «گات ها» یعنی قدیمترین قسمت اوستا هم مشتمل بریك سلسله سرود است و به نمونه وروبهٔ سرودهای باستان ویدی ساخته شده «هاگ» به این عقیده است که خود زرتشتر هم شاعر بوده و چون او ستا مخصوصاً «گات ها» عبارت از «مانتراسپنتا Manthracepta» یعنی «سخنان پاك» بود که زرتشتر ازطرف هرمزد آورده بود طبیعی باید که آورندهٔ این سخنان درجملهٔ فضایل دیگر شاعر هم بوده باشد و قراریکه بیشتر شرح دادیم چون گات ها «سرود و چیزی سروده شده» معنی دارد بدون اقامهٔ سایر دلایل میتوان گفت که زرتشتر یکنفر ریشی مقتدری بود. ناگفته نماند که «هاگ» کلمهٔ

(۱) گاتها Gathas جلد دوم صفحهٔ ۲۴۶.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 210 of 1362

«زرتشترا» را «رهنمای اعلی» هم ترجمه کرده . علاوه برین این نام را بصورت های مختلف دیگر هم ترجمه نموده اند از قبیل : بدست آورنده غنیمت ، بدست آورنده شتر بحیث غنیمت ، ستارهٔ طلائی وغیره وغیره .

کلمهٔ دیگر سپیته ، یا سپینته یا سپیتمان لقب زرتشتر و معنی آن «سفید» یا «از خانوادهٔ سفید» یا «نژاد سفید» است و بعضی ها این سفیدی را مفهوم معنوی داده و آنرا «پاکروان» ترجمه نموده اند. بهر حال قراریکه بنداهش سلاله نسب زرتشتر را میدهد یکی از اجداد او «سپیتمان» هم نام داشته . شبههٔ نیست که کلمه سفید که در پشتو بصورت سپین دیده میشود در بن کلمه موجود است .

* * *

حالا که معنی کلمات مذکور تا یک اندازه شرح یافت بصورت تبصره در اطراف آن مینگاریم : اگر از نقطهٔ نظر وظیفه ئی که زرتشتر در جامعه آریائی به انجام رسانید ، نگاه کرده شود معنی ستایش کننده ، خواننده سرود ستایش ، رهنمای اعلی بنام او بیشتر موافق است زیرا مشارالیه مانند ریشی های باستان سرود ستایش ساخته و خوانده و توده مردم را بطرف هدف مخصوصی رهنمونی کرده و ذهنیت نو درمیان اریاهای اریانا تولید نموده است .

امکان زیاد دارد که کلمه «شتر» در یک حصه نام او داخل باشد چنانچه جمعی از محققین به همین نظریه اند . شتر بخدی مهمترین و زیبا ترین و قوی ترین نسل شتر است که در تمام آفاق شهرت دارد و شتر دو کوهانه در تمام دنیا بنام شتر بکتریان هم یاد میشود . تاریخ قدیم آریانا نشان میدهد که کلمات گاو و شتر و اسپ در نام های آریاهای این سرزمین دخالت زیاد داشت و این کلمات در اسمای خانواده ها و اشخاص بزرگ دیده میشود اسم «کیومرث» اولین ادمی که اوستا نام می برد اصلاً مرکب از دو کلمه «گومرد» بود که از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 211 of 1362

ترکیب آنها « گومرد » ساخته‌شده» به‌تدریج که مفهوم قدیم آن فراموش‌شده ازان به‌شباهت اسمای‌دیگر کیومرث‌ساخته اند . خاندان شاهی اسپه‌باختری واسمای اعضای آن مانند اروت اسپه (لهراسپه) و یست اسپه (گشتاسپه) وغیره مثال‌های‌برجسته ایست‌ونشان میدهد که‌یکعدهٔ شاهان ومردان‌بزرگی به‌صفت« دارای اسپ‌های تندرو» وامثال آن یاد شده اند . پس هیچ غرابت ندارد که صاحب کتاب اوستا « صاحب‌شترزرد » یا « صاحب‌شتر‌ببر »وغیره نامیده شده باشد .

خویشاوندان‌وبستگان‌زرتشتر: بیشتر راجع به‌نام زرتشترولقب او ومعنی آنها شرحی داده‌شد در اینجا میخواهیم راجع به بعضی بستگان و تعلقات خویشاوندی اوچند سطری بنگاریم . دریشت سیزدهم یافروردین‌یشت بعضی خویشان وبستگان زرتشتر اسم‌برده شده . نام پدراوپوروشسپه Paurushaspa ونام‌جد اوپتیراسپه ونام‌چهارمین پشت اوهچاتاسپه Haechataepa نیز کاربافته بعضی‌ها دوازدهم پشت او را به « مانوچیترا » می‌رسانند . دراوستا مانوچیترا پسرایریو Airyu است و « ایریو » پسر « تری تونا » است که از جملهٔ شاهان « پارادانا » یا پیشدادیان بلخی میباشد . علاوه‌برین چون نام پدر وپدرکلان وچند پشت اوبه کلمهٔ‌اسپه منتهی‌میشود(۱) واضح میتوان گفت که زرتشتر ازاحفاددودمان‌شاهی باختری‌بوده . اوستا به‌زرتشتر سه‌پسر وسه دخترنسبت میدهد . پسران‌اوبه‌نام‌های « ایست‌واستر » « اورواتت‌نرا » - « هورچیترا » - (۲) یاد شده وخورد ترین دختر او پورچیست نام داشت. زرتشتر که از خانوادهٔ نجیب بود بانجبای باختر خویشی و وصلت کرده ، از آنها دختر گرفته وبه آنها دختردادە چنانچه دختر فراشترا برادر جام اسپه را که وزیر گشتاسپه

(۱) ازقبیل پوروشسپه ، پی‌تراسپه ، سپیتراسپه ، هیتاسپه وغیره .
(۲) فروردین‌یشت مقره ۹۸ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 212 of 1362

پادشاه باختر بود ازدواج نموده‌بود وجوان‌ترین دختر خود « پورچیست » را به جام‌اسپه‌برادر فراشتر وزیر پادشاه باختر داده‌بود . کلمه اسپه که درنام اجداد او ملحق است و خویشاوندی های که باوزرای باختری نموده علاوه بر دلیل واضحی که شجره او نه پادشاهان پیشدادی یا پارادانا وصل میشود عوامل دیگری است که از روی آن میتوان گفت که‌زرتشتر از نجیب زادگان باختر بود . دراینجا تولد وپرورش یافته و باتمام خویشان و بستگان خود دراینجا میزیست ودرهمین‌جا آئین خویش‌را اساس گذاشت .

زرتشتردرافسانه‌ها وروایات‌تصوری: باوجودیکه اوستای باختری‌دستخوش حوادث روزگار شده معذلك با آنچه که گاتها صحیح ترین قسمت اوستای قدیم شهادت میدهدپیش‌ما:درنام زرتشترسپنتمان باختری موسس آئین‌اوستائی وشخصیت‌اوشبهه‌ئی‌نیست درباب اینکه‌بعضی‌اوهام‌پرستان‌این‌شخص‌راوهمی‌وخیالی تصور کرده‌نام او قصه‌وافسانه‌های عجیب وغریب ساخته اند میتوان گفت که اکثراین نظریات‌یادرهواوخیالی‌وخالی‌ازحقیقت‌است وسراسربه‌حساب‌افسانه میرودوتایك اندازه‌علت‌این تصورات قدامت زیادزمان حیات‌زرتشتر وانقلابی است که‌روزگاروسلطه‌بیگانگان تازمان‌فتوحات‌اسکندرمقدونی‌واردکرده است وچون‌قسمت زیاداصل‌اوستای باختری ازبین‌رفته‌ویسان درعصر پارتی‌وساسانی وحتی درقرن ۹ مسیحی یعنی تقریباً ۳ صدسال بعداز ظهور دین‌مقدس اسلام‌از روی‌افسانه‌هاواساطیر‌وحافظه‌ها وسینه‌ها چیزنوی‌بمیان آورده اندوالحاقات تازه‌ئی بدان کرده‌اند طبعاً پرده‌تاریکی روی حقایق‌را گرفته ودر نتیجه نه‌تنها افسانه ها اطراف «زرتشتر»راهرا گرفته بلکه نزدیك‌بود که‌بکلی از شخصیت زرتشتر بلخی انکار نمایند واو را شخص وهمی ونصوری قلمداد کنند. زرتشتر بلخی طوریکه از روشنائی قسمت های قدیم اوستا معلوم‌میشود کسی است که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 213 of 1362

مختصر شرح حال وخویشان وبستگان ومحیط تولدی وپرورش او گذشت آنچه که عالم تخیل وافسانه ودوری راه وعدم معلومات بمیان آورده پارهٔ نظریات درهم وبرهم ومتناقضی است که خود بخود شکل افسانه بخود گرفته وبه جمع داستان میرود وذیلاً بشرح آن می پردازیم :

روایات یونانی : یونانی ها قرن ها پیش ازعصر فتوحات اسکندر در شرق راجع بممالك شرقی وساکنین آن وعرف وعادات ایشان یك سلسله چیزها نوشته‌اند که جنبهٔ زیاد آن داستانی وافسانه است چنانچه حتی نوشته‌های هرودت که پدر مورخین بشمار میرود ازین چیزها خالی نیست. همین طور راجع بزرتشتر ازحوالی قرن ۵ ببعد یك سلسله چیزهایی نوشته اند که غیر افسانه حکم دیگری بران نمیتوان کرد.

اولین مورخ یونانی که در حوالی ۴۵۰ - ۵۰۰ ق م می زیست واز زردشت یاد کرده گزان توس Xantus است. افلاطون فیلسوف یونانی (۳۴۷ - ۴۲۹ ق م) زردشت رابانی مذهب ماژوپسر اورومازس Oromazes میداند. دینون Deinon از اسم او نتیجه گرفته واورا یکنفر ستاره پرست قلمداد میکند «هرمی پیوس» که از اهل سمیرنا Smyrna بود زردشت را با ختری وشاگرد ازوناکس Azonakes یا اگوناکس Agonakes میداند. دیودوروس Diodorus اطلاع میدهد که زوراستر در بین آریائی‌ها اظهار کرد که قوانین جدیدی را که دربین خلایق شیوع داده روح پاك بهاو تلقین نموده است ترو گوس پومپیوس TrogusPompeuis اورا معاصر نینوس شاه اشوری دانسته می نویسد که زوراستر شاه باختری هابا صحت کاملی قوای عالیه دنیائی وحرکات ستاره هارا کشف کرد وآئین ماژرا اساس گذاشت واز دست نینوس بقتل رسید. پلینی Pliny بملاحظه میرساند که زوراستر موسس آئین ماژ بوده درروز تولد خودمی خندید. دیو کریسوستم Diochrysostom می نویسد که زوراستر در اثر عشق وعلاقه که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 214 of 1362

به‌حکمت وعدالت داشت منزوی‌در کوهی درمیان آتش‌زندگانی میکردوچون پادشاه وقت باعرفا وبزرگان کشور به‌دیدن اورفت از میان آتش برآمده وایشان رابه‌آئین خود دعوت نمود. کفالیون اظهار میدارد که زوراستر ماژ وشاه‌باختری باسمیراسیس جنگیده‌واین‌زن‌اورا مغلوب‌ساخت. هکذا اربونیوس Arbonnisازجنگ‌نینوس بازوراستر باختری بی اطلاع نبود. به‌همین منوال ایوزبروس Eusebrusازجنگ‌زوراستر ماژپادشاه‌باختربانینوس حکایت‌میکند. Teon ثئون باشندهٔ شهراسکندریه جنگ سمیرایس وزوراستر بلخی را متذکر میشود. «امی‌نوس مارسلینوس» زوراسترا بکنفر باختری خوانده ومیگوید که هستاسپ Hystaspesپدر داریوش عقیده ماژها را شیوع داد.

سویداس Suidas بموجود دوزوراستر قایل‌است یکی را رو راستر فارس ومدی‌سردار وبزرگ‌ماژها میداند ودیگررا یك‌نفرعالم‌هیئت ومنجم‌اشوری قلمداد میکند که‌درزمان نینوس‌زندگانی‌بسر می‌برد. کتزیاس Ktesias نقل میکند که زوراستر معاصر پادشاه اشور نینوس وزنش سمیرایس بودمشارالیه قصهٔ لشکر کشی پادشاه اشوری نینوس را برعلیه پادشاه باختر یعنی زردشت حکایت‌نماید. اگاتاس Agathas ۵۸۳-۵۳۶ می‌نویسد که زردشت معاصر هستاسپس‌بود واین هستاسپس معلوم‌نیست که‌پدر داریوش یا کس‌دیگر است.

طوریکه پیشتراشاره‌شد این روایات باوجودیکه همه‌اش از منابع یونانی نشئت کرده‌ولی تناقض واختلافات نظر در آن به حدی است که خود بخود درقطار افسانه قرار میگیرد ونشان میدهد که‌معلومات مورخین قدیم یونان راجع به‌شرق بیش ازفتوحات اسکندر چقدرجنبهٔ داستانی داشته است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 215 of 1362

اوستا

کلمهٔ اوستا را مستشرقین اروپائی بصورت های مختلف ترجمه و تعبیر نموده اند بعضی آنرا « مضمون » و بعض اشتقاق آنرا از کلمه « ایستاك Apstak » گرفته « وقانون » ترجمه کرده اند . پروفیسر « گلدنر » از پروفیسر « اندرآس » نقل کرده گوید که کلمه اوستا و یا « اوستاك » پهلوی از کلمه « اوپستا Upasta » مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی میباشد (۱) کلمه « زند » را که به آن ملحق میکنند بصورت صفت تعبیر میشود و آن دو معنی دارد « شهر » و « نماز » و اصلاً از کلمه « زانتو Zantu » بمیان آمده است. پس معنی اسم مرکب « زنداوستا » بیك تعبیر « کتاب یا قانون شهری » و به تعبیر دیگر « کتاب دعا و نماز » میشود. بعض های دیگر « زند » را از « از انتی Azanti » گرفته و « شرح و بیان » ترجمه کرده اند. الحاق کلمه « زند » به اوستا به این معنی اخیر چیز تازه است زیرا مقصود از شرح و بیان تفسیر اوستا است که بزبان پهلوی نوشته اند و « پازند » بجای خود شرحی است که برای زند نوشته اند .

بعضی های دیگر مدعی اند که اوستا بمعنی مجهول است به این طریق که این کلمه مرکب از دو قسمت است « او » بمعنی « نه » و « ستا » بمعنی « دانش » و معنی شکل مرکب آنها غیر مفهوم مجهول میشود و علت این تعبیر را چنین می نویسند که چون اوستا باختری منحصر به دو نسخه بود و هر دو در اثر تهاجمات اسکندر از بین رفت در عصر پارتی و ساسانی که شروع به جمع آوری پارچه های خطی نمودند معنی آنرا عموماً نمی فهمیدند و به این مناسبت آنرا اوستا یعنی مجهول نامیدند. لیکن روی هم رفته نسبت به تعبیر اخیر نظریاتی که اول ذکر نمودیم صحیح تر بنظر میخورد. انسیکلوپیدیای برطانیا می نویسد

(۱) صفحه ٤٧ گاتهای زرتشت تالیف پور داود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 216 of 1362

که صورت قدیمی نام اوستا « او یستاك Avistāk » بود و معنی حقیقی آن معلوم نیست.

روی‌هم‌رفته اوستا ومخصوصاً« گاتها» عبارت ازمانتراسپنا Manthracepta یعنی « سخنان پاك » است وبر مجموعهٔ هدایات وقوانینی نسبت میشود که زرتشتر از طرف هرمزد آورده بود.

اوستای اولی یاباختری: اوستای اولیه یااوستای باختری باشکل ووضعیت اصلی خود چیزی بوده که متاسفانه تعریف صحیح آن امروز محال است ونمیتوان گفت که چقدر آن ازبین‌رفته‌وچه‌باقی‌مانده. دربن‌شبه نیست که‌چون گشتاسپ پادشاه باختر به‌دین‌نو گروید حکم‌داد که مجموع قوانین اوستائی‌را روی‌پوست گاو نویسند وبه‌معابد مملکت تقسیم نمایندولی واضح معلوم نمی‌شود که‌چندنسخه نوشته وبکجاها تقسیم کردند. پلینیوس Plinius از روی کتاب هرمیپوس مینویسد که کتاب مذهبی‌زرتشترمرکب ازدوملیون شعربود.طبری تذکارمیدهد که‌اوستاروی ۱۲ هزار پوست‌گاو نوشته‌شده‌بود.این‌ارقام اگرچه تابك‌اندازه فصیح است بازهم قرار مطلوب ازان نتیجهٔ قاطعی نمیتوان بدست آورد زیرا معلوم نمی‌شود که این ۱۲ هزار پوست گاو یك‌نسخهٔ اوستا بود یابسیار. بهرحال باوجود یکه ارقام فوق جنبه مبالغه کارانه هم داشته باشد از آن واز روی اوستای موجوده واضح معلوم می‌شود که اصل اوستا چیز ضخیم وبزرگی بوده و بر ۲۱ کتاب یانسك تقسیم شده بود.

اوستای نو: وقتیکه زرتشتر آئین خود را بحضور گشتاسپ پادشاه باختر عرضه داشت، دراثر حکم پادشاه باب مناظره بین‌او ودستهٔ از علمای باختری باز شده ودرنتیجه پادشاه واهل دربار به‌دین‌او گروید، آنگاه گشتاسپ حکم کردتافوانین آئین نورا باآب‌طلاروی‌پوست گاونوشته‌به‌معابدمملکت تقسیم نمایند پس اصل اوستای باختری هرقدر نسخهٔ که داشت همه اش در باختر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 217 of 1362

وسائر نقاط آریانا تقسیم شده بود واین نسخه ها درتمام دوره هائیکه اولادهٔ
دودمان اسپه باختری در آریانا حکمفرمائی داشتند همه جا بجای خود
باقی وازگزند مصون بود. چون متعاقباً یك دورهٔ پرهرج ومرج شروع شده
آشوری‌ها مثل فینوس وسمیرامیس وسالماسار دوم ، تیگت پیلسر دوم خاك های
ماد وفارس را زیروزبر کرده گیزندشان تاباختر وحواشی غرب آریانا رسید
وپس ازان سیروس وداریوش هخامنشی به حملات شروع وهفت سال جنگ
بابادشاهان مملکت ما نمودند. درین گیردارها که تقریباً ازاواسط قرن ۹ ق م
تاموقع ظهور اسکندر درخاك های آسیائی دوام کرد، شیرازهٔ زندگانی از
هر نقطه درآریانا بهم خورده ودراثر جنگ های بیگانگان به معابد وآثار
مذهبی خسارات مدهش رسید و کتب وآثار قلمی ومنجمله نسخه‌های اوستای
اصلی هم از بین رفت . شاهان هخامنشی بعداز تقریباً ۷ سال پیکار بالاخره
غلبه یافتند. ایشان که باسلطه وتماس چندین قرنهٔ سامی درعرق وخون وثقافت
رنگ سامی بخود گرفته بودند دراثر جنگ های مذکور مجدداً به کانون
تهذیب صاف آریائی درآریانا تماس پیدا کرده وآئین اوستائی را برگزیدند
وباخود به فارس بردند واز اختلاط آئین باختری اوستائی وموهومات قدیم
سامی وبابلی مذهبی بین این هردو بمیان آمد . درین گیرودار ها بعض
نسخه‌های قیمتی اوستاهم ازآریانا به فارس رفت چنانچه گویند یك نسخهٔ آن
همان اوستائی بود که اسکندر همرای «استخر» طعمهٔ حریق ساخت ویك جلد
دیگر آنرا از هرجائی که بدست آورد به یونان فرستاد . بهرحال چیز یکه
مایه خوشی ومسرت است این است که باوجود این همه مصائب وبدبختی‌ها
که درطی آن نسخه های اوستا پراگنده ونابود شد باز هم مقصد بیگانگان
در امحای معارف وتهذیب وآئین قدیم باختر و کتاب اوستا بکلی برآورده نشد
خواه از روی نسخهٔ که به یونان فرستاده شده بود خواه ازروی خاطرا نیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 218 of 1362

درسینه‌ها و حافظه‌ها محفوظ بود خواه از روی پارچه‌های متفرق دیگر آنقدر مدارك و آثار کافی بدست آمد که ازان مجموعه ئی بسازند و نظام و قوانین حیاتی، مدنی تهذیبی قدیم باختر را تجدید نمایند. چون جمع کردن و تدوین اوستای نوهم شرحی دارد ذیلاً بصورت مختصر به آن میپردازیم: اولین کسیکه بخیال جمع آوری افتاد ولکش Volkash یا « ولخش » پارتی بود وچون در میان پارتی‌ها اقلا چهار نفر به‌این اسم سلطنت نموده اند مدققین جمع کنندهٔ او ستا معروفترین ولخش‌ها، ولجس اول را میدانند (۱) که معاصر « نرو Nero » امپراطور روم بود و در نیمهٔ دوم قرن اول مسیحی سلطنت داشت. و لخش اول و برادرش تریدانس Tridates هر دو پیرو آئین زردشتی بودند و حتی « تری‌دانس » خودش موبد بزرگ بود واین نظریه را مکاتیبی ثابت میکند که بین نرو واین دو برادر تبادله شده است. بهر جهت اولین اقدام در جمع آوری کتاب اوستا ازطرف ولخش پادشاه پارتی در ربع سوم قرن اول مسیحی بعمل آمد و این اوستا ظاهر اندازه‌ئی که جمع شده بود تاظهور ساسانیان باقی‌ماند.

موسس سلاسلهٔ ساسانی « اردشیر » چون پسر یك نفر کاهنی بود که بنام « بابك » در یك معبد « اناهیتا » درشهر استخر مجاوری میکرد در اثر توصیهٔ پدر به‌جمع آوری اوستا اقدام نموده تنسار Tansar بزرگترین عالم وقت خودرا امر داد که هیئتی تشکیل داده و به‌تعمیل این کار اقدام کند چنانچه تا اندازهٔ زیاد درین راه صرف مساعی بکار برده و آنچه در عصر پارتی جمع شده بود مکمل‌تر ساخت.

بعد از اردشیر پسرش شاپور اول (۲۴۱–۲۷۲ ب‌م) سومین شخصی است که در جمع آوری اوستا مجاهدت نمود. مشار الیه حکم داد تا بعضی مباحث علمی، حکمتی، ستاره شناسی، فلسفی، جغرافیائی را از کتب قدیمهٔ هند

(۱) قرار نظریه دارمستتر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 219 of 1362

ویونان ترجمه نموده داخل اوستا نمایند. باین ترتیب او ستای نو در اثر یك سلسله اقدامات جدی بدست جمعی از علما و موبدان بزرگ و زحمات زیاد جمع شد وباوجودیکه تقریباً یك ثلث اوستای قدیم را نمایندگی میکند اینقدر شد که بکلی از بین نرفت وعلاوه بر اینکه مبادی و اصول آئین قدیم زرتشتر بلخی را بما معرفی میکند صفحهٔ درخشانی از تاریخ و عظمت باستانی وتهذیب یك عصر معین کشور ما هم بشمار میرود.

تقسیمات اوستا: اوستا را معمولا به دو حصهٔ بزرگ تقسیم میکنند حصهٔ اول و دوم.

حصهٔ اول شامل کتاب های ذیل است: (۱) یسنا Yasna (۲) ویسپرد Vispêrad (۳) و ندیداد Vendidad این سه کتاب در اوراق قلمی بهدو شکل دیده شده هر کدام تنها تنها یا هرسه یکجا و مخلوط، در صورت اول هر کدام دارای ترجمهٔ پهلوی و در صورت دوم بدون ترجمه میباشد و از این جهت مجموعهٔ هرسه کتاب را «وندیداد ساده» گویند زیرا ساده است و از خود ترجمه ندارد.

حصهٔ دوم شامل دوقسمت است یکی خوردهٔ اوستا و دیگری یشت ها یا سرود ستایش که تعداد اولیهٔ آنها زیاد بوده وحالا جز (۲۱) آن باقی نمانده است. بعضی ها مجموعهٔ این هر دو را «خورده اوستا» یعنی اوستای خورد میگویند واین کتاب مرکب از اوراد کوچکی است که نه تنها موبدان وعلما بلکه تمام مردم ازبر داشتندو درمواقع معینه روز - هفته - ماه - سال میخواندند.

بصورت دیگر که نام حصهٔ اول ودوم را نگذاریم ومشتملات هردو را حساب کنیم اوستا را به پنج کتاب تقسیم میکنند (۱) یسنا - (۲) و یسپرد - (۳) وندیداد (٤) یشت (٥) خورده اوستا.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 220 of 1362

(۱) یسنا : مهمترین قسمت اوستا است . معنی آن پرستش وستایش است ومرکب از ۷۲ فصل میباشد و ۱۷ فصل آن سرودهای گاتهارا تشکیل میدهد که از حیث لهجه وزبان وغیره قدیمترین قسمت اوستا است .

(۲) ویسپرد : مجموعه ایست که هنگام رسومات مذهبی واعیاد سروده میشد وآنرا به ۲۷ جزء تقسیم کرده اند .

(۳) وندیداد : وندیداد مرکب از ۲۲ باب یافرگارد است وهرباب تقریباً موضوع معینی داردمثل فرگارد اول ازافریدش زمین و ۱۶ قطعه خاك اوستائی وخواص آنها وسا کنین آن بحث میکند وفرگارد دوم داستان های "یم" یایماپادشاه راشرح میدهد. فرگرد های دیگر هر کدام مبانی اخلاقی ، پاکی ونظافت و راستی و راستکاری را توصیه مینماید .

(٤) یشت : یشت ها بیشتر بصورت شعر بوده میتوان مجموعهٔ آنرا " سرود ستایش " خواند ۲۱ یشتی که باقیمانده هرکدام یك چیز مخصوصی را توصیف میکند . داستان های تاریخی تمامادریشت‌ها شرح داده شده است .

(٥) خورده اوستا : عبارت ازاوراد ودعاهاوغیره است وچون درعبادات روزانه مورد استعمال داشت نه تنها موبدان بلکه همه مردم آنرا ازبرداشتند. خورده اوستا چیز تازه و نو است که درزمان شاه پور دوم "اذربدمهراسپند" از تالیف کرده است .

* * *

گاتها : اگرچه گاتها فصل ۱۷ یسنا راتشکیل داده و به عبارت دیگر جزء آنست معذالك از چندین نقطهٔ نظر که ذیلا شرح میدهیم از تمام سائر قسمت های اوستا متمایز است ونشان دادن ممیزات آن برای ثبوت ارتباط دو صفحه تهذیب ویدی و اوستائی آریانا اهمیت خاص دارد .

گاتها قرار عقیدهٔ تمام محققین نسبت به تمام سائر قسمت های اوستا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 221 of 1362

قدیم تر است و این قدامت قرار مطالعاتی که بعمل آمده در زمینه های مختلف زبان ، مذکوره ، اشکال جملات و غیره به‌مشاهده‌وثبوت‌رسیده‌است . چیز دیگری که گات ها را از سائر قسمت های اوستا متمایز ساخته این است که گات‌ها به‌نظم است وسایر قسمت های اوستا به‌نثر میباشدچنانچه خود کلمهٔ گات‌ها «سرودوچیزسروده شده» معنی دارد.از روی تخنیك شعری گات ها پنج‌دسته شعر یا سرودرا دربرمیگیرد که‌به‌قافیه‌جدا گانه‌ساخته‌شده . دارمستتر اظهار میدارد که : «گات ها قدیم‌ترین قسمت اوستا است‌وسرودهای آن خواه عیناً ،خواه‌بصورت‌تقلید و خواه بنام وبحیث مهم ترین قسمت کتاب در تمام اوستا ذکر شده وتدقیق روح کلام، این نظریه‌را ثابت‌میکند.زبان‌وشکل جملات آن قدیم است ودارای اشکال وکلماتی است‌که دردیان زند عامیانه ازبین رفته‌وتنها شباهت آنرا درقدیم ترین‌زبان هند یعنی زبان ویدی میتوان یافت. گات‌ها به‌نظم‌است‌وتنها قسمت‌اوستااست که‌بزبان شعر نوشته شده» (۱) .

از روی تحقیقات دارمستتر واضح میشود که گات ها قدیم ترین قسمت اوستااول بعلت اینکه بصورت‌شعرسروده شده وباز از نقطهٔ‌نظر زبان و کلمات وجملات به‌سرود های ویدی‌شباهت بهم‌میرساند.لذابه‌این‌اساس‌گفته‌میتوانیم که گات‌ها حلقه‌ایست که‌آخرین سرودهای ویدی‌وسائر قسمت های اوستا رابهم وصل میکند . همان‌قسم که گات‌ها تقریباً‌دنبالهٔ سرود های ویدی‌است «زراشترا» هم‌بحساب ریشی ها آمده وقراریکه پیشتر درمبحث شخصیت‌زرتشتر گفتیم مشارالیه‌از جملهٔ همان‌ریشی‌هاوحکمای دانا بوده ونظر به اقتضای‌زمان ومحیط، انقلابی درافکار ونظریات دانایان قدیم آریانا بعمل آورده است . گات ها در سلسلهٔ تاریخ زبان و ادبیات قدیم آریانا صفحه‌ایست معین که آخرین‌سبك‌ادبی‌ویدی وطرز انشای عصراوستائی‌را بهم پیوند میزند . خلاصه

(۱) صفحهٔ ۹۸ مقدمه جلداول زندااوستا جلد۲۱ سالنامه موزهٔ گیمه .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 222 of 1362

گات‌ها مرکب ازپنج دسته سرود است وبه‌اسمای ذیل یاد میشوند :

(۱) گاتا او ناویتی .

(۲) گاتا اوشتاویتی .

(۳) گاتا سپنتامینو .

(٤) گاتاوهو خشراترا .

(٥) گاتا واهیشتو ایشتی .

اهمیت اوستادرتاریخ آریانا: باو جودیکه او یتای قدیم باختری دستخوش حوادث روز گارشده اوستای موجوده راجع به دوره‌های باستانی کشور گشتاسپه وزرنشتر روشنی زیاد می اندازد .

ازروی آنچه که بیشتر شرح یافت به وضوح معلوم میشود که متن اوستا راجع به‌دوره های تاریخ باستانی افغانستان، نه‌تنها‌من‌حیث دین و آئین‌وعرف وعادات وحیات اجتماعی وغیره روشنی می‌اندازدبلکه به‌صورت دقیق وبیمانهٔ وسیع وضعیت سیاسی وسلسله های سلطنتی باختر را توضیح‌میدهد. باب مهمی که‌اوستا من‌حیث تعلقات خارجی‌بازمیکند فرقی‌است که‌بین آریاهای‌اوستائی وآریاهای‌بدوی که‌داخل‌این‌دیانت نبودند‌نمیان آورده ودرمقابل نودهٔ آریائی اوستائی باشندگان آریانا وآریا های بدوی ماورای سر دریا و اقوام غیر آریائی آن قسمت هاوآریاهای که‌در قسمت غرب هنوز پیرو دیانت وتهذیب اوستائی نشده بودند وسامی های بین‌النهرین وبابل تمیز کرده‌است .

اوستا اولین منبعی است که‌نودهٔ «آریا»و«توریا»راباهم مقابل کرده وبه مقصد کامیابی جامعهٔ آریائی مهذب اوستائی .علاوهٔاصلاحات حیات اجتماعی ازتشکیل نظام سلطنتی ودودمان‌های شاهی آن بوضاحت تمام صحبت میکند .

اوستا هرج ومرج‌هاوبرا گندگی هائی‌را که داستان های جدیده وتصرفات قصه سرایان وارد کرده ازبین برداشته زمینه راروشن میسازد وموقع نمیدهد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 223 of 1362

کنام های پادشاهان دودمان باختری و کارنامه های بزرگ آنها به کسان دیگر داده شود. اشتباهاتی که تاامروز ازطرف بعضی هادر تعبیر نام های پادشاهان باختری آریانا شده چیز مضحکی است که امروز خود همان منابع به اغلاط خود پی برده است . باوجودیکه ازیکطرف متن اوستا وسرود های وید حاضر است واز طرف دیگر مادو هخامنشی ومراکز وپایتخت ها وهیچ اثر آنها در اوستا وجود ندارد همینکه به دستیاری مدققین مغرب پرهٔ روشنی از طرف اروپا به پادشاهان ماد واولادهٔ تیسپس Teispes جد سلاله انشان Anshan و فارس افتاد باوجودیکه هریك از خود در کتیبه های اشوری وخود نامی داشتند نویسندگان فارس یك یك نام دیگر ازپادشاهان باختری انتخاب کرده و بدون سنجش عصر وزمان ووقائع به آنها تحمیل کردند . این اشتباهات دراذهان علمای اروپا راه ندارد واز این بعد در هیچ جا مواردی جز مضحکه پیدا نخواهد کرد همچنین معلومات جغرافیائی که اوستا مید هد هم در تاریخ کشور ما مقام بااهمیتی دارد زیرا از روی آن میشود به صحت کامل بهنائی قلمرو وحدود حکمفرمائی پادشاهان آریانا را تعین نمود پس اوستا ازنقطهٔ نظر تاریخ باستانی کشور ما منبع خیلی موثق و بزرگی است که «ودا» هم با آن هم نواشده در دوره های باستانی روشنی زیادی می اندازند .

* * *

مطالع گرامی که این اثر را تا اینجا مطالعه کرده میداند که آنچه ما راجع به عصرویدی تاریخ مملکت خود نوشته ایم محور اساسی کارما خود متن سرود های ویدی بوده وضمناً برای توضیح وتشریح کلمات ، اسما وجملات سرود مذکور از نظریه و تحقیقات مدققین شرقی و غربی هم کار گرفته ایم وگمان میکنم این رویه مصؤن ترین راهی باشد که یك قوم را از روی منعنات وماخذ صحیح وموثق خود آنها مطالعه کرد . عین همین کار را درفصل سوم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 224 of 1362

تاریخ قدیم کشور خویش هم اجرا میکنم واین کاری است که در حقیقت امر ازهمان روزگار باستان همیشه در مملکت ما تعقیب شده وشاهد آنهم این است که هرچه ، آثار وعتعنه وتاریخ وداستان‌های رزمی وحماسی وقصص، فولکلور وادبیات داریم همهٔ آن انعکاس خاطرات قدیم سرود ویدی ، اوستائی است ، بعبارت دیگر وید واوستا دوصفحه پیوست تاریخ قدیم ما است ومیتوانیم بگوئیم که تاریخ باستانی کشور کهن ما از اکثر ملل بیشتر نوشته شده .

* * *

در این شبهه نیست که اوستا جنبهٔ مذهبی دارد ، سرود و یدی هم جنبهٔ مذهبی داشت ولی تا کدام اندازه ازان معلومات قیمت داری برای جغرافیه وتاریخ وروشن ساختن قبایل وعرف وعادات وسویهٔ زندگانی و گرشه های اجتماعی حیات ما ـ که درحقیقت انتظار ازتاریخ هم همین است ـ بدست آمد .

همانطوریکه اوستا نسبت به سرود متفرق وید یك آئین ودیانت مشخص را باتمام قوانین واساس وفروعات آن نمایندگی میکند درقسمت تاریخ و جغرافیه آریانا هم بمراتب دقیق ترصحبت میکند ومفادش بیشتر ازین است که وقایع درهر رشته تا اندازهٔ زیاد تسلسل دارد نقاط جغرافیائی آن عموماً مشخص است ووقایع با اراضی ارتباط و کمال هم آهنگی دارد وهمه تحت اقتضا وپرو گرام اثنین یك ملت ، یك سیاست ، یك مملکت ویك نظام شاهی بزرگ و مقتدر بمیان آمده وبعض « فرگادهای » وندیداد بذات خود دنیا یا یك مبحث جغرافیائی آریانا ویا یك رسالهٔ تاریخ پادشاهان بزرگ و پیر و مند آنست .

* * *

ملتفت باید بود که دربعض قسمت ها فهمیدن اصطلاحات اوستا مخصوصاً تعبیر آن من حیث وقایع تاریخی تا یك اندازه مشکل است ولی باوسعت نظر مشکلات خود بخود حل میشود « گایگر » جرمنی به این عقیده است که پهلوانان وشاهان وقبایل آریائی وغیر آن که دراوستا ذکر شده اند همه وجود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 225 of 1362

خارجی داشته ، واقعات متذکره ومربوطهٔ آنها همه اش وقایعی است که حتماً بعمل آمده است وچون مشارالیه جدی ترین طرفدار این مسئله است که اوستا وتهذیب آن مربوط به خاك های کشورما است خود قضاوت میتواند که اوستا در روشن کردن تاریخ قدیم مملکت ما چه اهمیت بزرگ دارد .

علاوه برین اگر تاحال اشخاص متذکرهٔ اوستا تنها درمتن این کتاب اسم برده شده بودتازه از زیر خاك هم شواهدی برای تائید وجود آنها در یك وقتی بمیان آمده است ، گویت » یا گویت شاه یکی از اشخاص متذکرهٔ اوستا که اسمش درگوش پشت ذکر شده تاحال اگر جنبهٔ داستانی داشت کشفیات جدید « تل برزو » نزدیك سمرقند نشان میدهد که دورمانند هائی که آریاها بیشتر جنبهٔ مالداری داشتند در جامعهٔ آریائی دو طرفهٔ اکسوس پادشاهی میکرد . چنانچه صنعت کاران عصر مذکورهٔ پادشاهی اورادرعصری که در جامعهٔ آریائی مالداری مخصوصاً تربیهٔ رمه های گاو اهمیت بسزا داشت طوری تصویر کرده اند که پادشاه بصورت انسان وباقی بدنش بشکل بدن گاو است واورا « پادشاه شبان » خوانده اند این کشفیات امیدواری میدهد که شواهد سائر شاهان و اشخاص متذکرهٔ اوستا هم روزی از حوزهٔ اکسوس از اراضی باختر وسغدیان کشف خواهدشد . اوستا از نقطه نظر تاریخ سیاسی تهذیبی ، ادبی آریانا اهمیت فوق العاده دارد وقدیم ترین منبعی است که از تشکیل اولین نظام سلطنتی آریائی در آریانا صحبت کرده وبحیث یك ماخذ تاریخی از زمانه های باستان سلسلهٔ آنرا تابعصر خود میرساند . دودمان های سلطنتی بخدی را پشت های اوستا باسمای شاهان آن نام میبرد وسیاست مشخص وقلمرو سلطنت آنهارا باتذکار ولایات معین خاطر نشان میکند وبه مخالفین ماورای سرحدات آنهادرشمال وغرب اشاره هامینماید ، پس یگانه سرزمینی که یك صفحهٔ تاریخ ادبی ، تهذیبی وسیاسی آن سرودویدی است صفحه دیگران اوستا است واین کشور آریانا یاافغانستان است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 226 of 1362

تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بخدی

«آریانم هوریو» یا «فرشاهی آریانی»

درتمهید این مبحث ذکر شد که مدنیت اوستائی عین مدنیت ویدی و مدنیت ویدی بجای خود دنبالهٔ ثقافت عصر پیش از مهاجرت و یادگار وانعکاس زمانه مسعودی است که آریائی‌ها در کانون حیات مدنی مشترکهٔ خویش در باختر بسر میبردند واز همین جهت اثرات زندگانی «میمون بخدی» چه از جنبه های مذهبی و مدنی وچه درقسمت های نظام حیات اجتماعی وسلطنتی وغیره درسرود های ویدی واوستائی مشهود است. همان طور که شعرای عصر ویدی درعصر خویش وسرودهای خود ازدانایان زمان گذشته واز حکمفرمایان اولیهٔ آریائی مثل یما یادمعاه وغیره سخن میرانند وسلسلهٔ دودمان شاهی باختری را به ارباب انواع میپیوندند، همینطور اوستا هم بعصر خویش به آستانه زمانه های گذشته نظر افگنده اوائل خانواده های سلطنتی وشاهان آریائی را به زمانه های مجهول متصل میکند وباوجودیکه اصل اوستای باختری دراثر حوادث روزگار وجنگ های طولانی با آشوری ها، هخامنشی ها وحملات اسکندر مقدونی ازبین رفته وانچه که دردست است بیشتر ثمرهٔ خاطره هائی پریشانی است که درعصر پارتی گردهم جمع شده، معذلك از خلال بعضی قسمت های حقیقی وقدیم اوستائی حقایق بخوبی معلوم میشود وصحت آن ازروی مقایسه ومقابله سرودهای قدیم ویدبه اثبات میرسد وبا اختلاط اشاره های متن «ودا» و «اوستا» میتوان تا یك اندازهٔ زیاد حقایق مطلب را نه تنها درقسمت های مذهبی ومدنی که بذات خود درهر کدام روشن است بلکه خطوط اساسی نظام سلطنتی آریائی باختری را بصورت صحیح رسم نمود. متن اوستا از خانواده های سلطنتی باختر بنام «پارادانا» و «کاوی» و «اسپه» ذکری بمیان آورده واسمای شاهان هردودمان را بیان کرده است ودربعضی قسمت ها سرودویدی هم به آن همنوا شده وموضوع را روشن تر میکند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 227 of 1362

فرازیکه ازروی سرود ویدی واوستامعلوم میشود نقل‌داستان ها وقصه سرائی مخصوصاً تذکار کارنامه‌های پادشاهان وپهلوانان گذشته همیشه در آریانا رواج داشته واین داستان ها به آب وتاب مخصوص در دربار پادشاهان وبزرگان ملی ما خوانده میشد .

پیشتر در فصل ویدی (صفحه ۱۲٤) دیدیم که ریشی ها به چه ترتیبی پادشاهان را مدح میکردند وسرود های مدحیه میساختند علاوه برین چون احترام اجداد درمیان آریاهای عصرویدی متداول بود ازین‌جهت هم‌اسمای پادشاهان ودیگر شخصیت‌های‌بزرگ درسرود ها داخل شده بود .

دراوستا این رویه به مراتب انبساط یافت وعلاوه برمعلومات متفرقی که درین زمینه ازحصص مختلف آن بدست می‌آید یشت‌ها ومخصوصاً پنج‌یشت که عبارت‌از: آبان‌یشت،رام‌یشت، گوش‌یشت، اردیشت، وزمیادیشت‌میباشد سراسر یك‌فصل مستقل تاریخ است ودود مسان های سلطنتی آریانا واسمای شاهان مربوطه هر کدام ازقدیم‌ترین زمانه‌ها که تحدید آن مشکل است تاعصر خود اوستا مرتب ذکر شده درسرودهای‌ویدی‌اسمای‌شاهان آریائی‌زیاد ذکر گردیده ولی مانند اوستا تسلسل در آن وجود ندارد. لذا ازروی‌ماخذ ویدی بلاشبهه گفته می‌توانیم که پادشاهانی معاصر سرودها وپیش‌ازان درآریانا به‌سلطنت رسیده‌اند واوستا باتسلسل وارتباط آنهابهم،رشتهٔ بدست میدهد که زمانه‌های قبل‌التاریخ را به‌عصر اوستا وصل میکنند .

* * *

ظهور اولین وقدیمترین سلطنت آریائی درباختر موضوعی‌است که جمعی ازمدققین را بخود متوجه ساخته . «وی وین دوسن مارمتن» به این عقیده است که‌در حوالی‌قرن ۱۵ ق‌م امپراطوری های بزرگی درباختروددبین‌النهرین، کنار دجله وفرات وجود داشت، درین‌زمان در مصر دود مان رامسی های جنگجو حکمفرمائی داشتند . (۱)

(۱) صفحه ۱۰ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 228 of 1362

بر علاوه دو نفر ازمدققین دیگر اروپائی دونکر Duncker وویلیم گایگر Weilliem Gaiger چنین نظریه دارند که پیش ازهخامنشی‌ها وپیش ازمادها سلطنت مقتدری در باختر وجود داشت ومرکز ثقل تهذیب آریادرین علاقه بود.

ازین بیانات واضح معلوم میشود که اقلاً درقرن ۱۵ قم سلطنت مقتدری در باختر وجود داشت واین سلطنت قدیم ترین حکومت آریائی است که بادولت های سامی بین النهرین ومصر معاصر بود. دودمان سلطنتی وشاهانی که اوستا مسلسل نام می‌برد کیانی هستند که نظام اولین سلطنت آریائی را در آریانا قایم کرده ومرکز این سلطنت نیرومند ومقتدر شهر زیبای بخدی بود. پادشاهان دولت آریائی که اوستا تذکر میدهد، نصب العین سیاست قوهٔ اداری مخصوصی داشتند و همه آنها اساس امور را بلااستثنا بیك رنگ تعقیب کرده‌اند. قلمرو این پادشاهان بزرگ همان ولایات شانزده گانهٔ اوستا است که بجایش شرح خواهیم داد وهمان اراضی را دربر میگیرد که در فصل دوم تحت عنوان آریانا حدود آنرا به شهادت مورخین وجغرافه نگاران کلاسیك یونان ولاتین معین کردیم. سیاست داخلی شاهان بخدی ترویج قانون آریائی وبلندبردن معنویات قوم، آبادی وسرسبزی کشور، انبساط زراعت واصول آبیاری، ترویج اصول صحی، تربیهٔ پهلوانان وجنگجویان بود. باین رویه ایشان موفق شده بودند که برعلیه «توریاها» و«هونا» و«داهو» اقوام آریائی بدوی شمال سردریا وآریاهای بدوی غربی علاقه های مازندران وطبرستان واقوام سامی بین النهرین وبابل مبارزه کرده، تهذیب باختری را فایق نگه دارند وبه بهترین وجهی هم به این سیاست هوشمندانه در داخل وخارج موفق شده بودند. سرود ویدی واوستا اگردرظاهرامردراثر احتیاج مبرم مذهبی بمیان آمده اند در حقیقت هرکدام صفحهٔ از تربیهٔ اخلاقی مادی ومعنوی اولاد آریانا است که دانایان کشور برطبق اقتضا آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 229 of 1362

ومحیط ومطابق سیاست ملی وسلطنتی آریانی بمیان آوردند .

ازاوستا تاشعرای داستان سرای قرن ٤ هجری : پادشاهانی که‌وید بصورت پراگنده ذکر کرده واوستا تحت‌نام های‌خانوادگی پارادااتا وکاوی واسپه مرتب ومسلسل بانصب العین وسیاست و قلمرو مشخص ومعین ذکر میکنند از عصر اوستا به بعد در دوره های تاریخ ملی آریانا ، خراسان ، افغانستان همیشه ذکرشده واسمای بزرگ وکارنامه های درخشان آنها به اندازه ئی درعنعنات رزمی تاثیر افگنده که گمان نمی‌کنم واقعهٔ ازین بیشتر وعمیق‌تر دردفتر خاطرات بشر ثبت شده باشد . ازعصر ویدی تا اوستا از اوستا تاقرن سوم‌وچهارم هجری وازشاهنامه‌های این‌عصر تاامروز عقیده وزبان این مملکت برچه بوده یك‌واقعهٔ که وقت‌بوقت تذکار وباقوت بیشتر تجدید شده اسمای پادشاهان بزرگ‌ما وکارنامه‌های درخشان ایشان‌است که‌روزی درسرودهای وید ، زمانی دریشت های اوستا ووقتی هم درشاهنامه ها تکرار شده وآوازهٔ عظمت و نیرو وجهانبانی آنها گاهی خاموش نشده وخاموش نخواهد شد . تاریخ ملی ما نشان میدهد که دانایان قوم وپادشاهان مدبر ما هروقت خواسته‌اند روحیات قوم را تکانی بدهند یکی‌از بهترین وسایل آنها تذکار نام پادشاهان قدیم آریانا وکارنامه های بااقتخار آنهابود. درعصر اوستائی همین کار آریانی‌هارا بهم پیوست ومتحدساخت ، از قرن دوم هجری تاقرن چهارم باز همین مفکورهٔ بزرگ باعث جنبش های آزادی خواهی در حوزهٔ هرجریان وهری رود شده وزمینه را برای ظهور سلطنت های مستقل وآزاد اسلامی خراسانی درسیستان وهرات وباختر فراهم نمود دراوستا پادشاهان قدیم آریانا جزء مندرجات یك کتاب مذهبی ذکرشده‌اند . در قرون بعدتر تازمان انتشار دین‌مقدس اسلام وبعدازان مجموعه‌ها و کتب علیحده ئی برای تذکار اسم وکارنامه های آنها وقف‌شد وبه‌این ترتیب نام ونشان وشهرت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 230 of 1362

آنها دهن بدهن افتاد وبشکل داستان وقصه درتمام اقطار کشوروخارج آن منتشر شد وبعدازفتوحات اعراب یادگار خاطرات قدیمه چه‌تحریری وچه‌در حافظه ها نزد طبقهٔ دهقان در بیلاق ' ودهات باقی‌ماند .

دانشمندان آریانا باخراسان این‌وقت باردیگر بفکرافتادند تادرتربیهٔ‌ملی وتقویهٔ روحیات قومی از تذکار کار نامه های پادشاهان وپهلوانان باستانی مملکت کاربگیرند این‌مرام ازمدتی‌دردل‌ها نهفته‌بودتادورهٔ علم‌پروری خاندان منور سامانی رسید وزمینه برای پرورش چنین امیدی از هرحیث مستعد شد پادشاه ' وزیر ' حکومت ' محیط موافق‌افتاد ومخصوصاً دربار احمدبن‌اسماعیل ونصربن‌احمد ونوح بن نصر که روی‌همرفته سال‌های بین ۳۰۳-۳۴۳ ۲۹۵ هجری را دربرمیگیرد مساعدترین همه‌زمانه‌هابود یکعده فضلاودانشمندان‌وگویندگان بزرگ ازنقاط مختلف خراسان قدعلم کرده ودرین زمینه قلم برداشتند ولی باز مرکز این جنبش بزرگ وکانون تجدید خاطرات باستانی و مبدأ تقویهٔ روحیات ملی باختر یعنی سرزمینی بود که وید واوستا را به جامعهٔ آریانی تقدیم نموده بود ' به تعقیب ریشی های ویدی وگویندگان اوستائی جمعی از دانشمندان بلخی مانند ابومنصور محمد دقیقی بلخی ' ابوعلی بلخی ' ابوالموید بلخی ' ابوشکور بلخی ویکعده فضلای دیگر بلخ مصمم شدند تاخاطرات عظمت وجلال پادشاهان قدیم کشور خود را تجدید نمایند . این‌کار بادقیقی بلخی شروع شد وشعرای دیگری هم دران دست زدند وباشاهنامه وگرشاسپ نامهٔ فردوسی واسدی طوسی به پایهٔ تکمیل رسید . پادشاهانی را که شاهنامه ها گشتاسپ‌نامه‌ها ' گرشاسپ نامه ها ' نامه های خسروان وغیره نام می‌برند همه بلااستثنا همان پادشاهان وپهلوانان قدیم آریانا هستند که بار اول وید وبعدازان اوستا ازآنها تذکار نموده وشاهنامه ها بایارهٔ تصرفات وتشکیل صحنه های خیالی متعدد ویادآوری از بعض پهلوانان دیگر که بعد ازعصر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 231 of 1362

اوستا ظهور کرده‌اند همان خاطرات، واقعات و گذارشات تاریخی قدیم آریانا را روی صحنه های حقیقی آن بلخ، زابل، کابل، قندهار، سیستان، هرات وغیره ترسیم کردند.

* * *

پس وید، اوستا، شاهنامه ها که نماینده نبوغ ادبی وتاریخی وحماسی آریانا، خراسان، افغانستان می‌باشند، دودمان های سلطنتی وپادشاهان وپهلوانانی‌را که ذکر کرده اند همه‌اش مربوط به تاریخ قدیم کشور ما است ومقایسه بین آنها که در صفحات آینده بعمل می‌آید بهتر بن رویهٔ است که این نظریه را ثابت میکنند.

دودمان های سلطنتی که‌دراوستا بنام «پارادانا» و «کاوی» ذکرشده منابع عصر اسلامی وشاهنامه‌ها از آن «پیشدادی» و «کوانی» یا «کیانی» ساخته اند، بنام پیشدادیان بلخی و کیان بلخی معروف‌اند وشاهانی که‌در اوستا وشاهنامه‌ها اسمای ایشان به کلمهٔ اسپه واسپ منتهی میشود ویکی از آنها «ویستاسپه» یا «گشتاسپه» معاصرزرتشتر وظهور خود اوستا است و دقیقی بلخی آنهارا یکجا روی‌صحنهٔ‌بلخ تصویر کرده شاخه‌ایست که‌ازدودمان کاوی یاکیانی جداشده است.

بعضی از مورخین فارس باشهنامه خوانی وخصوصاً تعبیران بصورت غلط وندانستن تطبیق‌صحنه وپادشاهان وپهلوانان حقیقی‌آن دچار اشتباهات شده وکاوی یا کیانی‌را عبارت ازهخامنشی تصور کرده اند وبراساس این مفکورهٔ غلط پارادانا یاپیشدادی‌ها رابایدد دودمان سلطنتی میدانستند که پیش از هخامنشی ها سلطنت کرده باشند و چون نمیدانستند که پیش از هخامنشی ها که به‌سلطنت رسیده متردد‌بودند. این‌اشتباهات‌درافکار این طور مردم‌بیشتر ازین ناحیه پیدا شده که تاریکی های قرون و سطی حقایق تاریخی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 232 of 1362

کشورشان را از نظر آنها بکلی مستور کرده چنانچه این قبیل مورخین تاچند سال قبل که اروپائی‌ها به خواندن کتیبه‌های هخامنشی اقدام نکرده بودند از دودمان وپادشاهان هخامنشی بکلی بی‌خبر بودند وشاهان ماد که پیش ازهخامنشی‌ها درمدیا سلطنت کرده‌اند بکلی‌نزد آنها مجهول بود حالا که وضعیت شاهان هخامنشی فارس ومادهای مدیا از روی کتیبه‌ها روشن شده شبهٔی نماندکه آنها باپیشدادیان وکیان بلخی جزئی‌تماسی‌ندارند. نام‌های عصرورمان، فلمرو سلطنت ومراکز حکمفرمائی آنها هم‌فرق داشته وتنها فراموشی نام‌های دودمان ماد وفارس در قرون وسطی سبب شد که از روی اوستا ودیگر مولفات مستقل اسمای پیشدادیان وکیان بلخی را گرفته وبه دیگران پیوند زنند بدون اینکه فکر کنند که‌این پیوند درست می‌آید یانه این هم‌قابل ملاحظه است که این پیوند را تنهادر مورد کیان وهخامنشی کرده‌اند وبلندتر ازان جرئت ننموده اند که از شاهان ماد، پیشدادی بسازند بلکه‌درین مورد اخیرمیگویند که‌پیشدادی دودمان خیلی قدیمی است که‌پیش ازجدائی آریاها ورفتن آنها به‌هند وفارس بر کتلهٔ مشترك آریائی سلطنت داشتند خیلی‌درست ومعقول ولی‌در کجا؟ اینجا باز سکوت میکنند زیرا به‌نقص شان تمام‌میشود وگرنه این مسئله‌واضح وروشن‌است که‌آریاها پیش‌ازمهاجرت به‌هند وفارس درباختر حیات مشترکی بسرمی بردند.

مخترعین این قبیل نظریات اگراوستارا بخوانندملتفت خواهندشد که کتاب زرتشتر سپنتمان بلخی هخامنشی ودودمان‌سلطنتی‌ماد وفارس‌را بکلی نمیشناسد واین مسئله‌جلب‌نظر جمعی‌ازمدققین مثل «کریستن‌سن» (۱) «کلئمان‌هارت» (۲) را نموده و «هانری ماسه» در کتاب «فردوسی واشعار رزمی ملی»

---

(۱) ساسانی Sassanide صفحهٔ ۱۸

(۲) Clemeut Huart. La Perse antique p 267
فارس قدیم صفحهٔ ۲۶۷ تالیف «کلمهٔ مان هارت»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 233 of 1362

صفحهٔ ۱۷ و ۱۸ این سوال را میکند که چرا هخامنشیها در اوستا ذکر نشده‌اند؟ اوستای قدیم باختر که من حیث زمان خیلی‌ها بیشتر از هخامنشی‌ها در شمال آریانا بمیان آمده طبعاً باید هخامنشی‌ها را نشناسد چیزیکه بیشتر اسباب حیرت «هانری ماسه» شده این است که حتی در قسمت نو اوستا که در عصر ساسانی جمع شده و تفسیرهائی که درین زمان بران نوشته‌اند بازهم در هیچ کدام آن یك کلمه از هخامنشی‌ها ذکر نشده.

به این ترتیب ایا بازهم کسی جرئت کرده خواهد گفت که کیانی عبارت از هخامنشی است؟ اوستا نه تنها از مادها و هخامنشی‌ها و سرزمین های شان مدیا و فارس ذکر نکرده بلکه بعضی قسمت های اراضی آنها مثل ماز ندران وطبرستان را سرزمین دیوها یعنی مخالفین آئین اوستائی قلمداد نموده و یکی از سیاست پادشاهان پیشدادی و کاوی بلخی این بود که با ایشان مبارزه کنند. درصفحات پیشتر ذکر نمودیم که قرار نظریهٔ «دونکر» و «ویلیم گایگر» بیش ازینکه هخامنشی‌ها و مادها ظهور کنند امپراطوری مقتدری در باختر تشکیل شده بود و اصل کانون تهذیب آریائی این علاقه زیبا بشمار میرفت اوستا بنام دودمان «پارادانا» «کاوی» و «اسپه» از پادشاهان همین امپراطوری آریائی در آریانا صحبت میکند، شاهنامه‌هائی که درقرن ۳ و ٤ هجری باز از قریحهٔ شعرای مقتدر کشورما تراوش کرده سراسر خاطرات باستانی اوستارا تجدید میکنند و همان دودمان های سلطنتی قدیم آریانارا که دراوستا ذکر شده به نام های پیشدادی، کوائی یا کیانی اسم می برند. درین شبه‌ئی نیست که شعرای داستان سرای بلخی و دیگر نقاط خراسان خطوط اساسی اوستارا طوریکه درخاطره‌ها و بعضی آثار محفوظ مانده بود حتی المقدور احترام کرده واز آن بدر نشده‌اند ولی مرور زمانه وظهور پهلوانان جدید وتفنن شعر گوئی در گفتار آنها بی‌دخل نمانده بهرحال چیزیکه مهم است اول تحولات دوسلسله اسمای فوق الذکررا مطالعه کرده ودر گذارش واقعات بیشتر بخود اوستا مراجعه میکنم.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 234 of 1362

پارا داتا

پیشدادیان بلخی

دریشت های اوستا مخصوصاً درپنج یشتی که پیشتر اسم بردیم اولین دستهٔ پادشاهان آریائی بنام «پارادانا» یاد شده که معنی آن «شاهان اولیه» «حکمداران زمان اولی» «موسسین عدل و داد وتهذیب» میباشد. «پارادانا» مرکب ازدو کلمهٔ «پارا» و «داتا» است که اولی به معنی «پیش» و دومی به معنی «داد» باعین خود کلمه «داتا» و «دات» استُ که «ت» آن به «د» ابدال شده. پس سلسله «پارا داتا» که اوستا ذکر کرده من حیث نام عیناً همان سلالهٔ «پیشدادی» است که بیشتر بنام «پیشدادیان بلخی» معروف است ومعنی کلمه پیشدادیان هم عین همان معنی پارادانا میباشد. قراریکه نام های این دودمان سلطنتی باختری اشاره میکند متن اوستا ومنابع جدید همه درین متفق اند که ایشان بانی عدل وداد اند وسنگ اول نظام سلطنتی آریا به اساس عدل وانصاف بدست ایشان دربخدی گذاشته شده است.

درفصل دوم این کتاب حین شرح تهذیب ویدی آریانا (صفحه ۱۲۱) متذکر شدیم که اساس حکومت آریاهای کتله باختری به رژیم شاهی گذاشته شده بود واین رو به به اساس نظارت پدر در کانون خانواده شروع شده وبه انتخاب پادشاه منتهی گردید. سرود ویدی قراریکه یکی دو جاقبل برین هم اشاره کردیم ازپادشاهان زیادی درعصر ویدی اسم می برد ولی تسلسل درمیان آنها دیده نمیشود وباین ترتیب نمیتوان دودمان سلطنتی مشخصی راباترتیب سلطنت شاهان آن معین کرد. این نقیصه راخوشبختانه اوستا رفع میکند ودودمان های سلطنتی کتله آریائی باختری را ازقدیم ترین زمانه ها تا عصر وزمان خود مرتب و مسلسل روشن میکند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 235 of 1362

اوستا از پادشاهان خاندان پارا داتا یا پیشدادیان بلخی طوری صحبت میکند که لهجهٔ آن مارا به زمانه های خیلی قدیمه میکشاند وزمانی را مد نظرما تصویر میکند که این پادشاهان جنبهٔ پادشاهی ورب النوعی داشتند وبزبان دیگر نیمه بشر ونیمه رب النوع بودند . این مسئله بعضی ها را مشتبه ساخته وپادشاهان دودمان پیشدادی بلخی ودیگر خاندان هائی را که بعداز آن می آید افسانه ئی تصور کرده اند حال آنکه افسانه نبودند وواقعی با نام و نشان و شخصیت وسیاست معین ازبخدی به تمام آریانا سلطنت کرده اند و قدامت زمان که حتی برای اوستاهم زیاد است ایشان رابشکل داستان وافسانه درآورده است .

تذکر اسمای بعضی ازپادشاهان پارا داتا درسرود ویدی مثلاً « یاما » که دراوستا « یما » اسم برده شده نشان میدهد که این پادشاهان ازعصراو ستا به مراتب قدیم تر بودند . شهادت دو منبع وید واو ستا دلیل بر این است که پادشاهان خاندان پارا داتا « پیشدادی »و کاوی (کیانی) درعصر قبل التاریخ قبل ازینکه آریاهای کتله باختری متفرق شوند بر همگان یکسان سلطنت میکردند .

قبل برین درفصل ویدی درذیل عقیده آریاهای عصرویدی به این مطلب هم اشاره کردیم که احترام اجداد هم جزء آئین آریا های عصر ویدی بود حالا این موضوع خوب ترحل میشود که چرا پادشاهان خاندان « پارا داتا » درنظر اوستا شکل نیمه انسان ونیمه رب النوع بخود گرفته بود وچرا سلالهٔ نسب پادشاهان خاندان مذکور را به ارباب انواع رسانیده بودند وچرا تولدی پادشاهان این خاندان را درخانه های پدرهای ایشان به کشیدن عصارهٔ هوما نسبت داده اند .

یك چیز دیگرهم که اینجا قابل تذکار است این است که پیش از « یاما » موسس دودمان پارا داتا ، پادشاهانی بنام هوشیا نغا (۱) وتخمه اوروپا (۲)

(۱) Haoshyanha (۲) Takhma Urupa در منابع جدید از آنها هوشنگ وطهمورث ساخته اند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 236 of 1362

هم در اوستا ذکر شده و بعض ماخذ دیگر به اختلاف نظر از آنها اسم برده اند وسرود ویدی به آنها اشاره ئی نمیکند به این لحاظ گفته میتوانیم که ایشان اگر پادشاه هم بودند از قبیل شاهان کوچکی بودند که پیش از نظام سلطنت نیرومند وقوی پارا داتا حکومت کرده اند چنانچه درفصل ویدی تحت عنوان حیات اجتماعی (صفحه ۱۱۰) یکی از پادشاهان آریائی را بنام « کوپت شاه » شاه شبان اسم بردیم که حتی قرار بعضی نظریه ها بر آریاهادر آریانا ویجه سلطنت میکرد . به این لحاظ ازمسائلی واشخاصیکه راجع به ایشان بعض منابع خاموش وبعضی هم اختلاف نظر دارند صرف نظر نموده و سلطنت پارا داتا یعنی پیشدادیان بلخی را در « بخدیم سر یرام اردو درفشام » یعنی « بلخ زیبادارای بیرق های بلند » بنام موسس بزرگ و حقیقی آن « یاما کشائتا » یعنی یاما پادشاه ، یامای اعلی وقشنگ شرح میکنیم .

یماپادشاه : موسس وبانی سلطنت دودمان پارادانا « یما » است که میتوان اورا برطبق مندرجات وید واوستا اولین پادشاه آریائی خواند . هوما ربالنوع مشروب کوهی میگوید که « یما » پسر « وی وانگانا » Vivanghana است وچون مشارالیه اولین کسی است که عصارهٔ نبات « هوما » را کشیده است . دراثر این اقدام نیك « یما » قشنگ در خانهٔ او تولد یافت وسردار اقوام شد واز همه کسانیکه آفتاب را دیده اند مشهور تر گردید وبه مقام پادشاهی رسید .

ازروی پاره تذکرات اوستا واضح معلوم میشود که « یما » پادشاه نسبت به زمان ظهورزردشت خیلی ها بیشتر گذشته چنانچه درمقابل سوالاتی که زردشت ازهرمزد میکند که اول عقیده وآئین را به کی تلقین کردی هرمزد میگوید اول با « یما اعلی » حرف زدم وبه او گفتم که ای یما پسر قشنگ « ویوانگانا » تومبلغ وپیش برندهٔ آئین من شو وبه این ترتیب چون (یما) خودرا مستعد تبلیغ مذهبی ندید از قبول این وظیفه ابا ورزیده وهرمزد اوراحامی دیگه بان ، حکمفرما

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 237 of 1362

وپادشاه گروه مردمان معین کرد وبه او هدایت داد تا در آرامی‌ور فاه رعیت وآبادی خاك کوشش کند . یما عهدهٔ پادشاهی را بکمال خوشی قبول نموده عهده‌دار شدنادر کثرت نفوس مخلوقات‌وسرسبزی رهایشگاه شان کوشش کند ومردم رااز مااحتیاج مستغنی سازد وبه‌بهترین رویه ئی‌حامی ، حافظ وپادشاه شان‌باشد . آنگاه هرمزد درمقابل این‌تعهدات به‌اودوآله یکی عصای طلائی ودیگر گاوآهنی‌داد که‌ازطلاساخته شده‌بود تایکی‌نشان‌سلطنتش باشدو بادیگری مردم را به کشت‌وزراعت وغرس درختان تشویق کند ودر نتیجه تعهداتی که نموده جامهٔ عمل بخود بگیرد .

یما پادشاه چون برتخت سلطنت جلوس کرد با وسایلی که در دست داشت وهدایائی که‌به اوداده‌شده‌بود ازراه زراعت و نشاندن‌درخت وآبیاری اراضی وتربیهٔ حیوانات قلمروخودرا سبزوخرم ساخته و نوع‌مخلوقات ازانسان گرفته تاحیوانات بارکش وقابل زراعت وتربیه وپرندگان وسگ وغیره به اندازهٔ زیادشد که‌جای برای‌رهایش انسان‌ها ورمه‌ها وحیوانات‌بارکش باقی نماند .

آنگاه هرمزد موضوع کثرت مخلوقات رابه یمااخطار کرده وبه‌اوهدایت داد که‌باعصا وگاواهن خود سطح زمین را وسعت بخشد.یما پادشاه با عصای خودبه زمین کوبیده وزمین سه‌چند وسعت خود بزرگ شد آنگاه انسان‌ها ورمه های حیوانات‌قراراحتیاج وخواهش‌خودجای‌وسیعتری یافتند ومستریح شدند . بعداز سه صد سال بازنفری وحیوانات زیاد شد وسطح زمین خوردی میکرد ویما پادشاه به‌همین‌ترتیب سه‌دفعه زمین‌را وسعت بخشیده اسباب راحت مخلوقات رافراهم کرد

دورهٔ سلطنت یما پادشاه تا جائیکه ازخلال سطور اوستا معلوم‌میشود یك دورهٔ امن وآرامش عمومی بود که اگر به کلمات سادهٔ خود اوستا توصیف کنیم باید بگوئیم که‌در آن‌دورهٔ مسعود نه گرمی زیاد وجودداشت ونه‌سردی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 238 of 1362

نه‌عمر بودونه مرگ ونه‌ارواح‌خبیثه حسدو کینه وبغض تولید کرده‌میتوانست همه مردم برادر وارمستریح وآرام میزیستند . دشمنی وضرر رسانی بایکدیگر نداشتند وبا کشت و کار وزراعت و آبیاری ودرخت شانی وتر بیهٔ حیوانات وپرندگان، خودرا شادومسعودوسرزمین‌خود راآباد وسرسبز ساخته بودند .

اخطار ورود سردی‌واتخاذ ترتیبات‌لازمه: بعدازینکه‌از آخرین‌دورهٔ مسعود سلطنت یمایادشاه هزارسال گذشت هرمزدبه‌یادشاه خودخبرداد که‌سردی‌خیلی شدیدی‌خواهد آمدوقلل کوهاوبلندی‌هارابرف زیادخواهدگرفت وبرای اینکه به اواذیت نرسد به اوهدایت داد که مأمنی برای خود درست کند . یما یادشاه قرار هدایات هرمزد محوطه«وارا»(Vara)را که‌هرضلع آن‌یك‌درش اسپ‌طول‌داشت ساخته، درآن آب‌برد وخانه‌ها آبادکرد. به دورادورمحوطه حصاری بلندکرد وبدان دروازه‌ئی‌نشاندو آنگاه زیباترین مردان وزنان که دارای قامت‌های بلندوبنیهٔ توانا بودندبایك تعداد جفت حیوانات وپرندگان که‌ازهمه‌مقبول‌تر وقشنگ‌تر بودندو بهترین‌اقسام میوه‌جات وتخم های نباتات راباخود گرفته وداخل محوطهٔشد . این محوطه بزرگ بابروج وحصار ، این سرزمین امن وامان همان «بخدی‌زیبا بابیرق‌های بلنداست» که دروندیداد ذکرشده ومقربما پادشاه ورها بشکاه اصیل‌ترین‌اولادآریائی‌است که اولین بیرق آمریت وحکمفرمائی آریائی فراز کنگره‌های کهن آن به‌اهتزازدر آمده است. اوستا بازبه کلمات ساده زندگانی داخل محوطه یمایا دشاه را چنین ترسیم میکند که‌درآنجا هیچیك ازانواع بدخلقی،بدگوئی ، منافقه، ضرر – فریب،دنائت‌وهیچ‌یك ازنواقص‌بدنی‌مثل دندان‌های بدترکیب ، اعضای مفلوج وشل وهیچ‌یك چیزبدرنگ وعلامه‌ئی که‌زاده مداخلت «انگرو مینو» یعنی اهریمن باشد دیده نمیشد بلکه برعکس زندگانی سراسر میمون و شاد بود مردمان بهترین حیاتی به‌سرمیبردندوهردقیقهٔ آنها مملو ازخوشی‌ومسرت بود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 239 of 1362

وازخوشی یکسال بمنزلهٔیك‌روز میگذشت وبعد ازهرچهل‌سال دو فرزندیکی پسر و دیگری دختر ازهرجفت انسانی تولد میشد .

شهادت ودا : چیزهائی که‌اوستاراجع به‌یماپادشاه میگوید‌وداهم درعمومیات آن‌سراسر همنواست اولین پادشاه کتله‌آریائی باختر که دراوستا یماYima ذکرشده درودا عیناً به همان نام«یاما Yama » خوانده شده . دراوستا اورا Yimakshaeta «یما کشائتا» گویند ودرودا «یاماراجان » YmmaRajan آمده که‌معنی هردو «یما» یا «یاما» پادشاه میشود. دراوستااسم‌پدراو«ویوانگانا» Vivanghana پادشده‌ودرودا«ویواسوات» Vviasvat آمده. وداواوستابه‌اوصفات درخشان ، نورافشان و نورانی داده اند . درودا «یامار اجان» جمع کنند ه گروه مردمان، اولین پادشاه واولین مخلوقی خوانده شده که گروه مردمان را ازاعماق تیره‌بختی به‌نور وروشنائی ، هنمائی کرده ، دینی بمیان آورده وجامعهٔ تشکیل کرده واولین‌عصر طلائی رابمیان آورده‌است که‌یادآن حتی ازخاطره آریائی‌های مهاجر هم‌رفته و آریائی‌های هندی ازماورای اندوس درقصهٔUttaraKurus«ایوتارا کوروس»فردوس یماپادشاه‌رادرماورای کوهای مقدس شمال که‌عبارت ازهندوکش است‌قرار میدهند .

حالا که‌موافقت متن ودا واوستا هردونشان داده شد از سبك‌نگارشات واصطلاحات مخصوص این‌دو منبع برآمده موضوع‌رادر چوکات واقعی‌آن مطالعه‌میکنیم:دربن شبههٔ نیست که‌لهجه‌وطرز گفتار اوستابیشتر جنبهٔ‌دینی‌دارد ویاما پادشاه‌را گاهی بشکل انسانی‌و گاهی‌باقوهٔ بلند تر ترسیم‌نموده واهریتاو راحتی‌بردیوان‌هم‌متذکرشده‌وامنیت‌دورهٔ حکمفرمائی او رابجائی رسانیده که حتی جزئی رنج‌وملالی هم‌در خاطر مردمان نبود . این ها اصطلاحات وقتی است که اوستا درآن نوشته شده وبانفسیر وتعبیر آن همه‌چیزها شکل واقعی خودرابخود میگیرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 240 of 1362

یاما اصلاً واساساً اولین پادشاه بزرگ و نیرومند کتلهٔ آریائی باختری یاموس سلالهٔ پاراداتا یعنی پیشدادیان بلخی میباشداسم پدراو راسرودویدی «ویواسوات» خوانده واین کلمه‌را بعضی‌ها «آفتاب طالع» ترجمه کرده اند واوستا «ویوانگانا» یادکرده است. دختر خورد او «یامی» ودختر کلان او «آریا» نام‌داشت. مقصود از «وارا» یاقصری که‌به این نام تعمیر نمود همان قلعه‌یا «ارگ شاهی» است که‌بار اول بیرق سلطنت آریائی فرازان بلندشد ویا آبادی هائی که‌در اطراف آن‌بعمل آمد شهرزیبای بخدی اولین پایتخت قدیم آریانا عرض وجود کرد واز آن پایان تحت عنوان جدا گانه صحبت خواهیم نمود.

یاما پادشاه به‌مجردیکه به‌سلطنت رسید به کشیدن نهرها بطرف بلخ ودیگر صفحات باختر توجه نموده ومردم رابه کشت و کار وزراعت و غرس اشجار وآبادی تشویق نمود. موضوع انتخاب مردان وزنان سالم وزیبا و انتخاب یك یك جوره حیوانات وپرندگان اشاره به این میکند که پادشاه در صحت وسلامت بدن وزیبائی شکل وصافی عرق نجیب آریا اهمیت فوق العاده میداد وحتی میخواست که‌نسل حیوانات وپرندگان کشور خودرا هم بهتر ترسازد به‌این ترتیب قرار گذاشته بود که‌سالم ترین افراد قوم‌را در مرکز مملکت‌در بخدی‌در اطراف‌خود جمع کندوجابدهد تاهمه رعیت‌بدانند که نظافت وسلامتی بدن عامل‌نزدیکی‌به‌شخص‌ومقرپادشاه است‌درعصری که‌پهلوانان نیرومند وقوی رول مهمی در جنگ‌ها ودر نتیجه‌درسر نوشت کشورودولت بازی‌میکردندچیز طبیعی است که‌پادشاه‌باید درسلامتی‌بدن وقوهٔ جسمانی‌افراد رعیت‌خود اهمیت بدهد. همین تربیهٔ موسس دودمان پاراداتای باختری بود که‌عرق آریاهای کتلهٔ باختری‌رادر آریاناصاف ونیرومندنگه‌داشته‌و کارنامه های پهلوانان همین مملکت روح حماسی قوم آریارا درتمام دوره های تاریخ تشکیل نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 241 of 1362

تسلط یاما پادشاه بردیوها چیزخیالی وتصوری نیست . دیو درعصر اوستائی بصورت عمومی به کسانی گفته میشد که پیرو آئین وتهذیب اوستائی نبودند اطلاق میشد وچون این قبیل مردمان راموجودات خبیث وشریر تلقی میکردند مفهوم بدتری هم بخود گرفت وچون دیوها ازترس حکومت باختری به جنگل های انبوه نقاط دوردست فرار نموده بودند تصورات ازآنها مخلوقات عجیب الخلقه هم ساخت درعصر اوستائی وپیش ازآن این دیوها کانون معینی داشتند مانند مازندران وطبرستان واوستا ایشان را بنام «دیوهای مازانا» که همان مازندران باشد یاد کرده است. پادشاهان پارادانا و کاوی باختری همیشه باآنها مصروف پیکار بوده . یاما پادشاه بر ایشان واراضی شان تسلط داشت و ثریتونا (فریدون) و کاوه یوسا (کی کاوس) که بجایش خواهیم دید بعداز جنگ های شدید برآنها غالب شدند وخاك های آنها راجزءمتصرفات آریانا ساختند وبرایشان ازطرف خودحکمفرمانانی مقرر نمودند .

دورهٔ سلطنت یاما دورهٔ امن وآرامی کشور بوده واین امنیت عمومی در تمام نقاط واقطار دور افتادهٔ آریانا یکسان حکمفرما بود. نبودن علالت ومریضی اشاره به خوشی وسعادت عمومی میکند چنانچه در اثر همین آرامی وراحت وخوشبختی بود که عصر سلطنت او از خلال متن اوستا بشکل فردوس جلوه کرده واوستا نیکوکاران را درزندگانی ماورای قبرهم به سرزمین امن وآسایش بمایادشاه وعده داده است بمانه تنها اولین پادشاه کشورما است بلکه بیشتر ترتیبات نظام حیات اجتماعی ما هم به او نسبت میشود مشارالیه اولین کسی است که اصول زراعت وحرفه را به آریائی های باختر یاد داده وطبقهٔ روحانیون راتشکیل نموده استعمال اسلحه را بمیان آورده وفن بافت وباقتن رابه قلمرو خود پهن ساخته وطبقات نظامی راروی کار آورده واصول معماری وآبادی رابه مردم تلقین کرده است. استعمال فلزات ، وسنگ های قیمتی ، وعطرو

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 242 of 1362

ادویهٔ طبیعی همه در عصر درخشان او معمول شده وجشن روز اول سال که طبیعی ترین تمام جشن ها است یادگار قیمتدار دورهٔ اوست ازروی این چند سطر مختصر فوق واضح معلوم می‌شود که در سایهٔ زمامداری پادشاه منور و مقتدر آریانا حیات کتلهٔ آریائی باختر از هر رهگذر تحولات ابتدائی را پیموده و به مراتب بلند ترقی رسیده بود و به همین اساس بعض نظریه ها در بین است که قراران دورهٔ سلطنت یامارا دورهٔ طلائی تاریخ آریانا میدانند .

یاما - یما - جم' جمشید: سر ود و یدی ' یشت های او ستا ' شاهنامه ها ودیگر ماخذ ادبی وتاریخی جدید همه بلا استثنا از موسس سلطنت پارا داتا یا پیشدادیان بلخی تذکر داده‌اند سرود ویدی اورا «یاما» «یامارا جان » (۱) «یاما پادشاه بزرگ» خوانده ' ارستا اورا «یما» «یماخشائة» (۲) یمای قشنگ یمای درخشان' شبان خوب ' یاد کرده وشاهنامه‌ها ومنابع دوره های اسلامی از یاما ویما' «جم» ساخته‌اند و « شید» را که به معنی درخشان است واز جملهٔ صفات یاما میباشد باسم او پیوست نموده واز اسم وصفت اسم واحد «جمشید» ساخته اند . همان طور که اسم اولین پادشاه بزرگ آریانا در دوره های مختلف تاریخ ملی از چندین هزار سال باینطرف تاامروز بهم تطبیق می‌شود واقعات و کارنامه‌هائی هم که منابع مذکور باین پادشاه نسبت داده اند در خطوط اساسی خود همه بهم تطبیق می‌یابد ومعلوم میشود که هر کدام درموقعش ازماخذ بیشینه استفاده کرده وباین طریق روح مسایل تغیر نکرده و جزئیاتی طبیعی درهر دوره بدان افزوده شده رفته است. مقصد ازمقایسهٔ نامهای مختلف اولین پادشاه آریانا این است که اشتباه درشخصیت اورخ ندهند وبدانند که اولین پادشاه آریائی متذکرهٔ سرودهای ویدی' سرسلسلهٔ دودمان پارا داتای اوستائی ' سرحلقهٔ پادشاهان خاندان پیشدادی بلخی' یاما' یما' جم و جمشید

(۱) یعنی یاما پادشاه (۲) یعنی یما پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 243 of 1362

است واین چهار نام اسم یك پادشاه است که درمنابع مختلف ذکر شده است .

یاما و جام سوما یا جام جم : یاما موسس سلطنت پیشدادی آریانا صاحب چندچیز معروف بود که شعار سلطنت وحکمفرمائی ونیروی او شمرده میشد . اول عصای سلطنت ، دوم نگین سلطنت، سوم گاواهن وچهارم شمشیر وپنجم جام . باعصا زمین را برای ساختن قصر «وارا» وتعمیر شهر بخدی معین کرد وشعار حکمفرمائی وآمریتاو بود. نگین علامهٔ جریان حکم او براقطار کشور بود، گاواهن الهٔزراعت وسرسبزی وانبساط کشت وکار بشمار میرفت وبااین سیاست کشوراو رشك فردوس شد، شمشیر قوهٔ جنگی پادشاه وپهلوانان نیرومند وفاتح آریانارا نمایندگی میکرد جام علامهٔ عیش و کامرانی این پادشاه بزرگ بود .

اگر چه شعرا تا یك اندازه همه این چیز ها را یاد آوری کرده اند ولی «جام جم» به پیرایه های گوناگون داخل ادبیات ما شده است. ادبیات دری به پیروی قریحهٔ شعرای اولیهٔ ئی که پرورش یافتهٔ بارگاه ساسانیان بلخی بودند «جام» و « جم» ظرف مشروب ونام پادشاه را فراموش نکرده ویك سلسله شعرا تاامروز این خاطرهٔ قدیمی را تازه نگه داشته ودر منظومه ها واشعار خود آنراستوده اند . جم بابیاناتیکه دادیم عبارت از «یاما» پادشاه مقتدر پیشدادی بلخی وجام او غیر از جام مشروب سوما چیز دیگر بوده نمی تواند . سوما وصورت ساخت ومرکبات آن همه باتمام تشریحات لازمه در فصل دوم شرح یافت واین هم به تذکار رسید که نوشیدن سوما پیش از اینکه کتلهٔ آریائی باختری از هم جدا شوند در آریانا معمول ومروج بود . ودر عصر ویدی واوستائی به پیمانهٔ زیاد صرف میشد. سوما وهوما نزد روحانیون ، پیش شعرا در کانون خانواده درمحضر عبادت، درمجمع ارباب انواع ، درعالم خیال وافسانه همه جا معروف وشرب آن در فضای خوش آیند نوای تو له در دربار یاما پادشاه رواج زیاد داشت . پس این « جام جم » که شعرای باختری اوائل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 244 of 1362

اعتلای زبان دری در آریانا سروده وبادگار آن تا امروز در تخیلات شعرا موجود است غیراز جام سومای یاما پادشاه یاجمشید نمی باشد . (۱)

قصر «وارا» وشهر «بخدی»

اولین پایتخت آریانا : قرار شهادت اوستا و قتیکه یاما پادشاه به سلطنت رسید در اثر امر «اهورا مزدا» شروع به تعمیر پناگاهی موسوم به «وارا» نمود . مقصد از «وارا» طوریکه پیشتر هم اشاره نمودیم قلعه یا «ارگشاهی» است که موسس دودمان «پارا اتا» یاما باسر سلسله خاندان سلطنتی پشدادیان بلخی جمشید سنگ تهداب انرا بدست خود گذاشت .

فرگاد دوم «وندیداد» تایک اندازه از جزئیات قصروارا صحبت میکند واز روی آن تایك اندازه کافی میتوان نظریه ئی راجع به قصر واحاطه اطراف آن قایم کرد وچون همین احاطه است که آهسته آهسته بزرگ شده ومنتهی به شهر بخدی میگردد، هر اندازه معلوماتی که راجع به قصر «وارا» بدست آید همیت شایان دارد. روح مطالب فرگاد دوم وندیداد ازفقره ۳۱ تا ٤۲ قرار آتی است:

«آهورا مزدا به یما گفت ای پسر ویوانگت :

زمین رابایاشنه پابزن وهانند کوزه گرگل رابادست هایت نرم هموار کن

یماقرار هدایات آهورامزدا زمین را بایاشنه پازد وطوریکه حالا کوزه گرها میکنند گل رابادست های خودتر کرد وهموار نمود «وارائی» ساخت که هر ضلع آن برابر یك دوش اسپ طول داشت . درآنجا نهر آبی کشید ودرکناره های آن چمن ها وسبزه زارهائی بمیان آورد که دائماً سبزوخرم بود وعلف آن تمامی نداشت . درانجامنازل وعمارات ساخت ویکی ازعمارت آن دارای پرنده واطاق های داخلی وخارجی بود .

---

(۱) فردوسی گوید:

به شادی زمانی برآریم کام — زجمشید گویم ونوشیم جام
بده ساقی نوش لب جام می — که نوشم بیاد شه نیك پی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 245 of 1362

ودر حصهٔ علیای میدان ده خیابان، در حصهٔ وسطی شش خیابان، در حصهٔ سفلی سه خیابان کشید. در خیابان های حصه علیا هزار مرد وزن را جای داد، در خیابان های حصهٔ وسطی شش صد ودر خیابان های حصهٔ سفلی سه صد. سپس باداس طلائی خود یك دروازه ویك دریچه کشید تا روشنی داخل شود. مردان وزنانی را که از حیث قد و قامت بلند ودر زیبائی در روی زمین بی همتا بودند در اینجا آورد. همین قسم بهترین جنس پرندگان وحیوانات ونباتات ومیوه هائی را که در روی زمین به زیبائی، قشنگی، لذت وخوشبوئی ومزه نظیر نداشتند در قصر «وارا» ومحوطهٔ اطراف آن جای داد وبرای پرندگان در امتداد مجرای رودخانه وچمن زار های آن جای معین نمود.

در قصر ومحوطه آن همه به منتهای صحت وسلامتی و خوشی زندگانی میکردند، مریض ومعیوب وضعیف وناتوان وگمراه وشیطان ومنقلب وحسود ودروغگو در میان باشندگان آن دیده نمیشد، کسی دندان بدشکل وبدترکیب نداشت. مبتلا به جذام کسی نبود که از دیگران مجزی ساخته شود. خلاصه هیچ یك اثر خباثت واغوای «انگرومینو» (اهریمن) در اینجا وجود نداشت همه به منتهای خوشی بهترین زندگانی مسعود را بسر می بردند. . . . »

این چند سطر متن اوستا علاوه برا اینکه معلومات دقیقی راجع به عمارت مرکزی قصر واطاق های داخلی وخارجی وپرنده های آن میدهد واشاره به عمارات ملحقهٔ آن میکند از میدان محوطه وتقسیمات سه گانه علیا وسطی وسفلی وباز از تعداد خیابان های هر حصه وتعداد خانواده هائی که در هر حصه وخیابان جای گرفته بود از همه واضح وبه جزئیات صحبت میکند مثلیکه مهندسی پلان ونقشه قصر شاهی وعمارات ملحقه وخیابان های شهر مربوطهٔ آن را طرح نماید. از بیانات اوستا واضح معلوم میشود که یا ما پادشاه بنای این قصر را به دست خود نهاد. این قصر رها بشکاه اولین پادشاه بزرگ آریائی مؤسس دودمان «پارا داتا»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 246 of 1362

یا پیشدادیان بلخی بود. این قصر احاطهٔ وسیعی داشت مربع و در هر حصهٔ آن در امتداد یکعده خیابان های معین قرار انتخاب ودستور یاهاپادشاه نجبای آریانا که از حیث تناسب اندام وزیبائی چهره و نیروی طبیعی وفضایل معنوی و اخلاقی سرامد همه بودند وبحیث بهترین وزیباترین مردان وزنان جهان تلقی شده اند مسکن گرفته بودند ودراثر آبادی های ایشان دامنهٔ عمرانات اطراف قصر خیلی وسعت یافت چنانچه یك اسپ به‌دوش تنها در یك سمت هم‌طول آبادی‌هارا پیموده نمیتوانست . پیشتر گفتیم که یاهاپادشاه بطرف قصر « وارا » نهر کشیده آب برد. موضوع بردن آب بطرف شهر بلخ یکی ازموضوعاتی است که در داستان های ملی کشور ماقصه‌ها دارد وازان جمله یکی قصهٔ کشیدن « هژده نهر » است کهاز آن خوب‌تر اطلاع دارید. دراطراف این نهر چمن زارها وچراگاههای وسیعی احداث شده بود که به شهادت خود اوستا علف آن تمامی نداشت واین موضوعی است که به‌چراگاهای صفحات باختر اشاره‌میکند. بهترین ولذیزترین میوه‌ها وخوشبوترین گیاها ونباتات وقشنگ ترین پرندگان اشاره به‌باغ های‌مقبول ودرختان پرمیوه وانواع گل‌ها ونباتات این قصر واین شهر میکند پس‌ازروی این همه بیانات صریح اوستا گفته میتوانیم که‌دراطراف قصر «وارا» از مجموع این همه آبادی‌ها وعمرانات وباغ‌ها وچمن‌ها شهرزیبا و معمور وقشنگ وبزرگ « بخدی » عرض وجود کرد چنانچه خود اوستا این شهررا به‌اسم وصفت « بخدیم سریرام » یعنی « بلخ‌زیبا » یاد کرده وادبیات پهلوی آنرا « بخل‌بامیك » (۱) یعنی « بلخ درخشان » خوانده‌ مسعودی « بلخ الحسنا » گوید وعین این مطالب را دقیقی شاعر بلند پایهٔ بلخ بصورت « بلخ گزین » براوورده است .

---

(۱) در ادبیات « بلخ‌بامی » هم‌آمده بامی‌درخشان معنی دارد واز کلمه زند « بامیه » مشتق شده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 247 of 1362

کلمهٔ « وارا » که اوستا ذکر کرده هیچگاه از بخدی و بلخ جدائی نداشته و ندارد و در تمام دوره‌های تاریخ این دو کلمه بهم پیوست بوده و هست. « وارا » اصلاً « بناهگاه » معنی داشته و به‌تدریج در مورد خانه و قصر و معبد هم استعمال شده است و از احتمال بیرون نیست که واراهای دیگری به‌مفهوم قصر یا انشکده در شهر بلخ بعد از ظهور زرتشتر سپنتمان بلخی و بعد از سلطنت ویشتاسپه بنا شده باشد. بهرحال وقتیکه دیانت بودائی در آریانا انتشار یافت و شرح آن مربوط به وقایع عصر موریاها در بن کتاب داده شده است و جای دیانت اوستائی را بودیزم گرفت معبدی بنام « ویهارا » شهرت بسزا یافت « ویهارا » کلمه ایست سانسکریت و در بن عصر و بیشتر مفهوم خانقاه و معبد بودائی را افاده میکرد و قرار یکه از روی یادداشت‌های زایر چین هیوان تسنگ معلوم میشود در بلخ اقلاً دو « ویهارا » خیلی معروف بود که یکی محض به‌نام « ویهارا » خوانده میشد و دیگری « ویهارای نو که آنرا « ناوا ویهارا » میگفتند و زایر چین بنای آنرا به یکی از پادشاهان قدیمه یا اولین پادشاه کشور نسبت میدهد و به اصطلاح زایر چین آنرا « ناپوسنگ کیالان » و در عرف پیروان بودائی مملکت « اولستگارامه » هم میگفتند که تمام آن « معبد نو » معنی دارد.

بهرحال مقصود من در اینجا تعریف « ناوا ریها را » معبد بودائی جدید بلخ نیست (۱) بلکه میخواهم توضیح بکنم که کلمهٔ « وارا » که اوستا یاد کرده و سنگ بنای آنرا یاما یا جمشید بزرگ پیشدادی گذاشته بود و هستهٔ مرکزی شهر بخدی بشمار میرفت بعد از عصر اوستائی از بین نرفت و تذکار ویهارای قدیم و نو از طرف هیوان ـ تسنگ الزام میکند که ویهارای قدیمه‌ئی هم در بلخ آباد و معمور بود.

(۱) نوبهار را از نقطهٔ نظر معبد بودائی در یک مقالهٔ مفصلی که از شماره ۲۰۱ سال ۱۶ انیس تا شماره ۲۰۹ سال مذکور نشر شده شرح داده ام.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 248 of 1362

شعراومورخین دورهٔ اسلامی از «ویهارا» (بهار) واز «ناواویهارا» «نوبهار» ساخته اند و تا حال یکی از دروازه های سمت جنوبی حصار نیمه ویرانهٔ بلخ بنام دروازهٔ نوبهار معروف است . پس بخوبی می بینیم که همان «وارا» قصر معمور جمشید مرکز عمران وآبادی شهر بخدی در دوره های تاریخ ملی ما فراموش نشده و«ویهارا» و «ناواویهارا»ی عصر بودائی و «نوبهار» دوره‌های اسلامی خاطرهٔ اسم قدیم آنرا بامفهوم جدا گانه تاامروز محافظه کرده اند.

* * *

قراریکه پیشتر هم اشاره کردیم درین شبهه ئی نیست که ناواویهارای متذکرهٔ زابرچین هیوان تسنگ معبد بودائی بوده ودرجایش این موضوع رامفصل شرح خواهیم داد . درین هم گفتگوئی نداریم که مورخین اسلامی مانند مسعودی وابن فقیه همدانی ، یاقوت رومی ، عمر بن الارزق کرمانی ، ذکریای قزوینی وغیره هم از بت وبتکده صحبت میکنند ولی این مطلب را میخواهم اینجا خاطر نشان کنم که همان طور که کلمهٔ «وارا» با کمی تحریف تلفظ و معنی در تمام دوره های تاریخ ازبین نرفته ، خاطرات قصر قدیم سلطنتی و پرچم ها وبیرق ها وتزئینات ، مخصوصاً پرچم ها وبیرق های بدان بلندی وپهنائی که مسعودی شرح میدهد ومعابد بودائی فاقد آنست حتماً یادی ازشکوه قدیم قصر سلطنتی وبیرق های بلند بخدی میدهد که اوستا واضح وصریح بدان اشاره کرده است .

* * *

بلخ زیبا ، بلخ درخشان ، بلخ الحسنا ، بلخ گزین که کانون مدنیت وتهذیب وآئین وزبان وادبیات قوم نجیب بود وهمه افتخارات آریا از آنجا نشئت کرده بود مرکز سیاسی واداری و کانون مملکت داری و جهانبانی هم گردید «آریانم هورینو» یا «فرشاهی آریانی» هم ازینجا طلوع کرد و بار اول پای بزرگ ، جمشید پیشدادی پرچم سلطنت وفرپادشاهی خویش وسیادت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 249 of 1362

قوم نجیب خود را فراز کنگره های قصر «وارا» بلند کردو «بخدیم سریرام» «اردو ودرفشام» شد (۱) صفت «اردو ودرفشام» یعنی «دارای بیرق های بلند» رااوستا درتمام اراضی آریانشین به «بخدی» داده واین صریح‌ترین شهادتی است که مرکزیت بخدی را ثابت میسازد ونشان میدهد که «بخدی زیبا دارای بیرق‌های بلند» پایتخت پادشاهان اولیهٔ آریانا بود. (۲)

ازهی دها کا (ضحاك)

تعبیر واقعی این کلمه: دراوستا ومخصوصاً دریشت‌هائی که‌اسمای شاهان رامتذکر میشود بعداز بیادشاه «ازهی دها کا» می‌آید که گاهی به کلمهٔ «مار» یادشده و گاهی‌تنها «سه‌دهن» به‌او نسبت‌داده وخواهش اوروی هم‌رفته این‌است که‌نسل بشررااز «هفت کرشور» یعنی «هفت کشور» که‌جمشید بران سلطنت داشت برداردد.

دربنداهش ودیگر قسمت‌های اوستابزبان پهلوی هم این‌مطالب تکرارشده و ادبیات فارسی ازآن ضحاك و «ضحاك ماران» ساخته است.

مدققین به‌استناد بعضی اشاره‌هائی که ازخوداوستاوباز از بنداهش پهلوی بدست آورده اند «ازهی‌دها کا» را پادشاه میدانندواحتمال زیاد میدهند که سلطنت باما پادشاه دراثر حمله وجنگ‌های اوسقوط نموده باشد. آبان‌یشت اوستا فقرهٔ ۲۹ ازهی‌دها کارااازسر زمین «بوری Bawri» میداند. دارمستتر درین باره می‌نویسد که «بوری» عبارت ازبابیلون است وچون در زبان زند حرفی برای ادا کردن مخرج (ل) وجود ندارد این کلمه‌با (ر) نوشته شده و مقصد ازآن بابیلون است که‌درفارسی آنرا بابیلو Bābilu هم گویند (۳) مشارالیه

(۱) یعنی بلخ زیبا دارای بیرق های بلند گردید

(۲) ماسپرو G.Maspero درتاریخ قدیم ملل شرقی صفت بیرق های بلند بخدی را دریاورقی ۷ صفحهٔ ۵۵۸ «مرکز سلطنت» تعبیر نموده.

(۳) صفحهٔ ۳۷۵ جلددوم زنداوستا ترجمهٔ دارمستتر به فرانسوی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 250 of 1362

این راگفته وموضوع تسلط ازهی دها ک را تسلط کلدانی ها تعبیر میکند ومیگوید که دردوره های بعدتر که موضوع کلدانی ها از خاطره ها فراموش شده است ازهی دها کارا عرب ساخته اند . (۱)

رام پشت اوستا فقرهٔ ۱۹ قصر مستحکم غیرقابل تسخیر بنام «کوی رینتا» Kvirinta وتخت وچتر طلاوغیره را به ازهی دها کا نسبت میدهدو به این ترتیب ازخود اوستا موضوع پادشاهی وجلال اومعلوم میشود . در بنداهش بزرگ شرح یافته که «دهاك» قصری داشت دربابل موسوم به «کلنگ ویس حت» وفردوسی ازان «کنگ دژ هوخت» ساخته است .

پس ازروی متن اوستا واشاره های بنداهش ونظریهٔ مد فقین واضح معلوم میشود که «ازهی دها کا» یا «دهاکا» «یادهاك» «یاضحاك» اصلاً پادشاهی بوده غیر آریائی وازنژاد سامی وشاید فراریکه دارمستتر میگوید کلدانی که ازبابل به حوزهٔ بین النهرین وشاید به اراضی که بعدها بنام مدیا وفارس معروف شد سلطنت داشت. دراوائل فصل دوم متذکر شدیم که با ختر وسایر نقاط آریانا به حیث کانون صاف آریائی سنگری بود که از طرف شمال باتوریا ها یعنی آریاهای بدوی وعناصر تورانی ازطرف شرق باداسیوس ها ودراویدهای سیاه پوست بومی هندی وازجانب غرب باعالم سامی مقابله میکرد وسیاست پادشاهان پیشدادی وکاوی باختری همین بود که با آنها همیشه مبارزه کنند. چون عالم سامی ظهور وتشکیل سلطنت وکانون دفاع منافع آریائی وانبساط تهذیب وآئین آرا متحمل شده نمیتوانست احتمال قوی میرود که بعد ازتشکیل سلطنت پیشدادی در آریانا بدست یاها پادشاه کلدانی ها بنای تهاجم را بطرف شرق مانده ودرنتیجه بعدازیك دوره حکمفرمائی سلطنت جمشید رادر آریانا سقوط داده باشند شاید این واقعه خاطرهٔ حمله وتهاجم کدام قوم دیگر سامی را

(۱) فردوسی ضحاك راعرب خوانده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 251 of 1362

هم‌در بر داشته باشد بهر حال دقیق‌تر ازین‌درین موضوع چیزی نمیتوان گفت ولی‌درین هیچ‌شبهه‌ئی نیست که بعد ازتشکیل نظام سلطنتی آریائی در باختر مراکز سامی‌خواه‌کلدانی‌خواه کدام قوم دیگر سامی برای تهاجم و جنگ برخاسته وسلطنت‌جمشید موقتاً سقوط کرده‌وگوراً «تری‌تونا» بافریدون ایشان رااز سرحدات آریانا کشیده وبرتخت سلطنت بخدی قیام کرده است. مقابله میان‌عناصر سامی وآریائی خارج سرحدات غربی آریانا مدت طولانی دوام کرده وآمادی وپارسوا شاخه‌های مهاجر آریائی کتلهٔ باختری چندین قرن تحت سلطهٔ آنها مخصوصاً آثوری‌ها ماندند وبالاخره برایشان غالب آمدند وآنها رابس با کردند.

«تری تونا» (۱)فریدون: قرار اوستا پادشاهی که بعد از «یما» وفتنهٔ «ازهی دها کا» برتخت سلطنت پیشدادی جلوس میکند «تری‌تونا»است که ازان «تریتون» وباز «فریدون»ساخته‌اند. پدراو«اتویا»Athwya نام‌داشت و مرد خیلی مقتدری بود چنانچه خانواده «اتویا» دربشت ها بصفت«خانواده توانا» یادشده و در داستان های جدید ازاو «ابتن» ساخته اند.

در«آبان‌یشت»فقرهٔ ۳۳ تحریراست:سداسپ‌هزاراسپ‌گاو وده هزار گوسفند به «اردوی سورا اناهیتا» (۲) ربة النوع آب (۳) تقدیم نمودتابر«ازهی دها کای» شریر وشیطان ونیرومند که درصدد خرابی دنیابرامده غالب آید.

درگوش یشت فقرهٔ ۱۳ همان قربانی های فوق الذکر را بنام «گوش» با «درواسپه» «روان حیوانات» و «یامحافظ صحت اسپ ها» تقدیم نموده آرزو میکند که «ازهی دها کا» شیطان وشریر وشوم رااز میان بردارد و«ارنواک» (٤) و سوان ها واک (٥) قشنگ ترین زنان واعجوبهٔ دنیا را از دست او رهائی بخشد.

---

(۱) Thraētaona (۲) Ardvi Sura Anahita(۳) اورارتةالنوع رودخانهٔ آمویاسردریا هم خوانده اند(٤) Erenavac (٥) Savanhavac

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 252 of 1362

همین قسم این مطالب در « رام یشت » فقرهٔ ۲۳ ذکر شده ودر آنجا از تخت وچتر طلای او هم سخنانی درمیان است .

از روی متن اوستا وتبصره هائی که محققین بر آن نوشته اند معلوم میشود که « تری تونا » که از خاندان مقتدر « اتویا » بود بعد از شکست جمشید وانقراض سلطنت او بدست « ازهی دها کا » فوراً برای انتقام خون پدر خود به مقابله ضحاک دشمن متهاجم خارجی داخل اقدامات شده و آخر بر او غالب آمدواو را کشت . داستان های جدید که همیشه برای متن اوستا شاخ وبرگ ساخته اند ازرفتن فریدون به ماورای دجله بقصد جنگ « ازهی دها کا » صحبت میکنند وازینجا باز معلوم میشود که این دشمن خارجی سامی ودر علاقهٔ بین النهرین که کانون رهایش قدیم سامی است زندگانی داشت بهرحال « تریتونا » بردشمن فاتح شده ومظفر برمیگردد و « ارنواک » و « سوان ها واک » دختران جمشید را که درشاهنامه های منظوم و منثور بنام های « ارنواز » و « شهرناز » خوانده شده اند و « ازهی دها کا » اسیر برده بود پس می آرد و به کامرانی تمام سلطنت میکند مشارالیه بردیوهای مازانا یعنی بومی های غیر آریائی مازندران هم حمله کرده وهزاران نفرشان رابقتل رسانید .

کرساسپه : قرار ترتیبی که ابان یشت و رام یشت درند کاراسمای شاهان پیش گرفته اند بعداز « تریتونا » فریدون ، کرساسپه به سلطنت رسیده است. مشارالیه پسر تری تا Thrita و از نژاد ساما Cama بود وبعضی ها او را پسر « ساما » میدانند. بهرحال « تری تا » یا « ساما » سومین کسی است که بعداز پدر بما پادشاه « وبوانگانا » ویدرفریدون « اتویا » به استخراج عصاره هوما اقدام نمود واولین شخصی است که درعالم طبابت اظهار تبحر ولیاقت کرد ومیخواست به این ذریعه امراض وآلام بدنی مخلوقات را رفع کند .برای موفقیت اوهرمزد انواع مختلف گیاها را که اقسام آن از هزاران تجاوز میکرد خلق کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 253 of 1362

وبکمك آنها دردها وآلام وتب‌های گرم وسرد را دور کرد . در مقابل عمل استخراج عصاره هوما صاحب دوپسر شد یکی « ایوروا ك شایا » Urvakshaya که مقنن بزرگ بود و قوانین حیات را تدوین نمود ودیگری « کرساسپه » که جوان زیباوخوش شکل و پهلوان جنگی ودلیر بود. کرساسپه یکی ازپادشاهان نیرومند ومقتدر دودمان « پارا داتا » است ودرمقابل یکعده مخالفین داخلی آریانا وخارجی اظهار رشادت و شهامت نموده وصحنهٔ فعالیت های اوبیشتر درجنوب هندوکش از کابل وگندها را تا حوزه ارغنداب وهامون سیستان را فرا گرفته است و « زمیادیشت » اوستا کار روائی های او را یکه یکه رسم کرده است

یکی ازاجزا آت او که درآبان یشت فقره ۳۷ شرح یافته قتل « گندار یووا » است . قرارتذکار این یشت « کرساسپه » عقب درپاچه « پی شینا » Pishina که دارمستتر دره « پشین » تعبیر کرده است قربانی هائی بنام « اناهیتا » تقدیم نمود تابرپهلوان مذکور غالب آید . دارمستتردر نوتهٔ ۸ ٤ صفحه ۳۷٦ جلد دوم ترجمه زند اوستای خود بفرانسه کرساسپه را « نیری مانو کرساسپو » یعنی « کرشاسپ نریمان » (۱) پهلوان داستان های کابل خوانده است . « گندار یووا » رابعضی‌ها پهلوان گندهاری خوانده وبعضی‌ها بواسطهٔ دریاچهٔ (وروك شا) Vouruksha که هامون سیستان تعبیر نموده اند ازپهلوان های سیستان میدانند . بهرحال یا ازگندها را یا از سیستان از هرجا برده بدست کرساسپه کشته شده است (۲) دومین کار بزرگ کرساسپه انتقامی است که از « هیتاسپه » Hitaspa ، قاتل برادرش

(۱) دارمستتر « کرشاسپ نریمان » را که بعدها ازان گرشاسپ ونریمان دوتفرساخته اند یکنفرمیداند. (۲) ناگفته نماند که (گندار یووا) در سرود ویدی بنام « گندهار وا » وبحیث شیطان ومحافظ آسمانی سوما تلقی شده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 254 of 1362

« ایوروا ك شایا » میکشد . واورا کشته و نعشش رابه عرادهٔ جنگی خود بسته‌میکند . همین قسم ۹ نفر پسران « پتانی Pathani » ، پسران « نی‌ویا کا Niviaka » وپسران « دشتیانی Dashtayani » ویکعده پهلوانان دیگر موسوم به « ورشاوا Vareshava » « دانه‌یانا Dânayana » ، « پی‌تونا Pitaona » « پی‌ریکا Pirikas » « سناوی دهکا Snâvidhaka » وغیره را کشته است .

دار مستتر درنوته های خویش (۱) به ملاحظه میرساند که « از روی کار روائی‌ها » کرساسپه همان‌رولی‌را دراوستا بازی کرده که‌رستم در شاهنامه بازی‌میکند . » به‌این‌اساس ازروی اقتدار ونیرو درنبرد وپهلوانی کرساسپه شبیه‌رستم است ولی‌ازروی‌نام قراریکه خود دارمستتر هم‌مقایسه کرده است عبارت ازگرشاسپ داستان های تازه‌تر وپهلوان معروف کابلی میباشد واگر « نریمان » هم‌حصهٔ ازنام اوباشد (۲) درافغانستان قلعه‌های جنگی زیادی بنام اومعروف است که خرابه های یکی آن درنقطهٔ تقاطع درهٔ کالو وبامیان مجاورشهر ضحاك دربغل‌کوه دیده میشود .

به‌همین‌ترتیب ازدودمان پاراداتا چندنفردیگر هم‌هستند ولی شهرت زیاد ندارند همینقدر باید دانست که آخر آنها « ایریو » وپسر او « منوچیترا » است که‌منابع جدید ازآنها ایرج و منوچهر ساخته است .

* * *

پس‌به‌ترتیبی که‌ازابتدائی این‌مبحث تااینجا شرح داده شد مردان بزرگی مثل « یوانگهنا پدر یا ما » اتویا پدر ثریتونا » ساما پدر کرساسپه که هر کدام به خاندان های بزرگ ومقتدر آریانی نسبت میشوند وبلا شبهه همه در شهر زیبای بخدی زندگانی داشتند در تشکیل سلطنت پارداتا

(۱) نوتهٔ ۵۸ صفحه ٦۲٦ جلد دوم ترجمهٔ زند اوستا به فرانسوی (۲) ملتفت باید بود که‌نریمان را پسرسام میدانند وپیشترمتذکر شدیم که‌کرساسپه پسر « ساما » بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 255 of 1362

وبنای کاخ عدل وداد و دفاع تهذیب و تمدن آریائی صرف مساعی زیاد نمودند، ازهرخاندان فرزند نجیب وباشهامت ومقتدری مانند یاما وتریتو نا وکرساسپه برتخت بخدی نشست وعناصر خارجی دربرانداختن سلطنت وتهذیب آریائی کامیاب نشد بلکه برعکس تمدن ، قانون عدل ، داد ، انصاف ، واصول وآئین آریائی که بنای آن براستی وعدالت ونیکوکاری وشفقت وشهامت و وطن دوستی گذاشته شده بود برافکار تاریك بیگانه برای همیشه غالب آمد ومشعل تهذیب چندین هزارساله که ریشی‌های دانشور ما از اوائل عصر ویدی و پیش ازان در کانون بخدی روشن نموده بودند ازفراز قصر « وارا » و کنگره های « شهر پرچم های بلند » زبانه کشیده وازعقب کوهای شامخ آریانا چشم بیگانگان ومخالفین نژادنجیب راخیره ساخت وآفاق را منور نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 256 of 1362

کاوی

کوانی = کیانی

« کاویم هورینو » یا « فرشاهی کاوی »

قرار اشارات اوستا بعد از دودمان « پارا داتا » یا « پیشد ادیان » که شرحش گذشت دستهٔ دیگری به‌سلطنت رسیده اند که اول نام شان به کلمهٔ « کاوی » شروع میشود. پیشتر دیدیم که کلمهٔ پارا داتا باتحولات آئین وزبان وایجابات‌زمانهٔ‌جدید باجزئی‌تغیر وترجمه « پیشدادی » شد. کلمهٔ « کاوی » ترجمه هم‌نشده بلکه درخودکلمه‌قرار اصول صوتی تغیراتی بعمل آمده است قرارمتن اوستا وجود این کلمه دراول نام های یکعده پادشاهان شبهه‌ئی نمانده‌که « کاوی » نام دردودمان سلطنتی‌نباشد، بلکه‌عنوان مخصوص‌وپشت مخصوصی دراوستاموجوداست که‌بصورت « کاویم‌هورینو » فرشاهی‌دودمان سلطنتی کاوی را یادداشتی میکند ویك‌قسمت زیادپشت برای تذکار اسما وکار نامه های شاهان این خاندان وقف‌شده است .

خود کلمهٔ « کاوی » مجرد ازمفهوم دودمان سلطنتی در تاریخ کشورها سابقهٔ قدیمی‌تری دارد زیراحتی درسرود ویدی هم‌ذکرشده وآنجا هم بیشتر متصل‌به « یوساتا Usana » یعنی اسم « یوسا » است که‌از آن « کاؤس » ساخته شده ودر موردش انرا مطالعه میکنیم .

« کوی » ، « کاوی » و « کاویا » درسرودهای‌ویدی گاهی‌تنها وگاهی بسه اسم « یوساتا » متصل‌است. (۱) « برگسن » فرانسوی « کاوی » یا « کوی » را « داتا » و « کاویا » را « داتائی » ترجمه نموده واز بن

(۱) مذهب ویدیك جلددوم صفحهٔ ۳۳۸ تالیف « برگین فرانسوی » .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 257 of 1362

تذکار دومطلب بدست می آید یکی اینکه کلمهٔ کاوی و کوی و کاوی از عصر ویدی بابنطرف درادب وزبان وعنعنات کشورما داخل است ودوم اینکه معنی آن که دانا ودانائی می باشد از اوائل ظهور آن نزد ما روشن میگردد. «یوسائی» که درسرود ویدی بهاین صفت یادشده یکی از ریشی‌های دانا ودانشور کشور ما بود وچون در عصر ویدی خانواده ها اسمای خانوادگی برای خود انتخاب می‌نمودند ازاحتمال بعید نیست که «کاوی» درهمان دوره های باستان نام یکی از خانواده های بزرگ ونجیب کشورما بوده وآخر به سلطنت رسیده باشد. پس از نقطهٔ نظر معنی اسم خانواده دودمان کاوی را میتوان دودمان «دانا وفرزانه» خواند وقراریکه بعدتر شرح حال پادشاهان این خاندان بزرگ ومحتشم را خواهیم‌دید برطبق نام خانوادگی خود هریك پادشاه عاقل ودانا بوده ومصدر خدمات برجسته برای آریانا وتهذیب آریائی شده اند.

دردورهٔ اسلامی، منابع جدید، داستان سرایان، وشعرا همان طور یکه از پارادات، پیشداد وازان پیشدادی وپیشدادیان ساختند از «کاوی» بواسطهٔ حروف علت (ا-و-ی) که درآخر کلمه بوداول کاوه، کوانی و کاویانی (۱) وباز کیان و کیانی درست کردند وچون «کیان» شکل جمع را بخود گرفته بود ازان صورت واحد ومخفف «کی» بمیان آمد که بیشتر ازهمه درادبیات دری معمول است. راجع بهخاندان سلطنتی کاوی دوملا حظهٔ دیگر هم دربین است که تذکار آن دراینجا بی‌موردنیست اول برخلاف سلاله پارادانا که پادشاهان آن از خانواده های متفرق مملکت تشکیل شده بود شاهان کاوی همه اولاد واحفاد «کاکاوانا» (کی‌قباد) موسس این دودمان بودند. دوم قراریکه از بعضی اشاره‌های زمیادیشت اوستا برمی‌آید احتمال‌دارد که‌اصل این خانواده از حوزهٔ سفلی هیرمند وحوالی هامون سیستان بوده باشد زیرا دراینجا ها

(۱) صفحه ۲۰۸۷ شاهنامهٔ فردوسی جلد دهم طبع کتابخانه بروخیم طهران.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 258 of 1362

بشهادت مورخین کلاسیك شاخهٔ از «آریاهای سوار کار» کتلهٔ باختری بنام «آریاسپه» توطن اختیار کرده بودند . بهرحال «کواکواتا» موسس دودمان کاوی طوریکه بعدها مفصل خواهیم دید درکوه البرز (جنوب بخدی) تاج برسر نهاده ومانند پادشاهان پیشدادی مرکز سلطنت او واولادهٔ او شهر بخدی بود .

کاوی کواتا - کی کوات - کی قباد : بعد از تطبیق «پارادانا» وپیشدادیان یاماویما ، جم وجمشید ، کاوی و کاوه و کوانی وکاویانی وکیانی ، میخواهیم دنبالهٔ تطبیقات خودرا بین متن اوستا و خاطره های پریشان داستان‌ها ادامه داده در روشنی هردومطالب خودرا تصریح کنیم. گفتیم که دودمان «کاوی» اوستائی عبارت از کوانی و کاویانی وکیانی است . ببینیم درباب موسس این دودمان که دومین خانوادهٔ سلطنتی آریانا است اوستا وداستان های رزمی مملکت که درحقیقت انعکاس آنست چه میگوید .

اوستا موسس خانوادهٔ سلطنتی «کاوی» شخصی را میداند که «کاوه کواتا» نام داشت . (۱)

داستان‌های رزمی کشورما موسس سلالهٔ کیانی «کیقباد» را قلمداد مینمایند. کیقباد هو به هو ، عیناً تلفظ دری عصر اسلامی نام «کاوی کواتا» اوستائی باختری است که «کاوی» آن به شرحیکه ذکررفت (کی) شده و «کواتا» اول «کوات» وبعد (ك) اول به (ق) ، (وا به (ب) ، و (ت) آخر برطبق اصول فقه اللغة به (د) مبدل شده و (قباد) گردیده است تطبیق نام موسس دودمان «کاوی» اوستائی وکیانی داستان ها ومنابع جدید عصر اسلامی وتوافق سایر نام های این خاندان دردومنبع مذکور محکمترین دلیلی است که کیانی بدون شبهه وتردید عبارت از دومین خانوادهٔ شاهی آریانا است که اوستا بعداز

(۱) زمیا دیشت فقره ۷۱ ، فروردین یشت فقره ۱۳۲ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 259 of 1362

یارادانا ذکر کرده ودور: حکمفر مائی ایشان یکی از دوره های در خشان تاریخ باستانی کشورها می‌باشد .

اسم «کاوی کواتا» دراوستا در دوجا صریح ذکر شده یکی درزمیادیشت فقره: ۷۱ ودیگری در فرور دین یشت فقره: ۱۳۲ در یشت اول‌الذکر اول «کاوی کواتا»، بعد از او شش نفردیگر از اعضای خانواده وجانشینان او تذکار شده‌اند ودرفروردین یشت که‌فهرست مکمل تمام پادشاهان و پهلوانان وبزرگان آریانا وتوران است بعد از « کاوی کواتا » هفت‌نفر دیگر از خاندان او اسم برده شده است .

در داستان های تازه تر چنین آمده که « کاوی کواتا » پاکی قباد رمه های زیاد داشت ودر جوانی خودش رمه های گوسفند خود را گرفته ودردامنه های کوه «اوش داشتار» Oshdâshtâr و یا البرز که در ۳۰ کیلومتری جنوب بلخ واقع است میچرانید که‌نا گاه دوباز سفید از هوا پیدا شده وتاج طلائی را که در چنگال خود گرفته‌بودند برسر « کواتای» جوان گذاشتند. کواتا ازین پیش آمد متحیر شد وچوپان ها را از دور ونزدیك وشاخه های کوه صدازد ، پیر مردی که‌درمیان چوپان ها بود آمدن باز ها و آوردن تاج‌را لطف یزدانی وفرشاهی کیانی تعبیر نموده وفوراً به « کاوی کواتا» بیعت کرد ودیگران ازو متابعت کردند و کواتای جوان را به شهر بخدی مشایعت کرده وبر تخت سلطنت نشانیدند . این موضوع هم در داستان های حماسی تصریح شده که‌بعد ازوفات گرشاسپ تخت سلطنت خالی بود ورستم به کوه‌البرز رفته و کیقباد پادشاه را از آنجا آورد . (۱)

بهرحال صورت داستان‌ها هرچه باشد اوستا دربشت‌هائی که‌از پادشاهان

(۱) م.ن. دهاله m.N. Dhalla موبد موبدان فارسی‌های کراچی درصفحه ۲۵ کتاب تاریخ زوراستریزم طبع دارالعلوم اکسفورد . نیوریوك میگوید ، « باختر مرکز پادشاهان دودمان کاوی بود . »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 260 of 1362

ودودمان کاوی ذکری بمیان می‌آرد سرسلسلهٔ آنها « کاوی کواتا » رامیشمارد.

وقتیکه کاوی کواتا (کیقباد) دربخدی براورنگ پادشاهی آریانا نشست بهرویهٔ شاهان پیشدادی بنای عدل وداد گستری رانهاد وحاضرشد که بانمام قوا خاك آریانا وتهذیب باختری را از دست گزند توریا (آریا های بدوی ماورای آمو وسر دریا) وعناصر غیر آریائی برهاند و به این سیاست خود کمال موفقیت حاصل نمود.

در فرودین یشت فقرهٔ ۱۳۲ و زمیاد یشت فقرهٔ ۷۱ به تعقیب نام « کاوی کواتا » یك‌عده دیگر از منسوبین این دودمان اسم‌برده شده اند که اوستا هم در مورد همهٔ آنها معلومات بیشتری نمیدهد واز داستان ها هم که انعکاس اوستا است چیزروشنی‌راجع به‌تمام آنها بدست نمی آید برای اینکه نام آنها بکلی ازقلم نماند درپاورقی ازایشان اسم‌می بریم و پادشاهان معروفی را که‌بعداز کاوه کواتا به سلطنت رسیده اند تعقیب میکنیم. (۱)

---

(۱) درفقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت بعد از کاوی کواتااز دودمان کاوی اشخاص ذیل ذکرشده اند : کاوی ایی‌وانیو - کاوی‌یوسادان - کاوی ارشان - کاوی پیسینا - کاوی بیارشان - کاوی سیاورشان - کاوی هوسراوا.

درفقرهٔ ۷۱ زمیادیشت بعداز کاوی کواتا اشخاص ذیل ذکرشده‌اند : کاوی‌ایی‌وهو، کاوی یوسادان - کاوی ارشان - کاوی پیسی‌نا - کاوی بیارشان ، کاوی سیاور شانا.

دار مستتردرصفحهٔ ٥٤۹ جلددوم‌ترجمه‌زند اوستابه‌فرانسوی نوشتهٔ ۲۸۰ شجرهٔ کیانی‌را چنین شرح داده.

کاوی کواتا

کاوی ایی‌وانیو (ایی‌وه)

بیار شان	پیسا نه	ارشان	کاوی یوسادان
کی ویار شان	کی‌پیسان	کی‌ارش	کی کاؤس
کی ارمین	(کی‌پسین شاهنامه)		کاوی‌سیاورشان
			کاوی هوسراوا
			اخوره

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 261 of 1362

کاوی یوسان ، کاوه یوسا ، کی کاؤس : کاوه یو سان یا کا و ه یوسا یا کی کاؤس پسر « کاوه کوانا » یا کیقباد است که بعد از وفات پدر برتخت بخدی جلوس کرد . قراریکه درمقدمهٔ این مبحث اشاره نمودیم اسم «یوسان» یا «یوسا» بصورت «یوسانا» ومتصل به کلمهٔ « کاوی » درسرود های ویدی هم ذکر شده ولی آنجا مطلب ازیك نفر ریشی دانا موسوم به «یوسانا» است .

آبان یشت فقرهٔ ٤٥ راجع به کاوه «یوسا» کی کاؤس چنین میگوید :

« کاوه یوسای دلاور و خیلی دانا به «اردوی سورا اناهیتا» (ربة النوع اب) بالای کوه «ارزیفیه» (۱) صد اسپ ، هزار نر گاو ده هزار گوسفند قربانی کرد و خواهش نمود که برتمام ممالك حکمفرمائی کند وفرمانش برتمام انسان ها وظالم ها و کورو کر جاری گردد . اناهیتا این استدعای اورا پذیرفت » .

کاوه یوسا جوان زیباوقشنگ وباحرارت بودوبسیار میل داشت که برطبق آرزو وسیاست شاهان سلف آریانا دشمنان تهذیب آریائی را درشمال وغرب محوونابود کند وخاك آنهارا متصرف شود چنانچه اول ازهمه بنا گذاشت که بطرف سرحدات غربی آریانا رو آورده ومخالفین تهذیب آریائی را که در مازندران بودند ازبین بردارد. دراوستا این مردم بحیث «دیوها وشیاطین مازانا» چندین جا ذکر شده اندوسیاست پادشاهان خاندان پیشدادی و کیانی آریانا این بود که با ایشان جنگ کنند .

« شیا طین مازانا » یا « دیوهای مازندارن » عبارت از اهالی بومی این قطعه است که دارمستتر ایشان را نژاد وحشی میخواند.(۲) ایشان غیر آریائی بودند

(۱) یکی ازقلعه های البرز بودوازطرف جنوب بر صفحات بخدی حاکمیت داشت. داستان هامیگویند که کی کاؤس بالای کوه البرز هفت قصر ساخته بود اهالی بلخ بدون اینکه اسم پادشاه بادشان باشد نقل میکنند که پادشاهی در زمان قدیم باغ وقصر بالای کوه البرز ساخته بودو آب بامشك دربشت خرهای قشقه دار بالامیکرد .

(۲) نوٹ ۳۲ صفحه ۳۷۳ جلددوم ترجمهٔ زند اوستا، فرانسوی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 262 of 1362

وتهذیب و آئین آریائی راقبول نمیکردند ' اوستا ایشان را به‌همان نگاه‌می بیند که سرودویدی‌داسیوهای بومی‌هندرا دیده است . یکی ازسیاست پادشاهان پیشدادی و کیانی آریانا این‌بود که‌باایشان مقابله کرده و نگذارند که افکار سیاه وخون بیگانه‌به کشور شان‌سرایت کند ' چنانچه «تریتونا»(فریدون). تاکوهای انها رفت‌وهزاران نفرایشان راقتل رسانید . همین قسم کاوه یوسا (کی کاوس)این‌رویه رانعقیب نمود وچون ایشان درجنگل هاو کوه ها مستور بودند وسر کوبی وفتح علاقه آنها کارآسان نبود بحیث‌دیو وجادوگر وغیره تلقی شده بودند .

کاوه یوسا بعدازینکه برای‌سر کوبی آنها عازم مازندران شددراول‌وهله پیشرفتی حاصل نتوانست ونزدیک بودشکست خورد و کشته شود لیکن فوراً قشون دیگر ازآریانا ومخصوصاً از علاقه های جنوبی هندوکش بدان‌صوب رفته پادشاه وقشون آریانی‌مظفرشد(۱)و آن‌قسمت‌های خاک بیگانه راهم جزء آریانا ساخت وحکمرانانی‌درهر حصهٔ آن‌مقرر نمود. خلاصه کاوه‌یوسا یکی ازپادشاهان خیلی بزرگ ومقتدر آریانا بودواوراچهارمین پادشاهی میدانند که‌بعد ازجمشید بر«هفت‌کشور» یعنی بردنیای معلوم آنوقت سلطنت کرده است درپایان عمر که‌شکوه وجلال سلطنتش به‌منتهای اوج‌رسید مانند باما غرور براومسلط شد وفرشاهی ازاو برگشت‌وسلطنتش به پایان رسید

کاوی سیاور شان' کاوه سیاورشنا' کی سیاوش: سومین پادشاه دودمان کاوی«کاوی‌سیاورشان‌یا کاوه سیاورشنا یاسیاوش»است. که‌با توریاها جنگ میکندو آخربه مرگ‌فاجعه‌نا کی‌پدرودحیات‌میگوید. مشارالیه درماورائی‌شمال

(۱) پیغام فرستادن کی کاؤس را بطرف آریانا وخواستن قوای دیگر را فردوسی چنین رسم کرده:

سوی زابلستان فرستاد زود
به‌نزدیک دستان به‌مانندود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 263 of 1362

اکوس که‌در‌بن وقت‌تحت سلطه‌توریاها آمده‌بود قلعهٔ‌مستحکمی‌بنام « کنکه Kanah » بنا نهاد ومیگویند که « کاوه‌هوسراوا » یعنی پسرش کی‌خسرو دراینجا تولد یافت(۱)

کاوه‌هوسراوا- کی‌خسرو:« کاوه هوسراوا »پسر کاوه سیاورشنا(سیاوش) است ومنابع جدیداز اسم او« هوسراوا » « خسرو » ساخته اند و به « کی‌خسرو » معروف شده‌است . کاوه « هوسراوا » بعداز مرگ پدر برتخت آریانا جلوس کرده و کار نامه های او چه‌در پشت های او ستا وچه‌در منابع رزمی و حماسی دوره های اسلامی خیلی معروف است. مشارالیه در آبان پشت ، گوش پشت فروردین پشت ، اردیشت ، زمیا دیشت و دردیگر موارد اسم‌برده شده ودر همه جا به حیث انتقام گیرنده خون پدر از توریا ها ، حافظ ومدافع تیرومندخاک آریائی ، موسس امپراطوری آریائی و فاتح بزرگ ستا خته شده اینک اول از یکی دو جا مضمون متن او ستا را در مورد او ترجمه کرده و بعد شخصیت و کار نامه های اورا مطالعه میکنیم:

آبان یشت فقره ۴۹ :

« پهلوان « هوسراوا » گردش کنان به امپراطوری آریا عقب دریاچه کیکسته Caêcasta که عمیق دارای آب شور است صداسپ وهزار نرگاو و ده هزار گوسفند برای اناهیتا (ربةالنوع آب) قربانی نمود و خواهش کرد که‌برشیاطین وانسان‌ها وظالم‌ها و کورها و کرها (یعنی‌همه مخلوقات)

(۱) داستان سرایان منابع اسلامی راجع به سیا ورشنا ورفتن او به توران قصه های زیاد ساخته اند.میگویند که‌در زمان شهزادگی ،سودابه مادراندرش رابطهٔ‌سیاوش وپدرش‌راخراب نموده و سیاوش نزدپادشاه توران افراسیاب فرارنمود وبادختر او فرنگیس بدانجا از دواج کرد وآخربه مرگ‌فاجعه‌ناکی ازدست‌توریاها کشته‌شد.قصه « کنکه »را دارمستتر دربخارا فرار میدهد. ومیگوید که نرشخی بنای بخارا را به‌سیاوش نسبت میدهد. گایگرهم آنرا در توران درماورای شمال شرقی آمودریا قرار میدهد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 264 of 1362

پادشاه شوم ودرجمع سوار کارانی که‌در جنگل برای مقابلهٔ دشمن میروند همان‌دشمنی که‌براسپ‌سوار است همیشه‌سرسلسله باشم . »

درکوش پشت‌فقره ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ این خواهش رامیکند که بر رهزن تورانی فرانگراسیانا (افراسیاب) قاتل پدرم پهلوان « سیاوارشنا » غالب شوم وقاتل اوراعقب دریاچهٔ « کیکسته » بقتل‌رسانم .

درزمیادیشت فقرهٔ ۷۷ چنین شرح یافته : « که‌هوسراوا پادشاه، بی‌دین‌را (مقصدازابورواساره Aurvasara یکی‌ازمخالفین کاوه هسراوا است که‌او هم تورانی است) مدت مدیدی در جنگل تعقیب کرد رهزن به سواری اسپ درمقابل اومیجنگید . هوسراوا پادشاه بردشمنانش غالب‌شد . رهزن تورانی فرانگراسیانا « افراسیاب » و « کرسه‌وزده » Keresavazda « گرزیواز برادر افراسیاب » را به زنجیر بربست تا انتقام پدرش پهلوان سیاورشنا را از ایشان بگیرد .

* * *

این چند پارچه که مستقیم ازمتن اوستا انتخاب وترجمه شده ونماینده اشارات سائرقسمت‌های مربوطه « کاوه‌هوسراوا » هم میباشد من‌حیث مفکوره نظریه ، سیاست ، دفاع خاك و منافع آریا ، وسعت امپراطوری آریائی باختری ، سوق‌الجیشی ، سوارکاری ، محاربه ، سوارکاری دشمن ، موقعیت جغرافیائی‌ومحل‌وقوع‌جنگ‌ها ، مقابله کتله آریائی باختری‌وتوریا ، بالاخره غلبه بردشمنان ، همه‌را مدنظر ماچون پردهٔ نقاشی تصویر میکند وچاداشت که‌شعرای حماسی کشور در دوره‌های بعدتر، این کارنامه های درخشان را باخیالات شاعرانهٔ خودگل وبرگ داده وازان داستان‌های رزمی‌بسازند .

از روی اشارات اوستا وشرح داستان‌های تازه‌تر معلوم میشود که کاوه هوسراوا وقتیکه برتخت بخدی جلوس کرد به‌فکر اصلاحات داخلی افتاده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 265 of 1362

پراگندگی هائی‌را که در اثر قتل « کاوه‌سیا ورشنا » ومداخلهٔ توریاها تولید شده بود همه‌را برطرف کرد . امن وامنیت کامله‌را درداخل آریانا قایم نمود وپهلوانان کشور را که‌در اثر پیشرفت‌توریاها افسرده شده‌بودند برای انتقام گیری ودفاع‌منافع آریائی دل‌داری وتشویق نمودو « امپراطوری آریائی » را که‌بهمین صورت دراوستا ذکرشده رنگ‌وحدت بخشید . این‌ها هرکدام خطوط برجستهٔ سیاست داخلی این‌پادشاه ومرد بزرگ است . مشارالیه خوب درك کرده بود که‌توریاها ازروز پیدایش سلطنت آریائی درباختر درصدد ایذاهستند وبعدازمرگ سیاورشناچیره‌تر شده‌اند بنابراین علیه‌بهرترتیبی که‌باشد بایدمملکت وتهذیب باختری مدافعه شود وبهترین راهی برای این کار اول اصلاحات داخلی ، تربیهٔ‌پهلوانان وقشون وسوار کاران ، اتحادقوم ووحدت خاك بود که‌همه به‌بهترین نهجی‌صورت گرفت .

آنگاه بطرف‌توران حمله برده فرانگر اسیانا « افراسیاب » و برادرش « کرسه وزده » (گرزیواز) و « ایورواسارہ » یعنی پاد شاه توریاها وبرادرش ودیگر روئسای آنهارا به کیفر جسارت های شان رسانید .

پیشتر قرار شهادت‌خود اوستادیدیم که‌این فتح‌عقب دریاچهٔ عمیق‌وآب‌های شور « کیک نه » بوقوع پیوست یعنی‌ها این کلمه را نام‌قدیمهٔ دریاچه « ایورومیه »درآذربایجان‌میدانندولی دستهٔ دیگرمدققین‌موقعیت آنرابطرف شمال شرق آریانا قرار میدهند « و گایگری » آنرا عبارت ازدریاچهٔ « ایسیك کل » Issik-kul میداند وبه‌این ترتیب جنگ های « کاوهٔ هوسراوا » برعلیه توریاها خوب‌تر فهمیده میشود .

بهرحال باشرحیکه گذشت‌کاوه هوسراوا (کی‌خسرو) یکی‌ازپادشاهان خیلی‌بزرگ مدبروشجاع دودمان کاوی آریانا است وبرعلاوه اصلاحات مفید داخلی ، کشوروتهذیب باختری‌را ازتهدید تورایا ها رهانیده ویك جنبش جدید دربیکرپهلوانان ومدافعین‌مادی ومعنوی‌مملکت دمیدوهمنوائی‌پهلوانان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 266 of 1362

آریانا باسیاست پادشاهشان « کاوه هوسراوا » ازخوداوستا واضح است وبطورمثال ازیك نفر آنها ذکر میکنیم :

توزا یا طوس : یکی‌از پهلوانان خیلی رشید ودلاور آریانا که دراوائل به « کاوه هوسراوا » همسرخم نمیکرد همین « توزا » بود که‌بسان درسلك پهلوانان شاه شامل شد . مشارالیه پسر « ناااوتار » نوذر ونواسهٔ منو چیترا منوچهر بود . اوستا درآبان یشت‌فقرهٔ ۵۳ اورا بحیث« جنگجوی توانا » صفت نموده است ودر بن جا چنین میگوید : « توزا جنگجوی توانا بالای ساغری اسپ خود برای « اناهیتا » قربانی نموده وخواهش نمود مرا صحت بده ودر مقابل بد خواهان محافظه کن . اسپ هایم را قوت بده دشمنانم رامغلوب‌ساز، مخالفین و کسانیکه بمن بدی میرسانند ازبین‌بردار » فقرهٔ ٥٤ همین یشت :

«ای اناهیتا نظر لطف بمن داشته باش تا پسر دلاور «ویسا کا» Vaesaka رادر قصر «خشاتروسو کا» درقلعهٔ‌بلند ومقدس « کنگه »مغلوب کنم‌وتورانی هارا به‌تعداد پنجاها، صدها ، صدها وهزارها هزارها ، وملیون‌ها ، وملیون‌ها وملیاردهابقتل رسانم» (۱)

قراریکه ملاحظه میشود «توزا» نظریات پادشاه آریانا« کاوه هوسراوا» راتعقیب نموده وآرزوونیتش مغلوب‌ساختن توریاها بوده‌وبرای این کارسلامتی خود ونیرومندی اسپ های‌خودرانیازمیکرد. مانند«توزا» به‌هزار هاپهلوان نیرومندوباشهامت‌ازمیان اولادآریانا ظهور کرده وبه‌زوربازوی آنهابادشاهان پیشدادی‌و کیانی نقشه‌های‌اصلاحات و کشورکشائی‌خودرا عملی کردندوآوازهٔ شهامت و مردانگی همین پهلوانان بود که صفحات حماسی ویدی و اوستائی وشهنامه‌ها رارنگین‌ساخته است .

(۱) ویسا کا دربندایش «وزاك» ودرشاهنامهٔ «ویزا» آمده وبرادر پاشنگ و عموی افراسیاب بود . «خشاترو سو کا» و کنگه‌قلعه‌های مستحکم توران است وموقعیت آنهارا در بخارا قرار میدهند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 267 of 1362

دودمان اسپه

پادشاهانی که تا اینجا به نام خانواده های «پارا داتا» (پیشدادی بلخی) و کاوی ، کاوه ، کاویانی ، کیانی و به اسمای مختلف ذکر شد عبارت از یك سلسله پادشاهانی میباشند که خاطره های آنها برای اوستا هم قدامت زیاد دارد چنانچه شهادت «وندا» را در مورد بعضی های آنها در دورهٔ ویدی هم نشان دادیم. ایشان کسانی بودند که یشت های اوستا در مورد آنها «آریانم هورینو» و «کاویم هورینو» یعنی فرشاهی آریائی و فرسلطنتی کیانی را نسبت داده است بعبارت دیگر میتوان گفت که سلطنت آریائی در آریانا باراول بدست پادشاهان سلالهٔ «پارادانا» تشکیل شده و بعداز آنها سلطنت به خاندان «کاوی» انتقال کرده است و ایشان هم به اساس سابق در خاك های آریانا حکمفرمائی نموده اند این پادشاهان را پادشاهان کتلهٔ مشترك آریائی باختری پیش ازعصر مهاجرت میشمارند، زیرا در غیر این صورت هیچ امکان نداشت که نام و خاطره های آنها کم و بیش بیك تعبیر درمیان سرود های ویدی و اوستا یافت شود یا بزبان دیگر پادشاهان دورهٔ قبل التاریخ آریانا میباشند زیرا تا جائی که امروز روایات نشان میدهد نوشته در صفحات شمال کشور ما با عصر ویشتا سپه در نگارش اوستا روی پوست های گاو بمیان آمده (۱) بهرحال این مسئله قابل ملاحظه است که خاطره های این پادشاهان برای اوستا قدامت زیاد دارد و هرچه از «یاما پادشاه» پایان آمده و بطرف پادشاهانی که اخیر نامشان به کلمهٔ «اسپه» تمام میشود نزدیك میشویم خاطره ها تازه شده میرود . به این اساس گفته میتوانیم که آخرین پادشاهان باستانی آریانا به مراتب از دسته های «پارادانا» و «کاوی»

(۱) با گفته نماند که تدقیقات علمی و حفریات هنوز ظهور اول رسم الخط را در خاك های کشور ما معین نکرده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 268 of 1362

خواص داستانی خودرا ازدست داده وبه دوره های تاریخی نزدیك‌تر شده اند چنانچه درحوالی ۱۵۰۰ ق م مدققین به‌وجود امپراطوری بزرگ ونیرومندی درباختر شهادت میدهند (۱) وویشت اسپه (کشتاسپه) را که معاصر زرتشتر سپنتمان بلخی واوستا میباشد در حوالی ۱۰۰۰ ق‌م‌قرار میدهند .

اسپ وباختر : چون کلمهٔ «اسپه» (اسپ) در آخر اسمای پادشاهان این سلسله آمده است برای رفع‌حیرت کسان‌ودرعین زمان‌برای نشان‌دادن اهمیت اسپ درحیات آریائی کتلهٔ باختری چندسطر مینگاریم : آریاها حینیکه‌در «آریانا ویجه» (حوزهٔعلیای اکسوس‌وسردریا واراضی‌متصل آن)زندگانی داشتند بواسطهٔ تماس بااقوام‌مغلی نژاد وتوریاها تربیهٔ اسپ‌را ازاقوام‌تورانی یاد گرفته ودرنتیجه مهمترین و سریعترین عامل حرکت وانتشار و کامیابی های آنهادر تسخیر اراضی جدید چه در اروپا وچه در دیگر نقاط آسیا گردید آریاها در زمان اقامت طولانی خود در باختر به اسپ وتربیهٔ آن بیش از پیش توجه کردندوچون صفحات هموار وسیع باختر برای تربیهٔ این‌قسم حیوان فوق العاده مساعد بود بهترین نسل آن در آنجا بمیان آمده وبه مرور روزگار تا امروز باقی ماند پیشتر اهمیت اسپ واسپ دوانی وسوارکاری را درعصر ویدی شرح دادیم(صفحه۱۳۲) . در دوره اوستائی به شهادت‌خوداوستا اهمیت اسپ درباختر وسایرنقاط‌آریانا بیشتر معلوم‌میشود. ومیتوان گفت که جامعهٔ آریائی سراسریك جامعه سوارکاران‌بود چنانچه هنوزصفحات‌وسیع باختر مصداق‌این‌جمله شده میتواند . رؤسای خانواده های بزرگ‌گله های‌چندین هزاری اسپ داشتند وهر کدام از روی‌تربیه‌اسپ‌های خود بصفتی یاد ومسمی شده بودند مانند : کرساسپه « صاحب اسپ لاغر » اروت اسپه « صاحب اسپان تندرو » پوروشسپه«صاحب اسپ‌پیر»،ارجت‌اسپه

(۱) صفحهٔ ۱۰ مطالعات جغرافیائی شمال‌غرب هندتالیف وی وین دوسن مارتن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 269 of 1362

« صاحب اسپ گران بها » ، خواسپه « صاحب اسپ خوب » وغیره همین قسم یکی از شهرهای نزدیك بلخ که به داشتن اسپ های قشنگ واعلی معروف بود به نام « زراسپه » یا « اسپ طلائی » یاد میشد واسم این شهر تازمانه های مورخین وجغرافیه نگاران کلاسیك مشهور بود .

اگرچه کیانی را که ما به نام دودمان اسپه یاد میکنیم درحقیقت دنباله شاهان کاوی « کیانی » بلخ اند وبه تعقیب سلسلهٔ آنها به سلطنت رسیده اند واوستا به آنها هم لقب « کاوی » داده ومنابع جدید هم ایشان را « کیانی » و « کی » خوانده اند معذالك از نقطهٔ نظر پیوند مستقیم خانوادگی از آنها فرق دارند . در زمیادیشت وفروردین یشت اوستا سلسله کاوی (کیانی) به کاوه هوسراوا یعنی کی خسرو منتهی میشود وبعض مدققین هم به استناد اوستا شجره خاندان « کاوی » را به همین پادشاه به آخر میرسانند ، پس شهادت سر یح اوستا یك سو وظهور کلهٔ اسپه دراخیر نام های آنها ازطرف دیگر عامل جدائی آنها وسایر پاد شاهان کاوی « کیانی » شده است وبهمین جهت بعض از مدققین از ایشان دستهٔ ئی بنام (شاهان اسپه) جدا کرده اند ، چون این رویه درتفکیك خاندان های شاهی آریانا ودوره های آنها وتسهیل موضوع کمك زیاد میکند دراین اثر آنرا مراعات میکنم واگر درنظر باشد که این دسته را به دودمان کیانی ارتباط دهیم میتوانیم ایشان رادستهٔ کیانی اسپه بخوانیم : (۱)

اروت اسپه (لهراسپه) : سر حلقه دسته شاهانی که اخیر نام شان به کلمهٔ اسپه (اسپ) منتهی میشود بابزبان دیگر کسی که بعداز « کاوه هوسراوا » (کی خسرو) دربخدی برتخت آریانا نشسته است دراوستا بنام « اروت اسپه » Aurvatcpa یادشده که عبارت از « لهراسپه » منابع جدید است . طوریکه ملاحظه میشود در آخر نام او کلمهٔ اسپه (اسپ) دیده میشود

(۱) صفحات ٤٦ - ٤٧ Duncker, History of Antiquity
Evelyn Abbott , Vol. V.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 270 of 1362

وروی هم رفته از روی اسم میتوان اورا « صاحب اسپان تندرو » خواند .
دیونکر جرمنی مینی بر مطالعات اوستا ، سلسله نسب « اروت اسپه » را به منوچیترا (منوچهر) « ایریو » (ایرج) می رساند .

اوستا از او و کذارشات سلطنتش چیز زیاد نمیگوید بلکه بیشتر بواسطهٔ پسرش « ویست اسپه » شهرت یافته است (۱) . اروت اسپه دو پسر داشت یکی « ویست اسپه » ودیگری « زری واری » Zarivari . از روی داستان های تازه تر معلوم میشود که « لهراسپه » آبادی های زیادی در باختر نموده بود . (۲)

ویست اسپه (کشتاسپه) : بعد از « اروت اسپه » (لهراسپه) پسرش « ویست اسپه » که او رادر داستان های جدید « کشتاسپه » یا « کشتاسپ » گویند بر تخت بخدی نشست ، ویست اسپه شخص قوی ودلاور بود وباد شاه نیرومند وجنگجوئی بشمار میرفت . چیزیکه اسباب افتخار و در عین زمان موجب شهرت او در دورهٔ زمامداری اش گردیده است این است که « زرتشت سپنتمان » موسس آئین زرتشتری واوستا درعصر او درباختر بمیان آمده است . چون ارتباط وتعلق بین زرانشترا و « ویست اسپه » یکی از موضوعات مهم تاریخ دورهٔ اوستائی کشورما است وبعداز دوره اوستا منابع عصر اسلامی هم ازانها صحت کرده ومدققین برای تعین وتثبیت واقعات متذکره اوستادرزمان ومکان دراطراف آن تحقیقات زیاد نموده انداول ازهمه به شهادت متن اوستا آنراشرح میدهیم .

تعلقات زرانشترا و ویست اسپه وملکه هوتاوسا Hutaosa درابان یشت وگوش یشت ذکر شده . زرانشترا در ابان یشت فقره ۱۰۵ گوید : « ای اروی سورا اناهیتای خوب ، به من مساعدت کن که کاوی ویشتاسپه دلاور پسر اروت اسپه را به آن وادار ساخته بتوانم که براساس آئین فکر کند ،

(۱) ابان یشت فقره ۱۰۵ (۲) فرار نسخهٔ اوستائی که بزبان پهلوی از سمرقند بدست آمده شهرقاین را هم لهراسپه بنانهاده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 271 of 1362

به اساس آئین سخن گوید و بر اساس آئین رفتار نماید »

در گوش یشت فقرهٔ ۲۶ زرانشترا از « گوش » یا « درواسپه » (۱) خواهش میکند که « هوتاوسا » زن ویشتاسپه را به آئین خود داخل کند .

« ای درواسپه نیکو کار وخوب بمن مساعدت کن که « هوتاوسای » خوب ونجیب را به آن وادار ساخته بتوانم که براساس آئین فکر کند ، براساس آئین سخن گوید و براساس آئین رفتار نماید ودستور آئین مرا در آفاق منتشر سازد . »

° ° °

از روی این دو پارچه معلوم میشود که زرتشتر وویشتاسپه و ملکهٔ باختری « هوتاوسا » همه معاصر هم بودند . معمولاً عقیده برین است که ملاقات بین زرانشترا وویشتاسپه در بلخ در بخدی زیبا بوقوع پیوسته است (۲) میگویند وقتیکه زرتشتر در مجلس شاهی در بلخ حاضر شد سی نفر از علما و دانشمندان باختری طرف راست وسی نفر طرف چپ نشسته بودند ومدت سه روز مباحثه ومشاجره طول کشید تا آخر زرتشتر همه علمارا قانع ساخت وویشتاسپه به آئین او گروید . این را هم میگویند که پادشاه باز هم درقبول آئین تردد داشت وزرتشتر کوشش نموده ملکهٔ باختری را پیرو آئین خود ساخت ودراثر نفوذی که ملکه بالای شوهر خود داشت آئین زرتشتر درشخص پادشاه و اعضای خاندان سلطنتی تاثیر بخشید ودر نتیجه خود ویشتاسپه وپسرش که در اوستا بنام « سپنیتودانا » ذکر شده و عبارت از اسفندیار میباشد و « زری واری » برادر ویشتاسپه که در داستان های جدید بنام « زریر » یاد شده همه داخل آئین جدید شدند وهر کدام دراتشار آئین باختری صرف مساعی نمودند .

زرتشتر علاوه بر خاندان سلطنتی باختر بعض خاندان های بزرگ وبانفوذ

---

(۱) روان جیوان یاجامی اسپ (۲) صفحه ۲۰۷ مدنیت ایرانیان شرقی تالیف کاپیگر متن مقالهٔ داکتر فن سیگل که عنوان آن گشتاسپ وزوراستر است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 272 of 1362

دیگر بلخ را نیز طرفدار خود و آئین خود ساخت، ازان‌جمله یکی خاندان معروف ومقتدر «هوگوا Hvogva» بود که درجملهٔ خاندان‌های قدیم باختر بشمارمیرفت ومردان معروفی ازان‌بمیان آمده‌اند ودرعصر سلطنت ویشتاسپه وزیرپادشاه باختری«جماسپه»ازهمین خاندان‌بود. اوو برادرش«فراشوسترا» از اشخاص مقتدر بودند ودر دربار سلطنتی نفوذ زیاد داشتند. زرتشتر بعد ازینکه این دو برادر را طرفدار خود ونظر بات خود ساخت با آنها پیوند دوستی وخویشاوندی هم قایم نمود یعنی به آنها دختر داد وازایشان برای خود زن گرفت چنانچه این مطالب درسر این فصل درمورد تذکار شخصیت زرتشتر سپنتمان شرح یافت.

خلاصه به ترتیبی که ذکر رفت زراتشترا به این مسئله خوب ملتفت شده بود که ریشی هاودانا یان باختری به سهولت رفورم او را قبول و پیروی نخواهند کرد وبرای پیشبرد منظور خود کوشش نمود که شخص پادشاه وملکه واعضای خاندان‌سلطنتی ووزرا وخانواده‌های بزرگ وبانفوذرا قانع وطرفدار وپیرو افکار خود سازد وآنگاه به‌قوهٔ سلطنتی‌ونفوذ مردان بزرگ رفورم او خود بخود عملی وپراگنده خواهد شد. این‌سنجش وروبهٔ‌او مفید واقع شد. آئین زرتشتر، آئین رسمی مملکت قبول‌شد وویشتاسپه حکم‌داد که اوستارا به‌آب‌طلا روی پوست‌های گاونوشته ودرتمام‌معابد مملکت تقسیم نمایند(۱) ازین‌وقت به بعد ویشتاسپه (کشتاسپ) حامی آئین زرتشتری شد و به نیروی سلطنتی‌او وپسرش وهمکاری وزرای مقتدرش قوانین و تهذیب اوستائی نه‌تنها

(۱) درنسخهٔ اوستا بزبان پهلوی که در قرن ۸مسیحی نوشته شده واز سمرقند بدست آمده تحریر است که زرتشتر به امر ویشتاسپ ۱۲ هزار نسخه راجع به دین خود روی پارچه های طلا نوشت وآنرا در خزانهٔ آتشکده وهران نهاد. این خبراء همان کتابخانهٔ معروف «شاپیگان» است که آنرا در اسنجر تصور میکرد ند واین نسخه در سمرقند قرار میدهد وعلاوه میکند که اسکندر آنرا درداد ودر دریا انداخت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 273 of 1362

درتمام آریانا بلکه درخارج سرحدات هم پرا گنده شد .

ویشتا سپه خودش به تعمیر آتشکده ئی اقدام نمود چنا نچه بنداهش در فصل ۱۷ به این امر اشاره میکند ودقیقی واضح شرح میدهد که گشتاسپ آتشکده ئی بنام «مهر برزین» یا برزین مهر» آباد نمود . بنداهش این آتشکده‌را سومین آتشکدهٔ بزرگ دانسته ومیگوید که‌درعصرسلطنت گشتاسپ درخراسان فراز کوه «ری‌ونگنا» Raevanta «آبادشده بود. بنداهش درجای دیگرتذکار میدهد که« آتش فروبه» که آتش‌رو حانیون بود وآتشکده آن درکوه خوارزم ساخته شده بوداز آنجا منتقل شده و به کابلستان آورده شد.(۱)

در« شاتروئی‌ها» Shatroiha فقره ۹-۸ نسخه اوستائی که‌از سمرقند پیدا شده ثبت است که «سپیندات» Spand-dat پسر ویشتاسپ در بخل یا میک Bakhl-Bamik «شهر نوازک» Navazak رابنانهاد و درانجا آتشکده باشکوه «وهران» رابنا کرد ....» (۲)

ملتفت باید بود که اینجا مقصود ما از تذکار آتشکده های نیست که بعد ها درسائر نقاط آریانا مخصوصاً در سیستان وحوزهٔ هیرمند آباد شده. تنها این مسئله‌راوا نمودکردیم که چطور ویشتاسپه وپسرش‌درتعمیر آتشکده هاوحمایت از آئین زرتشتری سرف‌مساعی نمودند .

محاربات ویشتاسپه : قسمت دوم حیات وسلطنت ویشتاسپه که از نقطهٔ نظر تاریخ و مخصوصاً تاریخ قدیم آریانا قابل ذکر است موضوع جنگ هائی است که مشارالیه به‌تعقیب سیاست خارجی سلاله‌های سابق‌مملکت مخصوصاً با دشمان« کاوی» نموده وعبارت ازادامه محاربات برعلیه توریا های‌بدوی

(۱) صفحه ۲۲۱ تمدن‌ایرانی های‌شرقی تالیف گایگر متن‌مقاله داکترفن‌سیگل که‌بصورت ضمیمه در پن کتاب‌طبع‌شده است.

(۲) صفحه ۲۷۲ مطالعات زور استری‌تالیف‌و یلیم جکسن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 274 of 1362

و عناصر غیر آریائی میباشد که از ماورای سردریا به حوزهٔ بین سر دریاو آمودریا پراگنده شده بودند این حصه اقدامات ویشتاسپه در آبان یشت فقرهٔ ۱۰۸ و ۱۰۹ وگوش یشت فقرهٔ ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ واردیشت فقرهٔ ٤۹ - ۵۰ - ۵۱ تذکار یافته وچون نامهای مخالفین ویشتاسپه در آنها قدری متفاوت است اول به ترجمهٔ آنها می پردازیم .

آبان یشت فقرهٔ ۱۰۸ و ۱۰۹ :

« کاوی ویشتاسپه کبیر عقب رودخانه (فرازداناوا » صداسپ هزار نر گاو وده هزار گوسفند برای «اناهیتا» قربانی نموده وخواهش نمود که بمن آنقدر توانائی بده که «تاتر یاوانت» (۱) بی دین . «یشانا» پرستش کنندهٔ دیوها وارجت اسپهٔ شریررا معدوم کنم» .

گوش یشت فقرهٔ ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ :

« کاوی ویشتاسپهٔ کبیر به «درواسپه» عقب رودخانه «دی‌تیا» صد اسپ هزار نر گاووده هزار گوسفند قربانی کرد وخواهش نمود که بمن آنقدر توانائی بده که حملهٔ «اشته اروانت» (۲) پسر «ویسپا-توروو- اشتی» را (۳) که برهمه ظلم کرده وخود آهنی وزره آهنی ، وبخهٔ کلفت دارد و باهفت صد شترمال غنیمت رامی برد ، رد کنم ، وحمله‌های ارجت اسپهٔ رهزن قوم «هیونی» وارد کنم وحمله‌های درشینیکا (٤) پرستش کنندهٔ شیاطین وارد بتوانم . خواهش نمود تا « تاتر یاوانت» را که صاحب دین خراب است کشته بتوانم ، «سپین جوروشا» (۵) پرستش کنندهٔ شیاطین را کشته بتوانم واقوام «وردهکا» را از تحت اطاعت «هیوناها» (٦) بیرون کشیده بتوانم واز هیوناها پنجاها وصدها صدها وهزار ها ، هزار ها وملیون ها ، ملیون ها وملیاردهارا بقتل رسانم»

---

(۱) Tathryavant (۲) Ashta - aurvant (۳) Vispa - thawrvo - asthi
(٤) Darshinika (۵) Spinjaurusha
(٦) نوته ۱۳۷ صفحهٔ ۳۹۲ جلد دوم ترجمهٔ زند اوستا بفرانسوی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 275 of 1362

ویشتاسپه عین این خواهشات را در فقرات ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ اردیشت اظهار میدارد .

* * *

دربارچهٔ اول الذکر ویشتاسپه قربانی های خودرا عقب یا کنار رودخانهٔ «فرازداناوا» بعمل می آرد بعضی مدققین اینجارا یکی ازدریاچه های سیستان میدانند شهنامه پهلوی قرار تذکار دارمستتر از قربانی با شکوهی حکایت میکند که ویشتاسپه درمحلی موسوم به «بست واری» Bastavari یعنی جائیکه پسرش شهر «بست» را آباد نمود بعمل آورد .

درشاتروئیها (۱) فقرهٔ ۳۶ نسخهٔ اوستا بزبان پهلوی که از سمرقند پیدا شده وتاریخ آن به ۸۰۰ مسیحی میرسد تحریر است: «بستوار Bastvar پسر زریر شهر «بست» را آباد کرد' درین وقت ویشتاسپ پادشاه در «فرازدان» مشغول تقدس مذهب بود واصل ویشتاسپ ودیگر نجبا از آنجا بود (۲) »

ازین تبصره‌ها ویادداشتها ومخصوصاً ازاشارهٔ صریح اوستای پهلوی سمرقند چندین چیز معلوم میشود اول اینکه «بستوار» پسرزریر برادر زادهٔ ویستاسپه بوده نه قراریکه شهنامه پهلوی میگوید پسرش . دوم : چنین معلوم میشود که شهر «بست» درزمانیکه ویشتاسپه درسیستان بود (خواه بحیث نایب السلطنته ازطرف پدرش لهراسپ پادشاه باختر دراینجا حکومت میکرد وخواه درزمان سلطنت خود بعزم دوره یا بقصد سرکوبی مخالفین داخلی یا مقابله وجنگ خارجی درمقابل سرحدات جنوب غربی آمده بود) ازطرف برادرزاده اش «بستوار» یا «بسته واری» بناوآباد شده است سوم : «فراز داناوا» اگر رود خانه باشد واضح مقصد از آن هیرمند سفلی است که از کنار بست میگذرد و اگر

(۱) Shatroiha (۲) معنی قسمت اخیر فقره قراریکه جکسن درنوتهٔ ۱۴ صفحهٔ ۲۷۴ مطالعات زوراستری خود میگوید غیرمحقق است شاید مطلب از آن این باشد که زمانیکه لهراسپ در بلخ سلطنت میکرد ویستاسپ پسرش بعنوان نایب السلطنه درسیستان حکومت نموده باشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 276 of 1362

در پاچه باشد طبیعی مقصد از آن یکی از در پاچه های هامون سیستان خواهد بود . درین صورت جنگ های ویشتاسپه پادشاه باختر باسه نفری که درپارچهٔ اول الذکر ذکر شده وبی دین وپرستش کنندهٔ دیوها و شریر بودند در اطراف هامون سیستان یادر ماورای سرحدات جنوب غربی آریانا واقع گردیده وپادشاه باختر برایشان غالب شده است .

* * *

درپارچهٔ دوم که از گوش یشت ترجمه شده ویشتاسپه قربانی های بزرگ خود راعقب یا کنار رودخانهٔ «دیتیا» بعمل می آرد. چون این رود خانه را بنام «دیتیا» و «وانگهو دیتیا» اکثر مدققین رود اکسوس یاامو دریا تعبیر کرده اند این قسمت جنگ های ویشتاسپه متوجه ماوراالنهر بوده ودر مقابل رؤساو اقوام «توریا» و «هونا» بعمل آمده است .

نام های مخالفینی که درپارچه مذکور آمده حاجت تکرار نیست ویکی آن «ارجت اسپه» است که نسبتاً معروف است ودرشاهنامه هم ذکر شده وبرادر افراسیاب تورانی بود ازروی شرح پارچه مذکور معلوم میشود که ایشان خودوزره آهنی داشتند ومخصوصاً به «یخهٔ کلفت» آنها هم اشاره شده ومعلوم میشود که بدور گلوی خود پارچه یادیگر چیزهای می پیچیدند تا از آنجا ضرب کشندهٔ تی به ایشان نرسد این هم معلوم میشود که صاحب قوه زیاد بودند ومصدر ظلم زیادشده بودند ومال غنیمت را به شترها که اینجا تعداد آن «هفت صد» قید شده می بردند اینجا ارجت اسپه به قوم هیونی یا «هونا» نسبت داده شده (۱) ولی معلوم نمیشود که ایشان ازروی عرق آریائی بدوی بودند یانه تنها چیزیکه واضح است این است که پیرو آئین اوستائی نبودند .

بهرحال ویشتاسپه پادشاه آریانا بعد از یکه به آئین اوستائی گروید

(۱) گایگر نظریه میدهد که شاید عبارت ازهن های تاریخی باشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 277 of 1362

جدی‌ترین حامی این دیانت شد وهمان طورکه «کلوویس» برای دین مسیحی و آشوکا و کنشیکای کبیر برای دیانت بودائی وانتشار آن صرف مساعی کردند ویشتاسپه برای عمومیت وانبساط آئین زرتشتروقوانین اوستائی جهد بلیغ نمود.

«کاوی ویشتاسپه» دراوستا به‌عنوان «کبیر» یادشده ویکی ازپادشاهان خیلی مقدر آریانا بود قرار یکه در صفحات پیشتر اشاره نمودیم علاوه براینکه یك‌سلسله خاطرات اوباشهر بلخ مربوط است او وبرادرش «زریر» خاطره های عمران وآبادی وبناهای شهرها وآتشکده‌ها در حوزه هیرمند وشهر بست واطراف هامون وسیستان دادند واین خاطرات به‌اندازه‌ئی بنام این‌دونفر مربوط است که ازروی اغلب احتمالات میتوان گفت که ویشتاسپه و«زریر» به‌هرعنوانی که‌بوده‌یك‌حصه‌عمر خودرادرحوزهٔ هیرمند درشهر بست وزرنج مرکزسیستان گذرانیده‌اند وازیادگارهای ابادی‌وعمران آنها منجمله شهر بست در خاطره‌ها وحتی‌دربعضی نسخه‌های اوستاوبنداهش وماخذ پهلوی باقی مانده است.

ویشتاسپه مانند «کاوه هوسرا» (کی‌خسرو) دراصمحلال مخالفین تهذیب آریائی باختری کوشش زیاد نمود ودرین راه سیاست پادشاهان سلف خودرا قدم بقدم تعقیب کرد ودرماورای غربی هامون وماوراءالنهر مخالفین ودشمنان را سرزنش نمود وبالاخره قراریکه در زمیادیشت فقره ۸۷ شرح یافته «ویشتاسپه پادشاه‌رشیدودلاوربر «تریادانت» پیرودین خراب«ویشانا» پرستش کننده دیوها وارجت‌اسپه شریر ودیگر بدکاران «هیونی» غالب ومظفر گردید.»

فرق میان گشتاسپ پادشاه

حامی زرتشتر وپدرداریوش: برای رفع اشتباهات کسان مربوط به موضوع فوق‌باید یك‌مسئله دیگررا نیزروشن ساخت وآن عبارت ازین است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 278 of 1362

که گشتاسپ حامی زرتشتر که مرکز سلطنتش شهر بلخ بود غیر از گشتاسپ پدر داریوش پادشاه هخامنشی فارس است . اول این را باید متذکر شویم که زردشت و گشتاسپ اسمای عام هم میباشد و از جمله گشتاسپ هائی که گذشته یکی هم پدر داریوش شاه هخامنشی است بعضی ها در قطار اشتباهات دچار یکی دیگر هم شده و گشتاسپ پدر داریوش را حامی و معاصر زرتشتر میدانند حال آنکه این مسئله سراسر غلط و بکلی بی اساس است. پیشتر در اوایل این فصل متذکر شدیم که اوستا قطعاً هخامنشی ها را نمی شناسد و از هیچ کدام آن ها نام نگرفته و حتی در قسمت های جدید اوستا که در عصر پارتی و ساسانی یعنی بعد از ختم جلال هخامنشی ها جمع آوری شده باز هم اثری از هخامنشی ها نیست و باید هم نباشد زیرا از نقطه نظر زمان و مکان میان اوستا و هخامنشی ها فاصله زیاد است علاوه بر اینکه ما بین عصر پدر داریوش و زرتشتر بلخی و ویشتاسپه (گشتاسپ) شاه باختر اقلاً ۵۰۰ سال فاصله است پادشاه نبودن پدر داریوش دلیل دیگری است که این قبیل مفکوره ها را از میان می برداد. داریوش در کتیبه های خویش وقتی که از خود و پدر خود سخن میزند هیچگاه پدر خود را پادشاه نخوانده و پدرش گاهی سلطنت نکرده است و یشتاسپه پادشاه باختری حامی زرتشتر سپنتمان با تشریحاتی که دادیم یکی از پادشاهان خاندان اسپه بلخی است که اوستا او را به عنوان « کی ویشتاسپه کبیر » یاد کرده است .

زری و بری : زری و بری که در داستان ها و منابع جدید بنام « زریر » یاد شده برادر ویشتاسپه پادشاه باختر است . از زری اوستا معلوم نمیشود که او هم به سلطنت رسیده باشد . ولی بحیث پهلوان و مدافع مملکت چه در اوستا و چه در سائر منابع و چه در شاهنامه ها ذکر شده . در ابان یشت فقره ۱۱۲ و ۱۱۳ او هم مانند برادرش ویشتاسپه قربانی های بزرگ کنار رودخانهٔ « دیتیا » (امو دریا)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 279 of 1362

تقدیم نموده واز «اناهیتا» استعانت میخواهد تابا «پشوسینغا» (۱) هومایاکا (۲) وارجت اسپه جنگ کند وایشان رامغلوب ومنکوب نماید . این دونفر که باارجت اسپه برادر افراسیاب یادشده انداشخاص مجهولی هستند ولی بازهم اینقدر معلوم میشود کداز جملهٔ رؤسای توریائی میباشند .

احتمال زیادمیرود که «زریر» ازطرف برادر خود بحیث نایب السلطنه یا نایب الحکومه در حوزهٔ هیرمند یا کل سیستان هم حکمرانی نموده باشد خاطرات اوهم درسیستان زیاداست وقراریکه مستند برشهادت نسخهٔ اوستای پهلوی سمرقند اشاره کردیم شهربست رایسر او «بست واری» بنانهاده است .

خاندان هوگوا : یکی از خانواده های بزرگ باختری که در امور اداری نظامی ، مذهبی وسیاسی دولت آریانی درعصر ویشتاسپه وزرتشتر رول مهمی بازی کرده خانوادهٔ «هوگوا» است . حین ظهور زرتشتر این خاندان رابطهٔ بین ویشتاسپه وزرتشتر بود زیرا «جم اسپه» یکی از اعضای این خاندان صدراعظم ویشتاسپه بود . وبرادرش «فراشوشترا» باخویشاوندی که بازرانشترا نموده بود حسراو بشمار میرفت . علاوه برین چون خود زرتشتر هم دختری به جم اسپه داده بود جم اسپه داماد او بود . به این ترتیب زرانشترا به خاندان «هوگوا» یا «هوگوئی» تعلق وارتباط وپیوند خویشاوندی حاصل نموده بود .

دراوستا درفرودین یشت فقرهٔ ۱۰۳ جم اسپه وبرادرش «فراشوشترا» در جملهٔ مقدسین آئین زرتشتری حساب شده اند . رول این دونفر ودیگر اعضای این خاندان در حفاظت مملکت ونشر معارف وتهذیب اوستائی خیلی زیادوقابل ملاحظه است . باهمکاری های ایشان نه تنها شمشیر باختر فاتح برآمد بلکه آئین اصولات ، مفکوره ، قوانین ، تهذیب ومدنیت آریانی دراطراف خارج مملکت مخصوص درخاک های توریا نشین هم پخش شد .

---

(۱) Peshocingha (۲) Humayaka

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 280 of 1362

سپنتوداتا : چون زرتشتر و اوستای قدیم باختری معاصر ویشتاسپه ظهور کرده اند از نقطهٔ نظر تذکار اسمای پادشاهان قدیم آریانا اوستا به پادشاه معاصر خود ویشتاسپه متوقف میشود. معذالك طوریکه دیدیم از «زری‌واری» برادر ویشتاسپه وبرادر زاده‌اش «بست واری» پسر زری واری (زریر) واز «جاماسپه» وزیر پادشاه وبرادرش «فراشوشترا» اسم میگیرد. اوستا تاپادشاه معاصر خود اسمای شاهان دودمان های سلطنتی آریانارا بیان کرده. خاموشی اوراجع بهوقایع مابعد که چیزطبیعی است دلیل شده نمیتواند که سلسلهٔ حکمفرمائی وپادشاهی باویشتاسپه دربخدی منقطع شده باشد. «دونکر» جرمنی تعدادپسران ویشتاسپه را بیست ونه نفر قلمداد میکند وتزئید مینماید که اوستا ازین جمله فقط «سپنتوداتا» (اسفند یار) را اسم می برد ترجمهٔ صحیح وتحت اللفظ این اسم «سفیدداد» واز آن بصورت اصطلاحی «اسفندیار» ساخته اند. اسفندیار جوان خیلی باهوش وزرنگ بودومخصوصاً درفنون جنگی مهارت زیادداشت ودرموقعی که پدرش مصروف جنگ باتورپاها بوداز خود لیاقت وشجاعت های زیادی نشان داد وحتی عامل اساسی فتوحات پدر شمرده میشد.

اگرچه از روی اوستا بصورت صریح پادشاهی «سپنتوداتا» معلوم نمیشود ولی از احتمال بیرون نیست که بعد ازویشتاسپه برتخت بخدی نشسته باشد. نسخهٔ اوستای پهلوی قرن ۸ مسیحی که از سمرقند پیداشده میگوید که: «سپنددات» Spand-dat پسر ویشتاسپ در «بخل باهیك» یعنی (بلخ درخشان) شهر «نوازك» Navazak رابنانهاد. مشارالیه در آنجا آتش باشکوه «وهران Vahran» رابرقرار کردونیزهٔ خودرا درآنجا نصب کردسپس پیغامی به گوباخ کان (۱) وسوزهی پیکاخ کان (۲) وشورخ کان (۳) وربخ کان (٤) وگوهرم (٥) وتوزهاو (٦) و

(۱) Gubakh-kan (۲) Suzh-i-Pekakh-kan (۳) Churakh-kan
(٤) Rabkh-kan (٥) Guhram (٦) Tuzhav

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 281 of 1362

وارچسپ شاه خیونان فرستاده وگفت : کسی که نوك نیزهٔ مرا به بیند جرئت نخواهد کرد که به مملکتم حمله کند » .

جکسن میگوید که این حکایت درتاریخ سبوس Sebeos ارمنی هم آمده.شهر نوازك را بلوشه درمطالعات خود« نین یك » خوانده و« گنبد» ترجمه نموده وبه این اساس فقرهٔ فوق الذکر را چنین ترجمه نموده : « در بلخ زیبا « سپند دات » یك گنبد آباد نمود » . بعضی‌های دیگر میگویند که این شهر عبارت از « نویده » Nawidah است که به ۳۰ میلی‌شمال بلخ کنار رودخانهٔ اکسوس وقوع داشت وشهر سرحدی بود وسر راه بلخ وسمرقند افتاده بود بهر حال از روی حکایت فوق معلوم میشود که سپنتو دانا (اسفندیار) پسر « ویشتاسپه » صاحب نفوذ او اقتدار زیاد بود وهیچ شبهه نیست که بعداز پدر در « بخل بامیك» (بلخ در خشان) بسلطنت رسیده باشد . مشارالیه باعمل نصب کردن نیزه در کنار آتش گاه « و هران » بلخ به تمام رؤسا وشاهان کشور های مجاور فهمانید که کسی به آرزوی حمله بر آریانا نباشد وگرنه نیزه کار او را یکسره خواهد کرد واین نظریه را درطی پیغام رسمی به آنها وانمود نمود .

مشارالیه در راه انتشار تهذیب اوستائی وآبادی کشور وتوسعهٔ شهر بلخ اجتهاد زیاد بخرج داد .

* * *

سلسلهٔ پادشاهانی که اوستا بنام های« پارادانا» پیشدادی و کاوی(کیان) واسپه شروع نموده بود باو یشتا سپه و پسرش « سپنتو دانا » « اسفندیار » به پایان میرسد . قرار شهادت اوستا « آریانم هورینو »و« کاویم هورینو » یعنی فرشاهی وسلطنتی آریانی و کیانی باایشان در آریانا شروع شد وازبخدی زیبا به اراضی آریانشین که اوستا قطعه قطعه از آن اسم میبرد ودرمبحث علیحده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 282 of 1362

آنرا شرح خواهیم داد وعبارت ازسرزمین مستعد آریانا میباشد قرن های متوالی پشت هم سلسله وارسلطنت کردند . اساس سلطنت، حکومت وحکمفرمائی کتلهٔ آریائی باختری بدست ایشان گذاشته شد ، شالودهٔ داد وعدل و انصاف را ایشان گذاشتند وتهداب مدنیت و کولتور وتهذیب صاف وبی الایش آریائی را ایشان در آریانا استوار کردند . بالاخره اوستاوزرتشت بلخی در عصر آخرین پادشاهان همین سلسله دربلخ ظهور کرد وبا پشتیبانی وحمایت و نیروی جنگی آنها تهذیب اوستائی باختری درخارج سرحدات آریانا چه بطرف شمال وچه بطرف غرب منتشر شد . توریا ها یا آریاهای بدوی شمال اکسوس حوزهٔ سردریا واقوام مغلی همجوار آنها وسامی ها و عناصر غیر آریائی مازندران وتبرستان ودیگر مخالفینی که میخواستند سربلند کنند وبه سرزمین آریانا وتهذیب وتمدن آریائی صدمه وارد نمایند همه دراثر سیاست عاقلانه واقدامات جنگی آنها منکوب و مغلوب شدند وقتو حات در خشانی در هرطرف نصیب آنها شد وقلمرو آنها به امپراطوری مبدل گردید چنانچه اوستا اثر پادشاهان پارادانا و کاوی راپادشاه «هفت کشور» میخواند . اگرچه این اصطلاح را بعضی ها دنیای معلوم آنوقت میخوانند ودر نتیجه پادشاهانی را که بر «هفت کشور» سلطنت کرده اند « پادشاهان دنیا» خوانده اند ولی مقصد واقعی آن عبارت ازامپراطوری های آنها است که دامنهٔ آن خارج خاك آریانا انبساط یافته بود . با کشور کشائی های ویشتاسپه وپسرش « سپنتو دانا» ودیگر پسران ویشتاسپه که اوستا طبعی از آن ها اسم نمی برد زیراجزء واقعات تازه است آئین وکیش اوستائی ، ارباب انواع اوستائی وقدیم تر عصر ویدی وحتی قبل التاریخی که در اوستا تاثیر افگنده بودند و دیگر مقررات واصولات مدنی و تهذیبی آریانا به چهار گرد افق مخصوص بطرف شمال وغرب انتشار یافت. باتجاوزات آشوری ها بطرف شرق درخاك های مدیا و فارس و از آنهم موقتاً پیشتر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 283 of 1362

تاحواشی غربی آریانا حتی ارا کوزیا (حوزهٔ ارغنداب) وباختر، عالم سامی به عنعنات وتاریخ وآئین و کولتور آریائی کشورما تماس حاصل کرد ونام زرتشتر وبعضی قسمت های رفورم اورا باخود به مدیا و فارس و بین النهرین واراضی سواحل بحر سفید بردند تاانیکه مادها وفارسی ها درسال های ۷۰۸ وحوالی ۵۴۹ به تدریج اول هردو ازسلطهٔ سامی وبعد دومی ازسلطهٔ آمریت ماد خلاص شده ودرحوالی ۷۰۸ و۵۴۹ سلطنت های درخشانک های خود تشکیل کردند وازاختلاط آئین اوستائی وستاره پرستی آشوری وبابلی دیانت وثقافتی بمیان آوردند.

طوریکه اظهار نمودیم بعدازویشتاسپه و «سپنتوداتا» معلومات اوستا راجع به پادشاهان آریانا متوقف میشود. این مسئله به هیچ صورت دلیل شده نمیتواند که ازین تاریخ یعنی تقریباً ازحوالی هزارقبم به بعد سلسلهٔ سلطنت ومملکت داری در آریانا سقوط کرده است. درین شبههٔ نیست که ازین وقت تازمان لشکر کشی های سیروس هخامنشی تاریخ کشورما تقریباً درعرصهٔ ۵ قرن تاریک است ولی این مسئله سراسر مربوط به بربادی ماخذاست که بصورت مسلسل وواضح عجالتاً چیزی نمیتوان گفت معذلك اشعار حماسی ورزمی و شهنامه ها و گرشاسپ نامه ها که خارج ازپادشاهان وپهلوانان اوستائی آریانا به رویهٔ اوستا عنعنات جدیدتر بعدازاوستا ودرنتیجهٔ پادشاهان وپهلوانان کشورمارا بعدازعصر ویشتاسپه و «سپنتوداتا» قید کرده اند وترتیب و شرح حال آنها مطالعات جدا گانه بکاردارد درقطار سلاله های باستانی پیشدادی و کاوی واسپهٔ بلخ ازآنها هم کنده کنده اسم میگیرند، ازان جمله است سلالهٔ کورنگ شاه زابلی که از کابل تا نیمروز سلطنت داشتند وبه نام های شیدسپ، تور، طورك، شم، اطرط، گرشاسپ وغیره یاد شده اند.

بهرحال مقصود من این است که تاریکی این دوره سراسر مربوط به نبودن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 284 of 1362

متابع است والا در وجود پادشاهان وحکومت وسلطنت وحتی سلطنت‌های خیلی مقتدر و نیرومند شبهه و تردیدی نیست زیرا مقابله‌های نیرومند و مرتب و متوالی که در دفع حملات بزرگ خارجی مثل اشوری و هخامنشی و یونانی در سرحدات و خاک آریانا بعمل می‌آید خود بخود ثابت میکند که رشتهٔ حکومت وسلطنت در خاک‌های دوطرفهٔ هندوکش از بین نرفته بود. از روزیکه بیرق امریت و حکمفرمائی نژاد آریا در بخدی زیبا به اهتزاز درآمد در تمام دوره‌های تاریخی کشور باستانی ما از هر نقطهٔ نظر خصوص از پهلوی تشکیلات سلطنتی و حکمفرمائی اهمیت مخصوص داشته و هیچ‌گاه شهر های بزرگ و آبادان، جلگه های حاصل خیز و شاداب ودره‌های سرسبز وقلل شامخهٔ جبال این سرزمین که آنرا آشیان حاکمیت و آمریت میتوان خواند بی حکمفرمایان ملی وقوای نیرومند نبود. اگر خوب دقت کنید هر محیط از خود اقتضا آئی دارد، کهسار بلند آریانا مأمن آزادی، قوه و نیرو و حاکمیت است. آشیان عقابی است که با شهپر رسای خود فراز آن چرخیده ازان دیده بانی وبر آن حکومت میکند واگر چنین نمی‌بود موجودیت خودرا حفظ نمیتوانست واین نظریه را مثالهای چندی که مربوط به‌خود همین وقت و زمان است بطور قطع ثابت میسازد، آشوری‌ها وقتیکه بنای تجاوزات را بطرف شرق گذاشتند از نینوس وسمرامیس گرفته تا سلمانسار وتیگلت پیلسر دوم در کشور ما به‌مشکلات فوق اعاده دچار شدند و پایان تر این موضوع را خواهم دید. همین قسم در فصل چهارم دیده خواهند شد که قوای ملی ما چندین سال سیروس و دارایوش هخامنشی را متوقف ساخت وچندی بعدتر که مملکت در اثر استیلا وسلطهٔ هخامنشی ها متلاشی شده بود چهارسال درمقابل نیروی اسکندر ایستادگی کرد (فصل پنجم). این حملات که هر کدام آن درمدت اندك خاک‌های غرب آسیا را متزلزل ساخته است در کشور ما کندشده وبطی گردیده وآخر جزسلطهٔ موقتی نیافته پس هر کدام

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 285 of 1362

آن بجای خود وانمود میکند که بعد ازویشتاسپه و «سپنتوداتا» نظام سلطنتی ووجود دولت‌های مقتدر بکلی درخاك آریانا ازمیان نرفته فقط بعلت فقدان منابع عجالتاً واضح دراطراف آنها سخن گفته نمیتوانیم .

آشوری ها و آریانا : ازروی آنچه درفصل اول ودوم وسوم تا اینجا نوشتیم حالا این مطلب روی همرفته واضح معلوم میشود که کانون نژاد و مدنیت وتهذیب ، وادبیات ، وزبان وعنعنات ومملکت‌داری آریائی سرزمین درطرفهٔ هندوکش یعنی آریانا بود . این مطلب یعنی مرکزیت کانون آریائی دراینجا ازخلال ادب وعنعنات وتاریخ وکشورداری وسلطنت وبسا شواهد دیگر که تفصیل آنها درفصل‌های گذشته شرح داده شده است به ثبوت رسیده وحاجت به تکرار ندارد .

همین قسم سامی‌ها هم ازخود کانونی داشتند که بین‌النهرین وگوشه ئی از عربستان شمال شرقی را دربرمیگرفت ، ایشان درین حدود بیش ازآریائی ها مراتب مدنیت وتهذیب ومملکت داری‌را به‌نام های اقوام مختلف خود پیموده بودند .

درسر فصل دوم زمانیکه ازعلل‌ظهور زفورم قوانین‌اوستائی صحبت میکردیم به‌این موضوع هم‌تماس نمودیم که‌وضعیت‌خارجی : توریاها درشمال ، وداسیوها درشرق وسامی‌ها درغرب ایجاب میکرد که آریاها هم در کشور خود آریانا بحال وموقعیت خود فکری کرده وسیاست معینی را درحیات تهذیبی واداری خود پیش گیرند .

قراریکه درموضوع «ازهی داها کا» (صفحه ۲۲۹) متذکر شدیم درین شبهه‌ئی نیست که سامی های بین‌النهرین تقویت یافتن کانون آریائی را در آریانا وتشکیل سلطنت هائی‌را درانجا خلاف مصالح خود تصور می‌نمودند وبعد ازینکه سلطنت بیشدادی بلخی بدست موسس بزرگ آن یاما پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 286 of 1362

تاسیس شد درصدد مخالفت برامدند چنانچه قرار نظریهٔ بعضی مدققین شرح دادیم که «ازهی داهاکا» را کلدانی‌ها میدانند ومیگویند که بدست ایشان سلطنت موسس پیشدادی سقوط کرد ولی فوراً فریدون متهاجم را عقب زده وسلطنت پیشدادی را مجدداً درآریانا برقرار نمود.

بهاین طریق سامی‌ها پس‌به حوزهٔ رودخانه‌های بین‌النهرین محدود شدند وسلطنت آریائی دردوطرفهٔ هندوکش روز بروز کسب قوت وشهرت نمود ولی آرزوی تجاوز سامی بطرف شرقی بکلی ساقط نشد.

یکی ازین دولت های قدیم سامی که تهاجماتی بطرف شرق نموده وسلسلهٔ جنگ‌هائی باشاخه‌های آریائی کتلهٔباختری مهاجر یعنی‌امادی(ماد)وپارسوا (پارسی ها) داشته در خاك های آریانا هم‌فتوحات موقتی نموده‌است دولت آشوری است.

مملکت آشور یا آشوری اصلاً شامل حوزه سفلی دجله بوده از طرف غرب از نقطهٔ تقاطع رود خانهٔ دجله و «کورنیب» Kournib تا جلگه های مرسوبی کلده ونزدیکی های حوزهٔفرات انبساط داشت وبطرف‌شرق مجرای وسطی رودخانهٔ «زاب» Zabودامنه‌های کوهای«زگروس» Zagros حد فاصل بین‌آشور واقوام «کوسه‌ها»وقبایلی شده بود که درخاك های مدیا خودسرانه گشت‌وگذار داشتند. شمال وجنوب کشور آشور را کوه «مازیون»Masion وادهمAdhemمعین میکرد.

اوائل تاریخ واقعی آشور روشن و ضائیت‌بخش‌نیست اینقدر معلوم میشود که درحوالی قرن ۱۵ ق م اقتدار کلده‌رو به ضعف نهاده وشاهان محلی در علاقهٔ فوق بمیان آمده است. این وضعیت تاریك ودرهم وبرهم مدتی دوام کرده تاشخص مقتدری بنام «نینوس» درحوالی شاید هزارقم یاچیزی بیشتر از میان آشوری ها ظهور نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 287 of 1362

« نینوس » درداستان های آشوری بحیث پادشاه خیلی بزرگ ومقتدری ترسیم شده . مشارالیه پس از بنکه قشون بزرگی آماده تربیه ومسلح نمود بابل ، ارمنستان ، ومدیا واراضی غربی آسیا را تا سواحل بحر مدی ترانه اشغال کرد وآنگاه بهفکر تعمیرشهر بزرگ وباعظمتی افتاد که چهارصدوهشتاد «استاد» (هشتادونو کیلومتر) احاطهٔ آن بود وآنرا بنام خود «نی نیو» (نینوا) نام نهاده وبکی ازسحر انگیزترین شهرهای مشرق بود .

* * *

بعدازینکه شهر « نینوا » بهاتمام رسید باقرار بعض نظریه ها هنوزنیم کاره بود که فکر حمله برآربانا وفتح باختر هم درسر پادشاه آشوری افتاد. پادشاهی که همه خاك های غرب آسیائی را مطیع خود ساخته ازروی جاه طلبی تحمل نمیتوانست که دولت مقتدر آربائی را ببیند . میگویند که « نینوس » از تعداد زیاد مردان جنگی وحس سلحشوری باشندگان آربانا وسیاه دولت باختری ومشکلات اراضی مطلع شده ترتیبات بسیار بزرگ گرفت وقشون تمام ملل واقوام مطیع خودرا جمع کرده وبه تعداد ۱۷۰۰۰۰۰ پیاده و تقریباً ۲۱۰۰۰۰ سوارو ۱۰۶۰۰ عرادهٔ جنگی آماده نموده وبطرف سرحدات آربانا به حرکت افتاده .

بعض منابع پادشاه این وقت آربانا را کهاز « بخدی » بر کشور خود حکمفرمائی میکرد بنام « اوکزیارتس » Oxyartes یاد کرده اند بعض منابع یونانی ازمقابلهٔ بادشاهی بنام زوراستر درباختر بانینوس سخن رانده اند بهرحال شخص پادشاه ونامش هرکه وهرچه بوده بهمجرد اطلاع از حملهٔ آشوری ها سپاه وپهلوانان جنگی خودرا که تعداد آنهارا ۴۰۰۰۰۰ نفر می نویسند جمع کرده وبرای مقابلهٔ آشوری ها تاقسمت های صعب العبور کهستانی غرب آربانا پیشرفت ودرانتظار حمله دشمن ترتیبات گرفت آشوری ها که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 288 of 1362

بواسطهٔ تنگی درهها دسته‌دسته شده‌بودند و به‌ترتیب عبورمیکردند ودر جلگه مجتمع میشدند چون یکعدهٔ کافی آنها دریك نقطه جمع شد، پادشاه آریانا نام جال تمرکز تمام قوارا به‌آنها نداده وبرایشان حمله‌برد وتقریباً صدهزارنفر آشوری را بقتل رسانید، درین‌فرصت مابقی‌قشون آشوری‌فوراً دراراضی هموار جلگه رسیده ودراثر تفوق‌تعداد باختری‌هارا پریشان ساختند وایشان‌را عقب‌زدند. درشهرهائی که‌بین « بخدی » وسرحدات غربی‌آریانا افتاده‌بود مقاومت‌هائی برعلیه‌سپاه‌مهاجم آشوری بعمل‌آمد ولی‌یکی‌بعددیگری فتح شدوپادشاه باختر وقسمت‌اعظم سپاه آریائی‌خودرا به‌مرکز مملکت‌شهر « بکترا » بلخ محصور ساختند وآنجا درصدد مدافعه برآمدند وتادوسال شهر مستحکم « بکترا » محاصره ماند ونیروی نینوس وتمام قشون آشوری ومستملکات ومتصرفات آسیائی اوآنرافتح نمیتوانست.

اینجا است که‌قصهٔ‌مداخلت « سمیرامیس » بمیان می‌آید. سمیرامیس یکی از زیباترین، دلاورترین، سحرانگیزترین‌دختران وزنان‌وملکه‌های آسیائی است که‌اصلاً درآوان‌طفلی شبانی موسوم‌به « سیماس » اورایافته ودرخانه خود کلان‌نموده‌بودو « اوانس » Oannes حکمران‌شامی بااوازدواج نمود واورا در جنگ های باختر باخود آورده بود. میگویند که آخر در اثر نقشه‌های «سمیرامیس» وتدابیری که‌بخرج داد حصارمستحکم «بکترا» بعداز دوسال مقابلهٔ شدید وناکامی‌ها وناامیدی های شاه‌وقشون آشوری فتح‌شد. ونینوس بااین زن دلاور از دواج کرد و ملکهٔ سمیرامیس شد و بسان شهر بابل‌را بنانهاد.

نینوس وسمیرامیس بعد از فتح حصار بکترا بفکر هجوم هند واراضی ماورای غرب اندوس هم‌افتادند زیرا ثروت‌هند درین وقت هم‌چشم کشور

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 289 of 1362

کنایان‌را جلب میکرد ، بهرحال کامیابی نصیب‌شاه وقشون آشوری‌نشده وازسواحل اندوس‌عقب نشینی کردند .

* * *

تهاجم‌نینوس بطرف‌شرق وفتوحات‌او درخاك‌های آریانا اولین‌تماسی‌است که‌میان کشورها وتیروی آشوری بعمل‌آمده است . ازشرح وقایع این‌زمان معلوم میشود که‌زمانیکه دولت جوان‌آشور درحوزهٔ سفلی‌دجله دراثر ضعف دولت‌کلده عرض‌وجود میکرد دولت‌مقتدری درآریانا وجودداشت که‌مرکز آن شهربخدی بود . بیش‌ازینکه نینوس وسمیرامیس بدنیا آیند پادشاهان وحکمفرمایان مقتدر وباعظمتی درآریانا سلطنت کرده وبخدی دودمان های محتشم‌سلطنتی باراداتاو کاوی‌رادیده‌بود. نینواوبابل کهن‌ترین‌وسحرانگیزترین شهرهای‌آشوری مانندطفلی درمقابل کنگره‌های حصار کهن‌ومستحکم بخدی عرض وجود کرد وکلان‌شد وشهرت یافت . زمانیکه حصار بکترا در مقابل نینوس‌وتمام‌قشون آشوری‌ومتصرفات‌اودوسال کامل‌ایستادگی میکرد‌نینوا‌نیمه آبادبود وبابل‌پابعرصهٔ وجود نگذاشته بود . بهرحال اینهم پارهٔ ملاحظاتی بود که‌ضمنی بعمل آمد .

* * *

فتح نینوس‌وسمیرامیس آمدن و رفتنی بیش‌نبود و مجدداً خاك آریانابدست زعمای ملی افتاد و حکمفرمایان ها به‌تشکیل سلطنت پرداختند. آشوری ها عقب‌نشسته رفتند و به‌خاك های اصلی‌خود درحوزهٔ بین‌النهرین مستقر شدند وو ضعیت آنهاتاقرن ۹ مسیحی‌به‌همین ترتیب‌دوام‌کرد. درین و قت‌ها امادی (مادها) وپارسوا(پارسی‌ها) دراراضی متقابلهٔ خود خوب آشنا ومستقر شده بودند وبه‌آرامی‌به تربیهٔ حیوانات و کشت و کاراراضی خود مشغول بودند که دوباره آشوری ها بنای تهاجم را بطرف شرق گذاشتند. صدمه هائی که به

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 290 of 1362

بیکرماداها وفارسی هاواردشده بود بهبو دی نیا فته بودکه باز جنگ ومقاتله آغازشد تیگلت پیلسر اول بطرف عرب تابحر «بزرگ غرب» یعنی بحرمدی ترانه رسید وبنادرسواحل شام باج پرداز آشوری هاشد. آنگاه بطرف شرق توجه کردند « سلمانسار » دوم و «بن نزیر سوم» بر بابل غالب شدند وقوای آشوری بعلاوهٔ مدیا تاسواحل بحرخزر نفوذ یافت و«تیگلت پیلسردوم» بیشتر بطرف شرق توجه نمود تصادماتی را کهبین دولت آشوری ومادها وفارسی ها بعمل آمده درفصل هخامنشی شرحدا ده ایم لذاذکر آن دراینجا مورد ندارد بلکه فقط میخواهیم تماسی راشرح دهیم که مجدداً بین حوانی غربی سرحدات آریانا ودولت آشوری بعمل آمده است . کتیبه تیگلت پیلسردوم که در کلاخ Chalah پیداشده وازسال اول تا ۱۷ سلطنت اورا در برمیگرد وبصورت فهرست نقاط مفتوحه اورا بطرف شرق شرح میدهد شامل یك سلسله اسمائی است که باعلاقهٔ « نارمی »Narmi شروع شده وعلاقه های پرسوا Parsua و« زیکروتی Zikruti» نیسا آ Nisaa واراکوتی Arakutti هم دران تذکار رفته است . چیز مهمی که اینجا از نقطهٔ نظر تاریخ کشورما شرح میخواهد همین چند اسمی است که درکتیبه مذکور ذکر شده ومدققین هم برای تعیین حدودشرقی فتوحات تیگلت پیلسردوم دراطراف آنهامطالعه کرده اند.

تاریخ این کتیبه رادرسال ۷۴۵ با ۷۴۴ ق م قرار میدهند و در باب اسمای « نیسا آ »،«زیکروتی » و « اراکوتی » چنین اظهار نظریه میکنند که موقعیت آنها خیلی مشکوك است. معذالك قرار تحقیقاتی که بعمل آمده «نیسا آ» عبارت از «نیسا» شرق مدیا بود . «زیکروتی» که با «نیسا آ» یکجا ذکر شده شایدعبارت از «سگارتی های »Sagartians هرودوت و « اساگارتا »Acagarta کتیبه های هخامنشی باشد و هرودوت در میان قبایل پارسی ازان ها نام برده است.(۱)

(۱) صفحه ۴ تاریخ قدیم دونکر ترجمه انگلیسی اولین ایوت جلد سوم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 291 of 1362

«اراکوئی» شکل سامی نامی است که در اوستا «هراویتی» ذکر شده و یونانی ها اراکوزی ساخته‌اند و عبارت از رودخانه ارغنداب است که با هیرمند بهامون سیستان منتهی میشود. ازروی این اسم اخیر معلوم میشود که تیگلت پیلسر دوم آشوری درطی جنگ‌های خود بطرف شرق بعدازفتح خاك‌های مدیا و فارس داخل سرحدات غربی آریانا هم شده تاهامون سیستان و حتی حوزه اراکوزی (ارغنداب) هم پیش آمده بود ولی ازحواشی سرحدی و سیستان واراکوزی بیشتر بطرف قلب مملکت آمده نتوانست . حتی ازروی کتیبهٔ که اراضی مفتوحهٔ جنگ دوم اورا بطرف شرق شرح میدهد معلوم میشود که نفوذ او درسرحدات غربی آریانا واراکوزی بی‌دوام بوده زیرا نام «اراکوئی» (حوزهٔ ارغنداب) درآن نیامده حتی «نیسا آ» هم دران ذکر نشده وازین واضح معلوم میشود که سلطهٔ اوازین قسمت ها بزودی برداشته شده است . برعکس نفوذ و تسلط او درعلاقهٔ «زیکروتی» و بالای مادی Madai (مادها) و پارسوا (فارسی‌ها) شدیدتر شده و با جنگ های دیگر تجدید و تکرار گردیده است که بدان ها کاری نداریم (۱)

این بود شرح تماسی که دولت آشوری یکدفعه درعصر نینوس وسمیرامیس و باردیگر درعصر تیگلت پیلسر دوم با کشورما حاصل کردند ودومی‌را جز تماس سرحدی چیزبیشتر نمیتوان خواند. دراثراین تماس آشوری‌ها نظریاتی راجع به آئین اوستائی آریانا پیدا کرده اسم «زوراستر» وبعض اصولات آئین وفلسفهٔ حیاتی اورا خارج سرحدات غربی آریانا نشر کردند

(۱) صفحهٔ ٤ تاریخ قدیم دونکر ترجمهٔ انگلیسی اولین ابوت جلد سوم .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 292 of 1362

سرزمین اوستائی

پیشتر در تقسیمات اوستا ذکر شد که فرگاد اول یا باب اول حصهٔ سوم اوستا یعنی «وندیداد» از اراضی آریائی و خواص و ممیزات آن بحث میکند. این اراضی قرار متن «وندیداد» و اصطلاح مخصوص اوستا عبارت از شانزده قطعه زمین زیبائی است که قرار عقیده آنوقت هرمزد بمیان آورده و اهریمن به تدریج در هر کدام آن آفتی تولید کرده است.

در فصل دوم تحت عنوان: «معلومات جغرافیائی ویدی» صفحهٔ (۶۹) مبحثی برای مطالعات سرودهای ویدی از نقطهٔ نظر جغرافیه وضع نموده و تا حدی که سرودها کمك میتوانست خاك های کشور خودرا در پرتو آن مطالعه کردیم. بعبارت دیگر آن قسمتی از خاك ها، کوه ها، رودخانه های مملکت خودرا که در سرودهای ویدی ذکر شده بود بایکسلسله تبصره ها شرح دادیم. چون روشن کردن قسمت های جغرافیائی، مخصوصاً جغرافیای تاریخی در مطالعات تاریخ اهمیت بسزادارد و بزبان دیگر واقعات و گذارشات یك دورهٔ معین را روی صحنه واقعی آن مجسم میسازد درین اثر بدان اهمیت زیادی داده شده و به همین ملاحظه به تعقیب مبحث جغرافیائی ویدی خاك های کشور خودرا از نقطهٔ نظر اوستا هم معاینه میکنیم.

علمای تاریخ و جغرافیه، خصوص مدققینی که در اطراف مسایل نژادی و مهاجرت های آریائی و ظهور مدنیت های ویدی و اوستائی در دو طرفهٔ هندوکش تحقیقات کرده اند این شانزده قطعه زمین خیلی ها توجه شانرا بخود جلب کرده و در اطراف آن نظریه ها، تبصره ها نوشته اند و حقیقت هم چه از نقطهٔ نظر اصل خاك آریائی و سمت مهاجرت های آنها و چه از پهلوی انبساط نفوذ آئین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 293 of 1362

اوستائی و پهنائی حدود آن وچه‌از نقطهٔ نظر تعین قلمرو حکمفر مائی سلاطین باختری که‌در اوستا از آنها تذکاری رفته درخور مقام واهمیت بزرگ است راجع به‌مسایلی که‌بالا بیان‌شد ازهر پهلوئی که‌به دقت نگاه شود بطور مطلوب روشنی می‌اندازد .

چیزمهمی که‌قابل ملاحظه‌است این‌است که‌این‌شانزده قطعه‌زمین به‌چهار طرف هندوکش پیوست ومتصل‌بهم‌واقع‌شده وپراگندگی ازهم ندارد ومجموع هرشانزده‌آن به‌طور دقیق حدودی را دربر میگرفت که جغرافیه نگاران ومورخین کلاسیك برای آریانا داده بودند .

علاوه برشانزده قطعه زمینی که‌درفرگـاد اول « وندیداد » شرح یـافته وازمجموع آن مملکت وا حدی بمیـان می‌آید بعض‌قسمت هـای دیگر اوستا راجع به کوها ، قلل‌مرتفعه، بلندی‌ها ، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها که همه بلاشبهه داخل همین‌شانزده قطعه‌زمین مساعداند بصورت‌دقیق صحبت میکند(۱)مثلاً « زمیادیشت » یایشت‌نوزدهم ازفقره‌اول تاهشت بیش‌ازچهل کوه‌را نام‌می‌برد که‌همهٔ آن داخل خاك آریانا بوده واکثر آن معین‌وتطبیق هم‌شده همین‌قسم در « هوم‌یشت » یایسنای دهم‌موقعی که ازمحل روئیدن گیاه « هوما » صحبت‌درمیان‌است بازازعده‌ئی ازکوه‌های مملکت‌ما نام برده‌شده‌است همین‌قسم راجع به‌رودخانه‌ها ودریاچه‌ها بعض‌قلل کوها که‌درانجا پادشاهان بزرگ ما قربانی‌ها میکردند وحتی‌بعض قلعه‌های مستحکم اسم برده شده و از نقطهٔ نظر جغرافیای تاریخی کمال اهمیت‌را حایز است .

بااین مقدمه مختصراینك اول‌فهرست شانزده قطعه‌زمین متذکره فرگـاد اول « وندیداد » را به‌ترتیبی که‌درخود اوستاذکر شده داده بعدمتن‌اوستا را

(۱) بعض نقاطی که پادشاهان آریانا دشمن را تعقب‌کرده‌وجنگ‌درآن واقع‌شده خارج خاك آریانا نیز میباشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 294 of 1362

درمورد هر کدام باپاره تبصره‌هائی بیان میکنیم ودرپایان این قسمت به شرح سائرمطالب جغرافیائی می‌پردازیم :

فهرست ۱٦ قطعه زمین او ستائی قرار ترتیب باب اول « وندیداد »

(۱) ایریانم ویجو Airyanem Vaêjo

(۲) سغده Sughdha

(۳) مورو Mouru

(٤) بخدی Bakhdi

(٥) نیسایا Nisâya

(٦) هرویو Harôyu

(۷) ویکرئنه Vaêkereta

(۸) اوروا Urva

(۹) خنثتا Khnenta

(۱۰) هرهویتی Haravaiti

(۱۱) هیتومنت Haêtumant

(۱۲) راغا Ragha

(۱۳) کخره Kakhra

(۱٤) وارنا Varena

(۱٥) هپته هندو Hapta Hindu

(۱٦) رانگه یا رانغه Rangha

* * *

اختصاصات شانزده قطعه‌اراضی مذکور قرارمتن‌اوستا وبنداهش ونظریات بعض مدققین بزرگ قرار آتی است :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 295 of 1362

(۱) آریاناویجه : اولین قطعهٔ زمین اوستا درفرگاد اول « وندیداد » بنام « ایریانم ویجو » یاد شده ومعنی تحت اللفظی آن « تخم گاه آریا » «منشاء آریا» «مسکن آریا» است که قرار متن فقرهٔ سوم وچهارم وندیداد اولین زمین اعلائی بوده ورود خانهٔ «وانگوهی دیتیا» آنرا آبیاری میکرد دهماه زمستان ودو ماه تابستان داشت . درین ماه‌ها زمین وآب ونباتات همه سردبود واینجادل زمستان بشمار میرفت بنداهش میگوید قراریکه در کتب سلف ذکر شده اگر محبت مسقط الراس نمی بود همه مردم بواسطهٔ زیبائی به «آریانا ویجو» میرفتند . ازروی این اشاره معلوم میشود که «آریانا ویجو» درزمانه های اول سرزمین مطبوع وقشنگی بود .

مدققین درباب تعین قلمرو « آریانا ویجو » تحقیقات زیادنموده ونظریات مختلف پیش کرده‌اند . لیکن از روی ترتیب وپیوستگی قطعات ۱۶ گانه وبعض اشارات بنداهش واکثریت آراء محققین معلوم میشود که «آریانا ویجو» قطعهٔ زمین بلند وسرد وچشمه خانه بعض رود خانه ها بوده وموقعیت آن با اکثر احتمالات عبارت از حوزهٔ علیای اکسوس (امودریا) وایگزارت (سیردریا) واراضی متصل آنست .

«وندیداد» سرزمین «آریاناویجو» را کنار رودخانه «وانگوهی دیتیا» (۱) قرار میدهد . بنداهش بعض رود خانه هائی را که از «آریانا ویجو» میگذشت بنام «دائی تیك» (۲) و «دارا گا Daraga » (۳) یاد کرده ویکی از کوه های آنرا « کوندراس» (٤) میخواند (٥) وتعبیر نام وتشخیص موقعیت این رود خانه‌ها در تعین موقعیت « آریانا ویجو» کمك زیاد میکند .

---

(۱) Vanguhi Daitya (۲) Dâitik (۳) Daraga (٤) Kondras
(٥) صفحهٔ ۳۹ حصهٔ ۱۲ فقرهٔ ۲۵ . Pahlavi Texte.Vol V. Part I Oxford1880

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 296 of 1362

اسم «وانگوهی دیتیا» مرکب از دو کلمه است . «وانگوهی» اصلاً نام رودخانه و«دیتیا» بمعنی قانون میباشد وبصورت اصطلاحی از آن این معنی کشیده میشود که در جوار آن قانون وآئینی بمیان آمده است که عبارت از آئین زرتشتری باشد . این رود خانهٔ «وانگوهی دیتیا» طوریکه پیشتر اشاره شد در بندا هش بنام « دائی تیك » ذکر شده و چنین تذکار رفته که : « رودخانهٔ دائی تیك از «اران وج» آمده از میان کهستانات میگذرد » . باتد قیقانی که شده و اکثر اختمالات آنرا تائید میکند رودخانهٔ «وانگوهی دیتیا» عبارت از «رودخانهٔ کسوس» یاامودریا است زیرا تا عصر ساسانی هم کلمهٔ «وانگوهی» که درین اسم داخل است بشکل پهلوی خود « وه Veh » در مورد اکسوس اطلاق میشد و (وه) به شهادت بندا هش (۲۳ و ۲۲ و XX)و نویسندگان ارمنی وچینی نام این رودخانه بود (۱)

گمان غالب برین است که رودخانهٔ « دائی تیك» متذکره بنداهش و « وانگوهی دیتیا» متذکرهٔ اوستا یکچیز وعبارت از رود خانهٔ آمو باشد .

رودخانهٔ دومی که بنام« دراگا»دربندا هش یادشد، زرافشان یا به احتمال قوی تر رودخانهٔ سردریا میباشد که سریرسی سایکس آنرا ارانگ Arang خوانده و گوید(۲): «راجع به خانه اصلی آریائی جرویحث زیادی شده حال آنکه روایات آنها واضح از«اران وج» صحبت میکند. این قطعه زمین بین دو رودخانه «واهی دیتیا » Vahi-Datya و«ارانگ» واقع بودو این هانام های قدیم رود خانهٔ اکسوس وایگزارت میباشد» .

قرار تحقیقات «گایگر» جرمنی و کشفیاتی که علمای روسی در بن سال های اخیر در« تلی برزو»نزدیك سمرقند نموده اند معلوم میشود که « آریانا ویجه»

(۱) بقیهٔ نوته ٤ صفحه ۵ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسه (۱۸۹۲) (۲)تاریخ افغانستان جلد اول صفحه ۳٤

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 297 of 1362

همین علاقه ئی بوده که فوقاً تعین نمودیم زیرا ایشان هم محل آنرا در «فرغانهٔ علیا» قرار میدهند (۱)

(۲) سغده : دومین قطعه زمین خوب جلگه ایست که در آن « سغدها » زندگانی داشتند وعبارت از سغدیان میباشد، اهریمن در پنجا ملخ را بمیان آورد که فصل ها را میخورد ودرمیان حیوانات ونباتات امراض تولید میکرد .

(۳) مورو : سومین قطعه زمین خوب « مورو » است که عبارت از حوزهٔ مرغاب (مرو) میباشد . اهریمن دربنجا هرج ومرج سواران یغما گررا بمیان آورد چنانچه این قطعه همیشه صحنهٔ گیر ودار تورانی ها بود .

(٤) بخدی زیبا : چهارمین قطعه زمین زیبای او ستائی « بخدی زیبا دارای بیرق های بلند» بود . بخدی درتمام دوره های تاریخ بصفت زیبا ودرخشان یادشده ، دراوستا « بخدیم سریرام » درادبیات پهلوی « بخل بامیك » آمده که معنی اولی « بلخ زیبا » ومعنی دومی « بلخ درخشان » است وفرخی سیستان ازین خاطرهٔ قدیمی بصورت (بلخ بامی) یاد کرده مسعودی این مفهوم رابه صورت « بلخ الحسنا » ودقیقی بشکل « بلخ گزین » ادا کرده اند وبه این ترتیب واضح معلوم میشود که از قدیم ترین زمانه ها تا عصر اسلامی صفت زیبائی ومقبولی وقشنگی به صورت : سریرام ، بامیك ، بامی ، حسنا ، گزین به نام بلخ پیوست ومتصل بود .

شهادت دیگر اوستا درباب « بلخ » « اردوو درفشام » یا (بیرق های بلند است) که به مرکزیت بخدی اشاره میکند ونشان میدهد که بلخ پایتخت پادشاهان « یارادانا » (پیشدادی) و کاوی (کیانی) واسپه بودو این افتخار را اوستا درمیان اراضی شانزده گانه تنها به بخدی داده ومدققین شرقی وغربی

(۱) مقاله « ترور » K. B . Trever درکتاب آثار شعبهٔ تاریخ تهذیب و صنایع شرقی جلد دوم صفحهٔ ۷۱ تا ۸٦)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 298 of 1362

از روی « بیرق های بلند » بخدی را پایتخت پادشاهان پاراداتا وکاوی تصدیق کرده اند (۱) .

(۵) نیسایا : پنجمین قطعه زمین اوستائی علاقهٔ « نیسایا » است که موقعیت آن بین مورو (حوزهٔ مرغاب ، مرو) وبخدی (بلخ) معین شده ، این محل همان طوریکه اوستا تعیین کرده باجزئی تحریفی که درنام آن وارد شده تازمان یاقوت حموی درحوالی میمنه شهرت داشت چنانچه نامبرده این محل رابنام « نسا » یادکرده پرچه ازروی موقعیت جغرافیائی که خوداوستا به آن میدهد وچه ازروی شهادت تاریخ نیسایای اوستا بین بخدی ومورو (بلخ ومرو) عبارت از « نسا » یامیمنه است. اهریمن درانجا بی اعتقادی را شیوع داد .

(۶) هرایوه : ششمین زمین اعلای اوستا « هرای وه » بود که عبارت از « هری » یعنی حوزهٔ هریرود (ولایت هرات) میباشد اهریمن درینجا گریه وشیون را برای مرده رواج داد. قرارمقررات قوانین اوستائی اگر کسی برمرده میگریست قطرات اشکش مبدل به رودی میشد که مانع عبور اوازپل « کنیوات » میگردید ودرنتیجه به سرزمین فلاح نمیرسید .

(۷) ویکرهٔته : هفتمین زمین خوب اوستائی « ویکرهٔته » است که عبارت از حوزه کابل است . اهریمن درینجا « پیرکه خناثی تی » (۲) یعنی مفکوره بت پرستی را شیوع داد. درداستان های زرتشتی (پریکا) رابشکل پهلوان بت پرستی تصویر میکنند که آخر « ساوشیانی » Saoshyani پسرزرتشتر براوغالب

(۱) کتاب زوراستریزم تالیف M.N. Dhalla موبد موبدان فارسی های کراچی طبع نیویورك پاورقی صفحه ۲۵ « ماسپرو » در تاریخ قدیم ملل شرقی صفت برق های بلند بخدی را درپاوقی ۷ صفحه ۵۵۸ « مرکز سلطنت » تعبیر نموده است .

(۲) PairikaKhnathaiti

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 299 of 1362

شده و آئین او را از میان می بردارد . چون علاقهٔ کابل از زمانه‌های قدیم یکی‌ازمراکز برهمنی‌بود وازان بیشتربواسطهٔ مجاورت بخاك هند معتقدات قبل‌از آریائی درآنجارواج‌داشت وبودیزم هم‌دراینجا زودترنفو ذکرد'مصداق اشارات اوستاشده میتواند خلاصه ماخذی که‌ازاراضی شانزده گانهٔ اوستائی ذکر کرده‌اند همه‌تصدیق میکندکه « ویکرۀنه » عبارت از حوزهٔ کابل است « دارمستتر » درنوتهٔ ۲۲ صفحهٔ ۱۰ جلددوم ترجمهٔزند اوستای خود بفرانسه که‌درسال ۱۸۹۲ به‌طبع رسیده میگوید : « ویکرۀنه » نام قدیم (کابل) یعنی (۱) کابل است .

(۸) «اوروا» یا «اوروه»: هشتمین زمین‌خوب‌اوستائی « اوروا» یا «اوروه» است که‌بعضی‌ها بکلی‌محل آنرامعین‌نکرده' بعضی های دیگر به‌حدس طوس یاغزنه گفته اند ولی هیچ یك از ین جاها نیست ز برا قرار یکه خو اهیم دید غزنه‌به اسم دیگری یادشده وطوس جزء نام های دیگر آ مده است . گایگر بـه این عقیده است که « اوروه » عبارت از علا قهٔ « ار گون » است که‌قـوم فورملی در آن بود وباش دا رد (۲) چون علا قـه ئی که ار گون درآن افتاده بانقاط اطراف خود بنام‌جامع «روه» درتاریخ یاد شده و«روه» و «اروه» ازروی تلفظ هم شباهت تام دارند احتمالات بیشتر میشود که«اوروا» یا «اوروه» اوستائی علاقهٔروه‌باشد که‌اراضی کهستانی بین قندهار وسند را در بر میگرفت . چراگا های اینجا دراوستا ذ کرشده . اهریمن در میان باشند گان آن غرور راتولید نموده بود .

(۹) خنثتا : نهمین زمین او ستا ئی « خنثتا » بود که قوم ور کانا Verkánas در آن مسکن داشتند . بعضی هـا از روی تشابه نام اهالی که به

(۱) دربندهاش بزرگ ذکرشده که‌افت کابل‌عبارت ازعشق‌پری Peris بودکه آنرا « پرستش‌بت‌ها » ترجمه کرده اند .

(۲) صفحهٔ ٦ جلد اول مدنیت ایرانی‌های شرقی تالیف ویلیم گایگر طبع‌لندن ۱۸۸۵ (ترجمهٔ انگلیسی‌دآراب‌دستور «پشوتان سنجانا»)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 300 of 1362

«هیر کانیا» قریب است آنجا را عبارت از «هیر کانیا» یا گرگان دانسته‌اند که داخل قلمرو آریانای قدیم است وبکی‌ازولایات غربی آن بشمار میرفت. (۱)

(۱۰) هری‌ویتی: دهمین قطعهٔ‌زمین‌اعلای اوستائی خطهٔ زیبای «هری‌ویتی» یعنی حوزهٔ شاداب ارغنداب بود که‌در اوستا بصفت «قشنگ وزیبا» یاد شده. آنچه اهریمن در اینجا رواج داد دردادن مرده بود.

(۱۱) ای تومنت: یازدهمین قطعهٔ خاك‌اوستائی‌سرزمین‌قشنگ وبا افتخار «ای تومنت» است که‌عبارت ازوادی حاصل خیز هیرمند وسیستان میباشد. اهریمن دراینجا جادوو جادو گری‌راشیوع داد. رود خانهٔ خروشان هیرمند بامعاونین آن درفقرهٔ ۶۷ زمیادیشت ذکرشده‌وراجع به خود هیرمند چنین تصریح شده که‌امواج کف‌آلود آن‌تمام مصیبت‌هارا می‌برد.

(۱۲) را گایا ره گه: دوازدهمین زمین‌اوستائی «را گا» یا «ره گه» است که‌آنرا عبارت از «ری» میدانند. اوستا می‌نویسد کاهالی آن مرکب‌از سه‌نژاد بود وآنرا سه‌طبقهٔ‌اجتماعی، روحانیون، جنگجویان، دهاقین تعبیر کرده‌اند. اهریمن دراینجا بی‌اعتمادی را بمیان آورد. «راغ» بدخشان چه من حیث شباهت نام وچه‌به‌مناسبت پیوستگی به دیگر علاقه‌های اوستائی مثل آریانا ویجه، بخدی سغده‌وچه‌از نقطهٔ نظر زیبائی‌وسرسبزی بیشتربه «را گا» اوستائی مطابقت میکند «راغه» در پښتو به معنی دشت پر از گیاه و سر سبز میباشد وعموماً مورد استعمال است و بصورت خصوصی لغت قبایل مالدار افغان میباشد (۲).

---

(۱) چندراداس درائرخود(رگ‌ودیك اندیا) صفحهٔ (۱۷۳) آنراقندهار تعبیر میکند

(۲) ناگفته‌نماند که اگر (ری) آنرا بخوانند بازهم جزوآخرین نقاط سرحدی غربی آریانای قدیم خواهدبود وازآن بیرون شده‌نمیتواند زیراطوریکه «بارتولد» حدود غربی آریانای متذکره «اراتوس تنس» و«استرابو» راشرح میدهد خط‌سرحد غربی آنرا از طهران امروزی میگذراند (صفحهٔ ۲۱ ایران بارتولدترجمهٔ‌انگلیسی «نریمان»).

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 301 of 1362

(۱۳) کخره: سیزدهمین زمین خوب اوستائی سرزمین پاك «کخره» است که عبارت از غزنی میباشد . دار مستتر اینجا را یا در خراسان ویادر غزنی قرار میدهد .

(۱٤) ورنا یاورنه: چهاردهمین زمین اوستائی علاقه «ورنا» یا «ورنه» است که در آن «ثری تونا» یعنی فریدون قاتل «ازهی دها کا» تولد شده است شاید عبارت ازاراضی بامیان وبندامیر ویا «وانا» وزیرستان باشد .

(۱٥) هپته هندو: پانزدهمین زمین خوب اوستائی «هپته هندو» یا «هفت دریا» است که عبارت از حوزهٔ سند است واهریمن در اینجا حرارت زیاد را تولید کرد

(۱٦) رانگه یا رانکا: شانزدهمین زمین اوستائی اراضی است متصل سرچشمه «رنگه» که اهالی آن رئیس ندارند . «کایگر» رود «رنگه» را عبارت از «ایگزارت» یاسردریا میداند ودر اینصورت مقصدازعلاقهٔ «رانگه» حوزه یااراضی متصل سرچشمهٔ سر دریا بود .

* * *

این بود ۱٦ قطعه زمین اعلای اوستائی که همه به ترتیبی که ذکر رفت درفرگاد یافصل اول «وندیداد» ذکرشده . این شانزده قطعه زمین همه بهم متصل وپیوست است واز هم دوری و پراگندگی ندارد . این قطعات در اوستا همه به صفت «سرزمین اعلی» یاد شده معذالك در میان آنها بعضی ها مزیت های دیگری هم دارند مثلاً «هری ویتی» حوزهٔ ارغنداب بصفت قطعهٔ «قشنگ» ، «ای تو منت» حوزهٔ هیرمند بصفت خطهٔ «در خشان ویا افتخار» کخره یعنی غزنی بصفت «توانا» و «بخدی» (بلخ) بصفت «زیبا ودارای بیرق های بلند» یادشده وطوریکه درجایش شرح دادیم واضح معلوم میشود که «بخدی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 302 of 1362

زیبا» کانون اوستائی مرکز خاك آریائی نشین وپایتخت پادشاهان بزرگ ما بود

کوهای آریانا : درصفحات اول مبحث «سرزمین اوستائی» شرح دادیم که اوستا علاوه بر شانزده قطعه زمین خوب یک سلسله کوها ورودخانه هائی را هم نام میبرد که تدقیق آنها خیلی مفید ودلچسپ است. از مجموع شانزده قطعه زمین زیبا به شرحیکه ذکررفت سرزمین آریائی یا «آریانا» عرض وجود کرد. اوستا دردو قسمت معین یشت‌ها درزمیادیشت یا (یشت ۱۹) وهوم یشت دوم یا (یسنای ۱۰) مخصوصاً دریشت اول الذکر ازیک سلسله کوهائی ذکر میکند که تنها اگر آنهائی را که اسم برده شمارکنیم از چهل کوه وسلسله کوه بیشتر میشودودر آخر فهرست اسمای کوهای مذکوربرای اظهاراینکه کوهای دیگری زیاد است بعرقم دوهزارو دوصدو چهل وچهار کوه اشاره شده است. همین قسم در «یسنای دهم» که مخصوص سوماياهوما است سلسله کوهائی تذکار رفته که بته مذکورروی آنهامیروئید وتقریباً همهٔ آن داخل خاک افغانستان میباشد

پیش ازینکه به مطالعه اسماوموقعیت بعض ازین کوها پرداخته شود بصورت عمومی به ملاحظه میرسانیم که خاک هائی را که اوستا میشنا خت یا «قلمرو اوستائی» روی‌هم رفته سرزمین کهستانی بودو قلل مرتفعه وتیغه های بلند و سلسله کوها هرطرف آنرا فرا گرفته بود.

اکثر قربانی هائی که پادشاهان آریانا متذکره اوستا برای احراز فتح وفیروزی تقدیم کرده‌اند دردامنه هاوقلل کوها وکنارر ودخانه های خروشان بعمل آمده است.

مطالعه کوهای متذکره اوستا ازروی نام و موقعیت برای تاریخ باستانی کشور ما کمال اهمیت دارد ونشان میدهد که علاوه برقطعات بزرگ خاک جزئیات ساختمان طبعی داخل آنراهم اوستا خوب بلدبوده وبادلیل قوی‌تر میتوان گفت که تهذیب ودیانت اوستائی درسرزمین کهستانی آریانا بمیان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 303 of 1362

آمده . بهرحال وضعیت‌واسمای‌این کوهارا اول قرارزمیادیشت وبعد از روی هوم یشت مطالعه میکنم .موقعیت بعض ازین کوها تاحال معین وبرخی دیگر تدقیق بکاردارد،کوهائی که‌درجزاول زمیادیشت ذکرشده اندقرار ذیل اند:

(۱)هریتی بارز Haraiti-Barez (۱) اولین کوه متذکره زمیادیشت کوه «هریتی بارز» یا «هرابرزاتی «Hara-berzati : است که‌قرار اصطلاح اوستا دورادور زمین‌را گرفته وتامناطق‌شرقی امتداد داشت‌وپای‌آنرا آب‌ترمیکرد. گایگر دراطراف موقعیت‌این کوه‌مطالعه کرده ومیگوید: دراوستا فقره ایست بدین سان که : « میتهرا» پیش روی آفتاب پیش روی ماه‌وستارگان بالای «هرابرزائی» بلندمیشود. ازروی‌این‌فقره به‌این‌نتیجه میرسد که کوه‌مذکور بطرف شرق بوده سپس چنین اظهار میدارد که من به این نظریه هستم که «هرابرزاتی» نام محلی بوده وازروی موقع تذکار معلوم میشود که معنی اسم آن «کوه‌های‌بلند» بوده وعبارت ازتودهٔ مرتفع یامیرمیباشد زیراهم بلندترین همه کوهااست وهم‌شاخه های آن‌بطرف‌شرق‌امتداد یافته. گایگر این‌را گفته ونظریهٔ‌بعضی‌کسانی‌را که کوه‌مذکور راعبارت‌ازالبرزجنوب‌سواحل‌خزرمیدانند ردمیکند. کوه«هوکریا» که‌دراوستایادشده‌هم‌عبارت‌ازیکی‌از قله‌های‌پامیراست

(۲)زره دهازا Zeredhaza : دومین کوه متذکره این یشت «زره‌دهازا» است که به اصطلاح اوستا مانند کوه فوق‌الذکر دورادور زمین‌را تاشرق فرا گرفته‌بود . چون این‌دو کوه به‌تعریفی که‌ذکرشدموازی‌هم بودندا حتمال‌میرود که«هرابرزائی» شاخه را که ازپامیر بنام هندوکش جدا شده است هم دربر بگیرد دراینصورت «زره‌دهازا» کوه‌بابا خواهدشد. قرارفقرهٔ دوم زمیادیشت ازین کوه شاخه هائی «ایوشیدا او اوشیدارنا» Ushidhâs-Ushidarena ارزیبفه Erezifya ، فرا اوریا Fraorepa منشعب شده بود .

شاخهٔ اولی یعنی کوه «ایوشیدا او اوشیدارنا» را کوه «اوشداشتار» هم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 304 of 1362

خوانده اند و« کوه روشنی‌ودانش» ترجمه‌میکنند ومیگویند همان‌طور که‌اشعهٔ شفق باراول قلل بلند آنرا روشن میکند آئینهٔدانش بشرهم در آنجا روشن میشود دارمستتر موقعیت این کوه‌را دراطراف هامون سیستان تجسس نموده به این نتیجه میرسد که این کوه‌را باید جائی‌معین کرد که‌رودخانهٔ هیرمند سرچشمه میگیرد وبه این ترتیب عبارت از« کوه بابا» یا«سیاه‌کوه» خواهد بود. (۱) به این‌ترتیب می‌بینیم که‌با کوه‌بابا وشاخه های آن سروکار داریم.

«ارزیفیهٔ» هم‌قرارمتن یشت مذکور ازسلسله کوه «زره‌دهازا» منشعب شده این کوه درآبان‌یشت فقرهٔ ٤٥ درموقعی ذکرشده که« کاوه‌یوسا» کی‌کاؤس قربانی فراز آن‌تقدیم کرده است. دارمستتر میگوید که‌محتملاً عبارت‌ازالبرز یایکی ازقله‌های آن‌میباشدکه «کی‌کاؤس» بالای آن «هفت‌قصر» آباد کرده بود چون خود دارمستتر کوهی‌را که‌بیشتر گذشت شاخه ئی از «کوه‌بابا» میخواند کوه البرز او به‌اساس نظریهٔ‌خودش درجنوب‌خزر نبوده‌بلکه عبارت ازالبرز جنوب بخدی میباشد ومربوط به‌هفت قصری که« کی‌کاؤس» فرازآن آبادکرده بود هنوز داستان‌های مفصل درمیان اهالی بلخ ومزارشریف شیوع داردوایشان بدون‌اینکه اسم پادشاه‌را بخاطرداشته باشندنقل میکنند که‌پادشاه قدیمه‌بالای‌خرهای قشقه‌دارفراز کوه البرزآب‌بالا کرده وباغ ها وقصرها ساخته بود. موقعیت شاخهٔ دیگر«فرا اوروبا» معین نشده.

کوه‌های(٦)و(۷)و(۸)و(۹)زمیادیشت‌به‌نام های «ارزروا»، «بومیا» «رودهیتا»، «مازیشوا أو» یادشده وموقعیت آنها هنوز تعین نگردیده است.

دهم ویازدهم ودوازدهم را که‌بنام‌های «انتار دانیو» ارزیشا و متی گیسا خوانده شده، دار مستتر عبارت از کوه های بادغیس میداند که حوزهٔ مرو وهرات‌یامرجیان وهری‌رود راازهم جدا میکند.

---

(۱) صفحهٔ ۳٦۳ ترجمهٔ زند اوستا بفرانسه که ازطرف موزهٔ گیمه (۱۸۹۲) طبع شده.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 305 of 1362

سپس در فقرهٔ سوم زمیادیشت کوها دسته دسته ذکر شده‌اند به‌این ترتیب: «ادارانا» Adarana ، بایانا Bayana ، «ایشکته یوپائی ری سنا» Ishkata Upâiri saêna راجع به دو کوه اول الذکر معلومات دیگری در دست نیست سوم آن عبارت از کوه هندوکش است واز آن پایان بامعلوماتی که هوم‌یشت میدهدمفصل تر صحبت خواهیم نمود .

هشت کوه واشان Vashan ، هشت کوه اوروانت Aurvant وچهار قلهٔ ویدوانا Vidhvana . معلومات دقیق‌دراطراف این کوهادر دست نیست .

فقرهٔ چهار زمیادیشت :

ای زخه Aêzsakha ، مینخه Maênakha ، واخدر یکایا Vâhedhrikaya ، اسایایا Asayaya ، تودسکایاTudhaskaya ویشاوایا Vishavaya ، دروشیشوانت Draoshishvant سائی‌ری‌وانت Sairivant ، نگوشمانت Naghushmant کهکه‌یو Kakahyu ، انتار کغه Antar-Kagha .

فقرهٔ ۵ زمیادیشت :

سی‌سی‌دا وا Cicidava ، اهورانا Ahurana ، ریمانا Raêmana اشاستمبانا Asha-stembana ، ارو نیو وی دی می دهکایا Urunyo-Vâidhimidhkaya ، اسنوانت Asnavant ، ایوشوما Ushaoma ، هوشته هو رینا Ulhya-hvarenah سیامکه Syâmaka ، وفره یانت Vafrayant ، وروشا Vourusha .

فقرهٔ ٦ زمیادیشت :

یمیا جترء Yamya-jatara ، ادیوتوانت Adhutavant ، سپیته ورنه Spitavarenah ، سپنتو داتا Spento data ، کدروماسپه Kadrva-aspa کواریسا Kaoirisa ، تیرا Taêra ، بارانا Barana ، ایو دریا Udrya ، ریوانت Raêvant ودیگر کوهائی که بحیث حدود ودفاع بکار رفته وانسان بدان ها اسم کوه‌را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 306 of 1362

گذاشته اند . بهر جائی که کوها شاخه های خود را منشعب کرده اند غنا به روحانیون وجنگجویان ودهاقین میدهند .

* * *

به استثنای چند کوهی که در اول این مبحث شرح دادیم راجع به باقی آن معلومات دقیق دردست نیست معذلك معلومات صحیح ورضایت بخشی را که درباب بعضی های دیگر آن موجود است شرح میدهیم .

سیامکه : دربنداهش «سیاك اومند» خوانده شده ومعنی آن « کوه سیاه» است وعبارت از «سیاه کوه» میباشد که بشمال شرق هری رود افتاده (۱)

وفره بانت: دربنداهش «وفار اومند» یعنی «کوه برفی» خوانده شده سیاه کوه و « برف کوه » هردوازپارسین (هندو کش) منشعب میشوند این کوه عبارت ازسفید کوه مقابل سیاه کوه است .

سپیته ورنه : که « کوه سفیدپوش » معنی دارد هم یکی ازکوه های بلند وپربرف آریاناست وآنراهم بایدسفید کوه خواندشایدسفید کوه مشرقی باشد .

سپیتنوداتا : کوهی است که بنام اسفندیار پسر یشتاسپه پادشاه باختر موسوم شده است .

* * *

جای دیگری که اوستا ازیك سلسله کوها نام می برد هوم یشت دوم یا بسنای دهم است که دراطراف بته « هوما » یاسوما وقف شده ودر فقره ۱۰ و ۱۱ چنین تذکار رفته که این بته را خداوند (ج) روی کوه « هر یتی » Haraithi رویانید وازآنجا برندگان آنرا بهرطرف روی کوهای « شکنه یوپائی ری رسنا » ، « ستیرا » کهسران آن بستاره میخورد . بالای کوه « کوسرادا کوسرو پاتادا » روی کونل « پورانا » و « سپیتا گوتا گیری » یعنی سفید کوه

(۱) پاورقی ۲۰ صفحهٔ ۶۲۰ زنداوستا ترجمهٔ فرانسوی دار مستتر .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 307 of 1362

برا گنده ساخت این کوها که به شهادت متن اوستا محل روئیدن بته هوما یاسو ما بود همه‌اش داخل خاك افغانستان است واینك یکه یکه آنها را مطالعه میکنیم :

یوپائی ری سنا : «یوپائی‌ری‌سنا» یا «ایشکته یوپائی‌ری‌سنا» عبارت‌از کوه بلند هندوکش است که در اوستا درفقره سوم زمیادیشت ودر فقره ده ویازدهٔ یسنای‌دهم یکدفعه درقطار عمومی کوهای‌آریانا وباردیگر مخصوص در مورد روئیدن‌بته « هوما » ذکرشده . « یوپائی‌ری‌سنا » اسمی است خیلی زیبا وادبی ومرکب ازچند کلمه میباشد : « یو پا » یعنی (بلند) ، « ری » یعنی (بطرف) ، « سنا » یعنی «عقاب». معنی تحت اللفظی مجموعی آن « بالای پرواز عقاب » یا « بلندتر از حد پرواز عقاب » میشود . این سلسله کوه عظیم‌الشان که‌مانند دیوار بلندسنگی دروسط آریانا افتاده دربنداهش بنام « اپارسین Aparsin » یادشده واین اسم خلاصه همان‌نام اوستائی است زیرا مرکب ازدوکلمه « اپار » یعنی «بالا وماورا » و « سین » یعنی (عقاب) میباشد یونانی‌ها عموماً این کوهرا « پارو پامیزوس » خوانده وبه همین جهت مورخین وجغرافیه نگاران آنها ولایت‌مرکزی افغانستان‌را که یکحصه زیاد آن ولایت‌کابل فعلی‌را دربرمیگیرد بنام « پارو پا میزادی » یادکرده‌اند .

طوریکه بالا دیدیم درزمیادیشت اوستا اسم‌این کوه به کلمه « ایشکته » یا « شکته Shkata » متصل‌است که‌دربنداهش « شکفت » Shkaft شده‌ویکی از معانی که دارمستتر برای آن میدهد همین شگفت است که‌تاحال در زبان دری آریانا از بین نرفته وبه این ترتیب آنرا (کوه‌شگفت وپرواز غرایب) هم‌ترجمه‌میکنند که‌با معنی خوداسم آن میتوان آنرا « کوه‌بلندتر از حد پرواز عقاب وپر شگفت و غرایب » خواند

قراریکه از « بنداهش » و « زادسپرام Zad Sapram » برمی‌آید کوه « آپارسین »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 308 of 1362

از «سیستان تاسینستان» یعنی از «سیستان تاچین» انبساط داشت. علاوه برین درفصل ۲۰ فقرهٔ ۱۶ و ۱۷ بنداهش چنین ذکر شده که رود خانه «هرو Haro» (هری رود) و «هتومند Hêtumand» (هیرمند) از کوه آیارسین سر ازیر میشد پس چه از روی زمیادیشت و بسنای دهم خود اوستا وچه از روی «بنداهش» واضح معلوم میشود که سلسلهٔ هندوکش بلندترین کوه آریانا کهازان بهرطرفی شاخه ها جداشده است در عصر اوستائی وبعد از آن خیلی معروف بود، طول، بلندی، منتهاالیه شرقی و غربی، رود خانه های معروفی که از ان سر چشمه میگرفت وبته هوما که روی آن میروئید همه معلوم بود.

کوسرادا: با اکثر احتمالات عبارت از کوه های غور میباشد، مبارک شاه غوری از کوه «کوراسون» در غورد ذکر کرده واین نام یا نام قدیم او ستائی بی مشابهت نیست که تاعصر اوازبین نرفته وشاید هنوزهم نزداهالی معروف باشد

پورانا: واضح عبارت از «پروان» است واین کلمه بر کوه و کوتل ودره اطلاق میشود، درمتن اوستا به مفهوم کوتل ودره ومعبر استعمال شده ودرین شبهه ئی نیست که کوه های اطراف پروان و «کوتل سالنگ» رادر بر میگرفت چیز عجیب اینست که درمتن اوستا کلمهٔ «پورانا» در جمله ئی استعمال شده که آنرا «راه باز» هم ترجمه کرده اند اصل فقره چنین است «آوی پوراناو یشپاتها» یعنی «بطرف راه باز پروان» ازین جا علاوه براسم کوه خاصیت طبیعی دره که یکی از راههای بازهندوکش است وبرف آنرا بکلی مسدود نمیسازد هم ظاهر میشود.

سپی نا گونا گیری: این اسم مرکب ازسه کلمه است: «سپیتا» یعنی (سفید)، «گونا» یعنی (گون) و (گیری) یعنی (کوه) که معنی مجموعی آن «کوه سفید گون» میشود وعبارت از «سفید کوه» مشرقی است که پښتو عین کلمات قد یمی آنرا بصورت «سپین غر» محافظه کرده است.

بیشتر به ملاحظه رسید که در زمیادیشت کوهی باسم «سپیتهورنه» هم ذکر شده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 309 of 1362

که آنرا « کوه سفید یوش » ترجمه کرده اند و شاید « سپیته غرو نه » یعنی « کوهای سفید » بوده باشد این کوه هم با همان سپین غر مشرقی و یا شاخه ئی ازان است ویا کوه علیحده ئی میباشد که برف آنرا پوشانیده بود. این مسئله برهمه معلوم است که ما در کشور خود در دو حصه سیاه کوه و سفید کوه داریم : سفید کوه وسیا کوه بین هری رود و حوزهٔ مارجیان وسپین غرو تورغر واقع درننگرهار (مشرقی) . دراوستا هم این تفریق مراعات شده سیا کوه وسفید کوه اول الذکر قرار یکه دیدیم در زمیادیشت بنام های « سیا مکه » « سیاك او مند » و « وفره یانت » (وفار او مند) یعنی « سیاه کوه » و « برف کوه » خوانده شده اند وسفید کوه ننگرهار بنام « سپیتا گوناگیری » تذکار یافته و « تورغر » آنرا باید در میان اسمای کوههای اوستا تجسس کرد .

ستیرا : نام قدیم تیرا است که با تلفظ باشندگان دامنهٔ شمالی سفید کوه (ST) به (T) تبدیل میشود . « ستیرا » دراصل حقیقت نام بلند ترین قله و کوه این علاقه بود زیرادر یسنای دهم اوستا دریك جملهٔ ادبی چنین آمده : (اوی ستیرا ستارو سارا) یعنی « بطرف کوه تیرا که سر آن بستاره میخورد » . این هم ازملاحظه نماند که در فقرهٔ ٦ زمیادیشت در قطار کوهاز کوهی بنام « تیرا Taera » هم اسم برده شده است .

پوروانتاوا Paurvatava : درفقرهٔ دهم یسنای دهم این کلمه هم آمده و آنرا « بالای این کوها » ترجمه کرده اند حال آنکه این هم اسم خاص کوهی است که در علاقهٔ ننگرهار افتاده وهنوزهم بنام « پروت » یادمیشود .

رودخانه ها : رودخانه ها همیشه بصورت عمومی درظهور مدنیت ها رول مهمی بازی کرده و تهذیب بشرعموماً درحوزه ودلتای رودخانه های بزرگ عرض وجود کرده است . صرف نظر از دنیای بیرون این مسئله درمملکت خود ما به وضاحت دیده میشود ورول رودخانه های افغانستان دردوره های قبل التاریخ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 310 of 1362

درفصل اول ودرعصر ویدی درفصل دوم شرح یافت ودرعصر اوستائی هم این موضوع کما لحقیقت دارد ورود خانه‌های کشورما مخصوصاً امودریا وهیرمند درین‌زمینه امتیاز بیشتری دارند . ملتفت باید بود که‌درفصل اوستائی تااینجائی که‌رسیده ایم اگرواضح ومستقیم موضوع رودخانه ها درمیان نیامده بصورت غیر مستقیم چه درباب تعین «آریانا ویجه» و چه در ضمن تشریح ۱۶ قطعه زمین خوب اوستائی ازبعض های آنها سخن گفته شده است مانند رود خانهٔ «وانگوهی دیتیا» یامحض «دیتیا» و«داراگا»وغیره که‌معمولاً اولی راعبارت ازآمو دریا ودومی راعبارت ازسردریا میدانند . بعض مدققین مثل «گایگر» دورود خانهٔ دیگر اوستارا عبارت از سردریا وامودریا میدانند که عبارت از «رانگه Rangha» و «اردویسورا Ardvisura» است و چون نام «اناهیتا» ربة النوع آب وحاصل خیزی که قدیم ترین ربة النوع اوستائی است وهمه پادشاهان اوستائی‌بنام اوقربانی‌ها تقدیم کرده‌اندهمیشه‌به کلمهٔ «اردویسورا» پیوست ومتصل است مدققین اورا ربة‌النوع «دریای آمو» تشخیص کرده اند بهرحال هرنام اوستائی‌را که برسررودآمو بگذاریم‌فرق نمیکند بلکه اهمیتش بیشتر میگردد ومعلوم میشود که‌این رودخانه در سر نوشت تهذیب اوستائی رول خیلی مهمی بازی کرده . همین‌قسم سردریا در منتهاالیه شمال شرقی خاك اوستائی دراوستا معروف است ونام هائی دارد که بالا بدان اشاره شد .

علاوه برورود خانه های فوق‌الذکر که بصورت متفرق درهر جاذکر شده وعلاوه برنام‌های‌رودخانه‌هائی که بااسم بعضی‌های آنهابرخی‌ازاراضی ۱۶ گانهٔ اوستا معروف شده است درزمیادیشت‌ازفقرهٔ ۶۶ تا ۶۹ عده‌ئی‌ازرودخانه های جنوب غربی آریانا که از کهستانات مرکزی‌واز دامنه های غربی وجنوبی کوه‌بابا سر چشمه میگیرند وعموماً خط‌سیر آنهابطرف هامون سیستان است ذکری بمیان آمده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 311 of 1362

ازموضوع تذکار فقرات مذکور واضح معلوم میشود که اوستا از سر چشمهٔ رود خانه های مذکور گرفته (مثلاً کوهای «ایو شیدا او» یکی از شاخه های کوه بابا) تاریزشگاه آنها بحیرهٔ کاسایا Kasaya (هامون سیستان) برتمام خط سیر آنها اطلاع داشته این رودخانه‌ها قرار ذیل اند :

هیتومنت : این رودخانه عبارت ازهیرمند است. نام آن تمام حوزهٔ هیرمند حتی کل سیستان راهم دربرمیگرفت چنانچه درفهرست اراضی ۱۶ گانه بدان اشاره شد درزمیادیشت فقرهٔ ۶۷ بصفت صاحب جلال و افتخار یاد شده وتذکار رفته که امواج کف آلودان تمام مصیبت‌هارا باخود می برد .

خواسپه Kvaspa : این رود خانه از جملهٔ معاونین رود هیرمند است و (اسپ خوب) معنی دارد شاید درحوزه آن اسپ‌های خوبی تربیه میشد زیرا فراموش نباید کرد که مورخین کلاسیك یونان از قوم «آریا سپه» شاخه ئی از آریاهای سوارکار درحوالی هامون سیستان اسم می‌برند وصاحب شهری هم به همین اسم بودند . بطلیموس جغرافیه نگار یونانی مصری این رودخانه را به نام «خوسپه Khuspa» یاد کرده و «سراورل‌ستن» ودارمستتر آنرا عبارت از رودخانه «خسپاس» میدانند .

هواستر Hvastra : این رودخانه با رودخانهٔ خواسپه پهلو به پهلو درفقرهٔ ۶۷ زمیادیشت ذکرشده وقرارتحقیقات «سراورل‌ستن» عبارت از رودخانهٔ خاش یاخاش رود میباشد. آب این رودخانه در بعض مواقع سال خیلی کم حتی خشك میشود .

فرادانا Fradatha : «فرادانا» عبارت از «فرارود» است . این اسم مرکب از دوحصه است «فرا» و «داتا» که اولی را فروجلال وشکوه ودومی را عدل وداد ترجمه کرده اند وبصورت غیرمستقیم اشاره به آبادی وحاصل خیزیهائی میکند که رود خانه به اراضی دوطرف خود داده است. «فرا» قسمت اول نام

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 312 of 1362

اوستائی رودخانه کلمه ایست که‌در ادوار باستانی در نام شهر بزرگی دیده‌میشود که در کنار این رودخانه معمور بود چنانچه «ایسیدور» از شهری بنام «فرا» اسم‌میبرد که تاحال نام آن ازبین نرفته وموجود است .

هورنا گو هیتی : این‌رودخانه باراول‌ازطرف «موسیو گلدنر» تشخیص‌شده (۱) یکسال‌بعد سراورل‌ستن موقعیت آنرا معین کرده است(۲) این‌رود خانه عبارت از « فرناکونیس» متذکره «پلینی» است حصهٔ اول این نام « هورین » به‌تدریج « هر » شده وعبارت از رودخانهٔ «هاروت» است که از گوشهٔ شمالی به هامون سیستان می‌ریزد .

علاوه بر کوها ورودخانه‌های کشورها دراوستا ازبعضی‌دریاچه‌ها هم ذکری بمیان آمده که‌راجع به‌موقعیت وتشخیص آنها نظریات مدققین تابك اندازه مختلف‌است. تنها راجع به(کاسپا) (۳) هامون سیستان شبهه‌ئی درمیان نیست زیرا اوستا این علاقه‌را خوب می‌شناخته و در زمانه های اخیر تا موقع نشر دین مقدس‌اسلام‌حتی ٤ـ٥ قرن بعدترهم آئین « زردشتی » درین‌حدود باقی بود ودو دریاچهٔ دیگر را که بنام‌های «چیچسته» یا « کیکسته » Chaichasta و هوسراوا Husrava یاد شده اند بعلت جنگ های پادشاهان خاندان اسپه با توریاها (تورانی ها) که کنار آنها واقع شده است « گاپکر » عبارت از ایسیك کل Issuk-Kul وسون کل Ssoon-Kul میداندونظریات دیگری‌هم درین باره است . (٤)

---

(۱) Drei Yasht (1884) (۲) « سر اورل ستن » کاشف بزرگ انگلیس در باب معلومات جغرافیائی اوستا مطالعات مفصل نموده وصورت مطالعات خودرا در۱۸۸٦ درهفتمین کنگرهٔ بین‌المللی مستشرقین در «وین» تقدیم کرده است .

(۳) این دریاچه به‌نامهای دیگری هم یاد شده .

(٤) بعض نقاط خارجی که پادشاهان آریانا برای جنگ در آنجا فشون فرستاده اند دراوستا ذکر شده درانجمله بعضی ازین دریاچه ها هم می‌آیند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 313 of 1362

قلمرو سلطنت و امپراطوری

دودمان پارا داتا و کاوی واسپه : مبحث جغرافیائی اوستائی از مباحث بسیار مفید ودلچسپ است واهمیت آنهم بدون مبالغه سراسر مربوط به کشور ما میباشد زیرا قراریکه دیده شد ۱۶ قطعه خاك اوستائی سر زمینی را تشکیل میداد که مورخین کلاسیك یونان و لاتین بنام « آریانا » یاد کرده اند . قراریکه درمبحث « سرزمین اوستائی » اشاره کردیم قطعات متذکره اوستا همه پیوست ومتصل بهم میباشد و این مسئله کمال اهمیت دارد زیرا واضح دیده میشود که مقصود اوستا قطعات خاك یك کشوراست که دران اولاد اصیل آریا زندگانی داشت .

پادشاهان « پارادانا » و « کاوی » و « اسپه » که اوستا فرشاهی آریائی را بهایشان نسبت میدهد وپرچم های سلطنتی آنها فراز کنگره های « بخدیم سریرام » دراهتزاز بود به قطعات ۱۶ گانهٔ اوستا سلطنت کرده اند و ۱۶ قطعه خاك اوستائی ولایات قلمرو آنها بشمار میرفت بعبارت دیگر این پادشاهان ازحوزهٔ سردریا تا هراویتی که به مفهوم اوستائی تا اوقیانوس هندرا دربر میگرفت و از هپته هند و (حوزهٔ سند) تاراغا (ری) حکمفرمائی داشتند و به لحاظ همین سابقه مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیك یونان و لاتین عین این حدود را برای آریانا معین کرده بودند ونظریات آنها در تعیین حدود آریانا وقتی فهمیده میشود که مبحث جغرافیائی اوستا مطالعه شود چنانچه یکی از مقاصد ماهم در مطالعهٔ آن همین بود . دراوستا خاك های داخل حدود این چوکات همه بصفت اعلی وخوب یادشده و مسکن مخصوص آریا تلقی گردیده است . تا گفته نماند که پادشاهان مقتدر پارا داتا و کاوی واسپه درخارج حدود آریانا بایاتوریاها درشمال و شمال شرق وبومی های مازندران وعناصر سامی بطرف غرب جنگ ها کرده ونابل به فتوحاتی شده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 314 of 1362

وبعضی های آنها صاحب مستملکات گردیده و امپراطوری تشکیل کرده اند چنانچه خود اوستا درمورد بعضی ازپادشاهان دودمان های مذکور مانند «یاما» «کاوی یوسا» (کی کاؤس) کاوی هوسراوا (کی خسرو) شهادت میدهد که بر «هفت کشور» سلطنت کرده و «امپراطوری آریائی» تشکیل نموده بودند. اصطلاح «هفت کشور» رابعضی ها کلان تر کرده ودنیای معلوم وقت تعبیر نموده اند ولی مقصد ازان خاك های خود آریانا ومستملکات آنست همین قسم اصطلاح «امپراطوری آریائی» که در مورد «کاوی هوسراوا» (کی خسرو) دراوستا ذکر شده وازگردش این پادشاه بزرگ در خاك های امپراطوری سخن بمیان آمده است واضح معلوم میشود که بعضی ازپادشاهان نیرومندپارداتا و کاوی واسپه موفق به تشکیل امپراطوری هائی شده بودند که دامنهٔ متصرفات آن خارج از حدود آریانا بطرف شرق وغرب انبساط داشت.

* * *

چیزدیگری که شرحش دراینجا بی مورد نیست بلکه کمال اهمیت دارد این است که قلمرواوستائی باحدود خاك هائیکه مورخین وجغرافیه نگاران کلاسیك یونانی ولاتین برای آریانا داده اند بهم سرمیخورد ونایك اندازه واضح معلوم میشود که این حدود وخاك ها درذهن باشندگان کشورما. تازمان ورود مورخین وجغرافیه نگاران مذکور روشن بود واز نیمهٔ اول قرن سوم قم به بعد به شهادت نگارشات آنها تثبیت شد. این حدود درفصل اول تحت عنوان (حدود آریانا صفحه ٤٤) ذکر شد واگر باخاك های اوستائی تطبیق شود کاملاً سرمیخورد. طبیعی دور های تاریخ در آن تغیراتی پیش کرده وآنرا خورد و کلان ساخته است معذالك بطلیموس جغرافیه نگار کلاسیك یونانی مصری که درقرن دوم مسیحی میزیست آریانا را به هفت ولایت ذیل تقسیم کرده است:

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 315 of 1362

(۱) مارجیانا (حوزهٔ مرغاب) (۲) بکتریانا (بلخ و بدخشان) (۳) آریا (حوزهٔ هری رود، ولایت هرات) (٤) پاروپامیزوس (هزاره جات و کابل تاسواحل رودسند معه نورستان و دارد ستان) (٥) در انجیانا (سیستان و قندهار) (٦) اراکوزیا (غزنی وسلسلهٔ کوه سلیمان تااندوس) (۷) جدورزیا (کچ ومکران بابلوچستان تااوقیانوس) قراریکه ملاحظه میشود درین تقسیمات سغدیان وپارتیا وتاتاکنه و کرمان نیامده و این مسئله مربوط به وقایعی است که تاقرن دوم مسیحی بمیان آمده است. چیزیکه مهم وقابل ملاحظه است اینست، که اصل حدود آریانا به اساس چوکات خاك های اوستائی معین شده بود وباقی تغیرات آنی مربوط بدوره ها و وقایع تاریخی است معذالك قسمت اعظم خاك اوستائی همیشه جزو آریانا بوده وهنوز هم تنها قلمرو افغانستان است که اکثر اراضی متذکره اوستا شامل آن میباشد.

دردوره های اسلامی مخصوصاً درتگارشات اعراب تقسیمات ولایتی کشورما شکل دیگری هم بخود گرفته است به این ترتیب که حصص شمال شرقی را باختر شمال غربی را غور حصص مرکزی وبعض قسمت های شمالی را کابلستان وحصص جنوبی را زابلستان جنوب شرقی را روه وجنوب غربی را نیمروز هم خوانده اند، درین تقسیمات کابلستان شامل: «مارجیانا، آریا، پارو پامیزوس» بود. زابلستان: «در انجیانا، حصهٔ از اراکوزیا، گدور زیا» رادربرمیگرفت. باختر شامل: «بکتریانا، تخارستان، ومناصفهٔ شمال شرقی پارو پامیزوس» بود. در روه: «بقیهٔ اراکوزیا وگدورزیا وحتی کچ ومکران» می آمد وبالاخره نیمروز «مناصفهٔ غربی در انجیانا و گدورزیا وسیستان» را دربرمیگرفت. غور شامل تمام کهستانات مرکزی و جنوب غربی بود.

اوستامدیا وفارس وشاهان ایشان را نمی شناسد. به این موضوع قبلا درین هم درمبحث تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بخدی مخصوصاً در صفحه (۲۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 316 of 1362

و ۲۱۳) اشاره شد وچون مسئلهٔ مهم و قابل دقت است در پایان مبحث جغرافیائی اوستا در آن باره جداگانه صحبت میکنیم زیرا روشن ساختن این موضوع به دو مسئلهٔ بزرگ ذیل روشنی می اندازد : اول در صورتیکه اوستا خاك های مدیا و فارس را نمیشناسد واز آنها اسم نبرده چطور بعض کسان ظهور اوستا را در خاك های مذکور نسبت میدهند ؟

دوم: در صورتیکه پادشاهان مدیا و فارس در اوستا ذکر نشده اند چند ین نتیجه بدست می آید : اول اینکه اوستا خیلی ها پیشتر از ظهور پادشاهان آنها به میان آمده است. دوم پادشاهانی که در اوستا ذکر شده اند غیر از پادشاهان مدیا و هخامنشی های فارس هستند. ازروی مطالبی که از شروع فصل سوم تا اینجا نگاشته ام مخصوصاً از روی دو مبحث تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بخدی (صفحه ۲۰۷) و سرزمین او ستائی (صفحه ۲۷۲) این مسئله واضح شده است اوستا با آن دقتی که از اراضی صحبت میکند چرا از مدیا و فارس نام نمی برد چرا طوریکه پروفیسر « گایگر » میگوید جزئی اشاره ئی به اکبتانا (همدان) واستخر ، سوز ، پرسپه پولیس ، هکاتو مپولیس سیروپولیس مراکز شاهان مدیا و هخامنشی فارس نمیکند؟ این مسئله نظر جمعی از محققین رابخود جلب کرده وحتی چیز یکه قابل دقت است این است که در بعض قسمت های جدید اوستا که در عصر پارتی و ساسانی تدوین شده باز هم اثری از پادشاهان هخامنشی ومدیا نیست حال آنکه در مقابل خاك های آریانا نقطه به نقطه ولایت بولایت به ترتیب ومسلسل ذکر شده وعلاوه برتذکار هر نقطه کوها ، رودخانه ها ، قلل مرتفعه ، دریاچه ها ، حوزه های رودخانه ها ، ممیزات طبیعی هر منطقه ، پایتخت مملکت وبرق های بلند آن بیگانگانی که در اطراف خارج خاك مذکور افتاده بودند همه باتفصیل وباجزئیات معلومات داده شده است پادشاهانی که اوستا بنام دودمان یارادانا و کاوی واسپه ذکر کرده مرکز شان بخدی (بلخ) و کشورشان مرکب از ۱۶ قطعه خاك اوستائی یا « آریانا » بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 317 of 1362

آئین اوستائی

ملاحظات عمومی : دربن شبهه نیست که «سرودویدی» همان طوریکه پیش از همه چیز جنبهٔ مذهبی داشت «اوستا» هم از همه بیشتر دارای یك مفکوره واصول و مقررات معین « است » و کتابی است که از یك آئین مشخص نمایندگی میکند. این دیانت درعرف ملل به نام های مختلف یاد شده برخی ازروی اسم وضع کنندهٔ آن « زرتشتر » آنرا « زواستری » گویند بعضی بمناسبت نام «اهورا مزدا» آنرا «مزدئیزم» یاد کرده اند' برخی این عقیده را بعلت مقابلهٔ عنصر خوب وبد «دوالیزم» خوانده' بعض کسان آتش پرستی گویند وعده ئی هم ازروی اسم کتاب' این دیانت را اوستائی میخوانند' این نام ها هر کدام مناسبتی دارد ولی بیشتر این مناسبت مربوط بیك عصر ووقت معین تاریخ تحول این دیانت وبعض دوره های آن است که بیکی ازین نام ها اگر سر بخورد به دیگری نمیخورد واگر سرهم بخورد از نقطهٔ نظر مفهوم همه اطراف آن رادر بر نمیگیرد لذا همان طور که سائر مشخصات این عصر را بنام « اوستائی » یاد کردیم آئین انوقت راهم به همین نام یاد میکنیم. درشروع فصل اوستائی این مسئله را ازپهلوهای مختلف شرح دادیم که اوستا وعصر آن وهمه چیزهائی که به آن نسبت میشود دامنهٔ تحول دورهٔ ویدی است. همان طوریکه گفتیم «زرتشترسپنتمان» یکی از «ریشی ها» یادانایان اخیر دورهٔ ویدی است . همانطور که گفتیم اوستا ادامهٔ سرودهای اخیر ویدی میباشدوحلقهٔ تسلسل آنهاراهم بوجود « گات ها» قدیم ترین قسمت اوستا بثبوت رسانیدیم . همانطوریکه زبان آخرین سرودهای ویدی وزبان گات ها قدیم ترین قسمت اوستا شباهت زیادبهم داشت' آئین اوستائی وآئین قدیم وید هم ازهم جدائی نداشتند ومشخصاتی دربین است که این دو

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 318 of 1362

دیانت‌را بهم پیوست‌میکند وحتی‌نشان‌میدهد که‌پیروان آنها دریك‌قطعه خاك معین زندگانی کرده‌اند چنانچه دراوائل فصل‌وبدی زمانیکه میخواستیم خانهٔ مشترك آریاهای کتلهٔ باختری‌را ثابت کنیم درمیان پارهٔ عوامل دیگر مثل تشابه زبان وادبیات وعنعنات وغیره یکی هم شباهت عقیده وآئین عصروبدی واوستائی‌رامثال آوردیم. پس آئین‌اوستائی‌غیرازتحولاتی که‌ازروزظهور خود حوالی‌هزار قم تاسه‌چهارقرن بعدازانتشاردین‌مقدس‌اسلام درداخل اصولات خود نموده دارای عوامل‌قدیمهٔ عصر ودیانت وبدی نیز میباشد .

آئین اوستائی ازروز ظهور خود درباختر درمرور زمانه درعصر ونقاط مختلفی که انتشار یافته، دوره‌های ترقی‌وبحران وتحولات زیادی را پیموده که اینجا موقع تذکار همهٔ آن نیست زیرابعض‌دوره‌های‌آن ازچوکات این فصل حتی‌تاریخ آریانا بیرون است لذا بصورت عمومی به‌تحولات آن اشاره نموده وبعدازان قیافه‌وشکل اصلی آن‌را به‌عصری که‌واردآن هستیم شرح میدهیم .

فراموش نباید کرد که آئین اوستائی ازروز ظهورآن درحوالی هزار قم درباختر تاامروزازبین نرفته وهنوزهم‌پیروانی‌دارد. این‌دیانت ازحوالی‌هزارقم تاموقع ظهور هخامنشی‌ها درفارس تقریباً ۵۰۰ سال منحصر به‌قلمرو اوستائی یعنی‌خاك‌های آریانا بود. دراثرفتوحات وتبلیغات دودمان سلطنتی بلخی اسپه وتعلقانی که‌بعدتر اشوری‌ها وهخامنشی‌ها پیدا کردند بجانب غرب نشرشد ولی عقاید سامی دران تاثیر افگند ودیانت اوستائی عصر هخامنشی شکلی داشت مخلوط‌باستارپرستی ودیگرمفکوره‌های‌سامی. درخود قلمرو آریانا هنوزهم تازمان فتوحات اسکندر این دیانت مختصات خودرا محافظه کرده بود . حمله وفتوحات‌اسکندرصدمهٔ مدهشی به‌آثار مذهبی ونسخه‌های‌اوستا رسانید. حتی قراربعض نظریات هرچه‌نسخهٔ اوستادرآریانا ونقاط فارس وجود داشت همه‌اش طعمهٔ حریق‌شد وبرباد گردید ونسخه‌ئی راهم اسکندر به یونان‌فرستاد. طبیعی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 319 of 1362

این پیش آمد مهلك ترین ضربتی بود که به آئین و معتقدات اوستائی رسید. معذالك بکلی از بین نرفت و محتویات اوستا کم و بیش چه در سینه‌ها و چه در نسخ متفرق ومخفی باقی ماند. یونانی‌هائی که بعد از فتوحات اسکندر چه در باختر وچه در فارس وچه در شام وسائر قطعات آسیای غربی متمرکز شدند و حکومت‌های محلی تشکیل دادند به‌دین وآئین اهالی کار و غرضی نداشتند. لذا بعد از سپری شدن یك دورهٔ بحران بزرگ مردم مجدداً به‌دیانت قدیم خود متوجه شدند طبیعی معتقدات وارباب انواع یونانی هم کم وبیش معروف شد.

در کشور ما آریانا این وضعیت دوام داشت و هنوز دولت مستقل یونان و باختری درباختر تشکیل نشده بود که اشوکا امپراطور موریا که تا جنوب هندوکش نفوذ یافته بود مبلغین بودائی را به‌خاك‌های شرقی آسیا فرستاد و در حوالی وسط قرن سوم ق م دیانت بودائی در شرق آریانا معمول شد و آهسته آهسته بنای انتشار را به طرف قلب مملکت وصفحات شمال آن گذاشت و در اوائل قرن ۲ ق م به باختر هم نفوذ کرد. (۱)

چون دولت یونان و باختری آریانا درین وقت به منتهای قوت رسیده ونقشهٔ فتوحات خاك هندی مدنظر پادشاهان آن بود نشر دیانت بودائی را از روی سیاست استعماری خاك هندهم قبول دارشدند. به این ترتیب آئین اوستائی روز به‌روز و به تدریج ضعیف شده وزمینه را درمناصفهٔ شرقی آریانا چه درشمال وچه درجنوب هندوکش برای بودیزم خالی کرده رفت وبدون اینکه بکلی از بین برود مرکز ثقل آن بصورت غیر محسوس به‌مناصفهٔ غربی آریانا وازانجاهم مخصوصاً به حوزهٔ هیرمند وسیستان وحوالی هامون منتقل شد.

این دوره ایست که درمناصفهٔ شرقی خطهٔ بلخ ـ قندهار، بودیزم عمومیت دارد ولی دیانت اوستائی بکلی از بین نرفته و درحصص غربی خط مذکور پیروان

(۱) صفحهٔ ٤٤١ وبعد جلد دوم کتاب گریگ وبودیك کندهارا تالیف موسیو فوشه.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 320 of 1362

اوستائی عمومیت دارند و بودیزم درانجاها راه نیافته است .

پارت‌های باختری که مقارن تشکیل سلطنت مستقل یونان و باختری در هیرکانیا بنای سلطنت جدید را گذاشتند و بعداز آن بطرف خاك های فارس پیشروی نموده و آن خاك هارا از سلطهٔ یونانی بیرون آوردند کار بزرگی که کردند به جمع آوری خاطره‌ها و تشکیل متن اوستا صرف مساعی کردند و این رویه در عصر ساسانی تعقیب شد وچون دیانت اوستائی در غرب آریانا مخصوصاً در حوزهٔ هیرمند وسیستان واراضی اطراف هامون مرکز آرامی یافته بود در بعض قسمت های جدید اوستا خاطره های زیادی به آنجا مربوط است .

برگردیم به آریانا، درعصر کوشانی های بزرگ باوجودیکه دیانت بودائی مخصوصاً درمناصفهٔ شرقی مملکت به منتهای شکوه وعظمت خود رسیده بود حتی قرار بعض نظریه‌ها ، دیانت رسمی مملکت شده بود، بازهم خاطرات ومقررات آئین اوستائی ازبین نرفته وتقریباً تمام ارباب انواع اوستائی روی مسکوکات سلاطین مختلف کوشانی نقش است واز آن مختصراً بعدتر ودر جلد دوم این سلسله تاریخ درفصل کوشانی به‌تفصیل صحبت خواهم نمود. درین شبهه نیست که بودیزم میدان رقابت را مخصوصاً درمناصفهٔ شرقی مملکت برده وعقاید دیگر که اینجا موقع شرح آن نیست هم ظهور کرده بودولی پیروان اوستادر حوزهٔ هیرمند وسیستان باقی مانده وتازمان ظهور دین مقدس اسلام وورود عساکرعرب درپای دیوار های زرنج وبست، این دیانت باقی بود وهمین حال رادرخاك های فارس داشت ودر مقابل نیروی فاتحین عرب، پارسی‌ها به‌خاك هند پناه برده وتاحال به‌این دیانت پابند اند. پس به ترتیبی که گذشت آئین اوستا دارای دوره های ذیل است که هر کدام شامل پارهٔ ممیزات مخصوصی میباشد .

(۱) دورهٔ قبل از زوراستری که در آن عوامل دیانت ویدی داخل است

(۲) عصر « گاتها » یادورهٔ صاف وقدیم اوستائی که سراسر مختص به‌باختر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 321 of 1362

وعصر ویشتاسپه وخود زرتشتر سپنتمان بلخی است که تقریباً پنجصد سال را دربر میگیرد.

(۳) عصر هخامنشی که آئین اوستائی در فارس سرایت نمود ومعتقدات سامی در آن مخلوط شد.

(٤) دورهٔ بحران معاصر فتوحات اسکندر.

(٥) دورهٔ پارتی که آنرا عصر تاریك زور استری میخوانند و در اخیر آن شاهان پارتی شروع به جمع آوری خاطرات قدیمه نمودند.

(٦) عصر ساسانی که آئین اوستائی بکلی در قلمرو سلطنت آنها تجدید ودو باره احیا گردید.

(۷) دورهٔ معاصر فتوحات مسلمین.

این دوره ها هر کدام ازخود ممیزاتی دارد که شرح همهٔ آنها هم از موضوع این فصل وهم ازچوکات تاریخ کشور ما خارج است، لذا به آنچه که در قسمت عمومیات گفته شد اکتفا نموده واصل اساس این دیانت رادریکی دو مرحلهٔ اول آن که جزء مرام این فصل وتاریخ کشور ما است شرح میدهیم.

* * *

در فصل دوم تحت عنوان «عقاید» (صفحهٔ ۱٤۱) متذکر شدیم که آریاهای عصر ویدی دینی به معنی مشخص و معین این کلمه با مقررات ورسومات متعلقهٔ آن نداشتند، امید وبیم از عناصر نورانی وظلمانی ایشان رابه احترام وترس ازعناصر وادار کرده بود. به وجود خالق کائنات هم تاحدی بی برده بودند واجداد راهم احترام وستایش میکردند.

دردیانت اوستائی این چیزها هم هر کدام بجای خود انبساط یافت وباقوت بیشتر شکل معین تری بخود گرفت. در فصل دوم شرح دادیم که عناصر طبیعی درعصر ویدی ستایش واحترام میشد این مسئله درعصر اوستا شکل معین مقابلهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 322 of 1362

عناصر روشن وخوب را باعناصر تاریك وبد بخود گرفت واین مفکوره تهداب آئین او ستائی را تشکیل داد و بصورت عمومی قوه خوب وبد ، مفیدومضر روشن و تاریك در مخیلهٔ این وقت شخصیت پیدا کرده و صاحب نام هاشد. چنانچه قوهٔ نیکی را «سپنته مینو» وقوهٔ بدی را «انگرومینو» مینامیدند وآنهارا «خردمقدس» و«خردخبیث» هم ترجمه کرده اند. اگرچه اساس آئین اوستائی برروی مقابلهٔ همین دو قوهٔ روشن و تاریك ، نیك وبد ، مفید و مضر گذاشته شده بود معذالك «اهورامزدا» (هرمزد) در رأس همه حکمفرمائی میکرد. بهاین ترتیب ملتفت بایدبود که هرمقابله وستیز که بود در میان «سپنته مینو» و«انگرومینو» بعمل می آمد ودر مقابل اهورا مزدا کدام قوهٔ فاعل خبیث وجود خارجی نداشت.

پس «دوالیزم» اوستائی درکلیات ها مفهوم مخصوص ومعینی داشت به این ترتیب که «اهورامزدا» (هرمزد) به تنهائی نظام کاینات را اداره میکرد ومقابله میان قوه نیکی وبدی ، میان خیروشر ، میان نور وجدان و تاریکی های شهوت نفسانی بود که آنهم بازوح خوش بینی که درین دیانت موجودبود بامراعات قوانین اخلاقی به فتح وغلبه روشنی برتاریکی منتهی میشد.

اوستا درحقیقت حیات وتمام مربوطات آنرا دوجنبه داده بود که یکی آن نور وروشنی ودیگر آن ظلمت وتاریکی بود. جنگ وستیز خواهشات نفسانی وهدایات وجدانی وعقلی انسانی مظهر همین دو مفکوره است که اوستا آنرا خارج وجود فردی بشری عمومیت داده ودرهرمورد مقابله وستیز وعزم واراده را توصیه کرده وآخرهم به غلبهٔ روشنی های وجدان برتاریکی های خواهشات نفسانی اطمینان داده است. پیشتر گفتیم که «سپنته مینو» و«انگرومینو» یعنی عنصر خوب وبد اساساً درنبردبودند ، پس روشنی ها ومحاسن مادی ومعنوی یکطرف وسیاهی وخباثت طرف دیگر صف بسته بود وهمین رویه باعث شد که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 323 of 1362

دردیانت اوستائی مجموعی از عناصر نورانی وظلمانی بمیان آید و صاحب شخصیت ونام ونشان شود. عناصر نورانی بارولی که بازی میکردند مقام بلندی دردیانت اوستائی پیدا کردند ومجموعهٔ آنهارا بعضی‌ها ارباب انواع اوستائی خوانده‌اند ولی ملتفت باید بود که مانند ارباب انواع یونانی نمایندهٔ مادیات نبودند وآنها را بامجسمه‌ها نمایش نمیدادند بلکه عموماً شخصیت‌های معنوی داشتند وآنهارا رویهمرفته «یزاتا» میگفتند و«امشه سپنته» Amesha-Spenta یعنی «ارواح پاك جاویدانی» درقطار آنها می آمدند وعدهٔ آنها به ترتیب ذیل به شش میرسید:

(۱) وهیومانو Vhou-mâno (فکر خوب)

(۲) اشاوهیشته Asha-vahishta (بهترین تقدس)

(۳) خشه‌ترهوریا Khshathra-varya (سلطنت عالی)

(٤) سپنتا آرمتی Spenta-Armati (حس اعتدال)

(٥) هروتات Hervatat (سعادت وصحت)

(٦) امرتات Amertat (جاویدانی)

امشه‌سپنته هرکدام‌ازخود وظیفهٔ داشت‌مثلاً «وهیومانو» محافظ رمه‌ها بود. اشاوهیشته، رب النوع آتش شمرده میشد وتقریباً قاصد اهورا مزدا بود. سپنتاارمتی محافظ زمین و هروتات و امرتات بخشایندهٔ سعادت وخوش بختی وطول عمر تلقی شده بودند وبر آب ونبات سلطنت داشتند علاوه برین قواهای مفید وعناصر دیگری‌هم‌بود که‌دسته «سپنته مینو» یا «خردنیك» را درمقابل «انگرومینو» (ارواح خبیث) یادیوها وشیاطین تشکیل‌میداد.

سویه‌اخلاقی: رویهٔ‌اخلاقی‌یك ملت‌علامهٔ‌ممیزهٔ‌میزان رشداجتماعی‌وحیات مادی ومعنوی‌آن میباشد. اساس‌آئین اوستائی‌قراربکه دیده‌شد برسرمقابله قوه‌نیك وبد گذاشته شده بود وبااین وضعیت انتخاب ومسئولیت همه‌به‌اختیار

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 324 of 1362

مردم بود قرار اصولات او ستائی بشر مخلوق (هرمزد) بود و از روز تولد جزء قلمرو کشور نورو روشنی بشمار میرفت ولی چون ازادخلق شده بود انتخاب حق خود اوبود ودر حالیکه سعادت و نجاتش بهمین انتخاب تعلق داشت درفتح وفیروزی آخری نور برظلمت هم سهیم وموثربود . زیرا هرعمل نیك بشر قوه عمومی نور وروشنی را تقویت میکرد وهرعمل بد قوه ظلمت وتاریکی را نیرومند میساخت بناء علیه بشر بایدطرف خوبی وروشنی را انتخاب میکرد تانور فاتح میشد ونجات او بافتح وپیروزی روشنی برتاریکی صورت میگرفت .

علاوه برین چیزدیگری که دراخلاقیات پیروان اوستائی تاثیر زیاد داشت عقیده به نظارت اعمال و کردار بود که ازطرف « امشه سپنته » بعمل می آمد وهر کار خوب و بدتشخیص وتحریر میشد . بهاین ترتیب آئین اوستائی پیروان خودرا به راه روشنی و نیکو کاری آورده وهرشخصی را آزادی در انتخاب راه روشن وتاریک داده واز نگرانی اعمال خوب و بد خبردار ساخته بود وراه سعادت ونجات فردی را درغلبه وپیروزی محاسن اخلاقی منوط ساخته بود وبهاین ترتیب هرفرد مکلف بود که مانند سربازمجهز بامراعات اصولات اخلاقی ونیکوکاری بهمفاسد وتاریکی ها وخواهشات نفسانی فایق آید .

هومته ' هوخته ' هورشته : روی هم رفته قوانین اخلاقی اوستائی به اساس واجرای سه مطلب گذاشته شده بود که بحیث فورمول مشخص در آمده وآن عبارت از هومته ' هوخته ' هورشته یعنی «پندارنیك ' گفتارنیك ' کردارنیك» است . بهاین اساس پیروان اوستائی مکلف بودند که فکر ' وزبان وعمل خود را از لوث وکثافت پاك کرده نه تنها ازراه زبان وعمل به کار های ناشایست اقدام نکنند بلکه درفکر وخیال خود هم آنرا خطور ندهند . پیروان اوستائی به روز اخرت وپرسش وجزای اعمال عقیده داشتند . او ستا به پیروان خود بصورت عمومی پاکی ونظافت ظاهری وباطنی یعنی بدنی وروحی ' راستی ' راستکاری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 325 of 1362

مروت ، سخاوت وخیر خواهی راتوصیه‌نموده ودروغ گوئی‌را بد ترین گناهان شناخته است .اوستاسفارش شدیدی داده که‌زمین ، آتش وآب پاك نگه شود ومخصوصاً ازلوث جسد مردگان محافظه گردد . از همین جهت آتش علامه پاکی قرار گرفت وافراط درین‌راه بجائی‌رسید که‌این‌د یانت به‌آتش پرستی معروف‌شد وگرنه فرار یکه ملاحظه میفرمائید دراوائل موضوع پرستش آتش بکلی‌درمیان نبود. همین‌قسم‌مراعات پاکی‌زمین مخصوصاً ازلوث‌جسدمردگان سبب‌شد که‌مرده‌را به‌زمین دفن نکنند ودربلندی‌ها وقله‌های کوه بگذارند تامرغان هوا خورده وناپدید شود .

مقایسه بین بعضی نام‌های ارباب انواع ویدی و او ستائی : همان طور که «زرتشتر» خودش در قطار ریشی‌های«ویدی» ظهور کرد و« گات‌ها» قدیم ترین قسمت اوستا ازحیث زبان ومفکوره واسطه ارتباط بین آ خرین کتب و یدی و باقی حصص‌اوستا میباشد درنام‌های ارباب‌انواع ویدی واوستائی‌هم شباهت زیاد موجود است. حتی بعضی ازین اسما یك‌چیز است که تلفظ آن جزئی‌فرق کرده، دربرخی دیگر مفهوم آن‌منقلب شده بهرحال مقا یسهٔ آنها درتاریخ تحول عقایدعصرویدی واوستائی درآریانا کمال‌اهمیت‌داردوهر کدام بجای‌خود نشان‌میدهد که‌این دومدنیت باتمام مربوطات‌آن درسرزمین آریانا عزض وجود کرده است ویك سر زمین ویك خاك است که نبوغ مدنی، فکری اخلاقی ، مذهبی، تهذیبی ، اجتما عی، ادبی آن موافق مقتضا یزمان تحو ل وبه رنگ های دیگر ظهور کرده است

مد قفین به‌این نظریه معترف اند که «وارونا» بزرگترین رب‌النوع عصر ویدی که بعضی ها اورا رب‌النوع آسمان ها تعبیر کرده اند، درعصراوستائی بنام « اهورامزدا» شناخته‌شده‌است ومیگویند که «اهورامزدا»صفت‌جدیدی است که او ستا به او داده است و معنی‌آن «دانای‌توانا» است و این مفهوم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 326 of 1362

معنوی است که پیروان آئین «ویدی» به‌اوداده بودند. بعضی‌های دیگر میان کلمه «وارونا» و«اهورا» مبا ینت زیاد نمی‌بینند حتی مربوط به‌این مطلب کلمه دیگری هم در «وید» داریم که«آشورا» است وبر مجموع ارباب‌انواع نورانی تطبیق میشود که‌درعصرویدی‌ازان کلمه«اهورا»عرض‌وجود کرده‌است اسم دیگر که‌درعقاید عصرویدی و اوستائی کشورما قابل مقایسه است «میتهرا» و« میترا» است که‌رب‌النوع آفتاب میباشد ومفهوم آن در وید و او ستا تغیر نکر ده‌ودر تلفظ آن جزئی اختلافی که بعمل آمده عبارت از سقوط (ه) است . ا بن ا ختلا ف تلفظ زا دهٔ مر و ر ز ما نه ا ست چنا نچه همین کلمه را ا گر تعقیب کنیم می‌بینیم که‌در عصر کوشانی تاریخ مملکت‌ما بازهم کمی بیشترتغیر کرده وشکل «میرو»بخودگرفته است‌چنانچه‌روی‌مسکوکات کنیشکاوهووبشکا با کمی‌نرمی‌وسختی‌حروف‌علت وتشدید حروف صدادار بصورت‌های‌ذیل‌تحریر است : Miypo ، Meipo ، Mippo ، Miiopo ، Mopo (۱) و در ادبیات دری بشکل «مهر» باقی ماند وهنوزهم معنی آن آفتاب است .

همین قسم«امشه‌سپنته»(ارواح نورانی) که دراوستا ذکر شده وبیشتر ازان اسم بردیم درويد مقابل خود ادیتیا Adityas دارد که دارای عنوان ووظایف اخلاقی جدید شده اند .

«دیوا» محض کلمه‌ئی که در«ودا» ارباب‌انواع ومخصوصاً ارباب انواع مفید ونورانی را دربرمیگرفت دراوستا بصورت «دیو» باقی است ومفهوم آن منقلب‌شده وبرشیاطین وارواح خبیث اطلاق میشود ومقابل مفهوم جدید آن درسرود ویدی کلمه را کشا Rakshas موجود است که شیاطین وعناصر مضررا دربرمیگرفت . همین‌قسم میتوان«سوما» و«هوما» ، اگنی و«اثار»یعنی‌مشروب وآتش ودیگر چیزهای این دودیانت آریانا را بهم مقایسه کرد .

---

(۱) ارباب‌انواع زوراستری درمسکوکات هندوسیتی (کوشانی) تالیف سراورل‌ستن بیتی ۱۸۸۸ . ملتفت باید بود که (P) در کلمات مذکور آواز (R) را میدهد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 327 of 1362

عناصر طبیعی : آئین اوستائی باوجودیکه بخود شکل وخواص معینی گرفت وازپرستش عناصر طبیعی که درعصر ویدی وجود داشت یك قلم مجزی شد وبه ترتیبی که شرح داده شد تحت نظام جدیدی درآمد. معذالك احترام عناصر طبیعی بحیث عوامل مفید وارباب انواع فرعی درآن دیده میشود وحتی بعضی ازین عناصر مثل آتش وآب شخصیت هائی بنام اشاوهیشته Asha-Vahishta وهرواتات Harvatât درقطار ٦ «امشه سپنته» هم داشتند . چون این عناصر درخوداوستا شخصیت مهم داشتند وبعضی های آنها ازعصر اوستائی وحتی ویدی هم بیشتر درخاك های دوطرفهٔ هندوکش رولی بازی کرده اند وبعضی های آنهم باعث ظهور یك سلسله ادیان دیگر دراراضی آسیای شرقی واراضی متصل حوزهٔ بحر مدیترانه وحتی اروپا شده اند بیمورد نیست که اینجا ازآنها تذکاری بمیان آید .

آتش : اگر چه آتش دراوستا بنام «اتار» یاد شده ولی قراریکه بیشتر شرح دادیم درمیان «امشه سپنته»، «اشاوهیشته» ازان نمایندگی میکرد ولی واضح معلوم نمیشود که مقصد ازین نمایندگی شخصیتی است که برای آتش قایل شده بودند یامفهوم مادی آن، بهرحال قراریکه درمبحث عقاید اوستائی شرح دادیم وظیفهٔ اساسی پیروان «زرتشترسپنتمان» مقابله با ارواح خبیثه وستیز باخواهشات نفسانی وعناصر تاریك ومضر بود .

آتش باروشنی ظاهری وحرارت خود وفایده ئی که بحیات بشری رسانیده ازروز کشف خود درمیان همه اقوام جهان بحیث یك عنصر مفید تلقی گردیده است وکشف واستعمال آن یکی ازعواملی بود که درهرگوشهٔ جهان بشریت را به مرتبهٔ جدید تمدن واصل گردانیده است .

باشندگان آریانا در عصر اوستائی با سابقهٔ که قبل برین در عصر ویدی درتشخیص عناصر نورانی طبیعی داشتند نسبت به سائر ملل جهان برای آتش مقام مهمتری قایل شده بودند واورا بنام « اگنی » می شناختند ونسبت به همه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 328 of 1362

ارباب انواع برای اوسرود های بیشتری ساخته بودند (صفحهٔ ۱٤۹) اوستا آتش را مقدس و پاك ترین همه عناصر محسوب میداشت و آنرا انعکاس نور «اهورامزدا» قلمدادمیکرد. علاوه برین آتش علامه صفای اخلاق و بزرگترین حربه درمقابل دفاع ارواح خبیثه ودیوان شمرده میشد چنانچه عقیده داشتند که شب هنگام، هنگامیکه سیاهی شب فرامیرسیدوارواح خبیثه (دیوها وشیاطین) مشغول فتنه انگیزی میشدند تنها روشنی آتش عامل ترس و فرار آنها شده میتوانست. ازین رو آتش را پسر ونور وعلامهٔ «اهورامزدا» تصور میکردند وازهمین رهگذر به آن احترام میکردند. روشن کردن آتش در کانون خانواده درعصر ویدی در آریانا رواج داشت وچون آتش درعصر اوستائی مقام بلند تری پیدا کرد طبعی روشن کردن آن نه تنها در کانون خانواده و حفاظهٔ آن بطور همیشگی عمومیت یافت بلکه در آتشکده هاهم رواج پیدانمود. ناگفته نماند که نگهداری آتش در کانون خانواده یکی ازعادات قدیم اکثر اقوام هندواروپائی است این کار درعصر ویدی واوستائی در آریانا منحصر نبوده جرمن ها، رومن هاهم در زمانه های نسبتاً جدید به آتش کانون خانوادگی احترام میکردند بهر حال درعصر اوستائی باشندگان آریانا چنین عقیده داشتند که بهترین حربه اضمحلال عناصر مضره آتش است بناءً علیه روشن کردن آنرا درکانون خانواده وحفاظت آنرا شب وروزیکی ازوظایف مذهبی خود می شمردند ومعتقد بودند که در روشنی آتش «سپنته مینو» یاخرد مقدس محافظ ایشان وخانوادهٔ شان است وعناصر مضره کاری ساخته نمیتوانند. به اساس همین رویه وعقیده آتش کده هائی خارج کانون خانواده هم ساخته شد، وآتش کده هائی مخصوص موبدان وشاهان عرض وجود کرد وآتش وآتشکده به اندازه ئی در دیانت اوستائی صاحب مقام بزرگ شد که دیانت مذکور را آتش پرستی هم نامیدند.

آب: آب هم دراوستا صاحب شخصیت بود واز خود رب النوعی داشت که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 329 of 1362

اورا «اپام نپات» Apam-Napāt میگفتند اینجا فوراً متذکر میشویم که این رب‌النوع در دورهٔ اوستائی کشور ما عرض وجود نکرده بلکه در عصر ویدی تاریخ ما هم به همین نام یاد شده و بلاشبهه خاطره‌ئی از عقاید دوره‌های قبل‌التاریخ مملکت ما هم در آن نهفته است وازان پایان‌تر بحث خواهیم نمود.

اسم اوستائی «اپام نپات» بصورت تحت‌اللفظ «پسر آب» معنی دارد. نام «ویدی» اوهم عیناً همین است. اصلاً این کلمه چه در اوستا وچه در وید به زبانهٔ برقی اطلاق میشد که در ابرها نهفته است و چون آب باران هم از ابرها میریزد مسکن ومقر او را درابرها می‌پنداشتند.

آب باقوهٔ نامیه‌ئی که در خود نهفته داشت خیلی ها بیشتر از عصر اوستائی وویدی در دوره‌های قبل‌التاریخ کشور ما ستایش واحترام میشد. ازروی خود اوستا واضح معلوم میشود که پیش ازینکه زرتشتر عرض وجود کند آریاهای باشندهٔ دوطرفهٔ هندوکش آنرا ستایش میکردند واز او استعانت میخواستند.

دراوستا رب‌النوع آب بنام دیگر «اردوی‌سورا اناهیتا» Ardvi-sûra Anahita هم یاد شده وحتی میتوان گفت که نام اصلی او همین است وبصفت ربة‌النوع خوانده شده این ربة النوع پیش از عصر زوراستر در کشور ما معروف بود. گایگر به‌این عقیده است که «اردوی‌سورا» Ardvi-sûra اصلاً نام رودخانهٔ بزرگ اکسوس (امودریا) بود وبرای اثبات نظریهٔ خود پارچه ئی از متن اوستارا آورده که ترجمهٔ آن چنین است: «ما «اردوی سورا اناهیتا» را که از تمام رودخانه‌های روی زمین عریض‌تر است وباشدت تمام از کوه «هوکریا» پایان شده وبه دریاچهٔ «ورو کاشا» می‌ریزد ستایش میکنیم. وقتیکه «اردوی سورا اناهیتا» داخل این دریاچه میشود وبه آن می‌ریزد تمام سواحل ووسط آنرا موج فرامیگیرد. این رودخانه هزار بازو وهزار شاخه دارد وهریك از بازوها وشاخه‌های آن برابر چهل روزه راه سوارکار خوبی طول دارد.»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 330 of 1362

کاپیگر این پارچه را ازمتن اوستا ازفقرهٔ ۳ و ٤ ابان یشت یا یشت ٥ نقل کرده ودراطراف آن تبصره کرده میگوید : « آنچه که بالا ذکر شد تصویر رودخانهٔ بزرگ وپر آبی است که دارای معاونین متعدد میباشد واگر بهاصل مسکن ملت اوستائی ، آنطوریکه ازخلال معلومات جغرافیائی خود اوستا برمی‌آید نگاه بکنیم بلاشبهه ملتفت میشویم که «اردوی سورا» عبارت از رودخانهٔ اکسوس (آمودریا) است وکسانیکه مسکن ملت اوستائی را بطرف غرب قرار میدهند برای تعین رودخانه «اردوی سورا» هیچ چیزی درمقابل خود ندارند . » (۱) ملتفت بایدبود که «اردویسورا اناهیتا» تنها نام جریان آب رودخانه اکسوس نبود بلکه «یزاتا» یاژنی این رود خانهٔ بزرگ راهم نمایندگی میکرد وحتی گفته میتوانیم که اساساً مقصد اصلی اوستا از «اردوی سورا اناهیتا» ژنی باربة‌النوع رود خانه اکسوس بود .

اوستا ، ابان یشت یا یشت پنجم خودرا سراسر وقف ستایش این ربة‌النوع کرده . دارمستتر کلمهٔ «اردوی سورا اناهیتا» را «قوهٔ عالی مطهر» ترجمه کرده ومیگوید که مقصد ازآن سر چشمهٔ طبیعی است بالای کوه «هو کیریا» که ازبلندی بهستاره میخورد وازآن باصطلاح اوستا تمام رودخانه های زمین پایان میشود (۲) درماخذ جدیدتر اردویسور Ardvîsûr نام رود خانه شده واناهیت Anahît ژنی یا ربة‌النوع آنرادر بر میگیرد .

بهاین ترتیب کلمهٔ «اردوی‌سورا» از «اناهیتا» جدا شده و «اناهیتا» بحیث ربة‌النوع آب ورودخانهٔ امووریة‌النوع زمین وفراوانی وحاصل خیزی زمین وحتی قوهٔ تانیث زن وغیره درصفحات باختر در آریانا وخارج سرحدات دوام کرد.

(۱) صفحه XLV (٤٥) مقدمه جلد اول مدنیت ایرانی های شرقی در زمانه های قدیم ترجمهٔ انگلیسی داراب دستور «پشوتان صنجانا»

(۲) «هو کیریا» یکی ازقلل پامیراست .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 331 of 1362

از روی یشت پنجم اوستا معلوم میشود که اناهیتا بحیث ربة النوع آب ورودخانهٔ امودر زمان زرتشتر باشکل واندام ووضعیت معینی که پایان شرح میدهیم درخاطرها ترسیم شده بود . اوستا ازین ژنی باربة النوع طوری صحبت میکند که کسی قیافه وصورت شخص زنده ویا هیکل مجسمه ئی راتعریف کند علاوه برین همین یشت ۵ که وقف ستایش «اناهیتا» شده قسمت تاریخی هم دارد وآن عبارت ازین است که نه تنها از «یاما» گرفته به بعد تمام پادشاهان وپهلوانان آریانا ازاو استعانت خواسته و بنام اوقربانی تقدیم کرده اند بلکه «اهورا مزدا» وزرتشتر همه از اواستمداد کرده اند وازین مسئله وازین یشت وازسائر قسمت های اوستا واضح معلوم میشود که «اناهیتا» یکی از ربة الانواع قدیم باختری است که پیش ازعصر اوستا ووید مجسمه های آن در دوره های قبل التاریخ کشورما همراز حوزه اندوس (سند) وا کسوس (امو دریا) کشف شده ودراراضی غربی آسیا از سوزوعیلام وبین النهرین وآسیای صغیر وفلسطین وقبرس وبلقان ومصرهم بدست آمده است ومعلوم میشود که در دورهٔ کلکولی تیك ازسواحل سندتا وادی نیل وشرق مدیترانه آنرا می شناختند . مجسمه های اوعموماً بشکل زن ونیم تنه است ومدققین معمولاً دربن وقت ها اورا «مادر کبیر» یا ربة النوع مادر خوانده اند وچون او را ربة النوع زمین وقوهٔ نامیهٔ آن میدانستند نیم تنه نمایش میدادند زیرا تصور میکردند که مناصفهٔ بدن او زیر زمین است .مجسمه های اودرخاك های آریانا ازوادی سند (موهنجودیرو) وگدورزیا (بلوچستان) وباختر (خرابه های شهر بانو ۱۸ کیلومتری شمال تاشقرغان) از گل پخته بدست آمده است . (۱)

(۱) سرجان مارشال که در موهنجودیرو وهریه بلوچستان درزمینهٔ قبل التاریخ حفریات نموده به این عقیده است که از روی کشف مجسمهٔ این ربة النوع ازسندتا نیل، معلوم میشود که پرستش آن در عصر کلکولی تیك تمام این ساحهٔ وسیع رافرا گرفته بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 332 of 1362

اوستا درابان یشت ازفقرهٔ ۱۱۹ گرفته تا ۱۳۲ قیافه وشکل وزیورات اناهیتا رامفصل تعریف میکندواینك آنرا خلاصه میکنم : «اناهیتا بشکل دختر جوان وقشنگی پیراهن طلائی پوشیده ،قدبلند ، اندام زیبا دارد، آثار پاکی ونجابت دراوهویدا است کمرش بسته است. وقبای حاشیه‌زرین دربر کرده‌است قرار رواج وقت گوشواره های بزرگ مربع طلائی پوشیده و گلو بندی در گلوی قشنگش دیده میشود . کمرش رابسته تاسینه هایش زیباتر وبشکل اصلی آن جلوه کند . برسرش تاج طلائی است مدور مرکب از صدستاره که هر کدام هشت رخ دارد وبین هم بارنجبره ها خوش شکل متصل است ولباس های او از بهترین پوست سمور آبی است که نگاه را خیره میکند وچنین تصور میرود که روی صفحهٔ طلا نقره کار شده باشد. »

* * *

ربة النوع مادر که دردوره کلکولی نیك قبل التاریخ در کشورها معروف بود ومجسمه های آن پیدا شده در عصر اوستائی بنام « اناهیتا » وبشکل زیبای دختر جوانی معرفی شد وبصورت خصوصی تر ربة النوع رود خانه امو تلقی گردید زیرا آب این رودخانه بامعاونین آن باعث آبادی وسرسبزی صفحات باختر وسغدیان یعنی کانون اولی اوستائی شمرده میشد . بعد از عصر اوستائی درامتداد جریان امو ودیگر نقاط باختر معابدی بنام « اناهیتا » وجود داشت. « راولنسن » در کتاب « بکتریای » خویش ذکر میکند که یکی از مجلل ترین معابد « اناهید » یا « انائیتس » که پارسی ها آنرا تاناتا Tanata واوستا « اناثیا » خوانده در شهر بکترا وجود داشت (۱) معروف ترین معبد اناهیتا پیش از سلطه هخامنشی در کشورها درباختر وجود داشت وقرار اشاره راولنسن محتملاً چندین قرن پیش از ظهور این پیش آمد این معبد معروف در باختر

(۱) صفحه ۸ بکترا تالیف اچ . جی راولنسن طبع لندن ۱۹۱۲ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 333 of 1362

تعمیر شده‌بود وسیروس هخامنشی بعدازجنگ‌های اول ومراجعت خودبرستش آنرا به‌مدیا وفارس انتقال داد وازین به‌بعد فارسی‌ها هم‌اناهیتارا ثنا خنند ومعابدی مثلاً درا کتابا (همدان) برای اوساختند ودرزمان «ارتاکزارسس منمون Mnemon (Artaxerxes) (۳۶۲-۴۰۴ ق م) که‌ازپیروان جدی‌اناهیتا بود پرستش آن درخاك‌های فارس خیلی‌ها معمول‌شد.

همین «اناهیتا» اوستائی با ختری ربة النوع آب ورودخانه امو یا قراریکه بعضی ها میگویند ربة‌النوع سرچشمه آموبدان شکل زیبای دختر جوان وقشنگی که‌درابان یشت اوستانعریف شده درادبیات عربی‌وفارسی شکل «ناهید» بخودگرفت ونام‌ستاره «وینوس» هم‌شد وعلامهٔ‌فارقه زیبائی زن گردید چنانچه ناهیدمخصوصاً درموردزن‌هائی اطلاق‌میشد که‌سینه‌های‌زیبا وبرجسته میداشتند.

میتهرا: درجمله عناصرطبیعی که درعصر ودیبات اوستائی مقام بزرگ داشت یکی‌هم «میتهرا» یعنی مهریا افتاب بود. «میتهرا» دفعتاً درعصر اوستائی درآریانا معروف‌نشد بلکه‌قبل‌برین درعصرویدی تاریخ ما بهمین‌نام «میترا» سرودی دارد ویکی‌از ارباب انواعی است که مانند «اناهیتا» ازعصرکلکولی‌تیك به‌بعددرآریانا واسیای غربی معروف بود. اسم اودردورهٔ تاریخ کشورما فقط‌به اختلاف‌لهجه(ت)و(ته)ذکرشده واین ازاختصاصات عمومی زبان این‌دوعصرمملکت‌ما است. پس‌میان این‌دواسم اختلافی نیست وهردوعبارت ازیك‌رب‌النوع آفتاب‌است. اصلاً کلمه «میترا» را مخصوصاً بشکل تلفظ‌ویدی آن «دوست» ترجمه‌میکنند وبزبان‌اوستائی آنرا«قرارداد» معاهده ومرافقه تعبیرکرده‌اند ولی‌معنی‌اولی‌را صحیح‌تر میدانند وازهمین اسم است که‌درزمانه‌های نسبتاً جدید کلمه «مهر» درزبان دری برای آفتاب بمیان آمده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 334 of 1362

در سرود های ویدی « میترا » با « وارونا » و « اندرا » بیشتر متصل وپیوست ذکر شده دراوستا درجمله« یازاتا » آمده وچنین تذکار رفته که « اهورامزدا » بلای کوه « هرابرزتی » (بامیر) که آفتاب فراز آن برمیخیزد برای « میتهرا » مسکنی ساخته بود . چون روشنی علامه فارقه « راستی » است « میتهرا » ژنی بارب النوع روشنی آفتاب وراستی وعدالت تلقی شده بود چیزمهمی که از نقطه نظر تاریخ صنعت برای کشورما مهم است یك پارچه مختصر دیگر اوستا است ودرآن تذکار رفته که « میتهرا » روی عراده ئی حرکت میکرد که چهار اسپ سفید آنرا میکشید . « میتهرا » بارب النوع آفتاب باعراده وچهار اسپ سفید مذکور در سقف طاق هیکل ۳۵ متری بامیان نمایش یافته وتا حال موجود است .

همان طور که پرستش « اناهیتا » از آریانا به خاك های مدیا وفارس ودیگر نقاط اسیای غربی وسواحل بحر مدیترانه وغیره انتشار یافت پرستش « میتهرا » هم قدم بقدم این راه را تعقیب کرد . دربن شبهه ئی نیست که « میترا » مانند « اناهیتا » به نام ومفهوم کلمی مختلف مثلاً در حوزه اندوس بنام شیوا وهمرای « نرگ تو » در عصر کلکولی تیك معروف بود وبنام های دیگر در بعض نقاط غرب آسیا هم آنرا میشناختند ودر کتیبه های هیتیت « بوغاس کوی » درقرن ۱۵ ق م نام اوبا « اندرا » و « وارونا » ارباب انواع ویدی یکجا برده شده معذلك اینقدر میتوان گفت که عصر ویدی و اوستائی نام ومقام و ستایش اورا بیش ازپیش در آریانا تثبیت کرده است . در کتیبه های داریوش اول (۵۲۱ـ٤۸۵ ق م) و Xerxes اول (خشایارشاه) (٤۸۵ـ٤۷۲ ق م) اسم اوذکر شده ولی ارتا کزرس دوم (اردشیردوم) باراول بعداز اهورامزدا از اناهیتا ومیتهرا یاد کرده وازین برمی آید که این رب النوع ویدی واوستائی دردوره های

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 335 of 1362

نسبتاً تازه‌تر درخاك فارس معروف شده است (۱)

« میتهرا » و « اناهیتا » درخاك های غرب آسیا در کتیبه های « سوز » و « پرسه پولیس » ، ارمنی ، لیدی ، آسیای صغیر همیشه بهم پیوست و متصل و حتی بحیث یك « جفت » ذکر شده اند و بهمین صفت در امپراطوری روم کمال شهرت داشتند و این تنها دو رب النوع و ربة النوع اوستائی است که معابدی در امپراطوری روم داشتند و با انبساط امپراطوری مذکور در خاك های انگلستان و حتی هسپانیا هم پیروانی پیدا کرده بودند.

* * *

علاوه بر اناهیتا و میتهرا بعض دیگر از عناصر طبیعی مثل ماه ، و بعضی ستاره‌ها بنام‌های « تیشتریا » Tishtrya ، « ستاویزا » Satavaisa وغیره ذکر شده اند. همین قسم در اوستا یك سلسله ارباب انواع معنوی هم نام و شخصیت پیدا کرده بود مانند عدالت (راشنو Rashnu) ، فتح (ورترا گنا Verthragnha ، ترحم (اشی Ashi) وغیره.

ارباب انواع اوستائی

روی مسکوکات شاهان کوشانی : اراده نداریم که درین فصل که مخصوص عصر و تهذیب اوستائی کشور ماست از دورهٔ کوشانی و پادشاهان این عصر مملکت خود چیزی بگوئیم. تنها ازذکر یك چیز در اینجا خود داری نمیتوانیم و آن این است که با انتشار دیانت بودائی در آریانا آئین اوستائی حتی در مناصفهٔ شرقی مملکت که مخصوص انبساط بودیزم بودهم بکلی تازمانه های سلطنت کوشانی‌های بزرگ از یك ربع قرن پیش از عهد مسیح تا ربع اول قرن سوم ازبین نرفت ، مناصفهٔ غربی بلخ ـ قندهار مخصوصاً حوزهٔ هیرمند و سیستان موضوع جداگانه ایست که دیانت اوستائی تازمان نشر دین مقدس اسلام حتی

(۱) صفحهٔ ٤٦ میتهرا - زوراستروقبل التاریخ آریائی ومسیحی تالیف شارل اوتران پاریس ۱۹۳۵

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 336 of 1362

بعدازان هم دراینجا معمول بود. با وجود یکه عصر کوشانی های بزرگ عصر ترقی بودبزم درمناصفهٔ شرقی آریانا محسوب میشد و کوشانی‌های بزرگ در انبساط وانتشار این دیانت درخاك های شرق سنکیانگ وحوزهٔ تارم وچین صرف مساعی زیاد کردند وحتی قرار بعضی نظریه‌ها دین بودائی آئین رسمی این عصر وسلاطین شمرده میشد. معذالك ارباب انواع اوستائی درچهٔ مسکوکات انها زیاد استعمال شده و حتی خلاف عصر اوستائی شکل و قیافه ئی هم بخود گرفته‌است. این کاربار اول با کنیشکای کبیر شروع شده وبعدازاو «هوویشکا» و «واسودوا» این رویه را تعقیب کرده اند. «میتهرا» رب النوع آفتاب که قبل برین شرحش گذشت در مسکوکات کنیشکا به‌اسم (میرو) Myipo Meipo، Miypo ودرمسکوکات هوویشکا «میررو»، «میورو» و «مورو» و به دیگر صورت‌ها ازقبیل Mopo، Miiopo، Mippo، Mipo، Mypo، Miypo. همین قسم «ماو گه» یا «ماو» رب النوع مهتاب که در اوستا ذکر شده روی بعضی مسکوکات کنیشکا بصورت «ماو Mao» دیده می‌شود. در مسکوکات کنیشکا کلمهٔ دیگری نقش است که «لروهاسپو» یا «لرواسپو» خوانده شده ومعنی آن «صاحب اسپ تندرو» است. این کلمه مرکبه علاوه براینکه اسم پدر «وشتاسپه» پادشاه باختری است دراوستا صفات رب النوع آفتاب «میتهرا» و «ایام نپت» رب النوع آب است وسراودل‌ستن نتیجه گرفته میگوید که چون «میتهرا» بصورت «میورو» روی مسکوکات کنیشکا ذکر شده مقصد «لرواسپو» که روی مسکوکات او دیده میشود همان «ایام نپت» رب النوع آب اوستائی است (۱)

یکی ازارباب دیگر اوستائی که در مسکوکات کنیشکا بشکل پیر مردریش‌دار ودرحال‌دوش نمایش یافته «واته Vāta» رب النوع «باد» است که به‌نام «وادو»

(۱) صفحهٔ ۱۰ ارباب انواع زور استری درمسکوکات هند و سیتی نگارش سراورل‌ستن-میثی ۱۸۸۸ ـ ملتفت باید بود که P در اسمای مذکور آواز R را میدهد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 337 of 1362

خوانده شده در ادبیات پهلوی این کلمه «وانو» شده و از آن به تدریج کلمه «باد» بمیان آمده است. هیکل دیگری روی مسکوکات هوویشکا دیده میشود که از بالای شانه های آن آتش زبانه میکشد. اگرچه از روی زبانه های آتش هم میتوان گفت که «آتش» اوستائی را تشخصیت داده و نمایندگی میکند ولی اسم او «اترو» «اتورو» شبهه ئی درین مورد نمیگذارد زیرا «آتهر» در «زند» و «آترو» در پهلوی آتش است و در اوستا «اتار Atar» آتش بحیث بزرگترین رب النوع مفید ذکر شده است.

«فر» یا «جلال شاهی» که در مورد ظهور دودمان آریائی پیشدادی و کیانی ذکر کردیم در مسکوکات هوویشکا بصورت «فرو» و «فرورو» ذکر است همین قسم «ورثراگنا» رب النوع فتح که با لاازان ذکر شد بصورت «ورلاگنو» در مسکوکات کنیشکا اسم برده شده.

پس از روی این تذکار مختصر و اضح و به صراحت تمام دیده میشود که ارباب انواع اوستائی باوجود کشمکش ها و جنگ ها و لشکر کشی های اسکندر و انتشار آئین بودائی و غیره در معتقدات باشندگان آریانا فوق العاده اثر انداخته بود و اگر این ارباب انواع باستانی اوستائی تا عصر کوشانی ها نفوذ زیادی در روحیات اهالی دو طرفهٔ هندوکش نمیداشت قطعاً روی مسکوکات آنهم درزمانی که آئین بودیزم در دورهٔ عروج خود رسیده بود نقش نمیشد.

ارواح بستگان واجداد: چون پیروان اوستائی به فنای روح عقیده نداشتند و آنرا جاویدان میدانستند موضوع احترام ارواح بستگان متوفی واجداد درمیان آنها شیوع داشت. دراوستا روح مردگان به نام «فراواشی Fravashi» یادشده. تا گفته نماند که احترام ارواح اجداد بحیث یکی از مراسم خانوادگی درمیان تمام اقوام هندواروپائی وجود داشت ودرموقع احتیاج وخطراز آنها انتظار کمك ومساعدت داشتند. درمیان آریاها یا آریاهای کتلهٔ باختری این رویه بیشتر تقویت یافته بود. آریا های مسکونهٔ دوطرفهٔ هندوکش چه درعصر ویدی وچه در عصر اوستائی به این عقیده پابند بودند. در سرود ویدی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 338 of 1362

پارچه‌های زیادی موجود است که خاطرات پدران و اجداد را تجدید میکند. ایشان بیشتر بحث پهلوانان و نوابغ رزمی تصویر شده اند و مخصوصاً در میدان های جنگ از آنها کمک و مساعدت میخواستند

چون در دورهٔ اوستائی تاریخ ملی ما محبت به خانواده و علاقه به بستگان بیشتر شد احترام ارواح اجداد بیشتر عمومیت پیدا کرد و چون خانواده ها منبسط شده و از آن عشیره و قبیله و تودهٔ ملت واحد تشکیل گردیده بود «فراواشی هائی» یعنی خانواده، عشیره، قبیله و مملکت بمیان آمده و باین ترتیب احترام ارواح مردگان به ستایش پهلوانان ملی منتهی گردید و کار بجائی رسید که عید مخصوصی در اول بهار بنام «هماسپت می دایا» Hamaspatmaidhaya تشکیل کرده و مدت چندین روز از بستگان متوفی و اجداد و کارنامه‌های ایشان یادآوری میکردند و چنین عقیده داشتند که ارواح آنها در میان بازماندگان آمده و مشاهده میکنند که آیا نام و نشان و کارنامه های آنها فراموش شده یا نه و اگر فراموش نشده بودند کمک هائی به خوشبختی و سعادت خانواده ها و سرسبزی و آبادی کشور بعمل می‌آورند. باشندگان آریانا در عصر اوستائی مانند عصر ویدی از ارواح گذشتگان و پهلوانان و قهرمانان ملی در جنگ و پیروزی چشم امید و استعانت داشتند و حتماً در اثر همین رویه بود که امروز یک سلسله معلومات مفید راجع به پهلوانان و سلاله های سلطنتی آریانا و کارنامه‌های بزرگ آنها از متن اوستا بدست می‌آید. تذکار نام و نشان و کارنامه های اجداد و پهلوانان و قهرمانان ملی و پادشاهان بزرگ کشور باسرود ویدی در مملکت ما شروع شده در یشت های اوستا فوق العاده انبساط یافته است و دوام همین عقیدهٔ باستانی موجب ظهور شاهنامه ها گردیده است. نوروز عبارت از «عیدیاما» است که بشهادت اوستا از آن ذکر کردیم و در حالیکه زمستان به پایان رسیده و طبیعت مجدداً احیا میشد در روز اول سال خانواده‌ها و عموم قاطبهٔ ملت برای یاد آوری کارنامه های بانی سلطنت آریائی در باختر و دیگر پادشاهان آریانا و قهرمانان ملی و اجداد خانواده های خویش مجالس سرود برپا میکردند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 339 of 1362

زندگانی اجتماعی

درین شبهه‌ئی نیست که جامعهٔ اوستائی همان جامعهٔ ویدی است که در هر زمینه مراتب تحول و ترقی را پیموده و بعداز پیدا کردن پارهٔ مشخصات جدید نام نو « اوستائی » بخود گرفته است. در اثر کوچکی که بنام آریانا نشر شده است بصورت غیر مستقیم باین موضوع تماس نموده و روی هم رفته این مطلب را تصریح کرده‌ام که آئین و زبان و ادبیات و تهذیب و تمام قسمت‌های حیات مادی و معنوی اوستائی شکل ویدی دارد که تحول نموده و تغیر شکل یافته است یعنی همان یك مدنیت قدیم آریائی است که نسبت به مقتضای زمان پارهٔ تغیراتی نموده و به اشکال و نام های ویدی و اوستائی عرض وجود کرده است.

روی هم رفته اینقدر میتوان گفت که در عصر اوستائی همه مبادی حیاتی آریائی بکنوع مرکزیت بخود گرفته و همین مرکزیت در تمام اصولات زندگانی مادی و معنوی این عصر مشهود است. عقیده، آئین، ارباب انواع، زبان، تشکیلات جامعه، دربار سلطنتی، نظام، اداره، مشاغل، حرفه، پیشه، زراعت عرف و عادات، مراسم زندگانی خانوادگی، عروسی و خویشاوندی همه چیز از وضعیت نسبتاً مبهم شکل معین و دقیق بخود گرفته است و از همین جهت است که درین دو فصل تاریخ ملی نسبت به دورهٔ ویدی معلومات ما در هر زمینه در عصر اوستائی مشخص، معین و مفصل تر است چنانچه این نظریه از روی مطالعه دو فصل دوم و سوم معلوم میشود.

طبقات اجتماعی: قراریکه در فصل ویدی شرح دادیم تا زمانیکه آریا ها در آریانا بودند موضوع تفکیك طبقات اجتماعی درمیان نبود و این مسئله با مهاجرت شاخه‌ئی بطرف هند به علت تماس با دراویدی‌های بومی هند در آنجا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 340 of 1362

کسب وجود کرد . در دورهٔ ویدی آریانا تازمانیکه مهاجرت‌ها وجابجا شدن‌ها دوام داشت طبیعی این مسئله عرض‌وجود کرده نمیتوانست زیرا انقدر مردم به‌زمین‌وزراعت متوجه نشده بودند که‌طبقهٔ‌زارع‌ودهقان بامفهوم‌مشخص بمیان آید. باشروع دورهٔ اوستائی ازیکطرف مذهب شکل‌معین ومتمرکز بخود گرفت ازطرف دیگر شهرهای بزرگ عرض‌وجود نمود و ازجانبی هم زراعت و کشت‌وکار اهمیت‌بی سابقه پیدا کرده‌مذهب بابیدا کردن مراسم ومراکزمشخص سبب‌شد که‌طبقهٔ‌روحانیون (موبدوموبدان) عرض‌وجود کنند زراعت و کشت و کار طبقهٔ‌دهقان وبذرگر وزارع را بمیان آورد و بانمرکز یافتن‌امر اداره وسلطنت ومملکت داری، طبقهٔ سوار کار وجنگجو هم‌شغل ووظیفهٔ معینی‌یافت چنانچه درمورد دودمان شاهی اسپه‌دیده شد که‌رؤسا وتجبای‌مملکت باداشتن گله‌های‌اسپ به‌عناوین مختلف شهرت یافته بودند .

به‌این ترتیب چون درعصر اوستائی جامعهٔ آریائی از هر زمانگذر قدمی درسیر ارتقای خویش پیشتر گذاشت به‌تدریج وبصورت غیر محسوس طبقات اجتماعی عرض وجود کرد این طبقات در اوستا به‌سه‌نام یادشده‌اند: «خوتو ورزن ، ایریامن» مدققین‌دراطراف تعبیراین‌سه‌کلمه اظهارات مختلف‌نموده‌اند درتفسیر پهلوی اوستا سه‌اسم مذکور به‌کلمات «خویش - والونا - ایرمان» تعبیرشده کلمه خویش هنوز درزبان دری کشورما موجود است بزرز ورزز به‌معنی کشت وکار آمده درپښتو «بزگر» به‌معنی دهقان است. «ایریامن» سابقهٔ قدیمی‌تر دارد زیرادرعصرویدی «آریامن» نام‌یکی‌ازارباب‌انواع بود وچون به‌معنی‌دوست هم‌آمده احتمال‌دارد که‌کلمهٔ (یار) بی ارتباطی باآن نباشد بهرحال مفسرین‌پهلوی‌اوستا ومدققین‌اروپائی اصل کلمات سه‌گانهٔ اوستارا هرچه‌تعبیر کرده باشند اهمیتی‌ندارد چیزی که مهم‌است این است که مقصدواقعی آنها سه‌طبقهٔ اجتماعی روحانیون ، دهاقین‌وطبقهٔ شرفاء سوار کار

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 341 of 1362

(شو الیه) بود و « خوتو » برروحانیون ، « ورزن » بربرز گران و « ایربامن » برنجبای جنگجو وسوار کار استعمال میشد قرار اشاره ئی که دربسنای نوزده فقرهٔ ۱۷ شده احتمال وجود یك طبقهٔ دیگر هم درعصر اوستائی میرود درینجا چهار طبقه به نام های ذیل یادشده : « اتروان » ، « رتشتر » ، « استریه فشیانت » « هوئی تی » اتروان مرکب از دو کلمهٔ است (اتر = اتش) و (وان) یعنی « اتش وان » یانگه بان آتش که مقصد ازرو حانیون وقت باشد در کلمهٔ رتشتر (رت) گردونه معنی دارد و آنرا « گردونه ران » ترجمه کرده اند ومقصد از آن طبقهٔ شرفاء جنگجواست « واستر » چراگاه است وبصورت غیر مستقیم دهاقین ومالداران را دربرمیگیرد و « هوئی تی » عبارت ازاهل حرفه وپیشه میباشد (۱)

ملتفت باید بود که چهار دسته مذکور که بعنوان طبقات اجتماعی یاد کردیم اصلاً واساساً به مفهوم طبقاتی نبود که درهند درمیان آریاهای مهاجر بمیان آمده بود. « گایگر » دراطراف همین مسئله دقیق شده وبران عوض طبقات اسم « مراتب » را گذاشته ومی نویسد که روحانیون وشرفاء ودهاقین بدون کدام فرق بارز پهلو به پهلوی هم زندگانی میکردند وهمه دارای حقوق مساوی بودند وحتی چیز واضحی دردست نیست که به تنزل مقام دستهٔ چهارم اهل حرفه وپیشه اشاره کند . درفصل دوم اشاره کردیم که درعصر ویدی طبقات اجتماعی درآریانا وجود نداشت وبعدها دراثر تماس آریاهای مهاجر با دراویدی های بومی ماورای شرق اندوس درهند بمیان آمد این روح درجامعهٔ آریانا درعصر اوستائی هم محسوس میشد. باوجودیکه اوستا ازمراتب چهارگانه اجتماعی اسم می برد ولی حقوق همه یکرنگ ومساوی بود (۲) تذکر اوستا اشاره به ظهور مراتب چهارگانه ایست که درجامعه پیداشد . ایشان ازهم جدا ومتفرق نبودند. بین خود

(۱) صفحه ۸۷ گاتها سرودهای زرتشت تالیف وترجمهٔ پورداؤد

(۲) صفحه ۷۶ تمدن ایرانی های شرقی درزمان قدیم تالیف گایگر ترجمه انگلیسی دربار دستور پشوتان سنجانا (جلد دوم)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 342 of 1362

خویشاوندی میکردند. بعبارت دیگر همه بیکدیگر متصل وپیوست بودند همان مقامی که در اوستا «انروان» یاروحانیون داشتند طبقهٔ سوار کاران جنگجو، ودهاقین هم دارا بودند اوستا زراعت وکشت وکار را به کدام پایه توصیف کرده ودهاقین را چه مرتبهٔ بزرگ داده است همین قسم سوار کاران وپهلوانان درحراست کشور ودفاع تهذیب اوستائی رول عمده ئی بازی کرده ومقام خیلی ارجمندی داشتند. اوستا بدون استثنا همه مردم را به جنبش وفعالیت ومقابله بامشکلات حیات دعوت کرده وهمه را باتذکار مراتب چهارگانه بیك نگاه می دید. پندار نیك، کردار نیك، گفتار نیك را بدون تمیز به همه سفارش کرده واز دروغ وناپاکی های روحی وبدنی جداً منع نموده است واحترام وعدم مراعات همین دوسنخ مفکوره تنها تمیز واقعی افراد جامعهٔ اوستائی آریانا شمرده میشد.

صحت وزیبائی بدن: اوستا اول به صحت وسلامتی بدن وبازدرزیبائی وتناسب رفشنگی اندام واعضا اهمیت زیادی میدهد، به این موضوع درمبحث تشریح سلطنت باما پادشاه هم تماس کردیم ودیدیم که موسس سلطنت پیشدادی بلخی چه اهمیت بزرگی در صحت وسلامتی افراد رعیت خود میداد وسلامتی وتناسب بدن وبلندی قامت در انتخاب کسانیکه درمجاورت پادشاه دراحاطهٔ «قصروارا» زندگانی میکردند دخالت داشت. سینه فراخ، شانه های عریض، قامت بلند، ومخصوصاً چشم نافذ وروشن افتخار مرد خوانده شده (۱) «روشنی نگاه» «تیزی نگاه» درموارد مختلف تعریف شده ونشان میدهد که درجامعهٔ اوستائی به چشم وحفاظه ومواظبت آن توجه خاصی مبذول میشد. بلندی قامت، تناسب اعضا، قوت، توانائی چشم روشن، پاشنهٔ کوچك، بازوی رساوطویل همه صفات باافتخاری است که اوستا نه تنها برای مرد داده حتی «بزاناها» موجودات نورانی را (۲) هم بدان تعریف کرده است، همین طور به زیبائی چهره وچشمان بزرگ، سفیدی ساعد

(۱) یشت ۱۵ فقره ٥٤ (۲) فرشتگان.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 343 of 1362

انگشتان نازك خانمها هم اشاره‌ها شده از روی تعریف اوستا واضح معلوم میشود که مردان کشورما درین عصر قامت بلند ، سینهٔ فراخ وعریض وبنیهٔ قوی ونیرومند داشتند وزن‌ها هم دارای قد بلند وچهره زیبا وچشمان گیرنده وجذاب بودند وهنوز هم بصورت عمومی باشندگان افغانستان صفات نیاکان خودرا داراهستند ونسل نیرومندوقوی میباشند. پس قراریکه ملاحظه میشود سلامتی وتناسب بدن وزیبائی چهره واندام وقوهٔ بدنی ونیروی طبیعی از اختصاصات جامعهٔ اوستائی بود ویکی ازموجبات مراعات پاکی ونظافت ظاهری وباطنی که به منتها درجه دراوستا توصیه شده همین بود که مردم ازروی جسم وروح قوی ، نیرومند وتوانا باشند تادرمبارزهٔ زندگانی همیشه فایق شوند ونوربرتاریکی غلبه کند .

اوستا سن بلوغ مرد که آنرا ayu «ایو» میخواند ۱۵ سال تعین کرده واین مسئله بیشتر مربوط به تاثیر آب وهوا وخاك است. همان طوریکه امروز بچه‌ها ازحوالی سن ۱۵ درین سرزمین جوان میشوند درزمان‌های باستانی هم این تاثیر درین آب وهوا بوده ونسبت به بعض جاهای دیگر بچه‌ها وجوان ها زودتر وارد مرحلهٔ مبارزهٔ حقیقی حیات میشدند .

عروسی : همان طور که درعصر ویدی تاریخ آریانا عروسی یکی از نیکوترین اعمال اجتماعی حتی جزو وظایف مذهبی بشمار میرفت اوستا به مفهوم دقیق‌تر این اهمیت را برای آن قایل بود. پیشتر گفتیم که سن ۱۵ ، سن بلوغ شمرده میشد ازین تاریخ به بعد پسر ودختر حتماً مکلف بودند که به اساس عشق ومحبت ، همسری برای خود انتخاب کنند وند اشتن همسر گناه تلقی میشد مخصوصاً ازطرف زن ، زیرا عقیده داشتند که مرد باتکرار قرائت اوستا در زندگانی آینده صاحب احفادی خواهد شد ولی زن برای احراز اولاد چاره‌ئی غیرازین نداشت که شوهر بگیرد . پسرودختری که درخانه بدون انتخاب همسر وعقدعروسی کلان میشدند مورد طعن همگنان واقع میشدند. قراریکه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 344 of 1362

ازخلال اوستا معلوم میشود وقتیکه سن دخترها منقاضی میشد شوهران نیرومند ورشید نیاز میکردند. برای خواستگاری به والدین وبابه کسانیکه حامی دختر می‌بود، مراجعه میشد. دربعضی مواقع به خود دختر ها هم مراجعه میکر دند و از اینجا آز ادی آنها در انتخاب و قبول شوهر معلو م میشود.

واضع تشخیص نمیشود که عامل حقیقی عروسی ، عشق یا اقتضای طبیعی یا تشکیل خا نه و عا یله بوده معذالك قراریکه گات‌ها قدیم‌ترین قسمت او ستا اشاره میکند « عشق‌وشفقت » تنها عوامل خوشی زناشوهری تلقی شد ه است .

درعصراوستائی این طورهم قاعده بود که بعدازموافقت طرفین «عروس خیل» و « داماد خیل » عروس به داماد سپر ده و اعتماد میشد واین دوره تازمان انجام عقد عروسی کم وبیش طول میکشید وممکن چندسالی هم ازبین میگذشت. مرا سم عقد عروسی به‌تماس دست عروس وداماد وخواندن دعاهائی ازطرف موبدانجام میگرفت وآنگاه عروس با آرا یش تمام درطی مراسمی از خانهٔ پدر به خانهٔ داماد برده‌میشد، داماد وعروس درخانهٔ خود در عصر ا و ستائی بیك عنوان « نمانو پاتهنی »و« نمانوپتی » یعنی صاحب اختیار خانه یادمیشدند و ا ز ین معلو م میشو د که ز ن و شو هر د ر خا نه مقا م و ا ختیا ر ا ت تقریباً مساوی داشتند. زن مانند شوهر بهمان یك عنوان یاد میشدوامور ادارهٔ خانهٔ خود را هر کدام به تقسیم وسهم خوداجرا می نمودند . یعنی کار های خارج خانه، دهقانی ، کشت وزراعت، شکار ومحاربه کار مردوتربیهٔ اطفال ، پختن خوراك ودو ختن لباس ومراقبت امور داخلی خانه کار زن برد .

زنان عصراوستائی آریانا مانندزن های عصرویدی درمراسم مذهبی یامردها شامل میشد ند.اولین خواهش شوهر ازعروس عفت ویا کی وحفاظه شرف و نام است وجزئی شبهه‌ئی دربن راه منجربه طلاق میشد.

درمسئلهٔ عروسی یك چیز بارزی که میان عصرویدی واوستائی فرق داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 345 of 1362

این بود که در عصر ویدی عروسی میان آن خویشاوندانی که اشتراك خون بین خود داشتند ممنوع بود، ودرعصراوستائی برخلاف این قانون رفتار میشد وحتی ضد آنرا ترجیح میدادند این مسئلهٔ ناشی ازین شده بود که درعصراوستائی موضوع حفاظت صافی خون وعرق درآریانا به منتهاحد خودرسیدواین رو به خانواده هارا به اندازه ئی محتاط ساخته بود که باید تنها بین خانواده ها وخویشاوندان خودمزاوجت کنند.

راجع به وحدت زوجه وعدد زوجات معلومات صریحی از او ستا بدست نمی آید ولی ازیار ۱ شارات غیر مستقیم معلوم میشود که تعدد زوجات هم ممنوع نبوده.

ترقی زراعت: دوره ویدی تاریخ کشورماروی هم رفته دوره ایست که مالداری وزراعت هردو در آن معمول بوده ولی مال داری نسبت به زمین داری وزراعت ترقی وعمومیت داشت تاجائی که ازروی سرودهای ویدی معلوم میشود ودرفصل دوم شرح یافت باشندگان آریانا درعصرویدی بیشتر مردمان مالدار بودند ومالداری به اندازه ئی درزندگانی آنها دخالت داشت که تشکیلات اجتماعی آنها هم به اساس اغیل وچراگاه وغیره صورت گرفته بود (صفحه ۱۱۶ ۱۹۵) وعلت آنهم واضح فهمیده میشود زیرا بیشتر وقت مردم در حرکت وجنبش ومهاجرت وانتخاب اراضی به دوطرفهٔ هندوکش سپری شد. اگرچه آریاها بعدازورود به بخدی مدت طویلی را در آنجا سپری کردند وحیات آنها مراتبی را پیمود وحتی به مدارج بلندترقی رسید ولی بازشروع مهاجرت وپراگنده شدن آریاها به دوطرف هندوکش ومهاجرت بعضی شاخه ها بطرف شرق وغرب نقریباً وضعیت چادرنشینی را برای چندی روی کار آورد واین زندگانی بیشتر به تربیهٔ حیوانات مساعدبود. بهرحال باشروع عصراوستائی مهاجرت هائی که بخاك های هند وفارس بعمل آمد خاتمه یافت وکسانیکه درداخل آریانا باقی ماندند همه درنقاط مختلف مسکون ومستقرشدند وزندگانی از مرحله مالداری بیشتر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 346 of 1362

بطرف زمین داری و کشت و کار میلان پیدا کرد واین قدم دیگر ی است که آریاهای مقیم دوطرفهٔ هندوکش در راه ارتقاء و مدنیت گذاشتند واین وضعیت دردورهٔ اوستائی تاریخ ملی کشورما خیلی ها انبساط یافت وبه اندازه ئی عمومیت پیدا کرد که عامل ممیزهٔ خاك و باشندگان کشورما باسرزمین بیگانه و بیگانگان گردید. اهمیت زراعت و کشت و کارودهقانی و بزر حبوبات و غرس اشجار نسبت به سرودویدی دراوستا بیشتر نشان داده شده وحتی گفته میتوانیم که فرگاد یا باب سوم « وندیداد » سراسر وقف امور زراعتی میباشد وازمحتویات آن دیده میشود که اوستا چه اهمیت بزرگ برای بزر حبوبات وغرس اشجار و کشیدن نهرهای آبیاری وغیره امورزراعتی قایل شده بود چون آئین اوستائی به اساس ستیز قوهٔ نیك و بد گذاشته شده بود سرسبز گردانیدن زمین و کشت و کار هم یکنوع مقابله با گرسنگی وقحطی بود. لذا آریاهای عصر اوستائی ازروی وظایف مذهبی به انبساط زراعت و کشیدن نهرها وغرس اشجار و بزر حبوبات مکلف بودند و در اثر مراعات همین قوانین بود که خاك های اوستائی یعنی ولایات آریانا هر کدام سرسبز و خرم و آباد شده و درمتن اوستا به صفت «زمین اعلی» یاد گردیده است.

درگات های اوستا طبقهٔ دهقان وزراعت پیشه به کلمهٔ « ورزن » یاد شده که در آن ریشه « ورز » مهم وقابل یاد داشت است زیرا از ان کلمه « برز » و « بزر » عرض وجود کرده و با الحاق کلمهٔ « گر » از آن برزگر و « بزرگر » ساخته اند و کلمهٔ اخیر در پښتو معمول ومروج است وبردهقان اطلاق میشود.

جنگ وادوات جنگی : قرار یکه سرود های ویدی ومتن اوستا شهادت میدهد آریا های آریانا مردمان باشهامت ودلیرو جنگی بودند وسلحشوری اولاد نجیب هندوکش راسرودهای رزمی وید ومهابارات ومتن اوستا وشاهنامه ها ودیگر ماخذملی مزین کرده است. درفصل دوم مختصراً وضعیت جنگجوئی باشندگان کشورخودرا درعصر ویدی شرح دادیم (صفحه ۱۳۵)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 347 of 1362

چون در دورهٔ اوستائی احساسات قومی و ملی آریائی در آریانا بیش از پیش تقویت یافت و ظهور مخالفین توریائی و عناصر غیر آریائی و سامی در شمال و شمال غرب و غرب احساسات مقابله را بیشتر در آریانا برانگیخت روح سلحشوری و جنگ ازمائی قدیمی در اولاد مملکت بمراتب قوی تر شد و باد شاهان بزرگ مادر پرورش پهلوانان و مردان جنگی و تقویت نسل صرف مساعی زیاد کردند و در نتیجه تربیهٔ خانوادگی و تاثیر محیط و تقاضای مفاد ملی و سیاست پادشاهان بزرگ و مدبر روح جنگ ازمائی در نسل و جامعه انبساط زیاد یافت .

در عصر ویدی بمناسبت مهاجرت‌ها و جابجا شدن‌ها و اشغال اراضی و حیات مالداری تا یك اندازه مجادله و مخالفت‌ها میان خود قبایل آریائی هم پیش میشد. در عصر اوستائی این مفکوره به تدریج از بین رفته کسانیکه در سرزمین اوستائی آریانا زندگانی داشتند همه عند اللزوم بحیث اولاد یك کشور واحد باخارجی‌ها و بیگانگانی که از روی عرق و آئین با ایشان فرق داشتند میجنگیدند و از کشور و آئین و تهذیب و خاك و حکومت خویش دفاع میکردند چنانچه جنگ‌های «آریا» و «توریا» یا مقابله‌های «آریانی» و «تورانی» یکی از بزرگترین موضوعات حماسی و رزمی کشور ما است و انعکاس آن از عصر اوستائی به بعد به اندازهٔ زیاد است که تمام داستان‌ها و غنعنات رزمی مملکت مارا در دوره‌های بعد اشغال کرده است .

* * *

در عصر اوستائی کشورما بیشتر تربیهٔ پهلوانان باب بود. در جنگ‌ها سران خانواده با منسوبین آن که عبارت از پسران و ملازمین مربوطه باشد همه بحیث یك «دسته پهلوان» شامل میشدند. کایگر اظهار میکند که تشکیلات نظامی هم بیشتر به همین اساس بوده و پهلوانان و رزم اوران خانواده خانواده و قبیله قبیله صف میکشیدند تا علایق خویشاوندی در موقع خطر ایشان را جسورتر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 348 of 1362

کند. ملت وعسکر ازهم فرق نداشت ملت عبارت از رزم اوران ورزم اوران عبارت ازتودهٔ ملت بود وتنها اطفال وزنان وپیرمردان ازمشاغل جنگی معاف بودند. ترتیب وصف آرائی مراعات میشد وپادشاه مملکت وشهزادگان مستقیماً قشون پهلوانان خودرا اداره میکردند وبجنگ سوق میدادند.

دربشت ۱۳ فقره ۳۹ قشون به کلمه سپاده Spadha یادشده وازان کلمهٔ سپاه بمیان آمده که تا امروز در زبان دری معمول است.

برای تفریق دسته های قشون بیرق و علایم معمول بود چنانچه کلمه «درفش» از کلمات اوستائی است و «گایکر» باین عقیده است که بیرقهای بلند بخدی که اوستا ذکر نموده یکی ازعلایم ممیزهٔ رشادت باختری ها را نیز نشان میدهد. همین قسم دراوستا ذکراست که فراواشی Fravashis «ژنی ارواح اجداد» هم دارای علامه ونشان مخصوص عسکری بود ازروی مطالعاتی که مدقق فوق الذکر دراسلحهٔ آریاهای اوستائی نموده اظهار میکند که نسبت به سلاح دفاعی اسلحهٔ تعرضی آنها زیادتر بود.

درعصر اوستائی هنوز مانند دورهٔ ویدی جنگ باعراده های جنگی درآریانا رواج داشت ولی بیشتر مخصوص شاهان و شهزادگان ونجبای قوم بود. مانند عصر ویدی هنوزهم دونفرجنگجو وعراده ران دریك عرادهٔ جنگی جای میگرفتند وفتح وشطارت وحتی حیات جنگجو بیشتر به قابلیت عراده ران منوط بود. ازین جهت باعراده ران نه به قسم نوکر بلکه بحیث رفیق رفتار میشد. زره وجوشن وپوشیدن آن درنبرد معمول بود. «میتهرا» ربالنوع آفتاب که درجنگ ها ملت اوستائی آریانی ازو استعانت میخواستند بعنوان «صاحب زره طلائی» خوانده شده؛ ازروی تشریحاتی که «وندیداد» راجع به یك عرادهٔ جنگی وپهلوان مربوطه آن میدهد معلوم میشود که رزم اوران کشورها درین وقت زره، جوشن خود وچهارآینه وکمر بند وغیره را میشناختند. زره ازکلمه زراده Zradha

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 349 of 1362

مشتق‌شده ومعنی این کلمه صدای « جغ جغ » را افاده میکند و معلوم میشود که ازروی صدای حلقهٔ آن این کلمه بمیان آمده وتاحال باقی مانده است. پوره معلوم نمیشود که‌زره این‌وقت کاملاً ازپارچه‌های فلزی تشکیل شده‌بود یا ازمجموع حلقه‌ها بهرحال خود زره معمول ومروج بود .

خود به کلمه « سارەواره » Saravara یاد شده ومرکب از دو جزء است : «سارە» به‌معنی سر ، «واره» محافظه کردن یعنی«حافظ‌سر» (۱) پوره معلوم نیست که‌آیا خودرا ازچرم‌میساختند یاازفلز ، بااشاراتی که‌درمورد«فراواشی» ژنی ارواح مردگان و «واهیو »رب‌النوع بادومیتهرا رب‌النوع آفتاب شده واضح معلوم‌میشود که کلاه خودهای فلزی درعصر اوستائی معمول بود . دریشت‌ها کلمهٔ خود هم بصورت « خودهه Khaodha » یاد شده وخود بر نجی (آیوخوده Ayo-khaodha)وخودطلائی‌زرانیوخوده، Zaranyo-khaodha(۲) تذکار رفته‌است. علاوه‌برین چیزهائی‌دیگری‌هم‌پهلوانان برای‌حفاظت قسمتهای مختلف بدن می‌پوشیدندمانند « کویری» Kuiri که‌خودرا به‌زره وصل میکرد «پیتی‌دانه»Paiti-dana که حصهٔ‌پایان‌روی‌رامحافظه‌مینمود« کمره»Kamara یعنی کمربند که‌هم شمشیردر آن آویزان میشدوهم‌حصهٔ کمررامحافظه میکردو بدن رااستوار نگه‌میداشت. رانه‌پانه Rana-pana یا«ران‌بند» که ران‌هارامحفوظ میداشت . سپرهم درین‌وقت مجهول‌نبود دریشت های۱۳فقره ۳۵ و۱۹فقره ٤٥ به کلمهٔ «سپاره داشته» یاد شده واز همین اسم ، کلمهٔ « سپر » بمیان آمده است .

قدیم ترین‌سلاح‌تعرضی‌این‌وقت گرزبود که‌صورت‌ابتدائی آن‌بشکل دانگ چوبی بود گره‌دار که بعض اوقات برای زیاد ساختن وزن‌به آن پارچه های

(۱) نوته۳صفحه۲۳ جلددوم مدنیت‌ایرانی های شرقی درزمانه های قدیم تالیف کایگر
(۲) یشت ۱۳ فقره ٤٥ ویشت ۱۵ فقره ۵۷ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 350 of 1362

فلزرا هم نصب میکردند . یکنوع گرز کوچك دیگرهم داشتند که معمولاً آنرا به کمر می‌بستند وآنرا بردشمن پرتاب میکردند . این گرز معمولاً تیغه های تیز داشت وآنرا میخ کوب میکردند واوستا آنرا خطرناك ترین تمام اسلحه قلمداد کرده است وسلاح مخصوص «میتهرا» رب النوع آفتاب بود وآنرا «وزره Vazra» میگفتند که معادل آن درسانسکریت «وجره Vajra» است وپهلوان معروف کابلی یا سیستانی کرسپه Kersaspa این سلاح را همیشه با خود داشت . (۱)

چکوشه Chakusha یا تیرزین سلاحی بود دودمه و برنده . کلمهٔ چکش ازان بمیان آمده .

پهلوانان دورهٔ اوستائی کشورما یکنوع نیزه های کوچکی داشتند که نسبت به تیر بزرگتر بود وبه قوت بازو بردشمن پرتاب میشد ومعمولاً یك پهلوان ۳۰ عدد آنرا باخود می‌برداشت همان‌طور که شدت تیر به قوت انعطاف کمان تعلق بیشتر داشت تیزی رفتار واصابت این نیزه ها مربوط به قوت بازو ومهارت انداخت پهلوان بود. تیروکمان درجنگ های این زمان استعمال میشد . کمان راممعمولاً ازچوب های قابل انعطاف میساختندوزه آن رااز پی یارودهٔ حیوانات تهیه میکردند وآنرا «ارزازهی Arezazhi» یعنی «فاتح جنگ» می نامیدند . تیررا «ئی‌شو» Ishu میگفتند وازنی باشاخه های اشجار میساختند . آن حصه تیررا که درچلهٔ کمان مانده میشد . «پای» میگفتند ومعمولاً از شاخ ساخته میشد نوك تیررا «دهن» میگفتند زیرا آن قسمت به بدن دشمن اصابت میکرد وخون دشمن را می مکید واز مفرغ ساخته میشد. یك پهلوان ۳۰ عدد تیردر تیرکش باخودمی گرفت. «ارخشه» Erkhsha دراوستا بحیث ماهرترین تیر انداز آن عصر خوانده شده که تیر رااز کوهی به کوهی پرتاب میکرد. نیزه وخنجر وفلاخن هم درمیان پهلوانان کشورما درعصر اوستائی معمول ومروج بود. نیزه هارا

(۱) مجسمه‌های «واجرایانی» محافظ بودا مجهز باگرزبه تعداد زیاد ازهده پیدا شده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 351 of 1362

نوك تیز وطویل میساختند. شمشیر های این‌وقت معمولاً کوتاه ودو دمه بود وبیشتر شباهت به‌قمه‌ها وبیش قبض هائی داشت که‌تا حال‌درمیان قبایل‌پشتون ونورستانی دیده‌میشود.در آخراین‌راهم‌متذکرمیشویم که‌بما پادشاه قرارشرح اوستا خنجر مزین طلائی داشت که‌علامهٔ نیروی سلطنتی‌او بود (۱)

زبان‌زند : درفصل‌دوم تحت‌عنوان «زبان ویدی» (صفحهٔ ۱۶۰) متذکر شدیم که آریاهای کتلهٔ باختری بیکی از السنهٔ هند واروپائی تکلم میکردند که‌مدققین در اول وهله آنرا«زبان‌با ختری» وبعدها به‌نام‌های زبان«آریا» یا«هند وایرانی» موسوم ساختند. درین هیچ شبهه‌ئی نیست که‌مهد نشوونمای این‌زبان باختروکانون بزرگ‌انبساط وتوسعه‌وظهور شاخه های‌مهم واساسی آن‌سرزمین آریانا است. درفصل دوم متذکرشدیم که‌از زبان آریائی باختری شاخه‌ئی که اول نشوونما کرد ونمونه های اولی آن با سرود های ویدی در دست است‌زبان سرود های‌مذکور است که‌آنرا مدققین«هند وآریا» گویند وبنام «ویدی» هم‌یاد شده وماهم آنرا بهمین اسم‌شرح دادیم.

ازهمان‌زبان آریائی باختری‌موازی‌بازبان‌ویدی‌زبان‌های‌دیگری‌هم‌درآریانا جداشده‌است. از آن جمله‌یکی‌زبان گات‌های‌اوستااست که‌معمولاً آنرابنام‌زبان «زند» یادمیکنند. این‌زبان‌راهم‌دراوائل بعضی‌ازمدققین‌زبان‌باختری خوانده‌اند واوستائی هم گویند ولی بیشتر به‌زبان «زند» معروف است. میان آخرین نمونه‌های ادبی که‌بزبان‌ویددرکشورما بمیان آمده وقدیم‌ترین نمونهٔ که‌در زبان زند ظهور کرده است مانند «گات‌ها» فرق خیلی کم است. تشابه کلمات بین این دو زبان کشور ازحد قیاس بیرون‌است وبامراعات جرئی تبدلات صوتی که‌آنهم اصول معینی‌دارد میتوان حتی پارچه های شعر یك‌زبان را به زبان

(۱)درقسمت اسلحه از مبحث جنگ وآلات جنگی جلد دوم مدنیت ایرانی‌های شرقی درزمان‌قدیم تالیف کایگر استفاده شده.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 352 of 1362

دیگر گردانید راجع به‌این مطلب کتب زیادی ازطرف‌مدققین وعلمای‌زبان نوشته شده . (۱)

پس‌زبان «اوستائی» یابهترتر بگوئیم زبان «زند»-زیرا تمام اوستا به‌این زبان نوشته نشده وتنها «گات‌ها» نمونهٔ قدیم‌آن است ـ زبانی‌است که‌مانند زبان سرودهای ویدی ازاصل تنهٔ زبان آریائی باختری جدا و در خاك‌های کشورما نشوونما یافته . در زمانیکه زبان ویدی زبان سرود ها بود زبان زند ودیگرشاخه‌هائی که‌مستقیماً از زبان‌آریائی باختری جداشده‌بودند کم‌وبیش درنشوونما بودند تااینکه زبان ویدی بعد ازیك دوره حیات اولی که سرودها بهترین شاهدآنست ازخاك‌های آریانا به‌اراضی‌ماورای شرقی‌اندوس «سند» منتشرشد وزبان زند آنقدر انبساط‌یافته‌بود که‌باعصر وآئین، ودیگرممیزات، اوستائی کشورما عرض‌وجودکند چنانچه گات‌ها که‌قدیم ترین قسمت اوستا است ودرزمان حیات زرتشتر سپنتمان وویشتاسپه پادشاه باختر سروده شده بهمین زبان میباشد .

همان‌طور که‌اززبان‌وید بعدها زبان‌سانسکریت ودیگرپراکریت‌ها درهند وبعضی نقاط آریانای‌شرقی‌عرض وجودکرد زبان‌زند درزبان‌های بعض حصص شمال شرقی آریانا (تخارستان) والسنهٔ که پسان درخاك‌های فارس بنام فارسی قدیم پیداشد دخالت زیاد دارد وازهمین‌فارسی بعدها به‌تدریج ودرمرور زمانه‌های جدید فارسی متوسط پهلوی وفارسی‌جدید بمیان آمده‌است .

اگرچه راجع به‌پیشتو درفصل دوم‌هم نظریات مدققین را اظهار نمودیم ولی چون قرار تحقیقاتی که تاحال بعمل آمده ارتباط آن با «زند» بیشتر است مجدداً متذکر میشویم:رویهمرفته دونفر ازمدققین بزرگ «مولر Fr.Muller»

(۱) گرامراوستا ومقایسهٔ آن باسانسکریت ۱۸۹۲ تالیف جکسن. لهجه ها (Dialectes) پروفیسر میهٔ وغیره .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 353 of 1362

وداررمستتر به‌این‌عقیده‌اند که‌پښتو یا اززبان زند یا از زبان دیگر مشتق‌شده که‌موازی بازند از زبان آریائی باختری منشعب شده‌است. در صورتیکه پښتو از زند منشعب نشده باشد یا خودش مانند زبان ویدی وزند راساً از زبان آریائی باختری جداشده ویااصلاً موازی بازند زبان‌دیگری ازاصل آریائی باختری مجزا گردیده که‌صورت قدیم ادب آن در دست‌نیست وپښتو نمایندهٔ آنست و از همین جهت بعضی‌ها مانند داکتر «ترومپ» پښتو را زبان مستقلی بین زبان های دستهٔ هندی ودستهٔ ایرانی میخوانند. (۱) و چون دسته های مذکور از زبان سرودهای ویدی وزبان گات‌های اوستا یعنی زبان «وید» و «زند» بمیان آمده اند بعقیدهٔ داکتر ترومپ زبان‌پښتو مقام مستقلی میان این‌دو زبان داشته ودرین‌صورت میتوان گفت که‌پهلوی‌وید وزند، زبان پښتو، یا اقلا زبان دیگری که امروز بنام پښتو زبان ملی ما را تشکیل داده است مستقلا از زبان آریائی باختری‌جداشده بود. از زبان ویدی‌ها السنهٔ‌هندی منشعب شد، ازلسان زندهاالسنهٔ غلجی، منجی، شغنی وفارسی قدیم‌وشعبات آن بمیان آمد وپښتو درخود کشور باقی ماند.

یك‌مسئلهٔ‌دیگر که‌تذکار آن درین‌مبحث بی‌موردنیست این‌است که زبان های گوشهٔ شمال‌شرقی آریانا یعنی‌علاقهٔ تخارستان که‌عبارت از زبان های غلچه منجی‌یاهنجانی، واخی، اشکاشمی، شغنی وغیره باشد بزبان اوستائی خیلی‌ها شباهت‌دارد. علاوه بر شباهت زبان‌های‌دره‌های پامیر واکسوس علیا وبدخشان به‌زبان‌زند روی‌هم‌رفته بقایای تهذیب اوستائی درمیان‌باشندگان این گوشهٔ افغانستان نظراکثر سیاحین ومدققین بزرگ‌را بخودجلب کرده است (۲)

(۱) اشتباه نشود که‌دستهٔ السنه ایرانی ازهمان زبان زند بمیان آمده است.

(۲) صفحهٔ ۲۱۸ ـ ۱۱۷ کتاب مسافرت Journeyتالیف وود صفحه ۱٤۱ کتاب پامیر تالیف گوردن.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 354 of 1362

فصل چهارم

سلطه بیگانه

هخامنشی‌ها

درفصل‌دوم مهداولی قبایل‌هند واروپائی « درآریاناویجه » وفرود آمدن یك دسته به باختر ومعروف شدن آنها به نام مخصوص « آریا » یا « کتلهٔ آریائی‌باختری » وتشکیل‌اولین کانون بزرگ‌مدنی وسلطنتی ویدی درباختر وباز پراگنده شدن واستقرار آنها دراثر کثرت نفوس به‌سائر نقاط آریانا ومهاجرت دوشاخه یکی‌بطرف‌هند ودیگری بجانب‌مدیا وفارس شرح یافت. هکذادرفصل‌سوم به تفصیل جزئیات شرح داده‌شد که‌سرزمین مستعد آریانا وجامعهٔ‌مدنی باختر اولین پرورشگاه ثقافت آریائی بوده ودراثر مقتضیات این کانون بزرگ سلاله‌های پارادانا (پیشدادی) کاوی (کیانی) (اسپه) یکی‌پشت دیگر سلطنت کرده‌رفتند ودر حالی که‌شاخه‌های مهاجراز خطهٔ زیبای آریانا به‌هندو « مدیا » و « فارس » رفتند آریاهائی که‌درسرزمین‌اجدادی خودباقی ماندند دورهٔ درخشان اوستائی‌ومدنیت‌ونهذیب آنرا بمیان آوردند واثرات معنوی این‌مدنیت هم‌مانند دوره‌های‌پیشینهٔ بخاك‌های بیگانه خصوص جانب غرب نفوذ کرد . این دوره که‌درحوالی ۱۰۰۰ ق‌م یایك‌دوقرن‌پیش شروع میشود از نقطهٔ‌نظر ممیزات‌مدنی وروحی ومعنوی وآمریت سیاسی تاحوالی ۵۰۰ ق‌م دوام‌میکند زیرا مقارن به‌این‌زمان خانوادهٔ از فارسی‌ها موسوم‌به هخامنشی خویش‌را بالاخره از حاکمیت ماد واشوری نجات‌داده در سوزیان (شوش) به سلطنت میرسند وبنای یك‌سلسله تهاجمات را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 355 of 1362

درمملکت ما میگذارند. چون هخامنشی خانوادهٔی از قبایل پارسوا وپارسوا مدنی مطیع «اما دی» وهردو دوره های طولا نی تحتا ثرات ونفو ذسیاسی عالم سامی ومخصوصاً آشوری‌ها بودند باوجودیکه ما درتاریخ باستانی آریا نا به عالم سامی واشوری وماد وغیره تماس دائمی نداریم چون درضمن تذ کار سلطه وتهاجمات هخامنشی بسامسایل به تعلقات هخامنشی ها وفارسی‌ها واثرات وارده برایشان ازعالم سامی ربط میگیرد مختصراً پیش ازظهور سلطنت هخا منشی وتهاجمات آنها بر آریانا ازبعضی اقوام سامی اسیای غربی واثراتی که براقوام مهاجر آریائی امادی وپا رسوا نموده اند ذ کر میکنیم و بعد به مطلب اصلی بر میگر دیم .

* * *

مر کز او لین مدنیت سامی

کلده وعیلام: درفصل سو م راجع به مسقط الرأس ا بتدا ئی وقدیم عنا صر نژ ا د سا می ا شا ر ه شد و تو ضیح یا فت که شر ق مد یتر ا نه و شبه جزیرهٔ عربستا ن مهد نژاد سامی بوده ازاینجا مو ج های این نژ اد به بین النهرین ومصروشمال افریقا وغیره نقاط انتشاریافت . روایات سامی مر کز مدنیت خودرادرکلده وعیلام یعنی بین دجله وفرات دربین النهرین قرارمید هند رونه گروسه می نویسد که آسیای مر کزی ومناطق همجوار (درهٔ نیل وتر کستان) از روی مدنیت همرنگ خود نسبت به سائر نقاط تقدم زیاد داشت ودورهٔ جد ید حجر که دراروپا درحوالی ۷۵۰۰ شروع میشود از ۲۰ هزارسال قبل از مسیح درمصرو کلده عیان بودو کانون های خیلی مهم مدنیت جدید حجردرمصر علیا فلسطین کلده وعیلام تاتر کستان غربی (حفریات انو Anau) دیده میشد . این مراکز به تاریخ های مختلف دست به فلز زده اند واز کلده وعیلام درحوالی ۵۰۰۰ ق م آثار فلزات پیداشده . مدنیت کلده وعیلام درعصر مس کارسه قوم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 356 of 1362

بوده (۱) «شومری» یا «سومری» نژاد مخصوص کلده که رسم‌الخط ، ارباب‌انواع مهیب، جادو، ستاره شناسی ومذهب «ایشتار Ishtar» رابه کلده ارمغان دادند «اکاد» یا اکادی ها که اصلاً سامی بودند وازعربستان به بین‌النهرین آمده بودند وشماش Shamash (آفتاب) ومادوك Mardouk را می‌پرستیدند. عیلامی‌ها باشندگان سوزیان که ایشان هم قومی مرکب بودند واگرچه با «سومری‌ها» و«اکادها» یك‌مدنیت مشترك داشتند صاحب مجمع ارباب انواع وزبان مخصوصی بودند که نه سامی بود ونه سومری .

موضوع اصلیت سومری‌ها یکی ازمسایل خیلی پرپیچ‌تاریخی است ومعلوم نمیشود که آیا بومیان خود کلده هستند یا قوم متهاجم وفاتح. بعضی‌ها که «رونه گروسه» هم دران جمله میباشد به‌اساس یك نظریه قدیم اصل ایشان را ازحوزهٔ اکسوس وترکستان میدانند(۲) وچون به‌کلده رسیدندقوم دیگری موسوم به‌اکادهارا درانجامستقریافتند که‌صاف‌سامی‌وازعربستان آمده‌بودند این دو قوم زمین کلده را تقسیم کرده در اوائل عصر تاریخی قسمت جنوب قریب سواحل فارس دردست سومری‌ها وحصهٔ شمال‌یعنی بابیلون عصرتاریخی سهم اکاد ها بود . کلدانی ها (۳) درستاره شناسی وفلکیات معلومات زیاد داشتند وحتی آئین آنها عبارت ازاحترام اجرام سماوی و تاثیرات و نفوذ آنهابوده وهرشهرازخود رئیسی‌داشت که‌درعین‌زمان اسقف‌بزرگ، رب‌النوع محلی یعنی ستارهٔ آن‌شهر بود. کلدانی‌ها درامور زراعت توجه زیاد داشتند ودرساختن اسباب‌لازمه زندگانی‌ووسایل‌راحت کوشش‌زیادمیکردند وازراه رودخانه فرات وخطوط دشتی مال‌التجارهٔ خودرا به کوهای ارمنستان وشام می‌بردند ورسم‌الخط معروف میخی را که با قلم فلزی روی پارچه های گل

(۱) صفحهٔ ٦ تاریخ آسیا جلد اول «رونه گروسه» .
(۲) صفحه ٦و۷ تاریخ آسیا جلداول تالیف رونه گروسه، پاریس ۱۹۲۱ .
(۳) قراربعضی نظریه های جدید کلدانی ها راهم بعضی‌ها آریائی شمار میکنند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 357 of 1362

زردمی نوشتند به اقوام همجوار خویش که درحال بربریت می‌زیستند یاد دادند.

باشندگان کلده مدت‌های مدیدی بین خود قصبه به قصبه شهر به شهر جنگیده و جنگ‌های‌شان پسان‌ها جنبهٔ مخالفت‌ملی بین عیلامی و کلدانی بخود گرفت وغالبیت نوبه به‌نوبه گاهی نصیب سامی های «کش Kich» و گاهی قسمت سومری‌های «لگاش Lagash» واوروك Oourouk و گاهی‌سهم اکاده‌ها Agade میشدو آخردر حوالی ۲۴۷۰ ق‌م امپراطوری کلده‌ازسامی‌های اکاده‌به‌سومری ‘ی «اور Our» تعلق گرفت‌ودر حوالی ۲۳۰۰ ق‌م آخربن امپراطور «اور» مغلوب عیلامی‌ها شد وعیلامی‌ها تفوق حاصل نموده کلده واور وبابل‌را بخود ملحق کردند. دراثر این جنگها درسومین هزار ق م اقوام سامی ازهم متشتت شده بنای مهاجرت‌هارا گذاشتند وقسمتی ازاکادهادرامتداد دجله پراگنده شده وازانها قوم اشوری بمیان آمد که ازان پایان ذکر میکنیم.

اشوری‌ها: چون اشوری‌ها دستهٔ ازاکاد های بابیلون بودند ازروی نژاد سامی و آرامی، ازروی مدنیت کلدانی بودند که‌بیشتر از ۲۴ قرن ق م درمحل تلاقی رودخانهٔ دجله وزاب دریای کوهای ارمنستان مستقر شدند. اشوری‌ها اشخاصی‌بودند دارای‌قامت‌پست‌چارشانه ودارای‌اعضای ماهیچه‌دار. بینی‌آنها بشکل نول‌طوطی، چشمان‌شان بزرگ وازحدقه‌برآمده بودوقیافهٔ جدی‌داشتند این‌قوم خیلی‌سخت‌سر بود، بادشمنان‌خیلی ظالم وباخودهم خشن‌بودند جنگ ونهاجم از معاملات عادی زندگانی آنها بشمار میرفت. پادشاهان اولیهٔ آنها اسقف‌های بزرگ ارباب انواع ملی «ایشتار» و«آشور» بود. چون اراضی مسکونهٔ آنها نسبتاً بائر وبی‌حاصل بود پادشاهان شان همیشه چشم به اراضی حاصل‌خیز بابیلون وعیلام وسواحل بحرالروم دوخته بودند.

دردورهٔ دوقرن‌بین (۱۳۸۰) و(۱۱۹۰) ق‌م درمقابل پادشاهان بابل بنای‌نبردوپیکار راگذاشته به نیروی خود تفوق‌حاصل کردند ودرنتیجه ملت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 358 of 1362

جوان آشورجای قوم کهن «بل Bel» یا «بابلی» را در بین‌النهرین اشغال کرد.
اولین پادشاه آشوری تیگلت‌پیلسر اول Teglatphalasar بود (۱۰۹۰-۱۱۳۰) که حاکمیت خودرا بالای اقوام بین‌النهرین شمالی برقرار کرد. ولی دراثر مداخلت هیتی‌ها یك قرن دیگر آشوری ها دچار فراموشی شده وبعضی اقوام دیگر مثل یهودی‌ها وارمنی‌ها اقتدار حاصل کردند تانوبت به‌حکمفرمائی «آشور نزیراهابال» رسید.

آشورنزیراهابال Assournazirabal III سوم اولین پادشاه آشوری است که مقام واهمیت قوم خودرادر آسیا بلندبرد. این پادشاه قراریکه ازخلال کتیبه‌ها معلوم میشود خیلی ظالم وخون آشام ومغرور بوده مغلوبین را زنده پوست میکرد واز کله‌ها احرام میساخت. پسرش سلمانسار Salmanasar دوم (۸۲۵-۸۶۰) برشام حمله کرده آخرین عناصر هیتی وارمنی را مطیع ساخت.

معمولاً بیداری ملت آشوری را به‌تیگلت‌پیلسارسوم (۷۲۷-۸۴۵) نسبت میدهند که دمشق و بابیلون را اشغال نموده وبعد از او یکی از ژنرال های او «سارگون Sargon» برتخت نشسته وسلالهٔ او که‌درتاریخ به‌نام «سارگونی‌ها» یاد میشوند عامل بزرگترین دورهٔ اعتلای آشوری گردید. «سارگون» موقعی که برتخت نشست با اتحادیه های دیگر مثل عیلام وبابل وشهزادگان ارمنی واسرایلی ومصر وغیره داخل نبردشده نفوذ وحاکمیت خویش را برهمه استوار کرد. پسرش «سناخریب» کله‌را کاملاً بخودملحق ساخت و «اشارهادون» پسر اخیرالذکر (۶۶۷-۶۸۱) برمصر بنای تهاجمات را گذاشت. بالاخره «اشوربانیپال» (۶۲۵-۶۶۷) بابلی‌هارا که‌بغاوت نموده بودند گوشمالی داده ودر ۶۴۵ اخرین دولت مستقل آسیای قریب یعنی سلطنت عیلام را مطیع ساخت «نینوا» مرکز سارگونی‌هامرکز عظمت ومدنیت سامی بشمار میرفت وآشوری‌این دوره که خاك‌های کیاد وچیه - مدیا - فارس - اراضی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 359 of 1362

سواحل خزر - ارمنستان، اراضی سواحل متصل خلیج فارس و مصر را در بر گرفته بود مقتدرترین دولت آسیائی بشمار میرفت و قرن های متوالی آشوری ها عرف و عادات، کولتور و مدنیت، صنعت، طرز حکومت و دربار و آئین و دیانت و دیگر مظاهر زندگانی خودرا براهالی تعمیل کردند. آشوری ها ازروی تذکرات کتیبه های خود آنها مردمان جنگجو، بی رحم مغرور و متکبر معلوم میشوند. جنگ و تهاجم از مشاغل عادی آنها بشمار میرفت. این قوم درعین زمانی که جنگی و سخت سر بودند عیاشی و زندگانی ارام و مستریح را نیز خوش داشتند. پادشاهان آشوری به آرایش سر و بر و موی سر و ریش و پوشیدن البسهٔ فاخره و مزین و رهایش در قصر های که چارطرف آن دیوارهای ضخیم و بلند و ملون داشت عادی بودند با شدت و دهشت و جنگ و جدل از نیل تا ارارات Ararat تمام اقوام آسیای غربی را مطیع خود ساخته صلحی را برقرار کرده بودند که از آن پسان تر آمادی و هخامنشی های فارس استفاده کردند.

پادشاهان آشوری مانند فراعنه مصر مقام رب النوعی نداشتند بلکه رئیس عسکری و قشون بشمار میرفتند و تقریباً مناصفه حیات خودرا به سواری اسپ به جنگ و تهاجمات و شکار حیوانات درنده و کشتار اقوام بیگانه صرف میکردند. آشوری ها قشون خیلی منظمی مرکب از عراده های جنگی - سوار، نظام و پیاده داشتند درعراده های جنگی سه سه نفر سوار میشدند. پیاده نظام آنها به خود های مخر وطی و پیراهن های چرمی مجهز بودند و زره فلزی به بر داشتند و با یك سپر کلان، یك کمان، یك شمشیر و یك نیزه طویل شش قدمی مجهز بودند صنعت آشوری اثینهٔ روحیات آنها است و اصل مبادی آن را از کلده نقل کرده اند. صحنه هائی که از صنعت کاران آنها باقی مانده اکثرش مناظر شکار حیوانات وحشی و مقابله شخص پادشاه با بعضی حیوانات است که به تدریج مادها و هخامنشی ها و حتی ساسانی ها آنرا قدم به قدم نقل کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 360 of 1362

رفته‌اند . آشوری‌ها درنمایش شیرواسپ مهارت‌زیاد داشتند وباوجودآنکه مدرسه صنعتی آنها واجد مقام بزرگ است‌خالی ازمعایب هم نیست خصوص درقسمت‌جزئیات که‌در ان‌مبالغه زیادبکار رفته‌وزیبائی صنعت «نینوا» رامحقر ساخته‌است واین معایب که‌زاده کثرت جزئییات است درطرح صورت وروی اشخاص خوب‌تر بنظر می‌آید معذالك باوجود معایب خود صنعت آشوری صنعت خیلی بزرگی است وقرا ریکه رونه گرو سه میگوید (۱) آثار عصر سرگونی نفوذ عمیقی درمدرسه های صنایع هیکل تراشی هخا منشی وساسانی بخشیده است .



(۱) صفحه ۲۸ ـ ۲۹ تاریخ آسیا جلد اول پاریس ۱۹۲۱

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 361 of 1362

امادی یا ماد

درفصل دوم ذکرشد که «امادی» مادها و «پارسوا» چطور وچه وقت از کانون حیات ومدنیت آریائی یعنی باختر مرکز آریانای قدیم برآمده یکی درمناطق همجوارسواحل خزرودیگری دراراضی مجاور سواحل‌جا گزین شدند واین‌علاقه‌ها بنام شان «مدیا» و«فارس» معروف گردید پیش ازینکه این‌دو شاخه مهاجر آریائی به‌زمین‌های مسکونهٔ خویش رسیده ومستقر شوند بجای آنهادرمدیا وفارس خصوص‌در نقطهٔ اخیرالذکراشخاص سیاه‌پوست بومی‌رهایش داشت چنانچه بقایای آنهاهنوز درامتداد سواحل فارس ازبین نرفته است. ازطرف‌دیگرچون‌مرکز مدنیت‌سامی‌یعنی بین‌النهرین‌متصل این‌مناطق‌است‌ویك سلسله حکومت های مقتدر سامی از ۵ هزار سال‌قم به‌اینطرف‌ازاینجا به‌اراضی دورو نزدیك آسیای غربی حاکمیت ونفوذ داشتند.انتشارعناصر سامی‌هم‌درنقاط فوق‌امر طبیعی‌است، بزبان دیگر گفته‌میتوانیم که‌مدیاوفارس‌مابین دو کانون دو عالم، دو مرکز، دو مدنیت مشخص ومعین افتاده که یکی آریانا مهد ظهور وید واوستا و« کانون تهذیب آریائی» ودیگر بین‌النهرین مرکز نژاد و ثقافت سامی است. باختر مرکز آریانای قدیم کانون صاف نژاد و عرق آریائی واولین مرکز مدنیت کولتور، آئین، سلطنت، ثقافت‌صاف‌آریائی بوده که‌مهاجرین شرقی‌آن درهند بادراویدی‌ها مخلوط شده اند ومهاجرین غربی‌آن، آمادی وپارسوا باعالم‌سامی امتزاج پیدا کرده‌اند یعنی در مرحلهٔ که هنوز قبیله قبیله وعشیره عشیره بودند از کانون آریائی آریانا برآمده وباسیر مهاجرت به کانون سامی‌نزدیك شده رفتندوچون تعداد آنهادر مقابل تودهٔ سامی کمتروسلطنت هم‌قرن‌های متوالی دردست سامی بود تاایشان بخود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 362 of 1362

آمدند ومرکزیتی تشکیل دادند ازپهلوی‌های مختلف زندگانی زیراثر نفوذ سامی آمدند وخصایص خالص آریائی‌را ازدست دادند . چنانچه بهمین جهت است که‌مدققین مدت‌ها دراصل واصلیت مادها مشتبه بودند بعضی‌ها ایشان‌را احفاد اشوری یا اولادهٔ عناصر مختلف سامی می‌خواندند وبعضی های دیگر که اوپرت Oppert فرانسوی (۱) هم‌در آن جمله باشدایشان‌راتورانی وازتورانی های النائی‌میشمردند ولی‌آخر معلوم شد که مادها آریائی هستند ولی‌دوری‌از کانون صاف آریائی باختر وقرابت به مرکز حیات سامی وحکومت چندین قرنه‌سامی‌واختلاط‌خون برایشان تاثیر افگنده‌ودرعرق وثقافت و دیگر مظاهر زندگانی‌آنها اثر بخشیده است .

درین شبهه‌نیست که‌مادها قبیله‌قبیله مهاجرت کرده قرن‌ها بحیات مالداری وقبیله‌وی امرار حیات‌می نمودند مهمترین قبایل ایشان شش‌است که‌بنام‌های بوس‌ها Busae پاراتاکنها Paraetaceni ، ستروخاتها Struchates اری‌سانت‌ها Arisanti ، بودی‌هاBudii وماجی‌ها Magi یادشده‌اند. این‌قبایل‌مدتی‌پراگنده وجدااز‌هم زندگانی‌میکردند وقراریکه‌هرودوت شهادت میدهد پیش ازینکه صاحب مرکز وسلطنتی شوند در قریه های پراگنده بدون قوای مرکزی وقوانین و تشکیلات زندگانی داشتند (۲) و ضعیت پراگندگی مادها وعدم تشکیلات سلطنتی ومرکز قوای آنها چیزی‌است که کتیبهٔ های اشوری بدان روشنی زیاد می‌اندازد ودرموقعش این چیزهارا مفصل‌تر خواهیم‌دید

اولین تذکراسم مادی(ماد) : درآثار وسرودهائیکه محصول‌کانون صاف آریائی دوطرفهٔ هندوکش‌است یعنی‌درسرودهای «ویدی» واوستائی ازامادی (ماد)اسمی‌برده‌نشده‌لذا ازین کانون روگردانیده متوجه کانون‌سامی‌میشویم

(۱) صفحهٔ ۱٦۸ جلد اول ایران‌باستان تالیف حسن پیرنیا .
(۲) صفحهٔ ۱۸۹ هرودوت راولسن طبع جدید لندن ۱۸٦۲

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 363 of 1362

بیشتر متذکر شدیم که آشوری ها باتیگلت پیلسر اول (۱۰۹۰-۱۱۳۰ ق م) بنای پادشاهی را گذاشتند. این پادشاه وچندین نفر جانشینان او باوجود جنگها وتهاجماتی که هرطرف کرده وازاقوام اسرائیلی وارمنی در کتیبه‌های خودنام برده‌اند ازمادی ذکری نکرده‌اند واولین پادشاه‌اشوری که‌ازایشان اسم‌میبرد «سلمانسار» یا «شلم نصردوم» آشوری‌است که‌بین ۸۵۹-۸۲۳ ق م میزیست وبعد ازحمله برشام ومطیع ساختن عناصر هیتی وارمنی داخل خاك‌های مدیا وفارس‌هم شده این قطعات‌را مسخر و ۲۷ نفرامرای «پارسوا» یا «پارسواش» را اسیر کرد وبعدبه‌اراضی وجلگه‌ئی که‌امادی دران می‌زیست‌رخ نمود (۱) به‌این ترتیب باراول منابع‌سامی از اقوام امادی وپارسوا ذکرمیکنند ومعلوم میشود که این دوشاخهٔ آریائی تاحوالی قرن ۸ ق م هنوز به‌زندگانی قبیلوی وقریه‌های برا گنده حیات بسر برده دارای قوا ومرکزیتی نشده‌بودند وملك هرقبیله برقبیلهٔ خودآمریت‌داشت «وشلم‌نصر» باتسخیرخاك‌واسیربردن‌رؤسای آنها باراول این‌دوقبیلهٔ آریائی‌را درحوالی قرن ۸ در کتیبه‌های‌خوداسم‌میبرد

مادها ازخلال کتیبه‌های‌اشوری: منابعی که تا یك‌اندازه راجع به مادها معلومات داده میتواند یکی کتیبه های شاهان اشوری و دیگر نگارشات هرودوت است که‌اولی از وضعیت امادی درتحت‌سلطه سامی ها ودومی‌عموماً ازسلطنت‌بومی شان ذکرمیکند.

بعد از «شلم نصر» که‌تذکرات کتیبه‌های اومبنی‌برمادها گذشت تیگلت پیلسر (۷۲۷-۷٤۵ ق م) شاه‌دیگر آشوری گوید که «زمین نیسا Nisaa وشهرهای زمین مادی Madai (مدیا) را گرفتم زمین پارسوا را گرفتم زیکروتی Zikruti را گرفتم ومدیارا بەزمین اشورعلاوه کردم» درجنگ نهم بار دیگر برمدیا

(۱) History of Antiquity-Evelyn Abbott Vol V London1881 صفحه ۲۸۱
صفحه ۱٦۹ ایران باستان جلداول تالیف حسن‌پیرنیا.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 364 of 1362

حمله کرد . کتب یهود اظهار میکند که بعد از سقوط سماریا Samaria در ۷۲۱ ق م پادشاه اشوری اسرائیلی‌ها را رانده در کالاه Chalah (کالح = نورات) و شهرهای مادها جای داد و چون « سماریا » بدست « سرگن » (۷۰۵ ـ ۷۲۲) فتح شد معلوم میشود که انتشار یهودی‌ها در شهرهای ماد در عصر او صورت گرفته است چنانچه در کتیبه‌های خود عین این وقائع را ذکر کرده است و میگوید که خراج گزافی در سال ۷۱۶ ق م از ۲۵ نفر روسای ماد گرفته هیکل‌های خویش را در وسط شهرهای آنها برقرار کرد . یك سال بعد باز بر مادها حمله کرده « دیوکو » Dayauku و خانواده و ملتش را اسیر گرفته و مجبور نمود که در زمین « امات » Amat مسکون شوند ، برای مواظبت وضعیت مدیا قلعه های جنگی ساخت و از بیست و دو نفر رؤسای ماد باج گرفت و ۳۶ شهر و حصهٔ « مدیا » را اشغال کرد و آنهارا به آشوری ملحق ساخت یك دفعهٔ دیگر باز در سال ۷۱۳ بر علیه « مدیا » لشکر کشیده « دیوکو » و دیگر روسای آنهارا که سر از اطاعت آشوری کشیده بودند مجدداً مغلوب ساخت . از ٤٥ نفر روسای آنها باج گرفت ۴۶۰۹۰ اسپ و خر و یك تعداد زیاد گوسفندان آنها را ضبط نمود .

« سارگن » درمیان شاهان اشوری کسیست که از همه بیشتر بر مادها فشار آورد خاك آنها را چندین مرتبه پامال کرده و در کتیبه های خود اظهار میکند که تا آخرین شهر سرحدی شرقی مدیا تمام اراضی آنها را مسخر نموده به اشوری ملحق کردم .

خلاصه به همین ترتیب سائر پادشاهان آشوری مثل « سناخریب » Sennacherib (۶۸۱ ـ ۷۰۵ ق م) و « اشارهادون » Esarhaddon (۶۶۸ ـ ۶۸۱ ق م) و « آشوربانی‌پال » هر کدام به همین ترتیبی که گذشت در کتیبه‌های خود شرح وضعیت باج گیری و تسخیر اراضی ماد و ضبط اموال و حیوانات آنهارا بیان میکنند و معلوم میشود که بین سال‌های ۸۵۹ و ۶۵۰ تقریباً دو قرن کامل مادها و پارسی‌ها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 365 of 1362

تحت سلطه وتهاجمات آشوری بوده و درین گیرودارها ولشکر کشی‌ها وبیجا ساختن اسرا، وباشندگان شهرها وآوردن بهودی‌ها بجای آنها وحاکمیت وحشت ناك عسکری وسیاسی ومدنی، اخلاق وعرف وعادات ومدنیت سامی درمیان مادها وپارسی‌ها اثرات عمیق بخشید (۱) ومیزات سامی را بیش از پیش درمیان آنها متداول ساخت چنانچه اثرات وانعکاس آن درتمام دوره های حیات ما دوفارس ازهخا منشی گرفته تازمان ساسانی وپسان ترها باقی‌ماند وعواملی بمیان آورد کهاسباب بیگانگی و جدائی وتفرقه آنها از آریائی های اصل کانون آریائی آریانا گردید. علاوه برین از تذکار کتیبه‌های شاهان اشوری‌وضعیت زندگانی قبیلوی ماد وفارس وعدم‌تشکیلات سلطنتی ودیگر اختصاصات حیات اجتماعی آنها معلوم میشود تاابنکه ازفشار سلطهٔ خارجی وظلم‌زیاد سامی بهتنگ آمده حاضر شدندبهر قیمتی که‌تمام‌شود گردهم جمع شده وحکومتی ازخود تشکیل کنند.

ظهورسلطنت ماد: قبایل شش گانهٔ ماد که‌پیشتر نام‌بردیم بعدازدوره‌های طولانی پراگندگی واسارت بالاخره درحوالی کوه زگروس Zagros و جلگهٔ شرقی آن یکجا شده باطاعت رؤسای یکی ازقبایل خودتن درداده‌اند وازان بعد روزگار ایشان رونق‌گرفت. مرکز اولیهٔ حکومت‌شان همدان (اکبتانا) بوده وبعدازان به‌تدریج نفوذ وقوای آنها بطرف شمال تاسواحل بحیرهٔ‌خزر انبساط یافت و بطرف شمال غرب آذربایجان هم داخل حوضهٔ نفوذ آنهاشد و بجانب غرب با ایالات الیبی Ellipi وخرخر Kharkhar به سلطنت آشوری تماس پیدا کرد وپسان‌تر خاك آنها به‌سه حصه منقسم شد:

یکی (مدیامکنا) یاعراق عجم‌حالیه دوم (مدیا اتروپاتنه) یا آذربایجان وسوم (مدیارا کیانا) یا ایالت تهران امروزی به‌این ترتیب‌سرحدشمالی آنها

(۱) صفحه ۱۷٤ ایران باستان تالیف حسن پیرنیا ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 366 of 1362

رودارا س ، سرحد غربی دروازهٔ خزر ، و سرحد جنوبی شان با رس وپشت کوه بود. دیوکس اولین رئیس ماد است که بصورت غیر مترقبه به پادشاهی رسید مشارالیه ابتدا بصورت شخص صاحب رسوخی در قریهٔ خود زندگانی میکرد و گفتگوها ومناقشات اهل قریهٔ خودرا ازروی امانت وعدالت فیصله مینمود تا اینکه رفته‌رفته به‌امانت داری وعدالت معروف شده و اهالی او را حکم یا قاضی مناقشات قومی خود انتخاب نمودند به‌این‌صورت از صبح تا شام «دیوکس» مصروف فیصلهٔ مناقشات اهل قریهٔ خود بود واز کار وبارزندگانی خود بازماند آخر ایشان‌را جواب داده به کار های معمولهٔ خود پرداخت و چون قانون و عدالت و نظام اداری در میان اهل قریه و گرد و نواح آن وجود نداشت اختلافات و جنگ‌وجدل روزبروز زیادشده آخر نفری قریه گردهم جمع شده راجع بمناقشات دعاوی وبدبختی‌های خود صحبت‌های طولانی نمودند وعلاج رفع آنرا به‌این‌دیدند که برای خودسری وشاهی انتخاب کنند وسروصورت زندگانی خودرا رونقی دهند وچون‌نام «دیوکس» به‌عدالت وانصاف مشهور شده بود او را به پادشاهی قبول کردند. این‌هم ناگفته نماند که دیوکس یك دفعه به پادشاهی نرسیده بلکه‌ملك قریه بوده و به‌این صفت مورد حملهٔ آشوری‌ها قرار گرفته وشاید دراخیر عمر بمقام پادشاهی نایل شده باشد.

زیرا پیشتر ذکر شد که سارگون شاه آشوری «دایوکو» Dayauku را با تابعینش در ۷۱۵ ق م اسیر کرده به‌مقام‌امات Amat نقل‌داد ودر ۷۱۳ ق م در مقابل «بت‌دایوکو» Bit Dayauku آشوری‌ها حملات دیگری کردند و «بت‌دیاکو» را دونکر جرمنی «زمین‌دیوکو» ترجمه کرده است بهرحال قرار شهادت هرودت ، دیوکس مذکور در ۷۰۸ به شاهی رسیده و تا ٦٥٥ به سلطنت باقی مانده است و به این حساب ٥٣ سال سلطنت کرده است وچون بامقایسهٔ متن کتیبه‌های سارگون ونگارشات هرودت تاریخ و

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 367 of 1362

مدت سلطنت دیوکس خوب موافقت نمیکند و ۵۳ سال در آخر عمر یك شخص ازاندازهٔ طبیعی زیادات بعضی‌ها حدس میزنند که‌شایددیوکس نام‌خانواده‌بوده که دوسه‌نفر روسا به ماد داده و آخر یکنفر آن به‌پادشاهی رسیده است .

دیوکس چون به‌پادشاهی انتخاب‌شد پایتختی برای خود بالای‌مادها آباد کرد ونام آنرا «اکبتانا» گذاشت که امروز همدان شده است . «دیوکس» به تقلید شهرهای آشوری دورادور شهرهفت دیوار آباد کرد وهر دیوارداخلی از دیوار بیرونی بلندتر بود و قلعهٔ خودرادرمیان هفتمین پرده دیوار مخفی داشت این دیوارها به اصول ستاره‌شناسی آشوری به الوان سبعه رنگ شده بود (۱) دیوکس به‌تقلید اصول آشوری مراسم عجیبی برای دربار خود وضع نموده بود به‌استثنای قاصدی که پیش اورفت و آمد میکرد کسی را به‌دربار وقلعهٔ محفوظ ومخفی خود نمیگذاشت وهیچ کس حق‌نداشت که‌پادشاه را ببیند هر کاری که بود بواسطهٔ قاصد وبه اوامر تحریری اجرامیشد . کسی‌در حضور اوخنده نمیتوانست وخنده کننده به هلاکت میرسید . علت محکم بندی ومخفی ساختن قصر بادیوار های بلند هفت پرده‌ئی واجازه ندادن کس به‌دربار و کناره گیری‌پادشاه ازمعاشرت با اهل‌دربار وبزرگان قوم‌را هرودت سوءنیت وقصدرفقا وهمقریه‌های دیوکس می‌نویسد واین‌تعبیر حقیقت‌هم‌دارد زیراچون نظام سلطنتی بیشتردرمیان‌مادها وجود نداشت وخانوادهٔ سلطنتی که‌مورد احترام همگان واقع‌شود درمیان آنها موجودنبود و«دیوکس»رایکعده اهل‌قریه انتخاب نموده بودند وازوهیچ کدام شان چیزی کمی نداشتنداحتمال‌میرفت که‌اورا ازبین‌بردارند . علاوه‌برین چون ده‌نشینان «ماد» مال وحیوانات شان همیشه ولاینقطع‌مورد حملات وتهاجمات آشوری واقع‌بود درمحکم بندی شهر «اکبتانا» بیم تهاجم ناگهانی هم مدخلیت

(۱) این نوع رنگ‌آمیزی‌را دربابل‌علامات سیارات سبعه میدانستند وبرج‌معبد معروف (بیرس نمرود) دربابل به این رنگها ملون بود ولی درهمدان رنگ آمیزی های مزبور را برحسب تقلید کرده بودند جلد اول ایران باستان تالیف حسن‌پیرنیا صفحهٔ ۱۷۷ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 368 of 1362

داشت . بهر حال چون «دیوکس» مرد باتجربه بود و باریکی وضعیت خود و سوءنیت اهل قریهٔ خودرا میدانست در جملهٔ مراسم تشریفاتی قرار گذاشت که بایداحدی پادشاهرا نبینند و به‌این رو به‌تصور کنند که شخص شاه ازارکان قبایل وعرام مردم چیزی بالا تر است .

راجع به اینکه آشوری‌ها بعدازتشکیل سلطنت ماد ازچه‌دری پیش آمدند اشارهٔ مختصری میکنیم که باوجودیکه عظمت آشوری درتنزل بود بازهم مادها وشاه شان دیوکس را آرام نماندند و «سناخریب» به‌علاقه «الیپی Ellipi» یعنی کرمانشاه وحوالی آن حمله نموده واسباب اضطراب ماد ها وحکومت شان را فراهم کرد وباج را به‌اصول سابق ازایشان میگرفت .

فرا اورتس و محکوم ساختن قبیله پارسوا : فرا اورتس چون برتخت پدر نشست (حوالی ۶۳۳-۶۵۵ ق م) به انبساط نفوذخویش بالای ماد ها وتحکیم وضعیت وسلطنت خویش مصروف، شد زیرا مادها باوجود تشکیل سلطنت باج گذار آشوری بودند وتهدید تهاجمات آشوری ازسر آنها کم نشده بود از کار های عمدهٔ این پادشاه ماد مطیع ساختن قبایل پارسوا است که باتمام شعبات عشایری خویش درمنطقهٔ خشك وباحرارت سواحل خلیج پارس متفرق وپاشان زندگانی داشتند . پارسوا که ازان پس ان مفصل تر صحبت خواهیم کرد از روی عرق نسبت به مادست عنصر وملایم طبیعت تر بودند وچند قرن فشار و استبداد وحاکمیت آشوری ایشان را ضعیف تر ساخته بود «فرااورتس» ازین وضعیت مساعد استفاده کرده آنهارا مطیع خودردولت مادساخت چون بافراورتس وتابعینش مادها قوی‌تر شدند وقرار گفتهٔ «سر پرسیسایکس» «ازمدت مدیدی باینطرف کدام درس سختی ازطرف آشوری‌ها به‌ایشان داده نشده بود ومحتملاً دراثر کامیابی وفتوحات خودبرپارسی‌ها غره شده بودند» (۱)

(۱) صفحهٔ ۱۲۳ تاریخ فارس به‌انگلیسی تالیف سر پرسیسایکس .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 369 of 1362

ازدادن باج خودداری کردند. درفرصتیکه «آشوربانی‌پال» از کارهای عیلام وبابل ومسایل داخلی آشوری فراغت‌یافته فرا اورتس باغروروفتح پارس جدی شده بر آشوری حمله کرد ولی‌شکست مدهش‌خورده وخودش هم‌بقتل رسید.

سیاکزاسیس: این شخص به ۶۳۳ به پادشاهی رسیده و تا ۶۸۵ سلطنت کرد مشارالیه از شکست های تلخ «فرا اورتس» درس عبرت گرفته درصددبرآمد که‌اوضاع داخلی‌مادرا اصلاح کندزیرا باآنچه‌که‌بود وآنچه سلطهٔ آشوری‌مخصوصاً شکست‌اخیرفرا اورتس‌وغلبهٔ آشوربانی‌پال‌وارد کرده‌بود امکان نداشت که‌دولت نوتاسیس مادوام کرده بتواند لذا بلاوقفه به فکر اصلاحات خود افتاده وچون میدانست که‌سپاهیان قومی مادبه هیچ صورت باقشون مرتب ومنظم وور زیده آشوری مقابله نتوانسته وکاری از ایشان ساخته نمیشوداول ازهمه بفکر تشکیلات عسکری افتاده وبه‌تقلید نظام آشوری دسته‌های پیاده وسوار مجهزباتیر وکمان‌ونیزه بمیان آورد.چون صاحب‌قوای مرتبی شدبر«آشوربانی پال» حمله کرد وشهر «نینوا» پایتخت آشوری رامحاصره نمود.

ظهور وحملهٔ سیتی‌ها یااسکائی‌ها: وضعیت مادها وآشوری‌ها به‌این شکل رسیده‌بود که‌اقوام اسکائی که‌اصل موطن آنها درشمال شرق آمو دریا بود باموج خروشان بطرف مدیا رفته دراذر بایجان ریختند ووضعیت دوحریف مذکوررا بکلی منقلب کردند. مادها بااین پیش‌آمد وضعیت‌خودرا بین‌دوقوه آشوری واسکائی مواجه باخطراتی کردند وچون خاك‌خودرا زیر خطر تهاجم دیدند ازمحاصرهٔ «نینوا» دست‌کشیده بغم‌جان خودشدند وسوار کاران اسکائی بانیزی باد وسرپنجهٔ فولادی نظام‌قوای مادرا به‌سرعت ازهم شکستند و چون آشوری‌ها هم‌ضعیف ومشرف به‌زوال بودند قوای شاه ایشان آشوربانی‌پال راهم مضمحل ساخته تا کنار سواحل بحر مدیترانه پیش‌رفتند. مادها که‌بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 370 of 1362

از قرن‌ها اسارت نزدیك بود که‌از سلطهٔ آشوری خلاص‌شوند زیرنفوذو آمریت اسکائی‌ها آمدند وامکان داشت که باز مدت های مدیدی اسکائی‌ها بر آنها حکومت کنندولی خدعه ومکری بکار برده‌وخودرا ازین‌ورطه نجات‌دادندتفصیل اینکه‌مادیس Madyes شاه‌اسکائی‌هارا باسران‌قوم‌سیاگزارس پادشاه مادمهمان کرده بعدازصرف مشروب درعالم مستی آنهارا بقتل‌رسانید واسکائی‌ها را به حیله‌بی‌سروسر کرده‌ساختند .مقارن به‌این‌زمان یعنی‌در ۶۲۶ « آشوربانی پال» آخرین شاه آشوری وفات نمود سیاگزارس درحوالی ۶۲۰ براسکائی هائی که درمدیا ماندند غالب شده ودر آن خطه‌صاحب‌نفوذ گردید وازموقع مساعد و راه صافی که اسکائی ها تهیه نموده بودند استفاده نموده بطرف غرب تا هالیس Halis پیش رفت « نابوپولاسار» Nabopolassar نایب‌الحکومه آشوری دربابل که اصلاً بابلی بود بایادشاه مادمحدست شد . در آسیای صغیر امرای « لیدی» ازهرج ومرج واقعات وآمدن اقوام قاهری‌استفاده کرده و بامادها درآویختندو ۵ سال جنگ کردندآخر « نابوپولاسار» به آرزوی اینکه مادهارا متوجه « نینوا » کند بین ایشان ولیدی ها صلح کرد و آخر « نینوا» در عصر سلطنت« آشوراپدیل‌ایلی» Assur-idil-ili دراثرحمله‌مشترکه بابلی‌ها ومادها سقوط کرد . بابلی‌ها بامادهابنای خویشی وقرابت را گذاشتند وازاین راه هم باردیگر اختلاطی درعرق مادها تولید گردید .

استیاك: استیاك آخرین پادشاه ماد است‌که بعد از ۵۸۴ ق‌م بجای سیاگزارس بر تخت نشست اگرچه دورهٔ سلطنت اوبه آرامی گذشت بازهم درآخر رعیت خصوص عناصر پارسوا از اوخوش نبودند . موضوع انتقال قوا وسلطنت ازمادیه پارسوا واضح معلوم نیست جزافسانه‌ئی که هرودوت نقل کرده ودرا کثر کتب آنرا تکرار کرده اند . مطابق به این‌افسانه دراثرخوابی که استیاگ دیده بود چنین می پنداشت که در خانهٔ دختر او فرزندی متولد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 371 of 1362

خواهد شد که تمام اقتدار وسلطنت به دست‌اوخواهد آمد ازین جهت استیاك نمیخواست که دختر خودرا به کدام مردنیرومند ماد دهد بلکه درصدد افتاد که ازمیان قبایل ست عنصرپارسوامرد ملایم طبیعتی‌را پیدا کند که فرزندش مصدر کار بزرگی شده نتواند . چنانچه « کمبوجه » یا کمبیز پارسی را پیدا کرده ودختر خودرا به او داد ووقتی که در خانهٔ او فرزندی متولد شد بازهم از او دراندیشه بود وبه همین مناسبت چون نواسه اش تولد شد او را به « هرپاژ » نام یکی ازاشخاص‌خاندانی وطرف‌اعتماد خود داد تابقتل رساند ولی چون درهمان شب درخانه عیال این مرد« اسپاکو »پسر مرده تولد شده بود « هرپاژ » نواسه « استیاگ » را درخانه نگه کرده و پسر مرده خودرا درجنگل دفن کرد به این صورت نواسه استیاگ مخفیانه بزرگ شد وهمان سیروسی گردید که به کمك خود مادها سلطنت شان را برانداخت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 372 of 1362

پارسوا - پارسواش

فارسی ها

درفصل دوم موضوع مهاجرت قبایل «پارسوا» مانند«امادی» از کانون آریائی باختر مرکز آریانای قدیم بطرف غرب واستقرار آنها در جنوب خاك های مدیا گذشت ایشان به ترتیبی که در صفحات پیشتر شرح دادیم مانند مادها از ۶۵۰ ق‌م تا ۸۵۹ ق‌م تقریباً دوقرن تحت‌سلطه‌وحاکمیت آشوری بودند . سپس مادها برایشان سلطنت کردند تا اینکه‌ازتحت‌نفوذ آمریت آنهاهم خلاص شده وبه تشکیل سلطنت پرداختند وتمام خاك هائی که عبارت ازایران کنونی باشد بنام شان معروف شد . پارسوا باقبایل وعشایر مربوطهٔ خود که پایان تر ازان بحث خواهیم نمود در میان عناصر بومی سیاه پوستانی که تاحال بقایای آنها دراعتداد سواحل فارس موجود است وبعضی اقوام دیگر منتشر شده وقرن های طولانی بدون نام‌ونشان به حیات مالداری وزمین‌داری درقریه های خود زندگانی داشتند . همان طوریکه درمورد مادها ذکر کردیم راجع به نام ونشان وهست وبود پارسوا منابع صاف آریائی‌سرود های ویدی واوستائی چیزی نگفته ومجبور هستیم که به کانون سامی‌و کتیبه های شاهان آشوری مراجعه کنیم .

منابع آشوری که بار اول درحوالی قرن ۹ ق م ازین قوم نام میبرد ایشان را بنام «پارسوا» ذکر کرده واز خلال نگارشات کتیبه های آنها معلوم میشود که ایشان دسته دسته و عشیره عشیره بودند . اولین پادشاه اشوری که‌نام‌ایشان رامیگیرد «سلمانسار» یا «شلم نصر دوم» است ومیگوید که‌در ۸۳۳ از ۲۷ نفر سران پارسوا باج گرفت . دفعهٔ دیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 373 of 1362

درزمان تیگلت پیلسردوم ۷۲۷ـ۷۴۵ ق م تذکاری ازپارسوا بعیان آمده مشارالیه بعداز اشغال شهرهای مادی Madai (ماد) اراضی پارسواراهم اشغال کرد. سپس «اشر هادون» Esarha ddon برپارسوا وخاك مسکونهٔ شان تسلط یافت وقراریکه منابع عبرانی شهادت میدهند مشارالیه پارسی‌ها و«دی‌ها» Dai یعنی داهاDahas رابه Samaria «سماریا» نقل‌دادچون قبایل پارسوا درموقع اعتلای اشوری ودرنظر پادشاهان آنهابه مراتب ازقبایل مادبی اهمیت‌تربود وآنقدر واجد قوا ونیرو واهمیتی نبودند که پادشاهان مغرور آشور به مطیع ساختن سران وباج گرفتن، امرای آنهافخر کنند باوجود تهاجماتی که برخاك ایشان کردند و۲۷ سر کردگان آنهارا مطیع نمودند آنقدر زیاد در کتیبه های خود ازآنها حرف نزدند وایشان راهمیشه تحت الشعاع ودرضمن شاخهٔ بزرگتر وقوی‌تر «ماد» قرار داده اند چون ماد هااز نقطهٔ نظر بعضی عوامل نژادی ، خواص‌روحی وتشکیلات زندگانی وروحانی وغیره برپارسوا برتری داشتند وقسمت های حاصل خیز وآبادتر هم نصیب آنهاشده‌به‌نظر اشوری‌ها مادها نسبت به‌پارسوا مهم‌تر می آمدند وبه عشایر اقوام اخیر الذکر چندان اهمیتی نمیدادند . قبایل پارسوا بعد از تحمل دورهٔ سلطهٔ آشور ، مدت دیگر مطیع اوامر شاهان مادماندند زیرا اززمان فراورتس (۶۳۳ـ۶۵۵ ق م) دومین پادشاه‌ماد که‌ایشان‌رامطیع ساخت‌تااخیردورهٔ سلطنت استیاگ‌پارسی‌ها تحت‌سلطه‌ونفوذ سیاسی مادها بودند واز روی مدنیت هما ن نفوذ اشوری بود که‌چند قرن بصورت مستقیم ومدتی هم‌با مادها بصورت‌غیر مستقیم وبالواسطه آنهاوزندگانی شان رازیر تاثیر گرفته‌بود .

هخامنشی ودیگر عشایر وقبایل پارسوا : بیشتر ذکر کردیم که‌پارسوا هم عشیره عشیره وقبیله‌قبیله بودندوبشکل قبیلوی حیات‌بسر می‌بردند. «اکزنفون» Xenophon تعداد قبایل آنها را ۱۲ وهرودت ۱۰ می نویسد که شش آن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 374 of 1362

مسکون وزمین داربودند وچهار دیگر حیات بدوی و کوچی بسر می بردند .
وقرار ذیل اند : شش قبیلهٔ اولی :

پاسار گاد - مرفیان - ماسپیان ' پانتالیان ' وروسیان ' گرمانیان .

چهار قبیلهٔ کوچی : دائی ها Daans ' مردیان Mordian درو پیک ها Dropicans وساگارتها Sagartians چون قبایل مذکور بازاز حیث درجه واهمیت بین خود فرق داشتند ' مهمترین آنها سه قبیله اول الذکر پاسار گاد ' مرفیان وماسپیان بودند ودرمیان اینها هم قبیلهٔ پاسار گاد بردیگران برتری داشت . تا گفته نماند که «پاسار گاد» تنها اسم قبیله نی بلکه اسم اولین پایتخت آنها هم بشمار میرود که «استیفن» بیزانتی آنرا «پاسار گادی» خوانده «و خیمه گاه پارسیها» ترجمه نموده وشکل اصلی آن شاید قراریکه « کنتوس کرتیوس » Quntus curtius میگوید پارسا گادی Parsagadae بوده باشد (۱) که محل آنرا در مقام ' مرغاب فارس ' تعین نموده اند .

بهر حال «پاسار گاد» مهمترین قبیلهٔ پارسوا است و هخامنشی عشیرهٔ کوچکی ازین قبیله است که ازمیان آن شاهان پارس ظهور کرده اند واصلاً هخامنش هم اسم رئیسی بوده که عشیره اش هم بنام او شهرت یافته است .

وضعیت هخامنشی ها پیش ازسیروس : پیشتر ذکرشد که قبایل پارسوا مدتی تحت سلطهٔ اشوری وبعداز عصر فراورتس تحت نفوذ وامریت مادها آمدند . ازوضعیت قبایل پارسوا درین دوره ها چنین معلوم میشود که برخلاف ماد برای احراز آزادی وتشکیل حکومت اقدامی نکرده وخصوص بعد ازینکه آمریت واداره بدست شاهان ماد افتاد پارسیها سراسر منقاد و فرمان بردار بودند تااینکه کوروش بواسطهٔ استیاگ سلطنت مادرا برانداخته وسلسلهٔ هخامنشی را بنیاد نهاد .

(۱) صفحهٔ ۲۱۰ جلداول «راولسن هرودت» لندن ۱۸۶۲

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 375 of 1362

میگویند که قبایل پارسوا پیش از اینکه به‌سلطنت برسند کارهای قبیلوی خودرا بصورت یك جرگهٔ قومی و قبیلوی اداره‌میکردند و بعداز اینکه‌صاحب تشکیلات اداری شدند بازهم قوهٔ اجرائیه بدست هفت نفر اعضای قبایل هفت گانه بود که پاسارگاد درمیان آنها مقام مساوی بادیگران داشت. پسان بامرور زمانه نماینده قبیلهٔ پاسارگاد درمیان سائر اعضای قبایل وعشایر مقام اولیت حاصل کرد وهخامنش نام رئیس عشیرهٔ کوچك پاسارگاد امتیاز سلطنت محلی را به خاندان وعشیرهٔ خود مخصوص نمود رؤسای قبایل دیگر اگرچه مطیع اوشدند بازهم‌دارای یکعده امتیازاتی بودند. حق‌مشوره درهرامری‌داشتند ودرهرموقع نزد شاه رسیده میتوانستند راجع به‌شخصیت مبهم هخامنش واینکه چطور به پایه نفوذ رسیدچیزی‌دردست نیست. تنها میتوان گفت که قبایل متفرق وپریشان پارسوا را جمع کرده ودراصلاح روابط آنها بامادها کوشش کرد آمریتی هم که داشته کاملاً جنبهٔ محلی داشت که دریك علاقهٔ بسیار خورد محدود بود چنانچه این وضعیت مدت‌ها بعد ازهخامنش تازمان سلطنت سیروس که‌اولین مرحلهٔ تاریخی هخامنشی‌است دوام نمود وچند نفرشاهان محلی تا زمان قبل از کشف کتیبهٔ «نابونید» شاه‌بابل نام‌ونشان وهست‌وبود شان‌را کسی نمیشناخت وازروی «لوحه‌سیاه» پادشاه‌موصوف بنام «چشپش» و «کوراخ» و «کمبوجیه» بمیان آمدند ازجملهٔ همین‌روسای قبایل یاامرای محلی بشمارمیروند که‌هیچ ماخذ دیگر ازایشان‌سراغی‌نمیدهد وهمین‌اشخاص‌است که‌بعضی افسانه‌سرایان نظر به‌عدم معرفت تاریخی به‌شاهان کیانی نسبت‌داده وکارنامه های دودمان کیانی‌را که‌خانواده کاملاً علیحده وازسلالهٔ پادشاهان‌مقتدر مرکز آریانای قدیم میباشد ومن‌حیث زمان ومکان مابین آنها فاصلهٔ بعید است به چشپش ها یکعده امرای‌محلی نسبت میدهند. بهر حال از «هخامنش» رئیس قبیلهٔ که هخامنشی‌ها بنام او یادمیشوند تازمان ظهور سیروس یا کوروش کبیر تاریخ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 376 of 1362

هخامنشی ها چندان روشن نیست و امرای آنها سراسر جنبهٔ محلی داشته و باکوروش اصل مرحلهٔ تاریخی آنها شروع میشود وچون خود سیروس هم درچندسال اول سلطنت تنها شاه علاقهٔ «شوش» وپسان‌تر شاه فارس خوانده میشد آنچه را که به‌دوره‌های پیش ازاو نسبت دادیم بخوبی تائید میکند .

سیروس واجداد او : عصر تاریخی :

با استیاگ آخرین شاه ماد وافسانه هائیکه هرودوت نقل‌میکند دیده شد که‌چطور سلطنت از «ماد» به «پارسوا» منتقل‌شد. ازدختر «استیاگ» مادی و «کمبوجیه» پارسی شوهرش ، پسری تولدشد موسوم به«سیروس» که‌خلاف آرزوی پدرکلانش استیاگ کشته نشده ودرخانه«هرپاژ» کلان‌شدمیگویند که روزی پدرکلانش‌او را درمیان اطفال شناخته‌از«هرپاژ»سخت رنجید وبه عنوان انتقام ، فرزند اورا مخفی بدست‌آورده وگوشت او را درضمن مهمانی به او خورانید ودرآخر مجلس سرواعضای او را به‌پدرش نشان‌داد.«هرپاژ» اگرچه بظاهر چیزی نگفت بدل کدورت زیاد نسبت به‌شاه ماد پیدا کرده وبا سیروس که‌جوان شده‌بود بنای دوستی ومکاتبه را گذاشت واورا بجنگ‌شاه «ماد» تحریك کرد وازمیان خود مادها برای اوطرفدارانی پیدا کرد. وچون در۵۵۳سیروس باقشونی به‌شاه ماد حمله‌کرد واستیاگ غلطی دیگری‌نموده برای مقابلهٔ سیروس‌قشونی‌بدست«هرپاژ»دادا خیرالذکر که‌منتظر ورودچنین روز بود باسیروس عهدست شده هردو به‌اتفاق‌هم در ۵۵۰ ق‌م سلطنت ماد ها را برانداختندو«هرپاژ»تمام‌قشون مادرا را به سیروس تسلیم نمود .

سلطنت انشان‌یاسوزیان‌یاشوش: واقعهٔ‌تسلیم‌شدن‌استیاگ‌و کامیابی‌سیروس اولین وهلهٔ‌حقیقی‌تاریخی هخامنشی‌است که‌وقوع آنرا کتیبهٔ «نابونید» تائید میکند و ازان واضح استنباط میشود که سلطنت هخامنشی دربن وقت محض یك حکومت‌محلی‌بوده‌ودایرهٔ‌وسیعی‌نداشت زیراسیروس در۵۴۹ بعنوان شاه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 377 of 1362

«انشان» یا «سوزیان» یادشده وتمام منطقه حکمفرمائی او عبارت از علاقه شوش بودو بس. این وضعیت تا زمان فتح اکبتانا (همدان) در ۵۵۰ دوام کرده وبعد آن سیروس در ۵۵۶ «شاه پارس» خوانده شده ومعلوم میشود که درعرصه سه سال دایره نفوذ او ازسوزیان به فارس سرایت کرده است.

وقایع محاربات هخامنشی‌ها بامادها که دربابل ولیدی بودند زیاد است وازان دراینجا صرف نظرمیکنیم همین قدر متذکرمیشویم که سیروس بر همهٔ ایشان غالب شده واراضی متعلقه شان هم به تصرف هخامنشی‌ها درآمد. آنگاه سیروس به طرف شرق به تهاجم خاك های آریانا متوجه شد و ۵-۶ سال از ۵۴۵ تا ۵۳۹ مصروف جنگ باقوا ونیروی ملی مملکت ما بود تا آخر حیات خود رابرسر آن باخت چنانچه شرحش بیان می آید.

حوادث اخیر سلطنت سیروس خیلی پرهنگامه واضطراب بخش بودا گرچه موسس خاندان هخامنشی آخر درطی جنگ های کشورها بقتل میرسد لیکن جزئیات پوره معلوم نیست که در کدام گوشه آریانا کشته شده است.

ستزیاس Cetesias می‌نویسد که سیروس در جنگ «دربیك ها» که پادشاه آنها «امورابوس» نام داشت کشته شد مشارالیه شرح این حادثه را چنین مینویسد که سیروس چون باسواره نظام خود برانها حمله کرد، دربیك ها را محصور نمودند ویکی ازایشان نیزه‌ی براوافگنده وهلاك نمود. ریسن Rapsan دربیك ها را قومی میداند که درسرحد افغانستان وهند مسکون بودند هرودت میگوید که سیروس ازدست مساجت ها درشمال اکسوس کشته شد. بهر حال واقعه هرطور بوده سیروس در جنگ های اقوام ملحشور آریانا بادرعلاقه سمت شرقی وبادرشمال مملکت مابقتل رسیده است.

کمبوجیه: بعد ازقتل سیروس کمبوجیه با کمبیز که درزمان حیات پدرهم درامور مملکت داری با اوشریك بود در ۵۲۹ بجای پدر نشست ولی باتوسیه ها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 378 of 1362

که نموده بود پسر دیگرش که از کمبوجیه خورد تر بود و باردیا نام داشت ومورخین کلاسیك اورا سمرویس گویند وحکمران اراضی مفتو حه‌خوارزم پارتیا ـ کرمانیا بود کمافی السابق بجای‌خود نایب‌الحکومه ماند بزبان دیگر اگرچه شاه رسماً کمبوجیه بود اراضی مفتو حه سیروس بدست دو پسر او اداره میشد . چون این دوبرادربا یکدیگر اعتماد نداشتند و از نفوذ یکدیگر می‌ترسیدند کمبوجیه وقتی که به مصر قشون کشی‌داشت از ترس اینکه مبادا باردیا درشرق درخاك های متصرفهٔ مذکور اعلان سلطنت کند اورا مخفیانه طوری در ۵۲۶ بقتل‌رسانیدکه حتی‌مادر وخواهران اوهم خبر نشدند وآنگاه روانه مصر گردید .

قراریکه هرودت می‌نویسد یکنفرمغ موسوم به گوماتا Gaumata که خیلی به باردیا شبیه بود ازمصروفیت کمبوجیه به مصر و کشته شدن سری «باردیا» استفاده نموده بنام‌باردیا اعلان شاهی‌نمود . کمبوجیه‌ازاضطراب‌خبراین‌واقعه خود کشی کرد و گوماتای مغ چندی حکومت نکرده بود که سراو کشف شده مردم براو شوریدند واورا هم بقتل رسانیدند .

دار یوش واحفا داو : چون‌قبل ازداریوش از نقطه نظار اداری دو لت هخامنشی اساسی نداشت وقتل باردیاوگوماتا دران‌هرج ومرج بیشتری تولید نموده بود مردمان اراضی مفتو حه درهیچ نقطه ئی ازسلطه و حکومت آنها خوش نبوده در صدد احراز آزادی بودند .

داریوش بعد از آرام ساختن نقاط فوق جنگ هائی با سیتی‌ها یا اسکائی‌ها هم نمود واین اقدام کار او را بطرف غرب کشال تر ساخته با یونانی‌ها درولایت تراس Thrace ومقدونیه مصادف ساخت که‌تذکار وقایع آن خارج نگارشات ماست .

داریوش به‌تعقیب‌خط حرکت سیروس بطرف‌شرق درآریانا فتوحات‌مزیدی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 379 of 1362

کرد که‌درذیل واقعات عصرداریوش علیحده می‌آید.

باقی احفاد او: بعد ازداریوش اول پسرش خشایارشا که یونانیان بنام اکزرسس یاد نموده‌اند در ۴۸۵ ق‌م به‌سلطنت رسید وعسکربزرگی برای جنگ یونانی‌ها فرستاد وپایتخت آنها را آتش زد وانتقام گیری یونانی ها درزمان اسکندر ازهمین جهت شروع شد بعداز خشایارشاه اردشیر اول ۴۱ سال سلطنت نمود درین وقت شخصی موسوم به‌ویست‌اسپه یاهشت‌اسپه درباختر دعوی سلطنت کرد این‌شخص بلاشبهه ازاحفاد همان دودمان نجیب باختری‌است که‌سلطنت باختر وکل آریانا قرن‌های متوالی ارث‌پدران‌او بود وهیچگاه دردورهٔ تسلط بیگانه او وهمثال‌او آرام ننشسته بودند ویست‌اسپه نه‌محض‌اعلان پادشاهی کرد بلکه قوهٔ کافی‌هم ازهموطنان خود تمرکز داده بود چنانچه اردشیروقتی که برای مقابلهٔ اوبه‌طرف باختر آمد محاربه‌مدت دوسال‌طول کشید وآخربازیك دفعه دیگر جنگ به‌مفاد دشمن تمام گردید ویست‌اسپه کشته شد.

بعد از اردشیراول یك‌پسرش بنام خشایارشا دوم مدت ۴۵روز و بعدازاو برادرش اوکس Ochus نام‌به‌عنوان داریوش‌دوم در ۴۲۴ ق‌م‌وسپس اردشیر دوم و سوم و بالاخره داریوش کودومانوس Codomannus بعنوان داریوش سوم در ۳۳۶ ق‌م به‌سلطنت رسید.

درین وقت که‌جام‌سبز اهالی مفتوحه‌لبریز شدبود رشاه‌هم شخص‌سست‌عنصر وبی‌اراده‌بودضعف‌عمومی درارکان‌دولت‌هخامنشی مستولی شد. باوجودیکه‌حکام نقاط مفتوحهٔ آریانا همه ازنجبای‌خود کشور بود بازهم دردورهٔ سلطنت هیچ یك ازشاهان هخامنشی‌نبود که‌میلان به‌سرکشی‌واحراز آزادی نشان‌نداده باشند تا اینکه بالاخره عصر داریوش سوم فرا رسید. درین‌وقت حکمرانان و لایات مفتوحه به‌اندازهٔ‌قوا ونفوذپیدا کرده‌بودند که‌حکمرانی واداره درخانواده‌های آنها ارثی شده بود وحکومت مرکزی هخامنشی آنقدر توانائی نداشت که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 380 of 1362

ایشان‌را برطرف کند. پنجاب ـ سند کاملاً از تحت سلطه بیگانه خلاص شده‌بود درنقاط مختلف آریانا امراء کدام، مخصوص «بسوس» حکمران باختر اقتدار وحیثیت بلندی پیدا کرده‌بود واین وضعیت حتی‌درخود خاک‌های مدیا وفارس دراراضی نزدیك بحیرهٔ خزر دیده میشد.

درین‌وقت واقعهٔ بزرگ‌دیگری درغرب یعنی‌دریونان نشئت کرد که درنتیجهٔ آن دولت هخامنشی بکلی ازبین برداشته شد بعد ازینکه فیلپ در سال های ۳۳۶ـ۳۵۹ق م مقدونیه را برسایر ولایات مرکزیت‌داد در ۳۳۷ مجلسی از نمایندگان تمام ولایات تشکیل نموده یونانی ها را به جنگ هخا منشی وانتقام گیری ازایشان تحریك نمود. اگرچه عساکر برای تعمیل این نظریه درحیات خودفیلپ آماده‌شده‌بود لیکن مشارالیه‌درین‌ضمن‌بقتل‌رسیده و قشون یونانی به سرکردگی پسرش اسکندر داخل خاك هخا منشی شد بعد از دو سه مقابلهٔ مختصر قوای‌هخامنشی ازهم‌پاشیده وداریوش‌سوم سوی‌باختر فرارنمود درین وقت فرمان روایان باختری «هری» در انجیانا بهم متفق شده و جنبش بزرگ‌ملی سرتاسر آریانارا فراگرفته بود داریوش در سرحدات کشور ها درهیر کانیا به‌این جنبش برخورده وازدست بسوس‌رئیس قوای‌ملی کشته شد بسوس پس از «دارای سوم» به‌باختر برگشته واعلان سلطنت نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 381 of 1362

آریانا و هخامنشی ها

درفصل گذشته دیده شد که باختر مرکز آریانای قدیم همان طور یکه کانون صاف نژاد آریائی بود ومدنیت وتهذیب آریائی دراینجا نشو و نما یافت اولین نظام سلطنتی آریائی هم دراینجا بمیان آمده وقرن‌های متوالی در زمان حکمفرمائی دودمان یارا دانا (پیشدادیان)و کاوی (کیانی) و اسپه وبعد ها همیشه باختر مرکز مقتدرترین سلطنت آریانا بشمار میرفت وزمانی که این سلاله های باعظمت وجلال در آریانا حکمفرمائی داشتند قبایل ماد وپارسوا باعشایر وشاخه های خورد وریزهٔ خودمثل پاسارگاد وهخامنش وغیره اول به زندگانی ده نشینی وقبیلوی وبعد به اسارت اقوام سامی می زیستند وشاخه های پارسوا که هخامنشی هم دران جمله است مدت دیگری مطیع مادها بودند .

در زمانیکه هخامنشی‌های قبیله پاسارگاد به ترتیبی که ذکرشد به اقتدار رسیدند سلطنت در آریانا سقوط نکرده بود بلکه کما فی السابق دامنه آن دوام داشت وهمیشه آریانارهایشگاه مردان وزمامداران بزرگ بوده وحتی معاصر خود هخامنشی وبعدازایشان در زمان هنگامه اسکندر حیات داشتند نیرومند وقوی بودند ، نفوذ واعتبار داشتند ، حکمفرمائی وآمریت می‌نمودند چنانچه ۵-۶ سال جنگ های سیروس ، وچندین سال ، محاربات داریوش و ۴ سال مقاومت ومقابله باقوای مقتدر یونانی که هخامنشی‌ها یکسالی هم دم آنرا گرفته نتوانستند بزرگترین شاهد این مدعا است ولی چون متاسفانه مدارك صحیحی عجالتاً در دست نیست که بصورت مسلسل نام وکارنامه های هر کدام از شاهان آریانا را ذکر کند مسئله قدری در تاریکی مانده است ونباید تصور شود که هخامنشی ها بدون مقابله با کدام پادشاه و حکمفرمائی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 382 of 1362

داخل آریانا شده است . طبیعی نیروی شاهان مقتدر آریانا مقارن زمان هخامنشی ها ضعیف‌شده درین شبهه نیست واگراینطور نمیشد چرا هخامنشی‌ها جری‌میشدند ولی بلکل ازبین نرفته بودند چنانچه‌صحت‌این وضعیت‌راعکس‌العمل هائی که در مقابل تهاجمات آنها بعمل آمد تائید میکند .

* * *

ازمیان شاهان هخامنشی آنکه‌اول بفکر تهاجم خاك آریانا افتاد سیروس است که‌بعد ازیك‌رشته محاربات بطرف‌غرب دربابل ولیدی‌بجانب شرق فارس رخ نموده بنای تجاوز را برخاك ما گذاشت . جزئیات حملات سیروس ومقابله های زمامداران‌ونیروی ملی‌مابوره معلوم نیست روی‌هم رفته اینقدر میتوان گفت که وطن داران ما در مقابل متهاجم ۵-۶ سال دفاع کردند واین‌اشاره خودش واضح نشان‌میدهد که نسبت به اراضی‌غرب فارس مثل بابل ولیدی وغیره نیروی مقابل آریانا قوی نربود تا توانست‌دشمن را ۵-۶ سال مشغول‌سازد . مورخین می‌نویسند که‌سیروس درمحاربات شرقی دچارمشکلات زیادشدبهرحال باختر ،درانژیان- ستاگیدیا- گندارتیس (۱) یعنی باختر سیستان هزارمجات - گندهارا بدست‌او مفتوح‌شد. سپس براسکائی ها که‌در «ساکستانا» سیستان بودند هم دست یافت واز آنجا به مکران بلوچستان توجه نمود ودرقسمت های ریگستانی جنوب غرب سیستان تلفات زیاد داد .

میگویند که سیروس‌درحمله کاپیسا تلفات زیاد داد واز غیظ درخرابی آن کوشش‌زیادکرد . بوره معلوم‌نیست که‌درکاپیسا که‌برعلیه‌سیروس مقابله میکرد چون این محل پیش ازهخامنشی‌تازمانه های کوشانی هامرکز صفحات جنوب هندوکوه بشمار میرفت‌احتمال زیاد میرود که یکی ازپادشاهان محلی‌درانجا مرکزیت داشته ودرمقابل سیروس استادگی نموده باشد .

بهرحال سیروس‌هخامنشی در کاپیسا مقاومت‌خیلی شدیدی‌دیده واین‌مقاومت

Gandartis - Sattagydia -Drangian(1)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 383 of 1362

درمقابل موسس دولت هخا منشی بدون اداره کدام سر کرده و پادشاه مقتدر نمیشود اگرچه سیروس حاشیه غربی و بعضی حصص صفحات شمال و حتی قسمت های جنوب شرقی آریانا راهم فتح نمود ولی این فتح به قیمت جان او تمام شد. یعنی با «دربیك ها» کاریسن ایشان را ازطوایف شرقی آریانا میداند اورا بضرب تیری هلاك ساخت ویا درصفحات شمال درمرغاب کشته شد.

پوره معلوم نیست که بعد ازسیروس تازمان داریوش وضعیت هخا منشی ها در آریانا چطور بوده ازقشون کشی های مجدد داریوش و جنگ های چندین ساله او معلوم میشود که فتوحات سیروس نتوانست سلطهٔ هخامنشی را در آریانا قائم سازد چنانچه تا آخر با او جنگیدند واورا کشتند بعدازمرگ او طبیعی آمریت بدست شاهان محلی بود اگرچه باردیا پسر کوچك خودرا هم زمانی نایب الحکومه ساخته بود ولی مناقشه هائی که ما بین او و برادرش بود به آرامی خاطر حکومت نتوانسته و خودامراو روسای محلی تمام اقتدار و نفوذرا دردست داشتند تا اینکه شاهی فارس به داریوش اول رسید.

مشکلاتی که برای داریوش درتمام نقاط مفتوحه ومخصوصاً در آریانا عرض اندام نمود بیشتر اشاره شد لشکر کشی های او دفعه دیگر در آریانا ثابت میکند که تنها جمات سیروس جز آمد ورفتی درین کشور کوهستانی نبود که پس رفتن آنهم صورت نگرفت داریوش با لشکر کشی های خود دامنه فتوحات را نسبت به سیروس وسعت بخشید وعلاقه سند رانیز فتح کرد. میگویند داریوش تحت ریاست یکنفر یونانی موسوم به سیلاکس Sylax هیئتی فرستاده بود که ازراه دریای کابل به سند واصل شدند ومعلوماتی در دلتای سند بدست آوردند

برای اینکه باشند گان آریانا بیشتر مزاحم او نشوند خاك مملکت را بیك عده ولایات تقسیم کرده ودرهر کدام حکمرانانی چه ازطرف خود وچه ازمیان خود اهالی بر گماشت وباج ومحصولاتی برهر حصه علیحده تعین نمود. این وضعیت درزمان اولاده اوخشایار شاه وارد شیراول وغیره تازمان داریوش سوم دوام داشت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 384 of 1362

فصل پنجم

حصه اول

لشکر کشی‌های اسکندر

ازمقدونیه تاهایر کانیه

اسکندرمقدونی: اسکندر پسرفلیپ دوم‌وفلیپ‌پادشاه مقدونی‌بود. مقدونیه درقسمت شمالی شبه جزیرهٔ یا لقان در شمال یونان واقع و دارای جلگه های وسیع وکوهستان‌های رفیع می‌باشد ' منطقهٔ کوهستانی‌جای پرورش گله‌ورمه وجلگه‌ها موضع کشت وزراعت است مردمان مقدونیه قوی البنیه وتنو مند اخلاق شان خشن ودرشت‌وسلحشوری‌شان بیشتر بود ازینرو یونانی‌ها ایشان‌را از خود نشمر ده نیمه وحشی می‌خوا ندند .

فلیپ مردی لائق و کار آگاه بود ،بزودی مملکت خودرا ازا ضطر اب ونشویش رهائی بخشیده بشیهٔ شانراقوی گردانید ،چندین سال‌بعدبنابر حمایت مقدسات‌یونانی‌دردل‌یونانیان‌جای گرفت .ومقصدش این بود که‌خودرا بسپهسالاری کل یونان بر گزیند . باین مقصددرمحل « کرونه » بتاریخ ۳۳۸ ق م بر آتنی‌ها غالب آمد وپرچم استقلال یونانیان پائین کرده‌شد . درنتیجه پادشاه مقدونیه پادشاه کل‌یونان‌معرفی گردید . درپیشنهادی که بنا بر لزوم جنگ باآسیانمود موفق‌شد ونمایندگان جمیع بلاد یونان اورا سپهسالار خود خواندند .

فلیپ‌تدارکات حمله‌بر آسیارا درسال ۳۳۶ ق‌م‌تمام کردوجنرالهای‌خودرا گماشت که‌شهرهای یونانی‌را درآسیای صغیر ازاطاعت پادشاه فارس رهائی بخشند. ولی‌خودش نتوانست که‌باین آرزوی خودبرسد ودریك جشن باشکوه بافتخار سپهسالاری کل یونان که نصیب او شده بود بدست یك نفر یونانی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 385 of 1362

کشته‌شد . گویند که‌منشأ قتل‌او زنش اولمپیاس واسکندر پسرش بوده .

اسکندر بعداز مرگ فلیپ بر جایش نشست. مشارالیه‌سومین اسکندری‌است که‌پادشاه‌مقدونیه‌شده. تولداودر شهرپلادرسال ۳۵٦ ق‌م اتفاقی افتادپدرش فلیپ پسر «امین تاس سوم» مقدونی ومادرش المپیاس دختر (نه‌اوپ تولم) Néoptoléme پادشاه‌مردم‌مولوس Mollosse بود که‌خود را از احفاد آشیل Achille پهلوان افسانوی یونان می‌دانستند . وچون شاهان مقدونی‌خودرا از نژادهر کولس نیم رب‌النوع یونان میخواندند انتساب اسکندرازروی‌اساطیر ازطرف پدر به‌هر کولس وازطرف مادر به آشیل می‌رسید . اسکندر در سال ۳۳٦ ق‌م بر تخت نشست ودربن وقت سنش به‌بیست بالغ می‌گردید .

اسکندر جوانی بود پست قامت ، سفید پوست ، قوی الاعضا ، بینی مانند بینی‌عقاب‌وچشمهای مختلف‌اللون‌داشت. نگاهش با نفوذوذکی‌وفوق‌العاده‌عصبی بود . موسیقی‌را دوست داشت واشعار هومررا برهمه شعرا ترجیح میداد . در عسکریت ذوق خاصی داشت وسوار کارماهری بود .

مردم‌اعتنائی باونداشتند واورا بچه می‌پنداشتند ولی‌اسکندر نطقهای‌جذاب نموده ودردل ایشان جای گرفت . بعضی‌هارا که‌سر ازاطاعت‌او کشیده بودند مطیع ساخت . وبعد از آن با ترتیباتی که پدرش گرفته بود بطرف مشرق قشون کشی نمود .

دولت هخامنش : درمشرق‌پادشاهی سلسلهٔ هخامنش‌روبزوال بودوداریوش سوم‌پادشاه فارسی چندی‌قبل‌از مرگ فلیپ‌پادشاه شد . بعداز داراوخشیارشا امور ملک‌بدرستی‌پیش‌نرفته‌بودواقتدار هخامنشیان محکوم‌به‌فنابود . داریوش اطلاع داشت که‌دولت‌او باچه‌خطری مواجهه است ، امامرگ‌فلیپ اورا راحت ساخت ودشمن را حقیر شمرد . اصلاً هم این مردروح جنگ آوری نداشت ودر چنان موقعیکه دولت هخامنش دچاربحران‌بودبایستی کی‌ادارهٔ کشور را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 386 of 1362

بدست میگرفت که‌سلحشوری وفعالیت بیشتر ازآرام‌طلبی میداشت .همین سهل انگاری بود که‌نه تنها دولت او بلکه مملکت ما را هم باخطر اسکندر مقدونی مواجهه ساخت . غلطی های بزرگی که‌ازو سرزد او را بد بخت ترین شاهان پارس گردانید . البته جای انکار نیست که بعد ازخبر یافتن از قشون کشی اسکندرسپاه‌اجیری‌ازیونان گرفت‌وهم‌درتعدادعسکرداخلی‌افزودولی همه سپاهی لشکر بودند نه‌مردان جنگی .

قشون کشی اسکندر : اسکندر از هسپونت گذشت ودر جنگ گرانیکس برسپاه داریوش فائق شد . گرانیکس دریاچه‌ای‌است در شمال غرب ترکیهٔ امروزه که در بحیرهٔ مارمورا می‌ریزد . این جنگ بسیار شدید و نزدیك بود که‌خود اسکندر نیز کشته‌شودولی سرداری موسوم‌به کلیتوس بسروقت اورسید وحیات اسکندررا از خطروارهانید .

جنگ دیگری که بین یونانی هاوفارسی‌هاواقع‌شددر موضع‌اسوس بود‌درین جنگ داریوش خودش فرمانده قشون بود . در ترتیبات جنگ داریوش فکر نکرد وشکست خورد . تمام بارگاه شاهی بدست اسکندر رسید .

بعدازین محاربه اسکندر شهر(صور) را کهاز شهرهای تجارتی ومهم‌فنیکه بود گرفت وچون اهالی از خود مردانه دفاع کرده واسکندر و لشکریانش را چند بار مایوس ساخته بودندمورد غضب او قرار گرفتندحکم قتل عام‌داده‌شد مردان بقتل رسیدند وزنان واطفال برده‌وار فروخته شدند .

اسکندر ازینجا متوجه‌مصر گردید . مصریان که‌از حکومت هخامنشی‌خوش نبودند مقدم‌اورا گرامی شمردندواسکندر بدون جنگ مصررا تصاحب کرد . اسکندر درمصر تابمعبد آمون‌رفت‌ودر داخل معبداظهار احترام وعبودیت‌زیاد کردوبنابر توطیهٔ خودش کاهن معبداو را پسر آمون خواند واین لقبی بود که‌سابقاً فراعنهٔ مصرداشتند . بهرحال همین خطاب کاهن معبد آمون بود که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 387 of 1362

مومی الیه پسانها هنگامیکه درمملکت مارسید ادعای الوهیت کرد .

پادشاه هخامنش خوب خودرا باخته بود و آرزو داشت که اسکندر با او صلح کند ، وهمینکه اسکندر بهطرف موصل پیش آمد موسوف بوحشت افتاده طالب صلح شد وحاضر گردید که سلطنت موروثهرا بااسکندر قسمت کند وحد فاصل دولت خود ودولت اسکندر رارود فرات قرار داد . این پی د ست وپائی داریوش سکندر را بیشتر قوت داد وبر فتح مطمئن تر سا خت ، و خو ا هش داریوش را رد کرد . داریوش ناچار آماد گی جنگ دید وازهرطرف ا ستمداد جست . وجمیع عسا کر ومعاونین خود را دربابل احضار نمود ، وخود در فکر اسلحه واصول جنگ شد .

درموقع عبور اسکندر ازرود دجلهفارسیان بسیار غفلت کردندو گرنه عسکراو درآن موقع بوحشت درافتاده بو د .

میدان جنگ گوگاملابود که محلی است قریب شهرموصل جنگ شروع گردید وهردولشکر برروی هم افتادند در اوائل معلوم میشد که داریوش غالب خواهد آمد ولی اسکندر مانند جنگ ایسوس خود رابداریوش رسانیده ژوبینی بطرف اوافکند این ضربت باواصابت نکرد ولی عرابهران او راسرنگون ساخت درمیان قراولان همهمه بیچید زیرا پنداشتند که این ضربت بخود داریوش رسیده است وشکست ازیك صف بصف دیگر سرایت کرد . داریوش هم بدون آنکه کاری کند فرار کرد . این جنگ شکست قطعی بود که برفارسیان وارد آمد وکلیم دولت هخامنشی جمع کرده شد .

اسکندر درگرفتن سرزمین فارس هیچ مانعی نداشت . مواضع را یکی پس ازدیگر گرفت تا اینکه به پرسی پولس رسید واهالی را بکشت و اسیر ساخت وچون درین اوقات مانعی برای خود نمی دید بیشتر مجالس باده نوشی ترتیب میداد دریکی ازمجلس های عیش ونوش تائیس نام یك زن آتنی ازاو خواهش کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 388 of 1362

که اجازه بدهد تا او بادست خود درقصر خشیارشا آتش اندازد . چه این قصر همان شاهی است که بیکی ازشهرهای آتنی (۱) آتش افکنده بود . خلاصه درشب تراژیدی که حکایهٔ آن درافسانه ها جای گرفت واقع گردید . اسکندر مشعلی افروخته بدست تائیس داد و خودش اورا در بغل گرفته بلند نمود وباینصورت زبانهای آتش را تماشا نمودند .

مرگ داریوش سوم : اسکندر بعدازان در تعقیب داریوش افتاد . زیرا میدانست که تمام ساختن بکار داریوش تحکیم جهانداری اوست . از ینجهت درتلاش شده وپادشاه فارس را دنبال نمود . داریوش از اول وقت اسکندر را برخود غالب پنداشته وروحاً تسلیم قدرت او بود لذا نمی توانست اقدامی صحیح بگیرد . برهر کاری که میخواست بکند اطمینان نداشت . چاره نمی جست وبیچاره محض بود .

بسوس حکمفرمای باختر ازدشمنان خطرناك دولت هخامنشی بود وبرای اینکه وجود این دولت را که دشمن می پنداشت ازمیان بردارد موقع خوب یافت وسرداران دیگر مانند بارسائنتس حکمران درانگیانا واورا کوزیا و تابارزانس جنرال گارد شاهی بااومتفق شده داریوش را بکشتند (۱) وباینصورت خطری را که ازدولت هخامنشی تصور میکردند برداشتند ودرفکر خطر آیندهٔ که ازمقدونیان واسکندر آمدنی بود افتادند . ازینجهت بطرف منطقه های خود رفتند تادرصدد آمادگی و مقابله برآیند .

۱ـ اکروپولس Acropolis

۱ـ داریوش بعمر پنجاه سالگی درماه جولائی (۳۳۰) ق م کشته شده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 389 of 1362

اسکندر در آریانا

حرکت اسکندر از هایر کانیه به پارت وهرای و : بعد از فوت داریوش مقدونیان گمان کردند که جهانگیری اسکندر خاتمه یافت ، بعد ازین بطرف وطن خود مراجعت میکند . امامشارالیه بعد از پا نزده روز توقف در یکی از شهرهای مهم هایر کانیه که موسوم به زودرا کارتا Zeudracarta بود درصدد حرکت بطرف شرق شد . اماقبل از آنکه باین کارا قدام کند لازم بود بر علیه تاپورها (Tapurians) یعنی مردان کوهستانی طبرستان فعلی وهمچنان بر علیه ماردها Mardians باشندگان حصهٔ شرقی مازندران حمله نماید . امر کرد که لشکریان او در زادرا کات را Zadracatra (استرآباد) جمع شوند . در پنجا بود که بوی خبر دادند که بسوس حکمران باختر تاج شاهی بر سر نهاده و اعلان استقلال کرده . اسکندر از او فوق العاده هراسان بود . زیرا می دانست که او از مدتی در صدد بر انداختن دولت هخامنشی بوده میخواهد دولت قدیم آریانا را دوباره سر و صورت ببخشد . خیال کرد که اگر ازین وقت که هنوز دولت او خوب قائم نگردیده در فکر استیصال آن نیفتد بزودی قوای یونانی را ازین صفحات خواهد راند و کار مشکل خواهد گردید .

بسوس بزودی بعد از مرگ داریوش پادشاه هخامنشی از راه پارتیا وارد بکتریانه شد. زیرا میخواست که هرچه زودتر نظم و نسق کشوری مملکت خود را درست کند . سرداران محلی مانند نابارزانیس Nabarzanes ساتی بارزانس Satibarzanes و بارسائنتس باو همراهی نموده واین فکر را تقویه کردند.

این سرداران بزرگ حس کرده بودند که کوچکترین غفلت دشمن خارجی را بمملکت ایشان مسلط خواهد کرد . لذا همه باهم متفق شدند . بسوس در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 390 of 1362

باختریانه اعلان پادشاهی کرد و ساتی بارزانس به آریا (هرات) و بارسانتس به درنگیانا (سیستان) بر گشتند .

بنابران اسکندر زودتر آمادگی حرکت بطرف باختریانه نمود و از بین پارتیا گذشته خودرا بولایت آری رسانید . چون در شهر سوز یا Susia یعنی طوس (۱) که در آن وقت داخل ولایت هرات بود رسید . ساتی بارزانس حکمروای هرات باستقبال آمد . زیرا او به تنهائی نمی توانست باقوای زیاد اسکندر مقاومت کند . لذا مصلحت در آن دید که فعلاً با او مقاومت ننموده بگذارد که در میان کوهستان های بلند افغانستان داخل شود و آنوقت بادیگر متفقین جنگ آور کار او را بسازند . اسکندر ساتی بارزانس را دو باره بحکومتش ابقا کرده اناکسیپ یونانی (Anaxippe) را با چهل کماندار مامور کرد که این ولایت را از آزار قشون مقدونی حفظ کنند .

اولین اقدام ملی بر ضد اسکندر : اسکندر چون از طرف حکمفرمای (هرای و) فی الجمله آسوده گشت میخواست که از قسمت های شمالی این مملکت بسمت شمال شرقی بطرف باکتریانه درحرکت آید و در آنجا بسوس که لباس ارغوانی بر کرده خویش را پادشاه آریانا خوانده بود حساب خودرا تصفیه نماید . باین قرار از هرات بطرف باکتریانه عزیمت نمود . اما بعد از سه چار روز کشف کرد که ساتی بارزانس با بسوس پادشاه باختر در یک اتحاد است . وعلاوه بران درین چند روزه غیبت او مردم آریا بقیادت سردار خود ساتی بارزانس بهیجان آمده واقدامات برعلیه بیگانگان راشروع نموده اناکسیپ یونانی و همراهانش را کشته اند . ساتی بارزانس چون اسکندر را از هرات دور دید درصدد نیاری جنگ گردید تادر اثنائیکه بسوس باو در آویزد خودش از عقب بر یونانیان کاررا تنگ ساخته این آتش را در میدانهای باختریانه خاموش سازند . برای

۱ ـ ص ۱۳٤ ـ ۱۳۵ تاریخ یونان مولفهٔ گروت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 391 of 1362

اینکه خبر اقدامات اوباسکندر نرسد اناکسیپ یونانی و همراهانش را بکشت وخودش بامردم آزادهٔ این مملکت باجوش واحساسات ملی داخل اقدامات جدی گردید . چه ، می‌خواست کهرابطهٔ اسکندر راباولایات مملکت همسایه (فارس) وبالواسطه بایونان قطع کرده نگذارد ازین‌راه امدادی باوبرسد و یا بتوسیله زودتر بمرام‌ملی ورفع خطر ازمملکت خودنائل شوند .

شنیدن این‌مسئله زیادتر اسکندررا بدهشت دست و گریبان کرد . زیرا او خودرا در میان میدانهای آریانا خیلی دور ازمملکت خود (مقدونیه) میدید که دچار سر نیزهٔ دلیران این محیط کوهستانی گردیده . بنا بران با سرعت فوق‌العاده زیادازراه رفته برگشت وبشدت‌وقوت بطرف آرتاکوانا Artakoana که‌شهر مهم آریه بوده آمد . آنوقت اسکندر بخطرناکی موقع‌وغلطی که‌در وهلهٔ اول نموده بودپی‌برد و ناچار درصدد چاره‌برآمد .

سانی بارزانس چون از سرعت حرکت اسکندر خبر یافت که ۶۰۰ ستید (۲۰ فرسخ) رادرمدت‌دوروزطی کرده‌متوحش‌شدو باچندی‌ازفدائیان‌خودهرات رانرك کردنا در کدام منطقهٔ دیگر برای رهائی مملکت خود آنچه در دل دارد بساحهٔ‌عمل‌بیارد . قسمتی‌از قشون ملی‌درحوالی‌شهرداخل‌جنگل کوهی‌شده آنراسنگر گرفتند . اسکندر چون نمی توانست برایشان دست یابد امر کرد جنگل‌را آتش زنند . عدهٔ زیادی ازسربازان‌دلیر ووطن‌پرست قربان شدند . همچنان‌اسکندر و همدستان این‌شورش رانعقیب کرده قسمتی‌را از تیغ گشید وقسمتی رادر زنجیر نگاهداشت .

برای اینکه خویش رااز دست عکس العمل های اهالی این‌سر زمین نجات دهد(آریان الگذاندریه Arian Alexandria)رابنا نهادکه‌شاید با آرتاکوانا Artacoana پایتخت منطقه مطابقت کند (۱) . این محل یك قلعهٔ عسکری بود

۱ـ ص ۳۷ امپراطوری مقدونی تالیف زوکی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 392 of 1362

وبرای بودوباش قشون یونانی ساخته شد. یونانیان برای زنده داشتن نام اسکندر آنرا شهر خواندند و همین معامله‌را باسائر قلعه‌های نظامی که در دیگر نقاط مملکت ما ساخته اجرا نمودند. پروفیسر ولسن آرتاکوانا واسکندریه آریس Alexandria in Arüs هردورا بامو قعیت هرات منطبق میداند(۱). «روز» راجع به آن چنین گوید: او (اسکندر) شهری آباد کرد موسوم به اسکندریه آریورم Alexandria Ariorum یعنی هرات که هنوز یکی از مراکز مهم تجارت آسیای مرکزی است (۲) بارتولد درین موضوع چنین نوشته: مسلمین اسکندر کبیر را بانی هرات ومرو میدانستند در بنصورت روایات مورخین یونان راجع به بنای شهر اسکندریه درولایت آریا موید داستان فوق الذکر ست. بطلیموس تحت عنوان آریا متروپوس Aria Metropolis همچنین «دربندورخارا کسی» غیر از شهر آرتاکوان پایتخت قدیم بومی ازین شهر هم نام می‌برند. بدینجهت محل وقوع شهر آرتاکوان بین علما موضوع بحث بود. بعقیده «توماشك» شهر آرتاکوان در جای ارگ هرات واقع بوده که بعدها در زمان سلسله کرت (قرن ۱۳ و ۱۴) باسم اختیارالدین معروف گردید.(۳)

اسکندر چند روز توقف کرده منتظر رسیدن آن قسمت اردوی خود که در تحت ادارهٔ کراتیروس Kraterus بود نشست(٤) آرزاسس Arzacés (ارشك) را بجای ساتی برزنس گماشته خود بقشون خود ملحق شد.

حرکت اسکندر جانب سیستان: وقتیکه اسکندر از هرات برون میرفت سر تازان تازه نفسی که خواسته بود واصل شدند. اسکندر این دسته قشون را داخل عسکر خود کرده عازم درانگیانا

۱ـ فصل سوم آریانا انتیکوا.
۲ـ تاریخ یونان تالیف د. روز.
۳ـ آریانا انتیکوا.
٤ـ ص ۳۷ امیر یالزمی مقدونی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 393 of 1362

یا زرانگیانا Zrangiana ،Drangiana گردید بعضی از مورخین این نام را درانگی Drangi وزرنگی «Zarangae» هم نوشته‌اند که عبارت از سیستان حالیه بوده است. سیستان از کلمهٔ ساکاستن Sakastene که حصهٔ اززرنج بوده بر آمده و اکنون بر تمام ولایت زرانگیانا اطلاق میشود. عرب ها سکستان را سجستان خواندند و پسان ها سیستان گردید.

فشون مقدونی بطرف جنوب جانب پایتخت زرنگ موسوم به پروفتازیا Profhthasia که پروفیسر لسن آنرا با پشاوران Pishavaran یکی میداند، مارش نمود این شهر قدیمی است که در شمال هامون یا دریاچهٔ سیستان بفاصلهٔ ۱۸۰ میل بطرف جنوب از هرات فاصله داشت. ژوکی نام آنرا پرادا پرو فتها زا یا Parada-prophthasia نوشته بعضی هم هستند که موقعیت پروفتازیارا با فراه منطبق میدانند. انطباق پروفتازیا با فراه قدری مشکل بنظر می آید، زیرا بقول ایسیدور (۱) منطقه انبان Anban ولایت آری مربوط بدرانگیانا بوده و شهر عمدهٔ آن بهر Phra است که یقیناً فراه موجوده است (۲) و واضحاً معلوم میشود که این شهر از شهرهای مهم ولایت آریا بوده. پرسی سایکس نیز هر گز منطقهٔ زرنگیانا را فراه میداند که روی نامی بهمین اسم قرار داشته (۳). بنابر دلایل فوق معلوم میشود که بهر ادا پرو بهتها زیا و پرو فتازیا با پشاوران یکی بوده.

اسکندر درینجا مقاومتی ندید، زیرا حکمران این ولایت که بارسائنتس Barsaentes نامداشت و برای بدست آوردن استقلال مملکت در مسئلهٔ قتل دارا بابسوس و ساتی بارزانس همدستان بوده امیدوار بود که بزودی سر رشته وانتظام منطقه خود را درست کرده بمقابل خطر حملهٔ بیگانه با برادران دیگر خود

۱ـ هفا منشی ها تالیف کهزاد.

۲ـ شهر فراه امروزه باشهر فراه دیروز فرق داشته و یکی نیست. شهر باستانی اکنون خراب و کسی دران سکنی ندارد.

۳ـ تاریخ فارس جلد اول تالیف سایکس ص ۲۶۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 394 of 1362

پهلو خواهد داد ، چون در خود هنوز آن قوت را نمیدید که با اسکندر درآویزد لذا سیستان را گذاشت واقدامات خود را برای موقع مناسب تری محول کرد . درنتیجه اسکندر بر این ولایت مستولی شد ، درهمین شهر مهم دراتگیانا بود که تراژیدی فیلوتاس رخ داد . مطالعهٔ این سانحه که در ماه اکتوبر سال ۳۳۰ ق م روی داده کافی است که خود خواهی ، تکبر وعدم اطمینان اسکندر را نشان بدهد . فیلوتاس ازجنرال‌های بسیاربزرگ اسکندر بوده خودش وپدرش پارمن یو Parmenio ازمهمترین اشخاص فتح آسیا شمرده میشدند . اسکندر مدتی بود که از رشادت فیلوتاس می‌ترسید اسکندرسوء ظنی نسبت باین جنرال خود که در میدان جنگ بهیچوجه از خودش کمتر نبود پیدا کرد ودراثر بد گوئی کراتیریوس ودیگر جنرال‌ها که بمقام وجاه اوحسد میبردند اسکندر برانگیخته شد و حکم اعدام اورا صادر کرد اسکندر در موقع قتل این رفیق دلاور خود که درکسب افتخارات او در نظر عالم یونانی خدمات برجسته کرده بود خوب سنجش نکرد وبابرای اینکه آن همه افتخارات منحصر بخودش بماند بچنین عمل اقدام نمود پارمن یو پدرفیلوتاس مردی بود ازجنرال‌های بزرگ فلیپ پدراسکندر که بامهارت فوق العاده درجنگ وتجارب متواتروکسب افتخارات ونام نیك درقشون مقدونی اولین مردشمرده میشد . پلوتارك گوید : پارمن یو تنها شخصی بود از رفقای پیر ومشاورینش که اورابحمله برآسیا تشویق میداد سه پسر جوانش نیزمانند خودش عسکر شدند . خوردترین آنها هکتور Hector دراثنای لشکر کشی بدریای نیل غرق شد ، نیکانور Nikanor نیزمردوپسر بزرگ که یگانه مایهٔ دلبستگی پدر بودنیزاعدام گردید . پارمن یو دراکباتانا (همدان) بالشکر عظیم وخزانهٔ زیاد بود . اسکندرمخفیانه حکم اعدام اورا نیزصادر کرد وباینصورت این بازی بپایان رسید .

اسکندر درآریاسپ : دیدیم که اسکندر برای اتمام مقصدی که شاید خودش

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 395 of 1362

اهمیت آنرا میدانست از قتل وحشیانهٔ مشاورین وهمکاران بسیار قیمتدار خود هم دریغ نمیکرد . رفقای فیلوتاس نیز محاکمه شدند اما اسامیلی لشکر آنها رانبرئه کرد .ولی بسانقربانی دیگری یافت که آن دیمتریوس Demetrios سردار گارد بود . درتاریخ فتوحات ولشکری مقدونی هیچ چیز آنقدر حیرت آور نیست که مردم بیك پادشاهی اطاعت داشتند که هرروز منفردتر میگردیدودر فکر باهیچکدام ازآن افراد که سبب عظمت وشهرت اوشده بودند شریک نمیشد . وقتیکه دیمتریوس اعدام شد لشکر مقدونی درمیان مردم آریاسپی‌ها Ariaspians بودند . اسکندر از پایتخت زرنگیانا بطرف شرق پیشرفته باین ایالت رسیده بود یونانیان ایشانرا اورگیتی Eurgetae نامیده وقبلاً به نام اگریاسپی Agriaspae یا آری ماسپی Arimaspi یابلا شبهه بتلفظ صحیح تری آریاسپی Aryaspae یا آریا سواها Áryaswas یعنی سواران اسپهای اعلی نامیده میشدند.این مردمان دارای کدام ایالت مستقل نبوده بلکه سرزمین شان جزء ولایت در انجیانا بشمار میرفت که بطلیموس شهر بزرگ آنها یعنی آریاسپ رادر آن نشان میدهد اورگیتی‌ها درکناردریای اتیی ماندر Etymander یا رود هلمندنیز آباد بودند قرار نظریهٔ که دیودورس Diodorus در بارهٔ این قوم اظهار میدارد قبیلهٔ مذکور به گدروزیا Godrosia خیلی نزدیك بوده وسکندر آنهارا در یك ایالت که تحت حکمرانی تیری دیتس Tiridates بود (۱) ملاقی شد .

سایکس نسبت باین مقام می نویسد : «... امامر کز نفوس بایستی همیشه دلتای هلمند بوده باشد . این دریا مجرای خودرا چنان بزودی تغییر داد که تاموقع اثبات آرکیالوجیکی ممکن نیست بطور صحیح وجود دلتا وباین سرعت آباد شدن آنرادراین عصر فهمید.هنری مکمهن (Sir H.Mc.Mahon) که لیاقت ومهارت قابل قدری دارد چنین نتیجه گرفت که آن دلتای تاراکان Tarakan بوده

(۱) آریانا انتیکوا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 396 of 1362

وخرابه های رام رود Ramrud را انتخاب نموده آنرا مرکز آریاسپی Ariaspae دانست که مقدونیان بعداز درانگیانا در آنجا آمدند .

هنگامیکه لشکر مقدونی وارد ملك یونانها شد بمقابل وی هیچ مقاومت نشان ندادند . زیرا در مقابل قوای بزرگ اسکندر اقوام متفرق یونانها نمی توانستند کاری بکنند. اهالی کدروزیه که آنرا بابلوچستان کنونی تطبیق میکنند نیز چون متفرق زندگانی می کردند مقاومت نکردند .

دومین اقدام سانی بارزانس برضد اسکندر: پنجروز پس ازورود باین محل اسکندر شنید که ساتی بارزانس باسوارهٔ نظام بهرات حمله کرده ویونانیان راصدمات زیاد رسانیده . این خبر بردهشت اسکندر راخیلی پریشان ساخت ازینرو قشونی مرکب ازشش هزار پیادهٔ یونانی و ششصد سوار بسرداری کارانس Caranus ودیکس به آنجا فرستاد وخودش بااضطراب دو ماه درین قسمت توقف کرد ومنتظر نتیجه شد .

اسکندر درارا کهوزیا : ازمملکت اورگتها اسکندر بطرف شمال پیشرفته بارا کهوزیارسید. اولاً مردمان درانجی ودره گوگی Dragogi را بمتابعت خویش درآورد وبعد ازان داخل ارا کهوزیا شد ولایت ارا کهوزیا باولایت قندهار امروز یکی است . دریائی که ازین ولایت می گذرد نظر به تذکر بطلیموس ارا کوتس نامیده میشد که غیر ازاندوس بوده. دریای ارا کوتس که بطلیموس ذکر نموده مسئله رامشکل می سازد که آیا کدام دریا خواهد بود . زیرا درولایت ارا کهوزیا چندین دریا دیده میشود . بزرگترین این دریاها رود هلمنداست که قدما آنرا اتیی ماندر ، هرمندوس Hermandus ویاری مانتس Erymantus می گفتند . این دریا از کوهائی که بطرف غرب کابل واقع اند فرود آمده بسمت جنوب غربی جریان داشته وتاریگستان رفته وازآنجا بسوی شمال غربی متمایل میگردد ، وازبین حصهٔ از سیستان گذشته درغدیر رزه می ریزد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 397 of 1362

برنوف (M.Burnouf) این دریا راهیارت ازارا کوتس دانسته وا صطلاح ارا کوتی رابرای آن اززند پیدامیکند که این کلمهٔ زندی درسنسکرت ازسرا سواتی Saraswati نمایندگی می‌نماید ومعنی. آن بمفهوم عمومی دریائیست که ارتباطی باکدام غدیر نداشته باشد (۱) . اما از نظریات خود ولسن ظاهر میگردد که دریای ارا کهوزی عبارت ازرود ارغنداب است که بنام رودترنک Turnuk ازجوار غزنی سرچشمه گرفته‌ازبین‌غدیر کوچکی گذشته بهارغنداب می‌ریزد . زیرا ارغنداب یاار کنداب بحیث دریای ارا کهوزیا بیشتر تثبیت میشود. ولی معلومات خصوصی ومکملی راجع بسمت‌جریان وسرچشمهٔ دریای ارا کوتس دردست نیست .

معروف ترین شهر های ارا کهوزیا که بطلیموس از آن ذکر نموده عبارت اند از : آزولا Azola ، فوکلیس Phöklis ، اسکندریه ، ارا کوتس Arachotus ابیدور چندشهر دیگر ذیل‌را نیزعلاوه میکند: بیوت Biût ، فرسا گ Pharsag. کروشاد Chorochad ، دیمتریاس Dematrias ، والکذاندروپولیس که پایتخت ولایت بوده ودر کناررود ارا کوتس یعنی ارغنداب وقوع داشت .

کننگهم آزولا یاوزولا Ozola راعبارت‌از گذر Guzar یا گذارستان واقع درهلمند علیامی داند . وفوکلیس امکان‌دارد که‌عبارت‌ازقلات‌غلزائی کناررود ترنك بین‌غزنی وقندهارویاخودغزنی‌باشد. کننگهم آنرا بادمیتریاس یکی می‌داند اسکندریه عبارت‌از شهر قندهار وممکن بافرسا گ هم‌تطبیق شود . ارا کوتس مرکزناحیهٔ کناررودار. کوتس (ارغنداب) بودموقعیت آن قرار گفتهٔ استرابو ۲۳۰ میل انگلیسی از قطه‌ایست که سه راه در شمال اورتسپانا Ortospana بهم یکجا میشوند. بیوت یابیت (Biut) عبارت‌ازبیجس Bigis یا "بست" باشد (۲)

(۱) آریانا آنتیکوا فصل سوم .

(۲) شمارهٔ ۹ سال ۹ آینهٔ‌عرفان مقالهٔ شهر های قدیم آریانا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 398 of 1362

دربین این شهرها الکساندریه دیده میشود که عموماً آنرا قندهار تصور میکنند . دراینکه این شهر برسر راه مقدونی هاواقع شده است تردیدی نیست . امادر وقتیکه اسکندر باین قسمت وارد میشد شهری درین جای وجود داشت ، وآن اسکندریه نمی باشد . اسکندردر حوالی قندهار حالیه حسب معمول قلعهٔ نظامی بنا کرد ونام آنرا «اسکندریه ارا کهوزی» گذاشت . دیوار های این شهردر تابستان سال ۳۲۹ ق م بقدر کافی بلندشده بود واسکندر قرارقاعدهٔ که داشت یك عده عسکر رادر آنجا مقیم کرد . موقعیت این قلعهٔ نظامی غالباً بجنوب قندهار بوده که اگر شهرهای قدیم وجدید را در نظر بگیریم این قلعهٔ نظامی اسکندر باشهر قدیم قندهار وشهر احمدشاهی سه کنج مثلثی راتشکیل میدهند مردمانی که باطراف ونواحی قندهار قدیم ودر پای ارغنداب بسر می بردند ارا کوتی Arachoti گفته میشوند . اسکندر ازمردمان بومی عسکر گرفت وتمشن راوالی این ایالت مقرر نمود .

جنگ سا تی بار زا نس : از ارا کهوزی اسکندر آماد گی نمود تا بمقابل بسوس دریا کتریانه مارش کند اما باو خبر دادند که آریا باز مورد حملهٔ ساتی بارزانس واقع گردیده . ساتی بارزانس سردار نامی این مملکت آنی از کوشش وسعی برای نجات وطن خودفارغ نمی نشست . باوجودیکه ازدست یونانیان شکست یافته بود امارروح بلند او ذلیل نمیشد وگردن بلندش نمی خمید . ساتی بارزانس ازخود امید داشت وباوجود قلت قوای خودبمقابل بیگانگان میگفت آخر غالب خواهم آمد . این حملهٔ اواز سائر اقداماتش شدیدتر بود مخصوصاً بسوس پادشاه باختر نیز باوامداد کرد ودوهزار عسکر دلاور فرستاد . اسکندر خیلی ها مضطرب شد وبیشتر ازپیشتر ازین مرد وطن خواه بدهشت افتاد ، قوهٔ بزرگی از عسکر خود جدا کرد وسر داران نامدار خود مانند آرته بازیوس Artabazus ، ایری زیبیوس Erigyios وکارانوس Caranos را برای دفع ساتی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 399 of 1362

بارزانس و نجات یونانیان آریافرستاد همچنان والی پارتیارا که «فراتافرون» نامداشت فرمان کرد که باتمام قوای خود بااین سرداران ملحق گردد ومتفقاً بر خلاف سردار بزمی در آویزند . سانی بارزانس که خودرا باقوای قلیل در مقابل سه قوه مشاهده کرد از جان دست شست ودرس فدا کاری بآینده گان خود داد . این جنگ بسیار سخت ومدهش بود . قشون ملی افغان در مقابل یونانیان خیلی پافشاری کردند اما از سوء اتفاق که سانی بارزانس بدست ایریژی یوس کشته شد وبقشونش تفرقه در افتاد . واسکندر بعد از دادن تلفات خیلی زیاد موفق شد ویکی از بزرگترین دشمن های او ازمیان دررفت .

حرکت اسکندر بطرف پاروپامیزادی : بعداز اطاعت اهالی ارا کهوزی اسکندر بطرف شمال رخ نموده میخواست که ازبین سلسلهٔ پاروپامیسن از راه دهزنگی راه کوتاهی بباختر پیدا کند ولی کوههای بلند وصعب العبور این مناطق و حمل ونقل لوازماتی که باخود داشت اورا خیلی ها دچار زحمت ومشکلات می ساخت . لهذا برای اسکندر بجز همان یکراه که از ارا کهوزی بطرف ولایت پارو پامیزادی یا ولایت فعلی کابل میرفت چارهٔ نبود . مجبور شد وهمین راه را گزید . واین همان راهی است که اکنون نیز موجود است .

دراثنای این لشکرکشی باز کوه نشینان متفرق افغانی کار را بروی تنگ ساختند . درمنطقهٔ سخت ولامزروع اطراف غزنی درملتقای قلل وارتفاعات غربی کوه سلیمان باجبال هزاره یا پاروپامیسن این قبایل دلاور ووطن خواه سکونت داشتند . باوجودیکه ایشان متفرق ودوراز هم بوده اند اما هر طائفه جدا جدا چنان بر لشکر مقدونی حمله می آوردند که مقدونیان بیچاره می گشتند . چون از حدود یك طایفهٔ افغان بهزار مشکل می گذشتند دچار حملهٔ دیگر می شدند اسکندر درین منطقه بااین دلیران سخت سر بسی جدال کرد وحتی کارش بمایوسی کشیده بود . چون حملهٔ یك طایفه را ردمی کرد خیال می نمود دیگر کار تمام

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 400 of 1362

است و برخلاف انتظار باز دچار حملهٔ سنگین‌تر از اولی می‌شد اما چون این طوائف افغانی ازهم دور بوده و یکجائی برمقدونیان حمله نکردند کوشش هایشان به نتیجهٔ دلخواه نه انجامید و مقدونیان بادادن تلفات زیادو گذشتاندن اضطرابات ومشکلات بی‌شمار بنواحی کابل وارد شدند .

شهرهای معروف پاروپامیزادی یعنی منطقهٔ که تقریباً عبارت از ولایت کابل فعلی میشود نظر بتگارشات بطلیموس قرار ذیل است :

نوبی لیس Naubilis، کابورا Kabura، اورتسپانا Ortospana، پارسیانا Parsiana و بطرف شرق کیزانا Kaisana یا کارتاسا Karnasa استرابو و پلینی درضمن تشریح استحکامات اسکندر شهر اورتسپانا و برعلاوه اسکندریه را نیز ذکر نموده اند بطلیموس ودیگر مورخین اسکندر دردرهٔ کابل ازبسیار شهرهای دیگر نام می‌برند اورتسپانا یا کابورا عبارت از کابل فعلی است که باشندگان آنرا بطلیموس کابلی‌تی Kabolitae خوانده وچند نقطهٔ مجاور آن مثل ارغنده، لوگر وردك را بنامهای ارگردا Argurda لوکرنا Locarna وبگردا Bagarda یاد نموده است (۱) .

چون اسکندر بوادی کابل رسید اوائل زمستان وماه نومبر ۳۲۹ ق م بود . موصوف دربنجاتوقف ننموده فوراً عازم کاپیسا (کوهستان وکوهدامن) شد . علت عدم توقف اسکندر درمحل کابل فعلی خوب فهمیده نمیشود . غالب گمان اینست که عدم توقف اسکندر بنا برعوامل لشکری بوده زیرا در عصر لشکر کشی یونانیان کابل آباد بوده وچنانیکه گفتیم مورخین آنرا بنام اورتسپانم یا اورتسپانا وهم باسم کارورا Karoura یا کابورا یاد کرده اند. استرابن مورخ یونانی آنرا اورتسپانا خوانده وچهار راهی نوشته که ازان راههای تجارتی بطرف بکتریان، اراکهوزی، وهند منشعب میشده . مرکزیت

(۱) شهر های قدیم آریانا سال ۹ آئینهٔ عرفان .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 401 of 1362

اورتسپا را شاید اسکندر را مشوش کرده بود ، زیرا میدانست که باشندگان دره های این محیط کوهستانی اگر ازدوطرف برروی هجوم کنند دیگر نجات محال خواهد بود . مخصوصاً صدهائی که ازاقوام افغانی درانتهای عبور از ارا کهوزی بطرف پاروپامیزادی دید ، هنوز جراحاتی التیام نیافته شمرده میشد . لذا تصور کرد که توقف درین منطقه اورا ممکن است دچار حملهٔ مدهش بنماید . ازینجهت توقف را مصلحت ندید وخویش را کوشه کرد . بعضی ازمولفین ازروی اشتباه تصور می کنند که علت عدم توقف اسکندر در کابل بنابر عدم آبادی بوده ، حالانکه اگر وضعیت جغرافی این منطقه دیده شود بزودی بطلان این تصور ظاهر میگردد ، زیرا کابل آبادان بود و اهمیت تجارتی داشت . خلاصه مقصد ما اینجا تذکر قدامت تاریخی کابل نیست بلکه میخواستیم بگوئیم که اسکندر بنابر جهات عسکری در کابل توقف ننمود . علت دیگری که بدرجهٔ دوم شایان اهمیت است عجلهٔ خود اسکندر برای واصل شدن بولایت باکتریانه نیز شده میتواند . زیرا بسوس پادشاه باختر درآنطرف کوههای هندوکش روزبروز برقدرت خود می افزود و موقعش مستحکمتر میشد .

بهرحال هرچه باشد باشد اسکندر از درهٔ کابل بسرعت گذشته وارد کوهدامن گردید درآنجا کوه های بلند وصعب العبور هندوکش با دره های پر برف بمقابلش عرض اندام کرد . وچون ازبومیان معلومات کرد ، دانست که عبور درآن وقت سال از کوتل های بلند این سلسله کوه ممکن نیست ناچار دربرابر کوه های بلند وباعظمت جز تسلیم چارهٔ ندید ومجبور بتوقف شد .

اسکندر به قفقاز : اسکندر قشون خود را در اوپیان (دامنه کوه خواجه سیاران) که تقریباً ازمجرای وزش باد بر کنارست امراطراق داده و دربای هندوکش یعنی قفقاز یونانی ها در نقطهٔ که مدخل دره های پنجشیر ، سالنگ شتل وغیره را دفاع کرده بتواند اساس قلعهٔ نظامی جدیدی را در نظر گرفته

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 402 of 1362

وسال آینده قبل از آنکه بطرف با کتریانه عازم شود نظریهٔ خود را عملی ساخت.
نام این قلعه قرار معمول الکساندریه بوده و برای امتیاز از سائر الکساندریه ها
آنرا اسکندریه قفقاز یا الکساندریه ادکوکازیوم Alexandria ad Caucasum
یا الکساندریهٔ پاروپانی زادی Paropanisadai خواندند. موقعیت این اسکندریه
هنوز بطور قطع مشخص نشده اماجای اصلی آنرا از روی خرابه های زیادی که در
اوبیان باهو بیان Houpian درحوالی چاریکار (که تخمیناً سی میل بطرف شمال
کابل واقع است) دیده میشود تطبیق میکنند (۱). کننگهم نیز موقعیت آنرا در
اوبیان بفاصلهٔ سی وشش میل بطرف شمال کابل قرار میدهد.

راجع بتعین موقعیت اسکندریه قفقاز ازسالهای اول قرن ۱۹ اروپائیان
که موقع مسافرت در کاپیسا یافته اند اظهار نظریه نموده ایلاب غوربند و اوبیان
راپیشنهاد نموده رفتند. وچون خرابه های شهر وسیع در بگرام افتاده است
بیشتر توجه آنها بآنطرف معطوف میشد، غافل از اینکه اسکندریه قفقاز
یك قلعهٔ نظامی بوده نه شهری باعظمت. موسیو فوشه درسال ۱۹۲۲ بدستیاری
معلومات مفید زوار چینی تدقیق نموده دریافت که بگرام پایتخت قدیم یعنی
محل شهری است که آریان یونانی «نیسه» Nicée وخود زوار چینی هیون تسانگ
کاپیسی Kapisi خوانده است. پس خرابه های بگرام موقعیت قلعه نظامی
اسکندر را نداشته واسکندریه قفقاز را بایستی در جای دیگر تجسس نمود.

اینکه موقعیت آنرا در اوبیان قرار داده اند نیزدرست بنظر نمی خورد.
زیرا در اوبیان که درچند کیلومتری شمال چاریکار واقع است دلالت از بقایای
کدام شهر قدیمی نمیکند. از طرف دیگر تاجائیکه از تذکرات بعض مورخین
قدیم برمی آید اسم اوبیان تنها منحصر بیك شهر نی بلکه بیك ولایت اطلاق میشده.

از روی افسانه های محلی معلوم میشود که پروان معاصر با بگرام آبادی داشت
علاوه بران موقعیت آن که هم درپای هندوکوه وهم درمدخل دره های آن

۱ـ تاریخ قدیم هند تالیف ونسنت سمث ص ۵۲.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 403 of 1362

وهم در ولایت اوپیانه است تمام شرائط را دربرمی گیرد . پس گفته میتوانیم که اسکندریه قفقاز در پروان قدیم یعنی جبل السراج بنا یافته بود . مورخین قدیم آنرا از اور تسپاتم پنجاه میل واز پوکلا اوتیس (۱) ۳۳۷ میل می نویسند . چون مدققین امروزه اولی را عبارت از کابل و ثانوی را هشت نغر قریب پشاور می دانند پس از نقطهٔ نظر فاصله هم موقعیت پروان با اسکندریهٔ قفقاز موافقت می کند. ازطرف دیگر اوپیان بذات خود شهر مهمی داشته چنانچه زوارچینی آنجارا به لهجهٔ هوبی نا Ho.pi-na ذکر کرده وشهر بزرگ میخواند . میگویند که متاندر شاه بزرگ کابلستان وگندهارا و پنجاب در آنجا تولد یافته است (۲). اهالی آنرا الاساد Alassade می نامیدند (۳).

اسکندر علاوه براسکندریهٔ قفقاز بفاصلهٔ یکروزراه دو قلعهٔ دیگر آباد نموده که یکی عبارت از کارتانا Cartana است که قرار تعریف پلینی دریای کوه قفقاز (هندوکوه) واقع بوده موقعیت آن طوری که گفته شد نزدیك اسکندریه بود زیرا این شهر با کارسانا Karsana متذکرهٔ بطلیموس موافقت می کند. و دیگر جائی که میگویند آباد کردهٔ اوست موسوم به کاردوسی (٤) می باشد که شاید در پنجشیر بوده. سکنهٔ این جایها ازهفت هزار نفر مقدونی پیروسه هزار سپاهی ایلجاری Irreguliers وعدهٔ از سربازان اجیر ترکیب شد (٥) .

---

(۱) پوکلا اوتیس Peukelaotis پایوکلاس Peukelas نامهای یونانی شهریست که کمی از اندوس بسواحل شمال دریای کابل افتاده . ازروی خطوط مسافرت زائرین چینی میشود موقعیت آنرا درهشت نغر بسواحل چپ صوات فعلی معین کرد ممکن است یکی از شاهان قدیم نام آنرا تغییر داده باشد گمان غالب بر دیمتریوس میرود که آنرا بنام خود دیمتریاس Demetrias خوانده باشد زیرادر دفتح پنجاب نام شهر سنگلا Sangala رابنام پدر خود اوتیدیما Euthydemia تبدیل کرد (کننگهم).

(۲) صفحه ۵۰ ـ ۵۳ بگرام دیده شود .

(۳) ص ٤۹ آسیا مولفه رونه گروسه (که بتوسط غلام علی احمد نعیمی ترجمه شده وفعلا بطبع نرسیده است) .

(٤) ص ۱۵۲ سالنامهٔ کابل ۱۳۱٤

(٥) ص ۳٤٦ هستورین هستری وس ۱٤٤ تاریخ یونان مولفهٔ گروت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 404 of 1362

بهر حال موقعیت اسکندریهٔ قفقاز هر کجا بوده ، بود، مطلب اینست که اسکندر باین مناطق اهمیت فوق العادهٔ عسکری داده میخواست این موضع را بصورت یك کولونی یونانی در آورد تادر وقتیکه مصروف پیکار بابربوس شود واقعات این اطراف اورا مضطرب نسازد .

مقصود از کوه های قفقاز چیست : یونانیان وقتیکه در پای کوه سر بفلك هندوکش رسیدند آنرا کوههای قفقاز خواندند ویکی ازقشنگترین قصص ارباب انواع خود یعنی حکایهٔ پرومته Promethée را به آن نسبت دادند موضوع افسانه اینست که پرومته ربالنوع بازنی آتش واولین پیشوای مدنیت بعد ازینکه هیکل انسانی را (بعقیدهٔ یونانیان) از خاك درست کرد خواست روح بدمد . برای این کار آتش آسمانی را دزدی نمود . ژوپی‌تر برای توبیخ او « پاندور » اولین زن قشنگ مخلوقرا فرستاد . اما پرومته ازدرمکر پیش آمده اورا اسیر ساخت . آنگاه ژوپی‌تر بغضب آمده پسرش « واکن » Vulcain را مامورنمود تا اورا بسزا برساند . مشارالیه پرومته را در کوه قفقاز فراز صخرهٔ چارمیخ کرده عقابی را گذاشت تا اورا عذاب نموده جگرش را بخورد . آخر هرکول پهلوان اسباب نجات اورا فراهم آورد .

این قصه بکوههای قفقاز تعلق دارد ولی اززوزیکه یونانیان وارد کاپیسا شدند وچشمشان بکوههای پربرف وبلندهندوکوه افتاد آنرا قفقاز نام کردند وحکایهٔ فوق الذکررا به آن نسبت دادند گمان میرود که نسبت دادن این حکایه باین کوه ها ونامیدن آن بکوههای قفقازازطرف سرداران اسکندر بوده باشد دورهم نیست که اطرافیان اسکندر برای خوش ساختن اوازراه چاپلوسی چنین کرده باشندزیرا میدانستند که اسکندر تاچه حدیك شخص خودخواه وجاه طلب بود . مخصوصاً از روزی که سروش آمون معبد بزرگ مصر اورا پسر ژوپی‌تر نامید دیگر تجرد اوازاطرافیان زیادتر شده رفت . سرداران واطرافیانش برای

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 405 of 1362

اینکه کارهای اورا مانند کارهای ارباب انواع یاپهلوانان اساطیری یونان جلوه دهندنام های محلات ، کوهها وغیره را تبدیل نموده رفتند . اسکندرهم ازفرط جاه طلبی وخود بینی براین گفته‌ها باور می کرد . مورخین مابعد نیز تاریخ های خودرا بر روی یاد داشت های سرداران اسکندر استناد نمودند .

عبور ازهندو کش: در اواخر بهارسال ۳۲۹ ق م هنگامیکه آفتاب برفهارا بقدر کافی آب کرده بود اسکندر عساکر خودرا که بالغ برپنجاه ، شصت هزار اوروپائی میشد آمادهٔ حرکت ساخت . اسکندر میخواست واردصفحات باکتریانه شده بسوس را مضمحل کند .

منطقهٔ پاروپامیزادی‌را ازمنطقهٔ باکتریانه سلسله کوه هندوکش یا باصطلاح یونانیان کوههای قفقازجدا می کرد اسکندر برای‌رسیدن باین صفحات لازم‌بود ازبالای این کوهها بگذرد. اما اینکه‌اسکندر از کدام‌راه ازکوه‌هندوکش گذشته واضحاً معلوم نیست. مورخین درتعین آن باهم متفق نیستند. بعضی نوشته‌اند که اسکندر ازراه بامیان‌رفته‌باشد. اما اگرخوب دقت کنیم این‌راه‌موافقت نمیکند زیرا نظربتذکرمورخین، اسکندر بعدازطی‌شانزده‌روز ازبالای کوههای‌هندوکش به دراپسا کDrapsaca رسید که‌اولین‌مقام‌است‌درطرف‌شمال‌هندوکوه وصفحهٔ باکتریانه بدینقرار بایددرموقع عبورخود از کوههای هندوکش ازدرهٔ کوشان گذشته باشد . مولف جرمنی موسوم بسه‌شورتسSchwarz که دراپسا کارا بطورقطع اندراب تعین کرده، بحقیقت‌قرین‌معلوم‌میشود. اگر دراپسا کا اندراب قبول‌گردد درتعیین خط‌سیر اسکندر ازبالای کوههای هندوکش خیلی آسانی رخ‌میدهد زیرا ازراه درهٔ کوشان که‌بشمال سیاه گرد غوربند واقع است رفتن باندراب خیلی‌آسان میباشد. وازاندراب خط سیر رودخانه انسانرا بصفحات باختر وضمناً بقندوز رهنمائی‌میکند. حاجت‌بتذکارنیست که‌دراراضی کوهستانی هردره بذات‌خود بهترین‌راه طبیعی‌است وغیر ازان عبور ومرور مشکل‌میشود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 406 of 1362

ممکن بعضی ها بگویند که اسکندر وقتیکه از اسکندریه قفقاز حرکت می کرد از راه گل بهار و خاواك عبور نموده است. این نظریه هم داخل فرضیات می آید لیکن قبول آن باین جهت مشکل بنظر می آید که حرکت اسکندر مصادف با اول بها ربود در بن وقت خاواك برف دارد و برای عبور قشون خطرناکست. حالانکه از دهن درهٔ غوربند تا سیاه گرد تقریباً دوازده کروه است و از راه درهٔ کوشان به آسانی باندراب رفته میشود و برای روندهٔ که باندراب واصل شد باتعقیب مجری رودخانهٔ آن که به «دوشی» با آبهای بامیان و کامرد یکجا میشود و رودخانهٔ قندوز را تشکیل میدهد دیگر اشکالی برای رفتن صفحات باختر باقی نمیماند. رودخانهٔ قندوز بعد از دوشی بدامنهٔ تپه های جنوب و جنوب شرقی کیلگی واصل شده از پای رشته کوه جنوب پل خمری که آخر الذکر شمالی ترین دامنهٔ هندوکوه است گذشته دهن غوری را آبیاری میکنند. وچون راه خط سیرش را بطرف غرب سلسله تپه ها گرفته تغییر جهت داده از میان تپه ها بطرف بغلان که بسمت شمال پل خمری واقع است خم میشود. از بغلان تقریباً بخط مستقیم بقندوز واصل و به نقطهٔ که آنرا «قلعهٔ ذال» گویند بدریای آمو می ریزد. (۱)

ازروی دلائل فوق میتوان حکم کرد که اسکندر از راه درهٔ کوشان گذشته که اگر امروز خط سیر او را تعقیب کنیم از مقامات ذیل می گذریم: چاریکار، اوبیان، پل متك، درهٔ غوربند، برج گلجان، سیاه گرد، درهٔ کوشان، اندراب.

درموقع صعود بکوههای هندوکش قشون اسکندر با برف و یخ زیادی برخورده عدهٔ کثیری از ایشان تلف شد و مابقی با بسیار سختی جان بدر بردند. گرسنگی و قحطی نیز درظرف مدت شانزده روز کوه پیمائی در تکلیف و زحمت ایشان ازدیاد نموده بود. تاریکی، غبار و مه دربالای کوهها نیز اندازهٔ برسختی مسافرت شان می افزود و همین ابر و مه مانع می شد که سپاهیان یکدیگر را ببینند. ممکن است

(۱) مقاله قندوز تالیف آقای کهزاد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 407 of 1362

سرداران اسکندر برای جلب توجه مردمان قدری در توصیف این راه و عبور از کوهها مبالغه کرده‌اند و این اغراق گوئی در کتب مورخین قرون بعد انعکاس یافته و سرچشمهٔ روایات رفتن اسکندر بسر فلیپ بقطب ظلمات گردیده . عبور اسکندر از کوه هندوکش در اواخر بهار سال ۳۲۹ ق م اتفاق افتاده است .

بسوس: بسوس طوریکه گفتیم در باکتریانه درصدد آمادگی بر آمد تا اگر بتواند قشون مقدونی را مضمحل سازد. ولی اسکندر قبل از آنکه او کاری کرده باشد رسید. بناچار بسوس سیاست مدافعه‌وی را برای خود انتخاب نمود . نظر بتحریر کنت کورس بسوس همینکه از نزدیك شدن اسکندر خبر یافت تمام پیروان خودرا جمع کرده مجلسی ترتیب داد تا موافق عادات قومی درباب خطر اسکندر و صورت دفع او جرگه نمایند . درین مجلس بسوس از قوای خود تعریف وازجنگ آوری مقدونیان تکذیب کرده و گفت که همه پیشرفتهای مقدونی بیشتر از بی کفایتی و عدم تجربهٔ داریوش بود . داریوش می بایست بعوض رفتن درجلو مقدونی وجنگ در تنگی‌های کوهای سلیشیا عقب نشینی نموده آنها را بجایهای سخت می کشاند واز رود ها وتنگی های کوها چنان استفاده میکرد که برای ایشان نه راه برگشتن و نه راه پیش آمدن باقی می ماند ، و باینصورت دشمنان رامحو میکرد . عقیدهٔ من چنین است که ما باید در مقابل قوای زیاد یونانی بحال مدافعه در آئیم و بیشتر ازعوارض طبیعی استفاده کنیم ودشمن راضعیف ساخته برویم . بفکر من چون نمی‌توانیم بااین قوای قلیل در برابر دشمن قوی کار حسب خواهش انجام بدهیم باید به سوگدیانه برویم ورود جیحون در جلو ما سنگری باشد تا کمك های لازمه از ملل همجوار یعنی خوارزمیان ، سکاها داهی ها وباقی اقوام مجاور برای ما برسد. اینها جنگی هائی هستند که شانهٔ آنها باتالاق سر مقدونیان مساوی است . مجلسیان همه فریاد زدند که این نقشه برای نجات آنان بهترین وسیله است . درین مجلس شخصی ازاهل میدیا که کوبارس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 408 of 1362

Cobares یا با گوداراس Bagodaras نامداشت نیز درجملهٔ باختری ها شامل شده بود.
این شخص بنابر طبیعت خویش چنین اظهارِرأی کرد و به بسوس پادشاه باختر
توصیه نمود: " بهرجا بروی اسکندر از تو دنبال خواهد کرد . پس بهترست بروی
وتسلیم شوی شاید تاجی را که ازدست فاتح می گیری بهتر بتوانی حفظ کنی " .

این رأی باگورداراس قلب بسوس را که نصب العینی جز نجات مملکت نداشت
جریحه دار ساخت. مشارالیه برافروخته شدو بغیظ درآمده خواست او را باقمهٔ
خود پاره پاره کندولی دست او را گرفتند . غوغائی روداد و مجلس بهم خورد
وبدون آنکه مشوره بپایان رسد خاتمه یافت . با گوداراس ازموقع استفاده
کرده باسکندر پیوست .

لشکر بسوس عبارت بوداز هشت هزار باختری مسلح . اینهادر ابتدا تصور
می کردند که بواسطهٔ مشکلات وموانع اسکندر باینطرف نخواهدآمد وراههند
راپیش خواهد گرفت. پیش خود می اندیشیدند که درین راه از دست اهالی دلیر
ممکن است مجبور بوقفه های زیاد گردد . تاآنوقت سررشته وانتظام حربی خودرا
درست کرده وحملهٔ مدهشی بدشمن نمایندودفع شر کنند . ولی بعد چون آمدن
اسکندر انتشار یافت بعضی ها بسوس را گذاشتند ومتفرق شدند . بسوس مجبور
شد که ازینجا حرکت کرده بطرف سوگدیانه برود وقوتی ازآن اطراف بدست
آرد . درین احوال بدوراوجز چندی ازمردان کار نمانده بود . بقول آریان
بسوس باهفت هزار سپاهی با ختری وسوار های داهی که در اینطرف تاناایس
(سیحون) سکنی داشتند صفحاتی راکه پائین کوه قفقاز بود عاری ازهر آذوقه
میکردند تااسکندر نتواند درین صفحات پیشرفت نماید .

بسوس بطرف رودا کسوس بحرکت درآمده صفحات باخترا تماماً خراب
وآذوقه وغیره راتلف نموده ازرود بگذشت وبعدازعبورتمام کشتی هارا بسوخت
تابدست اسکندر نیفتد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 409 of 1362

اسکندر در باختریانه : گفتیم اسکندر از فراز کوهای هندوکش عبور نموده بعداز شانزده روز کوه پیمائی داخل صفحهٔ باختریانه شد. اولین موضعی که اسکندر به آن رسید درایسا کا یا اندراب بود. درینجا توقف کرد واین توقف چند روز بطول انجامید . اسکندر وعسکر او که نفس تازه کرده بودند بنای پیش رفتن را گذاشتند. قشونش در اثنای این حرکت خیلی دچار قحطی و گرسنگی شد زیرا بومیان انبارهای غلهٔ خودرا درزیر زمین پنهان کرده بودند که کسی نمی دانست . این عادت اهالی باختر اززمان های قدیم تا امروزدوام دارد ومردمان ازمزار تاخان آباد وغیره عادت دارند که چاه کنده غله را ذخیره می کنند . درآن وقت که قشون مقدونی داخل این صفحه گردید چون ازذخائر اهالی خبر نداشته وازطرف دیگر بسوس تمام آن مناطق را از غله عاری ساخته بوداز گرسنگی باعلف صحرا وماهی رود خانه هاتغذیه میکردند . بعد که این موادهم تمام شد اسکندر امر نمود تاچار پایان بار بردار لشکر رابکشند وبا این بالاخره به باختر رسیدند .

باختر : باختر نظر به تحریر کینت کورس Quinte curce (۱) چنین بوده زمین این صفحات دربعض جایها حاصلخیز است وغلهٔ زیادی میدهد . چراگاهها هم کم نیست و بنابراین اهالی حشم زیاد نگاه میدارند . ولی قسمت وسیع ازین صفحه از سرمه ریگ پوشیده وبکلی لم یزرع است . این جاها نه سکنه دارد ونه محصول . وقتیکه بادهای شمالی می وزد ریگ روان را درجاهائی جمع کرده تل های می سازد وراهها را می پوشد . ازینجهت مسافرین مجبورند مانند دریانوردان شب بهدایت ستاره ها راه را بیابند ومسافرت در روز عملی نیست بخصوص که اگر بادهای شمالی بوزد مسافر را درزیر ریگ روان دفن می کند ولی جایهائی که چنین نیست خیلی مسکون می باشدواسپهای زیاددارد. بهترین دلیل

(۱) ص ۱۶۹۲ ج ۲ ایران باستان .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 410 of 1362

این معنی آنکه باختر می‌تواند سی‌هزار سوار بدهد. پایتخت باختر یا باکتر یا نه باختر ا (باکترا) نامدارد ودرپای کوه پارایامیز واقع است (۱) رودی که باختروس Bactrus نامدارد از شهر می گذرد و نام ایالت و شهر از اسم همین رود است.

روبهمرفته این ولایت ازولایات آباد شمرده میشد. معروفترین شهرهای باختر در عصر بطلیموس عبارت بود از زاریاسپه Zariaspa چاترا کارتا Chatrakarta بکترا Bactra وایوکراتیدیا. استرابن مورخ یونانی هم شهر بکترا را ذکر کرده و آنرا زاریاسپه، داراسپه Daraspa یا دراسپه Adraspa هم خوانده است مشارالیه ایوکراتیدیا Eukratidia (خلم) را نیز یاد نموده است. درزمان اسکندر معروفترین شهرهای باختر شهرهای ذیل بود: اورنوس Aornos و بکترا.

آرین مورخ از زاریاسپه هم اسم برده و آنرا «زاریاسپس» خوانده اگرچه تشریحات مخصوص در اطراف آن نداده معذالك واضح است که این شهر در عصر اسکندر مرکز ولایت بوده زیرا اسکندر درهنگام جنگ‌های سغدیانه زمستان را در آنجا گذرانید.

عموماً عقیده بر بن است که زاریاسپه یا بکترا عبارت از شهر موجودهٔ بلخ میباشد بطلیموس تنها کسی است که بکترا را از زاریاسپه تمیز میدهد. واول الذکر را شهر شاهی می‌خواند. چون زاریاسپه او درمیان اراضی قومی موسوم به «زاریسپی ها» و کنار رودخانهٔ «زاریسپس» واقع بود آنرا عبارت از شهر بلخ میدانند. می نویسند که چون آتشکدهٔ بزرگ بلخ آذری اسپ Azar-i-asp نامداشت یونانی‌ها ازان اسم «زاریاسپه» رادرست کردند.

کپتان کننگهم انگلیس می نویسد که بفکر من شهر «اوراسپه» متذکرهٔ استرابو هم عین شهر «زاریاسپه» است که تلفظ نام آن کمی فرق کرده زیرا اداراسپ

(۱) شهر باکترا یا بلخ در پای کوه نیست بلکه درمیدان واقع ودرسمت جنوب شهر خیلی دور رشته‌های ضعیف کوهها دیده میشود وبس. ازینجهت در آبادی‌های باکترا سنگ دیده نمیشود وعمارات قدیمه که هنوز بر جاست از خشت خام یا پخته تعمیر شده.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 411 of 1362

تلفظ معمولهٔ « آزریاسپه »-می باشد . اماموسیوها کن بکترارا بلخ وزاریاسپه‌را شاه جوی در نزدیکی بلخ میداند .

اورنوس : کنتنگهم اینجارا عبارت‌ازشهرشاهی بکترامی‌داند که‌بطلیموس در نگارشات خود متذکر شده است . بطلیموس این شهر را کنار رودخانهٔ دارگیدوس Dargydus بجنوب‌شرق زاریاسپه قرارمیدهد. این‌موضع بموقعیت شهرقدیم ومستحکم سمنگان Samangan نزدیك هیبك کنار رودخلم موافقت می‌کند . دربنجا درهٔ که ازتهٔ آن رودخانه می گذرد باندازهٔ تنگ است که آنرا «درهٔ زندان» یا «رونجون» گویندوجدارهای‌اطرافی کوه‌بقدری بلند است که آفتاب درنصف‌روز به‌بعضی‌حصه‌ها روشنی افگنده نمی‌تواند . بمجاورت شهر اورنس بطلیموس ازقومی اسم میبرد کوارنی Varni یایارنی Yarni نامداشت. وقرار اکثر احتمالات بنام خود محل معروف شده اند . قرار نگارشات مورکروفت Moorcroft خرابه های شهر سمنگان خیلی منبسط است و در عصر ادریسی مساحهٔ آن برابرشهر خلم‌بود(۱) . بعضی ازمولفین (۲) اورنوس‌را خلم می‌دانند . حالانکه بطلیموس موقعیت شهرابوکراتیدیارا کنار رودخانهٔ « دارگیدوس » بطرف شرق قریب شهر زاریاسپه معین میکند وازین معلوم میشود که‌خلم موجوده عبارت از خرابه های شهر مذکور میباشد . قراریکه از نامش معلوم میشود بانی این شهر « ابوکراتیدس » سلطان معروف یونانی باختری بوده است .

اسکندر دریا کتریانه اورنوس وزاریاسپه‌را بدون جنگ‌ومقاومتی‌بدست آورد . باقی ولایت با کتریانه از آن پس مطیع‌او گشت . اسکندردراورنوس بنای اسکندریهٔ دیگری گذاشت که موسوم است به الگذاندریه اورنوس .

(۱) شهرهای قدیم آریانا مجلهٔ آثینهٔ عرفان .

(۲) مثلاً ص۳۸ کتاب زوگی، ص۶ قلب آسیا آنرا عبارت‌ازغوری یاخلم می‌داندوغیره .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 412 of 1362

بعداز آنکه ولایت باختر باستیلای اسکندر در آمد آرته‌بازیوس Artabazus را دزبکترا و ارچیلاس Archelaus را بایك عسکر محافظ در اورنوس مقرر داشته سپس در صدد حرکت بطرف شمال بسوی دریای اکسس و سوگدیانه شد.

از باکتریانه بطرف سوگدیانه. عبوراز رود آمو: زمانیکه اسکندر در باختریانه بود باوخبر دادند که سکاها کنار رود سیحون که یونانیان آنرا بارود تانائیس اشتباه کرده اند بکمك بسوس خواهند آمد. چون کارهای اسکندر در باکتریانه بانجام رسید وتهیهٔ سفر داشت قشون خود را برای تعقیب بسوس حرکت داد درخلال این احوال اریگیوس که بهرات برای دفع ساتی بارزانس رفته بود وارد شد واسلحه ولباس اورا که علامت فتح بود نزد اسکندر گذاشت.

آریان گوید(۱): اسکندر بطرف اکسس (وخش، جیحون، آمویه) حرکت کرد. سرچشمهٔ این رود قفقازست(۲). و بزرگتر از رودهائیست که اسکندر در آسیا از آن گذشته بود. فقط رودهای هند ازین رود بزرگتر است این رود در نزدیکی گرگان ببحر کسپین می ریزد(حالا بدریای ارال جاریست). وسیلهٔ برای گذشتن ازان نبود. عرض رودشش استاد(قریباً ۱۱۰۰ متر) است عمق مجرایش ازین هم بیشتر وپرازسرمه ریگ میباشد، (این گفتهٔ آریان نسبت بعمق دریا اغراق است). جریانش بسیار تنداست وخیلی مشکل میباشد که درینجا نمی توان پایه های در آب گذارد. چون چوب بدست نمی آمد نمیشد پلی روی این رود ساخت وا گرمیخواستند ازجای دیگر چوب بیاورند وقت گرانبها ازدست می رفت. لذا بدین وسیله متشبث شدند، پوستهائی را که برای خیمهٔ سر بازان بکارمی بردند از کاه وساقه های خشك گیاه انبا شتند ودرزهای آنرا محکم دوختند. بعد ازین پوستهارا سر بازان بهم اتصال داده

(۱)ص ۱۶۹۴ ایران باستان. (۲)مقصد پامیراست

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 413 of 1362

بکمك یکدیگر در پنج روز از رود گذشتند. اسکندر، قبل از عبور از آمو، تسالیان و نیز مقدونی‌هایرا که از جهت زخم های زیاد بکار جنگ نمی آمدند مرخص کرد بعد ستازانور Stazanor را بجای آرزامس Arzames (یونانی شده ارشام است) که به نظر می آمد باغی میشود بحکومت هرات گماشت.

اسکندر در اثنای این مسافرت که تا برود آمو منتهی میشد بسی زحمت دید. وقشون خیلی سختی کشید. موسم گرم تابستان و بیابان های خشك و پیدا نشدن آب، مقدونی‌هارا خیلی پریشان ساخته بود. اسکندر پس از محن زیاد شبانه بکنار رود آمو رسید ولی قسمت بزرگ قشون عقب مانده بود. اسکندر امر کرد آتش هائی روی بلندی ها روشن کردند تا عقب ماندگان بدانند که از دو گام دور نیست ونیز اشخاص را با مشکها و ظروف مملو از آب بکمك آنها فرستاد مقدونی ها چون به آب رسیدند چندان نوشیدند که ناخوش شدند و تعداد زیادی از آنها بمرد. بسوس در اینجا اشتباه کرده بود زیرا اگر در همین حوالی درجائی اردو می‌زد و با مقدونی ها در این میدان جنگ میکرد مو فقیتش بیشتر احتمال داشت. اما او در آنطرف رودا کسس در تلاش کار خود افتاد.

چنانچه گفته شد اسکندر با تمام قشون خود بواسطهٔ پل شناور مرکب ازمشك هاوجوال های پرکاه به آنطرف دریا برآمد. مشارالیه رودا کسس را از موضعی که از کلیف Kilif حالیه دور نبود عبور کرد (۱) و باینصورت درسوگدیانه داخل گردید.

سوگدیانه و مقامات مهم آن: سوگدیانه عبارت از سوگهودا Sughuda قدیم وامروز بامنطقهٔ تطبیق میشود که متضمن بخارا وسمرقند میباشد، این ایالت در شمال ولایت باکتریانه در بین رودا کسس وجگسارتس Jaxartes واقع وعبارت از وادی شاداب رودخانهٔ پالی تیمه توس Polytimetus یا زرافشان میباشد. پسانها وقتیکه

۱ـ ص ۳۸ امپریالزمی مقدونی تالیف ژوگی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 414 of 1362

دولت باختر قوت گرفت سوگدیانه نیز ضمیمهٔ باکتریانه شد (۱) . سوگدیانه طبق نگارشات بطلیموس شهرهای عمدهٔ قرارذیل داشته :

دریامتروپولس Drepsa Metro Polis ، اوکزیانه Oxiana، ماروکا Maruka اسکندریه‌اوکسیان AlexandriaOxiane و اسکندریه اسچاته Alex.Eschate پلینی شهر پاندا Panda رابعنوان مرکزولایت ذکرنموده‌می‌نگارد که درانتهای سرحدی اسکندریه‌ایست که‌اسکندر بنا ماندهاست. امی‌نوس Ammi nnus که نوشته های بطلیموس را نقل میکند از اسکندر به سیر شاتا Cyrschata و شهر دریامتروپولس اسم میبرد بدون اینکه درباب موقعیت آنها چیزی اضافه کند (۲) .

بسوس دردست اسکندر: گفتیم بسوس بتصور اینکه ترتیبات خوبی برای جنگ اسکندر خواهدگرفت باهفت‌هزارسوار باختری وغیره صفحات باختریانه را ازپاروپامیسس تااوکس خراب کرده اززودا کس بگذشت وبطرف نوتاکا Noutaka رفت تازمستان رابگذراند. موقعیت آن کدام جائی درعرض راه بین باختر ومارکندا بوده وبحتملاً کش Kesh که‌شهربزرگی بجنوب سمرقند ست موقعیت آنرا نمایندگی بکند . بعد ازینکه اسکندر سمرقند را خراب نمود چنین معلوم‌میشود که‌نوتاکا پایتخت سغدیان‌بوده وحین انبساط سلطهٔ یونانی اینجا هنوز مرکز این‌ولایت بشمارمیرفت. گریگوریف Gyrigorieff نوتاکا را بمعنی‌ایالت واقع در بین رودآمو و شهر سبزمی داند (۳) ژوکی مؤلف امپریالزمی‌مقدونی آنراعبارت ازقرشی باشهرسبزتصور میکند (٤) پرسی‌سایکس

۱ـ ص۹۲۵ جلد ۱۲ انسیکلوپیدیای بریتانیکا طبع چاردهم .
۲ـ شهرهای قدیم آریانا .
۳ـ قلب آسیا صفحه٦ .
٤ـ ص ۳۸ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 415 of 1362

نیز راجع بموقعیت آن نوشته که «نوتاکاوادی شادابی دربین سمرقند واکس بوده وواضحاً قرشی کنونی است(۱)».

درین وقت بدبختی دیگری روی داد. بسوس رامرض ناامیدی ومایوسی از پا درآورد. این وضعیت اوراسرداران دیگروسپاه قلیل او نپسندیدند وازاو برگشتند وکاروضع خطرناکی اکتساب نمود. اسکندر بطلیموس رامقرر داشت تارفته بسوس را که دچار چنین بحران روحی شده بود بگیرد. چون بسوس بدست بطلیموس افتاد بحکم اسکندر بااورفتاری وحشیانه شد. اول خواستند اورا بکشند ولی بعد قراردادند که در باختر محاکمه اش کنند وبا کیفرش بقتل رسانند.

وقایع سغدیانهٔ اسکندر در سواحل جاکسارتس؛ ظهور سپی تامینس: اسکندر رااقبال مدد کرد وچنانکه ذکرشد بردشمن خود راه رفته موفقیت حاصل نمود. پس ازان بطرف مارا کندا Maracanda یعنی سمرقند رهسپار شد مقصدش این بود که مرکز وادی را که جاکسارتس (سیردریا) ازایالات مردمان بربری جدامیکند بگیرد

گرفتاری بسوس بدست اسکندر کافی نبود که امنیت را در ولایتهای سوگد یانه وباکتریانه قائم کند. اسکندر مجبور شد که درین منطقه توقف نماید زیرا هنوز درین مناطق حکمران های پیدامیشد که مطیع نگردیده بودند. اگرچه ایشان عنوان پادشاهی نداشتند ولی هنوز تسلیم اسکندر نگردیده بودند و دشمنی ومخالفت زیاد دردل می پروریدند. از آنجمله یکی سپی تامینس است. این مرد فوراً بصورت دشمن مخوف برضد اسکندر جلوه کرد. مشارالیه در میان سرحدی ها طرفدارانی مانند سکاها Sacaes وماساجیت ها Massa getae وچندین قبیلهٔ دیگر داشت که نسبت بمقدونیان وضع تهدید کنندهٔ اختیار کرده بودند. اسکندر میخواست درکنار رودتاناریس (سیحون) قلعهٔ نظامی بسازد تادرمقابل

(۱) ص۲۶۷ تاریخ فارس.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 416 of 1362

مردمانی که میخواست مطیع کند سنگری باشد. ولی درین وقت خبر رسید که سغدیانه و با کتریانه سر از اطاعت او بدر کرده اند. براثر این خبر اسکندر به سپی تامینس مراجعه کرد و خیال نمود که این وطن پرست حقیقی آلهٔ دست اوست و میخواست از ودر فرو نشاندن آتش شورش و ضدیت باختری ها کار بگیرد غافل ازینکه اوخودش مصدر این هنگامه گردیده و بوطن داران خود اعلام کرده بود که اسکندر میخواهد تمام سوارهٔ نظام باختر را نزدخود بطلبد و باین مقصود تمام آنها را از دم شمشیر بگذرانند. و نیز اظهار داشت: که اسکندر حتی برای انجام این مقصد میخواهد او و کاتن را استعمال و بمقابل وطن وقوم بخیانت وادار کند در نتیجه مردم مسلح گشتند تا بدفاع بپردازند. آنوقت اسکندر خبر یافت و حس کرد که سپی تامینس خطر بزرگی است که باید برداشته شود.

اسکندر فوراً بعداز دستگیر کردن بسوس لازم دید که گروه سی هزاری بربرها را که قاتل مخبرین مقدونی در ساحل رود جگسارتس بودند سزا بدهد. ازینرو مجبور بود که بر هفت شهر مستحکم حمله ببرد که اکثر در جوار سرحد تعمیر یافته بود و ایشان مقدونیان را از تیغ کشیده بودند(۱). آنگاه به کراتر امر کرد تا شهر سیرو پولیس Cyropolis یعنی «اورا تپهٔ» امروزی را محاصره بنماید و خودش بقول آریان شهر گازا Gaza را محاصره نمود و گرفت. تمام جوانان این شهر بحکم اسکندر بقتل رسانیده شد و باقی اهالی را برده و واردر میان مقدونیان تقسیم نمودند. خاك شهر را بباد دادند تا برای اطرافیان عبرت شود.

اسکندر به آن ترتیب پنج شهر را محاصره و فتح کرده بطرف سیرو پولیس رفت. این قلعه خیلی مستحکم بود و در بورش اول آنرا گرفته نتوانست. مگر سپاهیان او از مجرای رودی که بشهر میرفت و در آن وقت خشك بود داخل شدند. جنگ خونینی روی داد. مقدونیان غالب شدند و هشت هزار نفر را کشتند

(۱) ص ۷۱ فارس قدیم و تهذیب ایران مولفهٔ کلی مان هار.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 417 of 1362

بعدازان شهر دیگری که هفتمین شهردرین نواحی بود تسخیر گردید و مدافعین کشتهٔ دست یونانی شدند .

قومی ماسن Mémacene نام که قوی بودند سرتسلیم فرونکردندو فرستادگان اسکندر را کشتند واو را بخشم آوردند . اسکندر « پردیکاس وملاگر » سرداران خودرا فرستادتا آن رامحاصره کنند چون از تسخیر شهر سیروپولیس فراغت یافت خودش نیز به آن صوب شتافت . گرفتن این شهر از تمام شهرهای دیگر مشکل تر بود زیرا اهالی سخت پافشردند. بهترین سپاهیان مقدونی درین جنگ تلف شدند درائنای جنگ سنگی بسر خود اسکندر نیز آمدواورا بیهوش ساخت. قشونش گمان کرد که کاراوتمام است ولی چون بهوش آمد حملهٔ سخت برد وغالب شد .

اسکندریه اقصی : سپس اسکندر خودرا به تعمیر آخرین کولونی یونانی کهاشتباهاً آنرا اسکندریه تاناثیس Tanaïs نامید مصروف ساخت(۱) . زیرا اسکندر موقعی که بدریای سیحون (سیردریا) پیشرفت آنرا گمان کرد که رودخانهٔ تاناثیس یادون Don است(۲) . این منطقه را اکثرمورخین ومحققین باخجندامروزه یکی میدانند . اسکندر اولین بار که باین مناطق رسید خواست تاسیس شهری نماید ، مگر شورش باختری ها وسغدی ها نقشه او را برای وقت دیگری معطل گردانیده بود . اسکندر بعداز آنکه بران صفحات غالب آمد درظرف مدت کوتاهی دوباره اقتدار خود را بردریای سیحون قائم نمود .

دراین اثنا خبر دو واقعهٔ خیلی مهم باسکندر رسید . یکی اینکه سکاها یاسیت ها Scythians قشونی برساحل مقابل دریای سیحون گردآورده اند. دوم اینکه سپی تامینس « مراکندا » را محاصره نموده. کار روائی های سپی تامینس اسکندر را بفکرمی انداخت زیرا میدانست که سپی تامینس ازمردان کار وجنگ است ناچار قوای مهمی برای دفع اوفرستاد وخودش بدریای سیحون برگشت وبرساحل

(۱) ص ۳۹ امپریالزمی مقدونی تالیف ژوکی
(۲) ص ۸ قلب آسیا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 418 of 1362

چپ آن درطرف هفده روز قلعهٔ بنا نمود و بر حسب معمول اسکندریه نام کرد .

پس از تکمیل آن امر بساختمان عدهٔ مکفی جاله ها نمود . شهر های زیادی در کنار سیحون خراب شد تا این اسکندریه درکنار همان رود آباد گردید. یونانیان آنرا اسکندریه اقصی یا الیگذا ندریه اسچات Alexandria Eschate خواندند که همان خجند فعلی باشد (۱). بعداز آن اسکندر خواست باسکاها درو آویزد ومشوره نمود که جنگ را بداخل مملکت ایشان ببرد . امارسولان ایشان آمده از اوضاع و جنگ خود وغلبهٔ خود بر شاهان فارس بیانات دادند ورفتند . اسکندر ترسید که مبادا بعدازین قدر غلبه های متواتر بدست این قوم مضمحل شود عزمی که درگرفتن ملك ایشان داشت فسخ کرد .

ظفر سپی تامینس : درخلال این اوقات فوجی که برای خلاص کردن ساخلوی مرا کندا بسرداری «منه دیم» اعزام شده بود به آن شهر نزدیك شد. سپی تامینس سپاهی کاردان وخوب ازفن جنگ آگاه بود . برای نابود کردن این فوج قوی یونانی خودرا درجنگلی پنهان کرده کمین گرفت. چون لشکر منه دیم نزدیك رسید سپی تامینس حکم حمله داد و لشکر مقدونی ازهرطرف مورد حمله قرار یافت. مقدونی ها سخت پا فشردند ومقاومت کردند. ولی سپی تامینس استادانه ایشانرا مغلوب نمود وقسمت عمدهٔ این لشکر رامحو کرد. قسمت شکست یافته راتعقیب کرد. مغلوبین بیك بلندی پناه بردند وسپی تامینس آنهارا زیر محاصره گرفت تا از گرسنگی تسلیم شوند . درین جنگ که در وادی رود خانهٔ یالی تیمینس Polytimetus یعنی زرافشان واقع گردید مقدونیان دوهزار پیاده وسه صد سوار تلفات دادند . واسکندر ازبیم آنکه مبادا چنین تلفات در یك جنگ روحیات عسکراورا خراب سازد تعدادتلف شدگان را پنهان داشت وفراری های آن جنگ را که عدهٔ قلیلی بودند تهدید بمرگ کرد تااین خبر را افشا نکنند .

(۱) ژوگی، کلی مان هار ، پرسی سائکس ، وسائرمورخین متفق برآنند که اسکندریه اقصی خجند وسیرو پولیس «اورا تیبهٔ» امروزه است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 419 of 1362

اسکندر بعد از آنکه ازتباهی قشون خود اطلاع یافت جنرالی موسوم به «کراتر» را گفت ازدنبال بیاید وخود بعجله باقشون منتخبهٔ خود بطرف «مراکندا» شتافت ودرظرف چارروزخود رابه آنجا رسانید .سپی تامینس که این خبر راشنید بباختر برگشت واسکندر او راتعقیب کردولی نا کام شد . بعد مراجعت کرده تمام وادی زرافشان راباوحشتی که مختص اوبودغارت وبرباد نمود . زیرادرین وقت کراتر نیزبوی ملحق شده بودواسکندر قشون رابدسته ها تقسیم کرده گفت تمام دهات رابسوزند واهالی را از پیر وبرنا بکشند بعد از آن پرکولائوس یکی ازسرداران مقدونی را باسه هزار عسکر در سغدیانه مقرر نمود وخود در صدد رفتن بباختر شد .

تذکر بعضی از شهرهای مهمهٔ سغدیانه : مارا کندا . کنگهم نظریه دارد که نام دیگر مارا کندا یاسمرقند دربسا Drepsa است . که قرار نگارشات استرابو اسکندر آنراخراب نمود . تا گفته نماند که شهر سمرقند کنار رودزرافشان واقع است که اسم یونانی شدهٔ آن دارایسان Drapsane وشهر مارا کندادرسواحل آن «مارا کندا دارایسان» یابطور مختصر دربسا یادارا بسا میشود .

اسکندریه اوکریانه : چون این شهر کنار اکسوس وقریب شمال زاریسپه یابلخ واقع بود احتمالات زیادباین دلالت میکند که عبارت ازشهر ترمز باشد

اسکندریه اسچانه : شایدعبارت ازبوش Ush جنوب اندجان یاخجندباشد

نوتاکا : آنرا بعضی ، کش ، وبعضی بخارا دانسته اند . معلوم میشود که نوتاکا پایتخت سغدیان بوده وحین انبساط سلطهٔ یونانی اینجا هم مرکز این ولایت بشمار میرفت .

برگشت بباختر یانه : درین هنگام که اسکندر مصروف خونریزی بودزمستان رسید . هنوز کارهای سغدیانه طوریکه بایستی بانجام نرسیده بود . اسکندر مجبور گردید که برای گذشتاندن فصل زمستان بباختر برود . وقتیکه بباختر رسید

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 420 of 1362

فراتافرنس و «ستازانور» والی آریه وارد شدند وارزامس والی سابق هرات و برانس نام والی سابق پارت را که ازطرف بسوس مقرر گردیده بودند با بعض همراهان شان درزنجیر کرده آوردند . درین ضمن (۳۲۹ـ ۳۲۸ ق م) قوة الظهری بالغ برنوزده هزارتن ازیونان رسید (۱) .

بعد اسکندر برای گرفتن انتقام ازبسوس مجلسی از سرداران منعقد نموده اورا محکوم قرارداد و به اکباتنه اش فرستاد تا کشته شود .

دریا کترا اسکندر خبر اطاعت فارسمانس Pharasmanes شهزادهٔ کهوراسمی ها (Chorasmians) یعنی خوارزمی هارا که بطرف شرقی کسپین زیست دارند شنید وازورود سفارت دوستانهٔ سیتی های جگسارتس اطلاع یافت (۲) .

شورش در سوگدیانه ، عاقبت سپی تامینس: درین آوان خبر شورش جدید سوگدیانه باسکندر رسید. اوباز بطرف آمورفت ودر کنار آن اردوزد . اسکندر قسمتی ازقشون را درباختر گذاشت تااگر شورشی بعمل آید جلوگیری کرده باشد . مابقی لشکررا به پنج حصه تقسیم نموده اولی بریاست هفستیون ، دومی بفرماندهی بطلیموس ، سومی درتحت امر پردیکاس ، چارمی بسرداری سنوس وآرته بارنس وپنجمی درادارهٔ خودش . قسمت چارگانه ازسمت های مختلف حرکت کردند تاقلعه هارا محاصره وشورش هارا بااسلحه بامذاکره رفع کنند. این قسمت ها بعد ازآنکه تمام سغدیانه را طی کردند درپای دیوار مراکندا جمع شدند . هفستیون مامور گشت که مهاجرینی برای شهرهای سغدیانه که دراثر کشت وخون مقدونی ها نابودشده یابرده واز فروخته شده بودند ببرد .

خوداسکندر باقوة الظهری که از مقدونیه رسیده بود درین موقع که اوائل بهاربودتوانست که بمرگیانا Margiana بتازد. درین حوالی تنها یك مقام مستحکم

(۱) ص ۸ قلب آسیا .

(۲) ص ٤٠ امپریالزمی مقدونی - ژوکی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 421 of 1362

باقی‌مانده بود که موسوم به‌پترا اوکسیانه (Petra O xiana) که شاید سنگ بست امروزه باشد .

آریمازس Arimazes رئیس آنجا که آذوقهٔ دوساله‌را در قلعه داشت ازان دفاع می کرد . ولی بالاخره این‌مقام‌هم بدست‌مقدونیان درآمد . مدافع دلیر آنرا بامنسوبین وامرای معتبر او، باهر اسکندر بدارزدند.

اسکندر در جنوب‌شهر مرگیانا (مرو) دوحصار بنا کرد که درسرخس ومرو چاق امروزی باشد . سپس بطرف مشرق برگشته‌ببلخ آمدودرراه چار حصار نظامی دیگر بمیمنه ، اندخوی ، شبرغان وسرپل تاسیس نمود که‌از نقطهٔ نظرعسکری اهمیت داشتند . بعدازان ازباکتریانه به مراکندا رجعت کرده باقشون خود که درپای دیوار مذکور جمع آمده بودند پیوست (۱) .

.درخلال احوالی که‌اسکندروقشونش داخل‌صفحات سغدیانه شهرهای شورش کرده را دوباره تابع می کردند وباینصورت تابمراکندا رسیدند ، سپی تامینز دربا کتریانه ظهور کرده برساخلوی‌زاری آسپه حمله آورد . قشون این‌شهررا «په‌ئی‌تون Peitton» اداره می کرد اما اسیر دست سپی‌تامینز شد . کراتیروس باقوای زیادتری سپی‌تامینز را مجبور بباز گشت نمود .

درین‌موقع زمستان رسید کوانوس Coenos را درسغدیانه گذاشت وخود به‌توتا که آمدتازمستان‌رادرآنجا بگذراند. سپی‌تامینز که نمی‌خواست یونانیان درمملکتش دمی‌بخوشی بگذرانند باز درباکتریانه ظهور کرد ، وباخود بتعداد سه‌هزارسوارسغدی، باختری، ماساژیتی‌را آورد دربنجاباز باندازهٔ‌فعالیت‌نشان‌داد که‌اسکندررا باضطراب درانداخت‌اسکندرچون نمی‌توانست‌دستی برسپی‌تامینز بیابد غضب خودرابرمعزول کردن آرته بازس‌والی باختریانه‌فرونشاند برای‌عزل او چنین‌بهانه کرد که‌باسپی‌تامینز همدستان‌است حالانکه آرته‌بازس باتجربهٔ‌زیادی

(۱) ص ۸ و ۹ قلب آسیا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 422 of 1362

که داشت درمقابل سپی‌تامینز جانفشانی کرد اما چون حریفش استادتر بود گناهی نداشت . اسکندرامین‌تاس مقدونی Amyntas رابعوضش والی مقرر نموده کرانوس‌را نیز باوی همراه ساخت که باقشون زیادی دربا کتریانه زمستان‌را بسر برند . اینها مامور بودند که سپی‌تامینز را درصورتیکه بیا کتریانه وارد شود دست گیر نمایند .

این سرداران باقشون جنگی اسکندر وارد باکتریانه شدند . سپی‌تامینز که آنی‌از فعالیت وپیشبرد مفکورهٔ نجات‌وطن فراغت نداشت بربیگانگان حمله کرد جنگ سختی در گرفت . بعد از کشت وخون زیاد مقدونیان که‌عدهٔ شان خیلی زیادتر بود غالب‌شدند علت این‌غلبه خیانت قوم ماساژیت‌بود . ماساژیت‌ها که درحقیقت‌مردمان بی‌سرویابوده نه‌شهرداشتند ونه‌جای سکونت درانثنای که‌آتش جنگ شعله ورگشت‌متحدین خودراغارت کردند وفراری‌شدند این‌صدمه‌سبب شکست‌سپی‌تامینزشد ورنه‌با کاردانی که‌موصوف‌درجنگ‌داشت احتمال‌میرفت بونانیان‌را بازمضمحل کند . سپی‌تامینز نیزفرارکرد . وقتیکه‌ماساژیت‌هاشنیدند که سکندر بقصد ایشان حرکت کرده باشخص سپی‌تامینز نیزخیانت کرده او را سربریدند وسرش‌را نزداسکندرفرستادند تااز جنگ منصرف گردد . روایتی‌هم موجوداست که‌میگوید سپی‌تامینز بدست‌زن خود کشته‌شد وزنش ازشرم اینکه مباد شوهر دلاورش کشتهٔ دست دشمن شود باین‌عمل‌اقدام کرد زیرا احتمال نجات بکلی وجود نداشت . خلاصه این‌سردار نامی باکتریانه که اسکندر را درین‌قدر مدت لحظهٔ آرام‌نگذاشت واضطرابات‌او را درهرحمله زیاد میکرد آخرالامر روزهای واپسین زندگانی‌را چنین‌پایان رسانید ، ومرگ‌خودرا ازدست متحدین‌خود چشید . (۳۲۸-۳۲۷ قبل‌المیلاد) .

اسکندر اکثر حصهٔ‌زمستان همان‌سال‌را درنوتا که گذرانده مصروف‌سنجش چاره‌های بود تا مردمان هرحصهٔ ممالک مفتوحه‌را که‌متواتراً می شورید ند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 423 of 1362

وبرای آزادی بابونانیان مجادله می کردند آرام بسازد. ازجملهٔ کارهایش چنانچه گفتیم آرته بازس را معزول وامین تاس را عوض والی باختر مقرر نمود فرنافرنس Phartaphernes پارتیائی مامور شد که رفته ستراپ باغی تاپوری‌ها Tapuriaus ومارديها Mardiaus را دوباره بیارد آتروپاتس Atropates درمیدیا بعوض اوکسی داتس Oxydates تقرر یافت که بقول ژوکه همان حصهٔ مملکت نام او را تا امروز نگاهداشته (آتروپاتن Atropatene آذربائیجان) دربهار سال ۳۲۷ دراثنائیکه کراتیربوس، کاتانس Catanes واستانس Austanes را در پاری‌تاسن Paraetacene گرفت اسکندر نیز آخرین اغتشاشیون وطن‌خواه را که درسغدیانه وباکتریانه بمقابل سلطهٔ اجانب کوشش داشته وخود را مستحکم کرده بودند اسیر نمود. از آن جمله دونفر ازاشراف باختر که یکی ازایشان ازرفقای قدیم بسوس وموسوم به اوکزیارتس Oxyartes بود نجات یافتند (۱) این شخص اکسیارتس پدر رکسانهٔ قشنگ بود.

اسکندر ورکسانه: درسغدیانه کوهی بود که بنظر می آمد بر آن نمی‌توان دست یافت. موقعیت این کوه را اکثر مؤلفین تاریخ قدیم تعیین نکرده اند بهرحال هرکس گمان میکرد این کوه ازدست برد مقدونیان درامان خواهد بود ازینرو مردمان زیادی بانجا رفتند. اوکیارتس نیز که ازنجبای درجه اول بوده ونمی‌خواست ازاسکندر تمکین کند بازن و دخترانش درین کوه پناهید. تفصیل واقعهٔ جنگ قبلاً بیان شد. مقدونی‌ها براین کوه غالب شدند واسرای زیادی گرفتند که درآن جمله دختر اکسیارتس موسوم به رکسانه نیزبود که از حیث وجاهت درمیان تمام زنان نظیر نداشت. اسکندر عاشق اوشد وبا او ازدواج نمود. این بود که او کسیارتس چنانچه ذکر شد خود را باسکندر تسلیم نمود وبنابر اقتضای خویشی با احترام پذیرفته شد. سرآورل‌ستین گوید که رکسانه

۱ـ ص ۴۰ امیرپالزمی مقدونی .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 424 of 1362

یا روشانه بارخشانه دختراو کسیارتس یکی‌از نجبای‌باختر بواسطهٔ حسن خارقهٔ که‌داشت بیکی از قلاع سغدیان فرستاده شد تادر آنجا محفوظ بماند. درهنگام لشکرکشی‌های اسکندر بدست او افتاد وملکهٔ اسکندرشد. شاید روشانه ازدرهٔ روشان (که‌بجوار شغنان‌است) باشد ودرشرق رسمی است که بعض زنان را باسم موطنش یاد میکنند(۱) تفصیل ازدواج‌اسکندر ور کسانه بدینقراراست: دریك ضیافتی که ازطرف یکی ازوالی‌ها بسلیقهٔ مردمان مشرق داده شده بود دختران زیادی نیز ازخانواده‌های درجه اول سغدیان حضورداشتند. رکسانه نیز درآن میان بود. این دختر ازحیث زیبائی ولطافت مثل ومانند نداشت وبقدری دلربابود که‌درمیان آن همه‌دختران زیبا توجه تمام حضاررا بخود جلب می کرد. اسکندرعاشق اوشده‌بود: کنت کورس گوید «پادشاهی که‌زن داریوس ودختران اورا دیده بود که‌کسی دروجاهت جزرکسانه بایشان نمی‌رسید ولی باوجود این نسبت به‌آنها حسیاتی جز محبت پدر باولاد نپروریده بود در پنجا عاشق‌دختری‌شد که‌نه‌درعروقش خون‌شاهی‌جاری بودونه ازحیث‌مقام می‌توانست قرین آنها باشد. بزودی اسکندر بی‌پروا گفت لازم است مقدونی‌ها وبومی‌ها باهم مزاوجت کنندتامحفوظ گردند واین‌یگانه وسیله‌است برای‌اینکه مغلوبین شرمسارو فاتحین متکبر نباشند. بعدبرای آنکه فکرخودرا ترویج کند آشیل پهلوان داستانی یونان را که ازنیاکان خود میدانست مثل آورده گفت مگر اویکی ازاسراءرا ازدواج نکرد. وبعد اسکندرازشدت‌عشق درهمان محل امر کردموافق عادات مقدونی‌نان بیاورندو آنرا باشمشیربدونیم کرده نیمی‌راخودش برداشت ونیم دیگررا بهرکسانه‌داد تاوثیقهٔ زناشوئی آنان باشد. مقدونی‌ها را این رفتار اسکندر خوش نیامد. زیرا درنظر آنان پسندیده نبود که یك رئیس محلی‌بدرزن اسکندر گردد ولی‌چون ازومی‌ترسیدندهرآنچه‌ازوسرمیزدباسیمای

(۱)ص ۸۸۵ ازموست ایشیا.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 425 of 1362

کشاده تلقی میشد . (۱) عروسی اسکندر ورخسانه درباختر در بهار سال ۳۲۷ ق.م اتفاق افتاد .

قتل کلیتوس: باینصورت بعدازدوسال ، جنگ‌های سخت‌وخونین اسکندر درین صفحات با اشکالات زیاد بپایان رسید . این اشکالات تماماً از طرف مدافعین نی بلکه‌ازطرف‌خود مقدونیان نیزروی‌میداد . قشون مقدونی‌اسکندر را واقعاً اززوی وفاداری وعقیدت پیروی می‌کردند . ولی تفکرشخصی اورا بیشتر از بیشتر مجرد می‌ساخت . فیلوتاس وپارمنیو سرداران نامدار خودرا بقتل رسانیدوسلسلهٔ رابطهٔرفقای‌اورا منقطع ساخته‌رفت . دراثنای‌توقف درمراکندا (سمرقند) واقعهٔ دیگری رخ‌داد که‌بازصحنه های دهشت‌آور سابق رابخاطرها زنده کرد . چه‌درین‌موضع ضیافتی‌روی‌داد که‌در آن‌ضیافت اسکندر بدست خود بازجنرال مهم ودوست عزیزی‌را بقتل می‌رساند کلیتس Kleitus همین‌سردار بدبخت بود . کلیتس حیات اسکندر را در موقع جنگ گرانیکس نجات‌داد زیرا دست شمشیرگرفتهٔ سپی‌تری‌داتس Spittridatês را که‌نزدیك بود کاراسکندر را بسازد قطع کرد . بعد ازمرگ فیلوتاس کارعمدهٔ جنرالی رسالهٔ شاهی دربین هفستیون Hephaestion وکلیتس تقسیم گردید. علاوه‌بران‌فامیل کلیتس بافلیپ رابطهٔ داشته بنابراین ارتباط قدیمی خواهر کلیتس موسوم به‌لانیکه Lanikê دایهٔطفلی اسکندر انتخاب‌گردید . دوپسرش درجنگهای آسیائی‌هلاك شد . پس اگرشخصی‌درقطاراول خدمتگاران‌اومی‌ایستادیاامتیازصحبت‌آزادانه‌بااسکندر داشت همانا کلیتس می‌بود . درام قتل کلیتس دربهار ۳۲۸ ق.م عملی‌شد. تفصیل واقعه اینکه : درمجلس شراب‌نوشی همه شراب زیاد نوشیدند . یکی‌از مدعوین اشعارپرانیکوس Pranicus یاپی‌ثیرون Pieron راخواندکه‌آن درقدح

(۱) ـ ص۱۷۳۸ و۱۷۳۹ ایران باستان .
(۱) ـ ص ۱۵۱ تاریخ یونان تالیف جورج گروت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 426 of 1362

سر کردگان مقدونی که در جنگی ار خار جیها شکست خورده بودند ساخته شده بود . مقدونیان ازان مکدر شدند . وازخواننده بد گفتند . ولی اسکندر گفت که دوام بدهد . کلیتس که ازهمه زیادتر مست شده بود آنرا توهین بزرگ دانسته برخاست وسخنان درشت گفته علاوه کرد. خونهای مقدونی است که ترا بزرگ ساخته که نمی خواهی پسر فلیپ باشی وخودرا پسر آمون میدانی ، اسکندر بغضب آمدوشور بالا گرفت . بزرگان داخل شدند تاهنگامه را فرونشانند . پلوتارك می نویسد که(۱) . کلیتس هنوز ازاطاعت سر می پیچید وباز حمت زیاد بواسطهٔ رفقایش از اطاق بیرون کشیده شد . ولی او دوباره باطاق ازدر دیگر داخل شده به بسیار بی حرمتی اشعار اندروماش یوری پید Euripides's Andromache را خواندو قتیکه بیت ذیل راسرود : «افسوس ! دریونان چه احکام وچه چیزهای بد جریان دارد !» اسکندر نیزهٔ یکی ازسپاهیان را گرفت وخودرا درعقب پردهٔ پنهان کرد . درموقعیکه کلیتس پیش می آمد نیزه اورا زد. کلیتس بایك فریاد وناله افتاد . غضب شاه فوراً زائل شدو بخود آمد . وقتیکه رفقایش رادید که دور اوجمع شده ساکتانه می دیدند نیزه را از جسم بیجان او کشیده میخواست در حلق خود فرو برد . نفری گارد دست اورا گرفت و اورا یکجا ئی باطاقش بردند ، اسکندر تمام آنشب و روز را با گریهٔ تلخ گذرانید.

تیاری سفر هند: در بهارسال ۳۲۷ ق م جنگهای دوسالهٔ اسکندر درولایات باکتریانه وسوگدیانه باتمام رسید پس درفکر سفر هند شد، زیرا درموا قعیکه بدون جنگ می ماند کارهای رامر تکب می شد که نام اورا برزمین می زد ونارضائی درقشون اوتولید می گردید. اسکندر مجبوربود که همیشه قشون خودرا مشغول بدارد . ازطرف دیگرجاه طلبی های بی حد وحصر اونیز سبب حرکت اوبطرف هندشدزیرا درافسانه های یونانی خوانده بود که هرکول ویاکوس پسران

۱ـ ص ۵۱ ـ ۵۲ سوانح اسکندر کبیر تالیف پلوتارك .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 427 of 1362

ربة النوع بزرگ ناهند رفته اند . چون او خودرا نیز چنین نسبت میداد می‌بایست ناهند برود واین فکراو ازطرف چاپلوسان اطرافش تقویت می‌یافت علت دیگری که اورا بسو قیات هند وامید اشت عمانا ثروت مبالغه آمیز هندوستان بود .

بدینقرار اسکندردرصدد آمادگی حرکت بطرف هندشد . دربا ختر قسمی ازعسکریان او که رضامندنبودند رخصت داد که برگردندوعوض شان ازجوانان آنسامان بتعداد سی‌هزار گرفت تادرجنگها بااو همراه باشند (۱) . مقصدش این بود که ازیکطرف عساکر بیکاره ونارضا خوش باشد وازاو دورشود وازطرف دیگر با گرفتن این قدر عسکر ازاهالی با کتریانه وسغدیانه خودرا ازشورش‌های آینده این صفحات آرام نمود که دوسال کامل اورا مصروف ساخته بود .

دربهار ۳۲۷ ق م باعسکری که بالغ بریکصدوبیست‌هزار پیاده وپانزده هزار سوارمیشد بقصدهندوستان عزیمت کرد . گمان غالب اینست که کم از کم هفتاد هزار ازین عسکر آسیائی بوده‌اند (۲) . اسکندربطرف کوههای پاروپامیس روان شدوامین تاس رابادههزار پیاده‌وسه‌هزارو پنجصدسوار گذاشت که آن اطراف رابامن واطاعت نگهدارد (۳) .

عبور از هندوکش: اسکندر صفحهٔ باکتریانه راطی کرده درپای کوههای پاروپامیزادی رسید . درین نوبت ازراه کوتل خاواك کوههای پاروپامیزادرا درمدت ده‌روزطی کردوداخل‌وادی‌شاداب کوهدامن‌شد.درینجاوارد قلعهٔ نظامی شد که‌دوسال‌قبل آباد کرده‌بود . حاکم آنجارا که‌در اداره وتشکیلات خود بخوبی ازعهده نبرآمده‌بود معزول کرد وعوضش نیکانور Nikanorرا گماشت

(۱) ص ۳۵۱ هستورین هنتری جلد چهارم .
(۲) ص ۳۵۵ « « « « «
(۳) ص ۱۶۶ تاریخ یونان‌مؤلفهٔ گروت وص ۵۸ حملهٔ اسکندر کپیتن برهند مولفهٔ‌مکرندل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 428 of 1362

نفوس این شهر بواسطهٔ ساکنین جدید ازمنا طق گرد ونواح پوره کرده شد ساخلوی آنرا بواسطهٔ سربازان فراری که نمیتوا نستند درسلسلهٔ قوای حمله آوراوداخل باشندوطاقت مشقات حملات تازهٔ اورانداشتند قوی ساخت. موقعیت مهم اسکندریه که بر راههای سه گانهٔ حاکم بود تماماً مامون گردانیده شد. زیرا اسکندر بنابر عادت خود همیشه احتیاط میکرد. همچنین درمنطقهٔ پاروپامیزادی وسائر نقاط واقع بین راههاودریای کوفن Kophen یا کابل تیریاسپس Tyriaspes راوالی مقرر نمود. (۱)

آمبهی شاه تکسیلا: در موقعیکه اسکندر از اسکندریه قفقازبحرکت آمده بطرف نیکایا می رفت با آمبهی Ambhi شاه تکسیلا ملاقی شد. موقعیت اصلی نیکایا بطور قطع معلوم نیست چه بعضی مانند پروفیسر ولسن و مکرندل آنرا در نواح بکرام می دانند وبرخی چون و نسنت سمث آنرا در غرب جلال آباد فعلی براه کابل وهند تعیین می نمایندوبعضی هم هستند که آنرا با کابل یکی می دانند.

درهنگام حملهٔ اسکندر آمبهی شاه تکسیلا Taxila که نزد یونانیان به اومفر Omphis یابنام ولاینش تاکسیل Taxiles معروف است، بیك موقعیت حربی خطرناکی دچاربود زیرا ازیکطرف باسلطنت قوی پاروس در آن طرف دریای جلم درجنگ بود وازطرف دیگر با مملکت کوهستانی وهمسایهٔ خود آبهی سار ه (Abhisara) زدوخورد داشت خودش میدانست که موقعیت اودربن جنگ ها ممکن نیست پایدار بماند زیرا سلطنت قوی پاروس هرطوری بود براوغالب می آمد لذا کسان اسکندر را که ازطرف ارباب خود برای دعوت اطاعت مردمان آن سمت ها رفته بودندامدادغیبی تصور کرده برای دفع این دشمنان سفارتی نزد اسکندر فرستادهورودمقدونیان رادراوند Und (اودابهانده Udabhanda) منتظر شد (۲) ولی اکثر مورخین می نویسند که آمبهی خودش نزد اسکندر

(۱) ص ۵۲ ـ ۵۳ تاریخ هندمولفه ونسنت سمث، وص ۵۸ حمله اسکندر کبیر بر هندمولفه مکرندل

(۲) ص ۱۰ رهنمای تکسیلا مولفهٔ سرجوهن مارسل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 429 of 1362

آمد و در شهر نیکائیا باوی ملاقی شد. این شهزادهٔ بااقتدار هندی بیست و پنج فیل را بطور تحفه به اسکندر تقدیم نمود. اتفاق و دوستی این راجهٔ هندی برای اسکندر خیلی قیمت داربود «۱».

اسکندر در نیکائیا ـ پردیکاس وهفستیون: اسکندر در آن زمانیکه در نیکائیا بود اطلاع یافت که قبائل کوهستانی کنر «اسمار» باجور» و سوات ودیگر مناطق سرحدی افغانستان درقلعه های کوهی زندگی کرده به هیچکس سر اطاعت فرو نمی آرند. اسکندر درصدد فتوحات این کوهستانها شده قشون خود را بدو حصه منقسم ساخت. حصهٔ رادر تحت قیادت هفستیون Hephaestion وپردیکاس Perdikkas که بزرگترین رو سای مقدونیه بود ند مقرر نمود که برا هنمائی شهزادهٔ تکسیلا بطرف منطقهٔ پوکی لا و تیس Peukelaotis که واضحاً قدری دوراز ملتقای رود کابل واندس است فرستادوامر نمود که در خلال توقف خود ها در آن جاروی دریاسند یا اندوس پلی بسازند تادرعبور عسکر او بطرف هند معطلی رخ ندهد. ودرعین زمان تمام مخالفین آ نصفحات را باطاعت در آورند. هفستیون و پردیکاس براهنمائی آمبهی به آن سوب عزیمت کرده رود کابل را تعقیب نمودند. غالباً ازبین درهٔ خیبر گذشته بصفحات اندوس واصل شدند. شهزادهٔ منطقهٔ پوکی لاوتیس موسوم به استس Astes اسیر گردید ودر همان شهری که خودرا محصور ساخته بود بقتل رسانیده شد. جدال با این شهزادهٔ دلیر (بقول آریان) هفستیون را مجبور کرد که سی روز کامل آنجارا درمحاصره بگیرد «۲».

حرکت اسکندر: گفتیم اسکندر با نیم عسکر دیگر که در نیکائیا با هفستیون و پردیکاس قسمت کرده بودعزم نمود قبائل اسپاسی Aspasii ، گورائی Guraei

(۱)ـ ص ۱۶۶ تاریخ قدیم هند مولفه ونسنت سمت.

(۲)ـ ص ۱۶۷ تاریخ قدیم هند مولفه وسنت سمت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 430 of 1362

واساکنی را که درنشیب های جنوب هندوکش موقعیت های صعبی داشتند مطیع بسازد. اسکندر برای گرفتن مناطق اسپاسی‌ها واسوا کاها وغیره که عبارت از مردم لغمان و کنر کنونی باشد کنار رود خانهٔ کهوئیس Khoés (کنر) را گرفته بالارفت تا به بلندی هائی که نشیب تند داشت رسید و با زحمت از رود بگذشت. اگر چه از شرح عملیاتی که اسکندر در سواحل این رود خانه انجام داد اطلاعاتی دردست نیست ولی اینقدر معلوم است که اهالی وطن پرست این سرزمین تا مسافهٔ زیادی او را در وادی پر نفوس دریای کنر مصروف داشته اند. چون اسکندر باین مناطق واصل شد درجنگی که درپای دیوار اول این صفحه نمود دریافت که باچه اشکالی برخورده. اهالی دلیرانه ازشهرخود دفاع میکردند واین دفاع باندازهٔ سخت بود که اسکندر صدمات زیاد دید و مخصوصاً خودش زخمی بشانه برداشت. بطلیموس پسر لاگوس Lagos و لئوناتوس Leonnatos هم مجروح شدند (۱) اسکندر ازین طرز مدافعهٔ افغانان بعصبیت درآمد و امر داد که تمام اسیرانی را که ازمدافعین دلاور این مناطق بدست آورده بودند ازتیغ بگذشتند. وچون دید که شهر بآسانی فتح نمیشود لذا دورآن گردیده اطراف آنرا ازنظر گذرانید وجایهای ضعیف استحکام را پیدا کرد وشروع بجنگ نمود. اهالی مردانه جنگیدند واسکندر بعدازیك محاربهٔ خونین برایشان غالب آمد اهالی شهررا ترك داده فرار کردند ومقدونیان ایشانرا دنبال نموده بواسطهٔ زخمی که اسکندر ازدست دلیران این شهر برداشته بود هر که بدستشان آمد کشتند وازهیچگونه بیرحمی دریغ نکردند. اسکندر نیز برای فروتشاندن غیظی که ازمقاومت مردم آنشهرداشت امرداد که آنرا ازبیخ وبن برکنند.

بعدازان اسکندر بشهر اندراك Andraque رفت وشهر مذکور را بدون جنگ گرفت و کراتیروس قوماندان معتمد خود را با عسکر کافی درینجا گذاشت

(۱) ص ٦١ کتاب حملهٔ اسکندر کیپر بهند تالیف مکرندل.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 431 of 1362

تاسائر قبائل وادی کنررا مغلوب نماید. خودش بقصد امیر اسپی‌سی‌هابطرف رود سوآست Soaste حرکت کرد و روز دوم خودرا بپای دیوارشهر رسانید. این شهر غالباً پایتخت اسپی‌سی‌ها بوده. آریان گوید: زمانیکه اهالی از آمدن اسکندر شنیدند شهرخویش‌را آتش‌زدند ودر کوهها فرار کردند و قطعات قشون اسکندر آنهارا تابه‌کوهها تعقیب نمود. پس معلوم میشود که‌این شهر دریك سطح نسبتاً هموار ی بردامن کوه واقع‌بوده امیل‌ترنکلر جرمنی این هموار ی‌را عبارت ازسطح هموار لغمان می‌داند زیرا درخبر آریان‌چنین تعقیب‌شده که‌اسکندر کوههارا عبور نموده بشهری رسید پس معلوم میشود که‌درهنگام تعقیب قبائل این‌مناطق‌باید بشمال‌لغمان آمده وسلسله کوهی که‌درهٔ الینگارا ازدرهٔ کنر مجزی می‌سازد طی‌نموده‌باشد(۱). مقدونیها درین‌تعقیب چون ازدست اهالی زحمت بیشمار دیدند کشتار زیاد کردند. درین‌اثنا درجنگ تن‌به‌تنی که دربین بطلیموس وامیر این‌طائفه واقع گردید رئیس مذکور کشته‌شد.

ازان پس مقدونی‌ها از راه کوهها غالباً ازراه اسمار و کوههای هند وراج به‌باجور وجندول به‌قریهٔ کهمورخین یونانی آنرا آری گائون Arigaaon گفته‌اند فرود آمدند. درینوقت کراتیروس که کار خودرا انجام داده بود غالباً ازراه سرکانی و کوه چمرکند و نواگئی باسکندر ملحق‌شد. علاقه‌های متصله‌بهم که‌عبارت ازپشات، جندول‌ونواگئی‌باشد بسیارسرسبز ومعمور است. لذا گمان غالب همین‌است که‌محاربهٔ دومین بااسپی سی هادریکی ازین علاقه‌ها بوقوع پیوسته‌باشد. مورخین‌یونانی می‌گویند که‌اسکندردرین جنگ ۴۰۰۰۰ اسیرو ۲۳۰۰۰۰ گاو را بغنیمت‌گرفت. چون‌این گاوها خوب وکلان بود اسکندرامرداد که‌چندرأس‌ازان‌رانگهدارند تابعدها بمقدونیه‌فرستاده‌شود(۲)

(۱) کتاب افغانستان قسمت دوم مولفهٔ امیل ترنکلر.
(۲) ص ۱۵۴ سالنامهٔ کابل ۱۳۱۴.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 432 of 1362

جنگ با اسا کی نو ئی : سپس اسکندر متوجه قوم زبردست دیگری موسوم به اسا کینوئی Assakenoi شد. پادشاه مقدونی از خاك گوره ئن ها Guréens عبور کرده وازرود گور ی Gauri با مشقات زیاد بگذ شت . رودخانهٔ گوری سنسکرت بادریای گورا ئیوس Guraios مقدونی وپنجکوره Panjkora یکی است که از کوهستانهای «دیر» Dir سرچشمه گرفته ازطرف شرق باجور عبور وبدریای سوات ملحق میشود که این دریای موخرالذکر دردره های تنگ وعمیق صعب العبور بطرف وادی پشاور جریان می کند . حمله بر منطقهٔ مردمان قوی اسا کینوئی بهمان راه گورائیوس یاپنجکوره شروع شد که هیچ جائی جز سوات شده نمی تواند . وازدبریست که ازطرف علما شناخته شده است ، برای نشاندادن تعداد قوهٔ ملی و حجم منطقهٔ که بواسطهٔ آن اشغال شده بود ، آنچه آریان از لشکر گیری اسا کی نوئی برای جلو گیری ازپیش قدمی او گفته کافی است . این لشکر بطور مجموعی عبارت بود از دو هزار سوار وزیاد ازسی هزار پیاده وسی فیل. این لشکریان مناسب ندیدند که در دشت جنگ کنند لذا بهتر دانستند که بشهر های خودرفته دفاع نمایند . منطقهٔ که اسا کینوئی ها در آن بسرمی بردند وسیع وازطرف راست تارود خانهٔ اندوس می رسید . وعلاوه برتمام سوات شامل مناطق بنیروودای های که بشمال بنیرواقع است می باشد. چون این ساحه خیلی بزرگ است موقعیت صحیح جایهای را که اسکندر محاصره وتسخیر کرده ممکن نیست تعیین کرد. درست است که در زمان قدیم مانند امروز راه مستقیمی که اهمیت داشته باید همان بوده باشد که از پنجکوره شروع شده ازبین تالش Talash واز بالای کوتل سهل العبور کاتگالا Katgala گذشته بوادی وسیع تادر پای سوات می رسد که از روی تدقیقات « آورل ستین » از نقطهٔ نظر فن محار به مهم بوده واکنون نیز بواسطهٔ قلعهٔ چاکدره Chakdara محافظه میشود ملاحظات جغرافی نشان میدهد چندین شهر مستحکم را که اسکندر محاصره وتسخیر نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 433 of 1362

غالباً درواديِ صوات بوده . زيرا اين منطقه هميشه حصهٔ شاداب وپرنفوس اين ساحه بوده ومی باشد .

اسكندر بطرف پايتخت ايشان مسا گا Massaga كه كلانترين شهرها در آن قسمت بود رفت . موقعيت مسا گا چنانيكه قبلاً هم اشاره شد معلوم نيست . از اشارهٔ كه در نوشته های آريان راجع بسردار «اساكينوئی» هاموسوم به اساكی نوس Assakénos شده است می برآيد كه مسا گا مركز بوده . متأسفانه كه نه آريان از موقعيت شهر سخن رانده ونه نوشته های سائرين مانند كورتيوس تذكری درين زمينه دارد . «آورل ستين» موقعيت شهر «مسا گا» را در صوات سفلی تخمين می كند ومی گويد كه اين شهر بايد مانند امروز دارای زمين وسيع وحاصلخيزی بوده باشد كه به آسانی از آن بيك سلسله راههای كه بوادی كشادهٔ پشاور يا گندهارا ميرفت رسيده ميشد وبايستی اهميت عسكری واقتصادی آن زياد بوده باشد . ولی می گويد كه موقعيت حقيقی مسا گا عجالتاً ممكن شده نمی تواند .

درهنگاميكه اسكندر بطرف شهر مسا گا پيش می آمد قشون مسلحی ازپنجاب بتعداد ٧٥ هزار نفر بكمك اهالی رسيد وبر اسكندر حمله نمود . اسكندر وعسكرش در اثر اين حمله عقب نشستند متأسفانه كه اين جنگ آوران درين وقت ازخوشی غلبه برمقدونی صف های خودرا رها كرده بطور غير منتظم بحمله دوام دادند . اسكندر چون عدم انتظام را ديد حمله آورد وآنهارا شكست داد . ايشان بشهر درآمدند واسكندر آنرا زير محاصره گرفت . چارروز اهالی دليرانه از شهر خود دفاع كردند مقدونيان چندين حملهٔ شديد كردند ومنجنيق های قلعه كوبی رااستعمال نمودند تا به فتح شهر فائق آمدند وعلت عمده غلبهٔ مقدونيها كشته شدن سردار مدافعين بود . اهالی درخواست صلح كردند . اسكندر كه از جنگ ايشان دلخوش نبود قبول كرد وشرط گذاشت كه ساخلوی شهر بايد داخل قشون او شوند . آنها بااسلحه بيرون آمده بربلندی در مقابل مقدونی ها جای گرفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 434 of 1362

ومیخواستند که شبانه فرار کنند تامجبور نشوند شمشیر بر روی هم وطنان خود بکشند. اسکندر در تاریکی امر کرد که ایشان را محاصره کنند و تا آخرین نفر را از دم شمشیر بگذرانند. سپاهیان مذکور که بدعهدی اسکندر را دیدند مربعی تشکیل کرده جنگیدند و بسی از یونانیان را بکشتند تا کشته شدند.

جنگ بازیرا: سپس اسکندر کوئی نوس Koinos را به «بازیرا» Bazira فرستاده توقع می کرد که اهالی آن وقتیکه از تسخیر مساکا شنیدند تسلیم خواهند شد اتالوس Attalos را به اوره Ora شهر دیگری فرستاده هدایت داد که شهر را تا آمدن او محاصره کنند. قشون اوره در تحت ادارهٔ الکیتاس مقابله کرد ولی قوای اندك ایشان در مقابل مقدونیان تاب نیاورد و شهر تسخیر گردید. اما شهر «بازیرا» باین سهولت بدست مقدونیان نیفتاد زیرا مردم «بازیرا» بموقعیت مستحکم خود اعتماد داشتند چونکه موضع خیلی بلند و از هر جهت مستحکم و مضبوط می نمود. اسکندر وقتیکه برین امر آگاهی یافت بطرف «بازیرا» روان شد. اما همینکه فهمید بعضی از مردمان همجوار بطور خفیه میخواهند داخل شهر «اوره» شوند عنان عزیمت به آن طرف گردانید.

کوئی نوس را هدایت داده شد که در مقابل مردمان «بازیرا» استحکام قوی بگیرد وطوری سررشته ببیند که اهالی بزمین های خود نرسند، وقسمتی از قشون خود را بنزد اسکندر بفرستد، وقتیکه اهالی ازین مسئله آگهی یافتند که کوئی نوس با قسمت بزرگتر قشون خود جدا شده رفت بقصد مقدونی های باقی مانده فرود آمدند. بعد از یك جنگ مختصری پنجصد نفر از ایشان کشته شد و زیاد از هفتاد تن اسیر افتاد ما بقی بشهر حصاری شدند. درین هنگام خبر فتح «اوره» بدست اسکندر انتشار یافت و اهالی را مضطرب ساخت زیرا میدانستند که اسکندر باین سمت می آید و قوای کوچك ایشان در مقابل او ایستادگی نخواهد توانست. از ینقرار در پایان شب شهر را ترك کردند و رفتند. از نقطه نظر توپوگرافی ظاهر است که اسکندر بعد از تسخیر صوات سفلی مجبور بود که توجه خود را باین مقام مستحکم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 435 of 1362

بری کوت نیزمعطوف کنند زیرااین مقام برراه بزرگ طبیعی واقع شده که ازبالا تاوادی سوات سفلی می‌رفت. «آورل ستین» که شخصاً درین مناطق مطالعات عمیق نموده موضع «بازیرا» رابرخرابه‌های باقیماندهٔ استحکام قدیمی برکوه برکوت Birkot تعیین می کند ، ومی نویسد که کوه برکوت عیناً مطابق ایضاحات آرین است زیرا اوگفته که مقامی «خیلی بلند وازهرطرف مستحکم ومضبوط بود» پس بآسانی گفته می‌توانیم که مردم این شهر چرابعد از فتح مساگا به کوئی نوس سردار اسکندر تسلیم نشد (۱) و اسکندر پیشرفت فوری نتوانست .

فتح اورنوس: بعداز آنکه شهر «اوره» فتح شداهالی «بازیرا» چارهٔ جز تخلیهٔ شهر ندیده وبطرف قلعه اورنوس Aornos که درقلهٔ کوهی واقع بودپناه بردند. اسکندر نیز به آن طرف حرکت کرد . موقع این کوه بقدری مستحکم بود که می گفتند «هرکول» پهلوان داستانی یونان هم نتوانست آنرا تسخیر کند . اسکندر چون این قلعه رادید که ازهرطرف نشیب های تند داشت ومانندمنار سربه آسمان کشیده بود درفکر فرورفت که چگونه آنرا تصرف خواهد کرد . موقعیت این شهر را میجرابوت Major Abbot درمجلهٔ ایشیاتك سوسایتی بنگال (۲) نوشته وکوشش کرده که خط سیر وعملیات اسکندر راازاسکند ریهٔ قفقاز تعقیب نموده تابکوه اورنوس برساند . مشارالیه قرار توضیحات آریان اورنوس را کوه مهابن Mont Mahabunn میداند که نزدیك ساحل راست اندوس (یعرض ۳٤ درجه و ۲۰ دقیقه) وشصت میل بالاتراز ملتقای رودااندوس ورود کابل می‌باشد. اما این موقعیت باتوضیحات کرتیوس که اورنوس را «بامتا» Meta منطبق دانسته برابر نمی آید زیرا اندوس برپای این کوه جیه می زند (۳) جورج گروت موقعیت آنرا

(۱) ص ٤٦ خط سیر اسکندر تااندوس مولفهٔ آورل ستین

(۲) ـ نمره ٤ سال ۱۸۵٤

(۳) ـ ص ۱٦۷ تاریخ یونان مولفهٔ گروت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 436 of 1362

در بین منطقهٔ واقع بین گفتهٔ آریان و کرتیوس می‌داند اما جایش را تعیین نمیکند پترسن گوید : اورنوس بمعنی «بی پرنده» است وشاید تحریف کلمهٔ سنسکریت اوارانا Avarana بمعنی قلعه باشد و سی میل بالاتر از محلی واقع است که دریای کابل وسند یکجا میشود (۱) .

راجع بموقعیت «اورنوس» پروفیسر ولسن در کتاب آریانا آنتیکو اچنین می‌نویسد : بعداز آن اسکندر به ایمبولیما Embolima که شهری بود نزدیك اورنوس رسید . کورت M.Curt دربارهٔ موقعیت این شهر پیشنهاد میکند که شاید شهر امبر Ambar باشد که بساحل چپ دریای اندوس واقع است، ویا اینکه شهر امب Amb باشد که کمی بالاتر از شهر مذکور وقوع دارد . این نظریات خواه صحیح باشد یا نباشد این قدر معلوم ومبرهن است که اقدامات اخیرهٔ اسکندر پیش ازعبور از دریای اندوس درمنطقهٔ صورت گرفت که بین دریای پنجکوره ودریای قبل الذکر افتاده است .

معلومات واکتشافات اروپائی ها در بارهٔ مناطقی که ازطرف مهمند ها ویوسف زائی ها اشغال شده آنقدر کم میباشد که ممکن نیست بگوئیم بقایای شهرهائی که آرین ازآن‌ها نام برده ودرآثارخویش ذکری ازآن نموده است وجود دارند یاخیر . معلوماتی که از طرف کورت درین زمینه تهیه شده ماراخیلی ممنون ساخته‌است چه از راپورهای بومی که بدست آمده واز مساعی شخصی چیزی نمیتوان استفاده کرد . بهر کیف تقریباً هرچه درین باره میدانیم ازمورخ مذکورست .

قرار اطلاعاتی که باو رسیده است درولایت بنیر Buner شهری بنام اوورا Oora وجود دارد و علاوتاً یك تعداد لاشه ها وکوه های مرتفع موجود است که وضع آنها شباهتی زیادبا کیفیت جغرافی اورنوس داشته وکم وبیش باموقعیت

(۱)- ص۱۴۴۳ تاریخ عمومی دنیا فصل ٤٦ مولفهٔ پترسن.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 437 of 1362

آن مشابهت بهم می رساند . بهر کیف تقریباً محقق است که اورنوس اسم خاصی نبوده . میدانیم که مقدونی‌ها باتعداد زیادی‌از کوه های قلعه دار ومستحکم مواجه گردیدند که نام مذکور را به آن داده واصطلاح فوق‌الذکر را بر آن اطلاق نمودند . مثلاً یکی از بنها در باکتریانا بود که اسکندر وقت مارش از دراپسکا آنرا گرفت . تشریح این مسئله چندان مشکل نیست اورنوس قراریکه قبلاً تذکار یافت اسم خاص نبوده وصرف صورت وشکل یونانی اصطلاح سنسکریت است . این اصطلاح عبارت «آوه را Awara» یا «اوه رنه» Awarana میباشد که معنی آن مانند کلمهٔ Awur باقراریکه یوربی ها می نویسند اور Ore است . این کلمه سیلا به ایست که اخیر نام یك حصهٔ بیشتر شهر های آریانا را تشکیل میدهد، مانند «ربجور» Rajore «بیجور» Bajore است که اگر بصورت بسیار صحیح نوشته شود راجور Rajawur وباجور Bajawur میگردد ازینرو اورنوس جز «یك سدچوبی محاط» که بریکی از کوه بچه های مستقل وجداگانه ووصول به آن متضمن زحمت واشکال باشدنبوده(۱) . این سدرا اسکندر بقیادت وآمریت هندیها سی سی کوتس Sisicottus یا بهتر گفته شود سیسی کوپتس Sisicoptus که در آن روح کلمهٔ سیسی گپتا Sisi-gupta مشاهده میشود که مانند وشبیه کلمهٔ چند را گپتا است وبمعنی «چیزی که مهتاب آنرا حفاظت کند» است گذاشته بود (۲) .

بهر حال هرچه باشداینقدرهست که موضعی مستحکمی درمنطقهٔ سرحد شرقی آریانا بوده که اسکندر آنرا با بسیار سختی اشغال نمود . تفصیل واقعه اینکه :

(۱) این مسئله مغایر نظریهٔ «تروال» دربارهٔ ریشهٔ کلمهٔ مذکورنیست . تروال گوید «معلوم میشود که نام محلی آنرا یونانی‌ها قرارعادت دیرین خودتحریف نموده وازان اورنوس ساخته‌اند که ارتفاع زیاد موضع مذکور ازان معلوم شده وجائی رانشان میدهد که بنا بربلندی زیاد پرنده نمی‌تواند ازفراز آن بگذرد» (تاریخ یونان جلد ۷ صفحهٔ ۸) .

(۲) فصل سوم آریانا انتیکوا مولفه ولسن.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 438 of 1362

زمانیکه اسکندر درفکر تسخیر آن بود پیرمردی با دوپسرش نزد او آمده طلب پاداش کرد تاراه کوه رابایشان نشان بدهد . اسکندر درحال وعدهٔ داد وگفت هشتاد تالان باو بدهند ویکی از پسر های او را بقسم گرو نگاهداشت ومولی نوس Mullinus منشی خودرا امرداد که باعسکر سبك اسلحهٔ مقدونی از بیراهه بالارونـد ودشمن را اغفال کنند. پای کوه مذکور وسیع است ولی هرچه بالا ترمیشود باریك ترمی گردد . ازیك طرف آن رو دسند می گذرد ودرطرف دیگر دره های وحشت آوردارد . اسکندر برای اینکه یورش کرده بتواند لازم دید درهارا پر کنند بنابران امر کرد از جنگل های آن اطراف در ختان را قطع کنند ودر آنجا بیندازند وباینصورت هفت روز کامل این کار طول کشید . چون ازین کار فراغت حاصل شد امر بیورش داده شد اسکندر و لشکر یانش حملهٔ سختی نمودند . بسیاری از مقدونی ها پرت شده برودخانهٔ سند افتادند وهلاك شد ند . چون مقد و نی ها دیگر بالا رفته نتوا نستند قلعه نشینان سنگ های بزر گرا برایشان غلطانیدند وایشانرا عقب راندند دونفر ازسرداران اسکندر که بیالای قلعه رسیده بودند درجنگ کشته شدند. مدافعهٔ موثرانهٔ اهل قلعه اسکندررا نا کام ساخت . آنگاه امرداد که عقب نشینی کنند ودست از حمله بردارند اسکندر باوجود یکه نا کام ومایوس شده بود اما بازهم نمی خواست مایوسی خودرا اظهاردارد وچنان وانمود میکرد که درفکر گرفتن آنست و پلان می سنجد . کوه نشینان که هنوز دشمن رادرپای کوه متوقف می دیدند تصمیم به تخلیهٔ کوه کردند «کنت کورس» می گوید که مدت دو روز چنین وا نمود کر دند که از فتح خود غرق شادی هستند زیرا آواز دهل درتمام شب شنیده میشد شب سوم خاموشی قلعه را فرا گرفت ولی آتش های زیادروشن شد . اسکندر «بالا کروس» Balacrus را فرستاد که خبر بگیرد. «بالا کروس» رفته خبر آورد که مردمان کوه را تخلیه می کنند وفرار می نمایند . اسکندر چون ازفرار آنها خبر شد فرمان داد که تمام سپاهیان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 439 of 1362

اونعره بکشند . آنها چنین کردندواین صداسبب وحشت فراریان شد اکثرشان لغزیدند وهلاك شدند وبعضی زخمی گردید . پس ازان اسکندر امر کرد قلهٔ کوه رابگیرند وبشکرانهٔ این کامیابی که از ترس بی‌موقع کوه نشینان حاصل شده بود امر کرد مذبحی برای میزو (ربالنوع جنگ وعقل) ونیز برای ربةالنوع فتح بسازند . اسکندر «سی‌سی کس توس» Sicicostus رادر آنجا مقرر کرد وخود از آنجا بیرون رفت. این بود شرح فتحی که مورخین یونانی آنرا با افتخار می‌نویسند . اهالی «اورنوس» که نخواستند تابع و محکوم اسکندر شوند به علاقهٔ «ایساره» یعنی منطقهٔ چناب وجیلم عقب نشستند .

در عین حال پوکلائوتیس (Peukelaotis) (هشت نگر که هفده میل بطرف شمال غرب پشاور است) نیز مطیع گردانیده شد . ونی کانور Nicanor مقدونی حکمران مملکت غرب اندوس مقرر شد (۱)



(۱) ص ۱۳ امپریل گزیتر آف انڈیا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 440 of 1362

اسکندر در هند

مراجعت از اورنوس : بعداز تسخیر اورنوس اسکندر یك مارش قهقرائی اختیار نمود یعنی دوباره ازساحل دریای اندوس به منطقهٔ اسا کینوئی داخل شد زیرا ایشان درهنگام مصروفیت های اودر «اورنوس» علم مخالفت برافراشته بودند. قراریکه قبلاً نیزدیدیم «ماسا گاه» ازشهرهای بزرگ اسا کینوئی بود. در یمموقع اسکندر بمقابل اهالی (دیرتا) Dyrta شتافت که ولسن آنرادیهر Dyhr میداند که شهریست بفاصلهٔ زیاداز اندوس. اسکندر بعداز آنکه فیل های زمامداران اسا کنی رادر جنگل های که قریب دریا بود گرفت . قرب وجوار شهرمذکور راترك نمود بعداز آن بطرف پلی که افسران او درحین اشغال (پش کلاواتی) ساخته بودند عزیمت نمود .

شهر نیسا : میگویند که اسکندر برسر راه خویش بطرف پل مذکور داخل منطقهٔ ولایت مذکور شد که بین دریای اندوس ورود «کوفن» وقوع داشت واکنون آنرا ولایت «چملہ» Chumla میگویندو به شهر نیسا Nysa یانسا Nyssa موسوم بود که باکوس Bacchus آله شراب وفاتح هند آنرا بنانهاده بود. درین شهر بود که اکوفیس Acuphis رئیس نیسائی ها قریب کوه میروس Mont Meros باسکندر مذاکره نموده وازو خواهش کرد که برای خاطر بیکوس آزادی شانرا محترم دارد . اسکندر قبول کردوبایك دسته ازعساکرسواره وپیادهٔ خود برقلهٔ میروس برآمد . یونانی ها درینجا باحمایل های پیچك خود را تزئین نموده وتاجهای ازان بسرخود زدند وبرای بیکوس قربانی ها کردند پیچك گیاه خاص این منطقه بود و درجای دیگر یافته نمیشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 441 of 1362

ازینرو شهر نیسا باید بغرب دریای اندوس بالای اتك وقوع داشته باشد ویا اینکه ازان دور نباشد .

عبور از اندوس ، و رود به تکسیلا : اسکندر بعدازان بطرف رود اندوس روان شده واز راه چمله و نو شهره باافواجی که در تحت قیادت هفستیون و پردیکاس بود ملحق شد . اسکندر ایشانرا در نزدیك اوهند Ohind یافت که قرار هدایت او پلی برای عبور عسکر روی دریا بسته بودند . اسکندر با تمام قوای خود ازان بگذشت و داخل ولایت تکسیلا Taxila شد. شهر تکشاسیلا Takshasila قریب ده میل بطرف شمال غرب راول پندی امروزه (درقرن چارم قبل ازمیلاد) وقوع داشت .

این شهر از زمانهای قدیم دربین شهر های هند مرکز بزرگ علمی بود درسال ۳۲۷ ق.م مرکز را جائی شد که فلمرو او دربین رود سند و معاون آن جیلم (ویتاستا Vitasta قدیم وهیداسپس Hydaspes یونانی) واقع بود . مانند راول پندی امروزه تکشاسیلا در واژهٔ بزرگ هند را ازطرف شمال غرب محافظه میکرد. این شهر اولین شهر بزرگ هندی بود که در آن تجار ازوادی کابل آمده اندوس را درجوار اتك عبور می نمودند و بعد از سه روز سفر از دریا به آنجا می رسیدند . حکمران آن درمیان شاهان پنجاب اولین کسی بود که از خطر آمدن فلات مرتفع افغانستان و واقعاتی که دربین این دیوار های کوههای بلندرخ میداد خبر می یافت (۱) .

عبور اسکندر ازرود اندوس درفروری سال ۳۲۶ ق.م اتفاق افتاد (۲) موضعی که سرداران اوپل بسته بودند عبارت ازاتك فعلی یا جائی درجوار آن بوده ، قبلاً نیزتذکار نمودیم که در هنگام حملهٔ اسکندر آمبهی Ambhi شاه

(۱) ص ۳٤٥ کمرج هستری آف انديا جلداول.
(۲) ص ٥٩ ا کسفورد هستری آف انديا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 442 of 1362

حکمفرما بود که یونانیان اورا اومفیس Omphis یا بنام ولایت اوتکسیل می نامیدند. مشارالیه ازیکطرف باسلطنت قوی پاروس وازطرف دیگر با آریانی های ابهی سازه درجنگ بود. آمبهی درنیکائیا آمده از اسکندر کمك طلبید و اورا برفتن هندوستان تشویق داد. درین وقت آمبهی در «اوند» شخصاً عسکریان خود را از تکسیلا رهنمائی کرده تا ایشانرا برحسب وعدهٔ که داده بود باسکندر تقدیم کند. اسکندر همراهی اورا باخوشی تلقی کرد و پنجهزار مردجنگی را که آمبهی در جنگ پاروس تقدیم او کرد پذیرفت (۱) ودعوت های او را قبول نموده درمقابل اینقدر مساعدات دوباره آمبهی را بجای او مقرر داشت. آمبهی که پادشاه تکسیلا گفته میشد باینصورت ستراب اسکندر در تکسیلا گردید.

اسکندر وپوروس: اسکندر ازولایت تا کسیلا بطرف قسمت علیای دریای «هیداسپس» روان شد. درمیان راجه‌های هند آنکه بایونانیان بنای محاربه را گذاشت پوروس راجهٔ پنجاب بود ودر آن زمان سلطنت بزرگی داشت. مشارالیه میخواست بولایات همجوار نیز نفوذ نموده آنهارا زیر سلطه بیارد. ازینرو شاه آمبهی باوی از در مخالفت پیش آمد وبالاخره چون وسع خود را نمی‌دید باسکندر پناهید. اسکندر درماه می ۳۲۶ ق.م بکناردریای جهلم رسید ودرماه جولائی جنگ را باپوروس شروع کرد (۲) اسکندر درموقع باران با کمال خفا از دریا بگذشت. پسر پوروس خبریافته بادو هزار عسکر خواست ازو جلوگیری کند ولی کشته شددراین اثنا پوروس بامداد رسید. جنگ شد وبعداز جنگ مقدونیان غالب آمدند. خود پوروس بدست اسکندر اسیر افتاد گویند چون ازو پرسید که اکنون چطور باتو رفتار کنم؟ او گفت طوری که در خور پادشاهان باشد اسکندر ممالك او را باویس داد واو را در جملهٔ دوستان خود شمرد.

---

(۱) ص ۱۰ رهنمای تکسیلا موانهٔ سر جوهن مارشل.

(۲) ص ۱۵۵ سالنامهٔ ۱۳۱٤

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 443 of 1362

بازگشت اسکندر

اعلام بازگشت ، مراجعت اسکندر : بعد از آن اسکندر تاستلج پیشرفت کردودربن اثنا قومی که بااو مقاتله نمودمورد قتل عام قرار گرفت چنانچه بعدازعبور ازدریای راوی دریك مقام هفده هزارهندی رابکشت وهفتاد هزار نفرازایشانرا اسیر کرد (۱) . فوج اسکندر در کنار در یای « بیاس » که نام یونانی آن « هایفاسیس » Hyphasis است ازبس جنگیده وراه رفته بودند دیگر تاب نداشتند واز پیشرفت مزید سرباز زدند وقطعاً پیش نرفتند . اسکندر بغضب شده سه روز ازخیمهٔ خودبیرون نگردید ولی عاقبت فرمان معاودت داد .

دروقت مراجعت اسکندر قشون خود را بسه حصه منقسم نمود . دستهٔ رابا کراتیروس مقرر داشت که همراه مریض هااز راه قندهار وسیستان عازم شود . نیارکس Nearchus را با دوازده هزارسپاهی ودو هزار ملاح مامور کرد که با بحریهٔ او که عبارت از یکصد کشتی بود از راه دریا بر گردد . خودش باحصهٔ باقی عسکر خود بسواحل اندوس حرکت نمود . در نزدیك ملتان مردم مقاتلهٔ شدید کردند واسکندر زخم شدیدی برداشت . مقدونیها بانتقام زخمی شدن اسکندر زن ومرد پیر وبرنا همه را ازتیغ کشیدند . همچنان دروادی سفلی دریای اندس در حدود هشتاد هزار نفر بقتل رسانیده شد . بالاخره در نزدیك حیدر آباد سندحالیه به « پاتالا » Patala واصل شد . (جولائی ۳۲۵) برروی اندوس سفلی یك اسکندریه « سودراس Caudras » بنا نموده ویك اسکندریهٔ بحری دیگر درجای کراچی موجوده اساس گذاشت (۲) .

اسکندر ازهند برگشت ازجنوب آریانا یعنی ولایت گدروشیا بفارس رفت

(۱) ص ۱۵۵ سالنامهٔ ۱۳۱٤ کابل

(۲) ص ۱۲ بلوچستان (امپریال گزیتر آف انديا) .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 444 of 1362

هرسه دسته لشکر اودرشوش ملاقی شدند وسخت ترین قسمت مسافرات خود را بانجام رسانیدند مورخه ٣٢٤ ق م .

حرکت بطرف بابل ومرگ اسکندر : سپس اسکندر ببابل رفت . میخواست آنرا پایتخت این ممالك پهناور بسازد ودر آنجا مشغول تشکیلات آن شود واز طرف دیگر عربستان ونواحی بحیرهٔ خزر رانیز فتح کرده داخل قلمرو وسیع خویش گرداند.مادر وقت عبور ازصحراهای خشك وبی‌علف پارس دچارمرض ملریا شد . درشب ١٣ جون ٣٢٣ ق م دراثر حملهٔ شدید ملریا وفات نمود . دربن وقت ٣٢ سال داشت .

پلوتارك شرح مرض اسکندررا ازروی‌روز نامهٔ حوادث‌دربار چنین می‌آورد: ١٨ ماه از یوس چون بر پادشاه تب عارض شده در اطاق حمام می خوابد . ٢٠ ماه استحمام می کند وقربانی عادی را بعمل می‌آوردوبه استماع بیانات «نیارکس» ازمسافرت دریای بزرگ مشغول میشود . ٢١ ماه نیز همین کار را می کند. فرداصبح تب بسیارشدیدست ، درباب‌مشاغلی که‌در قشون بلامتصدی‌است باسرداران گفتگو می نماید و سفارش می کند که اشخاص کار آزموده را بکار بگمارند . . .

٢٤ ماه تب خیلی‌زیادست وقتیکه سرداران داخل‌میشوندچیزی‌نمیگویند. ٢٦ ماه حال شاه بوضع سابق است. مردم مقدونیه که‌اورا مرده می پنداشتند جلو درآمده بفریاد وتهدید راه‌را باز می کنند درها باز میشود ویکان یکان از جلو تخت او می گذرند. در حالتیکه قبائی بیشتر دربر ندارند . همان روز «پیطوس» و«سلوکوس» را بمعبد «سرابیس» می‌فرستند که‌بپرسند که‌اسکندر را درآنجا نقل‌بدهند یانه ؟ جواب میدهد که‌همانجا که‌هست بگذارند ــ ٢٨ ماه بعد ازظهر شاه می‌میرد . (١)

(١)ص ٣٠٣ و٣٠٤ تاریخ ملل شرق ویونان ـ آلبرماله وژول ایزاك .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 445 of 1362

اوضاع امپراطوری بعد از مرگ اسکندر : بعد از مرگ اسکندر بین سرداران او جنگهای خونینی رخداد. رخسانه زن او پسری زائید و پردیکاس بسرپرستی این پسر مقرر شده میخواست باین نام تمام سلطنت اسکندر را مالك شود. برای حصول این مقصد بمصر حمله کرد ولی از دست عسکریان خود بقتل رسید. بعد ازین واقعه محاربات وخانه جنگی های یونان دوباره شدت گرفت و هرطرف هرج ومرج پیدا شد. «انتی گونس» Antigonus بابل را بتصرف داشته در مشرق کامیابی ها حاصل کرد ومعلوم میشد که کل رقبای خود را خواهد برداشت. درهمین زمان شخصی کاسندر Cassander نام در یونان ومقدونیه اقتدار بهم رسانیده «اولمپیاس» ما دراسکندر را درموضع «پدنا Pydna» مجاصره نمود. بعد از اشغال مقام مذکور یونانیان که دشمن شدید اسکندر ومادرش بودند او را سنگسار نمودند.

خلاصه بعد از هرج ومرج زیاد امپراطوری وسیع او بدست سه نفر رسید بدینقرار:

۱ ـ بطلیموس درمصر پادشاه شد وتاسیس سلالهٔ بطلیموسیه را نمود که تا سنهٔ ۳۰ قبل المیلاد درمصر دوام داشتند وآخرین شان ملکهٔ کلئوپاتر مشهور است.

۲ ـ انتی گونس در مقدونیا اولین شاه یونانی بعد از اسکندر شد. خانوادهٔ او از سنه ۳۰۶ قبل المیلاد تا بسال ۱٤٦ میلادی در یونان ومقدونیا دوام کرد.

۳ ـ سیلیو کوس در سوریه، فارس وغیره اقتدار بهم میرساند. با کثریانه بزودی در تحت اقتدار سیلیو کوس ملقب «به نکاتور» موسس سلسلهٔ سلیو کوس در آمد. مقدونی ها وخصوصاً سیلیو کوس اول و پسرش آنتیو کوس اول بزرگترین شهرهای یونانی را در آریانا بنا نمودند وتامدتی زبان یونانی زبان رسمی بود. حملات بطلیموس ثانی مشکلات زیادی برای شاهان سلیوسی فراهم آورد و این موقع برای دیودوتس والی بکتریانه مساعدت خوبی کرد که او خود را مستقل کرده وسوگدیانه را فتح نماید (درحدود ۲۵۵ ق م).

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 446 of 1362

درقسمت شرقی آریانا یعنی غرب روداندوس بعدازنیکاتور، فیلیپس Philippus والی گردید. اهالی بزودی بعدازآنکه اسکندرهندرا ترک گفت یونانیان اجیررا مقتول نموده خودرامستقل ساختند بعدازان ایوداموس Eudamos و تکسیلائیها رشتهٔ اتحاد خودرا ازمملکت غرب اندوس گسستند وجدا شدند.

بعدازمرگ اسکندر پوروس وادی سفلی روداندوس را گرفت وبطور زبونی ازطرف ایوداموس در ۳۱۷ ق م بقتل رسید. بعدازان ایوداموس هندرا ترک کرد و از رفتن او سلطهٔ یونانی چیده شد، و ساندر و کوتس Sandrocottus (چندرا گپتا) بانی سلالهٔ موریا خودرا مالك الرقاب آن منطقه گردانید. نوادهٔ او «اسوکا» Asoka بودیزم رادر گندهارهویا که لی Pakhli وهزاره Hazara دین رسمی قرارداد که بعدازو دراوائل قرن اول میلادی درعصر کنشکای کبیر بلندترین مدارج ترقی را می پیماید.

اسکندرطوری که گذشت درمدت کوتاهی امپراطوری بزرگی را تاسیس نمود. ولی این امپراطوری آنقدر ناپایدار بود که بهمان سرعت ازهم گسیخت ومعالك شرق بابك بحران وهرج ومرج دست و گریبان شد. حقیقتاً اسکندر ازبزرگترین جنرال های دنیاست اما این کشورکشائی او وقتی رخ داد که درسر تاسر شرق بحرانهای سیاسی حکمفرمائی داشت چه ازیکطرف سلطنت هخامنشی رو باضمحلال می رفت وازطرفی درآریانا حکمرانان نامتحدی وجود داشتند. اما باوجود آنهم ازجملهٔ ده سال لشکرکشی های اودرمشرق یعنی ازسال ۳۳٤ تا ۳۲۳ ق م که وقت مرگ اوست مدت چارسال را از ۳۳۰ تا ۳۲٦ ق م درین سرزمین کوهستانی باقبائل دلیر آن زد و خورد داشت ومدت شش سال دیگر را درآسیای صغیر، شام، مصر، بابل، فارس و هند مصروف گردید. خلاصه بحران های شرقی سبب نام آوری اسکندرشد ورنه ممکن بود تاریخ آهنگ دیگر می گرفت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 447 of 1362

صحیفهٔ دوم

سلطنت موریا

نفوذ موقتی دولت موریا در جنوب هندو کش. شیوع دین بودائی در افغانستان

* * *

اگر چه اساساً بعد از شرح لشکر کشی های اسکندر باید از صورت تجزیه شدن امپراطوری او و بعد ازان از سلطنت مستقل یونان و باختری و سلاطین آن صحبت میکردیم و لی درین بین در هند واقعهٔ بمیان می آید که از لحاظ تاثیرات سیاسی و مذهبی و صنعتی بر آریانا تذکر آن در اینجا بی مورد نی بلکه ضروری است. این واقعه عبارت از ظهور اولین امپراطوری بزرگ تاریخی هند است که در حقیقت محاربات اسکندر زمینه آنرا تهیه نموده عناصر متفرق وازهم پاشیده هندی را در مقابل دست خارجی یکجا ساخت و بعد ازینکه قادر به اخراج یونانیان از پنجاب شدند گندهارا (منطقهٔ پشاور، سمت مشرقی حالیه درهٔ کابل) ولایت اراکوزی (حوزهٔ ارغنداب) و بعضی نقاط دیگر صفحات جنوب افغانستان را نیز جزء امپراطوری خود ساختند. اگرچه این وضعیت مدت زیادی دوام نمیکند زیرا طوریکه بعدها دیده میشود فوراً سلطنت مستقل آریائی (یونان و باختری) بمیان آمده ودست موریاها از مناطق جنوب وشرق آریانا کوتاه میشود ولی چون در عصر موریا مبلغین آشوکا دین بودائی را در نقاط شرقی افغانستان انتشار میدهند و بعدها در اثر تصادم آن با رویهٔ هیکل تراشی یونانی سبك صنعت جدیدی در آریانا بمیان می آید که بنام صنعت باختر در تاریخ کشور ما مقام بلند دارد و این دیانت و صنعت جدید مدت هزار سال در وطن عزیز معمول میباشد. برای درك این دو مطلب اساسی که عبارت از شیوع بودیزم و تشکیل سبك

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 448 of 1362

جدید صنعتی است و پارهٔ ملاحظات دیگر نیز کار گذارشات عصر موریا های هندی خصوص آن قسمتی که به افغانستان ربط دارد لازمی و حتمی است : چون اسکندر مقدونی درماه جون ۳۲۳ ق م دربابل وفات کرد جنرال های بزرگ او اجتماع نموده برای تقسیم ممالك امپراطوری او مجلسی منعقد و فیصله نمودند که چون عجالةً وارث مقتدری که بتواند این همه ممالك وسیع را اداره کند وجود ندارد باید ایالات دوردست هندی و آریانا به شهزادگان و افسران معتمد سپرده شود .

این تصویب در «تری پرادیاسوس» (طرابلس شام) صورت گرفت و دوسال بعد امور اداری ارا کوزی یعنی حوزهٔ ارغنداب، جدروزی Gedrosi یعنی ولایت مکران به «سیبیرتیاس» Sibyrtias و علاقهٔ «آریا» یعنی حوضهٔ هری رود و درانجیانا یعنی سیستان به «ستسا ندر» Stasandar که از اهالی قبرس بود سپرده شد. سغدیانا و بکتریانا به ژنرال دیگر موسوم به «ستاسا نور» Stasanor که او نیز از اهالی قبرس بود مفوض گردید علاقهٔ مرکزی آریانا یعنی ولایت «پارو پامیزادی» Paropamisadai که ولایت کابل و نواحی گرد و قریب آن را در بر میگیرد به اکزیارتس Oxyartes که یکی از رؤسای ملی و پدر «روشانه» (رخشانه) Roxana زوجهٔ سکندر بود سپرده شد (۱) بهاین ترتیب خاك آریانا تقریباً به چهار ولایت مرکزی، شمالی، غربی و جنوبی تقسیم شده و امورات هرکدام بدست نایب الحکومه های علیحده سپرده شده بود .

بهمین اساس درخاك مفتوحهٔ هندی هم تقسیماتی شده و درانجا هم یکعده حکمرانانی معین شد چنانچه ولایات قریب هند تاحصص غربی اندوس به

(۱) سربرسی سایکس درصفحهٔ (۸۸) جلد اول تاریخ افغانستان میگوید، «قرار یکه ملاحظه کردیم اسکندر پدر روشانه «اکزیارتس» را نایب الحکومهٔ «پارو پامیزوس» که علاقهٔ دو طرفهٔ هندوکش رادربر میگیرد مقرر کرده بود. بعد از مرگ اسکندر اکزیارتس عملا مستقل شده و بسان خود اویکی ازجانشینانش تبول سلوکوس را قبول کرد».

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 449 of 1362

پیتون Peithon پسر اجنور Agenor داده شد واین شخص کسی بود که اسکندر در زمان حیات خویش او را والی سند مقرر نموده بود ولی بعد از وفات ولینعمت خود دیگر نمیخواست در آنجا بماند .

چون حملات اسکندر وفتوحات او در هند چشم حکمفرمایان بومی آن سامان را باز وحقایق را تا یکدرجه به آنها جالی کرده بود هر کدام درصدد تحکیم مقام ونفوذ خود افتاده بودند چنانچه « آنتی پاتر » که درغیاب اسکندر نایب السلطنه یونان بود و تقسیمات فوق الذکر تحت اداره ورای او تصویب شده بود هم این وضعیت را حس کرده دانست که دیگر نمیتواند از اقتدار راجاهای وادی اندوس کاسته وبر آنها سلطه پیدا کند لذا مجبور شد که امفیس Amphis یا امبهی Ambhi شاه تا کزیلا و پوروس Poros رقیب بزرگ اسکندر را به حیث حکمرانان ایالات پنجاب شناخته ودرعوض به اینکه صرف بنام تحت الحمایه مقدونیها باشند راضی باشد .

ناگفته نماند که در حقیقت وضعیت ایالات هندی امپراطوری اسکندر پیش ازوفات فاتح مقدونیه مشرف بر پراگندگی شده وحکومت بدست شهزاده گان هندی وجنرال های یونانی یکجا اداره میشد . اگر خوب دقت شود درزمانیکه هنوز اسکندر حیات داشت پراگندگی در وضعیت یونانی ها در هند حس میشد چنانچه « فیلپوس » Philippos که ازطرف اسکندر در ایالات هندی والی بود درسال ٣٢٤ قبل المیلاد بدست یکدسته عساکر یونانی مقتول شد وچون قضیه به اسکندر رسید یکی از افسران دیگر خودرا که « اودیموس » Eudemôs نام داشت بقسم حکمران نظامی مقرر کرد تا پهلوی (امبهی) شاه هند امورات حربی رامراقبت کند . چندی نگذشته بود که این جنرال ازراه تحریك وخیانت پیش آمده همقطار هندی خویش رابقتل رسانیدوخودش باعسکر مجهز ویکصدوبیست فیل بر آمد تا ایومنس Eumenes جنرال دیگر یونانی را که با (آنتی پاتر)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 450 of 1362

داخل حرب بود کمك کند. درحالیکه حکمرانان نظامی یونانی درهند مشغول این گیرودار ها بودند (ساندرو کتس) هندی ظهور کرد. (ساندرو کتس) اگرچه موسس اولین امپراطوری بزرگ تاریخی هندبشمار میرود امااصلیت واوائل زندگانی اوپوره روشن نیست بعضی اورااز اهل پنجاب حساب میکنند وبرخی اصلیت اورابه سرزمین گنگا نسبت میدهند (۱) وعدهٔ اورا ازباشندگان شهر «موریانا گارا» Moriyanagara میدانند که دریکی ازدره های هالایافتاده بود همین قسم راجع به اصل ونسب اوهم معلومات کامل صحیح دردست نیست اگرچه بعضی هااورا ازطبقات پست حساب میکنند ولی بصورت عمومی نجابت خاندان موریا وارتباط (چند راگویتا) باخاندان شاهی (ناندا) موثق تراست بلکه بعضی ها اورا پسر «میورا» Mura یکی از زن های پادشاه «ناندا» میدانند و به همین جهت این خاندان به «موریا» مشهور شده است احتمال دارد که «چند را گویتا» به رتبهٔ جنرالی هم در دربار «ناندا» رسیده باشد. بهر حال به علتی که پوره معلوم نیست به دستیاری یکنفر برهمن موسوم به «سانا کیا» Canakya که پسان وزیراو میشود سلطنت «مگده» رااز پادر افگنده ومرکز آن را متصرف شد. اگرچه درین وقت ٦ سال ازمرگ اسکندر گذشته بود هنوز پنجاب تحت اثر یونانی هابود یعنی کمافی السابق امورات ملکی بدست «امفیس» تاکزیلائی و«پوروس» و«امبهی» وامورات عسکری بدست «ایودموس» Eudemos اداره میشد. امایس ازورود اووضعیت ناگهان تغیر کرد. میگویند که «امبهی» هندی بعداز اسکندر نایب الحکومهٔ قسمت سفلی درهٔ اندوس بود و «ایودموس» همیشه اورا زیر نگرانی خود گرفته وبالاخره به ظلم وتحریك اورا بقتل رسانید وچون درین وقت میخواست «ایومنس Eumenes را برعلیه «انتی پاتر» کمك کند سه هزار پیاده - ۵۰۰ سوار ۱۲۵ فیل راباخود گرفته بطرف غرب رهسپار شد. حرکت او با یکدسته قشون برای یونانی ها اسباب

(۱) هندمدنیت بخش تالیف سیلون لوی صفحه ٤٧ L.inde civilbsatrice

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 451 of 1362

تشویق گردید چون هندی‌ها انتظار موقع مساعدرا برای احراز آزادی داشتند وازقتل (امیهی) هم متاثر شده بودند بنای بغاوت را گذاشتند وبه ساندرو کتس «چند را گوپتا» که سر کرده شورشیان رااحراز کرده بود ملحق شده حکومت یونانی هارا ازپا افکندند وچند را گوپتا به سرعت دامنهٔ سلطنت خودرا به پنجاب واندوس سفلی انبساط داده بین اندوس و گنگا امپراطوری بزرگی تشکیل کرد وپایتخت خود را به «پاتالی پوترا» یعنی (پتنه) انتقال داد. هندی‌ها کمدتی بین خود جنگیده وصدمهٔ آن را به حاکمیت یونانی هادیدند مفاد اتحاد ویگانگی را فهمیده به «چندراگوپتا» بیشتر بسته شدند (۱).

ریسن در کمبریج هستری آف انديا و (وسنث سمیت) دراثر خود بنام «اشوکا» می نویسند که «چند را گوپتا» درزمان حکومت «ناندا» سپه سالار بود ودراثر تحریك یکنفر «برهن» که بایادشاه مخالفت داشت بنای مخالفت را گذاشته شاه را بقتل رسانید وپایتخت او را متصرف شد و او لین سلطنت بزرگ تاریخی هند را بین سند و گنگا بمیان آورد واگر خوب دقت شود وفات اسکندر، تجزیه شدن امپراطوری یونانی، جنگ های جنرال‌ها درشرق آسیای قریب، ودر نتیجه ضعف عمومی یونانی ها، به این واقعه کمك بزرگ کرده وتایکدرجه اسباب ظهور آن گردید. چون درین وقت خاك آریانا هم بدست ژنرال های یونانی اداره میشد وقراریکه دیده شد در چهار گوشه مملکت ایالات بدست اشخاص مختلف بودویااین هم ایشان در گیرودار عمومی وتحریکات برعلیه یکدیگر گرفتار بودند «چندرا گوپتا» چون به اقتدار رسید برای انتقام گیری از یونانی‌ها به آریانای شرقی هم تجاوز کرد ودامنهٔ نفوذ خود را درتمام جنوب هندوکوه تاحوزهٔ ارغنداب انبساط داد.

---

(۱) صفحه ٤٠٥ Ancient India. The invaison by Alexandre The-Great by. Mc Gindle

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 452 of 1362

مقابلهٔ چندرا گوپتا با سلو کوس نیکاتور یونانی: بعد از تجزیه شدن امپراطوری اسکندر در ۳۱۲ ق م درمقام « تری پرادیاسوس » (طرابلس شام) سلوسیدها که خود را میراث خور عمده او در اسیا تصور میکردند برای اضمحلال سلطنت جدید هندواسترداد اراضی مفتوحه اسکندر، کوششات زیاد نمودند. « سلو کوس » ملقب به « نیکاتور » یعنی فاتح حکمران بابل شده وازآنجامیخواست سیادت خود رابه کل آسیا انبساط دهدودرین راه « انتیگون » مدت شش سال با او مخالفت کرد تا اورا موقتاً پس پا و مجبور به فرار مصر ساخت ولی سه سال بعد باز به آسیاحمله نموده حریف خودرا ازپای درآورد واستوارتر بنای تعمیل نظریات خود را درآسیا گذاشت چنا نچه به ترتیب پیش آمده سوز، فارس، پارتیا را یکی بعد دیگر متصرف شده بعداز ۳۱۱ ق م آریا وبکتریا راهم فتح کرد ودر ۳۰۵ ق م از راه کابل به پنجاب هجوم برد وتقریباً درهمین سال ازرودخانهٔ اندوس گذشت.

چندرا گوپتا چون آوازهٔ لشکر کشی او را شنید به سرحدات غربی مملکت خود کنار سواحل شرقی اندوس صف آرائی نمود. وضعیت این جنگ را مولفین به انواع مختلف تعبیر میکنند بعضی میگوید که اصلاً جنگ بمیان نیامد وسلطان یونانی شامی درعوض دریافت ۵۰۰ فیل، پنجاب غربی، سمت مشرقی آریانا، کابل وارا کوزی (حوزه ارغنداب)را به « چندرا گوپتای » هندی گذاشت. بعقیده بعضی های دیگر جنگ مدهش اینطرف با آنطرف اندوس بمیان آمده ودرنتیجه شکست فاحش « سلو کوس نیکاتور » یونانی به مصالحه راضی شد. از اراضی فوق الذکر آریانا که تازه اشغال کرده بود گذشت بهر حال حقیقت هر طور بوده باشد در حوالی ۳۰۵ ق م هر دو امپراطور کنار رود خانه اندوس بهم مقابل شده باجنگ یابدون جنگ بین خود صلح ومعاهده دوستی نمودند. حقیقت اوضاع طرفین ازچند صفحه که بیشتر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 453 of 1362

گذشت بخوبی روشن میشود . یکنفر شاه یونانی که خود را « نیکاتور » یعنی فاتح هم خوانده وبه تمثال اسکندر کمر کشور کشائی را بسته باشد تاخود را مجبور وضعیف نبیند چطور مفت‌ورا یگان‌چندین‌ولایت رامیگذارد ؟ سلوکوس نیکاتور بعلاوهٔ اینکه در گرداب کشمکش عمومی جنرال های اسکندر پریشان شده بود شش‌ساله مقابله های اوبا « آنتیوگون » او را بکلی خسته ساخته بود وعلاوه برین چون میدانست که درسر زمین پر شور آریانا هم بود ه حکومت نمیتواند ، چون باچندرا گوپتا مقابل شد وبه قوه او وضعف خود پی برد ازدرصلح وسلام پیش آمده دختر خودرا به حباله نکاح شاه هندی‌درآورد ودرمقابل پنجصدفیل‌ایالات گندهارا۔ اراکوزیا ـ چدور زیا وپارا پامیزادی یعنی صفحات جنوبی هندوکوه را برای او واگذاشت. بهاین‌ترتیب سلوکوس نیکاتور عقب نشست و مناصفهٔ جنوبی آریانا بتصرف خاندان موریا درآمد وتنها باختروآریا بدست‌سلوسیدها ماند که بلاتأمل « دیودوتس »را که‌ازسالها بهروحیات آن قطعه آشنابود به‌نام‌نائب‌الحکومه ازطرف خود درانجا گذاشت وبسان‌می‌بینیم که‌بدستیاری قوای‌باختری نه‌تنها دست یونانی‌های شام وموریا های هندی ازتمام‌نقاط آریانا کوتاه‌میشود بلکه‌خاك‌هند هم‌تحت سلطهٔ شاهان مقتدر آن‌می‌افتد .

بهرحال بعداز صلح ومسالمت روابط امپراطوری موریا وسلوسیدهامنبسط شده مال‌التجارهٔ هندی به‌پیمانهٔ وسیع‌تراز راه کابل وبلخ به‌بنادر بحیرهٔ‌خزر منتقل میشد . سیاستاً « سلوکوس نیکاتور » بعداز شکست خود (۳۰۵ ق م) چندرا گوپتا راباخود مساوی شناخته ویکنفر ازمصاحبین وجنرال های نامی خود را که « مگاستنس Megastenes نام داشت بحیث سفیر به دربار موریا به « پتالی پوترا » فرستاد مگاستنس شخص بصیر ومدققی بوده و حین اقامت خویش نظریات وملاحظات سودمندخودرا راجع به‌طرززندگانی هند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 454 of 1362

اخلاق وعادات عصر موریا، قوای حربی وطرز ساختمان شهرهای ایشان بصورت کتابی در آورده که متاسفانه گم شده و بعضی قسمت های آن در نگارشات «استرابو» ودیگر مورخین کلاسیك یونانی یافت میشود. منجمله در باب قوهٔ «چندرا گوپتا» می نویسد که چهارصدهزار نفر در کمپ شاهی، سی هزار سوار ونه هزار فیل وشش صد هزار پیاده در آنجا می بود. علاوه برین یکعده زیاد نفری دیگر مخصوص خدمات شاه ویا مشغول وظایف دیگر بودند که در وقت محاربه شامل صنف سپاه میشدند. این قوت اولین دفعهٔ بود که در هند در دست یکنفر گرد آمده ووجود همین نیروی بزرگ وعدم قوای مرکزی مقتدر در آریانا باعث شد که تقریباً تمام خاك هندو مناصفهٔ آریانا، یعنی صفحات جنوب هندو کوه جزء امپراطوری موریا شود.

بندو سارا: بعداز «چندرا گوپتا» پسرش «بندو سارا» به سلطنت رسیده وطول دورهٔ حکمفرمائی اورا ۲۵ـ۲۸ وحتی یکنفر از مورخین تبت ۳۵ سال گفته. این شاه نزد یونانیها به اسم «الی ترو کاداس» Allitrochadas یا «امی ترا کاتس» Amitrachates معروف بوده و این اسم از روی عنوان هندی «امی تا خادا» Amitakhada (خورنده دشمنان) و یا از عنوان «امی تراگاتا» Amitraghata (کشندهٔ دشمنان) بمیان آمده است.

درزمان حکمفرمائی «بندوسارا» قسمت شرقی وجنوبی افغانستان کنونی السابق جزء امپراطوری موریا بود وآنچه که محتملاً تازه درقلمرو امپراطوری او افزوده شده اراضی قسمت جنوب شبه جزیرهٔ هند یعنی دکن میباشد در زمان او مانند عصر پدرش روابط امپراطوری موریا باسلوسیدها وحتی مصر مستحکم وبرقرار بودومراودات تجارتی وسیاسی به پیمانه وسیع از راه گندهارا، علاقه های جنوبی ولایت پاروپامیزادی وارا کوزی ودرانجیان وهری با قلمرو سلوسیدها انبساط داشت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 455 of 1362

در زمان سلطنت او « سلوکوس نیکاتور » شاه یونانی شامی هم بعد از عمر ۷۸ سال در (۲۸۰ ق م) در گذشت و پسرش « انتیوکوس سوتر » Antiachos soter بجایش نشست . چون روابط سیاسی بین سلوسید ها و موریا ها برهم نخورده بود شاه جدید سلوسی هم به رویه عصر پدر خود نماینده خویش را به « پتالی پوترا » فرستاد چنانچه « دی ماکوس » Deimachos سفیر در حدود (۲۹۸ یا ۳۰۱ ق م) به دربار موریا واصل شد و « دیونیوس » Dionyoos نام بار اول از طرف « بتو فیلادف » شاه یونانی مصری به عنوان نماینده این کشور به هند رسید (۲۸۵-۲۴۷ ق م) .

اگرچه این نمایندگان دول غربی آسیای آنوقت قرار یکه گذشت از راه خشکه واز قسمت های جنوبی آریانا به هند رفت و آمد میکردند باز هم راه دریا هم مجهول نبود زیرا « پاتروکلس » Patrokles افسری که در خدمت سلوکوس وپسرش شامل بود در ابحار هند مسافرت وسیاحت کرده ومعلومات جغرافیائی خوبی بدست آورد که بعدها مورد استفاده « پلینی » Pliny و « استرابو » Strabo قرار گرفت .

آشوکا : « آشوکا » پسر « بندوسارا » که قرار نظر به « ریسن » در (۲۳۷ الی ۲۷۴ ق م) وقرار عقیده « سمیت » Vincent smith از (۲۳۲ الی ۲۷۳ ق م) مدت تقریباً ۴۰ سال سلطنت نموده بزرگترین شاه دودمان « موریا » و بلا شبهه یکی از بزرگترین فرمان روایان هند است که از بنگال تا حوضه ارغنداب سلطنت نموده وبطرف جنوب در « دکن » دامنه امپراطوری خود را تا « میسور » انبساط داده است

افسانه ها آشوکا را در زمان جوانی یکنفر برهمن درشت طبیعت وظالم رسم کرده ، میگویند پیش از ینکه به پادشاهی برسد چندی نایب الحکومه تاکسیلا ، مدتی نایب السلطنه « یوجن » Ujjain بوده و وقتی هم سمت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 456 of 1362

نایب الحکومگی هردوایالت فوق راحایز بود . اوائل دوره سلطنت اوپر اشوب و مملو ازیك سلسله جنگ های مدهش بود چنانچه گیرودار های خونین آن برسجایای شخصی او تاثیرات عمیق بخشید درسال ۹ تاج پوشی و ۱۳ تخت نشینی او واقعه خیلی مهمی بمیان آمد که شخصیت اورا چه از پهلوی سیاست وچه از نقطهٔ نظر عقیده و نظریات بکلی عوض کرد . این واقعه عبارت از محاربهٔ خونین « کلنگا » Kalinga بود که درسواحل خلیج بنگال بوقوع پیوست اگر چه آشوکا درین جنگ فاتح برامدوایالات « کلنگا » و « اوریسا » Orisa یعنی ولایت « مدراس » فتح شد ولی چون ۱۵۰ هزار نفر محبوس ، تقریباً یك الك نفر کشته و همین قدر نفراز قحطی و گرسنگی هلاك گردیده بود فجایای هول انگیز جنگ و صحنه خونین آن تاثیرات عمیقی برشخصیت شاه موریا وارد نموده اورابیش ازپیش بطرف بودیزم و فلسفه امن وامان آن معطوف ساخت چنانچه بهمین واسطه اشوکا در ۲۶۰ ق م داخل دیانت بودائی گردید . ازین تاریخ به بعد دوره سلطنت اوسراسر عصر امنیت وآرامش ودورهٔ تعمیرات مذهبی وبسط امر خیریه گردید . پلان های جنگ وخون ریزی ها وگیرودارها حتی شکارهای شاهی ازبین رفته وآشوکا برسریر سلطنت آهسته آهسته شکل راهب بخود گرفت وتمام اقتدارسلطنتی رادرراه بهبود حال مردم ، تعمیر معابد بودائی ، سرکها ، کاروانسرای ها ، مهمانخانه ها وانتشار قوانین مذهبی صرف نمود چنانچه کم کم بنام « دوانا پیا » Devanapiya « محبوب ارباب انواع » « وپادشاه مهربان » موسوم شد . آشوکا درتوسعهٔ دیانت بودائی چه درهند وچه در خارج کوششات فوق العادهٔ نموده ورول او را درین زمینه باخدمات مقایسه میکنند « کهسن پول » و « کونستانتین » برای دین مسیح برخود گوارا نمودند ازیکطرف آشوکا بنای اعزام مبلغین رابه ممالك همجوار نهادوازطرف دیگر بانقش یك عده فرامین سنگی که ۱٤ عدد آن دراقطار امپراطوری کشف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 457 of 1362

شده مردم را به پیروی اصول اخلاقی فلسفی و مذهبی دعوت نمود. از روی مضامین فرامین سنگی معلوم میشود که شاه نسبت به رفاهیت رعایا و خوشبختی اهالی دل بستگی زیاد داشت چنانچه موضوع تهیه ادویه برای انسان‌ها، حیوانات، توزید و تقسیم نباتات مفید صحی در جنوب هند و حتی در ممالک مجاور، وصدها اقدامات مفید اجتماعی و صحی و غیره، در آن‌ها ذکر شده است برای اینکه شاه خوب تر از احوال رعایا و مخصوصاً از طبقه غریب و بیچاره ملت خود خبردار باشد عده از طبقات عسکری بنام صاحب منصبان خبر به مقرر بود تا مرتب از بیچارگان، درماندگان، مریضان خبر گیری نموده احوالات شان را بلا تاخیر به شاه برسانند. آشوکا شکار شاهی را که در هند «ساعت تیری مجللی» بشمار میرفت از بین برده عوض آن گردش‌های مذهبی مبنی بر خبر گیری احوال رعایا و کنفرانس های مفید دینی ترتیب داد

فرامین سنگی: یکی از چیز های خیلی مهم دورهٔ زمامداری آشوکا نقش یک سلسله فرامین سنگی است که بالا بدان اشاره نمودیم.

فرامین اشوکا یگانه منبع موثقی است که در تاریخ تاریک هند روشنی می اندازد و به کمک آن تا یک اندازه تعلقات سیاسی و مذهبی موریا با یک قسمت افغانستان هم روشن میشود. چون امپراطور اشوکا بعد از داخل شدن به مذهب بودائی شکل یک نفر راهب و فیلسوف را بخود گرفت و همیشه در حضر و سفر در اطراف Dharma «دارمه» یعنی قوانین و اصول دین بودا جر و بحث میکرد کم کم و ضعیت یک متفکر بزرگ را پیدا کرد و بعد از تطبیق آن بامبادی زمامداری نتیجه برای اطلاع و تنویر افکار مردم بصورت فرامین در آورده و در دل سنگ نقش کرد مخصوصاً در سال‌های ۱۳ و ۱۴ سلطنت فعالیت اشوکا به منتهای عروج رسیده ۱۶ قطعه فرمان صادر کرده است که (۱۴) آن بیک مضمون به نقاط بعید امپراطوری در «جیرنار» Girnar «کتیاوار» «منهیرا» Manoehra و شاه باز گارهی (پنجاب) و (۱۲) آن با دو فرمان دیگر در مقام Dhauli

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 458 of 1362

« دهولی » « جانگدا Gangada (اوریسا) یافت شده است .

وضعیت سیاسی چگونگی رفتار اسوکا با ساکنین جنوب شرقی آریانا :

پیشتر متذکر شدیم که دامنهٔ امپراطوری موریا از سواحل گنگا تا حوضه ارغنداب انبساط داشت . در حقیقت قلمرو امپراطوری موریا از دو نوع خاك تشکیل شده بود یکی اصل خاك هندی که از « پاتالی پوترا » (اضلاع متحده بهار) و نایب السلطنتی های « اوانتی » Avanti ، « یوجاویني » Ujjavaini (مرکز و شمال هند) « کالنگا » Kalinga و « اورسا » Oressa و (ولایت مدراس) مرکب بود و هسته امپراطوری موریارا تشکیل میداد و دیگر مناطقه اریانای جنوبی یا صفحات جنوب هندو کوه که سلوکوس نیکاتور شاه یونانی شامی در اثر ضعف و شکست خویش حین مصالحه برای موریاها واگذاشت وایشان هم اینجارا موقتاً جزء قلمرو نفوذ خود نمودند .

باوجودیکه « سلوکوس نیکاتور » به استثنای باختر سه چهار ولایت بزرگ اریانا یاروپامیزادی (اراکوزی) درانجیان رابرای چندرا گوپتا گذاشته بود لی قراریکه ظاهراً معلوم میشود دو متن فرامین سنگی هم وانمود میکند باوجود آزادی که از طرف سلوکوس نیکاتور برای موریاها داده شد به تمام نقاط فوق الذکر اریانا بسط نفوذ و حکومت نتوانستند در باختر و سائر نقاط دوردست مثل آریاودرانجیان وارا کوزی مردان آزادمنش و عناصر باروح دست بهم داده و عنان اداره را به رؤسای خود سپردند چنانچه در اثر پشتیبانی و تقویه روح قومی بود که عناصر پراگنده یونانی نه تنها از زیر نفوذ موریاها برآمدند بلکه بلاد رنگ استقلال خویش رااز سلوسیدهای شامی هم احراز کردند .

موریاهای هند چون از شهامت اقوام آریانی بودند صلح سلوکوس نیکاتورا محض صلح تصور کرده در صدد استفاده های سوء و تجاوز نبرآمدند و چون میدانستند که اگر سلوکوس نیکاتور ولایات آریانا رابه ما بخشش هم کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 459 of 1362

باشند رؤسای محلی نقاط فوق کاهی زیر اثر تجاوزات نمی آیند از این رو همیشه با نرمی و ملایمت پیش می آمدند و به هیچ مسئله ئی به قوه متوسل نمیشدند . اگر محض به متن فرامین سنگی نگاه شود نفوذ سیاسی موریا محض به گندهارا منتهی میشود که آخرین حد آن به دره علیای کابل تماس داشت چنانچه این علاقه ها به نامهای گندهارا، کمبوجا یاوانا در فرامین سنگی ذکر شده که عبارت از سمت مشرقی و دره علیای کابل است . وضعیت امپراطور و چگونگی رفتار او با قبایل سرحدی و سمت مشرقی حالیه و حوضه کابل از روی کتیبه فرمان « کلنگا » بخوبی معلوم میشود و اراثه میکند که نفوذ زیادی بالای ایشان نداشت چنانچه ضمناً در کتیبه مذکور تذکار رفته : « . . . . آنها باید از من بترسند ، قول مرا باور کنند از من خوشبختی انتظار داشته باشند نه بدبختی دیگر باید بدانند که پادشاه تا حدی که ممکن است با ما به صبر و ملایمی رفتار میکند و بخاطر من باید به قوانین رحم و مروت پابند باشند تا دین و دنیا از آن ایشان باشند» (۱) پس بوضاحت معلوم میشود که امپراطور آشوکا از ترس اینکه به جنبش علنی اهالی مصادف نشود نسبت به اهالی مناطق جنوب هند و کوه و شرق آریانا با نظر خوش بینی و زبان شیرین پیش می آمد و سا کنین کهستانی وطن جزو صفحه معاهده سیلوکوس نیکاتور عملاً مطیع موریاها نبودند و شاهان موریا این مطلب را خوب می فهمیدند فقط برای حفاظت سلح و آرامش حکومت خود با آنها به سلوک ولیکوئی رفتار میکردند و تا حد امکان از در صبر و صلاحیت پیش می آمدند و اعزام قشون را برای سرزنش آنها مناسب نمی دیدند زیرا میدانستند که تسلط آنها بر آریانای جنوبی کاری است که روی صفحه ورق معاهده با سلوکوس نیکاتور شامی بمیان آمده و خود رؤسای آریانی قطعاً به این امر موافق نیستند و اگر استعمال اسلحه و قشون به میان آید نه تنها نفوذ آنها از این قطعات برداشته خواهد شد

(۱) صفحه ۵۱۵-۵۱۳ - ۱۲ کتاب کیمبریج هستری اف انديا مشاهده شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 460 of 1362

بلکه خطر مائی برای خاك هندی وتزلزلی درارکان امپراطوری موریا بمیان خواهد آمد .

دیانت بودائی و آریانا:

چیزیکه با گذارشات سلطنت خانواده موریا ومخصوصاً آشوکا درتاریخ این عصر آریانا بیشترقابل ذکر ومهم است مسئله دیانت وترویج آئین نو است.

ناگفته نماند که معمولاً بطرف شرق آریانا ، خاك هندو بطرف غرب آسیا سرزمین بین النهرین ، شام وفلسطین وشبه جزیره عربستان را کنون دین ودیانت میدانند زیراسمت عرب آسیا که وطن نژاد سامی است سرزمین ادیان سامی وخاك مرموز هند موالد جینیزم وبودیزم وهندوئیزم وغیره میباشد اگرچه درحقایق این مسئله گفتگوئی نیست ولی درین مسئله هم شبهه نباید داشت که اساس چندین دیانت بزرگ درخاك آریانا گذاشته شده وازین جا بهشرق وغرب نفوذ پیدا کرده است مثلاً آئین عصر ویدی و زورا ستر یزم که بیش ازمهاجرت درمیان آریائی های این سرزمین معمول ومروج بود وبامهاجرت بعضی شاخه های آنها بهدومملکت همسایه نشریافت وتنها عناصر پرستی قدیم آریائی وعصر ویدی چون داخل هند شد بامرور زمان تحولات نمود وازان بهتدریج برهمنی وجینیزم رواج یافت وشالوده تقریباً تمام مذاهب غیر سامی خطه هندشد ووقت بوقت دراثر مقتضیات زمان ومکان شاخه های متفرق برهمنی جینزم وبودیزم وهندوئیزم بمیان آمدهرفت . ازین جمله یکی دیانت بودائی است که تحت عنوان جدا گانه ازان مختصراً صحبت خواهیم کرد. این دیانت که درقرن ٦ ق م دربنارس بمیان آمد مدت تقریباً سه صدسال درخاك هند آنهم درقسمت مرکزی آن محدود ماند تاانیکه آشوکا در ٢٣٧ ق م بهسلطنت رسید ودر ٢٦٠ ق م دیانت بودائی راقبول کردوبنا گذاشت که توسط یك دسته مبلغین اصول آئین بورا درخاك هند وممالك مجاور وحتی به ممالك دورتر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 461 of 1362

انتشار دهد . درموقعیکه مبلغین آشو کا به آریانا می آمدند آثار برهمنی قدیم با بقایای دیانت ویدی هنوز باقی بوده و آئین اوستائی عمومیت کامل داشت وچون دیانت بودائی اززمان «آشوکا» به بعد بیش از هزار سال در آریانا عمومیت داشت و با تفصیلی که پسان ها داده خواهد شد قطعات کهستانی مملکت ما سرزمین مساعد و کانون نشو ونما واصلاح این دیانت گردید ودر هزار سال تاریخ مملکت از چند بن نقطهٔ نظر حیاتی ، فکری ، صنعتی ، وغیره تاثیرات عمیق افگند او ل مختصر تفصیلی درباب خود دیانت داده سپس ازورود مبلغین اشوکا و طرز انتشار این دیانت در آریانا صحبت میکنیم :

دیانت بودائی: بعضی از هندشناسان «بودا» را شخص افسانه ئی تصور میکنند دستهٔ ئی حیات واقعی تاریخی اورا قبولدار شده می نویسند که آنقدر افسانه واساطیر اطراف اورا فراگرفته که ظاهر کردن صورت شخصی او ازان همه پیرایه های افسانه ئی مشکل است ودستهٔ سوم چنین نظریه دارند که بودا اصلا زندگانی واقعی داشته وتشکیل سوانح حیاتی او آسان است . قرار نظریهٔ این دسته «بودا» اصلا شهزاده ئی بوده ازنوادهٔ جنگجویان (کشتری یا Kashtriya) وقبیلهٔ ساکیا Sakya وبنام «ساکیا مونی» یعنی «عاقل قبیلهٔ ساکیا» معروف شده است . این شهزاده بقول مورخین سیلان در حوالی ۵۶۳ وقرار عقیده عمومی در حوالی ۵۶۳ در شهر «کپی لاواستو» (قریب قریه پادریه Paderia در دومیلی شهر ناکان پور) در نیپال تولد شده است. مشارالیه اگر چه شهزاده بود و به دربار و حرم سرای پدر زندگانی شاهانه داشت به جاه و جلال و شکوه شاهی اعتنی نداده به سن ۲۹ سالگی خانوادهٔ خود را گذاشته به اسم «گوتاما» حیات منزوی انه در نواحی (پاژاگرا Pajagara) در «مگدها» یعنی بهار جنوبی بسر میبرد.

بعداز ۵-۶ سال انزوا وتجسس چون به معلوماتی که برهمن ها به او میدادند قانع نمیشد درشبی که به اصطلاح پیروان بودا آنرا «شب روشنی» گویند در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 462 of 1362

مقام «بدهه گایا» Bodhgaya به نصب العینی که می بالید رسید و در این شب «بدهه» یا «بودا» شد. این اسم از فعل سانسکریت «بدهه» اشتقاق شده و معنی آن این است: «کسی که بیدار شده باشد. کسیکه در اثر معلومات تازه منور شده باشد» وعین همین کلمهٔ «بدهه» تاحال در عرف امروزی ما درمورد زنان پیر سالخورده وباتجربه استعمال میشود بودا بعد ازینکه اولین خطابهٔ خود را در شهر بنارس ایراد نمود شروع به ترتیب قوانین خود «دارمه» Dharma، تشکیل دائره را بین «سامگه» Samgha نموده ودر حوزهٔ گنگا بنای تبلیغ را گذاشت.

دو پادشاه مقتدر وقت یکی «بندی سارا» پادشاه مگدهه (بهار، پایتخت آن پاجا گره) ودیگری «پراسنجت» پادشاه کوزالا Kosala (اود، پایتخت آن سراواستی) ازو حمایت می نمودند.

بودا سا کیامونی قرار نظریه مورخین سیلان در ۵۴۳ ق م وقرار عقیدهٔ عمومی در ۴۸۳ ق م بعمر ۸۰ سالگی درمقام «کوچی ناگارا» Kueingara وفات نموده است.

بودیزم در مراحل اولیه نه دین بود ونه فلسفهٔ داشت با این اگر در آن تعمق شود اساس آن شالوده فلسفی داشت و آن عبارت از مسئلهٔ (درد و پیدایش علاج آن بود) بودا به مریدان خود میگفت در باب پیدایش دنیا وسیر ت ساختمان آن صحبت نکنید که جزء ضیاع وقت چیز دیگری بدست نمی آید فقط این را بدانید که (درد) چیست وعلاج آن کدام است قرار روایات اساطیری درسال وفات بودا در «پاجا گره» محفل مذهبی تشکیل شده و سه نفر مریدان عمدهٔ او (انندا Ananep) (یوپالی Upali) و (کاسیاپا Kacyapa) سخنان او را گرد هم جمع نموده مجموعهٔ قوانین مذهبی بنام (تری پی تا کا Tripitaka) یعنی «سه سبد گل» تدوین نمودند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 463 of 1362

محفل مذهبی واعزام مبلغین: پیشتر ذکر شد که چون آشوکا داخل دیانت بودائی گردید شخصیت او سراسر عوض شد، چه زندگانی شخصی و چه امور کشورداری او همه شکل و صورت دیگر بخود گرفت و بزبان دیگر دورهٔ آغاز شد که میتوان آنرا عصر اصلاحات و رفورم امور مذهبی و کشوردار ی و غیره خواند. از کارهای برجستهٔ ئی که بسال یازدهم جلوس آشوکا (۲۵۹ ق م) نسبت میشود ریاست محفل مذهبی، موقوف کردن شکار شاهی، منع عیاشی و نشاط، بزرگتر از همه پیداشدن مفکورهٔ اعزام مبلغین است. قرار یکه از روی روایات تاریخی معلوم میشود درسال فوق الذکر در شهر «پاتالی پوترا» سومین محفل مذهبی تحت قیادت شخص شاه و ریاست عالم بزرگی موسوم به «موگالی پوتا تیسا» (۱) دایر گردیده و دران علاوه بر ترتیب و تنظیم قوانین مذهبی و یاره تصمیمات دیگر چنین فیصله شد که یك دسته مبلغین به نقاط غیر بودائی هند و ممالك همجوار وحتی کشورهای دورتر آسیای غربی شرق اروپا و افریقای شمالی فرستاده شود فرمان سنگی نمبر ۱۳ که باچهارده فرمان سنگی دیگر درسال چهاردهم جلوس خویش (۲۵۶ ق م) نشر نموده حاوی شرح و فهرست مفصل اسمای اشخاص و ممالکی است که شاه موریا اشوکا مبلغین و نمایندگان خویش رانزد آنها فرستاده است.

چون درین عصر دیانت بودائی در تمام صحنهٔ پهناور هند پهن نشده بود آشوکا مبلغین خود را علاوه برشهرها نزد قبایل و نقاط دورافتادهٔ هند نیز فرستاد چنانچه از دکن و هند مرکزی گرفته تا دامنه های بیم وحشی و پرجنگل همالیا همه جا مبلغین او رفت و آمد داشتند وحتی پسر و دختر خود را باهیئت مبلغین بطرف سیلان فرستاده بود.

(1) Moggalipputta Tissa

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 464 of 1362

درفرمان ٥ درقطاردوسه جای‌دیگر،موسوم‌به «راش تریکاس» Rashtrikas و «مراتا» Maratha از گندهارا هم‌اسم‌برده شده‌وفراریکه ازروی کتیبه های دیگر استنباط میشود مبلغی که‌در گندهارا وکشمیر، ونقاط‌شرقی آریانا اعزام شده بود «مجهان تیکا» Majjhantika یا «مد هیا ن تیکا» Madhyantika نام داشت علاوه بران «دهه مارا کیی تا» Dhammarakkhita و «مهاراکی تا» Maharakkhita دونفر مبلغ دیگر نیز بطرف آریانا آمده واز مملکت ها عبور کرده اند چنانچه طوریکه می‌نویسندا ولی به«ممالك غربی» ودومی‌نزد یونانی ها اعزام شده‌بود . ازین‌جا بوضاحت معلوم میشود که‌ازین‌سه مبلغ ، اولی در منطقهٔ پشاور وکشمیروسمت شرقی حالیه تاحدود کابل ودونفر دیگر در سائر نقاط آریانا وازآنجا نزدیونانی ها که‌در نقاط غربی آسیا وشرق اروپاو حتی شمال افریقا بودند فرستاده شده بود چنانچه آشوکا درفرامین سنگی خویش فخر میکند که‌نزد شاهان یاونا Yavana یعنی یونانی های غرب مثل انتیا کا Antiyaka (انتیو کوس‌دوم سلوسی) شاه شام‌وآسیای‌غربی (٢٦١-٢٤٦ ق‌م) «توارامایا» Turarmaya «پتولمی‌فیلاد لف» شاه مصر (٢٨٥-٢٤٧ ق‌م) «انتی کنا» Antikena انتیگون ، و«ما گس» Magas شاه سیرین Cyrene در افریقای‌شمالی برادر اندریتولمی (٢٨٥-٢٥٨ ق‌م)، «انتی گونوس گوهاتس» Antigonos Gomatos شاه‌مقدونیه (٢٧٧-٢٣٩ ق‌م) واسکندرشاه اپیروس Epirus (٢٧٢ ق‌م) نماینده‌ومبلغ‌فرستاده است . (١) ازروی تاریخ سلطنت کسانی که آشوکا نزدآنها مبلغ فرستاده چنین معلوم میشود که سال اعزام آنها به (٢٥٨ ق‌م) موافق بوده‌زیرا این سال در دورهٔ زمامداری تمام ایشان موجود است وچون درین وقت «دیودوتس» موسس سلطنت مستقل باختر ظهور نکرده بود اسم او در فرامین سنگی اشوکا ذکر نشده است

(١) آشوکا ، تالیف ونست سمیت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 465 of 1362

بعبارت دیگر مبلغین شاه موریا تقریباً ۸ سال قبل از اعلان سلطنت مستقل باختر شروع به تبلیغ دین بودائی در شمال هندو گندهارا نموده‌ودر اوائل قرن ۲ ق‌م آئین نو به‌شمال‌هندو کش در باختر سرایت کرده‌است‌تبلیغات مذهبی نزدشاهان یونانی‌فوق‌الذکر که‌درین‌وقت خارج از خاك اریانادر شام وسمت های غربی اسیا وشرق اروپا وشمال‌افریقا حکمفرمائی‌داشتند نتیجه نداد . اسیای مرکزی‌هم چند قرن بعد در عصر کوشانی‌ها وبدست مبلغین آریانی دا خل دیانت بودائی شد . تنها دیانت نو در ین وقت یعنی در اواسط قرن ۳ ق م در سمت شرقی آریانا در گندهارا انبساط یافت واخرین حدود آن در ین وقت درهٔ علیا کابل بودواز کشمیر تا کا پیسا اولین پارچه خاك آریانا است که‌دین بودائی در عصرخود آشو کا در آنجا شیوع یافت وباوجود یکه این علاقه‌از « مگده » یعنی‌زمین خاص بودائی‌دور بودبه کم وقت به اندازه اهمیت و مرکزیت پیدا کرد که انرا «سرزمین‌موعود» خطاب می‌نمودند .

سقوط آخرین عناصر موریا از درهٔ کابل : اشو کا در کتیبه‌های خود جنیکه‌از مبلغین بودائی واعزام انها نزد شاهان یونانی اسیا سخن میز ند از « دیودوتس » موسس سلطنت مستقل یونان وباختری چیزی نمیگوید واضح معلوم میشود که درین وقت هنوز باختر استقلال نگرفته بود وچون نام « انتیا کا » یعنی‌انتیو کوش دوم سلوسی در کتیبه های او برده شده به صراحت تمام معلوم میشود که باختر هنوز بدست حکمرانان خاندان سلوسی شام اداره میشد . چون « دیودوتس » موسس آینده سلطنت مستقل یونان وباختری از طرف انتیو کوش اول حکمران باختر بود شبهه نمی ماند که این شخص در زمان اشو کا ودورهٔ نفوذ موریا در جنوب هندو کوه بقسم حکمران در باختر امریت داشت و در وقت‌اشو کا هنوز اعلان‌استقلال نکرده بود بعداز ۲۵۰ ق م که دیودوتس در باختر اعلان استقلال نمود جنوب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 466 of 1362

هندو کش درعصر زمامداری او وپسرش دیودوتس دوم بهمان وضع سابق بدست حکام موریابود واین وضعیت تا زمان تخت نشینی اوتیدموس دوام کرد.

چون اوتیدموس پادشاه باختر شد. انتیوکوس سوم خاندان سلوسی بقصد جنگ او وارساسی هائی که در پارتیابه رویهٔ باختر اعلان استقلال نموده بودند برآمد. آنچه که مابین انتیوکوس سوم و «ایوتیدموس» پادشاه باختر واقع شد در جلد دوم بجایش خواهد آمد اینجا مختصراً اشاره میشود که چون صلح وصلاحیت بین این دوپادشاه برقرارشد، شاه یونانی شامی استقلال باختر و حقوق سلطنت ایوتیدموس را شناخته از راه جنوب هندوکوه و دره کابل وغزنی وارا کوزی پس به شام مراجعت کرد.

آخرین حکمران یا امیر موریا که درین وقت در درهٔ کابل حکومت میکرد (سوفاگزنس) نام داشت. مشارالیه تا اوائل دوره زمامداری ایوتیدموس شاه باختر هم در علاقه گندهارا وقسمت های غربی درهٔ کابل نفوذ داشت. چون استقلال ایوتیدموس ازطرف انتیوکوس سوم خاندان سلوسی شناخته شد شاه باختر به طرف جنوب هندوکش لشکر کشیده به نفوذ و امریت موریا ها در دره کابل خاتمه داد و صفحات جنوب هندوکش هم جزو قلمرو سلطنت مستقل یونان و باختری شد وایوتیدموس اول پادشاه مستقل یونان و باختری است که از مرکز خویش باختر به تمام آریانا حاکمیت داشت.

* * *

طوریکه دراول ازین مبحث متذکر شدیم همان طوریکه ورود اسکندر وحملات او درهند باعث تشکیل اولین سلطنت تاریخی موریا درآن دیارشد، پس رفتن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 467 of 1362

اسکندر وتجزیه‌شدن امپراطوری او و بالاخره ضعف حکمرانان دودمان یونانی سلوسی شامی در آریانا زمینه را برای تجاوز موریاها درجنوب شرقی کشورما فراهم کرد بعبارت دیگر نفوذ موریاها درجنوب هندو کش یکی از نتایج مستقیم قشون کشی های اسکندر درشرق ومخصوصاً درهند بشمارمیرود که بعداز دوره موقتی با ظهور سلطنت مستقل آریانی « یونان وباختری » خاتمه می پذیرد. با اختتام نفوذ موریاها درجنوب هندو کش دورهٔ هرج ومرجی که میتوان آنرا درتاریخ آریانا دوره « قشونکشی‌ها » نامید به پایان رسیده ومجدداً یك سلطنت مقتدر آریانی بنام دولت یونان وباختری عرض وجود میکند. بناءً علیه بیاد اختتام این بحران بزرگ جلد اول تاریخ افغانستان قدیم را خاتمه داده وجلد دوم را با ظهور و تشکیل سلطنت مستقل آریانی یونان وباختری آغاز میکنیم ومن الله التوفیق..

خاتمه جلد اول

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 468 of 1362

فهرست اسماء رجال و قبایل

حرف ا

ابو علی بلخی، ۲۱۰
ابو المويد بلخی، ۲۱۰
ابو شکور بلخی، ۲۱۰
ابوت، (میجر)، ۴۱۵
ابن فقیه، ۲۲۸
ابهی سارء، ۴۰۸، ۴۲۲
اتویا (ابتن)، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴
اتار، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷
اتمان زائی (قبیله)، ۷۲
اتروسک، ۳
اتروپاتس، ۴۰۳
اتالوس، ۴۱۴
ایام تپات، ۳۰۹، ۳۰۶
ایریدی، (قبیله)، ۱۰۱
ایالا، ۱۳۰
اپاریتی (قبیله)، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱
اپولودوروس، ۴۴
اجنور، ۴۲۹
احمد بن اسماعیل ۲۱۰
احمد زائی (قبیله) ۷۲
ادریسی، ۳۹۱
ادریگو، ۹۵
ادیتیا، ۱۵۰، ۳۰۶
اهایر، ۶۴
ارترمکدونل، ۵۳، ۵۴، ۶۰
۸۶، ۱۳۷، ۱۵۴
ارجت اسپه، ۲۴۸، ۲۵۴
۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹
اروت اسپه، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰
ارتاگرارسس، ۳۱۳
آریا، ۸، ۹، ۱۰، ۲۶، ۲۷
۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵
۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۶
۶۳، ۶۵، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۹۷
۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۵
۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۶۰
۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 469 of 1362

۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۲۸ ،
۲٤۸ ، ۲٦٥ ، ۲۹۸ ، ۳۱۷ ،
۳۲۱ ، ۳۲٥ ، ۳۳٤
آرین ، آریان ، ۱٦ ، ۳۸۲ ،
۳۸۸ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹٦ ،
٤۰۹ ، ٤۱۱ ، ٤۱۲ ، ٤۱۳ ،
٤۱٥ ، ٤۱٦ .
آریا (دختر یاما) ۲۲۰
آریامن ، ۳۲۰
آریا سپه ، ٤۲ ، ۲۳۸ ، ۲۹۱
۳۷٤
آریاکی ، ٤۱
اریکیوس ۳۹۲
اریمازس ٤۰۱
آرد شیر ۱۹۸ ، ۳٥۹ ، ۳٦۳
آردشیر (دوم) ۳۱٤
ارته باز یوس ، ۳۷۸ ، ۳۹۲ ،
٤۰۰ ، ٤۰۱ ، ٤۰۳ ،
ارزامس ، ۳۹۳ ، ٤۰۰ ،
اری‌ماسپی ، ۳۷٥ ،
ارچیلاس ، ۳۹۲ ،
اریستوفیل ، ٤۲ ،
اراتوس‌تنس ، ٤٤ ، ۲۸۰
اوروتت‌نرا ، ۱۹۱
ارتواك ، ۲۳۱ ، ۲۳۲
ارتواز ، ۲۳۲
ارتکزارس ، ۳۱۳
ارتینت ، ۹۲
ارتاکزوس ، ۳۱٤
ارچیپ ، ۲٦۱
اربونیوس ، ۱۹٤
اری‌سانتی (قبیله) ۳٤۲
ارجونایانا (قبیله) ۸۳
ارساس ، ۹۰ ، ۳۷۳
ارشك ، ۳۷۲
آزادخان ، ۱۰۸
ازهی دهاکا (ضحاك) ، ۲۲۹ ،
۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲٦٥ ، ۲٦٦ ،
۲۸۱ ،
ازوناکس ، ۱۹۳ ،
استیاگ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵٤ ،
اسپاکو ، ۳۵۱ ،
اسکندر ، ٤۲ ، ۸۳ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ،
۱۹٤ ، ۱۹٥ ، ۱۹۷ ، ۲۰٦ ، ۲٥۲ ،
۲٦٤ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۱۷ ،
۳٦۰ ، ۳٦۱ ، ۳٦٤ ، ۳٦٥ ، ۳٦٦ ،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 470 of 1362

٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠،
٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٤، ٣٧٥: ٣٧٦
٣٧٧، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٣
٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨
٣٨٩، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤:
٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٩: ٤٠٠
٤٠١، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦،
٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢،
٤٢٧، ٤٢٩: ٤٣٠، ٤٣٢، ٤٣٣
٤٤٦، ٤٤٧
استرابو، ٤٤، ٤٥، ٩١، ١٠٢،
٢٧٧، ٢٨٠، ٣٨٠، ٣٩٠، ٣٩٩،
٤٣٤، ٤٣٥
استیفن، ٣٥٤
استاتس، ٤٠٣
اسپاسی (قبیله)، ٤١١
اساکنی (قبیله) ٤١٠، ٤١٢،
٤١٣، ٤٢٠
اسواکا (قبیله)، ٤١٠
اساکنوس، ٤١٣
اساگارتا، ٢٧٠
اسفندیار، ٢٨٦
اسون، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ١٣١
اسورا (قبیله)، ٩٨
اسوکا یا اشوکا، ٦٥، ٢٥٧
٢٩٩، ٤٢٦، ٤٣١، ٤٣٥، ٤٣٦
٤٣٧، ٤٣٨، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٣
٤٤٠،
اسدی، ٢١٠
اشی، ٣١٥
اشا وهشته، ٣٠٣، ٣١٧
اشور با نیپال، ٣٣٨، ٣٤٩
٣٥٠
اشور(رب النوع)، ٣٣٧
اشارهادون، ٣٣٨، ٣٤٤، ٣٥٣
اشته اروانت، ٢٥٤
اشور ایدل ایلی، ٣٥٠
اشیل، ٣٦٥، ٤٠٤
اطرط، ٢٦٣
افراسیاب، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥
٢٥٦، ٢٥٩
افریدی ها(قبیله)، ٩٣، ١٠١
افلاطون، ١٩٣
افغان، ٤٦، ٩٢، ١٠٧، ١٠٨
١٢٤، ١٣٢، ١٣٦، ١٣٧، ٢٨٠
٣٧٩، ٤١٠

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 471 of 1362

اکوفیس، ٤٢٠
اگاتاس، ١٩٤
اگوناکس، ١٩٣
اگریاسپی، ٣٧٥
اگنی، ٦٠، ٦٢، ١٢٤، ١٤٦،
١٤٩، ١٥١، ١٦٩، ٣٠٦، ٣٠٧،
اگزنفون، ٣٥٣
اگزرس، ٣١٤
الکتاس، ٤١٤
البرماله، ٤٢٤
الی تروکاداس، ٤٣٤
الیما (قبیله) ٧٤، ٨٣، ٨٦، ٨٩،
٩٤، ٩٥، ١٠٣، ١٠٤،
امادی (مادها)، ٩، ١١٥، ١٧٠،
١٧١، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٤،
١٩٧، ٢٣١، ٢٦٦، ٢٦٩، ٣٤١،
٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٨،
٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٤،
٣٥٧، ٣٦١،
امبی، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤٢١،
٤٢٢، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١،
امین‌قاس، ٣٦٥، ٤٠٢، ٤٠٧،
امون، ٣٦٦، ٣٨٤، ٤٠٦
امشه‌سپنته، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٦،
٣٠٧،
امرتات، ٣٠٣،
امی‌تراکاتس، ٤٣٤
امی‌تاخادا، ٤٣٤،
امی‌تاگاتا، ٤٣٤،
امی‌نوس، ٣٩٤،
امیل‌ترنکلس، ٤١١،
امورایوس، ٣٥٧،
اناهید، ٣١٢،
انائیس، ٣١٢،
انسیقا، ١٩٨، ٢٣١، ٢٣٣،
٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٥٠،
٢٥٤، ٢٥٩، ٢٩٠، ٣٠٩،
٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣،
٣١٤، ٣١٥،
انداندا، ٤٤٢
اندرانی، ١٣٠
اندروس، ١٣٠، ٢١، ٢٣،
اندراس، ١٩٥
اندرا، ٣٤، ٦١، ٦٢، ٩٦، ٩٧،
٩٨، ١١٢، ١٢٤، ١٤٢، ١٤٦،
١٤٧، ١٤٨، ١٥١، ١٦٨،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 472 of 1362

١٦٩ ، ٣١٤ ،
انو (قبيله) ٨٦ ، ٨٩ ،
اندرة برتلو ٤٢ ، ١٠٠ ، ١٠١
، ١٠٣
انتيكل دو پرون ، ٢٩ .
انگر و مينو ، ٢١٨ ، ٢٢٥ ،
٣٠٢ ، ٣٠٣ ،
اندرو ماش يوري پيد ، ٤٠٦
انتي پاتر ، ٤٠٩ ، ٤٣٠ ،
انتيو كوش ، ٤٢٥ ، ٤٣٥ ،
٤٤٤ ، ٤٤٥ ، ٤٤٦
انتي كنا ، ٤٤٤ ، ٤٤٥ ،
انتي گون ، انتي گونس ، ٤٢٥
٤٣٢ ، ٤٣٣ ، ٤٤٤ ،
انتي گونوس گوماتس ، ٤٤٤
انتيا كنا ، ٤٤٤
او پرت ، ٣٤٢
اوانس ، ٢٦٨ ،
اولين ابوت ، ٢٧٠ ، ٢٧١
اور ٧ ، ٢٤ ، ٣٣٧
اور و مازس ، ١٩٣
الميباس ؛ ٣٦٥ ، ٤٢٥
اور گيتي ، ٣٧٥
او كسي داتس ، ٤٠٣
او گزيارتس ، اكسيارتس ، ٢٦٧
٤٠٣ ، ٤٢٨
اولدنبر ك ٦٥
اومفيس ، ٤٢٢ ، ٤٢٩ ، ٤٣٠
او كس ، ٣٥٩
ايستواستر ، ١٩١
ايسيدور ، ٢٩٢ ، ٢٧٣ ، ٣٧٧ ، ٣
ايثمار ، ٣٣٦ ، ٣٣٧
ايوروالكشايا ، ٢٣٣ ، ٢٣٤
ايوروواساره ، ٢٤٥
ايتهامتر ، ١٢
ايو ، ٩٨
ايزيدورخارا كسي ، ٣٧٢
ايري ژيوس ، ٣٧٨ ، ٣٧٩
ايوزيروس ، ١٩٤
ايومنس ، ٤٢٩ ، ٤٣٠
ايوتيدموس ، ٤٤٦
ايو كراتيدس ، ٣٩١
ايو ـ هوس ، ايوداموس ، ٤٢٦
٤٢٩ ، ٤٣٠
ايريو (ايرج) ، ١٩١ ، ٢٣٤ ، ٢٥٠

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 473 of 1362

اهورامزدا ٢٣، ١٢٤، ٢٢٤، ٣٠٢
٣٠٣، ٣٠٥، ٣٠٨، ٣١١، ٣١٤
اهریمن ٢٢٥، ٢٧٢، ٢٧٧
٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١

حرف ب

بابك ١٩٨
بابهرو ٩٥
باردیا ٣٥٨، ٣٦٣
باگوداراس ٣٨٨
بارسائنتس ٣٧٣
بریگوس ٩٤، ٩٧
برون هوفر ٧٨
برت ٧٦
بارتولد ٢٦، ٢٧٣، ٢٨٠
بالاکروس ٤١٨
برانس ٤٠٠
بریسیا (قبیله) ١٠٥، ١٠٦
١٠٨، ١٠٩
بریخی (قبیله) ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩
بریج ١٠٧
برهما ١٢٣
برکین ١٤٥، ٢٣٦
برهمانا ٣٦
بستواری ٢٥٥، ٢٥٩، ٢٦٠
بندوسارا ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٤٢
بطلیموس ١٦، ٤٢، ٤٤، ٧٢
٩١، ٩٣، ١٠٠، ١٠١، ٢٩١
٢٩٤، ٣٧٢، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧
٣٨٠، ٣٨٣، ٣٨٩، ٣٩١،
٣٩٤،
بطلیموس (ژئوگرال) ٣٩٥، ٤٠٠
٤١٠، ٤١١، ٤٢٥
بارتولمهٔ ١٨٨
برسنتنس ١٠٥
بسوس ٣٦، ٣٦٩، ٣٧٠
٣٧٢، ٣٧٨، ٣٨١، ٣٨٤
٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٨، ٣٨٩
٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥
٣٩٦، ٤٠٠، ٤٠٣
بورنف ١٦، ١٨٩، ٣٧٧
بیلو ٤٤، ٩٣، ١٠١
بیولر ٦٥
بیکوس ٤٢٠
بکتریوا (قبیله) ١٠٢

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 474 of 1362

بن‌زبر، ٢٧٠
بل(قوم) ٣٣٨،
بلوشة، ٢٦١
بلوچی، ١٦
بلوچ، ١٧
بوریسو، ١١٠
بودا(بدهه)، ٤١٤، ٤٣٢
بوس(قبیله)، ٣٤٢
بودی(ه)، ٣٤٢
بهاراته (قبیله)، ٣٨، ٤٠، ٨٠
٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٦، ٨٧، ٨٨
٨٩، ٩٠، ١٦٧
بهارادوجا(قبیله)، ٨٣
بهالانا(قبیله)، ٧٧، ٨٩، ٩٤
بهادرا، ٨٢
بهالا، ٨٢
بهوجیو، ١٣١

حرف پ

پاراتا کنها(قبیله) ٣٤٢،
پارمن یو، ٣٧٤، ٤٠٥
پاروس،پوروس ٤٠٨، ٤٢٢
٤٢٦، ٤٢٩، ٤٣٠
پارسوا، ٩، ١١٥، ١٧٠، ١٧١
١٧٦، ١٧٧، ٢٣١، ٢٦٦، ٢٦٩
٣٤١، ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٤٨
٣٥٠، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥
٣٦١
پاترو کلس ٤٣٥،
پاسارگ د(قبیله)، ٣٥٤، ٣٥٥
٣٦١،
پاشنگ ٢٤٦،
پاراواتا(قبیله) ١٠٥،
پاندور ٣٨٤،
پارنیان(قبیله) ١٠٥،
پازاتا ٣١٤، ٣٢٢
پاریتی، ١٠١
پانی(قبیله) ١٠٥
پانی‌نی، ٨٣، ١٦٣
پکتها(قبیله) ٢، ٧، ٨٣، ٨٦، ٨٩
٩٠، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧
٩٨، ٩٩، ١٠٣، ١٣٧، ١٤٧
پانتالیان(قبیله) ٢٥٤
پترسن، ٤١٦
پکتویس ٨٣، ٨٦، ٨٩، ٩٢

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 475 of 1362

پختون ۸۳،۸۶،۸۹،۹۰،۹۲
۹۴،۱۰۲،۱۴۰
پتاتی ۲۳۴
پنکه جانا ۸۶،۸۷،۸۹
پیترا سپه ۱۹۱
پتولمه ۴۴۴
پتولمه فیلادلف ۴۳۵، ۴۴۴
پرانیکوس ۴۰۵
پراسنجت ۴۴۲
پرکولاؤس ۳۹۹
پردیکاس ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۹
۴۲۱، ۴۲۵
پریتی وی ۱۴۶
پرومته ۳۸۴
پرسوئس (قبیله) ۹۲
پرزی لوسکی ۳۵، ۸۲، ۸۳
پورو (قبیله) ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۸
پوروشسپه ۱۹۱، ۲۴۸
پلوتارك ۳۷۴، ۴۰۶، ۴۲۴
پورچست ۱۹۱، ۱۹۲
پورداود ۱۹۵، ۳۲۱
پشانا ۲۵۴
پیتون ۴۰۱، ۴۲۹
پلینی ۴۴، ۹۱، ۱۰۴، ۱۹۳
۱۹۶، ۲۹۲، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۳۵
پزارد ۸
پژواك ۹۴، ۱۲۴
پشوسینغا ۲۵۹
پشوتان سنجا نا (داراب دستور)
۲۷۹، ۳۱۰، ۳۲۱
پشتون ۳۸
پکته ۹۶
پومپلی ۱۴، ۲۳
پوراوا ۸۷
پی رون ۴۰۵
پی تونا ۲۳۴
پی ری کا ۲۳۴
پیشل ۹۷
پهلوا (خاندان) ۱۰۰

حرف ت

تاتر ویانت ۲۵۴
تاپور ها ۳۶۹
تاجیك ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
تخمه اروپا ۲۱۵

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 476 of 1362

تردمپ، ١٦٤، ٣٣٣
تراول، ٤١٧
تریاوانت، ٢٨٧
ترو گوس پومپیوس، ١٩٣
تری دانس، ١٩٨، ٣٧٥
تری یاسپس، ٤٠٨
ترئه ور، ١١٠، ١١٢
١١٣، ٢٧٦
تریتا، ٢٢٢
تریتو نا، ١٩١، ٢٢١، ٢٣١
٢٣٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٢، ٢٨١
ترتسو، ٨٦، ٨٩، ٩٤
تراسا داسیو، ٩٦
توریا، ١٧٤، ٢٠٢، ٢٠٨، ٢٣٠
٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٥٣، ٢٥٦
٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٩٢، ٣٢٧
توروایانا، ٩٧، ٩٨
تواشتار، ١٤٧
تور واسا، ٨٦، ٨٩
تور ی (قبیله)، ٧٢
تونان خامون، ٢٥
تور اهایا، ٤٤٤
تور، ٢٦٣
تورا، ١٧٥، ١٨٠، ١٨٣
تورهاو، ٢٦٠
توماسك، ١٧٨، ٣٧٢
تنسار، ١٩٨
تکسیل، ٤٢٢
تیت، ١٠٧
تیسپس، ٢٠٣
توزیا (طوس) ٢٤٦
تیگت پلیسر، ١٩٧، ٢٦٤، ٢٧٠
٢٧١، ٣٣٥، ٣٣٨، ٣٤٨
تیمور، ١٧، ١٠٨
تیون، ١٩٤

حرف ج

جام اسپه، ١٩١، ١٩٢، ٢٥٢
٢٥٩، ٢٦٠
جلال الدین فیروز شاه، ١٠٨
جم (جمشید)، ٢٢٢، ٢٢٤
٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١
٢٣٢، ٢٣٨، ٢٤٢ (یاما و یما
هم ملاحظه شود.)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 477 of 1362

حرف چ

چندرا گوپتا ٤٣٠، ٤٣١
٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٨
چشپش، ٣٥٥

حرف ح

حسن‌پیرنیا، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٥
٣٤٧

حرف خ

ختك (قبیله)، ١٠١
خشایارشا، ٣١٤،
٣٥٩، ٣٦٣، ٣٦٥، ٣٦٨
خشاتراسوکا، ٢٤٦
خشه‌ترم وریا ٣٠٣

حرف د

داسا(قبیله)، ١٠٥،
دادیکی، ٩٣، ٩٩، ١٠٢، ١٠٣
١٠٤
دارادری، ١٠٢،
دارائدی، ١٠٢
دادی، ٩٣،
داریوش، ١٩٤، ١٩٧، ٢٦٤،
٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١، ٣١٤، ٣٥٨،
٣٥٩، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٦، ٣٦٧،
٣٦٨، ٣٨٧، ٤٠٤،
داریوش کودومانوس(داریوش سوم)
٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦٢، ٣٦٥، ٣٦٨،
دارا، ٣٦٥،
دانیو، ١٧٥، ١٨٣، ٢٠٨،
داردی، ١٠٤،
دارد، ١٠٤،
دار مستتر، ٩٩، ١١٣، ١٥٣،
١٦٤، ١٨٧، ١٨٨، ١٩٨، ٢٠١،
٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٤٠، ٢٤٣،
٢٥٥، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٤، ٢٨٦،
٢٨٧، ٢٩١، ٣١٠، ٣٣٣،
داس(چندرا)، ٣٧٠، ٧٥، ٨٦، ٩٨
٢٨٠،
داساورجا، ٩٦،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 478 of 1362

داکیو، ۱۰۳،
دراویدی، ۱۰، ۱۷۶۱۶۹،
۱۷۷، ۳۱۹، ۳۴۱
درانجی، ۱۶،
دره گوگی (قوم) ۳۷۶
داسیوس، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۴۷،
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۸۴، ۲۴۲، ۲۶۵،
درویش خیل (قبیله) ۷۶
دریوهو (قبیله)، ۷۶، ۸۹، ۹۰، ۹۴
دردی، ۱۰۲
دونکر، ۲۰۸، ۲۴۹، ۲۵۰،
۲۶۰، ۳۴۶
دقیقی، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۲۶،
۲۷۷
درواسپه، ۲۳۱، ۲۷۱، ۲۵۴
درشینیکا، ۲۰۴
دیوکو، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷
۳۴۸
دربیک (قبیله) ۳۵۷، ۳۶۳
دینون، ۱۹۳
دیودوروس، ۱۹۳، ۳۷۵
دیو کریسوستم، ۱۹۳
دیو، ۳۰۶
دیوا، ۳۰۶
دیواداسا، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۸
۱۰۵، ۱۰۶
دیوس، ۱۴۶
دیودتس، ۴۲۵، ۴۳۳، ۴۴۴،
۴۴۵، ۴۴۶
دی‌ماکوس، ۴۳۴
دمتریوس، ۳۷۵، ۳۸۳
دهمارا کی تا، ۴۴۴
دهاله، ۲۳۹، ۲۷۸

حرف ذ

ذکریای قزوینی، ۲۲۸

حرف ر

راشنو، ۳۱۵
راولنسن، ۱۰۰، ۱۰۲، ۳۱۲
۳۴۲، ۳۵۴
راکشا ۳۰۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 479 of 1362

رامسر ، ١١٤ رستم ، ٢٣٤
ربخ کان ، ٢٦٠ رونه گرو سه ، ١٧٨ ، ٣٣٦
ریسن ، ٣٥٧ ، ٤٣١ ، ٣٤٠
رجیسوان ، ٩٦ رکسانه ، رحشانه ، روشانه ، رخشانه
رود ، ٧٦ ٤٠٣ ، ٤٠٤ ، ٤٠٥ ، ٤٢٥ ، ٤٢٨

حرف ز

زیمر ، ٧٦ ، ١١٨ ، ١٢٦ ٢١١ ، ٢١٢ ، ٢١٦ ، ٢٢٧ ، ٢٤٨
زری واری (زریر) ٢٥٠ ، ٢٥١ ٢٥٠ ، ٢٥١ ، ٢٥٢ ، ٢٥٣ ، ٢٥٤
٢٥٥ ، ٢٥٧ ، ٢٥٨ ، ٢٥٩ ٢٥٨ ، ٢٥٩ ، ٢٦٠ ، ٢٦٣
٢٦٠ ٢٦٧ ، ٢٧١ ، ٢٧٦ ، ٢٧٨
زرتشتر ، ١٨٥ ، ١٨٦ ، ١٨٧ ٢٩٧ ، ٣٠١ ، ٣٠٥ ، ٣٠٧
١٨٨ ، ١٨٩ ، ١٩٠ ، ١٩١ ، ١٩٢ ٣٠٩ ، ٣١١ ، ٣٢١ ، ٣٣٢
١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٦ ، ١٩٩ ، ٢٠٢ زربخی ، ١٦

حرف ژ

ژول ایزاك ، ٤٢٤ ٣٩٣ ، ٣٩٤ ، ٣٩٧ ، ٣٩٨
ژوپیتر ، ٣٨٤ ٤٠٠ ، ٤٠٣ ،
ژوگی ، ٣٧١ ، ٣٧٣ ، ٣٨١ ژورژ پواسون ، ٢٩

حرف س

ساناکیا ، ٤٣٠ ٣٧٢ ، ٣٧٣ ، ٣٧٦ ، ٣٧٨ .
ساکیامونی ، ٤٤٠ ٣٧٩ ، ٣٩٢ ، ٤٠٠ ،
ساکیا (قبیله) ٤٤١ ساگارتها ، ٣٥٤
سائی بارزانس ، ٣٧٠ ، ٣٧١ سارگون ، ٣٣٨ ، ٣٤٤ ، ٣٦٤

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 480 of 1362

ساویتار، ١٤٥: ١٤٦
ساسی، ١٣٠
ساوشیانی، ٢٧٨
ساما: ٢٣٢، ٢٣٤
سالمانسار، ١٩٧، ٢٦٤: ٢٥٢،
٢٧٠، ٣٣٨، ٣٤٣،
سبوس، ٢٦١
ستاکیدی، (قبیله) ٩٣: ٩٩،
١٠٠،
ست کوسو (قبیله) ١٠٠
ستاکوی، ١٠٠
ستاندر، ٤٢٨
ستزیاس: ٣٥٧
ستازانور، ستاساتور، ٣٩٣،
٤٠٠، ٤٢٨،
ستروخانها، ٣٤٢
ستاویزا، ٣١٥
ساندرو کوتس، ٤٢٦، ٤٣٠،
٤٣١:
سپی تامش: ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧،
٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٢
سپی تری داتس، ٤٠٥
سپیتیراسپه، ١٩١
سپین جوروشا، ٢٥،
سپینتو داتا (سپین دات)
(اسفندیار)، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٦٠،
٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٥،
سپینتاارمتی ٣٠٣،
سپنته مینو، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٨،
سپیکل، ٢٥١، ٢٥٣،
سرکون، ١٧٨،
سراورل استن ١٥٣، ١٥٥،
٢٩١، ٢٩٢، ٣٠٦، ٣١٦، ٤٠٣،
٤١٢، ٤١٣، ٤١٥،
سرجان مارشل، ٣١١، ٤٠٨، ٤٢٢
سرپرسی سایکس، ٢٧٦، ٣٤٨
٣٧٣، ٣٧٥، ٣٩٤، ٣٩٨، ٤٢٨
سرایپس، ٤٢٤،
سگارتی (قبیله)، ٢٧٠،
سمیرامیس، ١٩٤، ١٩٧، ٢٦٦،
٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١،
سمردیس، ٣٥٨،
سناخریب، ٣٣٨، ٣٤٨، ٣٤٤،
سئوس، ٤٠٠،
سنت توماس، ١٠٠،
سن پول، ٤٣٦.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 481 of 1362

سناوی دها کا، ٢٣٤،
سودرا، ٣٦،
سوان هاواك، ٢٣١، ٢٣٢
سوفا گازنس، ٤٤٦
سویداس، ١٩٤
سودابه، ٢٤٣
سولو کوس، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٨، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٣٩
سوداس، ٨٤، ٨٨، ٨٩، ٩٨
سوریا، ١٣٠، ١٤١، ١٤٦
سودرا، ١٧٦، ١٧٧
سوزهی پیکاخ کان، ٢٦٠
سوما، ١٤٢، ١٤٦، ١٤٩، ١٥١، ٢٠٦
سیت، ٨٢
سینا، ١٥٢
سیلون لوی، ٨٤، ٨٥، ١٦٧، ٤٣٠
سیروس، ١٩٧، ٢٦٣، ٢٦٤، ٣٥١، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨
٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣
سیا گرارس، ٣٤٩، ٣٥٠
سی سی کوپتس، ٤١٧، ٤١٩
سیماس، ٢٦٨
سی بیرتیاس، ٤٢٨

حرف ش

شارل اوتران، ٣١٥
شاندراداس، ٧٠، ٧٥، ٧٨، ٨٧
شلم نصر، ٣٤٣، ٣٥٢
شم، ٢٦٢
شماش، ٣٣٦
شورتز، ٣٨٥
شوشیناك، ٢٥
شورخ کان، ٢٦٠
شیاوانا، ٩٧، ١٣١
شیو، ٨٩، ٩٤، ٩٥، ٣١٤
شهرناز، ٢٣٢
شیرانی (قبیله)، ١٥٧

حرف ض

ضحاك، ٢٣٤

حرف ط

طورك، ٢٦٣
طهمورث، ٢١٥

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 482 of 1362

حرف ع

عمربن الارزق ، ٢٢٨

حرف ف

فتح خان ، ١٠٧ ، ١٠٩
فرااورتس ، ٣٤٨،٣٤٩،٣٥٣
٣٥٤
فارساماتس ، ٤٠٠
فراواستی ، ٣١٧،٣١٨، ٣٢٦
٣٩٢
فراعنه ، ٢٥
فراتافرون، ٣٧٩
فرنکیس ، ٢٤٣
فراشترا ، ١٩١ ، ١٩٢ ، ٢٥٢
٢٥٩ ، ٢٦٠
فوشه، ٢٩٩ ، ٣٨٢
فورملی (قوم) ، ٢٧٩
فرانسوالنورمانت، ٣١
فراتافرنس ، ٤٠٠،٤٠٣
فردوسی ، ٢١٠،٢٣٠،٢٣٧،٢٤٢
فریدون ، ٢٢١ ، ٢٣١ ، ٢٣٢
٢٤٢ ، ٢٨١
فیلیپ ، فیلیپس ، ٤٢٦ ، ٤٢٩
٣٨٢ ، ٤٠٥ ، ٤٠٦
فیلوناس، ٣٧٤ ، ٣٧٥ ، ٤٠٥

حرف ك

کانوا (خانواده) ، ٦١ ، ٩٦
کاسپاپا، ٤٤٢
کاسندر ، ٤٢٥
کاتائس ، ٤٠٣
کارانوس، ٣٧٦ . ٣٧٨
کاوی ایی وانیو، ٢٤٠
کاوی یوساوان (کاوی‌یوسا)
کی کاوس، ٢٢١، ٢٣٦، ٣٤٠
٢٤١ ، ٢٤٢ ، ٢٨٤ ، ٢٩٤
کاوی ارشان، ٢٤٠
کاوی‌پیسانا، ٢٤٠
کاوی بیارشان ، ٢٤٠
کاوی سیاورشان (کی سیاوش)
٢٤٠ ، ٢٤٢ ، ٤٤٣ ، ٢٤٤
٢٤٥
کاوی‌هوسراوا (کی‌خسرو)، ٢٤٠

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 483 of 1362

٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٩
٢٥٧، ٢٩٤
کستر یاس، ١٩٤
کرسه وزده (کرزیواز)، ٢٤٤
٢٤٥
کرانیروس (کراتر)، ٣٧٣، ٣٧٤
٣٩٦، ٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٣، ٤١٠
٤١١، ٤٢٣
کرت (خانواده)، ٣٧٢
کروت، ٣٨٣
کرساسپه، ٩٩، ٢٤٨، ٢٣٢
٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥
کریستن سن، ٢١٢
کشاتریا، ٣٦، ١٧٦
کشتاسپه، ١٩١، ١٩٦، ٢٠٢
٢١١، ٢٤٨، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٨
کشودراکا، ٨٣
کلمت (لوبیغ)، ١٦٣
کلیتوس، ٣٦٦، ٤٠٥، ٤٠٦
کله اوپاتره، ٤٢٥
کله‌مان‌هارت، ٢١٢، ٣٩٦، ٣٩٨
کلوویس، ٢٥٧
کمبوجه، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٥٧
کمبیز، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٥٨
کندارى، ١٠٠
کنت کوروس، ٣٨٧، ٣٨٩
٤٠٤
کنتوس کریتوس، ٣٥٤
کنگهم ٣٧٧، ٣٨٢، ٣٨٣،
٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٩،
کنیتکا ٢٥٧، ٣٠٦، ٣١٦،
٤٢٦،
کفالیون، ١٩٣،
کوسهٔ (قبیله)، ٢٦٦،
کوراخ، ٣٥٥،
کونسانتن، ٤٣٦،
کورتیوس، ٤١٣، ٤١٦،
کورت، ٤١٦،
کوانوس، ٤٠١، ٤٠٢، ٤١٤
کوبارس، ٣٨٧،
کوروس، کوروش، ٢١٩،
٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦،
کوتیسا ٩٨،
کورتی لیه، ١٥١،
کوردو، ٣٠
کوزیکا، ٨٨،

کوا کواتا (کی قباد) ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۱۹۱
کی ارمین ، ۲۴۰ ،
کیومرث ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ، ۱۹۰ ،
کهزاد (احمدعلی) ، ۳۷۳ ، ۳۸۶

حرف گ

گابسکر ، ۱۸۱ ، ۲۰۴ ، ۲۰۸ ، ۲۴۳ ، ۲۴۵ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ، ۲۵۶ ، ۲۷۱ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱
گریشمن : ۸ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ،
گریکوریف ، ۳۹۴ ،
گری فت ، ۵۰ ، ۷۱ ، ۹۴ ،
گرمانیان (قبیله) ، ۳۵۴ ،
گریر سن ، ۱۰۴ ، ۱۶۵ ،
گرشا سپ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۶۳ ،
گروت ، ۳۷۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷ ، ۴۱۵ ،
گران توس ، ۱۹۳ ،
گلدنر ، ۱۹۵ ، ۲۹۲ ، ۹۹
گنداروا ، ۹۹ ،
گندوفارنس ، گندوفار ، ۱۰۰ ،
گندا ریس ، ۷۹ ، ۹۳ ،
گندار یوا ، ۲۳۳ ،
گوماتا ، ۳۵۸ ،
گوش ، ۲۳۱ ،
گویت شاه ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۲۰۵ ، ۲۱۶ ،
گوشا ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،
گوشاریا ، ۹۶ ،
گومر ، ۱۱۰ ، ۱۱۳ ،
گورانی (قبیله) ، ۴۰۹ ،
گوهرم ، ۲۶۰ ،
گوباخ کان ، ۲۶۰ ،

حرف ل

لا تیکه ، ۴۰۵
لا گوس ، ۴۱۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 485 of 1362

لویا مودرا، ١٣٠
لروهاسپو، ٣١٦
لئو ناتوس، ٤١٠
لهراسپه، ١٩١، ٢٤٩، ٢٥٠
٢٥٥
لسن، ٧٣، ٨١

حرف م

ما او، ٣١٦
ماجی (قبیله)، ٣٤٢
ما ها تا، ١٣٠
مادیس، ٢٥٠
مار دوك ٣٣٦
ماردِ، ٣٦٩
ماد، ٩، ١٠٧، ١٧٦، ١٧٧
١٧٨، ١٨٤، ١٩٧، ٢٠٣
٢١٢، ٢١٣، ٢٦٣، ٢٦٦
٢٧٠، ٢٧١ (امادی هم دیده شود)
مادا، (قبیله) ٣٥، ٨٢
مادرا، (قبیله) ٣٥، ٨٢
ماد راکا، (قبیله)، ٣٥، ٨٢
مالا (قبیله)، ٣٤، ٥٢، ٨١
مادا وا (قبیله)، ٣٥، ٨٢
مار و ت، ١، ٧، ١٤٢، ١٤٦
١٥٠
مانو، ١٢٣
ما سپر د، ١٧٨
مانو چیترا، (منو چهر)، ١٩١
٢٣٤، ٢٤٦، ٢٥٠
مبارك شاه غو ری، ٢٨٨
مجهان تیکا، ٤٤٤
محمود (سلطان) ١٠٧، ١١٨
ماارِ که، ٣١٦
ماکس، ٤٤٤
مولر (فره دریك)، ١٨٩، ٣٣٢
مکس مولر، ٣٠، ٥٠، ٦٣، ٦٤
١٦٤، ٧٨
مگا ستنس، ٧٢، ٤٣٣
مساجت، ٣٧٥
مسیح، ٧٢
مورگان، ٣٠، ٥، ٨
مکدونل کرندل، ١٠٢، ٤٠٧
٤٠٨، ٤١٠
مدهیان تیکا، ٤٤٤

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 486 of 1362

مرفیان (قبیله) ، ٣٥٤
ماسپیان (قبیله) ، ٣٥٤
موریا (خاندان) ، ٨٢ ، ٨٣
٢٩٩ ، ٤٢٧ ، ٤٣٠ ، ٤٣٣ ، ٤٣٤
٤٣٥ ، ٤٣٨ ، ٤٣٩
موگانی پوتانیسا ، ٤٤٣
مولی توس ، ٤١٨
مورکروفت ، ٣٩١
مکمهن(هنری) ، ٣٧٥
ممنون ، ٣١٣ ، ٣٧٨
مذهه یاتی تیا ، ٩٦
محمد گل (نوری) ، ١٠٦
مورگنسترن ، ١٦٥
موجاوات (قبیله) ، ٧٩ ، ١٥٣
١٥٤
مسعود ، ٧٢
مسعودی ، ٢٢٨
میورا ، ٤٣٠
میرو ، ٣١٦
میة ، ٣٣٢
میتهرا میترا، میرو ، مهر ، ١٤٢
١٤٦ ، ١٥٠ ، ٢٨٣ ، ٣٠٦
٣١٣ ، ٣١٤ ، ٣١٥ ، ٣١٦
٣٢٨ ، ٣٢٩ ، ٣٣٠
مهر ، ٣١٣
مهراسپند ، ٢٠٠
مهارا کی تا ، ٤٤٤
میزو ، ٤١٩
منه دیم ٣٩٨
منانذر ، ٣٨٣
معاسن ، ٣٩٦

حرف ن

نابارزانس ، ٣٦٨ ، ٣٦٩
نابونید ، ٣٥٥
نابوپولاسار ، ٣٥٠
ناندا(خانواده) ، ٤٣٠ ، ٤٣٧
ناساتیاس ، ١٣١
ناهید ، ٣١٣
نرو ، ١٩٨
نریمان ، ٨٤ ، ٢٨٠
نری پندارا کومار ، ٨١
نورستانی (قبیله) ، ٨٣ ، ٨٦
٨٩ ، ٩٥ ، ١٠٣
نیار کس ، ٤٣٢

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 487 of 1362

نی یانیا ٩٦
نیکا نور ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٥
نیکا نور ٣٧٤، ٤٠٧، ٤١٩
نعیمی (علی احمد) ٣٨٣
نه اوپتواله ٣٦٥

حرف و

واتا ١٤٦
وایو ١٤٦
وارونا ١٤٢، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٠، ١٥١، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٤
واته ٣١٦
وادو ٣١٦
واسو ١٥٠
واهبو ٣٢٩
واجرا پانی ٣٣٠
وارنی (قوم) ٣٩١
واسودوا ٣١٦
واله دوپوسن ٦٤، ٧٨، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ١٠٤، ١٦١
ورترا گنا ٣١٥، ٣١٧
ورلا گنو ٣١٧
ورکانا (قوم) ٢٧٩
وردهکا ٢٥٤
وروسیان (قبیله) ٣٠٤
ورشاوا ٢٣٤
وزیری (قبیله) ٧٢
وزاك ٢٤٦
وسیستاس ٨٩
وسیشتا ١٣٧
ولسن ١٦٩، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٧، ٤١٦، ٤١٧
ولکش ولخش، ولجس ١٩٨
ولکن ٣٨٤
ویزا ٢٤٦
ویسوامیترا ٨٣، ٨٨، ٨٩، ١٠٣، ١١٥، ١٣١
ویسیا تورواشتی ٢٤٤
ویسیا ٣٦
ویست اسپه، ویشتا سپه ١٩١، ٢١١، ٢٢٧، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٥، ٢٨٦، ٣٠١،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 488 of 1362

٣١٦ ، ٣٣٢ ، ٣٥٩
ویشنا ، ٢٥٧
ویشاتن ، (قبیله) ٨٩ ، ٩٤ ، ٩٥
و کرناگل ، ١٦٢ ،
ولادانا ، ١٣١
ونترلیتس ، ٦٤ ،
ولست سمیت ، ٣٨٢ ، ٤٠٨ ،
٤٠٩ ، ٤٣١ ، ٤٤٤ ، ٤٤٥ ،
وی وین دوسن مارتن ، ٦٣ ، ٧١ ،
٧٣ ، ٨٠ ، ٨٤ ، ١١٣ ، ١٦٧ ،
٢٠٦ ، ٢٤٨ ،
ویوشیت اسوه ، ٨٢ ،
ویرخ (قبیله) ، ١٠٨ ،
ویلیم جکسن ، ٢٥٣ ، ٢٥٥ ،
٢٦١ ، ٢٣٢ ،
ویوانگانا ، ٢١٦ ، ٢١٩ ،
٢٢٠ ، ٢٣٢ ، ٢٣٤
ویلیم جان ، ٣٧ ،
ویواسات ، ٢١٩ ، ٢٢٠ ،
وینوس ، ٣١٣ ،
ویساکا ، ٢٤٦ ،
وهیومانو ، ٣٠٣ ،

حرف ه

هاکن (ژوزف) ، ١٥ ، ١٨ ،
هانری ، ٩٢ ، ١٦٤
هانری ماسه ، ٢١٢ ، ٢١٣
هرزفلد ، ٨ ،
هرمزد ، (اهور امزدا) ١٩٦ ،
٢١٦ ، ٢١٧ ، ٢١٨ ، ٢٣٢ ،
٢٧٢ ، ٢٩٧ ،
هرمی پیوس ، ١٩٣ ، ١٩٦ ،
هرکولس ، ٣٥٦ ، ٣٨٤ ،
٤٠٦ ، ٤١٥ ،
هرپاژ ، ٣٥١ ،
هرودوت ، ٩٠ ، ٩٢ ، ٩٣ ، ٩٩ ،
١٠٠ ، ١٠١ ، ١٠٢ ، ١٩٢ ،
٢٧٠ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٣٤٦ ،
٣٤٧ ، ٣٥١ ، ٣٥٤ ، ٣٥٧ ، ٣٥٨
هرونات ، ٣٠٣ ، ٣٠٧ ،
هلیرانت ، ٧٠ ، ٧٥ ، ٧٦ ،
٧٧ ، ٨٤ ، ١٠٥ ، ١٠٦
هستاسپ ، ١٩٤
هیچاناسیه ، ١٨١
هن ، ٢٥٦
هوشنگ ، ٢١٥

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 489 of 1362

هوسر اوا ، ١١٣
هوتاوسا ، ٢٥١ ،
هوویشکا ، ٣٠٦ ، ٣١٦ ، ٣١٧
هوما ، ٣٠٦
هوتا ، ٩٧
هو کوا (خانواده) ، ٢٥٩ ،
هومایا گا ، ٢٥٩ ،
هوتا ، ١٨٣ ، ٢٠٨
هوشینغا ، ٢١٥
هیونا ، ٢٥٤ ، ٢٥٦
هکتور ، ٣٧٤
هوگ ، ١٨٧ ، ١٨٩
هیولی ، ٢٥٧
هیپتا سپه ، ٢٣٣
هفستیون ، ٤٠٠ ، ٤٠٥ ، ٤٠٩ ، ٤١١
هیون ـ تسنگ ، ٣٠٧ ، ٢٢٧
٢٢٨ ، ٣٨٢
هیتیت (قوم) ، ٣ ـ ٣١٤

حرف ی

یاما ، ١١٣ ، ١٣٤ ، ١٥١
١٥٦ ، ١٨٤ ، ٢١٥ ، ٢١٦
٢١٧ ، ٢١٨ ، ٢١٩ ، ٢٢١
٢٢٢ ، ٢٢٣ ، ٢٢٤ ، ٢٢٥
٢٢٦ ، ٢٢٨ ، ٢٢٩ ، ٢٣٠
٢٣٢ ، ٢٣٤ ، ٢٣٥ ، ٢٣٨
٢٤٢ ، ٢٤٧ ، ٢٦٥ ، ٢٩٤
٣١١ ، ٣١٨ ، ٣٢٢
یادو (قبیله) ، ٨٦ ، ٩٠
یاقوت رومی ، ٢٢٨
یاقوت حموی ، ٢٧٨
یامی ، ٢٢٠
یارنی (قبیله) ، ٣٩١
یوچی (قبیله) ، ٨٢ ، ٨٣
یودهیا (قبیله) ، ٢٨٣
یوپالی ، ٤٤٢
یوشان ، ١٤٦
یوسافا ، ٢٤١
یما ١٣٢

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 490 of 1362

فهرست اسماء اماکن و محلات

حرف ا

ا کبتانا ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۴۷
۳۵۷، ۳۷۴، ۳۹۵، ۴۰۰
انك ۷، ۸۳، ۱۶۳، ۴۲۱
اختیارالدین (قلعه) ۳۷۲
انی‌ماندر ۳۷۵، ۳۷۶
آتش‌فروبه (آتشکده) ۲۳۵
اتروپاتن ۴۰۳
اترك ۹۰، ۳۷۰
اپارسین (کوه) ۲۸۵، ۲۸۶،
۲۸۸
اپی‌روس ۴۴۴
ادهم (کوه) ۲۶۶
ادروا، ۲۷۴، ۲۷۹
ادارنا ۲۸۵،
ادیوتوانت ۲۸۵
اوراسپه ۳۹۰
ادری‌اسپ ۳۹۰
اذربائیجان ۲۴۵، ۳۴۵
۳۴۹، ۴۰۳
ارمنستان ۹۰، ۹۱، ۲۶۷، ۳۳۶
۳۳۷، ۳۳۹
اراکوتی ۲۷۰، ۲۷۱
ارانگ ۲۷۶
ارال ۳۹۲
اراکوتس ۴۱، ۳۷۷
اراکوتی ۴۱
اراس (رودخانه) ۳۴۵
ارارات (رودخانه) ۳۳۹
اران‌وج ۳۸، ۳۹، ۱۱۰، ۲۷۶
ارتاکانا (شهر) ۴۲، ۳۷۱،
۳۷۲
ارغنده ۳۸۰
ارگودا ۳۸۰
اری‌مانس ۳۷۶،
ارغنداب ۳۲، ۳۷، ۳۸،
۴۰، ۴۱، ۵۷، ۶۳، ۷۰، ۷۵
۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵
۸۶، ۸۸، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۵

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 491 of 1362

٧ ، ١٠ ، ١٦٦ ، ٢٣٣ ، ٢٦٣ ،
١٧١ ، ٢٨٠ ، ٢٨١ ، ٣٧٧ ،
٣٧٨ ، ٤٢٧ ، ٤٢٨ ، ٤٣١ ، ٤٣٢ ،
٤٣٨ ،

ارا کوزی ، ٣٢ ، ٤١ ، ٧٥ ، ٧٨ ،
٨٤ ، ٩١ ، ٩٣ ، ٩٨ ، ١٠٠ ،
١٠٥ ، ١٠٦ ،

اریا متروپولیس ، ٣٧٢ ،
اریانا ٤ ، ٥ ، ٧ ، ٩ ، ١٠ ، ١٣ ،
١٤ ، ١٥ ، ١٦ ، ٢٣ ، ٢٤ ، ٢٥ ،
٢٦ ، ٢٧ ، ٢٩ ، ٣٢ ، ٣٣ ، ٣٤ ،
٣٦ ، ٣٨ ، ٤٢ ، ٤٣ ، ٤٤ ، ٤٥ ،
٥٠ ، ٥١ ، ٥٥ ، ٥٧ ، ٥٨ ، ٦٣ ،
٦٦ ، ٦٧ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٧١ ، ٧٧ ،
٨١ ، ٨٣ ، ٨٤ ، ٨٧ ، ٨٩ ، ٩٠ ،
٩١ ، ٩٢ ، ٩٣ ، ٩٩ ، ١٠٠ ،
(وغیره تقریباً در اکثر صفحات
کتاب تا اخر)
اروپا ، ٤ ، ١٠ ، ٢٨ ، ٣٠ ، ٣٢ ،
١٦٠ ، ٢٠٣ ، ٢٤٨ ، ٣٠٧ ،
٤٤٣ ، ٤٤٤ ، ٤٤٥ ،
آریاورته ، ٣٧ ، ٣٨ ، ٤٣ ، ٨٥ ، ٨٦

آریاورشه ، ٣٨ ، ٤٣ ، ٨٦ ،
اریاسپ (شهر) ، ٤٢ ، ٣٧٤ ، ٣٧٥
اریا کا ، ٤١ ،
اریوس (رودخانه) ، ٤٢ ،
آریا (ولایت هرات) ، ١٠٢ ،
٢٩٥ ، ٣٧٠ ، ٣٧٢ ، ٣٧٣ ،
٣٧٨ ، ٤٠٠ ، ٤٢٨ ، ٤٣٢ ،
٤٣٣ ، ٤٣٨ ،
ارزروا (کوه) ، ٢٨٤ ،
ارزیشا (کوه) ، ٢٨٤ ،
ارزیفیه ، ٢٨٣ ، ٢٨٤ ،
ارگون ، ٢٧٩ ،
اری گاؤن ، ٤١١ ،
اریان الکز اندریه ، ٣٧١ ،
اروئیووی دی می دهکسایا (کوه)
٢٨٥ ،
ازولا ، ٣٧٧ ،
ازریاسپه ، ٣٩١ ،
اسکندریهٔ اوکسیان ، ٣٩٤ ،
اسکندریهٔ اقصی ، ٣٩٧ ، ٣٩٨ ،
اسکندریهٔ سیرشانا ، ٣٩٤ ،
اسکندریهٔ ناناثیس ، ٣٩٧ ،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 492 of 1362

اسکندریهٔ اسچات ۳۹۸، ۳۹۹،
۳۹۴، ۳۹۷، ۴۳۲، ۴۴۴،
۴۴۵
اسکندریهٔ سودراس ۴۲۳،
اسکندریهٔ ۱۹۴، ۳۷۷، ۳۷۸،
۳۸۰، ۴۰۸،
اسکندریهٔ قفقاز ۳۸۱، ۳۸۲،
۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶
اسکندریهٔ پارویامیزادی ۳۸۲
اسکندریهٔ اریوروم ۳۷۲
اسکندریه اریوس ۲۷۲
اسوس ۳۶۶، ۳۶۷
استراباد ۳۶۹
استس ۴۰۹
اسمار ۴۰۹
اسایایا (کوه) ۲۸۵
استرالیا ۴
اسود (بحیره) ۳۰
اسکاندیناو ۳۰
اسیکنی (رودخانه) ۷۴
استخر ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۵۲،
۲۹۶
اسیا ۱۸۰، ۲۴۸، ۲۶۷، ۳۱۱
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۴۱،
۳۶۴، ۳۷۴، ۳۸۳، ۳۹۲،
اسیای مرکزی ۳۰، ۱۱۲، ۱۸۳
۲۸۰، ۳۷۲
اسیای عربی ۷، ۱۰، ۱۱۰، ۱۰۸
۳۳۹
اسیای صغیر ۳، ۳۱۱، ۳۱۵
۳۵۰، ۳۶۴، ۴۲۶
اشوریا ۲۶۶
اشاستمبالا (کوه) ۲۸۵
افریقا ۴، ۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵،
افغانستان ۷، ۸، ۱۵۰، ۱۶، ۲۸
۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۴۴، ۶۴
۶۵، ۷۰، ۸۰، ۸۳، ۸۸، ۸۹
۹۳، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۵
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۷، ۲۰۲
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰
۲۱۱، ۲۳۴، ۲۷۶، ۲۸۲،
۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۲۳
۳۵۷، ۳۷۰، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۱
۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۷

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 493 of 1362

اكروپوليس، ٣٦٨
اكسوس، ٦، ٧، ١٣، ١٤، ١٥،
٢٢، ٢٣، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤،
٣٥، ٣٧، ٣٩، ٤٠، ٥١، ٦٧، ١٠٧،
١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٥٦،
١٦٠، ١٦١، ١٧٢، ١٧٩، ١٨٠،
٢٠٥، ٢٤٣، ٢٤٨، ٢٥٦، ٣١١،
٣٣٣، ٣٣٦، ٣٥٧، ٣٩٢، ٣٩٣،
٣٩٤، ٣٩٩،
اكسفورد، ١١٣، ٢٣٩، ٢٧٥،
الينكار، ٤١١،
الكزاندروپوليس، ٣٧٧
الرخج، ١٠٥،
الاساد، ٣٨٣،
البي، ٣٤٥، ٣٤٨،
التائى (كوه)، ٣٠،
البرز (كوه) ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤١،
٢٨٣، ٢٨٤،
امب، ٤١٦
امبر، ٤١٦
امبولينا، ٤١٦
امريكا، ٤، ٦٥
آمودريا، ١٣، ٣٩، ١٠٠، ١٧٩،
١٨٠، ١٨١، ٢٣١، ٢٤٠، ٢٤٣،
٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٩٠، ٣٠٩،
٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣٨٦،
٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٤٠٠،
آمويه، ٣٩٢
امات، ٣٤٤، ٣٤٦،
امباله، ٧٦
اندجار، ٣٩٩،
اندخوى، ٤٠، ٤٠١
اندراك، ٤١٠،
اندراب، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٩
انا كسيپ، ٣٧٠، ٣٧١
انشان، ٢٠٣، ٣٥٧
انبان، ٣٧٣
انو، ٦، ٧، ١٣، ١٤، ٢١، ٢٢،
٣٣٥،
انتار كمه (كوه)، ٢٨٥،
اندوس، ٧، ١٠، ١٢، ١٣، ١٤،
١٥، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٦، ٣٣، ٤٤،
٤٥، ٧١، ٧٦، ٨٢، ٨٤، ٨٧، ٩٠،
٩٣، ٩٥، ٩٩، ١٠٠، ١٢١، ١٣٤،
١٨٠، ٢١٩، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٩٥،
٣١١، ٣١٤، ٣٣٢، ٣٣٨، ٤٠٩،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 494 of 1362

٤١٢، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٩، ٤٢٠،
٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٦، ٤٢٨، ٤٣٢،
اتی‌تاپها(رودخانه) ٧١، ٧٤،
اندرالایا ٣٤،
انتاردانیو (کوه) ٢٨٤،
اوپیانه ٣٨٢،
اوره ٤١٤،
اوراسپه ٣٩٠،
اوگریانا ٣٩٤، ٣٩٩،
اوراتیپه ٣٩٦، ٣٩٨،
اوهند ٤٢١،
اود ٤٤٢،
اراتی ٤٣٨،
اودانهانده ٤٠٨،
اوریسا ٤٣٦، ٤٣٨،
اورا ٤١٦،
اورتسپانا ٣٧٧، ٣٨٠، ٣٨١،
٣٨٣،
اوپیان ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٦،
اوتیدمیا ٣٨٣،
اوروك ٣٣٧،
اوروانت (کوه) ٢٨٥،
اورال ١٧٩، ٣٠،
اوقیانوس بزرگ (بحرهند) ٤٤،
٤٥،
اوش‌داشتار ٢٣٩، ٢٨٣،
اورنوس ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢،
٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٩، ٤٢٠،
اهورانا (کوه) ٢٨٥،
ایساره ٤١٩،
ایو کراتیدیا ٣٩٠، ٣٩١،
ایودریا (کوه) ٢٨٥،
ایسیك‌قل ٢٩٢، ٢٤٥،
ای‌زخه (کوه) ٢٨٥،
ایران ٨٠، ٣٤٢، ٣٤٥، ٣٥٢،
٣٨٩،
ایطالیا ٣،
ایریاناویجه ٣١، ٣٥، ٣٨، ٣٩،
٤٠، ٤٣، ١١٠، ١١٣، ١٤١،
١٨٠، ٢١٦، ٢٤٨، ٢٧٤، ٢٧٥،
٢٨٠، ٢٩٠، ٣٣٤،
ایرنانم‌ویجه ٣٨، ٤٢،
ایکزارت ٣٩، ١١٠، ٢٧٦،
٢٨١،
ایتومنت ٤١، ٢٨٠، ٢٨١،

اری (هرات) ٤١، ٣٧٠، ٣٧٣
ایرانواتی (رودخانه) ٧٤، ٨٧،
ایریاودناهو، ١٨١،
ایریاوودهیو، ١٨١،
ایریایوشایانا، ١٨١،
ایوروميه، ٢٤٥،
ایوشیدا اوشیدارا (کوه) ٢٨٣، ٢٩١،

حرف ب

بابل ١٨، ١٧٥، ٢٠٢، ٢٠٨، ٢٣٠
٣٤٧، ٣٣٨، ٣٣٧، ٢٦٧،
٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٦٢
٣٦٧، ٤٢٤، ٤٢٨، ٤٤٢
بابیلون، ٢٢٩، ٣٣٦، ٣٣٧،
٣٣٨
باجور، ١٥٦، ٤٠٩، ٤١١،
٤١٢، ٤١٧
باختر، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٣٠،
٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧
٣٩، ٤١، ٤٢، ٤٥، ٥١، ٥٣، ٥٤
٦٢، ٦٧، ٧٠، ٧٧، ٧٨، ٨١، ٨٢
٨٧، ٩٠، ١١٢، ١١٤، ١١٩،
١٢٢، ١٥٢، ١٦٠، ١٧٢،
١٧٤، ١٧٨، ١٨٣، ١٨٨،
١٨٩، ١٩١، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٦،
١٩٧، ١٩٨، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦،
٢٠٧، ٢٠٨ (تقریباً در تمام صفحات
کتاب تا اخر باختریانه وبکتریانا هم
ملاحظه شود)
باهلیکا، ٣٥٠، ٥١، ٥٣، ٥٥
٦٩، ٧٠، ٧٧، ٧٨، ٨٢،
باهیکا، ٣٥، ٨٢، ٨٣،
بالقان، ٣٠، ٣١١، ٣٦٤،
بادغیس، ١٧٥، ٢٨٤،
بامیان، ٢٣٤، ٣٩٣، ٣٩٩،
باکدان رود، ٤٤١،
بازیرا، ٤١٤، ٤١٥،
بانو (شهر) ٣١١،
بابا (کوه) ٢٨٤،
بایانا (کوه) ٢٨٤،
بارانا (کوه) ٢٨٥،
باختریانه (بکتریانا ملاحظه شود)
بت وایو کو ٣٤٦،
به اس (رودخانه) ٧٤،
بخدی ٣٩، ٤٠، ٥٠، ٥١، ٥٣،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 496 of 1362

٥٤،٥٥،٥٦،٦٦،٦٧،٨٨،٨١
٩٠،٩١،١١٠،١١١،١١٢،١٢٣،١
١٣٤،١٦١،١٦٧،١٧٠،١٧٣
١٧٥،١٧٦،١٨٤،١٩٠،٢٠٥
٢٠٨،٢١٤،٢١٥،٢٢٠،٢٢٤
٢٢٦،٢٢٧،٢٢٩،٢٣٤،٢٣٥
٢٣٨،٢٤١،٢٤٤،٢٥٠،٢٦٠
٢٦٣،٢٦٧،٢٧٤،٢٧٧،٢٨٠
٢٨٤،٢٩٥،٢٩٦
بخدیم. ٣١ ٣٩ ،٦٩ ،٢٧٧
٢٩٢
بلخ ، ٣٥، ٧٠ ،٧٧ ، ٧٨ ،٨٢
١١٣،٢١٠،٢١١،٢١٦ ، ٢٢٠
٢٢٦،٢٢٧،٢٢٨،٢٣٩ ، ٢٤١
٢٤٩،٢٥١،٢٥٢،٢٥٥ ، ٢٥٧
٢٥٨،٢٦٠،٢٦١،٢٦٢ ، ٢٦٣
٢٦٨،٢٧٧،٢٧٨، ٢٨٤ ، ٢٩٥
٢٩٦،٢٩٩،٣١٥،٣٩٠ ، ٣٩١
٣٩٩،٤٠١،٤٢٣
بکتر یا، ٤٤
بکتریانا، ٤٤،٧٨،٢٩٥،٣٦٩
٣٧٠،٣٧٨،٣٨٠،٣٨١ ، ٣٨٣
٣٨٧،٣٨٩،٣٩٠،٣٩١ ، ٣٩٢
٣٩٤،٣٩٥،٣٩٦،٣٩٩ ، ٤٠١
٤٠٢،٤٠٣،٤٠٧،٤١٧ ، ٤٢٥
٤٢٨
بخل ، ٢٢٦ ، ٢٥٣ ، ٢٦٠
٢٦١،٢٧٧
بکترا ، ٢٦٨،٢٦٩،٣١٢، ٣٩٠
٣٩١،٣٩٢
بکتر یانه (بکتر یانا ملاحظه شود)
بگرام ، ٣٨٢،٣٨٣
بعلان، ٣٨٦
بگردا ، ٣٨٠
بعبثی، ٣١٦
بند امیر ، ٢٠١
بلو چستان ، ٧،١٣،١٤، ١٥
٢٢، ٢٣، ٢٩٥
بحر هند، ٤٤،٤٥،٢٩٣
بحر الروم، ٣٣٧،
بحر سفید، ٧،٢٦٣
بد خشان ، ٢٤،٢٥،٢٦، ٣٤،
٣٩،٤٠،٧٩،١٠٤،١٠٨،١٥٣،
١٥٥،٢٨٠،٢٩٥،٣١١،٣٣٣،
٣٦٢،٣٧٦،٤٢٣
بد هه گایا، ٤٤٢

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 497 of 1362

بریکوت، ٤١٥،٧٤
برج گلجان ٣٨٦
برکوت (کوه)، ٤١٥
برزین‌مهر، ٢٥٣
بوشهر، ٨
بولان، ٧٧، ٨٤، ٨٨
بوری، ١٧٥ ٢٢٩
بوری، ٩٣
بست، ١٠٦، ١٠٨، ٢٥٥
٢٥٧، ٢٥٩، ٣٠٠، ٣٧٧
بومیا (کوه)، ٢٨٤
بنگال، ٤٣٥، ٤١٥، ٤٣٦
بنیر، ١٤، ٤١٢، ٤١٦
بنارس، ٤٤٠، ٤٤٢
بهارا تهورشه، ٣٨، ٨٥، ٨٦
بهارانه‌ورته، ٨٤، ١٦٧
بهار، ٤٤١، ٤٤٢
بیوت، ٣٧٧
بین النهرین، ٣، ٤، ٦، ٧، ٨، ٩،
١٠، ١١، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥
١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٥، ٢٠٢،
٢٠٧، ٢٠٨، ٢٣٠، ٢٣٢،
٢٦٣، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٩، ٣١١،
٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤١
بیجبس، ٣٧٧
بیجور ٤١٧
بیاس، ٤٢٣

حرف پ

پامیر، ٣٣، ٤٠، ١٧٨، ٢٨٣
٣١٠، ٣١٤، ٣٣٣، ٣٩٢
پارتیا، ٤٤، ٤٥، ٩٠، ٣٥٨
٣٧٩، ٤٠٠، ٤٣٢، ٤٤٦
پاروپامیزوس، ٤، ٣، ١٠، ٢٨٧
٢٩٥، ٣٩٤، ٤٠٧، ٤٢٨
پاراتاکنه، ٤٤
پاروشنی (رودخانه)، ٤٠، ٧٤، ٨٧
پاروپامیس، ٣٧٩
پاروپامیزاد، ٩١، ٩٣
پارو پامیزادی، ٤٢، ٣٧٩
٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٥، ٤٠٨، ٤٢٨
٤٣٣، ٤٣٨
پاتالا، ٤٢٣
پارسیاتا، ٣٨٠
پاتالی پوترا، ٣١ ٤، ٤٣٣

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 498 of 1362

٤٣٨، ٤٤٣
یاژا گارا، ٤٤١
یاجا کرہ، ٤٤٢
یادریہ، ٤٤١
یا کہ لی، ٤٢٦
یارو پائیز، ١٠٠
یاسار گاد، ٣٥٤
یاری تاسن، ٤٠٣
یارادا پروفتازیا، ٣٧٣
یارت، ٣٦٩
یاریس، ٣١٥، ٣٤٠
یتنہ، ٤٣١
یترا او کسیانا، ٤٠١
یر سہ یو لیس، ٨، ٢٩٦، ٣١٥
٣٦٧
بروت (کوہ)، ٢٨٩
یر وان، ١٥٢، ١٥٣، ٢٨٨
٣٨٢، ٣٨٣
یرسوا، ٢٧٠
پروفتازیا، ٣٧٣
بی شینا، ٢٣٣
پشاوران، ٣٧٣
پنتو نخوا، ٩١، ٩٢
پشاور، ٧٥، ١٥٤، ٣٨٣، ٤١٢
٤١٩، ٤٢٧، ٤٤٤
پنتیخا، ٩١، ٩٢
پشین، ٩٣، ٢٣٣
پشات، ٤١١
پکتین، ٩١، ٩٢
پکتیکا، ٩٠، ٩٢، ٩٣، ٩٩
١٠١
پلالك، ١٠٧
پل خمری، ٣٨٦
پل متك، ٣٨٦
پنجاب، ١٠، ٢٣، ٢٧، ٣٠، ٣٤
٣٧، ٣٨، ٥٨، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩
٧٠، ٧٤، ٧٨، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣
٨٤، ٨٧، ١٠٨، ١٢٠، ١٥٣
١٦١، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١
٣٦٠، ٣٨٣، ٤٢١، ٤٢٩، ٤٣٠
٤٣١، ٤٣٧
پنجلورہ، ٩٣، ٤١٢، ٤١٦
پنجشیر، ٣٨١، ٣٨٣
یو کلا اوتیس، ٣٨٣، ٤٠٩
٤١٩، ٤٢٠
یو کلاس، ٣٨٣

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 499 of 1362

پولی‌تمئوس، ۳۹۳، ۳۹۸
پوروراناوا، ۲۸۹
پوراتا (کوه) ۱۵۲، ۲۸۶، ۲۸۸
پهرا، ۳۷۳
پیچ (رودخانه)، ۷٤
پیدنا، ٤۲۵

حرف ت

تالش، ٤۱۲
تاشقرغان، ۳۱
تارم (رود خانه) ۳۳، ۱٦۰
۳۱٦
تاناتا، ۳۱۲
تاناکنه، ۲، ۱۰۲، ۲۹۵
تاروسار، ۱۵
تاراکان (رودخانه)، ۳۷۵
تاناایس (رود خانه)، ۳۸۸
۳۹۲، ۳۹۵
تبرستان، ۱۷۵
تخارستان، ۲۹۵، ۳۳۲، ۳۳۳
ترکستان، ۳۳۵، ۳۳٦
تراس، ۳۵۸
ترنك، ۳۷۷
تری‌پرادیاسوس، ٤۲۸، ٤۳۲
تریشتاما (رودخانه)، ۷۱، ۷٤
ترکیه، ۳٦٦
تگاو، ٤۰
تکسیلا ٤۰۸، ٤۰۹، ٤۲۱
٤۳۵
تالی برزو، ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۷٦
۲۰۵
توران، ۲٤۳، ۲٤٦
تورغر، ۲۸۹
ترمز، ۳۹۹
تهل، ۷۱
تهران، ۳٤۵
تیرا، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۸۹
۲۸۵

حرف ج

جاپان، ٤
جالهوان، ۷، ۱۳، ۱٤
جانگدا، ٤۳۸
جبل‌السراج، ۳۸۳

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 500 of 1362

جرم، ١٥٤
جرمنی، ٣٠
جدورزیا، ١٤، ٢٩٥، ٤٢٨
٤٣٣
جمدت نصر، ٨، ٢٤
جزایر شرق الهند، ٤
جیحون، ٣٨٧، ٣٩٢
جیلم، ٤، ٧٤، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٠٨
٤١٩
جیرنار، ٤٣٧
جندول، ٤١١
جگزارتس، ٣٩٣، ٣٩٥، ٣٩٦
٤٠٠
جیان (تپه)، ٨

حرف چ

چار یکار، ٣٨٢، ٣٨٦
چا ترا کار تا، ٣٩٠
چا ند راتا گا (رودخانه)، ٧٤
چا کد ره، ٤١٢
چناب، ٧٤، ٤١٩
چترال، ٧٣، ١٠٤
چغه سر ای، ٤ ٧
چقنسور، ١٠٧
چمن، ٧٧
چمر کند، ٤١١
چین، ٤، ٧٣، ٢٨٨، ٣١٦
چمله، ٤٢٠، ٤٢١

حرف ح

حصار (تپه)، ٨، ١٠٨
حیدر آباد، ٤٢٣

حرف خ

خاش، ١٠٧
خاشرود، ١٠٧، ٢٩١
خاواك، ٣٨٦، ٤٠٧
خراسان، ١٢٣، ٢٠٩، ٢١٠
٢١١، ٢١٣، ٢٥٣، ٢٨١
خجند، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩
خزر، ٦، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٨، ٣٣
٤٤، ٩٠، ١٧٠، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٧
٢٧٠، ٢٨٣، ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٥
خلیج فارس، ٦، ٢٢، ٢٥، ٢٣

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 501 of 1362

خیونان، ٢٦١
خوارزم، ٢٥٣، ٢٥٨
خواسپس (رودخانه)، ٧٣
خواسپه، ٢٩١
خوسپه، ٢٩١
خسپاس (رودخانه)، ٢٩١
خواجه‌سیاران (کوه)، ٣٨١
خلم، ٣٩٠، ٣٩١
خرخر، ٣٤٥
خننتا، ٢٧٤، ٢٧٩

حرف د

دانیوب، ٣٠
داردستان، ١٠٤
داراگا، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٩٠
دائی‌نیک، ٢٧٥، ٢٧٦
داراگیدوس (رودخانه)، ٣٩١
دارستان، ٩٣، ٢٩٥، ٣٧٦
دجله، ٧، ١٥، ٢٥، ١١٤، ٢٠٧، ٢٦٦، ٢٦٩، ٣٣٧
درانجیان، ٤٢، ٤٤، ١٠٢، ٢٩٥، ٣٦٠، ٣٦٢، ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٤٢٨، ٤٣٤، ٤٣٨
درایاگا، ٣٨٥، ٣٨٨، ٤١٧
دراسپه، ٣٩٠
دریای سفید، ٢٦
دروشیشوانت (کوه)، ٢٨٥
دون، ٣٩٧
دریامتروپولیس، ٣٩٤، ٣٩٩
دیر، ٤١٢
دیرتا ٤٢٠
دیهر، ٤٢٠
دکن، ٤٤٣
دهولی، ٤٣٧
دوشی، ٣٨٦
دیمتریاس، ٣٧٧، ٣٨٣
دی‌تیا، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٨
٢٩٠
دیره جات، ١٤

حرف ر

راغا، ٢٧٤، ٢٨٠، ٢٩٣
رانگه، رانگا، ٢٧٤، ٢٨١، ٢٩٠

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 502 of 1362

راغ، ٢٨٠
راگ، (راعا ملاحظه شود)
راسا، (رودخانه) ٥٧، ٦٣، ٦٧
٧١، ٧٣، ٧٤، ١٦٦
راوی، ٧٤، ٨٧
رام‌رود، ٣٧٦
راجور، ٤١٧
راولپندی، ٤٢١
راش‌تریکاس، ٤٢٤
روشان، ١٠٤، ٤٠٤
زره، ٩٣، ٢٧٩، ٢٩٥
رونجون، ٣٩١
رم، ١٩٨
روسیه، ٣٠، ١١٠، ١٧٩
رودهیتیا، ٢٨٤
ریمانا (کوه) ٢٨٥
ریوات، (کوه) ٢٨٥
ریجور، ٤١٧
ری، ٢٨٠، ٢٩٣
ری‌ونگتا، (کوه) ٢٥٣

حرف ز

زابل، ٢١١
زابلستان، ٢، ٢٥٩
زاب (رودخانه) ٢٦٦، ٣٣٧
زاریاسپس، (رودخانه) ٣٩٠
زاریسپه، ٣٩١
زادراکات‌را، ٣٦٩
زرنج، ١٥، ١٦، ١٨، ٢١،
١٠٧، ٢٥٧، ٣٠٠
زراسپه، ٢٤٩، ٣٩٠، ٣٩٩
زرافشان، ٢٧٦، ٣٣٩، ٣٩٩،
زره‌دهازا، ٢٨٣، ٢٨٤
زرنگی، ٣٨٣
زرانگیانا، ٣٧٣، ٣٧٥
دره، ٣٧٦
زندان، ٣٩١
زرنگ، ٣٧٣
زودراکارتا، ٣٦٩
زگروس (کوه) ٢٦٦، ٣٤٥
زیکرونی، ٢٧٠، ٢٧١،
٣٤٣

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 503 of 1362

حرف س

سائبیریا ۳۰۰

ساکستن، ساکستانا ۱۰۷، ٤٤، ۳۷۳، ۳٦۲

سائی‌دی وائت (کوه) ۲۸۵

سالنگ ۳۸۱، ۲۸۸

سارایو (رودخانه) ۷۱۰

سبز (شهر) ۳۹٤

ستلج ۷٤، ۸۸، ٤۲۳

ستردی (رود خانه) ۷٤، ۸۸

ستیرا (کوه) ۲۸۹، ۲۸٦، ۱۵۲

ستیا گیدیا ۳٦۲

سپنتودانا (کوه) ۲۸٦، ۲۸۵

سپیتا گوتا گیری (کوه) ۵٦

سپیته سندهو ۸٤، ۷٤، ۳٤

سپیته ورنه (کوه) ۲۸٦، ۲۸۵

۲۸۸

سپین غر ۱۵٦، ۱۵۵، ۱۰۱، ۹۲، ۹۱، ۸٤، ۷۲، ٦۳، ۵٦، ٤۰

۲۸۹، ۲۸۸

سرخس ٤۰۱

سرپل ٤۰۱، ۱۰۰

سراواستی ٤٤۲، ۳۷٦

سروبی ٤۰

سردریا ۳۹، ۳۵، ۳٤، ۳۳، ۳۱

۱۸۰، ۱٦۱، ۱٦۰، ۱۵٦، ٤۵

۲٤۸، ۲٤۰، ۲۳۱، ۲۰۸، ۲۰۲

۲۸۱، ۲۷٦، ۲۷۵، ۲٦۲، ۲۵٤

۲۹۳، ۲۹۰

سمرقند ۲۵۲، ۲۰۵، ۱۱۰

۲۷٦، ۲٦۱، ۲٦۰، ۲۵۹، ۲۵۵

٤۰۵، ۳۹۹، ۳۹۵، ۳۹٤، ۳۹۳

سمیریا ۳٤٤

سوارا ۹۸

سنکیانگ ۳۱٦، ۱٦۰

سند ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۷

۱٦٦، ٤٤، ۲٦، ۲۳، ۲۲

٦۸، ٦۷، ٦۳، ۵۷، ۵۲، ٤۵

۱٦۸، ۸٤، ۷۷، ۷٦، ۷۱، ٦۹

۲۷۹، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۲، ۱۷۰

۳٦۳، ۳٦۰، ۳۳۲، ۲۹۳، ۲۸۱

٤۳۱، ٤۲۱، ٤۰۹، ٤۱۸

سندهو ۵۷، ۵٤، ۵۰، ۳۸، ۳۲

۷۱، ۷۰، ٦۹، ٦۸، ٦۷، ٦٦، ٦۳

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 504 of 1362

٧٨، ٨٤، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ١٠٨
١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٧
سنگالا، ٣٩٣
سنگ‌بست، ٤٠١
سوات(رودخانه)، ٥١، ٥٧، ٦٣
٦٧، ٧٢، ١٦٦
سواستوس، ٧٣
سواستس (رودخانه)، ٢٢، ٧٣
سوات، ٤٠، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦
٧٧، ٩٣
سواستو، ٤٠، ٥٧، ٦٣، ٧٠، ٧٣٦
سونی، ٧١، ٧٢، ٧٣، ١٦٦
سون کل (دریاچه)، ٢٩٢
سوریه، ٤٢٥
سواست(رودخانه)، ٤١١
سو گهودا، ٣٩٣
سوریا، ٣٧٠
سوپوناسوتو، ٧٣
سیاهکه(کوه)، ٢٨٥، ٢٨٦
٢٨٩، ٣٩٥، ٣٩٧
سرخ داغ (تپه)، ١٦، ١٧، ١٠٠
٢١، ٢٢
سراسواتی، ٤٠، ٥٧، ٦٣، ٧٠
٧٥، ٧٦، ٧٧، ٨٤، ٨٨، ١٠٥، ١٦٦
سوز، ٦، ٨، ٢٠٢، ٢٣٠، ٢٥٠، ٢٩٦
٣١١، ٣١٥، ٣٣١، ٣٣٢
سوزیان، ٦، ٨، ١٠٠، ٢٠١، ١٧٨
٣٥٧
سغد، ٣٦، ٣٩، ١١٠، ١١٢
٢٧٤، ٢٧٧، ٢٨٠
سفیدداغ (تپه)، ١٦٠
سفید کوه، ٤٠، ٧١، ٧٢، ٩٢
١٥٢، ١٥٣، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٨٩
سغدیان، ١٤، ٣٩، ٤٠، ٤٤
٤٥، ١٠٠، ١١٢، ١٦١، ٢٠٥
٢٧٧، ٢٩٥، ٣١٢، ٣٩٤، ٣٩٥
٣٩٩، ٤٠٤
سلیمان (کوه)، ٤٠، ٩٢، ٩٣
٢٩٠، ٣٧٩
سلطان پور، ١١٩
سگدیانه، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٩٠
٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٦، ٣٩٤، ٣٩٩
٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٣، ٤٠٦، ٤٠٧
٤٢٥، ٤٢٨

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 505 of 1362

سمنگان ، ٣٩١
سیاه کوه ، ٢٨٤ ، ٢٨٦ ، ٢٨٩
سیاك اومند (کوه) ، ٢٨٦ ، ٢٨٩
سیلان ، ٤٤١
سیرن ، ٤٤٤
سیاگرد ، ٣٨٥ ، ٣٨٦
سیروپولیس ، ٢٩٦ ، ٣٩٦ ، ٣٩٧ ، ٣٩٨
سینیسان ، ٢٨٧
سی سی داوا (کوه) ٢٨٥
سیحون ، ٤٥ ، ٣٨٨ ، ٣٩٢ ، ٣٩٥ ، ٣٩٧ ، ٣٩٨
سیالك (تپه) ٨ ، ٢٠ ، ٢٢ ، ٢٤
٢٥ ، ٢٦
سیستان ، ٧ ، ١٣ ، ١٤ ، ١٥ ، ١٦
١٧ ، ١٨ ، ١٩ ، ٢٠ ، ٢٢ ، ٢٣ ، ٢٥
٢٦ ، ٩٩ ، ١٠٠ ، ١٠٧ ، ٢٠٩
٢١١ ، ٢٣٣ ، ٢٣٧ ، ٢٥٣ ، ٢٥٥
٢٥٦ ، ٢٥٩ ، ٢٧١ ، ٢٨٠ ، ٢٨٤
٢٨٧ ، ٢٩٠ ، ٢٩١ ، ٢٩٢ ، ٣٠٠
٣١٥ ، ٣٦٢ ، ٣٧٠ ، ٣٧٣ ، ٣٧٤
٣٧٦ ، ٤٢٣ ، ٤٢٨

حرف ش

شام ، ٢٩٩ ، ٣٣٨ ، ٣٤٣
٤٢٦ ، ٤٤٠ ، ٤٤٤ ، ٤٤٥
شاباز گاهی ، ٤٣٧
شال ، ٩٣
شاپیکان (قلعه و کتابخانه) ٢٥٢
شوراوك ، ٧ ، ١٠٧ ، ١٠٨
شوش ، ٤٢٤ ، ٣٥٧
شغنان ، ٤٠٤
شتل ، ٣٨١
شبرغان ، ١ ، ٤٠١
شیو کی ، ٩٥
شیوه وشکی ، ٩٥

حرف ص

صور (شهر) ٣٦٦
صوات ، ٣٨٣ ، ٤٠٩ ، ٤١٢ ، ٤١٣ ، ٤١٤ ، ٤١٥

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 506 of 1362

حرف ط

طبرستان، ٨، ٢٠٨، ٢٢١، ٢٦٢، ٣٦٩
طوس، ٢٧٩، ٣٧٠
طهران، ٢٣٧، ٢٨٠
طرابلس، ٤٢٨، ٤٣٢

حرف ع

عیلام، ٦، ٨، ١٠، ٢٢، ٢٥
عربستان، ١٧١، ٢٦٥، ٣٣٥
١٧٨، ٣١١، ٣٣٥، ٣٣٨، ٣٤٩
٣٣٦، ٤٢٤، ٤٤٠
عبید، ٨، ٢٥
عرب، ١٧٨، ٢١٠، ٢٣٠، ٣٠٠

حرف غ

غزنی، ٤٠، ٤١، ٩٣، ١٠٠
غور، ١٥٢، ١٥٣، ٢٨٨، ٢٩٥
١٠٢، ١٠٧، ٢٩٧، ٢٨١، ٢٩٥
غوربند، ٣٨٢، ٣٨٥، ٣٨٦
٣٧٧، ٤٤٦
غوری، ٣٨٦، ٣٩١

حرف ف

فارس، ٤، ٧، ٨، ٩، ١٢، ٢٥، ٢٦
فرادانا (رودخانه)، ٢٩١
٢٨، ٣١، ٣٢؛ ٣٣، ٣٤، ٣٥
فرازداناوا، ٢٥٤، ٢٥٥
٣٨، ٤٤، ٤٥، ٦٣، ٧٧، ١١١،
فرامرود، ١٧٠، ٢٩١
١٥٥، ١٦١، ١٦٢، ١٦٥، ١٦٦
فرگامو، ٢٤
١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٨
فرات، ٧، ١٥، ٢٥، ٢٦، ١١٤،
١٧٩، ١٨٢، ١٨٤، ١٩٤، ١٩٧
٢٠٧، ٢٦٦، ٣٣٥، ٣٣٦
٢٠٣ وغیره در اکثر صفحات کتاب
٣٦٧
فرساگ، ٤٨٧
فتح (قلعه)، ١٧، ١٨
فرا، ٢٩٢، ٣٧٣
فرانسه، ٤، ٨، ١٥، ١٦، ٣٠، ٢٨٤

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 507 of 1362

فرغانه ، ٢٧٦
فرانروپا ، ٢٨٣ ، ٢٨٤
فنلند ، ٣٠
فرنا گوتیس (رودخانه) ، ٢٩٢
فلسطین ، ٣١١ ، ٣٣٥ ، ٣٤٠
فوکلیس ، ٣٧٧

حرف ق

قاین ، ٢٥٠
قفقاز ، ٣٨٣ ، ٣٨٤ ، ٣٨٥ ، ٣٨٨
قندوز ، ٣٨٦
قندهار ، ٨٤ ، ١٠٠ ، ١٠٢ ، ١٠٦ ، ١٠٧ ، ٢١١ ، ٢٧٩ ، ٢٨٠ ، ٣١٥
٢٩٥ ، ٢٩٩ ، ٣٧٦ ، ٣٧٨ ، ٣٩٢ ، ٤٢٣
قبرس ، ٣١١ ، ٤٢٨
قلات ، ٣٧٧
قلعه زال ، ٣٨٦
قرشی ، ٣٩٤ ، ٣٩٥

حرف ك

کاشان ، ٨ ، ٩ ، ٢٠ ، ٢٢ ، ٢٤ ، ٢٥ ، ٢٦ ، ١٧١
کابل ، ٣٤ ، ٤١ ، ٤٢ ، ٨٧ ، ٩٢ ، ٩٣ ، ٩٩ ، ١٥٤ ، ٢١١ ، ٢٣٣ ، ٢٦٣ ، ٢٧٩ ، ٢٩٥ ، ٣٧٦ ، ٣٧٩ ، ٣٨٠ ، ٣٨١ ، ٣٨٢ ، ٣٨٣ ، ٤٢٨ ، ٤٣٢
کابل (رود خانه) ، ٤٠ ، ٥١ ، ٥٧ ، ٦٧ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٧١ ، ٧٢ ، ٧٣ ، ٧٤ ، ٧٧ ، ٧٩ ، ٨٣ ، ٨٤ ، ٩٩ ، ١٠٠ ، ١٦٦ ، ٢٧٨ ، ٣٦٣ ، ٣٨٣ ، ٤٠٨
کابلستان ، ٢٥٣ ، ٢٩٥ ، ٣٨٣ ، ٤٠٩ ، ٤١٥ ، ٤٤١ ، ٤٢٧ ، ٤٢٩ ، ٤٤٤ ، ٤٤٦
کابورا ، ٩٣ ، ٣٨٠
کاپیسا ، ٣٢ ، ٤٠ ، ٦٧ ، ٦٩ ، ٧٠ ، ٣٨٣ ، ٣٨٠ ، ٣٨٢ ، ٣٨٤ ، ٣٤٥
کاپیسی ، ٣٨٢
کاشغر ، ٧٣
کارون ، ٢٦
کارورا ، ٩٣ ، ٣٨٠

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 508 of 1362

کافرستان، ١٥٤
کاتی، ١٥٤
کالو، ٢٣٤
کاسایا، ٢٩، ٢٩٢
کالج، ٣٤٤
کارتاسا، ٣٨٠، ٣٨٣
کامرد، ٣٨٦
کارتانا، ٣٨٣
کاردرسی، ٣٨٣
کچ، ٢٩٥
کپادوچیه، ٣٣٨
کپی لاواستو، ٤٤١
کتیاوار، ٤٣٧
کخره، ٤٠، ٢٧٤، ٢٨١
کران، ٢٤
کرمو، ٤٠، ٥٧، ٦٣، ٦٩
٧١، ٨١، ١٦٦
کرم، ٥١، ٥٧، ٦٧، ٦٩، ٧١
٧٢، ٧٧، ١٦٦
کرمان ٤٤، ٤٥، ١٧٨، ٢٩٥
کراچی، ٢٣٩، ٢٧٨، ٤٢٣
کرمانیا، ٣٥٨
کرونه، ٣٦٤
کروشاد، ٣٧٧
کروه اسپه (کوه)، ٢٨٥
کسپین، ٣٩٢، ٤٠٠
کش، ٣٣٧، ٣٩٤
کشمیر، ٤٤٤، ٤٤٥
کلکته، ٣٠
کلده، ١٧٨، ٢٦٦، ٣٣٥
٣٣٧، ٣٣٨
کلیف، ٣٩٣
کلاشه، ١٥٤
کلاح، ٢٧٠
کلنگ ویس حت، ٢٣٠
کلنگ، ٣٦، ٤٣٨، ٤٣٩
کلنگ دژهوخت، ٢٣٠
کنگ، کنگه (قلعه) ١٥، ١٧
١٨، ٢٤٣، ٢٤٦
کوبها، ٤٠، ٥٧، ٦٣، ٦٧، ٦٩
٧٠، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٨١
٨٤، ٨٨، ١٦٦
کنر، ٤٠، ٥٧، ٧٣، ١٥٦، ١٦٦
کوفن، ٨، ٤٠، ٤١٠، ٤١١، ٤٢٠
کوشان (دره)، ٣٨٥، ٣٨٦
کوچی نا گارا، ٤٤٢

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 509 of 1362

کوسرادا (کوہ) ۱۵۲
کوراسون (کوہ) ۱۵۲، ۲۸۸
کورنیب (رودخانہ) ۶۱۶
کونڈوراس (کوہ) ۲۷۵
کوئٹہ ۱۳، ۱۴
کوزالا ۴۴۲
کوسرادا کوسروپاداتا (کوہ) ۲۸۶، ۲۸۸
کواریسا (کوہ) ۲۸۵
کوہستان ۳۸۰
کوہدامن ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۷
کوہیس ۴۱۰
کہکہیو (کوہ) ۲۸۵
کیکستہ ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۹۲
کینوات ۲۷۸
کیزانا ۳۸۰
کیلگی ۳۸۶

حرف گ

گازا ۳۹۶
گاوا ۱۱۰
گرگان ۲۸۰، ۳۹۲
گرانیکس ۳۶۶، ۴۰۵
گدروزیا ۲۹۵، ۳۷۵، ۳۷۶
گدروشیا ۴۲۳
گرشک ۱۰۷
گذر ۳۷۷
گذارستان ۳۷۷
گل بہار ۳۸۶
گلگت ۴۵۰
گنگا ۷، ۳۸، ۵۷، ۶۷، ۷۰
گنگا ۷۵، ۸۷، ۱۱۵، ۱۶۷، ۱۷۶
۱۸۲، ۱۸۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸
۴۴۲
گندھارا ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۷
۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۵۴
۱۵۶، ۲۳۳، ۲۹۹، ۳۶۲، ۳۸۳
۴۱۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۴۴
۴۴۵، ۴۴۶
گندار نیس ۳۶۲
گومل ۳۴۰، ۴۰۲، ۵۰۷، ۶۷۰
گومانی ۴۰، ۵۷، ۶۳، ۶۷، ۶۹
۶۹، ۷۷، ۱۶۲

١٦٦،٨١،٧١
گواریان،١٠٦
گواراوالا،١٠٨
گوکامل،٣٨٧
گوری،٤١٢
گوراهسوس،٤١٢
گیمه (موزه)،٢٠١،٢٨٤

حرف ل

لاتین،٥،١٤،٤٤،٤٥،٢٠٨
٢٩٢،٢٩٣،٢٩٤
لغمان،٤٠،٩٥،١٥٤،١٥٦
٤١٠،٤١١
لندی‌سین،٧٣
لوگر،٣،٩٣،٣٨٠
لوکرنا،٣،٩٣،٣٨٠
لندی‌برپخی،١٠٧
لندن،٢،١٥٢،٣١٢،٣٥٤
لگاش،٣٣٧
لیدی،٥٠،٣٥٠،٣٥٧،٣٦٢
لوط،٤٠،٩٥،١٥٤،١٥٦

حرف م

مازانا،٢٢١،٢٣٢،٢٤١
مازندران،١٧٥،٢٠٨،٢٢١
٢٣٢،٢٤١،٢٤٢،٢٦٢،٢٩٣
٣٦٩
ماوراءالنهر،٢٥٦،٢٥٧
مازیشوا او (کوه)،٢٨٤
مارمورا (بحیره)،٣٦٦
مارکسندا،٣٩٤،٣٩٥،٣٩٧
٣٩٩،٤٠٠،٤٠١،٤٠٥
مارو کا،٣٩٤
مازیون (کوه)،٢٦٦
مالیزی،٤
مارچیان،٤١،٢٠٩،٢٨٩
٢٩٥،٤٠٠،٤٠١
متا،٤١٥
متی گیسا (کوه)،٢٨٤
مدیا،٩،٤٤،٤٥،١٦١،١٦٢
١٨٢،١٨٤،١٩٤،٢١٢،٢٣٠
٢٦٢،٢٦٣،٢٦٦،٢٦٧،٢٧١
٢٩٦،٣١٣،٣١٤،٣٣٤،٣٣٨
٣٤١،٣٤٣،٣٤٤،٣٥٢،٣٦٠
٣٨٧،٤٠٣

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 511 of 1362

مدیامکنا ، ٣٤٥
مدیا اترو پا تنه ، ٣٤٥
مدیارا کیانا ، ٣٤٥
مدی‌ترانه ، ٢٦٧ ، ٢٧٠ ، ٣٠٧
٣١١ ، ٣١٤ ، ٣٣٥ ، ٣٤٩
مد راس ، ٤٣٦ ، ٤٣٨
مراتا ، ٤٤٤
مرغاب ، ١٤ ، ٤٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٧
٢٧٨ ، ٣٥٤
مرگیان ، ١٣ ، ٢٨٤ (مارجیان
ملاحظه شود)
مرتضی علی (دشت) ، ١٧٠
مرو ، ٦ ، ٧ ، ١٣ ، ١٤ ، ٢١ ، ٣٩
٤٠ ، ٢٧٧ ، ٢٧٨ ، ٢٨٤ ، ٤٠١
مرو چاق ، ٤٠١
مزار شریف ، ٢٨٤
مقدونیه ، ٣٦٠ ، ٣٦٤ ، ٣٥٦
٣٧١ ، ٤١١ ، ٤٢٥ ، ٤٢٩ ، ٤٤٤
مکران ، ٤٢ ، ٢٩٥
مسا گا ، ٤١٣ ، ٤١٤ ، ٤١٥
٤٢٠
مگدہ ، ٤٣٠ ، ٤٤١ ، ٤٤٢ ، ٤٤٥
منجوان ، ٧٩ ، ١٤٩ ، ١٥٣ ، ١٥٤
منجان ، ٧٩ ، ١٥٣ ، ١٥٤
منهیرا ، ٤٣٧
موسیان (تپه) ، ٨٠
مورو ، ٣٩ ، ٤٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٧
٢٧٨ (مروهم دیده شود)
مولوس ، ٣٦٥
موریانا گارا ، ٤٣٠
موصل ، ٣٧٨
مصر ، ٣٠ ، ٤ ، ٥ ، ٦ ، ١٠ ، ١٢ ، ١٢٥
٢٧ ، ١١٤ ، ٢٠٧ ، ٢٠٨ ، ٢١١
٣٣٥ ، ٣٣٨ ، ٣٣٩ ، ٣٥٨ ، ٣٦٦
٤٦٥ ، ٤٢٦ ، ٤٣٢
مغل کوت ، ١٠٦
میمنه ، ٤٠ ، ٢٧٨ ، ٤٠١
موهنجودیرو ، ١٠ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٤
٢٣ ، ٢٦ ، ٣١١
مهمند ، ١٥٦
مهربرزین (آتشکده) ٢٥٣ (برزین
مهرهم دیده شود)
مینیخه ، ٢٨٥
مهابن (کوه) ، ٤١٥
میروس (کوه) ، ٤٢٠
میسور ، ٤٣٥

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 512 of 1362

حرف ن

نال ، ٧ ، ١٣ ، ١٤ ، ١٦ ، ٢٣
نا وا سنگا رامه ، ٢٢٧
نا واو بهارا ، ٢٢٧ ، ٢٢٨
نا رمی ، ٢٧٠
نا دعلی ، ٧ ، ١٥ ، ١٧ ، ١٠٧
نا پوسنگ کیالان ، ٢٢٧
ننگرهار ، ٩٣ ، ٢٨٩
نجرو ، ٤٠
نو بهار ، ٢٢٧ ، ٢٢٨
نور (دره) ، ٧٤
نوازك (شهر) ، ٢٥٣ ، ٢٦٠ ، ٢٦١
نو یده ، ٢٦١
نو بی لیس ، ٣٨٠
نو تکه ، ٣٩٤ ، ٣٩٥ ، ٣٩٩
٤٠١ ، ٤٠٢
نو اکشی ، ١ ، ٤١
نو شهره ، ٤٢١
نو رستان ، ٤٠ ، ٧٣ ، ٧٤ ، ٧٩
٩٣ ، ١٠٤ ، ١١٨ ، ١٣٦ ، ١٣٨
١٥٣ ، ١٥٦ ، ١٦٥ ، ٢٩٥
نیلاب ، ٣٧٢
نیل ، ٤ ، ٦ ، ٧ ، ١٢ ، ١٥ ، ٢٣ ، ٢٥
٢٦ ، ٣١١ ، ٣٣٥ ، ٣٣٩ ، ٣٧٤
نیسا یا ، ٤٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٨
نیسا آ ، ٢٧٠ ، ٢٧١ ، ٣٤٣
نیسه ، ٣٨٢
نیکا یا ، ٨ ، ٤٠٨ ، ٤٠٩ ، ٤٢٢
نیسا ، ٤٢٠ ، ٤٢١
نسا ، ٤٢٠
نیپال ، ٤٤١
نیم روز ، ٢٦٣ ، ٢٩٥
نیمو ا ، ٢٦٧ ، ٢٦٩ ، ٣٠٨ ، ٣٤٠
٣٤٩ ، ٣٥٠
نین یك ، ٢٦١
نیویورك ، ٢٣٩ ، ٢٧٨
نظر علیخا ن (قلعه) ، ١٧

حرف و

وارا ، ٨ ، ٢١ ، ٢٢٠ ، ٢٢٤
٢٢٥ ، ٢٢٦ ، ٢٢٧ ، ٢٢٨ ، ٢٢٩
٢٣٥ ، ٣٢٢
وانا ، ٢٨١

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 513 of 1362

وارنا ، ٢٧٤ ، ٢٨١
واشان (کوه) ، ٢٨٥
وا نگو هی د یتیا ، ٣٩ ، ٢٧٥
٢٧٦ ، ٢٩٠
واخدر یکا یا (کوه) ، ٢٨٥
وخش ، ٣٩٢
و روك شا ، ٢٣٣ ، ٣٠٩
و رهران ، ٢٠٢ ، ٢٥٣ ، ٢٦٠
٢٦١
و زیرستان ، ١٤ ، ٢٨١
و زوشا (کوه) ، ٢٨٥
وفاراومند (کوه) ، ٢٨٦ ، ٢٨٩
وفرمیانت (کوه) ، ٢٨٥ ، ٢٨٦
٢٨٩
وردك ، ٣٨٠
و یشاوایا (کوه) ، ٢٨٥
و یدوانا (کوه) ، ٢٨٥
و یها را (وارا ملاحظه شود)
و یتا ستا (رود خانه) ، ٧٤
٤٢١
و یکرد تا ، ٤٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٨
٢٧٩
و یات (رودخانه) ، ٧٤
و یاس (رودخانه) ، ٧٠ ، ٨٨
و ین ، ١٥٣ ، ٣٩٢
و ه ، ٢٧٦

حرف ه

هالیس ، ٣٥٠
هامون ، ١٤ ، ١٥ ، ١٦ ، ٢٢ ،
١٧٩ ، ٢٣٣ ، ٢٣٧ ، ٢٥٧ ،
٢٧١ ، ٢٨٤ ، ٢٩١ ، ٢٩٢ ، ٢٩٩
٣٠٠ ، ٣٧٣
هاروت (رودخانه) ٢٩٢
هپته هندو ، ٧٤ ، ٢٧٤ ، ٢٨١ ، ٢٩٣
هزاره جات ، ٩٣ ، ٢٩٥ ، ٣٦٢
هزاره ، ٤٢٦ ، ٣٧٩
هرپه ، ١٠ ، ١٢ ، ١٤ ، ٢٣ ، ٣١١
هریوا ، ٤٠ ، ٢٧٨ ، ٣٦٩ ، ٣٧٠
هرویو ، ٤١ ، ٢٧٤
هری ، ٤١ ، ٢٧٨ ، ٣٦٠
هری رود ، ٤٠ ، ٤١ ، ٤٢ ، ١٥٥
١٧٠ ، ٢٠٩ ، ٢٧٨ ، ٢٨٤ ، ٢٨٦
٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٢٩٥ ، ٤٢٨

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 514 of 1362

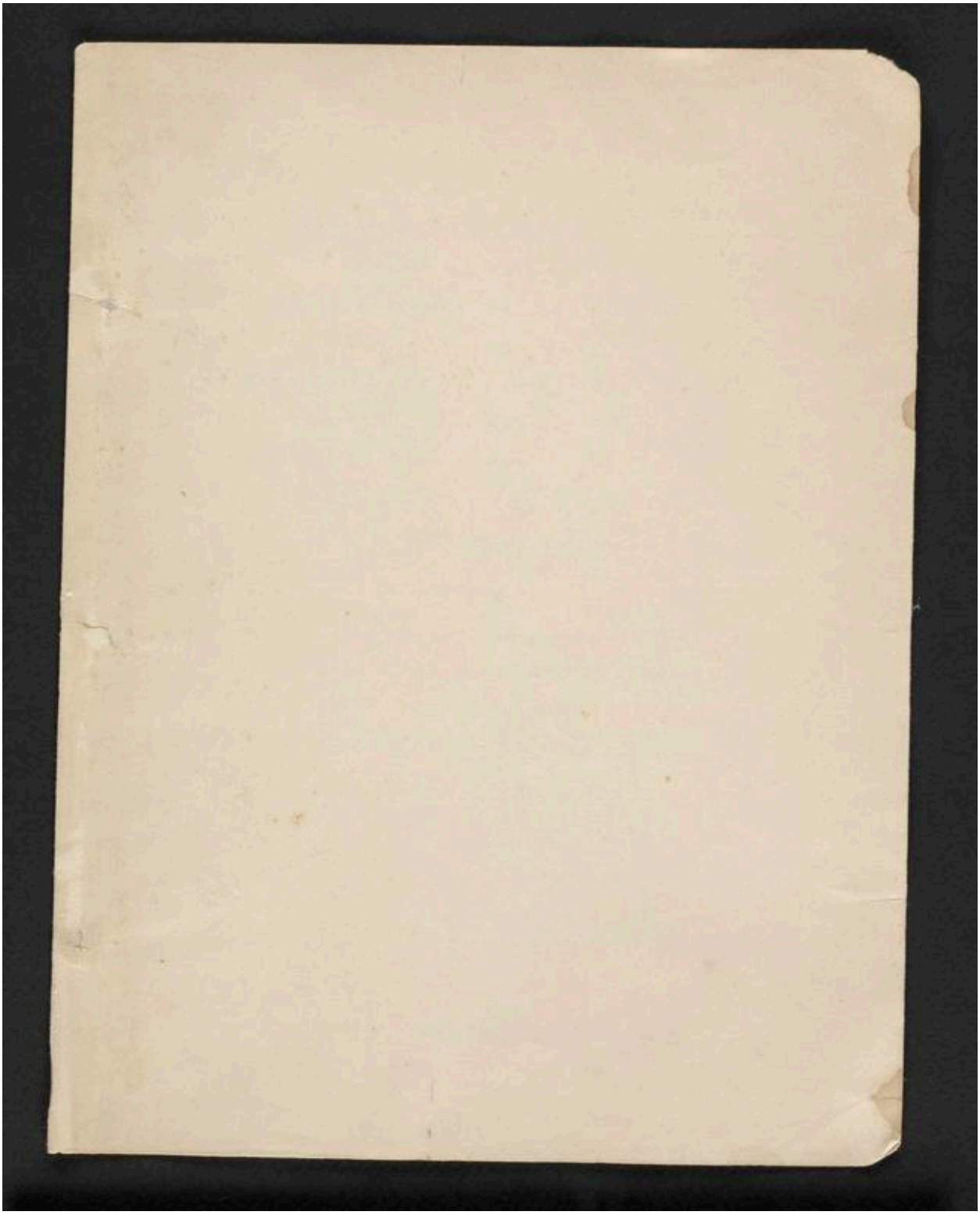
هربوانی، ٤١، ٧٦، ٧٧، ٨٤، ٨٨
١٠٥، ١٠٧، ٢٧١، ٢٨٠، ٢٨١
٢٩٣
هرمندوس، ٣٧٦
هری‌تی‌بریزا، ١٥٢، ٣١٤
هری‌تی‌بارز، ٢٨٣
هریتی (کوه) ٢٨٦
هرو (رودخانه) ٢٨٨
هرات، ٤١، ١٠٠، ١٠٢، ١٥٥
٢٠٩، ٢١١، ٢٧٨، ٢٨٤، ٢٩٥
٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٦
٣٩٢، ٣٩٣
هژده‌نهر، ٢٢٦
هکاتومپولیس، ٢٩٦
هفت‌دریا، ٥٠، ٧٠، ٧٤
هواسترا (رودخانه)، ٢٩١
هورتا گوهیتی (رودخانه)، ٢٩٢
هوسراوا (دریاچه)، ٢٩٢
هوکریا (کوه)، ٢٨٣، ٣٠٩
٣١٠
هویی‌نا، ٣٨٣
همدان، ٢٩٦، ٣١٣، ٣٥٧
٣٧٤
هندوراج (کوه)، ٤١١
هندوکش، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٦
٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣
٥١، ٥٣، ٥٤، ٥٦، ٥٧، ٦٣، ٦٦
٦٧، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٨، ٨١
٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٩٠
٩١، ٩٥، ١٠٠، ١٠٣، ١١٠
١١٢، ١١٣، ١١٤، ١٢٢، ١٢٣
١٣٤، ١٥٣، ١٥٤، ١٦٣، ١٦٦
١٧٠، ١٨٤، ١٨٥، ٢١٩ (وغیره
در اکثر صفحات تا آخر کتاب)
هندوکوه، ٣٦٢ (کلمهٔ
هندوکش دیده شود)
هیپولت، ٣٦٦
هشت نفر، ٣٨٣، ٤١٩
هوپیان، ٣٨٢
هیبك، ٣٩١
هیداسپس، ٤٢٢
هیرکانیا، ٢٨٠، ٣٠٠، ٣٦٠
٣٦٤، ٣٦٩
هند، ٤، ١٠، ١٢، ١٣، ٢٦، ٢٨
٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦
٣٧، ٣٨، ٤٤، ٤٥، ٦٢، ٦٥، ٧٠

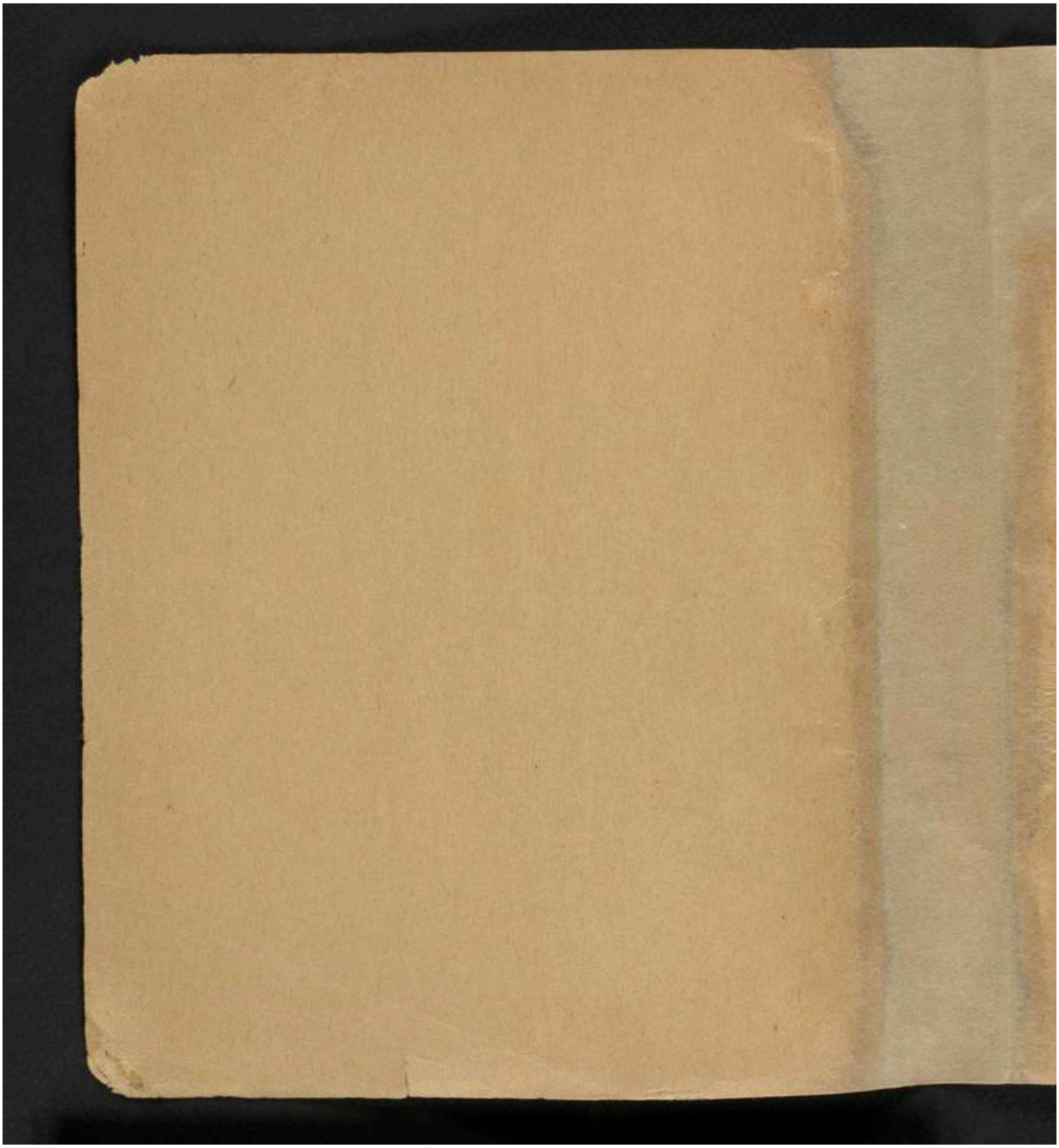
http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 515 of 1362

٧٣، ٧٥، ٧٧، ٧٨، ٨١، ٨٢، ٨٤، ٨٥
١٠٠، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨
١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٥، ١٢٠
١٢١، ١٢٩، ١٣١، ١٤١، ١٤٥
١٤٨، ١٥٥، ١٦١، ١٦٥، ١٦٦
١٦٧، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤
(ودیگر صفحات تا آخر کتاب)
هندوستان ٧، ٤٠ (به کلمهٔ هند مراجعه شود)
هیتومنت ٧، ١٠، ٢٧٤، ٢٨٨، ٢٩١
هیرمند ٧، ٥، ٢٢، ٢٣، ٢٦
٤٢، ١٠٠، ١٠١، ١٠٦، ١٠٧
١٠٨، ١٧٠، ١٨٠، ٢٣٧، ٢٥٣
٢٥٥، ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٧١، ٢٨٠
٢٨١، ٢٨٤، ٢٨٨، ٢٩٠، ٢٩١
٢٩٩، ٣٠٠، ٣١٥، ٣٧٥، ٣٧٦
٣٧٧
هید اسپ ٧، ٧٤، ٤٢١

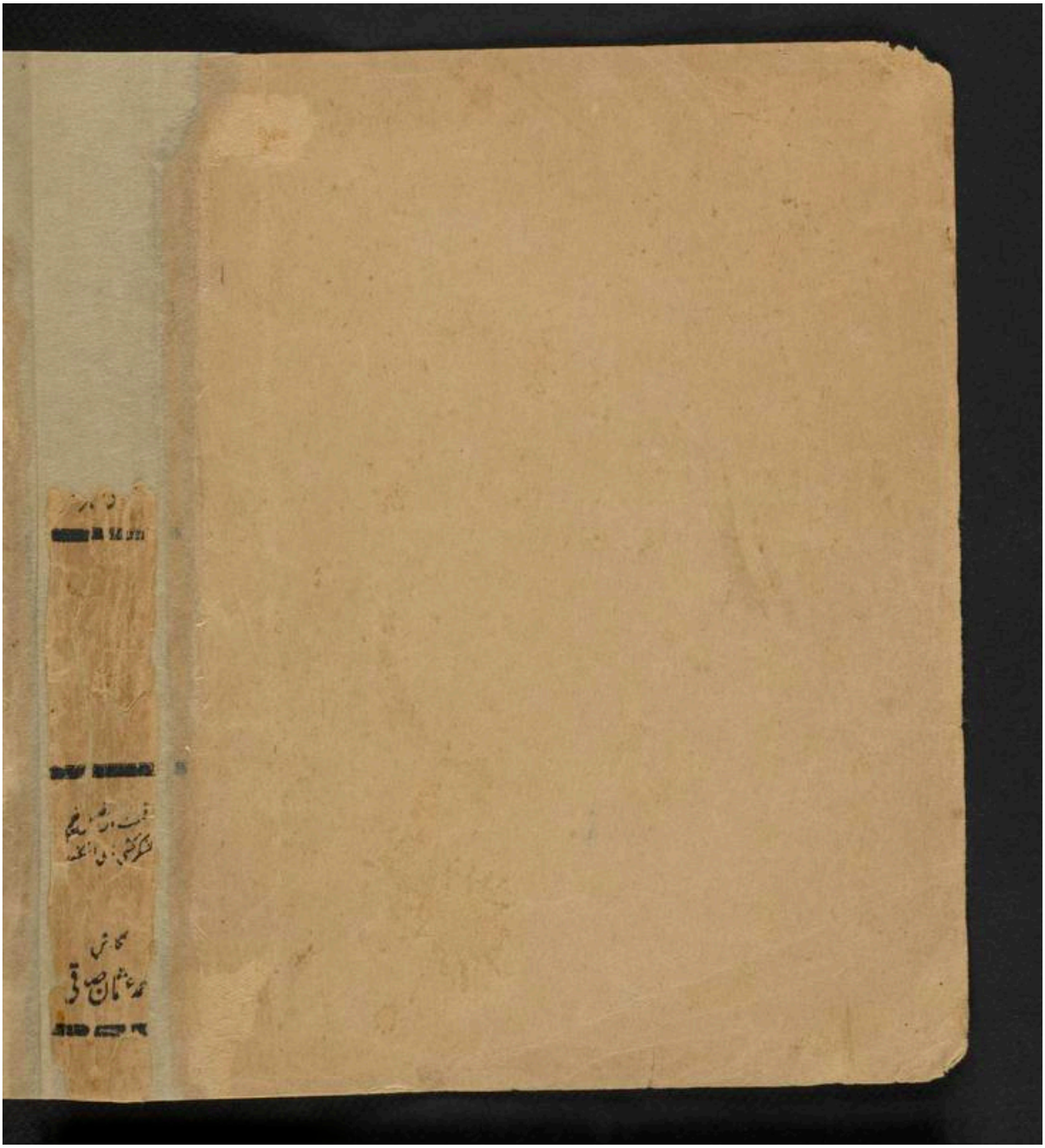
حرف ی

یمگان ٧، ٢٤
یو نان ٢٩، ٤٤، ٤٥، ١٩٧
١٩٩، ٢٠٨، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣
٢٩٨، ٣٦٠، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦
٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٨٣، ٣٨٥
٤٠٠، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٢٥
یو پائی ری سنا (کوه) ٧، ٥٦
١٥٢، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧
یونس ٣٩٩
یوجن ٧، ٤٣٥
یوجاوینی ٤٣٨
یمیاجتره (کوه) ٧، ٢٨٥

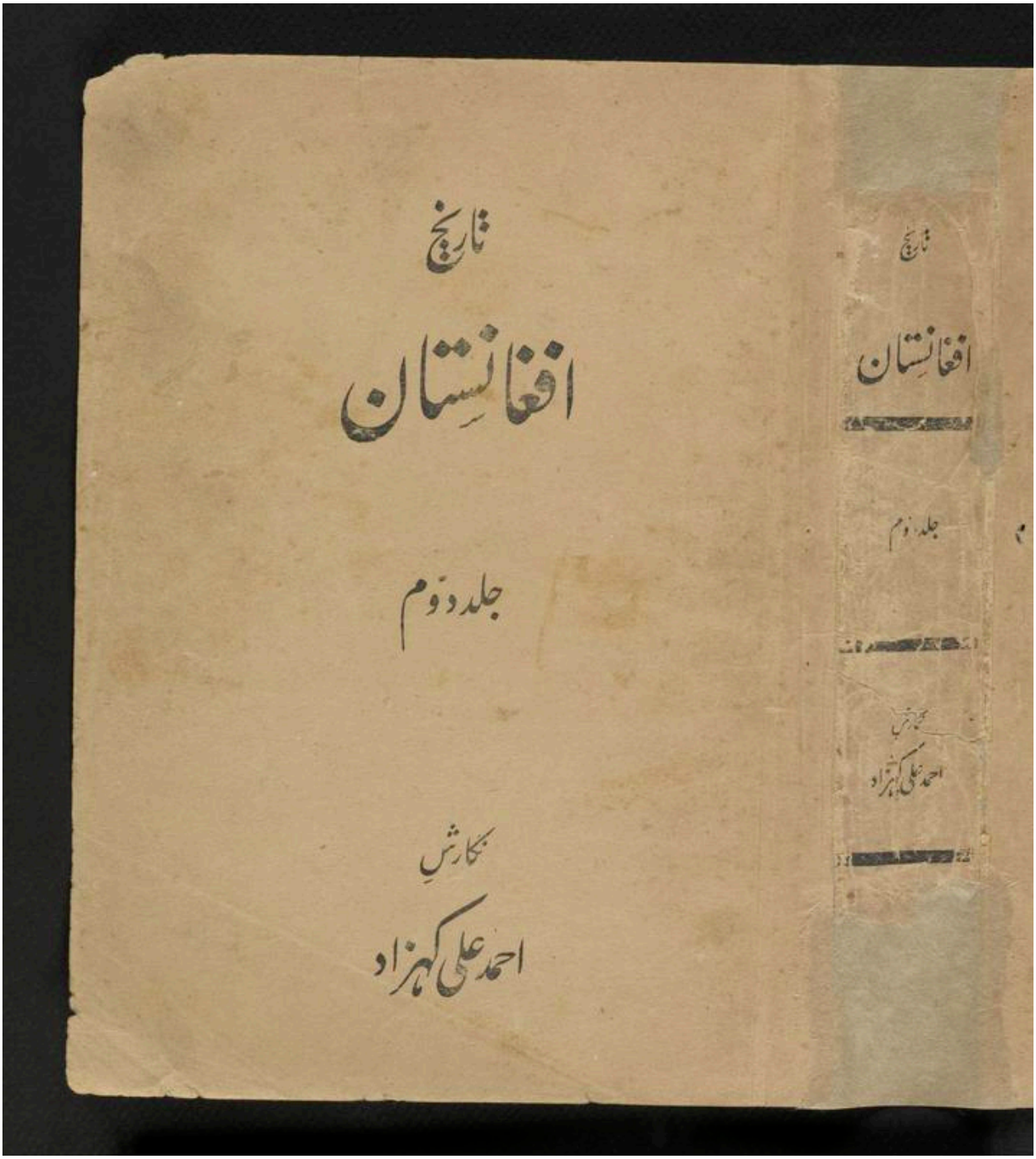




http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 518 of 1362



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 519 of 1362



تاریخ

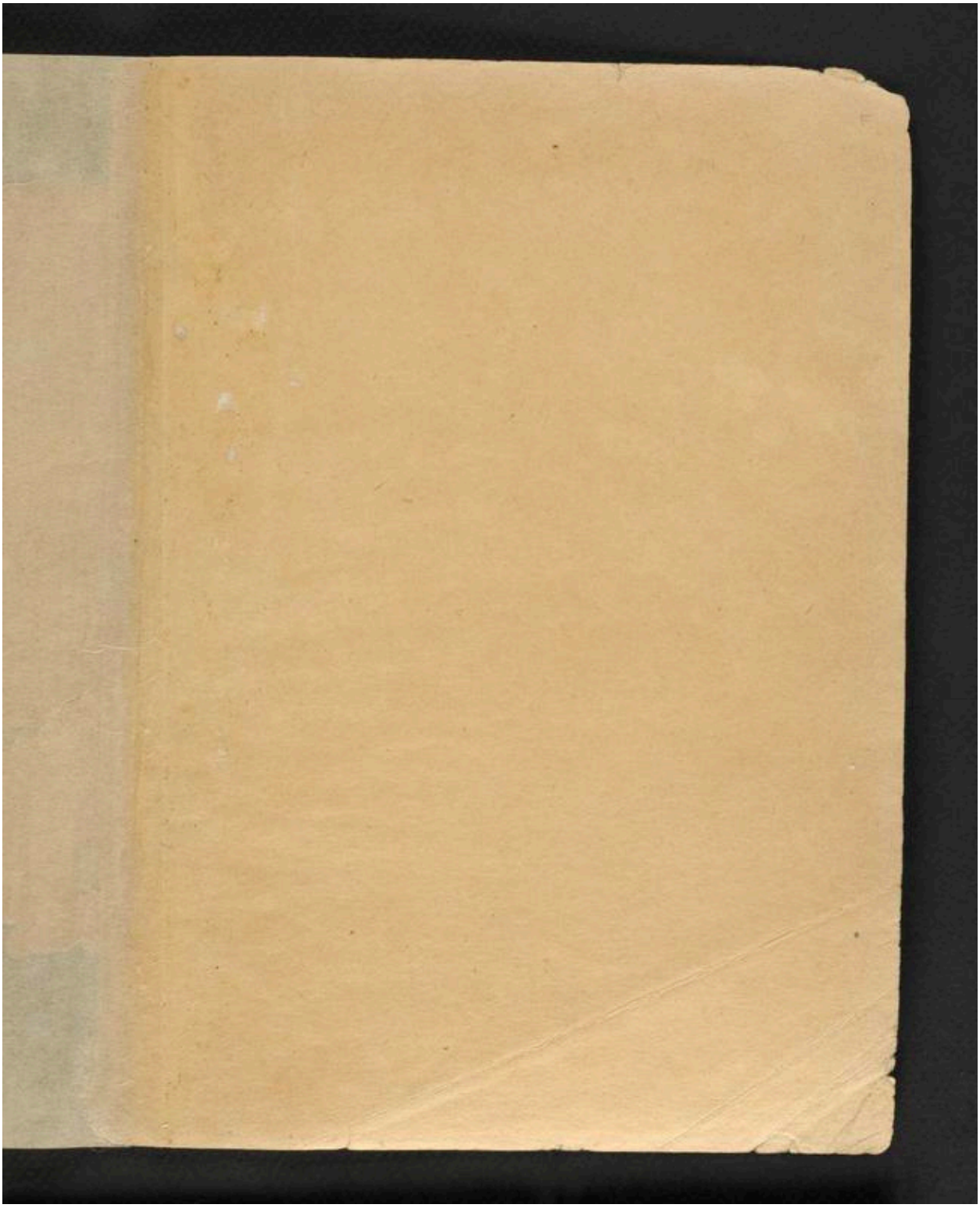
افغانستان

جلد دوم

نگارش

احمد علی کهزاد

تاریخ
افغانستان
جلد دوم
نگارش
احمد علی کهزاد



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 521 of 1362

تاریخ افغانستان

جلد دوم

از آغاز سلطنت مستقل یونانو باختری تا ظهور اسلام

نگارش

احمد علی کهزاد

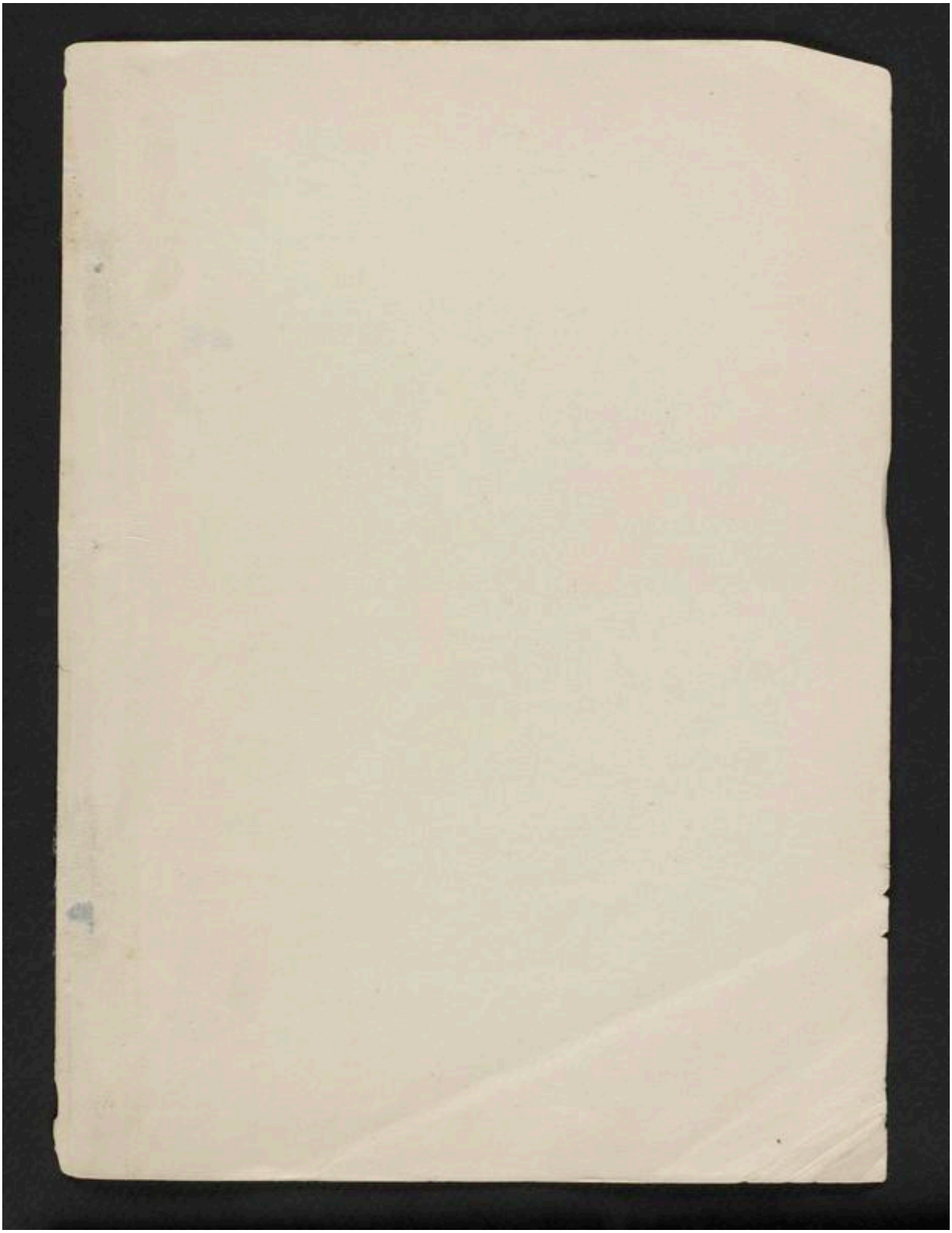
• • •

تصاویر مسکوکات : کار موسیو هیلن

از نشریات انجمن تاریخ

در مطبعه عمومی کابل هزار نسخه طبع شد .

دلو ۱۳۲۶



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 523 of 1362

یاد داشت

چند ماه قبل جلد اول تاریخ افغانستان از اعصار قبل التاریخ تاسقوط سلطهٔموقتی موریا درپنج فصل نشر شد . جلددوم این سلسله که امروز به نشر آن موفق میشویم شامل «۹» فصل است و از اغاز سلطنت مستقل یوفانو باختری « ۲۵۰ ق م » تاپایان حکمفر مائی رایان کابلی و شیوع دین مقدس اسلام را در بر میگیرد . به این ترتیب دراین دو جلد که روی همرفته شامل ۱٤ فصل و۱۰۵۹ صفحهاست تاریخافغانستان قدیم ازجنبههای مختلف سیا سی ، اجتما عی ، دینی ، تهذ یبی ، ادبی صنعتی ، اقتصا دی ، شرح یا فته است . امیدواریم سائر جلد های این سلسله کهدرنگارش فصول آن همکا ران ورفقای محترم سهم گرفته اندبهترتیب طبع و نشر گردد ودورهٔتاریخافغانستانمطابق ارزوی همگانی تکمیل گردد

کابل ۲۹ جدی ۱۳۲۵ «احمدعلی کهزاد»

فهرست تاریخ (۱۰۰۰) ب ، سردار محمد ح ، محمدعلی د ، عبدالقی ن ، رجب علی اجرائیه شعبه تاریخ ۷-۱۱-۲۵-م

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 524 of 1362

فهرست مضامین

جلد دوم

فصل ششم

خانواده دیودوت

مضمون	صفحه
دیو دوت اول	۱
دیو دوت دوم	۳

خانوادهٔ ایوتیدم

ایوتیدم	۵
وضعیت جنوب هند و کش - درهٔ کابل وآخرین عناصر موریا	۸
ایو تیدم ووحدت خاك آریانا	۱۱
نفوذ دو لت یونانو باختری بطرف شمال شرق	۱۲
ایو تیدم و غرب	۱۳
مناطق جنوب وجنوب غرب هندو کش	۱۰
تاسیس امارت های داخلی	۱۹
امارت شمال غربی پاروپا میزوس	۱۷
امارت اراکوزی یا جنوب پاروپا میزوس	۱۸
هزار شهر باختر	»
مسکو کات ایوتیدم	۲۳
سلطنت یونانو باختری در پایان عمر ایوتیدم	۲۴
تعلقات تهذیبی وتجارتی دولت یونانو باختری درعصر ایوتیدم باهندوتر کستان وچین	۲۵
د متریوس	۲۷
فتوحات هند	۲۸
خط دمتریوس	۳۰
خط حرکت متاندر بطرف پتالی پوترا	
سهم ایولو دوت در اقدامات استعماری	۳۲
خاك های موریا بدست دولت یونانو باختری	۳۴

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 525 of 1362

مضمون	صفحه
مراجعت دمتریوس با آریانا ومقرری های جدید	»
امارت پارویا میزادی	۳۶
بعضی ملاحظات در اطراف مسکوکات پانتالئون واگاتوکلس در امارت پارویامیزادی	۳۷
امارت اراکوزی وسیستان	۴۰
وسعت قلمرو امپراطوری یونانو باختری در عصر دمتریوس	۴۱
امارت باختر	۴۱
تشکیل امارت نو درخاك های متصرفی هندی	۴۱
حوزهٔ امارت اپولو دوت	۴۲
حوزهٔ امارت منائدر	»
پایان سلطنت دمتریوس	۴۳
مسکوکات دمتریوس	۴۴
شهرهائی که دمتریوس بنا نهاده است	۴۰
د متریاس اراکوزی	»
ایوتید میا ، ساگالا، سیالکوت	۴۶
دمتریاس سند	۴۷
شهرته اوفیلیا	۴۷
خوش رفتاری دولت یونانو باختری با اراضی متصرفی	۴۸
سومین خانوادهٔ یونانو باختری	
خاندان ایوکراتید	۵۲
ایوکراتید	۵۴
جنگهای داخلی یا مقابله دودمان سلطنتی یونانو باختری	۵۰
حاکمیت ایوکراتید برتمام آریانا	۵۷
قدرت پارتها وتحریك آنها به تجاوزات بطرف شرق	۵۹
مسکوکات یوکراتید	۶۲
دسته اول مسکوکات ضرب باختر	»
دسته دوم	۶۳
مسکوکات ضرب کاپیسا	»
مسکوکات ضرب هند	۶۴
وفات ایوکراتید	۶۵

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 526 of 1362

مضمون	صفحه
بلاتو	٦٧
حکاکی وصنعت ضرب سکه در باختر	»
هلیو کلس	٦٨
ظهور اسکائی‌ها وبحران امپراطوری آریانا	٦٩
هلیو کلس در جنوب هندو کش	٧٠
مسکو کات هلیو کلس	٧١
سکهٔ مدور نقره	»
هرمایوس	٧٤
اوضاع عمومی معاصر هرمایوس	٧٥
پارت ها	٧٧
پهلوا	٧٨
سیتی‌ها یا یوچی ها	٧٩
دامنه سلطنت یوثانو باختری درهند	»
مناندر پادشاه یوثانو باختری در هند	٨٠
مسکو کات مناندر	٨٢
توسعهٔ تجارت	»
جانشینان مناندر	٨٣

حیات اجتماعی و تهذیبی

کیش واثین	٨٤
اریان انواع میتولوژی یوثانی	٨٧
انبساط افکارو فلسفه بودائی	٩١
بقایای دیانت قدیم وارباب انواع باختری	٩٢
صنعت یوثانو باختری	٩٨
تجارت وراهها	١٠٣
زبان ورسم الخط	١٠٨
اردو وادوات جنگی	١١٠
موسیقی ونمایشات	١١٣

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 527 of 1362

فصل هفتم

حصهٔ اول

مضمون	صفحه
پارت ها	۱۱۰
ارساس اول	۱۲۱
تری داتس	۱۲۲
ارتبان	۱۲۲
فری یا تس	۱۲۳
میتری‌د اتس	»
فرها تس‌دوم وار تبان دوم	۱۲۰
میتری داتس دوم	۱۲۵

حصهٔ دوم

اسکائی‌ها

اقوام سیتی	۱۲۶

بعضی اقوام معروف سیتی

سرمت ها	۱۰۱
مساجت ها	۱۳۲
ساکه ها یا اسکائی ها	»
یوچی	۱۳۴
علت ورود اقوام سیتی در آریانا	»
تاهیا	۱۳۷
قبایل مختلف اسکائی	۱۳۸
ازی ئی واز یائی	»
تخاری	۱۳۹
ساکا رولی ها یاساروکی‌ها	۱۰۱
گی‌یان	۱۴۴
موئس	۱۴۷
ازس	۱۵۱
ازیلیزس	۱۵۴

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 528 of 1362

حصهٔ سوم

پهلوا ها

مضمون	صفحه
ونونس	۱۶۱
اسپا لا هورا یا اسپا لی ریس	۱۶۷
اسپا لی ریزا یا اسپا لپریزس	۱۶۸
گندو فارنس	۱۶۹
ابدا گازس یا ابدا گا سا	۱۷۵
اور تا گس	۱۷۵
یا کور س یا یا کو را	۱۷۶

فصل هشتم

کوشانی ها

عمو میا ت	۱۷۷
شها دت ماخذ یونانی	۱۸۰
عطف نظر به منا بع چینی	۱۸۲
عرق کوشا نی ها	۱۸۴
زبان	۱۸۵

کوشانی های بزرگ

عصر اول ـ خاندان کدفیزس

کوزولو یا کجولو کدفیزس	۱۹۴
نظریهٔ اول	۱۹۵
نظریهٔ دوم	»
ویما یا ومو کد فیزس	۲۰۰
فتح هند	۲۰۱
منا زعه با چین	۲۰۲
روابط کد فیزس دوم با امپراطوری روما	۲۰۵

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 529 of 1362

مضمون	صفحه
مسکوکات ویما کد فیزس	۲۰۷
سوتر مگاس میخی کبیر	۲۱۰
وضعیت عمومی در عصر خاندان کد فیزس	۲۱۳

عصر دوم

خاندان کنیشکا	۲۲۱
کنیشکا	۲۲۳
وسعت امپراطوری کنیشکا	۲۲٤
درهند	۲۲٥
در پارتیا	۲۲٦
در آسیای علیا	۲۲۷
برغمل‌های چینی	۲۲۹
معبدشالوکیا یاسریکه‌ویهارا	۲۳۰
چینایانی	۲۳۳
پایتخت‌ها	»
شهر شاهی کاپیسی	۲۳٤
پوراشاپورا (پشاور)	۲٤۰
کنیشکا ودیانت بودائی	۲٤۱
کنیشکای کبیردریکی ازداستان‌های قدیم کاپیسا	۲٤۰
محفل بزرگ‌مذهبی وتشکیل‌طریقه مهایانا	۲٤۷
مسکوکات کنیشکا	۲٥۳
جانشینان کنیشکا	۲٥٥
واسیشکا	۲٥۷
کنیشکادوم	»
هوویشکا	۲٥۸
واسودوا	۲٥۹
سیاست داخلی‌وخارجی کوشانی‌های بزرگ	۲٦۰
اوضاع عمومی درعصر خاندان کنیشکا	۲٦٥
دوام خاطرات کشور کشائی‌های کنیشکا در هند	۲٦۹
جامعه‌وتهذیب	۲۷٥
الفبی	۲۷٦

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 530 of 1362

مضمون	صفحه
روحانیون	۲۷۷
رول مبلغین آریانا وانتشار دیانت بودائی در چین	۲۷۹
رسم‌الخط	۲۸۳
خروشتی وتتبعات قرن بیستم	۲۹۱
مبداء خروشتی	۲۱۰
رسم‌الخط خروشتی	۲۹۶
خروشتی بحیث رسم‌الخط دفاتر	۰
نظریهٔ پروفیسر لوی	۳۹۸
رسم‌الخط کوشانی	۳۰۳
رسم‌الخط یونانو کوشانی	۳۰۵
ادبیات و آرت	۳۰۶
موسیقی	۳۱۱
روابط تجارتی امپراطوری کوشان بارومن‌ها	۳۱۲
اباحی	۳۱۷

فصل نهم

صنعت گریکو بودیك	۳۲۳
تعریف عمومی	۳۲٤
بودیزم	۳۲٦
هلنیزم	۳۲۹
محل تلاقی افکار وتهذیب بودائی ویونانی	۳۳۰
گندهارا	۳۳۱
باختر	۳۳۳
تابش روشنی جدید از فندوز	۳۳۵
اولین هیکل بودائی باختری در فندوز	۳۳۷
مهد صنعت گریکو بودیك	۳٤۱
آغاز کار	۳٤٦
ترقی مدرسهٔ گریکو بودیك . قرن کیشکا	۳٤۸
تاثیر شخصیت کنشیکا	۳٤۹
بسط تجارت با امپراطوری رومن یا عامل اقتصادی	۳۵۱

فهرست تاریخ (۱۰۰۰) ب . سردار محمد ح . محمدعلی د . عبدالغنی ن . رجب علی اجرائیه شعبه تاریخ ۱۳۵۷-۱۱-۲۵ ـ م

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 531 of 1362

مضمون	صفحه
صنعت گران گریکو رومن و کثرت عدهٔ صنعتگران	۳۵۳
ممیزات دورهٔ ترقی	۳۵٤
عصر کوشانوسا سانی	۳۵۵
قرن ٥ تنزل مدرسهٔ گریکو بودیك	۳۵٦
قرن ٦ و ۷ وآخرین نمونه های هیکل تراشی	۳۵۷
مواد مستعمله در هیکل تراشی	۳۵۸
تطبیق مدرسه گریکو بودیك در نقاط مختلف افغانستان	
نگارا هارا(شکرهار)	۳٦۱
تاکی	۳٦٤
هدهٔ مو جوده و گردونواح آن	»
تپه کلان	۳٦٦
تپهٔ کافریها	۳٦۷
باغ گاهی	»
شاخیل غندی	»
پراتس	»
غارتو	۳٦۸
دهٔ غوندی	»
حفریات هده	»
مجسمه های بودا وبعضی مقایسه ها با آثار یونانی	۳٦۹
نمونه های تیپ نژادی و قومی	۳۷۰
مقایسهٔ تپه کلان و باغ گاهی	۳۷۲
هده وسائر نقاط گندهارا یا مقایسه هده با نقاط شمال غرب هند	۳۷۳
وضعیت کاپیسی و کاپیسا از زبان هیوان ـ تسنگ	۳۷۵
توپ دره	۳۰۹
حفریات در کاپیسا	»
شواهد سه مدنیت در یك اطاق	۳۸۰
برویم به چین	۳۸۵
مراکز بودائی	۳۸۷
بامیان	۳۹۲
فندستان (سیاه گرد غوربند)	٤۰۰
نفوذ صنعتی مدرسه گریکو بودیك افغانستان به اسیای مرکزی وچین	٤۰۱
انتشار صنعت گریکو بودیك از اسیای مرکزی به چین	٤۰٤

فهرست افغانستان (۱۰۰۰) ص ، تیردار ، محمد ج ، سراج الدین ، عبدالقیوم ، محمد طاهر ، احمد الله بشتوتوك لیا ۲۱-۱۱-۲۰۰۹ م

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 532 of 1362

فصل دهم

کیداری ها یا کوشانی های خورد

مضمون	صفحه
دوره و عظمت درصد ساله کوشانی های بزرگ	٤٠٨
شروع انحطاط کوشانی های بزرگ	٤٠٩
فتوحات در خاک هند	
ظهور سلطنت ساسانی	٤١١
اقوام مغلی اسیای مرکزی	٤١٢
چگونگی سقوط کوشانی‌های بزرگ	»
کیداری‌ها	٤١٤
»	
کوشانی های خورد و منابع چینی	
مسکوکات کوشانو ساسانی حکمفرما بان باختر	٤١٨
معنی سمت صورت شاه در مسکوکات	٤٢٠
بعضی اشارات مورخین به اواضاع قرن چهارـامیانوس مارسلی نوس	٤٢١
کتیبهٔ پرسه بولیس	٤٢٢
فوستس بیزانتی	٤٢٣
زوان زوان واخراج کوشانی ها از باختر	٤٢٤
شاخهٔ جنوب هندوکش یا کیداری ها	»
مقابله کیداری ها با ساسانی ها در باختر	٤٢٦
شاخه غربی کوشانی ها و مقابله با ساسانی‌ها	٤٢٨
سلطنت کوشانی های خورد در جنوب هندوکش	٤٢٩
موسس سلطنت کوشانی های خورد	٤٣٠
مسکوکات	»
تصادمات بین کیداری و ساسانی	٤٣١
احراز استقلال وتشکیل سلطنت بزرگ	٤٣٢
ظهور یفتلی ها واختتام دولت کیداری	٤٣٤
شاخه زابلی و شهادت مسکوکات آنها	٤٣٥
کگس	٤٣٧
پیروز	»
مداخله جدید ساسانی ها	٤٣٨
ورهران یا بهرام	٤٣٩
لباس	»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 533 of 1362

فصل یازدهم

پهلوی ها

مضمون	صفحه
اوضاع عمومی آریانا مقدم بر ظهور پهلوی ها	٤٤١
وجه تسمیه پهلوی	٤٤٢
نژاد پهلوی	٤٤٤
تشکیل دولت پهلوی در آریانا	٤٥٠
دولت پهلوی آریانا و ساسانی‌ها	٤٥٢
افتا لیتوو بهرام گور	٤٥٣
مهر پور ویزد گرد دوم	٤٥٤
اخشنور وفیروز ساسانی	٤٥٨
جنگ اول اخشنور وفیروز	»
عهد ومیثاق فیروز	٤٥٩
جنگ دوم اخشنور وفیروز	٤٦١
محکومیت فارس ساسانی	٤٦٢
اخشنور ووحدت خاک آریانا	٤٦٣
ظهور واستقرار قبیله زابلی در جنوب هندوکش	٤٦٤
قباد در حمایهٔ اخشنور	٤٦٥
اخشنور وامپراطوری پهلوی آریانا	٤٦٨
دولت پهلوی آریانا و گوپتای هندی	٤٦٩
دولت گوپتانی هندی	٤٧٠
تورا مانا	٤٧١
می هیرا کولا	٤٧٣
سقوط قدرت دولت پهلوی و آغاز دورهٔ ملوك‌الطوایفی- نیکی ملکان	٤٧٧
اتحاد ترك و ساسانی	٤٨٠

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 534 of 1362

فصل دوازدهم

تسلط توکیوها(ترک‌ها) برتخارستان

مضمون	صفحه
معنی کلمهٔ ترک واصلیت آنها	٤٨٢
تجزیهٔ امپراطوری توکیو	٤٨٤
توکیوهای غربی یا جنوبی	٠
تجاوز مزید ترکان غربی بطرف جنوب غرب ونقشهٔ دولت‌یفتلی آریانا	٤٨٥
اوضاع عمومی آریانا	٤٩٠
نوعیت اداری ترک ها	٠
تخارستان	٤٩١
قندوز مرکز تخارستان	٤٩٢
تاردوشاد وپسرش	٤٩٤
خانشین های تخارستان	٤٩٥
ظهور خاندان سوی وتانگ چین ، ضعف وتجزیه‌توکیوها (ترک‌ها)	٤٩٧

فصل سیزدهم

سلالهٔ کوشانو یفتلی، رتبیل شاهان	٥٠٢
عنصر کوشانو یفتلی	٥٠٣
حدود سلطنت کابیسا	٥٠٦
کتاتریه پادشاه یا رتبیل شاهان	٥٠٩
کابیسی واوند (ویهند)	٥١٢
سائر امرای محلی جنوب هند و کش	٥١٣
شبربامیان	٥١٤
شارغرجستان	٥١٦
تکین شاهی ها	٥٢٠
بعضی امرای محلی دیگر	٥٢١
زندگانی مذهبی ورهبانان	٥٢٢
ظهور اولین حملات عرب درسرحدات غربی آریانا	٥٢٨
مداخلت چین	٥٢٩
آخرین روز های کابیسی	٥٣٤

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 535 of 1362

فصل چهاردهم

مضمون	صفحه
رایان کابلی یا برهمن شاهان کابل	۵۳۶
شاهی های کابل یا کابلشاهان	»
رای پاله	۵۳۸
انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل	۵۴۰
ترکی شاهی ها وبرهمن شاهی ها	۵۴۷
موسس سلاله برهمن شاهی های کابل	۵۴۹
سری سامنته دیوا	۵۵۳
سامنته دیوا ویعقوب لیث وفتح کابل	۵۵۴
انتقال پایتخت از کابل به ویهند	۵۵۸
کملو یا کملو	۵۶۲
بهیمه یا بهیمه پاله	۵۶۳
انتقال پایتخت از ویهند به بهتنده	۵۶۴
رایان وفرتویان	۵۶۶
سائر شاهان این خاندان	۵۶۸
آئین ومعتقدات	۵۶۹
معبد کوه آرونا وشیوائی های کاپیسا	۵۷۷
بتکده سکاوند یامعبد سوناغر	۵۷۸
شیو کی واند کی ومعبد شیوائی	۵۸۲
معبد افتاب پرستی برهمنی کوتل خیرخانه	۵۸۳
موقعیت معبد	»
شکل وپلان معبد وآثار مکشوفه	۵۸۴
هیکل سوریا	۵۸۵
عرادهٔ سوریا	۵۸۶
موافقت جزئیات هیکل سوریا باماخذادبی	»
مصاحبین رب النوع آفتاب کوتل خیرخانه چه کسانند ؟	۵۸۷
سکوکات برهمن شاهان کابلی	۵۹۱
قوهٔ نظامی واصول تعبیهٔ جنگی	۵۹۳
صحت نامه	۵۹۸

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 536 of 1362

فهرست تصاویر

تعداد	موضوع	مقابل صفحه
۱	دیودوت دوم دومین پادشاه مستقل یونانو باختری	۲
۲	سکه دیودوت اول ، و سکه دیودوت دوم	۳
۳	ایوتیدم موسس دومین خانوادهٔ سلطنتی یونانو باختر	۱۰
٤	سکهٔ ایوتیدم اول و سکهٔ انتی ماکوس	۱۱
٥	دمتریوس پادشاه یونانو باختری فاتح هند	۲٦
٦	مسکوکات دمتریوس و ایوتیدم دوم	۲۷
۷	ایوکراتید موسس دومین خانوادهٔ سلطنتی یونانو باختری	٥۲
۸	مسکوکات ایوکراتید و اگاتوکلس	٦۳
۹	هلیوکلس پادشاه یونانو باختری پسر و جانشین ایوکراتید	٦۸
۱۰	مسکوکات متاندر و هلیوکلس	٦۹
۱۱	انتیال کیداس یکی از جانشینان معروف هلیوکلس	۷۲
۱۲	مسکوکات تیلوگزنوس و انتیال کیداس	۷۳
۱۳	متاندر ژنرال و امیر معروف یونانو باختری	۸۲
۱٤	هرمایوس آخرین پادشاه یونانو باختری کاپیسا و کابل	۸۳
۱٥	اناهیتا رب النوع اوستائی باختری	۹٤
۱٦	اناهیتا بصورت زن بالدار	۹٥
۱۷	مرد سیتی ، نمایندهٔ تیپ اسکائی و کوشانی افغانستان	۱۲٦
۱۸	یکی از راهبین برهمنی افغانستان	۱۲۷
۱۹	صحنه های شکار ، نمونه های سبک صنعت یونانو باختری	۱۰۰
۲۰	» » » » » » » »	۱۰۱
۲۱	مسکوکات پادشاهان دودمان اسکائی افغانستان	۱۰٦

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 537 of 1362

تعداد	موضوع	مقابل صفحه
۲۲	مسکوکات خاندان پهلوا	۱۶۷
۲۳	گند و فارس معروفترین پادشاه دودمان پهلوا	۱۷۰
۲۴	مسکوکات هرمایوس و کجولا کد فیزس	۱۷۱
۲۵	کجولا کد فیزس یا کد فیزس اول	۱۹۴
۲۶	مسکوکات کجولا کد فیزس و ویما کد فیزس	۱۹۵
۲۷	ویما کد فیزس یا کد فیزس دوم	۲۰۰
۲۸	مسکوکات سوترمگاس و کنیشکا	۲۰۱
۲۹	کوشانشاه بزرگ امپراطور کنیشکا	۲۰۳
۳۰	مجسمهٔ امپراطور کنیشکا که از مقام «مات» نزدیک ماتورا کشف شده	۲۰۴
۳۱	هوویشکا پادشاه معروف کوشانی خاندان کنیشکا	۲۰۸
۳۲	مسکوکات هوویشکا و واسو دوا	۲۰۹
۳۳	واسو دوا آخرین پادشاه کوشانیهای بزرگ	۲۶۰
۳۴	اعانه دهندگان کوشانی (لوحهٔ یاپتاوه) - مجسمهٔ مرد کوشانی (بگرام)	۲۶۱
۳۵	کتیبه خروشتی ظرفی که از خواد (خوات) نزدیک وردک کشف شده	۲۹۲
۳۶	» » » » » » »	۲۹۳
۳۷	هیکل بودائی خارقه کبیر که از پاتیاوه کشف شده	۳۲۶
۳۸	یکی از سرهای قشنگ بودا که از هده بدست آمده	۳۲۷
۳۹	اعانه دهندهٔ بودائی هده	۳۷۰
۴۰	سربازان افغانستان از نظر صنعتگران هده	۳۷۱
۴۱	زنی هده حامل دستهٔ گل	۳۹۸
۴۲	یکی از مجسمه های زیبای قندهار بسبک گویا	۳۹۹
۴۳	کیدارا موسس دودمان کیداری یا کوشانیهای خورد	۴۱۴
۴۴	پیرو یکی از پسران و جانشینان کیدارا	۴۰۰
۴۵	ودهران یکی از پادشاهان خاندان کیداری	۴۴۸

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 538 of 1362

تعداد	مضمون	مقابل صحفه
٤٦	مسکوکات دودمان کیداری (کوشانیهای خورد)	٤٣٩
٤٧	یکی از پادشاهان یفتلی افغانستان	٤٤٤
٤٨	مسکوکات یفتل شاهان	٤٤٥
٤٩	یکی از پادشاهان یفتلی افغانستان	٤٧٦
٥٠	مجسمهٔ شاه و مسکوکات کوشانو یفتلی که از قندهار کشف شده	٤٧٧
٥١	یکی از نیکی ملکان (پادشاهان کوشانو یفتلی)	٥٠٢
٥٢	مسکوکات کوشانو یفتلی	٥٠٣
٥٣	«پادشاه شکاری» یکی از اسلاف شیرهای بامیان	٥١٦
٥٤	یکی از شارهای غرجستان	٥١٧
٥٥	مسکوکات رایان کابلی	٥٥٤
٥٦	«سوریا» رب النوع آفتاب کوتل خیرخانه	٥٥٥
٥٧	معبد آفتاب پرستی برهمنی کوتل خیرخانه (پلان افتاده)	٥٨٢
٥٨	معبد آفتاب پرستی کوتل خیرخانه درحال آبادی	٥٨٣

فهرست افغانستان (۱۰۰۰) ص ... سردار محمد ... صراج المدین ... عبدالغنی ... حبیب علی ... انجومنه تولید ... ۲۱-۱۱-۲۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 539 of 1362

فصل ششم

سلطنت یونان و باختری

خانوادهٔ دیودوت

دیودوت اول: حوالی ۲۵۰ ق م: بعد از بنکه از کان امپراطوری اسکندر از هم پاشیده واراضی مفتوحهٔ او تجزیه گردید «سلوکوس» بعد از یك سلسله جنگ ها ونبرد با ژنرال های مختلف یونانی موفق به تشکیل سلطنتی در شام شده ودرصدد تعمیل این نقشه برامد که همه خاك های اسیائی را که بدست اسکندر فتح شده بود جزء سلطنت خود بسازد. دورهٔ زمامداری او به این ارزوهای دورودراز گذشت ولی خیالاتی که در سرداشت همه اش عملی نشد. باختر وسائر نقاط آریانا وحصه ئی از خاك هند باموقعیت دورافتاده ئی که داشت تقریباً بحال خود وبدست رؤسای ملی و یونانی که درانجا مانده بودند باقی ماند «انتیوکوس» اول پسر سلوکوس یونانی شام هم درین زمینه تغیراتی وارد کرده نتوانست و آخرین کاری که کرد این بود که باختر را برای یونانی های باختری شده واگذارد وتنها به سلطه ظاهری که درحقیقت جز نامی نبود اکتفا کند به این اساس «دیودوت» را که مرد ی با نفوذ ومقتدر بود در فضای باختر تربیه شده بود حکمران باختر و سغدیان مقرر کرد. «انتیوکوس» اول میخواست به این مقرری نقشه خود و پدرش را رنگ عمل بدهد واز وجود «دیودوت» استفاده نماید ولی «دیودوت» از آن به منظور خود وجمعی از یونانی های باختری و باختری های وطن خواه استفاده نمود و از تمایل ده ات سلوسی شامی برای منظور اساسی خود که عبارت از تاسیس سلطنت مستقل یونان و باختری باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 540 of 1362

تصویر (۱) مقابل صفحه (۲)



دیودوت دوم دومین پادشاه مستقل یونانو باختری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 541 of 1362

تصویر (۲) مقابل صفحه (۳)





بالا ، سکه ئی که از طرف دیو دوت مو سس سلطنت مستقل یونانو باختری بضرب رسیده ۰ در یك روی سکه سرانتیو کوش دوم سلو سی شامی نقش است و در روی دیگر « زوس پر وما کوس» دیده میشود ۰ درمنتهاالیه نوك بالراست «زوس» حروف یونانی (دلتا) و(یوتا) بضرب رسیده که عبارت ازدوصرف اول نام «دیودوت» میباشد وآغاز استقلا ل او و تاسیس سلطنت مستقل یونانو باختری از آن معلوم میشود ۰

پایان ، سکه دیودوت دوم پسر دیودوت اول

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 542 of 1362

کار گرفت و زمینه را اماده ساخت. به‌این ترتیب هم سلوسی های شام از بنکه در باختر و سغد یان حکمرانی مقرر کرده اند عجالتاً خوش شدند و هم یونانی های باختری آرامی و موقع مساعد یا فتند تا نظریات خودرا عملی نمایند. همین بود که در حوالی ۲۵۰ ق م دفعتاً «دیودوت» اعلان استقلال نموده و سلطنت مستقل یونان و باختری را بنا نهاد. «جوستن» میگوید که «دیودوت» عنوان شاهی بر خود نهاد، علاوه بر ین خویش را «منجی» هم خواند از ین لقب معقول و مناسب واضح معلوم میشود که «دیودوت» مؤسس سلطنت مستقل «یونان و باختری» در آزادی و نجات باختر از سلطهٔ سایر یونانی ها ومخصوصاً دولت «سلوسی» شامی صرف مساعی زیاد نموده و بعد از احراز موفقیت و نجات مملکت این لقب را اختیار کرده است و بعد از وفات در جامعهٔ باختری بیش از پیش به‌عنوان «منجی» شهرت یافته و در خاطره های خارجی ها هم به همین قب معروف شده است. رو نه گروسه می نویسد: «در زمان تقسیم امپرا طوری اسکندر ولایاتی از سلطهٔ سلوسی‌ها بیرون رفت در حوالی ۲۵۰ ق م حکمران باختر «دیودوت» یا «ته اودوت» اول از گرفتاری های سلوسی ها استفاده نموده و خویش را مستقل ساخت درعین زمان رئیس پارتی ارساس اعلان استقلال نمود.»(۱)

حوزهٔ سلطنت «دیودوت» همان ولایت باختر و سغدیان بود. موسس سلطنت مستقل یونان و باختری در نظر داشت که دامنهٔ نفوذ دولت باختر را به‌سایر ولایات آریانا انبساط دهد ولی آنقدر فرصت نیافت که بجنوب هندوکش پایان شود واین مفکوره پسان ترعملی گردید. ازروی مسکوکات معلوم میشود که «دیودوت» زمانی که ازطرف «انتیوکوس» دوم شامی حکمران باختر وسغدیان بود بحکم قانون

(۱) صفحهٔ ۵۳ تاریخ شرق اقصی جلد اول

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 543 of 1362

عمومی این وقت سکه‌هائی بضرب رسانیده که یکطرف آن تمثال «انتیو کوس» دوم دیده میشود و طرف دیگر آن ZeusPromachos رب النوع حامی خاندان «دیودوت» نقش است و ازین هم معلوم میشود که دیودوت در زمان حکمرانی بهر وسیله‌ئی که بوده برای آزادی خویش و استقلال سلطنت باختر مقدمه می چید. سکه‌هائی بنام خود «دیودوت» هم بدست آمده ولی سکه شناسان آنها را بیشتر به پسرش نسبت میدهند.

دیو دوت دوم (حوالی ۲۴۰ - ۲۳۰ ق م) : از خاندان دیو دوت. دو نفر به سلطنت رسیده‌اند یکی پدر و دیگری پسر که بنام دیودوت اول و دوم معروف شده‌اند. راجع به گذارشات سلطنت دیودوت دوم معلومات زیادی در دست نیست. از واقعات مهم عهد او این است که روح استقلال خواهی را در خط مشی سیاسی دولت باختر بیشتر تقویت کرده. با دولت پارتی که موسس آن هم یکی از روسای «یکتی» باختری بود سر دوستی را گذاشت و بیشتر روی مخالفت به دولت یونانی سلوسی‌های شامی نشان داد. دیودوت دوم پادشاه باختر از نظریات پرحرص و آز اولاد «سلوکوس» بخوبی آگاه بوده و میدانست که آنها هیچگاه به آزادی کشورهای شرقی مایل نیستند ازین رو درصدد برامد که اتحادی میان سلطنت مستقل باختر و پارت بر علیه سلوسی‌های شامی برقرار کند. مشارالیه خوب میدانست که پدر او «ارساس» رئیس قبایل پکت بلخ بیك فکر و بیك وقت در مقابل یك سلطه مشترك اعلان استقلال کردند. همان طوریکه درین اقدام هم آهنگی وجود داشت، میشود میان اقدامات خود و «تری داتس» «تیر داد» برادر ارساس بلخی پادشاه پارت هم همنوائی قائم کند و این کار آسانی بود زیرا تری داتس درین وقت با «سلوکوس» دوم شامی معروف پیکار بود و انتظاری جز این نداشت که دولت باختر از او پشتیبانی و حمایت کند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 544 of 1362

درزمان سلطنت دیودوت دوم گرچه نفوذ دولت باختر درشمال هندوکش محدود دیودولی بازهم درانبساط آن بطرف غرب افزود وحوزه هریوس «هری رود» وولایت «هری» هرات جزء آن گردید یعنی تقریباً همه نقاط شمال هندوکش جزو قلمرو دولت باختری گردید. جنوب هندوکش، کاپیسا، گندهارا وارا کوزی هنوز درین وقت تحت نفوذ امرای خاندان «موریا» بود. از نگارشات «جوستن» هم معلوم میشود که از خاندان «دیودوت» دو نفر پدروپسر به سلطنت رسیده اند مشار الیه می نویسد که: «دولت پارت ابتدا میان دودولت «سلوسی» وسلطنت مستقل باختر خودرا به تهلکه حس میکرد ولی بعد ازوفات دیودوت «دیودوت اول» میان «ارساس» وپسر پادشاه باختر معاهده دوستی قائم گردید وخاطر دولت پارت ازین طرف آسوده شد» این بیانات معاهده دوستی دولت باختر وپارت را تصریح میکند واین هم معلوم میشود که دیودوت دوم اساس معاهده ودوستی را باموسس دولت پرنی گذاشته وبابرادرش تری داتس ادامه داده است. در میان مسکوکات باختر سکه هائی بنام دیودوت است که میان او وپدرش واضح تمیز نمیشوند ولی معمولاً آنهارا به دیودوت دوم نسبت میدهند. امورولایت سغدیان درعصر سلطنت خاندان دیودوت بدست حکمرانانی اداره میشد که دولت باختر معین ومنصوب میکرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 545 of 1362

خانوادهٔ ایوتیدم

(حوالی ۲۲۷ ق م)

اولین خانوادهٔ شاهی مستقل یونان و باختری بعد از سلطنت دیودوت دوم به پایان رسید و خانوادهٔ دومی که بنام موسس آن «ایوتیدم» یاد میشود بمیان آمد طوریکه در بن مبحث مفصل دیده خواهد شد اساس سلطنت مستقل یونان و باختری با این خاندان محکمتر و استوار شده نه تنها تمام آریانا صورت یك مملکت مستقل و مقتدر بخود گرفت و از طرف دولت سلوسی شام استقلال تامه آن شناخته شد بلکه بیش از پیش دولت باختر شکل امپراطوری باختر را احراز نمود و صاحب متصرفاتی در هند و ترکستان چین شد و امرائی با اختیارات وسیع و داشتن حق ضرب مسکوکات به نقاط مهم اقطار کشور برقرار کرد و برای اینکه این مطالب خوبتر فهمیده شود در پایان گذارشات وقایع سلطنت شاهان این دودمان مجدداً در بن مورد صحبت خواهیم نمود،

ایوتیدم: «ایوتیدم» در زمان سلطنت دیودوت دوم حکمران سغدیان بود و موسس سلطنت مستقل یونان و باختری این عهد، را به او تفویض نموده بود. پیشتر دیدیم که سلوسی های شامی بچه منظوری دیودوت اول را حکمران باختر و سغدیان مقرر کردند و او برای اجرای نقشه خود چه استفاده ئی ازین امر نمود و پسرش مخالفت خود و دولت باختر را باسلوسی های شامی بکدام حد رسانید و چطور باختر و پارتیا را برای خنثی ساختن نظریات آنها بلند کرد سلوسی ها که در جبهه سیاست شکست خورده دند از دسیسه و توطئه کار گرفته ایوتیدم را تحریك کردند تا قیام بمخالفت دولت یونان و باختری نماید تا شاید بوسیله او نقشه قدیمی خود را سروصورتی دهند اگرچه ایوتیدم قیام به مخالفت کرد و «دیودوت» دوم شاه باختر را بقتل رسانید ولی باز منظور اساسی سلوسی های شامی برنیامد و ایوتیدم پادشاه مستقل دولت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 546 of 1362

یونان وباختری شد . یونانی های شامی تصور میکردند که شاید با اشتراك خون یونانی دولت باختر رامحکوم خود خواهند ساخت ولی‌درین راه اشتباه نموده بودند زیرا یونانی‌های باختر بعداز زمان اسکندر رابطه خونی را هم بتدریج از دست داده وبه اندازه باختری شده بودند که جز نامی ازیونانیت درانها باقی نمانده بود یونانی های باختری درفضای آزاد باختر فقط برای آن تربیه شده بودند که آزاد ومستقل حکومت کنند واین تنهاراهی بود که اولاد آزاد هندوکش هم با آنها هم توانی کنند چنانچه کردند .

ایوتیدم وقتیکه درباختر پادشاه شد خود را پادشاه مستقلی اعلان نمود . جلوس اوبر تخت باختر مصادف به عصرقشو نکشی « انتیوکوش » سوم شامی یعنی سال های(۲۱۲ ـ ۲۰۴ ق م)ومحاربات اوباتری داتس وارتبان شاهان پارتیا میباشد . دراوائل این فصل متذکر شدیم که بعد ازتجزیه امپراطوری اسکندر سلوسی های شامی همه خاك های آسیائی را میراث خود میدانستند وبه اساس این مفکورهٔ غلط که ناشی از حرص وتجاوز به حق دیگران است میخواستند همیشه به حصص شرقی آسیادستی ونظارتی داشته‌باشند ولی نه باختر ونه پارتیاهیچ کدام زیراین پارتیامد ونقشه های آنهابهم‌خورد . چون دیدندکه با اقدامات سیاسی واداری وتحریك وتوطئه وامیدوهراس منظورشان بر آورده نمیشود وهرطرحی که میریزند باختر وپارتیا ازآن به تحکیم‌شالوده استقلال خود استفاده میکنند بنای اقدامات جنگی را گذاشتند وانتیوکوش سوم شامی برآن شد که شخصاً باسپاه زیادی بطرف شرق برآید وپارتیا وباختر را عملاً محکوم سازد . چون پارتیا روی خط سیراوبطرف‌شرق واقع بود طبعاً اول تر مورد حمله قرارگرفت . باختر وپارتیا بکمال‌خون سردی‌منتظروقایع بودند. انتیوکوش سوم برای برهم زدن‌اتحادآنها وتقویت خوداز«ایوتیدم»شاه باختر خواهش نمود که او را برعلیه « پارتیا» کمك کند ولی‌ایوتیدم حاضر به قطع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 547 of 1362

روابط باهمسایه غربی نشده وبجای خود باقی ماند تا اینکه انتیوکوش مذکور « تری‌داتس » پارتی غالب شده ومتعاقباً قشون یونانی شامی به قیادت پادشاه خود در ۲۰۸ ق م به قصد حمله باختر بطرف شرق روان شد .

چون پادشاه باختر شنید که انتیوکوش سوم بطرف کشور اومی آید آمادگی نموده باده هزار سوار کار بلخی بطرف سرحدات غربی روان شد . مدتی کنار رود « اریوس » هری رود بادشمن مقابله نموده ولی چون مقاومت کنار رود خانه ازین بیشتر محال می نمود مصمم شد که به بلخ مراجعت نموده ومقاومت را درانجا ادامه دهد « ۱ » استحکام شهر کهن بلخ از زمانه‌های قدیم شهرت زیاد داشت وایوتیدم هم بنوبه خود آنرا مستحکم‌تر ساخته بود (۲) . سیرنکس Sirynx راجع به استحکامات شهرهای شرق پارتیاچیزهای زیادی مینویسد وبعداز « اریوس » سفلی ازشهرهای خیلی متین و محکم صحبت میکند چون این چیزها مدنظر گرفته شود فهمیده میشود که چرا « ایوتیدم » شاه باختر به بلخ مراجعت کرد ومقابله را درانجا مناسب ندید . انتیوکوش سوم شامی دوسال کامل دراطراف بلخ متوقف شد ولی شهر را کشوده نتوانست . مقاومت بلخ از روی طول زمان به مقاومت شهر « سیراکوس » Syracuse درقرن سوم مسیحی برعلیه رومن ها شباهت دارد « ۳ » .

میگویند که آخرکار انتیوکوش سوم شامی وایوتیدم شاه باختر هردو خسته شده و طرفین حاضر شده بودند که کار به صلح انجامد ازقراین چنین معلوم میشود که موضوع صلح را طرفین بامفاهمه وایلچی ها آماده نموده بودند . باوجودیکه ایوتیدم درمحاصره بود کار برای انتیوکوش شامی

(۱) صفحه ۴۱۳ امپریالیزم مقدونیه ویونانی ساختن شرق تالیف « ژوگه »
(۲) میگویند که نینوس وسمیرانیس شاه وملکه نینواوبابل دوسال کامل آنرافتح نتوانستند .
(۳) صفحه ۸۲ یونانی ها درباختر وهند تالیف « تارن »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 548 of 1362

مشکل تر بود زیرا دوسال از کشور خود دور افتاده وخواهی نخواهی هر طور بود باید پس مراجعت میکرد زیرا بیم آن داشت که شیرازه حکومت او در شام برهم خورد . پادشاه باختر به او فهمانیده بود که اگر استقلال او ودولت یونان وباختری را به رسمیت نشناسد وقشون خود را عقب نکشد محاصره را قبول خواهد کرد وبیرون نخواهد آمد. به این ترتیب چون زمینه مفاهمه بین طرفین آماده شد اپوتیدم، پسرش دمتریوس را که جوان دلاوری بود به حیث نماینده خود نزد انتیوکوس سوم شامی فرستاد انتیوکوس به اساس مذاکرات قبلی از پسر و نماینده پادشاه باختر بکمال خوشی واحترام استقبال نموده وپیشنهادات اورا مبنی بر مفاهمه وصلح مژده نیك و وسیله خوبی برای پوشانیدن ضعف و ناتوانی خود یافت ، دست از محاصره کشید و خویش و قشون خویش را از مشقت رهانید . پادشاهی اپوتیدم واستقلال دولت باختر را به رسمیت شناخت ودختر خود را به قاصد جوان یعنی دمتریوس پسر شاه باختر داد و قرار یکه عهد شده بود راه مراجعت را از طریق کابل وارا کوزی پیش گرفت .

وضعیت جنوب هندوکش :

دره کابل وآخرین عناصر موریا : اسکندر اگرچه در هند هم فتوحاتی نموده و پنجاب را متصرف شد و لی سلطهٔ یونانی بکلی فایده کلی به هند رسانید و آن عبارت از اتفاق نظر و توحید آمال بین راجاهای آن دیار میباشد. پیش ازینکه حمله یونانی بخاك هند به عمل بیاید بی اتفاقی به منتهای قوت در آنجا حس میشد چنانچه یکی از عوامل عمده کامیابی اسکندر در هند مخالفت راجاهای پنجاب وتاگربلا میباشد وپیش ازینکه اسکندر برسد یکی برای برهم زدن دیگر باتحفه وتعارف به شهرهای شرقی آریانا به استقبال او می آمدند. بهر حال فتوحات یونانی ها روح وحدت در میان آنها دمیده وزمانیکه اسکندر در بابل وفات کرد وژنرال های او بفکر تجزیه اراضی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 549 of 1362

متوجه براندازی هندی ها از موقع استفاده نموده و خاندانی به اسم «موریا» بنای او این سلطنت بزرگ تاریخی هند را گذاشت موسس این خاندان «چند را گوپتا» وازشاهان معروف آن که از نقطه نظر عمارات وانتشار بودیزم در آریانا رول عمده ئی بازی کرده «اشوکا» واسهٔ مؤسس این سلاله میباشدچنانچه تفصیلات مربوطه در حصه دوم فصل پنجم داده شده است موریاها، حینیکه به سلطنت رسیدند چون بر یونانی ها دل پخته بودند بعزم انتقام از فتوحات آنها درخاک هند به قسمت های شرقی آریانا که در تصرف حکمرانان یونانی بودرهنوز دولت مستقل یونان وباختری بمیان نیامده بود تجاوز کردند وچون ژنرال هاوحکمرانان محلی و یونانی بین خود در جنگ وستیز بودند سی ملکیت اراضی شرقی آریانا شده نتوانست وموریاها که اصلاً مرکز آن در «پتالی پوترا» (پتنهٔ امروز) بود بطرف غرب پیش آمده از اندوس یعنی سر حد طبیعی وتاریخی هند وآریانا هم تجاوز نموده «پشکلاوتی» «چارسده» «پاروشاپورا» «پشاور» «گندهارا» «سمت مشرقی حالیه» «نگارا هارا» «ننگرهار» «لمپاکا» «لغمان» نگارنجراو کابل حتی ارا کوزی بعضی حصص دیگر جنوب هندوکش را متصرف شدند و ذریعه حکمرانان ارا اداره میکردند و زمانیکه معاهده صلح ومودت بین پادشاه باختر ایوتیدم و شاه سلوسی شامی انتیوکوس سوم در بلخ برقرار شد «سوفاگازنوس» «Sophagasenos» نام در درهٔ کابل بنام موریاها حکمرانی میکرد.

به ترتیبی که دیدیم ایوتیدم شاه باختر مانند شاهان دودمان اول سلطنت یونان وباختری مجال یافت که فوراً بجنوب هندوکش متوجه شود ظهور انتیوکوس سوم این نظریه را به تعویق انداخت بعد ازینکه خاطر ایوتیدم ازطرف سلوسی های شامی آرام شدوخود انتیوکوس هم عزم کرد که ازراه جنوب هندوکش وارد کوی بطرف شام مراجعت کند موقعی ازین بهتر برای پادشاه باختر نبود که آخرین حکمران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 550 of 1362

موریارا ازدرهٔ کابل برداربناء علیه دسته نشونی یا «انتیوکوش» همراه ساخت تا در عین زمانیکه اورا در دره های هندوکش ومناطق جنوب آن مشایعت میکند آخرین نفوذ سلطهٔ موریا را هم ازمیان بردارد. «سوفاگاسنوس» که بعضی او را از باشندگان دودرهٔ کابل می دانند جنگی و مقابلهٔ کرد وبفرمان شاه باختر وارادهٔ او تسلیم شد» [۱] وبه این ترتیب بدون اتمام واقعهٔ غیر مترقبه نفوذ موریاها از جنوب هندوکش و حاشیهٔ شرقی آریانا یعنی کاپیسا ودرهٔ «ایای» کابل و گندهارا وپنجاب غربی برداشته شد. انتیوکوش بعد از عبور کاپیسا و کابل از راه مرجودهٔ غزنی ومقریا اغلباً ازراه جنوبی آن از پای سفید کوه میگذشت در سال ۲۰۵ قم خود را به ارا کوزی «حوزهٔ ارغنداب» رسانید، واز آنجا از راه کرمانیان «کرمان» یعنی همان راهی که حین بازگشت اسکندر یکی از ژنرال های او «کراتروس» Craterus تعقیب نموده بود مراجعت کرد.

به این ترتیب اگر چه انتیوکوش سلم پونانی شاهی بقصد خفه کردن روح استقلال باختری ها وامحای موجودیت دولت یونان و باختری برامده بود وبعد از تاکام شدن سائر اقدامات آمدن خصوصش را آخرین چاره ئی تصور میکرد ولی سرموئی هم به مرام خود موفق نشد بلکه خسارهٔ مادی و معنوی کشید وباز ازین وضعیت هر فایده ئی که متصور بود نصیب دولت باختر شد. انتیوکوش وقتیکه به باختر آمد از نزدیک نظمت لیرو باختر، روحیات آزادی خواهی و ضعف خود را مشاهده کرد و فهمید که سیاست استعماری اجداد او که تنها به اساس فتوحات موقتی اسکندر گذاشته شده معنی ندارد وبهر ترتیبی که است قهراً باید استقلال سلطنت یونان و باختری و پادشاهی

[۱] «راولنسن» در صفحه ۷۲ کتاب «بکتریا» می نویسد که سوفاگاسنوس بآسانی تسلیم شده و خراج و فیل هم داد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 551 of 1362

ایوتیدم را به رسمیت بشناسد و اگر حقیقتاً مایل باشد که روزی بر علیه پارت های غربی از وجود آنها استفاده کند باید از راه خویشاوندی و دوستی پیش آید و بگذارد که دولت یونان و باختری هر چه میتواند معناً و مادتاً در وسعت خاک و نیرو و قتدار خود بیافزاید. به این صورت پس از مراجعت انتیوکوس سوم (۱) دولت باختر بازمانداری ایوتیدم شکل اساسی واستواری بخود گرفت از یکطرف چشم آرواستعمار سلوسی‌ها بکلی از مملکت بر داشته شد وازطرف دیگر سلطهٔ موریاها خود بخود ازمیان رفت وبه‌ترتیبی که بیان شرح میدهیم تمام ولایاتی که داخل سرحدات طبیعی وتاریخی آریانا بود جزء دولت باختر شده رفت ودولت نیرومندی عرض وجود نمود.

ایوتیدم ـ وحدت آریانا: درفصل دوم موضوع ومفهوم ومعنی جغرافیائی نژادی وسیاسی آریانا شرح یافت درفصل سوم این مفهوم ازنقطهٔ نظر اوستا هم تعبیر گردید وولایات آن ازنقطهٔ نظر مورخین وجغرافیه نگاران کلاسیك یونان ولاتین توضیح گردید به‌استناد همین مدارك یونانی گفته میتوانیم که پیش از بمکه سلطنت مستقل یونان وباختری بمیان آید، یونانی‌هائی که با کشور ما تماس داشتند نام باستان وچوکات تاریخی کشور مارا میدانستند چنانچه «اراتوستنس» درنیمهٔ اول قرن سوم ق م ازان صحبت میکند. یونانی‌هائی که درباختر تولد شده بودند وباختر محل ووطن آنها بود ودرفضا وعنعنات بانجا تربیه شده بودند خوب‌تر ازسائر یونانی‌ها حدود وچوکات طبیعی وتاریخی آریانا را میدانستند وهر کدام آنها به‌مجردی که فرصت یافتند بلخ و باختر را که «مروارید وافتخار آریانا» میخواندند بحیث مرکز کشور تلقی کرده وسایر ولایات را یکی بعد دیگری بهم پیوست کرده اند

(۱) والله دوبوسن در صفحه ۲۳۲ هند در عصر موریاها، برهمنها، یونانی‌ها، پارتهاء یوچی‌ها مینویسد که قشون کشی وگردش انتیوکوس سوم از ۲۱۲ تا ۲۰۴ ق م ۹ سال طول کشید.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 552 of 1362

تصویر (۳) مقابل صفحه (۱۰)



اپوتیدم موسس دومین خانوادهٔ سلطنتی
یونانو باختری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 553 of 1362

تصویر (٤) مقابل صفحه (١١)



EUTHYDEMOS I
230 - 200 AV. J.C.



ANTIMACHOS 230 AV. J.C.

بالا : سکهٔ نقره ئی ایوتیدم اول موسس دومین خانوادهٔ سلطنتی یونانو باختری ، دریکطرف سر پادشاه نقش است ودرطرف دیگر زوس بالای صخرهٔ سنگی نشسته

پایان : انتی‌ما کوس امیر ولایت مارگیان وآریا (حوزهٔ مرغاب وهری رود) ، دریك طرف سر امیر وطرف دیگر سکه زوس ایستاده نقش است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 554 of 1362

ایوتیدم که پادشاه جدی وفعال وصاحب نظریه‌های مفیدی در اصلاحات مملکت بود از روز اول جلوس خود به‌این فکرها افتاده‌بود ولی شاید که حمله انتیوکوس سوم شامی مدتی نظریات اورا راجع به‌وحدت مملکت وآبادی کشور به تاخیر انداخت. معذالك به مجرد یکه فکرش از طرف حملهٔ انتیوکوس واخراج موریاها آسوده‌شد پروگرام عمرانی ووحدت خاك آریانا را سردست گرفت چون میدانست که مرکز مملکت رول مهمی در سرنوشت وحدت و عظمت کشور بازی میکند از همه اول‌تر در آبادی وتوسعهٔ استحکامات و کثرت عمارات شهر بلخ جهد بلیغ نمود. بسط زراعت و تجارت وتوسعهٔ وسایل آبیاری که شاهان بزرگ باختر همیشه به‌آن اهمیت زیاد میدادند جزء پروگرام او گردید.

نفوذ دولت یونان و باختری بطرف شمال شرق: پیشتر دیدیم که سغدیان و فرغانه در زمان دودمان اول شاهان مستقل یونان وباختری از طرف حاکمران دولت باختر اداره‌میشد. چنانچه ایوتیدم پیش ازینکه در بلخ بر تخت سلطنت جلوس کند ازطرف شاهان متقدم خود درسغدیان حکمرانی میکرد. این قطعه در زمان ایوتیدم مطیع‌مانده ودران تغیری پیش نشده‌بود خود ایوتیدم به حصص شرق شمال هندوکش یعنی تخارستان و حتی مناطق ماورای پامیر توجه زیاد داشت و دربن طرف نفوذ خودرا خیلی انبساط داد قراریکه «اپولودوروس» Apollodorus اشاره میکند نفوذ وحاکمیت دولت یونان وباختری تا اقوام «سر» Seres و «فرینی» Phryni رسیده‌بود. فرینی‌ها را چندی بعد «ینی» بنام «فونی» Phuni ملحق با «تخارها» یاد کرده واحتمال دارد که یکی از اقوام تخاری یا ازهمسایگان آنها باشد که درتخارستان وحصص شمال شرقی آریانا زندگی میکردند «سرها» عبارت زچینی‌ها است و احتمال دارد که انجا مقصد زچینائی های ترکستان چین باشد. پس از روی بیانات «اپولودوروس» واضح می‌بینیم که ایوتیدم تمام حصص قطغن و بدخشان و مناطق

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 555 of 1362

پامیر امروزه را که داخل چ. ک. ت آریانا بود جزء قلمرو سلطنت خود ساخته ودر ماوراء پامیر در ترکستان چین نقاطی مانند کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد که جزء متصرفات دولت یونان و باختری بشمار میرفت. در نوشته‌های «خروشتر» که در ختن وسائر نقاط ترکستان چین کشف شده کلمات یونانی دیده شده و علت انتشار آنها را «تارن» انگلیسی به فتوحات یوتیدم پادشاه باختر نسبت میدهد (۱) در اثر فتوحات ایوتیدم در ترکستان چین راه مراوداتی که از زمانه های قدیم بین باختر وتخارستان و اراضی ماوراء پامیر باز بود کشوده تر شد. از چیزهائی که بصورت محسوس دفعتاً در باختر درین وقت ظهور کرد تیکل بود که چینائی‌ها آنرا از زمانه های بسیار قدیم می‌شناختند و آنرا «مس سفید» میگفتند ایوتیدم این فاز جدید را از ختن و دیگر نقاط متصرفی به باختر آورد و از آن سکه ضرب زد. و بار اول سکه تیکلی از ضراب خانه پایتخت باختر ظهور کرد. بعد از ایوتیدم پسرش «دمتریوس» و بعضی های دیگر از اولاده آنها به ضرب سکه تیکل پرداخته اند قرار تجزیه شیمیائی ثابت شده است که تیکل ختن و باختر یکی بوده و تارهائیکه ختن جزء متصرفات دولت یونان و باختری بود «مس سفید» از آنجا بمقدار زیاد آورده میشد و در بلخ و دیگر ضراب خانه های دولتی به ضرب سکه میرسید.

ایوتیدم و غرب: بیشتر دیده شد که حین حمله انتیوکوس سوم شامی به آریانا، ایوتیدم شاه باختر قشون کشیده وتا سواحل رود آریوس (هری رود) برای مقابله قشون سلوسی شامی پیشرفت. بناءً علیه حوزه رود هری رود ازاوائل سلطنت جزء قلمرو او بود بعد از بنکه حدود آریانا را در مناطق شرقی

(۱) صفحه ۸۳ کتاب یونانی‌ها در باختر وهند. ملتفت باید بود که رسم الخط خروشتی در عصر شاهان یونان وباختری ودورهٔ کوشانی در افغانستان رواج داشت و رسم الخط محلی کشور ماشمرده میشد وبیشتر مرکز ثقل آن جنوب هندوکش بود. درین وقت طبیعی کلمات یونانی در پراکریت محلی وبالواسطه در رسم الخط کشور ما داخل شده بود همین قسم کلمات زیاد زبان ما داخل یونانی ورسم الخط آن گردیده بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 556 of 1362

شمال هندو کش به سرحدات تاریخی آن رسانیدو بر اصل خاك کشور متصرفاتی هم افزود بطرف غرب متوجه شد . چنانچه میدانست که درین طرف «پارتیا» جزء ولایات جغرافیائی وتاریخی آریانا است ووحدت خاك آریانا جزء پروگرام اساسی اداری او بود، بی درنگ متوجه اجرای کارشد . چون دولت پارتی را انتیوکوس سوم حین مسافرت حربی بطرف شرق مضمحل ساخته بود ومخصوصاً درین وقت موجودیت بارزی نداشت ایوتیدم موقع راخیلی مساعد یافت ودر ۲۰۶ ق م رود اریوس (هری رود) را عبور نمود، داخل خاك پارتیاشد وعلاقه « استوئن »Astauene « ، اپاوارتی کن »Apavartikene ازخاك پارتیاجدا کرد واز آن ولایات بنامهای «تیپوریا Tapuria » ، درخوزه « اترك علیا و « تراگزیان »Traxiane درخوزه کشف ودبیان آورد . « سر پرسی سایکس »درین مورد می نویسد که « ایوتدم در ۲۰۶ ق م بر پارتیا هجوم آورده ازعلاقه « استوئن » ومناطق مجاور آن بنام های (تپوریا) و (تراگزیان) ولایت باختری ساخت و مرکز آن « سوزیا Susia » یا شهر طوس بود . (۱) ایوتیدم مرد شمشیر و اداره هردو بود تنها به فتح یك علاقه خوش نمیشد بلکه به حسن اداره آن بیشتر اهمیت میداد چنانچه دامنهٔ قلمرو آریانا بطرف غرب به حدود تاریخی خود رسید ازولایات « استوئن » و « تراگزیان » ومارجیان (مرو) واراضی که بین مارگوس (مرغاب) و اریوس (هری رود) سفلی واقع است وروی هم رفته علاقه خیلی وسیع وشاداب و حاصل خیزی راتشکیل میدهد . یك نایب السلطنگی بااهمیتی تشکیل کرد « تارن » و « سر پرسی سایکس » هردو به این عقیده موافق اند ومی نویسند که ایوتیدم پادشاه باختر پسر خویش « انتی ماکوس »Antimachus را درقلمرو مذکور امیر مقرر کرد . مرکز این امارت بحتملاً مارو شاهجانیه بود

(۱) صفحه ۹۰ جلد اول تاریخ افغانستان .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 557 of 1362

که آنرا مرو کوچك یگفتند وخرابه های باعظمت آن به شمال بالامرغاب افتاده واز نقطه نظر موقعیت مساعدترین نقطه ایست که درمیان قطعه زمین وسیع فوق افتاده بود . درتشکیلات اداری دولت یونان وباختری ازین گونه امارات زیاد بود که برای حسن اداره در داخل خاك مملکت تشکیل میشد . امیر منطقه ازطرف پادشاه آریانا درمرکز باختر انتخاب میشد وبه اصطلاح وقت اورا (شاه تابع) میگفتند وعبارت از یك نوع نایب الحکومه مقتدری بود که درعین حالیکه تابع مرکز سلطنت بود حق ضرب سکه هم داشت و گاهی بنام پادشاه مرکزی و خود و گاهی حتی تنها بنام خود هم سکه میزد لیکن همه وقت تابع اوامر ونظام پادشاه ودولت مرکزی بود . نظیر این تشکیلات را در آینده بیشتر خواهیم دید.

مناطق جنوب، جنوب غرب هندوکش : اراضی جنوب و جنوب غرب هندوکش که عبارت ازولایات پاروپامیزادی ، آراکوزی ودرانجیان ونقاط دیگری مانند گندهارا ، پاکتیا وغیره باشد در مسئله وحدت خاك آریانا برای ایوتیدم جزئی مشکلی هم پیش نکرد زیرا طوریکه پیشتر دیدیم جینیکه، انتیوکوس سوم شامی بعداز مصالحه بایادشاه باختر عزم مراجعت کرد دستهٔ قشون باختری به امر ایوتیدم با اوار باختر حرکت نموده وبدون اینکه جنگی و نزاعی بمیان آید موریاها خود را به ماورای سند کشیدند وحکام سایر ولایات همه مطیع شدند ودلیل آرامی شورهم این است که انتیوکوس مذکور بدون اینکه جزئی خساره ئی بکشد از راه کابل وارا کوزی گذر کرد واز راه کابان عازم شام شد .

به این ترتیب منظوری که ایوتیدم داشت برآورده شد چه در شرق چه در غرب چه در شمال وچه در جنوب (به استثنای «جدوزیا» که درزمان پسرش جزء سائر ولایات آریانا میشود) تقریباً همهٔ خاك آریانا قدیم را تابع یك مرکز ویك اداره ساخت .

وضعیت آریانا وباختر در عصر سلطنت ایوتیدم عیناً چیزی است که «استرابو»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 558 of 1362

و بطلیموس شرح داده اند اگر چه ایشان مخصوصاً جغرافیه نگاراول الذکر به نظریات «اراتوستنس» استناد میکنند واو در نیمهٔ اول قرن سوم قم پیش ازظهور سلطنت یونان وباختری می‌زیست وتشکیلات‌ولایات آریانا یادگاری از نظام سلطنت پادشاهان بزرگ عصر اوستائی ماست‌باز هم‌در عصر ایوتیدم بار دیگر آنرا مجسم می بینیم همان طوریکه در عصر اوستائی باختر مرکز پادشاهان بزرگ مابود . شاهان یونان وباختری ماهم از عنعنه ومقام معنوی این‌شهر کهن استفاده کرده آنرامرکز سلطنت‌ساختند ووقتیکه «استرابو» آنرا «مروارید وافتخار آریانا» میخواند به مرکزیت واهمیت آن در میان ولایات آریانا اشاره میکنند ایوتیدم‌باقداماتی که در راه وحدت خاك آریانا نمود بکبار دیگر چوکات سیاسی دولت آریانا را تجدید کرد واین کار بزرگ اودر خاطره ونگارشات جمعی‌ازمورخین وجغرافیه نگاران آینده تاثیر عمیق بخشید .

تاسیس امارت های داخلی : ایوتیدم نهامردشمشیر نبود . تدبیر واداره هم‌داشت . تنهابه فتح یك‌منطقه اکتفا نمیکردبه ادارهٔ آن‌بیشتر توجه می‌نمود واین جنبه شخصیت اورا درتاریخ کشورمهمتر جلوه‌میدهد چون اقدامات اش درراه وحدت خاك آریانا به‌پایان رسید بفکر قدم دوم‌شد که‌عبارت از اداره آن‌باشد . آریانا درچوکات اصلی‌وتاریخی خود کشوربزرگ‌بود وایوتیدم متصرفاتی هم‌در آن علاوه نموده وبفکر علاوه کردن دیگری هم بود بناءً علیه به‌این فکرافتاد که‌یك یا چندین ولایت کشور راناظر به مقتضیات جغرافیائی وسهولت‌اموراداری‌توسط یك‌یك امیربابه اصطلاح‌وقت‌بدست‌یك‌یك «ساتراپ» اداره کند . این‌رویه‌را پادشاهان‌یونان وباختری‌حفظ کردند وامراءعموماً پسران پادشاهان باختروبا بستگان نزدیك آنها بودند این‌امراءنظر باهمیت ووسعت حیطهٔ‌حکومت خود گاهی بنام پادشاه مرکزی‌وخود وگاهی هم‌تنهابه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 559 of 1362

نام خود سکه میزدند وسکه های شان اگرچه معمولاً برای سهولت داد وستد علاقهٔ خود شان بود ولی در تمام قلمرو کشور چلش داشت چون سکه یکی از منابع مهم معلومات این عصر است که نیکه از چگونگی وتقسیمات اداری دولت یونان وباختری وتقسیمات امارات داخلی ومتصرفات خارجی پوره خبر ندارند دچار اشتباهات زیادشده اند ومسکوکات آنهارا بهمغلطه انداخته است زیرا وقتیکه دریك زمان ویك وقت چند سکه وچند شاه راملاحظه کرده اند نتیجه های گوناگون وتعبیرات مختلفی کشیده اند بهاین مناسبت بهشرح این مطلب پرداخته شد تا موضوع در ذهن مغشوش نشود ودر آینده هم وجود این رویه در نظام اداری دولت یونان وباختری مهمیده شود .

امارت شمال غربی پاروپا میزوس : از جملهٔ اماراتی که ایوتیدم خودبنا نهاد دوی آن برای ما معلوم است وبیشتر مدققین معاصر هم آنرا قبول وتائید کرده اند ازین جمله یکی امارت شمال غربی پاروپا میزوس است . پیشتر دیدیم که ایوتیدم در ۲۰۶ ق م ازرود اریوس (هری رود) گذشته وبعد از فتح پارتیای شرقی دوولایت جدیدی در آنجا بمیان آورد - خاك های این دو ولایت را که «استوئن» و «تراگریان» نامیده بود وحوزهٔ علیای ارکوکشف رودرا دربرمیگرفت بامارگیان (مرو) وحوزهٔ مارگوس (مرغاب) واریوس (هری رود) و علاقه بین آنها و قسمت های هری رود سفلی که روی هم رفته علاقه خیلی وسیع وشاداب وحاصل خیزی میشود همه را به تحت یك اداره آورده وپسر خود انتی ماکوس Antimechus را در آنجا امیر ساخت . «تارن» و «سرپرسیسایکس» هردو بهاین نظریه موافقت دارند وامارت انتی ماکوس را درین منطقه تائید میکنند(۱) مرکز این امارت یحتملاً «ماروشاق» حالیه بوده

(۱) صفحهٔ ۹۰ جلددوم تاریخ افغانستان تالیف سرپرسی سایکس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 560 of 1362

که آنرا «مرو کوچك» میگفتند وخرابه‌های باعظمت آن به‌شمال بالامرغاب افتاده ومساعدترین نقطه‌ایست که درمرکز علاقه وسیع فرق‌افتاده بود.

امارت‌ارا کوزی یاجنوب پاروپامیزوس: ایو تیدم در تقسیمات اداری دولت باختر برای اراضی جنوب هندوکش یادقیق تر بگوئیم برای مناطق جنوب غرب هندوکش طرح امارت دیگری را بمیان آورد چون ارا کوزی ودرانجیان(سیستان) از مرکز مملکت یعنی باختر دور افتاده بود و سلسلهٔ جبال بلند هندوکش هم در میان حائل بود فکراو خیلی اساسی وپخته بود که اینجاها هم بدست امیری اداره شود. بناء علیه پسردیگرخود«دمتریوس» را که جوان خیلی‌دلاور، مدبر ورشید بود ودرمصالحه‌باانتیوکوس سوم‌شامی رول بزرگی به‌نفع مملکت بازی کرده بود اول بحیث نایب‌الحکومهٔ‌ارا کوزی وچندی‌بعد بصفت امیر در انجا مقرر کرد. مشارالیه باجدیت مصروف اداره امور شده نفوذ دولت باختر را در ولایات دور افتادهٔ آریانا یعنی ارا کوزی ودرانجیان قایم کرد وبه اجازهٔ پدر بطرف «جدروزیا» (بلوچستان) و سند لشکر کشیده واین علاقه ها را که تااین زمان ازچرکات اصلی وتاریخی خود بیرون مانده بود وجزء ولایات تاریخی آریانا بشمار میرفت به خاك های دولت یونان وباختری پیوست نمود. سپس‌به آبادی وعمران متوجه شده در ارا کوزی شهری بنا کرد که همه مورخین وجغرافیه نگاران کلاسیك از آن بنام«دمتریاس» یاد کرده اند.

تمثالی از آبادی کشور:

هزار شهر باختر: ایوتیدم‌درمیان پادشاهان‌یونان وباختری‌نه‌تنهافاتح ووحدت بخشندهٔ خاك مملکت وبانی اصول اداری دولت یونان و باختری بشمار میرود بلکه از نقطهٔ نظر آبادی وعمران هم شهرت بسزائی دارد پس‌از وحدت خاك مملکت وطرح نقشه های اداری سومین کار بزرگ او آبادی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 561 of 1362

شهر ها و کشیدن راها وبسط زراعت واصول آبیاری است که بجای خود از نقطهٔ نظر اقتصاد زراعت وتجارت درتحکیم مبادی استقلال باختر خیلی موثر ثابت شده ودر آبادی باختر ضرب المثل گردید . نویسندگان کلاسیك یونانی چه جغرافیه نگار چه مورخ اصطلاح «هزارشهر» را در مورد باختر استعمال کرده اند . این جملهٔ موجز و کوتاه دلیل بزرگی است بروسعت آبادی وکثرت شهر ها وثمر بخش نفوس وحاصل خیزی خاك زیرا تاخاك حاصل خیز نباشد نفوس زیادی را تغذیه نمی تواند و کثرت نفوس باعث انبساط آبادی وازدیاد شهرها میشود ووجود شهر ها بربلندی سویهٔ حیات اجتماعی اهالی دلالت میکند زیرا شهر هستهٔ مدنیت وکانونی است که حیات اجتماعی درآن انبساط می یابد باختر ازقدیم ترین زمانه هائی که خاطره بشر سراغ داده میتواند همه وقت سرزمین زرخیز وآباد ومستعد بود واین استعدادباحسن تدبیر ومیل آبادی شاهان یونان وباختری مخصوصاً ایوتیدم یکدفعه دیگر در آخر قرن دوم قم آشکارا شد . «اندرهٔ برتلو» درتبصره ئی که برجغرافیای بطلیموس نوشته(۱) دلیل اول شهرت آبادی بلخ استعداد طبیعی خود خاك این جلگه وسیع را میداند ومی نویسد که قرار حدودی که بطلیموس به این علاقه داده سطح خاك آنرا ۲۹۰۰۰۰ کیلو متر مربع میتوان تخمین کرد وتنها باختر که بدخشان در آن حساب نیاید با وادی میمنه بیش از صد هزار کیلو متر مربع مساحه دارد ولی اگر دشت قره قرم یا اقلا حصه ئی را که این مجرای قدیم اکسوس ومنطقهٔ زراعتی افتاده به آن علاوه شود وسعتی که بطلیموس به باختر داده درنظر مجسم میشود. حصهٔ قابل سکون وزرخیز باختر درتمام ادوار تاریخی بده ملیون هکتار بالغ میشد ومانند حوزه «پو po» چندین ملیون نفر را به

(۱) صفحهٔ ۱۸۲ آسیای قدیم مرکزی وجنوب شرقی به اساس نظریهٔ بطلیموس طبع پاریس ۱۹۳۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 562 of 1362

آسانی تغذیه میتوانست واهمیت آبادی باختر تازمان کشتار مغز در ۲۰ قرن تاریخ ازاینجا معلوم میشود . این آبادی به‌اصول جریان اکسوس و معاونین سواحل چپ آن مربوط بوده واست « وی کف woeikof می نویسد که (۱) « درمیان تمام رودخانه های روی‌زمین اکسوس ومعاونین سواحل چپ آن تنها رودخانه ایست که‌از ذوب برف ویخچال های کوها بیشتر آب میگیرد » (۲) باوجودیکه درصفحات باختر باران نسبتاً زیادنمیشود ومقدار آن‌از ۱۶۰ تا ۱۲۰ میلیمتر درسال فرق میکند آب های اکسوس و مخصوصاً معاونین چپ آن این‌نقیصه را تلافی کرده وحفر کانال‌ها وجوی ها که همیشه جزء پر و گرام شاهان باختر بود در آبیاری و حاصل خیزی این قطعه دخالت زیاد داشت .

درین شبهه نیست که در جمله‌این‌هزارشهر عدهٔ از قلعه های مستحکم‌جنگی هم آمده ولی باقی همه شهرهای خورد و بزرگ وآبادی‌هائی‌بود که درامتداد معاونین چپ اکسوس ونقاط مختلف این جلگه فراخ وو سیع واقع شده بود جغرافیه نگاران‌یونانی‌از آخر قرن‌دوم ق م که مصادف به سلطنت‌ایوتیدم‌است تابطلیموس که درنیمه‌اوق‌قرن‌دوم مسیحی می‌زیست‌در عرصه تقریباً چهارصدسال وحتی‌بعدازآن از آبادی و کثرت شهرهای باختر یشت‌هم یاد کرده اند.اصطلاح هزار شهر باختر اگربیشتر به عصر ایوتیدم وپسرش دمتریوس پادشاهان مقتدر یونان وباختری مربوط است تذکار بطلیموس تازمانه های‌عروج کوشانی ها این مطلب را تائید میکند ومربوط به این مبحث مختصراً به استناد جغرافیای بطلیموس‌ازبعض‌اقوام وشهرهای باختر اسم می بریم . اگرچه معلومات بطلیموس

(۱) ترکستان روس پاریس ۹۱٤ صفحهٔ ۷۸ (باورقی صفحهٔ ۱۸۲ کتاب فوق‌الذکر) اندره برتلو)

(۲) قراریکه درچار جوی درسال‌های ۱۹۰۱-۱۸۸۷ اندازه گرفته شده در هر ثانیه دوهزار متر مربع آب از اکسوس میگذشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 563 of 1362

تقریباً ۳ ونیم صد سال بعد تر ازعصر ایو تیدم است ولی اساساً درمورد اقوام ونام وموقعیت بعض شهرها کهنه گی ندارد (۱).

جغرافیه نگار یونانی باشنده کان باختر را به دو دسته تقسیم نموده :

(۱) دسته غربی (۲) دسته شرقی .

اقوام دسته غربی قرارذیل اند : (۱) سالاتارها Salatares کنارسواحل اکسوس (۲) کومارا Chomares یا « کومها Comes » (۳) اکیناک ها Akinakes (٤) تماروزها Tamaruses

اقوام دسته شرقی : (۱) «زریسپ‌ها» وکسانی که به دوراین شهر باستانی (شاه جوی فعلی) نزدیك بلخ اقامت داشتند (۲) تخارها (۳) «مارو کها» Marukées که بطرف جنوب تخارا قتاده بودند (٤) «خوردها» Khordes (٥) «ورن ها» Ournes (٦) «اوادرها» Avadrs (۷) سیادی ها (۸) «اورفسیت ها» Orefsites (۹) «اماری ها» Amareis

شهرهائی که بطلیموس درباختر اسم برده قرار ذیل اند :

درمجاورت اکسوس:

خره خرته	Kharakharta
زری اسپه	Zari(a)spa
سورو گانا	Sourougana
پرتو	Partou

درمجاورت سائر رودخانه ها :

الی خوردا	Alikhorda
خوماررا	Khomara
کوریاندرا	Kouriandra

(۱) صفحه ۹۱-۹۲-۹۳ آریانا دیده شود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 564 of 1362

Kaueris	کواریس . . . . .
Astakana	استاکنه . . . . .
Tosmouanassa	توسموآناسا . . . . .
Bactra	باکترا . . . . .
Estobara	استوبارا . . . . .
Menapia	منایا . . . . .
Eukratidia	ایوکراتیدیا . . . . .
Marakanda	مارا کندا . . . . .
Marakodra	مارا کودرا . . . . .

بطلمیوس از جمله هزار شهر عده ئی را نام میگیرد که تعین موقعیت صحیح آنها هم خالی از اشکال نیست بهترین شاهدی که مفهوم هزارشهر ورونق آبادی صفحات باختر را در عصر ایونیدم وسائر شاهان دولت یونان وباختری در ذهن می نشاند مشاهده خود خرابه هائی است که امروز در تمام صفحات باختر موجود است از پل خمری گرفته بطرف خان آباد واز آنجا در امتداد راه موجود در طول جریان آموتاخام (تاشقرغان) وشهر بانو وبلخ واندخوی وميمنه و بطرف جنوب گفته تاسرپل در امتداد راه های امروزی وخارج آن بهر طرف که چشم افگنده شود تپه های مصنوعی یا بقایای آبادی های قدیم مشاهده میشود مساحه این تپه ها فرق میکند بعض خورد ، بعضی ها کلان و برخی خیلی بزرگ است وتنها ازروی مساحه هم میتوان مراتب خوردی وبزرگی واهمیت عصر آبادی آنها را تعین کرد . وقتیکه این تپه ها وتعداد وموقعیت آنها مشاهده شود مفهوم هزار شهر یا حتی ۵ هزار شهر که به باختر نسبت میدادند در تصور شکل حقیقی بخود میگیرد . این تپه ها در هر جائی که افتاده همه شان امروز نام دارد وباشندگان محلی نام های همه را میشناسند واین مسئله درخور اهمیت زیاد است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 565 of 1362

زیرا اول تپه‌های طبیعی عموماً نام نداشته باشند واز طرف دیگر قرار یکه ماخذقدیم اشاره میکند شهرهای باختر چیزی بنام پرنالی و بیشتر به اسمای محلی یاد میشد درجمله شهرهائی که درعصر ایوتیدم نام یونانی داشتند یکی «تیرا Thera» درسغدودیگری «روئتا Rhoctea» درباختر بود.

این شهرها درین وقت عموماً دورخود حصار وبروج داشت وبه اصل شهرهای چنگه بادیوار وحصار محافظه میشد «چانگ کین Cheng-kien» چینی که در ۱۰۶ ق م باهیئتی درباختر آمده وصفحات شمال آریانا را به چشم سر دیده است می‌نویسد که اهالی باختر درمیان شهرهای دیواردار زندگانی میکنند.

سیاست نظامی دولت باختر همه‌وقت منقاضی بود که درصفحات هموار شمال هندوکش آبادی‌ها وشهرها وقلعه های مستحکم را حتی‌المقدور دورازهم ودر تمام خاک جلگه پراگنده بسازند تا جمعیت دریک گوشه تمرکز نیابد وبعض حصص دیگر خالی وبی‌دفاع نماند. باختر ازبدو طلوع تاریخ درمقابل متهاجمین شمال اکسوس وسردریا که گاهی بنام تورا وگاهی بنام «سیت» یاد شده اند عهده‌دار دفاع آریانا بوده وهمیشه یک قسمت این وظیفه را باسیاست عمرانی پادشاهان بزرگ ومدبر خود انجام داده است.

مسکوکات ایوتیدم: ایوتیدم باسلطنت طولانی وخاک وسیعی که غیر از آریانا جزء متصرفات او بود سکه های زیاد بضرب رسانیده وبهمین جهت مسکوکات او نه‌فقط از باختر بلکه از سائر نقاط کشورهائی پاروپامیزوس ارا کوزیا، درانجیانا، مارجیانا، آریا نیز بیداشده (۱) واز متصرفات دولت یونان وباختری درخاک هندهم بدست آمده‌است درمیان مسکوکات او دو نوع آن خیلی معروف است.

اول سکه نقره ئی تمدور که در روی آن محض کلمه شاه بدون کدام نوشته

(۱) صفحهٔ ۷۳ باکتریا تالیف اچ. جی. راولنسن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 566 of 1362

نقش است و در چپهٔ آن « هر کول » رخ بطرف چپ روی صخره سنگی نشسته دست چپ خود را روی سنگ تکیه داده و بدست راست تیاقی گرفته است پشت سر هر کول کلمه « یازیلوس » یعنی (شاه) و پیش روی او اسم شاه « ایوتیدموس » ثبت است

دوم سکه مدور طلا در روی سکه کله هر کول به نیم رخ راست بدون کدام نوشته نقش است . در چپهٔ سکه اسبی بطرف راست به دوش است بالای سکه کلمه « بازیلوس » یعنی (شاه) وزیر پای اسپ نام شاه ایوتیدم نوشته شده .

سلطنت یونان و باختری در پایان عمر ایوتیدم : فرار تخمینی که زده میشود ایوتیدم از حوالی ۲۳۰ ق م تا ۲۹۰ ق م مدت تقریباً ٤٠ سال سلطنت نمود . مشار الیه عزم و اراده و سیاست و قوه اداره همه را بکار انداخته و دولت مستقل یونان و باختری را که « دیودوت » اساس گذاشته بود محکمتر متین تر استوار تر ساخت . زمانیکه ایوتیدم برتخت باختر جلوس کرد یکعده مسایل زیادی در پیش بود که باید به نفع دولت باختر حل شود . در جنوب هندوکش هنوز نفوذ موریا ها جاگیر داشت و دولت سلوسی شامی اعلان استقلال باختر را شنیده و چاره می سنجید که چطور و بچه حیله احساسات آزادی و استقلال خواهی باشندگان آریانا را نابدید کند . ایوتیدم با سلاح و سخن به اقدامات استعماری دولت سلوسی شامی مقابله نموده و موفق شد که استقلال دولت باختری و سلطنت خود را به رسمیت برانها به قبولاند موریا ها نه تنها بدون جنگ و با پرداخت غرامات و دادن فیل ها علاقه کابل و اراضی بین کابل تا اندوس را خالی کردند بلکه در اثر اقدامات ایوتیدم اراضی شرق اندوس هم جزء متصرفات دولت باختر شد و دایره آن در خاک هند در عصر پسر او دمتریوس که پسان تر به ذکرش می پردازیم خیلی ها وسیع تر شد و موجودیت دولت موریا حتی در خاک هند هم از بین رفته و عوض آن حکومت کوچک « سونگا » بمیان آمد . استرابو وقتیکه میگوید : « آن یونانی هائیکه علم مخالفت بلند کردند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 567 of 1362

دراثر حاصل خیزی ومساعدت خاك باختر حکمفرمای آریانا وهند شدند» مقصدش ازایوتیدم شاه باختر وخاندان او می باشد.(۱)وبانقشه ئی که ایوتیدم در پیش داشت ملوریکه دیدیم اول خاك های آریانا را به دور مرکز باختر جمع کرده وبعد مشغول تشکیل متصرفاتی در ماورای اندوس وماورای پامیر گردید. «ایولودوروس ارتمیس» میگوید که یونانی ها «آریانا را فتح کردند. این یونانی ها قراریکه «راولنسن» (۲) پیش روی آن کلمه باختر رامیان قوسین گذاشته عبارت ازیونانی های باختری است وباز اگر دقیق تر بگوئیم اشاره بهمین ایوتیدم است که در راه وحدت خاك آریانا صرف مساعی نموده است.

تعلقات تهذیبی وتجارتی دولت یونان وباختری در عصر ایوتیدم با هند وترکستان چین: یکی ازچیزهای مهم که دربایان عمر وسلطنت ایوتیدم نصیب یونان وباختری شد پاره متصرفاتی در شمال شرق ودر جنوب شرق است که پیشتر از آنها مفصل صحبت کردیم. بااین متصرفات دو راه بزرگ برای مراودات تجارتی، تهذیبی میان آریانا ومتصرفات آن وبالواسطه میان آریانا وچین وهند باز شد.

راهی که میان آریانا ومتصرفات آن درشرق پامیر وسنکیانگ بازشد راه تازه ونوی نبود تاریخ استقرار روابط آریانا بااین مناطق چیزی است که در تاریخ برای آن هنوز حدی معین نمیتوان کرد وتحقیقات مزید بکاردارد. رولی که آریانا از نقطهٔ نظر انتشار دیانت وتهذیب درسنکیانگ وترکستان چین نموده چیزی است که درموقعش درفصل های آتی ازان صحبت خواهیم کرد. آنچه عجالتاً مربوط به عصر ایوتیدم چند کلمه درین زمینه میتوان گفت ابریشم وتیکل است که درباختر ظهور کرد. ازاولی درمورد مسکوکات صحبت کردیم. دومی

(۱) صفحه ۷۵ بکتریا تالیف اچ.جی «راولنسن»
(۲) » ۷۳ » » » » »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 568 of 1362

تصویر (۵) مقابل صفحه (۲۶)



دمتریوس پادشاه یونانو باختری پسرایوتیدم که به لقب «فاتح هند» شهرت دارد وازین‌جهت
کلاهی بشکل سرفیل بسر کرده است (صفحه ۲۷ وبعد ملاحظه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 569 of 1362

تصویر (٦) مقابل صفحه (٢٧)



DEMETRIUS 200-160



EUTHYDEMOS II

بالا : یکی از مسکوکات ومتریوس، بسکطرف سر پادشاه و جانب دیگر زوس ایستاد
بضرب رسیده است .

پایان : سکه ایوتیدم دوم که حین مصروفیت پدرش در فتوحات هند
در باختر امارت زده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 570 of 1362

یعنی ابریشم مال‌التجاره نفیس و قیمت‌بهائی بود که چیزی به‌صرف مردمان باسلیقه باختر میرسید و قسمتی هم بطرف غرب میرفت چنانچه این رویه در تمام عصر کوشانی نیز دوام داشت و با کثرت حرکت کاروان‌های ابریشم که از شمال آریانا میگذشت و بلخ قرارگاه مهم آن بود بنام «راه ابریشم» موسوم شد و راجع به‌آن درفصل کوشانی مفصل‌تر بحث خواهیم کرد.

روابط آریانا بامتصرفات هندی دولت باختر مهمتر است اگرچه خاك هند بعد ازحمله اسکندر به‌روی یونانی‌ها بازشد ولی‌ازان جز جنگ وخون‌ریزی برای هند فایده‌ئی نرسید، وایوتیدم اولین کسی‌است که‌بافتوحات خود راه انتشار تهذیب وصنعت یونان وباختری‌را بامتصرفات هندی خود وازانجا به ماورای شرقی آن باز کرد. کارگران، صنعتکاران وهنرپیشه‌گان یونانی درین وقت ازباختر وعلاقه‌های جنوب هندوکش به‌هند منتشر شدند وروح تهذیب و صنعت یونان وباختری را به‌هند ارمغان بردند. «راولنسن» میگوید که قرار متن کتیبه‌ئی که‌به‌رسم‌الخط خروشتی پیداشده هنرپیشه‌گان یونانی‌باختری در عصر سلطنت پادشاهان باختر برای کار به‌هند میرفتند و آثار هنروری آنها تااندازهٔ زیاد بر کارگران بومی‌هندی تاثیر بخشید (۱) باشهادت‌این کتیبه ونظریات خود مستر «راولنسن» دربن شبهه‌ئی نمیماند که‌یونانیان باختری در راه انتشارتهذیب مخلوط یونان وباخترچه‌رولی درهندبازی کرده‌اند واوائل این کار ازعصر ایوتیدم شروع شده است.

روابط تجارتی بین متصرفات هندی دولت یونان و باختری وخاك آریانا بیش‌ازپیش منبسط شد اگرازیکطرف ازسنکیانگ وازماورای آن کاروان‌های ابریشم به‌باختر میرسید ازمتصرفات هندی ونقاط شرقی آن عطریات، ادویه ومحصولات هندی ازراه درهٔ کابل بجانب بلخ میرفت. «راولنس» وضعیت بازار

(۱) صفحه ۱۵۸ بکتریا تالیف «راولنسن»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 571 of 1362

بلخ را درین عصر به‌بازار «ایوتیدمیا» یعنی «ساگالا Sagala» (۱) در دور سلطنت «مناندر» مقایسه میکند و میگوید: فوروم بکتریا درین عصر شبیه بیازار «ساگالا» درروزگار «مناندر» بوده وتجاربادیانت وزبان های مختلف بازار ها را پر کرده بودندودر دکان ها اشیای مختلف از قبیل پارچه های ململ وابریشمی شیرینی جات، ادویه، اشیای فلزی، مسی و نقره ئی واقسام مختلف جواهرات پیدا میشد. (۲)

دمتریوس حوالی ۱۶۰ـ۲۰۰ ق م: پیشتر حین ذکر وقایع مربوطهٔ «ایوتیدم» ضمناً از دمتریوس هم‌سخن بمیان آمد دمتریوس پسر «ایوتیدم» است که در وقت جنگ‌های پدر خود با انتیوکوس سوم شامی، جوانی بود بسن وسال رسیده. بعدازینکه پادشاه سلوسی مذکور بنوبه خود استقلال دولت یونان وباختری و پادشاهی «ایوتیدم» را به رسمیت شناخت واز آریانا خارج شد واراضی جنوب هندوکش جزء دولت یونان وباختری شد «ایوتیدم» پسرش را که جوان لایق و کار آگاه بود اول بحیث نایب الحکومه اراکوزی و باز بحیث امیر مناطق جنوب هندوکوه مقرر کرد چنانچه به این موضوع پیشتر اشاره شد وبعضی‌ها که از ترتیبات اداری دولت یونان وباختری خبر ندارند او را نایب السلطنه اراکوزی هم خوانده‌اند «دمتریوس» درزمان حیات پدر از نقطهٔ نظر عمرانی مخصوصاً از پهلوی اداره و کشور کشائی به‌خاک هند رول خیلی مهمی بازی کرد. دروایت اراکوزی شهری به‌اسم خود بنام «دمتریاس» تاسیس کرد وبحیث قوماندان اردو درزمان حیات پدر در فتوحات هند اقدامات جدی وبانمره ئی نمود تا اینکه در حوالی ۱۹۰ ق م پدرش امپراطور آریانا وخاک های متصرفی وفات نموده واو بحیث پسر بزرگ بر تخت سلطنت جلوس کرد.

(۱) ناگفته نماند که بعضی‌ها «ایوتیدمیا» را «سیالکوت» تعبیر کرده اند.
(۲) صفحه ۷٤ بکتریا.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 572 of 1362

فتوحات هند : چون دمتریوس جوان جدی وفعال بود وبرای کشور کشائی وانبساط قلمرو متصرفات دولت یونان وباختری شوق زیاد داشت به مجردی که بر تخت باختر جلوس کرد بفکر افتاد تا افکار بلند پدر و نقشه های کشور کشائی خود را عملی کند به این منظور پسر بزرگ خویش ایوتیدم دوم را به نیابت خویش در باختر وسغدیان امیر مقرر نموده وخودش با پسر کوچکش دمتریوس دوم ویکی از جنرال های معروف او «متاندر» بجنوب هندوکش آمد وبه اساسی که پدرش برای اداره دولت یونان وباختری گذاشته بود پسر کوچکش دمتریوس دوم را بحیث امیر مناطق جنوب مقرر کرد تا صفحات شمال وجنوب سلسله کوه هندوکش طور مطلوب اداره شده وخودش به آزادی نقشه فتوحات خود را عملی کند . (۱)

استرابو اگرچه درباب انبساط دامنه متصرفات دمتریوس مبهم صحبت میکند بازهم معلوم میشود که علاقهٔ «پاتاله نه Pattalene که مشارالیه فتح نموده بود عبارت از علاقهٔ سند بود. سپس در گندهارای شرقی شهر «تاکزیلا» که از نقطهٔ نظر حربی اهمیت زیاد داشت وزمانی مرکز موریا ها بشمار میرفت بدست دمتریوس افتاد . پادشاه یونان وباختری چون این قسمت هارا مفتوح ساخت شهر هائی درحوالی تاکزیلا بنا کرد که موقعیت آنها را در مقام «بهیر Bhir» و«شیر کپ Sirkap» معین میکنند .

راولنسن میگوید : «دمتریوس بطرف شرق اندوس فتوحات خود را ادامه داده اراضی دلتای رودخانه را متصرف شد وسلطنت مجاور (کتیاوار) یا «سوراشترا Surashtra» را که عبارت از «ساراوستس Saraostos» یونانی ها باشد مطیع

(۱) تارن انگلیس درصفحه ۱۳٤ «یونانی ها درباختر وهند» می نویسد : که دمتریوس چون بخیال فتح هند افتاد ترتیباتی برای اداره حکومت باختر گرفته پسر بزرگش ایوتیدم دوم را جانشین خویش در باختر وسغدیان مقرر کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 573 of 1362

ساخت علاوه بر بن سلطنت سیجردیس «Sigerdis» را که تعیین آن مشکل است بدست آورد. شاید سلطنت خوردی بین «پتاله» Pattala و «سوراشترا» بوده باشد» (۱)

«راولنسن» ازین هم تشریحات بیشتری درین زمینه داده به تعقیب آنچه بالا ذکر کردیم میگوید: «علاوه بر بن سلطنت‌های کنار سواحل حقایقی در دست است ونشان میدهد که حصه زیاد پنجاب هم بدست دمتریوس افتاد.»

دمتریوس وقتیکه بمناطق شرق اندوس دست یافت شهری آباد کرد و آنرا باحترام نام پدر خود «ایوتیدمیا» نام نهاد بعضی ها بنای این شهر را به خود «ایوتیدم» هم نسبت داده اند ولی نظریهٔ اول صحیح تر است در تعین شهر «ایوتیدمیا» نظریات مختلف است بعضی آنرا «ساگالا» Sagala بر خی «شار کوت» Shorkot نزدیك «جهنگ Jhang» وعده ئی «سیالکوت» نزدیك لاهور میدانند ودر ذیل شهرهائی که بدست دمتریوس آباد شده ازان مفصل تر صحبت خواهیم کرد اینجا بحث مادر فتوحات دمتریوس در خاك های هند است.

«نارن» مینگارد(۲): «همینکه شهرتا کریلا بدست دمتریوس افتاد پیشرفت او به دوطرف صحرای هند در دو خط امکان پذیرشد: یکی بطرف جنوب شرقی درامتداد راه بزرگی که از پنجاب از معبر دهلی موجوده گذشته بطرف حوزهٔ گنگاه وپایتخت موریاها یعنی شهر «پاتلی پوترا» Pataliputra میرفت ودیگری بطرف جنوب غرب وجنوب تا مصب اندوس وماورای آن. اسکندر هم قصد پیشروی رادرین دو خط کرده بود ولی دمتریوس باداشتن دوژنرال لایق که عبارت ازاپولودوتوس Apollodotus ومناندر Menandre باشد موفقیت حاصل کرد.»

دومنبع قدیم یونانی یعنی «ترو ک Trogu» و «ایولو دوروس» فتح علاقه شمال غرب رابه سه نفر نسبت میدهند که عبارت ازدمتریوس «واپولو دوتوس»

(۱) صفحه ۷۶ «باکترا» تالیف اچ.جی «راولنسن»
(۲) صفحه ۱۴۱ ـ ۱۴۰ یونانی‌ها در باختر وهند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 574 of 1362

و«مناندر» باشد واین نظریهٔ مارا بکلی تائید میکند. وازاینجا هم‌واضح‌معلوم میشود که‌پادشاه باختر بادوژنرال خود چه‌نقشه‌ئی برای فتح هند طرح کرده بود. برای اینکه‌اقدامات آنهاخوب‌تر فهمیده‌میشود سیرحرکت هرکدام رایك یك مطالعه‌میکنیم:

خط‌دمتریوس: قراریکه ازپاره قراین معلوم میشود خود پاد شاه آریانا به‌حیث قوماندان نظامی، خطسند وعلاقه مربوطه آنرا تعقیب میکرد دریك تفسیر صرف‌ونحو «پتانجالی» Patanjali صفحه(۱٤٦) درمیان «سوویراها» Sauviras (باشندگان جوارسند) شهری‌را«داتا میترا» Dattamitra نام بنا نهاد. این «داتامیترا» درمهابا راتا به‌حیث پادشاه «باوانا» و«سوویراها» یعنی یونانی‌ها واهالی سند یادشده وبلاشبه‌عبارت ازدمتریوس پاد شاه باختر است(۱) سپس دمتریوس باازراه خشکه وباازراه آب‌جریان «اندوس» رافرود آمده واگر ازراه آب‌فرود آمده باشد معلوم میشود که عده سفاینی هم‌در دست پاد شاه فاتح آریانا بود چنانچه «تارن» به این عقیده است که‌یا دشاهان باختر دسته سفاینی دراکسوس داشتند ونیزه سه دندانه روی مسکوکات علامه ممیزهٔ قوه دریائی آنها بشمار میرفت، بدین قرار خود سلطان باختر دمتریوس خطی راکه برای خود معین‌نموده بود تااوقیانوس پیموده‌وازفتح این علاقه‌هابه‌تاکزیلامراجعت کرد. درین‌وقت«ایولودوتوس» که‌اورا هم‌برادر وهم‌ژنرال پادشاه آریانا خواندازشهر دمتریاس اراکوزی جد روزیای شرقی رافتح کرد.

خط‌حرکت مناندربطرف «پتالی پوترا»: مناندر درعصر دمتریوس سلطان باختربحیث‌ژنرال بزرگی شهرت‌یافته بوداین‌شخص‌اصلاً درشهر«اوپیان»در دامنه «خواجه‌سیاران» فعلی تولدشده‌وبهمین‌جهت‌تارن اورا ازیونانی‌های بارو پامیزادی

(۱) صفحه ۱٤۲ یونانی‌ها درباختر وهند تالیف تارن.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 575 of 1362

حساب میکند و میگوید که تولدی او در یك دهکده نشان میدهد که پدر اوزمین‌دار بزرگی بوده و در قلعه مستحکم او تولد یافته وبارشادت ومهارتی که داشت به‌مقام ژنرالی رسید (۱). بیشتر اشاره نموده‌ایم که بعدازرسیدن پادشاه آریانا به‌تاگریلاامکان حرکت دردو سمت برای قشون‌دولت یونان‌وباختری پیداشد: یکی‌درامتداداندوس که‌خود دمتریوس شخصاً آنرا بعهده‌خود گرفت وانجام دادودیگر راه‌شرقی بطرف «پتالی پوترا».

پیشرفت مناندر به سمت جنوب شرقی ازمنابع یونانی وهندی‌هردو معلوم میشود و بعضی ها که‌از پلان وخطوط حرکت قشون یونان و باختری پوره واقفیت ندارند تمام‌فتوحات هندی رابه‌مناندر نسبت میدهندحال آنکه پادشاه آریاناوژنرال های اوبا طرح نقشه واحد بخطوط علیحده پیش می رفتند. «اپولودوروس» میگوید که‌یونانی‌ها(یعنی‌یونانی‌های‌باختر) نسبت به‌مقدونوی‌ها یعنی (اسکندر) زیاده‌تر درهند فتوحات کردند ومالك هندی‌ها شدند نسبت به‌اسکندر اقوام بیشتری راعقب راندند واین کارها بیشتر بدست مناندر وچیزی بدست‌دمتریوس صورت گرفت «تارن» این‌جمله‌هارانجزیه کرده‌ومی‌نویسد که‌ازجمله (ایشان‌عقب زدند) معلوم میشود که‌دمتریوس ومناندر هردومشترکاً کارمیکردندومناندر ازدمتریوس پیشترفت‌واین‌نظر به‌مارامبنی‌بر آنچه‌پیشتر نگاشتیم‌تائیدمیکندزیرادمتریوس‌خودش خطاندوس‌راتعقیب کردومناندر وظیفه‌دار بود که بطرف «پتالی پوترا» پیش‌برود. مناندر درین‌راه پیش‌رفت ورودخانه «هیپانیس» Hypanis (یه‌آس) «وایومانس» Iomanes (جمنا)راعبورنموده در حوزه گنگاه تا شهر پتالی پوترا خودرا رسانید.

به‌این ترتیب ژنرال فاتح اوپیانی قرار نقشه‌ئی که‌ازطرف سلطان آریانا دمتریوس تعین‌شده‌بود تاآخرین نقطه پیش آمده وحتی پایتخت‌امپراطوری

(۱) ۱۴۱ یونانی‌ها درباختر وهند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 576 of 1362

موریا را فتح کرد وازسواحل چپ اندوس تا کنار گنگا تمام هند شمالی جزء متصرفات شهنشاهی یونان و باختری شد .

پیشرفت قوماندان های دولت یونان و باختری بطرف «پتالی پوترا» ازمنابع هندی هم معلوم میشود چنانچه تارن برای اثبات این مطلب «یوگا پورانا» Yuga-purana صفحه ۱۳۲ را شاهد آورده و میگوید محض تعقیب خط حرکت مناندر مطلوب مارا برمی آرد. درین شبه نیست که دمتریوس سلطان آریانا با ژنرال خود مناندر اول درتا کزیلا توقف نموده و نقشه های آتی حرکت خودرا در انجا طرح کردند مناندر اول «ساگالا» یعنی سیالکوت بین چناب وراوی رامتصرف شد و یسان ها که امارت این علاقه ها ازطرف دولت یونان وباختری به اوسپرده شد و آنجا را مرکز خود ساخت بنام او «میلندا پانا» Milindapana معروف شد . سپس به شهادت «اپولودوروس» رود (به آس) را عبور کرد (۱) متعاقباً «یوگاپورانا» Yuga-purana از (یاوانا) یعنی یونانی هادر علاقهٔ ماتورا وجمنا صحبت میکند . بازهمین ماخذ هندی از «یاوانا ها» در «ساکتا» Saketa علاقهٔ «اود» ودر علاقهٔ «پنچاله» Panchala یعنی دواب جمنا و گنگا حرف میزند وبالاخره «اپولودوروس» و ماخذ هندی فوق الذکر هردو ازاشغال پایتخت موریاها یعنی «پتالی پوترا» وپتنهٔ امروزی تذکار میدهند . خلاصه مناندر از سیالکوت نزدیک لاهور تا «پتالی پوترا» کنار گنگا تمام این منطقهٔ وسیع رابفرمان پادشاه آریانا فتح وجزء متصرفات دولت یونان و باختری ساخت .

سهم اپولودوت دراقدامات استعماری : پیشتر متذکر شدیم که «اپولودوت» از شهر دمتریاس اراکوزی از راه جدوز یا بطرف سند آمد و در تاکزیلا باسلطان آریانا ملحق شد . «اپولودوت» اول به کمک قوهٔ در یائی و لایانی را که مشرف به سواحل اندوس بود فتح کرد وبعد متوجه «راجپوتانه» شد. مشارالیه علاقهٔ «کچ» Cutch را متصرف شده و در امتداد سواحل بطرف

(۱) اسکندر از کنار این رود خانه عقب گشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 577 of 1362

جنوب غرب متوجه شد . بطلیموس در این حصص از شهر یونانی موسوم به « ته اوفیلا » Theophila صحبت میکند و این شهر در مناطق غربی دلتای اندوس وقوع داشت و موقعیت آنرا سر راه « پتاله » Patala به « اوجن » Ujjain قرار میدهند تارن میگوید که این شهر اصلاً هندی بود . و در اثر فعالیت های « اپولودوت » دوباره آباد شد و بنام مادر این پادشاه باختر به اسم « ته اوفیلیا » شهرت یافت پیشتر در ذکر فتوحات ایوتیدم پدر دمتریوس از تصرف بعضی علاقه های سند ونزدیك سواحل ذکر نمودیم . تارن به استناد « اپولودوروس » فتح علاقه « پتالن » Patalene (دلتای اندوس) واراضی ساحلی را که عبارت از سلطنت « سارا اوستس » Saraostas و سلطنت « سیگردیس » Sigerdis باشد بعضی علاقه های « سوراشترا » Surashtra و کتیاوار را به « اپولودوت » نسبت میدهد .

قراریکه از روی نگارشات مولف « مسافرت بحراری ترئه PeriplusmarisErythRée » معلوم میشود « اپولودوت » بندر « بری گازا » Brygaza یعنی (براچ Broach) در گجرات وسواحل شرقی خلیج کمبی را که مقابل کتیاوار افتاده است هم فتح کرد ومولف کتاب فوق اظهار میدارد که مسکوکات « اپولودوت » و « منا ندر » دربندر مذکور درقرن اول مسیحی یافت میشد واین مسکوکات شواهد زمانی است که مناندر واپولودوت ژنرال های فاتح ازطرف دمتریوس سلطان آریانا بحیث امیر در قطعات متصرفی هندی حکمفرمائی کرده اند .

بدین قرار « اپولودوت » بطرف جنوب هندتا کتیاوار وحصه ئی از گجرات یعنی « باریگازا » و « سورت » رامتصرف شد . « باریگازا » ازنقطه نظر مواد در یائی وخشکه اهمیت زیادی داشت زیرا از یکطرف راه دریا ازجانب غرب بدان منتهی میشد وازطرف دیگر راهی از آنجا بطرف « ایوجن » و « ویدیسا » vidisa و کوزامبی Cosambi کنار جمنا به پتالی پوترا درسواحل گنگا میرفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 578 of 1362

خاك های موریا بدست دولت یونان وباختری : درمبحث موریا (حمهٔ دوم فصل پنجم) مفصل ودر اوائل این فصل بصورت مختصر دیدیم که مور یا ها ازعدم سلطنت مر کزی در آریانا استفاده نموده ومناطق شرقی وبعض حصص دیگر جنوب هندو کش را متصرف شدند . باظهور ایو تید م اصل خاك آر یانا تا سواحل اندو س خود بخود از و جود آنها خالی شد وبا جلو س دمتریوس تمام نقاط حیاتی آنهاتامر کز سلطنت‌شان « پتالی یوترا» جزء متصرفات باختر شد ازروی نقشهٔ فتوحاتی که‌دمتریوس درهند وضع کرده بود وشرح آن گذشت واضح معلوم میشود که منظور سلطان آریانا فتح تمام خا ك اصلی خا ندان موریا بود (۱) «پتالی یوترا» یا پتخت امپرا طوری موریا، تا کز یلا مر کز نیابت سلطنت آنها درعلاقهٔ شمال غربی وا یوجن‌مر کز نیابت سلطنت آنها بطرف غرب‌همه بدست‌پادشاه آریانا وقوماندان‌های او مفتوح گر دید . تارن میگوید : «حالابا متاندر دریتالی یوترا، اپولودوت‌درایوجن وخوددمتر یوس درتا کزیلا هرسه نقطهٔاساسی امپراطوری موریا ،هرسه مرا کز اداری بدست «دمتریوس افتاد.»

مراجعت‌دمتریوس به‌آریاناومقرری های‌جدید : بعد ازغیاب‌طو لانی وپس ازعملی‌ساختن نقشهٔفتوحات خود دمتریوس‌ازتا کزیلا به‌آریانا ومر کز سلطنت خویش باختر مراجعت کرد قراریکه‌معلوم میشودمراجعت اوازتا کزیلا فو ری وبصورت‌غیر مترقبه صورت گرفته است یعنی محتملاً هنوز مصروف نقشه‌های اداری متصرفات بود که کدام واقعهٔ غیر مترقبه حضور او را بصو رت فوری درباختر ایجاب کرده است . این واقعه رابعضی‌ها وفات پسرش ایو تیدم دو م که درباختر به‌حیث امیر گذاشته بود یانگر انی حملات باد یه نشینان شمال ویاهردو تعبیر کرده‌اند . بهرحال‌علت هرچه‌بوده قرار نظریه‌تارن پیشروی‌های سلطا ن آر یا نا در هند در حو الی ۱۷۵ ق م تمام شده و بطرف آر یانا

(۱) تارن به این عقیده‌موافق است‌به صفحهٔ ۱۵۲ یونانی‌ها در باختر وهند مراجعه‌شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 579 of 1362

وباختر مراجعت کرده است. غیاب چندین ساله و دوری از مرکز سلطنت طبعاً ایجاب میکرد تا در تشکیلات اداری و عزل و برقراری امرای داخلی تجدید نظر کند.

اولین اقدام «دمتریوس» در آریانا این بود که عوض برادر کوچکش «اپولودوت» که مشغول ادارهٔ اراضی متصرفی هندی بود پسر سومش «پانتالئون» Pantaleon را به حیث امیر سیستان وارا کوزی مقرر کند. پانتالئون در سیستان بیشتر مسکوکات جدش ایوتیدم را منتشر ساخته وحتی به ضرب سکهٔ او ادامه داد. دمتریوس حینیکه عازم کشور گشائی در خاک هند میشد در جنوب هندوکش در علاقهٔ پاروپامیزادی پسر دیگرش دمتریوس دوم را به حیث امیر گذاشته بود وقتیکه از هند مراجعت کرد وخبر وفات ایوتیدم دوم پسرش امیر باختر راشنید دمتریوس دوم را به باختر مقرر کرد وولایت پاروپامیزادی را هم به پانتالئون امیر سیستان وارا کوزی داد عین همین کار در زمان ایوتیدم جد آنها هم صورت گرفته بود زیرا خود دمتریوس شاه باختر درزمان شهزادگی اول امیر ارا کوزی و سیستان بود وبعد از سقوط نفوذ موریاها در ولایت پاروپامیزادی هم نظارت حاصل کرد. بعضی‌ها به این عقیده اند که دمتریوس با این ترتیبات ومقرری عزم داشت که پس به هند مراجعت کند.

دمتریوس دوم پسرش تازمانیکه امیر پاروپامیزادی بود بنام وتصویر پدر سکه زده است ولی دو باختر پسران او ایوتیدم دوم ودمتریوس دوم که یکی پشت دیگر به امارت آنجا نایل شدند به تصویر ونام خود سکه زدند. پانتالئون پسر سوم دمتریوس امیر سیستان وارا کوزی وپاروپامیزادی سکهٔ زیاد ندارد ومیگویند مدت زیادی امارت نکرده بود که وفات کرد وجایش را برادر چهارمش «اگاتوکلس» Agathocles گرفت برای اینکه وضعیت در تاریکی نماند در پایان از امارت های داخلی آریانا وامارت های متصرفی هندی امپراطوری یونان وباختری صحبت میکنیم :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 580 of 1362

امارت پاروپامیزادی:- این امارت درتشکیلات اداری دولت یونان وبا ختری اززمانه‌های ایوتیدم وجودداشت لیکن چون در آنوقت نفوذ مور یاها تازه از آنجا برطرف شده بود بیشتر از طرف خود پادشاه وز مانی هم از طرف پسر ش امیر ارا کوزی اداره میشد .

درعصر زمامداری دمتریوس وضعیت امارت پاروپامیزادی روشن شده است واز کهستانات مرکزی آریانا تمام کاپیسا و گندهارا تا کنار اندوس جزء آن بوده وامیر آن از کاپیسا تمام این خطهٔ وسیع را اداره میکرد .چنانچه بعد ها حین عبور زایرچینی «هیوان - تسنگ» هم وضعیت اداری چنین بود .

دمتریوس حینیکه عازم هندمیشدیکی ازپسر انش دمتریوس دوم را امیراین علاقهٔ بزرگ مقرر کرد وبه‌اواهمیت زیاد میداد زیرا درنظر داشت که ارتباط خودرا ازتاکزیلا به‌باختر ذریعهٔ اوبرقرار داشته باشد ، امارت پاروپامیزادی باموقعیتی کهداشت حقیقتاً دارای اهمیت بسزابودتمام راهای بزرگ هندوکش کهباختر رابه‌جنوب وصل میکرد دران واقع شده‌بود وراهای امارت ارا کوزی وسیستان ومتصرفات ماورای اندوس همه‌از ینجا میگذشت ، دمتریوس دوم در کاپیسا یاقراریکه «تارن» میگوید درشهر اسکندریه کاپیسا (پروان) سکه زده‌ولی برای پدرش - سکه‌زده‌نه‌برای خودش، زیرا درسکه‌های (تترادراکم) چهاردرهمی اوعنوان پدرش «دمتریوس پادشاه‌مغلوب نشدنی» ثبت است. درسکه های مربع مسی‌هم‌صورت پدرش‌را با کلاه معروف سرفیل وهم‌عنوان اورانقش کرده است چون زبان پراکریت ورسم‌الخط خروشتی درجنوب‌هند وکش عمومیت داشت آنراهم درمسکوکات‌خود بکاربرده ودرین راه‌هم سیاست پدرخود راتعقیب کرده است .

وقتیکه دمتریوس اول سلطان آریانا از هند مراجعت کرد ایوتیدم دوم پسراو وامیر باختر وفات نموده‌بود . بنابرین امیر کاپیسا وپاروپامیزادی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 581 of 1362

یعنی دمتریوس دوم رابه‌باختر انتقال‌دادوامارت پاروپا میزادی راهم عجالتاً مربوط بهارا کوزی وسیستان ساخت واز بن جهت است که پانتالئون در ین حصه‌هم نفوذ و آمریت‌یافته است .بعداز پانتالئون برادرچهارمش‌ا کاتو کلس بحیث امیردر کاپیسا وپاروپامیزادی امارت کرده است .

چون‌ولایت پاوربا میزادی ومرکزآن کاپیسادرین دوره اهمیت زیاد داشت‌وبعد ازسقوط یونانی های باختر که بیان شرح خواهد یافت کانون دولت یونان و کاپسی شمرده میشد ومسکوکات‌امرای‌اینجا معلومات‌بیشتری راجع به‌علامهٔ فارقه کاپیسا بمامیدهد به‌تفصیل آنها می‌پردازیم زیرا اهمیت ومقام‌این قطعه درتاریخ این‌عصر وبعدها شرح بیشتری‌را ایجاب میکند .

بعضی‌ملاحظات‌دراطراف‌مسکوکات‌پانتالئون

واکاتوکلس در امارت پاروپا میزادی : مانند سائر پسران دمتریوس پادشاه‌یونان وباختری امرای‌مذکوردرسکه‌های‌مدورمسی‌عناوین‌مشخصی برای خود اختیار نکرده وفقط تصویر خود وعنوان شاهی رابا تصویر نشسته‌زوس «Zeus» که‌در دست خودمجسمه سه‌سررا گرفته است بضرب‌رسانیده‌اند . زوس‌در اینجا عبارت از فیلی است که‌رب النوع «کاپیسا» میباشد وپادشاه‌علاقهٔ «پاروپامیزادی» که‌مرکز آن شهر «کاپیسی» بود بایدعلامهٔ فارقهٔ شهر را درسکه های خود استعمال کند . اگرچه‌ازاحتمالات‌بعیدنمایدولی‌ازروی تشابه مسکوکات چنین‌معلوم‌می‌شود که‌علاقهٔ سیستان‌وارا کوزی را هم‌درین زمان همین امیر پاروپامیزادی اداره میکرد .

چیز مخصوصی که‌درین سکه‌ها قابل‌توجه‌است شکل سه‌سره‌رب‌النوع هکات «Hecate» است که تاحال معنی آن را پوره نفهمیده اند وبیشتر به موقعیت محلی پایتخت ووضعیت جغرافیائی آن اشاره میکند . هکات رب النوعی‌بود که آن‌رادرنقاطی که‌سرسه‌راهی‌هاواقع‌بودپرستش‌میکردند. درعلاقهٔ پاروپامیزاد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 582 of 1362

نقطه‌ئی که‌در سرسه‌راه مهم‌واقع شده باشدغیراز کاپیسا نیست که‌راه‌باختر وهند وارا کوزی ازراه کابل دران یکجا میشود . علا وه بربن چیز دیگری که ازوجود «هکات» دردست «زوس» معلوم میشود این‌است که«زوس» در زمان یونانی‌ها رب‌النوع کاپیسا بوده وبهمین مناسبت روی مسکو کاتی که در اینجا به‌ضرب رسیده نقش میباشد . پس پانتالئون واگاتو کلس یکی‌بعد دیگر امیر علاقهٔ پاروپامیزادی بوده ومرکز قلمرو آنها همین کاپیسا بود .

علاوه‌بربن‌رجوددرب‌النوع «هکات» بعضی‌روشنی‌های‌دیگری‌هم درمسکو کات مسی «پانتالئون» واگاتو کلس می‌اندازد، روی‌مسکو کات‌نیکلی ومسکو کات مدورمسی«دیو نیزوس» (رب النوع انگور وشراب) به قیافهٔ جوان وبصورت نیم‌تنه بطرف راسته وهیکل پلنگی بطرف‌چپهٔ آن نمایش یافته . چون مضمون این سکه ها بیك زبان است معلوم میشود که مخصوص یونانی های آریانا بوده وشکل «دیونیزوس» آن‌طوریکه بعضی ها گمان‌میکنندبه «شیوای» هندی رابطهٔ نداشته وصدفیصد دیونیزوس یونانی رب‌النوع‌شراب وانگور است (۱). برعکس مسکو کات مربع مسی که به دوزبان بضرب رسیده ومخصوص هند بوده دریك طرف خوددختر رقاصه هندی رابلباس هندی نشان میدهد که در دست خود گلی گرفته است وبطرف چپ آن همان پلنگ میباشد اگرچه شیر عموماً درسکه های تاگریلا دیده‌شدوبعضی ها گمان کرده اند که پلنگ سکه‌های فوق الذکر هم در حقیقت همین شیر بوده ودر نتیجه ضرب سکه را به‌تاگریلا نسبت‌داده اند ولی همان طوریکه «زوس-هکات» شهرمخصوصی ازخود داشته که‌در کاپیسا واقع بود تصویر «دیونیزوس» هم به شهر معینی دلالت میکند که‌عبارت از«نگاراهارا» یا«هده» امروزه است که«بطلیموس» آن‌را

(۱) مدام نیله کوکه امر یکائی به‌این عقیده است که «دیونی زوس» رب‌النوع شهر «نیسا» یا «نیسه» بودواین نام یونانی‌یکی ازشهر هائی است که‌دریگرام موجوده وقوع‌داشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 583 of 1362

« نگارا » Nagara خوانده و درعین زمان «دیونی زوپولیس » Dionysopolis یعنی شهر «دیونی زوس» هم‌یادشده است . وچون «نگارا هارا» که امروز هم بهمان لهجهٔ باستانی آنرا «ننگهار» گویند درقلمرو شرقی «پارو پا میزادی» واقع ویکی‌از شهرهای خیلی مهم آریانای‌قدیم بشمار میرود احتمال زیاددارد که‌مسکو کات مربع مسی «پانتالئون و«ا گاتو کلس» در آنجا بضرب رسیده باشند وچون «نگاراهارا» بطرف سرحدات‌شرقی آریانا افتاده عوامل‌مشترکهٔ جامعهٔ هندی و یونان‌وباختری آریانا درمسکو کات آن‌جا مشترك است یعنی پلنگ علامهٔ فارقهٔ شهر «دیونیزوس» جنبهٔ باختری ورقاصهٔ هندی جنبهٔ قرابت آن‌را به‌فضای هند نشان‌میدهد .

تا گفته نماند که «ا گاتو کلس» یك‌سلسله سکه‌های مربع مسی هم‌دارد که در آن قطعاً زبان یونانی استعمال نشده هردوطرف سکه به زبان «پراکریت» محلی به‌ضرب رسیده است . بیك‌طرف سکه نام«ا گاتو کلس» وطرف دیگر آن کلمه‌ئی ثبت‌است که آن را«هیدیاسام» Hidiyasame خوانده وبصورت های مختلف ترجمه کرده‌اندومناسب‌ترین همه«دیو کایوس dikaios»است که‌معنی آن (عادل نسبت به هندیها) می‌باشد . فراموش نباید کرد که‌بین مسکو کات ا گاتو کلس وسکه های بومی تا کزیلا بعضی قرابت ها موجود است چنانچه بعضی‌ها همین موضوع‌را دلیل گرفته میگویند که‌باید ا گاتو کلس برتا کزیلا حکومت نموده‌باشد ولی حقیقت چنین نیست زیرا دمتریوس‌حکومت گندهارا را که‌بین‌علاقهٔ تا کزیلاوقلمروحکمفرمائی ا گاتو کلس افتاده‌به «اپولو دوتس» وا گذارشده بود ، بعبارت‌دیگر قلمرو مخصوص‌ا گاتو کلس ازاسکندریه قفقاز بطرف سیستان انبساط داشت نه‌بطرف هند . علت پارهٔ تشابهات بین سکه های بومی تا کزیلا وسکه های ا گاتو کلس منوط به این است که‌درشهرهذکور یعنی تجارت خانه ها به مقصد تجارت سکه میزدند که یك حصهٔ آن مخصوص

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 584 of 1362

غرب بود وشهر اسکندریه کاپیسا (پروان) دروازهٔ عالم غربی این وقت بشمار میرفت . یکی از اختصاصات دیگر بعضی سکه های «۱» گاتو کلس» این است که نوشته های پرا کرت آن بجای خروشتی رسم الخط محلی آریانا به رسم الخط (برخمی) نوشته شده پانتالئون وا گاتو کلس فقط دو امیر پاروهیزادی در میان پسران وامرای دمتریوس پادشاه یونان وباختری به این کار اقدام کرده اند وعلتش این است که حدود شرقی امارت پاروپامیزادی درعصر آنها تا کنار اندوس انبساط داشت وباتعقیب سیاست پدر برای خاطر اهالی قریب سرحدات هند به رسم الخط آنها هم سکه به ضرب رسانیده اند .

امارت ارا کوزی وسیستان : پیشتر دیدیم که پادشاه بزرگ ومدبر یونان وباختری ایوتیدم برای حسن ادارهٔ کشور امارائی بمیان آورده وزمام ادارهٔ آنهارا بااختیارات کامل ضرب سکه وغیره به فرزندان خود داد این رویه را پسر وجانشینش دمتریوس هم تعقیب کرد وحتی اراضی مفتوحهٔ منصر فی هندی را هم به همین اصول اداره نمود . امارت ارا کوزی وسیستان درعصر دمتریوس کمافی السابق بحال خود باقی ماند . پادشاه جدید آریاناول برادرش اپولودوت را درانجا بحیث امیر مقرر کرده بود تااینکه نقشهٔ کشور کشائی را طرح کرد وشخصاً به تا کزیلا رفت وبه اپولودوت امرداد که «جدروزیا» را فتح نموده وبه تا کزیلا به او پیوست شود . بعداز مراجعت ازهند ومشاغلی که برای برادر خود اپولودوت درانجا داده بود پسر سو مش «پانتالئون» را امیر سیستان وارا کوزی مقرر کرد . مسکوکات پانتا لئون بسیار کمیاب است ودرسیستان بیشتر بنام جد خود ایوتیدم سکه بضرب رسانیده است چنین می نماید که بعض اوقات احاطهٔ این امارت کلان شده وتاپارو پامیزاد ومرکز آن کاپیسا هم انبساط یافته باشد . چنانچه بعضی ها به اشتباه او را امیر پارو پامیزادی ومرکزامارتش را کاپیسا خوانده اند . تاریخ امارت او به حوالی ۱۹۰ ق م

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 585 of 1362

نسبت می‌شود. پانتالئون مانند دیگر پسران دمتریوس درسکه های مدورمسی عنوان شخصی برای‌خود نگرفته ومحض خود را امیرخوانده‌است. پانتالئون بیشتر مس سکه زده ، درروی مسکوکات خود زبان یونانی ودرچیهٔ آن زبان برا کریت را استعمال نموده است.

امارت باختر: بیشتر بملاحظه رسید که دمتر یوس اول به مجرد یکه برتخت باختر نشست به‌فکر کشور کشائی درهند افتاد لیکن چون نقشهٔ بزرگی را پیش خود طرح کرده بود ومیدانست که عملی ساختن نقشهٔ مذکور غیاب چندین‌سالهٔ اورا ایجاب میکندبرای حسن‌اداره داخل کشور وآسوده‌ساختن خاطر ازمسایل اداری آریانا درمرکز دولت یونان وباختر یعنی باختر هم امارتی بمیان آورد ویك پسرش ایوتیدم دوم‌را درآنجا امیر مقرر کرد. این امارت باراول درعصراو ودراثر قشونکشی هاوغیاب طولانی او در هند بمیان آمد. ایوتیدم دوم تاحوالی سال ۱۷۵ ق‌م یعنی تاسالی که وفات کرد درآنجا امارت‌میکرد وبدون‌شبهه تمام‌صفحات‌شمال‌هندوکش‌باختروتخارستان وسغدیان حتی ولایت شرقی یعنی «هری» را باملحقات آن اداره می نمود. بعد از وفات ایوتیدم دوم ، چینکه پدرش از هند مراجعت کرد تجدید نظر در امارات داخلی آریانانموده دمتریوس دوم امیر پارو پامیزادی را درباختر تعین کرد وجای اخیرالذکررا به‌پانتالئون داد چنانچه این وقایع بیشتر شرح یافت.

تشکیل امارات نودر خاك های متصرفی هندی: پیشتر دیدیم که تحت اوامر دمتریوس سلطان دولت یونان‌وباختری برادرش ایولودوت ویکی‌از ژنرال های معروفش مناندر درفتح هندسهم بسزائی گرفتند. دمتریوس‌برای اداره‌اراضی مفتوحه کسی‌دیگری غیرازین قوما ندانها سراغ نداشت. لذا وقتیکه به باختر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 586 of 1362

مراجعت میکرد خاك هندرا میان آنها تقسیم کرد . روی‌هم رفته « اپولودوت » ازاندوس تاجیلم و تابندر « باریگازا » وسواحل خلیج کامبی ومناندر به علاقه بین جیلم و گنگا نفوذوحکمفرمائی داشت وهردو بعدازمراجعت سلطان آریانا بحیث امیردر ولایات اراضی مفتوحه مقرر ومنصوب شده بودند .

حوزهٔ امارت اپولودوت : درین شبههٔ نیست که « اپولودوت » بر گند هارا هم امارت کرده ولی بیشتر بحیث امیر « باریگازا » شهرت داردوطبعاً درتمام اراضی بین این دو نقطه امارت وحکمفرمائی کرده است امارت او بر گند هارا ازروی مسکوکات او معلوم میشود زیرا « زوس » کاپیسا و گاو کوهان دار شیوا علامهٔ فارقه « پشکلاوائی » مرکز گندهارای غربی درمسکوکات مربع نقره‌ئی او دیده میشود ولی قراریکه بالاتذکار دادیم حوزه اصلی امارت او مخصوصاً بعدازانبساط دولت یونان وباختری درهندبین اندوس وجیلم بودوازنا گریلا بنام دولت باختر بتمام این قطعه وسیع حکمفرمائی میکرد ، درمیان مسکوکاتی که درنا گریلا به ضرب رسانیده شکل فیل‌هم دیده میشود وبعضی‌ها آنرا علامهٔ فارقه شهرنا گریلا میدانند واین‌هم ازخود قصه‌ئی دارد که پوروشاه تا گریلا حین ظهور اسکندر فیل مقدسی داشت که بدست فاتح مقدونیه افتادو آنرا به معبد آفتاب اهدا کرد . اپولودوت باشغال مرکز امارت خود وقتیکه از جنوب هندبطرف شمال به شهرنا گریلا آمد اراضی ساحلی خلیج کامبی ولایت « پتالنه » و « ایوجن » ازنفوذ ادارهٔ اودورماندبه این علت ، یا حین ظهور « ایوکراتید » بحیث مدعی سلطنت باختر علاقه های مذکور از سلطهٔ تصرفی دولت یونان وباختری برامد .

حوزهٔ امارت مناندر : مناندر بحیث زنرال دمتریوس درمنابع هندی شهرت دارد ازروی متن (یوگاپورانا) معلوم میشود که دریتالی پوترا خود دمتریوس آمرفوقانی بود . درمهابارانه حینیکه دمتریوس واپولودوت بحیث شاهان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 587 of 1362

«یاوانا» ذکرشده‌اند ازمناندر اسمی برده‌نشده واین‌هم‌دلیل بر این است که اودراوایل محض ژنرال پادشاه‌یونان وباختری بود.

دمتریوس حین‌مراجعت باختراورا اول بحیث حکمران اراضی بین جیلم و گنگا مقرر کرد.ویسان‌ها امیر این علاقه گردید تارن میگوید که اعطای مقام‌امارت‌به‌غیراز بستگان‌شاه چیزبی‌سابقه‌است. دربن‌صورت یااراضی که به مناندرسپرده شده بودتحت نظارت‌برادر شاه ایولو دوت هم‌بود ویا مجبوریت چنین واقعه رابمیان اورده‌بود لیکن‌چون مناندر رشادت‌ومهارت زیادی درین جنگ هابخرج‌داده‌بود لیاقت کاملی برای احراز چنین مقامی‌داشت.

ایولودوت ومناندرامرای دولت‌یونان وباختری‌درهندچون درمیان‌هندی‌ها زندگانی کرده وازنزدیک با آنهاوعرف و عادات‌شان تماس داشتند درآثار ومنابع ادبی‌ومذهبی‌هند شهرت‌زیادی‌حاصل کرده‌اند، مهابارات‌علاوه‌بردمتریوس شاه‌فاتح‌یونان‌وباختری‌ایولودوت رابنام‌بهگاداتا Bhagadatta یاد کرده مناندر درماخذ بودائی به‌اسم «میلاندا» شهرت فوق‌العاده دارد ومذاکرات طولانی‌بایکی ازعلماو فلاسفه بودائی نموده که در کتب تاریخ غالباً ازان بحث میشود و شایدماهم‌موقع‌برای ذکراین‌مطالب‌بیابیم.

پایان سلطنت دمتریوس: مراجعت دمتریوس ازتاکزیلابه باختر تبدلاتی رابمیان آورد که‌ذکرش گذشت چون‌متصرفات‌هندی‌اوومخصوصاً اصول ادارهٔ آن‌توجهات مزیدی‌بکار داشت‌حین‌مراجعت‌باختر بازدرصدد موقع مساعد بود که‌پس‌به‌تاکزیلا برگردد چنانچه این‌اراده‌اوازروی‌تعین‌امیری‌برای‌مرکز سلطنت یعنی باختر هم‌معلوم میشود اگرچه واضح‌سندی دردست نیست که بالاخره به‌هند برگشت یاخیر بعضی مدققین برانند که‌به‌هند برگشت ودر قلمرو امارت مناندر درقسمت‌های جنوب شرق درحوالی «ماتورا» بود که خبر ظهورامدعی سلطنت «ایوکرائید» رادرباختر شنید.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 588 of 1362

بعضی دیگر چنین عقیده دارند که مناندر در هند مورد حمله ئی واقع شده و شاه باختر بکمک او آمده بود و به این جنگ‌ها مصروف بود که انتیو کوس چهارم سلوسی شامی دشمنی پدران خود را با دولت یونان و باختری تعقیب نموده و «ایو کراتید» یکی از ژنرال‌های مقتدر یونانی باختر را برای اشغال تخت و تاج تحریك کرد. بهرحال قرار یکه از (یوکابورانا) معلوم میشود در اثر حملهٔ ایو کراتید اراضی وسطی هند از دست دولت یونان و باختری خارج شد و به ترتیبی که بوره روشن نیست سلطنت دمتریوس به پایان رسید.

مسکوکات دمتریوس: مسکوکات دمتریوس روشنی زیادی به تاریخ و گذارشات سلطنت او می اندازد و مانند تالموئی دوره‌های سلطنت او را رسم میکند. دمتریوس پادشاه مقتدر باختر در عین زمانیکه فاتح و مرد کشور گشائی بود در ادارهٔ مملکت و امپراطوری، سیاست عاقلانه ئی را که با روحیات مردم موافق بود تعقیب میکرد. این رویه او در مسکوکات هم مشاهده میشود برای داخل کشور یکنوع سکهٔ مخصوص داشت و در آن مانند پدرش در یکطرف سکه «هرکول» را به حیث حامی خاندان سلطنتی نقش میکرد. پیشتر دیدیم که اولین خاندان سلطنتی یونان و باختری زوس را به حیث حامی دودمان خود انتخاب نموده بودند. راولنسن از روی سکه ئی که «گاردنر» به طبع رسانیده اظهار میدارد که یکی از تصاویر یکه روی سکهٔ دمتریوس دیده میشود «اناهیتا» یا ناهید باختری است که تعریف آن در اوستا آمده است (۱) و ما هم در فصل سوم از او صحبت کرده ایم.

برای اراضی متصرفی خاکهند سلسلهٔ مسکوکات نقره ئی به ضرب رسانیده و در آن برای مراعات فضای متصرفی و عرف و عادات اهالی لباس هندی و کلاهی بشکل سرفیل که علامهٔ فتح هنداست بسر کرده جزئیات این سکه قرار آتی است:

(۱) صفحهٔ ۷۸ باکتریا تالیف راولنسن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 589 of 1362

روی سکه : پادشاهی به نیم رخ راست بلباس هندی دیده میشود . به سرش کلاهی به شکل سر فیل است نوشته ندارد.

چپه سکه: هر کول به قیافهٔ جوانی ایستاده به دست چپش تیاق ور وی بازوی چپش پوست شیر کشال است .دست راست خودرا به سر خود برده است . بطرف راست عمودی «بازیلوس» یعنی شاه و بطرف چپ عمودی «دمتریوس» ثبت است . علامه مخصوص مسکوکات او پیش پای راست هر کول نقش میبا شد

غیر ازین مسکوکات دیگری هم دمتریوس دارد و برای مزید معلومات به کتلاگ های مسکوکات مراجعه شود دمتریوس در چپهٔ بعضی مسکوکات خود رسم الخط محلی جنوب هندوکش یعنی خروشتی را استعمال کرده است .

شهرهائی که دمتریوس بنا نهاده است : دمتریوس اول پادشاه یونان و باختر «فاتح هند» که منابع هندی او را بنام «دهرمه میترا» یعنی «پادشاه عادل» هم خوانده مردی بود بصیر، سیاستمدار ، با اداره کشور کشا، ور ویهٔ مملکت داری را تا میتوانست با روحیات محیط و عرف و عادات مردم خود کشور و نقاط متصرفی وفق میداد. دمتریوس در آبادی و عمران شهرها چه در داخل قلمرو مملکت و چه در اراضی متصرفی توجه زیادی نمود چنانچه بسابقهٔ این گونه احساسات یکدسته شهرها بنانهاده که بنام او و پدر و مادرش شهرت یافته و پایان مختصراً از هر کدام آن جداگانه تذکار میدهیم :

(١) دمتریاس اراکوزی : این شهر از جملهٔ شهرهائی است که دمتریوس بنانهاده و تاریخ بنای آنرا زمانی به او نسبت میدهند که هنوز به پادشاهی نرسیده و از طرف دولت مرکزی یونان و باختری در انجا سمت امیری داشت . در ین شبهه نیست که این شهر در ولایت اراکوزی بوده و بطلیموس جغرافیه نگار کلاسیك در فهرست شهرهای اراکوزی از آن اسم می برد. محل آن بصورت دقیق معلوم نیست که نزدیك سواحل ارغنداب بوده یا دورتر برخی محل آنرا در قلات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 590 of 1362

غازائی موجوده نسبت میدهند این شهر بنام خود دمتریوس شهرت زیاد دارد برای اینکه از شهر دیگر دمتریوس که در حوزهٔ سند بنا نهاده بود وبنام او یاد میشد فرق شود آنرا به اسم «دمتریاس اراکوزی» یاد میکنند.

(۲) ایوتیدمیا ، ساگالا ، سیالکوت؟ حینیکه دمتریوس اول برای انجام نقشهٔ فتوحات خود در هند از رود اندوس گذشت تکریلا را قرارگاه خود قرار داده وازانجا در امتداد خطوطی که شرح دادیم بنای پیش روی را گذاشت ودر سواحل شرقی رود اکسین Aksines شهری بنانهاد و آنرا به افتخار پدر خود ایوتیدمیا طمید در تعین شهر « ایوتیدمیا » نظریات مختلف است . بعضی آنرا عبارت از شهر ساگالا Sagala میدانند که پیش از فتوحات اسکندر هم وجود داشت ودر اثر تهاجمات او بکلی خراب شد و باز دمتریوس روی خرابه های آن بنای شهر خود را گذاشت. «ساگالا» شهر خیلی پر ثروت وآبادبود ویکی از مراکز متصرفات هندی دولت یونان وبا ختری در اراضی شرق اندوس بشمار میرفت . بعضی های دیگر موقعیت «ایوتیدمیا» را در «شارکوت» Sharkot نزدیک چینک Jang موجوده یا «سیالکوت» نزدیک شمال لاهور میدانند .

«مکدونالد کرندل» (۱) در اطراف «ساگالا» یا «ایوتیدمیا» تحقیقات بیشتری نموده و میگوید که لهجه سانسکریت این اسم «ساکله» یا «سکله» بوده که عیناً بصورت متذکرهٔ بطلیموس سر میخورد. در «مهاباراته» بکرات ذکر شده واز آن معلوم میشود که پای تخت «مادراها Madras» یعنی یکی از اقوامی بود که از باختر بدانجا مهاجرت نموده بود. از روی «مهاباراته» موقعیت آن بطرف غرب راوی معلوم میشود و آرین آنرا به اراضی شرق رودخانهٔ مذکور قرار میدهد و این مسئله در تعین موقعیت صحیح آن یاره اشتباهاتی پیش کرده . اسکندر در «ساگالا» خرابی های زیادی وارد کرد و حتی میگویند آنرا بکلی با خاک یکسان ساخت .

(۱) صفحهٔ ۱۲۳_۱۲۲ هند قدیم بطلیموس تالیف مکدونالد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 591 of 1362

جنرال کننگهم بکمك معلوماتی که هیوان ـ تسنگ ز ایر چین درین باره گذاشته موقعیت صحیح «ساگالا» رامعین میکند وعبارت از محلی است که بنام «تپه سنکلاله» یاد میشودوتقریباً ٦٠ میل ازشهر لاهور فاصله دارد وبه نظر یات آرین و کورتیوس هم سر میخورد زیرا ایشان میگویند که شهر روی تپهٔ آباد بوده شهر «ایوتیدمیا» بدست دمتریوس اول شاه یونان وباختری روی خرابه های ساگالا آباد شده وتا آخر مر کز متصرفات هندی دولت یونان وباختری بشمار میرفت (١)

(٣) دمتریاس سند: علاوه بردمتریاس «ازاکوزی» پادشاه یونان وباختری که حودش شخصاً تازمانی فتوحات خود رادر خط اندوس تعقیب میکرد شهری بنام خود درسند بنانهاده که شاید درقسمت سفلی یادر حوالی دلتای سندوقوع داشت. چون اسکندر در تپاله Patala سدی ساخته وقسمتی از یونانی ها را درانجا گذاشته بودمیگویند که دمتریوس درهمان جا آبادی کردوشهر دمتریاس سندا وعبارت ازهمان پناله میباشد. قرار یکه تارن دریاورقی ٢ صفحهٔ ١٤٢ «یونانی هادر باختروهند» شرح داده این شهر در کتیبهٔ نمره «١٩» «ناسیك» Nasik بنام «داتامیتریا» Dattamitriya یا «داتامیتیا کا» Datamitiyaka یاد شده است.

(٤) شهر تهاوفیلا: این شهرهم قرار گمان غالب درحوالی دلتای سنددر مجاورت شهر دمتریاس سندوقوع داشت، تارن بعد ازاینکه ازقوم «سوویرا» Sauvira یا «سوویراسندهو» صحبت میکندومیگوید که ماخذادبی آنهارا باجمعی دیگر بنام «بهلیکا» یعنی بلخی یاد کرده اند اظهار میدارد که شهر «دمتریاس

(١) مکدونالد کرتیس در صفحهٔ ١٢٣ـ١٢٢ هندقدیم بطلمیوس می نگارد «(مقدونوی ها «سگالا» راخراب کردندولی دمتریوس یکی ازپادشاهان یونان وباختری آنرا مجدداً آباد کردوبه افتخار پدرخود آنراه ایوتیدمیا» نامید.)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 592 of 1362

وته‌اوفیلا » درمیان همین‌مردمان آبادشده بود. ته‌اوفیل نام ما در دمتر یوس اول‌است ونشان میدهد که‌پاد شاه یونان وباختری یك شهر را بنام پدر خود «ایوتید میا» ودیگری را بنام‌مادر خود «ته‌ارفیلیا » موسوم ساخته بود.

خوش رفتاری دولت یونان و باختری با اراضی متصرفی :

تا حال یکی دو جا اشاره نمودیم که دمتر یوس او لفاتح‌هند در امور مملکت داری روحیات وعقاید و زبان وتهذیب و لباس و عرف و عادات مردم راچه‌در داخل کشوروچه‌دراراضی متصرفی‌مراعات میکرد این‌سیاست‌را نه تنها او بلکه فرزندان وامراو ژنرال ها و جانشینان او پیروی کرده ومخصوصاً ادبیات ومنابع مذهبی هند آنرافراموش‌نکرده‌است. چون‌دمتر یوس اصل اراضی موریارا درخاك هند اشغال کردشبهه‌ئی نیست که تا یك اندازه سیاست‌اداری‌وانسانیت‌خواهی‌اشو کاراپیروی کرده‌ومیخواست‌بارویهٔ اعتدال کارانه اراضی متصرفی راداره نماید. شبههٔ نیست که دیانت‌بودائی که درین وقت‌هاجنوب‌شرقی هندوکش یعنی پارتیامیزادی رافرا گرفته بود در بن امر بی‌دخل‌نیست وچون دمتریوس‌بیشتر بطرف مرکز بودیزم در خاك هندنزدیك میشد کوشش زیاد میکرد که اقدامات خود را مطابق روحیات آن دیانت موافق سازد. از طرف دیگر چون‌دودمان « سونگا » که‌عوض موریا در هند روی کار آمده بود برمردم‌فشار وتعدی داشت‌بومیان‌هندمقدم دمتریوس‌اول شاه‌یونان وباختری‌وژنرال فاتح‌او مناندر را گرامی دانسته راه نجاتی یافتند «مادراها» که‌ازجملهٔ قبایل «بلهیکا» یعنی باختری بودندو به هند مهاجرت نموده بودندبیش ازهمه‌به نفوذ دولت‌باختر خوش‌شدندواین چیزهاواضح ازروی خود منابع هندی معلوم‌میشود زیرا در «یوگا پورانا» پادشاه یونان وباختری دمتر یوس به‌نام « دهرمامیترا» Dharmamitra یادشده درین اسم کلمهٔ «دهرمه Dharma» یعنی «درست‌شده» و «عادل» دیده‌میشود قراریکه « تارن »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 593 of 1362

میگوید (۱) بوزن «دهرمه راجا» پادشاه داستانی وتصوری عادلی که در ادبیات هند شهرت دارد اورا هم پادشاه عادل خواندند. این اسم و عنوان که از روح هندی نمایند گی میکند نشان میدهد که دمتریوس پادشاه یونان وباختری همان پادشاهی که اورا «فاتح هند» میخوانند چقدر با مردم اراضی متصرفی هندی خوش رفتاری میکرد و جادارد که اگر هنگام نبرد اورا «فاتح هند» میگوئیم حین اداره بزبان خود هندی ها اورا «دهرمه میترا» پادشاه عادل بگوئیم.

وسعت قلمرو امپراطوری یونان و باختری در عصر دمتریوس:

پیشتر دیدیم که ایوتیدم پادشاه یونان و باختری پدر دمتریوس در راه وحدت خاك آریانا جهد بلیغ نموده و همه ولایات تاریخی وطبیعی کشور را بدور مرکز سلطنت جمع کرد ودر آبادی و عمران شهرها و بسط زراعت و تجارت همت گماشت و حتی به ماورای پامیر واندوس هم دست یافت درحقیقت توجه این پادشاه بزرگ در وحدت خاك آریانا وبذل مساعی او در آبادی داخل کشور ووضع اصول صحیح اداری وپیروی سیاست عاقلانه باخارج زمینه را برای اقدامات کشور کشائی پسرش دمتریوس سراسر آماده ساخت زیرا وقتیکه «ایوتیدم» وفات کرد ودمتریوس برتخت باختر نشست کاری برای او نمانده بود جز اینکه به توسعهٔ متصرفات دولت یونان وباختری کوشش کند وطوریکه دیدیم به مجرد جلوس به این کار متوجه شد. با فتوحات اسکندر یا تصرف تمام اصل خاك هندی دولت موریا، اورا متوجه هند ساخت وهر دو نظریه را عملی کرد زیرا اسکندر کنار جیلم متوقف شده بود واوتا سواحل گنگا بطرف شرق پیش رفت وتمام خاك دولت موریا را در هند متصرف شد. از اصل خاك تاریخی آریانا فقط ولایت جدروزیا که تاحال بیرون مانده بود در عصر او به سائر قطعات مملکت پیوست شد ودامنهٔ متصرفات هندی چه به طرف حوضهٔ گنگا وچه بطرف دلتای سند وسواحل خلیج کامبی وسعت خیلی زیادی اختیار کرد. پنجاب ایالات متحده

(۱) صفحهٔ ۱۷۸ یونانی‌ها در باختر وهند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 594 of 1362

بیهار Bihar سند، کنچ Cutch، کتیاوار، گجرات شمالی قسمتی از راجپوتانه با سه مرکز مهم ۷ پتالی پوترا، اوجن، وتاکز بلاهمه جزء متصرفات هندی دولت یونان وباختری بشمار میرفت آنچه کمنابع یونانی وهندی دور تر از رود خانهٔ جیلم در خاک هند باسکندر نسبت داده اند همه اش در حقیقت مدیون کارنامه های درخشان دمتریوس پادشاه آریانا است و در پایان این همه فتوحات در هند خود را «فاتح هند» خواند واین عنوان رادرزمانه های باستان جز او کسی بحق دعوی نکرده است نارن می نویسد (۱): «برای چند سال دمتریوس حکمفرمای سلطنتی بود که ازروی اندازه ووسعت از قلمرو سلوسی ها گذشته بود واز پا گزرت تا خلیج کامبی واز صحرای فارس تاوسط گنگارا دربر میگرفت.»

با فتوحات دمتریوس وژنرال های اوایو لودوت ومنا ندر روح ومفکورهٔ وتهذیب یونان وباختری بیش ازپیش در خاک هند ریشه دوانیده و مستحکم وبرقرار شدا قدامات دمتریوس از نقطهٔ نظر سیاست استعماری و دوام حاکمیت دودمان شاهان یونان وباختری وتمرکز ثقل تهذیب باختر در هند دارای اهمیت فوق العاده بزرگ است «ساکالا» یا «سیالکوت» نزدیک لاهور ازین عصر به بعد مدت بیش از دوقرن کانون ومرکز سیادت اداری، سیاسی، تهذیبی احفاد شاهان یونان وباختری باقی ماند وحتی زمانیکه در اثر ظهور اسکائی ها ویوچی ها دولت یونان وباختری درصفحات شمال هندوکش منقرض شدو حتی پس از آنکه هرمایوس آخرین پادشاه یونان وباختری کابیسا هم درحوالی شروع عهد مسیح ازمیان رفت «ساکالا» به اولادهٔ شاهان یونان وباختری وتهذیب ایشان وفادار مانده بود وآخرین سنگر تهذیب باختر دران قطعه بشمار میرفت درتاریخ آریانا مثال های زیادی موجوداست که هروقت پادشاهان نیرومند ومقتدر ما امپراطوری تشکیل داده وخاک های هندرا متصرف شده اند وباز بنابه ظهور سلالهٔ دیگر وتشکیل دولت جدید امپراطوری سابق دراصل چوکات

(۱) صفحه ۱۵۵ یونانی ها درباختر و هند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 595 of 1362

کشور سقوط کرده است، دامنه و بقایای آن در خاك هند مدت های مدید دوام کرده است و به این ترتیب آریانا حکمفرمایان زیادی به هند داده است و با این پادشاهان وفتوحات شان تهذیب آن وقت آریانا در ماورای اندوس منتشر گردیده است.
اپولودوت و منائدر برادروزنرال فاتح دمتریوس که پسان بحیث امرا در خاک های متصرفی هندی دولت یونان وباختری مقرر شدند نفوذ اداری خودرا در آنجا محکم کردند و بنام دولت یونان و باختری سلطنت در آنجاها قریب دو قرن دوام کرد.
نفوذ دولت یونان وباختری در متصرفات ماورای پامیر، کما فی السابق پابرجا بود، ختن، کاشغر، وتمام اراضی سنکیانگ امروزه از طرف عمال دولت یونان و باختری اداره میشد وبا تحکیم روابط تجارتی روابط تهذیبی بیش از پیش میان باختر واین قسمت ها منبسط شده بود و کار گران وهنر پیشه گان باختری درین جاها مصروف کار شده بودند. صنعت، ادبیات یونان وباختری بار سم الخط خروشی بیشتر درمیان باشند گان سنکیانگ منتشر شده بود از نگارشات استرابو برمی آید که نفوذ دولت یونان و باختری تا آخرین سرحدات غربی سریک «Ser ike» یعنی تاشقرغان سرقول «Sarikol» در حواشی کشور چین رسیده بود و قشون دولت باختر برای حسن انتظام ومراودات تجارتی ودفاع از ترکتازی های اقوام بادیه نشین اسکائی این خطهٔ دور افتاده را اداره میکرد(۱) دولت یونان وباختری در سال های آخر سلطنت دمتریوس شکل امپراطوری خیلی بزرگی را بخود گرفته بود وبه مراتب از قلمرو امپراطوری سلوسی های یونانی شام بزرگتر شده بود. شاه باختر و پسران او که هر کدام در داخل آریانا واراضی متصرفه از طرف دولت مرکزی به امارت های بزرگی نایل شده بودند روی هم رفته ودست جمع در تحکیم مبادی واعتلای مادی و معنوی دولت یونان و باختری وحراست ارکان امپراطوری جهد بلیغ نموده و با بصارت وعزم واداره وظیفهٔ بزرگ خودرا عملی کردند. شهرها چه در داخل وچه در اراضی متصرفی همه جا آباد شد.

(۱) صفحه ۷۷ باکتریانگارش اچ، جی راولنسن.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 596 of 1362

تصویر (۷) مقابل صفحه (۵۳)



ایو کراتید موسس سومین خانوادهٔ سلطنتی یونانو باختری (حوالی ۱۷۵ ق م)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 597 of 1362

تصویر (۸) مقابل صفحه (٥٤)



EUKRATIDES 160-156 AV.JC



AGATOKLES

بالا : نمونه‌ئی از مسکوکات زیبای ایوکراتید . یکطرف سر پادشاه و طرف دیگر دیوسکوری رب‌النوع ستارگان صبح وشام بصورت دوبرادر سوار کار دیده میشوند .
پایان : یکی از مسکوکات اگاتوکلس پسر دمتریوس که از جانب پدر در ولایت پاروپامیزادی امارت کرده است . (به صفحه ۳۷ مراجعه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 598 of 1362

سومین خانوادهٔ سلطنتی یونان و باختری

خاندان «ایو کراتید»

بعداز خاندان اول ودوم یعنی خاندان «دیودوت» و «ایوتیدم» دودمان سوم سلطنتی یونان و باختری باایو کراتید درحوالی ۱۷۵ ق م اغاز میشود. درمورد سلطنت خاندان اول وظهور سلالهٔ ایوتیدم دیدیم که دولت سلوسی شامی برای امحای آزادی باختر و گل کردن نقشهٔ سلطنت مستقل یونان وباختری چه کاری بود که نکردند. ازو سایلی که در دست آنها بود از همه کار گرفتند رؤسای ملی را دلداری کردند، مردان با نفوذی را که درفضای آزاد باختر تربیه شده بودند مقامات بلند وعده دادند وحتی نائب الحکومه و امرا در میان انها انتخاب کردند همه نتیجهٔ معکوس دادو همه از مناسبی که سلوسی ها به انها دادند به نفع خود و آزادی باختر واستقلال دولت یونان و باختری استفاده کردند چون این اصول کامیاب نشد به توطئه وتحریکات پرداختند تا اینکه خاندان اول شاهان مستقل یونان و باختری سقوط کرد و سلالهٔ دوم یعنی ایوتیدم و پسرش به مراتب به تحکیم ارکان دولت یونان وباختری و شالودهٔ استقلال آن صرف مساعی نمودند وعلاوه برتوحید خاک آریانا متصرفات وسیعی در هندو سنکیانگ به آن افزودند و امپراطوری ساختند که ازحیث وسعت خاک از امپراطوری خود سلوسی ها کلان تر شد سلوسی ها که سلطنت مستقل یونان و باختری را دیده نمی توانستند طبعاً از امپراطوری یونان و باختری و موقعیت مساعد آن به هراس افتادند راههای حیاتی وتجارتی باچین وحوزهٔ کنگاو بحیرهٔ هند همه در دست پادشاهان باختر بود بناءً علیه انتیوکوس چهارم سلوسی سیاست مخالفت کارانهٔ ارثی خود را نسبت به باختر تعقیب نموده و چون بعد از تجربه انتیوکوس سوم میدانست که اقدامات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 599 of 1362

عسکری نتیجه نخواهد بخشید باز سیاست «اتریك» وتحریك راپیش گرفت این دفعه به یك نفرازژ نرال‌ها که دربا ختر بودو «ایو کراتید» نام داشت متوصل شده واورابه اشغال تخت باختر تشویق نمود.

قراریکه درمبحث پیشتر شرح دادیم خو دیاد شاه یونان وباختری دمتریوس بعد از تجدید نظر در امارات داخلی آریانا وانتصاب پسرانش دمتر یوس دوم درباختر، یانتالئون درارا کوزی وسیستان وپسان تردر پاروپا میزادی پس برای ادارهٔ اراضی مفتوحه متصرفی هندعازم تا کزیلا شده بود وزمینه برای ظهور ایو کراتیددرباختر مساعدشده بود زیرا پادشاه باسران سپاه ونیروی بزرگ در امتدادسند تااو قیانوس و بطرف شرق هندتاپتالی پوتر امشغول کاربود بعد ازاعلان پادشاهی ایو کراتید درباختر قراریکه پسان خواهیم دیدد متریوس برای استردادتخت وتاج خودپاره اقداماتی کرد ولی موفقیتی بدست آورده نتوانست ودرحوالی ۱۶۰ ق م در گذشت.

«ایو کراتید» برتخت باختر نشست ولی بازبرای دفعهٔ سوم تحریکات سلوسی های شام جائی رانگرفت وچیزی که دل آنهامیخواست بمیان نیامد. پیشتر در مورد دومین دودمان مستقل یونان وباختری دیدیم که دیودوت دوم در اثر تحریك آنها کشته شد وایوتیدم پادشاه گردید ولی دولت مستقل یونان و باختری ازبین نرفت بلکه قوی‌ترشد این دفعه بازدمتریوس بزرگ وفاتح تخت وتاج خودرا ازدست دادودر گذشت وایو کراتیدبرتخت باختر جلوس کردولی باز آزادی باختر استقلال باختر، دولت یونان وباختری کما کان پابرجا ماندتنها چیزیکه این بارپارهٔ تغیراتی وارد کرد این بود که خاندان دمتریوس وایو کراتید راازهم جدا کرد وجدائی آنها درتعلقات دولت یونان وبا ختری ومتصرفات هندی آنها تاثیربخشید یعنی ایو کراتیددرباختر و آریانابه سلطنت پرداختندو سلاله وژنرال‌ها واحفاددمتریوس درهند ماندندو «ساگالا» رامرکز قرارداده بنام دولت یونان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 600 of 1362

وباختری سلطنت جدا گانه در آنجا تشکیل کردند ازان آینده صحبت خواهیم نمود.

ایو کراتید: (حوالی ۱۷۵ ق م): در زمانیکه دمتریوس اول شهنشاه یونان وباختری مشغول اداره وتنظیم امور اراضی متصرفی درهندبود و کارهای باختر بدست پسرش ایوتیدم دوم یا دمتریوس دوم اداره میشد دفعةً اعلان شاهی نموده وتخت وتاج سلطنت را اشغال کرد. جزئیات جلوس ایو کراتید ازین بیشتر معلوم نیست بهرحال بهمجرد اعلان سلطنت خود را «پادشاه کبیر» خوانده و بزرگترین وزیباترین سکهٔ طلائی بضرب رسانید که نمونهٔ آن در پاریس موجود است. درعین زمان بهبنای شهری هم اقدام کرد که بنام «ایو کراتیدیا» شهرت دارد. ایو کراتید سر سلسلهٔ سومین دودمان سلطنتی یونان وباختری مانند شاهان دودمان پیشینه آزادی باختر و حفظ استقلال دولت یونان وباختری راشعار خود قرارداد مدققین از روی عنوان «پادشاه کبیر» وتاسیس شهر «ایو کراتیدیا» نتیجه گرفته میگویند که ایو کراتید پادشاه مستقلی بود زیرا قرار عرف این وقت کسی بدون داشتن استقلال کامل شهری بنام خود بنا نمیتوانست. همین طور ضرب سکهٔ بزرگ طلا واتخاذ لقب «پادشاه کبیر» هر کدام بجای خود دلالت میکند که ایو کراتید پادشاه بزرگی بوده وقراریکه بعدها خواهیم دید عصر او یکی از دوره های درخشان دولت یونان وباختری بشمار میرفت. از روی مسکوکات ایو کراتید تقریباً ۴۰ و ۴۵ ساله معلوم میشود وبهاین قرار تولدی او در حوالی ۲۰۵ - ۲۱۰ ق م صورت گرفته است. تاجائیکه معلوم میشود «ایو کراتید» یکی از مردان نظامی وقرارا کثر احتمالات ژنرال بود، ودر باختر در سلك نظام دولت یونان وباختری مشغول بود. «گت شمیت» انقلاب اورا در باختر در حوالی ۱۷۵ ق م قرار میدهد واین سالی است که مهرداد در پارتیا بهسلطنت رسیده است وشهادت جوستن این نظر یه را تائید میکند زیرا میگوید که این دو پادشاه تقریباً بیک زمان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 601 of 1362

برتخت‌سلطنت جلوس کرده‌اند .چون‌خاك‌های سائرنقاط آریاناواراضی متصرفی هندی‌بدست‌دمتریوس‌وپسرانش (که‌درهر گوشه‌سمت‌امیری‌داشتند)وژنرال‌های اوبود تا سال ۱۶۷ ق‌م نفوذا یو کراتید درشمال هندو کش درباختر وسغدیان محدودماند .

جنگ های دا خلی یامقابلهٔ دودمان‌سلطنتی‌یونان وباختری : پیشتر دید یم که ایو کراتید بچه شرایط ودرچه‌فضائی برتخت باختر جلوس کرد ایو کراتید پیش‌ازینکه بر کل آریانا وبازدر متصرفات آن نفوذوحا کمیت پیدا کند مشکلات‌زیادی‌درپیش‌داشت زیرا دمتریوس‌اول وبرادرش‌ایولودوت وپسران وامرایش یانتالئون واگاتوکلس درپاروپامیزادی وارا کوزی و گندهارا وژنرال‌معروفش مناندردر اراضی متصرفی هیچ کدام حاضرنبودند که‌تخت‌وتاج ونفوذوحا کمیت‌از خاندان آنها برودبه‌این منا سبت پارهٔ جنگ ها ی میان دودمان سلطنتی یونان وباختری درمیگیرد که‌جزءجنگ های‌داخلی بشمار میروندواینجااول ازمقابلهٔ دوپادشاه‌یونان‌وباختری‌وبعد ازمقابله‌های‌ایو کراتید با امرای دودمان سابق صحبت میکنیم :

تارن میگوید : « اگرچه محقق نیست ولی از امکان بعید نمیبا شد که دمتریوس درین‌وقت در« اراضی‌وسطی » هند بود و جنگ های سال ۱۶۸ ق‌م ایو کراتیدباامرای پادشاه‌سابق‌باختر صورت گرفته‌است بهرحال خود دمتریوس بهر جا که بود به «مناندر» امرداد که« پنتالی‌پوترا» وتمام اراضی‌وسطی‌جنوب «ماتورا» را گذاشته وعجله‌داشت که‌بمقابل ایو کراتید به‌باختر بیاید زیرا از نگارشات جوستن‌واز« یو کراتیو رانا» واضح میشود که مقابلهٔ آنهابطرف غرب هندو کش صورت گرفته‌است پسان‌ها ایو کراتید موقع یافته است که به هند حمله کنند دمتریوس اگردر سال ۱۶۸ ق م داخل جنگ شده‌یا نشده سال ۱۶۷ ق‌م‌برای‌او سال‌بحران آمیزی‌بود » ازنگارشات « جوستن » اینقدر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 602 of 1362

هم معلوم میشود که دمتر یوس پادشاه سابق یونان وباختری با ٦٠ هزار عسکر ایو کراتیدرا باسه صدنفر محاصره کرد مقابلهٔ ارقام سپاه مبالغه کار انه است وحقیقت چنین خواهد بود که دمتریوس ایو کراتیدرا شکست داد واخیر الذکر باسه صد نفر جانب باختر فرار نمود وبا زبر اقتدار خود افزود درین وقت وفات دمتر یوس به او موقع داد که به تصمیم خود پایه داری بماند انتی ما کوش برادر دمتریوس که امیر حصص شمال غربی بود هم وفات نموده وزمینه بیش از پیش برای ایو کراتید مساعد شد.

باوفات دمتریوس باز هم خاطر ایو کراتید بکلی آسوده نشد زیرا برادر و پسران وزنرال او مناندر باقی مانده بودند. باوضعیت جدیدی که در آریانا و مخصوصاً درباختر روئما شد این هاهمه در اثر امر دمتر یوس بطرف پنجاب و گندهارا و پاروپامیزادی متوجه شدند. بیشتر دیده شد که درجنوب هندو کش در ولایت پاروپامیزادی اول پانتالئون وبعداً گاتو کلس امیر مقرر شده بود و گندهارای شرقی هم زمانی بدست اپولودوت برادر دمتریوس شاه متوفای باختر اداره میشد.

مناندر خاک هائی را که بطرف جنوب ماتورا بود گذاشته و خودش به پنجاب آمد «ایو لودوت» از اراضی جنوب حوزهٔ سند بطرف شمال آمده به گندهارا متوقف شد ایو کراتید بازار باختر (١) کوه هندو کش را فرود آمده و در کاپیسا با امیر پارو پامیزادی «اگاتو کلس» مقابل شد چون اگاتو کلس درمسکوکات شخص جوانی معلوم میشود تارن نتیجه گرفته میگوید که مشار الیه درین وقت مرده و یا درمقابله با ایو کراتید کشته شده است. اشغال کاپیسا بدست ایو کراتید از روی مسکوکات مربع مسی او معلوم میشود که دران «زوس» بالای تخت نشسته و به دوزبان ورسم الخط خروشی نوشته دارد. بعد از اشغال کاپیسا «ایو کراتید» بطرف گندهارا توجه نموده و کل آن باعجالتاً قسمتی از آن را اشغال کرده و شاهد این امر این است که روی مسکوکات

(١) احتمال دارد که در ١٦٥ ق م از باختر به کاپیسا آمده باشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 603 of 1362

بروزی «ایولودوت» دوبار ضرب زده است ومعمولاً وقتی یك پادشاه روی سکهٔ کس دیگر ضرب زده میتوانست که براو غالب میشد « ایولودوت » درعصر همین جنگها که درقسمت های شرقی گندهارا صورت گرفته است درحوالی سال های ۱۶۲ـ۱۶۳ ق م وفات نموده است. خلاصه به ترتیبی که ذکر شد «ایو کراتید» به دمتر یوس وبرادر وپسران اوبرهمه غالب آمده و درظرف تقریباً ۷ سال برچهار نفر از پادشاهان وامرای دردمان ایوتیدم فایق آمد.

به این طریق بعدازغلبه بر ایولودوت واشغال گندهارای شرقی ایو کراتید به شرقی ترین حاشیهٔ سرحدی آریانا حاکم شد درین شبههٔ نسبت که مشار الیه میخواست متصرفات هندی دولت یونان وباختری را هم تحت سلطهٔ خوددر آورد ولی منانذر ازدرمقابله بااو پیش آمدومانع پیشرفت اوشد به این لحاظ استرابو میگوید که ایو کراتید هرگز از سواحل جیلم عبور نکرد واحتمال دارد که حتی ازاندوس هم نگذشته باشد بعضی مسکوکات مسی ایو کراتید ومنانذر بهم زیاد شباهت دارند ومجاورت نفوذ آنهارا دراراضی سرحدی شرقی آریانا ومتصرفات هندی نشان میدهد. قراریکه ازقرائن معلوم میشود کامیابی های ایو کراتید کنار اندوس خاتمه یافته ومتصرفات قدیم باختر بدست منانذر باقی مانده است ومیان ژنرال اخیرالذکر و ایو کراتید پادشاه باختر معاهدهٔ بعمل آمده، ایو کراتید پس به باختر مراجعت کرد و اراضی ماورای شرقی اندوس تحت ادارهٔ منانذر ماند.

حاکمیت ایو کراتید برتمام آریانا: جنگ های داخلی که شرح آن بالا گذشت اگرچه در اوائل وظاهر امر به تفرقهٔ زمامداران باختر وضعف دولت یونان وباختری تمام شد ولی توسعهٔ تدریجی نفوذ ایو کراتید سر سلسلهٔ سومین دومان سلطنتی یونان وباختری ازشمال هندوکش به جنوب ویاروپامیزادی و کاپیسا و گندهارا وغیره بازسرازنو بیکر سومین دولت یونان وباختری را تقویت بخشید

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 604 of 1362

وولایات آریانا یکه بدور مرکز باختر جمع شده رفت . ولایات آریا (هرات) ومارگیان (مرو) و «استوئن» و«ترا گزیان» همه کمافی السابق جزءدولت یونان و باختری بود اگرچه وضعیت درانجیان وسیستان وارا کوزی بوده روشن نیست بازهم میتوان گفت که این حصه هاهم آهسته آهسته از دست اولادهٔ ایوتیدم برآمده ومانند سائر قسمت‌ها تحت زمامداری ایو کراتید جزء دولت یونان و باختری شد . بعضی‌ها مدعی‌اند که ایو کراتید موسس سومین دودمان سلطنتی یونان و باختری بنوبهٔ خود درهند یا اقلاً درپنجاب فتوحاتی کرده ولی این نظریه حقیقت ندارد وطوری که گفتیم مشارالیه از رودانیدوس پیشتر نگذشته است معذالك عنوان هندی « مهاراجا » برخود نهاده وآنرا بهیونانی «ملاوس بازیلوس» یعنی شاه بزرگ ترجمه کرده اند .

متاسفانه زمامداری ایو کراتید مدت مدیدی دوام نکرد وبعداز ایوتیدم ودمتریوس این سومین پادشاه یونان وباختری بود که ولایات آریانا را وحدت بخشیده واز باختر برهمه یکسان سلطنت کرده است. دورهٔ ایو کراتید از نقطهٔ نظر آبادی وعمران شهرها ومخصوصاً توجه به هنر پیشه گان وصنعت کاران اهمیت به سزادارد وقراریکه پایان تر خواهیم دید حکاکی ، مهر کنی ، هیکل تراشی درزمان او به منتهای عروج خود رسیده بود . سومین دولت یونان وباختری باشخص مقتدر وبانفوذ ایو کراتید خوب شروع شده وبعروج خود رسیده بود ولی قصا برای ادامه وترقیات مزید آن مساعدت نکرد و لگرانی هائی ازشمال وشمال غرب وشرق یعنی ازطرف اسکائی‌ها و پارت‌ها واولادهٔ خاندان ایوتیدم وطرفداران آنها مثل هماندر از خاك هندوغیره بمیان آمد. این نگرانی‌ها در عصر خود ایو کراتید رویه‌وخامت گذاشته ودرعصر پسرش «هلیو کلس» عواملی ظهور کرد که منتج به سقوط دولت یونان وباختری درشمال هندو کش گردید .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 605 of 1362

قدرت پارت‌ها و تحریك آنها به تجاوزات بطرف شرق : از اوائل این فصل تا اینجا مختصر اشاراتی به پارت ها نمودیم و دیده شد که دو دولت یونان و باختری و پارتی هردو تقریباً بیك عصر در اثر یك مفکورهٔ آزادی و استقلال خواهی از طرف رؤسا و باشندگان یك کشور در مقابل یك سلطهٔ مشترك که عبارت از سلوسی های شامی باشد تشکیل شده یك مرام واحد را تعقیب میکردند . از ساس و دیودوت استقلال دولت یونان و باختری و پارتیا را اعلان کردند. پسران شان دیودوت دوم و «تریداتس» (تیرداد) مناسبات دوستی و مودت خود را محکم تر نمودند و اپوتیدم باوجود در خواست و خواهش حکومت سلوسی بر علیه پارتیا قیام نکرد و بعد از ینکه انتیوکوس سوم شامی خاك آنها را عبور و قوهٔ ایشان را ضعیف ساخت دمتریوس بعلت اینکه سلوسی ها در انجا نفوذ زیاد نیابند و به کشور ها نزدیك نشوند پیش دستی نموده و دو ولایت «استوئن» و «تراکریان» را جزء حوزهٔ مملکت داری خود نمود . به این ترتیب باوجود تحریکات دولت سلوسی شامی تا این زمان روابط باختر و پارتیا صمیمی بود .

تغیر خانوادهٔ سلطنتی در باختر و جلوس ایوکراتید و مخالفت هائیکه میان احفاد دودومان باختری در گرفت در ضعف دولت یونان و باختری دخیل شد بیشتر دیدیم که نیروی روز افزون دولت یونان و باختری و امپراطوری بزرگ آن اسباب تشویق دولت سلوسی شده بود چنانچه تغیر خانوادهٔ سلطنتی باختر هم در اثر تحریکات آنها بعمل آمد. مقصود این است که سیاست دولت سلوسی نسبت به دو کشور شرقی: دولت یونان و باختری و پارتیا فرق کرده در اوائل میخواستند باباختر دوست شده پارتیا را از میان بردارند و پسان ها باپارتیا اظهار تمایل نموده در صدد اضمحلال دولت یونان و باختری برامدند. چون رومن‌ها درین وقت در قسمت های غربی آسیا دست یافته بودند سلوسی ها میخواستند که اراضی از دست رفتهٔ غرب را از طرف شرق جبران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 606 of 1362

کنند. انتیو کوس چهارم که میخواست دولت یونان و باختری و پارتیا هر دو را ازمیان بردارد باز تمایلی به‌باختر نشان‌داد تا پارتیامیان دو آتش گرفته شود ولی دولت یونان و باختری روی موافقت نشان نداد تا اینکه دمتریوس دوم شامی برادرش بریا رتیابه تنهائی حمله کرد ولی درین وقت پارتیا کسب قوه واقتدار نموده بود .

بعداز ۱۶۳ ق م که انتیو کوس چهارم سلوسی وفات نمود وعوض او برادر بزرگش دمتریوس که در روما بقسم یرغمل زندگانی میکرد به شام فرار نموده ازپسر خورد انتیو کوس چهارم تخت وتاج را گرفت، هشا رالیه درنظر داشت که‌دامنهٔ نفوذ دولت خود را به قلمرو ایو کراتید انبساط دهد ولی چون آزادی‌واستقلال خواهی‌ازخواص‌بارزهٔ‌دولت‌باختر بود،ایو کراتید زیربار چنین پیش آمدهائی نیامده ویك دفعهٔ دیگر مخاصمت بین سلوسی ها ودولت یونان وباختری‌شروع‌شد ومتعاقباً اساس دولت‌سلوسی‌ضعیف‌تر گردید .

پیشتر گفتیم که‌سلوسی‌ها آخراین سیاست راپیش گرفتند که زمامداران دولت پارتی رابرعلیه دولت یونان وباختری‌تحریك وتقویت کنند . مشغولیت ایو کراتید درسرحدات‌وانگرانی‌ازطرف اسکائی‌هاازشمال وتشویق‌سلوسی ها دولت پارتی‌رانیروووقوت‌بخشیدوآماده‌برای‌پارهٔ تجاوزات‌بطرف‌شرق‌ساخت .

ایو کراتید چون میدانست که دشمن‌حقیقی ودشمن‌آزادی‌باختر سلوسی هااست کاری‌راپیش گرفت که‌دولت‌سلوسی‌شامی وپارتی‌هاهردو تهدیدشود. بناءعلیه‌ژنرالی موسوم به تیمار کوس Timarchus را تحریك به بغاوت نمودومشارالیه‌در ۱۶۲ ق‌م‌درمدیاوبابل‌بغاوت‌نمودواعلان‌شاهی کرد و مانند ایو کراتیدیاد شاه یونان وباختری خودرا«پادشاه بزرگ» خواند . این‌عمل درمقابل سلوسی هاو پارتیاهردومؤثربود زیرا به این ترتیب اگر وضعیت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 607 of 1362

مخالفت پارتیا شدید تر میشد ایو کراتید میتوانست با حکومت جدید التاسیس همدست شود و به پارتیا ضربتی وارد کند.

مهر داد پارتی که وضعیت رااز نزدیک تعقیب میکرد مسئله را فهمیده در صدد برامد که او لاز همه همکاری بین «تیمار کوس» و «ایو کراتید» پادشاه باختر راقطع کند وبهترین موقع این کار زمانی را تشخیص داد که ایو کراتید در سرحدات هند مشغول نبرد بود بنا، علیه بصورت ناگهانی بر «تیمار کوس» حمله نموده و بعد از جنگ های شدیدی که تا سال های ۱۶۰ - ۱۶۱ ق م دوام نمود «مدیا» علاقه «زگروس» Zagros را متصرف شدودر نتیجه قوای او مضاعف وحریفش تیمار کوس از پا نشست بعدازین مهر داد بدون درنگ در صدد حمله بر حاشیه غربی دولت یونان و باختری برامده ولایات «تپوریا» و «تراگریان» را که عبارت ازوادی «رودا ترك» و کشف رود (علاقهٔ طوس ومشهد حالیه) میباشد ودر زمان ایوتیدم فتح وجزء ولایات باختر شده بود اشغال کرد.

تا گفته نماند که موضوع تجاوز پارت هارا به زبان های دیگر هم بیان میکنند بعضی مورخین قصوررا بدوش خود ایو کراتید انداخته میگویند وقتیکه اسکائی ها ازماورای سردریا سغدیان رانحت تهدید و تجاوز قرارمیدادند ایو کراتیدازپارت ها کمك خواست،مهرداداول دراثر مداخلت خود ایشان راپس پاساخت ودرازای مساعدت خودولایات تپوریا- تراگریان آریا- وحتی قسمت غربی باکتریان را که عبارت از اندخوی و میمنه باشد اشغال نمود بعضی ها این موضوع راهم طور دیگر تعبیر کرده اند و میگویند درفرصتیکه ایو کراتید درهندیا صحیح تریگویم درسرحدات هند مشغول بود اسکائی ها در شمال بنای تجاوز وتهدید را گذاشته بودند ومهر داد اول ازموقع استفاده نموده ولایات فوق الذکررادرجزء قلمرو خوددر آورد بهرحال

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 608 of 1362

این تعبیرات تاهرجائی که حقیقت داشته باشدشبهه ئی نیست که پارت‌ها در اخیر دورهٔ سلطنت ابو کرائید دارای مقتدر ترین پادشاهی بودند که مهر داد اول نام داشت متعاقب الیه خواه ازمشغو لیت ابو کرائید درفتح هند خواه ازتها جم اسکائی‌ها خواه ازهردو استفاده نموده درزمان حیات ابو کرائید نقاط فوق الذکر گوشهٔ شمال غربی آریانا را اشغال کرد واز مرگ ابو کرائید وتقویت یافتن دمتریوس دوم آخرین پسر دمتریوس اول و حکمفرمائی هیلیو کلس پسرخود ابو کرائید درباختر و ظهور اسکا ئی ها وسقوط قوای دولت یونان وباختری درشمال هندو کش، بیشتر جرئت گرفته بردر انجیان (سیستا ن) وارا کوزی،وحتی‌وادی کابل تسلط یافتند وازان مفصل‌ترصحبت‌خواهم نمود.

مسکو کات ابو کرائید :درین‌شبهه نیست که مسکو کات سلاطین همه وقت قابل مطالعه است خصوص درفر صتیکه منابع موثق دیگر هم در دست نباشد . ابو کرا ئید از جمله شا ها نی است که به تعداد زیاد وانوا ع مختلف سکه زده وروی هم‌رفته نفاست، دوام، ود یگرمزایای صنعت ضرب سکه را بجا ئی رسا نیده بود که باعدم وسا ئل لازمه جزء بهترین سکه های آ ن ز مان بشمار میرفت .

دسته اول مسکو کات‌ضرب‌باختر : دسته اول مسکو کات ابو کرائید آنست که در آن دیوسکو ری Pioscuriوجمله ساده « ابو کرا ئیدس پادشاه » نقش است «دیوسکوری» عبارت ازستاره صبح وشام است که‌در ادبیات یونانی بنام های« کستور Castore» و«پولو کس Pollux »خوانده شده اند وآنهارا دوبرادر خوا نده بنام مشترک « دیو سکوری » یاد میکنند و درد سته اول مسکو کات ابو کرائید بالای اسپ سوار میبا شند علاوه برین،دیو سکور ی درخود معنی اصطلاحی هم‌دارد که عبارت از (منجی) است و آ نرا این طو ر میتوان تعبیر کرد که ابو کرا ئید سلطنت یونان وبا ختری را از نظر پر آ ز

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 609 of 1362

یونانی های شامی وغیره مضئون ساخت وخود را منجی کشور خواند و از این لحاظ دیو سکوری را در دسته اول مسکو کات خود استعمال نمود .

دسته دوم : چنین معلوم میشود که ایو کراتید پس از یکه بر دمتر یوس غالب آمده وبلخ را اشغال کرد به تقر یب فتوحات خود بر علاوه بنا ی شهر « ایو کراتیدیا » به ضرب یک دسته مسکو کات دیگر اقدام نمود . این مسکو کات عموماً طلائی ، قطر آن بزرگ ووزن آن خیلی زیاد ومعادل ۱۶۸٫۰۵ گرام است که به اصطلاح یونانی آن را تترادرا کم Tetradrachms (چهاردرهمی) گویند وخیلی نادر و کم یاب است وفقط یک نمونه آن در پاریس موجود است درین مسکو کات « ایو کراتید » مثل سابق تنها (شاه) نی بلکه (شاه کبیر) یاد شده و این عنوان را تا آخر حیات حفاظه نمود . ایو کراتید در طرف راسته مسکو کات چهار درهمی صورت خود را با کلاه خود فولادی نمایش داده . این مسکو کات باسکه های ایو تیدم دمتر یوس ، انتی ما کوش شاهان باختر زیباترین سکه هائی است که در باختر به ضرب رسیده ونشان میدهد که در شمال آریانا رسام ها ، حکاکان خیلی قابلی بوده که در فن خویش استاد وسبک کار آنها مدرسه مخصوصی تشکیل داده بود که اسباب افتخار این قطعه بشمار میرفت وتا امروز مورد تحسین متخصص فن قرار میگیرد .

مسکو کات ضرب کاپیسا : ایو کراتید پس از اشغال باختر و تنظیم آنجا به جنوب هندو کوه پایان شده کاپیسا وباقی قلمرو « پاروپامیزاد » را از دست اگاتوکلس گرفت و پسانتر گندهارا راهم از پیش اپولودوتوس Apollodotus متصرف شد ودر کاپیسا شروع به ضرب مسکو کات وی نمود . ورود او در جنوب هندو کوه اثرات زیادی در مسکو کات تولید کرد ، رو حیات ، زبان ودیگر مقتضیات مکان چیز های تازه تری بمیان آورد که دانستن آن در قضایای تاریخی خیلی مدخلیت دارد . مسکو کات کاپیسا که بیشتر برای

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 610 of 1362

رفع احتیاج اهالی جنوب هندو کوه وایالات شرقی مجا ور هند بضرب رسید ، بود بیشتر مسی و شکل آن مربع است وبار اول بعلاوه زبان ورسم الخط یونانی لهجه پرا کریت محلی بارسم الخط خروشتی نیز مورد استعمال قرار میگیرد و سکه به دو زبان بضرب میرسد و بر وی آنها زوس Zeus بالای تختی مشاهده میشود . استعمال رسم الخط خروشتی و زبان پرا کریت نشان میدهد که اهالی جنوب هندو کوه همه به زبان یونانی و رسم الخط آن نمیفهمیدند و ازین رو زبان ورسم الخط خود آریانارا نیز استعمال نمود و بعد از و تمام شاهانی که بجنوب هندو کوه در علاقه ولایت کابل ، ارا کوزی ، گندهارا ، پا کتیا وغیره حکمفرمائی کرده اند این رو یه را تعقیب نمو ده اند. در باب نمایش تصو یر ز و س قضیه چنین است که اگرچه زوس اصلا بزرگ ترین رب النوع اساطیر یونانی است لیکن در کاپیسا سراسر مفهوم محلی بخود گرفته است و عبارت از رب النوع علاقه کاپیسا است که فراز کوه « پیل سر » Pilusara اقامت داشت و در سکو کات « دمتریوس دوم » و اگاتو کلس بصورت ایستاده نمایش یافته ایو کراتید در نمایش آن چیز های تازه تری که علائم فارقه کاپیسا بحساب میرود علاوه نمود. بعلاوه اینکه روس روی تختی معلوم میشود. مقابل آن هیکل کوچك فیلی را که رب النوع محلی علاقه را نمایش دهد باخود کوه یکجا نمایش داد .

سکو کات ضرب هند : علاوه بر دسته سکو کات باختری و کاپیسائی ایو کراتید در متصرفات هندی دولت بر یونان و باختری هم سکه هائی به ضرب رسانیده . سکو کات هندی اوهم بیشتر مسی و شکل آن مربع است یعنی ازحیث شکل به سکه های کاپیسا شباهت دارد. در یکی ازین سکه ها رب النوع « فتح » نمایش یافته واشاره به فتح اراضی هندی میکند در نوشته یونانی آن اگرچه هنوز به عنوان « شاه کبیر » یادشده اما در مضمون

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 611 of 1362

خروشی عنوان «راجادی راجاسا» یعنی «شاه‌شاهان» راهم علاوه نموده وخود راشاه شاهان خوانده است.

نمایش رب النوع فتح واستعمال عنوان «شهنشاه» هر کدام بجای خود وانمود میکند که در سالهای آخیر سلطنت ایو کراتید حوزهٔ مملکت‌داری او خیلی وسعت یافته ودرقسمتی ازمتصرفات قدیم باختر در هندهم دست‌یافته است ایو کراتید شاه باختر با عنوان «شاه کبیر» خودرا پاد شاه مقتدر آریانا وبا عنوان «شهنشاه» امپراطور متصرفات هندی معرفی کرده است

وفات ایو کراتید: وقتیکه «ایو کراتید» برای محکوم ساختن اولاد دمتریوس به جنوب هندوکش فرودمی آمد پسر بزرگش «هلیو کلس» رابحیث نائب السلطنهٔ باختر معین نموده و کارهارا به او تفویض نموده بود وشرح حال او را بجایش ذکر خواهیم کرد. تاریخ مرگ ایو کراتید و کیفیت آن هردو مبهم وتاریك است ودر اطراف آن نظریه های مختلفی اظهار شده بعضی‌ها میگویند که ازدست پسرش هلیو کلس کشته شده، برخی برانند که درجنگ‌های مهرداد پارتی کشته شده وعده اظهار میکنند که دمتریوس دوم آخرین پسر خاندان دوم سلطنتی یونان وباختری از ظهور مهرداد استفاده نموده وایو کراتیدرا بقتل رسانیده است. بهرحال چیزیکه درین همه نظریه‌ها می آید این است که این واقعه حینی بعمل آمده که ایو کراتید ازپارهٔ متصرفات هندی یا ازسرحدات شرقی هند مراجعت میکرد یاظهور اسکائی‌ها درشمال یاحملهٔ پارت‌ها درغرب اورا مجبور به مراجعت نموده بود.

معذالك «جوستن» درین مورد به دوصورت مختلف اظهار نظریه میکند یکی میگوید که ازدست پسرخود بقتل رسید ودیگر اینکه بدست پارتی‌ها کشته شد. نظریهٔ اولی «جوستن» دراغلب آثار معاصر چنین تصریح یافته که وقتیکه ایو کراتید ازهند برمیگشت بدست پسرش که درامور مملکت داری با اوشریك بود کشته شد واین پسر اوطبیعی هلیو کلس را قامداد کرده اند ومیگویند که نعش پدر را کور

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 612 of 1362

تکرده و آنرا باعرادهها پامال نمود . تارن این نسبت را بهلیو کلس بکلی عاری ازحقیقت میداند و آنرا بهدلایل خود ونظریهٔ دوم خودجوستن رد میکند . اول اینکه هلیو کلس درامر سلطنت شریك پدر نبود بلکه بعداز او برتخت باختر نشست ومدت مدیدی سلطنت کرد . ازطرف دیگر باوجودیکه «جوستن» هلیو کلس را قاتل و پدر کش خوانده میگوید که ایو کراتید درجنگ باپارتها کشته شد و «پسر» درعرادهنشسته بود . اینجا واردنظریهٔ دوم شده واز ایو کراتیددرمیدان جنگ نام میبرد وبعدولایاتی را که ایو کراتید فتح نموده بود شمارمیکند و آخر میگوید که بکتریائی یعنی ایو کراتید ازدست پارتیهای ضعیف پس پاشد . تارن هردونظریهٔ جوستن رایکجا کرده وازاین چنین نتیجه بدست میآید که ایو کراتید درجنگ پارتیها ازطرف پسری بقتل رسید واینجا با اشتباهی که پسان دراصل متن جوستن پیش شده قضیه این طور میشود که پادشاه یونان وباختری بدست پسری ازپسران ایوتیدم بکمك پارتیها کشته شده است (۱) .

این پسرخاندان ایوتیدم عبارت ازدمتریوس دوم است که زمانی ازطرف پدر امیرپاروپامیزادی وبعدازان حین ظهورایو کراتید درباختر درانجاسمت امیری داشت وبعد ازنا کامیهای پدر وبرادران درامر استراد تخت وتاج ، حینی که اسکائیها در شمال ظهور کرد و مهرداد اول در ۱۵۹ بر آریانا حمله کرد دمتریوس دوم بکمك اوازموقع مساعد استفاده نموده وبراقتدار خودافزود ومهرداد ازهمراهی اواستفاده کرده وازرود اریوس (هریرود) عبور کرد ودراثر حمله مهرداد «ایو کراتید» ازهند باسرحدات هند برگشت وازدست دمتریوس دوم کشته شد ونعش اورا باعراده پامال کرد .

به این ترتیب مهرداد زمانی تاباختر نفوذیافت وحتی شهری هم در نزدیکی بلخ اعمار کرد که بنام Surogana of phraates بادمیشدوبطلیموس آنرا نزدیك اکسوس قرار داده است .

---

(۱) صفحهٔ ۲۲۲ یونانیها درباختر وهند ، تارن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 613 of 1362

مهرداد مدت زیادی درباختر نمانده وعلت آنهم شایدفشار مزید اسکائی‌ها بوده میگویند که حکمرانی بنام «فرهائس» درباختر مقرر کرده وخودش برای فتح سیستان واراکوزی‌وجدوروزبا حرکت کردولی‌موضوع حکمران اوصریح نیست «هلیو کلس» پسر پادشاه یونان‌وباختری «ایو کراتید» سغدیان‌ومرگیان وباختررا دربارہ متصرف شده ودرآنجا اعلان سلطنت میکند.

پلاتو: تارن باراول ازروی‌شباهت مسکوکات یکنفردیگر راهم درفهرست شاهان خاندان ایو کراتید داخل کرده است که «پلاتو» نام دارد. این‌شخص درمسکوکات خود فولادی به‌نمونه ایو کراتیدبه‌سر کرده وقرارعقیده مولف کتاب «یونانی‌هادرباختروهند» به اندازه این دوشاه یعنی ایو کراتید وپلاتو بهم شبیه‌اند که‌فرق آنها مشکل است. چیزدیگری که‌درمسکوکات پلاتو نقش‌است عراده چهاراسپه رب‌النوع آفتاب است. میگویند که‌این‌عراده در صنایع یونانی مورد استعمال زیاد داشت نمایش آن درباختر ودیگر مراکز صنعتی آریاناهم خیلی‌ها معمول‌بود چنانچه درسقف طاق‌بت ۳۵ متری بامیان هم‌نقش بوده وهنوزهم حصهٔ زیادآن موجوداست ودیده میشود. این‌موضوع درمدرسه‌های صنعتی گندهارا هم عمومیت‌داشت وباانتشاردین‌بودیزم وصنعت گندهارا ازآریانا درآسیای‌مرکزی‌هم انتشاریافت. پروفیسر «هرزفیلد» به این عقیده است که‌نمایش عراده چهاراسپه رب‌النوع آفتاب مخصوص صنعت یونان وباختری است وازباختر به دیگرنقاط انتشار یافته است.

حکاکی وصنعت ضرب سکه درباختر: پادشاهان یونانی وباختری‌عموماً در آبادی‌شهرهاوترقی‌صنایع مستظرفه: معماری، حجاری، هیکل‌تراشی، حکاکی توجه‌زیاد داشتند وازهنروران واهل‌صنعت خیلی‌تشویق میکردند. ضرب‌سکه درعصرایشان یکی ازفنون صنایع‌ظریفه بشمارمیرفت وخیلی‌ها ترقی کرده بود وقراریکه خود مسکوکات‌شهادت‌میدهددورهٔ زمامداری ایوتیدم، دمتریوس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 614 of 1362

تصویر (۹) مقابل صفحه (٦٨)



هلیو کلس پادشاه یونانو باختری پسروجانشین ایو کراتید . این تصویر از روی سکهٔ مسی
او که در موزهٔ کابل است رسم شده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 615 of 1362

تصویر (۱۰) مقابل صفحهٔ (۶۹)



MENANDRE 165 -130 AVJC.



HELIOKLES

بالا، یکی ازسکو کات منانذر ، دریك روی سکه سر شاه و طرف دیگر
«اتنه» درحالیکه بارعدوسپر مجهز میباشد نمایش یافته (به صفحات ۳۰ و ۸۰ مراجعه شود)
پایان ، سکه مسی هلیو کلس که در موزهٔ کابل موجود است .
در یك طرف سر پادشاه وطرف دیگر شکل اسپی بضرب رسیده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 616 of 1362

انتی‌ماکوس وایو کراتید ، یعنی عصر سلطنت دودمان دوم‌وسوم شاهان یونان وباختری‌عصری‌بود که‌این‌فن‌ترقی کرده ودرزمان ایو کراتید به‌منتهای‌عروج خود رسید وبازمامداری پسرش هلیو کلس‌رو به‌انحطاط گذاشت.تارن‌اظهار میدارد که : «بلاشبهه حکاکان‌صورت گر دربکترا زیاد بوده واگرنام آنها فراموش‌شده نام‌های کسانی که‌برای «لیزی‌ماکوس» کار کرده اند واسمای بسا هنر پیشه کان دیگرهمه از خاطرها رفته ولی اگرنام آنها در بین نیست آثار ایشان افتخار آنهارا زنده نگه داشته است» . (۱) به این ترتیب‌نقش تصویرپادشاهان یونان وباختری و کندن‌آن‌روی تایه‌مسکوکات وضرب‌آن دربکترابا‌پادشاهان یونان‌وباختری مخصوصاً ایو کراتیدفوق‌العاده ترقی‌نموده بود . مهرها ونگینه‌های منقوش که ازخرابه‌های اطراف بلخ وشهربانو وخلم وقندوز وسرپل ودیگرنقاط صفحات باختر بکثرت یافت میشود بامسکوکات یکجاشده و کمال‌ترقی رسامی ، هیکل‌تراشی ، حکاکی ودیگر ریزه کاری‌ها را ثابت میسازد وواضح‌معلوم میشود که‌خاك آریانا درین‌عصر برای برورش وترقی‌صنایع‌ظریفه خیلی‌مستعدشده‌بود وبا انتشاربودیزم اساطیرمذهبی‌وقریحه صنعتی‌یونان وباختری یکجا شده وازان مدرسهٔ معروفی بمیان آمد که بنام «صنعت گریك‌وبودیك»موسوم است وما آنرا«صنعت‌باختر»میخوانیم‌وبرای آن یك‌فصل جداگانه درتاریخ کشور خود داریم که پسان می‌آید .

هلیو کلس : «ایو کراتید» مانندسائرپادشاهان آریانا وقتیکه‌ازمرکز سلطنت خویش باختر بقصد حملات هندعازم شد پسر بزرگش «هلیو کلس» را درباختر نایب الحکومه مقرر کرده بود . قرار یکه از روی مسکوکات وپاره‌چیزهای دیگرمعلوم میشود هلیو کلس درزمان نایب الحکومگی خود درباختر تقریباً ۲۰ ساله بوده ،وضعیت کشته‌شدن پدر او ، ظهور اسکائی ها

(۱) صفحهٔ ۲۰۹ یونانی‌ها درباختر وهند تالیف تارن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 617 of 1362

ازشمال وتجاوزات پارت هاازغرب‌زمانی را که‌او بر تخت‌باختر جلوس‌میکرد خیلی مغشوش ومبهم ساخته بهرحال ازروی تحقیقات تارن اینقدر معلوم شد که‌قراریکه‌تصورمیکردند هلیو کلس در امرقتل‌پدر خوددخالتی نداشت.حین‌ظهور اسکا ئی ها د ر شما ل مهر داد در ۱۵۹ ق م بنا ی تجاو زات را گذ اشت . ایو کراتید فوراًازسرحدات‌هندمراجعت کردوبشرحی که‌ذ کر رفت کشته‌شد هلیو کلس فوراً اعلان شاهی نمود ولی مهر داد پارتی‌بطرف‌باختر پیش‌آمده واو را از نفوذ واقتدار برانداخت معذلك‌حینیکه‌مهرداد‌مشغول‌فتح درانجیان وارا کوزی شد هلیو کلس نفوذ خودرا درباختر و سغدیان ومروقا یم کرد و چند مدت دیگر هم حکمفر مائی نمود تا اسکا ئی ها فشار بیشتری آورده واورامجبور ساختند که به‌جنوب هندو کش‌فرودآید. به‌این‌ترتیب‌هلیو کلس آخرین پادشاه یو نان و با ختری است که درصفحات شمال حکو مت نموده وبااو درحوالی ۱۳۵ ق‌م‌مر کزسلطنت یونان وباختری به جنوب هندو کش در کا پیسامنتقل گردیده است . چون‌هلیو کلس بعدازسقوط‌صفحات‌شمال درجنوب هندو کش هم‌سلطنت کرده است برای‌تسلسل موضوع مختصراً به‌ظهور اسکا ئی‌ها در شمال ا شا ر ه نموده و به ذ کر و اقعات عصر هلیو کلس در کا پیسا می‌پردازیم :

ظهوراسکائی‌هاوبحران امپراطوری‌آریانا: ازواقعات مهمی که‌در بن وقت رخ میدهد ودرنتیجه‌نفوذ یونانی ها در صفحات شمال هندو کش‌سقوط‌میکند ظهور «ساك‌ها» یا اسکائی‌ها است که یکی ازقبایل‌سیتی میباشدواز منتهاالیه شمال‌شرقی‌ازماورای‌رودایکزارت(سردریا)سر کشیده‌به‌سغدیان‌وبکتریان‌نمودار میشوند ودولت یونانی وباختری آهسته آهسته روبه ضعف گذا شته‌مضمحل میگردد وچون درسیر اسکائی ها بجانب غرب بین ایشان و پارت‌ها تصادم واقع میشود دونفر ازشاهان پارتی بقتل رسیده ومسئله وخیم میشود و عاقبت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 618 of 1362

«متری داتس» بامهرداد اول مداخلت میکندچنا نچه یکی از علل تجا وز ات اورابه خاك های آریانا همین‌ظهور اسکائی‌ها میدانند. اسکائی‌ها نه‌دروقت هلیو کلس بلکه ازز ما ن ایو تید م موسس دومین دودمان سلطنتی یو نان وباختری بنای تهدید را گذا شته بودند تا اینکه در و قت غیاب ایو کرا تید تهدید خود رابیشتر کردند وحین سلطنت پسر ش هلیو کلس رود آ کسوس‌را گذشته، صفحات باختر را اشغال کرد و هلیو کلس مجبور شد که به جنوب هندو کش فرودآید. ظهور اسکائی ها بحرا نی در نظام اداری‌دو لت یو نا ن وباختری تولید کرده سغدیان وباختربدست اسکائی‌ها افتاد، ولایت آریارا پارت ها اشغال کردند ومر کز دولت‌یونان وباختری در «کاپیسی» بجنوب هندو کش منتقل شد.

هلیو کلس در جنوب هندو کش: هلیو کلس از و اقعاتی که در شمال هندو کش بمیان آمد عزم وارادهٔ خو یش را از دست نداده، به جنوب سلسلهٔ کوه مذ کور فرود آمد ودر کا پیسی مر کزی برای دولت‌یونان و باختری قایم کرد. هلیو کلس نفوذ خودرا درولایت‌مر کزی آریانایعنی پاروپامیزادی قایم‌نموده و بطرف‌شرق‌متوجه شد. منانڈر ژنرال معروف د متریوس که بعد از وفات اخیرالذ کر درمتصرفات هندی دو لت یونان وباختری اعلان شاهی نموده بود تا گندها رانفوذ خودرا بسط داده و تازمان حیات‌در ین قسمت حکمفرمائی داشت. بعد از و فات منا ند ر خا نش ملکه «ا گاتو کلیا» ازطرف پسرش «استراتو Strato» که خورد سال بودنیابت‌سلطنت‌راعهده‌داربود در ین فر صت‌هایو کلس از ضعف اداری ملکه مو صوف استفاده نمو ده و گندها رارایس جزء‌قلمرو سلطنت‌خودساخت‌این‌وضعیت‌رابعضی‌مسکو کات هلیو کلس‌نشان میدهدزیرا سکه های ملکه «ا گاتو کلیا» رادوباره به‌ضرب رسانیده بدین‌قرار ازوی مسکو کات معلوم‌میشود که «هلیو کلس» درجنوب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 619 of 1362

هندو کش برقدرت و نفوذخویش بیش ازپیش افزوده وخاك آریانا راتااندوس وتا کزبلا پس گرفته است و «استراتو» پسر مناندررابه سرحدات دوهین امارت متصرفات هندی دولت یونان وباختری یعنی رودجیلم رسانیده است (۱).

مسکوکات هلیو کلس: «هلیو کلس» تنهابه زبان ورسم الخط یونانی وبه دوزبان یونانی ویراکریت هم سکه زده است وفلزی که درمسکوکات استعمال نموده نقره ومس است زمان سلطنتش اگرچه کوتاه بودولی ازروی عنوان «نیکایوس» یعنی کبیر وزبان یونانی ویراکریت که درضرب مسکوکات خود استعمال نموده عظمت واقتدار اومعلوم میشود وواضح میگردد که باوجود تهاجم اسکائیها واشغال سغدیان ورسیدن شان کنار «اکسوس» بازهم چندصباحی درباختر دست داشته وآخر بواسطه فشار هجوم اسکائی هابه کاپیسا انتقال نموده است در جنوب هندوکوه نفوذ او بر کاپیسا (حوزهٔ کوهدامن ـ کوهستان) درهٔ غوربند و بامیان، گندهارا (کابل وسمت مشرقی وپشاور) سمت جنوبی ـ اودیانا (سوات وبنیر) وپنجاب غربی وتا کزبلا انبساط داشت.

بالا متذکر شدیم که «هلیو کس» نقره ومس سکه زده وخودرا «هلیو کس شاه کبیر» خوانده است باقی تفصیلات مسکوکات اوقرار آتی است :-

(۱) سکه مدور نقره :-

روی سکه :تصویرشاه بصورت نیم تنه.

پشت سکه :تصویر فیل.

---

(۱) گفته نماند که بعضی محققین ازروی کشف مسکوکات بوجود اپوکراتید دوم پسر هلیوکلس هم قائل شده اندومیگویند که هلیو کلس چون حمله بهند اورا درباختر امیر مقرر کرده بود. هکذا بوجود هلیوکلس دوم هم نظریه میدهند که ازطرف پدرامیر یاروپامیزادی بود این مسایل را تدقیقات آتی روشن خواهد ساخت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 620 of 1362

تصویر (۱۱) مقابل صفحه (۷۲)



انتیال کیداس یکی ازجانشینان معروف هلیو کلس که در کاپیسا سلطنت کرده و سرقیل علامه مخصوص این علاقه را در سکه های خود بضرب رسانیده شکل سکه‌او درپشت این تصویر داده شده (به صفحه ۷۳ مراجعه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 621 of 1362

تصویر (۱۲) مقابل صفحه ۷۳



PHILOXENOS



ANTIALCIDAS

بالا ، سکه فیلو کزنوس یکی از جانشینان هلیو کلس که در کابل و گندهارا وپنجاب سلطنت کرده است (به صفحه ۷۲ مراجعه شود)

پایان ، سکهٔ انتیال کیداس ، در یك روی سکه سر پادشاه وجانب دیگر «زوس نیکه فور» با سرقبل که علامه کاپیسا است بضرب رسیده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 622 of 1362

(۲) سکه مدورمسی : راسته وچپه این سکه مانند سکه نقره ئی فوق الذکر میباشد تنها وزن آن کمتر است .

جانشینان هلیو کس : بواسطه عدم اسناد تاریخی بصورت یقین و واضح صریحاً گفته نمیتوانیم که جانشینان هلیو کس که خواهد بود اگرچه مسکوکات یکعده زیاد شاهان رابما معرفی میکنند ولی بدون سند تاریخی تعیین جانشین او مشکل است معذلك مورخین وسکه شناسانی که در تاریخ باستانی کشور ما تتبع دارند هر کدام برطبق نظریه خود یك عده شاهان در قطار جانشینان هلیو کس نام می برند .

کمبریج هستری آف انديا صفحه ۵۵۷ و ۵۵۸ واز روی آن والسه دوپوسن فرانسوی (۱) اشخاص ذیل رانام می برند که بعداز هلیو کس در کابل پنجاب، گندهارا ، تاکزیلا سلطنت نموده اند :- (۱) دیومدس (Diomedes) (۲) (پاندر Pandre) (۳) (فیلوگزنوس Philoxenos) (٤) ارتمیدور Artemidore (٥) پیو کولاوس Peukolaos (٦) پان کولاوس Penkolaos (۷) ارکه بیوس Archébios (۸) انتیال کیداس Antialkidas (۹) امیس تاس Amyntas (۱۰) هرمایوس Hermaeus اگرچه شاهان فوق الذکر همه جانشینان هلیو کس بوده اند ما اگر دقیق تر شویم ، رپسن ، مولف ، کمبریج هستری آف انديا ، در میان ایشان فرقی گذاشته . شش نفراول را جانشینان هلیو کس در « یوشکلاوانی » وسه نفر اخیر الذکر یعنی (انتیال کیداس) (امین تاس) (وهرمایوس) را ازجملهٔ جانشینان اودردرهٔ کابل قلمداد میکنند .

بهرحال چون معلومات درین زمینه خیلی تاریك است مختصراً از آنها ئیکه مستقیماً دردرهٔ کابل جانشین هلیو کس شده اند صحبت میکنم :-

---

(۱) صفحهٔ ۲۳۵ کتاب هند درعصر موریا وبربرهای یونانی، اوچی ها ، پارتها .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 623 of 1362

انتیال کیداس : روی‌هم رفته درمیان جانشینان هلیو کلس که اسمای‌شان فوقاً ذکر شد «انتیال کیداس» ازهمه معروف است . مشارالیه شخصی را که بنام هلیودوروس Heliodoros پسر «دیون Dion» نام‌داشت و در شهر تاکزیلا مقیم بود بمقام سفیر نزدراجای «مالوا» که «کاسی پوترا بهاگا بهادرا» Kaciputra Bhagabhadra نام‌داشت فرستادو به‌افتخار (ویشنو Vismu یا کرشنا) منار معروف «ویدیسا Vidica» را قریب «سانشی» بنا کرد و به‌این ترتیب نامش در کتیبه‌های منار مذکور باقی‌ماند. تاریخ «انتیال کیداس» بصورت واضح معلوم نیست ومعمولاً سلطنت اورا به‌حوالی ۱۲۰ ق‌م نسبت میدهند. دریکی ازمسکوکات نقرئی اوفیلی معلوم میشود که خرطوم بلند کرده وبه «زوس نیکه‌فور Zeus Nikephore» سلام میدهد .

«انتیال کیداس» یکنوع سکهٔ مسی دیگر هم دارد (۱) که بطرف چپهٔ آن شکل فیل وبطرف روی آن رب‌النوع حامی‌شهر کاپیسا یعنی (زوس بالای تخت) باعلامهٔ اختصاصی این منطقه یعنی (سر فیل) بضرب رسیده است .

امین تاس : امین تاس هم ازاحفاد ایوکراتید است و با صلاحیتی که مسکوکات میدهد قرارترتیب بایدبعد از « انتیال کیداس » به سلطنت رسیده باشد. وقایع مربوطهٔ دورهٔ سلطنت اوخیلی تاریك است «مورگان» سکه شناس معروف فرانسه اورا پادشاه درهٔ کابل میخواند وسنهٔ ۱۰۰ ق‌م را به‌او نسبت میدهد امین تاس به‌نقره ومس سکه زده وخود را (بازیلوس نیکاتوروس امین توس یعنی پادشاه کبیر امین تاس خوانده است) جز ثبات سکهٔ نقره او قرار آتی است :-

سکهٔ مدور : روی سکه : تصویر نیم رخ شاه با عبارت « بازیلوس نیکاتوروس امین توس » نقش است .

---

(۱) صفحهٔ ۹ کمبریج هستری آف انڈیا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 624 of 1362

پشت سکه : زوس بالای تخت نشسته علامهٔ رعدوبرق خرمارا
دودست گرفته و بزبان پرا کریت نوشته دارد.

هرمایوس : (حوالی ٤٥ ـ ٢٠ ق م) :ـ هرمایوس قرار شهادت مسکوکات وفیصله که درنتیجه تمام مورخین نموده اند آخرین شاه دولت یونان و باختری است که در کاپیسا سلطنت کرده است، مشارالیه باوجود تهدیدتهاجمات یوچی ها که متعاقب اسکائی ها به شمال هند و کوه مستقر شده بودند و خطرات تجاوز پهلواها و اسکائی ها که ازطرف جنوب غرب و جنوب شرق حس می شد مدت تقریباً ٢٥ یا ٣٠ سال سلطنت نموده است. هرمایوس درنقره و مس به اشکال مدور و مربع سکه زیاد ضرب زده و دربعضی مسکوکات نقره خودش و خانمش ملکه « کیلوپ Calliope» هردو بطرف روی سکه معلوم میشوند و در ضرب مسکوکات خود طبیعی دوزبان یونانی و پرا کریت محلی هردو را استعمال نموده وچون تنها منبع معلومات مسکوکات او میباشد ذیلاً تفصیلات بعضی ازآنهارا ذکر میکنیم :ـ

(١) سکهٔ مدور نقره : روی سکه : تصویر شاه وملکه بصورت نیم تنه، بازیلوس سوتروس ارمایوس کی کلیوپس «یعنی شاه منجی هرمایوس وملکه کلیوپ»
پشت سکه :ـ شاه بالای اسپ، مضمون فوق بزبان پرا کریت ورسم الخط خروشتی

* * *

(٢) سکهٔ مدور نقره : روی سکه :ـ تصویر شاه بصورت نیم رخ ، مضمون یونانی مثل سکهٔ فوق.

پشت سکه : زوس بالای تخت نشسته مهاراجاسا .. ترااتراسا ـ هرمایاسا یعنی «شاه منجی هرمایوس».

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 625 of 1362

(۳) سکهٔ مربع مسی:- روی سکه : تصویر نیم تنه یکی از ارباب انواع مضمون یونانی مثل سکهٔ فوق

پشت سکه :- تصویر اسب مضمون پراکریت مثل سکهٔ فوق.

° ° °

(٤) سکهٔ مدور مسی: بطرف راست تصویر نیم تنهٔ شاه و بطرف چپهٔ آن تصویر ایستادهٔ هراکلس.

این سکه از نقطهٔ نظر حوادث تاریخی خیلی مهم است زیرا بطرف راستهٔ آن درزبان یونانی نام هرمایوس وبطرف چپه آن درزبان پراکریت اسم کجولا کدفیزس رئیس کوشانی ذکر شده ودوچیزرا نشان میدهد :

اول اینکه کوشانی ها بعدازهرمایوس یونانی به سلطنت رسیده اند. دوم اینکه رؤسای کوشانی چون به سلطنت رسیدند ضرب مسکوکات راازروی شاهان یونان وباختری تقلید کردند. تا گفته نماند که در «بریتش موزیم» مسکوکات مدور خوردوبزرگ مسی عجیبی وجوددارد که مربوط به هرمایوس است ومرگان درصفحهٔ ۳٦۳ جلددوم «رسالهٔ مسکوکات شرقی» تصاویر وتشریحات آنهارا داده است. بطرف راستهٔ این مسکوکات شکل اسب ودورادور آن بزبان پراکریت شاه شهنشاه کبیر هرمایوس وبطرف چپه آن بزبان چینائی نوشته دارد.

اوضاع عمومی معاصر هرمایوس:- امروز بهر کتابیکه مراجعه شود به این جمله که (هرمایوس آخرین شاه یونانی کابل است) برمیخوریم و گفته میتوانیم که هیچ مورخ و مستشرق تاحال درین مورد اختلاف نظر ندارد ولی اگر خواسته باشیم که تاریخ و کوائف سقوط اورا به این صراحت بیان کنیم عجالتاً نمیتوانیم زیرامنبع موثق درین زمینه دردست نیست و تفصیلاتی هم اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 626 of 1362

هر کس مید هد حدسیا ت است. معذ لك چون این حدسیات برروی مطا لعات اوضاع عمومی وشهادت مسکو کات وغیره وضع شده بازهم ازحقیقت دور نی وذ کرش بی مورد نیست. آریانادر عصرهرمابوس چه وضعیت داشت؟ با این همه هیا هو و آ مدن متهاجمین اسکائی ویو چی آیا شمال هندو کوه از نقطهٔ سیادت سیاسی بدست که بود؟ حاشیهٔ شمال غربی وغربی ولایت آری. دران ژیان ارا کو زی بدست که اداره می شد؟ و نفوذ پارت های غربی بکجا رسیده بود؟ اسکا ئی هائی که درزمان سلطنت هلیو کلس بهبا ختر ریختند ومتعا قباً بواسطه سدپارت هابطرف غرب رفته نتوانسته در «سا کاستانا» یعنی سیستان واز آنجا بهقندهار وازراه درهٔ بولان بوادی سند فرود آمده بود ند چه مشغو لیت هاداشتند؟ وچه اثراتی برامرای یونانی پنجاب شرقی وارد کرده بودند؟ .این ا ست بیکعده سوالاتی که درموضوع عمومیات عصرهرمابوس به آنها جواب باید داده شود یا بعبارت دیگر ا گراز قلمرو نفوذ آخرین شاه یونان و باختری کابل نگاهی به اطراف افق افکنده شود خطراتی به نظر میرسد که آخرین شاه یونان وباختری را تهدید میکرد.

خطراتی که شاها ن یو نان و با ختر ی «کا پیسا» و «سا کا لا» را درحوالی نیمهٔ اول قرن اول مسیحی تهدید میکرد درحقیقت همان موج خروشانی است که درعصرهلیو کس از آبهای اکسوس عبور کرده بلباس مهاجرت و تهاجمات اسکائی ویوچی بصورت نیم دائره درحواشی سرحدات شمال وغرب وجنوب دورزده اسباب اختناق یونانی های باختری شدوا گر واضح تر گفته شود باید ببینیم که اسکائی کوشان- پارت -پهلو اچهار شعبه یادو عناصر مذکور بکجاها رسیده بودند.

اسکائی ها :- اسکائی هاپیش قر اولان سیتی- یوچی- یا- کوشانی که چندی قبل تحت عنوان (ظهور اسکائی ها وبحران امپراطوری باختر) ذ کری از ایشان رفت چون بواسطهٔ ایستاد گی مهرداد اول پارتی بهطرف غرب رفته نتوا نستند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 627 of 1362

بجنوب سرازیر شده درسیستان منتشر شدند وازامتزاج آنهابایارت‌ها،پهلواها بمیان آمد که با «ودوس» درسیستان وقندهار اساس سلطنت جد یدرا گذ اشتند وقسمت مهم اسکائی‌ها بیشتربطرف جنوب‌در حرکت افتاده ازراه درهٔ بولان به حوزهٔ اندوس (سند) منتشر گردیدندوها لندسدی بقایای دولت یونان وباختر جنوب هندوکوه یعنی سلطنت کاپیساوکابل‌را که بطرف غرب رودسندبود از سلطنت امرای ایشان در ساکالاوتا کربلا که بجانب شرق آن وجود داشت جدانمودندودر نیمهٔ دوم قرن اول «ق م» باعروج اسکائی طبعاً امرای دولت یونان وباختری مشرف برسقوط شدند بنظر «ریسن» آخرین اولادهٔ «ایوتیدم» درزمان ازس اول اسکائی (۵۸ ق م) سقوط نمود وبانگارش «والهدو یوسن» تا کربلا درحوالی ۸۰ «ق م» سقوط کرد بهرحال مقصدما دراینجا عبارت ازارائه نمودن این مسئله است که خطهٔ اول ازطرف جنوب شروع شده وبدست اسکائی‌ها آخرین عناصر امرای دولت یونان وباختری درپنجاب شرقی ازمیان برداشته شد.

پارت‌ها:- موضوع پارت‌ها ووقایع مربوطهٔ موسس سلطنت ایشان ار ساس بلخی تمام درفصل مخصوص آنهامندرج است. آنچه اینجاقابل تذکار ش است این است که علت فرود آمدن اسکائی‌هادر «ساکاستانا» یعنی سیستان ایشان شدند زیراراه غرب‌را بهروی ایشان بستند، اگرچه در جنگ های اسکائی وپارت، اخیر الذکر دراوائل تلفات زیادداد ودونفر شاهان ایشان فرهاتس دوم در ۱۲۸ و «ارتبان» در ۱۲۳ «ق م» تلف شد اما مهرداد اول‌ودوم که بین «۱۷۱ ۱۳۶» و(۸۸-۱۲۳) «ق م» سلطنت داشتندانتقام خویشاوندان خودرا گرفته ولایت اری‌وقسمتی ازبکتر یان‌راتا حوالی میمنهٔ فعلی درشمال وحاشیهٔ غربی سیستان (سبزوار، فراه‌وغیره) رادرغرب، اراکوزی یعنی حوزهٔ ارغنداب‌رادرجنوب‌غرب وحتی گندهارارادرشرق نیز اشغال کردند. یعنی بطور نیم دائره ازطرف غرب پیش آمده تایك حصهٔ حاشیهٔ شمالی وجنوبی رانیزمتصرف شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 628 of 1362

وبا اسکائی های مقیم این نقاط مخلوط گردیدند تا اینکه حملهٔ مدهش «سیتی» که ممکن عبارت از ورود قبائل یوچی باشد قوای ایشان را ضعیف ساخته نائب الحکومه های ایشان «موگا» یا «موئس» در پنجاب و «ونونس» در سیستان و قندهار اعلان استقلال نمودند پس در موقعیکه نفوذ دولت یونان و باختری در کاپیسا کابل گندهار امحدود شده بود پارت ها هم بصورت مستقیم و غیر مستقیم پیش آمدند و مخصوصاً پهلواها که عبارت از پارت های مستقل سیستان و قندهار میباشد در سقوط نفوذ دولت یونان و باختری در جنوب هندو کوه و حتی در متصرفات هندی دولت باختری دخالت زیاد نمودند.

پهلوا: این پهلواها در حقیقت طوریکه بالا گفتیم عبارت از پارت ها میباشند اما چون بعد از ضعف دولت اخیر الذکر ونونس نامی در سیستان و قندهار سلطنت مستقلی تشکیل داد و از روی عرق هم با اسکائی ها خیلی مخلوط میباشند برای تسهیل موضوع ایشان را پهلوا می نامند وقتیکه ایشان از پارت ها مجزی شدند طبیعی بعلاوه سیستان و فراه در اراضی شرقی قندهار گفته بطرف وادی کابل هم نفوذ پیدا نمودند. و آخر «گندوفارس» یکی از شاهان معروف ایشان درهٔ کابل را متصرف شده و سلطهٔ یونانی های باختری را در کاپیسا خاتمه داد. تا گفته نماند که وقایع مقابلهٔ گندوفارس و هرمایوس مجهول است یعنی صراحتاً در این موضوع سندی در دست نیست اما از روی وضعیت مسکوکات عجیب آخرین شاه یونان و باختری درهٔ کابل مورخین اکثراً چنین حدث میزنند که قبل از اینکه کوشانی ها برسند درهٔ کابل مدت بدست پهلواها بود. قرار تاریخ تقریبی که برای «هرمایوس» و «گندوفارس» در اواخر قرن اول ق م و اوائل قرن اول مسیحی معین میکنند معلوم میشود که هر دو معاصر هم اند و باید هرمایوس در اواخر نیمهٔ اول قرن اول ق م حین ورود گندوفارس وفات و یا سقوط نموده باشد در این وقت «کجولا کدفیزس» رئیس کوشانی ظهور کرده و از قرار مسکوکات (کجولا کدفیزس) اولین شاه کوشانی که تفصیل آن در فصل کوشان تحت عنوان شاه اخیر الذکر داده شده چنین نتیجه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 629 of 1362

میگیرند که یونانی های کابل بدست پهلواها سقوط نموده ومتعاقباً کوشانی‌ها جای ایشان را گرفته اند.

سیتی‌ها یا یوچی‌ها: چون اسم «سیتی» در مورد قبائل اسکائی و کوشانی استعمال میشود و کوشانی شاخهٔ ازقبایل یوچی است بایدبصورت عمومی قبایلی را که بعد ازاسکائی ها درباختر ریخته‌اند «یوچی» بنامیم. یوچی‌ها جای اسکائی ها را درشمال هندو کش گرفته‌وایشان رابه نزول درسیستان مجبور کردند. در زمانیکه یونانی ها در جنوب هندو کوه محدود شده بودند یوچی ها با تقسیمات پنجگانهٔ قبایل خود در شمال کوه مذکور آمریت داشتند تا اینکه قبیلهٔ کوشان بر سائر قبایل تفوق حاصل نموده و «کجولو کدفیزس» رئیس ایشان بنای سلطنت را گذاشت. مشارالیه در حوالی (۳۰ق م) بجنوب هندو کوه فرود آمده سلطنت یونانی ها را خاتمه داد یادقیق تربگوئیم سلطنت هرمایوس را که گندو فارس پهلوا خاتمه داده بود اشغال نموده به‌تقلید آخرین شاه یونان وباختری که بنام آخرین پادشاه یونانی کابل هم شهرت دارد شروع به ضرب مسکوکات نمود.

پس بانفصیل مختصری که درقسمت عمومیات داده شده سلطنت یونانی وباختری درجنوب هندو کوه (کابل) از چهارطرف طرف تهدید واقع شد: ازشمال کوشانی‌ها ازجانب غرب پارت ها و ازطرف جنوب غرب پهلواها و ازجانب جنوب شرق اسکائی ها پیش آمده میرفتند تااسباب سقوط ایشان رافراهم نمودند.

دامنهٔ سلطنت یونان وباختری درهند: ازاول فصل تااینجاوقت بوقت شرح دادیم که چطور پادشاهان یونان وباختری درخاک هندپیش رفته و متصرفاتی برای خود درانجا بمیان آوردند. این اقدامات باراول ازطرف ایوتیدم شروع شده ودامنهٔ آن درعصر سلطنت دمتریوس اول وسعت یافت و اپولودوت و مناندر برادروزنزال پادشاه آریانا تامر کز سلطنت موریا ها یعنی تا «پتالی پوترا»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 630 of 1362

درسواحل گنگـا نفوذ و آمریت خود را وسعت دادند. بعداز وفات دمتریوس وروی کار آمدن ایو کراتید و تشکیل سو مین سلطنت مستقل یونان و باختری اراضی متصرفی هندی بدست احفاد وژنرال های دمتریوس باقی ماند.

مناندر پادشاه یونان وباختری درهند: بعد از کشته شدن دمتریوس اول و وفات برادرش اپولودوت ومراجعت ایو کراتید از سرحدات شرقی اراضی متصرفی هند بدست متقدر وتوانای مناندر باقی ماند. تااین زمان مناندر عنوان شاهی اختیار نکرده بود لیکن قشون یونان و باختری که تحت اوامر او بود بخوشی او را پادشاه انتخاب کردند. مشار الیه با «اگاتوکلیا» دختر دمتریوس با اپولودوت ازدواج نمود. سلطنت مناندر در هند بطرف شرق تا «ماتورا» وبطرف غرب تا «باریگازا» (بروچ) انبساط داشت. پایتخت مناندر شهر «سا گالا» بین راوی وچناب عبارت از «سیالکوت» میباشد. مناندر معاصر پوشیامیتر Pushyamitral پادشاه دودمان «سونگا» است بااو جنگ ها کرد ومو قعی موسوم به ساکنا Sakita را از او گرفته است. مناندر در ادارهٔ امور مملکت داری کارهای مهمی رابه باختری ها سپرده و به نیروی فکر زعماوقوهٔ شمشیر مردان آریائی سلطنت یونان وباختری خودرا درهند تقویت بخشیده بود.

مناندر اوبیائی چون درامور مملکت داری مستقیماً بامحیط و مردمان هندی تماس داشت از سائر پادشاهان یونان وباختری بیشتر عرف وعادات ولباس وقوانین وحیات اجتماعی هندی را مراعات میکرد. لباس هندی می پوشید باحکما وعلمای هندی مذاکره میکرد تمایل او درین راه باندازه ئی بود که بعضی ها ازروی بعضی علایم بعضی مسکوکات او او را پیرو ودیانت بودائی بشمار آورده اند. درمیان شاهان یونان وباختری که در هند سلطنت کرده اند مناندر ازهمه معروف تر است اقندار او از نقطهٔ نظر روح عسکری، لیاقت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 631 of 1362

فهم، مروت اورا پادشاه معروفی ساخته بود تا او حیات داشت اسکائی ها از تا کزیلا وماتورا به قلمرو او داخل شده نتوانستند. اولنسن درباره او می نویسد (۱) «منائدر آخرین پادشاه بزرگ باختر و تنها پادشاه یونانی است که بعد از عبور هندوکش قابلیت اداری بخرج داد. منائدر جانشین لائق اجداد خویش ایوتیدم وایوکراتید بوده وصیت شهرت او در غرب صفحات کتب یونان و رومن را پر کرده است. «ماخذ شرقی مخصوصاً هندی از او خیلی ها صحبت کرده ودرزبان «پالی» به اسم «میلیندا» Milinda شهرت یافته ومخصوصاً مذاکرات او با حکیم بودائی ناگاسنا Nagasena تحت عنوان «سوالات میلیندا» معروف است. بعضی ها همین مذاکرات وعلامه «دهرمه چکره» (dharma-chakra) (یعنی عراده قانون بودائی) راروی مسکوکات او دلیل آورده وبر بودائی شدن او نظر به مید هند وسند مسلمی در دست نیست که درین باره حکم قطعی کنند.

زیرا علامه عرادهٔ قانون بودائی راازان جهت روی مسکوکات خود بضرب رسانیده که اکثر رعیت قلمرو او بودائی بودند معذالك منابع هندی در اواخر عمراورا «ارهات» یعنی یکنفر عالم متبحر بودائی لقب داده بودند.

راجع به آخر عمر منائدر، پلوتارك اشاره کرده میگوید «منائدر نامی که باعدالت درمیان باختری ها سلطنت نموده بود در میدان جنگ کشته شد» منابع هندراجع به کشته شدن او درمیدان جنگ چیزی نمیگویدامامسئله واضح معلوم میشود که درتقسیم خاکستر او نزاع واقع شده وآخر مانند «بوداه» و «آشوکا» خاکستر اورا به نقاط مختلف تقسیم کرده اند. «راولنسن» به منائدر اشاره کرده می نویسد :

«سرباز مقدس باختر که به عدالت وحسن اداره ونبوغ عسکری ومعلومات درمسایل دینی شهرت داشت بدین منوال از میان رفت.»

---

(۱) بنا کتر یا تالف «راولنسن»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 632 of 1362

تصویر (۱۳) مقابل صفحه (۸۲)



منانذر ژنرال معروف دمتریوس پادشاه یونانو باختری که در فتوحات هندسهم زیاد داشت وازمقام ساکولا (سیالکوت) بر خاك های مفتوحهٔ هند امارت کرده است . مشاالیه در اوپیان تواد شده ومزا کرات اوباحکیم بودائی «نگاسنا» خیلی اسباب شهرت اوشده است . (صفحات ۸۰ وبعد ملاحظه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 633 of 1362

تصویر (۱٤) مقابل صفحه (۸۳)



هرمایوس آخرین پادشاه یونانو باختری که در علاقه کاپیسا و کابل در حوالی بین ۴۵ - ۲۰ ق م سلطنت کرده است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 634 of 1362

مسکوکات مناندر: مسکوکات مناندر از حوالی کابل گرفته بطرف شرق آریانا تا اندوس ودرماورای آن تا «ماتورا» پیدا شده و میشود وبه نمونه های مختلف سکه زده است نمونهٔ عادی مسکوکات او آنست که در یک روی آن «اتنا» Athena دیده میشود وعلامهٔ رعد را در دست گرفته. در مسکوکات خود کلهٔ فیل، کله گاو، وشتر بخدی همه را استعمال کرده است.

راولنسن میگوید که بیشتر در مسکوکات خود هیکل رب النوع پالاس Palas را استعمال نموده ولی گمان میکنم آنچه را که او «پالاس» تعبیر کرده همان «اتنا» باشد که «نارن» در مسکوکات مناندر نسبت داده است. چون مناندر اصلاً از ژنرال های دمتریوس پادشاه آریانا بود در مسکوکات خود مخصوصاً در آنهائیکه سر فیل نقش دارد از او تقلید زیاد نموده. در بعضی مسکوکات او علامهٔ «دهرمه چکره» یعنی عراده وعلامهٔ ممیزه قانونی بودائی ثبت است، این مسکوکات را بیشتر برای خوشی خاطر کسانی بضرب رسانیده بود که در قلمرو او پیرو آئین بودائی بودند.

مناندر در مسکوکات برای خود دو لقب اختیار کرده بود یکی «دیکایوس» یعنی «عادل» ودیگر «سوتر» یعنی «منجی» لقب دومی در مسکوکات بیشتر عمومیت دارد واولی نادر است.

توسعهٔ تجارت: در عصر امارت مناندر روابط تجارتی اراضی مفتوحه هندی با خاک های آریانا انبساط یافته بود. بندر «بار یگازا» در عصر او رونق زیاد داشت وبزرگترین بندری بود که مال التجارهٔ هند وغرب در آنجا تبادله میشد. اموال زیاد از خاک های متصرفی هندی از راه بندر مذکور وبحیرهٔ احمر عازم مصر و از طریق خلیج فارس رهسپار بابل میشد. مال التجارهٔ زیادی که از طرف شرق وغرب می آمد ار سواحل جدوزیا عبور میکرد و حصهٔ به بندر «پتالنه» Patalene در جدوزیا پایان میشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 635 of 1362

جانشیان مناندر: بعد از وفات مناندر (حوالی ۱۴۵ - ۱۵۰ ق م) پسرش «استراتو»ی اول بر تخت جلوس نمود اما چون هنوز کوچك بود مادرش ملکه اگاتو کلیا» نیابت او را نموده و به نام خود هم سکه زده است. استراتوی اول آخرین پادشاه یونان و باختری است که در «ماتورا» سلطنت کرده است و از این معلوم میشود که ماتورا تا ۱۰۰ یا ۹۰ ق م بدست پادشاهان یونان و باختری اداره میشد.

بعد از استراتو از دو پادشاه دیگر «هی پوستراتوس» Hippostratus و نیسیاس Nicias نام می برند ولی معلومات زیادی راجع به آنها در دست نیست و معلوم میشود که اسکائی ها ئی که در باختر به سلطنت یونان و باختری خاتمه دادند و بعد به نام پهلوا که از عناصر محفوظ «ساك و پارت» بمیان آمد در سقوط سلطنت هرمایوس در کاپیسا و کابل ذی دخل گردیدند به سلطنت آخرین اخفاد پادشاهان یونان و باختری در هند هم بمناصفهٔ اول قرن اول ق م خاتمه دادند. به این ترتیب بعد از تقریباً دو نیم صد سال سلطهٔ دولت یونان و باختری به تدریج اول از شمال هندوکش و بعد از جنوب آن و بالاخره از قلمرو متصرفی هندی از میان رفت. قرار تذکار تارن تا جائیکه از ماخذ ادبی و شهادت مسکوکات معلوم میشود روی هم رفته از دیودوت موسس سلطنت یونان و باختری تا «نیسیاس» تقریباً ۳۶ پادشاه و یك ملکه به سلطنت رسیده است. درین عرصهٔ دو نیم قرن تهذیب، اخلاق، صنعت و دیگر مظاهر مدنیت و تهذیب باختری آریانی به پیمانهٔ زیاد در هند انبساط یافت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 636 of 1362

حیات اجتماعی و تهذیبی

فتوحات اسکندر در شرق و منجمله در آریانا که شرح آن در جلد اول گذشت تکانی در نظام قدیم حیات و اجتماع آسیای قریب و میانه تولید نمود و با این جنبش سواحل «مدی ترانه» با «قلب آسیا» تماس و تعلقات تهذیبی حاصل کرد. با فتوحات اسکندر در شرق دروازهٔ این تعلقات باز شد و در دورهٔ زمام داری شاهان مستقل یونان و باختری و کوشانی های بزرگ انبساط یافت. دورهٔ دوقرنهٔ سلطنت شاهان مستقل یونان و باختری که از (۲۵۰) ق م تا حوالی شروع عهد مسیح دوام نموده است یکی از دوره هائی است که مطالعهٔ حیات اجتماع و پهلوهای مختلف زندگانی تهذیبی با وجود تاریکی های زیاد قابل منتهای دقت و توجه است زیرا درین دوقرن مبادی تهذیب قدیم «ویدی» و «اوستائی» آریانا با مفکوره های جدید یونانی و هندی مخلوط شده و از اختلاط آنها در زمینهٔ دیانت، صنعت، معماری، ادب، زبان، رسم الخط و دیگر مظاهر زندگانی مادی و معنوی پارهٔ تحولاتی بعمل آمده است. اگرچه موضوع تا اندازه ئی تاریك و مدارك هم طور دلخواه در دست نیست معذلك نظر به اهمیت تحولات مذکور و تاثیراتی که در زندگانی تهذیبی دوره های مابعد تاریخ مملکت ما وارد نموده باید تا اندازهٔ امکان در بن فصل که جای آن است مطالعه شود.

تشکیلات حیات اجتماعی و رنگ تهذیبی آریانا قبل از آغاز لشکر کشی های اسکندر در شرق در خطوط عمومی خود تقریباً بشکل دورهٔ اوستائی است. فتوحات اسکندر و مقابله های شدید و بادوام چندین ساله تکانی در نظام قدیم حیات اجتماعی ما وارد نمود و قات اسکندر و جنگ های ژنرال های او بر سرخاك های مفتوحه و دخول موریا ها از هند به اراضی شرقی جنوب هندوکش، افکار نواز شرق و غرب وارد نموده رفت ولی هنوز وقت مساعد نشده بود که از تصادم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 637 of 1362

مبادی تهذیب قدیم آریانا و مفکوره‌های جدید نازه‌وارد داراه و رسم نوی بمیان آید تااینکه در ۲۵۰ ق م « دیودوت » استقلال باختر را اعلان نمود و « ایوتیدم » موفق شد کماین استقلال را به رسمیت بادولت سلوسی یونانی شام بقبولاند و نفوذ موریاها را از علاقه های شرقی هندو کش جنوبی سقوط دهد و دورهٔ امنیت باد وامی را افتتاح کند . دوقرن سلطنت یونان وباختری بعداز یك سلسله جنگ ها کافکار شرق وغرب را بهم تماس مستقیم داد دوره‌ایست که طبعاً باید چیزهای نوی به جامعه تقدیم کند . انتشار دیانت بودائی درست درهمین عصر ازطرف هندعامل دیگری بود که روح هندی را با مفکوره های حیاتی وصنعتی یونانی درخاك آریانا مقابل ساخت. این چیزها بصورت نتایج جنگ‌ها داخل کشورها شده و با اختلاط و تحلیل آن با مبادی حیات مدنی قدیم مملکت تهذیب جدیدی بمیان آمد که آنرا بنام تهذیب « یونان وباختری » یادمیکنند ومظاهر مختلف آنرا حتی الامکان دراینجا مطالعه میکنیم :

کیش و آئین: درجلد اول این سلسله تاریخ درفصول « ویدی » و « اوستائی » شرح دادیم که باختر مهد ظهور معتقدات قدیم آریائی بوده وباوجودیکه هنوز مراحل قبلا لتاریخی عقاید آریائی در افغانستان به علت عدم حفریات لازمه روشن نشده باتفصیلی که درجلد اول دادیم آئین آریائی پیش ازشروع مهاجرت ازباختر آنقدر شکل وصورت گرفته بود که میان دودوره تاریخ قدیم « ویدی » و « اوستائی » شباهت‌هائی باقی ماند . آئین اوستائی که جای معتقدات « ویدی » را اول درشمال هندو کش وبعد درتمام کشور گرفت مدت مدیدی دوام کرد. هخامنشی‌ها بانجاوزات خود بخاك‌های آریانا آنرا قبول کرده وبه خاك‌های فارس رواج دادند. حین فتوحات اسکندر دیانت آریانا اوستائی بود . اسکندر اگردر امحای آنهم کوشیده باشد آنرا از بین برده نتوانست، طبیعی به مراتب زیادضعیف شدوعلت ضعف آنهم نه تنها اقدامات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 638 of 1362

عسکری و جنگی ما بلکه ورود افکار تازه بود که از غرب با یونانی ها و منعکساً از طرف شرق از جانب هند با مبلغین « اشو کا » انتشار یافت. به این ترتیب مطالعه آئین و عقیدهٔ آریانا درین دوقرن مشتمل بر سه سنخ افکار و سه دسته ارباب‌النواع است: محلی، یونانی، بودائی که در ذیل به مطالعه آن می‌پردازیم واول عوامل تازه وارد را مطالعه میکنیم:

ارباب‌النواع میتولوژی یونانی: گفتیم که فتوحات اسکندر راه شرق را برای افکار غربی باز کرد، با اسکندر وقشون او اشخاص صنعت گر، مؤرخ، ادیب، روحانی، موسیقی‌نواز، وغیره همراه بود وهریك در زمینه ئی افکار نوی باخود داشت. بااینها ظهور افکار جدید شروع وبایونانی هائی که در کشورها ماندند دوام وانبساط یافت.

یونانی هائی که اسکندر در اسکندریه های آریانا متوطن ساخته بود واز آغاز دورهٔ سلطنت مستقل شاهان یونان وباختری رابطهٔ آنها بیش از بیش از یونان قطع شده بود، اجزو باشندگان این خاك شدند وباد وام دوصد سالهٔ این دولت مستقل واستقرار وتوطن وازدواج بااهالی آریانا منحل گردیدند. این‌ها چه زن وچه مرد افکار ومعتقدات یونانی را درمیان توده پراگنده ساختند وبه‌این طریق قصه‌های میتولوژی یونانی ونام‌ها وداستان های ارباب النواع ایشان درمیان عوام منتشر گردید، پادشاهان یونان وباختری بامسکوکات خود اسما واشکال ارباب‌النواع حامی خاندان خودرا طوری در میان مردم پراگنده کردند که هر کس بانام وتصویر آنها آشنا شد. صنعت کاران یونانی ویونانی های باختری شده واستادان خود آریانا ازراه هیکل‌تراشی و نقاشی ودیگر مظاهر بدیع صنایع نفیسه در انتشار این مفکوره های جدید سهم بارز گرفتند ویا دشاهان یونان وباختری و جانشینان ایشان اسکائی ها ومخصوصاً سلاطین مقتدر کوشان بنوبهٔ خود درین راه خدمات شایان کردند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 639 of 1362

قراریکه مدال های گچی مکشوفهٔ بگرام نشان میدهد زیبا ترین صحنه های میتولوژی یونانی را شاهان باذوق باختر از کارخانه‌های هیکل‌تراشی سواحل شرقی مدی ترانه برای زینت سالون های قصور شاهی باختر و کاپیسا وارد میکردند واین شاهکار ها که نمایندهٔ صاف ترین سبك صنعتی یونانی میباشد بانفاست خودموضوعات اسطوره‌ها رادرانظار جلوه گر میساخت وداستان‌های آنرادرذهن اهل‌ذوق وخبرت کشور داخل میکرد .

پس به‌این ترتیب زمینه‌ازهرر هگذرمساعدشده‌بود که در دورهٔ سلطنت شاهان مستقل یونان وباختری یعنی‌در دوقرن پیش‌از عهدمسیح افکار جدید مخصوصاً موضوعات‌قصص واساطیریونانی‌درمیان عموم‌طبقات‌وخوب تردر میان اهل‌ذوق وقریحه ودربارواهل‌فن وهنرپیشه‌وصنعت کاران منتشر گردد .

قرار یکه مسکوکات ودیگر آثار صنعتی شهادت میدهد اعضای اولین خاندان سلطنتی یونان وباختری دیودوت اول و دوم پدر وپسر روی مسکوکات خودزوس پروماکوس «ZeuscPromachos» را به ضرب رسانیده‌اند. هلیوکلس آخرین‌پادشاه یونان‌وباختری که‌درشمال‌هندوکش سلطنت نموده هم این کار را کرده، زوس درحالیکه بالای تخت نشسته روی بعضی سکه‌های «ایوکراتید»موسس سومین‌خانواده سلطنتی یونان وباختری دیده‌میشود. تصویر «ایولون Apollon» ربالنوع طوفان وطبابت‌واد بیات وصنعت روی اکثرمسکوکات «ایوکراتید»و«ایولودوت»نقش است‌اعضای دومین خانوادهٔ سلطنتی یونان و باختری ایوتیدم و پسرش دمتریوس تصویر هرکول را در مسکوکات خود بر سایر ارباب النواع ترجیح میداده‌اند . این رب‌النوع حامی خاندان آنها بود و نسبت به تمام ارباب النواع میتولوژی یونانی بیشتردرباخترصاحب شخصیت‌ومقام‌شده‌بودروی‌جام‌نقره‌ئی که ازبدخشان‌بدست‌آمده ودر«بریتش‌موزیم»محفوظ است‌تصویر اوو«دیونیزوس»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 640 of 1362

رب‌النوع شراب وانگور نقش میباشد. «دیونیزوس» درخاك‌های آریانا شهرت و عمومیت زیاد داشت. داستان های پیش از اسکندر او را فاتح شرق دانسته ومخصوصاً در کوه‌یا به‌های آریانا خاطرات اورا بیشتر نسبت میدهند بعضی‌ها حتی به‌این خیال‌اند که «دیونیزوس» اصلا (دیونیسهٔ) یعنی رب‌النوع شهر «نیسهٔ» یا بگرام فعلی بوده (۱) بهرحال اصلیت ارباب‌النواع میتولوژی یونانی موضوعی است جداگانه که اینجا بدان کاری ندار یم وفقط نام ونشان ودخالت آنهارا درحیات اجتماعی آریانا در دوقرن اول ق‌م مطالعه میکنیم «دیونیزوس» درشمال وجنوب هندوکش در «کاپیسا» و «نگاراهارا» (ننگرهار) وباختر وبدخشان و سغدیان معروف وازخود پیروانی داشت. «ترءور» شهرت زیاد او را دیده واظهار میکند: «احتمال دارد که کدام رب‌النوع محلی که اسم اورانمی شناسیم وصورت پرستش او با دیونیزوس یکجا شده و او را اینقدر معروف ساخته باشد صورت او درقاب نقره‌ئی بدخشان نقش است «اگاتو کلس» اوراحامی خود انتخاب کرده وبشکل جوانی که تاجی ازشاخهٔ سبز تاك به دور سرداشت در روی سکه وصورت پلنگی را دربشت سکهٔ خودبضرب رسانیده‌بود. دو صدسال بعد «ایواونیوس دوتیان Apollonius de Tyane درعلاقه‌با رو یا میزا دی‌روی کوهی معبد «دیونیزوس» رادیده‌وقرار یکه شرح میدهداطراف معبدرا درختانی گرفته بود که‌خود دیونیزوس غرس کرده وشاخ‌های تاك وعشقه‌پیچان به آنها بالاشده‌بود. درزیرشاخسار درختان مجسمهٔ رب‌النوع را ازسنگ سفید به شکل جوان هندی ساخته بودند.» (۲)

تعین کوه ومحل معبد «دیونیزوس» در جنوب هندوکش تحقیقات بیشتر میخواهد اینجا به‌استناد معلومات فوق وشواهدی که از حفریات بگرام پیداشده

(۱) مدام «تیله کوك» درین زمینه پیشنهادات مبسوط ومدللی دارد که ازانجمله یکی همین است.
(۲) ترجمه‌ازروی خلاصه‌انطالوی کتاب «صنعت یونان وباختری» تالیف ترءور C. Trever

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 641 of 1362

وپارهٔ معلوماتی که «کورتیوس» و«استرابو» و«جوستن» راجع به موقعیت تقریبی شهر نیساNysa میدهند بدون شبهه و تردید گفته میتوانیم که«دیونیزوس» درجنوب هندو کش از«کاپیسا»و«نگاراهارا»یعنی از کوهستان و کوهدامن وپنجشیر گرفته تانجرو وتگو ولغمان وهده و نورستان شهرت زیاد داشته ودرین علاقه‌ها دارای پیروانی بود. شهر «نیسا»را که بعضی‌ها «دیونی‌زوپولیس» یعنی شهر «دیونیزوس»پنداشته‌اند برخی عبارت از«بگرام» وعده عبارت از«هده» میداند وچون بگرام درمیان «تاکستان»بزرگ کوهستان و کوهدامن افتاده وتصویر فلزی«دیونیزوس» هم ازحفریات آنجاپیداشده بود مساعد تراست که «شهردیونیزوس»یعنی‌شهر رب‌النوع شراب وانگور بوده باشد. (۱)

پرستش «دیونیزوس» ازحصص شرقی آریانا به‌هندهم سرایت کرده بود. «مگاستنس» سفیر سلوسی‌ها به‌دربار «موریا»میگوید که در هند «پرستش «دیونیزوس» در کوهاو پرستش «هرکول» درجلگه‌ها رواج داشت.

«هرکول» پسر ژوپی تر معروفترین پهلوان میتولوژی یونانی از سائر ارباب انواع بیشتر دردوطرف هندو کش معروف شده‌بود. وقراریکه پیشتر اشاره کردیم «ایوتیدم» موسس دومین خانوادهٔ سلطنتی یونان وباختری واحفاداو تصویراورا درمسکوکات خودنقش میکردندهمین قسم‌نیکه Nike ،مدوز Meduse وغیره‌هم کوبیش بامسکوکات سلاطین یونان‌وباختری وامرای‌ایشان که حق ضرب‌سکه درداخل کشور واراضی متصرفی هندی داشتند، مشهور شده بودند یونانی ها همان طوریکه خودشان در میان اهالی آریانا حل شده میرفتند اسطوره‌های میتولوژی آنهاهم‌به‌تدریج باداستان‌ها وقصص‌قدیم ویدی واوستائی مملکت ماحل ومزج میشد. بعضی‌های آنهاتحت اثر ارباب انواع قدیم محلی

(۱) درباب اینکه «دیونیزو پولیس» راهده‌هم تعبیر کرده‌اند نوته G کتاب (هندقدیم وتهاجم آن‌ذریعه اسکندر کبیر) تالیف مکدونالد کرندل طبع جدید ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 642 of 1362

باختر می آمدند و بعضی های شان مقام مساوی با ارباب انواع مملکت ما پیدا میکردند، صحنه‌های پهلوانی‌ها تغیر کرده میرفت و این موضوع را بعدتر در نتیجهٔ تاثیرات ارباب انواع محلی باختر مطالعه خواهیم نمود و اینجا مثال قصه های «زوس» و «پرومته» رامی آریم که داستان بندی شدن اورا به یکی از مغاره های «قفقاز هندی» یعنی هندو کش نسبت میدادند.

انبساط افکار وفلسفهٔ بودائی: بهمین منوال درست درهمین وقت وزمان از جانب شرق ازدیار هند هم پارهٔ مفکوره های نوباصر یحتر بگوئیم کیش و آئین بالکل جدیدی بامبا دی فلسفه و طرز معیشت و اخلاق خود وارد آریانا گردید. این مفکورهٔ نوعبارت از آئین بودائی و فلسفهٔ آنست که درحصهٔ دوم فصل پنجم جلداول این سلسله تاریخ آغاز انتشار آنرا ذریعهٔ مبلغین اعزامی «آشوکا» شاه موریا شرح دادیم و درین فصل ملاحظه میکنیم که در دورهٔ سلطنت شاهان مستقل یونان وباختری تا کدام اندازه وتا کجا هاپیشرفت توانست وسیاست پادشاهان مملکت مادرین زمان درمقابل آئین جدید ازچه قرار بود.

آئین بودائی در اواسط قرن سوم ق م یعنی زمانیکه تازه دولت مستقل یونان و باختری تاسیس شده بوداز سرحدات شرقی آریانا گذشته وچون علاقه جنوب هندو کش تحت اداره موریاهابود درآنجابه آسانی منتشر شد بناء علیه حینی که «دیودوت» اول ودوم و «ایوتیدم» درصفحات شمال هندو کش سلطنت میکردند آئین بودائی ازسرحدات شرقی بطرف گندهارا و کابل و کاپیسا پیش می آمد وقرارمطالعات موسیو «فوشه» (۱) نیم قرن بعد یعنی دراوائل قرن دوم ق م که مصادف به آخر سلطنت «ایوتیدم» شودبه باختر رسیده است. اینرا بانت ازطرف شرق ازخاکهای هندبا خود یك سلسله افکار، قصه

(۱) صنعت گریك وبودیك گندهارا تالیف موسیو الفردفوشه جلد دوم صفحهٔ ۴۰۷

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 643 of 1362

داستان 'میتولوژی وارد نمودو نسبت به‌افکار غربی یونانی بیشتروعمیق‌تر در روحیات باشند گان آریانا ریشه دوانیدچون عصرترقی‌دین‌بودائی درافغانستان قدیم مخصوص دورهٔ کوشانی‌های‌بزرگ است‌لذاشرح‌وبسط عروج آنرابه آن فصل میگذاریم واینجادر اطراف مقدمات ورود آن واستقبال شاهان مستقل یونان وباختری بیشتر متوجه میشویم . آئین بودائی‌درحصص شرقی آریانادر کشمیرو «پاراشا پورا»(پشاور) پوشکالاواتی (چهارصده) و گندهارا بسرعت انتشار یافت.نگاراهارا (ننگرهار) لمپاکا (لغمان، تگوونجرو)و کابل‌و کاپیساهم بزودی‌آنرا پذیرفت وازروی استوپه‌های بزرگ اشوکا که‌درهده و کاپیسا آبادشده‌بود معلوم میشود که در عصروزما مداری همین پادشاه موریا که‌هیئت های مبلغین رااعزام نموده‌بود این‌علاقه‌ها آئین نورا قبول نموده بودند . بعبارت دیگر قبل‌از ینکه « ایوتیدم » موسس دومین خاندان سلطنتی یونان وباختری به‌جنوب هندوکش فرود آید وعلاقه کابل راازدست آخرین‌امیرموریا «سوفاگازنوس» که بعضی‌ها اوراازاهل کابل میدانند بیرون کشد دیانت بودائی‌دامنه های‌شرقی‌جنوب‌هندوکش‌رافرا گرفته بود واقدامات «ایو تیدم » در راه وحدت خاک های دو طرفه هندوکش زمینهٔ انتشار آئین نورا بطرف شمال مساعدتر ساخت وبه همین ملاحظه است که‌در آخر دوره سلطنت ایوتیدم دین بودائی به باختر رسیدویکی‌از راهای انتشارآن بلاشبهه‌از کاپیسا به‌بعددره غوربند 'بامیان'اغربات ' سوخته چنار دندان‌شکن' هیبک‌وخلم‌میباشدوبدون‌شبهه ازسائردره های هندوکش‌هم‌مبلغین وراهبین‌خودرابه ماورای جبال به‌حاشیهٔ صفحات هموار باختر رسانیده‌اند .

چون « ایو تیدم » موسس دومین خانواده شاهی یونان وباختری اولین پادشاه مقتدر باختراست که استقلال آریانارا بر«انیتوکوش» سوم سلوسی قبولانید و نفوذ موریاها را از جنوب هندوکش شرقی برانداخت وخاک های

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 644 of 1362

آریانا راشکل وحدت بخشید واساس فتوحات‌واستعمار هندرا گذاشت بنابر ملا حظات اداری و سیاسی ونقشهٔ فتوحاتی که بطرف هند طرح کرده بود پیش خودو دولت خود مانعی بران انتشار دین‌بو دائی نمید ید. بلکه برعکس رضائیت به‌تعمیم‌و انتشار آنرا یکی‌از وسایل جلب قلوب اهالی ماورای شرق اندوس میدانست .طبیعی‌خود شاه وار کان دولت آریانا هنوز به آئین نو نه گرائیده بودند و این کاروانا « هر مـا یـوس » آخرین پـا دشاه یونـان و بـا ختر ی کـا بل هیچگـدا م نکر د نـد جز بعضی از ا مرای ایشا ن که در پنجات وظیفه دار ادارهٔ اراضی مفتوحه بودند مانند «منا ندر » معذلك مانع انتشا ر دین بودائی نبودند بلکه از نقطهٔ نظر سیاست ونقشهٔ فتو حاتی که بطرف هند طرح کر ده بودند بعض اوقات لباس ومخصو صاً کـلا ه بشکل هندی‌می پوشیدندمانند«دمتریوس» پسرایوتیدم پادشاه‌باختر که درمـسکو کات کلاهی‌بشکل سرفیل به‌سر کرده وملقب‌به «فاتح هند» میباشد .

پس‌به این ترتیب‌دورهٔ‌دوصدسالهٔ زمامداری شاهان مستقل‌یونان وباختری را که‌از حو الی (۲۵۰ ق‌م) تاتردیکی های عهد مسیح دوام نموده است دورهٔ انتشار غیررسمی آئین‌بودائی درآریانا میتوان خواند وبدون اینکه پادشاهان کشور رسماًخود داخل این دین شوند یارسماًبرای تعمیم آن مردم راتشویق کنند تودهٔ از ان استقبال نموده وباآزادی کـه‌دولت یونان وباختری درین مسئله قایل شده بود دین بودائی درنصف شرقی آریانا درعلاقه های شمال و جنوب هندو کش همه‌جا ریشه‌دوانید .

بقایای دیا نتِ قدیم وارباب انو اع باختری : این بود یارهٔ افکار جدیدی که یکطرف ازشرق ازسواحل مدی ترانه بافتوحات اسکند ر به‌مملکت ماراء یافت وبایونانی‌های‌مقیم‌اسکندریه های آریانا ویونانی های آریانی وباختری شده وسلطنت مستقل دوصدسالهٔ شاهان یونان وبا ختر ی تعمیم شد واز جانب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 645 of 1362

دیگراز دیارهند باسلطهٔ موقتی موریا واعزام مبلغین اشوکاوارد شده ونشریافت ویرا گنده گردید . درین میان چیزیکه حالامطا امه میکنیم ومطا لعهٔ آنهم درینجا درخور اهمیت زیاداست اینست که آیاازبقایای دیانت های قدیم خود آریانا از آئین اوستائی وارباب النواع باختری چه چیزی باقی مانده بود .

گمان میکنم درین شبهه ئی نباشد که آئین اوستائی نه تنها در عصر سلطنت پادشاهان مستقل یونان وباختری یعنی در دوقرن اول ق م بلکه تازمان ظهور دین مقدس اسلام وورود مبلغین عرب در حواشی سیستان حتی بعد از ین عصر هم کم وبیش دوام داشت البته اینیك نظریهٔ عمومی است وتااندازهٔ شرح وبسط میخواهد . اگرچه این مسئله را بعضی ها کوشزد میکنند که فتوحات اسکندر سبب امحای آئین اوستائی و کتاب اوستاشده ولی گمان نمیکنیم که فتوحات اواینقدر درین مسئله دخیل باشدالبته جنگ ها وبازجنگ هائی بدین بزرگی که بیش از ٦ سال کشور مارا مشغول داشت و سه سال کامل صفحات باختر را محل تاخت وتاز وهرج ومرج قرار داده بود در پراگندگی کتاب اوستا وآوارگی موبدوموبدان بی تأثیرنبود ولی ارکان موجودیت آئین قدیم را بکلی متزلزل نتوانست ولشکر کشی های اسکندر ومحاربات شدید چندین ساله تدافعی دین اوستائی واجتماعات موبدان را تکان شدیدی دادولی پیروان آن هنوز کم وبیش در تمام مملکت زندگانی داشتند و پادشاهان مستقل یونان وباختری که آزادی عقایدرا احترام میکردند به آن ها موقع دادند که به کیش وآئین خود باقی بمانند چنانچه اسم وتصویر بعض از ارباب انواع اوستائی مثل « اناهیتا » را پادشاهان یونان وباختری از قبیل « دمتریوس » روی مسکوکات خود بضرب رسانیده اند (۱) وپادشاهان کوشانی که جانشین ایشان شده اند اکثر ارباب انواع اوستائی رابا آتشکده ها روی سکه های خود

(۱) صفحهٔ ۸۲ Bactria تالیف اچ جی « راولنسن »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 646 of 1362

تصویر (۱۵) مقابل صفحه(۹٤)



«اناهیتا» ربةالنوع قدیم آب وحاصلخیزی اوستائی که بصفت ربةالنوع امودریا هم شناخته شده ومعبد اوتا عصر کوشانی ها درباختر کنار سواحل اکسوس وقوع داشت . دریك دست اناهیتا کمان است وبادست دیگر ازتیر کش تیر میکشد و باین وضعیت روی مسکوکات بعضی از کوشانشا هان هم نمایش یافته (اصل تصویر از کتاب صنعت یونانو باختری تالیف مدام «تروور» روسی اقتباس شده است.)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 647 of 1362

تصویر (۱۶) مقابل صفحه (۹۵)



تصویر دیگر اناهیتا یا «ناهید» که بصورت زن بالدار نمایش یافته است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 648 of 1362

بضرب رسانیده اند واین مطلبی است که در فصل کوشانی های بزرگ مجدداً وبه‌تفصیل مطالعه خواهیم نمود واینجامطلب‌ازتذکار آن این‌است که کیش اوستائی و ارباب انواع آن نه تنها بعداز دوقرن اول ق م حتی درسه قرن بعد آن‌هم روی‌مسکوکات پادشاهان آریانا استعمال‌میشد. بناءً علیه درین شبهه‌ئی نیست که آئین اوستائی درعصر سلطنت شاهان مستقل‌یونان وباختری هنوز در آریانا بکلی ازبین نرفته بود ولی درست درهمین عصر بعضی جاها را خالی کرده ودر بعضی جا های دیگر حرارت آن نسبتاً سرد شده‌بود. مثلاً درعلاقه‌های شرقی مملکت تا کابل و کاپیسا درنیمهٔ اول قرن سوم ق م دیانت بودائی قائم مقام آن‌شد. این کیش جدید بزرگترین حریف آئین اوستائی بود ومتعاقب تکانی که فتوحات اسکندر تولید کرده بود تزلزل شدیدی وارد کرد. جای آنرا در علاقه های شرقی جنوب هندوکش گرفت وموقعیت آنرا دریا ختر تحت تهدید آورد، وبالاخره دراوائل قرن دوم ق م درآنجا هم صاحب پیروانی گردید. به این طریق گفته میتوانیم که ازین وقت به بعد دیانت اوستائی کم کم بطرف غرب‌وجنوب غرب آریانا جانب وادی هریرود وفراه رود وهیرمند تغیر محل داد ودر حوزهٔ شاداب رودخانهٔ اخیر الذکر وسیستان تازمان ظهور مبلغین دین مقدس اسلام دوام نمود.

علاوه برین بعض ارباب انواع قدیم باختری وآریائی که قدامت بعضی بدورهٔ اوستائی، ازبرخی به عصر ویدی و از بعضی هم به مراحل زندگانی قبل التاریخ وصل میشود باایجابات زمان و عصر، صاحب پیروان ومعابدی درباختر شده‌بود و معروف ترین همه «اناهیتا» Anahita، است.

«اناهیتا» یا «ناهید» ربة النوع آب وحاصلخیزی‌ازاعصار «کلکولی‌تیك» دورهٔ قبل‌التاریخ گرفته درعصر ویدی واوستائی تاریخ مملکت ما معروف بود چنانچه این قسمت های تاریخ اورا در صفحات (۳۰۸ ومابعد) فصل سوم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 649 of 1362

جلداول این سلسله شرح دادیم «اناهیتا» بصفت «مادر» وبه مفهوم اصطلاحی منشاء موجودات وفراوانی وحاصل خیزی و قوهٔ نامیهٔ زمین از دوره های قبل التاریخ در میان ملل آسیای میانه وقریب معروف و بنام های مختلف یادمیشد. دراوستا «ایام نپات» Apam-napat یعنی «پسرآب» و بیشتر بنام صحیح تر «اناهیتا» یادشده و بهمین اسم قرن هابعد ازعصر اوستائی درباختر مشهور بود. دربابل اورا «ایشتار Ishtar» درعیلام «ناپنیا Nania» در اسیای صغیر «ارتمید Artemide» و درهند «دهیشانی Dhisani» درآشوری «مولیتا Mylitta» دریونان «ونوس ایورانیا Venus Urania» وفارسی ها «اناتا Tanata» میگفتند (۱) «اناهیتا» درباختر نام محلی دیگری هم داشت موسوم به «دیتیا Daitia» که نام مجرای علیای رودخانهٔ «آمو» بود وقرار تعریف اوستا «اناهیتا» راهم بعضی مدققین نام رودخانهٔ آمو میدانند.

«اناهیتا» ازدورهٔ اوستائی بعد درباختر درحوالی سواحل رودخانهٔ آمو معبد با شکوهی داشته ودران مجسمهٔ او بشکل دختر جوان مجلل، آراسته بانواع زیور وجواهرات وجود داشت وچنین مینماید که اوستاتعریف او را از روی همین مجسمه نموده باشد (تعریف اوستا در صفحهٔ ۳۱۲ جلد اول ملاحظه شود) چنانچه «ترهور Trever» مدقق معاصرروسی درین باره میگوید: «اززمانه های خیلی قدیم دربکترا معبد ومجسمهٔ اناهیتا که اوستا تعریف نموده وجود داشت» (۲). مشار الیه تحقیقات مزیدی درین باره دارد واز روی نگارشات او معلوم میشود که در سغدیان مخصوصاً درخرابه های شهر «افراسیاب» عدهٔ زیاد مجسمه های کوچك این ربة النوع از گل زرد پید اشده وبشکل زنی

(۱) صفحهٔ ۹ بکتریا تالیف اچ. جی. راولنسن.

(۲) خلص ایطالوی کتاب صنعت یونان وباختری تالیف «ترهور» اصل کتاب روسی و تازه در (۱۹۴۰) درمسکو طبع شده وجناب وزیر مختار ایطالیا مقیم کابل موسیو (کورونی) خلاصه ای ازان بزبان ایطالوی ترجمه نموده ودرد سترس من گذاشتند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 650 of 1362

اورانشان داده‌اند که‌یلانی دربردارد و گل‌بامیوه ئی دردست گرفته وچنین بنظرمی‌آید که‌همه‌از روی مجسمهٔ او که‌در معبد باختربود نقل و ساخته شده باشد.

«اناهیتا»باچنین‌شهرت وقدامتی که‌در باختر داشت نسبت به‌همهٔ ارباب‌انواع آریائی بیشتر در ذهنیت یونانی های باختر تاثیرافکندو ایجابات‌زمان‌اورا بابعضی ارباب النواع قدیم باختری مثل « میترا Mitra » رب‌النوع آفتاب و«ارتمیدArtemide » رب‌النوع حاصل‌خیزاسیای‌صغیروغیره‌توام‌وملحق‌ساخت هیکل‌او روی بعضی‌سکه‌های «دمتریوس» پسرابو تیدم پادشاه یونان و باختری وفاتح هندطوری دیده میشود که کمان ونیزهٔ سه دندانهٔ در دست دارد و در بعضی مسکوکات کوشانی های‌بزرگ هم بضرب رسیده است.

غیراز «اناهیتا»،رب‌النوع آفتاب‌یعنی«میتهرا»ی‌ویدی و«میترا»ی‌عصراوستائی که‌ازارباب‌انواع‌قدیم باختری بشمار میرفت هم در بن عصر از خاطرات آئین قدیم کشور نمایندگی میکرد. «میترا» ومراحل‌اولیهٔ تاریخ آن هم در جلد اول شرح‌داده شده (صفحهٔ ۳۱۳ وبعد) اینجا مربوط به‌دورهٔ سلطنت شاهان مستقل یونان‌وباختری همین‌قدر مینگاریم که‌مانند«اناهیتا»خاطرهٔ او آنقدر درباختروسائر نقاط آریاناقوی‌بود که‌برافکارتوده‌وجامعه‌وصنعت کاران آن تاثیرزیاد اندازد. یونانی‌های‌باختراورابا«هر کول»هم‌پایه میدانستندو دومین خانوادهٔ سلطنتی یونان و باختری یعنی « ایوتیدم » و احفادش دمتریوس وایوتیدم دوم وهلیو کلس که حامی خاندان‌خود «هر کول» را میدانستند از«میترا» هم استمداد می جستند واورا طوری روی سکه های خود نمایش داده اند که در دست‌چپش یوست شیر وعصا، دردست راستش تاج و برسرش بشکل اشعهٔ آفتاب تاجی در خشان و مجلل نهاده اند. یعنی صفات پهلوانی «هر کول» یونانی وعلایم نورآفتاب‌میترای باختری را یکجا کرده و از ان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 651 of 1362

بشکل «میترا- هر کول» پهلوانی شجاع و شیرافکن باتاجی مرکب از اشعهٔ آفتاب بمیان آوردند «میترا» رب النوع آفتاب بااسپ‌های سفیدبالدار و عرادهٔ آن ازموضوعاتی است که نقاشان ورسامان آریائی حتی تادوره های بعدتر کوشانی آنرافراموش نکرده ودرمعابد بودائی هم آنرا داخل کرده اند و نمایش اسپ درمسکوکات «ایوتیدم» هم به‌این‌موضوع بی‌ارتباط نیست .

درسکه‌های «تترادراخم» (چهاردرهمی) « انتیال کیداس » که مخصوص حوزهٔ کاپیسا است پیش روی‌زوس که روی چوکی نشسته نیمهٔ پیش روی‌بدن فیل به‌حیث شعار مخصوص کاپیسا که عبارت از« سرفیل » میباشد نمایش یافته و این هم جزء تاثیراتی است که داستان ها و عقاید و افکار آریائی برموضوعات میتولوژی یونانی وارد نموده است . تاثیر شالودهٔ عقاید قدیم و بدی و اوستائی و ارباب انواع باختر تنها درزمینهٔ میتولوژی یونانی منحصر نیست بلکه درفلسفه وداستان‌های بودائی هم‌داخل شده و قرار یکه درفصل کوشانی های بزرگ مطالعه خواهیم نمود در انجا هم تغیرات اساسی وارد کرده وطریقهٔ جدید«مهایانا» یا«راه بزرگ نجات» رابامدرسه واصول تفکر وخیال آن بمیان آورد .

خلاصه بصورت نتیجه میتوان گفت که در دورهٔ سلطنت شاهان مستقل یونان وباختری‌یعنی‌دردوقرن‌اول«ق م» بقایای‌دیانت‌قدیم اوستائی ازبین‌نرفته وبعضی ازارباب انواع‌باختری‌مثل اناهیتا و میترا پرستش میشد« مخصوصاً «اناهیتا» پیروان بیشتری داشت .فلسفهٔ بودائی‌وداستان‌های‌اساطیری یونانی باعقاید وافکار محلی مختلط گردید وهمهٔ‌این‌عوامل تکانی‌درمعتقدات مردم تولید کرد . عقیدهٔ آزادوزمینهٔ برای پرورش هر نوع کیش‌ومسلک مساعد شده بود . این رویه و فضا در دیگر پهلو های زندگانی این عصر مملکت‌با هم بی‌تاثیر نمانده وروی‌هم‌رفته از ترکیب واختلاط افکارخودی وبیگانه‌حیات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 652 of 1362

واجتماعیات وتهذیب شکل محلی بخود گرفت که آنرا بصفت «یونان وباختری» یاد میکنند.

صنعت یونان وباختری: فضاومحیط آریانادردوقرن اول «ق م» که تایك اندازه اقتضا آت وایجابات آنرا شرح دادیم درزمینهٔ صنعت به مفهوم عام تاثیرزیادنموده وسبب شد که مدرسهٔ صنعتی مخصوصی بنام مدرسهٔ «یونان وباختری» بمیان آید مطالعه واثبات چنین مدرسه درین عصر ازمهمات مسایل ذوقی وتهذیبی کشور ما است وازتصادم آن متعاقباً بالهامات فلسفه واساطیر بودائی مکتب صنعتی دیگر بنام مدرسهٔ «گریك وبودیك» یا «یونان وبودائی» ظهور میکند که مطالعهٔ آن مبحث جداگانه وبرای آن فصلی را وقف نموده ایم.

همان طور که درمبحث «کیش ودیانت» عوامل متفرقهٔ محلی وخارجی وباز امتزاج واختلاط آنهارا مطالعه کردیم عین آن درمورد صنعت نیزصدر وراست زیرا همه چیزهای این دوقرنی که مورد مطالعهٔ ما قرار یافته ترکیبی واز عوامل محلی ویونانی وبودائی بمیان آمده است. البته تاثیر عوامل نسبت به هرمسئله متفاوت است ولی بازهم درتشکیل مدرسهٔ «یونان وباختری» هردوعامل دخیل وروح مرکبهٔ آنها با تماس الهامات فلسفه بودائی صنعت «گریك وبودیك» یا «یونان وبودائی» را بمیان می آورد.

چون حفریات هنوزدرطبقات قبل التاریخ آریانا مخصوصاً درصفحات باختر عملی نشده عجالتاً مطالعهٔ شخصیت وسویهٔ صنعتی باختر قبل ازورود یونانی ما مشکل است وعامل مثبتی دردست نیست تاروی آن گفتگو شودولی قراریکه درمبحث گذشته ذکرنمودیم بعضی مدققین بهاین عقیده اند که تعریفی که اوستا از «اناهیتا» نموده ازروی مجسمهٔ این ربة النوع بوده که درمعبد آن درباختر وجود داشت البته مجسمه گك های کوچك گلی که چندعددی ازحوالی خلم (شهربانو) و به تعداد بیشتر ازسغدیان پیدا شده وهمین ربة النوع «رودخانه آمو» یا به اصطلاح

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 653 of 1362

ربة‌النوع فراوانی‌را نشان میدهد چیز دیگری است که به‌دوره های قدیم تر ارتباط دارد . همین قسم اگر به زیورات وستاره ها وتاج واکلیل «اناهیتا» ربة‌النوع رودخانهٔ اکسوس (آمودریا) استناد شود گفته میتوانیم که صنعت کاران وهنرمندان لایقی قبل ازیونانی‌ها درباختر وجود داشت .

البته فتوحات اسکندر درشرق ومخصوصاً دورهٔ سلطنت مستقل‌شاهان یونان وباختری عصرجدیدی درتربیهٔ ذوق‌صنعتی وانبساط صنایع ظریفه گشود . شبهه نیست که‌یونانی‌های قدیم درشعب مختلف صنایع ظریفه مخصوصاً هیکل‌تراشی سرآمد تمام ملل‌بوده واصول‌تربیهٔ بدنی‌ایشان‌زیبائی وتناسب بدن‌را به مفهوم حقیقی وحداعلی آن‌رسانیده بود . مخصوصاً این فن‌درعصرخوداسکندربا استاد چیره دستی‌مانند «لی‌سپ» که‌هیکل‌تراش دربار اوبود وساختن مجسمهٔ اسکندر را غیر ازاو کس‌دیگری اجازه نداشت به‌منتهای ترقی‌خودرسیده‌بود . مدرسهٔ هیکل‌تراشی «لی‌سپ» درآریانا تاثیرزیاد نموده وقراریکه بهترین مجسمه های هده نشان میدهد استادان هیکل تراش افغانستان تناسب وبلندی قامت را به اصول‌موضوعهٔ «لی‌سپ» می‌ساختند. علاوه بربن روی مسکوکات شاهان مستقل یونان‌وباختری‌بعض‌ارباب انواع میتولوژی یونانی‌رامانند «هرکول» ازروی مجسمهٔ «لی‌سپ» نقل کرده‌اند . معلوم نیست که‌خود «لی‌سپ» یاازهمکاران او کسی باقشون اسکندر وبابعدتر به‌ممالک‌ما آمده ویاآثار اوبه‌اینجا آورده‌شده است «تره‌ور» دربن‌باره چنین اظهار نظرمیکند : «غرابت ندارد که یااسکندر اصل ویانقل‌آثاردست «لی‌سپ» به‌آسیای‌مرکزی آورده‌شده ودستورمدرسهٔ اورا صنعت کاران باختری ترجیح داده ومحافظه نموده‌باشند (۱) علت ترجیح هم

(۱) «تره‌ور» درجای‌دیگر کتاب‌خود «صنعت‌یونان وباختری» میگوید: حامی‌اپوتیدم واحفاد اوهرکول‌بود . اپوتیدم اول‌تصویر «هرکول» را ازروی‌مجسمهٔ نشستهٔ اوکه‌کار «لی‌سپ» بود درمسکوکات خود بضرب رسانید . این‌مجسمه‌اول در «تارانت» بود،در ۲۰۹ مسیحی آنرا به‌روم بردند . اپوتیدم دوم تصویرهرکول‌را ازروی‌مجسمهٔ‌دیگر «لی‌سپ» نقل ودرسکه‌های خود بضرب‌رسانیده همین‌قسم‌تصاویر «پوزیدون» و«دیوسکوری» مسکوکات هلیوکلس وایوکراتید ازآثار «لی‌سپ» نقل شده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 654 of 1362

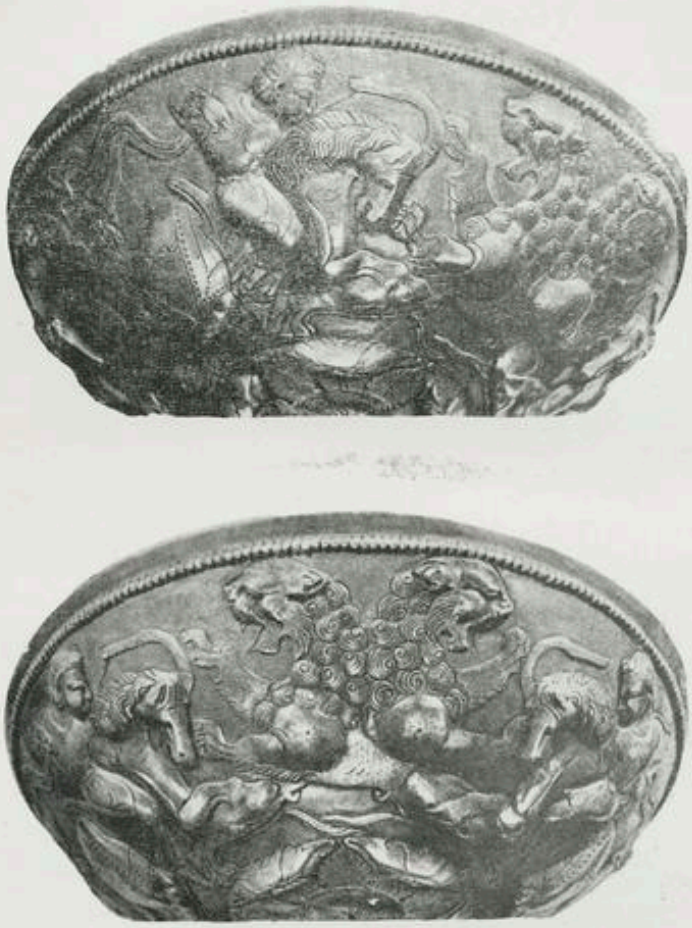
تصویر (۱۹) مقابل صفحه (۱۰۰)



صحنه های شکار . نمونه های کار وسبك صنعت یو تانو باختری. این مدرسه در اثر امتزاج قریحه وذوق صنعتگران باختری و یونانی درافغانستان بمیان آمده است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 655 of 1362

تصویر (۲۰) مقابل صفحه (۱۰۱)



صحنه های شکار، صنعت یونانو باختری علاوه براینکه منشاء صنعت «گریکو بودیك» و مدرسهٔ کوشانی افغانستان میباشد بر صنایع مستظرفهٔ اسیای مرکزی وروپه صنعتی ساسانی تاثیر زیاد افگنندهاست (تصاویر نمره (۱۹) و (۲۰) از کتاب صنعت یونانو باختری تالیف مدام تره‌زوروسی اقتباس شده است)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 656 of 1362

ازین معلوم می‌شود که مدرسهٔ «لی‌سپ» ممیزاتی داشت سر اسر (رآلیست) که‌باخواص مصنوعی وغیرطبیعی‌صنعت هخامنشی که‌تااین‌زمان درباختررواج داشت مغایرت بهم میرسانید. درهمین مدرسهٔ (رآلیست) لی‌سپ استادان باختری نقش‌تصاویر حقیقی‌را روی‌مسکو کات‌یاد گرفته وبه‌دوسه‌قلم خطوط طبیعی وعینی چهره‌را نمایش‌داده میتوانستند. تصاویر شاهان یونان وباختری روی‌مسکو کات اثردست استادان بزرگ‌است، این‌تصاویررا صنعت کارانی ساخته، چیره دست که در کار خود فوق‌العاده مهارت داشتند و تصاویر بدین خوردی‌را طورطبیعی ساخته‌اند که نه‌تنها خطوط ممیزه وشخصی چهره ازان معلوم میشود بلکه جزئیات خواص‌روحی هرشخصی‌راهم نمایند گی‌میکند. از امکان بعیدنیست که‌درمیان استادانی که‌تصاویرمسکو کات ومدال‌هارا رسم کرده‌اند یونانی‌ها هم‌بوده‌باشندولی اگربه‌این‌مسئله دقت‌شود که«مسکو کات یونان وباختری»مانندتیلوی‌فوق‌العاده‌دقیق‌خطوط‌چهره رانشان‌داده ومهارتی درآنها بکار رفته که‌حتی‌ممیزات‌روحی وفکروخیال ورأفت وعزم وارادەراهم نمایند گی‌میکند حالانکه مسکو کات‌یونانی معاصرآنها ازین کیفیت‌عاری‌است، آنوقت نتیجه جزاین نمیشود که‌بگوئیم سکه‌های مذکور ثمرهٔ کار استادی است محلی یایونانی یاباختری که‌به‌بهترین صورت ازاصول موضوعهٔ «لی‌سپ» استفاده کرده است. درجائیکه ارباب‌انواع‌یونانی را با یلان و شلوار نشان داده‌اندشبهه‌ئی نمی‌ماند که‌استاد هیکل‌تراش یارسام ونقاش باختری بوده زیرا استاد یونانی الاصل اصلاً بهچنین فکری افتاده نمیتو اند» (۱).

بااین تفصیل‌دیده میشود که‌مدرسهٔ صنعتی«یونان‌و باختری» به کدام اندازه

(۱) این ترجمه‌واقتباس‌ازروی خلاصه‌ایطالوی‌کتاب‌صنعت‌یونان‌وباختری‌تالیف «ترور Trever» که‌موسیوکورونی‌وزیر مختار ایطالیا مقیم‌کابل ازروی متن‌روسی کتاب‌مذکور برای‌من ترجمه فرموده اند بعمل آمده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 657 of 1362

دردوقرن اول ق م درباختر صاحب شخصیت معین و ممتاز شده بود . استادان هیکل تراش و نقاش و رسام باختری ازبهترین استادو مدرسهٔ یونانی الهام گرفته وقراریکه مسکوکات شهادت میدهدفن «صورت گری» وحکاکی را بهحد کمال ترقی رسانیده بودند چنا نچه نظیر ایشان استادان یونانی خود یونان هم دربن زمینه ازعهده نبرامده‌اند . در تشکیل این مدرسه استادان آریانی مخصوصاً دراول وهله باختری ها سهم بارزداشتند وقراریکه از مطالعات وقضاوت «تره ور» برمی آید اختصاص وامتیاز این‌مدرسه به قریحهٔ هنرمندان محلی باختری ربط زیاد داشت .

مدرسهٔ صنعتی «یونان و باختری» درتاریخ مملکت‌ما و کشور های مجاور حتی‌تمام آسیامقام و اهمیت زیادداردو کانون الهامی شمرده میشود که باعث ایجاد مکاتب صنعتی دردوطرفهٔ هندوکش شده وبر جهان صنایع مستظرفه آسیائی تاانقاط دوردست و زمانه های طولانی تاثیر انداخته است . چنا نچه مدقق روسی که بالا ازو اسم بردیم دربن‌مورد چنین‌اظهارنظر میکند: «اهمیت صنعت باختر تازه‌برما آشکارا شده‌است» «می‌یر Meyer» اهمیت و ارزش آنرادرانبساط صنعت بودائی و صنایع آسیای‌مرکزی وشرقی‌خاطر نشان کرده است. هرزفلد Herf eld اظهار میکند که صنعت‌ساسانی جز شاخه‌ئی‌ازصنعت «یونان‌وباختری» نیست. اگرتمام آثار وشواهدی‌را که‌بدست آمده‌پهلوی‌هم‌قرارد هیم‌وجزئیات آنهارا مطالعه کنیم خواهیم دید که‌با وجود اختلافات ظاهری عمومی، در شکل و تخنیک‌وتزئینات‌وموضوع وسبک یکی‌هستند. اختلاف‌ظاهری‌یا اختلاف خواص بسته به‌انبساط قلمرو سلطنت «یونان و باختری» است که علت یارهٔ اختلافات عرقی‌وتهذیبی راهم‌دربعضی موارد توضیح میکند . درنیمهٔ اول قرن سوم‌ق‌م زمانیکه شکل کلاسیک‌صنعت‌در آسیای مرکزی هنوز موفق به تحصیل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 658 of 1362

خود در اشکال صنعت محلی نشده بود روی اشیاو در سبك ابدات شکل کلاسیك مشخص تر است. در قرن دوم ق م که تهذیب محلی باختر و یونانی و هندی و چینی بکمال انبساط رسید، صنعت خواص دو جانبه بخود گرفت. وحدت مظاهرات مختلف تهذیب نه در ظاهر اشیا بلکه همیشه و در تمام موارد بصورت عمیق درداخل اشیاهم تاثیر افکنده است از روی تصاویر روی گل زردو مسکوکات کوشانی هم به همین نظر به میرسیم و می بینیم که صنعت نسبتاً خواص کلاسیك خودرا ازدست داده ولی کامل از بین نرفته. صنعت کوشان مدرسه ایست که عوامل کلاسیك را بالواسطه تهذیب «یونان و باختری» اتخاذ کرده است.

این مسئله راهم به آسانی فرض میتوان کرد که در مناطقی که جزء سلطنت یونان و باختری بود مثل مار جیانا ودر انجیانا (مرو و سیستان) و متعاقباً تحت نفوذ موقتی پارت ها آمد تهذیب و صنعت در یك دورهٔ معین نسبت به سائر جصص قلمرو پارت فرق داشت. صنعت «یونان و باختری» مانند سائر صنایع مختلط که دران ها اشکال تهذیب و صنعت مختلف بهم ترکیب میشود دارای اهمیت مخصوصی است. در اثر تصادم تهذیب شرقی و غربی در اسیا مدرسه صنعتی جدید «یونان و باختری» بمیان آمده و انتشار آن انقلابی در رزمینهٔ صنعت آسیائی تولید کرده است.

ورود بادیه نشینان کوشانی ازماورای سر دریا با اشکال وتصاویر جدید واستقرار آنها درباختر و تماس شان با صنعت «یونان و باختری» مدرسه کوشان رابمیان آورد. تااندازهٔ صنعت ساسانی ازریشه مدرسه کوشانی آب خورده و دیری نگذشته ازصنایع ملل قفقازی وصنایع یونانی شامی هم مستفید شد. صنعت ساسانی به نوبهٔ خود تااندازهٔ زیاد اشکال صنایع رانه تنها درفارس مستقر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 659 of 1362

ساخت بلکه درمدارس صنعتی بیزانس وروم وروسیه وچین هم‌تاثیر افکنند وباامواج معکوس صنایع ملل آسیای مرکزی مقابل شد.» (۱)

چون مدرسهٔ صنعت «یونان وبودائی» رادر فصل مخصوص آن مطالعه خواهیم نمود بعداز کشفیات مهم قندوز در ۱۹۳۶ وانتشار رساله کوچك «صنعت بودائی باختر» ازطرف موسیو هاکن همین قدر اینجا متذکر میشویم که‌این مدرسه هم‌خلاف آنچه پیشتر تصور میکردند توسط استادان «یونان وباختری» پناه گزین در گندهارا بمیان نیامده بلکه درعصر شاهان مستقل یونان‌وباختری‌درصفحات شمال‌هندوکش‌درباختر تولد شده‌است وممیزات صنعت کلاسیك یونانی درآنها مشهوداست. (۲)

تجارت وراه ها: وضعیت جغرافیائی آریانا دراستانه آسیای مرکزی چیزی است که بذات خود اهمیت آنرا میان شرق قریب وشرق میانه ترسیم میکند. در فصل اول جلد اول به‌تائید شواهد مدنیت عصر «کلکولی تیك» مستند برنگارشات «سرجان مارشال» و«سراورل‌استن» وجمع دیگر ازمدققین شرح‌دادیم که‌دردوره‌های قبل‌التاریخ‌هم‌ارتباطی‌میان حوزهٔ‌اندوس (حواشی شرقی آریانا) وحوزهٔ بین‌النهرین وسواحل بحر سفید قایم‌بود وحوزهٔ هیرمند وسیستان درین‌راه نقش خوب‌تری بازی کرده‌است. درهمان فصل دقیق ترتحت عنوان «لاجورد ورول آن درمرا ودات آریانا» (صفحه ٤٢) نوشتیم که‌از شش هزارسال قبل راههای رفت وآمدتجارتی‌وتعلقات تهذیبی بین کوه پایه‌های آریانا وخاك های غربی آسیا تاسواحل بحرسفید وحوزهٔ نیل‌وجود داشت. آریانا باموقعیت مساعدی که‌داشت بارودخانه های بزرگی که‌از کوه پایه‌های

(۱) ترجمه ازروی خلاصه ایطالوی کتاب صنعت‌یونان وباختری تالیف «ترمور» که‌در پاورقی صفحه پیشتر ذکرشد.

(۲) صفحه (۱۰) رسالهٔ صنعت یونان وبودائی باختر نگارش موسیوها کن کابل ۱۹۳۷

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 660 of 1362

آن به چهار گرد افق جاری بوده وهست و هر کدام راه طبیعی شمرده میشود درانبساط تعلقات مراوداتی وتجارتی وتهذیبی رول مهمی بازی کرده واین چهارراه بسا مدنیت هارابهم تماس داده است. دودمان‌های بزرگ «پار اداتا» و«کاوی» و«اسپه» یاپادشاهان مقتدروفعال آریانا که درجلداول شرح کارنامه های آنها داده شده است در کشیدن راه‌ها وبسط تهذیب آریانی در چهاردور افق سرف مساعی زیاد کرده‌اند. ازین اعصار دور افتاده گذشته در دوره‌ئی که‌مصروف مطالعه آن هستیم یعنی دردو قرن اول ق م که‌مصادف به سلطنت شاهان مستقل یونان‌وباختری میباشد هم کشور مادرزمینهٔ‌تجارت و مراودات مقام معینی دارد. فتوحات شاهان یونان وباختری خارج ازچوکات تاریخی آریانا راه ختن و کاشغر وحوزهٔ تارم والتائی وحوزهٔ گنگارا راباز کرده بود. وخود مسکوکات دردورهٔ‌شاهان یونان وباختری‌وبازمسکوکات‌نقره‌ئی به‌این زیبائی وقشنگی یکی‌ازعلایم ترقی‌اقتصادوازنشانه‌های انبساط تجارت است. همین قسم طلا که در رونق بازار تجارت تاثیر زیاد دارد پیش از دورهٔ سلطنت یونان وباختری هم زیادبود. این‌طلا غیراز اینکه ازریگ شوئی های سواحل علیای آمو ازبدخشان وزرافشان وسغدیان بعمل می‌آمد از کوه های التائی هم استخراج میشد. بعقیده موسیو«نره ور» نقرهٔ‌پنجشیر درین زمان‌بکار افتاده‌بود. این مدقق درجمله علل قشون کشی‌های ایوتیدم بطرف حوزهٔ تارم (صفحات ۱۲ و ۱۳ همین‌فصل) یکی‌هم‌رسیدن‌طلارا‌ازالتائی‌میداند که جنبش وغلیان بادیه نشینان مانع آن شده‌بود. بهرحال وجود فلزات قیمتی طلا ونقره ومسکوکات زیبا وقشنگ ومخصوصاًتنوع و کثرت آن درین‌دوره از جملهٔ عواملی‌است که گرمی بازار تجارتی رانشان میدهد. شاهان یونان وباختری به‌ضرب سکه اهمیت زیاد میدادند وآنرا مهمترین عامل اعتبار وقدرت مالی دولت می‌شمردند. برای صفحات جنوب هندوکش در یکطرف مسکوکات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 661 of 1362

رسم‌الخط خروشتی وزبان پراکریت رااستعمال می‌نمودند. برای نقاط مفتوحهٔ هندی سکه‌های مسی بیشتر بضرب رسانیده میشد.

ازنقطهٔ‌نظر مراودات تجارتی چه‌ازراههای خشکه وچه‌از جریان رود خانه‌ها مخصوصاً ازدورودخانهٔ بزرگ اکسوس (امو دریا) واندوس (سند) استفاده میشد. بکترا یعنی بلخ پایتخت مملکت درینوقت بامو قعیت مساعدی که‌داشت مرکز اشعاب‌واتصال راه‌هابود.وازینجاراه‌هائی‌بطرف شرق‌جانب چین،بطرف غرب جانب قلمرو دولت سلوسی وطرف جنوب وجنوب شرق جانب اراضی متصرفی هند وماورای آن میرفت. ازبلخ بطرف چین‌دو راه رفته بود. یکی ازراه بدخشان ودرهٔ واخان بطرف یارکند ودیگری ازطریق فرغانه به طرف کاشغر. این‌دوراه درشمال وجنوب رودخانهٔ اکسوس کشیده شده بود اوائل استقرار روابط تهذیبی میان‌باختروچین بسیارقدیم وداستان های خود چین آنرا به ٤ هزار سال‌قبم میرساند. به‌حقایق تاریخی اگردیده شود درهمین دورهٔ که اینجامصروف‌مطالعهٔ آن‌هستیم وضعیت طرفین متقاضی‌بود که‌تعلقاتی شروع‌شود. درآریانادولت‌یونان‌وباختری ودرچین آن‌وقت‌خاندان «هان‌ها» حکمفرمائی‌داشت شروع ارتباط تهذیبی میان باختروچین‌را به اوائل‌قرن ۲ ق م میتوان نسبت‌نمود (۱) ارتباط تجارتی میان‌باختروچین هم‌سابقهٔ قدیمی‌دارد و بیشتر مراودات را میان طرفین باشندگان حوزهٔ «تارم» عملی می کردند ازباختر بیشتر ظروف شیشه‌ئی و احجار کریمه وجواهرات وازچین درمقابل ابریشم وپارچه‌های ابریشمی، لاك، پوست، آهن، طلا، نقره، نیکل آورده میشد اهالی باختر درنظر چینی‌ها بیشتر مردمان تجارت پیشه معرفی شده ومخصوصاً بعد ازمسافرت چیان ـ تسین (۱۲۸ م) این‌نظریه تقویت یافت زیرا مشارالیه میگفت که‌باختری‌ها خیلی‌تجارت‌را دوست دارند.

(۱) نفوذ متقابلهٔ موسیقی میان شرق اقصی و شرق میانه. مقالهٔ «هانری. چارچ تارمر» ترجمهٔ مؤلف کتاب هذا. شمارهٔ سوم سال دوم مجلهٔ آریانا.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 662 of 1362

راه غربی از حوزهٔ هری‌رود ازطریق «پارتیا» جانب «اکبتانا» (همدان) میرفت واز آنجا به «انتیو کیا» Antiochia وصل‌میشد. راهی که‌بطرف جنوب هندو کش به‌علاقهٔ مفتوحهٔ‌هندی‌میرفت از کوتل‌های معروف‌هندو کش به‌حوزهٔ کاپیسا منتهی‌میشد واینجا عموماً دوشاخه‌داشت که‌یکی‌ازطریق نجرو‌تگو ولغمان به‌درهٔ کنرواسمارو‌چترال‌وسوات به «پوراشاپورا» (پشاور) واز آنجا به «تاکزیلا» وصل‌میشد ودیگری ازراه جنوبی ترازحوالی کابل‌فعلی وخورد کابل وهده بصورت مستقیم به‌سواحل «اندوس» منتهی میگردید.

همین قسم از رودخانه های بزرگ مخصوصاً اندوس (سند) و اکسوس (آمو دریا) هم درمراودات تجارتی استفاده میشد. رودخانهٔ اندوس از زمانه‌های قدیم‌ترقابل کشتی‌رانی‌بوده وخاطرات آن‌درتاریخ ثبت‌است. اسکندر حین‌مراجعت ازین رودخانه تابحر توسط کشتی فرودآمد. «تارن» به‌این عقیده است‌که‌پادشاهان یونان وباختری قوای دریائی دردورودخانهٔ آمودریاوسند داشتند ومیگوید که نیزهٔ سه‌شاخ روی سکهٔ «دمتریوس» وتصویر «پوزیدون» ژنی‌دریا روی سکهٔ «انتی‌ماکوس» دلیل‌براین‌است که‌ایشان قوای دریائی در دورودخانهٔ «اندوس» و«اکسوس» داشتند (۱). ازروی‌نگارشات «استرابون» چنین معلوم میشود که مال‌التجارهٔ هندی با آب های آمو دریا به دریاچهٔ «ایرکانو Ircano» (بحیرهٔ خزر) وازانجا ازطریق «کورا Kura» و اراضی مجاور به «اوکسین Euksin» یعنی بحیرهٔ سیاه حمل‌ونقل می‌یافت. قراریکه «ترءور» تشریح میدهدمال‌التجارهٔ مذکور از «کوفن» یعنی حوزهٔ کابل به ۷ روزبه‌باختروسواحل آمودریا برده میشد. (۲) پس‌به‌این‌ترتیب بامدارکی که‌دردست است واضح معلوم میشود که مال‌التجارهٔ هندی‌ازراهائی که‌ذکر

(۱) یونانی‌ها درباختر و هند تالیف «تارن» صفحهٔ ۱۴۳.
(۲) خلاصهٔ ایطالوی کتاب صنعت یونان و باختری.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 663 of 1362

شد به‌حوزهٔ « کوفن» یعنی کاپیسا، درمدخل‌درّه‌های هندوکش آورده‌میشد وازاینجا بهروسیلهٔ که‌بوده به‌سرعت خیلی زیاد هفت روز به باختر حمل‌ونقل می‌یافت وتوسط کشتی ها باجریان آمو دریا به بحیرهٔ خزر انتقال می یافت دراین وقت رود آمو به بحیرهٔ اورال میریخت ولی این بحیره را کنال طبیعی از گوشهٔ جنوب غربی به بحیرهٔ خزر وصل‌نموده‌بود) . سپس‌مال‌التجارهٔ مذکور ازسواحل خزر با کاروان وقافله به‌بحیرهٔ سیاه برده میشد وبه آسیای صغیر وحتی سواحل شرقی‌وشمالی بحر مدیترانه انتشار می‌یافت .

همین‌قسم ازرودخانهٔ اندوس (سند) هم استفاده های تجارتی بعمل می آمد چون خارج ازحوزهٔ این رودخانه تا«پتالی پوترا» یعنی «پتنه» مرکزدولت موریا، نفوذ دولت یونان‌وباختری انبساط یافته‌بود(صفحهٔ ۲۳ ـ ۳۳ ملاحظه‌شود) مراودات تجارتی اندوس دارای اهمیت زیاد بود . مهم تر از همه این است که بندر «بری گازا» Brygaza (بروچ Broch) در گجرات وسواحل شرقی خلیج « کامبی» بدست« ایولو دوت » برادر وژنرال پادشاه معروف یونان وباختری دمتریوس فتح‌شده واین بندر از نقطهٔ نظر مراودات تجارتی خشکه ودریا دارای اهمیت‌زیاد بود .راه‌دریا ازآنجا بطرف‌غرب بازبودوراهای‌خشکه از طریق « ایوجن» و «ویدیسا» و « کوزامبی» به « پتالی پوترا » و سواحل گنگا میرفت.پادگار های عمرانی‌پادشاهان یونان و باختری در حوزهٔ اندوس زیاد است‌شهرهائی بنام «دمتریوس»وبنام «تهاوفیلا» مادرش دراینجا آباد شده‌بود وشهراخیرالذکر را درمناطق غربی دلتای اندوس قرار میدهند .

خلاصه دولت یونان وباختری وانبساط قلمرو آن از حوزهٔ «ایگزارت» تا خلیج کامبی وازصحرای‌لوط تاحوزهٔ گنگا که‌راههای‌بزرگ‌خشکه‌وآب را دردست داشت، درتوسعهٔ مراودات تجارتی آریانا دردوقرن اول ق م تاثیر زیاد افگندوبه اساسی که‌شالودهٔ آن‌درین دوره‌قایم شد، امپراطوری کوشانی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 664 of 1362

آریانا تجارت کشور را با همسایگان حتی ممالک دور دست چین و روم شرقی «بیزانس» توسعه مزید داد و از آن در فصل معینه اش صحبت خواهیم نمود.

زبان و رسم الخط: در جلد اول (صفحه ۱۶۰) از زبان ویدی و (صفحهٔ ۳۳۱) از زبان (زند) شاخه های السنهٔ باختری خانوادهٔ هندواروپائی که در دوره های معین در خاک های آریانا حرف زده میشد صحبت نمودیم. شاخه های این دو زبان قدیم در کوه پایه های مملکت معمول و از احتمال بیرون نیست که تا زمان دورهٔ که مصروف مطالعهٔ آن هستیم شاخه های تازه ئی هم ازان ها بمیان آمده باشد. چیزیکه در بین زمینه به دورهٔ سلطنت شاهان مستقل یونان وباختری بیشتر ارتباط دارد شیوع زبان و رسم الخط یونانی و اختلاط آن با لهجه های محلی است.

وقتیکه «استرابون» میگوید که اهالی باختر لهجه های مختلفی حرف میزدند که نوعیت آن یکی بود» اشاره به شاخه های مختلف السنهٔ باختری میکند که تاامروز هم انواع آن در نقاط مختلف دیده میشود. قراریکه از روی مسکوکات یعنی از روی اسناد رسمی این زمان معلوم میشود شاهان یونان و باختری «زبان» یونانی و زبان محلی هر دورا احترام میکردند. و اکثر اجتماعات به این دلالت میکند که زبان دربار اقلاً در اوائل یونانی بوده ولی متعاقباً بعد از «ایوتیدم» موسس دومین خانوادهٔ سلطنتی یونان و باختری که وحدت خاک های آریانا درعصر او صورت گرفته است زبان های محلی هم در دربار حرف زده میشد. زبان یونانی اگر تا اندازه ئی در باختر خوب فهمیده میشد، در جنوب هندوکش تاز گی داشت و مردم آنرا نمی فهمیدند به این مناسبت زبان های محلی یا اقلاً یکی آنها وارد دربار و رسمیات شده بود. مسئلهٔ توحید خاک آریانا طبعاً چنین متقاضی بود و این مسئله واضح از روی مسکوکات معلوم میشود زیرا به مجرد یکه دولت یونان و باختری به جنوب هندوکش نفوذ یافت زبان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 665 of 1362

پرا کریت و حتی رسم الخط خروشتی در چپهٔ مسکوکات ظهور کرد.
و «دمتریوس» اولین کسی است که مسکوکات خود را به دو زبان یونانی
وپرا کریت وبه‌دو رسم الخط یونانی وخروشتی زینت داده است. علاوه برین
در اثر اختلاط و امتزاج یونانی ها با باشندگان آریانا، زبان یونانی
و لهجه های آریانی بهم مخلوط شده و طبعاً لهجهٔ مخلوطی از هر دو
بمیان آمده بود (۱) تااینکه کم کم همان طور که عنصر نژادی یونانی درخون
محلی منحل‌شد وازبین‌رفت زبان‌یونانی هم‌بکلی درلهجه‌های باختری حل‌شد.

قراریکه مسکوکات شهادت‌میدهد دردورهٔ‌سلطنت شاهان یونان وباختری
دو رسم‌الخط درآریانامعمول‌ومروج بودیکی‌رسم‌الخط یونانی‌ودیگری‌رسم‌الخط
خروشتی‌در مسکوکات‌اولین خاندان‌شاهی مستقل یونان وباختری‌دیودوت‌اول
وپسرش که اوهم‌بهمین‌نام یادمیشود تنهارسم‌الخط یونانی‌در مسکوکات‌باختر
استعمال شده است. با اقداماتی که‌درراه وحدت خاك آریانا ازطرف موسس
دومین‌خانوادهٔ یونان‌وباختری شروع‌شد رسم‌الخط «خروشتی» باراول درچپهٔ
مسکوکات‌مربع «دمتریوس» ظهور کرد. قرارتحقیقات «ترءور» اسم خروشتی
از کلمهٔ «کروتهه Karottha» آرامی‌اشتقاق یافته که به معنی (حرف) است
مبداء الفبای این رسم الخط هم «ارامی» است وازان مفصل در فصل کوشان
که‌عصر تعالی‌آن است بحث خواهیم نمود. این رسم‌الخط ازراست به‌چپ‌تحریر
وحروف الفبا بدون ترکیب به یکدیگر بصورت مستقل نوشته میشد.
قراریکه مسکوکات شاهان یونان وباختری شهادت میدهند مرکزآن درین
عصر دامنه های‌جنوب هندوکش بود وبعداز دمتریوس یعنی از (۲۰۰ق م)

(۱) «ترءور» میگوید که مقصد اززبان «مقدونی» که سنکا «Seneca» اشاره کرده
ومیگوید که یونانی هاوهندی هابه این زبان‌متکلم بودندهمان زبان مخلوط استوگرنه اصل‌زبان
صاف‌یونانی هارا «یونانی» میخوانند (صنعت‌یونان وباختری)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 666 of 1362

به‌بعد درتمام دورهٔ سلطنت شاهان یونان وباختری موازی‌با رسم الخط یونانی دوام نموده است. اگر چه کوشانی‌های بزرگ‌هم رسم‌الخط یونانی‌را درمسکوکات خوداستعمال کرده‌اند ولی‌این استعمال سراسر جنبهٔ نقل وتقلید دارد. ودورهٔ‌ایشان رامیتوان عصر ترقی‌رسم الخط خروشتی خواند.

دردوقرن سلطنت شاهان یونان وباختری مطالبی که درروی مسکوکات به یونانی ورسم‌الخط آن نوشته میشد عین ترجمهٔ آن در چیهٔ مسکوکات به‌زبان‌پراکریت ورسم‌الخط خروشتی به‌ضرب‌میرسید. ازین روش ثابت میشود که‌اهل‌دفتر ومنشیان دربارو‌طبقهٔ منورهردوزبان وهردو رسم الخط رابخوبی میدانستند ومترجمین ونویسند گانی وجود داشتند که در هردو زبان ورسم‌الخط آگاهی‌داشتند، میخواندند ومی‌نوشتند وترجمه میکردند. این‌رویه دوام‌داشت وبه‌تدریج رسم‌الخط یونانی ممیزات‌خودرا در عصر کوشانی ازدست دادوازفهم‌مردم برامد ورسم‌الخط خروشتی جای‌آنرا گرفت.

اردو وادوات جنگی: بشهادت‌ادب ویدو اوستا ازبدوطلوع تاریخ باینطرف کهسار آریانا همیشه‌مهد پرورش پهلوانان نامی‌بوده وازهمان روز گارباستان که‌تازه شالودهٔ حیات‌اجتماعی گذاشته میشد این‌روح درفرد وجامعه تزریق یافته وبامرور دوره های تاریخی مرتب نشوونما نمود وتقویت شد پهلوانی سلحشوری، شهامت، سوار کاری سجیهٔ فطری‌آریائی وعلامهٔ‌ممیزهٔ باشندگان آریانا، خراسان، افغانستان‌است که‌ازسرود ویدی گرفته‌تامهابارات‌ویشت‌های او یستا وشاهنامه ها، همه به نقل داستان های رزمی آنها رنگین است وبزرگترین عنعنهٔ حماسی جهان را تشکیل داده است. (۱)

درجلد اول‌فصل‌دوم‌تحت عنوان «جنگجوئی‌واسلحه» (صفحه ۱۳۵)ودر فصل

(۱) مدد وحین شاهنامه ها یاشاهان اولیهٔ آریانادرسالنامه ۱۳۲۰. شاهنامه‌هاومقایسه میان پهلوانان آن‌واوستا درسالنامهٔ ۱۳۲۱ ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 667 of 1362

سوم تحت عنوان « جنگ و ادوات جنگی » (صفحهٔ ۳۲۶) ممیزات رزمی و حیات سلحشوری باشندگان آریانا درعصر ویدی واوستائی شرح یافته است از دورهٔ اخیر الذکر تاعصری که اینجا مشغول مطالعهٔ آن هستیم این روح همیشه زنده بوده وشاهد آن هم خودوا قعات تاریخی است که درین بین رخ داده وبه تفصیل در جلد اول شرح یافته است. اینجابه تعقیب آنچه درین مورد درفصول جلداول نوشته شده میخواهیم حتی الامکان چندسطری راجع به وضعیت نظامی و صنوف عسکری دولت یونان و باختری بنویسیم، قراریکه ازروی اقدامات جنگی دولت یونان وباختری درعقب زدن متهاجمین مانندسلوسی های شامی و موریاهای هندی و بازازروی جنگ های استعماری که درخاك های ماورای شرقی اندوس (رودسند) وحوزهٔ تارم بعمل آمده ،معلوم میشود که پادشاهان یونان و باختری مقتدر و آریانا درین عصر قوهٔ نظامی مرتب و بزرگی داشته واین قوه آنقدر توانا بوده که سلوسی هارا وادار به شنا ختن استقلال آریانا کندو تاحوزهٔ گنگا و تارم دامنهٔ فتوحات خودرا وسعت دهد . درین هیچ شبهه ئی نیست که مهمترین حصهٔ تشکیلات اردوی مارادرین وقت سواره نظام تشکیل داده بود.اسپ همان اسپی که دردوره های باستان تاریخ ما مخصوصاً دردورهٔ اوستائی « سواری وسوار کاری » رادرجامعه بمیان آورده بودهنوز به اهمیت سابق خود باقی بود ودسته های سریع الحرکت سوار،مد هشترین عامل حمله وتهاجم شمرده میشد. باشندگان صفحات شمال هندوکش اهالی باختر وتخارستان که تاامروز درسوار کاری مهارت فوق العاده دارند حتی بهترین دسته های سوارهٔ نظام مارا تشکیل داده وفتوحات بزرگ این دوره بیشتر نتیجهٔ سرعت حرکت آنها بود. این سوار کاران مجهز به تیر و کمان و ژوبین و نیزه وشمشیر وقمه بودند وموقع رادیده از مهمترین سلاح خود کار میگرفتند .

« ترءور » مورخ معاصر روسی ازروی کتاب « می لندا پانا Milindapana »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 668 of 1362

که درعصر « مناندر » ژنرال اوپیانی، امپریونان وباختری اراضی متصرفی هندی‌نوشته شده معلوماتی‌راجع بوضعیت عسکری‌دولت یونان‌وباختری کشیده وازربان سوار کاران این‌عصر می‌نویسد : « اگر دشمن دور باشد او را بانیر میزنم ، اگرنزدیك‌شود اورابازوبین میزنم ، اگرنزیکتر شود اورا بانیزه‌میزنم واگرهنوز هم نزدیك ترشود او راباشمشیر میزنم‌واگررسیده وتماس مستقیم پیدا کند اورابا دشنه‌خواهم زد . » (۱)

نظام‌دولت یونان‌وباختری عراده‌های جنگی هم‌داشته . درآریانا اززمان ظهورآریاها به‌بعد عراده‌های جنگی همیشه مورد استعمال بود . در عصرویدی شاهان‌قبایل آریادردو طرف هندو کش‌ازاسپ بیشتر کار کشیدن عراده های جنگی را میگرفتند واین رویه درعصر اوستائی هم معمول بود و « رتشتر » (پهلوان عراده سوار) را میگفتند (۲) به همین رویه استعمال عراده های جنگی در دورهٔ سلطنت شاهان یونان وباختری‌در قشون آریانا باقی بود . جای نشیمن سرباز وعراده‌ران مربع و ازچوب یا آهن ساخته میشد وبادو عرادهٔ بزرگ مجهز بود . در سلك قشون دولت یونان و باختری فیل های جنگی هم شامل بود، مخصوصاً بعد از فتوحات د متریوس در هند که زمینهٔ برای این کار بیشتر مساعد شده بود. خود دمتریوس پادشاه با ختر بحیث فاتح هند نقش سر فیل رادر کلاه خود نصب نموده بود . درروی یك‌نوع سکهٔ « انتیال کیداس » که در کاپیسا بضرب رسیده « سرفیل» بحیث علامهٔ ممیزهٔ کاپیسا درمقابل «زوس» نقش است . ازین چیزها معلوم میشود که در عصر شاهان یونان وباختری فیل مخصوصاً در علاقه های جنوب هندو کش اهمیتی داشته و از فیل های جنگی حتی در سوقیات عسکری کار میگرفتند .

(۱) خلاصهٔ ایطالوی‌صنعت « یونان وباختری » تالیف «ترمور»

(۲) سلاح‌پهلوانان آریانا درعصر اوستائی شمارهٔ هشتم‌سال اول‌مجلهٔ آریانا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 669 of 1362

موسیو «ترءور» در کتاب «صنعت یونان و باختری» خود تصویر دو دائرهٔ فلزی راداده که درموزهٔ «ارمیتاژ» محفوظ است و در هر کدام آن فیل جنگی با فیل بان و سر نشینان نظا می آ ن دیده میشود . بر دوش فیل هو د جی بشکل قلعه‌های امروزی مابا بروج و کنگره‌ها نهاده شده وبا لای کنگره ها سر دونفر سرباز بانوك نیزه های شان معلوم میشود. درهردو تصویر یك یك ازین سربازان خود فولادی بشکل خود شاهان یونان و باختری بسر دارد. فیل بان بیرون هودج قلعه نما باچنگك خود میان دو گوش فیل نشسته . تزئینات این هودج قابل ملا حظه است زیرا تا امروز نقوش آن دربر ج ها و دیوار های قلعه های مامحافظه شده است .

درسلك قشون دولت یونان وباختری دسته های پیاده هم بود که روی هم رفته ازتودهٔ ملت جمع آوری میشد واسلحهٔ آنهاعبارت ازتیر و کمان ونیزه وسپربود و کمان غالب براین است که باتیر و کمان وقمه‌های کوچك به‌نمو نه‌ئی که تاحال درنور ستان مو جود است مجهز بودند . آ ثار صنعتی و مجسمه ها وتیلوهای رنگه‌ئی که در نتیجهٔ حفریات ازنقاط مختلف افغانستان مثل هده وبگرام، وفندقستان (درهٔ غوربند) پیداشده ا گر چه به‌دوسه قرن بعدتر ربط دارد معذ لك راجع به‌لباس پیاده نظام وسوار وبعضی اقسام اسلحهٔ تعرضی وتدافعی که درین مدت چندان فرقی نکرده معلومات میدهد. ازروی بعضی مجسمه‌های هده معلوم میشود که سوار وپیاده زره می پو شیدندواین زره بیشتر از پارچه‌های فلزی مثلث تماتشکیل شده بودووضع پارچه‌های فلزی زره پیاده وسوار فرق داشت توك‌های قطعات مثلث زره پیاده پایان واز سوار بالابود تانیز ه‌ئی که از بالا پاپایان حوالهٔ طرف می‌شد کار گر نه‌افتد. سپر مدوروخنجرهای دودمه هم نمایش یافته شمشیر طویل راست هم مورد استعمال داشت .

موسیقی و نمایشات : درمملکتی مانندافغانستان ودر دوره‌ئی مانند دورهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 670 of 1362

سلطنت شاهان یونان وباختری که صنایع و آرت وشعب مختلف صنایع نفیسه بهترین زمینه نشوونما یافته بود طبعاً موسیقی هم بجائی رسیده بود. چینی‌ها قرار افسانه‌های خود در چهارهزار سال قبل برای بدست آوردن (نی) توله «انک‌لن» نامی را به باختر فرستاده بودند. (۱)، هیکل‌های مکشوفه از هده و تپلو های رنگهٔ بامیان در بن زمینه هم روشنی می اندازد. توله ، رباب، بربط ، سه تار، تنبور ادواتی است که بیشتر کانون آن آریانا بود وبعد از قرن دوم مسیحی از راه سنکیانگ وحوزهٔ تارم به خاك های چین انتشار یافته است. «تره ور» مدقق روسی به این عقیده است که نمایشات تیاتر در دربار پادشاهان یونان وباختری وامرای ایشان درهند داده میشد زیرا «پلوتارك» تا اینقدر هم گفته که با اسکندر ممثلین یونانی هم همراه بودند، با این ملاحظات مدقق مذکور فرض میکند که تیاتر ونمایشاتی که به اصول یونانی شباهت زیاد داشت در باختر بمیان آمده بود.

---

(۱) نفوذ «مقابله موسیقی میان شرق اقصی وشرق میانه» نگارش «جارج فارمر» در شماره اپریل ۱۹۳٤ «جورنال انجمن شاهی آسیائی بریطانیا وایرلاند» ملاحظه شود. ترجمه فارسی این مقاله در شمارهٔ ۱۵ مجلهٔ آریانا داده شده.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 671 of 1362

فصل هفتم

حصهٔ اول

پارت‌ها

«هیر کانیا» و« پارتیا » دوو لایتی است از ولایات شمال غربی آریانا که بعضی اوقات به‌نام‌های علیحده «هیر کانیا» «وپارتیا» وبعضی اوقات بیك اسم بزرگتر «پارتیا» یادشده واز حوزهٔ هری‌رود تاسواحل بحیرهٔ خزررا که سرحد « مدیا » شروع میشد دربر میگرفت . بعبارت دیگر « پارتیا » مرکب بود از قطعات دامغان ، شاهرود ، جوین، سبزوار ، نیشاپور ، طوس، شهرنو وتر شیزو حوزهٔ اترك و هری رود .

قراریکه درفصل‌دوم جلداول‌حدود آریانا شرح‌داده شده‌است« اراتوس‌تنس» و«استرابو» که‌اززبان اونظریات خودرا شرح میدهد حدود آریانا را بطرف غرب‌طوری معین کرده که که ، پارتیا» و«پارتا کنه » جزء آریانا می‌آمدو «مدیا» و«فارس» ازان بیرون می‌ماند، لذابا این تقسیمات اساسی و صحیح گفته میتوانیم که‌پارتیادر شمال غرب آریانا آخرین ولایتی بود که باخاك مدیا تماس داشت بهمین جهت هرودوت در کتاب سوم بند ۹۳ و ۱۱۷ پارتی‌ها رابا خوارزمی‌ها، سغدی‌ها، آریاها (اعالی حوزهٔ هری‌رود) هیر کانی‌ها (اهالی گرگان) سرنگی‌ها (زرنجی‌ها) وتهامنی‌ها (تیمنی‌ها) که همه‌جزء باشندگان آریانا اندیکجااسم برده وداریوش هم بعدازفتوحات خودخارج خاك‌فارس‌به رویه‌ئی که‌درد کراسمای باشندگان نقاط مختلف آریانادا شت وآنهارا علیحده علیحده اسم می برد، پارتیا رابا سرنجیا ، آریا ، سگرتیا و هیر کانیا ملحق‌و یکجا اسم برده و ازین بیانات واضح معلوم میشود که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 672 of 1362

پارتیا مانند ولایت زرنج وعلاقه هامون وحوزهٔ هری رود و هر کانیا جزء خاك‌های آریانا وخارج حدود مدیاو فارس افتاده بود (۱)

پارت ویار تیا ، یعنی اسم قوم‌و محلی که‌بنام آنها شهرت یافته تو جه جمعی ازمد قفین راجلب کرده ودر اطر اف آن‌بصو رت مختلف ومتنا قص اظهار نظریه کر ده‌اند ولی‌عمو ماً به‌این عقیده متما یل اند که ایشان از اهل باختر و ازجمله کتله آریائی باختر اند .پارت‌ها قراریکه ازاسم‌شان وازاسم خا کی که بنام‌شان شهرت یافته ،واضح معلوم میشود که شاخهٔ‌ازقوم آریائی باختری« پکت» یا« پخت »اند. «پکت‌ها» یا« پخت‌ها» یعنی« پختی» که‌اسم آنها در کلمه اوستائی «پخدی»،قدیم ترین نام بلخ تاثیرافگنده همان‌قوم معروفی است که‌ازقدیم‌ترین کتاب‌سرودویدی‌یعنی‌ریگ‌و یدتاامروزدر تمام‌ماخذآریائی نام‌ونشان‌و موقعیت آن تصریح شده پښت‌ها مانند سائر قبائل بزر گ اریائی کتله باختری زمانیکه مهاجرت های بزر گ ،درحوالی ۲۰۰۰ سال ق م شروع شد دوشاخه شده شاخهٔ‌به جنوب هندو کش فرودآمدوشاخهٔ‌در بخدی مسکون ماند .

شاخهٔ‌ئی که‌بجنوب هندو کش فرودآمد بایکدسته قبایل دیگر که در تمام دورهٔ‌ویدی حلیف ومتفق آنهابوددردامنه‌های دوطرفهٔ سپین‌غردرعلاقهٔ جنوب شرقی آریاناامستقر شدندوسرودریگ و یددرموارد مختلف‌ازآنها بنام« پکهت» یا« پښت» اسم‌برده ونام‌های بعض‌شاهان شان‌راهم تذکار داده است . علاقهٔ‌ئی که‌ایشان دران مسکن گرفتند یعنی تمام‌حصهٔ آریانای جنوب شرقی که کوه بزر گ وزیبای« سپیتا گوتا گیری» سپین‌غر دروسط آن‌افتاده بنام‌شان« پکتیا» « پاپښتیا» معروف شد،چنانچه‌هروت‌هم ازانهابنام« پکتویس» وازخاك مسکونهٔ

(۱)درقرون وسطی افغانستان بنام خراسان وایران کنونی بنام عراق یاد شده ودرین دوره هاهم علاقه پارتیا یعنی حوزهٔ اترك وطوس ونیشاپور جزء خراسان بود وداخل حدود عراق نمی‌آمد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 673 of 1362

آنهابه‌اسم «پکتیکا» یا «پکتیا» یاد کرده که‌تاحدود سند انبساط داشت. ملتفت باید بود که این نام‌ها چه‌در تلفظ عصر ویدی وچه در نگارشات هرودوت با (ك) نوشته وتلفظ نمیشد. بلکه‌مابین (ش)و(خ) به حرفی ادامیشد که (ښ) پښتوبخوبی آنرانما یندگی میتواندبنا‌ء علیه چه شعرای ویدی وچه هرودوت صورت‌صحیح این‌اسم‌راشنیده‌ودر گفتاروبرگارش‌خودقید کرده‌اند. به‌این‌اساس این‌اسم «پښت»بود که در رسم‌الخط فارسی یك شکل آن «پخت» و «پختن» میشود و«پکتیا» ، «پختیا» هم زیر همین قاعده می‌آیند رحالا خوب‌تر فهمیده میشود که «پخت» و «پختن» و«پختیا» در کلمات «بخد» و«بخدی» و «پارت» و«پارتی» و«پارتیا» تاثیر بخشیده وبا‌عبارت دیگرتمام این اسماء و کلمات ازیك‌خانواده وازریشهٔ «پښت» مشتق شده اند.

بهرحال یك‌شاخه قوم «پښت» همین بود که ازبخدی بجنوب هندو کش آمد وعلاقهٔ پیرامون کوه «سپین‌غر» بنام‌آنها «پختیا» مشهورشد. شاخهٔ دیگرآن مدت‌مدیدی‌درصفحات‌شمال هندو کش‌مانده دوره‌های ویدی‌واوستائی‌را درانجا سپری کردند وحتی‌بعض‌خانواده‌های آنهاتازمان استقلال‌دولت‌یونان‌وباختری (۲۵۰ ق م) دربلخ می‌زیست. قسمت عمدهٔ ایشان دراواخر دورهٔ اوستائی به شرق‌حوزهٔ هری‌رودپراگنده شدند. پس «پارت‌ها» شاخهٔ ازهمان‌قوم آریائی باختری «پښت» یا «پخت» است که درعصر نسبتاً تازه تری ازبخدی بطرف غرب حرکت کرده ودرعلاقهٔبین سواحل‌خزر وهری‌رود جای گرفتندومسکن خودرا به‌نام خود «پارتیا»موسوم ساختند. چنانچه اسم مسکن شاخهٔ جنوبی وغربی «پختیا»و«پارتیا» نه‌تنهاهم‌وزن وهم آهنگ‌است بلکه یك کلمه است وازیك کلمه بیك‌شکل وصورت معین ساخته شده. معنی کلمهٔ «پارت» را بعضی‌ها «تبعیدشده» گویند. این هم نشان میدهد که اهالی پارتیا اصلاً باشندگان این‌علاقه‌نبودند وازبیرون که‌عبارت ازصفحات باختر‌باشد بدانجا انتشاریافته‌اند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 674 of 1362

تلفظ اصلی وقدیم پارت وپارتیا از کتیبه‌های بیستون هم معلوم میشود ودر انجا این کلمات نه به(ت) بلکه به(ث) بصورت «پرثو» و«پارثیا» آمده که بیشتر بشکل «پثتو» و«پثتیا» نزدیك‌تر است . قرار یکه ازمدارك ارمنی برمی آید ایشان «پارت» را «پهل» میگفتند واین نام به‌نام‌های «پهل»، «پخل»، «باخل»، «بخلی» که در زبان دری متوسط به‌بلخ داده میشد قریب و حتی یکچیز است و ازین هم معلوم میشود که بخدی علاوه بر اینکه با نام‌های قدیم پخت و پختی و پارتی شباهت قریب داشت پهل و بهل و پخل اسمای باختر و پارتیا در دورهٔ متوسط زبان دری هم یکچیز بود وارتباط میان باختر و پارتیا قرن‌های مدید دوام کرد. بعدازینکه مرکز ثقل حکومت پارتی بطرف غرب در حوالی رود دخانهٔ دجله رسیدو از حدود آریانا بیرون شد شاخهٔ دیگری تحت زمامداری «ونونس» سلطنت جداگانه درحوزهٔ هیرمند وارغنداب بمیان آورد که در تاریخ آریانا بنام «پهلوا» یادمیشود .

پارتیا درحدود جغرافیائی که قبلاً شرح دادیم من‌حیث غربی‌ترین ولایت آریانا قبل ازقرن (۶ق م) وجود داشت واز همین جهت در نگارشات هرودوت ودرفهرست اسمای ولایت مفتوحهٔ داریوش اسم برده شده ولی موجودیت کشوری وسیاسی آن تاوقتی در پردهٔ خفا بود که «ارساس» ازهمان خانواده های پارتی که دربلخ مانده بود درحوالی (۲۵۰ ق م) بطرف غرب آمده وبرعلیه سلطهٔ یونانی های شامی اعلان استقلال نمود .

راجع به‌بلخی بودن «ارساس» «باارشك» بیشتر مورخین قدیم و کلاسیك همنظر وهم عقیده اند . استرابو در کتاب ۱۱ فصل ۹ بندسوم میگوید که «ارساس» یا «ارشك» شخصی بود باختری . ازانجا مهاجرت کرده به پارتیا آمد واهالی را بقیام برضد سلوسی ها بر انگیخت . آریان اظهار میدارد که «ارشك» و«تریداتس» (تیرداد) پسران «فری یاپت» بودند ونواسهٔ «ارشك» نام . این دو برادر از باختر به «پارتیا» آمدند. درین وقت حکمران یونانی پارتیا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 675 of 1362

«فرکلس Fhereeles» نام داشت. چون «تری‌داتس» پسر خوش منظری بود حکمران یونانی میخواست از جمال او تمتع برد. «ارشك» ازین رفتار «فرکلس» منزجر شده، حکمران «پارتیا» را بقتل رسانید و بر علیه سلوسی‌ها قیام کرد.

«ژوستن» اظهار میدارد که ارشك شخص مجهول و بی‌نام و نشانی بود، بعد از ینکه «دیودوت» در باختر که دارای هزار شهر بود اعلان استقلال نمود سایر علاقه‌های شرقی از او پیروی کردند و ارساس هم با یکعده تابعین خود به پارتیا آمد و «دروگرس» والی اینجارا کشت و گرگان را گرفت و به تشکیل نظام سلطنت و اردوی نیرومندی پرداخت. ابتدا از سلوکوس و یاد شاه باختر درهراس بود ولی وفات «دیودوت» خیال اورا آسوده ساخت و با پسر پادشاه باختر که اوهم دیودوت نام داشت اتحادی قایم کرد.

موئیز دوخورن (موسی‌خوری) مورخ ارمنی که درقرن پنج حیات داشت درضمن تذکار واقعات پارتیا و جنگ‌های ایشان با سلوسی‌ها، ارساس را اصلاً بلخی میداند. پس به این ترتیب در باختری بودن ارساس باارشك شبهۀ نیست ودرمورد بعض کسانیکه اورا ازقبیلۀ «داهی» قلمداد کرده اند میتوان گفت که «داهی» عشیرۀ از کتلۀ بزرگ «پارتی» یا «پختی» باختر بود.

نوشتۀ مسکوکات ومکاتیب عصر ارساس تنها به‌زبان ورسم‌الخط یونانی بوده ودرمسکوکات او که مخصوص خاك پارتیا بود وعلامۀ ضرب آنجارا دارد زبان و رسم‌الخط دیگری دیده نشده مگر در یك سکه که از افغانستان پیداشده وبه گمان اغلب مخصوص حاشیۀ سیستان بوده وروی آن اسم شاه ونوشتۀ سکه به‌دوزبان مرقوم است که یکی آن زبان ورسم‌الخط خروشی است که درمناصفۀ جنوبی هندوکش معمول بود.

مسکوکات دودمان ارساسی در یکطرف بدون کدام نوشته نقش سرپاد شاه وبطرف دیگر هیکل نشسته ئی دارد که تیررادر چلۀ کمان نهاده و چهارطرف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 676 of 1362

آن قسمی به زبان ورسم الخط یونانی نوشته است که روی سکه مربعی تشکیل میدهد .

یاد شاهان پارتی ارساس را نه تنها موسس دودمان سلطنتی میشناختند بلکه مقام بلندتری برای او قایل بودند حتی از او یکنوع ربالنوع حامی برای خاندان خود ساخته بودند و به همین رویه که مفکورهٔ احترام اجداد و نیاکان را حکایت میکند همه درمسکوکات نام اورا تکرار کرده وعنوان بازیلوس یعنی (شاه) و «بازیلوس باز یلون» یعنی شهنشاه را باصفات مختلف بزرگ، و عادل و کبیر ومشهور و غیره در مسکوکات خود بضرب رسانیده اند .

پارتی هادر تاریخ قدیم افغانستان ازچندین جهت شامل اند اول بعلت اینکه علاقهٔ «پارتیا» من حیث جغرافیائی جزء خاك آریانا بود، دوم پارت ها شاخه ئی از یوئیت هابودند که از باختر بدانجا مهاجرت کرده و آن قطعه را بنام خود پارتیا معروف ساختند ، سوم ارساس موسس سلطنت پارتی بارادروخانواده اش از اهل باختر بود و ازاینجا عازم پارتیا شده به تشکیل سلطنت پرداخت ، چهارم تازمانیکه مرکز حکومت پارتیا از «هکاتومپی لوس» (۸ میلی جنوب دامغان) (۱) کناردجله منتقل نشده بود شاهان پارتی کمویش درحواشی غربی وشمالی کشورمانفوذوحاکمیت داشتند. پنجم «ونونس» یکی ازحکمرانان پارتی در حوالی ۱۲۰ «ق م» سلطنت مستقلی در اراضی حوزهٔ هیرمند و ارغنداب تشکیل نموده وبنام دودمان و سلطنت مستقل پهلوا سرا سر جزء تاریخ آریانا است، پس باجهاتی که ذکر شد اززمان تاسیس سلطنت پارت تاوقتیکه مرکز حکومت و کانون ثقل حاکمیت آنها بطرف غرب منتقل میشود از آنها مختصراً صحبت کرده وبعد ازآن دودمان پهلوارا تعقیب میکنیم:

(۱) تا گفته نماند که بعداز کشفیات جدید روس ها این نظریه هم تثبیت یافته که عشق آباد پایتخت ومرکز دولت پارتی بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 677 of 1362

ارساس اول: (۲۴۸-۲۴۹ ق م) این شخص قراریکه بالا ذکر شد باختری و از قبیلهٔ پکت یا از عشیرهٔ «داهی» بلخی آن بود، بعد از ینکه «دیودوت» در حوالی (۲۵۰ ق م) اعلان استقلال نموده، وسلطنت مستقل یونان وباختری را اساس گذاشت به بعضی روایات تنها و قرار شهادت بعضی مدارك دیگر با برادرش تری دانس (تیرداد) بطرف حوزهٔ هری رود رفته و از آنجا وارد پارتیا شد وبه تعقیب رویهٔ ازادی خواهی باختری‌ها به پارهٔ اقدامات استقلال خواهی متشبث گردید. اول کاری که کرد این بود که به همدستی برادر وجمعی ازطرفداران خود «فر کلس» (۱) حکمران یونانی دولت سلوسی شامی رادر پارتیا بقتل رسانیدو بر علیه سلوسی های شامی قیام کرد، سال تاسیس سلطنت پارتی ۲۴۸-۲۴۹ «ق م» یعنی تقریباً یکسال بعداز اعلان استقلال دولت یونان وباختری تعین شده، مرکز سلطنت پارتی شهر هکاتومپی لوس Heca tompylus بود. «راولنسن» موقعیت این شهر راقریب «جاجرم Jajorm» قرار داده «ایولودوروس ارتمیس پایتخت پارت هارا (۱۲۶۰) استاد یعنی ۱۴۴ میل بطرف شرق دربند خزر قرار داده است، بعضی های دیگر مانند «ویلیم جکسن» «هکاتومپی لوس» را شهر قدیم «کومی Komis» میدانند و موقعیت آنرا به ۸ میلی جنوب شهر دامغان فعلی قرار میدهند و برخی هم عشق آباد را مرکز اولیهٔ پارت ها میشمارند.

دیودوت اول وارساس اول که یکی در باختر و دیگری در پارتیا بر علیه سلوسی های شامی بفاصله تقریباً یکسال اعلان استقلال نمودند هر دو تا پایان حیات به منظور خود کامیاب ماندند، ارساس ابتدا از موقعیت خود میان دولت یونان وباختری و سلطنت سلوسی درهراس بود ولی پریشانی او از طرف شرق به امید و اطمینان تبدیل شدو موافقه میان شاهان آزاد باختر و پارتیا بر قرار

(۱) در بعضی مدارك حکمران یونانی پارتیا بنام اگاتوکلس هم یاد شده هستری اف پرشیا تالیف سر پرسی سایکس (صفحهٔ ۳۰۸).

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 678 of 1362

گردید و سلوسی هابا بی اتفا قی هائی که در بن فرست میان خود داشتند به آنها آسیبی رسانیده نتوانستند .

تری داتس : دومین پادشاه پارتی « تری داتس » برادر ارساس بود که اورا معمولاً بنام « ارشاك » دوم هم یاد میکنند. اساس دولت پارتی باتری داتس قوی تر گردید . اگرچه دراول وهله از دست « سلوکوس کالی نیکوس » شکست خوردو لی فوراً عازم علاقه بین اکسوس وایسگزارت شده ازانجا برای تقویت خود نفر آورد ووضعیت خود را مستحکم تر ساخت . مشار الیه معاصر دیودوت دوم دومین پادشاه مستقل یونان وباختری بود واین دوپادشاه برعلیه دولت سلوسی اتحادی بین خود قایم کردند. تری داتس ازاتحاد بادولت یونان وباختری خیلی خورسند بودزیرا بهاین ترتیب خاطرش ازطرف شرق آسوده شده ومیتوانست به آرامی متوجه دفع حملات سلوسی های شام شود (۱) تری داتس عنوان شاه بزرگ انتخاب نموده وشهر یاقلعهٔ جدیدی هم به نام « دارا Dara » یا « داریوم Dareium » ساخت که موقعیت آنرا در درهٔ گرگان نزدیك ابیورد قرار میدهند .

ارتبان ۱۹۶-۲۱۴ : بعدازاو پسرش ارتبان که اورا بلقب ارساس سوم میخوانند برتخت نشست مشار الیه « اکبتان » یعنی همدان را اشغال کردولی انتیوکوس دوم قلمرو اورا تاهیرکانیا عبور نموده واز آنجا برایو تیدم شاه یونان وباختری حمله کرد. بعضی ها این انتیوکوس راانتیوکوس سوم قلمداد کرده اند وحقیقت هم همین است که انتیوکوس سوم برپارتیا حمله نموده وبعد ازاضمحلال قوای ارتبان وارد باختر گردیدولی آخر استقلال سلطنت ایو تیدم

(۱) « کلهٔ مان هارت » درتاریخ فارس (سلسلهٔ تطور بشریت) صفحهٔ ۱۲۹ می نویسد که اتحاد تری داتس بادیودوت دوم به شاه یونان وباختری اینقدر فایده رسانید که فشون سلوسی را شکست داده وشالوده استقلال خودرا محکم تر ساخت وعنوان شاه بزرگ بر خود نهاد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 679 of 1362

ودولت یونان وباختری را شناخته پس به شام مراجعت کرد .

فری یاتس: ۱۹۸-۱۹۶ ق م: این شخص یا اشك چهارم بعد از پدر بر تخت نشست مشار الیه معاصر ایوتیدم ودمتر یوس مقتدر ترین شاهان یونان وباختری میباشد. درین وقت همان قدر که دولت یونان وباختری بافتوحات خود به چهار گردافق بزرگ ونیرومند شده بود دولت پارتی در اثر تعرضات سلوسی ها ضعیف وناتوان گردیده بود، بهمین جهت طوریکه در فصل دولت یونانی باختر شرح دادیم ایوتیدم موسس دومین خانواده مستقل یونان وباختری بطرف غرب متوجه شده وایالات «تراگزیان» و «تپوریا» را که عبارت از حوزهٔ اترك علیا وحوزهٔ کشف رود باشد از خاك های پارتیا مجزا کرد واز آنها دوولایت باختری تشکیل نمود، دولت پارت درین وقت از عظمت ونیروی دولت یونان وباختری درهراس بوده وبعد ازین که عقد صلحی میان ایوتیدم وانتیوکوس سوم شامی برقرار شد ارتبان و «فری یاتس» به اوضاع ناگواری که دچار شده بودند ساخته ونقریباً یك ربع قرن که تا ۱۸۱ ق م شود به آرامی وخموشی گذرانیدند بعد از «فری یاتس» برادرش فرهاتس (فرهاد اول) به سلطنت رسید. میگویند که مشار الیه ماردها Mardes را در علاقه «تپوریا» محکوم ساخت.

میتری داتس (۱۲۶ - ۱۷۴ ق م) درجمله پادشاهان پارتی «میترداتس» یامهرداد اول خیلی معروف است. مشار الیه بایاره اقدامات جنگی قلمرو ونفوذ پارتی را بطرف شرق وغرب وسعت داد معاصر اودرباختر «ایوکراتیدس» حکومت میکرد. حقایق اگر از نظر دقت دیده شود وضعیت مساعد به او موقع داد که بطرف شرق وغرب کسب نفوذ کند زیرا بطرف شرق دولت یونان وباختری مصروف کشور کشائی هائی درهند بود ودرغرب دولت سلوسی در اثر جنگ های روم خسته شده بود. بهرحال زمانیکه ایوکراتید شاه یونان وباختری درسرحدات هند باقراریکه بعضی ها گویند درپنجاب مصروف بود «میتری داتس» بر ولایات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 680 of 1362

شرقی دولت یونان‌وباختری حمله کرده وولایات «تیوریا» «وترا گزیان» که‌در وقت «ایوتیدم» فتح‌شده‌بود پس گرفت وجزء پارتیا ساخت. چون اسکائی‌هاهم دربن وقت ازطرف شمال دولت یونان وباختری راتهدید میکردند وایو کراتید هم‌مقارن همین‌وقت‌بقتل رسیده‌میتری‌داتس بیش‌ازپیش جرئت یافته‌مرورا اشغال کرد. دربن وقت هلیو کلس فوراً بجای‌پدر اعلان‌شاهی نمود ولی متری داتس بطرف باختر پیش آمده واورا ازنفوذ واقتدار بر انداخت وجانب در انجیان وارا کوزی متوجه‌شد. هلیو کلس قوای خودرا جمع کرده وچند گاه دیگرهم دربا ختر پافشاری‌نمود ولی‌اسکائی‌هافروریخته واورا به‌جنوب هندو کش راندند. میگویند که‌میتری‌داتس ازهمین پراگندگی‌های نظام اداری دولت یونان وباختری بیشتر استفاده نموده ازراه ارا کوزی حتی بر کابل وحوزهٔ سند هم نفوذ یافت.

پس از بن واقعات میتری داتس متوجهٔ خاك های فارس وبابل شده وتا آنجاها راهم‌فتح کرد وبادولت سلوسی به‌جنگ‌هائی درآویخت که‌شرحش خارج ازچهارچوب کات تاریخی ما ست.

فرهاتس دوم وارتبان‌دوم: بعد ازینکه مهرداداول‌دامنهٔ جنگ‌های‌خودرا باسلوسی‌ها وسعت داد او وجانشینان او یعنی فرهاتس دوم وارتبان دوم ازین گیر ودارها خودرا خلاص نتوانستند وتوجه آنها بیش از بیش بطرف غرب معطوف شد. دربن وقت دولت یونان وباختری به استحکام قوا ونفوذ خویش درجنوب هندو کش مصروف بود و درصفحات شمال اسکائی‌ها وتخارها وارد باخترشده بودند. چون قوهٔ دولت یونان‌وباختری وسدسنگی‌هندو کش دم راه آنهارا بطرف جنوب گرفته بود طبعاً بطرف غرب صفحات باختر متوجه حوزهٔ هری‌رود واراضی ماورای غربی آن شدند وبا پارت ها تماس پیدا کردند تصادف اسکائی ها وپارت ها را طوریکه در فصل دولت یونان و باختری هم شرح دادیم به انواع مختلف تعبیر کرده اند ویك‌تعبیر دیگر آنهم این است که‌پارت‌بامشکلاتی که‌بطرف‌غرب باسلوسی‌ها داشتنداز اسکائی‌ها که‌دربن‌وقت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 681 of 1362

درباختر رسیده بودند خواهش کردند که به کمك آنها بیایند. بهرحال عملاً کمك اسکائی ها به پارت‌ها معلوم نیست آنچه روشن است وهمه منابع ذکر کرده‌اند جنگ وتصادمائی است که بین آنها واقع شده ودرنتیجه فرهاتس دوم ازدست اسکائی‌ها وارتبان دوم ازدست تخارها کشته شدند چنانچه «ژوستن» در کتاب ۴۲ بنددوم ازین واقعات واضح تذکار میدهد. بعد از کشته شدن دو پادشاه پارتی وضعیت دولت پارت خیلی باریك شده و درعرصهٔ چهار سال (۱۲۰ـ۱۲۴ق‌م) اهمیت ونفوذ پارت‌ها درحواشی غربی آریانا خیلی کم‌شد.

متری داتس دوم: متری داتس یا مهرداد دوم ازپادشاهان بزرگ پارت است. چون اسکائی‌ها قلمرودولت پارتی‌را ازطرف شرق سخت تهدید میکردند اول ازهمه متوجه اینطرف شده وبااسکائی‌ها جنگ‌های سختی‌نمود وبه آنها مجال نداد که داخل‌پارتیا شوند بناءً علیه اسکائی‌ها ازحوزهٔ هری رود بطرف جنوب‌رخ‌نموده به‌حوزهٔ هیرمندوهامون مستقرشدندوطوریکه ذکرخواهدشد این علاقه بنام آنها به«ساکستانا» یا«سیستان» معروف‌شد. سپس متری‌داتس متوجه سرحدات غربی خود شده داخل یك سلسله جنگ هائی با ارمنستان ودولت‌روم گردید که‌ذکر آن ازچوکات تاریخ آریانا بیرون‌است. اینقدر ملتفت بایدبود که‌جنگ‌های ارمنستان ودولت‌روم بیش‌ازبیش توجه‌ومرکز ثقل‌وعملیات دولت‌پارتی‌را بطرف‌غرب برده ودوسه پادشاهی که‌بعد ازمهرداد دوم به سلطنت رسیده اند با کشور ما تماس و ارتباطی نداشتند تا اینکه اورودس Orodes پایتخت دولت پارتی را به «استزیفون» کنار دجله برد ازین وقت به‌بعد پارتی‌ها ازچوکات تاریخ آریانا برآمدند. بناءً علیه قسمت اول‌این‌فصل‌را به‌اینجاتمام نموده ودردوحصهٔ دیگرازاسکائی‌ها شاخهٔ ازقبایل «سیتی» که‌درین‌وقت روی صحنهٔ‌تاریخ کشورما آمده اند وپارت‌های حوزهٔ هیرمند و ارغنداب که با اختلاط اسکائی‌ها دودمان پهلو را بمیان آوردند صحبت میکنیم:

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 682 of 1362

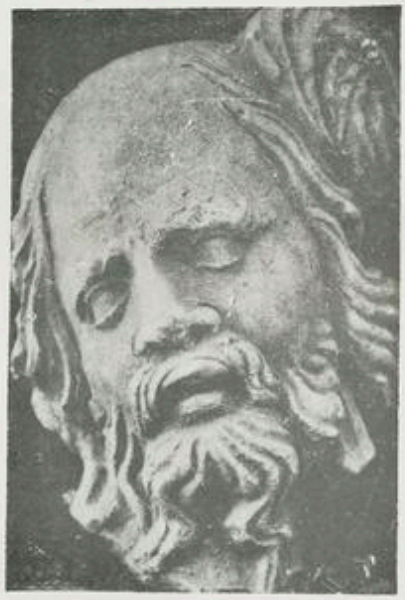
تصویر (۱۷) مقابل صفحه (۱۲۶)



مرد سیتی که از تیپ اسکائی و کوشانی افغانستان نمایندگی میکند . این مجسمه کار صنعتگران هنده است وروبهٔ رالبست ایشانرا مجسم میسازد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 683 of 1362

تصویر (۱۸) مقابل صفحه (۱۲۷)



مجسمهٔ یکی از راهبین برهمنی افغانستان که بدست
صنعتگر ان ماهر هده ساخته شده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 684 of 1362

حصهٔ دوم

اسکائی ها

اقوام سیتی : یکی از شاخه های قبایل هند واروپائی که مدت‌ها بعدتر از دیگران روی صحنه وتاریخ آمده وپسان تر ازسائر شعب معروف شده است معمولاً بنام «سیتی» یاد میشود وپارهٔ اقوامی مربوط به خود دارد که در شرق وغرب به اسمای مختلف معروف شده اند . چون اقوام سیتی مجموعاً شاخهٔ ازخانوادهٔ بزرگ هند واروپائی را تشکیل میداد درمهد اولیهٔ «ایریاناویجه» بین حوزهٔ علیای اکسوس وسردریا باسائر شاخه‌ها وشعب یکجا میزیست .

قراین اکثراً باین دلالت میکند که زمانیکه مهاجرت امواج بزرگ هند واروپائی بطرف غرب جانب خاک های اروپا وبطرف جنوب جانب حوزهٔ سردریا وآمو یعنی سغدیان وباختر شروع شد اقوام سیتی درمهد اولیه جابجاماندند. شاخهٔ لاتین وسلت وجرمنی واسلاو وغیره درین فرصت خاک های اروپارا اشغال نمودند وشاخهٔ جنوبی بباختر مستقرشده کتلهٔ باختری را تشکیل داد وقرار نامی که درقدیم ترین ماخذ ادبی ودینی خویش بخود دادند بنام آریا معروف شدند واز آریانا به دوطرفهٔ هندوکش به خاک های هند وفارس منتشر گردیدند .

موسیو رونه گروسه موضوع مهاجرت اقوام سیتی را چنین ترسیم میکند:(۱) «درزمان مهاجرت‌های بزرگ هند واروپائی بعضی قبایل آریائی که یکطرف باسیتی‌های اروپا وجانب دیگر باقبایل هندوایرانی (کتلهٔ باختری) ارتباط وخویشاوندی داشتند جلگه‌های جنوب روسیه را ترک داده چیزی بطرف کوهای اورال پراگنده شده وقسمتی هم بطرف سردریا رفته ، بعد از عبور کوهای

(۱) صفحهٔ ۱۵ جلد دوم تاریخ آسیا تالیف رونه گروسه .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 685 of 1362

تیان‌شان وارد علاقهٔ کاشغر شدند و از آنجا تمام ترکستان شرقی ، وادی‌های کوتچه وقره چار وتوئن هوانگ را تا کان سو متصرف شدند و با خاك چین تصادم پیدا کردند .»

این نظریه‌را باجزئی‌تحریفی‌چنین میتوان تصریح کرد که‌شاخهٔ سیتی باسایر اقوام هندواروپائی‌دراراضی بین‌حوزهٔ علیای سردریا واکسوس یکجامی‌زیست تامانیکه مهاجرت‌های بزرگ شروع‌شد شاخهٔ «موج‌موج پشت‌هم به‌خاك‌های اروپا منتشر شد وشاخهٔ بطرف‌جنوب درباختر فرود آمد وبرخود «آریا» نام‌نهاد وقبایل‌سیتی عجالتاً جابجا ماندند . بعدازجنبش‌های سائرشعب هندواروپائی که‌جای نسبتاً فراخ شد آنها مسکن خویش‌را کلان کرده بجانب شرق حوزهٔ سردریا دامنه‌های دوطرفهٔ کوه‌های‌تیان‌شان وعلاقهٔ سنکیانگ‌یعنی‌ترکستان شرقی‌را اشغال نمودند وبجانب غرب اراضی شمال بحیرهٔ خزر وبحیرهٔ سیاه‌را اشغال کرده تا کوهای اورال پیش رفتند و بخاك های اروپای شرقی تماس حاصل نمودند وجنوب روسیه‌بنام شان «سیتیا» معروف شد .

انتشار اقوام «سیتی» درین علاقهٔ وسیعی که شرح یافت دنباله آخرین جنبش‌های قبایل هندواروپائی است . ایشان بانا ثیر محیط وسیع علف زار قوم سوار کار وبادیه نشینی بار آمدند وز مانیکه کتلهٔ آریائی های باختر درشمال هندوکش‌مرکزمدنی واولین نظام‌سلطنتی وتهذیب آریائی رابمیان آورده‌بود وبعدازان تازمانه‌های نسبتاً تازه‌تری که اشوری‌هادربین النهرین وغرب فارس سلطنت داشتند حتی درزمانیکه مادها وپارسی‌ها هر کدام بنوبهٔ خود از سلطهٔ آشوری رهائی یافته وبه‌تشکیل حکومت هائی پرداختند اقوام سیتی مشغول کشت و گذار ویغما گری وزندگانی‌بادیه نشینی بودندودارای مراکز ثابت وشهرهای بزرگ‌نشده‌بودند وجوداقوام‌بادیه نشین‌سیتی وآوازهٔ یغما گری‌های آنها ازمنابع ادبی ومذهبی آریاهای کتلهٔ باختری واز ماخذ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 686 of 1362

آشوری و امادی و پارسوا و یونانی بصورت مستقیم و غیر مستقیم معلوم میشود. اوستا اگرچه بصورت «سیت» ازایشان نام نمیبرد معذلك از خلال متن اوستا واز شرح اقدامات جنگی اولین پادشاهان بزرگ «بخدی» یعنی سلالهٔ پاراداتا (پیشدادی) واضح معلوم میشود که ایشان درمقابل قوم بادی، نشینی که آنها هم اصلاً آریائی بودند دائماً ترتیبات میگرفتند. پادشاهان سلالهٔ «پاراداتا» «و کوانی» و «اسپه» با نیروی مادی ومعنوی قرن های متوالی تهذیب آریائی باختری را از تهاجمات آنها حفظ کردند واین رویه را تمام حکمفرمایان باختری و پادشاهان بزرگ آریانا تازمان ایوتیدم وهلیو کلس جزء مرام خود قرار داده بودند. همین قسم درنقاط غربی آریانا و آسیا، پارسوا، آمادی، آشوری یونانی، هر کدام در نقاطی که از جانب شمال با امواج سیتی مصادف بودند رویهٔ پادشاهان هوشمند بخدی را تعقیب کردند وبدین منوال «سیتی ها» درمنطقهٔ علف زار جنوب روسیه وشمال آمو و بحیرهٔ خزر وبحیرهٔ سیاه باقی ماندند.

منابع تاریخی یونانی بار اول در حوالی ۷۰۰ ـ ۷۵۰ ق م از «سیت ها» صحبت میکنند ومنابع آشوری آنرا تکمیل مینماید. این تذکار اول راجع به اینهاست که جای سیمیری ها Cimmeriens را درعلف زار روسیه جنوبی «سیت ها» اشغال کردند ازین امر واضح معلوم میشود که سیت ها اول درجنوب روسیه نبوده بلکه قرار یکه ذکر شد، از حوزهٔ علیای سردریا وآموشاخهٔ بطرف غرب رخت بربسته وجای سیمیری ها را اشغال نمودند (۱) تقریباً ازین تاریخ به بعد سیت ها داخل صحنه تاریخی میشوند و مللی که بانها تماس داشتند از آنها اسم میبرند.

منابع آشوری ایشان را به نام «اشکوزی Ashkuzai یاد کرده یونانی ها

(۱) صفحهٔ ۳٤ امپراطوری علف زار L,Empire des Steppes تالیف رونه گروسه سال طبع ۱۹۳۹.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 687 of 1362

آنهارا «سکوتو» Skuthoi خوانده‌اند در کتیبه‌های داریوش اول هخا منشی به‌اسم «سا کا» Saka ذکر شده‌اند وماخذ چینی ازایشان بصورت «سی» Sai واشکال دیگر اسم‌برده‌اند .

قراریکه ازروی تصاویر « یونان وسیتی» «قل‌اوبه» Koul-oba و« ورونیژ Voronej معلوم میشود «سیتی‌ها» روی‌هم رفته اشخاص ریش‌دار بوده‌و مانند اسکائی‌ها شاخه دیگر شان که‌در صحنه های «پرسه پولیس» دیده میشوند کلاهای گوش پتك نوك‌تیزی به‌سر میگذاشتند تاازشمال شدیدعلاقه زارهای‌شمال درامان باشند . ایشان یعنی ساك‌ها وسیتی ها همه لباس فراخی می‌پوشیدند که‌مرکب ازپیرهن وشلوار فراخ بود. اسپ که‌حیوان مخصوص جلگه های وسیع علف‌زاراست رفیق‌دائمی آنهابود وازتیرو کمان‌خویش‌جدائی نداشتند.

قراریکه رونه گروسه درصفحهٔ ۳۶ کتاب «امپیردستپ» (امپراطوری علف‌زار) خود تعبیر میکند این کمان داران اسپ‌سوار شهر نداشتند واگر هم‌داشتند شهرهای متحرکی‌بود مرکب از کراچی‌ها که‌زن‌ها ودارائی‌خودرا در انها انداخته وازیکجا بجای دیگرنقل میدادند ثروت‌ایشان بیشترعبارت ازلوازم سوارکاری وبعضی زیورات وقالی بودوبه‌این ترتیب ازقرن۷ تاقرن سوم‌ق‌م درجنوب علافه‌وسیعی که‌ازتیان‌شان تااورال انبساط‌دارد زندگانی داشتند .

قراریکه پیشتر شرح دادیم درین‌شبهٔ نیست که‌اقوام «سیتی» همه‌شاخه‌ئی ازعناصر آریائی‌بودندوازلحاظ قرابت‌زیادبا کتله آریائی‌باختر جزء این کتله هم‌بشمار میرفتند تنها اینقدر بود که‌ایشان به‌حیات بادیه نشینی ویغما گری خوگرفتند وازتاثیر تهذیب باختر بیرون ماندند چنانچه رونه گروسه درین باب‌اشاره کرده‌ومیگوید که‌ایشان‌ازائین مزدئیزم‌تاریخی‌ورفورم زورا تستری بی نصیب ماندند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 688 of 1362

تاثیر زندگانی مناطق علف‌زار وتصادم ازطرف شرق با «هیونگ نو» Hiong-nou تو کیو Tou Kiue و مغل در عرف وعادات وسبك زندگانی والبسه تمام اقوام سیتی بلااستثنا تاثیر بخشیده وهمین تاثیرات ظاهری بود که چندی قبل بعض مورخین را درموضوع اصلیت وعرق ونژاد آنها به اشتباه افکنده بودولی تیپ نژادی وزبان حقایق مسلمه رابمیان آورد. امروز هیچ کسی دراصل وبود آنها جزئی شبهه‌ئی ندارند. ازروی لباس سیت‌ها باهن‌ها شباهتی داشتند مخصوصاً حیات مشترك سوار کاری یکنوع شلوار وموزه به آنها داده بود. میگویند که رکاب اولیه یعنی رکابی که ازتسمه ساخته شده بود از اختراعات سیت‌ها است.

بسه این ترتیب قسمتی ازسیتی که بجانب غرب آسیب رسیده بودند بین ۷۰۰ ـ ۷۵۰ ق م «سیمری ها» را از جنوب روسیه کشیدند و جای آنهارا اشغال کردند. «هرودوت» وقتیکه در کتاب ٤ فقره ۱۳ ازمهاجرت سیت‌ها بطرف اروپا صحبت میکند علت بیجا شدن‌های آنهارا فشارهائی میداند که از طرف شمال یا شمال شرق از جانب اقوام ایسیدون Issédons و «اریماسپس» Arimaspes بر آنها وارد شده بود. سیمری های مذکور که در اثر ورود سیت‌ها بیجا شدند چیزی بطرف هنگری وچیزی هم ازراه تراس Thrace وارد اسیای صغیر گردیدند شاخه‌ئی ازسیتی‌ها دنبال ایشان راه اسیای صغیر رابپیش گرفتند ولی قرار اشاره هرودوت راه را گم کردند وبعد ازعبور قفقاز ازراه «دربند» با آشوری‌ها تماس حاصل کردند (حوالی ۷۰۰ ـ ۷۲۰ ق م) چون آشوری هاهم با «سیمری‌ها» دشمنی داشتند ازروسا یاشاهان کوچك سیتی وقبایل آنها کار گرفته وایشان رادرسرحدات «کاپادوسیا» برعلیه «سیمری‌ها» استعمال کردندوقوم اخیرالذکر را درحوالی ۶۳۸ «دریونت Pont» مقهور و معدوم گردانیدند. تقریباً ده سال بعد یکی ازشاهان سیت که هرودوت اورا مادیس Madyés میخواند آشوریها رابرعلیه تهاجم مادها کمك کرد و آخر برخود مدیا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 689 of 1362

حمله برد وسپاه گزار Cyaxare شاه مادی آنها را عقب کوههای قفقاز به روسیه جنوبی عقب نشاند در اینجا و در این وقت مدت تقریباً ۷۰ سال سیت‌ها مجدداً خطرهائی برای مدنیت‌های جنوب آسیا و غرب اروپا فراهم کردند.

زمانیکه قبیله پارسوا جای آشوری ها و بابلی‌ها و آمادی را گرفت خطره سیت‌ها محسوس میشد از این رو «سیروس» موسس سلطنت فارس بر علیه «مساجت‌ها» یعنی سیت‌های شرقی که در حوالی خیوه بودند لشکر کشید و به بعضی نظریه‌ها بدست آنها کشته شد حوالی (۵۲۹ ق م). همین قسم داریوش در حوالی (۵۱۲ ۵۱۴ ق م) بر علیه سیت‌های اروپا لشکر کشید ولی کامیابی حاصل نتوانست بعد از این یک سلسله گیرودارها و جنگ‌های متعدد سیتی‌ها طوریکه منظورشان بود از منطقه طولانی که از «کان سو» قریب سرحدات چین تا علاقه «تراس» «وپونت» اشغال کرده بودند بطرف جنوب آنقدر هانفوذ نتوانستند و تقریباً سه قرن دیگر هم جا بجا ماندند.

بعض اقوام معروف سیتی

سرمت‌ها Sarmate: غربی ترین قوم سیتی عبارت از سرمت‌ها است که در قرن ٤ ق م در دامنه‌های کوهای اورال در علاقه اورانبورگ Orenbourg و پروخوروکا Prokhorovoka شهرت داشته و بعضی آثار حیات آنها وزیورات و ظروف طلائی و نیزه های آنها از آنجا کشف شده است. نیزه اسلحه ممیزه آنها بود در منتصف قرن سوم ق م سرمت ها رودونگا را عبور نموده و سائر شاخه های سیتی را بطرف کریمه راندند. پولیب Polybe بار اول از آنها و اقتدارشان در حوالی ۱۷۹ ق م صحبت میکند. سرمت‌ها مانند توده عام سیتی قوم سوار کار بودند و عوض تیر و کمان بیشتر نیزه استعمال میکردند و بجای کلاه گوش پوشک نوک تیز و خود مخروطی می پوشیدند و زره در بر میکردند آثار صنعتی این قوم یعنی نیزه‌ها و کمربندها و دیگر اسباب‌های طلائی و نقره‌ئی از سائبیریای غربی پیدا شده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 690 of 1362

ودر خزانه پطر کبیر محفوظ است ومعلوم میشود که ذوق مخصوصی درنمایش حیوانات وصحنه های جنگ آنها داشتند از روی جمجمه هائی که جدیداً در سائبیریای مرکزی پیدا شده قرابت نژادی آنها باسائر سیت‌ها و اسکائی ها برقرار گردیده است .

مساجت‌ها : یکی ازاقوام دیگر سیتی ، «مساجت ها» بودند که هرودوت از آنها وازجنگ‌های ایشان باسیروس هخامنشی مفصل صحبت کرده . هرودوت آنهارا «مساجتی» میخواندومیگوید من حیث عرف وعادات والبسه شبیه به سیتی‌ها بودند(۱) قرار تشریحاتی که هرودوت داده مساجت‌ها چیزی سواره وچیزی پیاده می جنگیدند قسمتی ازآنها تیر و کمان وقسمتی نیزه وبعضی ها هم تبر استعمال می نمودند طلا ومفرغ درآلات وادوات آنها مورد استعمال زیاد داشت زیورات بازوبندهای وسینه بندهای طلائی استعمال میکردند .

مساجت‌ها درشمال رودآمو ازحوزه سردریا گرفته تاشمال خزر همه این ساحهٔوسیع رااشغال کرده بودند. پیش‌ازینکه سیروس بنای سلطنت هخامنشی را گذارد ایشان به‌رویه خودنظام اداری وپادشاهائی داشتند وسیروس باهمه آنها تومیریس Tomyris جنگ نموده وبیك روایت ازدست نظامیان او کشته شد مساجت‌ها باتشریحی که داده شد باسرمت‌ها شاخه غربی سیتی‌ها که شرحش بیشتر گذشت شباهت های زیاد داشتند.

ساك‌ها یااسکائی ها: یکی ازاقوام معروف دیگر سیتی ساك‌ها یااسکائی‌ها است. این اسم در تلفظ‌های مختلف آن درمنابع چینی ویونانی به‌اندازه‌ئی شهرت دار که بعض اوقات مرادف اسم عام شده وبرتمام اقوام «سیتی» اطلاق میشود .

ساك‌ها یااسکائی هانسبت به «مساجت‌ها» بیشتر بطرف شرق مستقرشده بودند وازین جهت منابع چینی نسبت به‌ماخذ دیگر معلومات بیشتری راجع به‌آنها

(۱) کتاب اول فقره ۲۱۵ صفحه ۱۰۵ جلد اول تاریخ هرودوت ترجمه سی . سی . مکولی C.C Macaulay

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 691 of 1362

میدهد منابع چینی ایشان را به نام های سی Sse(Sai)یا «سیك» Sik وسی وانگ Sai-Wang وغیره یاد کرده اند

قرار یکه رونه گروسه اظهار میکند(۱) «ساکا Sakas یا ساس ها Saces در منطقهٔ کاشغر دریای تیان شان و فرغانه و سواحل راست «ایکزارتس» (سردریا) تابه حوالی دریاچه اورال افتاده بودند» دقیق تر اگر بگوییم مرکز ثقل «ساکا» در تر کستان شرقی در منطقه «سنکیانگ» وحوزه رود سردریا بود از روی کتیبه های داریوش معلوم میشود که هخا منشی ها ساك ها را خوب میشناختند و در نقاط مختلف پراگنده بودند زیرا به سه تعبیر مجزی از آنها اسم برده شده اول ساکا هوماوارگ Saka Haumavarka که عبارت از همان ساکهای میباشد که ما از آنها حرف میزنیم و درین وقت در حوالی فرغانه و کاشغر زندگانی می نمودند .

دوم ساکا تیگر اخوداSaka Tigrakhauda یا ساك های خود مخروطی که انها را در حوالی دریاچه اورال در حوزهٔ سفلی سردریا قرار میدهند .

سوم ساکا تارادر ایاSaka Taradraya یا ساك های ماورای بحر که ایشان را در جنوب روسیه قرار میدهند وعبارت از سیت های بود که درین قسمت ها مقیم بودند .

قرار یکه از تگ رشات اپولو دوروس «ترو گوس» برمی آید سلطنت یونان وباختری در اثر تهاجمات چهار قوم بادیه نشین در شمال هند کش منقرض شد چهار قوم بعقیده مورخ اول الذکر یونانی ازی ئی Asii یا زیانی Pasiani تخاری Tochari وساکارولی Sacarauli نام داشت « ترو گوس » اگرچه ضمناً «تخاری» را نام میبرد ولی سقوط سلطنت یونان وباختری را به دو قوم Asiani وساروکی Sauracae نسبت میدهد .

---

(۱) صفحه ۳۰ تاریخ آسیا جلد دوم .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 692 of 1362

در اینجابدون اینکه داخل تشریحات شویم گفته میتوانیم که اقوام مذکور همه جزء قبایل سیتی می آیندو در میان آنها «تخاری» عبارت از تخارها وساکارولی محتملاً عبارت از ساك یا از شاخه های نزدیك آن میبا شد .

یوچی : یوچی ها شرقی ترین تمام اقوام سیتی است که از تر کستان شرقی وحوزهٔ تارم هم گذشته در وادی های کوتچه و قره چارو «توئن هوانگ» و کان سو اقامت داشتند وشرقی ترین قوم سیتی وشاخهٔ هند و اروپای بشمار میروند که باچین وعالم زردپوست در تماس بودند . ایشان بعداز بیجا شدن هاوحرکت بطرف غرب تازمانیکه درشمال امودریا بودند به همین نام یوچی یادمیشدندبعد از عبور آمو دریا ونشکیل سلطنت واختلاط با «تاهیا» باشند گان باختر به اسم کوشان معروف گردیدندو در فصل آینده که مخصوص آنهااست مفصل در بن باب صحبت خواهیم کرد .

علت ورود اقوام سیتی در اریانا : در سر فصل اشاره نمودیم که باوجودیکه ماخذ قدیم ادبی و مذهبی آریانا مثلاً اوستا بصورت مستقیم وبنام سیت از قبایل واقوام سیتی اسم نمی برد از خلال قسمت های مختلف آن مخصوصاً ازمذکار کارنامه های جنگی دودمان های باستانی بخدی واضح معلوم میشود که در مناطق شمالی درمجاورت حوزهٔ سردریا بااقوام اریائی نژاد ولی اریائی بادیه نشین و یغماگر دائماً تصادم ومقابله داشتند واسم «توریا» بلا شبه اشاره به همین اقوام سیتی میکندبهرحال مقصود دمااز تذکار این مطالب این است که پیش از ینکه تاریخ واضح واسم گرفته باسنهٔ وتاریخ تهدیدوتهاجم وبلاخره ورود اقوام سیتی رادرباختر تذکار کند تاجائی که خاطره ها کمك میکند دولت باختر همیشه باساختن سد هاو دفاعه های مستحکم در امتداد سر دریا وامو از ورود قبایل سیتی ممانعت نموده ومقابله بین اقوام خانه بدوش شمال وباشند گان اراضی حاصل خیز باختر انعکاس عمیق درداستان های رزمی وادبیات کشور ما نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 693 of 1362

است چون اقوام سیتی قراریکه شرح یافت سوار کار بودند به تندی در جلگه های شمال امو و بحیره اورال او بحیره خزر در هرطرفی گشت و گذار داشتند بعضی مدققین به این خیال اند که شاخهٔ از اقوام سیتی یا اسکائی پیش از سقوط دولت یونان وباختری در جنوب هندو کش در علاقهٔ در انجیان آمده و در انجا به نام امورچیزی Amuregisé مستقر شده بودند این نظریه راموسیو فوشه و برخی دیگر تصدیق میکنند ولی تاریخ وراه آمدن آنها تصریح نشده و گمان غالب برین است که از حوزهٔ سفلی اکسوس (امو دریا) از حوالی مرو وهرات بطرف جنوب آمده و در منطقه در انجیان مسکن گرفته باشند بهر صورت تعداد آنها آنقدر زیاد نبوده و معلوماتی هم بیش ازین دربارهٔ آنها نداریم. ورود دوم اقوام سیتی در آریانا که متجربه سقوط دولت یونان وباختری در شمال هندو کش میشود و به نامهای اسکائی و تخاری و کوشانی به سائر شاخه های آریائی باشنده گان آریانا مخلوط شده اند واقعهٔ بسیار بزرگی است وعلت آنرا در یک سلسله جنبش های بزرگی باید تجسس نمود که ازقلب چین یکطرف تا وسط اروپا و جانب دیگر ازراه آریانا بطرف جنوب حوزهٔ سفلی اندوس اقوام آسیای مرکزی رابه غلیان وحرکت آورده است.

قومی که باعث این جنبش بزرگ شد «هوانگ - نوها» یا هن ها است که امپراطور ان چین در مقابل آنها دیوار بزرگ چین راساخته بودند تا مملکت خودرا ازحملات وتهاجمات آنها نگهداری کنند در عقب این دیوار بزرگ و کوههائی که حصهٔ ولایت «کان سو» را تشکیل میداد طوریکه بیشتر ذکر شد شرقی ترین شاخه قبایل «سیتی» یعنی یوچی ها زندگانی میکردند. هن ها در ۱۶۵ ق م به یوچی ها حمله کرده و آنهارا شکست دادند واز جابیجا کردند یوچی ها در نتیجه ازدیار بومی خودبر آمده بطرف عرب تغیر محل دادند وچون عده آنها تقریباً بیک ملیون نفر یا بیشتر میرسید در اثر جنبش و بیجا شدن های آنها طبعاً بی نظمی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 694 of 1362

مهمی درمیان باشند گان تر کستان شرقی با «سنکیانگ» بمیان آمد ودیگر عناصر سیتی که درحوزهٔ سردریا واموز یست میکردند همه در اثر فشار یك بردیگر مجبور به تغیر محل شدند بعض واقعات اوائل این جنبش هارا تا سال های ۲۰ و ۴۰ ق م مورخین چینی ذکر نموده اند چنانچه مینگارند که درحوزهٔ رود خانه «ایلی Illi» که فعلاً موسوم به «کولجا Kulja میباشد یوچی ها بقبیلهٔ دیگری «ویوزون Wu-sun» برخوردند و این ها را پس پا ساخته وشاه ایشان را کشتند وبازحرکت خود را بطرف غرب ادامه داده به حوالی دریاچه «ایسیك کول» Issi-Kul رسیدند در اینجا قبایل تازه وارد به دو حصه تقسیم شدند: یکی که بعدها به «یوچی های کوچك» موسوم شد بطرف جنوب رفته در حوالی تبت مستقر شدند ودیگری بنام «یوچی های بزرك» تاجائی بطرف غرب آمدند که به شاخه دیگر سیتی بر خوردند وآنهارا چینائی ها سی Sse (Sai) یا «سیك Sik» خوانده اند وعبارت ازساك ها یا اسکائی های میباشند که در «سنکیانگ» وحوزه ایگزارت (سردریا) بودو باش داشتند. یوچی ها چون جای و مسکن اسکائی هارا اشغال کردند ایشان طبعاً تغیر محل داده رود آمورا گذشته واردتخارستان وباختر شدند چنانچه منابع چینی بصورت مجموعی ومورخین یونانی مانند «اپولودورس» و «ترو گوس» باتذ کار اسمای قبایل آنها «ازیئی» «پازیانی» «تخاری» و «ساکارولی» بهورود آنها به باختر وتخارستان شهادت میدهند.

در سال ۱۳۸ ق م که ووتی Wou-Ti امپراطور چین (۸۷ - ۱۴۰) ق م ازدست گرند وحملات متوالی «هیونگ نوها» به تنگ شد درصدد بر آمد که ازدشمنان آنها یوچی که درین وقت درشمال آمورسیده بودند کمك بخواهد وبه این عزم ایلچی بنام «چانگ کین» درسال ۱۳۸ ق م نزد یوچی ها فرستاد حین ورود او درمیان یوچی ها وضعیت هنوز طوری بود که بالا شرح یافت یعنی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 695 of 1362

یوچی‌ها درمسکن اسکائی‌ها درحوزه سردریا وقبایل مختلف اسکائی به‌جنوب رود «وی» یاآمو منتشر شده‌بودند پیشترمتذکر شدیم که‌پادشاه «وو-زون‌ها» درجنگ یوچی‌ها کشته‌شد پسراین‌شاه‌راطوریکه «ریسن» در کمبریج هستری آف‌انديا میگوید قبایل‌هن نزدخودنگاه کرده ووقتیکه بزرگ‌شد درمیان قبایل‌خودش پادشاه‌ساختند. این‌شاه‌بکمك هن‌های‌محافظ ومعاون خودبه‌یوچی‌ها حمله‌برده‌وآنهارابه‌اراضی‌جنوب رودخانه وی یا اکسوس یاآمودریاراندند.

تاهیا: پیش ازاینکه اسکائی ونود متراکه یوچی به اصطلاح چینی‌ها ازرودخانهٔ «وی» عبور کنندمیخواهیم یارمعلوماتی‌راجع به صفحات شمال هندوکش وقسمتی ازباشندگان آن بدهیم زیرافراریکه گفتیم معاصرهمین زمان ایلچی چین «چانگ کین» در۱۳۸ ق‌م تا کنار رودآمو نزد یوچی‌ها آمده، معلومات خوبی ازنقطهٔ نظرجغرافیا وتاریخ داده‌است. چانگ کین اولین مسافر چین‌است که به‌اصطلاح خودش‌معلوماتی راجع به «ممالك غربی» به‌دیار چین برده ویاد داشت های او چندی بعد از خودش دردو ماخذ چین یکدفعه درسال ۹۱ ق‌م درنگارشات مورخ چین موسوم به «سو - ما - تسین Seu-ma-Tsien» و بار دیگر درسالنامه های دودمان «هان» گرفته‌شده که‌تحریران در۲۴ مسیحی تمام گردیده‌است ممالك غربی» اوتااندازهٔ زیاد خاك‌های آریانا رادربر میگیرد واینجااول از «تاهیا» یعنی‌باختروقدری‌پایان‌تر ازقلمرو «کی- بن» یعنی‌حوزهٔ‌ارغنداب واراکوزی که‌باسیر مسافرت اسکائی‌ها بیشتر ربط دارد کمی صحبت میکنیم.

ما حد فوق الذکر چین رودخانهٔ اکسوس یا آمو دریا را بنام مخصوص «وی» یاد کرده‌اند وقراریکه‌موسیو «کریشمن» بمن یاد داشت داده‌است اسم «وی» مخصوصاً ازسرچشمه‌تاآن‌قسمت جریان رودخانه رادربر میگرفت که‌سرحد شمالی موجودهٔ افغانستان راتشکیل داده است.

اراضی جنوب رودخانهٔ وی نزد چینی ها بنام تاهیا یادشده واین تاهیا ازحدود سرچشمهٔ رودخانه‌تاجائیکه سرحدموجودهٔ شمال افغانستان راتشکیل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 696 of 1362

میدهد نام باختر رادربر میگرفت منابع فوق اظهار میدارد که «تاهیا» بیش ازدوهزار (لی) بطرف جنوب غرب تابوان (یامیر) به‌جنوب رودخانهٔ «وی» افتاده‌بود. به‌جنوب شرق تاهیا رودخانهٔ «سن‌توخ» (یعنی سند) وقوع داشت وبه‌این ترتیب بعضی علاقه‌های جنوب هندو کوش هم‌شامل آن شده بود.

چانك ـ کین بازدیدن کنار رودخانه وی با اهالی تاهیا ملاقات کرده وچنین معلوم میشود که‌باداچسپی زیاد پاره معلوماتی راجع به«تاهیا بدست او رده است چنانچه میگوید «..... اهالی اینجا عصا از چوب با میو (نی)وپارچه‌های شوChou دارند و چون سوال نمودم که این مواد را از کجا بدست می‌آرید جواب دادند که تجار ما از«شن ـ تو» Chen-Tou (سندهو ـ اندوس ـ هند)میخرند «شن ـ تو» یا سندتوه» عبارت‌ازعلاقهٔ سند (هند)است که‌به جنوب شرق تاهیا به‌فاصلهٔ هزاران(لی) افتاده واهالی آنجا مانند مردمان «تاهیا» زمین دارومسکون بودند. قوای‌عسکری آنها ضعیف است ودرشهرها وقریه ها به قوانین ورسومات ملی خود زندگانی میکنند.»

قبایل مختلف اسکائی: پیشتر اشاره نمودیم که مورخین‌یونانی کسانی را که بنام اسکائی وار دباختر شده اند به‌نام های جداگانه یاد میکنند ایو لودوروس‌از«ازی‌ئی» یازیانی‌تخاری، ساکارولی» اسم‌می‌برد وترو گوس دوقوم یاقبیلهٔ آزیانی وساروکی‌راند که‌در میدهد در اطراف اسمای این اقوام وتعین‌هویت آنها‌جروبحث‌های‌زیادشده‌واینجابه‌ذکربعضی‌نکات‌برجسته آن اکتفامیکنیم

ازی ئی Asii و از یانی Asiani : ازی ئی‌قومی است که ایولو دوروس ذکر کرده و «آزیانی» قبیلهٔ است که «تروگوس» اسم می برد تارن میگوید که‌این هردو عبارت ازیك چیزاند وآزیانی شکل سغتی بخود گرفته است. مشارالیه توضیح میدهد که از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۶ معمولاً

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 697 of 1362

این عقیده عمومیت داشت که منابع آسیای مرکزی قومی موسوم به اری Ari را اسم برده که «تخری» یا تخاری حرف میزند وعبارت ازهمین (ازتی) منابع یونانی میباشند بعضی‌ها ازی‌ئی‌هارا یوچی هم تعبیر کرده اند لیکن به حقیقت مقرون نیست.

تخاری: در اوائل وهله حتماً نام یکی از اقوام سیتی سنکیانگ بوده باترقی واهمیت قوم مذکور مفهوم بزرگ تری پیدا کرده طوریکه بعضی ها آنرا مرادف کلمهٔ «سیت» و«سیتی» قرار داده واقوام سیتی را اقوام تخاری هم خوانده اند همین طور در مورد تعین زبان های سیتی یا اقلاً شاخهٔ آن کلمه تخاری را استعمال نموده واز آن شاخه های بنام تخاری الف وب بمیان آورده اند وبهمین منوال مدنیت وتهذیب بزرگی را که تمام سنکیانگ حوزهٔ ابکزارت وحوزهٔ امور رادربر میگرفت بنام تخاری یاد کرده اند. مقصد این است که کلمهٔ تخار که اینقدر مفهوم بزرگ پیدا کرد ابتدا نام قوم یا قبیله ئی بیش نبود بطلیموس ازقوم تاگوروا Thagouroi اسم می برد وقرار معلومات او روی معبر بزرگ ابریشم شهری بنام «توگارا» Thogara داشتند. منابع چینی ازبقایای قوم «توگارا» Togara درقرن دوم ق م درعلاقه «کان سو» یاد دهانی مینمایند هکذامضامین نبتی چنین اسمی را در احوالی کان سو خاطر نشان میکنند وحتی اسناد اسکائی ها در حوالی ۸۰۰ از ختن پیداشده از توگارا Ttaugara نام شهری در کان سو یاد آوری مینماید ازین بیانات معلوم میشود که تخارها شاخهٔ دیگری ازاقوام سیتی تا (کان سو) شرقی ترین نقاطی که اقوام سیتی بدان رسیده بودند منتشر گردیده وبا جنبش اقوام اسیای مرکزی بابوچی ها بطرف غرب آمده اند تا اینکه به شهادت مورخین یونانی وارد جنوب رود خانهٔ «وی» (امودریا) شدند واراضی حوزهٔ علیای امو بنام شان تخارستان معروف شد وتا اخر قرون وسطی این اسم معمول ومروج

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 698 of 1362

بود قبایل تخاری چه‌ازنقطهٔ نظر مسکن قدیمه‌وچه ازری عرف وعادات‌وشاید زبان بایوچی ها شباهت زیاد داشتند وباآنها یکجا بطرف حوزهٔ آمو دریا تغیر محل داده‌وطوری بهم متصل‌و هم رنگ بودند که اکثر منابع مخصوص ماخذی هندی‌یوچی‌هارا ازخوردوبزرگ‌بنام«تخارا»«یاتخاری» یادکرده‌اند بطلیموس ازروی یادداشت‌های «مارینوس» ازتخاری‌ها درچندین‌نقطهٔ مختلف بن «کان‌سو» وباختراسم برده واینجاها نقاطی‌است که‌یایوچی دران مسکن داشتندویاازن‌ها عبور کرده‌اند. این‌نام اگرچه درنقاط مختلف جزئی‌اختلاف تلفظ‌دارد ولی‌تسلسل آن‌درخط‌حرکت تخارها روشنی‌خوبی می‌اندازدبهرحال بطلیموس درعلاقهٔ «کان‌سو» از «تاگوروا Tahgouroi» درشمال ایماوس ازتاگوری‌وا Tak raioi نزدیک‌دریاچهٔ اسیك کول‌ازتاگوری‌وا Tagouraioi درسغدیان ازتاخوروا Tachoroi ودرباختر ازتخاروا Tocharoi اسم می برد چون‌یوچی‌هاعیناً از کان‌سوتاباختر همین‌نقاط راطی کرده‌اندبعضی‌هایوچی‌های منابع‌چینی وتخارهای‌منابع یونانی‌هردو رایك‌چیزمیدانندچنانچه ماخذ هندی درین مورد فرقی نمی‌بینند بلکه عوض کلمهٔ یوچی تنها تخاری را درهرجا استعمال کرده اند.

بهرحال تخارها اگر همین یوچی بوده یا نبوده شاخه وموجی ازان بشمار میرفت وبحیث دسته پیش قراول بادوسه قبیلهٔ‌دیگرسیتی یعنی ازی‌ئی ، یازیانی وساکار ولی به باختر وارد شدند و بیش از بیش در حوزه های علیای رودخانه‌هائی که‌ازپامیرپایان‌میشود درقطغن‌وبدخشان‌امروزه منتشر ومسکون گردیدند وآهسته آهسته این‌علاقه بنام‌شان به‌تخارستان«مسکن‌تخارها»شهرت یافت واین نام ازقرن ٤ ق م تا ۸ مسیحی معروف بود هکذا کلمهٔ «توخری» یا«تخاری» دراسنادی که‌اخیراً ازآسیای مرکزی پیدا شده بحیث اسم زبان اسکائی یا کوشانی تخارستان استعمال گردیده وهیوان‌تسنگ حین ورودخود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 699 of 1362

درقرن ۷ مسیحی از «توخری» «تو-هو-لو» ساخته است.

سا کارولی یا سارو کی: درمیان اقوامی که باتخارها ودیگرعناصر سیتی درقرن دوم ق م بهباختر منتشرشده اند «سا کارولی» یا «سارو کی» هم شامل است که ازاولی «ایواودوروس» وازدومی «تروگوس» اسم برده است. این دواسم عبارت ازیك چیزاست ودراولی آن واضح کلمهٔ «سا کا» موجوداست وایشان را عبارت از «سا کاهوماوارگ» یا «ساك های ماورای اکسوس» میدانند که درزمان داریوش اول درجنوب «ایگزارت» زندگانی داشتند. بطلیموس این اسکائی هارا بنام سا کارو کی Sacaraucae یادکرده ومسکن آنهارا درست در جای معین آن درجنوب ایگزارت قرار داده است شبهه ئی نیست که سالنامه های دودمان «هان های» چین میگویند که دراوائل مسکن اسکائی ها علاقهٔ «ووسون» بود این علاقه را ماحذ خودشان به شمال شرق «تایوان» یعنی پامیر قرار میدهند وازین معلوم میشود که چینی ها هم درست مسکن اولیهٔ اسکائی هارا درحوزهٔ ایگزارت قرارمیدانند. این راهم بایدمتذکر شد که تسمیهٔ «سی وانگ» Sai-weng چینی راهم درمورد آنها نسبت میدهند. «سا کارولی ها» دراثرفشاراقوام یوچی وتخاری وغیره ازحوزهٔ ایگزارت آهسته آهسته بطرف جنوب غربی درامتداد شمالی رودخانهٔ آمو درفرغانه فرود آمده وازانجا چیزی به باختر پایان شدند وچیزی هم درامتداد سواحل راست اموبطرف حوزهٔ سفلی آن جانب مرورفتند وازدوطرف رودخانه بایارت ها مصادف شدند.

اسکائی ها دراثر ورود یوچی ها به فرغانه بازتغیرمحل داده به باختر ریختند

(۱) چندی قبل دوزبانی را که درشمال ترکستان چین در «کاراچار» و «کوچه» حرف زده میشد بنام تخاری یادکرده وآنرا بنام (الف) و(ب) ازهم جدامیکردند ولی امروز این زبان هارا تخاری نمیگویند بلکه به اسمای علاقه های شان یادمیکنند و «تخاری یا «تخری» که دراسناد آسیای مرکزی اسم برده شد زبان اسکائی ها یا کوشانی های تخارستان بود (صفحهٔ ۲۹۰ یونانی ها درباختر و هند تالیف تارن).

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 700 of 1362

وچون یونانی‌های باختر در جنوب هندوکش سلطنت داشتندوسدطبیعی جبال هندوکش هم مانع ورود آنها بطرف جنوب بوددر صفحات باختر بطرف غرب پیش رفتند وچون در دورهٔ اخیر سلطنت «هلیو کلس» پارت ها از گرفتاری های دولت یونان وباختری به‌فتوحات هند استفاده نمود ومنطقهٔ اریا (ولایت هرات) رادرحوالی ۱٤۰ ق‌م اشغال نموده وتا حوالی میمنه وحتی‌پیشتر پیش آمده بودند، اسکائی ها درسیر خود بجانب غرب به‌ایشان بر خوردند.

قراریکه مورخین یونانی متذکر میشوندبین ساك‌ها وپارت‌ها جنگ‌های سختی واقع‌شد چنانچه فرهاتس Phraathes دوم بقول «استرابن» ازدست‌قبایل تخاری در ۱۲۸ ق‌م وارتبان Artaban در ۱۲۳ ق‌م بقتل رسید و مقصد از قبایل تخاری‌اسکائی‌هائی‌است که با ایشان یکجا واردباختر شده‌بودندبه این ترتیب اسکائی‌ها از حوزهٔ‌میمنه تاحوزهٔ هری رود پیش رفتند و متری دات یا (مهرداد دوم) مانع حرکت آنها پیشتر بطرف غرب شد لذا اسکائی ها مجبوراً سمت حرکت وانتشار خود را تغیر داده‌وبه جنوب‌وادی‌هری‌رود متوجه شدند وبطرف حوزهٔ های هتومنت (هیرمند) وارغنداب فرود آمدند.

پیشتر متذکر شدیم که «امور جیزی ها Amurgisi» شاخه از قبایل اسکائی خیلی پیشتر که وقت وصورت آمدن آنها معلوم نیست به حوزهٔ هیرمند پرا گنده ومستقرشده بودند. اسکائی های تازه وارد هم به‌ایشان متصل شدند وهمان‌قسمیکه حوزهٔ های علیای امو به نام تخارها به تخارستان معروف‌شدحوزهٔ هیرمند وعلاقهٔ هامون که تااین زمان «در «انجیان»» نام‌داشت به‌اسم اسکائی‌ها به‌ساکاستانا Sakasthana یعنی «مسکن اسکائی‌ها» موسوم شد وازین نام مورخین عرب در قرون وسطی «سجستان» ساختند وازین کلمهٔ‌اسم موجوده سیستان بمیان آمد اسکائی ها در حوزهٔ های هیرمند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 701 of 1362

وارغنداب واراضی اطراف هامون وسواحل رودخانهٔ پهن وپراگنده شده وباعناصر محلی مخلوط گردیدند واقوام سکزی جزء همان ساك های قدیم اند.

حالا که بصورت عمومی عهد اولی اسکائی‌ها وعلت مهاجرت آنها در نقاط مختلف اریانا و شرح حرکت آنها از باختر تا سیستان شرح یافت موضوع رامختصراً بانگاه خصوصی تراز نقطهٔ نظر سنجش عقلی معاینه میکنم.

قرار یکه موسیو هاکن در کتاب نتیجه ده ساله حفریات فرانسه در افغانستان شرح میدهد «بیش ازمهاجرت های عمومی یاتهاجم بزرگ اسکائی های بادیه نشین، یکه پر درباختر آمده نزد یونانی ها بقسم سرباز نوکر میشدند» چون شاهان یونان وباختری برعلیه درومان «سلوسی» به تقویت خویش احتیاج داشتند به استخدام آنها راضی بودند به این ترتیب اسکائی هااهسته‌اهسته واردباختر شده ودر مسلك‌نظام دولت یونان وباختری در آمدند وباحسن خدمتگذاری بعض روئسای آنها به‌مقامات بلند ملکی وعسکری رسیدند چنانچه از آنجمله یکی «هرایوس» Heraius است که به تقلید آخرین شاهان یونان وباختری سکه زده (۱) وسکه اورا موسیو هاکن از تاشقرغان بدست آورده و در حقیقت از خرابه های «شهر باتو» که به ۱۸ کیلو متری شمال تاشقرغان وشمال غرب خلم قدیم واقع است کشف شده است این رئیس دستهٔ قبایل کوچی اسکائی حتماً ازطرف دولت یونان وباختری به کدام امارتی رسیده بود.

اسکائی‌هاپس از اشغال‌باختر بعلت ورود قبایل یوچی آنقدر وقت کافی درشمال هندوکش نماندند که‌به تشکیل سلطنت‌بپردازندبناء علیه به‌شرحیکه دیدیم دراثر ورود وفشاریوچی هابطرف غرب رفتندوپس از تصادم وجنگ ها

(۱) تارن درصفحهٔ ۳۰۵ یونانی در باختر وهند اولین رئیس شاه «کوشانی را بنام میاوس Miaos یاهراوس Heraos خوانده که به‌تقلید شاهان یونانی باختر سکه زده است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 702 of 1362

بایارت‌ها، ازحوزهٔ هری رود به‌سمت جنوب به‌حوزهٔ های هیرمند و ارغنداب فرود آمدند و چون این علاقه ها از نفوذ اداری شاهان یونان و باختری هندو کش وپارت های غربی نسبتاً منزوی افتاده بودبه‌تشکیل سلطنت پرداختند

کی ـ پن Ki-pin : یکی از اسمای ماخذ چینی که در مورد قطعه ئی از خاك کشور ما اطلاق میشد ودارای شهرت و اهمیت زیادبود همین کلمه «کی‌پن» است. این کلمه‌را «چانك ـ کین» ایلچی چین که‌در ۱۲۸ ق‌م وارد تاهیا (باختر) شده بود نمی‌شناخت. «سوما تسین» مورخ چین که‌نگارشات مولفه اوموسوم به(شی کی) Shi-ki درحوالی ۹۰ ق‌م تمام شده‌است‌هم‌از آن‌تذکاری‌نمیدهد.بناءً علیه گفته‌میتوانیم که‌پیش‌از ۱۰۰ ق‌م چینائی‌ها این‌اسم رانمی‌شناختند وپانکو Pen-ku بار اول آنرا در قرن اول مسیحی استعمال نموده است.

مدققینی که‌دراطراف این کلمه تحقیقات نموده‌اند نظربه ماخذی که‌این نام دران‌استعمال شده‌ونشریحات‌مربوطهٔ آن موقعیت آنرا به کشمیرونورستان وکاپیسا وارا کوزی قرار داده اند وقرار یکه گفتیم نظر به‌زمان وماخذ مختلف هر کدام ازنقاط فوق «کی‌پن» رادربر میگرفت ولی بااین هم کشمیر ونورستان بیش‌ازبیش درنگارشات مدققین جدیدازمفهوم جغرافیائی «کی‌پن» برآمده و کاپیسا وارا کوزی عمومیت یافته است. درین مورد اگر کمی دقت بیشتر بعمل‌آید واضح میشود که‌هر دوی این محل بنام کی‌پن یاد شده‌اند ولی دردوعصر معین. (کی-پن) زایرچین هیوان تسنگ که‌یادداشت‌های اومربوط به‌قرن ۷ مسیحی‌است‌بدون‌شبهه وتردیدهمین علاقهٔ «کاپیسا» یعنی کوهستان و کوهدامن‌است‌ولی‌ان «کی‌پن» که‌ماخذقدیم‌ترذکر کرده وآنجارامحل‌تشکیل سلطنت اسکائی‌هاقلمداد کرده‌اندعبارت از حوزهٔ هیرمند و ارغنداب میباشد پاره معلوماتی که‌ماخذ مذکور راجع به «کی‌پن» داده اند قرارآتی‌است :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 703 of 1362

این علاقه دور دست هموار و دارای آب و هوای گرم است. بعض درختان هندی در آنجا بار می آید. مزارع گندم و کشت زارهای برنج وباغ‌های مثمر زیاد دارد. کشت‌زارها با آب‌جوی یا آب‌باران آبیاری میشود. اهالی اینجا در هیکل تراشی و کنده کاری روی فلزات ماهر بودند، در سبك معماری، بافت پارچه خامك‌دوزی، طبخ طعام، کارهای دستی فلزی ذوق مخصوصی داشتند. روی مسکوکات آنها تصاویر انسان ودرچهٔ آن سوار کاری دیده‌میشود، حیوانات و پرندگان آنجا عبارت‌اند از: «گاو کوهان‌دار، شادی، فیل، طائوس وغیره. جواهرات وسنگ‌های قیمتی زیاد دارد..»

در این شبهه نیست که قرار تعریف فوق حاشیهٔ از خاك حوزهٔ سفلی اندوس هم داخل «کی‌پن» آمده وچون پادشاهان اسکائی از حوزهٔ ارغنداب آنجا هارا تسخیر کردند بعضی‌ها این نظریه راهم میدهند که «کی‌پن» تمام حوزهٔ سلطنت شاهان اسکائی رادربرمیگرفت. شاهان اسکائی پس از اینکه در حوزهٔ ارغنداب به‌تشکیل سلطنت پرداختند دامنه سلطه ونفوذ خود رابطرف جنوب تاحوزه سفلی اندوس انبساط دادند واز همین جهت این علاقه بنام آنها در ماخذ یونانی به «هند و سیتا» Indo Scythia ودر ادبیات هند بنام ساکا دایا Caka-drapa یعنی سرزمین رودخانه اسکائی‌ها معروف شده‌است. روشن شدن مفهوم جغرافیائی «کی‌پن» حین ورود واستقرار اسکائی‌ها در تاریخ قدیم افغانستان خیلی مبهم است زیرا «کی‌پن» در یادداشت‌های چندین زائر چین در دوره‌های مختلف اسم برده شده ودر هر دفعه مفهوم جغرافیائی آن نظر به‌عدم معلومات زائرین یا ایجابات دیگر فرق کرده است. چیز مهم تری که روشن شدن «کی‌پن» این عصر را ایجاب میکند این است که قراریکه اشاره شد اسکائی‌ها بعد از یك گردش طولانی حرکت خودرا از تخارستان وباختر تا حوزهٔ ارغنداب بشکل خط نیم دایره‌ئی ادامه دادند، در اینجا مستقر شده وبه‌تشکیل سلطنت پرداختند و کانون سلطنت آنها اصلاً

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 704 of 1362

حوزه ارغنداب بود وبعد از تشکیل سلطنت باقی اقدامات آنها بطرف حوزه سفلی اندوس جنبهٔ کشور کشائی داشت که با آن قلمرو نفوذ آنها ومفهوم جغرافیائی «کی بن» وسعت پیدا کردو کی بن این وقت درچوکات آریانا ولایت ارا کوزی ومناصفهٔ «اجدروزیا» ولتاحوزه سفلی اندوس فرا گرفت .

پیشتر متذکر شدیم که اسکائی‌ها حین حرکت خود از تخارستان وباختر بطرف غرب در حوزهٔ هری رود با یاد شاهان پارتی هوا چه شدند وبالاخره راه جنوب راپیش گرفتند تا در حوزهٔ سفلی هیرمند رسیدند واینجا بنام شان «ساکستانا» معروف شد(۱) درین وقت درحاشیه غربی آریانا ازپارتی‌هائی که شرحش در حصهٔ اول این فصل گذشت مردمان زیادی زندگانی داشتند و درین مناطق حکمرانان پارتی حکومت می نمودند . اسکائی ها بایارت‌های حوزهٔ هیرمند وساکستانا مخلوط شده واین اختلاط آنها درعرق ونژاد وامور مملکت داری اثرات زیاد بخشیده است . رؤسا و حکمرانان پارتی ازروزیکه مرکز ولایت پارت در کنار دجلهٔ انتقال یافت بفکر تشکیل سلطنت مستقل افتاده وور وداقوام سکائی مخصوصاً اسکائی‌ها ومزوج شدن آنها بهم عزم ایشان رادر مورد تشکیل سلطنت مستقل وجدا گانه محکمتر ساخت چنانچه اکثر مدققین گذارشات ووقایع این عصر تاریخ افغانستان قدیم رابنام عصر مشترک و سلطنت « سیت وپارت » یاد میکنند و بعضی دیگر سلطنت مستقل پارت های هیرمند و ارا کوزی را دودمان «پهلوا» خوانده اند . اگر چه اسکائی‌ها وپهلوا ها ازخود سلاله‌ها وشاهان علیحده دارند وماهم درقسمت ۲ و ۳ این فصل حتی المقدور آنهارا ازهم جدا کردیم معذالک متذکر میشویم که آمیزش حتی دراموور مملکت داری به اندازه ئی

---

(۱) این نام در تگنار شاه مورخین عرب شکل سجستان بخود گرفت وتا امروز بصورت سیستان موجود است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 705 of 1362

میان وجود داشت که جدا کردن آنها کار آسانی نیست مدققین در اطراف تفکیک شاهان «سیت و پارت» با «اسکائی و پهلوا» که تقریباً کمی به اختلاف زمان در نقاط هیرمند وارا کوزی وسیستان و حوزهٔ سفلی اندوس سلطنت نموده‌اند کوشش زیاد بخرج داده ونظریات مختلفه بمیان آورده اند خصوص «ریپسن» در کریج هستری آف انديا «درین راه زحمات زیاد کشیده‌است ولی چون مدرکی جز مسکوکات وبعض کتیبه های کوچك برای روشن کردن این مطالب دربین نیست باوجود کوششهائی هم که بعمل آمده موضوع شاهان «سیت و پارت» وروابط آنها هنوز دوتاریکی است ودرا کثر مدارك جدید هنوز هم آنهارا جزء یك خاندان شاهی حساب کرده اند چیزیکه واضح است این است که اسکائی ها و پهلوا ها تقریباً معاصر هم بایکی بعد دیگر دردو گوشهٔ جنوب غرب آریانادر حوزهٔ هیرمندسیستان وحوزهٔ های ارغنداب واندوس سفلی به‌سلطنت رسیده وبه‌وادی کابل هم نفوذ پیدا کردند وبالاخره در هند هم فتوحاتی نموده و زمانی خود شان بصورت مستقیم و زمانی هم حکمرانان آنها درنقاط مختلف هند حکمرانی نموده است بهرحال برای اینکه مطلب در ذهن خواننده مغشوش نماند بعدازذکر پارت‌ها تاجائی که در تاریخ آریانا ارتباط داشتند اینك دراینجا به نذکار شاهان اسکائی می پردازیم وپهلواها یا پارت های مستقل سیستان وارا کوزی رادرحصهٔ سوم این فصل شرح میدهیم :

موئس (۷۲ ق م) : اولین پادشاه اسکائی که در «کی پن» حوزهٔ ارغنداب واندوس سفلی به سلطنت رسیده پادشاهی است که مسکوکات او را بنام «موئس» خوانده ودر کتیبهٔ قاب مسی که ازتاگزبلا پیداشده به اسم «شاه کبیر موگا» یاد گردیده است (۱) تاریخ این کتیبه باتذکرنام یك ماه پارتی سال

(۱) بعضی «مئل وسلف سیت» موئس را یکی ازروسای پارتی هم می‌شمارد که معاصر و نوئس در حوالی ۱۲۰ ق م در پنجاب غربی اتای سلطنت را گذاشته است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 706 of 1362

(۷۸) است. مدققین در اطراف این سنه تحقیقات نموده بعضی آنرا کدام عهد «پارتی» و بعضی «سیتی» خوانده و میگویند که مبدأ آن سال ۱۵۰ ق م یعنی سالی میباشد که پارت های سیستان یا پهلوا های سیستان و قندهار از ازپارت‌های غربی خویش را مجزا کرده و سلطنت مستقلی پهلوا را بنا نهادند وچون ۷۸ از ۱۵۰ کم شود ۷۲ باقی میماند که یکی از سال های سلطنت موئس است پس ازروی کتیبهٔ قاب‌مسی که ازتا کزیلا کشف شده وباند کار نام «موگا» (موئس) سنه‌ئی هم دارد واز روی شرح سنهٔ مذکور به ترتیب فوق معلوم میشود که موئس اولین پادشاه اسکسائی در حوالی ۷۲ ق م سلطنت میکرد.

مورگسان سکه‌شناس معروف فرانسه درصفحهٔ ۳۷٤ کتاب «مسکوکات شرقی» (۱) خود موئس راپادشاه پارتی تا کزیلا بصورتی میخواند که در مقابل این جمله علامهٔ سوالیه گذاشته. بناء علیه درنظریهٔ خوددتردد داشته. پس مطالبی که اول ذکر شد در مورد موئس صحیح تر به نظر میخورد واصلاً پادشاه اسکائی بوده و ۷۲ ق م یکی ازسال‌های سلطنت او است. چون موئس درضرب مسکوکات سکه های شاهان یونانی گندهارا را تقلید نموده چه ازروی این مسئله وچه ازروی کتیبهٔ قاب‌مسی تا کزیلامعلوم میشود که موئس از «کی‌بن» بنای فتوحات را در امتداد اندوس بطرف شرق هم گذاشته در آریانای شرقی گندهارا راتا تا کزیلابدست آورده است وبه این منوال ارتباط احفاد شاهان یونان وباختری را که در کابل هنوز سلطنت داشتند باآنهائیکه در پنجاب شرقی حکمفرمائی می نمودند قطع نموده است چنانچه حقیقت این مسئله ازروی مسکوکات ازس Azes اول وازیلیزس Azilises جانشینان اوهم معلوم میشود زیرا آنها نه فقط مسکوکات موئس را که بذات خود ازروی مسکوکات

(۱) رساله مسکوکات شرقی Manuel de numismatique Orientale
جلد دوم چاپ پاریس Fascicule II

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 707 of 1362

احفاد یونان و باختری این علاقه تقلید شده بود تقلید کرده اند بلکه از روی مسکوکات شاهان یونان و باختری که در آنجا پیش از موئس سلطنت داشتند هم چیزهائی اتخاذ کرده اند و مخصوصاً سکه‌ئی بیشتر تقلید شده که در سمت چپ آن «اتنه پرومکوس AthenePromecos» ضرب زده شده بود و مختص به خانوادهٔ «ایولوتودس» و «مناندر» در پنجاب شرقی بود.

موئس تا زمانی که در «کی پن» در حوزهٔ ارغنداب و حوزهٔ سفلی اندوس سلطنت داشت بعنوان شاه یاد میشد و بعد از یکه به فتوحات فوق نایل شد خویش را «شاه بزرگ» و حتی «شهنشاه» خواند. مسکوکات او رویهمرفته از روی مسکوکات شاهان یونان و باختری مخصوصاً از روی مسکوکات «ایولودوتس» و «مناندر» امرای دمتریوس پادشاه مقتدر باختر که در پنجاب شرقی از طرف دولت یونان و باختری امریت داشتند تقلید شده است (۱) واله دوپوسن فرانسوی حتی به این نظریه است که دامنهٔ نفوذ شاهان یونانی پنجاب شرقی یعنی امرای دودولت یونان و باختری این علاقه بدست موئس خاتمه یافته است.

پروفیسر ولسن تایکزمانی فقط هفت نوع سکهٔ مختلف موئس را میشناخت سپس کپتان کننگهم دو رقم دیگر را نیز خاطر نشان نمود. مورگان درصفحهٔ ۳۷٤ «رسالهٔ مسکوکات شرق» جلد دوم هفت رقم معروف آنرا باجزئیات و نوشته های یونانی و خروشتی آن تعریف میکند وتصویر دو نوع یکی مربع و دیگر مدور آنرا داده است. کمبریج هستری اف اندیا جلد اول. در آخر کتاب لوحهٔ ٦ شکل (۹) عین سکهٔ مربع رسالهٔ مسکوکات شرق مورگان و در شکل (۲) و (۱۲) دو تصویر سکه های مدور دیگر او را داده است و «وایت هد» در کتلاگ مسکوکات موزیم پنجاب لاهور ۳۵ نوع سکهٔ

(۱) صفحهٔ ۲٦۷ هند درعصر موریا، بربرها، یونانی‌ها، سیت‌ها، پارت‌ها، یوچی ها تالیف «واله دوپوسن».

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 708 of 1362

اورا شرح داده، بصورت نمونه چندرقم آنرا شرح میدهیم (۱۱) :

(۱) سکهٔ مدور نقره‌ئی: درروی آن زوس به‌پهلوی چپ ایستاده وعصای بلندی دردست چپ گرفته وبازوی راستش بیرون برآمده بزبان و رسم‌الخط یونانی اسم ولقب او بردورادور حاشیهٔ سکه چنین نوشته شده: «بازیلوس بازیلون ملاوس مایوس» یعنی شهنشاه کبیر «موئس» یا «موآ».

پشت سکه رب‌النوع فتح نیکه Nike به‌پهلوی راست ایستاده ومضمون فوق به‌لهجهٔ پراکریت «راجانی راجاسامهاتا سامو آسا» وبه رسم‌الخط خروشتی به سه طرف نوشته شده.

(۲) سکهٔ مدور مسی: درحاشیهٔ دور روی سکه اشکال مدور وبیضوی حلقه بسته، دروسط کلهٔ فیل به‌نیم‌رخ راست طوری معلوم میشود که خرطوم رابه هوا بلند نموده نوشته ندارد.

درپشت سکه «کدوسس Caduceus» یعنی دومار به‌هم حلقه‌بسته وبصورت عمومی بزبان ورسم‌الخط یونانی «بازیلوس مایوس» یعنی «موئس پادشاه» نوشته است.

(۳) سکهٔ مدور مسی: درروی سکه ارتمیس Artemis به‌نیم رخ راست طوری ایستاده که بدور صورتش هالهٔ نور معلوم میشود. مضمون نوشتهٔ یونانی قرار سکهٔ اول. درپشت سکه گاو کوهان دار رخ بطرف چپ ایستاده ومضمون نوشتهٔ خروشتی قرار سکهٔ نمره اول است.

(٤) سکه مسی مربع: درروی سکه ربة‌النوع ماه روبه‌رو میان اشکال دوستاره که بقسم تزئینات بکار رفته ایستاده. مضمون یونانی در سه طرف چپ ور است وبالای سکه نوشته شده وعبارت آن این است: «بازیلوس بازیلون ملاوس مایوس» یعنی شهنشاه بزرگ موئس.

Catalogue of coins in the Panjab Museum, Lahore by R.B صفحه۹۸ Whitehead

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 709 of 1362

در پشت سکه تصویر «نیکه» رب النوع فتح با بال هایش به پهلوی چپ دیده میشود. نوشتهٔ خروشتی که در سه طرف سکه بضرب رسیده قرار آتی است. «راجاتی راجاسامهاتاسا موآسا» یعنی شهنشاه کبیر موئس.

قبل از یکه از روی مطالعه مسکوکات معلوم میشود موئس ودودمان او که بعدها خواهیم دید فقط در تقره و مس سکه بضرب رسانیده اند و مسکوکات طلائی ندارند.

ازس Azes حوالی (۵۸ ق م): ازس دومین پادشاه معروف اسکائی است که از روی نام به قبیله «ازی Asi» یا «ازی یونی Asioni» شباهت دارد و این یکی از قبایل اسکائی است که در اخراج شاهان یونان وباختری از باختر باسایر قبایل سیتی متفق بود.

ازس یکی از پادشاهان یا شهنشاهان بزرگ اسکائی است که از «کی پن» تا پنجاب شرقی و گندهارا حکمفرمائی نموده است معمولاً مدققین به این نظر به اند که قلمرو سلطنت اسکائی نسبت به عصر موئس در عصر زمامداری ازس بیشتر کسب وسعت نموده است. مشارالیه در مسکوکات خود از موئس واز امرای یونان وباختری مثل مناندر و «اپولودوتس» احفاد دمتریوس شاه باختر که در پنجاب شرقی سلطنت میکردند تقلید نموده ومخصوصاً هیکل «اتنه پروماکوس» را که ربة النوع حامی این خاندان بود روی مسکوکات خود به ضرب رسانیده. بناءً علیه هیچ شبهه ئی نیست که مانند پادشاه متقدم خود موئس اوهم بر پنجاب شرقی نفوذ وحاکمیت داشت.

انواع وعده مسکوکات ازس به اندازه ئی زیاد است که مدققین را وادار به تصورهای گوناگون نموده بعضی به وجود دو «ازس» اول ودوم قایل شده اند وبرخی بر انند که اصلاً دو ازس تقریباً معاصر هم وجود داشته یکی در حوزه ارغنداب وارا کوزی به حیث نایب السلطنه «اسپالریزس» ودودمان پهلوا ودیگر «ازس»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 710 of 1362

که بعد از موئس به سلطنت رسیده و حوزه سلطنتش بیشتر پنجاب شرقی و گندهارا بوده. علاوه برین چیز دیگری که به وجود دو ازس دلالت میکند اشتراك نام «ازس» و «ازیلزس» است که در یکعده مسکوکات به ترتیب ذیل بمشاهده رسیده است: اول بنکنوع مسکوکاتی در بین است که نام «ازس» در نوشته یونانی ونام ازیلزس درقسمت خروشتی چپه سکه بضرب رسیده. دوم بنکنوع سکه دیگری دردست است که دران ترتیب نام معکوس میباشد یعنی «ازیلزوس» درنوشته یونانی روی سکه و «آیاسا» یعنی ازس درزسم الخط خروشتی پشت آن اسم برده شده اند. مستر «ونسنت سمیت» بامطالعهٔ این مسکوکات به ملاحظه میرساند که ازیلزس پیش از بنکه بصورت مستقل برتخت شاهی جلوس کند نایب السلطنه مطیع ازس نام بوده وازس نامی بازنایب السلطنه مطیع «ازیلزس» وبه این ترتیب این دوازس یك نفر نبوده وحتماً دونفر ازس نامان به سلطنت رسیده اند. مستر ونسنت سمیت این راهم بملاحظه میرساند که مسکوکاتی که تنها به نام ازس بضرب رسیده وتعداد آن خیلی زیاد است شامل دودسته میباشد یکی آنهائیکه درضرب آنها کوشش بخرج رفته ومضمون رسم الخط یونانی آن خوب است ودیگر آنهائیکه نوشتهٔ یونانی آن خوب نیست وحتی در مضمون آن تغیراتی پیش شده. پس ازس دومی که پیشتر وجود اورا اشاره نمودیم نواسه ازس اول وپسر ازیلزس بوده که بعد از ازس اول به سلطنت رسیده وازاو پایان ترصحبت خواهیم نمود. این هم بی تذکر نماند که بعضی عوض دوازس به وجود دو «ازیلزس» اول ودوم قایل میباشند ولی طرفدار این نظر کمتر است. انواع مسکوکات ازس خیلی زیاد است و «وایت هد» در کتاب مسکوکات موزیم پنجاب لاهور در حدود ۲۷۰ نوع آنرا شرح داده مشار الیه مانند موئس سکه طلائی ندارد وهرچه هست در نقره ومس سکه زده. مسکوکات او به دوزبان یونانی وپراکریت وبه دو رسم الخط یونانی وخروشتی نوشته دارد ونوشته های آنها عموماً بخوبی خوانده میشود. ازس تقریباً درتمام مسکوکات یکنوع عنوان برای خود اتخاذ نموده که عبارت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 711 of 1362

از: « بازیلوس بازیلون ملاوس ازوس » است و معنی آن (شهنشاه کبیر ازس) میباشد. مرادف این عنوان و مضمون در پشت سکه‌هایش در پرا کریت و رسم الخط خروشتی چنین نوشته میباشد: « بهارا جاسارا جارا جاسامهاتاسا ایاسا » که معنی آن بشرح فوق است. پیشتر گفتیم که نام ازس در مسکوکات یکی با « اسپالیریزس » دو دومان پهلوا بضرب رسیده و دیگربا « ازیلیزس » که شاید پسر و جانشینش و یا اقلاً جانشینش بوده. این مثله چرا اینکه همین‌قدر تذکر شود هنوز به اثبات نرسیده که دو ازس یکی در حوزه ارغنداب نایب السلطنه اسپالیریزس بوده و دیگری جانشین موئس در پنجاب غربی و گندهارا. چیزیکه اینجا بحیث نتیجه استنباط میتوانیم این است که « ازس » همین ازس اسکائی جانشین موئس باازیلیزس که بعدها به مقام شاهی میرسد در امر مملکت داری شریک بوده و این موضوع را بعضی مسکوکاتی نشان میدهد که بصورت مشترک از طرف هردوی آنها بضرب رسیده و هردو در آن عنوان شهنشاه کبیر اتخاذ کرده اند اما با اینهم بلندی مقام و اهمیت ازس بر شریک شاهانه اش معلوم میشود زیرا روی سکه‌را با نوشتهٔ یونانی خودش اشغال کرده و در پشت سکه نام ازیلیزس به پرا کریت و رسم الخط خروشتی بضرب رسیده. طبیعی این نتیجه به ازس اول راجع است زیرا در مورد ازس دوم مسئله معکوس است یعنی روی سکه و رسم الخط یونانی را « ازیلیزس » اشغال کرده و نام ازس که (ازس دوم) گفته شود در پشت سکه تذکر رفته است شرح بعضی نمونه‌های مسکوکات ازس قرار ذیل است:

(۱) سکهٔ مدور نقره‌ئی: در روی سکه پادشاه تاج بر سر و سوار اسپ به نیم رخ راست معلوم میشود و نیزه‌ئی در دست دارد مضمون یونانی آن قرار آتی است « بازیلوس بازیلون ملاوس ازوس » (شهنشاه کبیر ازس)

در پشت سکه زوس رخ بطرف چپ ایستاده و عصای درازی در دست گرفته و بازوی راستش بیرون برامده. مضمون پراکریت آن به رسم الخط خروشتی قرار آتی است:

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 712 of 1362

« مهارا جاسا راجا راجا سامها تا سا ایاسا » یعنی (شهنشاه کبیر ازس)

(۲) سکهٔ مدور مسی: درروی سکه پادشاه بالای توشك چهار زانو نشسته وروی خودرا بطرف چپ گردانیده وشمشیر یا گرز راروی زانو گرفته بازوی راستش بیرون برآمده. مضمون نوشته یونانی مانند سکه اول میباشد.

درپشت سکه هرمس Hermes درحال رفتار بطرف چپ میباشد وعصائی که از پیچ خوردن دومار تشکیل شده در دست دارد. مضمون نوشتهٔ پراکریت به رسم الخط خروشتی قرار نمره اول میباشد.

ازیلیزس (حوالی ٤٠ ـ ٤٥ ق م): ازیلیزس باشرحیکه دربالا ذکر رفت پیش ازینکه برتخت سلطنت جلوس کند با «ازس» درامر مملکت داری شریك بود. مورگان اورا باعلامهٔ سوالیه پسرازس اول گفته ودرجلوس اوبجای ازس اول تردیدی ندارد وعصر سلطنت اوراحوالی بین ٤٠ و ٤٥ ق م قرار میدهد. (۱)

«ریسن» می نویسد: (۲) ازروی شهادت مسکوکات معلوم میشود که «ازیلیزس» بعدازینکه بحیث شاهنشاه مستقلی هم شناخته شده بایکنفر ازس نام دراداره امورات کشور شرکت داشته. باین ترتیب پیش ازاعلان سلطنت وبعدازان باازس نامان درامر مملکت داری شریك بوده تنها به این فرق که قبل ازاعلان شاهنشاهی درپشت مسکوکات وبعدازتاریخ اعلان شاهنشاهی درروی آن ها اسم برده شده واحتمال دارد که ازس اولی پدرودومی پسرش باشد وچون مسکوکات بنام ازس ازروی عده وانواع خیلی زیاداست حتماً ازس دیگری که اورا ازس دوم باید خواند هم ازین خاندان بمیان آمده. چنانچه این مطالب تحت عنوان ازس هم شرح یافت. پس قراریکه مسکوکات شهادت میدهد عصر ازیلیزس میان دورهٔ زمامداری دوپادشاهی واقع بود که هردو «ازس» نام داشت واحتمال دارد یکی پدر ودیگری پسراوبوده «بایك ازس خودش درپشت

(۱) صفحه ۳۷۷ رساله مسکوکات شرقی (۲) مکبریج هستری اف انديا جلداول ملاحظه شود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 713 of 1362

سکه‌اسم برده‌شده وبادیگری نام ازس‌درپشت سکه آمده. مسکوکات‌اومانند پادشاهان متقدم‌این دودمان همه‌اش نقره‌ئی و مسی‌است وطلائی ندارد انواع مسکوکات اوزیاد وتاچهل رقم‌آن در کتلاك موزیم‌پنجاب لاهورشرح یافته وچون‌اول باازس مشترك‌وبعدتنها سکه‌زده‌چندنمونهٔ مختلف‌آنراشرح‌میدهیم:

(۱) سکهٔ‌مشترك ازس وازیلیزس، سکه‌مدور نقره‌ئی: درروی سکه پادشاه به‌نیم‌رخ راست براسپ سواراست ونیزه‌دردست گرفته. مضمون نوشته‌یونانی: «بازیلوس بازیلون ملاوس ازوس» یعنی (شهنشاه بزرگ ازس).

درپشت سکهٔ ربةالنوعی‌رخ‌بطرف چپ‌ایستاده دردست‌راست شعله‌ودردست چپ شاخهٔ برگ خرما را که بسانواری بسته شده گرفته. مضمون نوشته خروشتی قرار آتی است:

مهاراجاسا راجاراجا سامهاتاساائی‌لی‌زاسا «یعنی(شنهشاه‌بزرگ ازیلیزس) قراریکه ملاحظه میشوددرپشت این‌سکه دررسم الخطخروشتی«ازیلیزس» نام برده شده ولی‌عنوان اوما نند ازس پادشاه «شهنشاه بزرگ»است که دروی سکه دیده نشد.

این‌طورسکه‌ها هم‌دیده شده که‌درنوشتهٔ یونانی روی‌آن‌عوش(ازوس)یعنی ازس،(ازیلیزوس)یعنی‌ازیلیزس تحریراست‌ودرپشت‌سکه دررسم الخطخروشتی عوش(ایاسا) یعنی‌ازس(ائی‌لی‌زاسا) یعنی‌ازیلیزس اسم‌برده شده‌است‌وازروی ترتیب محل نام ها عکس سکهٔ فوق الذکر میباشد.(۱)

(۲)سکه‌ازیلیزس تنهانقرهٔ ومدور:

درروی‌سکه شاه‌بالای اسپ‌سواروبرخ بطرف راست معلوم میشود در دست راست‌نیزه را گرفته‌وعقب سرش کمانی‌معلوم‌میشودمضمون نوشتهٔ یونانی آن

(۱) صفحه ۱۳۲ کتاب مسکوکات موزیم پنجاب،لاهور، اکسفورد، طبع کلارندون ۱۹۱٤ ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 714 of 1362

تصویر (۲۱) مقابل صفحه (۱۵۶)



بالا : نمونه ئی از مسکوکات موئس پادشاه اسکائی
وسط : یکی از مسکوکات ازس اول دومین پادشاه اسکائی
پایان : یکطرف یکی ازمسکوکات ازیلزینس پسر ازس اول (صفحه ۱۴۷ وبعد ملاحظه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 715 of 1362



نمونه مسکوکات پهلواها

بالا ، یکی ازمسکوکات «اسپالاهورا» یا «اسپالیریس»

وسط ، یکی از سکه های گئندو فارس

پایان ، یکی از مسکوکات پاکورس

(به‌صفحات ۱۶۷ وبعد مراجعه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 716 of 1362

قراراتی است: «بازیلوس بازیلون ملاوس ازیلیزوس یعنی (شهنشاه بزرگ ازیلیزس) درپشت سکه زوس به نیم رخ راست استاده دردست چپ عصای بلندی را گرفته و دست راستش بیرون برآمده مضمون نوشته خروشتی آن قرارانی است: « مهارا جاسا راجا نی راجا سا مهاناسا اتی لی زاسا » یعنی (شهنشاه بزرگ ازیلیزس)

(۳) سکهٔ مربع مسی : درروی سکه پادشاه بالای اسپ سوار ودردست راست نیزه را گرفته. نوشتهٔ یونانی آن مانند سکهٔ نمبر ۲ است درپشت سکه نر گاو به نیم رخ چپ دیده میشود. به چهار طرف حاشیهٔ سکه مضمون برا کریت قرار شرح نمبره (۲) بضرب رسیده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 717 of 1362

حصهٔ سوم

پهلو اها

درحصهٔ اول این فصل «پارت‌ها» و «پارتیا»، اصلیت ایشان، مؤسس سلطنت پارتی و پادشاهان ایشان را تا زمانیکه از نقطهٔ نظر تاریخ و جغرافیه جزء چوکات تاریخی و جغرافیائی آریانا بودند شرح دادیم. درحصهٔ دوم واقعهٔ بزرگی دیگر را که در تاریخ این رقعت افغانستان اهمیت به سزادارد و عبارت ازظهور اقوام اسکائی روی صحنهٔ تاریخ آریانا میباشد بارولی که ازنقطهٔ نظر عرق وتشکیلات نظام سلطنتی و سیاسی درمقابل پارت‌های غربی ودولت یونان وباختری در صفحات شمال هندو کش و کاپیسا ومتصرفات ماورای اندوس بازی کرده شرح یافت قراریکه درحصهٔ دوم اشاره شدحالا میخواهیم چند کلمه ئی دراطراف پهلواها بنگاریم.

«پهلواها» درحقیقت کس دیگری غیرازپارت‌ها نیست. این‌ها همان پارت‌هائی هستند که درحاشیهٔ غربی آریانا درحوزهٔ هیرمند و گل سیستان پراگنده شده وزمانیکه اسکائی‌ها واردسکستانا (سجستان یاسیستان) شدند باآنها خیلی مخلوط گردیدندو همین عنصر مخلوط را بعضی‌ها «سیت و پارت» وبرخی «پهلوا» یاد میکنند قراریکه درحصهٔ اول این فصل بمشاهده رسید چون ارمنی ها بالعموم پارت‌هارا «پهل» میگفتند ازین جهت هم استعمال کلمهٔ «پهلوا» درمورد آنها بی‌مناسبت نیست ولی مدققین این کلمه را درمورد پارت های سیستان وحوزهٔ هیرمند وارا کوزی ازوقتی استعمال میکنند که مرکزدولت پارت کنارد جله منتقل شده وپارت‌های صفحات جنوب غربی افغانستان با اختلاط اسکائی های تازه وارد به تشکیل سلطنت مستقلی پرداختند. این اختلاط بااسکائی‌ها طوریکه درحصهٔ دوم این فصل هم اشاره شد به اندازه درعرق وزبان وامورسلطنت ومملکت داری زیاد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 718 of 1362

است که تا امروز بصورت صحیح وقناعت‌بخش موضوع اسکائی‌ها وپارت‌های مستقل‌سیستان وارا کوزی‌باپهلواها حل‌نشده است . بعضی‌ازایشان یك‌دودمان سلطنتی اسکائی ویك دو دمان سلطنتی پارتی‌باپهلوا بمیان آورده که بواسطهٔ نفوذ وفتوحات درخاك هند مدققین ایشان رابنام «هندوسیت» و«هندوپارت» هم‌یاد کرده وبعضی‌باز هندوپارت‌ها باپهلواهارا به‌دوحصه تقسیم‌نموده که یکی اولاده وجانشینان «ونونس» ودیگراحفادوجانشینان «گندوفارس» میباشد عده‌ئی این دوسلسله‌اولادایشان را دریك‌قطار شاهان هند وپارت یا پهلواها حساب کرده وعدهٔ دیگر تمام شاهان هند وسیت یا اسکائی ها وهند وپارت یاپهلواهارا بهم‌مخلوط نموده ویك‌دودمان سلطنتی بمیان آورده‌اند قراریکه موسیو سیلون لوی (۱) بملاحظه میرساند اگر به نام های شاهان این ها دقت شود (ونونس، ازس، ازیلیزس، گندوفارنس، یا کورس) وغیره بالعموم صورت ساخت وتشکل آنها پارتی است ونام های آنها طوری ساخته شده که‌ازان درجهٔ خویشاوندی وبارتباط مقام آنهارا بایادشاه هم نژاد خودشان معلوم میشود . مثلاً «اسپالاهورس» Spalahores خودرا دریونانی وپرا کریت به عنوان «ادلفوتو بازیلوس» و «مهارا جا براتا» خوانده که معنی آن «برادر شاه بزرگ» میشود . «سپارا گاوس» Spalagadames خودرا پسر«سپالاهورس»یاد نموده و«ابدا گازس» Abdagases دریونانی‌وپرا کریت خودرا به لقب (اندی‌فرو ادلفی‌دوس) و (گندافارا براتا پوترا سا) یعنی «پسربرادرگندوفارنس» یادنموده است . (۲)

بهرحال‌چیزیکه به‌صراحت میتوان گفت این‌است که کانون‌جنبش وغلیان ومبداء تشکیلات‌سیاسی‌وسلطنتی اسکائی‌ها وپهلواها همین‌سکستانا یعنی‌سیستان

(۱) هندمدنیت بخش ۱۹۳۴ پاریس L'inde Civilisatrice

(۲) صفحهٔ ۱۱۶ ، لبندسیوی‌لیزاتریس» تالیف سیلوی‌لوی .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 719 of 1362

وارا کوزی (حوزهٔ ارغنداب) بوده وازینجا دامنهٔ نفوذ آنها اول به حوزهٔ سفلی اندوس وبعدها در امتداد اندوس به گندهارای شرقی و پنجاب غربی بسط یافته است وسلطنت کوچك یونان وباختری کاپیسا مانند نگین انگشتر درمیان کوها محدوده شده است .

باوجودیکه موضوع اسکائی ها یا «هندوسیت ها» و پهلواها یا «هند وپارت ها» اینقدر هم مزج ومخلوط است عموماً تمایل مدققین به این است که موئس مؤسس دودمان اسکائی «وونونس» سرحلقهٔ دودمان پهلوا دو نفر علیحده میباشند. بعضی ها موئس و وونونس را دو رئیس اسکائی و پهلوا میشمارند که تقریباً در یك زمان (حوالی ۱۲۰ ق م) یکی در پنجاب ودیگر در سکستان وارا کوزی (سیستان و قندهار) بسلطنت رسیده ولی بیشتر تمایل مدققین در بن است که مرکز اولیهٔ تشکیلات سلطنتی اسکائی و پهلوا درخاك های جنوب غربی آریانا بوده وهمانطور که مانند یك سیر طبیعی تاریخی دولت هائی در خاك آریانا تشکیل و بافتوحات در خاك هند مرکز کشورداری دولت های افغانی بدانجا انتقال کرده است ، اسکائی ها هم در «کی پن» حوزهٔ ارغنداب وقسمتی از جدوزیای غربی به تشکیل سلطنت پرداخته وبافتوحات ، آخر مرکز ثقل مملکتداری آنها به پنجاب انتقال یافته است وپهلوا عقب آنها درسیستان وارا کوزی بنای حکومت را گذاشتند چنانچه میگویند بعد از یکه موئس وازس وازیلزس به سلطنت رسیدند با اینکه در پنجاب سلطنت می نمودند و «ونونس» یکی از رؤسای پارتی در سیستان و ارا کوزی به تشکیل سلطنت مستقلی پرداخت که بعضی آثار ادوات هندو پارت میخواند و برخی پهلوا یاد میکنند ومادر تاریخ کشور خود آنرا بنام دولت مستقل پهلوا اسم میبریم. پیشتر باین هم اشاره کردیم که برخی همین پهلواها را هم به دو حصه کرده اند یعنی بعد ازونونس وچندنفر از جانشینان او گندوفارنس را سرحلقه ومؤسس خاندان سلطنتی جداگانه ئی حساب کرده اند وحتی همین گندوفارنس وجانشینان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 720 of 1362

ابدا گارنس ، اورتاگنس یا کورس وغیره را بعد ازموئس وازس وازیلیزس یعنی دودمان اسکائی قرار میدهند (۱) ولی چون اولین مسکوکات گندوفارنس در ۱۸۳٤ بار اول درخاك افغانستان پیداشده(۲) ومسکوکات اووجانشینان اوعموماً ازحوزهٔ ارغنداب پیدا میشود درین هیچ شبهه‌ئی نمانده که کانون مملکت‌داری گندوفارنس وجانشینان او ارا کوزی بوده وبعدها مانندا سکائی‌ها ازاینجافتوحاتی درحوزهٔ سندوازراه غزنی و کابل حالیه پیشرفتی بطرف کاپیسا نموده‌اند وبه‌سلطنت آخرین شاه دولت یونان وباختری کاپیسا ، یعنی هرمایوس هم خاتمه داده اند .

بهرحال قرار یکه مشاهده میشود تاریکی‌هائیکه تاریخ این‌عصر کشور مارا فراگرفته کم نیست معذلك امید است باتقسیماتی که درین فصل بعمل آمده خطوط اساسی ورؤس مطالب درذهن خواننده مغشوش نماند . پادشاهان مستقل دودمان پهلوای سیستان و ارا کوزی مانند پادشاهان اسکائی درنقره ومس سکه بضرب رسانیده ومسکوکات طلائی ندارند زبان ورسم‌الخط یونانی که با پادشاهان یونان وباختری درمرتاسر کشور وخاك‌های متصرفی هندیهن‌شده بود دردربار ودارالتحریر ومسکوکات آنها رواج‌داشت ودرپشت سکه‌های‌خویش رسم‌الخط محلی یعنی خروشتی‌را بازبان پراکریت استعمال میکردند . پیشتر متذکر شدیم که اسکائی‌ها وبازپهلواها هر کدام درخاك های هندی فتوحاتی نموده حکمرانانی برقرار کردند که‌ازآنها در آخر این قسمت صحبت خواهیم نمود عجالتاً پیش‌ازینکه به‌ذکر اسمای شاهان پهلوا پرداخته شود به ذکر مختصر چشم‌دید دو نفر ازیونانی‌های شام‌می پردازیم که‌به‌اسم «اپولونیوس» Apollenius ودامی Damis درحوالی دامی ۴۰ مسیحی واردکشورهاشده‌وازاینجا

(۱) صفحهٔ ٤۹ کتلاك‌مسکوکات موزیم پنجاب لاهور تالیف «وایت هد» نظریهٔ کیطان کننگهم همین طور است .

(۲) این سکه‌رامسن انگلیس پیدا کرده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 721 of 1362

به‌هندرفته‌واین‌واقعه‌مصادف‌به‌زمانی‌بوده که‌درهند«فراااوتس»یعنی«فرهاد»نام یکی‌ازشاهان یاامرای پارتی (پهلوا) سلطنت داشت .

موسیو سیلون لوی می‌نویسد که‌اپولونیوس درحوالی ۴۰ مسیحی بعزم سیاحت کشور برهمن‌ها برآمد پادشاه بابل وردانس Vardanes برای سواری وحمل‌ونقل اسپ‌هائی دراختیار ایشان گذاشت. اپولونیوس می نویسد که «از بابل تاسه روز راه آب وجود ندارد بعدآب وچشمه سارها زیاد میشود وازاینجا به‌بعد باید در میان کوهای قفقاز (یعنی قفقاز هندی که عبارت ازهندوکش باشد) عبور کرد این مملکت واجد تمام لوازم زندگانی بوده وباماارتباط دوستانه‌دارد». سیلون‌لوی درحالیکه که‌این قسمت‌متن نگارش اپولونیوس رامیدهد خودش تصریح کرده میگوید:«بزبان دیگرازخاك‌پارت (پارت های غربی) داخل خاك‌های هند وپارت (پهلواها) شدند که مناطق کهستانی بین‌هند وایران را اشغال کرده بود . ازقفقاز هندی یعنی پارو پامیز پاهندوکش گذشته‌وبعد ازعبور ازرودخانهٔ کوفن (رودخانهٔ کابل) به‌رود اندوس رسیدند(۱)». سیاحین‌یونانی‌وقتیکه به‌تاکشاسیلا (تاکزیلا) رسیدند امیری بنام فراااوتس (فرهاد) درآنجاحکومت میکرد. جوان بود ۲۱ ساله وبایونانی های‌شام‌بزبان یونانی صحبت‌میکرد. به‌فلسفه وبازی های اسپورتی علاقه داشت. این شخص نمونهٔ امرای پارتی شاهان مستقل پهلوای سیستان واراکوزی بود .

ونونس: Vonones (حوالی ۱۲۰ ق‌م) معمولاً مؤسس دودمان مستقل پارت‌های سیستان واراکوزی یاپهلوا کسی رامیدانند که‌موسوم به‌ونونس یا«ونون» بود. مشارالیه ازروی‌عرق یاپارتی خالص یااز عنصر مخلوط «ساك وپارت» بودو ازطرف یکی ازشاهان پارتی غرب درعلاقه سیستان حکمرانی

(۱) صفحه ۱۱۱ هندمدنیت بخش L'nde civilisatrice تالیف سیلون لوی .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 722 of 1362

میکرد. چون اورودس Orodes پارتی پایتخت دولت پارت‌را به «استیزیفون» کنار دجله انتقال‌دادنفوذ پارت‌ها ازخاك‌های متعلق‌به آریانا کم‌شده‌و به‌این لحاظ چندی‌بعد «ونونس» ودیگر رؤسای پارتی محلی به‌فکر تشکیل سلطنت مستقلی پرداختندواین کار بااقدامات«ونونس»عملی‌شد. «ریسن» درکمبریج هستری‌اف‌اندیا می‌نویسد:درهمان عصری که سه‌پادشاه‌اول‌اسکائی امپراطوری خودرا درهند مستقرمیساختند «ونونس» بعنوان شهنشاه بزرگ درسیستان وقندهار سلطنت میکرد وچون مهر داد اول بافتوحات خود این علاقه ها راجزءقلمرو خودنموده بودریسن به‌این‌عقیده‌است که‌ونونس‌بعد ازمهرداددوم ۸۸ـ۱۲۳ ق‌م به‌سلطنت‌رسیده. دراین‌مسئله‌حقایقی‌نهفته‌ درزمان‌متری‌داتس یامهرداددوم یکطرف‌اسکائی‌ها ازحوزهٔ هری‌رودبطرف جنوب به‌سا کستانا (سیستان) ریخته وازطرف دیگرچندی بعدتر پارت‌ها مرکز خودرا کنار دجله‌انتقال دادندوورود اسکائی‌ها درسیستان ومخلوط‌شدن آنها باپارت های محلی درمسئلهٔ انتقال دولت پارتی غربی به کنار دجله بی تاثیر ومدخلیت نیست.بهرحال بعدازمتری داتس(مهرداددوم) دوسه‌پادشاه دیگرپارتی آنقدر شهرت ندارد وگفته میتوانیم که‌جریان اموربعدازمتری داتس دوم تشکیل دولت جدیدی رادر سکستانا وارا کوزی مساعد ساخته بود تا چندی بعدتر درحوالی ۱۲۰ ق‌م این کار به‌دست ونونس صورت گرفت.

درمسکوکات اسم«ونونس»بایکعده شهزادگان‌وامرای‌دیگر پیوست‌است یعنی‌دریشت مسکوکات‌واسمای بعض‌امرای‌دیگر ثبت میباشدمانندااسپالاهورا Spalahora واسپالاگاداما Spalagadama وغیره . درضرب‌مسکوکات‌ونونس دورسم‌الخط یونانی وخروشتی استعمال‌شده. تلفظ نام اودررسم‌الخط خروشتی «ونونوس» میباشد دررسم‌الخط خروشتی چیه مسکوکات بعض ازبرادران‌و خویشاوندان اومانندااسپالاهورا(اسپالاهورس)واسپالاگاداما Spalagadames

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 723 of 1362

اسم‌برده شده‌اند. تحقیقاتی که‌درین مسکوکات بعمل‌آمده حکم‌میکند که دو نفر اخیرالذکر تابعین او بودند واین مسئله ازروی نوشتهٔ یونانی روی سکه معلوم میشود زیرا «ونونس» به‌عنوان «باز یلوس بازیلون ملاوس ونونوس» یعنی «شهنشاه بزرگ» یادشده حال آنکه اسپالا هورا فقط برادر پادشاه و«اسپالا گاد اما» پسر اخیرالذکر یاد گردیده است‌دریك‌سکه مربع مسی شکل یونانی اسم «اسپالا هوراسا» بصورت «اسپالی ریوس» آمده است.

غیرازین مسکوکاتی‌دردست‌است که‌درآن (اسپالی ریزا) Spalirisa نامی بحیث «برادر پادشاه» سکه زده ودر رسم‌الخط یونانی سکهٔ خویش را «بازیلوس ادلفوس اسپالی‌ری‌زوس» یعنی «برادراسپالی‌ری‌زوس» پادشاه‌خوانده وعین‌این‌مضمون‌دررسم‌الخط خروشتی(مهاراجابراتادهراسپاساسپالی‌ری‌راسا) آمده که ترجمه آن (سکه‌برادراسپالی‌ری‌زوس) پادشاه میشود. علاوه برین مسکوکات دیگری هم موجود است که قرار آن (اسپالی‌ری‌زا Spalirisa) بدون تعین ارتباط خویشاوندی با کس پادشاه بوده است.

مسکوکات «اسپالی ری زا» مخصوصاً دسته اول‌الذکر قابل ملاحظه است زیرا پادشاهی که درآن خودرا به‌اونسبت برادری‌میدهدغیراز«ونونس» که‌معروف‌مطالعهٔ اوهستیم کس‌دیگر نمیباشدومعلوم میشود که«اسپالی‌ری‌زا» غیراز «اسپالاهورا» برادر دیگر «ونونس» میباشد و بعد ازوفات این دوبرادر درقید حیات بوده وبعد از ونونس به سلطنت رسیده است.

طوریکه بالااشاره کردیم «ونونس» خلاف شاهان «پارتی» که درحصه اول این فصل شرح یافت برسم‌الخط یونانی‌و«خروشتی» وزبان های یونانی وپراکریت افغانستان سکه زده است وبستگان واحفاد اواین رویه راتعقیب نموده اندو این بازرترین روشی است که دودمان مستقل پهلوا های سیستان وارا کوزی رااز خاندان پارت های غربی سوامیسازد.

قراریکه ملاحظه شد مشارالیه خود را «شاهنشاه» خوانده و برادران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 724 of 1362

وبرادر زاده های خویش را مقامات بزرگ در امور مملکت داری میداد اراضی بزرگ رابحیث تیول به ایشان تسلیم میکرد و حق ضرب سکه را به ایشان میداد چنانچه طوریکه دیدیم دونفراز برادران سلطان واضح با نشان دادن نسبت برادری خود به شخص پادشاه سکه به ضرب رسانیده اند .

مسکوکات او به نمونهٔ مسکوکات «دمتریوس» و «هلیو کلس» پادشاهان یونان و باختری شباهت دارد زیرا در انها تصویر « هراکلس » یا « زوس » بصورت ایستاده بضرب رسیده ودر ضرب آنها درداخل خاك اریانا وبه اکثر احتمالات در « ارا کوزی» شبهه ئی نیست. « ریسن » میگوید که موثق ترین سند برای درك دورهٔ تاریخ سلطنت و نوسن بصورت تقریب سکه برادرش «اسپالی ریزس»SPAlirises است . مشارالیه پیش ازینکه جانشین برادر شود سکه هائی بضرب رسانیده وازان دورقم بدست آمده وهردوی آن در آن منطقهٔ آریانا بضرب رسیده که نمایش هر کول بصورت ایستاده درانجا بیشتر معمول بود . ملتفت باید بود که یك نمونه دیگر مسکوکات « اسپالی ریزوس » بیشتر قابل ملاحظه است و آن نمونه ایست که درنقره ومس بضرب رسیده .دررسم الخط یونانی « باز یلوس ملاوس اسپالی ریزوس » نوشته دارد که معنی آن پادشاه بزرگ (اسپالی ری زوس) میشود ودررسم الخط خروشتی چپه سکه «ایاسا Ayasa» نام ذکر شده . بعضی ها مانند « وایت هد » کلمه « ایا Aya » راعنوان نیابت سلطنت یاعنوان دیگر میدانند که «اسپالی ریزوس» انتخاب نموده بود وبعضی های دیگر مانند مورگان (۱) «ایا Aya» را ازس Azes خوانده وآنرا نمره داده وازس اول را پسر «اسپالی ری زا» شمرده اند . «ونست سمیت» هم به همین رویه پیش آمده و «ازس» اول را ازطرف دولت پهلوای سیستان و ارا کوزی

(۱) رساله مسکوکات شرقی جلد دوم صفحه ۳۷٦ تاریخ قدیم هند معه لشکر کشی های اسکندر صفحه ۲٤٤ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 725 of 1362

نایب‌الحکومهٔ پنجاب غربی وتا کزیلا میداند. این «ازس» را بعضی‌ها با «ازس» اسکائی که درحصهٔ دوم این‌فصل شرحش گذشت یکی میدانند وبرخی دو نفر علیحده میشمارند وباوجودیکه پادشاهان اسکائی و پهلوا عموماً تاریخ‌های نسبتی وتقریبی دارندمعذلك ازروی این تاریخ‌ها هم تااندازهٔ معلوم میشود که این ازس‌ها دونفر جداگانه بودند.

مقصد ازتذکار این مطلب دراینجا این است که اگر «اسپالی‌ریزس» و «آیا» که به «ازس» تعبیرشده ودرپشت وروی یك‌سکه اسم برده شده اند دونفر باشند دراین صورت هردوحکمرانان باامرای «شهنشاه بزرگ» ونونس بودند زیرا هردوی آنها به عنوان کوچك‌تر «امیر کبیر» یاد شده اند. ارتباط «ازس» با «اسپالی‌ریزس» درنوشتهٔ خروشتی سکه تصریح نیافته وچنین معلوم میشود که «ازس» پسر «اسپالی‌ریزس» باشدزیراقراریکه درعرف این دودمان معمول است اگربرادر یابرادرزاده‌اش می‌بود ذکرمیرفت پس گفته‌میتوانیم که «ازس» پسر «اسپالی‌ریزس» وبرادرزادهٔ «ونونس» بوده وغیر از ازسی است که در حوالی ۵۸ ق‌م درپنجاب غربی به‌سلطنت رسیده است. پس «ونونس» مؤسس دودمان مستقل پهلواهای سیستان‌وارا کوزی قریب‌یك‌قرن پیشتر ازاو زندگانی داشته ولی چون تاریخ پادشاهان سلالهٔ پهلوا واسکائی همه تقریبی است باپس‌وپیش کردن‌سنه‌های جلوس‌وسلطنت «ونونس» و «ازس» میتوان‌ایشان‌را نزدیك ومعاصرهم ساخت چنانچه بعضی‌ها این کاررا کرده اند ودرین صورت موضوع‌را چنین‌تحلیل کرده‌اند که‌بعد ازتشکیل دولت مستقل پهلوا درسیستان وارا کوزی بدست «ونونس»، ازس در جملهٔ یکی از نایب‌الحکومه ها یا نایب‌السلطنه های او درعلاقهٔ پنجاب غربی بوده وبعدها به‌امارت رسیده است تااین رویه در روشنی کشفیات جدید یکطرفه فیصله شود به راهی میرویم که عموماً اتخاذ شده یعنی قراریکه درحصهٔ دوم این‌فصل شرح‌دادیم ازس‌را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 726 of 1362

درسلسلهٔ اسکانی‌ها میگذاریم واینجا از «ونونس» مؤسس سلالهٔ مستقل پهلواهای سیستان واراکوزی وجانشینانش صحبت میکنیم . (۱)

یکی ازخواص مسکوکات «ونونس» روح اشتراك مملکت‌داری است که شهنشاه کبیر باامر او امرای بزرگ ونایب‌الحکومه‌های خود داشته چنانچه این‌روح ورابطه‌بعض اوقات درمضامین پراکریت‌پشت‌مسکوکات اودیده‌میشود وقراریکه بالاتر هم اشاره کردیم «ونونس» متحداً بابرادرش «اسپالاهورس» و« اسپالیریزس » وبرادر زاده اش« اسپالاگاداس» سکه بضرب رسانیده وسلطنت کرده است .

با این ربیه مسکوکات او چندین نوع مختلف دارد که در هردسته اسم خوداو درروی سکه‌وبکی‌از برادر آن وبستگانش درعقب آن اسم برده‌شده بعضی انواع مسکوکات اوقرارآتی است : اول سکهٔ‌نقرئی‌درپشت آن برادرش سپالاهورا اسم برده شده دراین‌سکه ونونس پادشاه تاج به سردارد و بالای اسپ سوار است ودستش یا خالی است ویا نیزه‌ئی را گرفته و مضمون نوشته یونانی آن « بازیلوس بازیلون‌ملاؤس » یعنی (شهنشاه کبیر) است و پایان اسم‌او « ونونس » بضرب رسیده است . درپشت سکه « ژوپی‌تر » بصورت ایستاده دیده‌میشود و مضمون پراکریت آن به رسم الخط خروشتی چنین است « مهاراجادربراتادرامی آساسپالاهوراسا» که‌معنی آن (اسپالاهورس برادر پادشاه) میشود ازین نوع سکه نمونه بزرگتری هم‌دیده شده (۲)

(۱) ملتفت بایدبود که‌نظریهٔ‌اشتراك «ونونس» و « ازیس » درامرملکت داری‌دراثر تعبیر سکهٔ بود که از طرف « توماس‌ادوارد » وکنینگهم بعمل آمده بود ولی تعبیر آنها اشتباهی بیش نبود ومعلوم گردید که اصلاً سکه مذکور تعلق به « مونس » پادشاه اسکانی داشت وارتباط درمسکوکات نقره‌ئی وسی میان «ازس» و «ازیلزس» پدر وپسر قایم است که مربوط به دودمان اسکانی است نه پهلوا .

(۲) صفحه ۳۷۵ جلد دوم رساله مسکوکات شرقی تالیف ژاك‌دومورگان پاریس ۱۹۲۴ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 727 of 1362

ازین نوع سکه نمونه‌مدور نقره‌ئی دیگری هم در دست است که مضا مین نوشته‌های یونانی وپراکریت آن‌قرار فوق‌است ودر تصاویر فرق دارد به‌این طریق که « هراکلس » بطرف راسته سکه و « پلاس » بطرف چپهٔ آن دیده‌میشود بالامتذکر شدیم که « ونونس » بابرادرزاده‌اش هم‌سکه‌هائی بضرب رسانیده از انجمله یکی سکه مدور نقره ئی است . درروی سکه پاد شاه بالای اسپ سواراست ودرچپه آن «زوس» دیده‌میشود . مضمون نوشته یونانی آن ازین قرار است . «بازیلوس‌بازیلون‌ملا اوس‌ونونس» یعنی (شهنشاه کبیر ونونس) درپراکریت‌ورسم‌الخطاخروشتی چنین‌نوشته دارد : «سپالاهوپیوتراسا درامیاساسپالا گاداماسا » یعنی‌پسرسپالاهورا ، سپالا گاوامس » .

سکه مربع مسی باتصاویر « هراکلس » « وپلاس » و مضمون فوق در دست است (۱) .

پس به‌ترتیبی که گذشت «ونونس» بعدازاینکه اعلان‌استقلال نموده وسلطنت «پهلوا»رادرحوزهٔ اراکوزی‌وسیستان بنانهاد برای تحکیم امور مملکت داری خویش ازقوه برادران وبرادر زاده گان خویش کار گرفته در حالیکه ایشان را درولایات مختلف‌قلروخود مانند پنجاب غربی و غیره به عناوین مختلف نایب‌السلطنه وامیرمقرر کرده است برای بلند بردن نام ومقام آنها وبسط نفوذ ایشان واعتلای مقام ارگان خاندان سلطنتی با ایشان مشترکاً سکه به‌ضرب رسانیده‌است چنانچه‌مسکوکات‌درین‌زمینه‌بخوبی‌روشنی‌می‌اندازد

اسپالاهورا یااسپالی ریس : قراریکه دیده‌شد یکی ازبرادران«ونونس» است ودرحوالی ۱۱۰ ق م نایب‌السلطنه‌اوبوده ومشترك سکه بضرب‌رسانیده‌اند اسپالی ریس از خود هم سکه دارد که‌مقام شاهی او رانشان میدهد ویکنوع سکه‌مربع‌مسی‌اوراشرح میدهیم: درراسته‌سکه‌شاه‌تاج برسربالای‌اسپ‌سواراست

(۱) صفحه ۱۴۲ کتلاك مسکوکات موزیم پنجاب لاهور تالیف « وایت هد » .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 728 of 1362

دورا دور تصویر شاه واسپ او مربعی ازدانه های مرا ویدرسم شد ومضمون یونانی درچهارطرف این مربع قرار آنی است: اسپالیودیوس، ویکایوس، ادلفوس بازیلوس یعنی برادرشاه اسپالی ریس ...»

درپشت سکه «هر کولس» بالای صخره‌ئی نشسته وبه‌پراکریت دررسم الخط خروشتی چنین نوشته دارد: «سپالاهورا پوتراسا دها میاسا سپا لا گا داماسا یعنی پسر سپالاهورا «سپالا گادامس».

قراریکه ملاحظه میشود درین سکه «اسپالی ریس» برادر موسس دودمان پهلوا «ونونس» بایسر خویش «اسپالا گادامس» مشترك سکه بضرب رسانیده است. همان طور که موسس دودمان سلطنتی برادر خویش رادر مسکو کات خود معرفی ومقام ونفوذش رانا مین میکند. «اسپالی ریس» به نوبهٔ خودشخصیت پسر خویش رامعرفی وحقوقش رابعدازخود درمسئله مملکت‌داری تامین میکند واین رویه‌ایست که درین دو دمان اختصاص دارد.

«اسپالی ریزا» یا «اسپالی ریزس»: «اسپالی ریزا یا اسپالی ریزس برادر دیگر ونونس درحوالی بین ۱۰۰ و ۹۰ ق م سلطنت نموده است. این شخص دراوائل حیات برادرش کوچك بوده وبعدازبرادر فوق الذکرش دراراکوزی برتخت سلطنت نشسته است اینك یك سکه مربع مسی اورا شرح میدهیم:

راسته سکه: رب النوع فتح بالداریه‌نیم رخ چپ نمایش یافته و گلی دردست گرفته. مضمون نوشتهٔ یونانی آن چنین است: «باز یلوس باز یلون ملاؤس اسپالی ریزوس» یعنی شهنشاه کبیر اسپالی ریزس».

چپهٔ سکه: زوس به‌نیم رخ چپ بالای تخت نشسته ودراطراف صورتش اشعهٔ نقاب معلوم میشود. مضمون پراکریت آن به‌رسم الخط خروشتی چنین است: «مهاراجاسا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 729 of 1362

مهاتاما کا اسپالی‌ری‌زی‌سا یعنی شهنشاه کبیر اسپالی ریزس» (۱)

گندو فارنس: (۱۹ـ۴۸ م) درمیان شاهان دودمان پهلوا آنکه اسمش چه‌در داستان‌ها وچه‌در کتیبه‌ها شهرت زیاددارد «گندوفارنس» است‌طوریکه «ریسن» میگوید ازروی کتیبه ئی که در منطقهٔ پشاور از «تخت باهی» کشف شده‌بصحت‌تاریخ سلطنت اومعلوم میشود زیرا این کتیبه بسال ۲۱ سلطنت اوبتاریخ روزپنجم ماه ویساکا Vaiakha (۲) سال ۱۰۳ سنه خورده وجای شبهه نیست که‌این‌سنه‌عبارت ازعهد «ویکر اما» میباشد که در (۵۸)ق م شروع میشود. پس گندوفارنس بسال (۱۹) مسیحی به سلطنت سیده ودر (۴۵) مسیحی هنوز برتخت جلوس داشت نام «گندو فارنس» از کلمهٔ‌ترکیبی «ویندافارنا» Vindaphdarna اشتقاق یافته ومعنی آن «بدست آورندهٔ افتخار» است کلمهٔ «فر» یعنی‌شکوه وجلال وافتخار در اسم‌اوواضح میباشد. دررسم الخط یونانی مسکوکات بصورت های مختلف اند و فرس Undopherês فارو Pharou اندو فرن Induphrn گوندا Gonda اندوفرو Undopherrou ودرپسرا کریت ورسم الخط خروشتی «گندوفارا» گودافارا، گودو فارنا یاد شده است. علاوه بر عنوان «شاه شاهان» یا «شهنشاه» خودرا به عنوان منجی در یونانی «سوتروس» و در پراکریت «تراتاراسا» خوانده هکذا صفاتی از قبیل «مغلوب نشدنی» و «دین دار» را هم اتخاذ کرده است. موسیو «سیلون لوی» مستشرق فرانسوی میگوید که این پادشاه حتی عنوان «اوتو کراتو» را که بار اول «سفاتروا کس»

(۱) بعضی‌ها به‌این فکراند که‌مسکوکاتی هم‌دارد که‌دران فقط به‌عنوان اسپالی‌ری زس برادر پادشاه یادشده. اگرچنین سکه‌ها درین‌باشد متعلق زمانی‌است که‌بابرادرش «ونونس» یا «اسپالی‌ریس» بصورت مشترک بضرب رسانیده است.

(۲) کلمه «ویساک» هنوز نزد هندوهای کابل معروف است وعبارت از اوائل بهار وشروع‌باران ها میباشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 730 of 1362

تصویر (۲۳) مقابل صفحه (۱۷۰)



کندوفارس معروفترین پاد شاه دودمان پهلوا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 731 of 1362

تصویر (۲٤) مقابل صفحه (۱۷۱)



HERMAIOS



KUJULA KADPHISES

بالا ، یکی از مسکوکات هرمایوس آخرین پادشاه دومان یونانو باختری کابل زمین

پایان ، نمونه دیگری از مسکوکات کجولا کدفیزس اولین پاد شاه کوشانی که ازروی سکهٔ هرمایوس تقلید شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 732 of 1362

(۶۹ ـ ۷۶ ق م) درمسکوکات پارتی داخل نموده بود معادل «دیکتاتور» استعمال نموده است.

از روی این همه عناوین و القاب مختلف و بزرگ واضح معلوم میشود که «گند وفارس» پادشاه یا تهنشاه بزرگ ومقتدری بوده و موافق بنظریات همه مدققین دراخر سلطنت خود از سیستان تا پنجاب و سند درتمام حصص جنوبی آریانا سلطنت داشت بعضی‌ها به‌این‌عقیده‌اند که «گندوفارس» سر سلسلهٔ دودمان جدیدی میباشد. این مسئله حقیقت داشته یا نداشته باشد گند فارس از پادشاهان نامی و مقتدر پهلوا ست. مرکز او قرارا کثر احتمالات در حوزهٔ ارغنداب ویحتمل نام «قندهار» از اسم او «گندوفار» بعیان آمده است. به این ترتیب احتمال زیاد میرود که «گند و فارس» شهری در حوزهٔ ارغنداب بنا نموده وآنرا به‌اسم خود «گند وفار» نامیده باشد که به تدریج و مرور زمانه «قندهار» شده است. کسانیکه در کلمهٔ «قندهار» کلمه «گندهار» و «گندهارا» را می‌بینند دراشتباه هستند و کسانی میباشند که ازوضعیت جغرافیائی مملکت‌مامعلومات ندارند ونادیده اظهار نظر کرده اند زیرا گندهارا عبارت از درهٔ کابل است که تا پشاور را در بر میگیرد ودرهٔ کابل غیر از حوزهٔ ارغنداب است.

در زمانیکه گندوفارس از حوزهٔ ارغنداب بر کل سیستان وجد روزیا وحوزهٔ سند حکمفرمائی داشت دولت یونان وباختری که‌قبل برین درجنوب هندوکش درعلاقهٔ کابل و کاپیسامحدود شده‌بودبا «هرمایوس» به آخرین روز های حیات خود رسیده‌بود. درشمال‌سلسلهٔ هندوکش «کجولا کدفیزس» یا کد فیزس اول بنای دولت کوشانی را در باختر گذاشته و بطرف جنوب سوقیات داشت. ازطرف شرق هم اسکائی همان‌اسکائی‌ها ئی که درحصهٔ دوم این فصل وضعیت وتشکیل سلطنت شان‌را مطالعه کردیم‌دولت یونان وباختری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 733 of 1362

کابل زمین را تهدید میکردند . اکثر احتمالات به این دلالت میکند که « گندوفارس » پادشاه مقتدر پهلوا دولت ضعیف و کوچك «هرمایوس» را از بین بر داشته ودرهٔ کابل را هم چند سالی جزء قلمرو سلطنت خودساخت از و اقعاتی که اسم « گندو فارس » یا « گندو فار » را بیشتر معروف ساخته قصهٔ یکی از حواریون مسیحی «سنت توماس» است وچنین نقل میکنند که حواریون میخواستند در قسمت های مختلف دنیا آئین مسیحیت را تبلیغ کنند هند سهم « توماس » رسیده بود ولی « توماس » چندان از قسمت خود خوش نبود . در ین بین به تاجری بر خورد موسوم به هابان Habban یا « ابانز Abbanes » که « گندوفاروس» پادشاه هندبه مقصد تجسس معماری اعزام کرده بود تا توسط اوقصری بسازد. حضرت مسیح درین میان ظاهر شده و «توماس» را به حیث غلام وبه صفت معمار به نمایندهٔ « گندوفارس » فروخت حینیکه « هابان » از غلام مذکور می پرسید که از دست تو چه کار هائی ساخته است « توماس » اظهار داشت که از چوب قلبه و کشتی و غیره میسازم وازسنگ لوائح و معابد تراش میکنم. «هابان» بسیارخوش شده وبا کشتی تابندر «اندرپولیس» (اندرینوپل) آمدندواز آنجا راه پایتخت «گندو فارس» پادشاه راپیش گرفتند.پادشاه بعدازاینکه از کارروائی ها و مهارت «توماس» معلوماتی حاصل کرد بااودر محلی که بران تعمیر قصر معین کرده بود آمد. توماس روی زمین خطوط ونقشه پلان عمارت را کشید «گندو فارس» نقشه راقبول کرد ومقداری طلا ونقره به معمار دادو توماس آنها را به غربا تقسیم نمود. چندی بعد «هابان» تاجر نمایندهٔ شاه برای معاینهٔ امور عمرانی آمده وازقصر وعمارت اثری ندید. «توماس» معمار به نمایندهٔ پادشاه گفت که شاه قصررا وقتی خواهدید که وفات کند وبه عالم دیگر برود. « گندوفارس» ازین قضیه به قهر شده تاجرومعمار هردورا محبوس کرد تا زنده در آتش اندازد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 734 of 1362

درین بین خارقه‌ئی چشم اورا به‌حقایق باز کرده و از رفتار خود پشیمان شد و داخل آئین مسیحی گردید. این قصه در منابع مختلف یونانی، سریانی، لاتینی، ارمنی قیداست. موسیو «سیلون لوی» بعد از اینکه قصه را به‌شرح فوق می‌نویسد اظهار میکند که مجمع مسیحیون جنوب هند مبداء تشکیل خودرا به «سنت توماس» میرسانند و محل قتل اورا در حوالی «مدراس» قرار میدهند این قصه را به‌صور مختلف نقل میکنند که اینجا به جزئیات آن کاری نداریم ولی تصور میتوانید که اولین سکه‌شناس کشفکهم با چه حیرت و اضطرابی اسم «گندوفوروس» قصه «سنت توماس» را در ۱۸۵٤ درروی مسکوکات شاهان هند و پارت که از پنجاب و درهٔ کابل کشف شده بود یافته است. (۱)

در قصه «سنت توماس» نه تنها نام گندو فارس بصورت «گندو فوروس» بلکه اسمای برادر و برادرزاده این پادشاه هم قیداست مثلاً برادر گندو فارس که «گودا» نام داشت به‌اسم «گاد» ذکر شده. برادرزاده پادشاه «ابداگازس» که اسمش در مسکوکات هم قیداست به‌حیث خواهرزاده پادشاه و بنام «لبدانس Labdanés» یادشده. پس به‌این ترتیب مشابهت میان اسم «گندو فارس» مسکوکات و «گندوفوروس» قصه‌های «سنت توماس» چیز اتفاقی نیست و قضیه با جزئیات اسماء جنبه تاریخی دارد. این هم ناگفته نماند که «گندوفوروس» در قصه‌های سنت توماس به‌صفت پادشاه «مزدی Mazdai» هم یادشده.

«گندوفارس» از پادشاهان معروف دودمان «پهلوا» و از جملهٔ حکمفرمایان نامی آریاناست و از تمام اعضای خانواده خود شهرت بیشتر دارد. پیشتر ذکر نمودم که در مسکوکات خود را به‌صفت دو اورانا (Devavrata) یعنی «دین دار» یاد کرده. از این صفت البته نتیجه گرفته نمیشود که «گندوفارس» حتماً پیرو دین مسیح شده بود ولی جنبهٔ دیانت شعاری این پادشاه معروف را بخوبی وانمود

(۱) صفحه ۱۲۳ ـ ۱۲۲ ـ ۱۲۱ کتاب هند «سیویلیزاتریس» تالیف موسیو «سیلون لوی».

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 735 of 1362

میکند ولی جائی که قرائن حکم میکند احتمال بسیار قوی میرود که شاه وخاندان او به آئین مسیحی هم گرائیده باشند ولی از لقب «مزدی» که درین قصه‌ها به او داده‌اند معلوم میشود که گندوفارس اقلاً پیش از ملاقات با «سنت توماس» پیرو آئین اوستائی بود.

محققین «گندوفارس» را در علاقه های پنجاب وسند جانشین «ازس دوم» اسکائی هم شناخته‌اند. این نظر به عاری از حقیقت نیست زیرا قلمرو سلطنت «گندوفارس» طوریکه دیدیم همیشه در حوزه ارغنداب وهیرمند و سیستان محدود نبوده بلکه علاقه کابل وسند وپنجاب راهم در بر میگرفت. درین شبهٔ نیست که «گندو فارس» پادشاه پهلوای سیستان وارا کوزی عقب اسکائی‌هائی که از حوزهٔ ارغنداب به حوزه سند منتقل شده بودند رفته وحوزهٔ سندوپنجاب راجزء قلمرو سلطنت خود ساخته‌است اینکه درین علاقه های اخیرالذکر بعداز ازس دوم اسکائی به سلطنت رسیده‌است از احتمال وامکان بیرون نمیباشد وازین برمی آید که دولت پهلوا یا گندو فارس بکمال عظمت خود رسیده واین پادشاه دارای آنقدر نفوذ واقتدار شده که بعد ازازس دوم حتی درسند وپنجاب هم جای اسکائی‌ها را بگیرد.

«گندوفارس» علامه ضرب مخصوصی درمسکوکات خوددارد که پیش ازاو بی سابقه‌است وبعد ازاو کسانی آنرا استعمال کرده‌اند که باو پیوند خویشاوندی وارتباطی داشته‌اند. بعض انواع مسکوکات او قرار آتی است:

(۱) سکهٔ مدورمسی کمی مخلوط بانقره که درروی راستهٔ آن شاه بر اسپ سوار ست ودرروی دیگر سکه زوس رخ بطرف راست ایستاده وعصای طویلی دردست چپ گرفته است.

مضمون یونانی روی سکه چنین است: «باز یلوس پاز یلون ملاوس گندوفروس» یعنی شهنشاه کبیر گندوفارس. درپراکریت ورسم الخط خروشتی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 736 of 1362

چنین نوشته شده است: «مهاراجاراجاتی راجاتراتارا دواو رادا گودو فاراسا» یعنی شهنشاه منجی دین‌دار گندوفارس.

○ ○ ○

(۲) سکهٔ مدورمسی که کمی بانقره مخلوط است. دریك روی سکه شهنشاه براسپ سوارست ودرطرف دیگر سکهٔ زوس به‌شرحیکه در سکهٔ نمره اول داده شده ایستاده. فرقی که این نوع سکه بااولی دارد این است که در عقب سکه دررسم‌الخط خروشتی کلمهٔ «ساساسا» تحریراست. دراطراف این کلمه مدققین بطور مختلف اظهارنظر کرده برخی آنرا کدام صفت یالقب وبرخی اسم خاصی تعبیر کرده اند. بیشتر این نظریه تائید شده که «ساساسا» اسم خاصی بوده ودرمیان اقوام سیتی زیاد دیده شده است ملتفت باید بود که روی یك نوع سکه مدورمسی دیگر «گندوفارس» هم یك اسم دیگر دررسم‌الخط خروشتی ذکر شده که عبارت از «اسپه و ارما Aspavarma» است و اینجا واضح به صفت «استراتگاسا» یا «استراتگوس» یعنی سپه‌سالار یادشده و «وایت‌هد» در کتلاك مسکوکات موزهٔ پنجاب (لاهور) اورا حکمران «گندوفارس» خوانده است همین‌قسم مستر «ریسن» عقیده دارد که شاهان پهلوا حکمرانان نظامی یا اسمای سپه‌سالارهای خودرا گاه گاهی درمسکوکات خودضرب میزدند و «ساساس» و «اسپاوارما» حکمرانان نظامی یاسپه سالارهای «گند وفارس» بودند نظریهٔ ریسن تااندازه زیاد معقول وبعضی های دیگرهم با اوهم نوا هستند. بشها دت مسکوکات شاهان اسکائی وپهلوای آریانا هردودسته باین رویه متصف بودند که برای تزئید اعتبار نایب السلطنه‌ها و حکمرانان خود نام های ایشان را در مسکوکات خود به‌ضرب میرسانیدند وبااظهارپیوند خویشاوندی اهمیت اعضا ودودمان سلطنتی را درانظار مردم بلند میساختند.

علاوه براشکال فوق‌الذکر «گند وفارس» مسکوکات دیگری هم دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 737 of 1362

که بیشتر با نمایش ارباب انواع مختلف از قبیل «پالاس» Pallas «(ربة النوع جنگ) نیکهٔ Nike (ربة النوع فتح) ، شیوا از هم اختلاف دارند. تقریباً تمام مسکوکات گندوفارس مسی و یا مخلوطی از مس و نقره است.

ابداگازس یا ابداگاسا : بعد از «گندوفارس» یکی از خویشاوندان او به سلطنت رسیده که در رسم الخط یونانی مسکوکات «ابداگازوس» در رسم الخط خروشتی «اوادا گازاسا» و در قصه های مربوط به «سنت توماس» به صورت «ابدانس» یاد شده و برادرزادهٔ «گندوفارس» شهنشاه پهلوا میباشد. سکه های او مسی مخلوط با نقره و مدور میباشد. شاه روی عرقه چه اسب سوار نمایش یافته و در روی دیگر سکه خود «زوس» و «نیکهٔ» را بضرب رسانیده. در رسم الخط یونانی «بازیلئون تس بازیلون ابداگازوس» یعنی به صفت «ابداگازس پادشاه» خوانده شده. مضمون پراکریت سکهٔ او به رسم الخط خروشتی دلچسپ است زیرا به صفت «برادرزاده گندوفارس» یاد شده. عین مضمون پراکریت یک سکه او قرار آتی است: «گندوفارا بر اتا پوترا سامهارا جارا سا تراتر اسا اوادا گاشاسا» یعنی (برادرزادهٔ گندوفارس، پادشاه منجی ابداگازس). علامهٔ مخصوص ضرب مسکوکات گندوفارس در سکه های او تکرار شده است.

اورتاگنس : پورهٔ پیوندخویشاوندی او با پادشاهان فوق الذکر معلوم نمیشود ولی احتمال مزید باین میدهند که شاید برادر «گندوفارس» باشد. یکی دو نوع سکهٔ مسی مدور دارد که در ان خود را بصورت نیم تنه، تاجی به سر نمایش داده در نوشتهٔ یونانی سکهٔ شاهنشاه کبیر «اورتاگنس» خوانده شده. در پراکریت و رسم الخط خروشتی سکه های او در یکنوع «گندوفارس» و «گودا» و در دیگری «گودرانا» تامی تنها اسم برده شده. کلمهٔ «گودا» را بعضی ها همان «گاد» متذکرهٔ منابع سریانی و لاتینی میدانند که عبارت از برادر گندوفارس باشد و بعضی های دیگر اسم قبیلهٔ گندوفارس تصور کرده اند. کلمهٔ «گاداسا»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 738 of 1362

دربعضی کتیبه‌های خروشتی هم دیده‌شده که‌ازحوالی چارصده‌پیداشده است (۱)
بهرحال اورتا گنس یکی ازپادشاهان دودمان‌پهلوا که‌درنیمهٔ‌دوم قرن اول
مسیحی سلطنت کرده ومعمولاً سلطنت اورا بعداز«ابدا گارس»قرارمیدهند.

پا کورس یا پا کورا: این پادشاه درحوالی ۷۵ – ۷۰ مسیحی بعد از
«اورتا گنس» به‌سلطنت‌رسیده‌است. مسکوکات او بیش ازهمه جا ازقندهار
پیدا میشود. شاه در روی سکه بصورت نیم تنه رخ بطرف چپ درحالیکه لباس
بخن کشاده دربر وتاجی برسر دارد نمایش یافته. در روی دیگرسکه «نیکه»
ربة‌النوع فتح درحالی دیده میشود که تاج رابه اوتقدیم میکند. پا کورس‌هم
سکه های مدور مسی بضرب رسانیده و رسم‌الخط یونانی و خروشتی هردو را
استعمال کرده است. در رسم‌الخط یونانی «بازیلوس‌بازیلئون‌مگاس پا کورس»
ودرپراکریت به رسم‌الخط خروشتی: «مهاراجاسا راجاتی راجاسا مهاتاسا
پا کوراسا» خوانده‌شده ومعنی‌هردومضمون «شاهنشاه کبیرپا کورس» میشود.

سرجان‌مارشال انگلیس دریك کوزهٔ گلی ازمحل«شیرتوپ» حوالی تاکزیلا
۲۱ عدد سکه یافته که‌اکثرش نقره‌ئی میباشد ودرمیان آنها بعض مسکوکات
«گندوفارس» و«پا کورس» و«ویما کدفیزس» اولین‌شاه کوشانی وجود داشت
وجوداین‌مسکوکات دریکجا اشاره به مراتب‌وقرابت‌زمان‌سلطنت‌گندوفارس
وپا کورس نموده وحتی انتقال‌سلطنت‌را ازدودمان پهلوابه کوشانی‌ها هم تائید
میکند. «رپسن» از کشف مسکوکات مذکور نتیجه گرفته و میگوید: «چون
گندوفارس در ۴۵ بعدازمسیح هنوزسلطنت‌داشت‌و«ویما کدفیزس» در ۷۸ مسیحی
سلطنت‌می‌نمود این‌سی‌وسه‌سال قسمت اخیرسلطنت گندوفارس و دورهٔ سلطنت
پا کورس ویك‌قسمت اولی سلطنت ویما کدفیزس را دربر میگیرد.»

(۱) صفحهٔ ۱۵۵ کتاب موزیم پنجاب (لاهور) تالیف «وایت‌هد».

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 739 of 1362

فصل ششم

کوشانی ها

عمومیات : پیش ازینکه داخل اصل موضوع شده تفکیک دوره های زمامداری کوشانی تشکیلات سلطنتی اسامی شاهان وواقعات مربوطه هر کدام وسائر گذارشات وتحولاتی را که بصورت عمومی به دورهٔ کوشانی ربط دارد ذکر کنیم باید باین بپردازیم که کوشان کی بود؟ چه بود؟ چه قوم بود؟ از کجا نشئت کرد؟ چطور به سلطنت رسید؟ طبیعی باید این مسائل بصورت تمهید بیشتر حل شود تا زمینه در نظر خواننده روشن گردد ولی چون موضوع خیلی مهم وپرپیچ وتا کنون یکی ازمسائل لاینحل تاریخی آسیای مرکزی شمرده شده وتتبعاتی هم که درین زمینه بعمل آمده خیلی متضاد هم است ازمیان نظریه های مختلف پیدا کردن یك راه صحیح وموثق خالی از اشکال نیست علاوه برین چون اصل منابع تاریخی که ضمناً ازان ها راجع به کوشانی ها معلوماتی بدست آید درزبان های مشکل چینی ، تبتی ، یونانی و سانسکریت و غیره نوشته شده متتبع باید تمام منابع فوق را مطالعه کند تا بصورت صحیح حق موضوع را ادا بتواند معذلك چون محققین اروپائی منابع فوق الذکر را تا یك اندازهٔ زیاد مطالعه و بکمك کشفیات جدیده روشنی های زیادی به اطراف مختلف موضوع افگنده اند تا اندازه ئی که مرام این فصل ایجاب میکند میشود بسوالات مذکور جواب گفت . قبل برین درحصهٔ دوم فصل هفتم (صفحهٔ ۱۳٤) تحت عنوان (یوچی) مختصر معلوماتی راجع به این شاخه اقوام « سیتی » و در مقدمهٔ حصهٔ دوم همین فصل تشریحات جامع تر راجع به تمام اقوام « کتلهٔ سیتی » داده شده است . چون کوشانی ها عین همین « یوچی ها » هستند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 740 of 1362

ومعلومات مفصل تر دربارهٔ آنها درفصل مخصوص آن وعده شده بود اینك بصورت مقدمهٔ این فصل به‌آن می پردازیم:

« مستر کنو » می نویسد(۱) که قرار قرائن چینی ها یوچی‌ها رانقریباً در نیمهٔ دوم قرن سوم ق م می شناختند وبین آنها واقوام دیگری مو سوم به« هیونگ نوها » مخالفت زیاد بود ودرمیان آنها یك سلسله زد و خورد وجنگ های خونینی بمیان آمده است . ازمنابع چین معلوم‌میشود که‌قبایل یوچی دراوائل مراحل حیات بین«توئن‌هوانگ»و« کی‌لین »بودوباش داشتند ودراثر یك سلسله جنگ‌ها وفشارهائیکه متوالیاً هیونگ‌نوها به‌ایشان‌وارد کرده اند واینجا ازذکرتفصیلات آن صرف نظر میکنیم‌تغیرمحل داده‌ازحوضهٔ رود « ایلی»و«تارم» گذشته به منطقهٔ بین سردریا و آمودریا متوطن شده و باشند گان آنوقتهٔ سواحل شمال آمو وفرغانه یعنی اسکائی ها را پیش ازخود به‌سواحل جنوب آمودریاراندند چنانچه شرح‌ورود وتشکیل سلطنت آنها در فصل هفتم گذشت .

چون «ووتی wou-ti» نام امپراطور چین (۲) از دست گزند وحملات متوالی‌هیونگ‌نوهابتنگ شده بود در۱۳۸ ق‌م« چانگ کین Tchang-Kien» نام را بطور ایلچی نزد یوچی‌ها فرستاد و خواهش نمود که اورا در مقابل «هیونگ نوها» کمك کنند . اگرچه مشارالیه‌ده‌سال‌بدست‌هن‌هامحبوس‌ماند معذلك خودرا تافرغانه وسغدیانه ازدیوچی‌ها رسانید ولی نه ایشان‌ونه«تاهیا» باشند گان سواحل چپ آمو هیچکدام حاضر بکمك امپراطور چین نشدند . مشارالیه اولین چینی است که به اصطلاح چینی‌هاراجع به ممالك غربی یعنی آریاناویعضی حصص مجاورمعلومات فراهم نموده است‌وبرای ماهم‌نگارشات اوخیلی مفیداست زیرابعلاوهٔ اینکه یوچی‌ها را درشمال رودآمودید و ودر

(۱) ص(۴۳) مقدمهٔ « کتیبه‌های خروشتی » ملاحظه شود .

(۲) امپراطور مذکور بین سالهای (۱۴۰ - ۸۷ ق‌م) می زیست .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 741 of 1362

میان آنهاچندی زیست نموده راجع به‌باشند گان آنوقت‌سواحل‌جنوب آمو یعنی اهالی بدخشان وبکتریان نیزمعلومات میدهد چنانچه ایشان‌را « تاهیا » و مرکز آنهارا شهر «لان شی Lan-shi » میخواند و پروفیسر « کنو » موقعیت آنرادربدخشان حالیه قرار میدهد .

با شهادت یکنفر دیگر از مورخین چین « سوما تسین Seu-maT'sien » که‌وقایع پیشتر ازسال (۹۱ق‌م)راشرح میدهدمعلوم میشود که‌تا ۱۲۵ق‌م «یوچی‌ها» هنوز درشمال «اکسوس» و«تاهیا» اهالی‌محلی باختر و تخارستان درسواحل جنوب رودخانهٔ مذکور مقیم بو دند این مورخ راجع به «تاهیا» چندنکتهٔ دیگر هم‌میگوید وچون ایشان به‌صفت باشند گان قدیم صفحات شمال «آریانا»درمسائل مربوط یوچی‌هاچندین مرتبه ذکرشده‌اگردراطراف آنهاقدری کاوش‌تر درینجا صحبت شود بی مورد نخواهد بود .

«مورخ فوق‌الذکرچینی‌بعلاوهٔ‌اینکه«تاهیا»را باشند گان‌جنوب آمودریا می‌خواند می نویسد که این قوم ، قوم تجارت پیشه وعدهٔ آنها خیلی‌زیاد است وتعداد آنهابیک‌ملیون میرسد پادشاه درمیان خود ندارند بلکه هرشهر دارای رئیس مخصوصی‌میباشد باوجودیکه تعداد آنهازیاداست قوای عسکری شان ضعیف واز جنگ کناره میگیرند وبه‌همین جهت تابع یوچی ها شدند مرکز مهم ایشان شهر«لان‌شی» است که‌پسانها پایتخت یوچی ها گردید .»

دوائر دیگر چینی موسوم به «شی - کی» (۱) و «نسین هان‌شو» (۲) نیزپارهٔ معلوماتی راجع به«تاهیا» میدهند. کتاب اول‌الذکر بعلاوه‌معلومات فوق‌مینگارد که «تاهیه»متجاوزازدوهزار (لی)(۳) بجنوب غرب «تاوان=

(۱) فصل ۱۲۳ ورق۶ ومابعد (اتخاذ از کتیبه های خروشتی) .
(۲) فصل۹۶ (اتخاذ از کتیبه‌های خروشتی) .
(۳) واحد مسافهٔ چینی‌است. وطول‌آن مساوی ۵۰۰متر میباشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 742 of 1362

فرغانه» وجنوب آب «وی =رود آمو» واقع است. دهاقین آن قصبات وخانه‌ها دارند. وعادات شان مثل اهالی فرغانه است.

اثر دومی «تسین هان‌شو» یعنی تاریخ اولین شاهان سلالهٔ (ها ن) چین علاوه میکند که در «تاهیه» (۵) ایالت است وهر کدام تحت امر یکنفر «هی-هو Hi-hou» یعنی حاکم یا رئیس یا امیر اداره میشود وهمهٔ آنها روی هم رفته تابع یوچی‌های بزرگ میباشند. این پنج امارت به‌نام‌های (هیومی) پایتخت آن «هومو»، (شوانگ‌می) پایتخت آن «شوانگ‌می» (کوئی ـ شیوانگ) پایتخت آن «هوتسا»، (هیتون) پایتخت آن «یوماو»، (کاؤفو) پایتخت آن «کاؤفو» (۱) ذکر شده وقرار تدقیقات مدققین اروپائی همه امارات مذکور جزء قلمرو افغانستان است وعبارت ازواخان ـ بدخشان ـ بکتریان ـ تورستان پروان و کابل میباشد.

ملتفت باید بود که نگارشات اثر فوق‌الذکر با معلوماتیکه کتاب «هوهان شو» یعنی کتاب تاریخ دومین شاهان سلالهٔ هان‌های چین میدهد فرق دارد «تسین‌هان‌شو» می‌نویسد که قبل ازورود یوچی‌ها تا «هیاها» پنج امارت داشتند ومرکز شان شهر (لان‌شی) بود و کتاب «هوهان‌شو» مینگارد که چون «هیونگ نوها» بر یوچی‌ها حمله کردند ایشان به «تاهیه» ریخته وآنرا بر پنج «هی‌هو» (حاکم‌نشین ـ امارت) تقسیم کردند و «لان‌شی» مرکز قدیم «تاهیا» پایتخت یوچی هاشد. اشتباه دیگری که در اثر اول الذکر بوده و کتاب دومی اصلاح می کند تذکر اسم «کاوفو» یعنی (کابل) است که در جمله (۵) امارت مفتوحه آمده واصلاً امارت پنجم «نومی» بوده که محل آنرا باید در نقاط شمالی‌تر تجسس کرد زیرا کاؤفو (کابل) بیشتر بتصرف یوچی ها در آمده است.

شهادت ماخذ یونانی:ـ قرار یکه مورخین کلاسیك یونانی می نویسند بین

(۱) رسم الخط لاتین نام‌های مذکور قرار آتی است: Shuang-mi-Homo -Hiu-mi
Kao-fu-Pamao-Hitun-Hu-Tsao-Kuei shuang

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 743 of 1362

۱۴۰ ـ ۱۳۰ ق‌م قبایلی کهبنام :ازیوا Asioi، پازیون‌وا Pasionoi، تخاورا ساکارولوا Sacarauloi یاد نموده‌اند به‌باختر حمله نموده دست یونانی‌هارا از آنجا کوتاه کردند ودر ۱۲۸ بر اقوام پارتی هم غالب آمدند اما مهر داد درمقابل ایشان ایستادگی نمود. پس ازمنابع یونانی نیز معلوم میشود که تا ۱۲۵ ق‌م یوچی‌ها عموماً درشمال اکسوس بوده‌وچون بین‌سر دریاو آمودریا جای‌اسکائی‌ها رااشغال نموده بودند،شاخه‌های این‌قوم‌پیش ازیوچی‌ها مجبوراً به‌باختر نقل مکان نموده وبا «ایو کراتیدس» و «هلیو کلس» نفوذ شاهان یونانی وباختری را در شمال هندو کش براند اختند وبا «تاهیا» که عبارت از «تخاروا» مورخین یونانی‌باشد مخلوط شده وهنوز اساس سلطنت «اسکائی» رانگذاشته بودند که ازعقب فشار یوچی‌ها بیش‌ازپیش حس‌شد. باین واسطه اسکائی‌ها تاجدی درصفحات هموار باختر بین تیغهٔ هند و کش وخط جریان آمو بطرف غرب‌رفته وبعد ازیك سلسله جنگ‌ها باپارت‌ها که بحث ایشان گذشت به«ساکستانا» یعنی‌سیستان واز آنجا به«اراکوزی» علاقهٔ(قندهار) ودلتای اندوس فرود آمدند.

چندی بعدیوچی‌ها بصورت عمومی و کلی درحوالی ۷۰ ق‌م رودا کسوس راعبورنموده وبکمك«تاهیا» یاتخارها که‌متحدیا تابع ایشان شده‌بودند به‌باختر نفوذپیدا کردند.(۱)ازین‌بعدیوچی‌وتخارتقریباًمترادف‌یکدیگرشده ومخصوصاً منابع هندی یوچی‌ها یعنی قومی را که‌شاهان کوشانی ازمیان ایشان ظهور نموده است‌به‌اسم تخار یاد کرده‌اند وچندین نفر مستشرق معروف مثل «لسن Lassen» ـ «رچتوفر Richthofer» و «سیلون لوی» بهمین نظر به میباشند. ازروی بیانات فوق‌منابع چینی ویونانی ظاهر شد که حینیکه قبایل یوچی

(۱) صفحهٔ ۳۳۶ کتاب هند درعصر موریا،بر برها،یونانی‌ها، سیث‌ها، پارت‌ها، یوچی‌ها تالیف «واله‌دوپوسن» فرانسوی ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 744 of 1362

درسواحل راست اکسوس رسیده بودند درصفحات‌شمال هندو کش قوم‌تجارت پیشه ومتمدنی بنام‌تاهیا یا«داهی» بود وباش داشته ومدتی بابوچی ها روابط همسایگی ، رفت وآمد ـ معاملات تجارتی ـ خرید وفروش ـ ودیگر مناسبات داشتند وبه تدریج بوچی‌ها رود اکسوس را گذشته در میان تخارها مسکون وباآنها دوستی وخویشی قائم میکردند و چون نقاط مدنی همیشه نظر قبایل بادیه نشین را بخود جلب میکنند قبایل‌یوچی «تاهیا» را باخود متحد ساخته وبه این ترتیب صفحات باختر بدست‌آنها افتاد .

پوره معلوم نمیشود که‌آیا ٥ حاکم نشین باامارائی که‌منابع چینی ازان صحبت میکنند، پیش‌ازورود یوچی‌ها وجود داشت یابعدازرسیدن ایشان بمیان آمده است . چون‌قرار منابع چینی «تاهیه» ازخود شاهی نداشت شایداراضی خودرا به‌اصول تشکیل ٥ حاکم نشین باامارت اداره میکردند چنانچه وجود رئیس علیحده درهر شهرهم این‌نظریه را تقویت میکند . بهر حال قبایل یوچی بعداز ۷۰ق‌م ٥ حاکم نشین باامارت در صفحات شمال «آریانا» داشتند .

عطف نظریه منابع چینی : قراریکه یك‌اثر دیگر چین«هوهان ـ شو» (۱) می‌نویسد صد سال بعد (معلوم نمیشود «که‌صد سال بعد از دخول یوچی ها در تاهیه یاصدسال بعداز تقسیم‌شدن آنها این مسئله هنوز زیربحث است) رئیس یکی ازقسمت های پنجگانهٔ «کوی شانگ‌هی‌هو»یعنی‌رئیس کوشانی‌هاموسوم به کیو ـ تسیو ـ کیو Kieu-Tsiu-kiu چهار رئیس دیگر را مطیع خود ساخته وخودش عنوان شاهی به‌خود نهاد واسم سلطنتش را«کوی شوانگ» یعنی کوشان نهاد» (۲) وازین تاریخ به‌بعد جای کلمهٔ یوچی را در تاریخ کشور ما «کوشانی» گرفت .

---

(۱) تاریخ‌دومین شاهان‌سلاله‌هان های‌چین که‌وقایع‌تاریخی رابعداز۲۵مسیحی‌شرح‌میدهد .

(۲) صفحهٔ ۳۳۸ کتاب‌هند درعصر موریا ، برابرها ، یونانی‌ها، سیت‌ها، پارت‌ها،یوچی‌ها تالیف واله دوپوسن فرانسوی ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 745 of 1362

باین ترتیب چون قبایل کوشان آریانا بهم متحد شدند باقی قبایل شمال هم بایشان همدست گردیده سدی را که از ۱۳۵ ق م با بتصرف شاهان یونان وباختری درمقابل شان حائل کرده بودند برداشته بیش از بیش بطرف غرب ومخصوصاً جنوب آریانا منتشر گردیدند در بن مورد باز از منابع چین میتوان استمداد نمودزیراواضحاً می‌نویسند که« کوزولو»(اولین شاه کوشان) پارتیا (Nganси نگارسی)و کابل (Kao-fau کاوفو)و کی‌پن(اینجاعبارت از کاپیساست)راتصرف‌شدوسپس به «یوتاها Pouta» که‌درحوالی‌غزنی بودند نیزقابق آمد « واله دوپوسن»فرانسوی(۱) میگوید که باید « یوتا ها » را به‌یختو یا«یوختو» مقایسه کرد حقیقتاً اشارهٔ مورخ فرانسوی بی مورد نیست زیرا قبایل‌پښتون عموماً درجنوب هندوکش مسکون بوده وهیچ شبههٔ نیست که‌در حوالی غزنی حالیه به کوشانی ها هم مقابل شده باشند . تا گفته نماند که‌چون یوچی‌ها یاحالا واضح تربگوئیم کوشانی‌ها در صفحات شمال آریانا منتشر گردیده بودند درجنوب هندو کوه یوتانی‌هادرحوالی کابل و کاپیسا پهلواها درارا کوزی واسکائی‌ها در حوزهٔ اندوس استقرار داشتند و بواسطهٔ فشاری که از شمال ، جنوب غرب . وشرق حس میشد یونانی ها بکلی زمینه راتخلیه کرده و کابل‌هم‌بدست‌پهلواهای‌ارا کوزی‌افتاد و« کجولا کدفیزس» اوگین شاه کوشانی ، کابل زمین را از« گندوفارس» یکی از معروفترین شاهان ایشان‌میگیرد . بااو نفوذ کوشان در تمام آریانا قائم شده با پسرش «ویما کدفیزس» فتوحات‌هندشروع‌میشودودرزمان کنیشکای کبیروجانشینان اونفوذ امپراطوری کوشانی در کشور پهناور هند تا بنارس وپتنه در سواحل گنگا ودرتر کستان چین تاحوضهٔ رودتارم انبساط میبابد .

معنی کلمهٔ « کوشان » : کلمهٔ « کوشان» که در مورد بزرگترین

(۱) صفحهٔ ۳۳۹ کتاب‌هنددرعصرموریا ـ بربرها ـ یونانی‌ها ـ سیت‌ها ـ پارت‌ها یوچی‌ها .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 746 of 1362

امپراطوری آریانا استعمال میشود در اثر لهجه های اقوام مختلفی که آنرا تلفظ کرده و یا قرائت های مختلفی که علمای امروزی در مسکوکات و کتیبه ها نموده اند اشکال مختلف بخود گرفته مثل : « کوشانا» کهو شانا ـ کیو شانا کیورشانا که عموماً لهجه های محلی خود آریانا را نشان میدهد و« کورسنو» کورونو ، کورانو ، کورسانو، خورانو، خوران که بیشتر شکل تلفظ یونانی هائی است که در خاك آریانا متولد وپرورش یافته اند «مستر کنو» چنین می نویسد که اصلاً این کلمهٔ« کوشی Kushi »ومبدء آن«سیتی»میباشد. « کوشی» مفرد وجمع آن « کوشانو» است (کوشانا) هم از همین کلمه بمیان آمده وبه مسکن کوشی یا کوشانی ها دلالت میکرد به این تفصیلات خود کلمه « کوشی» به کلمه « یوچی » یعنی اسمی که چینی ها به آنها داده اند هم مطابقت میکند درین شبههٔ نیست که صورت اصلی این کلمه « کوشی» بوده که بر یکی از قبایل دلالت میکرد از صورت جمع آن کلمه « کوشانو » بدست آمده و در مورد تمام قبایلی استعمال میشد که ملك قبیله « کوشی» آنها را مطیع خود ساخته و بر آنها سلطنت نمود. « کوشانا » بادیگر اشکال هم ردیف خود که بالا ذکر شد چون با کلمات « آریانا » « ساکستانا » « بکتریانا» وغیره هم آهنگ میباشد زیرا قانون لهجه های قدیم السنهٔ باختر آمده به محل رهایش « کتله کوشان» دلالت میکنند زیرا این موضوع نزد ما مسلم است که (نا) در اخیر اسما بمعنی جای و محل رهایش بوده و ازین جهت « کوشانا » کلمه ایست مرکب از (کوش) و (نا) که آنرا واضح «جای کوشی ها »یا کوشانی ها میتوان تعبیر نمود

عرق کوشانی ها : کوشانی ها بر خلاف آنچه که تا یك وقت تصور میشد وآنهارا مغلی میخواندند مانند اسکائی ها جزء « کتله سیتی» آریائی میباشند و شرقی ترین شاخه تصور میشوند که از سر زمین اولیه آریائی از حوالی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 747 of 1362

حوزهٔ سر دریا و فرغانه و سنکیانگ به مناطق ماورای شرقی آن در اسیای مرکزی منتشر شده مانند پیش قراولان نژاد آریا قرون متمادی با عالم زرد و زرد پوستان معلی درتماس و تصادم ماندند و انقلابات روزگار و فشار هیولانگ توها ایشان را روی خطی آورد که سایر قبایل آریائی تعقیب کرده بودند یعنی از حوزهٔ رود ایلی و تارم به حوزهٔ سر دریا و از آنجا به حوزهٔ اکسوس رسیدندو وارد « آریانا» شدند . بعلاوهٔ اختصاصات نژادی و خطوط چهره و شکل سر و غیره که آریائی بودن کوشانی ها را ثابت میکنند زبان ایشان هم این نظریه را تقویت مینمایدو از آن پایان تر صحبت خواهیم نمود . قرائیکه از روی مسکوکات ودیگر لوایح مکشوفه معلوم میشود کوشانی ها سر بلند ، توك تیز دماغ بزرگ و طویل ، الاشه های عریض داشته است« پروفیسر کنو » جنبهٔ احتمالی ترکی بودن آنها را نیز مطالعه کرده لیکن آخر به آریائی بودن آنها اعتراف میکنند و از نقطهٔ نظر قیافهٔ بدنی تیپ مخصوص « هوموالپی نوس » را در انها سراغ داده می نویسد« بینی دراز وسائر خصائصی که در تصاویر مذکور اشاره شد اصلا از ممیزات نژاد « هومو الپی نوس » است » (۱)

زبان : راجع بهزبان کوشانی‌ها اگرچه تاحال تحقیقات رضائیت بخش نشده معذالک انچه درین مورد می نگارند خالی ازمفادنیست . این زبان رامدققین اروپائی به نام‌های مختلف یاد کرده‌اند (۲) « پروفیسر لوی من Leumann » که نخستین بار خصوصیات لسان مذکور راشرح داده آنرا « آریائی شمالی » خوانده است . فضلای فرانسوی که اول آنها موسیو پلیو Pelliot بوده آنرا

(۱) صفحهٔ (۹۴) ترجمهٔ کتیبه‌های خروشتی بقلم آقای امینی که درشعبهٔ تاریخ موجوداست
(۲) صفحهٔ ۹۶ ترجمهٔ کتیبه های خروشتی بقلم آقای امینی که در شعبهٔ تاریخ موجوداست

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 748 of 1362

«ایرانی شرقی» (۱) نامیده‌اند و پرفیسر لیوتر «زبان اسکائی» گفته است «پروفیسر کنو «اسمی را که پروفیسر «کرست Kirst» برای آن نهاده» یعنی «زبان ختنی» گفته است مرجع میداند چه زبان مذکور در دیار ختن بحیث یك زبان رسمی در قرن ۸ عیسوی معمول بوده و قرار معلوم از قرون اولیهٔ مسیحی بدان گفتگو میکردند فراموش نباید کرد که این زبان غیر از زبان تخاری است که به دو شاخهٔ الف وب تقسیم میشود و در صفحات شمال آریانا تخارها و یا احتمال «تاهیاها» که بعدها با یوچی‌ها مخلوط گردیدند بدان متکلم بودند بهرحال زبان کوشانی‌ها را بنام‌های فوق به‌هر کدام که یاد کنیم مناسبت دارد. این زبان در مسکوکات و کتیبه های شاهان ایشان بکار رفته و از جملهٔ (شاؤ نانو شاؤ. کنشکی کوشانو) یعنی «کنیشکا شهنشاه کوشان» بخوبی معلوم میشود که زبان مذکور شاخهٔ از السنهٔ خانواده ایست معروف به ایرانی نا گفته نماند که در ضرب مسکوکات سلاطین کوشانی زبان یونانی نیز استعمال شده ولی چیز تقلیدی است که از روی مسکوکات شاهان یونان و باختری نقل نموده اند و به تدریج شکل حروف الفبای آن فاسد شده رفته و در اواخر دورهٔ کوشانی بکلی از خواندن می‌رآید قرار یکه مسکوکات عهد کوشان و بعضی کتیبه های مکشوفه از استوپه‌های هده و نوشته‌های مکشوفه از معبد (G) بامیان شهادت میدهند سانسکریت و بعضی پراکریت‌ها مخصوصاً در علاقه‌های جنوبی هند و کش حرف زده میشد.

سوالی در خاطر میگذرد که ایا رسم الخط محلی آریانا در عصر کوشانی چه بود؟ همان طوریکه در مقابل زبان یونانی زبان «اسکائی» یا «سیتی» حرف زده میشد در مقابل رسم الخط یونانی رسم الخط محلی هم بود که زبان «اسکائی» و دیگر پراکریت‌ها و سانسکریت مروجهٔ بنجا در آن تحریر میبافت این رسم الخط

(۱) مطلب از ایرانی شرقی یکی از لهجه های السنهٔ باختری است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 749 of 1362

را معمولا بنام «خرو شتی» یاد میکنند ومیگویند که اصلاً از روی الفبای «آرامی» اشتقاق یافته واصلاً صورت قضیه چنین است که الفبای «آرامی» را منشیان واهل دفتر حکمرانان عصر هخامنشی دراینجا آورده ودر آریانا آهسته آهسته رنگ دیگر ی بخود گرفته است و قرار تحقیقا ت مستر «کمو» این رسم الخط درحوالی قرن ۵ ق م ظهور وصورت الفبای آن دراواخر قرن سوم ق م مکمل گرد یده است این رسم الخط پیش از کو شانی ها در مسکو کا ت دومین خانوادهٔ شاهی یونان وباختری وشاهان اسکائی وپهلوا نیز ا ستعمال شده ودر عصر کوشانی های بزر گ عمومیت یافته است این مسئله ارائه میکند که اقلاً ازحوالی قرن ۳ ق م تا اخیر دورهٔ کوشانی این رسم الخط در آریانا معمول بود علاوه برین رسم الخط «برهمی» که صحنهٔ رواج آن بیشتر سرزمین هند ا ست هم در دا منه های جنو ب هندو کش استعمال میشد چنا نچه درمیان نوشته هائی که در ۱۹۳۰ موسیو ها کن از بامیان کشف کر ده است نمونه های برهمی هم موجود است ازاینجا نوشته ها ئی هم بد ست آ مده که موسیو سیلون لوی آنها را به اسم «کو شانا» خوانده و مر بوط به قر ن ۳و٤ مسیحی ا ست (۱) چو ن اینجادر ذیل عمو میات ازین بیشتر نمیتوان دراین مسئله پیچید موضوع رسم الخط را درعهد کوشان ومخصوصاً رسم الخط خروشتی را مفصل شرح خواهیم داد .

* * *

کوشانی ها عمو ماً لباسی می پو شید ند ساده و در عین ز مان و زمین و کلفت که ازروی شکل وبرش نه چینی نه پارسی ونه هندی بود بلکه بیشتر به البسهٔ محلی صفحات شمال شرقی افغا نستا ن و آسیای مر کزی شبا هت بهم میرسانید چون دورهٔ کوشانی های بزر گ مصادف به عصر اعتلای صنعت هیکل

(۱) درشمارهٔ هفتم سا ل د وم مجلهٔ آریانا به مقا لهٔ (کشف متون قدیمهٔ سا نسکر یت در بامیان)مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 750 of 1362

تراشی ونقاشی میباشد خوشبختانه در هیکل ها و لوایحی که از معابد بودائی نقاط مختلف افغانستان کشف‌شده ودر تصاویر رنگهٔ که ازقندقستان وبامیان برداشته شده میتوان جزئیات لباس این عصر رامطالعه نمود وبجایش این کار را خواهیم کرد .

* * *

اگرچه کوشانی‌ها تازمانیکه درشمال اکسوس (رودآمو) اقامت داشتند مانند سایر قبایل یوچی خشن بودند ولی تماس باهد نیت با ختر و مراودات تجارتی با «تاهیاها»ی تجارت پیشه و متمدن به تدریج ازخشونت طبع آنها کاست چنانچه زمانیکه‌به‌باختر منتشر میشدند تمام شواهد به ثبوت میرساند که‌این قوم استعداد قبول مدنیت راپیدا کرده‌ودر تمام شعب زندگانی اجتماعی وامور مملکت داری نجبای باختروحکمفر مایان مدنیت گستر آنجا را قدم بقدم تعقیب می نمودند وآخرتحت تاثیر فضای مهذب و مدنی باختر وسائر نقاط آریانا به‌اندازهٔ مستعد شدند که‌دورهٔ سلطنت وزمامداری آنها یکی از درخشان ترین دورهای قدیم‌تاریخ آریانا بشمارمیرودقراریکه درقسمتهای مابعدتحت عناوین کوچك‌حدبحد در موقعش دیده خواهد شدآئین، فلسفه حکمت، ادبیات، رسم‌الخط صنایع مستظرفه «معماری»هیکل تراشی»نقاشی» رسامی ودیگرشعب‌هنرهای‌زیبادرعصرانهاترقی شایانی‌نمود دربارشاهان کوشانی‌خصوص بارگاه مجلل سلطنتی پادشاه معروف‌ومقتدر ایشان کنیشکاآستانهٔ‌علم وحکمت وفلسفه وصنعت‌بود.مراودات تجارتی امپراطوری کوشانی‌بطرف شرق وغرب‌باهان هنای‌چین ودولت رم انبساط یافت و کنترول حصهٔ وسطی «راه ابریشم» که از شمال آریانا میگذشت بدست دولت کوشانی بود این امپراطوری آن‌حصهٔ هندرا که‌ازحوزهٔ فتوحات کوشانی‌بیرون مانده بود و کشورچین را ازطرف شرق بادولت پارت ورم وصل کرده ازتبادلهٔ اموال

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 751 of 1362

استفادهٔ زیادی میکرد و سیادت سیاسی و تجارتی این گوشه آسیا در دست او بود.

* * *

عنصر کوشانی در تاریخ قدیم افغانستان رول خیلی مهم و بادوامی بازی کرده و بعد از قرن اول مسیحی تازمانه های مقارن ظهور دین مقدس اسلام به استثنای بعضی دوره های نسبتاً کوتاه مانند نیم قرن حکمفرمائی یفتل ها (نیمه دوم قرن ششم) باموعد موقتی ملوك الطوایفی توکیوها یعنی ترکان غربی در «تخارستان» از ۵۶۶ تا ۵۷۵ و بعضی تجاوزات ساسانی ها به حواشی غربی باقی همه وقت زمام مملکت داری و حکومت بدست کوشانی ها بود و درین دورهٔ طولانی کوشانی یفتلی، توکیو وغیره بهم طوری مخلوط شده رفت که در یکی دو قرن مجاور به شروع عهد اسلامی یکی از دیگری تفکیك نمیشد و تقریباً همه دودمان های شاهی افغانستان مخصوصاً شاهان محلی جنوب هندوکش خود را احفاد کوشانی میخواندند و سلالهٔ نسب خود را به پادشاهان بزرگ سلالهٔ اول کوشان نسبت میدادند.

درین دورهٔ طولانی که روی همرفته ویك انداز باوقفه های مختلفی که پیشتر اشاره شد هشت قرن عهد مسیح را در بر میگیرد کوشانی ها چندین مرتبه در تاریخ مملکت ما پدیدار شده اند و هر دفعه ظهور آنها در صحنهٔ سیاست و ادارهٔ کشور فصل جدید و مهم و بزرگی کشوده. ظهور و غیاب کوشانی ها از صحنهٔ اداره و سیاست و تکرار این رویه جهاتی دارد که درین فصل و فصول آینده شرح داده شده و تفصیل آن قسمت بزرگ تاریخ مملکت را ازین بعد تشکیل میدهد چون هر دفعهٔ ظهور کوشانی ها و دخالت شان در ادارهٔ مملکت و امور اجتماعی و ده ها مسایل دیگر از یك طرف و تحول زمان و با ایجابات از جانب دیگر بهر دوره ممیزات مخصوصی بخشیده است. روی همرفته محققین عصر کوشانی را در تاریخ افغانستان قدیم به دو دوره تقسیم کرده اند و هر کدام آن فصلی مجزا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 752 of 1362

درتاریخ مملکت ما تشکیل داده است که قرار ذیل اند :

(۱) دورهٔ یا فصل کوشانی های بزرگ .

(۲) دوره یا فصل کوشانی های خورد یا کیداری ها .

(۳) دوره یا فصل اضمحلال کوشانی های خورد یا تبیل شاهان .

دورهٔ کوشانی های بزرگ اولین و مهمترین و طولانی ترین دوره زمامداری کوشانی است که درقرن اول عهد مسیح را بصورت حتم در بر میگیرد و چون موضوع سنهٔ جلوس ووفات و سقوط شاهان با تطبیق سال های جلوس و عهد مخصوص کوشان هنوز بصورت قطع حل نشده روی هم رفته سه قرن اول عهد مسیح را برای آن میتوان تخصیص داد.

موضوع اساسی این فصل شرح عهد این دوره و تفکیک خاندان های شاهی جزء آنست که با تمام مسایل مربوط آن حتی المقدور بیان خواهد شد .

میان این دوره و دوره دوم که عبارت از عصر کوشانی های خورد یا کیداری میباشد وجای آن فصل آنی است درحقیقت امر جدائی قطعی نیست بلکه سقوط تدریجی کوشانی های بزرگ به علتی که درفصل آینده شرح داده شده است منجمله تجاوز ساسانی ها به حصص غربی آریانا سبب شد که کوشانی های باختری با کوشانی های کابلی یعنی کوشانی های شمال وجنوب هندوکش درحوالی کابل بهم پیوست شوند و دولت مقتدر تری درمقابل متها جم بیگانه تشکیل دهند همین دولت را به اساس اسم محرك و موسس آن که « کیدارا » نام داشت دولت کیداری یا کوشانی خورد گویند که بدون تعین حد وحدود درچوکات قرن چهارم مسیحی قرار میگیرد. بعضی ها ازهمین جهت کیداری ها را هم درقطار کوشانی های بزرگ حساب میکنند ولی بهتر واساسی تراست که دوره وفصل جداگانه شناخته شود و کرونولوژی دوره های تاریخ کوشانی وطبقه بندی ادوار وفصول تاریخ افغانستان این رویه را ایجاب میکند. زیرا این دو دورهٔ کوشانی ازهر نقطهٔ نظر فرق زیاد داشت علاوه بر اینکه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 753 of 1362

میان آنها بصورت ضمنی ظهور و تجاوز ساسانی ها حائل شده است یکی دورهٔ اعتلا و عظمت و فتوحات و ترقی و دیگری دورهٔ انحطاط و تنزل و مد افعه است .

دفعهٔ سوم ظهور کوشانی دورهٔ احفاد کوشانی های خورد یا کوشانی های کیداری است و آنها را بنام رتبیل شاهان که در تاریخ ما علم شده است یاد میکنیم. میان این دوره و دورهٔ دوم کوشان، دولت مقتدر یفتلی حایل شده است که مناصفهٔ اول قرن ششم مسیحی را در بر گرفته و دولت نیرومندی بود که متجاوزین غربی و شرقی یعنی ساسانی و گوپتا را عقب سرحدات شان رانده و آنها را باج گذار ساخت . همین قسم ظهور توکیوها (ترکان غربی) و باز مداخلهٔ ساسانی ها و منجمله حکومت ملوک الطوایفی خان های توکیو در صفحات تخارستان درین بین اخذ موقع کرده است کار وی هم رفته عمدهٔ این واقعات تقریباً یک و نیم صد سال را در بر میگیرد و از اوائل قرن ۷ باز اولاد کوشانی های کیداری از شاخ های بلند کوه ها فرود آمده اقلا در جنوب هندو کش دولت مقتدری تشکیل میدهند و این همان دولت نیرومند رتبیل شاهای کابلی است که تا حوالی ۸۵۰ مسیحی سیادت کوشانی های اولیه و بزرگ و منجمله خاک مملکت را در مقابل عرب محافظه میکند .

این است سه دورهٔ ظهور کوشانی ها در تاریخ قدیم افغانستان که به علت تسلسل و ارتباط فصول آینده و انعکاس یک دوره بر دیگر اینجا باوقفه ها و گنجایش فصول دیگر فشرده و مختصر ذکر شده و اینک موضوع اساسی این فصل را که تاریخ کوشانی های بزرگ میباشد آغاز میکنم :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 754 of 1362

کوشانی های بزرگ

عصر اول

خاندان کدفیزس

کوشانی‌های بزرگ که این فصل را برای آنها اختصاص داده ایم و روبهمرفته ازحوالی ۴۰ مسیحی تا اواسط قرن سوم مدت دوقرن رادربرمیگیرد در اثر تحقیقاتیکه تاحال بعمل آمده شامل دوخاندان سلطنتی است که یکی را بنام «خاندان کدفیزس» ودیگری رابنام «خاندان کنیشکا» یادمیکنند. طبیعی این تقسیمات بعدازین است که وضعیت ملوك الطوایفی و تشکیلات پنجگانهٔ رؤسای قبائل آنها درشمال هندو کش برهم خورده و به تشکیلات سلطنت پرداخته اند زیراطوریکه تحت عنوان عمومیات به اساس منابع چینی شرح داده شد یوچی‌هایا کوشانی‌ها درشمال اکسوس (آمودریا) حتی درجنوب آن اول دارای رؤسای پنجگانه بودند وبعدیکی ازرؤسای مذکور چهاردیگر رامطیع خود ساخته وادارهٔ آنهاشکل سلطنت بخود گرفت. قرار نتیجهٔ که تاحال ازتحقیقات مدققین بدست می آید خاندان اول سلطنتی کوشانی بنام سرسلسلهٔ آن «کدفیزس» وخاندان دوم آنهابه اسم موسس آن «کنیشکا» یاد میشود. ازخاندان اول تاحال دو نفررامی‌شناسند که بنام های «کجولو کدفیزس» و «ویما کدفیزس» معروف اند وخاندان کنیشکاباخودمؤسس آن شامل «چندین» نفراست که اسمای آنهاراخواهیم دیدوروی‌همرفته آخرنام اکثرایشان به کلمهٔ «ایشکا» تمام میشود. خاندان اول کوشانی ازحوالی ۴۰ مسیحی تاحوالی ۱۱۰ مسیحی تقریباً ۷۰ سال وخاندان دوم آن ازحوالی ۱۲۰ مسیحی تانزدیکی‌های ۲۶۰ مسیحی دوام کرده است. قراریکه ملاحظه میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 755 of 1362

میان ختم عصر خاندان اول و شروع خاندان دوم یعنی از ۱۱۰ تا ۱۲۰ ده سالی خالی گذاشته شده این موعد را عموماً تا حال مد قفین بهمین ترتیب گذاشته و آثار ایرای زمان سلطنت یك پادشاه یا نایب السلطنهٔ که اسمش در مسکوکات خودش مجهول است گذاشته اند. این پادشاه را از روی لقبیکه در مسکوکات احراز کرده «سوترمگاس» یعنی «منجی کبیر» میخوانند و شرح مربوطه بجایش خواهد آمد.

این است تقسیماتی که تا حال مدققین در میان دو خاندان کوشانی های بزرگ نموده اند و متصل به آن فوراً متذکر میشویم که چون مسئلهٔ کرونولوژی (ترتیب تاریخی) کوشانی ها و دیگر مسائل تهذیبی، و اجتماعی آنها هنوز یکطرفه و بصورت قطعی روشن و حل و فصل نشده آنرا نباید نظریهٔ آخری و قطعی دانست و از امکان بیرون نیست که کنیشکای کبیر مقدم تر از کجولو کدفیزس و اعضای خاندان او باشد. همین قسم مسئلهٔ «سوترمگاس» یا «منجی کبیر» که مسکوکات او در افغانستان و هند فوق العاده زیاد است هنوز تاریك است و فهمیده نمیشود که این شخص که خود را به لقب باشان و شکوهی خوانده چرا از گرفتن اسم خود، خودداری کرده. اگر قرار بعضی نظریه هائیکه تازه پیدا شده او را محض نایب الحکومهٔ بخوانیم سوالات دیگری فوراً بمیان می آید که منجمله یکی دوی آن این است که از طرف کی و بکجا نایب الحکومه بوده؟ و چرا مسکوکات او اینقدر زیاد و فراوان است؟ همین قسم فاصلهٔ ده سالی که میان دو خاندان کوشانی بزرگ گذاشته اند چیزی است که تا حال خوب روشن نشده و از امکان بیرون نیست که سوترمگاس نایب السلطنهٔ کدفیزس دوم باشد و کنیشکای اول فوراً بعد از شاه اخیر الذکر به سلطنت رسیده باشد.

بهرحال روشنی که تحقیقات آینده به این مسایل اندازد جزء آینده است و ترتیبی که تا حال در مورد کوشانی های بزرگ مراعات شده همان است که در آغاز این مبحث ذکر کردیم و بهمین روش منسوبین این دو خاندان و واقعات مربوطهٔ آنها را شرح میدهیم:

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 756 of 1362

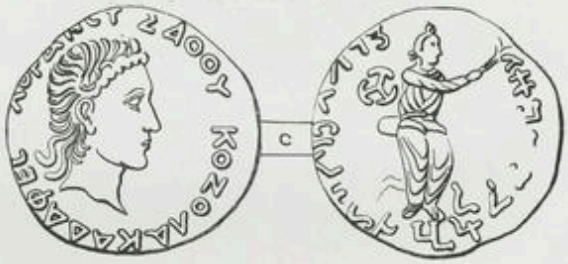
تصویر (۲۵) مقابل صفحه (۱۹٤)



کجولو کدفیزس اولین پادشاه کوشانی دودمان کدفیزس که به لقب کدفیزس اول هم شهرت دارد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 757 of 1362

تصویر (۲۶) مقابل صفحه (۱۹۵)



KOZOLA KADAPHES



VIMA KADPHISES

بالا ، یکی از مسکوکات « کجولو» یا « کجولا کدفیزس »
پایان، یکی از مسکوکات«و یما کدفیزس» دو مین پادشاه دود مان کدفیزس کوشانی ۰۰ دریك
روی سکه پادشاه روی تختی نشسته ودر طرف دیگر «مشهورا » « بادار کلان کوها»
رب‌النوع قدیمه ائین شیوائی با گاو « ناندی » بضرب رسیده و نشان میدهد که پادشاه
مزکور به این ائین محلی افغانستان گرائیده بود۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 758 of 1362

« کوزولو » یا « کجولو کدفیزس » :(۷۸ ـ ٤۰ مسیحی) « کوزولو » یا « کجولو کدفیزس » یکی از پنج شهزادگان کوشانی است که چهارنفر دیگر را مطیع خود ساخته واعلان شاهی نموده است . اسم اودرماخذچینی ـ کیو ـ تسیو کیو K'ieu-tsieu-Kio و درمسکوکات « کوزولا کدفیزس » یا « کوزولو کدفیزس » یادشده وچون کلمهٔ « کدفیزس » دراسم اووجانشینش دخیل است اورا « کدفیزس » اول هم میخوانند معنی صحیح کلمهٔ « کوزولو » یا « کوزولا » که « کجولو » یا « کجولا » هم تلفظ شده مجهول است وبه صور مختلف آنرا تعبیر کرده اند . « کجولو » پیش ازاینکه به پادشاهی رسد رئیس قبیلهٔ بودموسوم به « کوی شوانگ » این رئیس باچهارنفردیگر تاسال های مقارن ٤۰ مسیحی بصورت ملوك الطوایفی درشمال هندو کش آمریت ونفوذ داشتند تا اینکه آهسته آهسته اقتدار قبیلهٔ کوی شوانگ ونفوذرئیس آن زیاد شده و « کجولو » چهارنفر دیگر را مطیع خود ساخت و در ٤۰ مسیحی اعلان پادشاهی نمود وسلطنت او بنام سلطنت « کوی شوانگ » شهرت یافت . اهالی این وقت باختر که درماخذ چین بنام « تاهیا » خوانده شده اند ثروت مند ومهذب وتجارت پیشه بودند وپول وثروت آنهادرتقویهٔ بنیان دولت « کوی شوانگ » دخالت زیاد داشت . کدفیزس اول تنهابه اراضی شمال هندو کش یعنی باختر اکتفانموده بطرف غرب قلمرو سلطنت خود تاسرحدات پارتیا انبساط داد وبطرف جنوب تیغه هندو کش را عبورنموده علاقه های « کی ـ پین » و « کاوفو » یعنی کاپیسا (کوهستان وکوهدامن) و کابل را به مفهوم بزرگ ولایتی آن اشغال کرد و به سلطنت جانشینان دولت یونان وباختری وپهلواهای درهٔ کابل خاتمه داد . کجولا کدفیزس تمام درمس سکه زده درمیان مسکوکات اونکموع آن دلچسپ وبه جریان واقعات تاریخی انتقال سلطنت ازآخرین پادشاه یونان و باختری کاپیسا وپهلواها به دودمان کوشانی روشنی می اندازد زیرا دریکنوع مسکوکات کدفیزس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 759 of 1362

اول علاوه براسم خودباد شاه که در رسم الخط خروشتی و یونانی به صورت های کوجولا کاسا Kujo la kasa و « کوزولو کد فیزس » ذکر شده اسم هرمایوس آخرین پادشاه یونان وباختری کابل هم برده شده ودرنوع دیگراسم خوداو تنها بضرب رسیده است .

متتبعین در ین موضوع نظریات مختلف دارند و علت آنرا رنگ رنگ شرح میدهند . موسیو واله دوپوسن این نظریات راخلاصه کرده وشرح آنرا ذیلاً میدهیم : (۱)

نظریهٔ اول : هرمایوس آخرین شاه یونانی کابل زمین هنوز برتخت سلطنت خود استقرار داشت وسکه تنها به تصویرخود ضرب زده است بناء علیه سکه های دستهٔ اول فقط با نقش صورت خود او پیداشده است . سپس پهلوا ها دست اورا ازسلطنت کوتاه نموده اند چنانچه بیاد بود این عصر مسکو کاتی درخود کابل بدست آمده که باء « کجولا » کوشانی که درنواحی کابل رسیده بود متفق شده وبه کمك او دوباره کابل را از شاهان پهلوا گرفته است . بعد هرمایوس ، رئیس کوشانی ها را به فتوحات هند کمك میکند و آنوقت مسکو کاتی ضرب زده اند که صورت هردوی شان در آن نمایش یافته . بالاخره هرمایوس وفات میکند و سلطنت یونان وباختری کابل به رئیس کوشان میرسد وباخود رئیس کوشانی صاحب نفوذ واقتدار شده سلطنت را از او بزور میگیرد و ازین وقت بعد تنها صورت خودرا روی مسکو کات بضرب میرساند .

نظریهٔ دوم : موسیو فوشه اتحاد هرمایوس یونانی و « کوجولا » ی کوشانی را خلاف طبیعت تصور نموده وموضوع را قرار ذیل شرح میدهد :
هرمایوس برتخت سلطنت جلوس دارد تا اینکه وفات میکند وسلسلهٔ شاهان

(۱) به صفحهٔ ۳۰۹ کتاب هند در عصر موریا ، بر برهان یونانی ها ، سیت ها ، پارت ها یوچی ها ، مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 760 of 1362

یونان وباختری کابل منقطع میشود ویا پهلواها سلطنت را ازایشان میگیرند کمی بعد یاممکن بعداز مدت مدیدتری (کوجولا) رئیس کوشانی، کابل را ازدست پهلواها میکشد وبلا تامل به تقلید مسکوکات هرمایوس اقدام نموده عیناً با تصویر او سکه میزند وبعد ازچندی بدون اینکه شکل او روی سکه باشد تنها به نام خود سکه میزند. ملتفت باید بود که درنظریهٔ اول متذکر شدیم که اخیراً (کوجولا) تنهابه تصویرخود سکه زده است حال آنکه فوشه میگوید «اخیراً تنها به نام خود سکه زده است».

موسیو سیلون اوی Sylvain Levi در کتاب «هندمدنیت بخش» (۱) درحالیکه ازانواع مختلف مسکوکات هرمایوس آخرین شاه یونان وباختری کابل صحبت میکند ضمناً مینویسد: «.. اماروی یکدستهٔ دیگرمسکوکات، هرمایوس متحمل همسایه غیرمترقبهٔ میشود: اگرچه صورت شخص ونام آن به یونانی هرمایوس رانشان میدهد ولی بطرف چپه سکه بدور تصویر «هراکلس» Heraklés جملهٔ کوجولا کاساسا کوشانا یاوو گاسا دراماتهی تاسا Kujula kasaṣa kusana yavugasa dhramathitasa خوانده میشود که معنی آن (رئیس دین دار کولا کاسا کوشانا) است سپس در روی سکه هرمایوس از بین میرود وجای آن را نیم تنهٔ شخص فاتح میگیرد که بدور آن دریونانی Kozoulo Kadphisou Korsna ودرسم الخط خروشتی Ma haraysa Rayrayasa یعنی شهنشاه یادشده ولقب نوی هم دارد که عبارت از (پسر آسمان) است «کجولا کاساسا کوشانا یاوو گاسادراماتی تاسا» یعنی: «رئیس دین دار کوشانی کجولا کد فیزس» ازصفت «دین دار» که درسکهٔ اواستعمال شده معلوم میشود که کوشانی ها عموماً و کجولا کد فیزس خصوصاً شخص دین دار ومتدینی بوده وچون به ترقیات آئین بودائی وزرتشتی افغانستان درعصر آنها (مخصوص

(۱) L'inde Civilisatrice صفحه ۱۲۷

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 761 of 1362

در زمان سلطنت کنیشکا) تامل شود داچسپی زیاد کوشانی‌ها در امور مذهبی به‌اثبات میرسد . راجع به تاریخ جلوس ودوام وختم سلطنت « کجولا کد فیزس » در کتب تاریخ حدسیات زیاد زده شده « شارتر کمبریج هستری اف اندیا » که در ۱۹۳۶ درلندن بطبع رسیده مینویسد : « طبقات مختلف زمین که درتا کنزیلا از آنها مسکوکات پیدا شده ارائه میکند که سکهٔ کد فیزس اول کمی بعد تر ازسکه « گندوفارنس » بمیان آمده واین تاخیر به‌ربع سوم قرن اول مسیحی موافق می‌افتد» مورخین چینی میگویند که کد فیزس اول بیش از ۸۰ سال عمرنموده وبا این حساب مشارالیه باید درحوالی ۷۸ مسیحی وفات نموده باشد.مستر «تری بهوواندای شاه» درجلد چهارم هند قدیم خود « صفحهٔ ۱۱ » (۱) جلوس کدفیزس اول را درحوالی ۴۰ مسیحی ووفاتش را درحوالی ۷۸ مسیحی قرار میدهد که باحساب فوق موافق است وبه این‌ترتیب گفته میتوانیم که « کجولا کد فیزس» اولین پادشاه کوشانی موسس اولین خاندان سلطنتی کوشانی‌های بزرگ مدت تقریباً ۳۸ سال سلطنت کرده‌است قراریکه از منابع چینی وشهادت مسکوکات استنباط میشود وشرح آن بالا گذشت «تایوچی» یا «یوچی‌های بزرگ» بعدازاشغال «تاهیا» یعنی‌باختر تایکقرن دیگربصورت ملوك الطوایفی در شمال هندو کش آمریت داشتند و کجولا کد فیزس رئیس قبیلهٔ کوی شوانگ درحوالی ۴۰ مسیحی رژیم ملوك الطوائفی را به سلطنت شاهی درباختر مبدل نمود . موسیو سیلون لوی میگوید که کد فیزس بعدازاعلان شاهی به نگانسی Ngansi (اراضی‌پارتیا) هجوم برد وبعد قلمرو کاوفو Kao -fou (کابل) را در جنوب هند و کش به قلمرو خود ملحق ساخت . (۲) این ها اقداماتی است که کد فیزس اول

---

(۱) Ancient india Volume by: Tribhuvondas L. Shah

(۲) L'Inde Civilisatice صفحهٔ ۱۲۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 762 of 1362

برای توحید خاك جغرافیائی آریانا برداشته است بعقیدهٔ «ونسنت سمیث» کدفیزس اول در ۵۰ مسیحی کابل را متصرف شده است (۱) ا گریوره در ۴۰ مسیحی درباختر به تخت سلطنت جلوس نموده باشد معلوم میشود که بعد ازده سال به جنوب هندو کش فرود آمده است وچون قرارما خذچینی بعداز جلوس اول متوجه «تکانسی» (پارتیا) شده قشون کشی اورابا پنطرف پیش از ۵۰ مسیحی میتوان قرار داد . درجملهٔ علاقه هائی که درجنوب هندو کش از آخرین احفاد یونان وباختری ویهلوا ها گرفته «کی - ین» Ki-Pan و پوته P.ou-Ta هم اسم برده شده که اولی اینجا بیشتر مفهوم کاپیسا را دارد ودومی راموسیوسیلون لوی باعلامهٔ سوالیهٔ محلی درشمال اراکوزی قرار میدهد وطوریکه درعمومیات این فصل اشاره شدموسیو واله دوپوسن آنرا نه اسم محل بلکه یختون های علاقهٔ غزنی تعبیر میکند واین تعبیر درست تر بنظر می آید بهرحال اینقدر توضیح میشود که کجولا کدفیزس اولین پادشاه خاندان اولی کوشانهای بزرگ بعداز ۵۰ مسیحی ازعلاقهٔ کابل بیشتر بطرف جنوب و جنوب غربی آریانا تاحوالی غزنی حتی اراکوزی نفوذ پیدا کرده ودرنقشهٔ که درراه وحدت خاك آریانا طرح کرده بود کامیابی های زیادی حاصل نمود وازاقدامات اومعلوم میشود که میخواست دولت خودرا اول ازهمه درچوکات حدودطبیعی وتاریخی آریانا قایم کند چنانچه حدود قلمرو سلطنت خودرا بطرف شرق تا اندوس (سند) حتی تاجیلم انبساط داد ودرشمال سغدیانه جزء آن بشمار میرفت ودرغرب پارتیا شامل آن بود . (۲) تنها بطرف جنوب و ثایق موجوده حدود قلمرو دولت اورا پوره نشان داده نمیتواند . کدفیزس اول در ضرب مسکوکات از معاصرین خود هرمایوس آخرین پادشاه یونان وباختری کابل تقلید کرده و سکه های او

(۱) صفحهٔ ۲۶۷ تاریخ قدیم هند یافتوحات اسکندر

(۲) صفحهٔ ۲۶۷ تاریخ قدیم هند یافتوحات اسکندر تالیف «ونسنت سمیث»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 763 of 1362

بامسکو کات بعضی امپراطوران رومن مثل ا گوست و کونستانتن و کلودیس و « تی بی ریوس » هم شباهت بهم میرساند زیرا مسکو کات سلاطین اخیرالذ کر بادادوستدتجارتی درشرق منجمله آریانا انتشاریافته بود معذالك موسس دودمان کدفیزس بصورت مستقیم از هرمایوس آخرین پادشاه یونان و باختری کابل تقلید کرده است سکه های او عموماً مدوررومی ومفرغ است. تفصیل بعضی سکه های اوقرار آتی است .

(۱) سکه مدوررمی : درروی سکه شخصی بصورت نیم تنه به نیم رخ راست نمایش یافته . احتمال داردهرمایوس آخرین پادشاه یونان و باختری کابل باشد. مضمونی به یونانی دیده میشود که اصل زبان و رسم الخط آن تغیر یافته و عبارت آن چنین است : کورسانو (یا) کورانو کوزولو کدفیزس یعنی : « کوزو لو کدفیزس کوشانی »

دربشت سکه هرا کلس ایستاده به دست راستش چوگان و بدست چپ پوست شیری را گرفته . نوشته به رسم الخط «هند و باختری یا خروشتی» دارد که متن و ترجمهٔ آن قرار آتی است:

(کوجولا کاساسا کوشانایاوو گاسادهرامانی کاسا) یعنی: « کوجولا کاسا رئیس دین دار کوشانی » .

(۲) سکهٔ مدوررمی : در پشت سکه سربازی روبرو ایستاده و مضمونی که برسم الخط خروشتی نوشته شده چنین است: (کیوجولا کایوسا کوشانا) یعنی: « کوجولا کایو کوشانی » .

در یك سکهٔ مدوررمی دیگر که دربشت آن شکل اشتر بخدی نقش میباشد به رسم الخط خروشتی چنین مضمونی خوانده میشود: (مهاراجاسا راجاراجاسا دواپوتراسا کاجولا کارا کافزاسا) یعنی « شاه ، شاهان ، پسر آسمان، کوجولا کدفیزس ».

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 764 of 1362

تصویر (۲۷) مقابل صفحه (۲۰۰)



ویما کدفیزس یا کدفیزس دوم دومین پادشاه کوشانی خاندان کدفیزس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 765 of 1362

تصویر (۲۸) مقابل صفحه (۲۰۱)



SOTER MEGAS



KANISKA

بالا ، نمونه ئی از مسکوکات «سوتر مگاس» «یاد شاه منجی» که در ضرب سکه از گرفتن نام خود خوداری کرده است و او را معمولاً امیر یا نایب السلطنه ئی میدانند که از طرف ویما کدفیزس بر متصرفات هندی دولت کوشانی امارت کرده است .

پایان ، نمونه ئی از مسکوکات کوشانشاه بزرگ کنیشکا . درروی سکه امپراطور در حالیکه نیزه در دست وارد مشاهده میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 766 of 1362

ویما(یا) ومو کدفیزس : دومین پادشاه خاندان کدفیزس یا اولین دودمان سلطنتی کوشان های بزرگ کسی است که درمسکوکات بنام « ویما Wima یا ومو Ooemo » کدفیزس یادشده ومأخذچینی اورا ـ ین ـ کاو ـ شنگ Yên-Kao-Cheng خوانده وعبارت ازپسر کجولا کدفیزس است ومعمولاً امروز در کتب تاریخی اورا کدفیزس دوم یاد میکنند. مشارالیه درحوالی ۷۷ یا ۷۸ مسیحی بجای پدر خود بر تخت سلطنت جلوس نمود منابع چینی اگرچه معلومات مختصری ازاو میدهندباز هم این معلومات مهم وقیمت دار است زیرا میگویند که ویما کدفیزس عوض کجولا پادشاه شد، هندرا مسخر کرد بعداز یك دوره سلطنت طولانی و با شکوه به عمر ۸۰ سالگی وفات نمود (۱)

وقتیکه ویما کدفیزس درربع سوم قرن اول مسیحی برتخت آریانا جلوس کرد تااندازه‌ئی که‌ازقراین معلوم میشود میخواست نقشه ها و اقدامات پدر خودرا تعقیب کند اگرچه دولت کوشانی دولت توتا سیسی بود معذالک موسس اولین خاندان کوشانی با ۳۸ سال سلطنت خود کار های زیادی مخصوصاً درداخل مملکت انجام داده بوددولت های کوچك یونان وباختری وپهلوا که‌بیشتر درعلاقه‌های جنوب هندوکش رنگ ملوك الطوایفی داشتند ازبین رفته وجای آنرا دولت واحد و معظم کوشانی گرفت واین دولت مقتدر به سعی ومجاهدت کدفیزس اول بمیان آمد پسر این پادشاه کدفیزس دوم پادشاه کشورمقتدری شد که تقریباً در همه جهات به حدود تاریخی خود رسیده بود بناءً علیه اوبیشترمتوجه لشکر کشی‌ها به طرف هندوتر کستان چین شد و حصهٔ زیاد سلطنت طولانی خود را به فتوحات هند وسنکیانگ

(۱) صفحه ۳۱۱ هند درعصر موریاها ، پربرها ، یونانی‌ها، سیت ها ، پارت و یوچی‌ها تالیف واله د ویوسن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 767 of 1362

گذرانید. مشار الیه مرد جنگی ورزم آور بود ودر راه تشکیل امپراطوری نقشه‌های بزرگی پیش خود طرح کرده بود.

فتح هند: منابع چینی نسبت به تمام وقایع عصر سلطنت ویما کدفیزس یادفتوحات اورا در هند خوب تر محافظه کرده‌اند. پیشتر دیدیم که پدر او بطرف شرق به حدود تاریخی آریانا یعنی رود اندوس (سند) تماس کرده ونسنت سمیت احتمال میدهد که تاجیلم هم پیش رفته باشد. بهرحال کدفیزس دوم کاری را که پدرش شروع کرده بود دوام داد. مورخ انگلیسی مزبور درباب کدفیزس دوم می‌نویسد «دلایلی در بین است که این پادشاه پنجاب وبکحصهٔ بزرگ جلگه های رود گنگ را فتح نموده وقرار احتمالات تا بنارس پیش رفته باشد هکذا احتمال میرود که تا دهانهٔ رود خانهٔ اندوس فرود آمده واین علاقه‌ها را فتح کرده باشد از شاهان کوچك پارتی (پهلوا) که در قرن اول مسیحی در بن جاها سلطنت داشتند اگر هنوز هم کسی بود، بعد از فتوحات کدفیزس دوم از بین رفته زیرا از بن بعد نامی از آنها برده نشده. ویما کدفیزس اراضی مفتوحهٔ هندی را توسط یکنفر نایب السلطنه که شخصیت عسکری داشت اداره میکرد ومسکوکات «پادشاه بی نامی» که به تعداد خیلی زیاد از شمال هند واز درهٔ کابل تا غازی پور واز بنارس کنار گنگا تا کچ وکتیاوار پیدا میشود به او نسبت باید داد» (۱)

از روی بیانات «ونسنت سمیت» واضح میشود که کدفیزس دوم در لشکر کشی های خود بطرف هند کامیابی های زیاد حاصل کرده ودر قلب این کشور پهناور تا حوزهٔ گنگا پیش رفته است.

«تری بوو انداس شاه» وقایع این زمان را طوری تحلیل میکند که ویما کدفیزس در سال های اول سلطنت خود به کدام جنگ وقشون کشی آغاز نکرده بود ودر سال ۹ سلطنتش محاربهٔ او با چین شروع میشود ودر سال‌های اخیر زمامداری

(۱) صفحهٔ ۲۶۸-۲۶۷ تاریخ قدیم هند یا فتوحات اسکندر تالیف ونسنت سمیت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 768 of 1362

متوجه هند میگردد . معذلك او را پادشاه رشید و دلاور و با عزم میخواند و می نویسد: «ویما کدفیزس به قصد هجوم بر آمد ، پنجاب و کشمیر را مسخر کرد و پیشرفت او بخاك هند به تدریج سریع تر شد تمام شمال غرب هند را تا بنارس (شاید به استثنای سند) فتح نمود . امکان دارد تا ماتورا خاك هند را مسخر نموده باشد زیرا در ۱٤ میلی این شهر از دهکده ئی موسوم به مات Mat مجسمهٔ او کشف شده است (۱) » این نظریه با آنچه بیشتر مربوط به فتوحات ویما کدفیزس در هند نوشتیم چندان فرق ندارد منتها مدقق هندی فتوحات کدفیزس دوم را در هند در سال های اخیر سلطنت او قرار میدهد و به پیشرفت او تا «ماتورا» یا حوالی آن موافقت میکند و در کامیابی های او در علاقهٔ سند متردد است . عصر لشکر کشی ویما کدفیزس در هند و نقاطی که در آن پیشرفت نموده هر چه میخواهد باشد آنچه پیش ما مسلم است شکست شهزادگان هندی و فتوحات او در خاك هنداست که منابع چینی صریح در آن مورد اشاره میکند و میگوید : «ین- کاو-چن (ویما کدفیزس دوم) رؤسای تین - چو (هند) را از بین برد و این کشور را تحت ادارهٔ یکنفر قرار داد .» (۲)

منازعه با چین : چینی ها که تا ربع اول قرن دوم ق م به اصطلاح خودشان با «عالم غرب» تماسی نداشتند به ظهور وقایع و تبدلات اوضاع سیاسی ماورای غرب یا میر چندان علاقه نداشتند بعد از بنکه یوچی ها آهسته آهسته از حوزهٔ سردریا به حوزهٔ آمو دریا منتقل و مستقر شدند کم کم کسب قوت و قدرت نمودند . در این وقت ها هنوز در فرغانه بودند و به صورت ملوك الطوایفی امرار حیات داشتند معذلك چینی ها به کمك آنها بر علیه هیونگ نوها محتاج بودند چنانچه اولین نمایندهٔ خود چانگ- کین را در ۱۱۵-۱۲۵ ق م نزد آنها در فرغانه فرستادند و شرح این واقعه در صفحهٔ ۱۷۸ این اثر گذشت . امپراطوران چین در حدود

(۱) صفحهٔ ۲۹-۲۸ هند قدیم جلد چهارم .

(۲) صفحهٔ ۱۲۹ هند مدنیت بخش (ایندسی وی لیزاتریس) تالیف سیلون لوی .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 769 of 1362

یك قرن وربع تماس خودرا باسیتی‌ها محافظه کردندتا اینکه درسال ۸ مسیحی روابط آنها رسماً قطع شد وزمانیکه در ۲۳ مسیحی سلطنت اولین خاندان سلطنتی‌هان به پایان رسید جزئی نفوذی هم چینی‌ها برسیتی ها نداشتند این‌موقعی‌است که‌رؤسای کوشانی‌دردوطرفهٔ رود آمو مقتدر شده‌وبه‌ترتیبی که دیدیم تقریباً ۲۰ سال بعد « کجولا »ازاقتدار خود وقبیله‌اش« کوی شوانگ» کار گرفته ودرباختربه تشکیل سلطنت کوشانی‌می پردازد . طبیعی‌درین‌سال‌ها کوشانی‌هاهمان یوچی‌های متفرق شمال آمودریا نبودند وباتشکیل سلطنت در دوطرفهٔ هندو کش قوی شده میرفتند . مدت پنجاه سال دیگر که تمام دورهٔ سلطنت کدفیزس اول‌هم جزء آن‌باشد چینی‌هابحال‌خودبودند ودولت کوشانی آریانا باموسس خود مراتب اکمال‌خودرامی‌پیمود . این‌وضعیت دوام داشت تا اینکه‌در ۷۳ مسیحی‌مجدداً چینی‌هامتوجه «ممالك‌غربی»شده وژنرال‌معروف خود پان ـ چاو Pan-Chao را بطرف غرب اعزام کردند و تاحوالی ۱۰۲ مسیحی تقریباً ۳۰ سال دامنهٔ این جنگ‌هادوام داشت.پیشتر متذکرشدیم که وبما کدفیزس در ۷۸ مسیحی برتخت سلطنت جلوس‌نمود این‌سنه اگرباتاریخ اعزام ژنرال‌چین بطرف‌غرب مقایسه شود ارتباطی میان نشویش‌چین ومقتدر شدن دولت کوشانی بنظر می‌آید و از احتمال بیرون نیست که اقتدار دولت کوشانی سلالهٔ دوم‌هان‌های‌چین رامتوجه سرحدات غربی و ممالك غرب چین نموده باشد . بهرحال ژنرال پان چاو باقشون زیاد متوجه اراضی غربی شده درداخل سنکیانگ « ختن » را در ۷۳ مسیحی اشغال کرد سپس کاشغر را متصرف شد و متعاقباً کوچه Kucha و قره شهر Karashahr رادر ۹۲ مسیحی اشغال کرد وراه شمالی‌را که بعدتر بنام راه ابریشم شهرت پیدا میکند به روی عسکروتجارت چین‌باز کرد وازطریق فرغانه تاسواحل بحیرهٔ خزروحتی دورتر پیشرفت وبه اقطارامپراطوری رومن تماس حاصل نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 770 of 1362

وبما کدفیزس پادشاه رشید وباعزم کوشانی باسجیه‌ئی که‌داشت‌باخورده بینی نظریه وسیاست و پیشرفت چینی‌ها را بطرف غرب تعقیب میکرد.مشارالیه که کمر توسعه خاك امپراطوری خودرابسته ویك سلسله پیکار در ماوراءالنهر شرق اندوس شروع کرده‌بودو به کامیابی پیش‌میرفت هیچگاه‌حاضرنبود که از کدام گوشه دیگر ازشمال‌شرق متجاوزی براوو خاك قلمرو سلطنت اوحمله کند. مشارالیه نه‌خودرا ازشاه چین کوچك‌تر ومحقرتر بلکه هم‌پایه اومیدانست. چنانچه فراریکه‌وقتنامه‌سمیت میگوید (۱) درسال ۹۰ مسیحی شهزاده‌خانم چین‌را به عروسی‌درخواست‌کرد وبه‌این‌ترتیب جرئت‌نموده‌برابری مقام ومنزلت خودرا باشاه‌چین وانمود کرد وبرای اعلام وانجام این‌مطلب رسماً ایلچی به‌دربارچین فرستاد این‌ایلچی‌به‌دربار خاقان‌چین نرسید زیرا پان‌چاوژنرال فاتح چین درراه‌به‌اوبرخورد وچون‌ازمقصدمسافرت‌او آگاه‌شد خواستگاری دختر خاقان خودرا اهانت بزرگ تصور نموده قاصد امپراطور کوشانی را متوقف ساخت ومجبور به‌مراجعت نمود.

کدفیزس‌دوم ازین پیش‌آمد ورفتار بی احترامانه که نسبت به‌نمایندهاش شده‌بود به‌خشم‌شده قشون بزرگی مرکب ازهفتاد هزار سوار آماده نمودوامر دادتاتحت فرماندهی نایب‌السلطنه‌اش «سی si» ازراه دره‌های پامیر باسونگ لنگ Tsung-Ling به‌خاك چین حمله کنند.

این‌قشون احتمال‌زیاددارد که‌ازراه کوتل‌واخان‌و کوتل‌تاشقرغان‌دامنه‌های غربی‌شرقی پامیر راعبورنموده درپای دامنه‌های شرقی در کاشغر با یار کند فرود آمده باشند لیکن چون عبور با میر با هفت هزار سوار چیز آسان نیست‌چه‌بواسطه مشکلات‌طبیعی وسرماوجنك وچه‌بعلت عدم‌مواد خوراکه‌برای نفری وقلت کاه وجو برای اسپان جنرال «سی» فرماندان قشون کوشانی

(۱) صفحه ۲٦۹ تاریخ هندقدیم یافتوحات اسکندر.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 771 of 1362

دچار مشکلات زیادشده اکثر قشون او تباه شد و چیزی هم که باقی ماند بحالت پریشانی و ماندگی فوق العاده به جلگه‌های پای دامنه های شرقی پامیر رسیدند و چون جنرال «پان چاو» چینی درین قسمت تازه دم و به قابو نشسته بود قشون پریشان و خستهٔ کوشانی بدون اینکه دم راست بتواند با ایشان مقابل شده و روی هم رفته بکلی تباه شد و در نتیجه «کدفیز س دوم» شکست خورد و مجبور شد باجگذار چین شود چنانچه قرار ترجمهٔ پرو فیسر لگ Legg معلوم میشود که سالنامه های آخرین شاهان خانوادهٔ شاهی هان به ورود هیئت‌های حامل باج اشاره نموده است و متن آن چنین است: «در زمان امپراطور Hwa یا هوتی Hoti (۱۰۵ - ۸۹) ایشان (هندی ها) قاصد ها با بعضی چیزها که گوئی هدایا بوده باشد به چین میفرستادند اما بعد تر اهالی مناطق غربی در مقابل خاقان چین برخاسته و مرا ودات خوش را تا سال دوم عصر ـ ین شی Yenshi (۱۰۹) زمان سلطنت امپراطور «کوان Kwan» ۶۷ ـ ۱۴۷) قطع کردند» (سالنامه های سلالهٔ اخیر هان ترجمهٔ پروفیسر لگ باورقی ۳ صفحه ۲۶۹ تاریخ قدیم هند تالیف و نسنت سمیت)

روابط کدفیزس دوم با امپراطوری روما: باوجود این شکست ویما کدفیزس در استقرار روابط خود با سائر ممالک کمال آزادی داشت و این نظریه را حسن وانبساط روابط سیاسی او با امپراطوری رومن تائید میکند و این روابط تنها در اثر تمایل و آرزوی ویما کدفیزس دوم بمیان نیامده بود بلکه مقابله با یارت‌ها از نقطهٔ نظر نظامی و استفاده از مال التجاره هندی و چینی امپراطوران رومن را بیشتر نیازمند به دوستی دولت کوشانی آریانا ساخته بود. پس اگر در شرق در اثر واقعهٔ غیر مترقبه قشون ویما کدفیزس در مقابله قروی چین مضمحل شد و تا یکدرجه و یک وقت باج گذار چین ماند در غرب رابطهٔ او با امپراطوری رومن استوار و مستحکم گردید. نمایندگان کدفیزس دوم در دربار «تراجان» حضور

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 772 of 1362

داشت زیرا قرار یکه دیون کاسیوس Dion Cassus میگوید بعداز یکه تراجان به روم رسید نمایندگان زیاد مخصوصاً ازهند به دربار اوبار یافت . تراجان درسال ۹۹ مسیحی به روم وارد شد چون در بن وقت ویما کدفیزس حصهٔ بزرگ هند را تاسواحل گنگا فتح کرده بود ویك حصهٔ بزرگ هندجزء امپراطوری اوبشمار میرفت بلاشبهه درمیان نمایندگانی که «دیون کاسیوس» هندی خوانده نمایندهٔ کدفیزس دوم کوشانی هم وجود داشت. بعقیده ونسنت سمیت نماینده کدفیزس به این جهت به دربار رومن اعزام شده بود تافتوحات اورا به «تراجان» اعلام دارد . (۱)

رومن‌ها که بااشغال سواحل آسیائی مدیترانه شام را متصرف شده ومنتهاالیه غربی راه ابریشم دردست آنها بود به استقرار روابط تجارتی خود باامپراطوری کوشان اهمیت زیاد میدادند وعلایق دادوستد تجارتی انبساط یافته بود. مال التجاره ازتمام حصص امپراطوری کوشانی به پیمانه زیاد ازراه وادی کابل وباختر وازآنجا ازطریق راه ابریشم که منازل عمدهٔ آنرا بجایش شرح خواهیم داد بطرف بنادرشام وآسیای صغیر میرفت. قراریکه پیلنی Pliny شهادت میدهد سالانه مبالغ گزافی برای خریداری ادوات وسامان لوکس به هند فرستاده میشد چون رومن‌ها پول زیاد داشتند ومردمان متمول وغنی بودند وبه تعیش وزندگانی مجلل وخوش گذرانی معروف بودند برای خریداری پارچه‌های ابریشمی که از چین به باختر می آمد وپارچه‌ها، ادویه وعطریات وسنگ‌های قیمتی که درقسمت هندی امپراطوری کوشان پیدامیشد پول زیاد خرج میکردند وعموماً اشیائی را که میخریدند قیمتش را به پول طلائی می پرداختند چنانچه بهمین مناسبت بود که درعصر کوشانی‌های بزرگ بار اول درزمان کدفیزس دوم مسکوکات طلائی آنها به اندازهٔ زیاد در آریانا منتشر شد وذخایر طلای سلطنتی زیاد

(۱) صفحه ۲۶۹ تاریخ قدیم هند بافتوحات اسکندر .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 773 of 1362

گردید چنانچه سکه شناسان علت ظهور مسکوکات طلائی ویما کدفیزس راوفور طلای رومن تصور میکنند زیرا پیش ازاو پدرش کجولا کدفیزس یا کدفیزس اول اگر چه سکه های خودرا ازروی مسکوکات «اگوست» وتی‌بریوس Tiberius (از ۱٤ تا ۳۸م) تقلید کرده‌است امافقط درمس ومفرغ سکه‌زده وسکهٔ طلارا باراول پسرش کدفیزس دوم بضرب رسانید. این سکه‌ها به‌اندازه وشکل‌ووزن (اوری Aurei یااوروس Aureus) یعنی مسکوکات رومائی‌است که ۸٫۳۵ وزن داشت. وتسنت‌سمیت مینگارد که: «چون طلای رومن‌ها درشرق زیادشد کدفیزس دوم اهمیت سکه‌طلارا ملتفت‌شده وبه‌تعداد زیاد آوری‌های شرقی ضرب‌زد که‌ازروی شکل وزن بااوری رومن یکی‌بود ودر صافی عیار هم از آنها کمی نداشت» (۱). بهر حال و فور طلا درعصر ویما کدفیزس درآریاناواقطار امپراطوری کوشانی وتقلیدنا گهانی مسکوکات رومن‌دلیل برانبساط روابط تجارتی کوشانی‌ها باامپراطوری رومن‌است که‌قرار نظریهٔ سیلون‌لوی مخصوصاً باعصر وشام بیشتر ارتباط داشت. (۲)

مسکوکات‌ویما کدفیزس: پیشتردرباب مسکوکات‌پدرش کجولا کدفیزس متذکر شدیم که‌مشارالیه فقط درمس و مفرغ سکه‌زده. سکه های اومدور وعموماً ازروی مسکوکات هرمایوس آخرین شاه یونان و باختری کابل و امپراطوران رومن تقلید نموده است. مسکوکات ویما کدفیزس از هرنقطهٔ نظر برمسکوکات پدرش برتری دارد. علاوه برمس ومفرغ باراول درطلا هم‌سکه بضرب رسانیده‌واین مسکوکات به‌شکل‌واندازه ووزن «اوری» سکهٔ طلای رومن هاست. مسکوکات کدفیزس دوم نسبت به‌سکه‌های کدفیزس‌اول خوب‌تر وقشنگتر است. «واله‌دوسن» اززبان فوشه

(۱) صفحه ۲۷ هندقدیم بافتوحات اسکندر.
(۲) هندمدنیت بخش (لیندسی‌وی لیراتریس) صفحه ۱۲۸.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 774 of 1362

تصویر (۳۱) مقابل صفحه (۲۰۸)



هو ویشکا یکی از پادشاهان معروف کوشانی های بزرگ‌مربوط به‌دودمان کنیشکا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 775 of 1362

تصویر (۳۲) مقابل صفحه (۲۰۹)

HUVISHKA





VASU DEVA

بالا ، یکی از مسکوکات هویشکا

پایان ، یکی از مسکوکات واسودوا آخرین کوشانشاه بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 776 of 1362

حکا کی را که تصویر ویما کدفیزس را روی تابه سکه کشیده خیلی تعریف میکند و نظر به قوشه را چنین ذکر مینماید: «میان دو کدفیزس فرق زیاداست اولی هنوز به یك نفر حکمدار ضعیف ورئیسی شباهت دارد وصنعت کاری پیدانتوانسته بود که پارچه‌های فلزات را مخصوص برای اوبرش وحکا کی کنند ازین جهت کاهی ازسکه یك پادشاه یونانی و کاهی هم ازسکه یك امپراطور رومن کار کرفته است برعکس حکاك پسرش چنان تصویر صحیحی ازاو کشیده که نزا کت‌های عرقی ازان مشهوداست احتمال دارد که چنین صنعت کاری را بعد ازا لحاق کشورها بدست آورده باشد ودو چیز این مطلب را تائید میکند حسن کار ودوام رسم الخط خروشتی در چهٔ مسکو کات.»(۱) ویما کدفیزس در مسکو کات خود عناوین باشکوه وجلال را اتخاذ نموده مانند کدفیزس اول زبان ورسم الخط یونانی ولهجه سانسکریت را بارسم الخط خروشتی که رسم الخط آنوقت افغانستان بود هردو را درضرب مسکو کات خود استعمال کرده است. اینقدر ملتفت باید بود که زبان ورسم الخط یونانی اگروجود داشت بمراتب زیادتغیر کرده وحتماً استعمال آن به اندازه کم شده بود که جز درلقب واسم شاه چندان دیده نمیشد ویما کدفیزس دریك سکه بین عنوان (شاه کبیر) و کلمهٔ (کوشان) صفت «دواپوترا» Devaputra یعنی (پسر اسمان) را کنجانیده است که قرار نظریه محققین بر رنگ عناوین شاهان چین که خود را (پسر آسمان) میخواندند ترکیب یافته است. برعلاوه ازعناوین «مهاراجاسا» یعنی «شهنشاه» معلوم میشود که کدفیزس دوم ازالقاب شاهان پهلو اهم پیروی کرده است. درچپه مسکوکات ویما کدفیزس اشکال «شیوا» وگاو «ناندی» وصفت «مهیسوارا» Mahisvara هم دیده میشود محققین عموماً این کلمه را «پیروشیوا» ترجمه نموده وشاه را طرفدار حتی پیر و آئین شیوائی میدانند چنانچه موسیو سیلون لوی درین باره می‌نویسد: «ویما کدفیزس

(۱) صفحه ۳۱۱ هند درعصر «ودیا» بر برها یونانی‌ها، سیت‌ها، پارت‌ها، ویوچی‌ها.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 777 of 1362

پادشاه پیروخاص شیواست واخیرالذکر رادرمسکوکات خودبصفت «مهیسوارا» یعنی «رب النوع بزرگ» یاد کرده شیوادرروی مسکوکاتش گاهی تنها گاهی با گاوناندی و گاهی با نیزه سه شاخ «تریسوله» دیده میشود (۱) رسم الخط خروشتی کمال رواج وعمومیت داشت وبیش ازبیش جای زبان ورسم الخط یونانی را اشغال نموده بود جزئیات بعض مسکوکات ویما کدفیزس قرار آتی است:

(۱) سکهٔ مدورمسی: در روی سکه تصویر نیم تنه شاه رخ بطرف راست نمایش یافته مضمون یونانی قرار آتی است: «بازیلوس اومو کدفیزس» یعنی: «ویما کدفیزس پادشاه». دربشت سکه شیوا روبرو ایستاده وبه خروشتی چنین نوشته دارد: «مهاراجاسا راجادیراجاسا سارووالو کاایشوراساماهیسوراسا هیما کپتی شاسا یعنی «پادشاه کبیر، شهنشاه، بادار تمام دنیا پیروشیوا هیما کپتی سا (ویما کدفیزس)».

دریك سکهٔ دیگر درروی سکه پادشاه رخ بطرف چپ درمقابل مزبح ایستاده ودرپشت سکهٔ مذکورشیواو گاوناندی بانوشتهٔ خروشتی فوق دیده میشود. دربعض سکه‌ها شاه گاهی بالای تخت و گاهی درعرادهٔ دواسپه سوار میباشد. زبان ورسم الخط یونانی درعصر کدفیزس دوم خیلی کم شده وازرواج وفهم واستفاده افتاده بود وقرار نظریهٔ موسیوسیلون لوی مراحل اخیرحیات خودراطی میکرد ویما کدفیزس آنرادر روی مسکوکات خود استعمال کرده ولی ازاسم ولقب شاه تجاوز نمیکند ودررسم الخط آن تغیرات فاحش دیده میشود.

دوام سلطنت وسال وفات ویما کدفیزس بصورت یقین وصحیح معلوم نیست دورهٔ سلطنت اورا کنینگهم چهل سال وبقیه مدققین عموماً ۳۲ سال تعین کرده اند وچون در ۷۸ مسیحی به سلطنت رسیده بلاشبهه تا ۱۱۰ سلطنت وعمراودوام داشت.

(۱) صفحهٔ ۱۲۸ هند مدنیت بخش (لبندسی دی لیزاتریس).

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 778 of 1362

سوترمگاس(۱) «منجی کبیر» : درعمومیات این فصل متذکر شدیم که معمولاً کوشانی های بزرگ را به دو خاندان سلطنتی تقسیم میکنند یکی خاندان کدفیزس ودیگر خاندان کنیشکا . بعقیده بعض مورخین درمیان این دو خاندان وقفهٔ ده ساله موجود است و آنرا باسلطنت پادشاهی پر میکنند که نام ونشان او مجهول است ودرمسکوکات فقط بصفت «منجی کبیر» یاد شده .

یك مسئلهٔ دیگر که مخصوصاً دربن مورد توجه مدققین را جلب کرده این است که قرار منابع چینی ویما کدفیزس دومین پادشاه خاندان کدفیزس کوشانی که شرحش بالا گذشت درارانی مفتوحهٔ هندی خود بااذات سلطنت نکرده بلکه خاك های مذکور را توسط نایب السلطنه اداره میکرد . بعضی ازمدققین پادشاهی را که عمداً ازبردن نام خود در مسکوکات خود داری کرده امیری میشمارند که مطیع شاهنشاه کوشانی بوده وبنام دولت کوشانی یا بحیث امیر یا بحیث نایب السلطنه برهند حکمروائی میکرد . مستر ریسن درکمبریج هستری آف انديا می نویسد (۲) : «مسکوکات بی اسم مربوط بیك نفر حکمرانی است که تابع دولت کوشانی بوده و خودهم سکه میزد چنانچه درعصر پهلواها هم حکمرانانی که معمولاً «استراتگیس» خوانده میشوند باپادشاه درامور مملکت داری شریك بوده وبنام خودهم سکه میزدند .»

دربن زمینه «ریسن» و«ونسنت سمیت» پارهٔ تشریحاتی داده اند که تذکار آن بی مورد نیست . پروفیسر اول الذکر بعداز آراء نظریهٔ فوق می نویسد : «اگرچه اسکائی ها وپارت ها (مقصد ازپهلواهاست) استقلالی را که بدان مفتخر بودند درعصر کوشانی ازدست دادند امادرعصر حکومت شاهان این خانواده کمافی السابق رول مهمی بازی می نمودند ومانند یونانیان قرن ها در کتیبه ها ذکر شده اند پس معلوم میشود که هنوز مجامع مهم ورؤسای باانفوذی داشتند وشهزادگان

(۱) Soter Megas
(۲) صفحهٔ ۵۸۱ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 779 of 1362

ایشان اگرچه بلاشبهه کم‌وبیش ازروی نام تحت نیول کوشانی‌ها بودند امادرقلمرو مخصوص خود حکمفرمائی می‌نمودند چنانچه درسال‌های اخیرقرن اول مسیحی هنوز دردهانهٔ اندوس مجامعی وجود داشت که مولف پیریپل Periple آنهارا پارت خوانده ومی‌نویسد که مصروف زد وخورد وجدال بایکدیگر میباشند حالانکه این مناطق واراضی مجاور آن قراریکه پارچه‌های مس مکشوفه ازمقام سن Sin د ر ویهار Vihar (بهاولپور Bahawalpur) (۱) ثابت میکند مربوط ومتعلق به کنیشکا امپراطور بزرگ کوشان بود ازروی معلومات اضافی ریپسن چنین معلوم میشود که باید مسکوکات بی‌نام مربوط کدام امیر پهلو اباشد که تحت نیول امپراطور کوشان کنیشکای کبیر بودوخود هم درحوزهٔ متعلقه سکه زده است. «ونسنت سمیت» هم تقریباً بهمین منوال وضعیت راشرح میدهد که در تعبیروتلقیات کمی فرق دارد مشارالیه هنوزدرقرن اول مسیحی بوجود پارت‌ها (مقصد ازپهلواها ست) درحوزهٔ اندوس موافقت دارد اما می‌نویسد که گدفیزس دوم بافتوحات خود در پنجاب ویك حصهٔ زیاد حوزهٔ گنگا شهزادگان کوچك پارتی راازبین برد وایالات مفتوحهٔ هندی خودرابواسطهٔ حکمرانان عسکری اداره می نمود پس مسکوکاتی را که به تعداد زیاد از کابل گرفته تاغازی‌پوروازبنارس گرفته تا کتیاوار پیدامیشود ونام کسی درآن به ضرب نرسیده بایدبه این حکمرانان عسکری نسبت داد.

پس درروشنی آنچه شرح یافت نقاط اساسی که‌روی آن نظر به‌استوار شود چنین است:

(۱) مسکوکاتی که به‌تعداد فوق‌العاده زیاد نه‌تنها ازحصص مفتوحهٔ هندی امپراطوری کوشان بلکه ازمناصفهٔ شرقی آریانا هم بدست آمده وآمده میرود که اسم کسی روی آنها نقش نیست فقط ضرب زننده خود را به صفت «منجی کبیر» یاد کرده.

(۱) این پارچه به‌سال ۱۱ کنیشکا که یك نظر به‌مساوی ۸۸ بعدازمسیح شود تاریخ وسنه دارد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 780 of 1362

(۲) رپسن مسکوکات مذکور را متعلق به کدام امیر پهلوا میداند که تابع دولت کوشانی بوده و بنام دولت کوشانی اراضی مفتوحهٔ هندی را اداره میکرد.

(۳) ونسنت سمیت مسکوکات مذکور رامتعلق بهحکمران ان یا حکمران عسکری میداند که پهلوا یا کوشانی بودن آنها پوره روشن نیست و از طرف کدفیزس دوم امپراطور کوشان برعلاقههای مفتوحهٔ هندیحکمرانی داشتند.

(٤) منابع چین واضح تذکار میدهند که و یما کدفیزس نهبالذات بلنکه بواسطهٔ نایبالسلطنه برهند حکومت میکرد.

قبل ازاینکه کشفیات جدیدی مسئله رایکطرفه حل کند جز تحلیل نظریات فوق چارهٔ نداریم گمان غالب بهاین میرود که «منجی کبیر» اگرپادشاه مستقلی میبود گاهی ازبردن نامخود درمسکوکات خود داری نمیکرد آنهم مخصوص درعهدیکه پادشاهان کوشانیبهاتخاذالقاب وعناوینمجلل عادتداشتند وهر کدام میخواست شخصیتبرجستهٔخودرا معرفی کند علاوه برین درعهدی کهاوراقرار میدهند یعنیمیان دوخاندان بزرگ کوشانی محلیبرای پادشاه ثالث غیر از کوشانی نیست و اگر بالفرض پادشاه کوشانی هم باشد باید او را جزء دودمان کدفیزس حساب کرد. لذا احتمالات بیشتر باین دلالتمیکند کهبرطبق متنماخذچین وقرار تعبیر ونسنت سمیت اورا نایبالسلطنه باامیری بدانیم که از طرف و یما کدفیزس شهنشاه کوشانی بهخاك های مقصر فی هندیحکومت میکردومانند امرایعصر پهلواحق ضرب سکه هم داشتباایناینحق بهاوداده شدهبود وبدون بردن نام سکهبضربرسانیده ولقب «منجی کبیر» شاید اشاره بهفتحعلاقه های هندی وارتباط آنها بهدولت کوشانی باشد سوترمگاس سکه های زیاد نقرهئیومسی دارد مخصوصاً سکه های مسی او نهایت زیاد است مسکوکاتاو علاوه براینکه درهندمرکزی ازبنارسومالوا کشفشدهازبگرام

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 781 of 1362

هم از سدسال باینطرف پیداشده و پیداشده میرود چنا نچه در اثر حفر یات موسیوها کن وموسیو کرل در ۱۳۱۶ عدهٔزیاد مسکو کات مسی سو تر مگاس ازخرابه های‌بازار طبقهٔ کوشانی بگرام پیداشده‌است (۱) مسکو کات‌اوا گرچه فوق‌العاده زیاد است تنوع زیاد ندارد صورت ضر ب آن بدلیست رسم الخط یونانی‌وخروشتی هر د ودر آن‌ها استعمال شده در روی مسکو کات عمو ماً ضرب ز ننده سکه‌براسپی سوار است درچپه بعضی سکه های او مردی با قبای درازمعلوم‌میشود که باید موبدی باشد زیرا آتشکدهٔ هم در مقابل خود دارد دربعضی مسکوکات نقره ئی وا کثر مسکو کات مسی درروی سکه‌صورت نیم‌تنه صاحب سکه به‌نیم رخ چپ‌دیده میشود به دور سرش فیته بسته واشعهٔ چند از فرق سرش تلئلو دارد بیرق‌یانیزهٔ کوتاهی‌دردست راست گرفته‌لقب عمومی که بدان شهرت یافته دریونانی «سوترمگاس» است که‌معنی آن «منجی کبیر» میشود علاوه‌برین‌خود را «بازیلوس باز یلئون» یعنی «شهنشاه» هم خوانده ولی از گرفتن نام خودخود داری کرده واسم او مجهول است شاید لقب «شهنشاه» خلاف نظریه باشد که اورا امیر یانایب السلطنهٔ «ویما کدفیزس بخوانیم ولی اگر محیط‌وزمان اووالقاب وقت مطالعه شود آنقدر موانع پیش نمیکند. (۲)

وضعیت‌عمومی‌درعصر خاندان کدفیزس: خاندان کدفیزس یا اولین دودمان سلطنتی کوشانی‌های بزرگ‌به ترتیبی که‌ذکر رفت به‌استثنای «سوترمگاس» ۷۰ سال و با امیریانایب السلطنهٔ اخیر الذکر ۸۰ سال تاریخ کشور مارا دربرمیگیرد که‌رویهرفته ازحوالی ٤٠ تا ۱۲۰ مسیحی‌شود این چهارخمس قرن ازخود بلاشبه درهرزمینه پاره ممیزاتی دارد که متاسفانه جزئیات آن

(۱) تقریباً صدسال قبل من انگلیس ازین‌مسکوکات به‌تعدادخیلی‌زیادجمع آوری نموده.

(۲) برای جزئیات مسکوکات مختلف اوبه صفحات ۳۳٤،۳۳۵ و اشکال مربوط به‌لوحهٔ نهم کتاب آریانای عتیق تالیف پروفیسر ولسن مراجعه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 782 of 1362

تااندازه زیاد مجهول است وخطوط عمومی آنرا تاحائی که قراین وشواهدنشان میدهد ذیلاً ترسیم میکنیم : خاندان سلطنتی کدفیزس زمانی درتاریخ مملکت ماظهور میکند که وضعیت حکومت مرکزی باداشتن نفوذ اداری برتمام خاك آریانا تقریباً ازبین رفته وجای آنرا بکنوع ملوك‌الطوایفی احراز کرده بود این وضعیتی است که عموماً دولت‌های مقتدر به‌علل مختلف درپایان عمر بدان مواجه میشوند وخود این وضعیت بازمتقاضی ظهور نیرو وحکومت مقتدر جدیدی میگردد دولت معظم یونان وباختری به جهانی که درفصل مربوطه‌اش شرح داده شددر ربع اول قرن اول مسیحی باهرمایوس میدل به‌سلطنت کوچك ومحدود کابل شده وطوری قوای خودرا ازدست‌داد که واضح معلوم هم‌نمیشود که گندوفارس پهلوا آنرا سقوط داد یا کجولا کدفیزس کوشانی . همین قسم دولت پهلوا اگرچه باشخص گندوفارس قوی ومقتدر بود ولی مرکز ثقل نفوذ آن بیشتر بخاك‌های متصرفی هندی معطوف شده بود چنانچه دیدیم حینیکه کجولا کدفیزس برتخت باختر نشست به آسانی علاقه های جنوب هندوکش مخصوصاً سمت‌های جنوب‌غربی تاحوزهٔ ارا کوزی که تحت نفوذ مستقیم دولت پهلوا بود جزء قلمرو سلطنت کدفیزس هاشددرشمال هندوکش درباختر وطخارستان وضعیت برای ظهور دولت مقتدر جدید مساعد تر بود زیرا قرار یکه دیدیم مقارن ظهور کوشانی ها در حوزهٔ آمو در بین تاهیاها مردمان مهذب و تجارت پیشه باختری درین وقت درمیان خود شاهی نداشتند و کوشانی‌ها هم‌تا ٤٠ مسیحی یعنی سال‌جلوس کجولا کدفیزس باصول ملوك‌الطوایفی وبا ٥ رئیس اینجاهارا اداره میکردند پس اوضاع اداری شمال وجنوب هندوکش متقاضی بود که‌خاندان سلطنتی روی کار آیدودولت‌مقتدری‌ظهور کندتابه حکومت های محلی خاتمه داده ودرچوکات طبیعی وتاریخ کشوردولتی‌واحدتاسیس‌نماید این کاررا « کجولا کدفیزس » به‌بهترین صورتی انجام داد واگر چیزی باقی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 783 of 1362

هم‌مانده‌بود باپسرش کدفیزس دوم‌صورت گرفت پس‌ازنقطهٔ‌نظر اداری ظهور خاندان کدفیزس‌درتاریخ قدیم‌افغانستان‌مقام‌مشخصی‌داردزیراملوك‌الطوایفی‌ها و حکو مت‌های محلی رابه سلطنت واحد ومقتدر مبدل نمود کد فیزس اول درراه وحدت خاك آریانا صرف مساعی زیاد کرد ودرآخر عمر اوسغد یانا درشمال، پارتیا درغرب، اراکوزی درجنوب‌غرب و گندهارا درشرق‌به‌دور مرکز باختری کوشانی جمع شده بود واین موضوع ازاقدامات پسر اوهم معلوم میشود زیرا کدفیزس دوم به‌مجرد یکه برتخت نشست درصدد تشکیل امپراطوری وفتح اراضی جدیدبطرف‌هند وترکستان‌چین برآمد وباوجودیکه درقسمت اخیرالذکر ناکام شد درماورای غربی‌سند ناقلب‌هند پیشرفت.یك طرف تاحوالی «ماتورا» رسید وجانب دیگر تادهانهٔ سند رافتح نمود.

* * *

قوای نظامی دولت کوشانی افغانستان دردورهٔ‌سلطنت خاندان کدفیزس به‌تدریج قوی شد ولشکر کشی‌های ویما کدفیزس این نظریه راتائید میکند کوشانی ها مردمانی بودند سخت سر و جنگجو و سوار کار. صرف نظر ازفتوحات کدفیزس دوم‌درهند لشکر کشی‌های اوبرعلیه چانك-کین‌مارشال معروف چین وسوقیانش درماورای شرقی پامیر درحوزهٔ سنکیانگ یکی ازبزرگترین کارستان‌های حربی تاریخ قدیم‌آسیاست زیرا قشونی‌را که مرکب ازهفتادهزارسوار باشدباخوراك وادوات جنگی ازدره های دوطرفهٔ پامیرعبور دادن کاری است‌مشکل وعزم‌پادشاه کوشان وقوهٔ‌اداره ژنرال‌های اورا ثابت میکند.

* * *

خاندان کدفیزس درداخل وخارج سیاستی داشتند مشخص و خطوط آن تااندازهٔ‌خوب‌معلوم‌میشود. هردو کدفیزس میخواستند که‌دولت‌آنها درداخل‌قوی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 784 of 1362

وتیرومندباشد. ازملـکان قوم کسی سربلندنـکندوملوك الطوایفی یك قلم ناپدید گردد. دولت مرکـزی مقتدرباشدو خاك های آریانا تحت نظام اداری واحد درآید استقلال مملـکت راهمسایگان محترم شمارندو بهرقیمتی که باشدازان دفاع بعمل آید. هردو کدفیزس این نظریات رامراعات کردندوزمانیـکه دومین خاندان هان های چین بنای تجاوز رابه «علاقه های غربی» گذاشت وبما کدفیزس مانندامرای محلی کاشغر وختن حاضربه اطاعت خاقان چین نشده وبرای مقابله آنها لشکر کشید واگربه نام وبرای چندی باج گذار هم شد بعدازشکست درمیدان جنـگ بود که آنهم به استقرار روابط اوباسائرممالك تاثیری افکنده نتوانست. سیاست خارجی کدفیزس هامقدم برهمه این بود که خاندان های سلطنتی ملل بیگانه هیچگاه ایشان رابرتراز خودتلقی نـکنندو لو خاقان های چین باامپراطوران رومن باشدچنانچه این مطلب ازالقاب مجلل وطرز رفتار کدفیزس دوم بـکلی اشکاراست مشارالیه درحالیـکه پادشاه باشهنشاه کوشانی بود به رویهٔ خاقان های چین خودرا «پسر آسمان» وبه طرزامپراطوران رومن خودراامپراطور میدانست وبهمین اساس دختر خاقان چین را خواستگاری نمود وبرای معرفی خود وخاندان خودوفتوحات خویش نمایندهٔ به دربار «تراجان» به رومافرستاد. پس خاندان کدفیزس ازنقطهٔ نظربلند بردن شئونات سلطنتی کوشانی وارتقای مقام خاندان شاهی رول بی سابقهٔ درتاریخ قدیم افغانستان بازی کرده اند ومعلوم میشود که ازروی مادهٔ ومعنی آرزومند تعالی کشور وسلطنت وملکت بودند. معاصر ایشان دو دولت قوی درشرق وغرب وجود داشت درشرق درخاك های آسیا در دیار چین دو مین دود مـان هان ودر غرب درخاك هـای ارو پا وحتی درسواحل آسیائی مدیترانه امپراطوران رومن، پارت ها هم هنوز درین وقت وجود خـارجی داشتند ولی ضعیف شده ودرصف دوم قرار گرفته بودند. درمیان این دو دولت بزرگ وقوی امپراطوری کوشانی واقع شده و کدفیزس ها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 785 of 1362

پوره به اهمیت مقام خود فهمیده بودند ومیخواست در خط مشی سیاست خارجی از موقعیت جغرافیائی امپراطوری خود کار بگیرند چنانچه گرفتند وبه این مسئله بعد از ذکر دومین خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ یعنی خاندان کنیشکا مراجعه خواهیم کرد. یکی از ممیزات سیاست خارجی کدفیزس ها فتوحات هند است که کدفیزس اول بنای آنرا گذاشته و کدفیزس دوم عملی نمود. چون شرق وشمال وغرب در تصرف یا تحت اثر هان ها ورومن ها بود ایشان مجرای آسانی جز به این سمت نداشتند.

* * *

تجارت آریانا در عصر خاندان کدفیزس منبسط شد و حیات اقتصادی سروصورت بهتری بخود گرفت. باشندگان باختر وتخارستان پیش از ظهور دولت کوشانی هم مردمان تجارت پیشه بودند وعلاوه برمواد ومال التجارهٔ خود کشور انتقال پیداوار ومال التجارهٔ هندی و چینی بطرف غرب بدست ایشان صورت میگرفت با فتوحات ویما کدفیزس در هند وبا تعلقات اوباچین و امپراطوری رومن در تجارت و اقتصادیات مملکت بهبودی بارزی رخ داد باظهور خاندان دوم «هان» چین مجدداً به تحکیم ارتباط به «علاقه های غربی» تمایل نشان داد ورومن ها را جنگ های پارت ها چندی پیشتر از ظهور خاندان کدفیزس کوشانی در ارمنستان و پارتیا رسانیده ومسکوکات طلائی آنها مقارن شروع عهد مسیحی بازارهای شرق را فرا گرفته بود چنانچه پیشتر دیدیم که هردو کدفیزس از روی مسکوکات امپراطوران روم سکه ها بضرب رسانیدند ووفور طلای امپراطوری روم سبب شد که ویما کدفیزس هم به وزن و شکل اوری های رومن سکهٔ طلا بضرب رساند ازنقطهٔ نظر مراودات «راه شمالی» و «راه جنوبی» که اولی بطرف چین ودومی از طریق درهٔ کابل جانب هند میرفت از داخل قلمرو امپراطوری کوشانی میگذشت و کنترول آن دردست دولت کوشانی بود. این راه ها را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 786 of 1362

بعدتر مفصل تحت عنوان « راه ابریشم » مطالعه خواهیم نمود . در اینجا که مصروف مطالعهٔ اوضاع تجارت واقتصاد مملکت درعصر کدفیزس ها میباشیم همین قدر متذکر میشویم که پول رومن به مقداد زیاد وارد آریانا شده وراه جنوب و شمال تازه برای انتقال اموال بطرف غرب باز شده بود .

* * *

چون کوشانی ها در افغانستان تحت نفوذتهذیب باختری آمدند در ۸۰ سال دورهٔ سلطنت خاندان کدفیزس که روی هم رفته سه خمس قرن اول وخمس اول قرن دوم مسیحی را دربر میگیرد وما عجالتاً مصروف مطالعهٔ عمومیات همین عصر هستیم ، آئین او ستائی و بودائی هر دو معمول بود . طبیعی آتش پرستی از حوالی دوقرن قبل باین طرف جای خودرا به آئین بودائی مخصوصاً در علاقه های شرقی آریانا خالی کرده وفلسفهٔ « ساکیامونی » توسعه می یافت معذالك دین زردشتی بکلی محو نشده وقراریکه بعدتر در همین فصل خواهیم دید درعصر کنیشکا که آئین بودائی به منتهای عروج خود میرسد باز هم روی مسکوکات پادشاه مقتدر کوشانی اشکال ارباب الانواع اوستائی دیده میشود . بهرحال درعصر سلطنت خاندان کدفیزس دیانت بودائی آهسته آهسته انبساط می یافت. کدفیزس اول دربعضی مسکوکات خود را به صفت « دراماتی تاسا » یعنی (دین دار) خوانده است اگرچه ازاین صفت عقیده وآئین او بوره معلوم نمیشود معذالك شاه بادیانتی بوده . مسکوکات پسراو کدفیزس دوم چه طلائی وچه مسی به موضوع دیگر روشنی می اندازد که عبارت ازاحترام شیوا است پیشتر متذکر شدیم که در مسکوکات او شیواو گاوش نانده و نیزهٔ سه دندان که سلاح ممیزهٔ اوست بضرب رسیده ازین همه واضح معلوم میشود که کدفیزس دوم یا « پیروشیوا » بوده چنانچه جمعی راعقیده برین است ویاقلا بعدازفتوحات هنداز نقطهٔ نظر سیاست دربعضی مسکوکات طلاومس خودرا پیرو یامشوق این دیانت معرفی کرده واین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 787 of 1362

رویه‌ایست که کشورکشایان برای جلب خاطر اهالی خاك های مفتوحه پیش میگرفتند .

* * *

صنعت یا همان صنعت زیبا یونان و باختری که شرح ظهور و انبساط و ترقی آن در صفحات (۹۸ تا ۱۰۳) همین جلد گذشت در پایان تقریباً سه قرن حیات در شروع عهد مسیحی تنزل کرد و این تنزل تا اندازهٔ زیاد از روی مسکوکات دودمان کدفیزس معلوم میشود و اگر تنها موضوع از روی مسکوکات قضاوت شود اعتراف باید نمود که تنزل مذکور فاحش بوده زیرا میان مسکوکات زیبا وقشنگ پادشاهان یونان و باختری و سکه های خاندان کدفیزس نسبتی نیست مخصوصاً سکه های کدفیزس اول بسیار خراب و از نزاکت های صنعتی عاری است. باز مسکوکات کدفیزس دوم بهتر است . ولی تنها از روی مسکوکات هم قضاوت نمیتوان کرد جز اینکه باید گفت حکاکی روی فلزات و صنعت کندن نقوش برسنگ های قیمتی که دو قرن پیشتر ترقی شایانی داشت تنزل فاحش نموده بود. از نقطهٔ نظر هیکل تراشی تنها اینقدر میتوان گفت که صنعت « گریك و بودیك » یا « یونان و بودائی » که شعبه یا مدرسهٔ از صنعت یونان و باختری است در عهد کنیشکا موسس دومین خاندان سلطنتی کوشانی در آخر قرن اول و شروع قرن دوم مسیحی ترقی و انبساط یافته است . (۱) به‌این ترتیب دورهٔ سلطنت خاندان کدفیزس تقریباً در عصر تنزل مدرسهٔ « یونان و باختری » و شروع ترقی مدرسهٔ « یونان و بودائی » واقع شده است بنا علیه ممیزهٔ قابل ذکری از نقطهٔ نظر صنائع جمیله ندارد . و بعضی‌ها هم « صنعت کوشان » صنعتی را گویند که با کنیشکای کبیر شخصیت حاصل کرده است .

---

(۱) صفحهٔ ۱۳۰ تاریخ عمومی صنعت از زمانه های اولی تا امروز که تحت نظر موسیو لوی رانو در پاریس در سال ۱۹۳۹ طبع شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 788 of 1362

دردورهٔ سلطنت خاندان کدفیزس رسم الخط یونانی وخروشتی هرد و معمول بود ولی به این ترتیب که اولی روبه تنزل میرفت ودومی هنوز آیندهٔ درپیش داشت رسم الخط یونانی که با فتوحات اسکندر در شرق منتشر و با سلطنت شاهان مستقل یونان وباختری در آریانا و هندعمومیت حتی رسمیت یافته بود بعداز سقوط آخرین احفاد شاهان یونان وباختری یکدفعه ازبین نرفت بلکه درتنزل تدریجی گرفتار گردیدواستعمال آنهم بیشتر منحصر به مسکوکات بود کدفیزس های کوشانی محض به تقلید مسکوکات متقدمین خودآنراهنوز در مسکوکات خود استعمال میکردند ولی چندین حرف شکل تازه تری بخود گرفته بود که حاکی ازنابلدی منشیان زمان ایشان میباشد .

برعکس رسم الخط خروشتی که درجایش ازآن مفصل ودر یك مبحث مستقل حرف خواهیم زد ورسم الخط محلی خود . آریانا نابود آیندهٔ درپیش داشت ودراقطار امپراطوری کوشانی مخصوصاً در کتیبه های روی ظروف وغیره بیشتر استعمال میشد

* * *

این بود خطوط عمدهٔ دورهٔ سلطنت خاندان کدفیزس که بعد ازتحلیل منابع چینی وشهادت مسکوکات و نظریات مدققین تا اندازهٔ شرح یافت بلا شبهه باذهنیتی که تولید میکند عصردوم تاریخ کوشانی های بزرگ یعنی دورهٔ زمامداری کنیشکای کبیر واولادهٔ اوخوب تر فهمیده خواهد شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 789 of 1362

عصر دوم

خاندان کنیشکا

دومین خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ خاندانی است که بنام موسس آن کنیشکا یادمیشود وعلاوه براین سلطان معروف مشتمل برچندین نفر پادشاهان خورد وبزرگ است که عموماً احفاد مستقیم کنیشکا میباشند واسمای اکثر آنهابه کلمه «ایشکا» منتهی میشود. در عمومیات این فصل تناقض نظریات مدققین راجعین برتقسیمات دودمان های سلطنتی کوشانی های بزرگ ووجودیاعدم احتمالی کدام وقفه ده ساله را در میان هردو خانواده وپارهٔ نظریات دیگر را نوشتیم وتکرار آن لزوم ندارد. به ترتیبی که تا حال تعقیب نموده ایم وعموما در کتب تاریخی تعقیب شده با قبول وقفه ده ساله که بعضی آنرا جزء زمان حکمروائی «سوترمگاس» نایب السلطنهٔ ویما کدفیزس گرفته اند عصر اول کوشان در حوالی ۱۲۰ مسیحی تمام میشود وطبعاً باید آنرا آغاز عصر دوم یعنی شروع سلطنت کنیشکا سر سلسلهٔ دومین خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ دانست باوجودیکه سند صریح وموثق مبنی برفاصله وجدائی خاندان کدفیزس وخاندان کنیشکا دردست نیست پارهٔ ملاحظاتی دربین است که وقفه وجدائی میان دوخاندان کوشانی های بزرگ را بیشتر احتمال میدهد واله دوپوسن فرانسوی یارویهٔ که در تحلیل کوایف تاریخی دارد دربن مورد چنین مینگارد: «در عصری بعدتر از زمان سلطنت کدفیزس ها یك دسته پادشاهان دیگری که مربوط بهمان یك نژاد ویك خانواده (یاعشیره) کوشان بودند به سلطنت رسیدند این پادشاهان را مسکوکات و کتیبه ها واقلاً سردسته آنهارا ماخذی ادبی بما معرفی کرده است چنین بنظر می آید

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 790 of 1362

که خالیگاهی میان ویما کدفیزس وسلسلهٔ باشد که با کنیشکا دوره سلطنت آنها آغاز میگردد اگرچه این پادشاهان مانند متقدمین شان « کوشانا » و « دواپوترا » یعنی (پسر آسمان) بودند معذالك با آنها درچیزهای ذیل فرق داشتند : اول نام های آنها به کلمه « شکا یا ایشکا یا انکا » منتهی میشود دوم درمسکوکات آنها زبان یونانی ورسم الخط خروشتی استعمال نشده بلکه نوشته‌های آن بزبان ایرانی وبرسم الخط یونانی میباشد . سوم در مسکوکات این سلسله تصاویر ارباب انواع متعدد نقش است . چهارم کتیبه های خودشان یا کتیبه‌هائی که به آنها ربطی دارد بر وسعت قلمرو سلطنت وعظمت شاهی ایشان حکم میکند . پنجم این کتیبه‌ها سنه وتاریخی دارد به این ترتیب : « سال سوم سال هجدهم . . . کنیشکا . . . . » مابقی جانشینان کنیشک یك سلسله ارقامی را گرفته‌اند که در آن سال‌های حساب کنیشکا شامل است .

با این همه ملاحظات این فاصله ووقفه از نقطهٔ نظر مشارکت عرقی مبانی میان دو عصر ودوخاندان شاهی کوشانی وارد نکرده وطوریکه مستر توماس ومو سیو الفرد فوشه می‌نویسند میان تصویر ویما کدفیزس وکنیشکا که در مسکوکات آنها مشاهده میشود جزئی اختلافی نیست و کمال مشابهت عرقی بهم دارند . . . » (۱) نظریاتی هم است که وقفه را میان دو خاندان شاهی کوشان های بزرگ قبول نکرده وحتی یکنفر متتبع هندی کنیشکا را پسر ویما کدفیزس هم خوانده (۲) است .

بهر حال ارتباط این دوخاندان شاهی از روی زمان وخویشاوندی هرچه بوده دورهٔ حقیقی وعظمت کوشانی های بزرگ با کنیشکا واحفادو آغاز میشود

(۱) صفحه ۳۱۴_۳۱۳ کتاب هند در عصر موریا ، بربرها ، یونانی‌ها ، سیت‌ها ، پارت‌ها ، یوچی‌ها تالیف واله دو یوسن .

(۲) به صفحه ۳۲_۳۱ انشنت اند یا جلد چهارم تالیف تری بهوان داس شاه مراجعه شود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 791 of 1362

خاندان کدفیزس بااهمیتی که درتشکیل سلطنت کوشانی وپارهٔ مسایل دیگر داشت باتمام موجودیت خود تنها درمقابل عظمت نام کنیشکا خیره میباشد بنا ءعلیه خاندان کنیشکادر تاریخ امپراطوری کوشانی آریانا مقام شامخ وبرجسته دارد. این خاندان ازحوالی ۱۲۰ مسیحی تا حوالی ۲۶۰ مسیحی تقریباً یکو نیم قرن سلطنت نموده واسمای پادشاهان آن قرار ذیل است:

کنیشکا (حوالی ۱۲۰ تا ۱۶۰): پادشاهی که در حدود معلومات امروزی بعد ازویما کدفیزس در سلسله کوشانی‌های بزرگ به سلطنت رسیده وقرار نظریهٔ برخی ازمدققین موسس دومین خاندان سلطنتی کوشانی ها ی بزرگ هم میباشد در کتیبه ها ومسکوکات به اسم کنیشکا، کانیشکا کنشکا، کنشکی، شاهی کنیکه یاد شده است. روایات به اولقب «شاه گندهارا» داده ودر مسکوکات خودرا: «راؤ نانوراؤ» Roanano Rao یعنی «شاه شاهان» خوانده است معلوم نیست که کنیشکا چطور و بصورت صحیح به کدام تاریخ به سلطنت رسیده با حسابی که برای سلطنت کدفیزس‌ها گرفته اند باوقفه ده ساله میان دو خاندان شاهی کوشان جلوس کنیشکا را به سال ۱۲۰ مسیحی نسبت میدهند مشارالیه بزرگترین امپراطور مقتدر کوشانی است که آوازهٔ نام وشهرتش ازسرحدات آریانا برآمده ودر خاک‌های مفتوحه اودرهند وتبت‌وتر کستان چین برای چندین قرن انعکاس افگنده است.

یکی ازچیز های بسیار غریب تاریخ کوشانی که مخصوصاً به شخص کنیشکا تعلق زیاد دارد این است که باوجود شهرت بدین بزرگی که آسیای مرکزی را برای چندین قرن فرا گرفته بود با وجود هزاران سکه، با وجود کتیبه‌های متعددی که تقریباً تمام دورهٔ سلطنت او را در برمیگیرد، با وجود متون قدیم سانسکریت وچینی وتبتی ومغلی باوجود مجسمهٔ شخص او که حتی به بزرگی طبیعی بانقش اسم والقاب اوازحوالی «ماتورا» پیداشده بازهم تاریخ جلوس وسلطنت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 792 of 1362

تصویر (۲۹) مقابل صفحه (۲۲٤)



کوشانشاه کنیشکای کبیر امپراطور مقتدر کوشانی افغانستان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 793 of 1362

تصویر (۳۰) مقابل صفحه (۲۲۵)



هیکل ایستاده امپراطور کنیشکا که ازمقام «مات» نزدیك (ماتورا) از هند کشف شده است . درمبحث لباس کوشانی افغانستان (صفحه ۳۱۷ وبعد) به این مجسمه اشاره ها شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 794 of 1362

کنیشکا مجهول است مد قیقین درین راه زحمات زیاد کشیده و و اقعا ت رابه‌حساب عهد های مختلف «ویکراما» و «ساکا» (اولی در ۵۸ ق م ودومی در ۷۸ مسیحی آغاز میشود) تحلیل وتجزیه نموده‌اند ولی کار بجائی نر سیده وهنوز هم درین زمینه اختلافات نظر زیاد موجوداست. (۱)

بهرحال طبق نظریهٔ عمومی که تاحال اتخاذشده جلوس اوراعموماً درحوالی ۱۲۰ مسیحی قرارمیدهند. اگرمنابع فوق الذکر سانسکریت وچینی وتبتی و کتیبه‌ها ومسکوکات وداستان‌ها وروایات تاحال کدام نظریهٔ صحیح راجع به عصر کنیشکا داده نتوانستند خطوط اساسی عصر و سلطنت اوراتا اندازهٔ زیاد روشن میکنند.

وسعت امپراطوری کنیشکا: کنیشکا که قرار نظریهٔ موسیو الفردفوشه درروایات به‌لقب «شاه گندهارا» معروف بود امپراطوری داشت خیلی فراخ ووسیع که خارج ازخاك آریانای‌قدیم یاافغانستان امروزی دامنهٔ آن درهند درتمام مناطق شمال‌غربی بطرف‌غرب تاحوزهٔ گنگا وبطرف‌جنوب تا کوهای «وندهیا» ودرماورای‌غرب‌پامیر درسنکیانگ (ترکستان‌چین) تاحوزهٔ رودتارم ارتباط داشت. بیشتر دیدیم که اعضای اولین خاندان‌شاهی کوشانی کدفیزس‌ها هم هر کدام درراه وسعت‌قلمرو دولت کوشانی آمال و نظریاتی داشتندو کدفیزس دوم درین‌راه وبخصوص بجانب هند عملاً کامیابی های زیادی حاصل نمود وتا حوالی «ماتورا» فتح کرد. بوره معلوم نمیشود که بعد از کدفیزس دوم اراضی مفتوحهٔ هندی تاعصر کنیشکا مطیع ماند یا کنیشکا مجدداً به نیروی خویش اراضی‌مسخرشده راباردیگرمسخرکرده‌است. هیوان‌تسانگ زایر چین بااطلاعاتی که‌حین‌اقامت‌خود در کپیسا راجع به‌عصر کنیشکا بدست آورده‌است می نویسد که‌چون مشارالیه در گندهارا سلطنت میکرد قوایش‌درممالك مجاور

(۱) صفحهٔ ۱۲۹ لیندسی وی‌لیز تریس تالیف سیلون لوی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 795 of 1362

ونفوذش در علاقه‌های دوردست احساس میشد آنچه‌حقیقت‌دارد و باشهادت کتیبه‌ها ومسکو کا ت ور وایا ت به اثبات میرسد این‌است که دامنه قلمرو امپراطوری کنیشکا درهند تا « غازی پور » کنار گنگا ود رسنکیانگ (ترکستان چین) تا حوزه‌رود تارم انبساط داشت وتفصیل مزید بقرار ذیل است :

در هند : چنین مینماید که بعد ازسلطنت‌ویما کد فیزس‌در زمان وقفه احتما لی که خا ندان اول کوشانی را ازخاندان دوم جدامیکند ار اضی متصر فی هند ی سراز اطاعت دولت کوشانی کشیده باشند وحتی بعضی‌قسمت های مجا ور مانند کشمیر هم ازحوزه نفوذ کوشانی ها برآمد ه باشد زیرا کنیشکا به اتصال قلمرو مذکور درتحت نفوذخود مجدداً کوشیده و قرار نظر به«رسنت سمیت» کنیشکا کشمیر را درسال های‌اول سلطنت خود فتح کرد وچندین‌معبدو بناوحتی شهری بنام خود موسوم به « کنیشکا پورا » درانجا اعمارنمود چناچه هنوز هم‌خاطرهٔ این شهر کوشا نی را دهکدهٔ « کانیشپور » بین رودخانه « بیهات » وشاه را هی نشان میدهد که از « وراهموله » (باراموله) بطرف « سر ینا گا ر » مر کز کشمیر میرود (۱) علاوه برین متن تاریخ کشمیر « را جاتر انگینی » به این موضوع اشاره میکند چنا نچه میگوید که در اینجا سه پادشاهی به‌سلطنت رسیده موسوم به : هوشکا ، جوشکاو کنیشکاوهر کدام آنها بنام‌خودشهری‌بنانموده‌بودند.

دراثرحفریاتی که در حوالی « ما تورا »Mathuraدرقریه « مات» Mat بعمل آمده سه مجسمه بی‌سر کنیشکا پیداشده که یکی آن به اندازه قا مت طبیعی انسان است ودر دامن آن اسم کنیشکا تحر یر میبا شد . در مقا م « سرنات » Sornath (قریب بنارس) دریشت یك مجسمه « بود یس اتوا » چنین نو شته یافت شده : « در زمان پادشاه بزرگ کنیشک سال سوم حکمران بزرگ « کا راپا لاKarapallana » و حکمرا ن « وانا سپا را » « Vanaspera

(۱) ترجمه راجا ترا نگینی ازطرف «ستین» کتاب اول صفحات ۷۲-۱۶۸

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 796 of 1362

کتیبه دیگری که تاریخ آن۲۸ ماه دیز یو س Daisios سال ۱۱میباشد از مقام (سوی وهار Sui - whar) (ملتان) نزدیك « وها والپور » از کنا رورود خانه سلج که از معاو نین رودچناب میباشد بدست آمده بنفوذ وآمریت کنیشکا شهادت میدهد همین طور کتیبه دیگری درمقام« سهت مهت »Sahet Mahet(کراواستی قدیم) پیداشده که به سال ۱۲ سنه دارد . ازروی این کتیبه‌ها ومسکوکات زیادی که درخاك هند تا « غازی پور » بدست آمده بوضاحت معلوم میشود که نفوذ دولت کوشان درعصر کنیشکادرخاك‌های هندخوب انبساط یافته وبصورت یقین تا کنارود گنگا رسیده بود . قرار یکه ازروایات برمی آید شهر « پتالی پوترا » (پتنه حالیه) مرکز قدیم امپراطوری موریای هندی هم بدست سلطان مقتدر کوشانی فتح شد کنیشکا ازین شهر بزرگترین نویسنده سانسکریت وقت را که « اسوه کوشا » نام داشت باخود گرفت ودر دربار خود نگه میداشت . چنین می نماید که کنیشکا اراضی مفتوحه خویش یعنی تمام غرب هند را توسط نایب الحکومه هائی اداره نموده باشد که بسانسکریت ایشان رابه القاب « کشا ترایه » یعنی حکمران و « مها کشاترایه» یعنی حکمران بزرگ میخواندندودر ماخذهندی بیشتر بعنوان امرای اسکائی شهرت دارند (۱) معروفترین این حکمرانان« نهاپانه» ،«چستانه »وغیره است بعضی ازین حکمرانان مخصوصاً «چستانه» یا« کوهستانه» رامنابع هندی هوسردودمان شاهی میداند که اعضای آن تا حوالی اخیر قرن چهارم در (اوجن) امارت کرده اند وظهور خاندان گوپتا به نفوذ ایشان خاتمه داده است . (۲)

در پارتیا: کنیشکا بعداز یك سلسله فتوحات درشرق وتسخیر یکحصهٔ بزرگ هند متوجه سرحدات غربی شده وطوریکه بعض مدققین اشاره نموده اند در پارتیا فتوحاتی نموده

(۱) سکریه ، سکر پانی ، سکیو پالا .

(۲) صفحه ۳۸۲ هند در عصر موریا ، بربرها ، یونانی ها ، سیت‌ها ، پارت‌ها یوچی ها تالیف واله دوپوسن .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 797 of 1362

است.ملتفت باید بود که «هیر کانیا» و«پارتیا» که بعضی اوقات تشابه اسم «پارتیا» پادشاهان بشر حیکه درسر فصل هفتم (صفحه ۱۱٤ همین جلد) نگاشتیم از نقطه نظر جغرافیای تاریخی حصه یا ولایت شمال غربی آریانا را تشکیل میداد .پارتی ها یا بهتر تر بگوئیم پارت های غربی به ترتیبیکه در فصل هفتم ذکر شد به تدریج از اصل خاك «پارتیا» برامده و یك سلسله جنگ ها با ارمنستان و امپراطوری رومن مر کز ثقل آنها را بطرف غرب منتقل ساخت و«اوردوس» پایتخت ایشان را به«استزیفون» کنار دجله برد.

پارت های غربی در عصر کوشانی ها مخصوصاً در زمان سلطنت کنیشکا از سرحدات آریانا دور افتاده ومحاربات رومن ها آنها را طوری خسته ساخته بود که مصدر کار بزرگ شده نمیتوانستند. مخصوصاً بعد از بنکه اقتدار کوشانی ها در آریانا اوج گرفت میان امپراطوری کوشانی و رومن یعنی میان دو قوهٔ بزرگ محصور مانده بودند.

آنچه محققین بنام فتوحات کنیشکا در پارتیا اشاره کرده اند عبارت از اقداماتی است که امپراطور مقتدر آریانا در راه تکمیل وحدت خاك کشور خود نموده وعلاقهٔ «پارتیا» را که بشهادت منابع کلاسیك جزء آریانا بود به قلمرو خود پیوست کرده است .«ونسنت سمیت» درین باره می نویسد: «کنیشکا با نقشه های بزرگ خود به شر حیکه گذشت تنها به حدود هند کفایت نکرد بلکه بیك سلسله جنگ ها با پارتی ها دراویخت ومو فقیت ها حاصل نمود» مورخ انگلیس از زبان موسیو سیلون لوی پاشاه پارتی ها را درین زمان مرد احمق و آتشین مزاج خوانده واورا باخسرو یا کدام پادشاه رقیب او میداند که بین سال های ۱۰۸ و ۱۳۰ مسیحی با او برسر سلطنت درمجادله بود(۱)

دراسیای علیا: بعد ازینکه کنیشکا نفوذ مملکت داری خودرا در آریانا قائم کرد و با فتح یکحصه هند دامنهٔ امپراطوری خودرا در شرق وسعت بخشید بفکر کشور کشائی در مناطق شمال شرق افتاد و خواست در ماورای پامیر به خطای و ختن یعنی علاقه های سنکیانگ که تحت نفوذ چین بود حمله کند

(۱) صفحه ۲۷۷ و ۲۷۸ ارلی هستری اف انڈیا.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 798 of 1362

پیشتر به‌ملا حظه‌رسید که ویما کدفیزس هم بنوبه خود باچینی ها در خاك های ماورای شرقی‌تودهٔ کهستانی‌پامیر به قشونکشی ومحاربانی پرداخت اما درنتیجه مغلوب گردید. پس منظور کنیشکاعلاوه بر کشور کشائی شایداخذ انتقام‌اسلاف هم‌بوده باشد. بهر جهت اگر چه تفصیل وجزئیات قشونکشی‌و محاربات او معلوم نیست اینقدر گفته میتوانیم که‌امپراطور کوشان قشون بزرگی برای این مقصد تهیه نموده بود. چون هدف اساسی کنیشکادرین اقدامات‌فتح کاشغر، یارکند وختن یعنی آن نقاط پر گستان چین بود که ازطرف شمال به تبت و از طرف شرق به پامیر محدودبود امکان دارد که دسته های قشون اونه تنها مانند عصر کدفیزس دوم‌ازراه واخان بلکه ازطرف هند هم حمله نموده باشد یکی از علل شکست کدفیزس دوم در ۹۰ مسیحی همین بود که قشون کوشانی جز ازدره های دشوارگذار پامیر ازطریق دیگری به‌آسانی عبورنمیتو انست حال انکه در عصر کنیشکاو دعیت تغیر کرده بود بکطرف «جنرال پان‌چاو» چینی مرده وقشون آنهابا فقدان‌او قوماندان بزرگی رااز دست داده بود وازطرف دیگر درین وقت بعض دره های همالا یاجز امپراطوری وتحت نظر کوشانی هابود ،پامسا عدت تمام این‌چیز ها وتجربه ئی که‌برای کوشانی‌ها حاصل شده‌بود ومخصوصاً دراثر اراده‌وعزم متین کنیشکاقشون کوشانی‌پیش رفت‌های‌درخشانی نموده وولایات کاشغر ویارکند وختن‌رایکی‌بعددیگرفتح کردندودامنه فتوحات کوشانی‌ها به وادی رودتارم رسید وبه‌این‌منوال‌قرارمذکورهٔ موسیو فوشه دامنه امپراطوری کوشان‌به وادی‌های چهار رود بزرگ اکسوس،اندوس، گنگا وتارم انبساط یافت کنیشکادرنتیجه این‌فتوحات‌نه‌تنها دولت کوشانی رااز یاجگذاری چین‌رهائی داد بلکه بنوبه‌خود چین‌را باجگذار خود ساخت وازشهزادگان چینی برغمل گرفته وبه پایتخت خویش آورد.

پس‌به ترتیبی که‌بالا گذشت کنیشکادرعرصهٔ ۲۳ سال‌سلطنتی که‌به اونسبت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 799 of 1362

میدهند (۱) (از۱۰۳ تا ۱۲۶) یا(از ۱۱۷ تا ۱۴۰م)درراه وحدت خاك آریانا وباقتوحات خاك‌های زیاددرهندو سنکیا نگ درراه‌تشکیل امپرا طوری بزرگ کوشانی صرف مساعی زیادنمود.فتوحات اودرهند نفوذدولت وتهذیب کوشانی آریانارا درآنجا پایدار ساخت و کامیابی های‌اودر کا شغرو بار کند و ختن نام اورادردیباچه خاطرات‌ثبت برای همیشه ثبت کرد وبه شهادت منابع هندو «نام وشهرت کنیشکا درروایات هند وتبت وچین ومغلستان داخل شد» (۲)

برعمل های چینی : باشهادت منابع چینی وهندی دربن مسئله‌شبهه‌ئی نیست که کنیشکا بعدا زفتوحات خوددرآسیای علیا ازچینی ها بر عمل گرفته وایشان را نزد خود نگاه میکرد معمولاً نازمانی بصورت‌مبهم چنین تصورمیشد که پسر امپراطور چین‌درمیان بر عمل‌هابود ولی قرارنگارشات کتاب تاریخ شاهان‌هان که‌وقایع را تا ۱۱۳ مسیحی قید نموده چنین‌معلوم‌میشود که پادشاه کا شغر یکی از خویشاوندان قریب خود را که «شن-پا ن» Ch 'en - p 'an نام داشت بقسم برعمل نزدپادشاه یوچی‌ها یعنی کوشانی‌ها فرستاداین نظریه به حقیقت‌نزدیکتر است زیرا کشور کشانی‌های کنیشکامحدود درعلاقه‌های سنکیانگ (ترکستان‌چین)بودهواحتمال زیادمیرود که‌پسرشاه‌چینی‌این‌منطقه که‌به‌خاك‌های کا شغر وبار کند وختن حکمفرمائی داشت به دربار کنیشکا فرستاده شده باشد . چون‌برعمل‌های چینی مرکب از شهزاده ونجبای آن قوم بود کنیشکا درنگه‌داری آنهاتوجهوا هتمام مخصوصی مبذول‌میداشت وازهر نقطه نظرمیکوشید تابه آنها تکلیفی وارد نشود.برای رهایش آنها طبق‌تقاضای فصل جا های علیحده تعین‌نموده بودچنانچه تابستان رادردامنه های کهسارخوش‌آب و هوای کا پیسا (حوزهٔ کهستان و کوهدامن)بهاروخزان رادرگندهارا (نگرها ' سمت مشرقی)

(۱) عصر ودوره سلطنت کنیشکا واضح‌معلوم نیست بعضی‌ها عصر سلطنت او را بین ۱۲۵ و ۱۶۰ مسیحی قرار میدهند قرار نظریه اخیر موسیو گر یئسن متار الیه در سال ۱۴۰ مسیحی وفات کرده است .

(۲) صفحه ۳۳ انشنت انديا (هندقديم) جلد چهارم تالیف «ئری بیوو انداس»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 800 of 1362

وزمستان رادر پشاور یاسائر نقاط پنجاب غربی میگذرانیدند . درحقیقت امپراطور کنیشکاخودش هم فصول مختلف سال رادر نقاط مختلف امپراطوری پهناورخود میگذرانید ودو پایتخت داشت یکی « کاپیسی» (بگرام) ودیگر «پورا شاپورا » (پشاور) که تابستان وایام گرمی رادرشهر اولی وزمستان وروز های سردآن را درشهر موخرالذکر بسرمیبرد وبرای برغمل های چینی هم درجوار پایتخت های سلطنتی رهایش گاهای مجللی ساخته بود .

معبد «شالو کیا» یا «سریکه ویهارا» چون موقعیت شهرشاهی کوشانی بگرام امروزدر اثر حفریات وتحقیقات علمی برای ما معلوم است به استناد معلوماتی که زایر چین هیوان ـ تسنگ داده موقعیت معبدی را که برغمل های چینی ایام تابستان را در آن میگذرانیدند تعین میتوانیم . زایر چینی موصوف می نویسد که « بفاصله ۳ یا ٤ لی (کمی بیش ازدو کیلو متر) شرق پایتخت ، درپای دامنه شمالی کوهی معبد بزرگی است که ۳۰۰ راهب در آن بودوباش دارند وپیروطریقه راه کوچك نجات میباشند قرار روایات ، کنیشکا پادشاه درروز گاریاستان تمام علاقه هاواقوام مجاور راحتی تاسمت های شرقی پامیر مطیع نموده وبرغمل هائی که گرفته بود درفصل تابستان درین معبد مسکن داده بود زیرابه همین مقصد تعمیر شده بود » در کتاب حیات هیوان ـ تسنگ این معبد به نام «شالو ـ کیا» (۱) Sha - lo-kia خوانده شده است

شهری که هیوان ـ تسنگ دریادداشت های خودبنام پایتخت یادنموده ، امروز باحصار عریض وبلندآن که شکل تپه مانندی اختیار نموده باقسمت زیاد خرابه های میان آن ومضافات گردونواح آن دیگر ام متصل به برج عبدالله و مشرف بر مجرای مشترك رودخانه های پنجشیر وشتل وغوربند موجوداست وتحت عنوان پایتخت های کوشانی ازان مفصل ترصحبت خواهیم نمود. بفاصله ۳ یا ٤ لی شرقی آن

(۱) صفحه ٥٦ ـ ٥٧ یادداشت ها راجع به مما لك غربی ترجمه بیل .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 801 of 1362

که‌بیش ازدو کیلومتر شود کوهی که‌سیاح چینی اشاره نموده موجود وامروز به‌نام « پهلوان کوه »یا« کوه‌پهلوان » یاد میشود .درچهار طرف این کوه بچه بقایای ۷ـ۸ معبد بودائی کشف‌شده ودرست قرار معلو مات جغرا فیائی هیوان تسنگ دردامنه شمالی‌آن خرابه های معبدبزرگی موجود است که بواسطه اسم محلی « پوزهٔ شترك » آنرا علمای فرانسوی « معبد شترك » خوانده اند وقرار اکثر احتمالات از همان معبد قدیم « شا لو کیا » نمایند گی میکند . کلمه « شا کو کیا » رابرخی‌محققین‌مانند « ژولی‌ین » « شار که » تعبیر کرده .«بیل» مترجم یادداشت های‌هیوان تسنگ درنوته ۲۰۳صفحه۵۷ آن‌درترجمه خود آنرا «سریکه »Serikaمیدا ند که اخیر آدر موردچین اطلاق میشد . اگرچه‌معترف است که کلمه «سریکه » درادبیات چین مورداستعمال‌نداشت بازهم‌توجیه میکند که‌نقاشان باختری که درنقش ونگار معابد دخل زیاد داشتند شاید این معبدرا « سریکه ویهارا » یعنی«معبدچینی» خوانده باشنداین‌تعبیر ازحقیقت دورنیست زیرابه‌بعضی‌روایات‌معبد « شالو کیا » به پول بر غمل های چینی آباد شده بود وتصاویر برغمل‌ها در دیوار های‌آن نقش‌بود چنانچه زابرچین در ین مورد به صراحت اشارمیکند ومیگوید لباس‌های برغمل ها طوریکه درتصا ویر مذ کور دیده میشدند شباهت به‌لباس مرد مان شرق (هیا) (چین) دارند .

میگویند که برغمل های‌چینی حین نهادن سنگ بنای معبد ویا یکی‌از آن‌ها قبل ازمراجعت به‌چین‌طلاو مروارید وجواهرات درزمین معبد دربای مجسمه بزرگ « مها کا لا Mahakala » دفن کرده بود تادر را « مرمت کاری معبد صرف شود . در اثرتقا ضای راهبین سراین‌خزینه بدست هیوان ـ تسنگ زابر چین درسال ۶۳۲ مسیحی حین‌اقامتش درهمین معبد« شالو کیا » باز شد وقرار بیانات‌او کتیبهٔ به‌این‌مضمون پیداشد: « هروقت « سنگارامه » (معبد) خراب شود مردم میتو انند خزانه‌را بگیرند وآنرا مرمت کاری نما یند »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 802 of 1362

به این ترتیب معبد «شالوکیا» یا «سریکه و بها را» رها یشگاه برغمل های چینی تقریباً بانقش ونگار قدیم آن تاپیمهٔ اول قرن هفتم مسیحی هنوز آباد بود وشکست وریختی هم که عاید شده بود مرمت گردید خاطره برغمل های چینی وامپراطور مقتدر کنیشکا هنوز نزد راهبین معبد واهالی شهر کاپیسی تازه بود وزایرچین محض بجهت اینکه ازچین آمده بود رها یشگاه یکماهه خود رادر کاپیسا درین معبد انتخاب کرد.

در ۱۹۳۷ حفریات این معبد ازطرف موسیوها کن به موسیو مونیهٔ سپرده شده ودرنتیجه حیاط مستطیل شکل بااستوپه بزرگی دروسط آن کشف گردید. این حیاط ازطرف شرق به محوطه دیگر راه داشت که دراینجا استوپه های کوچک دیگر اعمار گردیده وشواهد آن مکشوف شد. استوپهٔ بزرگ بالوایحی تزئین شده بود که بعضی های آن هنوز سالم بجا های خود نصب بودند ویکی آن کسیاپای Kasyapa برهمنی وبرادران اورابار اهبین دیگر مشغول احترام بودانشان میدهد. هیکل یک نفر اعانه دهنده که ازاینجا بدست آمده ملبس به لباس مخصوص کوشانی است دوصدمتر دور ترطرف شرق این معبد محل دیگری درسال های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ حفریات شد که معروف به «قول نادر» است دراینجاهم معبد بزرگی بااستوپه بزرگ واطاق های راهبین وغیره مکشوف شد. روی هم رفته پوزه شتر کو «قول نادر» بقایای دو معبد بسیار بزرگ را نشان میدهند که میتوان با غلب احتمالات رهایشگاه برغمل های چینی یکی از آنها راداست. ازروی بعضی مجسمه های ناکمل وشباهتی که میان بعض های دیگر وبرخ آثار عصروی Wei موجوداست محققین فرانسوی نظریه میدهند که هیکل تراشان تاقرن ۶ دراین جا معروف کار بودند ورهایش «هیوان تسنگ» یکماه بهار سال ۶۳۲ دراینجا دلیل واضح است که درنیمه اول قرن ۷ هنوز معابد اطراف کوه شترك آباد بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 803 of 1362

چینا پانی : راجع بمقرر مستانی بر غمل های چینی هم تایک اندازه معلو مانی دردست است. طوریکه گفتیم امپراطور کنیشکا برغمل های مذکوررا درزمستان درقاط کرم سیر امپراطوری یادرحوالی پایتخت زمستانی خویش در «پارو شاپو را» (پشاور) یا در کدام نقطهٔ پنجاب جای دا ده بو د. زایر چین علا قه‌ئی را بنام «شیناپوتی» یا «چیناپانی» یاد کرده که آنرا بین راوی وستلج قرار میدهند ومر کز انرا کنگهم بنام «چینی گاری» به ۱۱ میلی شمال «امرت‌سر» قرار میدهد زائر چین به صراحت کامل میگوید که کنیشکاپادشاه وقتی که به سلطنت رسید وشهرت نام وشمشیرش افاق رافر اگر فت بر غمل هائی از ماو رای رود خانه (رودخانه زرد) آورده وایشان زمستان درهمین علاقه می بودند وبههمین علت اینجارا «چیناپانی» گویند (۱) دراینجا هم معبد بزر گی مقر برغمل های چینی بود که سه صد راهب داشت. معنی کلمهٔ «چیناپانی» «سردارچین» است واشاره به شهز اده وانجای چینی میکند که درمیان برغمل ها وجودداشت.

پایتخت ها: امپرا طوری که کنیشکا تشکیل نمود ازنقطه نظر وسعت خاك وسیع ترین امپر اطوری است که درتاریخ آریانا یاافغانستان قدیم سابقه ندارد درین قلمرو وسیع که از گنگاو تارم تامنتها الیه غربی پارتیا ادسا ط داشت. کنیشکا حد وسطی را برای رهایش شخصی ومقر سلطنتی انتخاب نموده بود که عبارت از «گندهارا» میباشد واین علاقه‌ایست که رود کابل ازان عبور نموده وبه رود خانهٔ سند می ریزد. کنیشکا پادشاه «گندها را خیلی دوست داشت زیرا علاوه براینکه قلب امپرا طوری پیشاور وی را اشغال کرده بود از نقطهٔ نظر آب وهوا ومناظر زیبای طبیعی واستعداد خاك هم قطعهٔ ممتاز بو د. چون کنیشکا به مقتضای آب وهوافصول زمستان رادر حصص گرم سیرو تابستان رادر نقاط سردتر میگذ رانید گندهارا خیلی به اسلوب زندگانی سلطنتی اوموافقت

(۱) صفحهٔ ۱۷٤ یادداشت ها راجع بممالك غربی ترجمهٔ بیل.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 804 of 1362

داشت و از همین جهت در دو منتها الیه غربی و شرقی « گندهارا » و « کا پیسا » (حوزهٔ کهستان و کوهدامن) و « پوراشاپورا » (پشاور) دو پایتخت داشت که یکی مرکز تابستانی و دیگری مقر زمستانی او بود حتی به بعض روایات بعض ایام او اثر بهار و روزهای اخیر خزان را در میان این دو نقطه در حصه میگذرانید که کلمهٔ « نگر هار » ازان بخوبی نمایندگی میکند .

به این ترتیب به استثنای اوقاتی که نقشه های کشور کشائی سفر سلطنتی را ایجاب میکرد بقیه اوقات او عموماً در یکی از نقاط گندهارا میگذشت و از همین جهت در روایات قدیم عموماً بصفت « شاه گندهارا » خوانده شده است .

شهرشاهی کاپیسی : در شمال وادی کابل جلگهٔ سرسبز و حاصل خیزی است که حصار کهستانی فشنگی آنرا احاطه کرده و چهار رودخانهٔ خروشان و سیلابی غوربند ، شتل ، پنجشیر ، سالنگ از دامنه های جنوبی هندوکش فرود آمده و از زاویهٔ شمال غربی وارد این جلگه زیباوبی مانند میگردد . بعد از کمی فاصله اول شتل و غوربند و بازسالنگ و پنجشیر بهم یکجا میشوند و قدری پایان ترعمه آب های مذکور بهم مخلوط گردیده و بنام رودخانهٔ پنجشیر بطرف شرق جریان می یابد . قسمت همجواری که بطرف جنوب و جنوب غربی مجرای این رودخانهٔ بزرگ افتاده امروز بنام « کوهدامن » و حصهٔ کوهستانی که در امتداد شمالی آن واقع است بنام « کوهستان » یاد میشود و در دوره های پیش از اسلام مجموع آنرا معمولاً « کاپیسا » میگفتند .

کاپیسا همان طور که امروز حاصل خیز و شاداب و یک قطعه باغ و تاکستان فشنگ است در زمانه های باستان هم از این نقطهٔ نظر شهرت زیاد داشته و تاجائی که از بعض منابع معلوم میشود حتی در قرن ٦ ق م معاصر تهاجم سیروس هخامنشی در آریانا شهر مستحکمی در اینجا وجود داشت و معاصرین از مان پانی نی انگور و شراب آنجا را تعریف میکنند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 805 of 1362

چون کا پیسا ازنقطه نظر جغرا فیائی میدانی است در مقابل دروازه های هندو کش مر کزی ومجرای رودخانهٔ پنجشیر انرا بصورت مستقیم بهوادی اند وس (سند) وصل میکند وراههای پکتیا وارا کوزی بعضی حصص جنوبی و جنوب غربی آریانا هم بدان منتهی میشود ازنقطهٔ نظر مرا ودات وسوق ا لجیشی مستعد هر گونه آبادی بوده ومر کزیت آن سبب شده است که شهر های در آنجا آباد گردد ازین قبیل است شهرهای نیکایا «اوپیانه» اسکندریه قفقاز «حصار سکندری وغیره که خرابه های آنها هنوز زیادی وازسال های اول قرن ۱۹ توجه محققین رابخود جلب نموده است.

مقصود ما عجالتاً در اینجا شرح چگونگی شهر های کاپیسا نیست بلکه میخواهیم به نقطهٔ متوجه شویم که در عصر کوشانی مخصوصاً دردورهٔ سلطنت امپراطور کنیشکا پایتخت تابستانی بود.

تعین شهر اسکندریهٔ قفقاز سبب شد که عدهٔ ازمدققین ازسالهای اول قرن ۱۹ به بعد بجنگهٔ کاپیسا متوجه شوند درمیان ایشان اسم چهار نفر قابل ذکر است که دوی آن انگلیس ودوی آن فرانسوی میباشند که یك نفر انگلیس و یك نفر فرانسوی مسترچارل مسن (۱۸۵۳ ـ ۱۸۰۰) وموسیو کوداگرست کورت (۱۸۶۱ ـ ۱۷۹۳) بصورت عملی در کاپیسا تحقیقات نموده ودو نفر دیگر مو سیوژاکه (E . Jacquet) ومسترو لسن (H . H . wilson) بدستیاری منابع زمقایسهٔ آن بانوشته های دونفر اول الذکر درتعین شهر مذکور نظریات صائب پیش کردند وبا موسیو فوشه وموسیو هاکن که ترجمهٔ یادداشت های زایرچین هیوان ـ تسنگ درعصر انها بعمل آمده وبحیث بهترین راهنمائی کار میداد موضوع بصورت قطعی حل شده بدون اینکه داخل نظریات وجرو بحث آنها شویم نتیجه را متذکر میشویم که محل شهر اسکندریه قفقاز درپروان میباشد وخرابه های که دربگرام منبط است عبارت از شهر نفیسهٔ متذکرهٔ «آرین» وشهر کاپیسی متذکرهٔ زایرچین هیوان ـ تسنگ میباشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 806 of 1362

دربگرامروی‌هم رفته‌مادو نقطهٔ مشخصی داریم که یکی عبارت از «برج عبدالله» ودیگر بقایای شهر وسیعتری‌است که‌تقریباً (۶۰۰) متر دورتر بطرف جنوب واقع میباشد.

در اثر حفریات و تحقیقات عملی که‌موسیو گریشمن در محوطهٔ برج عبدالله نموده به ثبوت رسیده‌است که‌اینجادرعصر اسکندر ازطرف یونانی‌ها قلعهٔ مستحکمی به‌اصول محلی که‌چهار گردخودحصاروبارهٔ وبرج وخندق داشت آبادشده بودواین‌محل همان شهر «نیکاتیا» یا «نیسه» است که «مستر والسن» و «مکدونالدکرتیس» «فوشه» «هاکن» «گریشمن» موقعیت‌آنرا دربگرام قرارمیدهندوفوشه‌آنرا «شهر قدیم‌شاهی» هم‌خوانده‌است.

موسیوفوشه به ملاحظه میرساند که به «تاریخ بعدتری قصر وقلعهٔ مستحکم تقریباً ۵۰۰ متر بطرف جنوب در محوطهٔ مستطیل‌شکل دیگری انتقال‌یافت که جهات موقعیت‌آن بامحوطهٔ شهر قدیم شاهی برج عبدالله تفاوتی ندارد تنها ازنقطهٔ نظر تناسب ازآن بزرگتر است زیرا طول محوطهٔ جدید ۴۵۰ متر وعرض آن ۱۵۰ متر میباشد این‌مستطیل‌جدید را به اولی دریك حصه ، کنارعمودی تپه‌ودر یك حصهٔ جنوب شرقی دیوار ضخیمی متصل میساخت که از خشت های بزرگ خام آباد شده بود . این حصار سومی بازار وقصور رعایات عمدهٔ شهر را محاط میساخت . مجموع این ابنیه‌های داخل محوطهٔ جدید دو کیلو متر احاطه دارد . درماحول اطراف خارجی آن‌قصبات شهرانبساط داشت تودهٔ مردم درین حصص زندگانی میکردند . قبرستان شان که هنوز براز خم‌های بزرگ گلی میباشدهم‌درهمین‌حصه وقوع داشت.دورتردرامتداد پای تپه که بر مجرای رود خانه حاکمیت دارد معابدواستوپه ها وقوع داشت وبرجستگی‌هائی بااشکال‌معینه‌مستطیل نمامدور موقعیت‌انهارا نمودمیکند.» (۱)

این‌محوطهٔ مستطیل‌شکل جدیدرا که تعریف آن‌اززبان موسیو فوشه گذشت موسیو هاکن «شهر جدید شاهی» میخواندوهر دو عقیده را نسبت آنرا شهری

(۱) صفحهٔ ۶ کتاب تحقیقات هیئه شناسی در بگرام تالیف ژ . هاکن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 807 of 1362

میدانند که زائر چین هیوان ـ تسنگ در سال ۶۳۲ مسیحی بنام شهر « کاپیسی » مرکز کاپیسا یاد کرده است .

نظر به اهمیت شهر « کاپیسی » حفریات از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱ مرتب در قسمت های مختلف آن از طرف اعضای حفریات فرانسوی بعمل آمد آثار گران بهائی کشف شد مسکوکات مسی شاهان کوشانی و بما کدفیزس ، کنیشکا ، هوویشکا ، واسودوا بداستقرار و تمرکز قدرت کوشانی های بزرگ در اینجا از قرن اول تا قرن سوم مسیحی شهادت میدهد .

موسیو گریشمن در اثر حفریاتی که در اواخر ۱۹۴۱ و جریان سال ۱۹۴۲ در پروگرام عملی نمود و در نتیجه مسکوکات زیادی کشف کرد ، در راپورت مختصری که به موزهٔ کابل داده چنین نظریه میدهد که شهر کاپیسی در دورهٔ تعالی سلطنت یونان و باختری در نیمهٔ اول قرن دوم ق.م بنا شده است . به این ترتیب شهر مقدم بر ظهور کوشانی ها تاسیس شده و با تاسیس دولت کوشانی و سیر مراتب عظمت آن به تدریج به آبادی های آن افزوده گردیده و در عصر کنیشکای کبیر حتماً پایتخت تابستانی امپراطوری کوشانی آریانا بود . ظروف قیمت دار ملون و منقوش و مصور شیشه ئی که محصول کارخانه های شیشه سازی شهرهای سواحل آسیائی مدیترانه است ، سنگ و قچه های عاج مخصوص نهادن جواهرات ساخت « ماتورا » و بقایای ظروف ساخت چین که همه مخصوص زینت دادن سالون های عمارات شاهی بوده دلیل بر مرکزیت شهر کاپیسی بگرام است و واضح میگردد که قصور شاهی پایتخت تابستانی امپراطوری کوشانی ها با بهترین محصولات تجملی دنیای آنوقت زینت میشد . ظروف شیشه ئی مذکور با اشکال ممیزهٔ که دارد بصورت یقین ثابت میکند که بین قرن اول و قرن چهارم مسیحی شهر کاپیسی مرکزیت داشته و قرار یکه موسیو ها کن به ملاحظه میرساند از سال های اخیر سلطنت اگوست (۶۳ ق.م و ۱۴ مسیحی) تا اخیر سلطنت کونستانتن (۳۳۷ م) روابط تجارتی بین دولت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 808 of 1362

کوشانی ودولت رومن برقرار بود ، ازطرف دیگراین هم معلوم است که میان حصص شمال هند وروم روابط درعصر اگوست (۶۳ق م و ۱۴ مسیحی) وتراجان (۱۱۷-۹۸م) وهادریان (۱۳۸-۱۱۷م) محکم‌تر شده بود وچون حصص شمالی هند درین اوقات جزء امپراطوری کوشانی‌ها بود میتوان گفت که « کاپیسی » و« پوراشا پورا » پایتخت های تابستانی وزمستانی کنیشکا خیلی آباد وبحیث مراکز امپرا طوری بادنیای خارج علایق زیاد داشتند پس جای حیرت نیست کدازخرابه های بگرام ظروف شیشه ئی باصحنه‌های نبردو کشتی گیری« گلادیاتور های»رومن کشف‌شودزیراظروف مذکوربابحیث تحایف وهدیت نمایندگان امپرا طوران رومن به‌اینجا رسیده وبانجار آنها را باخود آورده ویامخصوص دراثر خواهش امپرا طوران کوشانی خریداری شده‌است . همین قسم ظروف ساخت‌چین کداصلاً ازچوب بوده‌موردورا دورلی ظرف حلقهٔ ازفلز داشت وجدار خارجی آنرا با « لاك » یایکنوع کددرخت رنگ آمیزی ونقاشی میکرد نداز یادگار های عصر سلطنت«هان‌ها» است که‌باطور هدیه ویااز راه تجارت‌به قصر سلطنتی کاپیسی وارد شده بود . (۱) صندو قچه های عاجی مخصوص نهادن جواهرات ساخت هاتورا(هند) ازمحصولات داخل‌خود امپراطوری بود که برای نهادن جواهرات تهیه‌شده بود . قطعات جدارابن صندو قچه‌ها با لوایح متعدد دیگر عاجی کدهر کدام باسبك جداگانه منبت ونقاشی‌ورنگ آمیزی شده نفیس ترین‌وبزرگترین‌مجموعهٔ آثارعاجی دنیاست که‌ازشهر کاپیسی‌بدست آمده‌ومنحصر به‌حوزهٔ کابل میباشد(۲) خارج از محوطهٔ عمارات شاهی درشرق حصص

(۱) چون قسمت اساسی ظرف ازچوب بود متاسفانه بامرور زمان از بین رفته فقط حلقه های فلزی لب ظروف وبعضی پارچه های نقرش سرخ وسیاه آن برداشته شده در اطاق بگرام درموزهٔ کابل موجود است ، ناگفته نماند که شبیه این‌ظروف‌ازشبه‌جزیرهٔ کوریاهم کشف شده.

(۲) برای مزید معلومات به کتاب تجسمات عتیقه شناسی بگرام جلد اول وبه مجلهٔ آرت وادب هند جلد دوازدهم نمره یك مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 809 of 1362

داخلی محوطهٔ شهر کا پیسی دربازار شهرهم ازطرف موسیو گرل حفریات بعمل آمده ودرنتیجه یك سلسله کان‌ها یاظروف گلی که مخصوص نهادن حبوبات وغیره بود کشف شد . جدا ربعضی از این ظروف بانایه های مختلف مزین شده بود . ازدکان های این رسته بازار مسکوکات زیادی بدست آمد وهمه مربوط به‌پادشاهان مختلف کوشانی است . از روی بازار وتعداد دکان ها وانواع میشود که در داخل بروج وحصار شهر شاهی کاپیسی جمعیت کافی رهایش داشت موسیو گریشمن درطی هر حلهٔ ششم وهفتم حفریات بگرام که دراواخر ۱۹۴۱ و جریان سال ۱۹۴۲ عملی نمودروی همرفته ۵۳۹ قام اشیا وظروف ومسکوکات کشف نمود که قسمت عمدهٔ آن مسکوکات وظروف گلی است درمیان مسکوکات مذکور که تعداد آنها به‌چندین صد میرسد مسکوکاتی هم است که تاحال نوعیت آنها معلوم نبود .طور یکه مشارالیه میگوید بدانمرهٔ این تحقیقات نظریات ما راجع به‌پهلو های زندگانی اجتماعی کوشانی‌ها وآداب ورسوم مذهبی این عصر روشن تر خواهد گردید.

حفریات گریشمن عجالتاً دریك مسئله معلومات ما راجع به‌شهر کاپیسی وسعت میدهد وآن نظریاتی است که بعداز تحقیقات عملی راجع به ساختمان حصار و بروج شهر بدست آمده است . طول دیوار حصار ۲۷۶ متر و عرض آن دربعضی قسمت‌ها ۱۱ متر میباشد این دیوار ضخیم درحالیکه مستقیم است بعداز هر فاصلهٔ تقریباً ده متر پیش برآمده گی‌هائی به عرض وطول چندین متر داشت به‌این ترتیب محافظین شهر از تیر کش‌هائی که در طول دیوار تعبیه شده بود تمام زوایای پای دیوار را دیده میتوانستند ودشمن در پای دیوار به‌هیچ نوعی خویش را از اصابت تیر محافظین شهر مخفی نمیتوانست درچهار کنج شهر نظر به تقاطع اضلاع حصار و پیش برآمده گی های هردوضلع آن حصار شهر شکلی بخود گرفته بود که‌ازروی خرابه ها وتراکم خاك به‌وجود برج هادرانجاها حکم میشد ولی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 810 of 1362

معلوم شد که شهر مذکور در چهار کنج خود بروج نداشت. بلندی حصار شهر کاپیسی را با قسمت هائیکه در مرور زمانه خورده و سائیده شده، در حدود ۷ ـ ۸ متر تخمین میکنند. این دیوارها قسمتی از سنگ است و بقیه از خشت های خام آباد شده بود.

قرار یکه از روی شکل اراضی خارج ضلع جنوبی شهر معلوم میشود احتمال دارد که شهر حصار دومی هم داشته و تحقیق عملی آینده این مطلب را تصریح خواهد کرد.

تا حال بصورت مجموعی تقریباً $\frac{1}{5}$ سطح محوطهٔ داخلی حصار شهر کاپیسی حفر یات شده و یقین است که با ادامه کار افق نظرما در اطراف پایتخت تابستانی کوشانی های بزرگ انبساط خواهد یافت.

معابد بودائی و موسسات مذهبی نظر به اثر وابستگی راهبین همه خارج حصار شهر وقوع داشت و منجمله معروفترین انها در دامنه های کوه بهلوان که نزدیک ترین گوشهٔ آن دو کیلو متر از حصار شهر فاصله دارد آباد شده بود معلوم نیست که این معابد در عصر کوشانی و مخصوصاً در زمان سلطنت کنیشکا بچه نام هائی شهرت داشت.

پوراشاپورا (پشاور): پایتخت زمستانی کنیشکا در منتهاالیه شرقی درهٔ کندهار اشهری بود که هیوان ـ تسنگ بنام (پورو شاپورا) یاد کرده و عبارت از شهر پشاور حالیه میباشد. اگر چه اینجا راعدهٔ از شاهان دیگر کوشانی هم بحیث پایتخت استعمال کرده اند ولی شکوه عمرانی آن مربوط به عصر کنیشکا است. «پورو شاپورا» مانند «کاپیسی» قسمت های جدا گانهٔ مخصوص رهایش سلطنتی و آبدات مذهبی داشته ولی تحقیقات تا حال درا ینجا فقط در خرابه های معابد واستوپه های آن بعمل آمده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 811 of 1362

زجملهٔ عمارات شاهی شخص کنیشکا که اهمیت پایتخت زمستانی او را تثبیت میکند تعمیر معبد مجلل وعالیشانی بود که استوپه آن بیش از ۱۵۰فت بلندی داشت وقوشه آنرا مجلل ترین معبد جهان خوانده است. دراثر حفریات دا کتر اسپونر Dr . D . B . Spooner درتاریخ۱۹۰۹ ازاینجاجعبهٔفلزی کشف شد که امروز در موزهٔ پشاور موجود است وتصویر شاهنشاه بزرگ کوشانی کنیشکا دران بصورت ایستاده برجسته نمایش یافته است .

میان دو پایتخت تابستانی وزمستانی کنیشکا که عبارت از شهر کاپیسی (بگرام) وپور شاپور را (پشاور) باشد معبری وجود داشت که آنرا «راه‌شاهی» میگفتند وقسمتی ازشاخه جنوبی راه معروف ابریشم را تشکیل میداد .

کنیشکا ودیانت‌بودائی : درجلد اول در قصهٔ دوم فصل پنجم تحت عناوین : « دیانت بودائی وآریانا » « دیانت بودائی » « محفل مذهبی‌واعزام مبلغین» (ازصفحه ٤٤٠ تا ٤٤٥) اصل‌فلسفه ائین بودائی‌وچگونگی‌انرا درهندوصورت وتاریخ انتشارانرا در عصر امپراطور موریا « آشوکا » درگندهار اوحوزه کابل و کاپیسا شرح دادیم . در فصل ششم جلد دوم که مربوط‌به‌دورهٔ«یونان و باختری » مینا شد تحت عنوان« انبساط افکاروفلسفه بودائی» (صفحه ۹۰) انتشار آئین بودائی را بصورت غیررسمی‌درنیمه دوم‌قرن سوم‌و اوائل قرن‌دوم ق‌م‌به ماورای‌جبال‌هندوکش‌درصفحات باختر نگاشته وگفتیم که پادشاهان مستقل یونان وباختری مذاهب وعقاید راحترام کرده ومانع نشرهیچگونه‌آئینی نمیشدند چنانچه متصل ببحث مذکور تحت عنوان « بقایای دیانت قدیم واربابانواع باختری» (صفحه ۹۲) وجود احترام وپرستش ارباب انواع آریانی ویونانی مثل اناهیتا ومیترا ، شیوا ، هرکول وزوس وغیره‌همه را شرح‌دادیم درزمان حکومت شاهان اسکائی وپهلوا این وضعیت دوام داشت وبودیزم‌درسیر انبساط خودپیش میرفت تااینکه کوشانی ها ظهور کردند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 812 of 1362

کوشانی‌ها چون ازخوددین‌وآئین‌مشخص نداشتند (۱) بعدازینکه‌در آریانا استقرار یافتند تحت نفوذ مدنی ومعنوی مملکت ماامده‌اهسته اهسته تمام ارباب انواعی را که درافغانستان معروف بود شناخته و احترام کردند واشکال انها را درمسکوکات خود بضرب رسانیدند منجمله به « بودا » و آئین اوهم کم کم معرفت حاصل کردند ودسته دسته به‌آئین مذکور گرائیدندچنانچه لوحه هائی از نقاط مختلف کـا پیسا مانند « پایتاوه » وشترك بگرام پیدا شده که داخل شدن کوشانی‌ها رابه دین بودائی ثابت میسازد

اگرچه‌دربودائی بودن شاهان کوشانی منجمله کنیشکا هنوز شبهه‌است وعجالتاً ثابت کرده نمیتوانیم کداین پادشاه بزرگ بودائی بود (۲) لیکن‌از تمام قرائن معلوم میشود که‌دین بودائی بایاشاهان کوشانی ترقی کرده و بر انبساط خود افزوده است چنانچه عروج این دین از نقطه نظر تبلیغ ـ ساختمان معابد باشکوه ، تراش هیکل های بزرگ بخوبی ثابت است. یك‌طرف بالشکر کشی‌های کوشانی ها مخصوصاً حملات فاتحانه کنیشکا دین بودائی تا کنار رود تارم درترکستان چین شیوع یافت وازطرف دیگردراثرپول وثروت سلطنتی باحشمت ترین ومجلل‌ترین‌معابدی که‌روزگار نظیر آن‌راندیده‌بود بمیان آمدچنانچه‌تعمیر اولین معبد وبنای‌تراش‌هیکل (۳۵) متری بوداسا کیاموني‌رادربامیان‌به (شاه‌قدیمی)

(۱) بعضی ها پرستش (شونا) یکنوع رب النوع اقتاب رابه ایشان نسبت میدهندو گویند که ایرانیان اسبای‌مرکزی‌باخود داورده‌بودند ودرافغانستان انتشاردادندچنانچه هیوان‌تسنگ چین عبور خودازافغانستان از او وپیروان آن ذکر میکند .

(۲) در کتاب (افسانه های اشوکا) صفحه ۴۷ J. przyluski مولف کتاب میگوید که کنیشکا راعالمی موسوم به (سودار سانا) Sudarsana بدین‌بودائی‌داخل نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 813 of 1362

که احتمال دارد کنیشکا باشد نسبت میدهند (۱) اگر درسکوکات به‌بینیم فقط در یك سکهٔ طلائی کنیشکا صورت بودا نمایش یافته ودر دیگر ها عموماً از باب انواع مجلسی باختری و یونانی معلوم میشود واین طوریکه پیشتر اشاره شد ثابت میکند که باوجود ترقی بودائی پرستش سائر ارباب انواع ازبین نرفته بودچنانچه دراثر ، همین عناصر مختلف آریائی ، هندی ، یونانی وضعیت طوری شد که قرار نظریه «ولستت سمیت» انگلیس درعصر کوشان طریقه تازه‌ئی درائین بودائی بمیان آمد که آن را « مهایانا » یا (رامبزرگ نجات) گویند . ناگفته نماند که در آئین قدیم «بودائی» بودا معلم واستادی تصور میشود که باتجارب حاصله خود کله بشری رابطرف راهی رهبری میکرد وغیراز اووجود پیغمبر وخدا درمعتقدات ایشان راه نداشت . چون در « اریانا » بعلاوهٔ بودا یك عده ارباب انواع مختلف دیگر هم معروف وطرف ستایش بود آهسته آهسته دراذهان مردم خصوص کوشانی‌ها که از که اساس ادیان هروجه خبر نداشتند «بودا» هم شکل یکنوع رب النوع بخود گرفت ودر آثار حجاری اورا بکثرت درمیان سائر ارباب انواع نمایش دادند واورا هم در قطار انها در اوردند . پیشتر گفتیم که در باب بودائی بودن کنیشکا شبهه است زیرا درسکوکات او فقط دریکجا «بودا» وباقی درتمام موارد سائر ارباب انواع نمایش یافته‌است. باوجود این اگر مسئله ازنقطه‌نظر افسانه‌ها نگاه شود چنین مینماید که کنیشکا داخل دین بوداشده‌باشد بدیهی است که افسانه هائیکه بودیزم

(۱) ناگفته نماند که درباب نسبت دادن تراش هیکل های بامیان به کنیشکا سند موثق تاریخی دردست نداریم ، زیرا قدیمترین منبعی که درین موردمعلومات میدهد یاد داشت زائر چینی (هیون تسنگ) است که قرار استماع تراش بت ها بلکه « آستو په » را که فعلاً خرابه های آن دربای بت کوچك درمیان کشت زارها موجود ست به (بت شاه قد بله) که متحمل کنیشکا باشد نسبت داده است وچون کنیشکا امیراطور مقتدر کوشانی آریانا درتحلیل معاید وبسط دیانت بودائی فوق العاده صرف ساعی نموده احتمال زیاد میرود که استوپه بامیان وتراش بت کوچك ۳۵ متری درعصر اوشروع شده باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 814 of 1362

راجع به کنیشکا ساخته تمام عین همان افسانه‌هائی است که درمورد « اشو ک » امپراطور بزرگ موریا نقل میشد . همان طور یکه میگفتند «اشو ک» بعد از جنگ ها وقتل وخون زیاد داخل دیانت بودائی شد عین ان را درمورد کنیشکا هم نقل میکنند ومیگویند که امپراطور قبل ازینکه داخل دین بودا شود بی دین ـ ظالم خون خوار ـ وجنگ دوست بود وبعد ازهنگامه ها وقتل وقتال و آدم کشی از اعمال خودسرانه خویش پشیمان شده داخل بود یزم گردید . موضوع افسانه ها هرچه باشد درمقابل شهادت صریح مسکوکات از جنبه صحت تاریخی عاری است ولی این هم باید ناگفته نماند که قضاوت دین کانیشکا از روی مسکوکات هم غلط است زیرا تقریبا تمام آنها تقلیدی است . درست است که نسبت به بودا سائر ارباب انواع محلی ویونانی بیشتر درمسکوکات کنیشکا بضرب رسیده ودر قشنگ ترین وقدیمترین سکه های او افتاب ومهتاب به نام های یونانی « هلیوس Hilios » سلین « Selene نمایش یافته اما این باعث شده نمیتواند که در معتقدات کنیشکا بودیزم اثری نکرده باشد . چون مسکوکاتی که در ان تصویر «سا کیامونی» ونام او به رسم الخط یونانی بضرب رسیده به سال های اخیر سلطنت کنیشکا نسبت میشود احتمال دارد که بعد از چند سال حکمفرمائی داخل دیانت بودائی شده باشد. چیز دیگری که برای بودائی بودن کنیشکا در سالهای اخیر عمر او دلیل می آرند تعمیر استوپه بزرگی است که درحوالی پشاور ساخته بود و حین حفریات ازان بابعضی اشیای یادگار بودا سکه کنیشکا راهم یافته اند .

موسیو سیلون «لوی» مستشرق فرانسوی در نوته هائی که راجع به «هندوسیت» نوشته ودر ۱۸۹۶ در «ژورنال اسیائی» پاریس شایع شده افسانه های را کشف وترجمه نموده که روابط کنیشکا را با عالمای بودائی معاصرش نشان میدهد . درمیان قصه هائی که درمجله فوق شایع شده دومی آن بخوبی کنیشکا را روی صحنه میگذارد. دراولی که بواسطه ذکر نام کنیشکا دلچسپ است چنین ذکر رفته: «پادشاهی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 815 of 1362

که چن. تان - کی-نی - تچا Tch - tan - ki - ni - tcha نام‌داشت میخواست رفته شهر «کی-نی-تچا Ki - ni - tcha» را معاینه کند.

دومی چنین می نویسد: «در قبیلهٔ «کین - شا Kin - cha» پادشاهی بود موسوم به‌چن- تان- کیا-نی -تچا Tch - en - Tan - kia - ni - tcha» مشارالیه برای گرفتن هندشرقی عازم شدوچون اتجارا اشغال واهالی را مطیع خودساخت اقبالش بمنتهای عروج رسید طوری که‌ازنیروجلال اوهمه‌میترسیدند وچون به‌مملکت خودمراجعت‌میکرد به‌مملکت همجوار استویه‌رامشاهده کرد که‌قرارگان استویه بوادثی بود «به‌این ترتیب اگر کینشکا» درمکوکت خود از باب انواع اربانی وهندی‌ویونانی‌را استعمال کرده باعلتش‌محض تقلیدبا سیاست است که‌نسبت‌به همهٔ مذاهب‌معموله امپراطوری نظر موافقت وی راتائیدمیکند . ازاحتمال بیرون‌نیست که‌در سال های اول سلطنت بودائی نبوده باشد ولی‌درسال‌های اخیر پیرو این دیانت بوده پروفیسر «پرزی لوسکی» حتی‌عالمی رانام می برد موسوم به «سودارسانا» که شخص امپراطوررا به‌آئین بودائی داخل‌ساخت. علاوه برین بزرگترین محفل «ذهبی نظیر محفلی که‌در عصر «آشوکا» دایر شده بود در زمان سلطنت ودر تحت حمایت‌او درپشاور یا کشمیر صورت گرفت وطوریکه بعدترشرح‌خواهیم‌داد این محفل انقلابی بس عمیق درطریقه های بودائی ایجاد کرد.

کنیشکای کبیردریکی ازداستان‌های قدیم کاپیسا: داستان ها همه‌وقت مخصوصاً در زمانه‌های باستان وباز خصوصی تردر میان پیروان آئین بودائی رول مهم بازی کرده وقسمت مهم تاریخ وادبیات آنرا فراگرفته است . این داستان‌ها باوجودیکه‌بیشتر ظاهر افسانه نما دارند خالی از پاره حقایق تاریخی هم نمیباشند.درداستان های بودائی‌دوامپراطور که هردو حقیقة مردان بزرگ بودند یعنی«اشوکا» امپراطور موریا و«کنیشکا» امپراطور کوشان رول مهم بازی کرده وتا جائی که معلوم شده قصص وداستان های زیاد شخصیت و کار

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 816 of 1362

نامه‌های بزرگ انهارا فرا گرفته ودر خاطره هاایشان رابزرگ‌ترساخته است یکی‌ازبن‌د استان‌ها را «هیوان تسنگ» زایرچین حین اقامت خوددر کاپیسی (بگرام) در سال ٦٣٢ مسیحی شنیده وروح داستان مذکور توجه امپراطور کبیر کوشان کنیشکارا درامور عمرانی وتوسعه معابد نشان میدهد واز خلال آن معلوم میشود که امپراطور مذکور بهرقیمتی که تمام میشدحتی درسخت ترین حصص کوهستانی باوجود نامساعدتی هواوطوفان‌های برف وباران بازهم معابد بزرگ تعمیرمیکرد. این داستان توجه مخصوص بادشاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکا رادر کثرت وتجلیل معابدبه‌بهترین‌لهجی‌شرح میدهد. چشم‌دیدزایرچینی موصوف ۵۰۰ سال‌بعد ثابت‌میسازد که باوجود جنگ‌هاوخراب کاری‌هائی که بعداز عصرزمامداری کنیشکاعمل آمدبازهم‌درهر نقطهٔ مملکت چقدرمعابد ومؤسسات مذهبی وجود داشت. چنانچه‌تنها درهمین خود کاپیسا که صحنه داستان ذیل میباشد پنج قرن بعداز سلطنت کنیشکا ازصد معبد وشش هزار راهبین صحبت‌مینماید. اصل داستان رازایرمذکورطوریکه از اهالی‌شهر کاپیسی شنیده‌دریا ورقی ذیل‌شرح میدهیم: (۱)

---

(۱) بالای کوه بلندی که به‌فاصله ۲۰۰ لی (واحدمسافه‌چینی است‌وطول آن‌معادل ۵۰۰ متر میباشد) بطرف شمال غرب بگرام افتاده (کوهی که به‌فاصله‌فوق‌الذکرموقعیتش بشمال‌غرب بگرام معین‌شده عبارت از قلعه‌سالنگ است) دریاچهٔ بزرگی است که درآن (ناگا) پادشاه باران آبی بودو باش وحکومت داشت (سالنگی‌هاواهالی محلی مجاور این درهٔ فعلاً هم دریاچه بزرگی رافرازسالنگ قرار میدهند) وبعضی‌از عناصر طبیعی مانندبادوباران وبرف ویخ‌درتصرف اوبود.

درین وقت دربگرام باحوالی مجاورآن یکنفر (ارهات Arhate) باعالم بزرگی کاملاً گند هارائی بود اقامت داشت مشارالیه در علوم مذهبی سرآمد تمام رو حانیون این منطقه شمرده می‌شد وبواسطهٔ علومقام‌علمی ومذهبی اوبود کهنا معاران آبی مریداو شده‌بود وتعارف بیشاروقت بوقت به اوتقدیم میکرد. چاشتابموقعی که‌نصف روزنزدیکمی‌شد عالم‌مذکوربافوای تصرفات روحی‌بالای بورپائی نشسته بپروازبلند می‌شدوبه‌قصر (ناگا) کنار دریاچه فرازسالنگ میرفت ونان چاشت رادرآنجا میخورد. «بقیه پاورقی‌در صفحه ۲٤۷»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 817 of 1362

محفل بزرگ مذهبی وتشکیل طریقه مهایانا : گفتیم که دیانت بودائی زمانیکه درافغانستان نشر میشد پرستش واحترام ارباب انواع قدیم آریائی وارباب انواع میتولوژی یونانی که بعداز فتوحات اسکندر درخاکهای شرق معروف شده بودمانند «اناهیتا» «میترا» «سوریا» «زوس» «هرکول» وبعضی از باب انواع هندی مانند

چون یکی از شاگردان عالم ازجندی رفتن جانشینهٔ استادخودرا ملاحظه نموده بودهمیشه بفکربود که آیا کجامیرود، کنجکاوی وهوس آخر مصمم ساخت که مخفیانه خودرا به بوریای استادخود اویزان کرده واین سررا کشف کند . بهمین فکر روزی هنگام صعودعالم نزدیک وی آمده وهنگا میکه بور یا از زمین کنده میشد ، از گوشهٔ آن محکم گرفته وبهوا بلندشد وطرفةالعین کنار دریاچهٔ سالنگ رسید (ناگا) حینیکه از پیر خود استقبال میکرد ، چشمش به شاگرداو افتاده اورا نیز برای صرف نان جاشت دعوت نمود .اماغذائی که برای آن دونفر آوردو فرق داشت یعنی یعالم (غذائی آسمانی) وبه شاگرد اوخورزا کهٔ معمولهٔ عادی انسانی داد.چون عالم ازخوردن غذای خود خلاص شده،لب باظهار تشکر وتوصیف مرید خودشاه ماران آبی بازنموده وبرطبق عادت خانگی به شاگرد خودامرداد که کاسهٔ اورابشوید.شاگرداو چون در میان کاسه آلو دگی غذای آسمانی را دید و اختلاف آن را باخورزا کهٔ خود مشاهده کرد براشفت وبراستادخود(ناگا) شاهماران آبی بقهرشدودرعالم غضب وهیجان اعمال صالحهٔ خودرا شفیع آورده دعانمود که (ناگا) تلف وخودش جای او را بگیرد .

هنوز از دعا والتجای طالب چیزی نگذشته بود که برای (ناگا) درد سر پیدا شد عالم بعد ازاینکه از خواندن اورادوشکرانه نعمت خلاص شد ازحرکت خود که چرا کاسه را برای شستن به شاگردخودداد نادم گردید (ناگا) هم به گناه خود معترف شد که جزایه طالب مذکور هم غذای آسمانی نداد ، اماشاگرد چون به معبد برگشت خاطر مجزون ودل پر غصهٔ شروع به خواندن اوراد مذهبی نموده وبدرجهٔ در عالم تاثیر واوراد غرق شد که همان شب جان داد ودرعالم تناسخ ارواح(۱) «ناگارا جا» یعنی شاهماران آبی شد آنگاه درحالیکه ازقهر وغضب پیچ میخورد داخل آبهای مواج دریاچه شده(ناگا) قدیمرا کشت وخودش جای اورا گرفت سپس برای انتقام خود ازعالم مذکور وخرابی معبد اوتمام تبعه خودماران آبی را جمع نموده طوفان بادو باران رابکمال شدت جاری کرد طوریکه درختها از ریشه کنده میشد وگرد وغبار رستاخیز فضای پایتخت کوشانی ومعابد، کاپیسی راتیره وتارساخت.

«بقیه پاورقی درصفحهٔ ۲٤۸»

---

(۱) بودائیان به تناسخ ارواح معتقدبودند میگفتند زندگانی موجودهٔ هرفرد مربوط اعمال صالحه وغیر صالحه گذشته اووزندگانی آتی اوبه اعمال موجوده اش ارتباط دارد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 818 of 1362

«شیوا» وغیره هر کدام به‌نحوی پیرو ومعابدی داشت. بودیزم وقتی که از خاك هند بر آمد ودر آن یا نائشر گردید در حقیقت از یك فضا به فضای دیگری وارد شد که افکار مذهبی در آنجا تنوع وآزادی داشت چنانچه درموضوع صنعت مذهبی در فصل آینده خواهیم دید که تا زمانیکه بودیزم در هند محدود بود پیروان دیانت

امپراطور وقت کنیشکای کبیر از خرابی ناگهانی هوا متعجب شده از علل بزرگ پایتخت علت آن را استفسار نمود عالم مذکور که قضیه را از اساس خبر داشت کیفیت را حقه نقل کرد کنیشکا برای یادبود وخاطر داری شاه متوفی ماران آبی تصمیم گرفت که در پای کوه پر برف (محل این معبد واستوپه یا احتمال دارد در پای کوهای رامسالنگ که در کدام حصه جبل السراج پایین‌تر بوده باشد) معبد واستوپه به ارتفاع ۱۰۰ قدم آباد کند لذا عمله و کارگر، معمار و مهندس را به قطهٔ مطلوب فرستاد تا شروع به کار نمایند شاه جدید ماران از این تصمیم کنیشکا یاد شاه متغیر شده برآشفت به یاد وباران حکم وزش وبارش داد که مانع کار شوند چون پادشاه به تعمیل نظریه خود پافشاری نشان داد و کار یکران به امور غیر ائی مداومت دارند شاه ماران بغیظ شده قوه معجزهٔ خود را مضاعف ساخت وبادو باران فوق العاده شدت نمود. از یك طرف کارگران کنیشکا آباد کرده میروند وازطرف دیگر عناصر طبیعی شاه ماران نمیگذارند که کار به سررسد. خلاصه شش مرتبه کنیشکا معبد و استوپه را آباد کرد و هرشش مرتبه باد وباران بحکم شاه ماران خرابش نمود.

دفعه هفتم کنیشکا که امپراطور مقتدری بود از ناکامی خود منفعل و در عین زمان بغضب شده حکم داد که در پاچهٔ شاه ماران را پر کنند وقصرش را خراب سازند لذا برای این مقصد با عساکر خود از کابیسی به‌پای کوه پر برف آمد (ناگا) از ورود قشون بیشمار امپراطور کیوشان ترسیده خودرا به‌پیر مرد برهمنی تغیر شکل داد وبر سر راه حاضر شده خودرا مقابل قبل سلطان عم نموده گفت ـ ای پادشاه جهان تودر اثر لیاقت هائی که در دوره های زندگانی سابقه نشان دادی پادشاه نوع پیشرفتی وهیچ آرزوی دردل نداری که بر آورده نشده باشد، نمیدانم جرایر خود تکلیف گرفته به‌مقابل پادشاه ماران آبی میروی (ناگاها) یعنی ماران آبی مغلوقات خراب هستند وا ین راهم بعرض میرسانم که در میان طبقات شیاطین شاه ایشان قوای زیاد دارد که مقابله به‌آن مشکل است زیر اتمام عناصر طبیعی به فرمان اواست. بالای ابرسوار میشود، بادرایه وزش می‌آرد - ازما وری فضای لاجوردی به قلهٔ های پر برف کوه ها تردد میکند. سیلاب های خروشان را به‌قعر دره ها جاری میسازد وهیچ قوهٔ انسانی به او غالب شده نمیتواند پس‌ای پادشاه بزرگ خواهشمندم از غیظ فرونشینی وازمقابلهٔ یك (ناگا) منصرف شوی زیرا اگر فتح کنی درنتیجهٔ فیروزی شهرت تو بلند نخواهد شد واگر مغلوب شوی از انفعال ودرد مغلوبیت رنج خواهی کشید. (بقیه پاورقی در صفحه ۲٤۹)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 819 of 1362

مذکور جرئت نمیکردند که بودارا بشکل وقیافه بشری نمایش دهند وشاهد این نظر به هم اوحه های استوپه ومعبد سانشی قریب بمبئی است که بودرا با علایم چترو اقتابگیر وعلایم نقش پاوغیره نشان میدهد بعد از اینکه آئین بودائی در آریانا نشر شد صنعت گران باختری وگندهاری که به اصول مدارس هیکل تراشی یونانی ورزیده شده بودند باراول

چون کنیشکا دریس کیشدن فشون خود تردید نشان داد شاه ماران آبی به دریا چهٔ خودبر گشت وازمیان امواج به زیر طبقات یخ فرورفت ساعتی نگذشته بود که درفضا تغیراتی پیدان آمده ابرهای سیاه هوارا تاریك ساخت ونه تنها شهر کاپیسی بلکه تمام حوزهٔ کاپیسا با حلقه حصار کوهستانی خودزیر گرد وغبارمعدوم شد وآوازشاه ماران مانند رعد زفرازسالنگ ضبین انداخته کوهارا بجنبش آورد ووزش بادپیروان درخت هارا از ریشه بر افگند. لشکر کنیشکادچارهرج ومرج شده اسپ ها وفیلهارا کبین خود در وحشت افتادند آنگاه خود کنیشکا پادشاه به خواندن اوراد مذهبی شروع نموده میگفت «(اعمال حسنه من درزندگانی سلف مرا پادشاه نوع بشرساخت وبه اقتدار خود قوای مدهشه راضعیف ساختم ودیوارا مسخر نمودم حالا مار آبی میخواهد برمن غلبه کند لذا دست بدامن اعمال حسنه خود میزنم والتجا دارم در این جابه من کمك کنند) چون به اینجارسید ازسرشانه های شاه شعله های آتش زبانه کشید (دربعضی سکه های کنیشکی زبانه های شعله آتش بالای شانه های شاه معلوم میشود) ودود از اطراف اوبلند شد شاه ماران از مشاهده این کیفیت متوحش شده فرار کرده بادآرام شد سردی برطرف گردید، باران قطع وابرهای سیاه پراگنده شدند، انگاه امیر طور حکم داد که هریکی پارچه سنگی برداشته به دریاچه به اندازند تاپرشود

شاه مار آبی دوباره خودرا به پیرمرد برهمنی تغیر شکل داده نزد امیرا طور حاضر شد واظهار نمود که من شاه ماران آبی هستم وحاضر شده ام طوق اطاعت شاه را در گردن نهم، امید دارم که ازجرمم گذشته مرا عفوه کنید، چون میدانم که پادشاه قلباً تمام موجودات را دوست دارد واز آنها حمایت میکند حتماً درباره من بیچاره هم توجه ومرحمت خواهند فرمود اگر پادشاه مرابکشد هردوی ما براه غلط افتاده خواهیم بود، پادشاه بواسطه قتل ومن بعدت افکار غضب آلودودرنتیجه هردوی ما درزندگانی آتی منفورخواهیم شد

پادشاه سخنان عذرآمیزاورا شنیده قرار گذاشت که اگردرآینده باز نافرمانی نموده عفو نخواهد شد شاه ماران جواباً عرض رسانید (تا گاه بواسطه اعمال بدی که داشت بشکل مار درآمده، چون طبیعت اوظالم وکینه جواست خود داری او ازایراوضرررسانی مشکل است واگر «بقیه پاورقی درصفحهٔ ۲۵۰»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 820 of 1362

بودارا بشکل انسانی جلوه دادند و برای شخص او وداستان های مربوطه اش هیکل ها وتصاویر رنگه وغیره ساختند ونظر محدود بودائیان هندی را وسعت بخشیدند.

همین قسم خاك آریانا در فلسفهٔ بودائی هم تاثیر زیاد کرده وعلت تاثیر هم فضای آزاد تر ورواج پرستش یکعده ارباب انواع مختلف وسیاست بیطرفانهٔ پادشاهان مستقل یونان وباختری و کوشانی بود که راجع بمسائل مذهبی پیروی می نمودند اگرچه آئین بودائی محصول خاك هند وزائیده سر زمین «مگده» است ولی بعد از انتشار در آریانا باندازه کسب ترقی نمود که «گندهارا» را «ارض موعود» بودائی و «مگدهٔ ثانی» خوانده اند دلیل اینکه کوشانی ها در آریانا بمذاهب مختلف مواجه شده اند مسکوکات شاهان این دودمان ومخصوصاً انواع گوناگون مسکوکات کنیشکا است که ارباب انواع مختلف آریانی یونانی وهندی روی آنها نقش شده. گذشته ازین این را هم میدانیم که «ویما کدفیزس» به آئین شیوائی تمایل زیاد داشت پس ازین چیزها واضح معلوم میشود که کوشانی ها در آریانا به مذاهب مختلف مواجه شده وبه هر کدام میلانی نشان داده اند باین اساس یکطرف راجع ببودائی بودن کنیشکا تردید موجود است واز جانب دیگر او را بزرگترین حامی ومشوق این دیانت می شمارند وما نند آشوکا برای او افسانه ها قایل شده اند. کنیشکا یا از نقطهٔ نظر سیاست اریانا با انواع مختلف

مجملاً حرکت نا مناسبی در آتی ازمن سرزند باشی از فراموشی ملاقات ما خواهد بود پس امید دارم که پادشاه اگر یك دفعه دیگر به ساختن معبد شروع میکند یك زنگ بزرگی هم بسازد وهر روز یکنفر را بفرستد تا سر کوه را ملاحظه کند. اگر در آنجا ابر های سیاه جمع شده بود فوراً زنگ را بنوازند تا از استماع آواز آن ملاقات شاه وعظمت افتد او بخاطرم تازه شود وافکار سیاه من بر طرف گردد) امیر اطور مهر وضات اورا بپذیرفت وبهمین ترتیب باطنین او ازمهیب زنگ که قدرت وجلال سلطان بگرام را دردوردست ترین درهٔ های کاپیسا منعکس می ساخت معبد و استو په خود را آباد کرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 821 of 1362

ا روی مسکو کا ت خودنقش کرده و یا اینکه سکه‌های مذکور یادگار زمانه هائی است که هنوز داخل آئین بودائی نشده بود بهرحال اززوزیکه پیر واین دیانت شدو بودارا روی سکهٔ خود نقش کرد دورهٔ جدید و بی‌سابقه‌ئی به‌روی آئین مذکور باز گردید. اهمیت این مسئله از نقطهٔ نظر سیاست و توسعهٔ دین بودائی در افاق دوردست آسیا ئی چیزی است که بجایش در اطراف آن صحبت خواهد شد عجالتا موضوع را از نقطهٔ نظر تحولی نگاه میکنیم که در نفس آئین مذکور پدید آمد. قرار یکه در حصهٔ دوم فصل پنجم جلد اول (صفحه ۴۴۳) نوشتیم سومین محفل بزرگ مذهبی بودائی درعصر اشوکا پادشاه موریا تشکیل شد و در آن علاوه بر ترتیب و تنظیم قوانین مذهبی و پارهٔ تصمیمات دیگر اعزام مبلغین به نقاط غیر بودائی هند وممالک بیگانه تصویب شده بود دین بودائی بعد از وفات «ساکیا مونی» تا ۵ ـ ۶ قرن منحصر به یک طریقه بود که از اهینایانا Hinayana یا «راه کوچک نجات» یا طریقه جنوب» میگفتند و قوانین آن در محفلی که ذکرشد درشهر «پتالی پوترا» درعصر اشوکا معین شده بود. بعد از یکه آئین مذکور در آریانا رواج یافت فضای وادیری که شرح دادیم عالمانی با افکار وسیع تر بمیان آورد و کم کم در اثر تجویز علمای گندهارا و کا پیسا زمزمه تعدیل و اصلاح اصولات قدیمه بلند شد تا نوبت بحکم فرمائی امپراطور مقتدری مانند کنیشکا رسید و در سایه حمایت او علمای بودائی آریانا برای عملی ساختن نظریات خود موقع مساعد یافتند به امر کنیشکا محفل بزرگی مرکب از پنصد نفر علمای متبحر در حوالی پایتخت زمستانی امپراطور در پشاور جمع شدند. رئیس این مجمع بزرگ «واز ومیترا Vasoumitra» عالمی بود از گندهارا که در فلسفه و علوم مذهبی در تمام امپراطوری کوشان نظیری نداشت و بعضی طریقه‌های مخصوص «مهایانی» او را هفتمین صدر علمای بودائی لقب داده‌اند.

«پارسوا Parcva» مشاور مذهبی دربار کنیشکا که همیشه با شخص سلطان در مقر سلطنتی او در کاپیسی، گندهارا و پشاور و کشمیر می‌زیست و به امپراطور

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 822 of 1362

مضامین مذهبی رادرس میداد واصلاً کنده‌اری بود هم درین محفل شامل بود حتی از روی بعضی اسناد معلوم میشود که سمت ریاست مجمع به او داده شده بود بزرگترین ادیب و نویسنده عصر کنیشک که درین محفل شامل بود «اسوا کوسا» نام داشت وقرار امر امپر اطور فیصله مجلس بقلم او جمع وتد وین شد.

در نتیجه جرو بحثی که درین محفل بزرگ بعمل آمد طریقه تازه بنام «مهایانا» Mahayana یا «راه بزرگ نجات» در مقابل طریقه راه کوچک بمیان آمد وچون محرك آن علمای آریانا مخصوصاً کنده ریها و کاپیسی ها بودند درمقابل طریقه جنوب اثرا طریقه شمال «مخواندند. طبعاً علمای طریقه جنوب پا «ارتودوکس های» بودائی برعلیه این اقدامات هنگامه بلند کرده وبر نظریات تازهٔ خطابطلان کشیدند ونام رئیس مجلس «وازو میترا» را از سلک علمای مذهبی محو کردند. ازین روزبه بعد دوره نظریات مختلف مذهبی به دوطریقه مخالف تغیر شکل یافت واهسته اهسته مغایرت آنها باندازه ئی شد که هر کدام دارای حلقه‌های مذهبی ومعابد علیحده گردید.

مهمترین مدرسه ئی که روح طریقه «مهایانا» را نمایندگی میکنند «سرواستی وادن» Sarvastivadin نام داشت درو جه تسمیهٔ این مدرسه «سرو» (همه) و «استی» (است) معنی دارد که مفهوم مرکب آن (همه است) میشود ومفهوم اصطلاحی آن این است که «همه چیز در ان موجود است» یعنی این مدرسه تعصب و تنگ نظری‌ها را کناره گذاشته وانچه در قوانین بودائی تحریر بود به وسیع ترین مفهوم آن قبول نموده است. پیروان این مکتب زبان دینی خود سانسکریت را اختیار نمودند وسائر مدارس به لهجه‌های پست تر که نزدیک به فهم عوام بود باقی ماندند.

علمای آریائی باتشکیل مکتب (سرواستی وادن) آئین محدود بودائی قدیم عصر موریاها را باداخل نمودن روحیات ونظریات وار باب انواع دیانت های قدیم کشور خود وسعت دادند. رب انواع افتاب ورو شنی (میترا) داخل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 823 of 1362

آئین بودائی شد ومذکوره «بودیسـ اتوا» یعنی بودای آینده که عبارت از «میتریا» باشد در انجا راه یافت

مسکو کات کنیشکا : قبل بر بن چگونگی مسکو کات شاهان خانوادهٔ اول کوشانی یعنی « کجولا کد فیزس » و « ویما کدفیزس » را از نقطه نظر جنسیت فلز وشکل و صورت و زبان ورسم الخط وغیره شرح دادیم مسکو کات کنیشکا پاره ممیزاتی دارد که اینجا ذکر مینمایم .

رو بهمرفته امپراطور بزرگ کوشانی کنیشکا مسکو کات زیاد و خیلی متنوع دارد که دلیل بر طول سلطنت وبه پهنائی قلمرو امپراطوری وسعت نظریات امپراطور مذکور میباشد. از نقطه نظر فلزا گرچه قسمت اعظم مسکو کات او در مفرغ ومس بضرب رسیده ولی ضرب طلا که بار اول در عهد کوشانی باسلطنت ویما کدفیزس آغاز شده بود در زمان سلطنت کنیشکا به تناسب بیشتر دوام نمود.

چیزیکه بیشتر مسکو کات کنیشکا سر سلسله دومین خانواده کوشانی را از مسکو کات خاندان اول متمایز ساخته ودر عهد جانشینان او هم این ممیزات دوام نموده است سه چیز عمده است (۱) رسم الخط ، (۲) زبان ، (۳) تصاویر ارباب انواع. در عهد سلطنت پادشاهان خاندان کدفیزس رسم الخط وزبان یونانی هردو در مسکو کات استعمال میشد البته قراریکه شرح دادیم در بعض حروف این رسم الخط تغیراتی پیش شده بود معذالک در روی مسکو کات استعمال میشد . واستعمال ان بازبان یونانی توام بود در مسکو کات خاندان کنیشکا زبان یونانی از رواج افتاده ولی رسم الخط آن هنوز هم باقی ماند یعنی عوض زبان یونانی لهجه آریانی که در آریانا در این عصر رواج داشت به رسم الخط یونانی تحریر شده است. البته اقتضای مرور زمان تغیراتی بیشتری در الفبای یونانی مذکور وارد نمود چنانچه ازهمین جهت بعضی از مدققین این رسم الخط را « یونانو کوشانی » خوانده اند بهرحال استعمال لهجه آریانی عوض زبان یونانی چیزی است طبیعی ، موضوعی که خوب فهمیده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 824 of 1362

نمیشود این است که رسم الخط خروشتی که مخصوص خود آریانا بود و در عصر سلطنت کدفیزس ها در چپه مسکو کان در مقابل رسم الخط یونانی استعمال میشد از رواج افتاد . یعنی عوض اینکه لهجه آریانی را به رسم الخط اریانی معموله آریانامی نوشتند اورا به رسم الخط یونانی بضرب میر سانیدند . عدم استعمال خروشتی هم تنها در مسکو کان است و در کتیبه ها عمومیت تام داشت چنانچه برجسته ترین مثالی که این نظریه را تائید میکند ظرفی است کلاز (خوات) ورلک پیدا شده و در بریتش موزیم میباشد و در مبحث رسم الخط خروشتی از آن حرف خواهیم زد.

موضوع دیگری که مسکو کان کنیشکا را از مسکو کان شاهان متقدم کوشانی امتیاز بخشیده کثرت و تنوع ارباب انواع است مشارالیه بدون امتیاز مذهب و دین تمام ارباب انواعی را که در این وقت در آریانا معروف بود چه اوستائی چه یونانی چه هندی همه را در مسکو کان خود اسم بر دو نقش کرده . ارباب انواع اوستائی مسکو کان او عبارت است از میرو (میترا یا افتاب) ماآو (مه یا مهتاب) ۰اثرو (اثار یا آتش) اروا سپو (اروت اسپه یا صاحب اسپان تندرو که اینجا اشاره به افتاب است) . از ارباب انواع یونانی : هیلیوس (افتاب) « سلنه » (مهتاب) وغیره ذکر شده . علاوه بر اینها بار اول « بوداسا کیامونی » موسس آئین بودائی بشکل کلاسیك خود و لباس راهبی در حالیکه کاسه گدا در دستش میباشد نمایش یافته و به رسم الخط یونانی « بودوسا کا ماناا بودو » یعنی (بودا ساکیامونی بودا) ذکر گردیده است به این ترتیب مطالعه مسکو کات کنیشکا وجانشینان او یکی از مباحث خیلی دلچسپ تاریخ عصر کوشانی است و ازان بصورت مجموعی معلومات گران بهائی بدست می آید. اینجا به ذکر رؤس مطالب اشاره شده و در صفحات مابعد این فصل انها را خوب تر تحلیل خواهیم کرد . مسکو کات کنیشکا وجانشینان او از افغانستان مخصوصاً از بگرام (کاپیسی قدیم پایتخت تابستانی کوشانی) به صدها پیدا شده و میشود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 825 of 1362

این مسکوکات بیشتر مسی یا مفرغ است . شکل آن مدور و کلفت میباشد عموماً دریك روی ان خودامپراطور وبجانب دیگر یکی ازاز باب انواعی که در قلمرو امپراطوری معروف بود نمایش یافته است . گفتیم که کنیشکا در مسکوکات خود یکی از لهجه های آریائی رابه رسم الخط یونانی استعمال کرده تعین این زبان که یکی از لهجه‌های اریائی هندو کش است تحقیق مزید میخواهد متن مضمونی که عموماً در مسکوکات اوبه‌این لهجه‌بضرب رسیده چنین است « شا اونانو شا او کنشکی کوشانو» دراینجا کلمه «شاه» که در زبان دری افغانستان تاحال معمول است واضح‌دیده میشود وجمله « شااونانو شا او»را« شاه شاهان یا شاهنشاه»ترجمه میتوان کرد .

جانشینان کنیشکا :— جانشینان کنیشکا یعنی سائر شاهان‌دودمان‌دوم کوشان عبارت ازیك سلسله پاد شاهانی اند که‌اسم شان به کلمه «ایشکا» تمام میشود ونسبت به‌خود کنیشکا معلومات مادر باره انها محدود تراست بهر جهت تاجائی که‌محققین در باره آنها اظهار نظریه نموده‌اند ولو دوسه سطر هم باشد اتحاد نموده ودر موردش ذکر میکنیم :— تاگفته نماند که تاحال بصورت یقین‌معلوم نیست که بعد ازفوت کنیشکا کی‌بسلطنت‌رسیده؟ روی هم‌رفته‌بعد ازاونام‌های چندین نفر که عبارت از « واسیشکا Vasishka »—«هویشکا Huvishka و کنیشکا دوم باشد یکجا ویکدم درنظر محققین جلوه نموده؛ بعضی‌رامسکوکات وبرخی را کتیبه ها اشکارساخته اما حقایق هنوز مستوراظهارنظر به‌دراطراف آنها مشکل است کهآیااین سه‌نفر یکجادرنقاط مختلف قلمرو امپراطور کنیشکابه سلطنت رسیده ویاعلیحده علیحده واگر جداجدا ویکی پشت دیگر سلطنت نموده باشند ایا کی اول و کدام دوم برتخت نشسته وترتیب بین انها چطوربوده است «وسنت سمیت» انگلیس (۱) چنین مینویسد که قرار مفهوم کتیبه ها درحالیکه

(۱) صفحه ۲۸۶ کتاب Early Histori of India تالیف « وسنت سمیت »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 826 of 1362

« واسیشکا» درحوالی سال ۲٤م وهوویشکا درسال های بین ۳۳و۶۰در «ماتورا» حکمفرمائی مکیردند شهزاده دیگری موسم به«کنیشکا» کهمیتوان اورا کنیشکای دوم خواند در سال ٤۱ در(آر Ara) پنجاب حکومت می نمود. بهترین راه حل این موضوع قرارعقیدهمورخ انگلیس این است که (واسیشکا) و (هوویشکا) پسران کنیشکا بودند و درحالیکه پدر آنها درما ورای کوها (یعنی افغانستان) مصروف پیکار بود درهند علیا نایب الحکو مگی می نمودند. چون از«واسیشکا» هیچ سکه بدست نیامدو کسی سکه اورا تاحال نمیشناسد «ونسنت سمیت» ازین نتیجه گرفته اظهارنظریه میکند که این شهزاده قبل ازپدر خود کنیشکامرده وبعد از کنیشکا تمام امپرا طوری کوشان به پسر دیگرش «هوویشکا» رسیدهاست .مستر کمودرصفحه«۸۱» کتاب« کتیبه های خروشتی» اززبان پروفیسر لیودرLuders می نویسد:«پروفیسر لیودر» به این عقیده است که بعداز وفات کنیشکای کبیر امپراطوری او به دوحصه تقسیم شده. کنیشکای دوم پسر واسیشکا درشمال و«هوویشکا» درهند سلطنت می نمودمعذالك چندی بعد مناطق شمال هم بدست هوویشکا اداره میشدزیرا درسال ۵۱ به عنوان امپراطوردر کتیبه وردك (۱) یادشده است .مستر« کمو»می نویسد که این نظریه اگرچه تنهانظریه رضائیت بخش است بازهم کمی اصلاحات میخواهد. درین شبهۀ نیست که «واسیشکا» جانشین کنیشکای کبیر بود آخرین سند که از کنیشکا بدست آمده سال (۲۳) است وواسیشکاحتی درسال های مابعد همین تاریخ دارای عنوان امپراطوری بوده. مشارالیه بحتملاً پسر کنیشکابودهز یرا پسرخود واسیشکاهم کنیشکانام داشت اگرچه مشارالیه سکه بنام خود بضرب نرسا نیده معذالك بجای پدر خود کنیشکای کبیر جلوس نموده است آخرین تاریخی که ازهوویشکا بدست آمده سال۲۸ است واحتمال دارد که درحوالی همین زمان وفات نموده باشد ومن گمان میکنم که بجای او کنیشکای دوم پسرش به عنوان امپراطورجلوس نموده باشد.»

(۱) کتیبه مذکوررا از مقام خوات، ورد الشمس انگلیس کشف نموده.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 827 of 1362

همین طور «واله دوپوسن» فرانسوی هم به همین عقیده‌است و ترتیبی را که مستر کنودر تعین جانشینان کنیشکای کبیر گرفته عیناً مراعات میکند یعنی درحالیکه «واسیشکا» و «هوو یشکا» را جانشینان کنیشکای کبیر میداند در میان آن هر دو وجود وسلطنت کنیشکای دوم را هم قبول دارمیشود. چون قراریکه بالا گفتیم تمام این چیزها نظریه است و مراعات ترتیب در هر مورد خصوص وقایع تاریخی بهتر است ما هم آن را مراعات میکنیم.

واسیشکا Vasishka :- «واسیشکا» ازپسران کنیشکای کبیر است که زمانی در (ماتورا) نایب السلطنه بود و بعد از فوت پدر جانشین او گردیده‌است. اسم این پادشاه در کتیبه قریب ماتورا که تاریخ آن سال ۲۴ است و در دو کتیبه دیگر که به سال‌های ۲۶..۲۹ سنه خورده‌ذکر رفته‌سکه او تاحال بدست نیامده و سراسر مجهول است. نام او در کتیبه (ارا Ara) قریب سواحل اندوس که بحکم پسرش نقر شده باجزئی تحریفی واجاشکا Vajhashka هم یاد شده‌است.

کنیشکای دوم: این شاه پسر واجاشکا Vajhashka یا واجشپا «Vajashpa یعنی شاه فوق الذکر «واسیشکا» است که اسم او را بامختصر تحریفی به دو صورت فوق هم می‌نوشتند به این ترتیب اگر گرفته شود کنیشکای دوم نواسه امپراطور بزرگ کنیشکا بود چنانچه اکثر مدققین اروپائی به این نظریه مایل اند و قرار نظریه بعضی ها کتیبه‌ائی که در کتیبه (آرا Ara) پنجاب ذکر شده عبارت از همین کنیشکای دوم میباشد. چنانچه مو سیو «کنو» مستشرق معروف نورو یژی در این باب مینویسد (۱) :- « نوشته خروشتی کتیبهٔ که در (ارا Ara) قریب اندوس پیدا شده بوجود کنیشکا دوم شهادت میدهد پادشاه مذکور درین کتیبه خود را «مهاراجا راجاتی راجا دواپترا کیزارا واجشکا پوترا کانیشکا» خوانده و چنین معلوم میشود که علاوه برعنوان سلطنتی آریائی یعنی (شاهنشاه) که جدش کنیشکا کبیر هم اتخاذ

(۱) صفحه (۷۰) کتاب کتیبه‌های خروشتی جلد دوم حصهٔ اول تالیف موسیو «کنو»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 828 of 1362

نموده بود برای معرفی مقام خود به همسایه گان القاب سلطنتی کشورهای مجاور را هم گرفته بود زیرا (مهاراجا) عنوان مذهبی هند (دوا پوترا) پسر آسمان لقب خاقان های چین و (کیزارا) یعنی قیصر لقب امپراطوران رومن بود (راجاتی راجا) یعنی شاهان شاهان ترجمه همان لقب اصلی آریائی است که کنیشکای کبیر بصورت (شاو نانوشاو) یعنی شاهنشاه آغاز نموده بود دلیلی که برای اثبات وجود دو کنیشکا می آرند قراراتی است: پروفیسر لیودر Luders می نویسد که «واسیشکای» عنوان امپراطوری مهاراجا (دوا پوترا) را حتی درزمانی داشت که قرار نظریه بانرجی Banerji کنیشکای بزرگ هنوز حکمفرمائی داشت وامپراطور کنیشکائی که در کتیبه (آرا) ذکر شده ازان جهت نام پدرخود را به نام خود علاوه نموده است تا به کنیشکای کبیر فرق و تمیز شود ازطرف دیگر چون (س) در کلمه «واسیشکا» ظاهر و شدید تلفظ میشود آن را بشکل واجشکا Vajheshka هم نوشته اند و به این طریق گفته میتوانیم که پدر کنیشکائی که در کتیبه (آرا) ذکر شده «واسیشکا» جانشین کنیشکای کبیر بوده است،

هووشکا :- «هووشکا» که در اثر تغیرات رسم الخطی «هوشکا» و «هووشکا» هم یاد شده درمیان شاهان سلاله دوم کوشان بعد از امپراطور کنیشکا نسبت به دیگران معروف تر است. مو سیو «کنو» اورا در اوائل ژنرال بزرگی تصور میکند که از طرف کنیشکا برای فتح کشمیر تعین شده بود و مشارالیه اورا بطور احتمال برادر «واسیشکا» دانسته می نویسد که بعد از رسیدن برادر خود بمقام امپراطوری بابعد از وفات او او ل درحوالی (سال ۳۳) در ولایات شرقی حکمران یا نائب السلطنه تعین شده بود بهر حال مشارالیه بیش از سال ۴۰ بمقام امپراطوری (راجاتی راجا) نرسیده و هنوز فقط عنوان (مهاراجا دوا پوترا یعنی شاه پسر آسمان) داشت مستر کنو به این عقیده است که تا سال ۴۰ «هووشکا» خودرا کاملا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 829 of 1362

علیحده ومستقل نساخته وبعداز این تاریخ شروع به ضرب سکه نموده. پیشتر متذکر شدیم که «هوویشکا» درقسمت های هندی و کنیشکای دوم درقسمت های «اریانا» بسلطنت رسیده بودنداما چندی بعدیاواضح تر بگوییم بعداز سال ۴۰ سلطنت اواریانا وقسمتی ازخاك هند هردورادربر میگرفت چنانچه درسال ۵۱ باعنوان امپراطور در کتیبهٔ وردك (۱) یادشده واین خودبهترین دلیلی است که حکمفرمائی وآمریت «هوویشکا» رادرافغانستان شرقی آنوقت وهند ثابت میکند. در نتیجه حفریات پارسال ازبگرام سکوکات هوویشکا بکثرت یافت شده است «وانست سمیت» (۲) قلمرو نفوذ اورا از کابل تا کشمیر و «ماتورا» انبساط میدهد.

«هویشکا» مانند جدخود کنیشکا درانبساط دیانت بودائی و تعمیر عمارات مذهبی شوق مفرطی داشت ودر «ماتورا» معبد باشکوئی بنام خود آباد نموده بود اما باوجود این هم احترام وپرستش سائر ارباب انواع درعصر اوهم آزاد بود چنانچه درسکه های او «هراکلس» ـ «سراپایس» Sirap s ـ سکاندا Skand و بزاك Visakha فارو Pharro (رب انواع آتش) وبسیارارباب انواع دیگر نمایش یافته اند واین مثال هابخوبی ازانه میکنند که باوجود انبساط وشیوع خود، دین بودائی درعصر کوشانی هانتنهامذهب «آریانا» نبود بلکه پهلوی آن ارباب انواع هندی باختری ـ یونانی همه پرستش میشد. منتها بود یزم بامعابد بزرگ وکثرت علمای خودنسبت به دیگران با عظمت وجلال. لوم بیشتر وشاهان کوشانی هم نظر به اهمیت آن بیش ازبیش در کثرت عمارات وتفویه روح مذهبی آن میکوشیدند.

«واسودوا» Vasudeva (۲۲۰ ـ ۱۸۲) :ـ بعداز «هوویشکا» شاهی موسوم به «واسودوا» درحوالی ۱۸۲ مسیحی به سلطنت رسید. اسم این شاه باقرائنی

(۱) ورد کت غرب کابل

(۲) صفحه ۲۷۸ کتاب (تاریخ قدیم هند) Eerly history ofIndia تالیف «وانست سمیت»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 830 of 1362

تصویر (۴۳) مقابل صفحه (۲۶۰)



«واسودوا» آخرین کوشانشاه بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 831 of 1362

تصویر (۳٤) مقابل صفحه (۲٦۱)





بالا : اعانه دهنده گان کوشانی در اطراف «بودیس اتوا» میتریا . این لوحه از پاپناوه قریب
سرای خواجه پیدا شده وداخل شدن کوشانی ها را بهدین بودائی نشان میدهد
پایان : مجسمهٔ یکنفر کوشانی که از بگرام کشف شده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 832 of 1362

که به کلمه « وشنو Vishnu » دارد هند ی‌است. در کتیبه ها ی « ما تورا » که به سال ٦٧ الی ٩٨ سنه خورده هم‌نامی ازاوبرده شده .در مسکو کات اسمش برسم الخط یونانی « بازودس Bazodes» تحریر میباشد واشکالی که در آنها دیده میشود عموماً « نـا نـا Nana » «ا نا ئیتـ Anaitas » «ربةالنوع فراوانی »و « شیو ا » رانمایش میدهد. بالاتر گفتیم که نام « واسودوا Vasudeva » هندی ا ست درحقیقت صورت اصلی اسم این شاه « واسوشکا Vasushka » بوده و در هو ای هندی شکل نوی بخود گر فته است. « واسودوا » روی هم رفته تقر یباً ۲۵ سال سلطنت نمو ده . در عصر زمامد ار ی او قسمت ها ی آر یا نا اهسته اهسته از امپراطوری کوشانی مجزاشده وبیشتر نفوذ « واسود وا » در مناطق هند ی حس می شد چنانچه چندین دلایل مثل وجود کتیبه‌های اودر «ماتورا» هندی شدن نام او از « واسوشکا »به واسودوا »، نمایش یافتن «شیوا»و «نانا» در مسکو کا ت او این نظر یه را تقویت میکنند.

سیاست داخلی وخارجی کوشانی‌های‌بزرگ : کوشان شاهان بزرگ عموماً در سیاست داخلی‌و خارجی تقریباً یك اساس معین‌راتعقیب‌میکـردند که‌خطوط برجسته‌ارا اینجا شرح میدهیم.

خاندان اول کوشان یعنی کدفیزس‌ها وقتی در آریانا به سلطنت رسید ند کـه مفهوم حکومت مقتدر مر کزی‌از بین رفته با ز ماندگـان دولت یونا نو با ختری‌و پهلواها واسکائی هااز جنوب و روئسای تا هیا در شمال هند و کش به صفت امراو ملوك آمریت داشتند . کد فیزس اول کوشانی دامنه ملوك الطوا یفی را اول از شمال وبعد از جنوب هندو کش چیده ودو لت و احد و متمر کزی تشکیل داد که به‌استثنای قسمتی‌از علاقه های منتهاالیه جنوبی ، حدود آریانا رادر بر میگرفت .

متانت اساس این دولت ازین معلوم میشود که تا نزدیك سه قرن ضعف در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 833 of 1362

پیکر آن تولیدنشد . علت دوام و عظمت دولت کوشانی به سیاست داخلی وخارجی پادشاهان آن منوط بود همچنان که در بدو تاسیس سلطنت «کوی شوانگ» امرای محلی وملوك را ازبین برند تازمان سقوط عظمت خود در تقویهٔ بنیان دولت مرکزی کوشیدند ومجال ندادند که مملکت بدست امرا وروئسا منقسم شود .

پادشاهان کوشانی عرف وعادات ومخصوصاً عقاید اهالی مملکت راخیلی احترام میکردند زردشتی، بودائی، برهمنی پیروان اناهیتا و میتر و یشنو همه در عقیده واثین خود ازاد بودند و کوشان شاهان خودشان هم بهازادی بیکی ازمذاهب وادیان مذکور تمایل نشان میدادند. کنیشکا به تنهائی تقریباً همه ارباب انواع معروف مملکت رادر سکه های خودنمایش داده است. زمانی که اثین بودائی نسبت به سائر ادیان وقت کسب ترقی کرد کنیشکا به دست یاری عمای متبحر دربار وعصر خویش دائره تعبیرات انرا طبق روحیات اهالی امپرا طوری خود وسعت بخشید وآئین مذکور یکی از وسایل تسخیر روحی باشندگان کشور های مجاورشد . پادشاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکا باجمع اوری علماو روحانیون وشعراونویسندگان وهنرورزان وانتخا بهنا وربن مذهبی وادبی قوه بزرگی رادر پیرامون پایتخت ودربارخویش تمرکز داده نامو خاطرات خویش را بزرگی بخشیدو هاین طریق روحیات مردم را نسبت بهخویش و دودمان خویش خیلی مساعد ساخت وبا داستان ها وافسانه ها وارسال مبلغین شهرت نامواو ازعظمت سلطنت خویش رادر نقاط دوردست اسیا پهن نمود .

درزمینه سیاست خارجی اولین منظور کوشاشاهان این بود که حیثیت خود ومملکت وامپراطواری خویش رابهر قیمتی که تمام شود درانظار بیگانگان بلند معرفی کنند وانگاه ازوضعیت ممتاز خویش درزمینه های اقتصادی وتجارتی وسیاسی وحربی استفاده نمایند. مهترین رقیب کوشانی های بزرگی درشرق دودمان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 834 of 1362

هان‌های چین و در غرب قیاصره روم بود. در میان این دو دولت شرقی و غربی دو دولت کوشانی و پارت‌های غربی افتاده بود که اولی یعنی کوشانی های بزرگ در مرحلهٔ ترقی و تعالی و پارت‌های غربی در مرحلهٔ سقوط و انحطاط خود بودند. کوشانی های بزرگ در شروع تاسیس سلطنت خود در راه احراز بزرگی و کسب عظمت با چین و شهزادگان تابع آن به جنگ آغاز کردند و بعد از یک شکست کارشان به فتح و فیروزی و موفقیت منجر شد و معناً و مادتاً به بزرگی رسیدند ولی پارت های غربی در مقابل حریف زور آور خود قیاصره روم رو زبروز سقوط کردند و دست نگر امپراطوران روم شدند. تا اینکه در شرق و غرب سه دولت مقتدر هان‌های چین، کوشان شاهان آریانا و قیاصرهٔ روم باقی ماند.

کوشان شاهان برای معرفی خویش و جلال سلطنت خویش و استفاده از منافع عبور و ترانزیت اموال بین دو کشور شرقی و غربی بیشتر به امید داشتن یک متحد مقتدر مرکزی بر علیه پارت‌ها) مخصوصاً رومن ها میخوا ستند با اتحاد دولت کوشانی پارت های غربی را از هر دو طرف تهدید کنند) مایل به استقرار علایق سیاسی و تبادله نمایندگان با یکدیگر بودند و چون امپراطوری کوشانی در وسط و سر راه عبور و مرور اموال هندی و چینی افتاده بود و بدون موافقت آنها مرام فوق الذکر به آسانی عملی نمیشد بناء علیه خاندان‌های چین و امپراطوران روم هر کدام بنوبه خود با استقرار و تحکیم مناسبات با کوشان شاهان بزرگ مایل بودند. موضوع تجارت و خرید و فروش مال التجاره موضوعی است که دوستی و مراوده با کوشانی‌ها را برای شرق و غرب قیمتدار ساخته بود. چینی ها برای فروش مال التجاره خود و مخصوصاً ابریشم به بازارهای بی زائس «روم شرقی» و بنادر سواحل شرقی بحر الروم احتیاج داشتند. همین طور رومن های خوش گذران و عیاش و ثروتمند به مال التجاره شرقی و ادویه هندی و پارچه های چینی نیازمند بودند به این ترتیب مقتضیات نظامی و اقتصادی و تجارتی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 835 of 1362

خاندان‌هان های چین وقیا صره‌روم راوادارساخته‌بود که‌به کوشانی‌های بزرگ نزدیک ودوست شوند . این دوستی برای کوشان شاهان از یانا ازهر رهگذر مفید بود شهرت وجلال ومقام‌انهارادرین گوشه اسیاتامین‌میکرد.سیاست موازنه‌را میان شرق وغرب تااندازهٔ در اختیار انها میگذاشت .پارت های غربی رادر مجاورت‌آنها خورد میکرد موادا ولیه ومال التجازه امپراطوری انها به چهار سمت افق به‌اسانی فرستاده‌میشد .پارا«بزرگ‌ابریشم وشاخه جنوبی آن شهر های آریانامخصوصا «بلخ» بزرگترین تجارگاه‌بین‌المللی‌وقت‌شده و ازثروت‌اموال مفاد سرشاری بدست ایشان وتجار انهامی آمد

پس‌مفادمتقابله چنین متقاضی‌بود که‌روابط‌سیاسی‌بااعزام‌ایلچی‌ونمایندگان میان دولت کوشانی آریانا وروم‌هاوچینی‌ها برقرار شود رومن‌ها در زمان سلطنت « تراژان Trajan» در حوالی ۱۱۶مسیحی‌موقتاً به خاک های بین‌النهرین‌دست یافته‌وتا کنارسواحل دجله رسیده‌بودندوبیش‌از ۶۰۰ میل از سرحدات غرب قلمرو امپراطوری کوشانی فاصله نداشتندبه این‌ترتیب فاصله میان خاک‌های دوامپراطوری آنقدر زیادنبود. ازین جهت نویسندگان وحتی شعرای‌رومن‌مثل«ویرژیل»«پروپرس»و«اورلیوس‌ویکتور» Aurelius Vicctor از کوشان شاهان‌وتعلقات شان باقیاصره روم صحبت کرده اند. این اشارات در بعض‌مواقع‌بسیار صریح ودربرخی‌هم کمی‌مبهم‌است‌ولی روی همرفته برای روشن ساختن‌تعلقات« کوشانوورومن»خیلی‌مفیدومهم‌است‌ظهور سلطنت کوشانی دراواسط نیمه اول قرن اول ق‌م تقریباً معاصر زمان «زول‌سزار» و«اگوست» قیاصره روم میباشد . روابط سیاسی میان کوشان شاهان آریانا و قیاصره روم‌با خاندان کدفیزس ها آغاز ودرعصر کنیشکا منبسط گردیدبیشتر متذکرشدیم که‌از روی معلومات شعرای رومن در استقرار روابط کوشانورومن وتبادله‌نمایندگان‌میان ایشان هیچ‌شبهه‌ئی نیست‌ولی‌اشکال‌اسمای کوشان‌شاهان قدری موضوع‌را مشکل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 836 of 1362

ساخته که‌آیا کدام پادشاه کوشانی وقیصرروم به دربار یکدیگر نماینده داشتند درین‌شبهه‌ئی‌نیست که کدفیزس‌دوم کوشانی اولین کوشان شاهی است که‌نماینده به‌روم فرستاده .بعض ماخذ میگوید که این‌نماینده پادشاه کوشانی نزد تراجان رفته بودچنانچه‌قبل‌بر ین حین ذکرواقعات‌مربوط‌به کدفیزس‌دوم(صفحه۲۰۵همین جلد) ما هم‌این مطلب را اشاره نمودیم‌اگرسنه جلوس وسلطنت کوشان شاهان بصورت یقین معین می‌بود بامقایسه آن باسال‌وتاریخ سلطنت قیاصره این مطلب تااند ازه‌ئی تصریح میشدولی متاسفانه این هم عجالتاً ممکن نیست بهر حال با مراعات‌ملاحظات‌فوق گفته‌میتوانیم که کدفیزس دوم کوشانی سفیرنزد«اگوست» فرستاده و امپراطورروم‌درمقام سامس Samos ازاولین‌نمایندهٔ کوشانی استقبال‌نمود احتمال‌زیادمیرود که کد فیزس دوم‌روابطی‌با «مارك انتوان»یا«اگوست»هم‌داشته زیرا پروپرس شاعر رومن در ضمن وقایع‌سال ۲۱ ق م از اعزام نمایندگی به نزدشاه کوشانی حرف میزند ولی خوب معلوم نمیشود که نماینده از طرف مارك انتوان است یا از طرف اگوست چون قرار نظریات حاضرهٔ این وقت به عصر سلطنت کد فیزس دوم موافقت میکند احتمال دارد که نمایندهٔ رومن به دربار او آمده باشد (۱) شبههٔ نیست که کنیشکاامپراطور بزرگ کوشان روابط سیاسی سلطنت خویش را بارومن‌ها محکم ترساخت ونمایندگان سیاسی یا چند نفر از قیاصرهٔ روم مبادله نمود . ازمیان قیاصره روم« تراجان » کسی است که نظریات موجودهٔ اورا با کنیشکا معاصر ساخته‌است .(۲) میگویند که کنیشکا نمایندهٔ نزد تراژان فرستاد که بسال ۹۹ مسیحی به ایطالیا واصل شدوبه روما بحضور امپراطور بار یافت .

(۱) آقای سعید نفیسی درصفحه ۱۵۹ احوال واشعار رودکی جلداول کنیشکا را کسی میداند که بامارك انتوان تعلقات‌سیاسی قایم کرده بود

(۲) تراژان از ۹۸ تا ۱۱۷ مسیحی سلطنت کرده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 837 of 1362

شبهه ئی نیست که چینی‌ها کوشانی‌ها را بنام «وچی» ازهمه اول‌تر وخوب‌تر میشناختند وحتی‌پیش ازتشکیل سلطنت هم با رسال ایلچی ها با روسای ایشان مراوده‌داشتند (صفحهٔ۱۷۸و۲۰۲این جلد ملاحظ شود). ظهور سلطنت و کسب قدرت کوشانی‌ها در اریانا هراسی برای خان‌های چین تولید نموده وبعد از۷۳ مسیحی دلچسپی آنها بهمالک غربی وحتی ارزوی آنها به فتح علاقه های مختلف سنکیانگ باز سال‌قشون معلوم گردید ولی خاندان کدفیزس کوشانی به‌مقابله برخاست. به‌این طریق روابط کوشان‌شاهان وخان‌های چینی اگرچه به‌تصادم وجنگ شروع شد، دراول کامیابی نصیب آنها گردیدولی باعظمت وموفقیت‌های کنیشکا ومغلوب‌شدن شهزاده چینی سنکیانگ وآمدن برعمل‌های چینی رنگ دیگر بخود گرفت و موقعیت دولت کوشانی به‌مراتب درنظر خان‌های چین بزرگ شد وباتحکیم‌مناسبات دو منطقه سیاسی راه انتشار آئین بودائی بخاک‌های شرق یامیر بازشد وروابط منقابله تهذیبی میان آریانا وچین مفتوح گردید. موضوع مبادله نمایندگان میان کوشان شاهان وخان‌های چینی عجالتاً روشن نیست ولی احتمال قوی میرود که وقت بوقت ایلچی ها باتحفه‌وهدایا میان دربارهای سلطنتی مملکتین مبادله میشد

اوضاع عمومی درعصرخاندان کنیشکا: ترتیبی که انتخاذشده بعدازذکر اسما وخصوصیات سلطنتی کدفیزس اول‌ودوم یعنی شاهان‌خاندان اول کوشان‌عمومیات عصر کدفیزس‌هارا هم‌شرح‌داده بهمین‌رویه بعدازذکرنام ووقایع خصوصی کنیشکا وجانشینان او که خاندان‌دوم کوشانی‌های بزرگ‌را تشکیل‌میدهند به‌ذکرعمومیات اوضاع‌عصرسلطنت خاندان کنیشکا مبادرت می‌ورزیم.

دورهٔ حکمفرمائی درهمین‌خاندان کوشان که با کنیشکا درحوالی ۱۲۰ مسیحی آغاز وباواسو دوا مقارن ۲۱۰ مسیحی بپایان‌میرسد تقریباً یک‌ونیم‌قرن (۱۴۰ سال)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 838 of 1362

را در برمیگیرد طوریکه دیده شد دورهٔ خاندان کدفیزس دورهٔ بود که بعد از انحطاط تدریجی دولت یونانو باختری و خورد شدن ساحهٔ قلمرو دولت مرکزی و ظهور ملوك الطوایفی آغاز به تشکیل دولت نیرومند مرکزی نمود. آغاز درا کثر امور از مشخصات عصر کدفیزس ها محسوب میشد ودورهٔ خاندان کنیشکارا باید دورهٔ ترقی وتکامل وشباب عصر کوشانی های بزرگ محسوب داشت وتفصیل این ممیزات قرار آتی است :

* * *

خاندان اول کوشان صرف مساعی زیاد نمود که در داخل کشور ملوك الطوایفی ها برطرف شده ودولتی درچوکات آریانا بنیان آید این مقصد برآورده شدو حتی بنای پارهٔ فتوحاتی راهم در خارج گزاشتند ومخصوصاً ویما کدفیزس اگر در منازعه باچین شکست خورد در هند از اندوس خیلی پیشتر گذشت . معذالك فتوحات واقعی کوشانی ها بیشتر ثمرهٔ عصر خاندان کنیشکا و بیشتر حاصل عزم خود او است. زیرا آنچه ویما کدفیزس در هند نموده بود دوام نکرد و کنیشکا مجدداً علاقه های مفتوحهٔ هندی را فتح نمود و تا « پتالی پوترا » پتنه (مرکز قدیم امپراطوری موریا) پیشرفت. درعلاقه های ماورای شرقی با امپریو سنکیانگ کدویما کدفیزس شکست خورده بود کنیشکا به فتوحات درخشانی نایل شد وبابر عملهائی که از شهزادگان این علاقه گرفت اوازهٔ این فتح ناقرن های متوالی دردره های هندوکش افسانه گردید کنیشکا درهند تاحوزهٔ گنگاودرسنکیانگ تاحوزهٔ نارم نفوذ خودرا بسط داد ودامنهٔ امپراطوری خودرا تا کوه های تبت رسانید پوره معلوم نیست که جانشینان او این امپراطوری وسیع را تاچه وقت محافظه کردند.

* * *

از نقطهٔ نظر آئین دورهٔ سلطنت خاندان کنیشکا برعصر خاندان کدفیزس فرق

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 839 of 1362

زیادداردوخط برجستهٔ انهم مربوطبه دیانت بودائی است که در داخل فلسفه آن بامجلس کبیر پشاور طریقه مهایانا «راه بزرگ نجات» انقلابی در طرز تعبیر متون مذهبی وارد کرد و در خارج آئین مذکور با فتوحات کنیشکا و اعزام مبلغین به پیمانه بسیار وسیع در سنکیانگ و چین انبساط یافت. در بن شبهه نیست که در عصر کنیشکا و جانشینان او هنوز آئین زرتشتی در نصف غربی افغانستان رواج داشت و میتراو انا هیتا هم قسمی که روی مسکوکات او دیده میشود تبیروان و معابدی داشتند ولی دیانت بودائی از نقطه نظر فلسفه و توسعهٔ نفوذ و انتشار متاخل انقلابی شد که بیشتر نظیر انرا ندیده بود و این ممیزه برجستهٔ عصر زمامداری دومین خاندان کوشانی های بزرگ است. همان طور که آشوکا ئی بمیان آمد و محتل بزرگ مذهبی دایر کرد و آئین بودائی را با ارسال مبلغین از سرحدات هند به آریانا کشانید. کنیشکائی در کار بود تا با فتوحات خویش راههائی در ماورای شرقی پامیر بطرف حوزهٔ تارم باز کند. بازمحتل بزرگی مذهبی دایر غایه و بر طبق مقتضیات جدید افق دیانت مذکور را وسعت دهد و با تشویق از مبلغینی متوجه اسیای مرکزی شوند.

* * *

صنایع مستظرفه معماری، هیکل تراشی، نقاشی، موسیقی در دورهٔ سلطنت شاهان دومین خانواده، کوشان به مراتب بلندی نایل شد. پیشتر در «صفحه ۲۱۹ همین جلد» نگاشتیم که صنعت زیبای «یونانو باختری» در عصر کدفیزس ها وارد دورهٔ انحطاط شد. چنانچه موضوع را به این جمله شرح دادیم که «دورهٔ سلطنت خاندان کدفیزس تقریباً در عصر تنزل مد سه یونان و باختری و شروع ترقی مدرسهٔ یونانو بودائی واقع شده است» حقیقتاً عصری که به سلطنت دومین خاندان کوشانی های بزرگ مصادف است عصر ترقی صنعت یونانو بودائی یا گریکو بودیک میباشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 840 of 1362

عظمت وجلال امپراطوری کوشانی کنیشکا اقتضا میکرد که معابد باشکوهی مانند معبد بشاور تو پ در ۴ چهار یکار وهیکل بزرگی مانند مجسمهٔ ۳۵ متری بامیان بمیان آید .

موضوع افسانه‌های بودائی نه تنها درسنگ کنده وحفر شد بلکه در دیوارهای معابد نقش گردید ومهر سیقی برای تسکین آلام درخدمت بمرام مذهبی بکار افتاد .

مجموع این همه فعالیت‌ها زمینه را برای ترقی صنایع نفسه در عصر زمامداری دو سین خاندان کوشانی خیلی آماده ومساعد ساخت عصر سلطنت خاندان کنیشکا از نقطهٔ نظر ترقی ادبیات با عصر کد فیزس ها فرق دارد . زیرا توجه کنیشکا بامور مذهبی وتشکیل محفل بزرگ مذهبی واصلاح وتعدیل قوانین بودائی سبب شد که علما ودانشمندان از اقطار امپراطوری اووار حارج قلمر وآن به پایتخت مملکت جمع شوند محفل بزرگ مذهبی که درعصر کنیشکا در پایتخت زمستانی او پرشاور یا کشمیر دایر شد . برای تحریر قوانین طریقهٔ مهایانا (راه بزرگ نجات) بان سانسکریت را ترجیح دادند ازچیزهای عجیبی کهمیان خاندان اول ودوم کوشان قابل ملاحظه است این است که رسم الخط خروشتی که شاهان یونان وباختری وحتی خاندان اول کوشان کدفیزس ها بارسم الخط یونانی در مسکوکات خود استعمال میکردند درمسکوکات کنیشکا وجانشینان او ازبین رفته وتنها رسم لخط یونانی باجزئی تغیراتی استعمال شده است . البته خروشتی در کتیبه‌ها واوانیح درتمام دورهٔ کوشانی های بزرگ رواج داشت زبان سنسکریت مخصوص خود کوشانی ها که لهجه‌ئی ازخانوادهٔ معروف به ایرانی میباشد بارسم الخط یونانی درسکه‌های دومین خاندان کوشان استعمال میشد این هم موضوعی است که ایشان رااز خاندان کد فیزس تمیز میدهد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 841 of 1362

تعلقات سیاسی وروابط تجارتی دومین خانوادهٔ کوشانی های بزرگ مانند عصر خاندان اول بهشرق وغرب با دولت چین ودولت رم دوام داشت وحتی به تناسب زیادووسیع تر گردید این نظریه را نگارشات شعرای رومن مثل «ویرژیل» و«پیر وبرس» تائید میکند ومعلوم میشود که «هار کانتوان» واگوست وتراجان نمایندگانی به آریانا نزد کدفیزس دوم و کنیشکا فرستاده بودند.

همین قسم نوشته های «اورلیوس ویکتر» و«مراس» برمی آید که دولت باختریان نمایندگانی دردربار اگوست داشتند (۱)

دراثر استقرار وروابط سیاسی ، روابط تجارتی میان امپراطوری کوشانی آریانا وامپراطوری رومن خیلی توسعه یافت ومعاهدات تجارتی به امضا رسید در نتیجه راه بزرگ تجارتی موسوم به «راه ابریشم» بازشد ومراودات وتعلقات سیاسی وتجارتی وتهذیبی آریانا با کشور های مجاور ودور دست نسبت به زمان خاندان کدفیزس درعصر دودمان کنیشکا بمراتب توسعه یافت.

دوام خاطرات کشور گشائی های کنیشکا درهند : بیشتر در صفحات ۲۵۰و ۲۴۵ کنیشکا را بحیث پهلوان یکی ازداستان های کاپیسا معرفی کردیم داستان مذکور عزم راسخ سلطان کوشانی وارادهٔ شاهانه اش را در عمران ابدات بزرگ ومجلل مخصوصاً تعمیر استوپه در گوشهٔ شمال غربی کاپیسا وا نمود کرد. این استوپه که موسیو فوشه آنرا بنام «استوپهٔ کنیشکا» یاد کرده است هنوز در «توپ دره» درقسمت غربی چاریکار فعلی موجود وبزرگترین وزیبا ترین استوپهٔ موجودهٔ افغانستان میباشد چنانچه نظر باهمیت موضوع ازان تحت عنوان «استوپهٔ کنیشکا» در فصل آتی شرحی خواهیم نوشت حالا میخواهیم ازخلال داستان

(۱) احوال واثار رودلی مجلهٔ اول صفحهٔ ۱۵۹ ـ ۱۶۰ تالیف آقای سعید نفیسی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 842 of 1362

دیگر که کامیابی های فاتحانهٔ کنیشکا ودوام خاطرات آزاد هندترسیم میکند چندسطری بنگاریم وتاثیر عمیق شخصیت و کار نامه های جنگی این پادشاه بزرگ راازروی آن قیاس نمائیم .

پیش ازینکه وارد موضوع داستان شویم درباب اصلیت وصورت رسیدن آن به‌عصر وزمان ماچند سطری مینگاریم :

شبهه نیست که اصل داستان یکی ازقصه‌های هندی‌است که‌حتماً دراثرآوازهٔ فتوحات کنیشکا بمیان آمده ومدت‌ها درمحیط هند دهن بدهن نقل‌شده تااینکه به‌گوش یکی اززائرین چینی موسوم‌به «هیوانتسو» Hiuan tso رسیده وآنرابه دیارچین برده ودرفصل پانزده کتاب (یو ـ یانگ ـ تسا تسو) که‌قرار عقیدهٔ چین شناس فرانسوی «موسیو پلیو» در ۸۶۰ مسیحی تالیف شده داخل گردیده است . هوبر Ed.Huber قصهٔ‌مطلوب‌راازکتاب مذکوراستخراج کرده‌وموسیو «سیلون‌لوی» آنرا درشمارهٔ ماهای ژانویه ومارس ۱۹۳۶ مجله اسیاتیک (ژورنال ازیاتیک) گرفته است ماهم ازین جاروح مطلب را اقتباس میکنیم عین همین داستان را ۱۷۰ سال بعد البیرونی حکیم ومورخ وریاضی دان بزرگ دربارغزنه هم حین‌مسافرت ومطالعات علمی وادبی وتاریخی خویش درهندشنیده ودر کتاب تاریخ الهند خود نقل کرده است وباجزئی تحریفی که زادهٔ مرور زمانه است درمجمل التواریخ هم آمده است خلاصه روح داستان مذکور به‌اساس متون چینی عاری ازتحقیقات اضافی مدققین قرارآتی است :

درزمانه های باستان درگندهارا پادشاهی بود دلاور ودانا موسوم به (کیانی سو کیا) یعنی کنیشکا . این پادشاه برعلیه همه کشورها لشکر کشید و کسی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 843 of 1362

تاب مقا بلهٔ اورا نیاورد باری حین لشکر کشی ها بهخاك هند ، دو تکه پارچه فوق العاده نفیسی بحضور شاه آوردند . پادشاه یک پارچه را برای خود تکه کرد وپارچهٔ دیگر را به ملکه داد . ملکه از آن بیرهنی ساخت وتزد شاه آمد . پادشاه چون نیك دید درست بالای سینهٔ ملکه نقش پنجهٔ دستی بهزعفران ملاحظه نمود پادشاه ازین مشاهده متاثر شده وبه ملکه خطاب کرد : این پیراهنی که پوشیده ئی بااین نقش دست چه معنی دارد ؟ ملکه درجواب گفت : این همان پارچه ایست که پادشاه بمن داده است کنیشکا به غیظ شده وبه فهر امرداد تاخزانه دار شاهی را احضار کنند وعندا ورود از او در این مورد توضیحات خواست . خزانه دار جواب بعرض رسانیده وگفت : "نقش پنجه دست همیشه دراین پارچه بوده وغلام تقصیری ندارد" پادشاه به احضار تاجری که آنرا آورده بود امرداد اوراحاضر کردند وچنین به نقل آغاز کرد :

"درهند جنوبی پادشاهی سلطنت دارد موسوم به (ساته واهنه) . این پادشاه درزمانه های ماضی در اثر نیاز واستدعا صاحب نفوذ خارقه نمائی شده بود هرسال پارچه های نفیسی را که ازدرك مالیات رعایا جمع میشد پیش خودمیخواست وبعدازینکه هزارها هزارانرا روی یکدیگر میگذاشتند پنجهٔ دست خودرا دررنگ زعفران تر میکرد وبالای سطح پارچه ها میگذاشت ونقش دست او تمام پارچه های مذکور را فرا میگرفت . سپس تجار پارچه های مذکوررا بهر جامیفروختند اگر مردی ازآن لباس میساخت نقش پنجه دست درپشت اوواقع میشود واگرزنی پیراهن میساخت نقش دست روی سینه هایش می آمد ."

کنیشکا پادشاه به درباریان خود امرداد تاازان پارچه لباس بسازند وبپوشند . ساختند وپوشیدند نقش دست طوریکه تاجر گفته بوددر پشت انها پدیدارشد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 844 of 1362

کنیشکا پادشاه از مشاهدهٔ این کیفیت عجیب به غیظ و غضب شده، شمشیر خویش را آنگاه داد و گفت: «خواب و خوراک بر من حرام است تا با شمشیر خویش دست و پای این پادشاه را قطع نکنم.» سپس قاصدی بطرف هندجنوبی فرستاد تا تصمیم وی را به شاه آن ناحیه اعلام دارد وقتیکه قاصد بدانجا رسید پادشاه (سانه واهنه) وزرای خود را جمع کرده و قضیه را با ایشان درمیان نهاد، اخر به دسیسهٔ متوصل شده جوابی ساختند و به قاصد گفتند:

«بلی درست است که پادشاه ما «سانه واهنه» نام دارد ولی او اصلا وجود خارجی ندارد ما فیکل او را روی تخت نشانده ایم و قوهٔ اجرائیهٔ بدست ما رزرا میباشد.»

چون قاصد جواب پیغام را بدین منوال به کنیشکا رسانید، سلطان گفت هارا کوشان کنیشک به سران لشکری امر داد تا سوار نظام و فیلان جنگی را آماده سازند و همه آماده باشند تا به محض شاه بطرف هندجنوبی به کشور «سانه واهنه» یورش برند تصمیم قاطع پادشاه بزرگ، خبر جنبش و حرکت سپاه گران در اقطار دور دست هند بسرعت صاعقه منتشر شد وچون رعد غلغله افگند ترس مردم ارکان دولت و پادشاه را فرا گرفت و به ایماء شاه و تصمیم وزرا اهالی کشور متخاصم پادشاه خود را درمغارهٔ کوهی پنهان کردند و برای اثبات دسیسه و دروغ خود مجسمهٔ از طلا ریخته، بر تخت نشانیدند و به مقابل منهاجم کوشانی برامدند اما اراده جنگی نداشتند بلکه میخواستند از راه الحاح وزاری ومکر وحیله ودسیسه پیش آیند کنیشکا پادشاه با سپاه خویش داخل خاک انها شد و به مرکز شاهی انها وارد شد و سراست به قصر سلطنتی داخل گردید چون به تزویر دشمنان پی برده بود از اعمال صالحه گذشته خویش استعانت خواست.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 845 of 1362

بازوها وپاهای مجسمهٔ طلائی را بریدودرعین زمان بازوها وپاهای (سانه واهنه) پادشاه که درمغاره مخفی بود قطع گردیدوازبدنش جداشد دشمنان به کیفر دسیسه کاری های خود رسیدند وشاهنشاه گندهاری مظفر به کشور خویش برگشت .

این داستان که متن آنرا ادبیات چین حفظ کرده از بسیار وقعات مفصل تاریخی معتبرتر است وچون داستانی است باستانی وروح توده همان توده ئی که شاهد واقعات بودند آنرابمیان آورده ، عصارهٔ وقعات، انعکاس خاطرات ، ماحاصل معتقدات یك دورهٔمهم تعلقات تاریخی افغانستان وهنددرآن حل ومزج است . بهاین جهت روح هندی ، همان روحی که به حفظ خاطرات پارینه درلفافهٔ داستان وافسانه سخت مستعد است آنرا بامرور زمان طولانی فراموش نکرده وبعد از ۱۷۰ سال که سیاح ومؤرخ ودانشمند دیگر به تعقیب (هیوان تسو) چینی بنام ابوریحان بیرونی وارد هندشد باز آنرا تأئید وضبط کرد . چون میان روزگار کنیشکا پادشاه کوشانی و « سانه واهنه » شاه دکن و هند جنوبی که اصل واقعه درآن وقت رخ داده وایام بیرونی تقریباً ۹۰۰ سال فرق است طبیعی در مرور این دورهٔ طولانی بعضی نام های شخص ومحل درداستان مذکور فرق کرده است اگرچه ابوریحان بیرونی تنها درقسمت هند جنوبی « سانه واهنه » و« هند جنوبی » قنوج وراجای قنوج شنیده ودر قسمت دیگر اسم « کنیك » یعنی کنیشکا کماقی اصل باقی مانده است ازروی تطور حوادث تاریخی میشد نام محمود غزنوی را بشنود زیرا معاصر زمان او عوض کنیشکای کوشانی محمود زابلی غزنوی بقصد دیار هند لشکر کشی داشت ، بهر حال چون مورخ ودانشمند بصیر دربار غزنه هزار سال قبل داستان باستانی فتوحات کنیشکا را بامختصر تغیری شنیده آنرا هم اینجا ذکرمیکنیم تا فهمیده شود که نام و آوازهٔ جهان گیری کنیشکا بکدام پایه در اعماق روح هند ریشه دوانیده بود .

البیرونی می نویسد : « راجای قنوج پارچهٔ در نهایت زیبائی برای کنیشکا فرستاده ، د کنیشکا بهخیاط خویش امر کرد که ازان لباسی برای او درست

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 846 of 1362

کند . خیاط به‌دوختن لباس مذکور جرئت نکرد زیرا برش پارچه را هر طوری میگرفت نقش پای میان شانه‌ها می آمد . کنیشکا تحفه را حقارت تعبیر کرده وبقصد کوشمالی را جای قنوج لشکر کشید وزیر را جای قنوج برای دفع خطر خویش را به‌تهلکه افکنده ودرسددحیلهٔ بر آمدو براجا گفت‌من‌بینی‌و گوش‌خویش‌را بریده‌و بحیث‌طاغی‌از‌دربار‌تو‌میگریزم‌و‌استقبال‌منها جم‌میروم واو وعساکرش‌را در بی‌راهی‌های‌بیابان‌نابدیدمیسازم . چون کنیشکا وقشونش پدیدارشد وزیرخودرا به رکاب کنیشکا افکنده حال خویش راعرض کرد وبه قصد رهنمائی قشون از راه کوتاه بطرف قنوج به حرکت آمد . اما عوض اینکه کنیشکا و قشونش را درست رهبری کند ایشان رابه بیابان بیکران وارد ساخت وتصور نمود که باین خدعهٔ‌حربی کار ایشان را خواهد ساخت ولی کنیشکا نیزهٔ خویش را دررنگ فرو برد وفوراً ازان جاچشمهٔ آب صافی پدیدار شد . وزیر را عفو کرد ولی به‌او حالی نمود که کار بادارش را جای قنوج ساخته شده است. حین مراجعت به قنوج وزیر مذکور مطلع شد که همان روز یکه کنیشکا نیزهٔ خود را در ریگ فرو برد دست‌وپای راجای قنوج از بدنش جدا گردیده بود .

قراریکه ملاحظه میشود روح این دوداستان حماسی که پهلوان‌آن کنیشکای کبیر کوشانی است یك چیز میباشدواز قشون کشی این‌پادشاه بیرومند بطرف هند حکایت میکند . این‌دو داستان طوریکه بالا اشاره شد هردودرهند شنیده شده راوی اولی « هیوان تسو » چینی وراوی دومی‌ابوریحان بیرونی حکیم و مورخ معروف در بارغزنه است . مرور زمان میان‌عصر راوی اولی و دومی در طی ۱۷۰ سال جزئی اختلاف درآن وارد کرده ولی روح اساسی داستان ازبین نرفته است هردو داستان کنیشکا را پادشاه مقتدر ونیرومندی رسم کرده که با سواره نظام ونیزه‌داران خویش بعزم دیارهند بر آمده وآخر به فتح دور ترین نقاط آن کشور پهناور موفق گردیده است ریشهٔ عمیق داستان در خاطرات تودهٔ هندی نشان میدهد که‌فتوحات پادشاه کوشانی درعمق روحیات مردم‌هند تأثیر افگنده وبحیث یکی از واقعات فوق‌العاده مهم دریاد کارها ثبت گردیده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 847 of 1362

جامعه و تهذیب

تا حال درهر دورهٔ بزرگ تاریخ آریانا حتی المقدور کوشش نموده ایم که علاوه برروی کار آمدن سلاله های سلطنتی وشرح حال وواقعات پادشاهان وجنگ ها وپیش آمد های دیگر نظری بهحیات جامعه و کیف زندگانی مردم افگنده وانگذاشته ایم که سیر تطور حیات فردو جامعه که مهمترین قسمت تاریخ است در تاریکی بماند. حتی باروبه ئی که تا حال تعقیب شده در فصول بزرگ وممیزه تاریخ آریانا مانند فصول ویدی واوستائی ویونانو باختری درین قسمت ها تحت عناوین حیات اجتماعی (جلد اول صفحه ۱۱۰) زندگانی اجتماعی (جلد اول صفحه ۳۱۹) وحیات اجتماعی وتهذیبی (جلد دوم صفحه ۸٤) مفصل تر صحبت شده است.

عصر کوشانی های بزرگ که تقریباً سه قرن اول عهد مسیحی را دربر میگیرد دورهٔ دیگری ازهمان دوره های بزرگ تاریخ افغانستان قدیم است مطالعهٔ حیات اجتماعی وتهذیبی مردم درطی آن تااندازه ئی که فعلاً امکان پذیر است خیلی مهم میباشد. چون این دورهٔ بزرگ بمناسبت سیر تطور حیات اجتماعی در تاریخ قدیم افغانستان تقریباً حد وسطی میباشد که از یکطرف باد کار های عصر ویدی واوستائی ویونانو باختری به تناسب زمان درآن کم وبیش رسیده واز جانب دیگر خاطرات آن به دوره های مابعد تأثیر زیاد نموده لذا در خور توجه مزید وذارای اهمیت بیشتری است. امپریا طوری کوشانی که در دورهٔ عروج خود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 848 of 1362

تمام آریانا وقسمتی از کشور های مجاور رافرا گرفته بود یکی از امپراطور های بزرگ بود که بین چین و متصرفات آسیائی امپراطوری روم امنیت بادوامی را درین گوشهٔ آسیا برقرار کرده ودر سایهٔ امنیت ور فاه ووسعت نظر پادشاهان وسیاست ارتقاء خواهانهٔ ایشان درزمینه های مختلف حیات فکری، صنعتی، تجارتی، ادبی، دینی، عمرانی، تحولاتی رخ داد که بعض آن پیشتر سابقه نداشت وروی همرفته اکثر آن کم وبیش در دوره های مابعد تأثیر افگنده است. اینك تحت عناوین کوچك یکه یکه وارد این قسمت‌ها میشویم:

آئین: در دورهٔ کوشانی یکطرف هنوز بقایای دیانت های قدیم آریائی از قبیل پرستش اناهیتا، (ربته النوع فراوانی و آمودریا) میتر یا (مهر) آتش پرستی از بین نرفته بود و از طرف دیگر دیانت بودائی کسب عمومیت میکرد. علاوه براینها طوریکه درفصل ششم همین جلد (صفحه ۸۶ـ ۸۷) نگاشتیم چون ارباب انواع میتولوژی یونانی هم با یونانی هائی که در آریانا مستقر شدند معروف و کم بیش پیروانی پیدا کرده بود بشهادت مسکوکات کوشانی هنوز خاطرهٔ اکثر آنها از بین نرفته بود زیرا قراریکه دیدیم کنیشکا تصاویر و نام های اینهارا در مسکوکات خود بضرب میرسانید. تااندازهٔ که از مسکوکات و قرائن واشارات مختلفه معلوم میشود پادشاهان کوشانی همه یکسان بطرف یکی از ادیان معمولهٔ آریانا توجه مخصوصی نداشتند. آزادی آئین و عقیدهٔ ممیزهٔ عمومی دورهٔ انها است. بناء علیه همه مذاهب و ادیانی که در اقطار امپراطوری وسیع آنها معمول بود رشد طبیعی خودرا طی میکرد، پادشاهان کوشانی باوجود حفظ موازنهٔ هر کدام بیك دینی تمایل مزید نشان میدادند. کجولا کدفیزس باوجودیکه بصفت «دراماتی تاسا» یعنی (دین‌دار) یادشده واضح نمیتوان گفت که پیرو چه دیانتی بوده ویما کدفیزس جانشین اودومین پادشاه کوشانی یا پیرو آئین شیوائی یا مشوق آن بود. کنیشکای کبیر مؤسس دومین دودمان سلطنتی کوشان در سال

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 849 of 1362

های اول سلطنت باحفظ رویهٔ عجیب همه ادیان معموله آریانا را احترام میکرد تااینکه به تدریج بطرف آئین بودائی راغب شده رفت و اخر جدی ترین پیرو و بزرگترین حامی این دیانت گردید و باقتوحات و پیروزی وغلبه او آئین سا کیا مونی به کامیابی های بزرگی نایل گردید. بقیهٔ کوشانی های بزرگ احفاد کنیشکا پابند دین بودائی بودند.

اگرچه در عصر کوشانی مذاهب و ادیان مختلف در دو طرفهٔ هندو کش وجود داشت، مقابلهٔ بیشتر میان آئین زردشتی وبودائی بعمل آمدودر نتیجه نصف شرقی خطهٔ بلخ - قندهار رادین بودائی فراگرفتو آئین زردشتی رادر نیمهٔ غربی خطهٔ مذکور محدود ساخت. بعبارت دیگر دین بودائی درعصر کوشان مخصوصاً از عصر کنیشکا به بعد برسائر مذاهب وادیان فایق آمد. طریقهٔ مهایانا و ه بزرگ نجات بانظر وسیع تشکیل شدو بافتوحات کنیشکا وصرف مساعی مبلغین آریائی وهندی آئین بودائی بهماورای شرق پامیر بهدیار چین انتشار یافت.

درجنوب هندوکش مخصوصاً ازعلاقه کاپیسا از مقام پایتاوه (حوالی سرای خواجه) واز معبدمشترك بگرام صحنه هائی پیداشده که داخل شدن کوشانی هارا بدین بودائی نشان میدهد. شناختن کوشانی های مذکور چه مرد وچه زن کار آسانی است وبیشتر ازروی لباس تشخیص میشوند نجبای کوشانی شوق زیاد داشتند که بادادن پول واعانه خویش و خانوادهٔ خویش رادر صحنه های مذهبی قریب بهبودیساتوها نمایش دهند.

روحانیون: جامعه علماوروحانیون مخصوصاً روحانیون بودائی درعصر کوشانی ترقی زیادحاصل کرده بود، روحانیون چه ازنقطهٔ نظر اقتدار وچه ازپهلوی علم وتبحر به مراتب بلندی نایل شده بودند. علمای بودائی آریانا نسبت به همکاران هندی خویش بانظر وسیع تر به فلسفه ادیان نگاه میکردند، اجتماع ۵۰۰ نفر علمای

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 850 of 1362

بودائی در گندهارا ومناظرهٔ آنها در امور مذهبی انقلابی درسیر تطور بودیزم تولید کرد. دردورهٔ کوشانی در نیمهٔ شرقی آریانا هزار ها معابد بودائی آباد شده بود. درین معابد به تناسب گنجایش آن عالما وروحانیون زیست دا شتند ومشغول تالیف وترجمهٔ کتب علمی وادبی بو دند. اگر چه امری است طبیعی که علمای متبحر درتمام نقاط آریانا از صفحات شمال گرفته تاجنوب هندو کش ودرتمام اقطار امپراطوری کوشانی بکثرت وجود داشت و لی مرکزیت «گندهارا» درقلب امپراطوری ومرکزیت آن من حیث علوم مذهبی و صنعتی سبب شده بود که اکثر علمای بزرگ عصر کوشانی از بن درهٔ شاداب سربلند کنند. و ازو میترا Vasumitra که بعضی او را هفتمین صدر علمای بودائی میخوانند از اهل گندهارا بود این شخص درعلمیت وتبحر کمتر درامپراطوری کوشان نظیر داشت به بعض روایات او درمحفل پنجصد نفری بزرگی که از عصر آشوکا به بعد ما نند آن تشکیل نشده بود سمت ریاست داشت. هکذا «پارسوا» Parçva مشاور مذهبی دربار کنیشکا که تقریباً مصاحب امپراطور بود اصلاً گندهاری نژاد بود. ازروی بعض اسناد دیگر چنین استنباط میشود که این عالم بزرگ در محفل فوق الذکر ریاست کرده است

دو نفر از علمای دیگری که محتملاً گندهاری بودند ودر عصر کوشان شهرت بسزا داشتند «ماتانگا» Mantanga و «گوبهارانا» Gobharana نام داشت. «سنگ-هوئی» Seng-Houei پسر یکی از تاجر های گندهارا و «دهارماکاله» Dharma Kala یکنفر عالم دیگر آریانی بواسطهٔ تراجم کتب متعددمشهور اند. گونا وارمن Gunavarman که اصلاً از احفاد شاهان کاپیسا بود در گندهارا اقامت داشت درجملهٔ سرآمد علمای جنوب هندو کش محسوب میشود.[۱]

(۱) درقرن ٤ مسیحی یعنی در اخیر دورهٔ کوشانی دو برادر در میان علمای گندهاری شهرت پیدا کردند یکی ایشان «اسانگا» ودیگری «واسو باندهو» نام داشت. در اوایل عمر این هر دو برادر ان هردو طریقهٔ «هنایانا» یعنی «کوچک نجات» بودند و بعد به تدریج اول «اسانگا» وچندی بعد تر «واسو باندهو» داخل طریقهٔ شمال یا «مهایانا» یعنی «بزرگ نجات» شدند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 851 of 1362

ازین قبیل علما وروحانیون بزرگ در معابد متعدد نگارها را (تنگرهار لمپاک (لغمان) کابل، کپیسا (حوزهٔ کهستان و کوهدامن) بامیکان (بامیان) ودر شمال هندوکش در معابد صفحات باختر وجود داشت که عمداً سعافه اسم آنهارا ازخاطره ها فراموش شده و آثار شان را پیش آمدهای روزگار ازمیان برده ولی از امکان بیرون نیست که باتحقیقات آینده وبسط حفریات در خرابه های معابد قدیم شواهدی کشف شود که نسبتاً نام و آثار آنها را روشن کرده برود چنانچه ورق پاره های پوست درخت بانوشته های سانسکریت که یکی از معابد قدیمهٔ بامیان چند سال قبل کشف شد وجود متن سانسکریت یکی از مهمترین کتب بودائی را بما روا نمود کرد . باوجود یکه زایر چین هیوان - تسنگ خیلی بعدتر ازعصری که مشغول مطالعهٔ آن هستیم از افغانستان عبور میکند وزمان عبور اورا بادورهٔ جلال کوشانی های بزرگ هیچ نسبتی نیست معذالک از خلال سطور یاد داشت های اوچنین معلوم میشود که در معابد افغانستان در هر علاقه صدها علمای بزرگ ومتبحر زندگانی داشتند .

رول مبلغین آریانا در انتشار دیانت بودائی درچین : (۱)

وقوع محاربات بین کوشانی ها وچین درعصر « و یما کدفیزس » و « کنیشکا » مانند اکثر جنگ ها که اقوام مختلف را بهم در تماس میارد کوشانی های آریانا وچینی ها رابیش ازپیش به اخلاق وروحیات یکدیگر آشنا ساخته وزمینه را برای استقرار روابط دائمی بین آنها وخصوصاً برای انبساط دیانت بودائی درچین وشرق اقصی خیلی مساعد ساخت . بودائی شدن کوشانی ها برای احیا و انبساط دین « ساکیامونی » آب حیات شده اسباب انتشار آن اول در آن نقاط آسیای مرکزی گردید که جزو امپراطوری ویا به تحت نفوذ آنها

(۱) تمام معلومات این مبحث از صفحهٔ ۹۱ تا ۹۶ جلد دوم کتاب تاریخ آسیا تالیف « رونه گروسه » جسته جسته ترجمه شده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 852 of 1362

بود یعنی بعد از مناطق ماورای اکسوس (پار دریا) و کاشغر بنوبهٔخودبودائی شدند . چون دراثر فتوحات « پان چاو » ژنرال چین بطرف غرب امپراطوری چین که به کاشغر و مناطق مجاور پامیر و پار در یای آمو تماس پیدا کرد قشون چینی حین مراجعت تصاویر ومجسمه های بودائی را ازین نقاط که یونانی ها « سریند » Scrinde (یعنی هند وچین آنوقت) میگفتند باخودبردند قراریکی از روایات قدیمه مینگ تی « Ming -Ti » امپراطور آنوقت چین (۷۵ ـ ۵۸ م) ازدیدن مجسمه های بودا بحیرت رفته خواست که اساس آئین نورا بشناسد وحکم داد تامبلغینی از ماورای پامیر (آریانا وهند) خواسته شود . آنوقت کوشانی‌ها دونفر ازعلمای معروف خود را که یکی « مانتانگ Mantanga » و دیگری « کوبهارانا Gobharana نام داشت و بحتملاً گندهاری بودند با یکعده کتب مذهبی به چین فرستادند و در نتیجه در اثر مساعی آنها امپراطور چین درحال (۶۴م) بودائی شد . به‌این‌ترتیب که در واژه چین برروی دیانت بودائی بازشد مبلغین کم کم به انتشار آن به آنطرف صرف مساعی نموده رفتند اما اقدامات جدی که برای بودائی ساختن چین بعمل آمده است از اواسط قرن دوم مسیحی شروع شده وپیشقدم این کارعلمای امپراطوری کوشانی باختری‌ها ـ فیا نی‌ها (بامیانی ها) کاپیسائی ها ، کابلی‌ها ـ علمای هده ، پشاوری ، کشمیری یعنی گندهاری‌ها بودند که‌به‌تعداد زیاد بطرف چین رفته ازراه خطابه وتبلیغ خدمات شایانی به‌انتشار دین بودا نمودند وچون دراثر ابتکار ـ جرئت استقامت ، زحمت کشی آنها وجرئت افزائی شاهان کوشانی‌راه تبلیغ بطرف شرق گشاده شد مبلغین هندی هم به تعقیب ایشان به‌راه افتادند .

اولین دستهٔ مبلغینی که درحوالی ۱۶۰ مسیحی ازطرف کوشانی ها بطرف رفت هیئتی بود که اعضای بارز آن « چه ـ چان Tehé Tchan »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 853 of 1362

و «چو- شو- فو Tchou-Chou-Fó » نام داشت و چینی ها اولی را بلقب (شهزاده یوچی) ودومی را (شهزاده هندی) یاد میکر دند در حوالی ۱۹۰م هیئت دیگری که ممکن اعضای آن هندی بوده باشد به ریاست « دارمارا کسا اول Dharmaraksa » به چین واصل شد وبعد چه کین « Tché-Kien » پسر یکی از سفرای کوشانی که در حوالی ۱۸۰م به چین رفته به هیئت مو سو ف شا مل شد. این هیئت در مقام لو یانگ Lo-Yang (در هونان Ho-nan) مستقر شده وبه اعمار چندین معابد بودائی کامیاب شدند در اوائل قرن ۳ هیئتی مرکب از آریائی ها و هندی های امپراطوری کوشان بطرف چین عازم شد اعضای آریائی آن عبارت بود از : ـ (۱) « سنگ ـ هو ئی Seng Houei » پسر یکی از تجار گندهارا که در قوانین بودائی دسترس زیاد داشته وچندین کتب مختلفه را ترجمه نموده بود (۲) « دهار ما کالا Dharmakala » که اصولات مربوطهٔ معابد را درحوالی (۲۵۶م) بار اول به چینی ترجمه نمود (۳) « داراما کسأدوم » که از طرف پدر یوچی بودو در علاقه « کانسو » متمکن شده در حوالی ۲۶۶م خیلی شهرت بلند داشت . این مبلغ شاگردی داشت مه سوم به « چو ـ شو ـ لان «Tchou-Chou-Lan » که اوهم پسر یکی از م ... ن یوچی بوددرحوالی (۳۰۲م ساحب شهرتی شده بود . این دو مبلغ اخیر درعلاقهٔ « سین گان «Si-ngan متمرکز شده خانوادهٔ « تسن Tein » امپراطوری چین را بودائی ساختند. به این منوال در اثر استقامت ومداومت مبلغین آریائی وهندی تبلیغ مرحلهٔ اول خودرا درچین طی نموده ودر ۳۳۵ دراثر صدور فرمان امپراطوری دین بودائی رسماً درچین شناخته شد

چند سال بعد دونفر علمای دیگر کند هارا « ویمالاك سا Vimalaksa » و « دهار ما میترا » Dharmamitra بطرف چین رفتند . بعد از ایشان راهب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 854 of 1362

دیگری از اهل کند هارا که ازاحفاد خانوادهٔ شاهان کا پیسا بود و بنام «گونا وارمان» Gunavarman یاد میشد بنای مسافرت وتبلیغ را بطرف شرق گذاشت .مشار الیه بواسطهٔ تبحری که در علوم مذهبی و اشتیاق فوق العاده ئی که در تبلیغ امور دینی داشت ازحمایت آرادر باری وتاج شاهی کا پیسا گذشته اول بهدیدن جزیرهٔ سیلان رفت وازآنجا بطرف «جاوا» که هنوز سر زمین بر همنی بود برای تبلیغ عازم شد ودر اثر اجتهاد خود شاه وملکهٔ آنوقت جاوارا بدین بودا داخل کرد . چون آوازهٔشهرت او در شرق بلند شد امپراطور چین «لیو ـ یو Liou Yu» که از خانواده «سونگ Soung» بود آرزومند ملاقات وشناسائی او شده ودر ٤٢٤ به حکمران چینی «تونکن» هدایتداد تاعالم معروف کاپیسائی را به چین دعوت کند. «گونا وارمان» خواهش امپراطور چین را قبول نموده در ٤٣١ به تانکن رفت . «لیویو» درجوار قصر امپراطوری معبد مجلل وباشکوهی آبادنمودهٔ وعالم کاپیسائی درآنجا تاآخرین دقایق حیات به ترجمهٔ آثار بودائی به چینی اشتغال داشت . بالاخره دو نفر عالم معروف کاپلی «بودهایاسا» Bouddhayas و «بودهاجی وا Bouddhajiva» در اوائل قرن ٥ عازم چین شده درتراجم کتب بودائی به چینی ازخود یادگارهای زیاد گذاشتند.

در قرن ٦ مسافرت مبلغین آریائی بطرف چین سریع تر وتعداد آنها بیشتر گردید . چون بفتلی ها به دیانت بودائی به نظر استخفاف می نگریستند وعصر سلطنت آنها ازنقطهٔ نظر دفاع آنها بیشتر گردید مملکت بیشتر عصر نظامی شمرده میشد علما اکثراً ازآریانا برآمده درترکستان شرقی ، سیلان ـ برما ـ وچین منتشر ومسکون گردیدند درهمین عصر «بودهی دارما Bodhidharma» بیست

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 855 of 1362

و هشتمین سدر علمای طریقه شمال هم بطرف شرق اقصی مهاجرت کرد ودرچین شمالی مسکون شد سپس دونفر دیگر از کندها رای شرقی (اهل پشاور «نارن در ایاسا Naerendrayasa » و « و جینا گوپتا Jinagoupta کهردو معاصر هم بودند وبین سالهای (۵۰۵ ـ ۵۲۸) امرار حیات می نمودند از راه ختن ولب نور بطرف چین رفتند . چون در ۵۷۵ دفعتاً احساسات نفرت آمیزی درچین پیداشده واز قتل بودائی‌ها خود داری نمیکردند « جینا گوپتا » بطرف منگولیا نزد خان ترك «دبوخان » پناه برده وشروع به تبلیغ درمیان ترك‌هانمود وخان مذکور را بودائی ساخت .

خلاصه به همین ترتیب از اواسط قرن ۴م تا اوائل قرن ۶م علمای آریائی وهندی امپراطوری کوشانی خصوص علمای کندهاری (کابلی- کاپیسائی- پشاوری) باحرارت فوق العاده به انتشار بودیزم در سنکیانگ ـ چین ـ سیلان- جاوا ـ وغیره نقاط شرق اقصی کوشیده تاذرزد را داخل دیانت بودا نمودند . وچون یکبار دین نو در چین رواج یافت واز میان خود چینی ها علمائی سربر آورد قافله های مسلسل علما ، زوار برای دیدن مقامات بزرگ مذهبی بلخ ـ بامیان ـ کاپیسا ـ هده ونقاط هندی به راه افتاد وابن رفت و آمد از راه واخان وپامیر ، ازماورای اکسوس از طریق کشمیر وبحر تا زمانه‌های متاخر ظهور دین مقدس اسلام دوام داشت .

رسم الخط: اگرچه موضوع ظهور رسم الخط در آریانای قدیم ووجود اقسام وانواع آن هنوز مجهول واز مسایلی است که کشفیات آینده بدان روشنی خواهد انداخت بازهم دراینجا میخواهیم در اطراف سه رسم الخط که درعصر کوشانی رواج داشت صحبت نمائیم. دوازین رسم الخطها که یکی آنرا «خروشتی» ودیگری را «برهمی» یا «کوشانا» گویند رسم الخط های محلی وسومی رسم الخط یونانی است که بعداز فتوحات اسکندر دردور ۳۰۰ صد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 856 of 1362

ساله سلطنت مستقل یونانو باختری رواج یافته وبا پارهٔ تغیرات در تمام دورهٔ کوشانی‌ها دوام کرده‌است. اینک بشرح رسم‌الخط‌های مذکورذیلاً میپردازیم:

رسم‌الخط خروشتی یکی از رسم‌الخط ها ی قدیم « آریانا» رسم‌الخطی است که قراریکه بایان شرح داده میشود بنام های مختلف یاد شده ومنجمله آنرا « خروشتی » هم گویند . این رسم‌الخط را بار اول ایو کراتیدس پادشاه باختر در چپهٔ مسکوکات خود استعمال نموده ودر صفحات جنوب و شرق هندو کش عمومیت زیاد داشت . رسم‌الخط « خروشتی » و « برهمی » دررسم‌الخط معاصر هم است . که اولی در آریانا ودرمی درهند معمول ومروج بود ومبداء هر دوی آن رسم‌الخط « ارامی » است و برای اینکه موضوع خوب تر فهمیده شود مختصراً از مبدء آنها وصورت انتشار این هردو ذکری نموده به تشریح بهاء خویش یعنی رسم‌الخط خروشتی مفصلاً می پردازیم :

تاحدیکه تحقیقات علما نشان میدهد رسم‌الخط از ایجاد سومری ها است که درسرزمین عراق عرب‌امروزی ساکن‌بوده وحروفی بشکل میخ) ایجاد کردند که آن راارویائی ها کونه لی فورم Cuneiforme گویند ودر میان مـا به نام (خطوط میخی) معروف است‌سپس آثوری‌ها این‌رسم الخط راانتخاذ کرده وآن راجنبهٔ‌دینی دادند آنگاه (آرامی‌ها) کهاصلاً در (شام وبابل)بود وباش‌داشتند وبمعنی جامع تر آثوری ها کهایشان و کلدانی ها هم‌به (کتلهٔ آرامی) داخل میشوند دررسم‌الخط میخی آثوری تعدیلاتی وارد آورده نظر به ایجابات خود درآن اصلاحات کردند وبهمین ترتیب دیگر اقوام تازه واردمثل فنیقی هابه‌نوبهٔ خودآنچه‌از آرامی‌هاماندهبود گرفته‌تغیراتی‌درآن‌وارد کردندوآنگاه‌خط‌ونگارش بدست یونانی‌هـا افتاد واز الفبای‌یونانی رسم‌الخط سلاوی ولاتینی بمیان‌آمدمو تمام اروپارادر بر گرفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 857 of 1362

رسم‌الخط که اصلاً ازایجادات آسیائی ها است همانطوریکه مرحله‌به مرحله به‌اروپا منتشر شدبطرف شرق آسیاهم شاخه هائی دوانیده است

قرار مطالعات مدققین معلوم میشود که رسم‌الخط وشیوهٔ نگارش درهند و آریانا وفارس ازرسم‌الخط آرامی بمیان آمده‌واین رسم‌الخط ازراههای مختلف وممکن بتاریخ های متباین به‌نقاط فوق انتشار یافته باشد قراریکه فوقاً ذکرشد معمولاً عقیده چنین است که‌رسم‌الخط آرامی ازراه بحر (یحتمل‌ازسواحل‌جزیرهٔ‌عرب) به‌جنوب هندوازآنجا به‌دکن سرایت نموده است طبعی‌این کار ذریعهٔ ملاحان بعمل آمده واین دربانور دان‌را بعضی‌ها ارامی، بعضی ها فنیقی، بابلی و بعضی هاخودهند وهاراتصورمیکنند که درقرن ۸ـ۷ ق‌م‌به دریاگردی مهارت فوق‌العاده داشتند چون‌این رسم‌الخط درهندجنوبی منتشرشد ایجابات مکان وزمان ازان رسم‌الخط های‌هند بلکه‌الفبا وخطوط تبت‌ـ سیام‌ـ برما سیلان نیزبو جود آمده ومعروفترین وجامع ترین همه دیوناگاری (۱) است که دران زبان علمی هند سانسکریت نوشته‌شده است .

دروطن ما آریانا رسم‌الخط آرامی از کدام راه‌وبچه وسیله‌آمد ؟ وازان درین سر زمین چه ساخته شد؟ اگرچه بعضی‌از مدققین به‌این عقیده اند که رسم‌الخط آرامی خیلی بیشتر ازهخا منشی‌هاتا دوردست ترین‌نقاط‌شرقی منتشر شده بود مثلیکه وجودآن رابالا درهند بیان نمودیم ولی معمولاً عقیده براین است که شیوع رسم‌الخط آرامی ازفارس به‌آریانا ومناطق شمال غرب هند از راه خشکه‌با نایب الحکومه های هخا منشی و منشیان مربوطهٔ ایشان انتشار یافته است .

هخامنشی‌ها همان طوریکه اصول معماری هیکل‌تراشی،ضرب‌مسکوکات‌وسائر شعب فنون ظریفه را ازسامی‌ها تقلید کردند رسم الخط راهم ذریعه لیدی‌ها از

(۱) Devanagari یعنی‌نوشته (شهری وخدائی) یا (رسم‌الخط شامی)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 858 of 1362

منابع سامی فرا گرفتند زیرا خود شان رسم الخطی نداشتند ورسم الخط میخی را که پشت به پشت ازسومری ها مانده بود از آرامی ها و آثوری ها یاد گرفتند و درنتیجه رسم الخط آرامی درقلمرو سلطنت ایشان معمول شده وبانایب الحکومه های آنها که درنقاط دور دست شرقی انتشار یافت وبهمین وسیله درآریانا وتقاط ماوراء شرقی اندوس نشرشد چنانچه لوحهٔ سنگی که بخط آرامی از تاکزیلا «هند» کشف شده بطوریقین این نظریه را ثابت میکند وتاریخ آن رابرنت Barnet ومارشل Marhal بقرن ۴ یا ۵ ق م نسبت میدهند معنی این کتیبه هنوزبخوبی حل نشده بعضی معنی تأسیس بنای عمارتی رااز آن میکشند و بعضی های دیگر سواد فسخ قراردادی رادرآن می بینند بهرحال آنچه مهم وقابل ملاحظه است این است که زبان ورسم الخط آرامی درچندین قرن ق م بطرف شرق تاتاکزیلا رسیده بود ازین بیانات واضح معلوم میشود که رسم الخط خروشتی درقرن ۵ ق م وشاید بیشتر درمملکت ما آریانا رسیده بود(۱) آیادرآریانا رسم الخط آرامی چقدر وقت دوام داشت ؟ بهاین سلسله عجالتاً جواب گفته نمیتوانیم لیکن از قرائن معلوم میشود که دیری دوام ننموده باشد زیرا همان طوریکه ایجابات زمان ومحل درهند رسم الخط برهمنی را بمیان آورده درآریانا رسم الخط دیگری را ایجاد کرد که درقرن ۱۹ بنام خود مملکت باختروهندی یا آریائی وازاوائل قرن بیستم باین طرف باسم خروشتی یاد میشود اگرچه مطلب اساسی مادرینجا مطالعات همین رسم الخط خروشتی است ولی چون این رسم الخط همیشه بارسم الخط برهمنی توام بوده وازآن هم نمونه ئی دروطن ما پیدا شده است ضمناً ازآن هم ذکری بمیان خواهد آمد .

---

(۱) تازه یاز چه سنگی از هرات به موزهٔ کابل رسیده که بعضی حروف کتیبه آن به آرامی شباهت دارد وتحقیقات دراطراف آن جاری است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 859 of 1362

صدسال پیش درسال‌های ۱۸۳۸ و ماقبل دراثر تفحصات علمای انگلیس بار اول یك عده مسکو کات ازافغانستان جمع شدو تحت مطالعهٔ علمای وقت مخصوصاً جمس برنسپ James Princep یکی ازاعضای انجمن شاهی آسیائی بنگال قرار گرفت وحینیکه خطوط مسکو کات خوانده می‌شد باراول رسم‌الخط جدیدی نظر جمس برنسپ مذکور رابخود جلب کرد تاگفته نماند که خواندن این رسم الخط وحل آن مانند خطوط میخی و هیروغلیف خالی ازاشکال نبود زیرا این رسم الخط هم‌مانند خطوط فوق کاملاً مجهول وراجع به‌اشکال الفبا و صورت حل واصول ترجمهٔ آن بقدرذره معلومات در دست نبود کسانیکه ازحل وخواندن رسم‌الخط هاو خطوط مجهول شرق خبردارند میدانند که این اشکال مرموزوقتی خوانده میشود که اتفاقات وجود آنها را با رسم‌الخط کدام زبان معلوم دیگر بدست میداد چنانچه خطوط هیروغلیف مصری راشامپلیون فرانسوی وقتی خواند که دریك پارچه سنگ سه رسم الخط هیروغلیف رابارسم‌الخط عوام مصر و یونانی توام یافت وبدین طریق کلید حل زبان مجهول بدست او افتاد همکذا خطوط میخی فقط بواسطهٔ تجزیهٔ نام‌های شاهان هخامنشی خوانده‌شده و کتیبه پهلوی نقش رستم‌دو رسم‌الخط مختلفی که یکی را (کلده وپهلوی) ودیگری را (پهلوی ساسانی) گویند به‌این جهت خوانده شد که باآن زبان ورسم‌الخط یونانی هم توام بود پس آیا رسم الخط خروشتی بکمك کدام زبان ورسم‌الخط خوانده شد ؟ از حسن اتفاقات کلید خواندن رسم‌الخط خروشتی که آنجا هم زبان ورسم‌الخط یونانی است همیشه بااو یکجا بوده و اولین مرحلهٔ خواندن آن ازمسکو کاتی شروع میشود که به زبان ورسم‌الخط یونانی وزبان ورسم الخط مجهول بضرب رسیده بود . اولین شاهی که در دو رسم‌الخط سکه بضرب رسانیده ایوکراتیدس چهارمین شاه یونانی باختر است که زبان یونانی ورسم‌الخط آنرا بازبان ورسم‌الخط دیگر فقط درمسکو کات مسی مربع شکل خود بضرب رسانیده است بعد از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 860 of 1362

او جانشینانش سائر شاهان یونانی باختر و کابیسا ومتعاقب آنها دونفر شاهان خانوادهٔ گدفیزس سلالهٔ کوشان این رویه را تعمیل نموده رفتند .

جمس پرنسپ مذکور زبان یونانی را کلید قرائت زبان و رسم‌الخط تو قرار داده . اول (اسم) پادشاه یونانی که در هر دو زبان چندان تغیری نمیکرد خواند وبعد فهمید دو کلمهٔ دیگری که پهلوی آنست لفظ (یاد شاه) معنی خواهد داد ملتفت باید بود که‌قرائت این‌دو (کلمه) به‌این سرعتی که حالاتصور میکنیم هرگز بعمل نیامده بلکه شب‌ها خطا لغات دقیق بکار رفته تا محض اسم شاه خوانده شده است . باوجودیکه در رسم‌الخط خروشتی حروف هجا جداجدا بفاصله پهلوی هم دیگر نوشته می‌شد آیا (پرنسپ) چقدر کوشش کردتاتنها سمت‌خواندن آنرا پیدا نمود زیراهیچ‌معلومات‌داده نمیتوانست که این‌رسم‌الخط ازراست به‌چپ یاازچپ به‌راست نوشته وخوانده میشود بعدازین مرحله چقدر کوشش دیگر بخرج داد تا آواز ومخارج حروف مذکور را کشف کرد وپیش خه‌دیك سلسله یاد داشت های مختصری گرد آورد .

بعد از اسم (خاص) شاه ، صفت (پادشاه) که به اسم اوملحق بود بکمك کلید بدست آمده ، یعنی زبان یونانی بعضی صفات دیگری که بنام پادشاهان باختری ملحق‌بود مثل : فاتح ـ بزرگ ، عادل ـ شاهشاهان ـ مغلوب نشدنی وغیره یکی بعد دیگری خوانده شده در نتیجه آهسته آهسته ۷ ـ ۸ کلمه زبان ورسم الخط مجهول به منصهٔ شهود گذاشته‌شد و در نتیجه رسم الخط تو وحروف الفبای آن نیمه وناقص بدست آمد ، فوراً در اینجا باز به سوال دیگری مقابل می شویم که آیا این زبان مجهول عبارت از چیست ؟ همان طوریکه قرائت‌رسم‌الخط جدید نزد (پرنسپ) اسرار آمیزبود زبان مذکور ازآن پر اسرار وشگفت آور تر می نمود . مورخ انگلیس از زبان های باستانی آریانا رجوع کرده گاهی آن را (زند) گاهی (اوستائی)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 861 of 1362

وگاهی سانسکریت میگفت وبصورت قطعی به هیچکدام اظهار عقیده نمیتوانست از یك سو ۷ ـ ۸ کلمه را که یافته بیشتر به سانسکریت قریب می یابد و از جانب دیگر می بیند که برخلاف سانسکریت، این زبان مانند السنه سامی ازطرف راست بچپ نوشته شده است آخرچون متیقن میشود که ازحیث معنی کلمات مذکور به سانسکریت نزدیك تر است ازشیوهٔ راستهٔ رسم الخط آن صرف نظر نموده آن را زبان (آریانا) و یکنوع پراکریت میخواند ودراوقت می نویسد که اگر در پشتو که زبان محلی آریانا است غور ودقت شود شاید روزی فرارسد که بکمك آن درقرائت کتیبه های مکشوفه سهولتی دست دهد . بهرجهت چون درین مبحث ازحیث زبان داخل بحث نمیشویم این مسئله را همین جا گذاشته به رسم الخط مذکور برمیگردیم .

بعد از مکوکشات اولین کتیبهٔ که در رسم الخط تازه پیدا شده چند سطر روی یك طرفی بود که ازبلخ کشف شد ودر شمارهٔ ماه جولائی سال ۱۸۳۸ مجله انجمن آسیائی شاهی بنگال مطالعاتی از طرف جمس پرنسپ دران باره بعمل آمد (۱)

مقارن به این وقت (جنرال کورت) انگلیس از معبد (منیع قلعه) پنجاب هم بعضی نوشته ها به این رسم الخط پیدا کرد ونتیجه چنین شد که (مستر جمس پرنسپ) محض به جهت اینکه این نوع رسم الخط تا آنوقت از باختر وپنجاب کشف شده بود آن را بنام رسم الخط (باختر وهندی) یادنمود .

کارخواندن رسم الخط جدید به انجام رسیده بود که جمس پرنسپ مذکور در سال ۱۸۴۰ وفات نموده وفقدان او به عالم شرق شناسی قرن ۱۹ صدمهٔ

(۱) چون مجله مذکور نزدنگارنده موجود نیست گفته نمیتوانم که راجع به کتیبهٔ بلخ چه نوشته شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 862 of 1362

بزرگی رسانیدبعد از او فوراً یکعده رفقا وهمکاران قریب اومثل (مسترمسن) و (ولسن) دنبالهٔ اکتشافات او راتعقیب نموده چیزی ازروی نگارشات مقالات رسمی او درمجلهٔ اسیائی بنگال وچیزی هم ازیاد داشت های خصوصی او که در کتابچه ئی تحریر نموده بود مسئلهٔ قرائت رسم الخط جدید را انبساط دادند . ازجانب دیگر چون (مسن) انگلیس به اجازه ودستیاری برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان به افغانستان راه یافت کاوش رادرنقاط مختلفی که فوقاً ذکر رفت شروع نموده وبعضی کتیبه های دیگری که روی ظروف نوشته شده بود ازاستوپه نمبر ۲ بامیان واستوپه نمبر ۱۳ هده کشف کرد همین طورازبعض نقاط دیگر افغانستان مثل وردك غرب کابل هم کتیبه ها کشف شد یعنی اسناد و وثایق بیشتری بدست آمده ودامنه مضامین در رسم الخط جدید وسعت پیدا کرد. آنگاه (پروفیسرولسن) در کتاب ضخیم (٤٥٢) صفحه ئی (آریانا انتی کوا) یعنی (آریانای عتیق) بحث مفصلی راجع بهرسم الخط مذکورنموده وتحت عنوان (کتیبه های آریانا) (۲۰) صفحه کتاب خودرادر آن باره تخصیص داده است . «مسترولسن» در حالیکه اوائل قضایا ی کشف رسم الخط و کوششهای جمس پرنسپ را یاد آوری میکند خودش تا جائیکه معلومات وقت به او کمك میکند داخل جزئیات شده بار اول در صفحه ۲٦۳ کتاب فوق الذکر خود اشکال الفبای رسم الخط جدید را بصورت تبلو ئی میدهد منجمله چنین فیصله مینماید که باید زبان ورسم الخط جدید بنام (آریانا) یاد شود .

کتاب (آریانا انتی کوا) ونگارشات «ویلسن» او لین تتبعاتی بود که درین زمینه بعمل آمد .دراوائل قرن ۲۰ مسئله رسم الخط مذکور دوباره توجه مراکز علمی اروپا را بخود جلب کرد . وعلت آنهم این بود که آستانهٔ تر کستان چین برروی مستشرقین اروپائی باز شده و کتیبه های متعددی به رسم الخط خروشتی بدست آمده ودورهٔ جدیدی برای مطالعات رسم الخط موصوف آغاز شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 863 of 1362

خروشتی وتتبعات قرن بیستم: چون در اوائل قرن ۲۰ مسئله رسم‌الخط خروشتی دوباره بالا شد یکعده علما ومستشرقین ممالك مختلف مثل موسیو سیلون لوی ، فرانک ، پیشل ، پلیو ، لیودرز ، کنو ، داخل مباحثه شده هر کدام نظریات خود را به میدان انداختند ودر نتیجه راجع به‌اصل مبداء رسم‌الخط مذکور واسم آن ودیگر اختصاصات مشاجره بزرگ شروع شد که اینجا بدان کاری نداریم و خلص نظریات بعضی از علما را در آن باره می‌نویسم . موسیو روانهٔ کمروسه فرانسوی در جلد اول کتاب تاریخ شرق اقصی صفحه ۳٤ می نویسد : (چنین مینماید که رواج یکی از دوالفبای اولیه هند (خروشتی) یا (خروشتهی) که ازقرن ۵ تا ٤ق‌م در کندهارا کاپیسا ، وپنجاب معمول بود به زمان تسلط هخامنشی ها نسبت شود . این رسم‌الخط مستقیما ازالفبای آرامی منشیان پارسی اشتقاق یافته است . رسم‌الخط دیگر هندی (برهمنی) که رسم‌الخط مناطق گنگاو دکن بود وازان تمام‌الفباهای فعلی هند اشتقاق یافته هم به الفبای سامی نسبت میشود که ازراه بحر داخل‌هند شده است) درپاورقی صفحه فوق می‌نویسد : (کتیبه) ارامی که جدیداً سرجان مارشال از تاکزیلا کشف نموده وبه حصهٔ اول قرن ٤ ق م نسبت میشود اصل مبداء خروشتی‌را روشن کرده است ژورنال آسیائی سال ۱۹۱۵ـ صفحه ۳٤۰) از طرف دیگر برما معلوم است که موسیو سیلون لوی ، اصل (خروشتری) رابه کاشغر نسبت میدهد (B.E.F.O.H۲٤٦) ، ژان دومرگان ، سکه شناس معروف فرانسوی در رساله مکوکات شرقی جلد دوم صفحه ۳۳۹ مینگارد : « خیلی ها پیشتر از مداخلت یونانی ها در ولایت شرقی امپراطوری هخامنشی ودر هند رسم الخطی درین مناطق معمول بود و مستشرقین امروز به قبول این مسئله متفق اند که یکی ازین الفبا ها یعنی

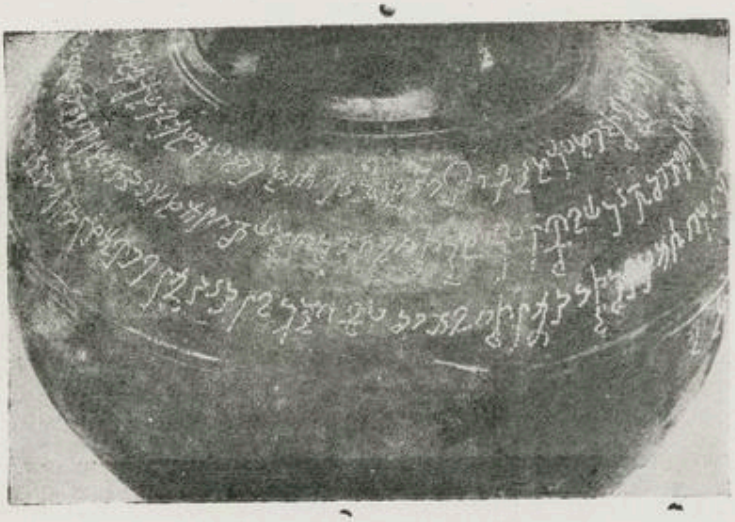
http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 864 of 1362

تصویر (۳) مقابل صفحه (۲۹۲)



کتیبه خروشی‌روی ظرفی که از خواد (خوات) وردك کشف شده ودر بریتش موزیم میباشد
ترجمهٔ مضمون در صفحه ۳۰۲ ملاحظه‌شود.

تصویر (۳۶) مقابل صفحه (۲۹۳)



کتیبه خروشی روی ظرفی که ازخواد (خوات) وردك کشف شده ودر برپتش موزیم میباشد
ترجمهٔ مضمون در صفحه ۳۰۲ ملاحظه شود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 866 of 1362

الفبای شمال که آن را قرار عادت بنام (خروشتهی) یاد میکنند وسابقاً (هند وباختری) میگفتند از الفبای آرامی آبرآمده که در ایران در زمان هخا منشی ها مروج بود . رسم‌الخط دیگر یعنی رسم‌الخط جنوب که آن را برهمنی گویند دراثر مراودات دریائی از عربستان آمده و نمونهٔ اصلی آن هیمیاریت (Himyarite) است.» معذالك دراین نظریات بصورت عمومی مستشرقین موافق نیستند . نتیجه که ازان می‌یابد این است که (خروشتی) باجنگ‌های داریوش با آریاناو هند وبا با اولین روابط سیاسی آریانا با جزیره نمای هند یعنی در حوالی قرن ۶ و ۵ ق م شروع شده. است رسم‌الخط هند وباختری یا (خروشتهی) مانند (آرامی) ازراست بچپ نوشته میشود . سه حرف صفیری الفبای سامی در آن موجوداست. اصول حروف علت آن باستثنای آنهائیکه در اول کلمات میآید مانند الف بای عربی تایك اندازه تا کامل است . سائر حروف علت آن یعنی آنهائیکه بعد از حروف بی صدا می آیند وقتی آواز میدهند که ضمیمهٔ آنها را به حروف بی‌صدا ملحق سازد .

رسم‌الخط خروشتهی بزودی از بین رفت ، حال آنکه برهمی باقیمانده وسبب تمام خطوط شبه جزیرهٔ هند ، تبت ، سیام ، برما ، سیلان ، گردید ، واشکال مختلفی دارد که بنام های رسم‌الخط عصر بودائی ، کوپتا ، کوتیلا Kutila کوشان وغیره یاد میشود . مروج ترین همهٔ آنها (دیوانا گری) است که معمولاً بنام غلط سانسکریت معروف شده ودر حقیقت سانسکریت طوریکه بیشتر مردم خیال میکنند الفبای معاصری بلکه زبان علمی هنداست .

سرجان مارشل در کتاب رهنمای تاکزیلا صفحه ۷۸ می نویسد :

(. . . . کشف کتیبهٔ آرامی یارابطهٔ که بامبداء الفبای خروشتی دارد خیلی دلچسپ است زیرا این نظریه را تقویت میکند که خروشتی در تاکزیلا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 867 of 1362

از الفبای آرامی بمیان آمده است ، زیراشهر مهم آن مناطقی میباشد که در آن خروشتی معمول بوده ، الفبای آرامی‌را هخامنشی‌ها بعد ازفتوحات خود درحوالی ۵۰۰ ق م درمناطق شمال غربی هند وارد کردند .)

موسیو واله دوپوسن مورخ بزرگ معاصر فرانسه در کتاب هند در عصر موریا (۱) صفحه ۳۵ مینگارد :

« مسبوقیم که در زمان آشوک درهند دو رسم‌الخط معمول بود رسم‌الخط خروشتهی که از راست به چپ نوشته میشود در شمال غربی محدود بود ورسم‌الخط برهمی که از چپ به راست نوشته میشود وازان تمام الفباهای حاضره برآمده‌اند .)

موسیو واله دوپوسن نام یکعده مستشرقین ومقالات آنها را ذکر نموده از تشابه عجیبی که (خروشتهی یا (کالیستریوا) Kalistrioi ودیگر نام‌هائی که چینی‌ها برای کاشغر میدادند یاد آوری میکنند و مینگارد که بعقیدهٔ من کلمه (خروشتهی) (رسم‌الخط روی پوست خر) معنی میدهد . (این رسم‌الخط یحتملاً در تاکریلا از رسم‌الخط آرامی برآمده است که منشیان حکمرانان هخامنشی ها بلاشبهه در اوائل قرن ۵ به پنجاب برده اند . این نظریه اصلاً نظریهٔ کلرمون گانو Clermant Ganneau است وکشف تازهٔ حفاری آن را تائید میکنند (یک کتیبه به زبان ورسم‌الخط آرامی اوائل قرن ۴ یا ۵ به نظر (بارت) وامارشل) از تاکریلا کشف شده است که معنی آن تاریک است بعضی میگویند که به یادافتتاح بنای قصری نوشته شده وبعضی معنی فسخ قرار دادی را ازآن استخراج میکنند . بهر حال سند مذکور رواج زبان ورسم‌الخط آرامی را در عصر قدیمی به منطقهٔ مکشوفه ثابت میسازد . بسیاریها نظر به دارند که این رسم‌الخط خیلی‌ها پیش از هخامنشی‌ها به

(۱) هند درعصر موریاها، بربرها ، یونانی‌ها ، سیت‌ها ، پارت‌ها، یوچی‌ها،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 868 of 1362

طرف شرق اقصی نشر شده بود . رسم‌الخط میخی باین آ رزوئایل نشد (خروشتهی) شکل انتخابی صوتی رسم‌الخط سامی میباشد .

رسم‌الخط بر همی که آن را (رسم الخط بر همنی نیز میگویند ونام آن جدید می‌نماید قرار نظریه شارپا نتیه Charpentier نام‌قدیم دیگری داشته وعبارت از اسم‌موجدان عالم صرفی پوشکاراسادی Pushkarasadi بوده که‌درقرن درد کن می‌زیست اگرچه این امربه اثبات نرسیده ولی تغیراتی درنظر به ها وا ردمیکند. مبداء این رسم‌الخط روشن نیست . بو هلر Buhler آن را به الفبای سامی جنوب ربط میدهد ومراودات قدیم تجارتی تااندازهٔ اسباب وارد شد نشر را واضح میسازد ولی هیچ سندی دردست نیست که اشتقاق آن‌را از خطوط سامی نشان‌بدهد. ازطرف دیگر چون هردو الفبای مذکور دارای یك اصول‌صوتی هستند مجزی ازهم‌شده نمیتوانند ، نقطهٔ که دران شبهه نیست این است که (بیو لر) میگوید : (اگررسم الخط خروشتی درمنطقهٔ شمال غرب محدود مانده علتش یحتملاً این‌است که درحوزه (یمونا)جمنا رسم‌الخط برهمی‌وجودداشت .

آخرین و تازه ترین کتاب‌مهمی که مخصوصاً بنام (کتیبه های خروشتی) بامقدمهٔ‌تاریخی وتشریحات صرفی در ۱۲۷ صفحه بزرگ و تفصیل ترجمه کتیبه های یونانی ـ چینی ـ وغیره کتیبه های شمال غرب در ۱۹۳ صفحه از طرف « داکتر ا ستن کنو » Sten-Konow نورو یژی پروفیسر دار العلوم (اسلو) نوشته شده ودر ۱۹۲۹ بطبع رسیده‌بهترین وجامع ترین ومکمل ترین تحقیقاتی است که ازطرف دانشمند بزرگ نورویژ بعمل آمده است (۱)چون درین موقع ازتذکار نظریات اونا گزیریم بعضی‌قسمت های را که موافق به موضوع‌مطلوب

(۱) مقدمه تاریخی این اثر مهم را کاز نقطه نظر قضایای تاریخی مهم ترین قسمت ر شمرده میشود آقای امینی وصدقی مترجمین انجمن تاریخ ترجمه کرده اند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 869 of 1362

باشد از ترجمه آن که در انجمن عمومی تاریخ موجوداست اتخاذ میکنیم : (۱)
خروشتی را نمیتوان مانند برهمی ، الفبای ملی هند خواند . بلی خط خروشتی
درخاك هند وبرای ثبت اصوات یك زبان هندی انکشاف و ترقی حاصل کرده ،
مگر استعمال آن به مناطق نسبتاً محدودی منحصر مانده وحتی در همان مناطق گاه گاه
مدارکی هیئی بر استعمال برهمی نیز دیده میشود مثلاً درروی مهرهای قدیم تاکریلا .

مبداء خروشتی : بیوهلر Buhler نشان داده که الفبای خروشتی از آرامی
اشتقاق یافته و آرامی درامور رسمی درتمام امپراطوری هخامنشی موقعیکه سلطنت
مذکورشامل هندشمال غربی بود، بطور عمومی استعمال میشد ـ ازبعضی مشخصات این
الفباماندداشکال حروف علت (حروف مصوته) وحروف صحیح مرکب این نتیجه برمی
آید که الفبای مذکور بکمك برهمی ساخته شده و بنا بران برهمی چندی
پیشتر از آن وجود داشته است .

پس ازنقطه نظر هند وجود الفبای نوی ابداً مورد احتیاج نبوده و (بیوهلر)
صحیح میگوید که خروشتی درنتیجهٔ اختلاط وآمیزش وظایف وامور (ساتراپها)
نایب الحکومه و زعمای ملی (رؤسای ملی و رؤسای قصبات و قری) بوجود
آمده وقراریکه ازشرح ولایت پنجاب درزمان حملهٔ اسکندر معلوم میشود
ساتراپها و زعمای مذکور زاده ولت فارس بغرض پرداخت خراج
برمتصرفات شان گذاشته بود . هندیها درابتدا غالباً الفبای خالص آرامی
را استعمال میکردند (چنانچه در ادوار ما بعد خط عربی را برای چندین
زبان خود اختیار نمودند) وبمرور زمان تعدیلاتی در آن وارد آوردند که
کنون درالفبای خروشتی دیده میشود .

(۱) از اینجا تا اخیر صفحه ۴۹ موادی است که از ترجمهٔ کتاب خروشتی که قلم آقای
امینی ترجمه ودرانجمن تاریخ موجود است گرفته شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 870 of 1362

رسم‌الخط خروشتی: البته انکشاف وتکامل الفبای خروشتی درطی مدتی بعمل آمده است. الفبای مزبور دراواسط قرن سوم قبل المیلاد مکمل بوده چنانچه درفرامین آشوکا درمانسهر Mansehera وشاباز گرهی Shahbazgarhi بملاحظه میرسد. ناگفته نماند که الفبای آرامی نیز دربن وقت هنوز مورد استعمال بوده چنانچه از کتیبه آرامی مکشوفه از تکسیلا مبرهن میگردد وپروفیسر (آندریاس Andreas) دربن کتیبه تسمیهٔ عمومی آشوکا یعنی (پریادرشن Priyadarsin) راشناخته است. پس بدین قرار الفبای خروشتی متجاوزاز ۵۰۰ سال مورد استعمال داشت وآخرین کتیبه‌های آن به قرن چهارم وپنجم میلادی تعلق میگیرد.

خروشتی بحیث رسم‌الخط دفاتر: بیوهلر میگوید خروشتی واضحاً خط دفتری بوده نه خط مذهبی. خط خروشتی بیرون از هند در کتاب‌ها و دریك نسخه قلمی ترجمه (دهاماپادا) Dhamapada دیده میشود که بیك پراکرت شمال غرب نوشته شده وازنز دیك ختن کشف گردیده است. ممکن است نظیر این واقعه در هند هم گاه‌گاهی رو داده باشد و حتی ممکن است نسخه قلمی مزبور در خود هند تحریر یافته باشد ولی یگانه نسخه قلمی که درخاك هند در داخل حوزهٔ خروشتی ودرعصر کتیبه های خروشتی بنظر رسیده بخط برهمی میباشد.

منطقه خروشتی: منطقه که در آن خروشتی استعمال میشد بطورعموم آریانارا دربر میگیرد انتهای شرقی خروشتی درپنجاب (منبع قلعه) میباشدودراینجادو کتیبه‌از مقام (کانگرم) یافت شده که هم بخط خروشتی وهم به خط براهمی نگارش یافته وازطرف دیگر ازمقام کرنال Karnal اثر دیگر کشف گردیده که میرساند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 871 of 1362

الفبای خروشتی بیشتر بجانب مشرق هم‌معلوم بوده‌و آن‌را فاتحین خا ر جی که ازشمال غرب آمده بودند دریك کتیبه معروف مقام ' ماتورا) بر در یای جمنا استعمال کرده اند‌حال‌انکه درهمین صفحات خط برهمی‌نیز در کتیبه‌ها وهمچنین درمسکو کات شیوع وتداولی زیادی داشته . یك‌کتیبه خروشتی از پتنه هم کشف شده ولی در واقع لوحهٔ را که خط مزبور در آن نوشته شده شخصی از شمال مغرب بدانجا نقل داده است .

اگرچه هنوز پوره معلوم نیست معذالك اینقدر معلوم میشود که خر وشتی درحصص‌غربی آریانا درحوزهٔ ارغنداب وحاشیه سیستان معمو ل بود . کتیبه ئی که روی ظر فی از (خوات) وردك کشف شده و در بر یتش موزیم میباشد ثابت میسازد که این رسم‌الخط درحصص مر کزی افغانستان رواج زیاد داشت . هکذا کشف کتیبه خروشتی در پهلوی کتیبهٔ بر همی از وا دی (تهل) واقع در بلوچستان‌رواج رسم‌الخط‌مذکوررا درولایت (کد روزیا) یکجا از ولایت جنوبی آریانا تائید میکنند .

درشمال آریانا کتیبه های خروشتی از بلخ کشف گرد یده بطر ف جنوب بعضی پارچه های آن از (موهن جودیرو) واقع در علاقه (لاکارنه) ونیز در مسکوکات بعضی از قدیم ترین (کشا ترا پ های) غربی یا فت شده . اگرچه مرکز نقل رسم‌الخط خروشتی را در جنوب هندوکش قرار میدهند وپادشا هان سلاله یونان وباختری ودیگر دودمان‌های سلطنتی افغا نستان قدیم بیشتر در جنوب هندو کش آنرا روی مسکوکات و کتیبه های خود استعمال کرده‌اند معذالك ازروی‌وجود این کتیبه‌درمعابد بلخ وازروی کشف کتیبه‌های دیگر درختن واضح معلوم میشود که دامنهٔ آن در شما ل آ ریانا هم انبساط داشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 872 of 1362

نظریه پروفیسر لیوی : پروفیسر (سیلوین لیوی) Sylvain Levi مبداء خروشتی را طور دیگر بیان نموده از ملاحظه ادبیات بودائی چین که برطبق آن ، شکل صحیح نام (شولی) Shw-le (یعنی کاشغر) ، (کیالو شوتان) Kia-Lu-Shu-ta(n) میشود (و بقول موسیو لیوی مطابق است به کلمهٔ خروشترهٔ Kharashtra سانسکرت) مشارالیه باین نتیجه رسیده که نام صحیح الفبای خروشتی (خروشتری Kharoshtri بوده واین نام خط خروشتر) یعنی خط کاشغر معنی دارد .

مستر فرانك O.Franke و مستر پشل (R.Ptschel) برعلیه تعبیر مذکور اعتراض نمودند ، بنا بران موسیو (لیوی) نظریه خودرا چنین تعدیل نمود که (خروشتری) عبارت ازخط (خروشتر) وخروشتر یك تسمیهٔ قدیم هندی بوده که به مملکت بین هند وچین اطلاق میشد . مستر فرانك باز اعتراض نمود که کلمهٔ مثل خروشتر در سانسکرت وجود ندارد ، و کلمه چینی (کیا لوشو شان لی) را بزحمت میتوان تعبیر کلمهٔ خروشتر دانست ، و دیگر اینکه نام هندی خط خروشتی ، درمأخذ هندی بشکل (خروشتی) و (خرو تتهی) موجود است . قراریکه نگارنده از تاریخ الفبای خروشتی اطلاع دارد ، نظریه موسیو لیوی ، چندان قناعت بخش نیست .

درست است که کتیبه های متعدد خروشتی از ترکستان چین وخصوصاً از وادی های شرقی جنوب صحرای گوبی یافت شده ، وبگانه نسخهٔ قلمی خروشتی که تا کنون معلوم است از خاك ختن بوده ، مگر از طرف دیگر ، در هر جا میبینیم که خط خروشتی را برای نوشتن کدام زبان هندی استعمال میکردند بنا بران به این مفکوره متمایل میشویم که خط خروشتی را مهاجرین هندی به ترکستان چین ، نقل داده اند ، گذشته ازین ، نسخه واسناد مذکور به عصر نسبتاً متأخری تعلق داشته و هیچیك ازان ها قراریکه معلوم میشود قدیم تر ازقرن دوم میلادی نبوده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 873 of 1362

امادرهند ، استعمال خط خروشتی راتا قرن سوم قبل المیلاد میتوان بالابرد.
بعلاوه چنین تصور میکنیم که (بیو هل) Bühler بطور قطع ثابت نموده که
خط خروشتی ازخط آرامی برای احتیاجات یك زبان هندی ، تکامل پذیرفته
این موضوع روشن است کهخط آرامی درد فاتر هخامنشی ودرهند شمال غربی
استعمال می شده . همچنین موقعیکه خط خروشتی پیدا شد ، معلوم نمیشود که
هندیها در ترکستان سکونت داشته باشند ، بلکه درین وقت صفحات مزبور را
قبایل مختلفهٔ کوچی‌ها اشغال کرده‌بود ، وقبایل مزبور معلوم نمیشود که کدام
تمدن بلندی داشته باشند

حالا کهمتن نگارشات بعضی مدققین که آثارشان نزدمابرد هم‌وقتاً داده شد
نتیجه که بصورت عمومی ازان‌ها گرفته میشود ذیلاً می‌نویسم :

(۱) رسم‌الخط آرامی در قرن ۵ ـ یا ٤ ق م در آریانا رواج داشت

(۲) همان‌طور که برطبق احتیاجات محیط وعصر از رسم‌الخط آرامی درهند
جنوبی ومرکزی رسم الخط (برهمنی) بمیان آمد در آریانا رسم الخط
(خروشتی) پایه عرصهٔ وجود نهاد واین کار قرار نظریه (بیوهلر) وقتی عملی
شده که بین حکمرانان ومنشیان وزعمای محلی تماس بسیار تر پیداشده و ایشان
هم نفوذی درامور رسمی یافتند .

(۳) اگرچه آثار رسم الخط برهمی در آریانا و کتیبه های رسم الخط
خروشتی در پنجاب پیدا شده است واین دو رسم الخط پسان تر در پنجاب
و آریانا معمول بوده ولی از دقت شود برهمی رسم الخط هند و خروشتی
رسم‌الخط آریانا گفته میشود .

(٤) تاریخ ظهور این دورسم الخط کمی فرق دارد برهمی درهند بین ۷ ـ ۶ ق م وخروشتی در آریانا درحوالی قرن ۵ ق م بمیان آمده است .

(۵) از رسم الخط (برهمی)تمام رسم الخط های هندوسائر اراضی مجاور

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 874 of 1362

تبت‌وبرماوسیلان وغیره ومخصوصاً (دیوانا گری) که رسم الخط زبان سانسکریت است بمیان آمده یعنی باتغیروتعدیلات ، رسم الخط مذکور تاامروز دوام کرده حال آنکه خروشتی بعد ازقرن ۵ مسیحی نه خود دوام کرده ونه رسم الخط دیگری ازآن بمیان آمد .

(۶) الفبای خروشتی دراواسط قرن ۳ ق م در آریانا مکمل ونگارشات درآن جاری بود ولی هنوز استعمال الفبای ارامی ازرواج نه افتاده بود .

(۷ درعصر موریا که آریانای جنوبی هم جز وامپراطوری آنها بود رسم‌الخط خروشتی بکلی رواج داشت وفرامین سنگی مقام (مانسهرا) Mansehra وشاه‌باز گرهی آشوکا دران تحریر شده است .

(۸) اولین رواج تحریر (خروشتی) به قرن ۳ ق م وآخرین آن به قرن ۵ مسیحی نسبت میشود . به‌این حساب رسم‌الخط مذکور ۸۰۰ سال دوام نموده‌است .

(۹ منطقه رواج خروشتی بصورت عمومی بطرف شرق تا پنجاب (تاجهلم) بطرف غرب تاسیستان وقندهار ، بطرف شمال تابلخ بطرف شمال‌شرق تاختن ، بطرف جنوب تا (موهن جودیرو) انبساط داشت . به این ترتیب منطقه رواج رسم الخط مذکور کاملاً آریانا یا افغانستان را در برمیگیرد . پس هر گاه این رسم‌الخط همین دره های جنوب هندو کوش میباشد چنانچه کتیبه که از (خوات) وردك کابل پیداشده این نظریه راتقویت میکند .

(۱۰) خروشتی در اوائل تقریباً درسه‌قرن قبل‌ازمسیح زبان دفتر واداراتِ مملکتی بوده وبعدها تازمان حیات خود جنبهٔ مذهبی هم پیدا کرد .

(۱۱) خروشتی درمسکوکات پادشاهان قدیم آریانا باراول درسکهٔ مربع مسی ایوکراتیدس دیده شده و بعد از سائر شاهان یونان وبا ختری اسکائی‌ها ، پهلواها وپاشاهان دودمان‌اول کوشانی یعنی کدفیزس‌ها اترا استعمال کرده اند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 875 of 1362

(۱۲) نوشته های خروشتی تاحال در افغانستان ازبلخ ـ بامیان ـ هده ـ وردك پیدا شده است .

(۱۳) نظریه موسیوسیلون لوی مبنی بر اینکه خروشتی از (خروشتری) برآمده واین کلمه نام کاشغر بوده به نظر سائر علما اساسی ندارد چنانچه خود (سیلون لوی) هم ازین عقیدهٔ اولی خودبر گشته‌پسان تراظهار میکند که (خرو شتری) عبارت ازخط (خروشتر) و (خروشتر) یك تسمیهٔ‌قدیم هندی بوده که به مملکت بین (هندوچین) اطلاق می‌شد.

(۱٤) می‌نویسند که نام‌هندی خط خروشتی‌درمأخذهندی بشکل «خروشتی» و(خروتهتی) هم‌آمده اینجا باید علاوه بکنیم که در افغانستان تاحال‌قومی‌بنام (خروتهی) موجوداست .

(٥) درست است که کتیبه های خروشتی از ترکستان چین بیشتر پیدا شده وبگانه نسخه قلمی خروشتی که تاحال معلوم است ازخاك ختن‌بدست آمده لیکن‌این دلیل‌شده‌نمیتواند که خروشتی رسم‌الخط آن‌منطقه‌باشد بلکه‌حقیقت این‌است که‌بامها جربن آریائی‌وهندی به‌ترکستان چین‌انتقال یافته است‌بر علاوه کتیبه‌ئیکه ازترکستان‌چین‌بدست‌آمده خیلی‌تازه میباشد وهیچ کدام آن ازقرن‌دومیلادی تجاوز نمیکند واین‌بهترین دلیلی است که رفتن رسم‌الخط خروشتی‌را ازخارج به‌آنجاثابت میکند. درآریانا رسم‌الخط مذکور درقرن۳ق‌م رواج‌داشت‌بناء علیه۵۰۰سال‌پیشتر ازختن‌و کاشغرخروشتی‌درآریانا معمول‌بود .

(۱٦) کلمه خروشتی) را بصورت‌های مختلف ترجمه‌نموده‌اند بعضی آن‌را (لب‌خر) بعضی نوشته‌های‌روی پوست‌خر) بعضی (کاشغر) معنی کرده‌اند لیکن قرارظاهر هیچ کدام حقیقت‌ندارد ونه کتیبهٔ روی‌پوست خرتاحال‌پیدا نشده‌است بیوهلر میگوید که‌خروشته Kharoshta نام مخترع آن‌میباشدوبه‌اسم اومعروف گردیده است این‌را هم میگوید که در زبان آرامی کلمهٔ بوده که تقریباً مثل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 876 of 1362

خروشته Kharoshtha تلفظ می‌شد و معنی آن (نوشتن) بود و بعد شاید تحت تاثیر سانسکریت آمده (خروشته) Kharoshtha شده باشد .

قراریکه بالا گفته شد از چندین نقاط مختلف افغانستان نوشته های خروشتی پیداشده وراجع به اولین کتیبهٔ که از بلخ بدست آمده است (جمس پرنسپ) انگلیس درشماره ماه جولائی سال ۱۸۳۸ مجلهٔ آسیای بنگال مقالهٔ هم شایع نموده است متأسفانه چون مقاله مذکور دیگر اسناد لازمه بدست نیست راجع به متن نگارشات کتیبه‌های مذکور چیزی گفته نمیتوانیم. تنها ترجمه کتیبه (خوات وردك را که درضمن (کتیبه‌های خروشتی) داده شده از روی ترجمه بناغلی عبدالغفور خان امینی میدهیم .

«درسال ۱۵، درماه ارتمی سیوس، وقتیکه ۱۵ ظاهر شد، دراین ساعت، (واگرامریگا) خلف (کاماکویا) که درانیجا (درخوات) رهایش داشت اثر یاد گار (شاکیامونی را) درمعبد (واگرامریگا) دریك استوبه میگذارد. دراین سعادت وخوشی سهم بزرگ از شاهان (هوویشکا) «۱» باد، افتخار آن برای مادروپدرم بادو و برای برادرم (هشتوما مریگا) باد وبالعموم برای افتخار منسوبین، دوستان ووابستگان من باد، سهم بزرگ آن برای خودمن، [واگرامریگا] باد، برای نفع صحت تمام موجودات باد وبعلاوه برای افتخار همه باد آنچه دراینجا دربین است از دوزخ تانقطه اعلای وجود از تخم برآمد گان تاشکم برآمده گان تاموجودات بدون شکل ، وبرای اخلاف من همواره برای آنانیکه ازدین برآمده اند ونیز ساختمان گردا گرد آن برای تقسیم سهم بزرگ باد، و نیز یك سهم بزرگ برای آدم صاحب عقیده باد معبد قبول استادان مهاسا مگهیکه است .»

---

(۱) یکی ازشاهان کوشانی که درجملهٔ جانشینان (کنیشکا) بشمار میرود و بعد از کنیشکا نسبت به تمام جانشینان اومعروف تر است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 877 of 1362

رسم‌الخط کوشانا : علاوه بررسم‌الخط « خروشتی » که شرح آن گذشت انواع رسم‌الخط دیگر در اقطار امپراطوری بزرگ کوشانی رواج داشت که یکی آنهارا موسیو هاکن بنام برهمی وسیلون لوی بنام رسم‌الخط « کوشانا » یاد کرده است وشواهد آن به شرح ذیل از بامیان کشف شده است :

در سال ۱۹۳۰ دراثر اولین حفریات حصولی علمی که ازطرف موسیو هاکن در یکی از قدیمترین سموج های بامیان در مجاورت شرقی بودای ۳۵ متری بعمل آمد از نزدیکی استوپه کوچکی که در وسط معبد مذکور وجود داشت نوشته هائی روی پوست نازك‌درخت کشف شد . این نوشته ها روی زمین معبد افتاده‌وباراول‌پارچه‌های‌بسیار کوچك‌وخورد آن‌بنظرخوردوباادوات بسیار کوچك ازقبیل‌سنبی ساعت‌سازی وغیره جمع آوری آن بعمل‌آمد . بدبختانه در محلی که نوشته ها وقوع داشت آب‌باران قرن های متوالی نفوذ کرده واوراق نوشته راطوری بهم وبا گل چسپانیده بود که همه‌یك پارچه متراکم تشکیل داده بود. همان طور که این اوراق بهم چسپیده‌بود مرور زمانه آنهارا نهایت خشك زود شکن ساخته بود وبه اندك تماس از هم می‌پاشید . تاجائی که باادوات کوچك برداشته میشد پارچه های اوراق مذکور را متخصص حفریات « موسیو باکه » وموسیو هاکن جمع آوری کردند وقسمت متراکم‌را بصورت یك پارچه بزرگ گل برداشته ودراطاق مرمت کاری دراثر رطوبت بخارآب پارچه های کم وبیش بزرگ بدست آمد که کلان ترین آن بطول ۲۵ وعرض ۱۰ سانتی میباشد . برای اینکه این‌قطعات بدست گرفته شده ومطالعه شود هر کدام را میان دو قطعه شیشه گذاشتند . موسیو هاکن درین نوشته‌ها همین قدر تشخیص داده توانست که روی همرفته بهرسم‌الخط « برهمی » و« خروشتی » تحریر شده‌ نمونه های خط برهمی بیشتر و آثار خروشتی کمتر است چندی بعد قسمتی از نوشته های مذکور که از طرف وزارت معارف افغانستان به پاریس فرستاده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 878 of 1362

شده بود ازطرف موسیو سیلون لوی مطالعه‌شد. چون مقارن همین زمان هیئت کاروان زردهم‌نوشته هائی‌از گیلگت و کشمیرخریداری‌نموده وبرای مطالعه نزد سیلون لوی فرستاده بود مدقق مذکور همه این نوشته ها را تحت عنوان : « نوشته های سانسکریت بامیان وگیلگت در شمارهٔ (ژانویه ـ مارس) سال ۱۹۳۲ مجلهٔ ژورنال ازیاتیك مطالعه کرده‌است. اگرچه یك‌قسمت نوشته های مذکور جدید وهربوط به قرن ۷ یا۸ مسیحی است معذالك خلص مطالعات سیلون لوی را ذیلاً شرح میدهم :

سیلون لوی روی همرفته نوشته های سانسکریت بامیان را از روی اقسام رسم‌الخط به‌چند دسته تقسیم میکند : (۱) نوشته هائی که‌نوع رسم‌الخط آن را « کوشانا » یاد کرده ودر میان نوشته های مکشوفه مذکور از همه قدامت دارد زیرا آنها را مربوط به قرن ۳و٤ مسیحی میداند ومقصود عمدهٔ مارا درین مبحث تشکیل میدهد (۲) نوشته های اخیر (گوپتا) مربوط به قرن ۷ و۸م (۳ انواع رسم‌الخط های آسیای‌مرکزی از قبیل نمونه های ختن و کوچه وغیره . پس ازقرن سوم مسیحی گرفته تاقرن هشتم نمونه ۵قرن رسم‌الخط‌های مختلف سانسکریت ازمعبد بامیان بدست آمده وعلت اختلاف رسم‌الخط‌ها را دانشمند فرانسوی مذکور چنین شرح میدهد که در کتابخانه معبد یاکتب نقاط مختلف راجمع آوری نموده بودند ویا کاتب های نقاط مختلف در خود درهٔ بامیان به نقل ونوشته آنها پرداخته اند .

ازروی تحقیقات موسیو سیلون لوی چنین معلوم میشود که‌عدهٔ زیاد قطعات کوچك نوشته‌ها مربوط به‌فصول رساله های « ابهی دهرمه » است که پیروان طریقه « بزرگ نجات » بودائی آنرا بیشتر میخواندند ولی چون‌عامل مشخص مثبتی درآن دیده نشده است وموضوع وسبك یکنواخت است تشخیص دقیق رساله خوب نمیشود ، معذالك چون کلمهٔ « بودیس اتوا » در آن زیاد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 879 of 1362

استعمال شده واضح به طریقه رامبزرگ نجات بودائی ارتباط دارد وپارچه های مربوط به همین رسایل از کلکت کشمیر هم پیداشده است .

چیزی مهمتری که نوشته های بامیان مخصوصاً نوشته‌های « کوشانا » ظاهر ساخت پارچه های اصلی کتاب « وینایا Vinaya » یکی از آثار مذهبی بیروان طریقه کوچك نجات میباشد که ازان جدا گانه بحث خواهیم نمود . کشف انواع رسم‌الخط سانسکریت از بامیان از حوالی قرن سوم تاقرن هشت مسیحی ثابت میسازد که نه تنها درعصر زمامداری کوشانی های بزرگ بلکه بعدتر تا زمان مقارن ظهور میلعین دین مقدس اسلام نوشتن وخواندن آثار سانسکریت در آریانا مخصوصا درجنوب هندوکش رواج داشت . ورسم‌الخط های برهمی ، خروشتی ، یونانی که بعلت بعضی نزاکت های روش تحریر نام‌های « کوشانا » و « یوئانو کوشانی » هم به آنها داده اند در عصر کوشانی های بزرگ معمول بود .

رسم‌الخط یوئانو کوشانی : بزرگترین نتیجه فتوحات اسکندر در شرق عبارت از نشر تهذیب یونانی است با تشکیل دولت یوئانو باختری در آریانا تهذیب یونانی موقع یافت که درعرصهٔ درصدسال باتهذیب محلی باختری مخلوط وحل شده وآخر از آن تهذیب مخصوصی بمیان آید . اگرچه غیر ازسکوکات وبعضی مهرولنگین‌ها ، کتیبه واسناد دیگری تاحال بهزبان ورسم‌الخط یونانی از افغانستان پیدا نشده ولی عقیده محققین برین است که زبان ورسم‌الخط یونانی مدتی در باختر باقی بود . زبان ورسم الخط یونانی تا زمانی تنها درسکوکات پادشاهان یوئانو باختری استعمال میشد . چون همه مردم آنرا نمی فهمیدند بعد از عصر ابوکراتیدس ، پراکریت ، رسم الخط خروشتی درروی دیگر سکوکات رواج یافت . کوشانی های بزرگ به تقلید سکوکات یوئانو باختر رسم‌الخط یونانی رادرسکوکات خود استعمال میکردند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 880 of 1362

وچون این استعمال بیشتر تقلیدی بود آهسته آهسته در شکل بعضی حروف تغیرات پیش شد و همین الفبای یونانی را که پاره تغیراتی نمو ده بود بعضی مد ققین به اسم الفبای «یونانو کوشانی» یاد کرده اند . این رسم الخط بعد از کوشانی های بزرگ ازبین نرفت ومدت‌های مدیدی تا اوائل قرن ۷ مسیحی دوام کرد زابرچین هیوان ـ تسنگ موقعی که از افغانستان عبورمی نمود از الفبا ئی حرف میزند که حروف آن از چپ به راست نو شته میشد واین الفبابقرار نظریه‌مدققین غیرازالفبای یونانی نمیباشد .

ادبیات وآرت : اگر چه از روی قیافه هائی که مسکو کا ت و هیکل ها ولوحه ها نشان میدهند ظاهراً کوشانی‌ها مردمان درشت وخشن معلوم میشو ند اما تاجائیکه پرده ازروی حقایق عصر آنها برداشته شده میتوان گفت که‌دورهٔ سه قرنه زما مداری کوشانی های بزرگ یکی از دوره هائی است که ذوق ادب وصنعت‌درآن‌نشوونما یافته. این مسئله هنوز درتاریکی محض است که‌آیا عنصر کوشانی تاچه اندازه عملاً در انبساط شعب مختلف صنایع ظریفه دخالت داشته اما مسئله دیگر خیلی روشن تراست که عصر آنهامخصوصاً دورهٔ زما مداری امپراطور بزرگ کوشان کنیشکا یکی از دوره های مترقی ادبیات وصنعت بود . کنیشکا همان طور که در امور مذهبی از روی عقاید اتباع خو یش را مراعات میکرد وبالاخره بزرگترین‌مشوق وانتشار دهنده آئین بودائی گردید درعالم ادب وآرت هم‌این رویه‌را بکمال مفهوم واقعی‌آن بجا آورد. معماری، هیکل تراشی ، نقاشی ، موزیك به تناسب و تقا ضا ی عظمت امپراطوری وی ترقی کرد .

طور یکه در فصل ششم تحت عنوان صنعت یونان و باختری (صفحه ۹۸ همین جلد) شرح یافت شبه لی نیست که فن هیکل تراشی دردو قرن اول ق م درآریانا انبساط‌یافته بودوازاین مدرسه، مدارس‌دیگر گریك وبودیك‌و کوشانی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 881 of 1362

وغیره به تدریج ظهور کرد. درعصر یونان و باختری صنعت گریك و بود یك درصفحات شمال هندو کش پیدا ن آمد ولی ظهور قبایل سیتی (ا سکا ئی، تخاری، یوچی) دوام ترقی آنرا به عصر ومحل دیگر مو کول ساخت که عبارت ازجنوب هندو کش وعصر کوشانی های بزرگ مخصوصاً قرون اول ودوم مسیحی میباشد. علاوه بر تاثیر شخصیت امپراطور مقتدری مانند کنیشکا عوامل د یگر ازقبیل امنیت یا دوام بسط تجارت وبهبودی اوضاع اقتصا دی و کثرت اعانه دهند گان وتماس با صنعتگران گریك ورومن هر کدام بجای خود سبب شد که صنایع مستظرفه درعصر کوشانی های بزرگ ترقی کند ولی این ترقی منحصر به خاندان دوم کوشانی یعنی کنیشکا واحفاد او میباشد چنا نچه جز ئیات این مباحث رادر فصل آینده خواهیم دید.

کنیشکا در تعمیر آبدات بزرگ و مجلل مذهبی توجه زیاد داشت. استوپه بزرگی که ۲۰۰ پایه بلندی داشت نمونه ئی ازعمارات اودر گندهارای شرقی (پشاور) میباشد. همین قسم تراش هیکل های ۳۵ و ۵۳ متری با مبان محصول زمان او یا یادگار باز ماندگانش میباشد که بایك سلسله معابد برنقش ونگارخودهنوزهم ازعجایب جهان صنعت بشمار میرود. ترقی صنعت هیکل تراشی گریك وبودیك درعصر کوشانی ازروی تاثیر عنصر نژادی آنها درمجسمه سازی بوضوح معلوم میشود.

درمیان کولکسیون آثار هده درموزه کابل صدها سر وصورت وجود دارد که کوشانی های معاصررا بانگاه تیز وبروت های افتاده وغیره نشان میدهد. همین قسم ادبیات در عصر کوشان وارد مراحل تازه وجدی گردید. کثرت علماء تبلیغ روحانیون، ترجمه ونقل کتب مذهبی برای نقاطی که در داخل امپراطوری ودرخارج آئین بودائی درآن تعمیم شده بود خود بخود نویسندگی وادبیات را وارد مرحله تازه وجدی گردانید. در عصر کنیشکا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 882 of 1362

رسم‌الخط برهمی که آنرا «سانسکریت کوشانا» هم خوانده اند و «خروشتی» که مدتی درمکوکات وبیشتر در کتیبه‌ها ولوایح مزارات وآبدات بکار رفته معمول ومروج بود (در مکوکات کنیشکاوا احفاد او استعمال نشده) همین قسم رسم‌الخط «بوتا و کوشانی» مخصوصاً درمکوکات مورداستعمال داشت .

شاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکا باعلمای بزرگ عصر محشوربود وهاقند مشاور مذهبی مشاور ومصاحب ادبی هم داشت که عبارت از «اسوه کوشا» بود و بزرگترین ادیب و نویسنده سانسکریت عصر کوشان محسوب میشد . «اسوه کوشا» کتب متعددی درشقوق مختلف ادب نوشته. سیلون لوی میگوید که «اسوه کوشا» بانگارش آثار برجسته ابواب مختلف نویسندگی را گشوده است مشارالیه درامه، اشعار رزمی رومان، قصه، حکایت وغیره نوشته باب مشاجره ادبی را درعصر خود باز کرده وبکمال جرئت بیانات سابق بودا وآثاری را که تاریك و از فهم دور بود بزبان ادبی درآورده است . (۱)

موسیو گاستن کورتی لیه Gaston Courtillier در کتاب «مدنیت‌های قدیم هند» صفحه ۱۳۰ تحت عنوان «انبساط فکری عصر کوشانا» می نویسد. «عصر این متهاجمین بربر عقیم نیست بلکه درزمینه های مختلف آثار جدیدی بمیان آورده است که شاید بصورت صحیح تاریخ هیچ کدام آن معین شده نتواند ولی تمام آن شواهد یك دوره بزرگ ونادری است که درطی آن فعالیت‌های فکری وادبی به درجهٔ ترقی وانبساط رسیده بود . قراریکه «ما کس مولر» در ۸۸۲ فرض کرده است چنین مینماید که تهاجمات کوشانی‌ها درانبساط زمینه ادبیات وقفه تولید نکرده وبین عصر رزمی ملی «مهابهاراته» و «رامایانا» که دارای قدامت زیاداست وقرن رنسانس سانسکریت که عبارت ازقرن پنجم باشد کمیختگی بزرگی وارد نکرده است» .

صفحه ۱۳۳-۱۳۴ لنندسروی لنترا تریس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 883 of 1362

مؤلف دراثری که بالااسم برده‌شد در صفحه ۱۲۱ در ضمن اینکه از نقطه نظر آئین و آرت عصر کوشانی هارا تعریف میکند در موضوع حیات ادبی عصر مذکور چنین می‌نویسد: «عصر کوشانی ازنقطه‌نظر ادبیات دورهٔ آزمایش و کوششهای ناقص وابتدائی نیست بلکه‌عصر انبساط وتعالی آثار سانسکریت و پراکریت میباشد».

درعصر کوشانی‌های بزرگ سانسکریت‌وپراکریت‌ها ولهجه «سیتی» مخصوص خود کوشانی در آریانا معمول ومروج بود. ادبیات و دساتیر آئین بودائی که تقریباً هزارسال‌درافغانستان رواج‌داشت بیشتردرسانسکریت وبعضی پراکریت ها نوشته‌شده است.روحانیون بودائی که‌تعدادشان به‌هزارها ودهها‌هزارمیرسید اکثر وقت‌خودرا درمعابد مملکت به‌تصنیف وتالیف وترجمه ونقل آثار میگذرانیدند. این آثارقراریکه‌ازبامیان‌وگلگت کشف‌شده عموماً روی یکنوع‌پوست‌نازك درخت که به گاغذهای زرد رنگ شباهت دارد بیشتر به رنگ سیاه وگاهی هم به‌سرخی نوشته‌میشد. پوست‌حیوانات و پارچه‌ها را هم‌برای تحریر استعمال میکردند.

آثاریکه درسال ۱۹۳۰ از کتابخانه‌معبد(G) ازمجاورپت ۳۵ متری‌بامیان کشف‌شد درحوزهٔ کابل (اطاق بامیان) موجود وقسمتی‌آنرا موسیوسیلون لوی مطالعه نموده‌است (۱). طوریکه درمبحث رسم‌الخط ذکرنمودیم از نقطه‌نظر شیوهٔ تحریر آثار مکشوفه به رسم‌الخط های (کوشانا) و (گوپتا) وانواع رسم‌الخط معمول درآسیای‌مرکزی‌نوشته‌شده که‌عموماً‌ازقرن۳تافرن۸مسیحی‌رانزبرمیگیرد.

عده زیاد قطعات نوشته‌های بامیان مربوط به‌فصول رسالا های «ابهی دهرمه» است که‌پیروان «راه‌بزرگ نجات» بودائی‌آنرا میخواندند و پارچه‌هائی از همین رساله‌از گلگت هم کشف‌شده‌است درمیان‌نوشته‌های بامیان پارچه های اصل متن کتاب «وینایا Vinaya» یکی‌ازآثارمذهبی پیروان «راه کوچك نجات» هم‌دیده

(۱) به‌شماره (ژانویه- مارس) سال۱۹۳۲ مجلهٔ‌ژورنال از باتك مراجعه‌شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 884 of 1362

شده‌است. این کتاب در رسم‌الخط گوپتا است وقرار تحقیقات سیلون لوی به‌قرن ٦ مسیحی نوشته‌شده اگرچه‌تاریخ تحریر کتاب‌چندقرن‌بعدتراز‌دورهٔ کوشانی‌های بزرگ‌است ولی‌اصلاً روایات‌قدیمه به‌این‌حکم میکنند که مصنف اثر مذبور همان «اسوه گوشا» بزرگترین نویسنده‌ایست که درعصر ودر دربار کنیشکای کبیر می‌زیست وبه‌او وآثارش بالاتر اشاره نمودیم .

«ویناپا» یکی ازمهمترین کتب بودائی است که مشتمل بر قصص ودستا تیر واخلاقیات واداب مذهبی‌میباشد. اکثر قصص آن که از اثر دیگری موسوم (دیویاودانا Divyavadanā) گرفته‌شده اصلاً قصه‌های مستقلی بوده که در کتاب «ویناپا» بادیگر قصص اخلاقی ومذهبی ارتباط پیدا کرده ومصنف و نویسنده توانا« اسواگوشا » همه‌را به روش نگارش خود سبك واحد داده است .

ازاتفاقات غریب این‌است که‌تقریباً درهمان وقتی که اوراق مکشوفه کتاب «ویناپا» ازبامیان بدست سیلون لوی‌برای مطالعه میرسید صفحات نقل دیگر اثر مذکور حتی صفحات همان یك‌فصل (۱) ازگلگت کشمیر کشف شده وبه دسترس او گذاشته شده بود البته میان پارچه های نسخه بامیان و کشمیر در قطع وروش تحریر فرق است‌ولی ثابت میشود که‌در آریانا در پناه دامنه های جنوب هندوکش پیروان راه کوچك‌نجات‌بودائی که کتاب ویناپا متعلق به ایشان است باتائید شهادت هیوان تسنگ معابد وجوامعی داشتند .

اصل متن سانسکریت کتاب « ویناپا» پیش‌از کشفیات کتا بخانه های بامیان وگلگت‌بکلی مجهول بودوفقط ازروی ترجمه‌های چینی وبالی آنرا می شناختند ترجمه چینی این اثر ازطرف « بودها بهادرا» و«فامین» چینی بعمل آمده است قراریکه ازروی تراجم چینی وپالی آن معلوم میشود «وینا یا»شامل حکایات

(۱) این فصل Samgharaksita سمغره کشته نامدارد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 885 of 1362

وقصص اخلاقی ومناظره میان راهبین وغیر روحانی بوده،ترجمه چینی «و ینا یا» چاپ « تری بی تسکه » یعنی «سه‌سبد گل » که‌در توکیو به‌طبع رسیده شامل هشت جلداست.ترجمه « تبتی» آن سیزده جلد وهر جلد بطور متوسط شامل ٤٠٠ ـ٥٠٠ ورق میباشد .

پیداشدن پارچه های نسخ یکی از متون مجهول سانسکریت از کشمیر وبامیان مارا امیدوار میسازد که از خرابه های معابد افغانستان کشف شواهد آثار عرفانی و ادبی سابقه خویش را انتظار داشته باشیم .

خلاصه عصر کوشانیهای بزرگ مخصوصاً دوره سلطنت پادشاه معروف آنها کنیشکا یکی از دوره های ترقی ادبیات و صنعت است ، قسمتی از آثار علمی و ادبی این دوره تاحال کشف و تحلیل و ترجمه شده و قسمت دیگرهنوز مجهول است و آینده از آن پرده خواهد برداشت .

موسیقی : موسیقی که از زمانهای باستان عصر ویدی در کوه پایه های آریانا اساسی داشت لاینقطع سیر تدریجی خودرا در سایه مذاهب مختلف مملکت و همنوائی با آن طی کرده و تا جائیکه از روی تصاویر رنگه معابد بامیان و مجسمه های هده و کاپیسا معلوم میشود در دورهٔ کوشانیهای بزرگ هم ترقی داشت.آئین بودائی که در صدد علاج درد و رنج بشری بود با نوا و آهنگ موسیقی تا اندازهٔ زیاد آلام روحی را تسکین میداد و زمینه را برای آرامی خاطروتفکرات عمیق وصلح جوئی و نشاط روحی آماده مینمود ، زیاد است تصاویر رنگه بامیان و مجسمه های گچی هده که موسیقی نوازان و مغنیه‌ها ورقاصه‌هارا مشغول سازد ونوا نشان میدهد ، از نبلو های نفیس بامیان یکی صحنه ایست که دو زن دراطراف یك هارپ بلندی نشسته و انگشتان باریك آنها به تار های آن بازی میکنند ، ازین قبیل صحنه های رقص و موزیك در میان تصاویر رنگه بامیان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 886 of 1362

هنوز موجود است که شاید بعضی آن از عصر کوشانی بزرگ تازه تر باشد معذالك رسم و رواج و روح آن دوره را بخوبی نمایندگی میتوانند. از همه از همان عصری که آنرا میتوان دورهٔ ترقی صنعت هیکل تراشی نامید در بهلوی هیکلهای کدزعما و سر بازان و تیپ های نژادی کوشانی را نشان میدهد مجسمهٔ موسیقی نوازان با آلات وادوات مختلف موسیقی از قبیل رباب وتوله ود هل وغیره بدست آمده که نمونه های آن در اطاق هده موزه کابل موجود است. سیلون لوی از روی داستان های عصر کنیشکا چنین می نویسد که «اسوه کوشا» همان نویسنده سحر کار که در دربار کنیشکا میزیست وبیشتر به آثار ادبی او اشاره نمودیم در موسیقی هم دستی داشت وموسیقی رادر راه خدمت به آئین بودائی استعمال میکرد میگویند که «نوای موسیقی اوخیلی مؤثر بود. دردرانسکین میداد و انها ئی را که زیر بار اندوه خمیده شده بودند راست وبشاش میساخت. مردم را طوری از مادیات منصرف میکرد که کار و بار خود را گذاشته به قوانین مذهبی و انزوا متوجه میشدند واز خودی بیگانه میگردیدند. کنیشکا پادشاه ترسید که مبادا افراد ملتش چنین موسیقی سحرانگیز را بشنوند و خانهای خودرا ترك گویند و مملکت خالی شود. . . . » (۱) ازین حکایت کوچك معلوم میشود که در عصر امپراطور کوشانی کنیشکا موسیقی نیز به مراتب بلندی رسیده بود و استادان چیره دستی در معابد مملکت در دامنهای کوهسار قشنگ افغانستان این فن ظریف را ترقی داده بودند و از آن در راه تسکین الام درونی و روحی بشری کار زیاد میگرفتند.

روابط تجارتی امپراطوری کوشان باروم ها : در صفحات قبل تحت عنوان سیاست داخلی و خارجی کوشانی های بزرگ استقرار تعلقات دوستانه سیاسی دولت کوشانی آریانا بادو دولت بزرگ وقت هان های چین وقیاصرهٔ روم شرح دادیم. در اثر وجود سه امپراطوری بزرگ ومقتدر هان ها

(۱) صفحه ۱۲٤ لیند سوی لیزا تریس (هند مدنیت بخش)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 887 of 1362

کوشانی ها، رومن هاوموا فقت‌های‌سیاسی آنها از شرق اقصی تامنتهاالیه غرب اروپا یك امنیت و آرامی فوق‌العاده حکمفرما بود . بدیهی‌است امنیت، خصوص امنیتی که دامنهٔ آن وسیع وافق آن پهناور باشد برای انبساط تجارت خیلی‌ها موثر است‌واین از مهمترین عوامل است که تجارت « آریانا » را در عصر کوشان ترقی داده و مسئلهٔ ترا تزیت مال‌التجاره را فوق العاده آسان ساخته بود . علاوه برین بسیار عوامل دیگر ، است که ازحسن اتفاقات درین‌عصر « امنیت وآرامش » عمومی آسیاواروپا یکجاشده زمینهٔ دادوستد ورفت وآمد وحمل‌ونقل‌مال‌التجاره را فراهم نموده بود. وضعیت جغرافیائی امپراطوری کوشانی بین‌چین،امپراطوری روم طوری‌بود که راهای بزرگ آنوقت‌همه‌از آن میگذشت.به‌این‌تفصیل که‌راهی از باختر ، سغدیان، فرغانه بطرف چین میرفت وراه دیگر از باختر ـ بامیان ـ درهٔ کابل‌بطرف قسمت های هندی امپراطوری کشیده شده‌بود وطریق سومی‌از چین آمده ازراه کشمیر وپنجاب به هند منتهی میشد. به‌این طریق به استثنای مال التجارهٔ که‌ازراه بحر بین هندغربی وامپراطوری رم رفت‌وآمدداشت تقریباً تمام تجارت آسیا واروپا از خاك امپراطوری کوشان میگذشت واز نقطه نظر ترافیك اموال منافع زیاد به ایشان عائد میشد. ازیك‌طرف پول رومن که‌ازحیث صافی عیار و قشنگی خود ممتاز بود چشم تجار آریائی ، هندی وچینی را بخود جلب کرده‌بود وازطرف دیگرچینی‌ها که‌مخصوصاً قوم تجارت پیشه میباشند درین وقت روی صحنه برآمده وتقریباً تمام تجارت آسیای علیا را دردست داشتند این چیزها هر کدام بجای خود مهم ومؤثر ووجود تمام آنها دریك عصر به‌ترقی تجارت آریانادرعصر کوشان کمك‌زیاد نمود. زمینه‌را فوق‌العاده مساعد ساخته‌بود. بعدتر مال التجارهٔ که‌رومن ها عموماً ازشرق خریداری می‌نمودند ذکرخواهد شد عجالتاً به‌این می‌دازیم که‌مسئلهٔ «ابریشم» وپارچه های ابریشمی درانبساط تجارت این‌وقت وارتباط‌سکیانگ (ترکستان‌چینی) باامپراطوری‌رم وحتی‌ایجاد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 888 of 1362

راه بزرگ بری تجارتی ازآسیای قریب که بعضی اوقات بنام «راه ابریشم» یاد می شود اهمیت زیاد دارد و درین زمینه رول خیلی مهمی بازی نموده است پارچه های ابریشمی مال التجاره مفید وزیبائی است که در دنیای قدیم کسی از آن صرف نظر نمیتوانست. ازخیمه وخرگاه اقوام بادیه نشین آسیای مرکزی گرفته تا قصور مجلل قیاصره روم همه جا مورد ضرورت بود و درهر نقطه خریداری داشت. پس ابریشم باید راهی داشته ودرتجارت آسیای مرکزی رولی بازی نموده باشد.

آیا این راه مهم تجارتی از کدام نقاط «آریانا» میگذشت؟ وغیرازین چه راه های معروف دیگری درامپراطوری کوشان دیده میشد؟ تایك مرقع رومن ها تنها روابط تجارتی باسواحل غربی هند داشته واحتیاجات خودرا ازراه بحر رفع میکردند. «استرابن» می نویسد که یك صدوبیست کشتی مخصوص تجارت هندبود که دراثنای ازشهر «میوس هورمس» (Myos Hormos) کنارسواحل بحیرهٔ احمر برآمده بطرف هندمیرفت. «پلین» ارائه میکند که امپراطوری روم سالانه مبلغ ۵۰ ملیون «سسترس Sesterces» مال التجاره ازهند میخرید. بعدازینکه «هیپالس» «Hippalos» نام درسال ٤۵ مسیحی موقع باد های موسمی را کشف نمود غربی ها درتجارت باسواحل غربی هند جری ترشدند، لیکن بازهم چون فنون دریا نوردی توسعه نداشت. مسافرت دربحیرهٔ عرب واوقیانوس هند بی خطر نبود و از طرف دیگر احتیاجات دنیای غرب تنها از سواحل غربی هند برآورده نمیشد. تا اینکه مائس تی تیانوس «Maes Titianus» یك نفر ازتجارهٔ سوریه راه خشکه بین باختر و «مدی ترانه» را کشف نمود. علت اقدام او درحقیقت مسئلهٔ «ابریشم» است وجا دارد که این راه را «راه ابریشم» بگوئیم زیرا تاجر مقدونیه که درشام تجارتخانه داشت میخواست مراکز مهم ابریشم بافی و رنگ ریزی آن را که عبارت ازشهرهای انتیوش Antioche (انطاکیه) ـ بریت Bʹryte ـ سیدن Sidon ـ تیر Tyr باشد بصورت مستقیم بابازار مهم ابریشم در ترکستان شرقی (سنکیانگ) وصل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 889 of 1362

کند . مهمترین مرکز ابریشم درین وقت منطقه اخیرالذکر بود که جغرافیه نگاران یونانی بواسطهٔ موقعیت آن بین چین وهند آن را « سریند Serind » یعنی (هند وچین) مینامیدند وبازار مهم آن درسرحدات مشترك دوامپراطوری بزرگ ومتمدن آن وقت آسیا هان های چین و کوشانی ها درشهرهای ایسدون سیتیک Issédon Scythica) (کاشغر) و (ایسدون سریکا Issédon Serica) (ختن) بود چنانچه ابریشم این نقطه را در قلمرو پارت ها ارباب صنایع شهر بابل و در امپراطوری رومن اهالی شهر تیر - بیریت و اسکندریه خریده وازان پارچه‌ها درست میکردند .ازینادر کنارسواحل مدیترانه وشهرهای شام « راه ابریشم » ازهیرا پولیس Hiérapolis (کنارفرات) گذشته بدامنه‌های پامیر و تیان شان وصل میشد مفصل تر بگویم این راه بزرگ بعداز خروج شام درخاك بین‌النهرین ازشهر های (ادس Edess ونصیبی (Nisibe) ودرمدیا ازاهکبتان همدان وراجس (Rhages) یعنی ری وگردنه (سیردره Sirdara)در مازندران وهکاتومپی لوس Hécatompylos (شاه رود)ازحوالی بین‌مرو وهرات بهبکتر (بلخ) وصل میشد.سپس این معبر بزرگ ازراه درهٔ وخش سرخ آب ودرهٔ‌های « قزل ارت » و « قزل سو » بطرف وادی کاشغر و تارم ادامه میآفت نقطه که در آن مال التجاره مبادله میشد وتجار چینی وشامی بیکدیگر ملاقی میگردیدند. نقطه بود درحوالی «روشان» و «فرغانه» فعلی که آن را الی تینوس پیرگوس Lithinos Pyrgos یعنی (برج سنگی) میگفتند چینی‌ها یا بزبان رومائی‌ها (سرها Seres) به از مسافرت هفت ماهه ازشهر دور افتاده (سی - نگان - فو Si-Ngan-fou) وغیره بار های ابریشم خودرا به « سریند » تمر کرداده وبا تجار شامی مبادله ومعاوضه می نمودند .

ازین معبر بزرگ شاخه دیگری که بطرف هند میرفت ازبکتر (بلخ) جدا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 890 of 1362

شده یکی ازراه قندوزواندراب ودرهٔ کوشان یادرهٔ شکاری ودیگری ازراه بامیان ودرهٔ غوربندبوادی کاپیسا و کابل وازآنجا بهند وصل میشد .

راه‌دیگری که مستقیماً ازترکستان شرقی به حصص هندی امپراطوری کوشان فرودمی آمداز (کوئن‌سن Couencin) و مستاغ) ویکحصه کاشغرو کرهای فراقرم گذشته داخل کشمیر میشد وازآنجا امتداد سواحل چپ اندوس راتعقیب نموده بهبندر «مینا گارا» Minnagara وصل میشد. بعضی ازتجار شامی رومی که مسافرت خشکه ومشکلات آنرا متحمل شده نمیتوا نستندبرای خریداری ابریشم درین بندر می آمدند .

بعلاوه ابریشم که‌به پیمانه زیاد ازدوراه فوق‌الذکر ازه سرینده ازراه بکتر (بلخ) بطرغرب وازراه کشمیر بطرف جنوب دربحر میرفت بسیار مال التجاره دیگرازخرد امپرطوری کوشان خریداری‌میشد . پشم‌وطلای کابل ـ گندهارا کشمیر، صمغ سندـ پنبه مالوا، لاجورد بدخشان،لاك پتال پوترا ـ مواد معطر نباتی ـ نیل،عقیق ـ ودیگر سنگ های قیمتی راتجار سواحل شرقی بحر الروم بمقدار زیاد خریداری نموده و بقیمت های گزاف درامپراطوری رومن بفروش میرسانیدند .

همین‌طور چینی‌ها به‌بسیار اشیاو محصولات ساخته آریانا وفارس وشام احتیاج داشتند.سرمه‌به‌قیمت گزاف ازآریانا خریداری میشد وملکه چین برای‌استعمال شخصی خود وخواتین سرایرده سلطنتی بمقدار و قیمت زیاد خریداری میکرد قالین های بابل، جواهرات وسنگ های‌قیمتی ومصنوعی شام، مرواریدسواحل بحیره احمر ، پارچه های بافت شام ومصر وادویه مخدره وغیره به چین وارد میگردید .

خودآریاناو ولایات هندی امپراطوری کوشان بعلاوه فروش محصولات خود بیشتر ازترانزیت مال التجاره استفاده میکرد چون تمام راه‌های بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 891 of 1362

تجارتی آسیااز خاك ایشان میگذشت تمام تجارت چین ـ هندو امپر اطو ری رومن در دست آنها بود .

ترقی تجارت کوشان باغرب در حوالی اخیر قرن ۲ مسیحی شروع به تنزل نمود. مقتدرشدن ساسانی هاراه رفت وآمد تجار رومی را بطرف شرق قطع کرد ولی‌هنوزهم قافله هادرحصص شرقی‌راه ابریشم درحرکت بودند و این اویه تاخیر دوره ترقی و شکوه کوشان شاهان بزرگ دوام داشت تااینکه در اثر محاربات یفتلی‌ها و ساسانیان امنیت‌این گوشه آسیابر هم خورد وتعلقات چین وآریانا وفارس دگرگون‌شد.هر مملکتی منزوی گردید ونظام تجارت برهم خوردوچون راه‌های خشکه بسته‌شد رومن هابه توسعه تجارت بحری توجه نموده وباسفائن به دلتای اندوس وسائر نقاط ساحلی هند می آمدند و راه های بری تا عصر چنگیز خان مسدود ماند .

لباس: کوشانی‌ها زنقطهٔ نظرلباس نه‌چینی نه‌فارسی‌ونه‌هندی بلکه چیزمخصوصی میپوشیدند که در تبت وآسیای مرکزی وباجزئی فرقی تا امروز در افغانستان معمول ومروج میباشد.درلوحه سنگ بزرگی که بطول ۹۰ سانتیم وعرض تقریباً ۴۰ سانتیم از معبد شترك بسکرام کشف شده و در موزهٔ کابل موجود است بدور مجسمهٔ بودای مرکزی ۳۴ نفر اشخاص دیگر روحانی وغیر روحانی ومنجمله دو نفر اعانه دهندهٔ کوشانی‌بازن های شان هم دیده‌می‌شود . ریش انبوه دماغ‌بلندوقلمی ـ چشمان بزرگ ، اندام متناسب وغیره چیزهائیکه اختصاصات بدنی یك فرد سینی آریائی را تشکیل میدهد بوجه احسن درین نجیبای اعانه دهنده کوشانی جمع است . لباس مرد عبارت ازیك شلوار چین داری است که ازبالا تاپائین چین خورده وباچین‌های خود سراسر بیك‌شلوار صاف امروزی شباهت دارد . پیراهن او عیناً یك پیراهن درازی است که قرن های متوالی در افغانستان معمول بوده و یخن آن یکطرف‌بسته میشود . روی‌اینهاچپنی دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 892 of 1362

کا از زانو پایان تر آمده وآنرا فقط یك تکمه کـ عموماً بشکل ماه نو یاگل شش برگ میباشد روی سینه محکم نگاه میدارد تادو طرفهٔ دامن آن از هم دور نماند . آستین های این چپن از شانه تا مچ دست چین دارد ونسبتاً تنگ است وشکل بازو ساعد زیبا وطویل او را بخوبی نشان میدهد . لباس زنانه طویل ودامن آن پرك دارد و مواج است وتمام قامت زیبا ورسای خانم را پوشانیده است . اشکال وتدوینه های لباس عصر کوشانی افغانستان رامیتوان ازروی مجسمه‌ها وهیکل‌های هده و کاپیسا و کاپل‌ازروی تصاویر رنگه دیواری بامیان ودرهٔ کـکرك ودرهٔ قندقستان مطالعه نمود . چون تصاویر پادشاهان کوشانی روی مسکوکات آنها به ضرب رسیده وبرعلاوه حتی هیکل‌های سنگی بهاء ازهٔ قامت طبیعی ازخود کنیشکا از مقام « مات Mat » نزدیك «ماتورا» کشف شده میتوان البسه شاهی ، لباس سربازی ، شکل اسلحه و نوع پاپوش این عصررا مطالعه نمود .

قراریکه ازروی تصاویر شاهان کوشانی روی‌مسکوکات واز روی مجسمه مکشوفه کنیشکای کبیر ازمقام « مات » معلوم میشود شاهان کوشانی البسه فراخ وطویل و کلفت می پوشیدند . پیراهن آنها عموماً کشاد واز زانو پایان‌تر می‌آمد . این پیراهن قراریکه دریك هیکل‌مکشوفه ازهده معلوم میشود (۱) یخه‌ئی‌دارد ه ور وحاشیه آن باگلدوزی خامك دوزی شده . معمولاً دوردامن راهم خامك دوزی میکردند تااز آنجائی که ازروی مسکوکات حدس زده میشود ومجسمه کنیشکا واضح تر نشان میدهد این پیراهن از پارچه های کلفت ساخته میشد وبه آسانی قات ولکن نمیگرفت . روی این پیراهن کمربند چرمی می بستند . پیراهن کنیشکا از کمربند پایان یکنوع رده های مار پیچ دارد که خطوط بخیه روی پیراهن را نشان میدهد . کنیشکا روی

(۱) این هیکل در اطاق سوم عمده در مورهٔ کابل موجود است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 893 of 1362

پیراهن چین فراخ ودرازی پوشیده که چهار انگشت ازدامن پیراهن طویل‌تر است . چین چه در روی مسکوکات وچه در روی مجسمه‌های این عصر وچه در تصاویر دیواری بامیان و فندقستان همه جا دیده میشود ویکی از البسه ممیزهٔ عصر کوشانی است که تقریباً همه طبقات مردم می پوشیدند و بیشتر در عصر تمالی کوشان یادر دوره زمامداری کوشانی های بزرگ یعنی در سه قرن اول مسیحی رواج وعمومیت داشت زیرا بعد از ن‌عصر لباس‌های فراخ و کلفت طویل کوشانی آهسته آهسته تنگ‌ترو کوتاه تر وملایم تر شده ونفوذ مجاورت ساسانی درلباس‌تاثیر زیادبخشید وآخر در طی قرن شش ومرور قرن هفتم لباس شاهی به اندازهٔ تنگ شد که کاملاً در بدن می‌چسپید وشکل بدن را اختیار میکرد وبهترین نمونه آنهم در هیکل‌شاه وملکهٔ دیده میشود که ازمعبد فندقستان (درهٔ غوربند) کشف شده ولی اطاق فندقستان موزهٔ کابل موجود است واز روی‌مسکوکاتی که‌پیداشده تاریخ آنرا به‌قرن ۷ مسیحی نسبت داده‌ایم .

بهر حال چون مقصدما در اینجا شرح لباس عصر کوشانی های بزرگ است دانشمندان مطالعات فوق‌رانتقیب میکنیم . چون ممیزه‌ئی که‌بالاتذکرشدیم ازپارچه‌های کلفت پشمی یاپنبه ئی یا از پارچه هائی که بشکل نمد کرسی می مالیدند برش ودوخته میشد . برش آن‌لباس‌ساده بود زیرا مانند چین های امروز اریخه تادامن چاکی راست و مستقیم داشت ومعمولاً از کمر پایان تا دامن دو گوشه آنرا بشکلی مثلثی قات‌میکردند تا کمر بند ودامن پیرهن وخامك دوزی های آن‌معلوم شود ودرحرکت وقدم ماندن هم بندش واشکال پیش نکند. دربعضی مجسمه ها منجمله مجسمه مرد کوشانی شترك ( ) گل‌هشت‌برگی در حد کمربند

(۱) تصویر میان صفحه دوم رساله‌امیراطوری کوشان ملاحظه‌شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 894 of 1362

درگوشه چین رابهم وصل میکرد . این رویه برای چین های این وقت بسیار مفید بود زیرا با یك تکمه خود چین وضعیت باز وبسته هردو بخود میگرفت ودرحصه دامن مانع حرکت وجنبش نمیشد . یخه این چین‌ها بعضی اوقات مانند یخه پیراهن این وقت گردبرده میشد و گاهی چپه کردن بسیار برداری داشت باملاحظاتی که درمجسمه‌ها وتصاویر رنگه نقاط مختلف افغانستان بعمل آورده‌ایم یخه گرد در اوائل عصر کوشانی های بزرگ وچپه کردن عریض با حاشیه های مغزی دار درقرون بعدتر معمول شده وعمومیت زیاد پیدا کرده است. چون هیکل کنیشکا که ازعلاقه «مات» پیداشده متاسفانه سروگردن ازحوالی میان دوشانه ندارد خوب معلوم نمیشود که یخه چین او بکدام شکلی منتهی شده‌است ولی ازخطوط مستقیم ومغزی دارچاك دوطرف چین وتصور میتوان کرد که چین او یخه مدور داشته زیرالباس به‌چپه کردن عریضی منتهی میشود مانندلباس پادشاه قندقستان یاختنای که رب‌النوع مهتاب دربر کرده بانحنه آورقدیمی که درجدار راست (نسبت به بیننده) رواق هیکل ۵۳ متری بامیان نقش شده (۱) حاشیه های دم چین درمقابل سینه خطوط منحنی بخود میگیرد. آستین‌های این چین‌ها عموماً تنگ وتامچ دست میرسد وازتنگی زیاد دربعض مجسمه‌ها آستین ها به اندازه ئی قات خورده که گوئی اصلاً دوخت آن چنین بوده وازشانه تابند دست از یك سلسله رده های برجسته تشکیل شده بود مجسمه کنیشکا که به اصول مدرسه «هاترا» ساخته شده متاسفانه بازو وآرنج ندارد تاشکل آستین چین معلوم میشد فقط انگشتای آن معلوم میشود وبس ولی شکل آستین به‌تعریفی که نمودیم در هیکل کوشانی مشترك هویدا است .

(۱) مجسمه پادشاه وقبل تصویر رنگه رب النوع مهتاب در اطاق قندقستان موزه کابل موجود است. تصاویر آنها دردی جرنال آف دی گریتر انداسوسایتی جلد ۷ نمره ۲ سال ۱۹۴۰ ملاحظه‌شود. تصویر رنگه تحفه دهنده مذکور درلوحه ۲۸ جلدسوم تحقیقات جدید عتیقه شناسی بامیان تالیف موسیوها کن وموسیو کرل ملاحظه‌شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 895 of 1362

در عصر کوشانی شلوار چین دار معمول بود وتقریباً همه طبقات مردم آنرا می پوشیدند. موزه وچموس چرمی ونمدی پایوش این عصر شمرده میشد. مجسمه کنیشکا که ازعلاقه «مات» پیدا شده موزه های بسیار بزرگ وزمین وتسمه ئی در بندیا دارد که یك نوك آن از کف پا گذشته وبرقم مهمیزی بسته شده ولی ازخودمهمیزاثری نیست.شلوار کشادوچین داروموزه درمجسمه های کوشانی ها که از گندهارا و کاپیسا پیدا شده واضح دیده میشود ویکی دوی آنرا پایان ترشرح میدهیم.

از معبد شترك بگرام لوحه سنگی دیگری پیدا شده که در آن هیکل یك بود،ادوبرودیس اتوا، یك راهب وبکنفر تحفه دهنده کوشانی نقش است. این مرد کوشانی از طبقه عوام معلوم میشود فقط یك پیراهن کلفت ویك شلوار نسبتاً تنگ دربردارد، یخه پیراهن او ساده ومدور است. کمر بندی روی پیراهن بسته واضح معلوم میشود که دهن پا چه های شلوار او با حاشیه مغزی دار بر جسته منتهی شده، سرو پایش برهنه است، چپلی را که معمولاً تجبای قوم و پادشاهان می پوشیدند ندارند. (۱). در یك لوحه دیگری که موسیو ها کن درسال ۱۹۲٤ از(پاتیاوه) ۱۵ کیلومتری جنوب شرق چاریکار و۷ کیلومتری جنوب بگرام کشف نموده بدور «بودیس اتوا» میتربا یك جماعت هشت نفری که درمیان آنها زنان واطفال هم است دیده میشوند. این ها کوشانی های کاپیسا هستند که تازه بدین بودائی گرویده وبرای نشاندادن حرارت عقیده خود تحفه های آورده وبه ودیس اتوای مذکور تقدیم میکنند این کوشانی ها که حتماً ازجمله عوام قوم اند لباس ساده دارند مردان یك یك پیراهن فراخ یخه گرد پوشیده وتسمه روی آن بکمر بسته اند. درمیان دوسینه آنها خطوط مستطیل شکلی معلوم میشود واحتمال دارد که برش یخه آنها اینطور باشد. مردان شلوار فراخ پوشیده وپاچه های آنرا میان موزه داخل کرده اند

(۱) تصویر مرد کوشانی مذکور در مقابل صفحه ۵ رساله امیر اطوری کوشان ملاحظه شود.

تاریخ آریانا (۱۰۰۰) ج. عبدالحی حبیبی و محمد ابراهیم ذ رحیمی علی ۵ ابراهیم تاریخ ۲۸-۷-۲۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 896 of 1362

زانوهای شلوار درحدود زانو میان دهن پیراهن ومنتها الیه موزه معلوم میشود یکنوع موزه های نازك ماسی تماهم معمول بود که در کفش دیگر داخل میشد چنانچه هنوز در بعضی نقاط صفحات شمال مروج است پیراهن زنان عیناً مانند پیراهن مردان ، کمی دراز تر بریده شده حاشیه دامن آن یك یادو قطار خامك دوزی ویامهره دوزی دارد شلوار آنها تابندپافرود آمده است دوریخه مدور پیراهن شان خامك دوزی دارد وحمیل مثلث نمای مروارید یامهره به گردن دارند و گل بزرگی در آخر حمیل مشاهده میشود . دوچونی موتاسر شانه های شان افتاده (۱)

این بود لباس عصر کوشانی های بزرگ یعنی البسه ئی که از حوالی نیمهٔ دوم قرن اول مسیحی تاقرن شش در افغانستان رایج شده واقلاً ۳ قرن تا زمانی دوام کرده است که البسه تنگ چسپید ، در بدن رواج یافته است ومجسمه ها وصحنه ها ومجالس تحفه دهندگان که از نقاط مختلف جنوب هندوکش مثل هده ، کابل ، کاپیسا بامیان وغیره کشف شده انواع البسه زنانه ومردانه والبسه طبقات عوام وتجارا نشان میدهد وواضح میگردد که رویهمرفته درین سه قرن لباس کوشانی های افغانستان ساده و از پارچه های پنبه ئی و پشمی نسبتاً کلفت که بافت وساخت خود شان بود ساخته میشد و میان لباس طبقه عوام وتجبای قوم فرق فاحشی در برش نبود. تنها در تزئینات وزیورات کمی فرق داشت . چون درقرن سوم دولت کوشانی ها رویه انحطاط گذاشته و دولت ساسانی به ذروهٔ اقتدار خود رسیده بود ودر اثر تجاوزات آنها بطرف غرب زمانی حتی علاقه کابل هم تحت تبول آنها آمده بودبه این مناسب البسه ساده عصر کوشانی که تاقرن سوم معمول بود به تمثال لباس های ساسانیان درطی قرن چهارم پرتکلف شده رفت واین قسمت را در فصل کوشانی های خورد باکیداری مطالعه خواهیم نمود .

(۱) تصویر این صحنه درعکس (۲۹) در کتاب اجراآت هیئت حفریات فرانسه درافغانستان تالیف ز . هاکن طبع تو کیو ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 897 of 1362

فصل نهم

صنعت گریکو بودیك

صنعت گریکو بودیك یا «یونانو بودائی» از نقطه نظر تاریخ صنایع مستظرفه در تاریخ افغانستان قدیم یا آریانا سهم بزرگی دارد که تعریف و شرح چگونگی مراتب ظهور و ترقی و تنزل و مدرسهای مختلف و تاثیر آن در صنایع مستظرفه کشور های مجاور و دور دست وجود فصلی را ایجاب میکند . صنعت «گریکو بودیك» یا «یونانو بودائی» که این فصل برای آن وضع شده است در حقیقت امر شاخه یا شعبهٔ ازیك مدرسه قدیم تر است که آنرا بنام «گریکو بکتریان» یا صنعت «یونانو باختری» یاد میکنند .

چون هنوز دامنه تحقیقات درافغانستان پیش از زمانه تهاجم اسکندرمقدونی آنقدر توسعه نیافته که راجع بامشخصیات صنعت چیزی بگوئیم مدققین از روی شواهدی که عجالتاً در دست است مبداء مطالعات صنایع مستظرفه را در افغانستان بنام صنعت یونانو باختری آغاز میکنند .

صنعت «یونانو باختری» طوریکه ازروی نام مرکب ووضعی آن معلوم میشود صنعتی است که دوعامل درتعریف وتشکل آن دخالت دارد یکی یونانی ودیگری باختری.

چون قبل برین در فصل ششم این اثر در صفحه ۹۸ همین جلد تحت عنوان «صنعت یونانو باختری» تعریف عمومی و سهم عوامل دوگانه باختری ویونانی این مکتب صنعتی شرح داده شده تکرار آن اینجا بیمورد است تنها برای تسلسل موضوع درذهن، مختصراً یادآوری میکنم که باورود اسکندر در شرق و باتشکیل سلطنت مستقل یونانو باختری در آریانا در دو قرن اول ق م کاربهترین استاد هیکل تراش یونانی یعنی «لیسپ» ازطرف صنعتگران باختری و یونانیهای مقیم آریانا تعقیب شده و به اساس نظریه مدام تریور رووسی که مشرح در صفحه فوق الذکر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 898 of 1362

همین جلد و صفحات مابعد آمده میتوان گفت که رول صنعتگران باختری درظهور ونشو ونمای مکتب صنعتی « یونانو باختری» دخالت زیاد داشت . طبق نظریات این خانم مدقق و نظر یاتیکه برای تقویت مفکوره خویش ازمستر (می یر Meyer) و پروفیسر (هرزفلد Herzfeld) گرفته مکتب یونانو باختری مبداء صنایع مستظرفه دوره های مابعد افغانستان واین گوشه آسیا میباشد زیرا صنعت بودائی و صنایع مستظرفه آسیای مرکزی و صنعت دوره های پارتی و کوشانی و ساسانی وغیره همه شاخهائی است که بصورت مستقیم یا بالواسطه یك دیگر از سرچشمه مکتب یونانو باختری آب خورده است .

تعریف عمومی : صنعت گریکو بودیك طور یکه از اسم وضعی آن معلوم میشود صنعتی است که تماس دو روح ، ترکیب دو تهذیب ، و جریان دو نوع عقیده و افکار بیك نقطه و آمیزش طولانی آنها بهم آنرا بمیان آورده است صنعت گریکو بودیك صنعتی است ترکیبی که در اساس امر در نتیجه اختلاط افکار مذهبی بودائی و روحیات صنعتی یونانی در دو طرفه هندوکش تولد یو نشو و نما یافته ، افتخار ایجاد این مدرسه صنعتی تنها از نقطه نظر ظرفیت و نقطه تلاقی آنها بهم به آریانا نمیرسد بلکه هنروران اینجا در آن سهم بزرگتری دارند زیرا اگر خوب دقت شود هردو عنصر مذکور چه مذهبی وچه صنعتی در آریانا روش مخصوصی بخود گرفته است که آب و تاب آریائی وباختری در آن شامل است بعبارت دیگر افکار مذهبی بودائی و صنعتی یونانی باختری شده دردوطرفه هندوکش بهم مخلوط شده واز ترکیب و تماس آنها صنعت « گریکو بودیك » بمیان آمده است زیبائی ونفاست مسکوکات شاهان مستقل یونانوباختری برمسکوکات معاصر خود در یونان مدام تریور روسی را وادار ساخت تا دخالت هنروران باختری را درمسکوکات آن عهد وانمود کند (بصفحه ۱۰۱ همین جلد مراجعه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 899 of 1362

آثار معبد «سانشی» (حوالی بمبئی) نشان میدهد درقرن ۳ـ۴ ق م هنوز جرئت نداشتند که بودای خودرا بکدام شکلی نمایش دهند. درهر صحنه که وجود او لازم بود به نمایش پاره علاماتی ازقبیل چتر یا درخت بودهی یا علایم پای برزمین قناعت کرده اند یعنی صحنه های صنعتی ایشان را سمبول و علامه فرا گرفته بود. بعدازینکه آئین بودائی در افغانستان نشر شد وجود مذاهب مختلف و آزادی مردم ودولت درعقیده افکار فلسفی بودائی را وسعت داد. انقلابی در آن وارد نمود و صاحب صلاحیت بیشتری درنمایش مجالس مذهبی گردید پس گرچه صنعت گریکو بودیك در اثر ترکیب واختلاط افکار مذهبی بودائی وروح صنعتی یونانی درخاك افغانستان بمیان آمده ذوق بدیع واستعداد هنرمندان آریائی در آن کمال دخالت دارد و آثار مذکور بدست صنعتگران این کشور ساخته وتراشیده شده است شبهه ئی نیست که باسیر فتوحات اسکندر عده از صنعتگران یونانی به شرق منجمله آریانا هم منتشر شد مخصوصاً در کشور ما کار بهترین استاد هیکل تراش یونانی یعنی «لی سپ» هیکل تراش خوداسکندر تعقیب میشد. ولی معاصر ایشان ومخصوصاً بعد از ایشان هزارها نفر از اهل خود ممالک درمعماری وهیکل تراشی و نقاشی دست زدند. عروج هیکل تراشی درافغانستان درقرن اول وقرن دوم مسیحی، یعنی سه چهارقرن بعدازعبور اسکندر از آسیا بمیان آمده آنچه ما من بعد بودائی ویونانی میگوئیم مقصد از آن هنر وران خود آریانا است که ازروی مذهب وذوق بدیع صفت بودائی ویونانی در مورد آنها قرن قرون به حقیقت است. البته طوریکه پیشتر اشاره کردیم بعد ازفتوحات اسکندر مقدونی عده ئی از سربازان خسته وزخمی و کلونی یونانی دراسکندریه های آریانا ماندند وطبعاً درمیان آنها صنعتگرانی هم بوده که روح وذوق صنعتی یونانی رابکمال مفهوم زیبائی آن منتشر ساختند ولی آنها آهسته آهسته درمیان اهالی محلی حل ومزج شدند وصنعتگرانی که دردورهٔ عروج مدرسهٔ گریکو بودیك (قرن اول ودوم مسیحی) دردوطرفهٔ هندوکش شهرت داشتند تقریباً همه باشندگان محلی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 900 of 1362

تصویر (۳۷) مقابل صفحه (۳۲۶)



هیکل بودای خارقه کبیر که از « پایتاده » قریب سرای خواجه کشف شده و اصل آن در موزهٔ کابل موجود است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 901 of 1362

تصویر (۳۸) مقابل صفحه (۳۲۷)



یکی ازسر های قشنگ بودا که ازهده کشف شده وازنقطه نظر صنعت شاهکاری
است که قریحهٔ صنعتگران گندهاری افغانستان را معرفی مینماید

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 902 of 1362

بودند که میتوان ایشان را ازروی ذوق وقریحه یونانی وازروی دیانت بودائی خواند وجود وتربیهٔ چنین صنعتگران در کار بود تاباداشتن خواص وقریحه واستعداد دوجانبه صنعت مرکب فوق الذکر رابمیان آرند. درذیل این چندسطر که حیثیت تعریف عمومی دارد «بودیزم» و«هلنیزم» یعنی روح دیانت بودائی وذوق صنعتی یونانی وبرخورد آنهارا درخاك‌های افغانستان مطالعه میکنیم .

بودیزم: معلوم است که آئین بودائی درقرن ٦ ق م درخاك هندورحوالی مدراس و«پتنهٔ» امروزی ظهورنموده وبعد ازسه ونیم صدسال حیات درخاك هند درقرن دوم ق م بامبلغین اعزامی «آشوکا» پادشاه موریادر سرحدات شرقی آریانا وداخل آن نفوذ یافت. موسیوفوشه براین عقیده است که اگر شروع انتشار آئین بودائی را درشمال هنددروسط قرن سوم ق م نسبت بدهیم اشتباه زیادی نکرده خواهیم بود(۱) مقارن همین زمان مبلغین بودائی وارد کشمیر وگندهارا شده وبه تدریج به داخل مملکت پیشتر آمده رفتند . بهاین حساب آئین مذکور دراواسط قرن سوم ق م به گندهارا یعنی درهٔ کابل رسیده وازعلاقه‌های پشاور وسوات بطرف لغمان (هده) ولغمان ونگاو ونجرو وخورد کابل (کابل بودائی) پیش آمده وبه جلگه ودره‌های قشنك کاپیسا (کوهستان وکوهدامن) مواصلت کرده است .

امروز باکتشفیات علمی وتحقیقاتی که فقط به نقط شده راه انتشار آئین بودائی ازجنوب بهشمال هندوکش ومنازل عمدهٔ آن: قندقستان، بامیان، سمنگان (هیبك) وبلخ وقندوزنزد ماروشن است وازروی یادداشت های زائرین چینی وتحقیقات دانشمندان فرانسوی به اوضاع گذشته وشواهد آن نقاط اطلاع کافی دردست است که تذکار آن اینجا لزومی ندارد .

تنها چیزیکه درین مبحث تدقین آن ضروری و باظهور صنعتی که مطالعه

(۱) صفحه ٤٤١ جلد دوم کتاب صنعت گریکو بودیك گندهارا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 903 of 1362

میکنیم ار تباط مستقیم دارد این است که آیا آئین بودائی تیغهٔ هندوکش را چه وقت عبور نموده وبه کدام عصر به صفحات باختر انتشار یافته است ؟

تنها مدرکی که بجواب این سوال بما کمك میتواند کتیبه های آشوکا وتذکار اسمای شاهان معاصر وی است که نزد آنها مبلغ فرستاده است مسبوقیم که آشوکا شاهموریا معاصر این زمان درجنوب هندوکش نفوذ سیاسی واداری داشت واین علاقه ها ازطرف حکمران موریا اداره میشد. درقطار شاهان یونانی آسیای غربی و حتی مصر که مبلغین اشوکا نزد آنها فرستاده شده بود از «دیودوت» موسس سلطنت مستقل یونانو باختری اسم برده نشده . اوهمطابق نظریه عموم محققین در ۲۵۰ ق م درباختر اعلان استقلال وسلطنت نموده واین زمانی است که نفوذ موریاها هنوز درصفحات جنوب هندوکش دوام داشت ، از روی عدم تذکار اسم « دیودوت » وتذکار اسمای چند نفر پادشاهان یونانی شامی ومصری چنین معلوم میشود که مبلغین آشوکا درحدود ده سال پیش ترازتاریخ استقلال دولت یونانو باختری شروع به مسافرت و تبلیغ نموده باشند . هوسیو فوشه تاریخ وصول آئین بودائی را به باختر دراوایل قرن دوم ق م نسبت میدهد واین عصر مصادف به زمانی است که شاهان یونانو باختری مثل «اپوتیدم» «دمتریوس» و « ایوکراتید » نفوذ دولت موریا را از صفحات جنوب هندوکش برداشته ، دولت نیرومندی تشکیل دادهوشروع به کشورکشائی درخاك هندنموده اند . به این ترتیب تقریباً (۶۰) سال بعد ازاعزام مبلغین آشوکا آئین بودائی درنقاط مختلف شمال هندوکش انتشار یافته است .

چون مقصد مادراینجا تنهاشرح خط سیر بودیزم وانتشار آن نیست میخواهیم کمی به این بپردازیم که چه تاثیرات عمیق درین خاك وارد نمود تادر ایجاد صنعتی ذیدخل وصاحب نفوذ گردید . . ا درچه آئین بودائی از سرزمین «مگده» برخاسته ومهدنشو ونمای اولیه آن خاك هنداست ولی از روزیکه مجرای اندوس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 904 of 1362

تاریخ آریانا (۱۰۰۰) ب م سردار محمد سراج الدین و محمد امین ن رجب علی م امرائیه تاریخ ع-۲۸-۷-۲۵

(سند) را گذشته و به آر یانا رواج پیدا کرد به تعبیر اکثر مدققین « سرزمین موعودی » برای توسعه و انبساط خود یافت. دامنه های کهسار، دره های عمیق وخاموش ، نقاط بلند و منزوی وحاکم به افق چهار گرد، مناظر زیبای قدرتی وچشمه سارها برای راهبین ازوا پسند صلح طلب وآرام بودائی که درعالم سکوت مشغول ریاضت بود دلدمساعد ترین خاك بود چنانچه بهمین لحاظ دانشمندان کندهارا (درهٔ کابل) را (مگدهٔ ثانی) خوانده اند .

کندها را درعالم بودائی به اندازهٔ شهرت داشت که هر گوشه و کنار آن بایکی ازمظاهر زندگانی داستانی ساکیامونی پیوسته بود. مهمترین یادگار های بودا درمعابد این علاقه بودبعه گذاشته شده بود . موسیو فوشه معبدی را که کنیشکا درحوالی پای تخت زمستانی امپراطوری کوشان ساخته بود «بلندترین معبدجهان» میخواند . غیر ازین هزار وپنجصد معبد دیگر تنها درهمین علاقه وجود داشت « هیلو» یا (هده) که هیوان تسنگ زایر چینی دریادداشت های خویش راجع به ممالك غربی درعلاقه (نگار) یا (نگارها را)یعنی « نگرهار» از آن حرف میزند بزرگ ترین کانون مذهبی بودائی کندهارا بوده وباصدها معابد باشکوه وباغها وغیره ، طوریکه تحقیقات جدید ثابت کرد بزرگترین مرکز صنعتی این علاقه هم بشمار میرفت .

کاپیسا « حوزهٔ کوهستان و کوهدامن » حتی در اواخر قرن ۷ مسیحی که آخرین دورهٔ حیات آئین بودائی درین قطعات است بیش از دوهزار راهب وزیاده از صدمعبد داشت . بامیان یا «باهیکان» یا «فن یان» یا «فن یانا» که درتمام عالم بودائی باهیکل های بزرگ بودا (هیکل خوابیده بودا در(نیروانا) بطول هزارقدم وهیکل های ایستاده (۵۳ و۳۵ متری) امتیاز داشت ، جائی بود که زائرین بودائی تمام آسیابدانجامی شتافتند . همین طوردر صفحات شمال هندوکش در دو ولایت مستعد « باختر » و « تخارا » مراکز مهم بودائی وجود داشت ، قندوز در موقع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 905 of 1362

عبور هیوان ـ تسنگ دارای ده‌معبد وچندین صدروحانیون بود . درین وقت بلخ ۱۰۰ معبد وسه‌هزار راهب داشت ازروی‌این ارقام درقرن ۷مسیحی که مشرف به دورهٔ سقوط‌بودیزم‌میباشدواحصائیهٔ کوچکی‌است که بعدازجنگ‌ها وحوادث‌مزید گرفته شده‌معلوم میشود که آئین بودائی بکدام اندازه درنیمه شرقی افغانستان تاثیر افگنده بود. افغانستان عهد کوشانی همان طور که در فلسفه و معتقدات دیانت مذکور انقلاب عمیق وارد کرد از راه صنعت ونمایش‌هم بکلی‌اصب العین آنرا دگرگون نمود .

هلنیزم : جنبهٔ دیگر صنعت « گوریکو بودیك »(هلنیزم) یادخالت افکار ونظریات

واصول‌تهذیب یونانی‌است که باافتوحات‌اسکندربخاك‌های آسیائی‌مجری پیدا کرد. اسکندر در طی‌اقدامات جنگی‌بیش ازهمه نقاط‌مقتدرحه‌درخاکهای آریانا ۵و۶ شهر اسکندریه‌تاسیس نمود.باتاسیس سلطنت‌مستقل یونانو باختری‌ودوام دوصد سالهٔاین سلطنت آریانابرای‌مدت‌چهارقرن که (دوقرن دورهٔ کوشانی‌هم درآن شامل است) مترقی‌ترین کانون‌افکار وتهذیب وآرت یونانی‌درآسیاشمرده میشد ، همانطور که ازنقطهٔ‌نظر آئین بودائی گندهارارا «مکدهٔ ثانی» خوانده‌اند ازنقطهٔ نظرصنعت وآرت«هلادثانی»هم‌بود.فراموش‌نباید کرد که‌فتح هندبدست اسکندر آمد ورفتی بیش نبود وتسخیر حقیقی هند یا مفکورهٔ یونانی در عصری شروع شد که شاهان یونان باختری و کوشانی بعد از فتوحات آن دیاربه‌اداره وبسط‌تهذیب‌ومدنیت پرداختند.شمولیت حصص شمال غربی هند در اداره دوسلالهٔ مذکور سبب شد که افکار ومظاهر مدنیت یونانی بار وحیات وفلسفهٔ هندی تماس طولانی پیدا کند مانند مورخین و جغرافیه نویسان یونانی که آثار ایشان باقی مانده یك عده اهل فن وحرفه از قبیل طبیب ، حکاك ، هیکل تراش ، معمار به این دیار آمده‌ودر تعمیر اسکندریه ها وقلعه های جنگی (تنها در باختر از هزار قلعه صحبت شده است) ودرساختن ظروف‌فلزی، زیورات‌ضرب‌مسکوکات، حکاکی و کندن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 906 of 1362

احجار کریمه دخالت زیاد داشتند بااین دسته هنر وران روح ظرافت یونانی در آرت وصنایع مستظرفه در آریانا شیوع یافت .

محل تلاقی افکار و تهذیب بودائی ویونانی: دو عاملی که در ظهور صنعت یونانو بودائی یا گریکو بودیك دخیل اند از نقطه نظر ارتباط عمومی وخصوصی آن به آریانا شرح یافت . مبحثی که در طی مطالعات این مدرسه صنعتی مهم است موضوع محل تلاقی آنها است که از چهل سال بایخطرف مدققین رابخود مشغول ساخته است . موسیو فوشه که در مطالعات این مدرسه ازهمه پیش قدم است دردوجلد کتاب صنعت گریکوبودیك گندهارا (که شامل تاریخچه ، مراحل ، شعبات ، عصر ترقی وانحطاط وصورت انتشار آن در عرض وطول آسیا وغیره میباشد) ودر دوجلد یکه درین تازگی ها بنام (راه قدیم هند از بلخ تا تاکزیلا) تحریر کرده (۱) به مفصل ترین صورت وارد بحث درین موارد گردیده است ، شبه ئی نیست که میان این دوسلسله نشریات فوشه سالها گذشته ودرین موضوع کشفیاتی مخصوصاً درخاك افغانستان بعمل آمده معذالك نظریات مدقق باستان شناس آنقدر زیاد فرق نکرده وبکاتی که دراثر تازه اومربوط به این فصل دیده شود وقت بوقت اراء خواهیم نمود .

روی همرفته درین مسئله شبهئی نیست که محل تلاقی بودیزم وهلنیزم یاجائی که تهذیب وافکار یونانی وبودائی بهم تماس طولانی یافته همین آریانای قدیم یابه اصطلاح فوشه « جد بزرگتر افغانستان ما میباشد » ولی چون خاك افغانستان وسیع و شواهد صنعت مذکور درگوشه های مختلف نشو ونما نموده این مسئله محتاج کشفیات و تحقیقات علمی بود تابا اسناد لازمه معلوم میشد که دوتهذیب و تمایل صنعتی در کدام قسمت افغانستان مخصوصاً درشمال یادرجنوب هندوکش بهم مقابل شده است تامعلوم شود که مهد صنعت گریکو بودیك کجا

(۱) جلد اول آن در ۱۹۴۲ نشر وجلد دوم آن بصورت پروف به مطبعه رسیده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 907 of 1362

ونقاط تحول آن در مرور قرون با تاثیر عوامل صنعتی دیگر کجا ها میباشد ؛

گندها را : گند هارا یادرهٔ کابل حصه ایست درجنوب هندو کش شرقی واز سرچشمه رود خانه کابل تاآتک را در بر میگیرد . گند ها را در زمانه های باستان تماماً جزءخاك آریانا بوده وامروز هم حصهٔ غربی که بزرگترین حصهٔ آن را تشکیل میدهدجزو کشور افغانستان میباشد.درنفس گندهاراحصهٔ دیگری است که در دوره های پیش از اسلام بنام (نگارا هارا) یاد میشد و هنوز هم این تسمیه جغرافیائی از بین نرفته و (نگرهار) قلب گند هارای قدیم را تشکیل میدهند وقراریکه در صفحات آتی این فصل خواهیم دیدزیبا ترین کانون صنعتی گندها را در یکی از شهرهای معروف آن که هده باشد قرارداشت .

این مطلب پیش ما هویدا است که گندها را نظر به مجاورت خود بخاك هند سرراه مبلغین واقع بود آئین بودائی ازهمهٔ نقاط افغانستان اولتر در آنجا نشر شد .

حتی در زمانیکه آئین مذکور در عصر آشوکا امپراطورموریا انتشار مییافت گندهارا و حصهٔ زیادی از علاقهای هندوکش جزء اراضی مفتوحه دولت موریا بحساب میرفت . بناء علیه تهذیب وافکار ودیانت بودائی ازهمهٔ نقاط افغانستان بیشتر در این دره نشر شده است . هویدا است که درهٔ گندهارا در داستانهای بودائی رول بزرگ بازی کرده و بشهادت خاطرات زایر چینی معابد باشکوه از عصرموریا گرفته تا عصر کوشان در اینجا مرتب آباد شده و یادگارهای قیمتدار مذهبی درمعابد این دره بودیعه گذاشته شده بود . هویدا است که درهٔ گندهارا از نقطه نظرسیاسی در عصرشکوه دولت کوشانی مخصوصاً عصرسلطنت کنیشکای کبیر (نیمه اول قرن دوم مسیحی) موقعیت مهمی احراز کرده بود زیرا بافتوحاتی که کوشانیها در خاکهای هند بعمل آوردند درهٔ گندهارا تقریباً مرکز و دل امپراطوری پهناور آنها شده بودو از همین جهت دو یا سه پایتخت بهاری وتابستانی و خزانی امپراطوری کنیشکا در حصص اولی و وسطی و سفلی همین درهٔ وقوع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 908 of 1362

داشت و با دابستگی زیادی که امپراطور بدرهٔ گندهارا داشت اورا اکثر مدققین فقط بعنوان و لقب « شاه گندهارا » یاد کرده اند . صفت دیگری که گندهارا برای انبساط صنایع نفیسه داشت امنیت آن در پناه سد سنگی هندوکش بود زیرا بر مطالعین تاریخ مملکت ما روشن است که وقت بوقت در اثر جنگها و بیجا شدن قبایل آسیای مرکزی و غلبان اقوام در نقاط دور دست آسیائی جنبش هائی تولید گردیده که بالاخره به حوزهٔ اکسوس (آمودریا) منتهی شده و از اینجا بحیث دورانی شاخه ئی از اقوام وارده بطرف غرب جانب سواحل خزر وماورای آن بخاك های غربی آسیا و شرق اروپا منتشر گردیده وشاخه ئی به اراضی جنوب آمودریافرود آمده ودر کوه پایه های آریانا تقرریافته وسلطنتی تشکیل کرده و باجریان قسمتی از آب های خروشان هندوکش بنام مهاجرت و فتوحات و لشکر کشی و غیره به وادی های هند جاری گردیده اند .

گندهارا در پناه دیوار بلند هندوکش تا یك اندازه ز یاد مأمون و اقلاً از تصادمات اولیه اقوام تازه وارد آسیای مرکزی ، تصادماتی که در اوائل وهله شدت بیشتری داشت بر کنار بود و فضای صلح و سلام وآرامش بادوام برای پرورش صنعت گریکر بود یك در اینجا خوب تر میسر بود . موسیوالفردفوشه که در شناسائی این مدرسه صنعتی از همه دانشمندان بیش قدم است وتا حال تقریباً نیم قرن است که در این زمینه کارمیکنند در آخرین اثرخود گندهارا راه سرزمین آرت خوانده وتحت این عنوان به اساس مباحث بیشتر خود علاقه گندهارا راازنقطه نظر جغرافیه ، نژاد ، سیاست ، مذهب ، مراودات تجارتی خیلی مساعد برای ظهورصنعت گریکوبودیك میخواندومیگوید(۱) : «همان ظهور که تکان فلاوند ، ایل دوفرانس دراروپا وژاپون وجاوا در شرق اقصی طبعاً برای نشو

(۱) صفحه ۳٤۸ جلد دوم (راه قدیم هند از بلخ تا تاکزیلا) که صورت پروف قبل از طبع ، مطالعه رسیده .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 909 of 1362

ونمای صنایع مستظرفه مساعدبود گندهارا درین قسمت آسیا قطعه خاکی بود که گوئی آسمان آنرا برای پدید آوردن هیکل‌های زیبا وتپاوهای قشنگ خلق کرده بود »

بهاین‌ترتیب فوشه درآغاز مراحلی که به وجوداین صنعت‌پی برده گندهارا نظرخاصی داشت بعداز حفریات بلخ که موفقیتی بار نیاورد به نظریهٔ خود محکم تر گردید. این‌موضوع راعجالتاً اینجا گذاشته باختررا بذات‌خود ودرسایه کشفیات قندوز مطالعه میکنیم .

باختر : منطقهٔ ئی که ازنظر صنعت گریکو بودیك یااقلا محض ازنقطهٔ نظر

مبداء صنعت مذکوردرعالم نظریات تاینگ زمانی با گندهارا درجنوب هندوکش رقابت داشته وهنوز هم بهزعم بعضی‌از دانشمندان این‌مسئله یکطرفه فیصله نشده است‌باختراست.فوشه‌درموقعیکه هنوز امتیاز حفریات به فرانسوی‌ها درافغانستان داده نشده بود درموضوع تجسس مهد تولدی صنعت گریکو بودیك ازتذکار اسم بلخ وباختر ناگزیر بوده ومیگفت درموضوع تولدی این صنعت تا زمانی گندهارا راترجیح میدهم که کشفیات عملی باختر مرا بهاشتباه خودم قانع سازد باختر واهمیت آن‌ازنقطهٔ نظر البساط وانتشار صنعت گریکوبودیك درعلاقه های سنکیانگ وآسیای مرکزی نظرمدقق مذکور راجلب کرده ودرصفحه پنج جلد اول کتاب صنعت گریکو بودیك گندهارای خود میگوید :

«ازروی کشفیات متعدد بودائی که ازطرف یکسلسله علمادر طورفان، ختن، ودیگر نقاط ترکستان چین وروس بعمل آمده است معلوم میشود که مظاهر صنعت گریکو بودیك بصورت مال‌التجاره وارداتی وارد این دیارشده ومنزل به منزل بازرد ورفت‌وآمد کاروان‌ها بهاین نقاطپراگنده گردیده است واصل مهدتولدی وپرورشگاه آنرادرجای دیگر باید سراغ نمود آیامهد این‌صنعت رادرباختر، درهمان باختری که دوهزار سال پیش کانون تماس وبرخوردسه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 910 of 1362

مدنیت بزرگ یونانی وهندی وچینی بودمیتوان یافت ؛ زمانه آینده وقتی جواب این سوالهارا خواهد داد که حفر جنوبی حوزهٔ علیای اکسوس (آمو دریا) بالاخره برای تجسسات باستان شناسی باز ومفتوح شود ...» همین مدقق در جلد دوم اثر مذکور (۱) تحت‌عنوان باختر مفصل‌تر چنین اظهار میدارد : «قراریکه پیشترگفتیم جواب قطعی پیدایش مهدصنعت گریکو بودیك زیر تپه‌هائی خوابیده که‌چندنفرمحدودی‌از اروپاییان و بود آنهارا درگرد ونواح بلخ تذکر داده اند درین دقیقه احتیاج روشنائی بلخ ازهمه وقت‌بیشتر محسوس میشود عدم معلومات مطلق نسبت‌به مدرسه صنعتی باختر بعد ازنا بود شدن تصاویر رنگه دیوار ی کندهارا اسفناك ترین خالیگاهی است که درراه مطالعه صنعت گریکو بودیك اسنادوثایق‌مارا‌ناقص‌ساخته‌است‌با کشفیات‌جدیددر آسیای‌مرکزی‌حلقه های‌تسلسل زنجیر انتشار صنعت از کاشغر تاجایان کشف شده وتنها حلقهٔ اول آن کمبود است .بهرحال‌چون‌عجالتاً بصورت مادی‌چیزدردست‌نیست‌به گمان وقراین متوصل میشویم . من راجع به باختر دو نظریه دارم یکی عجالتاً موضوع نبودن مهد تولدی صنعت گریکو بود یك را در آنجا سلب نمیکنم واز جانب دیگر قبول مینمایم که تمام آبدانی که زوار چینی در آنجا دیده اند نمایندهٔ سبك صاف هند ویونان (هند وگریك) باشد . عجالتاًموضوع را ازهر پهلو که مطالعه کنیم برعلیه یکی ازین دو مطالب فوق چیزی نمیتوان گفت ، راجع بهٔ صنایع بودائی باختر معلومات مابسیار کم ومحدود است . (فاهین . و (سونگ‌یون) دو نفر زائرین چینی راه ختن واندوس (سند) راطی کرده و از باختر عبور ننموده‌اند . باقی میماند (هیوان ـ تسنگ) وآنچه که‌درباب سرزمین یو ـ هو (Po-Ho) نوشته است . اگر کندها را وباختر را در روشنی نوشته های او مقایسه کنیم پلهٔ کندهارا چربی میکند زیرا مشارالیه درحالیکه (صدمعبد)

(۱) صفحه ۱۳۵

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 911 of 1362

به بلخ نسبت میدهد در گندهارا از هزار معبد صحبت مینماید . البته موضوع قدامت معابد ، قشنگی هیکل‌ها ، تعداد استوپه ها نوعیت عماراتی که بار اول درمسافرت‌خود درباختردیده چیزی است که به حفریات آینده مژده میرساند نکته‌ئی که درباد داشت‌های زایر مذکور است و ذکر آن باموضوع سر دست ارتباط زیاد دارد این است که رقیب گندها را یعنی باختر کوشش نموده است که « سرزمین موعود » بشود وبرای اینکه خوب تر شباهتی به « مگده » پیدا کند را همین محلسی ، بلخ را بصفت « راجا گریا Rajagrina » یعنی « شهر کوچك شاهی » یاد کرده اند زیرا در آنجا هم آثار ودیعه بودائی زیاد بود . پس نشو و نمای صنعت بودائی در باختر هم چیز محقق است ولی قبل از کشف‌شواهدعملی ولو کوچکترین اثری‌هم‌باشدراجع به‌تپه های خاك‌اظهار نظری نمیتوان کرد معذالك ازروی قراین وبه اساس آثاری که ازمناطق مجاورشمال وجنوب باختر کشف شده چنین معلوم میشود که صنعت باختر از روی خواص عمومی فرق زیادی باشواهد صنعتی علاقه های جنوب شرقی آن یعنی کاپیسا یامناطق مجاور شمال شرقی آن یعنی ترکستان چین نخواهد داشت . برعلاوه این را هم‌تایك اندازه‌میتوان گفت که آبدات آنجا اگر از نقطهٔ‌نظر سبك کار نباشد اقلاً من حیث وضعیت خارجی ومواد عمرانی نسبت به پنجاب ودرهٔ کابل به آسیای مرکزی شباهت بیشتری بهم خواهد رسانید . » . موسیو فوشه در ۱۹۳٤ بالاخره به بلخ رسیده وحفریات را درتوپ رستم ودرارگ شهر عملی‌نمود . متأسفانه خلاف‌انتظار موفق به کشف هیکل باختری نشد وکشف مجسمهٔ بودائی درشمال هندوکش چند سال دیگر هم به تعویق افتاد تا اتفاقات برده ازروی اسرار قندوز برداشت .

تابش روشنی جدید ازقندوز : باشرح بالامعلوم میشود کهدانشمند فرانسوی « فوشه » در باب تعین مهد صنعت گریکو بود یك چه دلائلی پیش خود داشت که گندهارا رابر باختر ترجیح میداد . معذالك طوریکه دیدیم درآنفرصتی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 912 of 1362

که عملاً دستش از باختر کوتاه بود باز هم ایجاد مدرسه صنعتی مذکور را به استادان یونانو باختری ومحل آنرا در گندهارا قرار میداد . این هم مربوط به ظهوری شواهدی بود که روزی بمیان آمده ونظریه اورا تغیر دهد . همین بود که بعد از سال ها انتظار امتیاز حفریات را برای دولت فرانسه در افغانستان بدست آورد . وفوراً عازم باختر شد تاحلقه‌ئی را که درسلسله تحقیقات صنعت کریکو بود یك ناقص بود کامل کند . مدت ۱۸ ماه در گرد و نواح بلخ تحقیق کرد ، خرابه‌های توپ رستم‌وارگیرا حفریات نمود اما شوا هدی را که انتظارداشت بدست نیاورد . آنچه‌رافوشه به‌اصول علمی‌می پالیدوتجسس میکرد اتفاقات درگوشه‌شرقی باختردرقندوز بمنشهٔ شهود گذاشت واولین هیکل بودائی باختری ازخرابه‌های معبدی درقندوز کشف شد .

قندوز امروز با کهن‌دژ قرون وسطی به فاصله ٦ کیلومتری شرق رودخانه قندوزو۲٤ کیلومتری‌غرب خان آباد واقع‌است. مسافرینی کهازراه درهٔ شکاری بطرف‌خان‌آباد میروند بعدازنقطه‌ئی که آنرادعلی آباد گویند میتوانند بصورت مستقیم بدون‌عبورازخان‌آباد بعد ازطی‌فاصله ۱۸ کیلومتر به‌قندوز واصل شوند قندوز امروزجزء ولایت‌قطغن درزمان عبورهیوان - تسنگ‌مرکز تخارستان‌بشمار میرفت ودامنه‌تخارستان این‌زمان باختر راهم فرامیگرفت. چون قندوز درحصص سفلی یکی ازرودخانه‌های بزرگی‌واقع‌شده که هندوکش‌را باکسوس (آمودریا) وصل میکند ومجرای رودخانه مذکور چه درجلگه وچه دره های برپیچ سلسله کوه مذکور بزرگترین راه طبیعی بشمار میرود دارای‌اهمیت زیاد است. ازروی مسافرت هیوان - تسنگ که‌پس‌ازعبور رودآمومستقیماًبطرف قندوزآمدوازروی اقامت تاردیوشادTarduchadشهزاده ترکی نژاد (مشارالیه از احفاد توکیوهای غربی‌بود) (۱) درین شهر معلوم‌میشود که‌قندوز درنیمهٔ اول قرن۷مسیحی نسبت

(۱) یادداشتها راجع بممالك غربی تالیف «بیل» ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 913 of 1362

به سائر شهرهای تخارستان وباختر مر کزیت داشته . قندوز باموقعیت جغرافیائی وسیاسی خود در صفحات شمال هندوکش بین آمو دریا وباختر وتخار ستان علیا ایستگاهی بود که از آن چهار راه بزرگ بطرف بلخ وسائر بلاد باختر ونقاط معمورهٔ تخارستان علیاورود اکسوس وماورای آن ودره‌های هندوکش میرفت. چون سیاح چینی درموقع اقامت خود درقندوز ده معبد بودائی وچندین صدنفر روحانیون وپیروان این دیانت را دیده وبعض چیزهای دیگر راهم گفته عین یاد داشت های اورا درین مورد ترجمه میکنیم : «این محل هم جزوسرزمین قدیم تخارستان است. طول احاطهٔ وسعت آن ۳۰۰ (لی) (۱) وطول احاطه مر کز آن ۱۰ (لی) میباشد . خاك آن جلگه‌ایست هموارومرتب زراعت میشود وحبوبات زیادحاصل میدهد. بته واشجار زیاد در آن میروید . گل واقسام میوه فوق العاده فراوان دارد. آب وهوای آن ملایم وپسندیده است . اهالی اینجا امین وساده هستند . مردها طبعاً چابك وزرنگ اند. لباس پشمی میپوشند . بیشتر مردم پیرو مذهب بودائی وچیزی هم برهمنی هستند. دراینجاده «سانگاراما» (معبد بودائی) وچندین صدنفر روحانیون وجود دارد که در قوانین « مهایانی » و «هایانی» هردو طریقه دیانت بودائی معلومات داشته وبهر دومسلك پابندی دارند وپادشاهشان که شهزاده ترکی نژاد است به تمام علاقه‌های کوچك جنوب دروازهٔ آهن (۲) حکمفرمائی دارد .

اولین هیکل بودائی باختری درقندوز: درماه سپتامبر ۱۹۳۶ تقریباً به فاصله

۳ کیلومتری شمال شرق محلی که قرار شهادت هیوان ـ تسنگ ده معبد در آنجا وجود داشت پیر مرد دهقانی در پای یکی از تپه ها جوئی برای آبیاری میکند و در نتیجه چند سرگچی کشف شد . در اثر تحقیقات موسیو هاکن معلوم شد که جوی آبی که دهقان مذکور کنده بود از پای دیوار یکی از

(۱) واحد مسافه چینی است که طول آن برابر به ۵۷۶ متر میباشد .

(۲) دروازهٔ آهن در داخل دره‌ئی بود که بفاصله ۹۰ میل بجنوب شرق سمرقند فعلی وقوع داشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 914 of 1362

معابد بودائی میگذشت. پلان عمارت تقریباً مربع وهر ضلع آن (۵۰) متر طول داشت ومتصل آن بطرف جنوب غرب معبدی بوده که هر ضلع آن دارای ۳۰ متر طول بود .

آثاریکه ازاینجا پیداشده ازروی تعداد آنقدرزیادنیست مجموع آن عبارت از هفت سر دومدال مدوروبك مجسمهٔ کوچك است که مو جود نیمهٔ انسان ونیمه پرنده رانشان میدهد وبك پارچه دیگر که عبارت از یك پای وچیلی میباشد .

علاوه برین تکه پاره‌های خوردوبزرگ دیگرنیز ازاطاق های مختلف معبد کشف شد. این کشفیات ازنقطه نظر تعداد آنقدر زیاد نیست ولی چون بار اول از صفحات شمال هندو کثر هیکل‌هائی بدست آمده وعلمای باستان شناسی خیلی در انتظار دیدن هیکل بودائی باختری بودند پاره ممیزات آنها را ازروی رساله « صنعت بودائی باختر ومبداء صنعت گریکو بودیك » که بقلم پرو فیسر ها کن نوشته شده شرح میدهیم (۱)

« آثاری که ازقندوز بدست آمده واضح به دودسته تقسیم میشود: یکی دسته‌ئی که عاری از ممیزات ذاتی است ودیگر قسمتی که در آن در اثر رو بهٔ حقیقت بینی (ستیل رآلیست) بکمال اهتمام خصوصیات نژادی نشان داده شده است . یکی ازسرهائی که به دسته اول تعلق میگیرد از روش قالب گیری آن معلوم میشود که هیکل تراش بمیل خاطر چهره اورا بصورت ساختگی در آورده و کمی به قیافه صورت مجسمه مرمری شباهت دارد که از کورنت Corinthe کشف شده وموسیو پیکارد آنرا شایع نموده (۲) برآمدگی کاسه چشم که غالباً در اثر فرو رفتگی مشاهده میشود در اینجا وجود ندارد وچشم بیشتر بصورت طبیعی درحدقه خود میباشد

(۱) این رساله بفارسی ازطرف نویسندهٔ این اثر ترجمه ودرسال ۱۳۱۶ مطابق ۱۹۳۷ متن فرانسه وفارسی آن یکجا ازطرف انجمن تاریخ طبع شده است .

(۲) تذکره عتیقه‌شناسی یونانی ، هیکل تراشی جلداول عصرقدیم تالیف (شارل پیکارد)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 915 of 1362

وازین رهگذر به‌مجسمهٔ (زنی گل هده‌شبیه‌است. زیرچشم‌های اوهم برخلاف مجسمه‌های بودا که‌ازحدقه‌برآمده ،پس رفته وپاك های‌او برگشته است (۱) بینی کمی بزرگ ولب‌هاافقی میباشد وصورت کمی‌شل وملایم‌معلوم میشود. مراتب این ممیزات که شرح یافت درسایر اشکال قندوز بیشتر شده است . هکذا برآمدگی‌حدقه‌چشم هم‌دردیگر هیکل هاز یادنرشده اماازحد نگذشته است. بینی بزرگ ودهن عموماً خوب طرح‌شده. درباب طرح موی هیکل های‌مکشوفه از قندوز ملاحظه باید نمود که‌حلقه های‌آن که روی پیشانی بشکل فیته افتاده مانند صدف فلیته‌های‌آن دورهم پیچ خورده واین روش درطرح موی دربسیاری ازمجسمه‌های یونانی‌دیده‌میشودوقراریکه«وسیر»پیشکارد«بملاحظه میرسد چنین مینماید که‌سبك قدیمه فلیته های ماریپیچ به این روبه منتهی شده باشد .) از طرف‌دیگر این‌سبك فقط‌درموار دی‌بکار رفته که حلقه های موی رامیخواستند بصورت نوار پائینی روی پیشانی نمایش دهند . ملتفت بایدبود که در یونان بین ۴۰۸ و ۶۰۰ مسیحی بعض‌اصولات معینی برای این مطلب وضع کرده بودند بدین‌قرار که ازطرف مقابل حلقه‌های موی‌روی پیشانی پتی تشکیل میدادوبقیهٔ موی فرق‌و کنارهای سر بصورت‌فیته‌های‌مجعدوزنگوله‌زنگوله‌روی شانه‌هامی افتاد وچنین هم‌اتفاق می‌افتاد که این‌آرایش موی دریك مجسمه ازطرف مقابل وعقب فرق میکرد واین مطلب دریکی ازمجسمه های قندوز دیده میشود زیرا اگر خوب‌ملاحظه شود بالای فیته موی یکنوع نوار فلزی‌به برم۱۲ملیمتر دیده‌میشود وقسمت خارجی آن‌دارای کدام چیز تزئیناتی بوده که هنوز شواهد آن باقی است. یکی‌ازمجسمه های‌دیگر قندوزآن‌قسمت حلقه‌های موی رانشان میدهد که‌اززیر کلاه مجعد برآمده‌است . کلاهی که متذکرشدیم یکنوع شب پوشکی

(۱) الیم حفریات هده لوحهٔ ۸۳ ملاحظه شود (۲) صفحه ۲۱۹ تذکره فیته شناسی یونانی (۳) دررساله ملتیوداکی باختری نمره (٤) دارد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 916 of 1362

است که به دنباله مار پیچی منتهی میشود ودوتسمه‌هم برای نگه داری بدان گره خورده‌است . ازمیان‌مجسمه‌های کچی‌هده یکی‌این سیستم بند کلاه را نشان‌میدهد

دریك سرمجسمه دیگری که از قندوز کشف شده موی‌بشر حیکه ذکر شد طرح‌شده وحلقه های آن روی‌پیشانی پتی تشکیل داده‌اماخود حلقه‌ها که بشکل تاپه‌های مدور وضع‌شده بود کنده‌شده وقلیمه‌های‌مجعد موی‌هنوز بدوطرف گردن آویزان‌است. بقیه‌موی سر کمسیاه رنگ‌شده بودتنها شانه خورده ونوك های آن بصورت گره درفرق‌سر آورده شده‌است . این هیکل دارای قیافه ایست ذاتی‌ودر چهره آن‌عوامل نژادی دیده میشود. محورچشم‌های اوافقی‌وچشم‌های‌اورا فرود آمدگی پلك‌ها کمی‌بر آمده نشان میدهدا‌ماسراپا بهم نسبت‌به آثار هده چشم او بی حدازحدقه بر آمده است. لب‌های کمی کلفت ارخوب رسم شده بینی اش کوتاه و کمی مدور وصورت اوگوشتی وشل بنظرمیخورد. خلاصه بااین صفات وممیزات این مجسمه بصورت آزاد ازچهره های‌قشنگ شرقی نمایندگی میتواند .

دریکی‌ازمجسمه های‌دیگر قندوز ( ) علاوه برحلقه‌های روی پیشانی بقیه موگره‌ئی درفرق‌سرتشکیل داده وازین لحاظ‌به مجسمه ارتمیس Artemis بریتش موزیم شباهت بهم‌میرساند درین مجسمه قندوز چشم‌ها کمی منحنی ، بینی‌قلمی ، کنج‌های دهن کمی‌خمیده، صورت اوزی وخطوط چهره واضح تیپ های یونانی رابخاطر می آرد .

درخطوط ممیزهٔ چهرهٔ مجسمهٔ دیگر قندوز که در موزهٔ مزار شریف است مبالغه بکار رفته . چشم های بزرگ او کمی محدود ، بینی‌اش کوتاه ، ونوك آن برگشته است. لب فوقانی، لب تحتانی را قرارگرفته . این‌ممیزات‌درمجسمه های هده دیده نشده است .

علاوه برسر های مجسمهٔ که بالا شرح یافت مدالی ازقندوز پیداشده بحالت

(۱) دررساله‌صنعت‌بودائی یاختری نمره (۷) دارد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 917 of 1362

خراب وصورت شخص بالداری رالیم تنه نمایش میدهد.هکذا موجود نیمه انسان ونیمه‌بالدار(گـاروذا) که متأسفانه‌سر آن نیست هم ازقندوز کشف گردیده‌است.

این بود تعریف آثار مکشوفه قندوز بعبارت دیگر تعریف هیکل هائی که بعد از ۱۹۳٦ بار اول از صفحات شمال هندوکش از باختر کشف شد همین قسم در اثر تجسس هیئت باستان شناسی شوروی در ترمز که زایر چین هیوان تسنگ آنرا (تامی Ta-mi) خوانده از سواحل راست اکسوس (آمودریا) هم مجسمه ها مکشوف گردیده است . پس آثـار هیکل تراشی ومجسمه سازی مدرسه گریکو بود یك که تاچند سال‌قبل محدود به جنوب هندوکش ومنحصر بدرهٔ گندهارا بود در اوکسیان(علاقهائیکه‌اکسوس،آمودریا آبیاری میکنند) هم کشف شده و این مسئله درتعین عهد مدرسه صنعتی گریکو بودیك نظریات جدیدی وارد کرده که آنرا در ذیل مطالعه و نتیجه ئی میخواهیم بدست آریم .

عهدصنعت گریکوبودیك: امروزهمه‌میدانیم که‌صنعت گریکو بودیك‌مدرسه‌ایست که اساساً با الهامات صنعتی یونانو و تخیلات مذهبی بودائی بمیان آمده واین دو روح ، دوطرز تفکر ، دو سنخ عقیده صنعتی و مذهبی درخاك آریانا ، درسرزمین افغانستان بهم یکجا و مخلوط و ترکیب گردیده و بالاخره عامل ترقی ورواج این مدرسه بیشتر استادان محلی شده که خود درعین زمان ازنقطه نظر آئین بودائی و ازنقطه نظر کسب روش صنعتی یونانی شده بودند. بیاییم به‌تعین عهد صنعت.این مسئله یکی ازمسایل عمدهٔ در تاریخ صنایع مستظرفه آسیا است و اگر بگویم از چهل سال باینطرف در اطراف آن قلم فرسائی میشود مبالغه نخواهد بود .

پیش ازینکه حفریات و تحقیقات در خاك افغانستان شروع شود موسیو فوشه فرانسوی که سرحلقهٔ علما در مطالعات مکتب گریکو بودیك میباشد بیشتر در گندهارای شرقی مشغول تحقیقات بود وآثار و شواهد زیاد هیکـلهای سنگی از تپه های معابد اطراف پشاور و چهارصده (پشکلاواتی قدیم وگرد نواح آن)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 918 of 1362

کشف کرد و مدرسه گریکو بودیك را به‌صفت « گندها را » خواند ولی تعین مهد آنرا به تحقیقات افغانستان معطل گذاشت تا مخصوصاً بلخ مرکز شاهان مستقل یونانو باختری که مسکوکات این عصر آن بهترین شاهکارهای صنعتی درمیان مسکوکات دنیای قدیم است چه نتیجه میدهد . متاسفانه بعد از حفریات سال ۱۹۲۳ـ٤ بلخ موفق به کشف کدام مجسمه نشدو برعلاوه در اثر مطالعات استوبه بزرگ توپ رستم و پاره آبدات دیگر بودائی معلوم شد که سنگ عموماً در عمارات استعمال نشد. وبیشتر آبادی ها ازخشت خام بوده وچون بعقیده فوشه آغاز مدرسه گریکو بودیك باهیکل های سنگی شده است مهد آنرا به جنوب هندوکش درگندهارا وآنهم درگندهارای شرقی قرار میدهد .

اگر کشفیات قندوز وتغیر یافتن نظریات هاکن درمیان نمی بود مسئله مهدصنعت به‌مفاد گندهارا یك طرفه فیصله شده بود ولی حالا دونظریه در بین است یکی نظریه فوشه و مهد صنعت گریکوبودیك در گندهارا ودیگر هاکن ومهدمدرسه مذکور درباختر . نظریه فوشه تایك اندازه شرح یافت حالابه شرح عقیده هاکن می پردازیم. وعیناً مطالبی را که خودش درجزءبحث همین موضوع مستند به مطالعات سابقه فوشه در رسالهٔ صنعت بودائی باختر ومبداء صنعت گریکو بودیك نوشته اقتباس مینمائیم (۱) :

« اشیای مکشوفه قندوز که قسمت اول این مقاله را وقف مطالعات آنها نمودیم (۲) ازیکطرف وآثاریکه سه‌سال قبل دراثر تجسس هیئت حفریات شوروی درترمز در سواحل راست رود اکسوس پیدا شده از طرف دیگر اسنادی فراهم میکنند که مسئلهٔ بحث تصادم « بودیزم » و « هیلنیزم » را دوباره روی کار می آرد.

(۱) صفحه ۱۲ تا ۱۵ رساله مذکور (۲) این قسمت درصفحه ۳۳۸ وصفحه بعدشرح یافت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 919 of 1362

نا گفته نماند که عنوان یکی از آخرین قسمت های مبحث کتاب « صنعت یونانو بودائی گندهارا » تالیف موسیو فوشه(۱) تصادم «بودیزم وهلنیزم » است وخواننده ازمطالعهٔ آن درك میتواند که چه وقایع تاریخی یکجا شده تا صنعت مخلوط مکتب « هند و یونان » بمیان آمده است .

برای اینکه موضوع ظهور صنعت گریکو بودیك فهمیده شده باید مثلیکه موسیو فوشه میگوید درمملکتی که صحنه تماس آنها واقع شده دخالت صنعت یونانی وشیوع دین بودائی هردو عامل موثرمطالعه شود تا اساس موضوع روشن گردد به این اساس طوریکه ازمطالبه موسیوفوشه معلوم میشود (۲) بودیزم در شمال غرب هند درحوالی ۲۵۰ ق م وارد شده و چون تیمه جنوبی افغانستان فعلی در آنوقت تحت سلطه سیا سی خاندان (موریا) بود زمینه برای انتشار دین بودائی مساعد واقع شد ومبلغین دراوائل قرن ۲ق م بیشتر ازیك ونیم صدسال قبل ازسقوط تسلط یونانی ها در باکتریان (۳) تیغهٔ هندو کش را عبور نموده وبه باختربنای تبلیغ را گذاشتند .

باختر درزمانه ئی که دین بودائی درآن منتشر میشدسر زمینی بود که مدنیت ایرانی رادیده وازیك ونیم قرن شاهان یونانو باختری در آنجا حکومت داشتند ایشان بادهن کنجکاوی وسیاست محتاط کارانه به انتشار دینی که خاك تولدی آنرا میخو استند تسخیر کنند روی موافقت نشان دادند وسقوط امپرا طوری (موریا) بدون تحمل قربانی های کمر شکن به آنها موقع داد که اراضی را که اسکندر اشغال وتا ۳۳۰ ق م بدست سلوسی ها بود دوباره متصرف شوند .

آ ثار قندوز چنان نمونه های صنعت گریکو بودیکی است که نفوذ یونانی در آنها بکمال وضاحت دیده میشود ومراتب این نفوذ به اندازه ایست که نظریه

---

(۱) جلد دوم صفحه ٤٤۳ صنعت گریکو بودیك گندهارا .
(۲) صنعت گریکو بودیك گندهارا تالیف فوشه جلد دوم صفحه ٤۰۷ .
(۳) صنعت گریکوبودیك گندهاراجلددوم صفحه ٤٤٤ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 920 of 1362

فرضی قدیمی دانشمندان را بر هم میزند و اینکه میگفتند صنعتگران « یونانو باختری » بعد از تهاجمات اسکائی‌ها ویوچی های بربر (خارجی) از بکتریان بطرف گندهارا رفته ودر گندهارا اولین آثار مدرسه گریکو بودیك رابمیان آوردندغیر ممکن معلوم‌میشود زیرا اگر این‌نظریه فرضی راقبول کنیم بصورت اجبار به این‌هم‌باید تسلیم نمائیم کدصنعت یونانوبودائی درعصر کوشانی‌از گندهارا به باختر رفته است.اگر صنعت گریکو بودیك عوض اینکه در عصر تنزل سلطه یونانی ها دربکتریان در خرد قلمرو باختر بمیان نیامده واز گندهارا درعصر کوشانی ها به باختر منتقل شده بود آثار مکشوفه قندوز به قیافه های حاضره نمی بود بلکه اختصاصات دیگری میداشت . یعنی عوض اینکه نفوذ یونانی در چهره های آنها بیشتر دیده شود عوامل هندی درآنها فایق ترمی بود حال آنکه چند صفحه قبل دیدیم چنین نیست بلکه برعکس است. پس حقیقت امر چنین مینماید که تهاجمات بربرها در بکتریان سدراه ترقی « صنعت جدید » نشده . آیا «هرایوس» و « کوجولا کدفیزس» بربر اشکال مسکوکات خانواده های سلطنتی یونانی راتقلیدنکردند ؟ بلی علاج‌ندارد که «بربریزم»درساعات اغتشاش استقرار قوا و سلطه جدید به مشکلاتی بر نخورده باشد اما این نا ملایمی هارا نمیتوان به هیچ صورت به حوادث ناگواری مقایسه کرد که چند قرن‌بعد حین تهاجمات یفتلی‌ها بمیان آمده‌است. پس نظریه من چنین است که صنعت گریکو بودیك درفضای مغشوش وشرایط‌غیر مستقر درباختر تولدشده ودرهده(گندهارا) زمینه‌مساعد برای‌انبساط‌وترقی خود یافته است» (۱) خلاصه‌این مبحث درروشنی

(۱) ها کن راجع به تغیر نظریه خود ونسبت دادن مبدا، صنعت گریکو بودیك در باختر درصفحه ۱٤رساله صنعت بودائی باختر پاورقی ذیل رامیدهد «اگر آثارمکشوفه قندوز نظریه ما را نسبت به صنعت یونانو بودائی تغیر میدهد ما را وادار میکنند که نظریه خود را نسبت به خواص مشرف برخطرتسلط یونانی‌ها درباختر واینکه گفته شده بود « سلطه یونانی کمتر مساعد به انبساط صنعت بزرگ» بود تغیر بدهیم- ها کن کتاب اجرا آت ده‌ساله هیئت حفریات فرانسوی در افغانستان چاپ تو کیو ۱۹۳۳ صفحه ٦٥.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 921 of 1362

این دو نظریهٔ مختلف چنین میشود که بعقیده فوشه مدرسه گریکو بودیك در گندهارا آنهم بیشتر در حصص شرقی آن تولد یافته و به اساس نظریه ها کن در باختر بمیان آمده و در قلب گندهارا در هده مراتب انبساط و ترقی خود را پیموده است پس مبداء صنعت گریکو بودیك از زاویه موقعیت جغرافیائی برای آریانا، افغانستان فرق نمیکند خواه در باختر خواه در گندهارا هر جا تولد یافته باشد درسر زمین این مملکت تولد یافته و بحیث بزرگترین مدرسه صنعتی افغانستان پیش از اسلام تلقی شده میتواند. ملتفت باید بود که اختلاف نظر فوشه و هاکن در مبداء این مدرسه تا اندازه به اساس مواد ی که در مراحل اولی برای هیکل تراشی این مکتب بکار رفته هم متکی است زیرا بعقیده اولی در هیکل تراشی این مدرسه سنگ او لیت دارد وچون در باختر سنگ راحتی در عمارات کمتر مورد استعمال دیده است و در گندهارا هیکل های زیاد سنگی از حوالی پشاور یافته است گندهارا را برای مبداء صنعت ترجیح داده است و آنا گچی را تازه تراز هیکل های سنگی مبداء و هاکن قرار یکه در اخیر مطالعات خویش در رساله صنعت بودائی باختری می نویسد ساحه آثار گچی را از تاگریلا تا حوزهٔ اکسوس انبساط داده و میگوید این تخنیك رویه ایست که یونانی ها در تمام آسیای صغیر انتشار یافت و تخنیك تازه سنگ سلیت که ساحه آن از کاپیسا تا تاگریلا را در برمیگرد بعد تر بمیان آمد و هیکل تراشانی که سنگ سلیت را بکار میبردند بلا شبهه هیکل های گچی را نمونه و مدل کار خود قرار میدادند. در نتیجه ازین سبك و تخنیك آثار فرعی بر آمد که اهمیت آنی و مدتی داشت و تنها در اثر فعالیت استادان گچ کار بود که صنعت گریکو بودیك با مهارت تمام توانسته اختصاصات خود را به آستانه اسیای مرکزی برساند. "

این اختلاف نظر در استعمال مواد در مراحل اولی مدرسه مذکور تا اندازه‌ئی در تعین تاریخ مجسمه ها و هیکل های نقاط مختلف افغانستان که آنها را مطالعه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 922 of 1362

میکنیم پاره تغیراتی پیش میکنند و تاریخ هارا کمی نزدیك تر میسازد ولی چون بحقایق گذارشات تاریخی نزدیك تر است درمراحل تحولات صنعت مخصوصا درجنوب هندو کش بهنظریات فوشه استناد میکنیم رمیگذاریم که حفریات امسال چه روشنی جدیدی به باختر می اندازد .

آغاز کار: مدرسه صنعت گریکو بودیك درباختر یادر گندهارا در هرجائی که شروع شده راجع بهتاریخ آغاز این مدرسه نظریات فوشه وهاکن تقریبا یکی است وآنقدرزیاد ازهم دوری ندارد زیرا هاکن آغاز آنرا دردوره تنزل سلطنت شاهان یونانو باختری درباختر وفوشه درزمان حکمرانان یونانی دولت یونانو باختری درپوشکلاوتی (چهارهده) قرارمیدهد که بهردوحساب ظهور آثارمدرسهٔ مذکور رادراوائل قرن اول قم میتوان قرارداد شبهئی نیست که اوایل مفکوره نمایش بودا ساکیاموئی کهبودائیان هندی جرئت نمیکردند اورا بشکل انسانی در آورند مربوط به صنعتگران یونانو باختری افغانستان است. زیرا قراریکه آثارولوایح مدرسه صاف هندی سانشی (قرن۲ـ۳ قم) نزدیك بمبئی شهادت میدهند بیش از ظهور مفکوره مدرسه گریکوبودیك درآریانا پیروان بودا درهندساکیاموئی را باعلایم وسمبول نشان میدادند. مثلاً بالای اسپ جای پاهای اورادر رکاب وبالای زین چتری را قرار میدادند وبازیر چوکی علامه جای پای وبالای آن درخت (بودهی) را میکشیدند وازین علایم معلوم میشد که بودا یا سراسپ یا روی صندلی قرار دارد .

بناءً علیه بودائیانی در کاربود باافق نظر وسیعتر وسرزمینی باروحیات صنعتی جدید. این هردو چیز درخاك آریانا میسر شد. اول شکل بودا وپاره مجالس حیات اوبصورت رسم ونقوش وبعد بصورت هیکل دراوائل قرن اول قم در دوره سلطنت شاهان مستقل یونانو باختری رنگ هستی یافت ودرجریان قرن اول مسیحی یادر باختر بصورت هیکل های گچی یا در گندهارا بصورت مجسمه های سنگی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 923 of 1362

نمونه‌های اولیه وقدیم کار این مدرسه که بیشتر شکل کلاسیك دارد کثرت پیدا کرد و آنقدر نمونه‌ها درهر زمینه بمیان آمد که درطی قرن‌های بعدازان الهام گیرند وتقلید نمایند. متأسفانه تاحال باقید سنه وتاریخ نه کدام تصویر حك‌شده بودا روی کدام ظرف‌ونه کدام هیکل‌سنگی یا گچی آن مربوط به دوره خاندان مستقل‌یونانو باختری پیدا شده‌است تااینکه سلطنت خاندان مذ کور در آریانا سقوط میکندواسکائی‌هاومتعاقباً پارت‌ها (پهلواها) ازباختروسا کستانا (سیستان) و حوزهٔ ارغنداب بطرف کاپیسا وحوزهٔ اندوس میرسند و سلطنت دود مان ساك وپارت جنوب هندو کش‌راسراسر فرامیگیرد. فوشه‌قدیم‌ترین تصویر بودائی را دراین‌دوره نسبت‌داده وآن‌تصویری است که‌روی جعبه طلائی از تپه بیماران از خرابه‌های یکی ازاستوپه‌های قدیم‌نگارهارا (ننگرهار) امروزه از ساحه مربوط به هده کشف گردیده. دراین‌ظرف طلائی چهاردانه مکو کات‌مسی‌نو (ازس) پادشاه‌اسکائی افغانستان گذاشته شده وجعبه مکو کات در یك ظرف سنگی که سنگ آن نرم وسبز رنگ میباشد مانده شده واز ظرفی شخصی موسوم‌به«شیوارا کشیته Civarakshita»به‌استوپهٔ‌مذ کورو قف‌شده‌بود. ازروی کتیبه ظرف سنگی معلوم میشود که واقف مذ کور بعد از سال ۳۰ ق م ودیعه را در استوپه گذاشته ولی (فوشه) و (استن کنو) به این فکرانند که‌واقف تنها ظرف سنگی‌را حین‌مرمت کاری‌های استوپه با کتیبه سورت و قف تهیه کرده واحتمال دارد که‌جعبه طلائی باتصویر بودا قدیم تر باشد. بهر حال قرار یکه فوشه اظهارنظرمیکند اقلا این‌تصویر صورت بودارا پیش ازظهور حضرت مسیح به‌چشم‌ما جلوه‌میدهد. (۱) فراموش نباید کرد که‌این‌جعبه‌طلائی‌ازنقطه نظرتاریخ صنایع مستطرفه افغانستان بصورت عمومی وازنقطه‌نظر مدرسه گر یکو بودیك

(۱) صفحه ۱۰۳ جلد دوم کتاب‌راهای قدیم هند ازبلخ تا تاکزیلا تالیف فوشه که بصورت پروف بمالاحظه بنده رسیده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 924 of 1362

بصورت خصوصی کمال اهمیت دارد ومعلوم میشود که استادان هنرور نگاراها را پیش ازشروع عهدمسیح درایجاد آثارصنعتی ونقش تصاویرممارست داشتند واین ممارست و آمادگی ها را درعروج صنعت گریکو بودیك هدیه بادآوری خواهیم نمود.

آنچه شرح دادیم تصویری بود ازبودا.غیر ازین دومجسمه ئی هم دردست است که سنه دارد یکی ازسوات بیداشده ودیگری از پوشکاراواتی. اولی درسال ۳۱۸ ودومی درسال ۳۰۸ عم مجهولی سنه خورده است. برخی ازدانشمندان سنه ها رامربوط به عهدسلوسی دانسته اند که آغازش بسال ۳۱۲ قام مطابقت میکند برخی دیگر عهدموریا ساك ها وارساسی ها پیشنهاد کرده اند. بهرحال فوشه بحساب عم مسیح اولی را مربوط به (۷۰) ودومی رامتعلق به (۱۳٦) عهدمسیح میداند وبه این ترتیب این دوهیکل در نیمه دوم قرن اول ونیمه اول قرن دوم مسیحی تعلق میگیرند.

ترقی مدرسه گریکو بودیك، قرن کنیشکا: صنعت گریکو بودیك که باقرن اول قوم ظهور کرد درطی قرن اول مسیحی که عصر آمد ورفت اسکائی ها پهلوها وظهور واستقرار کوشانی ها و سلطنت خاندان اول آن میبا شد دوام نمود. نمونه ها ومدل ها در کمیت ها زیاد شده رفت ولی با تمام اینها در عصر سلطنت خاندان اول کوشانی بادودمان کدفیزس ها کدام ترقی محسوس نکرد واگر ترقی هم کرد محدود وسر پوشیده ماند تااینکه مشوق وخریدار بزرگ مانند کنیشکای کبیر ودورهٔ پرامن ومجللی چون روزگار حکمفرمائی او بمیان آمد. در دورهٔ تنزل سلطه سلطنت دودمان یوئانو باختری صنعت گران ماهر اینجا که نقش هنروری آنها با مکوکات این دودمان در تاریخ صنایع مستظرفه افغانستان برای همیشه ثبت است کم کم بنای مهاجرت را به جنوب هندوکش گذاشتند. حملات اسکائی ها و یوچی ها بیشتر باعث شد که هنروران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 925 of 1362

بجنوب سلسله هندوکش فرود آیند . سرزمین گندهارا بهنوعی که شرح یافت اقلاً از قرن اول قم در مسایل صنعتی شهر نی حاصل کرده و از نقطهٔ نظر حرارت آئین بودائی « مکدهٔ ثانی » وحیثیت سرزمین موعود راپیدا کرده بود حرارت عقیده ، ذوق نفیس مهارت وهنروری در فضای آرام ومساعد بهم تماس قریب وطولانی یافت زمینه برای ترقی صنعت گریکو بود یك مخصوصاً برای هیکل تراشی روی سنگ مهیاشد وچریان وقایع تاریخی مخصوصاً سه عامل برجستهٔ عصر کمال ترقی آنرا بمیان آورد (۱)

(۱) بودائی شدن امپراطور مقتدری مانند کنیشکا .

(۲) بسط تجارت امپراطوری رومن وچین باامپراطوری کوشانی آریانا .

(۳) شیوع صنعت کلاسیك وتربیه مزید هنرمندان .

چون عوامل سه گانه فوق در تاریخ ترقی صنعت گریکو بود یك دخالت زیاد دارد مختصراً بهشرح آنها می پردازیم .

(۱) تاثیر شخصیت کنیشکا : بعد از سقوط سلطنت شاهان یاناتو باختری در صفحات شمال (حوالی ۱۳۵ قم) اسکائی‌ها، پهلواها و کوشانی‌ها روی صحنه تاریخ ماآمده رفتند . باوجود یکه معلومات‌ما دربارهٔ آنها آنقدر مبسوط نیست بازهم طبیعی حکم میتوان کرد که سیر تدریجی صنعت متوقف نشده ، منتها چون هرج ومرج ورفت وآمد بیشتر بوده ، آن‌امنیت کامله که انبساط صنعت بکار دارد تا ظهور کوشانی‌ها یابهترتر بگوئیم تازمان ظهور بزرگترین امپراطور مقتدر آنها بدست نیامد . ازنقطهٔ‌نظر مذهب (گندوفارس) پهلوا که پیش‌تر ومعاصر ظهور کوشانی‌ها در کابل هم حکمفرمائی داشت بیشتر به مسیحیت متمایل بود زیرا قراریکه متون داستان های تاریخی میگوید در اثر

(۱) فوشه تحت عنوان (انبساط مدرسه) درحصه چهارم صنعت گریکو بودیك گندهارا این‌موضوع‌راشرح داده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 926 of 1362

اقدامات « سنت توماس » مبلغ باین مذهب گرائیده بود . خاندان اول کوشان
که فیزس‌ها اگر چه بصفت (دین‌دار) یاد شده اند بیشتر پیرو شیوا بوده
(مخصوصاً کدفیزس دوم که سکوکات او واضح دربن قضیه حکم میکند) .
پس آئین بودائی تازمان کنیشکا در کشورها پادشاه مقتدری نیافته بود
که از حمایت وپشتبانی اوبرخورد . کنیشکا بعد از چند سال اول سلطنت
خوددین بوداراقبول‌نمود و ازین تاریخ دورهٔ پاشکوهی برروی بودیزم و آبدات
وصنعت بودائی بازشد . شهنشاه کوشان باراول‌روی یکی‌ازسکوکات‌خود(بودا)
رابلباس یونانی وبنام (بودو) Boddo به رسم‌الخط یونانی بضرب رسانید .
کنیشکای کبیر مانند « آشوکا » امپراطور موریا در ادبیات بودائی
شهرت فوق‌العاده دارد و داستان‌ها عیناً چیزهائی را که برای امپراطور موریا
پیدا کرده اند در مورد شهنشاه کوشانی هم نقل میکنند . کنیشکا در عمارات
مذهبی توجه زیاد داشت . تعمیر معبد واستوپه بزرگ « توپ دره » در گوشه
جنوب‌غربی چاریکار ، تعمیر استوپه بزرگی بارتفاع ۴۰۰ قدم درگندهارای
شرقی (پشاور) یادگارهائی ازآبادی‌های‌عصر اوست . کنیشکا درجلب اهل
حرفه‌وصنعت‌وهنروران‌جهدبلیغ داشت . درسال ۱۹۰۸ از « شاجی کی دهری »
Shah-ji-ki-Dheri نزدیك پشاور ظرفی پیدا شد که درآن تصویر ونام کنیشکا
واسم صنعتگرآن «اجه‌زیلاس» Agésilas (در پر . کریت اجیسالا Agicala)
که یونانی‌ویا ازاهل گندهارا بوده ذکر شده است . کوشانی ها بصورت عمومی
مبادی مدنیت قدیم باختر وآنچه را که یونانی ها وارد کرده بودند محافظه
کردند . همان طور که کنیشکا دین بودائی را قبول کرد در ترویج وترقی
صنایع نفیسه آن وقت افغانستان که امروز بصفت یونانو باختری یاد میشود توجه
زیادبخرج داد اگرچه اساس بنای معبدی درپای کوهای برف گوشه شمال‌غربی
کاپیسا بصورت داستان بمارسیده (باورقی صفحات ۲۵۰-۲۴۶ ملاحظه شود) معذالك

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 927 of 1362

خوب نشان میدهد که کنیشکا درموضوع عمارات مذهبی به کدام اندازه توجه و اصرار داشت. نتائج حفریات بگرام (کنا پیسی قدیم یا پتخت بهاری کنیشکا) واضح میسازد که پادشاهان کوشانی مخصوصاً کنیشکا درجمع آوری حفاظت شاهکار های صنعتی و آثار نفیس یونانی وروم و چینی وهندی که بجهات مختلف وارد امپراطوری آنها میشد اهمیت زیاد میدادند. این آثار که درموزه کابل گذاشته شده است ثابت میسازد که مرکز سلطنتی کوشانی های بزرگ مخصوصاً پایتخت بهاری آنها بگرام کنونی لاقی آثار صنعتی عصر بشمار میرفت.

(۲) بسط تجارت باامپراطوری روم یا عامل اقتصادی: درفصل گذشته دراین مورد محض ازنقطه نظر تجارت وارد شدیم و شرحی دادیم. آنجا تذکرات ما تجارت من حیث تجارت بود اینجا اثر همین تجارت را بنام عامل اقتصادی درترویج بازار صنایع مستظرفه مطالعه میکنیم. درفصل کوشانی های بزرگ در مبحث مسکوکات ذکر شد که در اثر صدور طلای رومن ها، کوشانی هابار اول شروع به ضرب مسکوکات طلائی نمودند و کلمات (دینار) و (درهم) که درافغانستان معروف است یادگار دوره بهبودی اقتصادی عصر کوشانی های بزرگ است که درعین زمان شیوع زیاد مسکوکات رومن را تائید میکند ومعلوم میشود که از کلمات (دنیر Denier دینار واز دراکم Drachme) درهم ساخته اند.

علاوه بر بن وزن مسکوکات طلائی کوشانی ها هم بامسکوکات رومن یکی بود. پیش ازینکه موزهٔ کابل تاسیس شود مسکوکات قدیمی زیادی درصندوقخانهٔ شاهی جمع شده بود که آنهارا موسیو فوشه دربالا طبقه بندی نمود مشارالیه می نویسد که علاوه بر «دراکم» شاهان هندوگریک (یوناو باختری) ومخصوصاً مسکوکات هندوسیت (کوشانی) داریک های دوازده تن ازقیاصره اخیرروم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 928 of 1362

وبیزانس مواژی با سکه های اشکانی وساسانی ودیو کسات های ونیزبه ترتیب هم درین جا دیده شد ونشان میدهد که چطور دوره به دوره روابط تجارتی بین شرق وغرب برقرار بود . (۱)

بهرحال بهبودی وضعیت اقتصادی، ترقی وبسط تجارت ازراه خشکه وبحر باروم ها و چینی‌ها وهندی ها یکی ازعوامل طبیعی گرمی بازار راهبین و روحانیون وصنعت کاران بود. صاحبان کاروان وتجار بزرگی که ماها دره های هندوکش وجلگه های وسیع باختر و تخارستان را طی کرده از ماورای پامیر تاوادی اریوس (هری رود) واز تا کزیلا تا بلخ مال التجاره قیمت داری را حمل‌ونقل میدادند طبعا برای شکران سلامتی‌جان وقافله وامید منافع‌بیشتربه معابد وروحانیون اعانه میدادند . چنانچه اکثر معابد مخصوصا استوپه‌ها دراثر پول اوقاف واعانه ساخته شده‌است . موسیو فوشه میگوید ۲) بعضی اوقات تجار محض بنام تمرکز سرمایه برای تعمیر معبد یا استوپه مسافرت های مخصوص تجارتی می‌نمودند . قرار نظریه عالم فرانسوی « صنعت بك مال التجارة لوکس است وترقی آن وجود اعانه دهندگان پول‌دار وجوان مردی راتائیدمیکند.»

حقیقت همین‌طور است والا این همه استوپه های باشکوه ومعابد مجلل با تزئینات ونقوش وتصاویر دیواری رنگه وهیکل تراشی‌های شگفت بدون‌پول وسرمایه وبدون‌معاونت وهمکاری طبقه‌تجار وپول‌دار بمیان آمده نمیتوانست. آیا بامیان دره‌ئی به این تنگی چطور چندین هزارعلما وروحانیون وصنعتگران مختلف را تغذیه میکرد در صورتیکه موضوع تجارت ورفت و آمد دائمی قافله های بزرگ به دوطرفهٔ هندوکش درمیان نمی بود ؟

پس اگرچه در ظاهر عامل اقتصادی آنقدر درموضوع بسط صنعت دخیل معلوم نمیشود در حقیقت دخالت زیاد دارد و یکی از موجبات خیلی مهمی است

(۱) ۲۰ - ۲۲۶ جلد دوم کتاب راه قدیم هند ازبلخ تاتاکزیلا تالیف فوشه .
(۲) ۵۲۶ جلد دوم صنعت گریکو بودیك گندهارا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 929 of 1362

که صنعت گریکو بودیك را در دوره کوشانیها مخصوصاً در نیمه اول قرن دوم مسیحی که آنرا قرن کنیشکا مینامیم انبساط دارد .

(۳) صنعتگران گریکو رومن و کثرت عده صنعتگران : در جمله عوامل ترقی صنعت یونانو بودائی در نیمهٔ اول قرن دوم مسیحی بودائی شدن پادشاه مقتدر ، کثرت پول ورود اشیای نفیس و تجمل حیات را حساب کردیم چیزدیگری که درین زمینه خالی از تاثیر نیست ورود صنعتگران گریکو رومن از سواحل مدی ترانه وبیزانس میباشد . «رمله کروسه» به این عقیده است که مدرسه گریکو بودیك درقرن اول مسیح به منتهای عروج خود رسید . درین عصر صنعت زیبای گریکو رومن عصر سزار وفلاویین بخاك های شرق تاثیر بخشیده ودرسایه تعلقات سیاسی و تجارتی کوشانو رومن زمینه برای نشو و نمای صنعت در قرن کنیشکا مساعد ترشد.همان طور که در فضای امنیت کامله عصر کنیشکا تجار به سهولت زیاد در نقاط مختلف امپراطوری وخاك های همسایگان رفت و آمد میکردند بلاشبه اهل حرفه وصنعتگران هم در حرکت بودند ودرجائی که خریدار داشتند میرفتند وهنرمندی های خودرا تقدیم میکردند به همین ترتیب از «پلمیر» ودیگر نقاط رم شرقی (بیزانس) صنعتگران درقرن کنیشکا بطرف شرق تابه خاك های کشور ما آمدند وباهنرمندان محلی ما تماس حاصل کردند این آمدورفت بازار صنعت را گرم نرساخت وعده هنرمندان بیشتر شد . تاثیر ورود صنعتگران گریکو رومن ازین معلوم میشود که مظاهر صنعت در قرن اول ودوم مسیحی در جنوب هندوکش مخصوصاً درگندهارا و کاپیسا شباهت زیاد به آثار (کول) (وبیزانس) بهم میرساند ودر موقعش از صورت مقایسه آنها بهم ذکری بمیان خواهیم آورد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 930 of 1362

شبه نیست که مدرسه گریکو بودیك طوریکه تا اینجا شرح دادیم در دورهٔ اخیر سلطنت یونانو باختری در قرن اول ق م ظهور کرده و عصر (یاوانا Yavanas) یونانی های باختری در آن دخالت کامله داشت و در قرن اول و نیمه اول قرن دوم مسیحی بهجهاتی که نوشته وارد مراحل ترقی گردید ولی این ترقی را باید منحصر به هیکل تراشی سنگی دانست زیرا طوریکه بعدتر خواهیم دید عصر ترقی آثار گچی قرن سوم مسیحی میباشد .

ممیزات دوره ترقی : دورهٔ ترقی مدرسه گریکو بودیك در قرن اول دوم مسیحی ویا بهتر بگوئیم تر در عصر کشور داری کنیشکای کبیر در نیمه اول قرن دوم شروع وبا جریان قرن دوم دوام میکند . شبه ئی نیست که با کوشانی ها اساس تشکیل امپراطوری بزرگی در آریانا گذاشته شده وبا کشور کشائی های کنیشکا درهند وتر کستان چین دامنهٔ آن خیلی انبساط یافت وامپراطوری مقتدری که خودرا همپایهٔ امپراتوری قیاصره روم وخاقان های چین میدانست بمیان آمد . شکوه وجلال امپراطوری طبعاً درعالم معماری وهیکل تراشی تاثیراتی وارد نموده وعمارات و آبدات مذهبی بزرگ ، محکم ، زیبا ترشد . درهیکل تراشی این دوره روی مرفته ممیزات ذیل دیده میشود :

(۱) در تزئینات ولمایش آثار معماری استعمال ستون ها وسرستون‌ها به نمونه معروف « کورنت »

(۲) درهیکل‌های قرن اول مسیحی شانه راست وپاهای بودا بایلان راهبی پوشیده شده .

(۳) ارباب انواع محلی قدیم در اطراف شخصیت بودا دیده میشوند .

(٤) حرکت تعلیم در هیچ یك هیکل بودائی دیده نشد .

(۵) هیکل بودا در میان اشخاص یك مجلس تناسب بزرگتری احراز کرده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 931 of 1362

دقیق تر اگر نگاه شود درهیکل های این عصر موها مجعد ، خم وشکن وقات های لباس تازکتر شده ، بودا را بیشتر روی تختی مرکب از برگ های گل نیلوفر نمایش میدادند . شانه راست هیکلهای بودائی این دوره برهنه و طبق مراسم هندی با آوردن هر دو دست روی سینه حرکت پیشکوئی را ترسیم میکنند ، قد بودا در صحنها و مجالس بزرگ وعده همراهان او از قبیل بوداها و بودیس اتواها و ارباب انواع فرعی و غیره زیاد شده میرود . همین مفکوره بزرگ ساختن هیکل بودا کار را بجائی میکشد که اورا مثل باعیان دراحجار کوها بهارتفاعات وتناسب عظیم ۳۵ متر و ۵۳ متر نمایش میدهند چنانچه بهمین رویه استوپه های بزرگ ۱۰۰ و ۲۰۰ قدمی حتی ازین هم بیشتر ساخته میشود چنانچه استوپه های کنیشکا در توپ دره نزد یك چهاربکار و در پشاور شاهد این مدعا است . ترقی مدرسه صنعتی یونانو باختری در جریان قرن اول و دوم تا اواسط قرن سوم دوام داشته ، واین تاریخی است که اقتدار کوشانیهای بزرگ به انحطاط و سقوط مبدل میشود .

عصر کوشانو ساسانی : بعد از سقوط اقتدار کوشانی های بزرگ در اواسط قرن ۳ مسیحی ، کوشانیهای کیداری اول در باختر و بعد در جنوب هندوکش شرقی با تعرضات ساسانی ها مقاومت نموده و حوالی کابل زمین را تحت اداره خود محافظه نمودند با پیش آمدن ساسانی تا نزد یکهای کابل و بلخ نفوذ زندگانی پر تجمل و در باری و البسه و زیورات و صنایع آنها تااندازه با صنعت گریکو بودائی مملکت ما که درین عصر سابقه سه قرنه داشت تماس یافته ومخلوط گردید بایدگفت که نفوذ از طرف مقابل هم بی مدخلیت نبود چنانچه مانی بسا چیز ها را در قوانین خود از آئین بودائی افغانستان اخذ کرد . بهرحال مظاهر همین اختلاط صنعتی را بعضی از دانشمندان از اصل تخم گریکو بودیك بصورت شاخه ئی جدا کرده که آنرا (ایرانو بودائی) یا (کوشانو ساسانی)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 932 of 1362

خوانده اند و بیشتر مظاهر آن بصورت نقوش رنگه دیواری در «دختر نوشیروان» نزدیك قلعه روئی و موثی درصد کیلومتری غرب بامیان و جود داشته که متأسفانه بحال نهایت خرابی است . همین قسم در الیسه و زیورات اعانه دهندگ نیکه در سقف طاق بت ۳۵ متری بامیان رسم شده اند هم تاثیر این عصر مشهود است .

ممیزات این عصر در صنعت بودائی قرار ملاحظات موسیو فوشه قرار آتی است بودا را عموما طوری میساختند که لباس همهٔ بدنش را میپوشاند . عوض بر ک نیلوفر اورا روی تخت می نشانیدند. بودیس اتواها در پایان مجلس دیده میشوند و ارباب انواع فرعی حلقه های گل تقدیم میکنند. این عهد را با ممیزات آن موسیو فوشه تا آخر قرن چهار میرساند .

قرن ۵ : نزل مدرسه گریکو بودیك : شبه ئی نیست که ظهور یفتلیها در نیمهٔ اول قرن پنج از نقطه نظر استقرار اوضاع سیاسی و بیداری قومی وازاله سلطه ساسانی خیلی قابل ملاحظه است ولی مخالفت یفتلی ها با آئین بودائی و مشغولیت های ایشان به جنگ و تدارکات جنگی و دفاع که از زاویهٔ دیگری مفید واقع شد مطابق ایجابات وقت چیزهای ضروری تری را روی کار آورد و تحول صنعتی دچار وقفه و تنزل شد مردم افغانستان درین زمان بیشتر مشغول امور نظامی بودند تا کار ازدفاع به حمله وفتوحات کشید و بهاین ترتیب عوض آثار ذوقی وصنعتی مشغولیت های دیگر بمیان آمد و چیزهای دیگری معمول و مروج شد. موسیو فوشه مجسمه های این زمان را (گدی های بی روح) میخواند ومیگوید که هیکل تراشی شکل تجارتی بخود گرفته و مؤسسات هیکل سازی خوب وخراب هرچه بود میساختند وهدفشان نه صنعت به مفهوم زیبائی صنعت بلکه صنعت برای فروش بود وخریداران هم مردمان بذوقی نبودند که بداشتن اثری خوبی اصرار نمایند . مسکوکات یفتلی ها با تصاویر گلفت خودنشان تنزل صنعت است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 933 of 1362

قرن ٦ و ٧ و آخرین نمونه های هیکل تراشی : ملتفت باید بود که تنزل هیکل تراش مدرسه گریکو بودیك در قرن ٥ منتهی به سقوط کامله این شق صنایع مستظرفه نشد بلکه بعد ازطی قرن ٥ در جریان قرن ٦ وقرن٧ هم دوام داشته‌است طبیعی بعداز انحطاط صنعتی قرن ٥ درجریان قرن ٦مخصوصاً٧شاهان توکیو (ترکی) در صفحات تخارستان به‌آئین بودائی‌محلی افغانستان پابندبودند وشاهان « کشاتریای» کاپیساخودپیرو این دیانت بودند . البته آفتاب پرستان وپیروان شیوائی دوش به دوش بده پرستان در تمام صفحات جنوب هندوکش شرقی دیده میشد بهرحال زائردیگر چین«وو کونگ» که۱۲۱سال‌بعدترازهیوان تسنگ‌ازگندهارا عبور نمودمردم رامشغول‌مرمت کاری معابد وساختن هیکل‌ها دیده وآثار مهم بودائی قندقستان (مقابل سیاه کردرهٔ غور بند) که مربوط به‌قرن٧مسیحی‌میباشد نمونه هائی است که بعداز انحطاط صنعتی گریکو بودیك قرن ٥ جنبش جدید وآخرینی را در عالم صنعت هیکل تراشی و تصاویر رنگه دیواری درافغانستان نشان میدهد . از روی مطالعات موسیوها کن چنین‌استنباط میشود که عوامل وممیزات صنعتی ساسانی که درقرن ٤ به‌مدرسه هیکل تراشی گریکو بودیك مخلوط شده بود مجدداً جای خود را به عوامل هندی مخصوصاً ممیزات عصر گوپتا خالی کرد وشیوهٔ قندقستان به‌هیکل‌تراشی عصر تانگ های چین تاثیر واردنمود درمجسمه‌های‌قندقستان تناسب اندام ، جای‌خود رابه‌رنگ آمیزی‌زیاد گذاشته وصنعتگر عصر میخواسته بارنگ‌ها والوان محصول دست خودرا زیباتر سازد ولی رنگ‌آمیزی جای تناسب را گرفته نمیتواند . مخصوصاً سرهای مجسمه ، نسبت بهبدن خیلی خوردتر دیده‌می‌شود بهر حال آثار قندقستان را آخرین هیکل سازی های بودائی افغانستان حساب میتوان کرد ولی این را هم‌درنظرباید داشت که‌آثارکچی حتی در قرن ٨ مسیحی هم ساخته شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 934 of 1362

مواد مستعمله در هیکل تراشی : مواد یکه در هیکل تراشی مدرسهٔ گریکو بودیك بکار رفته عبارت از سنگ (بیشتر سنگ ابی رنگ شیست) سنگ گچ، آهك، گل زرد میباشد . قراریکه در مبحث ابداء ومهد صنعت گریکو بودیك اشاره نمودیم خلاف نظر فوشه ، وهاکن درباب انتخاب باختر و گندهارا به موادی که درین مدرسه استعمال شده نیز تماس میکند زیرا از گندهارا آثار سنگی وگچی واز باختر (آثار قندوز) تاحال ازسنگ اثری دیده نشده وچند سری که بدست آمده همه گچی است. وچون فوشه استعمال سنگ را در این مدرسه هیکل تراشی مقدم میشمارد طبعاً گندهارا را باختر قدامت پیدا میکند . آثار سنگی از گندهارای شرقی از معابد واستوپه های پوشکاراوانسی (چهارسده) وقلب گندهارا (هده) واز کابل بودائی وکابل پیدا شده وتحول آنرا در مرور زمانه مطابق حوادث تاریخی افغانستان بالاشرح دادیم حالا میخواهیم اینجا کمی آثار پلاستیك وهیکل سازی را ذیلاً قالب گیری مطالعه کنیم .

شبهه نی نیست که حفریات هدوتا کزیلا مخصوصاً نقطهٔ اول الذکر به شهادت اطاق های موزهٔ کابل وگیمه ازده وصد گذشته به هزارها پارچه مجسمه های خورد وکلان گچی به منصهٔ شهود گذاشته وبجای خود اهمیت آثار پلاستیك وهیکل سازی روی قالب را نمود میکند . موسیو فوشه روی همرفته این شعبه را (شاخ یا نودهٔ) هیکل تراشی سنگی گندهارا خوانده وپاره دلایل معقولی هم میآرد ومنجمله به ملاحظه میرساند که در اثر مطالعات دقیقی که سرجان مارشال در تاکزیلا بعمل آورده است آبادائی که این هیکل های گچی قالب گرفته شده بصورت تزئینات در آنها نصب بود از قرون ٤ و ٥ مسیحی تجاوز نمیکند بناء علیه هیچ یك هیکل گچی گندهارا از قرن سوم مسیحی تجاوز کرده نمیتواند وباید آغاز هیکل سازی روی قالب را در گندهارا از شروع قرن سوم حساب کرد . ازروزیکه آثار گچی تاکزیلا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 935 of 1362

وهده کشف شد درباب تعین تاریخ آن نظریات تغیر کرده وازنسبت دادن آنها به قرن اول ودوم آهسته آهسته به‌قرن سه وچهار گرائیدند. واین نظریه ایست که بیشتر امروز معمول گردیده است . خوب‌ملتفت باید بود که موضوع قدامت استعمال سنگ شیست بر گچ در هیکل تراشی گریکو بود یك گندهارا یك نظریه است وفوشه خودش جای دیگر (۱) تحت عنوان (تحول اصل قالب گیری) میگوید : « تاآینده مارا به اشتباه ما ملتفت نساخته عجالتاً خطوط عمومی این تحول‌را چنین شروع میکنیم از همان آوان اولی که هیکل سازی روی سنگ شروع شده چون سنگ شیست نادر بود گچ و آهك در تزئینات معابد وحتی استوپه ها استعمال شده است و به تدریج که اعانه دهندگان بی بضاعت شدند آثار ارزان گچی معمول شده و از قرن سوم مسیحی به بعد تکثرزیاد حاصل نموده‌است ومرحله ترقی آن تا ۵۳۰ و۵۴۰ دوام کرد وحتی این را هم گفته میتوانیم که یکحصه آثار قالب گرفته‌شده گچی‌در گندهارای مخروبه عصر هیوان ـ تسنگ یامناسب تر بگوئیم در گندها رائی که وو کنگ در حوالی ۷۵۳ مسیحی دیده بمیان آمده است »

به اساس این نظریات آثار وهیکل های گچی قالب گرفته هده را که از نقطهٔ نفوق موضوع وزیبائی بهترین پارچه های صنعتی مکتب گریکو بود یك میباشد باید به قرن سوم مسیحی نسبت داد وازنقطهٔ نظر صنعت پلاستیك قرن سوم مسیحی را قرن ترقی وعروج صنعت خواند .

موضوع نمایش آثار قالب گرفته شده گچی هده بسیار وسیع ومتنوع است که میتوان آنهارا به دسته های مختلف . بودا ـ بودیس اتوا ، شیاطین ، راهبین نیپ های نژادی وغیره تقسیم کرد واطاق های هده در موزهٔ کابل عمدرا بیك نگاه معرفی میکند . درحقیقت امرهیان موضاعات هیکل تراشی درسنگ ، وگاب

(۱) صفحه ۳۴۶۱ جلد دوم راه های قدیم هند از بلخ تا تاکریلا.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 936 of 1362

گیری در گچ مدرسه گندهارا فرق نکرده همان موضوعاتی که در قرن اول مسیحی از سنگ ساخته شده در قرن سوم وبعدتر درگچ و گل زرد قالب گرفته شده وچون قالب گیری در گچ و گل زرد نسبت به هیکل تراشی در سنگ به مراتب آسان‌تر است شواهد گچی بیشتر معلوم میشود .

شبهٔی نیست که زیبائی وتناسب در هیکل های سنگی ودر آثار قالب گرفته شده درهردو موجود است . آثار قدیمه سنگی مربوط به‌قرن اول‌ودوم مسیحی زیبائی های دارد ودر میان آثار مدرسهٔ گندهارا مقام کلاسیك بخود گرفته است ولی‌چون سنگ شیست آنقدر زیاد برای هیکل‌تراشی مساعد نیست اکثر آثار جدید قرون بعد که حتماً بعد ازقرن ۳ بمیان آمده‌اند نسبت به‌آثار گچی قالب گرفته شده از مزیت زیبائی عاری است.صنعت گرانی که گچ رابصورت ماده استعمال میکردند میتوانستند که زیبائی های مطلوب را با دقایق آن جلوه دهند وازین رهگذر مظهر هنرنمائی های خارقه‌نمائی درمدرسه گریکوبود بك افغانستان گردیدند . فراموش نباید کرد که‌غیرازسنگ‌گچ وآهك‌حتی گل زرد عادی هم در قسمت پلاستیك این مدرسه استعمال شده وبعضی اوقات گل زرد وآهك‌را یکجا استعمال می‌نمودند چنانچه بعضی سرهائی ازهده پیدا شده که که اساساً از گل ساخته شده رروی گل را ورقه بسیار نازك آهك گرفته اند آثار صاف گلی ازخرابه های معابد اطراف کابل‌مثل‌تپه مرنجان وتپه خزانه بدست آمده که میتوان آنها را به قرن ٦ مسیحی نسبت داد . درمورد شواهد معبد تپه‌خزانه کار دیگری‌هم شده که‌محتملاً دراثر آتش گرفتن معبدهیکل‌های گلی به گل پخته تبدیل شده اند .

تاریخ آریانا (۱۰۰۰) ب. م. دار معهد ح. محمد سرور و عبدالغنی ن رحیم علی ۰ امرائیه تاریخ ۲۵-۸-۵ قابل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 937 of 1362

تطبیق مدرسهٔ گریکو بودیك

در نقاط مختلف افغانستان

ازروی مطالعاتی که تاینجادراین فصل بعمل آمد این مطلب توضیح شد که مدرسهٔ صنعت گریکو بودیك در آریانا یا در شمال یا در جنوب هندو کش در باختر یادر گندهارا دراوائل قرن اول ق م تولدشد ودرنقاط مختلف نیمه شرقی افغانستان (درحصص شرقی خط بلخ ـ قندهار) که ساحهٔ انتشار آثین بودائی را دربر میگرفت مراتب تحول وقوس ترقی وتنزل خودرادرجریان قرون مختلف طی نمود. چون تطبیق تحول این مدرسه در روی خاك مملکت چیزی است ضروری وحتمی وبا آن مراکز صنعتی باستانی کشور هم معرفی میشود وتاریخچه تحقیقات باستان شناسی وحفاری ماراهم تابك اندازه دربرمیگیرد ازاینجابه بعد بشرح آن می پردازیم :

نگارهارا (نگرهار) : دردرهٔ معروف گندهارا که درهٔ کابل را سرتاسر

هنیر آن دربرمیگیرد علاقه «نگارهارا» که امروز آنرا «نگرهار» تلفظ میکنیم حصهٔ وسطی یابعبارت دیگر (دل گندهارا) راتشکیل میدهد. همان طور که مربوط بمدرسه صنعت گریکوبودیك شناختن گندهارا ضروراست درگندهارا شناختن موقعیت وسابقه ومقام «نگرهار» کمال اهمیت دارد زیراطوریکه بعدتر خواهیم دید مقایسه ثابت نموده است که بهترین نمونه های هیکل سازی این مدرسه مخصوصا ازنقطهٔ نظر سبك پلاستیك آثار قالب گرفته شدهٔ گچی ازاینجا بدست آمده است زائرین چینی فاهین Fa-hien وهیوان تسنگ Huen-tsang درطی خط مسافرت خوداز قلمرو (ناکی لوهو Na-kie-lo-ho) گذشته اند که یکی ازشهرهای عمده آن همان ناگارها را Nagarahara است که هنوزبشکل «نگرهار» موجود و علاقه هده وجلال آبادرا دربرمیگیرد هیوان تسنگ دریادداشت های خود بسیار مفصل ازهده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 938 of 1362

وکرد ونواح آن وچیزهای که درداخل شهرها وبیرون درمعاهد دیده بحث نموده وبه تذکار بعضی نکات آن اکتفا میکنیم .

زائر چینی مذکور این علاقه را در یادداشت‌های خود بنام «ناگسار» (Nagar) یاد نموده که شاید محفف یا حصه از نام موجوده «لغمان‌هار» باشد طول این منطقه را ۶۰۰ لی (تقریباً ۱۲۰ میل از شرق به غرب و عرض آنرا ۲۵۰ یا ۲۶۰ لی تقریباً ۵۰ میل) از شمال به جنوب قید نموده است مشارالیه می نویسد که چهار طرف این علاقه را کوهای بلند و شوار گذار گرفته پایتخت آن ۲۰ لی احاطه دارد. پادشاه در آن موجود نمیباشد زیرا ولایتی است مربوط کاپیسا. حبوبات و دانه زیاد بار میدهد. هوای آن ملایم و باشندگان آن دلاور، خوش خلق و نسبتاً متمول اند. دانائی را دوست دارند. بیشتر بودائی هستند و بیروان سائر ادیان در آنجا کمتر است معابد و ابدات بودائی زیاد و پیروان آن متعدد اند، علاوه بر بن ۵ معبد برهمنی و تقریباً ۱۰۰ معبد غیر بودائی در آنجا موجود است .

درجای دیگر در کتاب حیات هیوان تسنگ چنین شرح یافته که تقریباً بفاصله دو لی بطرف شرق شهر مرکزی استوپه سنگی است به ارتفاع ۳۰۰ قدم که دارای هیکل‌های باشکوه میباشد متصل به همین استوپه بطرف غرب گفته معبدی است و متصل آن بطرف جنوب استوپه کوچکی وجود دارد. میگویند که استوپه بزرگ اول الذکر را اشوکا پادشاه بنا کرده بود ....

سپس زواره چینی از داخل شهر و یک سلسله استوپه‌هائی صحبت میکند که در یکی آن دندان بودا بوده و دیگر مقامی را نشان میداد که فرار افسانه‌ها بودا از وسط هند از راه هوا به آنجا آمده بود. سپس به فاصله ۱۲ لی بطرف جنوب غرب بیرون شهر از معابد سنگی و استوپه حرف میزند که ۲۰۰ قدم بلندی داشته و از یادگارهای عصر اشوکا بود هکذا از مغاره‌ئی صحبت میکند که در جدار سنگی آن انعکاس بودا سایه افگنده بود و یکی از موجبات جلب زائرین بشمار میرفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 939 of 1362

در یادداشت های اواز شهر (هی ـ لو) یا (هیلو) هم‌بحث شده . احاطه شهررا ٤ یا ٥لی میداند ومیگوید فراز بلندی واقع است که‌اطراف آنرا باغات‌زیبا فرا گرفته‌است. پس‌از تذکار یادگارهای بودا که‌درمعابدواستوپه‌های این‌جا وجود داشت ازتوپ عجیبی‌صحبت میکند که‌به‌محض تماس انگشت‌شور میخورد.

خلاصه از روی بیانات فوق‌وتذکار سائر زائرین معلوم میشود که در ولایت «نگرهار» شهرهای آبادومعمور وپرجمعیت وجود داشت که منجمله بعضی «های آن ازقبیل «هیلو» «ونگار» ونا کی Na-kie ازخلال نگارشات زائرین چینی‌هم‌معلوم‌میشود. این‌مسئله‌پیوسته معلوم نیست که ازدوشهر «نگار» و«هیلو» کدام‌یك مهم‌بوده هردوی آن‌به‌اسم پایتخت یادشده واحتمال میرود که اولی‌پایتخت زمان قدیم‌تر و«هیلو» مرکزعصر بودائی بوده‌باشد . « کنکهم» پایتخت‌عصر هیوان ـ تسنگ را که عبارت‌از «نگار» باشد درمقام «بگرام» به‌دومیلی غرب‌جلال آباد قرار میدهد «سن‌مارتن» موقعیت آنرا کمی بطرف‌غرب بگرام در بلندی میداند که مشرف بمحل تقاطع رود کابل وسرخ آب میباشد . اگرموضوع در«یادداشت‌ها وسوانح هیوان‌ـ تسنگ» به‌دقت‌تعقیب شود معلوم‌میشد که‌زایرچینی‌سه شهررا مشاهده کرده یکی پایتخت دیگری‌شهر «دیپانگارا بوده» وسومی «هی‌لو» شهر« پوشی نیشا» یعنی دارای جمجمه بودا . عقیده‌برین است که «نگار» قلعه مستحکمی بود که قرارگاه حکمرانی بشمارمیرفت که ازطرف پادشاه کاپیسا مقرر میشد کلمه (نا ـ کا ـ لو هو) زایرچینی را این طور هم تجزیه میکنند که عبارت ازدو حصه نا کا یعنی (نگار) و (لوـهو) یعنی (کوت) است که به‌معنی «قلعه‌مستحکم» می آید وازان « ناگ کوت » Nagkot یا«نگر کوت» Nagarkot ساخته میشود والبیرونی درسلسله شاهی کابل ازشهر «نگر کوتی» سخن بمیان می آرد.استوپه بزرگ آشو کابقدر دولی که نصف میل شودبجانب غرب شهر مذکور واقع بود . «مسن» Masson وسمپسن Simpson بقاصله سه فرسنگی شرق

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 940 of 1362

باجنوب شرق « صخره نگر » ازتوپی بنام « نغاره غندی » صحبت میکنند

درباب کلمه « نگر » یا (نـگار) هم نظر یاتی داده شده بعضی آنرا محض «شهر» ترجمه کرده اند بعضی دران کلمه (نگ Nag) یا (نك Nak) می بینند که از (ناگا Naga) سانسکریت برآمده وچندین معنی از قبیل : آفتاب، مار، کوه وفیل دارد. «سن مارتن» اینجارا (ایودیانا پور Udyanapur) یعنی (شهر باغستان) خوانده .

(هی ـ لو) شهری است که همه آنرا عبارت ازهده موجوده میدانند« کننگهم» باین خیال است که این اسم از کلمه سانسکریت (هده Hadda) بمعنی (استخوان) اشتقاق یافته وچون استخوان جمجمه بودا دریکی ازاستوپه های آن بود باین نام شهرت یافت چنانچه درپیشتو هنوز (هدو که) بمعنی استخوان است.

ناکی Nakie : شهر دیگری که دریادداشت‌ها ذکر رفته (ناکی) (شیله ناقی) است :

هیوان ـ تسنگ وقتیکه ازاستوپه آشوکا بطرف شهر (هی ـ لو) میرفت درراه ازوجود «مغاره اژدها کوپالا» اطلاع یافت وبه شهر تنگ ـ کوانگ Teng-Kuang برگشت تاراه بلدی باخود بگیرد . میگویند که این شهر همان (ناکی) است وکمی بطرف غرب جلال آباد حالیه بوده یکی ازنام های دیگر این شهر (پادما پور Padmapur) یعنی (شهر گل نیلوفر) بوده . بعضی چینی ها آنرا هوا ـ شی ـ شنگ Hua-shi-cheng خوانده اند که بمعنی (شهر گل) است کتب بودائی برای شهر (دیپانکارا بودا) اسم (دی پاوتی Dipavati)هم داده اند ومیگویند که دیپا Dipa (مشعل ونور) معنی دارد .

هده موجوده و گردونواح آن: باچشم دید زایر چینی هیوان تسنگ که در

نیمه اول قرن ۷ مسیحی از آریانا عبور نموده است تا اندازه‌ئی وضعیت « نگر هار» ونقاط مهمه آنرا شرح دادیم . حالا میخواهیم وضعیت هده و خرابه‌های بقایای زمان باستانی را کمی شرح دهیم :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 941 of 1362

جلال آباد مرکز موجوده سمت مشرقی که بفاصله نزدیك رودخانه کابل افتاده ازسطح اخیر الذکر جز چند متری بیشتر ارتفاع ندارد. درقسمت ماورای سرکی که ازحصه خارجی جنوب شهر میگذرد منطقه هموار ی افتاده که دراثر شیوع ریگ رنگ صحرائی بخود گرفته ودر قدیم سبز وخرم بوده چنانچه هنوز هم آثار مزار عو تاکستان ها معلوم میشود درحاشیه این منطقه فلات خورده شده ئی معلوم میشود که سطح آن پست و بلند و سنگلاخ است واولین آثار عمارات بودائی در آن مشاهده میشود این فلات بطرف شرق دامنهٔ زیاد ندارد ولی بطرف جنوب به جلگه ریگذاری منتهی میشود که قریه موجوده هده دراخیر آن واقع است . روی هم رفته فاصله جلال آباد از هده کم از ۸ کیلو متر نیست .

خانهای قلعه هده نسبتاً در بلندی واقع است به ترتیبی که بان نزدیك میشوند زمین ریگی به جلگه هموار وسنگلاخ تبدیل میشود بطرف شمال شرق منطقه مزروع افتاده وآنجایکی ازمراکز بودائی که امروز آنرا «دمغوندی» گویند آبادبود. درهمین سمت ولی بفاصله ۱۳۰۰ متر از قلعه بر جستگی «شاخیل غوندی» افتاده که ازدور مجزی درمیان جلگهٔ ریگی معلوم میشود .

ازقلعه هده گذشته باز هم فلات بلندی میگیرد و ۱۷ متر ازجلگه مجاور بلند میشود. دره «چپلیار» درگوشه شمال شرقی نمودارشده ودامنهای آن بصورت فالیز منتهی میشود در حاشیه شمالی آن بصورت دندانه دره های عمیق افتاده که آب آن روی جلگه می آید. یکی ازین آبها بطرف هده آمده بعد بطرف شرق بر میگردد در حد سرچشمه این آب درمحلی که تغیر سمت میدهد خرابه های (تپه کلان) و چیزی بیشتر ازخانهای مسکونه اینجا خرابهای استوپه بزرگی افتاده که اهالی بنام «برج کافرها» یاد میکنند و «مس» آنرا بنام (توپ کلان) یاد کرده است . بطرف جنوب شرق قریه تپه مجزائی افتاده که امروز هم مسکون است و بقایای خرابه های قدیم میباشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 942 of 1362

سه دره دیگر که نسبت به اول اذکر عمیق و طولانیتر است بطرف غرب افتاده و کمی دورتر از منتهالیه دیگر قریه بهم یکجا میشوند ، در سواحل راست اولیه آن به ۳۰۰ متری تپه کلان « تپه کافریها » افتاده. آخرین دره که مهمترین همه ست جلگه را دونیم میکند و در شروع آن بطرف چپلیار گفته «باغ کاهی» افتاده و نیمراهی درمناصفهٔ آن (غارتو) واقع شده است .

بطرف شمال غرب جلگه گفته درمیان ریگذار سه تپه کو چك دیگر وجود دارد که در آن حد بحر سموج های وسیع و منظم دیده میشود در ماورای رود خانه «چپلیار» که مجرای ریگی آن کمتر از دو کیلو مترعرض ندارد جلگه مرتفعهٔ شبیه بجلگهٔ اول الذکر افتاده و خط عبور یك شاخه رود خانه که انهم خشك است از اراضی جار دور جزیره جدا کرده و آنجا را «پراتس» Prates گویند

روی هم رفته نقاط عمده هده همین ها است که ذکرشد. اینها بقایائی است که پراگنده وواضح معلوم میشود و گرنه از هده گرفته تاده کیلو متری غرب آن تا سلطان پور با تاتنگی درون نه تمام این ناحیه وسیع از شواهد آبادانی قدیم پر است و خود قریه هده که تقریباً مرکب از ۱۵۰ خانه میباشد بالای خرابه های مهم تاریخی افتاده است بهرحال چند نقطه ئی را که ازهمه مهمتر است ذیلاً خاطر نشان میکنیم :

(۱) تپه کلان : این محل یکی ازمهمترین نقاط هده وبالای یکی ازبرجستگی های جلگه واقع میباشد و از آنجا اراضی ماحول تا جدار کوها معلوم میشود ، طول این تپه بیش از ۱۰۰ متر است و ازین جهت نسبت به سایر تپه های هده کلانتر معلوم میشود و « کلان » نام دارد و چندین آبده بودائی قدیم و جدید متصل پهلوی هم افتاده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 943 of 1362

(۲) تپه کاوریها : این تپه به ثلث فاصله ئی افتاده که عمده را از «باغ گاهی» جدا میکند . به‌استثنای سمت غربی همهٔ جهات آنرا جلگه فرا گرفته ، در قسمت غربی در اثر آب برد گی شیله ئی تشکیل شده و دامنه عمومی آن بحصه وضیده که آبادیهای قدیمه در آن بود در این جا بقایای یکعده استوپهای خرد و کلان دیده میشود

(۳) باغ گاهی : اگر بعداز تپه کلان حاشیه شرقی قلل تعقیب شود بفاصله تقریبا ۱۵۰۰ دورتر به «باغ گاهی» خواهند رسید اینجا بواسطه خاك ریگداری که دارد و عبارت از خرابه‌های بزرگترین استوپه آن میباشد دور معلوم میشود. به دورادور این استوپه خرابه زاری بشکل مربع افتاده که سطح آن خیلی ها غیر منظم است و با مطالعات توپوگرافی دو حصه عمده در آن تشخیص میشود : یکی محوطه استوپه بطرف جنوب شرقی دوم معبد بشمال غرب. بطرف شرق خرابه های دیگری معلوم میشود که مربوط به تعمیرات جداگانه است ، در گرد و نواح قریب اینجا بقایای یکعده استوپه های دیگر معلوم میشود .

(۴) شاخیل غوندی : شاخیل غوندی بفاصله ۱۳۰۰ متری شمال شرق عمده افتاده و راهیکه به آنجا منتهی میشود از میان خرابهای «ده غوندی» میگذرد خرابه‌های باستانی شاه خیل غوندی بالای تپه منفردی افتاده و چهار طرف آنرا جلگه ریگداری گرفته که از آن رود خانه چپلیار میگذرد . خود تپه ۷ متر از سطح جلگه بلند و تقریبا ۱۵۹ متر قطر دارد و از اکثر بناهای بودائی دور و نزدیك معلوم میشود. در خود تپه چهار حصه مجزای تعمیر تشخیص میشود در وسط استوپه بزرگ و یکنوع صفه ، بطرف شرق زینه ، بطرف چپ و راست یکعده استوپه های کوچك دیگر .

(۵) پرانس تپه کوچك «پرانس» یا «پراتوس» و «پراتو» آن طرف چپلیار و تقریبا سه کیلو متر از نزدیك ترین ابادات دیگر فاصله دارد با وجود یکه این

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 944 of 1362

چندان بلندی ندارد برجلگه حاکم است ومانند تپه کلان از بالای آن روی جلگه تا نقطه دوری معلوم میشود. طول آن ازشمال به جنوب ۳۰۰ متر وعرض آن از ۵۰ متر تجاوز نمیکند. اینجا را به اصطلاح «موسیو برتو» میتوا. «اشیانه استوپه» خواند ومردمان محلی برای بالیدن فیروز هائی که در استوپه ها بود آنرا عموماً کاویده اند.

(۶) غار نو: غار نو درحاشیه دره کوچکی که از باغ گاهی پایان میشود فراز یکی ازنقاط برجسته جلگه افتاده وبطرف غرب بصورت عمودی پایان شده درین قسمت یکعده سموچها کنده شده است. وخرابه های انجاهم سه حصه دارد (۱) محوطه استوپه، (۲) معبد (۳) تعمیرات خارجی.

(۷) ده غوندی. «ده غوندی» مخصوصا بواسطه منازل بود و باش خود نقطه خیلی مهم بوده وامروز خرابه های آن حصه زیاد سطح اینجا را پوشانیده است. چون آب بردگی زمین را تا سنگ های اصلی خورده تعین موقعیت وحدهٔ را که استوپه ها اشغال کرده بود مشکل است. دره ئی که جلگه را دو حصه نموده ده غوندی وخرابه های انرا هم از بین جدا میکند. درانجا هم عدهٔ سموچ حفر شده است.

حفریات هده: ژنرال کورت «Court» وقتیکه مهمان سردار «جبار خان» برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان بود درسال (۱۸۲۵) استوپه های هده را ملاحظه نموده و«چارل مسن» انگلیس درهمین وقت درنواحی قریب هدهبعضی کاوش ها نموده وبه کشف بعضی مجسمه ها موفق شده بود.

بعد از عقد امتیاز نامه بافرانسه «موسیوفوشه» و«موسیو گودار» در۱۹۰۳ حفریات را در «تپه کلان» هده شروع کرد وبه اندازه ئی آثار زیاد یافتند که موسیو گودار آنجارا «یک موزهٔ حقیقی صنعت گریکو بودیک» میخواند. «گودار»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 945 of 1362

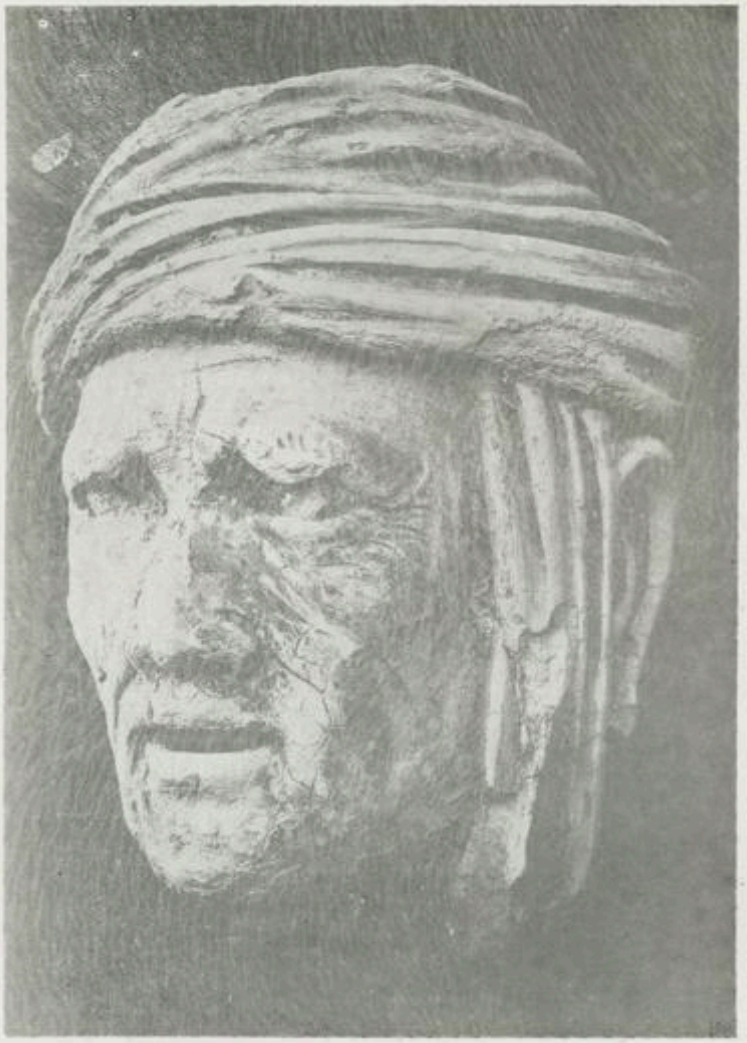
در ۱۹۲۵ راجع به تپهٔ کلان نوشته بود « زحمتی که درحفریات جدی این محل کشیده می‌شود منتج به کشفیات در خشائی خواهد شد » حقیقتاً پیش گوئی «موسیو کودار» بازحماتی که «پرتو» در۱۹۲۶تا۱۹۲۸ کشید به حقیقت پیوست

پرتو تنها ازیك نقطهٔ نظر چه ازطرف فرانسوی‌ها وچه‌ازطرف‌ماطرف‌انتقاد می‌آید وآن این است که در مورد محل مهمی مانند « تپه کلان » باید به همان جا اکتفا میکرد وتاحدی که میتوانست در مطالعات آثار آنجا زحمت میکشید . پرتو اینجارا ناتمام گذاشته به اطراف هده به نقاط دیگر مثل تپه کافری‌ها ـ غارتو ـ پارتس ـ باغ گاهی ـ دهٔ غوندی ـ شاخیل غوندی دست زد وچون این نقاط هم هرکدام آن واجداهمیت مخصوصی بخود بود «پرتو» به‌تنهائی هزاران مجسمه و تزئینات استوپه‌هارا در ست بدست نیاورده وبرطبق اهمیت هرجا مطالعات دقیق وخصوصی هم بمیان آورده نتوانست جز دوجلد کتابی که یکی آنهم تصاویر است وبرای مطالعات این‌همه خز این صنعتی بهیچ وجه کافی نیست .

مجسمه های بودا وبعضی مقایسه ها باآثار یونانی : درمیان مجسمه های هده چه آنهائی که درست بدست رسیده وچه آنهائی که‌جز سرآن کشف‌نشده هیکل بودا بیشتر نمایش یافته درین مجسمه‌ها نفوذ هیکل تراشی کلاسیك یونانی خیلی زیاد است وموسیو هاکن میگوید که هیکل Sophocle سوفوکل موزه لاتران که اثر قرن چهار ق م میباشد بابسیاری از مجسمه های بودای گندهارا قابل مقایسه است واز تپه کلان و « باغ گاهی » عوامل مقایسه زیادی کشف گردیده است ودر اینجا از یکی آن بصورت مثال ذکر میکنیم وآن عبارت از هیکل بودائی است که چین اوشفاف وطوری چین وپرك خورده که‌بدن بالباس بصورت زیبائی یکی‌شده بدون اینکه زیبائی یکی برای‌مراعات دیگری خراب شده باشد . این‌اصول قرار نظریه هاکن مخصوص‌هیکل تراشی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 946 of 1362

تصویر (۳۹) مقابل صفحه (۳۷۰)



یکی از اعانه دهند گان بودائی هده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 947 of 1362

تصویر (٤٠) مقابل صفحه (٣٧١)



سرهائی که از عده کشف شده وبعضی از سر بازان افغانستان قدیم را معرفی میکنند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 948 of 1362

قرن ۵ق م یونانی بوده ودر نیمه دوم قرن مذکور به لباس نازکی منتهی شد که از ماورای قات های نازك ومتعدد آن بدن معلوم میشد .

« موسیو گودار » درباب یکی ازمجسمه های مقبول هده چنین می نویسد :

« یکی از مجسمه های مکشوفه سزاوار تذکار مخصوصی است : این مجسمه وقتیکه کشف شد دربختانه هسته کلی بیش نبود که روی آنرا ورقه بسیار نازك گچ پوشانیده ووقتیکه با هوای ازاد تماس پیدا کرد باحزن زیاد ملاحظه کردیم که از هم پاشید وریخت وتنها عکسی پیش ما باقی ماند . لباس اونخامت ونازکی البسه یونانی بهترین دوره ها را نشان میداد بپاهای پرعضلات او به چنان زیبائی رسم وساخته شده بود که درمیان آثار گریك و بودیك سراغ آنرا نمیتوان کرد زیرا این آثار معمولاً وزمین وشل است »

مقایسه مجسمه های هده بانمونه های یونانی منحصر بهیکل های بودائیست . مجسمه زنی «هده» که دسته گلی در گوشه دامن دارد باهیکل Vertumnus Antinous ربا النوع فصل ومیوه وزمین که در موزه « لاتران » موجود است قابل مقایسه است . موسیو هاکن اظهار مینماید که (۱) « طرح موهای سر زنی هده باوجود ترتیبات متناظر فلیته های آن حلقه های زیبای سرهای قشنگی رابیادمیاورد که ازروی کاراستاد هیکل تراش «لی سپ» Lysippe (قرن چهارم ق م) وبانیرش «ایوتی کرات» Euthybrates ساخته شده اندو برای ثبوت مقایسه سر اسکندر بریتش موزیم را باسری که ازهده به موزه گیمه است مقایسه میکند واخر اظهار مینماید که زنی هده به آخر قرن ۲ وبا اوائل قرن ۳ مسیحی نسبت میشود .

نمونه های نیپ لزادی وقدمی : یك چیزی که خوش بختانه لحن متحدالشکل

وبایك اندازه کلاسیك ورویه سراسر مذهبی آثار هده را تغیر داده وبه مفاد

(۱) Loeuvre de la Délégation Archéologique francaise en Afghanistan .Tokyo(1983)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 949 of 1362

تاریخ ونژاد مملکت خدمت برگزیده کرده این است که صنعت کاران هده استعداد ومهارت فوق‌العاده خودرا درنمایش تیپ‌های نژادی ومخصوصاً درمجسم ساختن اختصاصات اقوام اسکائی و کوشانی وغیره بکار برده‌اند وبرعلاوه‌ممیزات عرقی درمورد تعیین البسه، اشکال کلاه‌اقسام اسلحه و انواع ادوات موزیك وغیره خدمت کرده اند . قرار نظریه موسیو ها کن اولاد شاهان یونانی باختر « ایوتید موس » و « ابوکراتیدس » که دست وامید شان از یونان قطع شده بود از « اسکائی‌ها » و « کوشانی‌ها » که برای پول سپاهی میشدند ودرجلگه زرخیز باختر می‌آمدند استفاده نموده وآنهارا در قطار نظامیان خود شامل می کردند. پس میتوان گفت که صنعت کاران وهیکل تراشان با این قیافه ها ازقدیم‌اشنائی‌داشته‌وقیافه‌های‌جدی آنها نمونه ممتازی برای‌ابراز هنر نمائی‌های آنها بشمار میرفت . علاوه بر این متذکر شدیم که دوره ترقی و شکوه صنعت باختر به عصر کوشانی ها مخصوصاً به قرن (اول و دوم مسیحی) مصادف بود لذاهیکل تراشان‌هده کوشش بسیار نموده‌اند تاتیپ های زیبای قوم فاتحی‌را که به‌پادشاهی رسیده‌اند ترسیم کنند. کمی‌دقت درین‌سرها وقیافه‌هاواضح میسازد که‌اسکائی‌ها و کوشانی‌ازشاخه‌های خیلی‌صاف‌اریائی بوده وبه‌اندازه‌خوب اتهاصاف میباشد که‌صد هانمونه‌هده باهیکل‌های فلاسفه‌وداناپان یونان‌وتیپ‌های یرونی « گولواها » وغیره‌شبیه‌اند. ملتفت‌بایدبود که‌نمایش تیپ‌های‌نژادی بااین آب وتاب و دقت مخصوص در نمایش آثار صنعت باختر بیشتر انحصار به‌هده دارد .

مواد: استعمال‌مواد درساخت تراش هیکل اهمیت خیلی‌زیاد دارد زیراتفاست زیبائی، محکمی، ودوام‌وحتی تایك‌اندازه زیاد مهارت وقابلیت استادهیکل‌تراش به‌آن مربوط است. درهده «سنگ» شیست و گچ‌وچونه هرسه استعمال شده‌ولی اولی به‌تناسب خیلی کم طوریکه‌میتوان گفت‌استادان‌هده تنها گچ وچونه استعمال کرده‌اند. اگرچه هیکل تراشان هده‌بامهارتی که‌داشتند ازشیست «سنگ سلیت»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 950 of 1362

هم خوب کار گرفته‌اند ولی، گچ، وسنگ مذکور درهیکل تراشی بهم‌مقایسه نمیشوند زیرا گچ همان‌طوریکه آسان‌تر بکار می‌آید آثاری هم که‌ازان ساخته شده، زنده‌وبرجسته میباشد.

مقایسه تپه کلان وباغ گاهی: درین‌شبهه نیست که در میان نقاط مختلف پرورش صنعت باختر روی‌هم رفته‌هده مقام‌اولیت‌راحایز استواین مسئله رابایان کوشزدمیکنیم. ملتفت‌بایدبود که‌درخود هده‌چند جائی که حفریات شده همه‌بیك میزان نیستند مثلاً مابین‌آثار تپه کلان وباغ گاهی فرق زیاد است طوریکه آثار اولی‌جزو بهترین‌نمونه‌های صنعت‌باختروازروی‌تناسب‌قامت، ولباس، وطرح‌موی در قطار بهترین شاهکار های استادان کلاسیك یونان محسوب میشوند و«باغ گاهی» بعضی عواملی دارد که‌شروع‌دوره انحطاط صنعتی را خاطر نشان مینماید. پیشتراز زبان‌موسیو «گودار» تعریف‌یکی ازمجسمه‌های زیبای تپه کلان رانوشتیم. موسیوها کن راجع بیك هیکل بودای باغ گاهی چنین می‌نویسد: «این‌مجسمه بودارا نگاه کنید که‌تمام بدنش‌را یلان راهبی پوشانیده، اگر چه قات‌های منحنی لباس‌او نمونه‌های یونانی را بخاطر می‌آرد ولی نمیتوان در بن مورد مخصوص از اظهار این مطلب خود داری نمود که خیلی‌ها به رویه جعلی وساختگی تمایل پیدا کرده است. اتصال ران‌ها دربدن خوب بعمل نیامده واین وضعیت باهیکل های خوب باآب‌وتاب وزنده‌ئی که موسیو گودار کشف نمود مغایرت دارد. تناسب بدن باسرخلاف مدرسه هیکل تراشی Lysocléte، یولی کلت، وLysippe «لی سپ» از بین رفته یعنی قامت خیلی کوتاه و کله بزرگ شده قرار مدرسه فوق سر باید یك‌هشتم بلندی‌قامت‌می‌بود و در مورد مجسمه بودای باغ گاهی سر یك‌ششم بدن‌است. ستون‌هائی که‌چندان بخوبی کمان هارا برداشته نمیتوانند بالای «کروی‌هائی» قرار گرفته که بزرگی آن از تناسب بر امده. خلاصه صفات اصلیت یونانی به حدی از بین رفته که میتوان هیکل های بودای

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 951 of 1362

«باغ کاهی» را در قطار آثاری قرار داد که «متوسط ترین صنعت کارا ن رومن درقرن سوم وچهارم مسیحی درست کرده اند». ۱)

هده و سائر نقاط گندهارا را با مقایسه هده بانقاط شمال غرب هند .

درقسمت‌های اول این فصل شرح داده شد که قبل ازینکه سر حدات افغانستان به روی کشفیات باستانی و حفریات باز شود تحقیقات از نقطه نظر صنعت گریك وبودیك درنقاط شمال غرب هند یعنی درپنجاب وبعضی حصص گندهارای شرقی عملی شده وبیش ازینکه این کار درخاك کشور ما شروع شود حتی نام این صنعت راهم «صنعت گریك و بودیك گندهارا» یا تنها «صنعت گندهارا» نامیدند. بعداز ۱۹۲۲ ومخصوصاً دراثر کشفیات مهم قندوزبه‌شرحی که ذکر کردیم نظریات علماناحدی برهم‌خورده کنون پیدایش «این صنعت بزرگ باختر یاگندهارا شدومراحل نشوونمای ترقی آن درصفحات جنوب هندوکش قرارگرفت «گندهارا» یکی از مراکز این صنعت است. موسیو فوشه دامنه سبك گندهارا از «جلال آباد تاراول پندی انبساط میدهد» ولی آثار همه نقاط این ساحه وسیع از نقطهٔ نظر زیبائی یکرنگ نیستند و آثار هده برهمه آنها رجحان و برتری دارد . موسیو ها کن در کتاب(کار روائی‌های هیئت حفریات فرانسه درافغانستان طبع توکیو) مبحثی دربن زمینه وضع کرده و آثار هده را بانقاط شمال غرب هند مقایسه میکند وضمناً می نویسد «تاحال بعضی نقاطی را که درگندهارای قدیم وپنجاب واقع اند به‌بعضی اشارات مختصر یاد نمودیم آثار مکشوفه اینجاها چه از «تخت گاهی» وچه از «تا کزیلا» عوامل مقایسوی دربردارد وباوجودیکه حین مطالعات کوششی در جدائی آثار هده بعمل آمد، میتوان گفت که انواع مجسمه ها وهیکل‌های بودا ودیگر مجسمه های ارباب انواع همه اثری از نفوذ غربی در خود دارند

---

(۱) صفحه، Loeuvre de la Delégatian Archéologi que Francasie en Afghanistan . par j-Hackin Tokyo 1933

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 952 of 1362

وقرار نظریه فوشه ازجلال آباد تاراولپندی بیك مکتب سرو کار داریم معذالك این مسئله واضح است که ه ه با خواص استثنائی کشفیات خود مقام برجسته ئی اشغال کرده. درست است که از تخت باهی عوامل مقایسوی بدست آ مده ولی آثار آنجا ازنقطهٔ نظر انواع و صفات به هیکل های زنده و حیرت بخش بربرها وشیاطین کهازهده پیدا شده نمیرسد بفکرمن بابهترین آثارهده .بزیك عده بسیار محدود چیزدیگر عمری نمیتواند آنهم عبارت ازچند مجسمه ایست غالباً گچی که ازتاکزیلا تادرهٔ سوات دراثر کاوش های مخفی کشف شده .» پس بااظهارات مدقق فرانسوی واضح معلوم میشود که درتمام گندهارا و پنجاب آثارهده برهمه رجحان داردواینجاراميتوان کانون مدرسه بزرگی خواند که صنعت باختر را به منتهاحد ترقی تکامل وزیبائی آن رسانیده است .

کاپیسا : یکی ازنقاط دیگری که در جنوب هندوکش صنعت گریکو بودیك درآن نشو ونما یافته «کاپیسا» است به معنی بزرگ که درآن علاقه کابل وبعضی نقاط گرد ونواح را هم میتوان داخل نمود. قراریکه مطالعه خواهیم نمود طبیعی من حیث تکامل سبك صنعت هسته مرکزی این مدرسه هم خود کاپیسا خواهد بود وپیوسته به آن بعضی نقاط دیگر را هم مطالعه خواهیم کرد . کاپیسا ازنقطهٔ نظر موقعیت وحاصل خیزی اراضی ، وفراوانی آب وحصار کوهستانات زیبا وچشمه سارهای خود برهده و نقاط مجاور آن مزیت داشته ودارد. بدون اینکه اهمیت سیاسی ومرکزیت اداری آنرا در زمان یونانی های اخیر و عصر کوشانی های بزرگ حساب کنیم . کاپیسا بین گندهارا وباختر نقطه ایست مرکزی تر که تقریباً وسط آریانارا اشغال کرده . یکطرف تمام دروازه های هندوکش که بطرف شمال رهنمائی میکنند به آنجا باز است وازجانب دیگر ازسمت شرق یعنی مجرای مشترك رودخانه پنجشیر و غوربند وشتل ، وازجانب جنوب یعنی راهائی که بطرف کابل وسمت جنوبی منتهی میشود بطرف حوزهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 953 of 1362

اندوس (سند) یعنی خاك هندرا ارتباط میدهد . با نزدیکی که بهمند داشت آئین بودائی بعد تر از گندهارا به آنجا انتشار یافت وبناهی که درعقب دیوار های جنوبی هندو کش داشت مدت مدیدتر یونانی هارا ازتهدیدمتهاجمین نگه داشت وبه این ترتیب دو عنصری که در پرورش صنعت گریکو بودیك دخالت دارند درآنجا زمینه مساعد یافتند وچون مرکز امپراطوری کوشان دراینجاوقوع داشت طبیعی از حیث تعمیرات ومعابد کسب اهمیت نموده بود . قراریکه خواهیم دید شواهد تلاقی مدنیت های گریك ورومن وچین وهند عملا در کاپیسا روشن وعملی دیده شده ولی مظاهر صنعتی که خادم افکار بودیزم گردیده درآغاز انحطاط مشاهده میشود وچون موادی هم که برای هیکل تراشی بکار رفته عموماً عبارت از سنگ سلیت است درتنزل ارزش آثار صنعت کاران تاثیر بیشتری بخشیده است .

وضعیت کاپیسی و کاپیسا از زبان هیوان ـ تسنگ : زاهر چینی هیوان ـ تسنگ حین عبور خود درنیمه اول قرن ۷ مسیحی در کاپیسا تااندازهٔ کافی وضعیت اینجارا ازنقطهٔ نظر تعداد معابد وعده روحانیون وغیره شرح داده . چون نگارشات او بر ذهن خواننده روشنی زیادی اندازد ومعلومات اوهم مناسبت زیاد بامواد این فصل دارد به ذکران می پردازیم :

« محیط این علاقه تقریبا ۴۰۰۰ لی است . وازطرف شمال به کوه های برفدار و ازسه طرف دیگر با سلسله کوه سیاه محدود است . محیط پایتخت مملکت تقریباً ده لی است . هرآن هرگونه غله جات واقسام زیاد درختان میوه دارمی روید اسپ های اعلی درین جا تربیه میشود . زعفران وامتعه کمیاب ومال التجارهسائر نقاط در اینجا بدست می آید . هوای آن سرد وبرباد است . اهالی آن تند خواند . زبان شان خشن و درشت است و مراسم عروسی و ادبیات شان مانند سرزمین طخارا است اما عادات ورسوم وزبان عوام وآداب معاشرت شان قدری اختلاف دارد . برای پوشاك البسه پشمی استعمال میکنند وآنرا عموماً

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 954 of 1362

در قسمت خارج با پوست تزئین مینمایند . مسکوکات طلا و نقره و مسکوکات کوچك مسی آنها در شکل ونقش باسکه‌های سائرممالك فرق‌دارد. پادشاه آن ازطبقه « کشاتریه» است . پادشاه مردی است زرنگ وهوشیار وباشجاعت وقوه‌اداره‌ئی کەدارد ده علاقه همجوار را تحت نفوذ خویش دراورده وبالای‌ده‌امارت فرمان‌فرمائی‌میکند . مشارالیه‌پادشاهی است‌خیر خواه وپیرو دیانت‌بودائی وهمه ساله‌یك مجسمه «بودا» راازنقره بەارتفاع ۱۸ فت ساخته و در مجلسی که بنام « موکشا مها پریشاد» Mokshamahaparishad منعقد میکرد صدقه و خیرات به فقراو مساکین وبیوزن هاو داعدیده ها میداد . درین‌علاقه تقریباًصدمعبد وبیش‌از ۶۰۰۰ راهب وجوددارد و اغلب آنها پیر واصولات طریقه راه « کوچك نجات»میباشند. استوپه‌ها ومعابد آن ارتفاع زیادی‌داشته وعموماً درنقاط مرتفع بنایافته‌اند . برعلاوه دمعبدبرهمنی و تقریبا هزار نفرپیروان این‌مذهب‌درانجا دیده میشوند . زاهدان برهمنوعرفای خاکستر نشین‌این‌طریقه درحالی کەبدن‌های خودرابه خاکستر مالیده وزناری ازاستخوان دردست دارند مشاهده میشوند .

قریب سه‌یاچهار «لی» بەمشرق پای‌تخت دردامنه کوهی کەبطرف شمال‌واقع است‌معبد بزرگی است کەتقریباً ۳۰۰ نفرراهب دران بودوباش دارندوهمه پیرو طریقه کوچك نجات میباشند. قصه‌ئی کەراجع‌بەاین معبد میکنند چنین است : وقتیکه کنیشکا درگندهارا سلطنت میکرد نفوذ اوبەدولت های مجاور هم سرایت‌نموده ودامنه‌اقتداراوادبەاین‌علاقه‌ها انبساط یافت ودراثرفشون کشی‌های اوبطرف‌شرق Tsung-Ling بەعلاقه‌ئی رسیددرماورای‌دریای‌زرد کەتابع حکومت چین‌بود . پادشاه این قلمرو ترسیده و پر عمل هائی نزد کنیشکا فرستاد چون برعمل‌ها رسید کنیشکا پادشاه‌از در لطف ومحبت باآنها پیش آمده و برای هر فصلی اقامتگاهی علیحده برای آنها تعین کرد چنانچه زمستان درهند، تابستان

تاریخ آریانا (۱۰۰۰) ب سردار محمد ، ج محمدنعیم ، ن عبدالقیوم ، ن محمد نعیم ۲۵ - ۸ - ۹ - ۲۰۰۰ ع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 955 of 1362

در کاپیسا و بهار وخزان در گدهارا اقامت داشتند. درهر کدام ازمحلات رهایش آنها معبدی آباد کرد ومعبدی که بالا ذکر نمودیم متعلق بهرهایش گاه تابستانی آنهابود بهاین مناسبت دردیوار های معبد تصاویر بر عمل ها کشیده شده بود وظاهراً لباسی شبیه به چینی در برداشتند وقتیکه برعمل هایش به مملکت خود مراجعت کرد، همیشه ازاقامتگاه خود بیاد آورده و همیشه تحایف هدیی میفرستاد تدراهبین معبدهم‌هما ساله‌درفصل باران برای یادبودخاطرات آنهامجلس هائی تشکیل میدادند . در جنوب در وازه شرقی سالون معبد بهزیر پای هیکل بودا برعمل‌ها خزانه‌ئی مخفی کرده وبالای آن‌نوشته بودند« که‌این‌پول درراه مرمت کاری معبدصرف شود» پادشاهی ازحواشی سرحدی میخواست ازین پول استفاده کند ولی باقوای لشکرخود موفق نشد.»

درسوانح حیات هیوان تسنگ این معبد بنام «شا لو کیا» یاد شده وزایر چینی‌هم‌حین‌مسافرت‌خوددر کاپیسا درآنجااقامت داشت. دربعضی آثار، این معبد بنام Tien-ssu «تین سو» و Wang-ssu «وا نگ سو» یعنی (معبد شاهی)هم یادشده معنی اسم‌شالو کیا واضح معلوم نیست ولی اسمی است جامع که معبد، اقامتگاه برعمل ها، رهایشگاه راهبین همه‌رادربر میگرفت. امکان دارد که شکل رسم الخط چینی نام آن کلمه سنسکریت سالا کا «Salaka» باشد که «خانه خورد» معنی‌داشت وبر(اقامتگاه موقتی شاهی)دلالت میکرد قرارفاصله‌وسمتی که‌زایر چینی معین کرده احتمالات زیادمیرود که‌معبد «شالو کیا» عبارت ازمعبد «شترك» باشد که به‌فاصلهٔ ۵ کیلومتری شمال‌شرقی خرابه‌های شهرشاهی بکرام دردامنه شمالی کوه پهلوان افتاده وحفریات آ ر ادر سال های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۹ موسیو مونیهٔ تحت سرپرستی موسیو ها کن اداره می‌نمود .

دردامنه شمالی کوه‌پهلوان به‌دوطرفهٔ خرابه های معبد شترك یك‌سلسله معابد استوپه ها وعمارات بزرگ برای رهایش عدهٔ زیادراهبین وجود داشت و حتماً

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 956 of 1362

رهایشگاه پرغمل های چینی هم دریکی ازین ملحقات معابد بود.این معابد ومربوطات آن همه فرازمجرای مشترك پنجشیر وغوربند واقع ومنظرهٔ باشکوه ریزه کهستان و کوهستان و کوهای لجرو پنجشیر درمقابل آن افتاده است و بهترین جائی است که کنیشکا برای رهایش تابستانی پرغمل های چینی انتخاب نموده بود زاپرچین ازجمله صدمعبدی که بصورت مجموعی یادنموده است غیراز « شالوکیا» از بعضی های دیگرهم اسم می برد مانند معبد « راهولا Rahula » که به فاصله (۳۰لی) جنوب شرق پایتخت افتاده و آنرا یکی ازوزرای نامی کانیشکا «راهولا» آباد کرده بود وموسیو فوشه آنرا عبارت از کافر قلعهٔ میدانند که بقایای آن بجنوب شرق خرابه های شهرشاهی بگرام در کنارمجرای باریك آب افتاده است. معبدی که کنیشکا بازحمات زیاد درپای کوهای پر برف آباد کرد و تقریباً به فاصله ۲۰۰ لی از پایتخت فاصله داشت. این معبد درزاویه شمال غربی بگرام فعلی بشمال غربی چاریکار موجوده در (توپ دره) واقع بود و عبارت از معبد «توپ دره» است که درحوالی قریب چار یکار واقع است و« استوپه آن » بزرگترین استوپه ایست که تا حال درافغانستان دیده شده است . (۱)

معبد « پادشاه قدیم » قرار تذکار هیوان ـ تسنگ در شمال غرب پایتخت بسواحل جنوبی رودخانهٔ بزرگی واقع بود . معبد ملکهٔ قدیمه درشمال غرب معبد اخیرالذکر بود واستوپه آن صدفت بلندی داشت واز طلا پوشیده شده بود معبد « پی ـ لو ـ شو ـ کو ـ » یا « پی لوشادا » یا (فیل سر) که بانی آن آشوکا بود در دامنهٔ کوهی واقع بود که به همین نام یادمیشد . این کوه حالا به نام « عاشقان » یادمیشود وحتماً همان نام « آشوکا » است که در ذهنیت مردم به عاشقان تبدیل یافته وفراز ریزه کوهستان واقع است .

(۱) ساختن این معبد ومقابله های امپراطور کنیشکا پاشاه ماران آبی در فصل کوشانی ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 957 of 1362

توپ دره: یکی ازجاهائی که درحوزهٔ کاپیسا از نقطهٔ نظر آبدات بودائی مخصوصاً آبدات عصر کنیشکای کبیر قابل ملاحظه است توپ دره است که بقایای استوپه معروفی که کنیشکا به مشکلات زیاد آبادنموده بوددراینجاموجوداست. مشکلاتی که امپراطور بزرگ کوشان در آبادی این استوپه و معبّد مربوطهٔ آن دیده بود در داستان های محلی انعکاس افکنده و خاطرآت آن حتی تا قرن ۷ مسیحی باقی بود که ما آنرا طوریکه هیوان ـ تسنگ در بیگرام شنیده بود دربالا وقی صفحات ۲٤٦ وبعد همین جلد شرح دادیم . بهر حال بقایای این استوپه بزرگ کنیشکا هنوز مرجود وقسمت استوانه‌ئی بدن آن (۷۵) متر احاطه دارد وطوریکه موسیو فوشه مطالعه کرده است دورادور آنرا یك قطار کمان‌ها وپایه‌ها بسبك « هندو کورنت » و« هندوفارس » احاطه کرده است . این استوپه واستوپه‌هائی که در حوالی پشاور بوده دوباد کار بزرگ امپراطور کنیشکا است که از جوار دو پایتخت تابستانی وزمستانی خاطرات عمرانی آن دورهٔ درخشان را ثابت میسازد .

در توپ دره نزدیك به قریه موجوده بقایای دو معبد کامل دیگر بصورت تپه های مربع شکل باقی مانده است .

حفریات در کاپیسا: باشرحیکه گذشت ازروی چشمدید زایر چینی بخوبی معلوم میشود که حتی تاقرن ۷ مسیحی کاپیسا از نقطهٔ نظر معابدو کثرت علما وروحانیون وصنعتکاران چقدر معمور وآباد بود . چیزهائیکه زایر چینی میگوید با کشفیات وتحقیقاتی که تاحال بعمل آمده همه به حقیقت پیوسته وحتی درنتیجهٔ حفریات پرده هائی ازروی سوابق تاریخی این قطعه برداشته شده که هیوان ـ تسنگ در عصر خود ازان بکلی بی‌خبربود زیراشواهد مدنیت‌های قدیمی‌تر این منطقه زیبا درین زمان زیر خاك شده وزایر چینی بی خبر ازروی آن گذشته ورفته .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 958 of 1362

حفریات یك حوزهٔ وسیعی مانند کاپیسا چیزی نیست که به این زودی ها به آخر رسد. چندجائی که تاحال حفر شده ومطالعاتی دراطراف نتایج آن بعمل آمده عبارت از «پایتاوه» شهر شاهی بگرام ، معابدچهار طرف دامنه های « کوه پهلوان » ازقبیل پوزهٔ "شترك ، قول نادر ، وغیره وبعضی نقاط خوردوبزرگ دیگر است .

روی هم رفته حفریات کاپیسا را میتوان به دومرحله یا حصه تقسیم نمود یکی حفریات معابد واستوپه‌های بودائی که از ۱۹۲۵ (طبیعی یازده کاوش‌های مخفی وبدون اجازه‌ئی که انگلیس‌ها درطی قرن ۱۹ خودشان یابه دست یاری یکعده گماشتگان خود انجام داده‌اند درین حساب نیست) بااینطرف دربگرام وپایتاوه ، ومعابد اطراف کوه پهلوان بعمل آمده دیگر حفریات داخل محوطه شهر شاهی بگرام که از ۱۹۳۷ به این سو شروع شده وادامه دارد وقراریکه پایان خواهیم دید برای مطالعاتی که مرام این فصل است هر کدام آن بجای خود ذی دخل است . اگرچه من حیث تاریخ طور یکه ذکر شد اول در معابد واستوپه های بودائی تحقیقات بعمل آمده ولی موضوعی که سر دست ما ست چنین ایجاب میکند که مختصراً درباب آثار شهرشاهی بگرام چیزی نوشته وبعد شواهد بودائی راتحت مطالعه قرار دهیم .

شواهد سه‌مدنیت دریك اطاق : پیشتر گفتیم که حفریات شهرشاهی بگرام در ۱۹۳۷ شروع شد. آثاری که درین سال کشف شد خیلی‌ها مهم بودولی آنچه که در چهارماه ۱۹۳۸ (از ۱۹ می تا ۱۲ اگست) به‌منصه شهود پیوست به مراتب از آن بهتر میباشد . نتیجهٔ حفریات سال ۱۹۳۷ در دوجلد از طرف پروفیسر هاکین نشر شده . راجع به آثار ۱۹۳۸ کتلاکی ازطرف پروفیسر مذکور ترتیب یافته که متأسفانه بواسطهٔ پیش آمد جنگ ووفات مؤلف به طبع نرسید (۱)

(۱) میگویند که موسیو ها کن یك نقل از خودرا به « کای » در پشاور داده وبه‌او وصیت کرده بود که اگر برای من واقعهٔ پیش شود آنرا بطبع برسان درشعبهٔ تاریخ یك فهرست عمومی اشیای ۱۹۳۸ موجود است شاید یك نقل همان کتاب فوق باشد ولی تصاویر در بوتهٔ آن موجود نیست .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 959 of 1362

آنچه موسیو هاکن درین مورد نشر نموده یك مقاله جامعی است که از طرف انجمن تاریخ به فارسی و فرانسه انتشار یافته عین این مقال در مجله Art. Asiatique سال ۱۹۳۸ و بعضی مجلات دیگر هند و ژاپون شایع شده است .

درین شبه نیست که صنعت به معنی عام چه مقصد از آن تعمیرات و معماری باشد چه هیکل تراشی و تصاویر رنگه وغیره در هرجا وهر کشور وهر نقطه‌ئی در اثر تماس سبك های پیشتر محلی و یا نفوذ سبك های همسایگان و بیگانه بمیان آمده رفته است .

در دورهٔ امپراطوری کوشانی های بزرگ که دامنهٔ سرحدات آریانا درهند وترکستان چین خیلی انبساط یافته بود و در اثر امنیت بی سابقه‌ئی که هان ها درچین و کوشانی ها بین حوزهٔ تارم و پامیر وحوزهٔ اکسوس و گنگا وغیره قایم کرده بودند ورومن ها دامنهٔ آنرا تاسواحل بحرالروم انبساط دارند مبادلات تجارتی خیلی ترقی کرده بود و اشیای نفیس صنعتی و دیگر محصولات قیمت بهاو زیبا بین کشورهای چین و آریانا وهندومتصرفات امپراطوری رومن در آسیا تبادله میشد . ازین رو در شهر کاپیسی (بگرام) حتی در یك یا دو اطاق مجاور محاصیل مدنیت های کشور های همسایه طوری پهلوی هم قرار گرفته بود که انسان را بحیرت می انداخت . رویهم رفته این اشیا به سه دسته تقسیم میشود واز سه جا در کاپیسا جمع شده است :

(۱) آثار یونانی ورومن .

(۲) آثار هندی .

(۳) آثار چینی .

الف اشیائی که مبداء آنها مغرب زمین است وازیونان وسواحل بحرالروم وخاك های آسیائی امپراطوری رومن به اینجا آمده عبارت است از :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 960 of 1362

(۱) یك دسته مدال های کچی کهروی آن صحنه های مختلف اساطیر یونانی بارویهٔ خیلی موثر وجذاب یونانی نقش شده .

(۲) مجسمه گك های مفرغ که مبداء آنها به گریك وروم میرسد مانند « سراپیس هر کول » « هارپوکرات » وغیره .

(۳) ظروف شیشه ئی وگلیلاس های منقوش که روی جدار آنها صحنه های جنگ « گلادیاتورها » وبعضی مظاهرات رقص و شراب نوشی نقش شده است .

ب آثاری که مبداء آنهاهنداست: این آثار عموماً عبارت‌ازپارچه‌های عاج‌است که دراصل جدارصندو قچه‌های زیورات ودیگر اثاثیه بوده وبا مرور زمانه شکل تر کیبی خودرا ازدست داده وبصورت قطعات خورد و کلان که بعضی های آن‌تا ٤٥ سانتی‌هم طول‌دارد بدست آمده است.موسیوها کن در باب این قطعات عاج می‌نویسد (۱): «خلاصه حفریات امسال بگرام بما چنان پارچه های بزرگ عاجی داده‌است که ارتفاع بعضی های آن تا ٤٥ سانتی میرسد و از نقطه نظر اشکال وموضوع نمایشات بعضی‌ابدات هندقدیم ومخصوصاً دروازه‌های در آمد معابد سنگی را یاد دهانی میکنند چنانچه این تشابه را بطور اخص کمان ها وقطارهای فیل‌های بین‌آنها درقطعات بزرگ‌عاج وانه‌ودمیکند. اگر ازیك طرف تزئینات مخصوصه فوق‌الذکر موضوع مقایسه را بامدخل سموچ لوماس‌ریشی Lomas Rishi در مکدهای قدیم «درحوزه گنگای هندی»(حوالی قرن اول‌قبل ازعهدمسیح) بمیان می‌آرد اختصاصات دیگری‌مارا بطرف «ماتورا» یعنی شهری می‌برد که بطلیموس جغرافیه نگار آنرا «ماتورای ارباب‌انوع» یاد کرده است وعبارت‌از (موترا) فعلی (اضلاع متحده) میباشد. این شهر یکی از اعاظم‌بلاد هندبوده ودرعصر کوشانی های بزرگ مخصوصاً در زمان زمام‌داری

(۱) صفحه ٥ بگرام تحقیقات سال ۱۳۱۸ تالیف پروفیسر هاکن ترجمه کهزاد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 961 of 1362

سلطان مقتدر ایشان کنیشکا (اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم عهد مسیح) که‌هند به مراتب اعلای مدنیت رسیده و شاید درخشان ترین دوره تعالی خود را دیده باشد شهرخیلی باشکوه وبزرگ هندبشمار میرفت. جزئیات گلدسته پایه‌ها فر بهی وچا قی اعضای زن هائی که نمایش یافته اند چیز هائی است که عیناً دربعضی هیکل‌هائی که درنواحی (ماتورا) در گل‌سرخ رنگ‌تراشیده شده اندد یده‌شود چنانچه ازین‌قبیل مجسمه‌ها به‌تعداد زیاد در «گرزن‌موزیم باستان شناسی ماتورا ویروونشنل موزیم لکهنو» محافظه شده‌است.»

یك قطعه‌عاج دیگر بگرام که‌مربوط به‌همین دسته است ویکنوع دروازه ئی را که «تورانا Torana» میگویند نمایش میدهد شکلی دارد که ملا کلاسیك که درعین زمان «سانشی» (هند مرکزی) و (ماتهورا) را بیاد میدهد ولی فرقی که هست این است که لوحه عاج مکشوفه بگرام بصورت حیرت‌آور جزئیات تزئینات‌را وانمود میکند. به‌این‌ترتیب باصدها قطعات کوچك وبزرگ عاج که‌از بگرام بدست‌آمده میتوان جنبه‌مقایسه‌را درزمینه کلاسیك وسعت‌داد...

ج آثاری که مبداء آن چین است: شواهد چینی باراول درحفریات ۱۹۳۹ دربگرام پیداشد وعبارت ازیکنوع کاسه‌ها وقطی های کوچك میباشد مرکب ازسه قسمت یکی‌چوب که‌اصل‌ظرف ازان بوده وبارطوبت زمین بکلی ازبین‌رفته دوم: یك‌حلقه‌فلزی که‌به‌دهن کاسه‌هانصب‌بودوسوم قسمت (لاك) یانکنوع «گند» که‌روی صفحات داخلی‌وخارجی ظروف‌مذکور نصب‌بوده وتزئیناتی به‌رنگ سرخ داشته است. این اشیا بانفاستی که داشت متأسفانه عموماً بارطوبت زمین و مرور قرن ها بکلی از بین رفته‌وجز پارچه های کوچك «لاك» چیز دیگری بدست نیامده است.

بعد ازتجزیه آثار سه‌گانه ومطالعات خصوصی هر کدام آن موسیو ها کن در مقاله خود چنین می‌نویسد: «آثار مختلفی که در ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) از بگرام

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 962 of 1362

کشف شد روی‌هم‌رفته عبارت‌ازمدال‌های کچی‌یونانی، ظروف‌مفرغ کریك‌ورومن یا اسکندریه مصری، ظروف عصر رومن مخصوص احتیاجات خانگی، قطعات عاج هندی وظروف لاك چینی میباشد. از نقطه‌نظر مراتب تاریخی تطبیقات حیرت آوری عرضه میدارد ومیتوان گفت که‌تاریخ اشیای مذکور از قرن اول تادوم عهدمسیح را دربر میگیرد. پوشیده نیست که‌این‌عصر برای انبساط روابط بین‌المللی وتبادله اجناس‌خیلی‌ها مساعدبود و کاپیسابواسطه‌موقعیت جغرافیائی ممتاز خود ازین دوره مساعد استفاده زیاد میکرد. تذکر این مسئله بی مورد نخواهد بود که در قرن اول عهد مسیح صلح وآرامشی که امپراطوری رومن بین کرده‌بود تابشام انبساط داشت و دسته های مقتدر نظمیه شهر هائی مثل «پلمیر Palmyre وا دورا Doura » که در امتداد راههای کاروان‌افتاده بود در عین زمان هم از نقطهٔ نظر امنیت راهها را محافظه میکرد و هم ازادی تبادله اجناس را مراقبت می‌نمود. درین وقت روما تاملکت دور دست پارت هاانبساط داشت چنانچه امپراطورا گوست که بین سال ٦٣ و ١٤ ب م سلطنت داشت (اورودس Orodes) یکی از پسران فرهاتس چهارم Phraatesiv را بر تخت پارتیا نشانید وپادشاه جدید نسبت به امپراطوری رومن وضع تابعیت پیش گرفت وبه این ترتیب دورهٔ سلطنت او فتح سیاست دولت رومن را در شرق وا نمرد میکند (حوالی سال ۹ ب م)

معاصر به همین زمان که دولت پارت تحت نفوذ سیاسی امپراطوری رومن در آمده بود کوشانی ها شروع به تشکیل و تشئید ارکان امپراطوری بزرگی « در افغانستان وحصهٔ ازخاك هند » نمودندچنان دولت مقتدری بمیان آوردند که مدت سه قرن عامل ارتباط بین غرب و هند وچین بشمار میرفت. موسس سلاله کوشان « کوجولا کدفیزس» که مسکوکات او همسطح اشیای مکشوفه از بگرام‌بدست آمده است‌عنوان‌شاه شاهان (شهنشاه) (مها راجاسارا جاراجاسا)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 963 of 1362

رابالقب دو (پسر آسمان) «دوایوترا» که تاآن زمان در تشریفات هندی سابقه بود اتخاذ کرد این لقب تازه عنوان قدیم کلا سیك امپراطوران چین است که کوشانی‌ها حین سلطنت درهند آنرا محافظه نمودند . رئیس قبایل سیتی که یك سلطنت یونانی را ازبین برداشته وعناوین ترکی وچینی را اتخاذ کرد در اواخر دورهٔ زمامداری خویش به تقلید امپراطوران رومن هم پی برد چنانچه سکوکات اخیر اوازروی سکه‌های (دناریو) (سانسکریت دینارا) تقلید شده که امپراطور اگوست درسال‌های اخیر سلطنت خود بین سال ٤ ق م و ۲ ب م سکه میزد این قرابت را که بذات خود روشن و واضح است آثار مکشوفه جدید بگرام خیلی جنبه حقیقت میدهد .

برویم به چین: ازطرف شرق، چین هم درین زمان واجد وضعیتی بود که زمینه را برای جریان تبادلاتی که فوقاً اشاره نمودیم مساعد ساخته بود . چندسال بعد از وفات امپراطور (تسن کی هوانگ تی) یکی ازروئسای رهزنان سلاله (هان) را بمیان آورد که قرار گفته « سیلون اوی » از وحدت چین استفاده نموده وازان دولت مقتدرجهانی تشکیل نمود . سپس امپراطور «Wao» که مربوط همین سلاله بود وبین ۱٤۰ و ۸۷ ق م سلطنت داشت سیاح معروف « چانگ کین » وTchang-kienرا بطرف غرب فرستاد وباب عهد جدیدی را برای چین باز کرد. یك قرن بعد چین کم کم و آهسته آهسته دامنهٔ نفوذ خویش را تا سرحدات هند رسانید چنانچه بطور مثال باید متذکر شد که در سال دوم ق م چینی نمایندهٔ بنام Po-che-ti-tseu-king به دربار امپراطور کوشان فرستاده بود. این عهد که میتوان آنرا دورهٔ میمون اقتصادی وعصر استقرار سیاسی خواند روی هم رفته از اواسط قرن سوم عهد مسیح تجاوز نموده است زیرا درین زمانی که دولت روم دربنجه مدهشترین کشمکش ها گرفتار شد و بحرانی را طی میکرد که مصادف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 964 of 1362

به‌عصر والرین Valerien وگالی ین «Gallién» بود (از ۲۵۳ تا ۲۶۸ ب‌م) چنانچه از روی ذکر یك مثال که عبارت از اسیر شدن «والرین» بدست شاه پور اول ساسانی (۲۶۰ ب‌م) می‌باشد کماحقه معلوم میشود که امپراطوری روم تا بکدام حدو اندازه دچار ضعف ومشکلات شده‌بود .

بطرف مشرق درمملکت چین هم دوره انحطاط از اواخر قرن دوم مسیحی شروع شده ویك انقلاب عوام که بنام جنبش « کلاه‌زردها» موسوم است در (چه‌لی Tche.li) و (هونان Honan) در سال ۱۸۴ ب‌م شروع شد . اگرچه آتش این بغاوت خاموش شد ولی دراغتشاشاتی که به‌تعقیب آن بمیان آمد روئسای انقلابی نظام اداره مملکت رابدست آوردند . تساوپی Tesao-Pei «سلاله هان‌ها رابکلی منقرض نموده خانواده سلطنتی جدیدی روی کار آمد که فقط از ۲۲۰ تا ۲۶۵ سلطنت کردو آخر چین دوباره منشتت وپراگنده گردید. ملتفت باید بود که تابك درجه آبادی ورونق امپراطوری کوشان مربوط به وضعیت تجارتی آن باشرق وغرب بود . و رود ناگهانی ذخایر طلا وتقلید سکه « ایوروس » رومن اهمیت رول «هند وسیت‌ها» یعنی شاهان کوشانی ورویهٔ استفاده آنهارا ازتراتریت اموال تجارتی بخوبی روانمود میکند. قرن سوم که با ذکر مراتب فوق برای دولت روم وچین عصر شومی شده‌بود اوائل دوره انحطاط کوشانی هارا هم تشکیل داد چنا نچه از روی دلایل متعدد مثل عقدعروسی باهرمزدوم وحضور « گرومیاتس Grumpates» کوشانی وفیل‌هایش در جنگ (شاپور) وشکست رومن‌ها (۳۵۹ ب م) هر کدام بجای خود نشان میدهد که کوشانی ها در دوره انحطاط خود تحت نفوذ ساسانی‌ها آمده بودند .

درمیان مسکوکاتی که‌دردوران گذارشات حفریات دربگرام درروی زمین مسطح اشیای مکشوفه پیداشد هیچ کدام بعدتراز «واسودوما Vasudeva (حوالی ۲۰۰ ب‌م) نمی‌باشد . بلی در اواخر قرن سوم یفتلی‌ها اراضی ماورای اکسوس را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 965 of 1362

اشغال نموده ودرقبال این پیش آمد تازه عظمت کوشانی‌ها به‌تحلیل میرسد . ادامه دامنه کاوش درپیکرام این مسکه‌را روشن نموده است که عمرا نائی که واضحاً بعد ازدورهٔ اشغال کوشانی بشمارمیرود روی‌خرابه‌های شهر جدید شاهی بنا شده است . چنانچه دراثر کاوش هائی که مرسیو « ژاك موبیهٔ » در ۱۹۳۸ بعمل آورده است محل وموقعیت یك بنای مستحکم اشکار شده است ودیده میشود که‌تهداب هائی چهاربرجی که‌درزاویه‌های عمارت قرار گرفته بود ازسطح تهداب اطاق‌هائی که‌در۱۹۳۷ و ۱۹۳۹، ازآن‌ها اشیای‌غربی وهندی بدست آمده است بلندتر میباشد.مربوط به‌این‌مطلب باید متذکرشد که یك سکه یفتلی که درآن صورت یك «شاه غرجستان» نقش میباشد به‌عمق ۸۰ـ۰ متر پیداشده حال آنکه مسکوکات (گندوفارس) و (کجولاکدفیزس) و (کنیشکا) در اطاق های بزرگ مسطح اشیای مکشوفه یعنی‌ازعمق بین۲متر وچهل ودو متروشصت سانتی کشف شده‌است پس‌چنین‌بنظرمی آید که شهرجدیدشاهی (کاپیسی Kapisi) یعنی بیکرام فعلی‌را که درقرن ۵مسیحی خراب شده است یفتلی‌ها اشغال نموده باشند اما کوشانی‌ها قبل‌ازینکه ازبین بروند چون حامی دیانت بودائی بشمار میرفتند باتشویقات وحوصله افزائی‌خویش صنعت جدیدی را بمیان آوردند که در آن نفوذ غرب‌وهند مشاهده میشود. این سبك جدید صنعتی چون خادم نمایش دادن مظاهرات افکار (بودیزم) گردید با تحولات خود به مراتب درخشانی فایز شد . کشفیات‌جدید بیکرام بافشانی‌ها ودلائل‌قاطعه ثابت میکند که کاپیسای قدیم‌یعنی یکی از قطعات افغانستان (حوزه کوهدامن و کوهستان) یکی از سرچشمه های الهام صنعت «گریك وبودیك» بشمار می‌رود . »

مراکزبودائی: قراریکه چندصفحه‌پیش متذکرشدیم‌حفریات « شهرشاهی‌جدید» بیکرام مرکزیت مهم کاپیسا ومدنیت هائی را که درینجا متلاقی شده اند بکمال

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 966 of 1362

وضاحت اشکال ساخت و این مطلب درچند صفحه بالا بر آورده شد. حالا به این می‌پردازیم که از نقطه نظر بودائی ، صنعتی که خادم نمایش مفکوره این دیانت قرار گرفته‌بود به‌چه‌شکلی در کاپیسا جلوه کرده است ازروی شهادت زایرچینی هیوان تسنگ معلوم‌میشود که‌درنیمه اول‌قرن ۷مسیحی بیش‌ازصد معبد درحوزه کاپیسا وجود داشت. جاهای‌این‌صد معبدهنوز کشف‌وتدقیق نشده وجزدرسه‌چهار جائی حفریات عملی نکردیده ولی چون معابد و استوپه های یك نقطه عموماً بسیك سبك بودند ازروی شواهدی که بدست آمده تا اندازه زیاد سبك مدرسه صنعت هیکل تراشی کاپیسا را میتوان معین کرد . ازجمله نقاط بودائی که تا حال حفریات شده یکی دو نقطه در دامنه غربی کوه پهلوان است که موسیو برنو در ۱۹۲۵ حفریات کرده چند نقطه مثل پوزه «شترك» « قول نادر » که در دامنه شمالی کوه مذکور افتاده تحت سرپرستی «موسیو ها کن» از طرف موسیو موتیه حفر شده و نتائج آن در اطاق «شترك» موزه کابل موجود است ولی متاسفانه بواسطه پیش آمد جنگ و وفات موسیو ها کن کتابی که در نظر بود در اطراف این مسائل نشر شود تا حال به تعویق افتاد.خلص یك مقالهٔ موسیو ها کن را که درین موضوع نشر شده پایان‌تر میدهم یك نقطه دیگری که از نقطه نظر تاریخ هیئت حفریات فرانسه اولتر از همه در کاپیسا حفریات کرده است و در اطراف آنهم اظهار نظریه شده است (پاتاواره) است که به ده کیلو متری جنوب شرق چاریکار و ۷ کیلو متری جنوب بگرام افتاده و قرار نظریه موسیو ها کن موقعیت آن کمی بطرف شمال شهری است که هیوان تسنگ به نام (سی - پی - تو - فا - لاس Si-p'i-to-fa-la-sse) یاد کرده است و خرابهای آن بصورت چندبرجستگی درمیان اراضی شاداب و حاصل‌خیز جلب نظرمیکند. موسیو ها کن حفریات این معبد بودائی را در زمستان ۱۹۲٤ شروع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 967 of 1362

کرد و چیزمهمی که کشف شد یکنوع مجسمه بودا است که آقرابودای «خارقه بزرگ» گویند. خرد مجسمه از سنگ سلیت (شیست) تراش شده و هنوز ورقهای طلا در آن چسپیده دیده میشد موسیو هاکن به ملاحظه میرساند که التصاق ورقه طلا و نقره روی مجسمه ها که از یادگارهای یونانی درشرق است ودررومهم رواج داشت اصولی است نسبتاً تازه و میتوان گفت در سایه صلح و امنیتی که در عصر فلاویین ها Flaviens (۹۶ - ۶۹ م) بین رومنها و پارتها وجود داشت به باختر رسیده و از آنجا به کاپیسا سرایت کرده است . ازطرف دیگر از خود هیکل هم واضح معلوم میشود که محصول دوره انحطاط است زیرا سرفوق العاده بزرگ شده و $\frac{1}{5}$ ارتفاع بدن گردیده حال آنکه نازل ترین مجسمه ها از تناسب $\frac{1}{6}$ بیرون نبود . مدرسه هیکل تراش یونانی پولی کلت Polyclite $\frac{1}{7}$ و مدرسه لی سیپ Lysippe $\frac{1}{8}$ بود . دستها خیلی بزرگ گردیده و تزئک و ترمی بدن بکلی از بین رفته. تاریخ این مجسمه را میتوان به قرن سوم یا چهارم مسیحی نسبت داد. موسیو هاکن راجع بمقایسهٔ آن با مدرسه هدهو کاپیسامی ویسد: «ازروی این مجسمه پانتاوه واضح معلوم میشود که در عصری که هیکل تراشی سنگ شست دوره انحطاط را در کاپیسا طی میکرد استادان هده هنوز آثار زنده و مهیج میساختند»(۱) ملتفت باید بود که هیکل «خارقه بزرگ» در مظاهر صنعتی بودائی که پیسا اختصاصی بخود دارد و نظیر این مجسمه از نقاط دیگر مثل بگرام وغیره پیدا شده است .

یکی از آثار دیگری که از پانتاوه پیدا شده و ذکر آن در اینجا بی مورد نیست اینست که اصلاً پایه کدام مجسمه بوده دریك روی آن چندین نفر کوشانی بلباس خودشان بدور بودیسف اتوا (Maitreya میتریا) نمایند یافته اند این ها

(۱) صفحه ۱۰ - ۱۸ Loeuvre de la Délégation Archéologique Française en Afghanistan (1922-1432), J. Hackin, Tokyo 1933

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 968 of 1362

کوشانی ئی اند که دین بودیزم را تازه قبول کرده و باشوق و آرزو خود را بدور «بودیس اتوای» مذکور نمایش داده‌اند .

در یك لوحه ئی که موسیو برتو در ۱۹۲۵ از بگرام یافته و مربوط به قرن سوم مسیحی است و یك «بودیس اتوا» را درحال استقبال از (اندرا) و (برهما) نشان میدهد کتیبه ئی وجود دارد بزبان سانسکریت و به رسم‌الخط خروشتی ، بعضی حروف آن به کتیبه (نیا ه Nia) آسیای مرکزی شباهت‌بهم میرساند که پروفیسر (لیودر Luder) تاریخ آنرا به قرن سوم مسیحی میرساند .

در کابل وگرد و نواح قریب آن مانند شیو کی ، کمری ، که به هفت یا هشت کیلومتری جنوب شرق شهر افتاده اند و در حصار کهستانی دور کابل مانند دامنه‌علی آباد و پوزهٔ تپه خزانه و تپه های گل زرددامان شیردر وازه وتپه‌مرنجان و پنجه شاه وغیره یکعده معابد و استوپه‌های بودائی‌بوده و ازبعضی ها هم شواهدی بدست آمده ولی طوریکه موسیو فوشه اظهار میکند کابل از نقطه نظر بودیزم و آثار صنعتی آن آنقدر ها مهم نبود و در جمله شهرهای‌فرعی‌ودرجه‌دوم کاپیسا محسوب میشد ازین جهت در خط سیر هیوان ـ تسنگ شامل نبود

حالا که ازمطالعات خصوصی حوزه کاپیسا فارغ شدیم بصورت عمومی میتوان گفت که صنعت گریکوبودیك‌درباختریادر گندهارا هرجا تولدیافته‌باشد « کاپیسا» از پرورشگاههای آن بشمار میرود ومیتوان گفت که‌هیکل تراشان پایتخت تابستانی امپراطوری کوشانی در تعمیم مدرسه مذکور سهم زیاد گرفته اند و بیشتر آثار هیکل تراشی این ناحیه درقرون ۳ و ٤ و ٥ مسیحی ساخته شده است .

معبد پوزه شترك : پیشتر اشاره نمودیم که به دورا دور کوه پهلوان که به سه کیلو متری شرق خرابه های شهر شاهی بگرام افتاده یك‌عده معابد بودائی تعمیر شده بود یکی از آن هامعبد پوزه شترك است که روی پوزه پیش برآمده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 969 of 1362

فرازرود خانه پنجشیر آبادبود اینجارا «موسیو مونیهٔ» تحت سر پرستی پروفیسر ها کن حفریات نموده وازمقاله که پروفیسر مذکوراجع به فعالیت های هیئت حفریات فرانسه ، از سپتامبر ۱۹۳۶ تا اگست ۱۹۳۷ نوشته ودر سالنامه ۱۳۱۶ نشر شده خلص نظریات اورا راجع به معبد شترك اقتباس میکنم: چون این بنای مذهبی در مرور زمانه پشت هم چند ین مرتبه مرمت کاری شده ووسعت یافته اصل شکل بازن اولیه آن مغشوش گردیده. قدیمی ترین قسمت آن (اگر چه آنهم بذات خود دست خورده) عبارت از محوطه مربعی بود که دروسط آن درمیان حویلی استوپه بزرگی داشت واین حویلی ازطرف شرق به خیاط دیگری مربوط بودوملحقات آن عموماً بطرف جنوب وجنوب غرب معلوم میشود استوپه بزرگ بامجسمه‌ها ولوایح دیگری مزین شده بود . چنین معلوم میشود که صنعتگران درخود این محل به تراش مجسمه ها درسنگ سلیت می پرداختندو آثار درخود محل ساخته شده باشد چنانچه وجود یکی از ادوات هیکل تراشی ویك لوحهٔ نیم کاره این نظریه را تقویت میکند علاوه بر اشیای سنگ سلیتی آثار دیگری که درگل وچونه قالب گرفته شده بودهم بدست آمده است ازمیان آثار قدیم چند پارچه ئی حین حفریات هنوز بجای خود دردیوار های بنا باقی وبرقرار بود. ازآنجمله لوحه ئی که ازهمه دلچسپ است صحنه ئی را نشان میدهد که راهبین برهمنی ومریدان آنها و (دواتا ها) یاارباب انواع فرعی بودارا تمجید میکنندامکان دارد کهراهبین برهمنی مذکورسه برادر (کاسیاپا Kasyapa) وسه نفر مریدان ایشان بوده باشد روی این لوحه دو تن اعانه دهند گانی هم معلوم میشوند که لباس آن عبارت از البسه ایست که معمولاً در عصر کوشان پوشیده میشد.تعداد مجسمه‌ها وصحنه های سنگی که از اینجا کشف شده خیلی زیاد است.دریك لوحه دیگر (متریا) چهار زانو تحت کمانی نشسته و دو

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 970 of 1362

(بودیس اتوا) دیگر بهه دوطرف کمان دیده میشوند در منتها الیه دوطرفه صحنه (دوارا پالا) یاجنگجویان مشاهده میشوند. اگراین لوحه باسفاله چینی که کار عصر وی Wei) درحوالی قرن ۶ مسیحی میباشد مقایسه شود فوراً معلوم میشود که تا کدام اندازه صنعت بودائی چین درعصر (وی) تحت نفوذ موضوع های مذهبی صنعت گریک وبودیك آمده بود.»

تنزل صنعت که ازنقطهٔ نظر عدم تناسب اندام درهیکل های مکشوفه پایتاوه دیدیم درشترك هم مشاهده میشود درلوحه ئی که جوان برهمنی بابودا (دیپان کارا) ملاقات میکند دیده میشود که هیکل بودا چقدر چارشانه ودست‌های اویزرگ است .

بامیان : پیشتر شرح دادیم که بامعابد وآثار هده صنعت گریکو بودیك کمال ترقی خویش را مخصوصاً در هیکل سازی گچی و اصول قالب گیری درطی قرن سوم مسیحی طی نمود. آثار هده خیلی باشواهد بعض نقاط شرقی آسیا که تحت نفوذ صنایع یونانی آمده بودند شباهت داشت : بامیان درحالیکه آثار قدیم آن با گندهارا پیوستگی دارد یکطرف با آسیای مرکزی وجانب دیگر بابعضی عوامل صنعت ایرانی باصریح تر بگوئیم بابعضی عوامل تزئیناتی والبسه عصر ساسانی شباهت بهم میرساند. واین همان شاخه صنعت افغانستان قدیم است که دانشمندان آنرا بنام سبك «ایرانو بودیك» یا «کوشانی ساسانی» یاد کرده اند بامیان دردل هندوکش بفاصله تقریباً ۲۴۲ کیلومتر بشمال غربی کابل روی معبری افتاده که ازقدیم ترین زمانها راه رفت وآمد قافله ها بود . بامیان نقطه‌وسطی راه‌بین بلخ وپورشاپورا (پشاور) است واهمیت اولیه آن درعالم بودائی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 971 of 1362

ساختمان طبیعی یعنی دیوار بزرگی است که در آن هیکل ها و سموج ها تراشیده شده است . همین وضعیت مساعد طبیعی در هند عامل شهرت (نتا) و (ایورا) و در چین اسباب شهرت (ین کنگ Yin-Kong) و(لانگ ـ من) گردیده ست . زیرا اگر صفحه فشنگ وعمومی وبلند دیوار بامیان نمی بود این همه مظاهر بدیع صنعت بمیان آمده نمیتوانست

بامیان از ۶۳۱ مسیحی که زایر چین « هیوا ن ـ تسنگ » از آنجا عبور نموده است یعنی تقریباً از ۱۳۱۰ سال باینطرف درباد داشت های سیا حین قید ردر زبان ها افتاده است . مانه سیا حت وسیاحت نامه های سیاحین گذ ری بداشته اول قدری راجع به تمام این قطعه وبعد مختصراً از یاد داشت ها ی زایرین چینی قسمتی رااقتباس میکنیم تا کمی وضعیت این درهٔ معروف ازروی چشم دید قدیم ترین سیا حینی که از خود اثری باقی مانده‌اند روشن‌شود سپس مدرسه وسبك صنعتی اینجارا کمی شرح میدهیم

اسم بامیان در بنداهش پهلوی (با میکان) است و « موئیز دوخورئین » مورخ ارمنی هم این قطعه رانه همین نام یاد کرده است

در ادبیات ومآخذ چین بامیان به‌اسما وتلفظ های مختلف آمده . چینی ها در قرن ۵ مسیحی اینجارا به نام (فان ـ یانگ Fan-Yang) خوانده اند وبه اسمای (فان-ین) (Fan-Yen) و(وانگ ـ ین) یا (یانگ ـ ین) هم یاد نموده اند . هر کدام ازین اسما به تلفظ موجوده(بام ـ یان) نزدیك است « هیوان ـ تسنگ » درباد داشت های خوداین درهٔ مشهوررا « فان ـ بن ـ نا» خوانده است ودر « سی یو ـ کی Si-Yu-Ki » یا « باد گارهای ممالك غربی» راجع به بامیان چنین می‌نویسد . (۱)

درهٔ (فان ـ بن ـ نا) بیش از دو هزار (لی) شرقاً غرباً و زیاده از ۳۰۰

(۱) راجع به صورت‌های مختلف اسم بامیان به «آثار عتیقه بودائی بامیان» تالیف گودارد مراجعه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 972 of 1362

(لی) شمالاً جنوباً انبساط دارد . این دره در داخل کوههای پربرف واقع است . ساکنین آن از وادی های کهستانی استفاده کرده درشهر ها در دایرهٔ امکانات پیدا وار محل زندگانی میکنند . پایتخت آن به جدار سنگی متکی ودره را فرا گرفته است . طول این شهر از ٦ الی ۷ (لی) و بطرف شمال به پوزه شیب داری منتهی میشود.حاصلات زراعتی آن عبارت از گندم زمستانی است . گل ومیوه بسیار کم دارد. برای تربیه حیوانات خیلی مساعد است چنانچه گوسفند واسپ زیاد در آنجا تربیه میشود . آب وهوای آن خیلی سرد وعادات اهالی خشن است.البسه آنها غالباً پوست حیوانات وپارچههای پشمی گلفتی است که در خود دره تهیه میشود . رسم‌الخط ، معتقدات و مکالمات آنها شبه (تو ـ هو ـ لو) یعنی (تخارستان) میباشد.زبان شان اگرچه کمی باساکنین تخارستان مختلف است معذالك طرز کلام آنها خیلی بهم مطابقت میکند . از نقطهٔ نظر سادگی وعدم تزویر در عقاید ، اهالی این دره خیلی از ساکنین مما لك همجوار مزیت دارند . درین دره چندین هزار سموج و چندین هزار رهبانان وجود دارند که پیرو طریقه Tshou-Che-Chou تشو ـ شو ـ شو (لوکاتارا وادن Lokattaravadin)میباشنداین فرقهرا مثبتیه یا(هنایانا)هم گویند.

به شمال شرق شهر شاهی ، در بغل کوه یك مجسمه سنگی ایستاده وجود دارد که ار تفاع آن ٤٠ تا ۱۵۰ قدم است ورنگ طلائی وزیورات قیمتدار آن باتلئلومیدرخشد .

بطرف شرق این مجسمه دریك سموج معبدی است ازبناهای یکی ازشاهان قدیم این دره.بطرف شرق معبد مذکورمجسمه ایستاده بودا ساکیامونی وجود دارد که ارتفاع آن تقریباً ۱۰۰ قدم است.بدن مجسمه تکه تکه ریخته شده وبعد دراثر وصل نمودن تکههای علیحده مجسمه کامل بودارا برپا کردهاند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 973 of 1362

بفاصله دو یا سه (لی) بطرف شرق شهر شاهی در مجاورت یك معبد مجسمه بودا در (نیروانا) یعنی قبر گذاشته شده طول این مجسمه تقریباً هزار قدم میباشد . درین معبد پادشاه دره اجتماع بزرگی بنام (Wautcho وو تچو) تشکیل میکنند ودر آن تمام اموال وجواهرات سلطنتی حتی اولاد وعیال ونفس شخص خودرا بنام بودا ایثار میکنند . آخر وزراء ومامورین دولتی ، خانواده شاهی وخزاین سلطنتی را دو باره از روحانیون خریده مسترد میدارند . . . . »

در کتاب حیات « هیوان ـ تسنگ » بعضی نکات دیگری هم است که در «سی ـ یو کی» یعنی (یادگار ممالك غربی) نیامده . قرار نگارشات حیات هیوان ـ تسنگ دربامیان ده معبد بیش از چندین هزار راهبین اقامت داشتند . پادشاه (فان ین) یعنی بامیان به استقبال استادقانون (هیوان ـ تسنگ) برآمده واورا به نزول در قصر شاهی دعوت نمود . استاد دعوت پادشاه را قبول نموده ومدت ۵ روز در قصر توقف نمود . زایرچین در دره بامیان دو نفر از علمای بزرگ کشورما راملاقات کرد که یکی آریا داسا Aryadasa و دیگری آریاسنا Aryasena نام داشت و به لهجه چینی هیوان ـ تسنگ ایشان را به نام های (آ ـ لی ـ یو ـ تو سو) و (آلی ـ یو ـ سو ـ نا) یاد کرده است

آخرین زایر چین که در سال های مقارن ۷۲۷ مسیحی وارد بامیان شده (هوی تچه او Hauei-Tchéao)است که اصلاً ازشبه جزیره کوریا بوده وبنام (قصه مسافرتی درهند) سیاحت نامهٔ ازخود گذاشته که نقل آنرا دریك سموج « توئن ـ هوانگ Touen-Houang » یافته‌اند . قسمتی که مربوط به بامیان است قرار آتی است :

« چون از (سی ـ یو) یعنی در کابل بطرف شمال روانه شوند ۷ روز بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 974 of 1362

بـه دره فـان- یـن Fan-Yin (بامیان) میرسند. پادشاه بامیان یک نفر (هو Hou) است که تحت اثر و فیمومیت کدام مملکت دیگر نمیباشد. پیاده نظام وسواره این پادشاه خیلی قوی ومتعدداست وممالک دیگر جرئت ندارند به او حمله کنند. ازحیث لباس ساکنین این دیار پیراهن پنبه‌ئی، پوستین و لباس های برکی وغیره میپوشند. گوسفند واسپ واشیای پنبه‌ئی از پیداوار این دره است. از میوه جات فقط انگور فراوان دارد. اینجا برف گیر وهوای آن سرد است. پادشاه، روئسای قوم، تمام توده مردم پیرو (سه جواهر) (۱) میباشند معابد و روحانیون زیاداست. ایشان طریقه مثبته و تصوف هردورا پیروی میکنند دردره سی-یو (کابل) وسایر نقاط ریش وموی سررا می تراشند وعادات شان با کمی اختلاف شبیه به عادات کاپیسا یعنی حوزه کوهستان و کوهدامن حالیه است زبان این دره از زبان سایر درهها فرق دارد (۲) بعدازدره بامیان چون ۲۰ روز بطرف شمال رونده به (تو- هو- لو) یعنی تخارستان خواهند رسید.

نگارشات زائرین چینی قراریکه بصورت مختصر بالا گذشت بعضی مفکوره‌های روشنی راجع به بامیان، معابد، علما واهمیت این نقط باستانی میدهد وشواهد زیادی که مظهر قابلیت اهالی اینجا در فنون طریقهٔ هیکل تراشی، نقاشی، معماری وغیره بود تاحال باقی مانده و امروز اسباب شگفت سیاحین عالم گردیده است. عرائت بامیان بیشتر به دو هیکل بزرگ ۳۵ متری و ۵۳ متری و یکدسته معابدی است که به دور آدور هریك از آنها افتاده است. از نقطه نظر تاریخ هیکل ۳۵ متری و سموچ های مجاور آن نسبت به مجسمه ۵۳ متری وسموچ های قریب آن قدیم تر است وهیوان تسنگ زائر چینی ساختن مجسمه اول الذکر را بیک نفر از پادشاهان قدیمه مملکت نسبت میدهد.

---

(۱) نام یکی از طریقه‌های مذهب بودائی است.

(۲) یک قرن قبل هیوان تسنگ اختلاف زیادی در زبان اهالی بامیان و نقاط مجاور ندیده بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 975 of 1362

قدیم‌ترین سموج‌های بامیان دراطراف هیکل ۳۵ متری وآنهم دریای جدار کمیر درزیر پارچه‌های احجاری واقع‌است که‌از سموج‌های فوقانی افتاده است یکی‌ازین سموج‌هارا موسیوها کن در ۱۹۳۰ حفریات نموده وآن‌درمطالعات وآثاری که راجع به بامیان نشرشده بااسم سموج (G) معروف است. این سموج حتما قبل ازظهور مسلمانان دربن‌دره دراثر ریختن احجار ازقسمت های فوقانی جدار خراب شده است زیرا در دیوار ها وتیمه سقف آن تصاویر خلاف معمول دیگر سموج‌ها سالم بود. اصول‌ترکیبات این سموج مرکب ازنقاشی وهیکل تراشی بوده یعنی استادان صنعت کنار طوری پر وگرام تزئیناتی این سموج را ترتیب داده بودند که بدون اینکه‌محسوس‌شود ازنقاشی وتصاویر به‌تزئینات برجسته‌منتهی میشد این رویه درروم‌عصر «اگوست» معمول بود.درسموج (G) آثار نفوذاستادان یکه‌ها راه ومدرسه هده واضح معلوم میشود. مجسمه های بودا و دیگر ارباب انواع فرعی همه‌برویه مدرسه گندهارا ساخته شده ودرطرح موی رویهٔ یونانی ثابت‌است. به‌این ترتیب‌موسیوها کن بدون تردید تاریخ نقوش وتصاویر برجسته وهیکل‌های این سموج‌را به‌قرن سوم مسیحی نسبت میدهد. فراموش نباید کرد که صنایع ساسانی‌ها هم‌ازراه‌دختر نوشیروان در قرن های سان‌تر دربامیان تاثیر انداخته‌واین‌اثردرسموج‌های C و D وسموج های‌دره ککرک‌مشاهده میشود.اماسموج (G) ازنفوذ صنایع ساسانی بکلی پاک‌است‌زیرا این صنعت‌فقط درقرن ٤و٥ مسیحی در نقاط فوق ظهور کرده وسموج (G) قراریکه تصریح نمودیم مربوط به‌قرن ۳ مسیحی است چون‌بامیان روی‌معبر بزرگی واقع‌بود که‌یکطرف باختررا به خوزه سند وجناب دیگر حوزه کابل و کاپیسا را از راه هیلك وبلخ وواخان‌به‌اسیای مرکزی‌وصل‌میکرد طبعاً در قرن های ٤-٥-٦-٧ وحتی تازمانه های بعد تر یعنی تاقرن ۹ مسیحی که‌عملا دست‌بودائیان ازینجا کوتاه‌میشود.بارقت‌وآمدقافله‌ها وزائرین وصنعت گران نفوذ خود‌را به‌ممالك همجوار پراگنده نموده‌واز آنهامتأثر شده‌است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 976 of 1362

تصویر (٤١) مقابل صفحهٔ(٣٩٨)



زنی هده حامل دستهٔ گل . این مجسمه زیبا از تپهٔ کلان هده پیدا شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 977 of 1362

تصویر (٤٢) مقابل صفحه (٣٩٩)



یکی از مجسمه‌های زیبای فندقستان درهٔ (غوربند) که بسبك مدرسه
گریناساخته شده ونمایندهٔ روش هیکل سازی قرن ٦ افغانستان میباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 978 of 1362

از نقطه نظر معماری در سموج های سنگی بامیان وسقف های آنها بعضی ترتیباتی مشاهده میشود که یکطرف نمونه‌های آن در بدخشان، واخان، نورستان پامیر ودیگر دره های هندوکش و (هونزا Hunza) مشاهده میشود. جانب دیگر بعضی رویه‌های دیگر آن در معماری فارس دیده شده است. ازنقطه‌نظر البسه هم بعضی نمونه های آسیای مرکزی (بطور مثال البسه رب‌النوع مهتاب سقف هیکل ۳۵ متری) و بعضی عوامل البسه شهزادگان ساسانی مانند فیته های دور کلاه و شکل ماه و کره وغیره ازچیزهائی است که درمیان تصاویر منقوش به مشاهده پیوسته است وهمین طورعناصر مختلف وترکیب آنهابهم از اختصاص سبك بامیان است قراریکه ازروی آثارسموج (G) یعنی یکی ازقدیم‌ترین سموج‌های بامیان مربوط به‌قرن سوم‌مسیحی قضاوت‌بعمل آمده‌است صنعت محلی (گریك وبودیك) بعدازنشوونما و ترقی در هده از راه کاپیسا به بامیان هم سرایت کرده وتاقرن ۳ اختصاصات مدرسه گندهارا را محافظه نموده است ولی پسان‌ها درقرن های‌بعد ترصنعت عصر ساسانی هم درآنجا سرایت نموده است یکی از اختصاصات مهم بامیان این است که صنعت گریك و بودیك را از آنچه که خودش گرفته بود به آسیای مرکزی انتقال داده است .

دره ۵ کیلومتری جنوب شرق جدار هیکل های بزرگ، درهٔ دیگری بنام «کـکرك» تقریباً عمود به دره بامیان افتاده وانجام به دورا دور یك هیکل ۱۰ متری که درسنگ کوه تراش شده یکعده سموج ها دیده میشود واز یکی آن قطعات تصاویر رنگه خیلی بزرگ بدست آمده که در اطاق بامیان موزه کابل موجود است . درمیان تصاویر مذکور که عموماً بودا را در مرکز یك دایره و حاشیه آن نمایش میدهد یك تصویر از نقطه نظر تاریخ خیلی دلچسپ است وآن عبارت از « پادشاهی است » که گمان خود را دودسته به بودا تقدیم نموده و از شکار توبه میکند ومو سیوها کن در نگارشات خود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 979 of 1362

او را « پادشاه شکاری » یاد کرده است. پادشاه شکاری دره ککرك تاجی دارد مرکب ازسه هلال وسه کره . موسیوها کن این اشکال را باچند سکه ئی که تا حال مجهول بود مقایسه میکند. دو ازین مسکوکات مسی واز غزنی پیدا شده. روی یکی آن پادشاه بصورت نیم‌تنه نمایش یافته و سه ربع صورتش معلوم میشود تاجش عیناً مانند تاج پادشاه شکاری است . اگرچه دو هلال ودو کره آن معلوم میشود ولی چون سه ربع صورت پادشاه معلوم میشود یك هلال ویك کره دیگر روی سکه نیامده . طوریکه گفتم هم این مسکوکات تا حال مجهول بوده وهم تاجی که مرکب ازسه هلال وسه کره باشد. شاهان ساسانی مثل اردشیر دوم (۳۸۳ ـ ۴۷۹ مسیحی) ویزدگرد (۴۲۰ ـ ۳۹۹ مسیحی) تنها هلال را وبهرام پنجم (۴۸۸ ـ ۴۲۰ مسیحی) یك هلال و کره را استعمال کرده است . نیکی‌ملکان یا شاخه از کوشانی های خورد کابل که درقرن ۵ و۶ سلطنت داشتند با شهادت یك سکه خیلی خوبی که از غزنی پیدا شده هلال و کره را استعمال کرده اند چنانچه روی سکه دیگر مذکور شاه تاجی دارد مرکب ازدوهلال که در منتها الیه خود مدور شده ودرمیان هلال‌ها قرص‌ها یا کره‌ها واضح دیده میشود به عقیده موسیوها کن پادشاه شکاری دره ککرك با میان خیلی یا شهزادگانی که روی سه سکه فوق الذکر نمایش یافته‌اند قرابت داشت پس امرای محلی را که درقرن ۵ و۶ مسیحی در کابل ، غزنی ، پامیان و کرد ونواح آن سلطنت می نمودند میتوان تا یك اندازه از روی تاج مخصوص آنها که عبارت از اشکال ماه نو و کره است شناخت خصوص اگر این اشکال به تعداد سه ، سه باشد درآن صورت ما بین سلاله نیکی وخویشا وندان آنها هم فرق میتوان کرد . مطالعه تصاویر پادشاه شکاری از نقطه نظر مذکوره ئی که راجع به تصاویر (حوالی قرن۵ مسیحی) دره ککرك فراهم میکند خیلی مهم است احتمال زیاد میرود که همان امرائی که در پامیان در قرن های ۵ ـ ۶ و ۷ وبعد ها سلطنت میکردند غزنی بصورت مستقیم تحت نفوذ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 980 of 1362

آنها بوده باشد زیرا نسبت به کابل عزنی را بط وراه مستقیم تری به بامیان داشت
راین مطلب از خلال بعضی کتیبه هائی که از شهر غلغله پیدا شده وهنوز تحت
مطالعه دقیق نیامده نیز آشکار است .

هیبك که بطرف شمال هد وکس درحوالی رود خلم روی راه جلگه باختر افتاده
ازنقطه نظر سبك کار ومظاهر آبادی وصنعت جزء مدرسه بامیان میرود زیرا آنجا
هم سموج ها ومعابدی حفرشده واز یك پارچه سنگ استوپه ئی تراشیده اند
که مردمان محلی بنام پهلوان کابلی آنرا تخت رستم خوانند . بعقیده موسیو
فوشه ظهور بقتلی ها وبسلطنت رسیدن شاخه از ترکان مغربی مانع اتمام حفر بعضی
سموج های هیبك شده معذالك موقعیت هیبك ازنقطه نظر انبساط صنعت خیلی مهم
است زیرا صنعت گریکو بودیك بعداز نشوونما به جنوب هند و کوش درهده ودیگر
نقاط گندهارا به منتهای عروج خود رسیده وازراه کاپیسا ودرهٔ غوربند بامیان به هیبك
منتشر شده واز آنجا طوریکه درمبحث جداگانه خواهیم دید ازراه باختر وتخارستان
علیا راه ترکستان چین را پیش گرفت .

فندقستان (سیاه گرد غوربند) نه تقریباً در وسط راه بین کابل وبامیان به چهار

کیلو متری جنوب سیاه گرد (درهٔ غوربند) فراز بلندی معبدی در دره فندقستان
وجود داشت که حفریات آنرا در ماه می واگست ۱۹۳۷ م مرسیر کرل به امر
وهدایات موسیو هاکن انجام داد .

از معبد فندقستان قرار یکه درموزه کابل مشاهده میشود یکعده هیکل ها
که در آنجمله مجسمه یك پادشاه ویك ملکه هم میباشد با تصاویر رنگه ارباب انواع
آفتاب ومهتاب وچند عدد مسکوکات وغیره پیدا شده است بعقیده موسیو هاکن
هیکل های مکشوفه فندقستان آخرین نمونه های هیکل سازی بودائی است که
در افغانستان بعمل آمده وتاریخ آنهارا مدقق مذکور بقرن اول مسیحی نسبت میدهد .
فندقستان بذات خود یك مدرسه علیحده است وازخود ممیزاتی دارد از روی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 981 of 1362

البسه ، زیورات ، مسکوکات ودیگر علائم متفرقه ئی که بدست آمده مقابله نقود صنعتی هند و ایران در اینجا واضح معلوم میشود . نقود صنعتی ایرانی که از راه دختر نوشیروان به دره کلکك بامیان سرایت کرده بود به اینجا هم تاثیر افگنده ولی مشرف بر سقوط است و در مقابل نقود هندی موفقیت حاصل کرده است . بفکر موسیو هاکن تصاویر ارباب انواع مهتاب و آفتاب مظاهر ماورای هندی صنعت فندقستان را نشان میدهد از زیر پای مجسمه شاه وملکه درظرفی مسکوکاتی یافت شده که یکی آن مربوط بهخسرو دوم ساسانی (٦٢٧ ـ ٥٩٠ م) ودیگرها مسکوکات مخلوط مس ونقره ئی است که به (نیکی ها) شاهان کابل شاهان کوشانی قرن ٥م نسبت میشود . در فندقستان نقاشی وهیکل تراشی طوری بهم مخلوط شده که یکی خادم تکمیل اثرات دیگری دیده میشود موسیو هاکن مقاله خودرا راجع به فندقستان چنین ختم میکند : « اهمیت این اکتشافات دربن نظریه مضمراست که آثار مکشوفه فندقستان نمونه های اخیر صنعت بودائی است که به قرن ٦ بعد ازمسیح نسبت میشود ودر حالیکه نقود صنعتی ایرانی در آنها مشرف برسقوط است نقود هندی تفوق نشان میدهد آثاریکه از اینجا بدست آمده چه از نقطهٔ نظر سبك وچه از پهلوی تخنیك (مجسمه‌ها از گلی قالب گرفته شده که درآن کاه‌مبده پاموی وپشم وغیره مخلوط است) به‌تصاویر منقوش وآثار حجاری شده آسیای مرکزی ارتباط و قرابت دارد) هیئت گریون ولد ـ فن لوکك ـ اولند نبورگ ، اوتانی پلیو ـ ستن) فند قستان محتملاً حد جنوبی این سبك مخلوط صنعت بودائی را تشکیل خواهد داد »

نقود صنعتی مدرسه گریکو بود یك افغانستان به آسیای مرکزی وچین:

همان طور که آئین بودائی از آریانا از راه سغدیان واز راه درهٔ واخان به ماورای شرقی بامیر انتشار یافت صنعت گریکو بودیك هم عین همین را هارا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 982 of 1362

پیمود وقدم بقدم در امتداد دو راهی که ذکرشد به کاشغر وختن ودیگر حصر سنکیانگ وارد شد چنانچه کشف آثار گریکو بودیك در حوالی سمرقند وخرابه های معابد ختن وغیره شاهد این مدعا است . اولین نقطه ئی که شواهد صنعت یونانو بودائی در آن ملاحظه‌شده است « راواك Rawak » است که‌بشرق ختن واقع است . تصاویر رنگه دیواری که از دیوار های معابد پیدا شده وسر اول ستن‌از آنهانقل‌وعکس برداشته با مجسمه های بزرگ بودا که از هده پیدا شده وموسیو گودار عکس هائی از آنها گرفته شباهت زیاد دارد وآثارهده وراواك هردو معاصر هم ومتعلق به چند قرن اول‌مسیحی است.

دورتر بطرف شرق گفته در نقطه‌ئی موسوم به« میران Miran » سراورل‌ستن تصاویر دیواری یافته بامظا هر گریکو رومن که بلا شبهه به قرن ۳و٤ مسیحی تعلق میگیرد ومیان آثار هده ومدرسهٔ گندهارا واینجا قرابت‌زیاد موجوداست. با کشفیاتی که از ۲٤ سال باینطرف هیئت های « گودار » و « ها کن » و«برتو» درهده وبامیان و کاپیسا بعمل آورده اند ثابت شده است که عاملی که‌صنعت کلاسیك را از خاك های آسیائی گریکو رومن به آستانه گوبی انتقال داده است مدرسهٔ گریکوبودیك افغانستان است ، میان تصاویر رنگه وسر های گچی مجسمه های هده وبامیان یك‌طرف وآثار صنعتی نقاط مختلف آسیای مرکزی مثل‌راواك ومیران‌ودورتر بطرف گوبی مثل قزل‌Quizilو کمتورا‌Qumturaتاتوئن هوانگ‌Tauen-Houangشباهت‌های نزدیکی‌موجوداست که نفوذمدارس‌افغانستان‌را ثابت‌میکند. تصاویردیواری‌هده‌بعقیدهٔ موسیو«رونه گروسه» عامل ارتباط میان‌آثار دوره‌های اخیرامپراطوری رومن وآسیای مرکزی‌است همین‌قسم تصاویر زیبای رنگه طاق هیکل ۳۵متری بامیان‌نفوذ زیاددرتصاویر « میران » بخشیده است در هیکل‌تراشی هم‌عیناً‌این مطلب‌هویدا است‌سرهای کوچك گچی که‌بودا وبودیساتوا و عناصر نژادی عصر کوشانی ها را نشان می‌دهد والماری های اطاق های هده را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 983 of 1362

درموزهٔ کابل واطاق افغانستان‌را درموزهٔ کیمهٔ تزئین کرده‌است باآثار هفطار آن که‌ازراواك (ختن) پیداشده چنان بهم‌نزدیك‌است که به آسانی فرق‌درمیان آنهانمیتوان کرد. نفوذ مدرسه های صنعتی افغانستان در خاك های چین منحصر به‌قرن‌های۳و٤ نیست‌بلکه بامطالعاتیکه ازطرف‌سه‌نفر چین‌شناس بزرگ فرانسوی والمانی وانگلیسی یعنی(پول‌پلیو) و(فن‌لوکوك) و (سراورل‌ستن) درواديهای شمال کاشغر درتمشكTomshuqو کوچهKutshaوقرهشهرQarasharو تور فان Turfan بعمل آمده عموماً آثاراینجاهاجدیدتر ومحصول قرون٦و٧و٨ مسیحی‌است معذالك میان هیکل‌های کوچك اینجا وهده وتا کریلا اختلاف بارزی مشاهده نمی‌شود واین‌برجسته‌ترین مثالی‌است که کمال تاثیرونفوذصنعت مدرسهٔ گندهارا را به آسیای مرکزی ثابت میکند.

عوامل مقایسه در جزئیات چهره و بدن ولباس ورنگ میان آثار افغانستان ونقاط مختلف‌آسیای‌مرکزی‌زیاداست که‌اگربه‌آن پرداخته‌شود کاربه‌طوالت می کشد، لذا بصورت عمومی میگوئیم که اشکال گریکو بودیك موزهٔ تا کریلا هیکل‌های کچی که سراورال‌ستن ازقرهشهر وکوچه به‌پرینتش موزیم برده بامجسمه‌های قشنگی که دراطاق‌های هده درموزهٔ کابل گذاشته شده همه‌ازیك منشأ برآمده وهده زیباترین مدرسه ایست که قریحه وذوق استادان آن در کارخانه های هیکل تراشی آسیای مرکزی این‌قدر تاثیر بخشیده است.

رویهٔ هیکل تراشی، سبك واصول و اشخاص تصاویر دیواری ودیگر میمیزات صنعت گریکو بودیك افغانستان‌بشرحیکه متذکرشدیم‌به‌نقاط مختلف‌آسیای‌مرکزی منحصر و محدود نماند بلکه باشیوع آئین بودائی توام بطرف شرق پیش رفت در وادی های تورفان که بسرحدات چین تماس دارد در نقاطی مانند مرتك Murtuqبازاکلیق Baz akliqشورچو آثارهنروری استادان‌افغانستان قرن‌ها تعقیب‌می‌شد، موسیو روته گروسه در کتاب مدنیت‌های شرق جلدسوم (صفحهٔ ١٥٤)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 984 of 1362

می نویسد که: «درین نقاط تا قرن ۹ سرهای کچی ساخته می شد به سبك آسیای مرکزی که از روی هیکل های هده وتا گریلا تقلید شده است»

از تورفان گذشته در قسمت های جنوبی صحرای کوبی مانند دندان اولیك Dandan Ulik ودر حصص شمالی صحرای مذکور مانند قزل Qizil نمود صنایع مستظرفه افغانستان قدیم تاثیر افگنده درین جاها بیشتر آثار «سبك گوپتا» مشهود است وبیشتر روح مدرسهٔ فندقستان (درهٔ بست در وسط راه کابل وبامیان درسیا گرد غوربند) مشاهده می شود . آثار معبد فندقستان کعبارت از تصاویر رنگهٔ دیواری وهیکل های ملون میباشد در اطاق فندقستان درموزهٔ کابل موجود ومحصول قرن ۷ مسیحی است وتقریباً آخرین نمونه های تصاویر وهیکل تراشی است که قبل از ظهور اسلام در افغانستان بعمل آمده. میان هیکل های فندقستان و آنها ئیکه (پول پلیو) فرانسوی از مقام تمشك (آسیای مرکزی) به موزهٔ (لوور) پاریس برده شباهت های تمام موجود است مدرسه نقاشی هیکل تراشی فندقستان بذات خود آنقدر اهمیت دارد که باید جداگانه از آن صحبت شود. موسیو ها کن در یکی از مقالات خود که به انگلیسی در مجله «صنعت وادب» نشر نمود فندقستان را یکی از منابع الهام صنعتی تبت خوانده است .

پس به ترتیبی که ذکر شد صنعت گریك وبودیك باتمام مظاهر نقاشی وهیکل تراشی آن از افغانستان بختن و کاشغر بعضی به آسیای مرکزی واصل ومستقر شد وترقی یافت وآنگاه از تورفان بعض آستانه چین داخل چین شد .

انتشار صنعت گریکو بودیك از آسیای مرکزی به چین: صنعت گریك بودیك

افغانستان باتمام مظاهر مختلف آن به ترکستان چین متوقف نمانده وبطرف چین انتشار یافت. روی هم رفته صنایع مستظرفه قدیم افغانستان به سه سبك مختلف که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 985 of 1362

آنهارا به نام های (گریك وبودیك) و (هندو گوپتا) (بودیك رساسانی) یاد میکنند به آستانه کشور چین رسید. تاجائی که مد فقین اظهار نظر کرده اند صنایع مذکور تحت تاثیر افکار صوفیانه (مستیك) آئین بودائی وتخیلات اسرار آمیز آن رنگ بخود گرفتند که در اروپا آن را سبك « گوتیك » خوانند واین مدارس صنعتی افغانستان بلباس « گوتیك» ولی گوتیکی که تقریباً هزار سال از مدرسه اروپا بیشتر بمیان آمده بود در سرحدات چین نو صل نمود.

درچین مراحل انبساط این مدرسه هارامیتوان بچنددورهٔ مشخص تقسیم کرد که بنام دودمان های سلطنتی چین به اسم عصر «وی» عصر «سوی» عصر « تانگ» وغیره یاد می شوند.

خاندان وی در تمام قرن ٥ درچین شمالی حکومت داشت وآئین بودائی از ٤٣٥ مسیحی به بعد آئین رسمی چین شد هیکل تراشی بودائی عصر (وی) درچین چهار مرکز مهم داشت که عبارت از سموج های (ین کانك) (لانگ من) (چانسی) و (یه چیلی) می باشد واز ممیزات آن یکی این است که لباس های هیکل ها کلفت شده و برهنگی بدن بیش از پیش از بین رفت در ٥٥٠ که جای دودمان (وی) را درشمال چین موقتاً خاندان (بی تسی) گرفت صنعت کوشانا به رنگ مدرسه ماتورا بیشتر درآنجا رایج گردید. بعد از ٥٨٩ مسیحی دودمان (سوی) اوضاع متفرق چین رابه وحدت کشور چین مبدل نمود اگرچه این دودمان از ٣٠ سال بیش سلطنت نکرد معذالك عصر آنها در تاریخ صنایع چین اهمیتی دارد و عامل ممیزهٔ آن شکوه وروح عظمتی است که در هیکل تراشی چین دمیده شد. در عصر «تانگ» که ٦١٨ تا ٩٠٧ مدت تقریباً دو قرن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 986 of 1362

دوام کرد دورهٔ جدیدی به روی چین باز شد ، دوره تانگ در تاریخ چین اهمیت زیاد دارد زیرا دورهٔ اقتدار و فتوحات این مملکت است . در زمان سلطنت پادشاهان تانگ خاك های مغلستان وترکستان چین تادامنه های شرقی پامیر وحوزه امودریا بدست ژنرال های چینی فتح شد. راه رفت و آمد مراودات تجارتی باز شد و مبلغین وزوار در تردد آمدند ، سفرا میان چین و آریانا و دولت های هندی مبادله گردید . درین وقت چین از همه اوقات بیشتر برای قبول نفوذ خارجی مساعدتر گردید . درین دوره کتب وآثار متعدد را زائرین چینی ازهند وافغانستان به دیار خود بردند. در اثر فتوحات زیادصنعت مخصوصاً صنعت هیکل تراشی خواهان مظاهر شکوه شد ودر اثر نفوذ زیادمدارس آریانا دروازه همه مدارس صنعت در آنجا باز گردید قراریکه موسیو پلیو چین شناس فرانسوی به ملاحظه میرساند صنعت درین وقت روح مردم چین را تکان داده بود واین تکان وقوت مخصوص آن ازروی پیشرفت هیکل تراشی معلوم میشود زیرا بعقیدهٔ اوهیکل تراشی درچین اصلاً صنعت تلقی نمی شد وجزء تصورات میرفت حال آنکه چین درعصر تانگ به این شعبه صنایع ظریفه اهمیت زیاد می داد وشاهد آنهم هیکل های عظیم الجثه است که در بن دوره بمیان آمد به این ترتیب واضح می شود که نفوذ بیگانه به کدام اندازه میزان عنعنوی اهمیت وارزش اشیا رادرنظر چینی ها زیروزبر کرده وذهنیت آن قوم رابه این حد تغیر داده بود که به صنعت هیکل تراشی به این اندازه وقع واهمیتی قایل شوند. همان طور که عصر تانگ در تاریخ چین عصر امپریالیزم ورزمی است صنعت هم مخصوصاً در قسمت هیکل تراشی تناسب عظیم وبزرگ بخود گرفت وهیکل های بزرگ بوجود آمد مانند مجسمه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 987 of 1362

بزرگ بودا در «لانگ من» که ۱۵ متر ارتفاع دارد. در آنقسمت هیکل تراشی که موضوعات آن غیرمذهبی است مانند نمایش حیوانات وغیره روح صنعت ساسانی که شکل با ختری هم در آن مخلوط شد یا بعبارت دیگر مظاهر صنعت «باختر و ساسانی» تاثیر زیاد دارد همین قسم در قسمت تزئینات این روح بی مدا خلت نیست و آئینه های فلزی عصر تانگ موید این نظریه است.

در قسمت تصاویر رنگهٔ دیواری و روی پارچه ها عصر تانگ بسیار غنی است وهیئت های (پلیو) و (سراورل ستن) از مقام «توان هوانگ» آثار فراوان وقیمتداری یافته اند که مربوط به عصر تانگ ودوره های بعد تر آنست که تاسال های مقارن هزاراول مسیحی را دربر میگیرد. این تصاویر را عموماً به دودسته تقسیم می کنند یکی نماینده روح ملی خود چین است و دیگری تحت تاثیر بیگانه آمده درین دسته سبك های «گریك وروم» وهند و گوپتا و «ساسانی» یعنی سه سبك مدارس صنعتی آریانا دراثار صنعتی آن کشورتاثیر زیادافکنداست.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 988 of 1362

فصل دهم

کیداری ها یا « کوشانیهای خورد »

دورهٔ عظمت دوصد سالهٔ کوشانی های بزرگ : فصل هشتم به عنوان « کوشانی‌ها »

که مقصد ازآن کوشانیهای بزرگ است وقف دورهٔ کمالی شد که منابع چینی آنهارابه نام «تایوچی» یا « یوچی های بزرگ » خوانده است . این تسمیه دریك زمانی که هنوز یوچی ها به سلطنت نرسیده بودند شاید از نقطه نظر تعداد افراد قبایل بمیان آمده باشد لیکن وقتیکه یوچی ها در صفحات شمال آریانا بنای تشکیل سلطنت راگذاشتند وبنام یکی از قبایل یابه اسم یکی از امارات پنجگانه خود به « کوی شوانگ » یا « کوشان » معروف شدند تعبیر « کوشانی های بزرگ » درسرنوشت آنها تاثیرافگنده ، مصدر چنان کار های بزرگ شدند که تاریخ هم از نقطه نظر اهمیت وقایع عنوان «بزرگ» رابرای آنها قایل گردید وماهم درتاریخ کشور خود دورهٔ عظمت و جلال آنها را که عصر سربلندی و شباب تاریخ آریانا با افغانستان قدیم است بنام دورهٔ « کوشانی های بزرگ » یاد کرده و فصلی را برای آن وقف کردیم .

دورهٔ عظمت کوشانی های بزرگ به تفصیلی که داده شد از اوائل عهدمسیح تا ربع اول قرن ۳ بیش ازدو صدسال دوام نمود درین عرصهٔ دو نیم قرن سلاله اول کوشان (کجولا کد فیزس وویما کد فیزس) امپرا طوری باعظمتی تاسیس نموده وسر حلقه دوم خاندان سلطنتی کوشانی های بزرگ کنیشکای کبیربا سیاست عاقلانه و کاردانی وبه نیروی قوای بزرگ خود دامنه این امپرا طوری را از هامون سیستان تا وادی تارم وگندگا انبساط داد . چند نفر پادشاهان مقتدر دیگر که تاریخ اسمای بعضی آنها را از قبیل کنیشکای دوم وهو و یشکا ثبت کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 989 of 1362

مسلسل پشت هم سلطنت کرده اقتدار خود ، ابروی مملکت ، عظمت امپراطوری وسلطه اعتبار کشوررا درین گوشهٔ آسیا درمیان امپراطوری های بزرگ چین وروم حفظ کردند طوری که این امپراطوری های مقتدر (چین و روم) به بر قراری وا ستحکام روابط خود با ایشان کوشش واصرار زیاد داشتند زیرا با نیروی امپراطوری کوشانی وموقعیت آن سیادت سیاسی وتجارتی ومراقبت راهها ودر نتیجه عبور اموال و مال التجاره ترا نزیتی همه در دست عمال امپراطوری کوشان بود . عروج این امپراطوری در (آریانا) یکی از مهمترین دوره های جلال وعظمت افغانستان قدیم را نشان میدهد زیرا مملکت در اثر امنیت وآرامش بادوام دوقرنه در همه شعبات حیاتی ، صنعت تجارت ، زراعت ، ادبیات وبسط علوم و نشر معارف ترقیات شایانی نموده بود وآنقدر مبادی و عوامل نیک بهم یکجا شده بود که از آن یک « مدنیت کوشانی » بمیان آمد واز ثمره آن ممالک همجوار مخصوصاً هند وچین تاشرق اقصی مستفید شد .

شروع انحطاط کوشانی های بزرگ : در اوائل قرن سوم مسیحی دورهٔ دوصد ساله عظمت کوشانی های بزرگ به تدریج رو به انحطاط گذاشته و معمولا سیر همین انحطاط راملاحظه کرده ودوره کوشانی های بزرگ را با سلطنت « واسودوا » خاتمه میدهند .

پوره معلوم نیست که علت سقوط کوشانی های بزرگ چه بوده معذالک سه چیز درآن بی مدخلیت نیست یکی : توجه و پیشرفت در خاک هند ـ دوم : ظهور سلطنت مقتدر ساسانی درغرب . سوم : خطرات فشار ومهاجرت اقوام بادیهٔ نشین آسیای مرکزی مثل ژوان ژوان و یفتلی ها . چون تفصیل مسایل موضوع را روشن میکنند به تشریح آنها می پردازیم .

فتوحات درخاک هند: یکی ازاختصاصات سلطنت های مقتدری که در کهستانات مرتفع آریانا تشکیل شده چه پیش از اسلام وچه بعد از آن این بوده که بعداز

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 990 of 1362

استحکام مبانی سلطنتی وجمع آوری قوا بطرف خاك هند متوجه شده و بنای فتوحات را گذاشته اند. آنهائی که محض به فتح و کشور کشائی بالحاق بعضی اراضی هندی به خاك آریانا اکتفا کرده وبه مملکت خود مراجعت کرده اند هم از اراضی مفتوحه خود خبر دیدند و هم در کشور خود آسوده مانده اند. برعکس بعضی کسانی دیگر که هندرا فتح کرده ودر آنجا ماندند آهسته آهسته به تدریج مرکز ثقل حکمفرمائی خودرا از زمین های بلند آریانا به جلگه های هموار هندی نقل داده و روز گاری نگذرانیده اند که دچار ضعف شده ونیروی تازه دمی از کهستانات فرود آمده وایشان را برداشته است. کوشانی های بزرگ تاوقتیکه در آریانا سلطنت داشته ویا بعد از فتح بعضی حصه های هندهم مرکز خود را از کاپیسا وپورا شاپورا (پشاور) به خاك های ماورای شرقی اندوس منتقل ننموده بودند سلطنت نیرومند ومقتدری داشتند که امپرا طوری رومن و چین به دوستی آن احتیاج داشت درین وقت سلاطین بزرگ کوشانی هم از مملکت خود آریانا هم از مساعدت موقعیت جغرافیائی آن بین هندوچین وامپراطوری روم وهم ازمتصرفات خود درهند وترکستان چین استفاده میتوانستند یعنی در مرکزی نشته بودند که به گردو نواح ومتصرفات ماورای سرحدات حاکمیت داشتند. بعد ازینکه با « ویما کد فیزس » راه فتوحات هند به روی پادشاهان کوشانی بازشد و دامنهٔ نفوذ آنها تا سواحل گنگا انبساط یافت کنیشکای کبیر و هویشکا دو پادشاه مقتدر کوشان بدون اینکه به ضعفی متوجه شوند از متصرفات خود برخوردند مقارن عصر « وآسود را » توجه کوشانی ها بیشتر مبذول بخاك هندی شده عرف وعادات وبسیار مراسم مدنی واداری آنها هندی شد واصل خاك آریانا خالی ماند ودو علت دیگری که گفتیم زمینه برای تاثیر خویش پیدا کرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 991 of 1362

ظهور سلطنت ساسانی : بعد ازینکه در اواخر قرن‌دوم مسیحی قوای خاندان ارساسی های بلخی درصفحات فارس روبه ضعف گذاشت ملوك‌الطوایفی در آنجا بمیان آمده وتقریباً در هرشهری شاهی سربلند کرد ومعروفترین آنها (گوتشیر) Gotchir ازخانواده (بزرنجی)Bazrangi بود که درشهر « استخر » پایتخت قدیم شاهان « پرسید » سلطنت میکرد .

ساسان نام‌پسر یکی از خانواده‌های روشناس که باخانمی ازخانواده بزرنجی ازدواج نموده‌بود در استخر مجاور معبد « اناهیدا » یا « اناهیتا » بود . پسرش « پابغ » Pabahgh که بعد ازپدر عهده‌دار تگه بانی معبد مذ گورشد ازروابط خویشاوندی که با خانواده بزرنجی داشت استفاده نموده برای پسر کلان خود « اردشیر » وظیفهٔ بلند عسکری « ارگبد Argubad » را در شهر « درب گرد » گرفت وچون قوا بدست ایشان آمد « پابغ » در مقابل « گوت شیر » بر خاسته ومیخواست پسر خوردش شاپور راشاه ولایت (پرسید) سازد ولی « ادوان » یا اربتان پنجم آخرین شاه خاندان ارساسی ایشان را یاغی خواند تا اینکه پابغ مردو جایش را شاه پور گرفتو بعد از رقابت ها بین دو برادرشاپور هم‌بمرگ ناگهانی (١) مردواردشیر وضعیت خود را مستحکم ساخت .

ادوان یاارتبان‌چندین نفرشاهان ولایات را برعلیه‌اردشیر تحریك کرده آخر خودش بالومصاف دادولی‌بنتیجه نرسید واردشیر در٢٨ اوریل ٢٢٤ مسیحی شهر (ستیزفون)را گرفت ودوومان ساسانی را بمیان آورد . وتا ٢٤١م‌سلطنت‌نمود.

بیشتر گفتم که‌قشون سلطنت «واسودوا» کوشانی ها بیشتر بخاك‌هند توجه نموده‌و آریانا ازنفوذمستقیم آنها خارج‌مانده بود «واسودوا»درحوالی ٢٢٠ مسیحی

(١) سنگی ناگهانی ازدیوار عمارتی برسرش افتاد ومرد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 992 of 1362

وفات کرد واردشیر در ۲۲٤ بنای سلطنت ساسانی را در فارس گذاشت ازین دو تاریخ پوره معلوم میشود که انحطاط کوشانی های بزرگ و ظهور سلطنت ساسانی نزدیک ومعاصر هم بوده وطبیعی به اقتدار آمدن ساسانی ها در انحطاط دولت کوشانی بی تاثیر نبوده واز همین جهت بعضی از کوشانی های کوچك وبعضی قسمت های خاك آریانا درحواشی سرحدات غربی وحتی بعضی حصص داخل مملکت تا زدیکی های کابل زیر نفوذ وگاهی تحت تبول آنها آمده است.

اقوام مغلی آسیای مرکزی: تاریخ افغانستان از هگذر مهاجرت یك سلسله اقوامی که ازدوره های قبل التاریخ تازمان تهاجمات چنگیز به کشورما آمده اند با آسیای مرکزی یکنوع علاقه دارد که حدبحد توجه مارا بخود جلب میکند ونویسنده تاریخ افغانستان ناگزیر است که وقت بوقت برای ایضاح مطلب بدان سو متوجه شود.

مقابله های آریانا با توران یا مجادله آریائی و تورانی از کشمکش های کهن تاریخ کشورما است که شرح آن در فصل های سابق مخصوصاً فصل مدنیت اوستائی آمده است لذا همان طوریکه شاهان مستقل یونانو باختری در اثر ورود اسکائی ها و شعبات تخاری و اخیرالذکر بواسطه ظهور شاخه دیگر سیتی (یوچی ها) بیجا گردید، کوشانی های بزرگ را هم درزمانی که مرکز ثقل خودرا بطرف خاك های هند کشیدند اقوام بادیه نشین خصوصاً ژوان ژوان ها تهدید می نمود ودر میان علل سقوط عظمت آنها قراریکه پیشتر اشاره شد یکی هم همین تهدید ژوان ژوان ها بود که درقرن ۳ مسیحی ازماورای آموحس میشد ودرحوالی ۳۵۰ مسیحی کوشانی های بزرگ را از باختر بیجا کرد.

چگونگی سقوط کوشانی های بزرگ: باعللی که ذکر کردیم دولت کوشانی های بزرگ دراوائل قرن ۳ مسیحی رو به سقوط گذاشته و« واسودوا » کسی است که معمولاً اورا آخر بن شاه این سلسله تصور میکنند. چیزیکه در اینجا مهم وشرح میخواهد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 993 of 1362

چگونگی سقوط دودمان بزرگ کوشان و تفصیل وضعیتی است که در قلمرو امپراطوری ظهورمیکنند. اگرچه طوریکه ذکرشد سقوط دوره کوشانی‌های بزرگ علل متعدد وبزرگ داردولی این سقوط مانندمنقرض شدن یك دودمان سلطنتی ویا قتل آخرین شاه یك خاندان وغیره عوارض ناگهانی یك دفعه بمیان نیامده است. بعبارت دیگر این سقوط یك سقوط معنوی است که بیشتر به عظمت وجلال کوشانی‌ها ربط دارد وگرنه از نقطه نظر ادامه احفاد ونسل ورگ وخون چندین قرن دیگر دوام میکنند که تاریخ تا یك حدی ایشانرا به نام «کیداری و کوشانی های خورد» میخواند وبعد ازان که بقتلی وعناصر (توکیو) یعنی ترکان غربی به شمال هندوکش انتشار می یابند خون کوشان به پیمانه وسیع به آنها داخل شده وبه همین جهت «عنصر کوشانو یفتلی» تازمان مقارن ظهوردین مقدس اسلام وفتوحات عرب سلطنت‌هائی داشته‌اند وتاچندین قرن شاهان این مملکت اسلاف خودرا به کنیشکای بزرگ نسبت میدهند. بهرحال چون موضوع این فصل محض صحبت در اطراف کوشانی‌های خورد یا کیداری ها میباشد. بقیه مطالبرا به فصول آینده میگذاریم

کوشانی ها همان طور یکه در ابتدای وهله حکمفرمائی یك نوع سلطنت ملوك الطوایفی داشتند وپنج شهزاده درپنج قطعه مختلف سلطنت میکرد و ازان پنج نفر یکی دیگران‌را مطیع خود ساخته و سلطنتی بمیان آورد بعدازاختتام دوره جلال وبزرگی هم امپراطوری آنها شکل ملوك الطوایفی بخود گرفت. حصه اصلی امپراطوری آنها درخاك آریانا بعد ازوفات «واسودوا» دوکانون مهم داشت یکی در باختر ودیگری در درهٔ کابل که دران‌ها به تفصیلی که می آید دودمان «کیداری» سلطنت میکرد.

قسمت متصرفی امپراطوری کوشان درخاك هند هم طبعاً بعداز وفات واسودوا دچار هرج و مرج شده تا وقتی نایب الحکومه های کوشانی به عنا وین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 994 of 1362

تصویر (۴۳) مقابل صفحه (٤١٤)



کیدارا موسس دودمان کیداری یا کوشانی های خورد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 995 of 1362

تصویر (٤٤) مقابل صفحه (٤١٥)



• پیرو • یکی از پسران وجانشینان کیبدا را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 996 of 1362

مختلف به حکمفرائی خویش دامه دادند وبعد ازان دودمان هندوی «بهاراشیوا Bharasiva» موفق شد که در عداد حکومت های کوچك و مجزی سلطنت مقتدر و بالنسبه بزرگی در کنار گنگا بمیان ارد . سلطنت (اندرا) Andhra و (سورا شترا) Surashtra هم از جملهٔ حکومت هائی است که بعد از سقوط نفوذ نائب الحکومه‌های کوشانی از شبه جزیره کتیاوار Kathiawar و جلگه مرتفعه دکن قد بلند نموده است و تا ظهور سلطنت گوپتا دوام کرده است و چون جزئیات آن مربوط خاك هند است ازان صرف نظر شد .

کیداری ها : بالا ذکر شد که با « واسودوا » دورهٔ کوشانی های بزرگ تمام شده و بعد از او شخص دیگری « کیدارا » نام ازهمان احفاد کوشانی در باختر به سلطنت رسید . اگرچه معمولاً وفات « واسود وا » حد بین دو دوره کوشانی های بزرگ و خورد است معذالك بعضی ها کیدارا را هم از جملهٔ شاهان کوشانی بزرگ حساب میکنند . به زبان دیگر « کیدارا » آخرین شاه کوشانی های بزرگ و اولین رموسس دودمان کوشانی های کوچك میباشد . چون بنام « کیدارا » اقلا دو نفر و از احفاد او و چندین نفر به سلطنت رسیده خاندان سلطنتی آنها را « کیداری ها » گویند وذکر حال و وقایع مربوطهٔ آنها که خیلی تاریك و منحصر به مطالعه مسکوکات و بعضی کتبه کار نویسندگان خارجی است موضوع مطالعات این فصل میباشد .

کوشانی های خورد و منابع چینی : منابع چینی در چندین موارد و خصوص درقسمت یوچی ها یعنی کوشانی ها اهم ازبزرگ گرفته تاخورد یارمعلوماتی میدهند اگر چه این معلومات مفصل ومسلسل نیست و عموماً فاقد سنه و تاریخ میباشد واسمای جغرافیائی محلات متذکره را تلفظ وصورت تحریر زبان چینی تاریك ساخته معذالك خالی ازفایده نیست ودرخطوط اساسی مسایل روشنی های خوبی می اندازد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 997 of 1362

مهمترین منبع چینی که از کوشانی های بزرگ و خورد صحبت میکند سالنامه های خانوادهٔ شاهی « وی . Wei » است که انرا « وی‌شیو Wei-Shu » گویند و وقایع سال های بین (٢٨٦ ـ ٥٥٦ ب م) را در بر میگیرد که چند دفعه به زبان های اروپائی ترجمه گردیده یکی آن ترجمه فرانسوی Specht است . قسمتی ازین سالنامه ها و سالنامه های قدیم تر در دائرة المعارف (ماتوان لن) Ma-touan-lin (قرن ١٣ ب م) هم آمده که قسمتی ازان را Remusat رموزات و ژولین Julien ترجمه کرده اند و نام های محلات را (مارکوارت) Mar quart تعین نموده است . (١)

قسمتی از « وی شیو » که دران از کوشانی های بزرگ و نهدید (ژوان ژوان ها) و غیره ذکر رفته قرار آتی است :

« پایتخت سلطنت تایوچی شهر لو ـ کین ـ شی Lou-Kien-chi است که بطرف غرب فو ـ تی ـ شا Fo-ti cha بفاصلهٔ ٤٠٥٠٠ لی از تنی اهاب افتاده . تا یوچی از طرف شمال مورد تهدید « ژوان ژوان » ها واقع شد و چند دفعه زیر تهاجم آنها آمدند . بناء علیه تا یوچی بطرف غرب مهاجرت کرده و در شهر (پو ـ لو Po-lo) که ٢١٠٠ (لی) از (فو ـ تی ـ شا) فاصله دارد مستقر شدند . چون پادشاه آنها (کی ـ تو ـ لو Ki-to-lo) شهزاده رشید و جنگجوی بود قدرتی گرفته بطرف جنوب کوهای بزرگ آمد ، بر شمال هند هجوم آورد و آنجا پنج سلطنت شمالی (کان ـ تو ـ لو) مطیع او شد »

تشریح نامها :

تایوچی . . . . . کوشانی های بزرگ

لو ـ کین ـ شی Lou-kien-chI . . . . . بلخ

فو ـ تو شا Foa-ti-cha . . . . . بامیان

(١) آنچه درین باب اینجا صحبت میشود از روی مقالهٔ « مارتن M.F.C.Martin » میباشد که در مجله رایل ایشیا تیک سوسایتی آف بنگال جلد سوم نمره ٢ نشر شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 998 of 1362

تی Tai ..... پایتخت خاندان شاهی وی Wei در سانتی شمالی
ژوان ـ ژوان ..... قبیله ئی از اقوام آسیای مرکزی .
پو لو Po-lo ..... بلکان در شمال مجرای قدیم اکسوس
کی ـ تو ـ Ki-to-lo ... کیدارا صورت صحیح نام او در رسم الخط
برهمی مسکوکات او دیده میشود
کوه بزرگ ..... سلسله کوه هندو کش
کن ـ تو ـ لو Kan-Tho-lo ... گندهارا ، دره کابل و پشاور

مضمون فوق در صورتیکه عوض نام های چینی ترجمه آنرا قرار دهیم چنین میشود :
« پایتخت سلطنت کوشانی های بزرگ شهر بلخ است که بطرف غرب بامیان افتاده (۱) واز پایتخت خاندان شاهی (وی) که در سانتی شمالی است ۱۴٫۵۰۰ لی فاصله دارد . کوشانی های بزرگ از طرف شمال مورد تهدید ژوان ژوان ها قبیلهٔ از آسیای مرکزی واقع شده وچند دفعه زیر تهاجم آنها آمدند ، بناء علیه کوشانیهای بزرگ بطرف غرب مهاجرت کرده ودرشهر (پلکان) که ۲۱۰۰ لی از بامیان فاصله دارد مستقر شدند ، چون پادشاه آنها « کیدارا » شهزاده رشید و جنگجوئی بود قشونی گرفته بطرف جنوب هندوکش آمد وبرشمال هند هجوم آورد و آنجا پنج سلطنت شمالی کند ها را مطیع او شد . »

با چند سطر فوق ، منابع چینی یك سلسله وقایع مهم را خاطرشان میکنند ولی سنه ئی برای هیچ کدام آن نمیدهند لذا برای این مطلب به ماتوان لن مراجعه میکنم دایرة المعارف (ما ـ توان ـ لن) که در قرن ۱۳ مسیحی نوشته شده تاریخ عمومی کوشانیهای بزرگ را داده مینویسد « بعد از یکه کوشانیها درزمان « ویما کدفیزس » شمال هند را مسخر کردند (حوالی ۹۰ م) نیرومند وقوی گشتند ، بهمین وضعیت (یعنی نیرومند وقوی) تا زمان دومین خانواده شاهی هان (۲۶۳ـ۲۲۱ مسیحی) ماندند آنگاه ازطرف شمال مورد تهدید ژوان ژوان واقع شده وچند دفعه زیر تهاجم آنها آمدند ،

(۱) اگرچه بلخ بطرف شمال ـ غرب بامیان است

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 999 of 1362

سالنامهای چینی بعداز حمله کیدارا به هنداز تاریخ کوشانیهای بزرگ چیز دیگر نمیدهند حالا ببینیم‌راجع به کوشانیهای خورد چه معلو ماتی دارند :

اقتباس ازصفحه ۲۵ جلد ۳ ـ نمره ۲ ـ ۱۹۳۷ مجله انجمن شاهی آسیائی بنگال(۱)

« پایتخت یوچیهای‌خورد (کوشانیهای خورد) شهر فو ـ لو ـ شا Fou-Leau-cha (پشاور) است . پادشاه آنها پسر « کی ـ تو ـ لو » است ، اورا پدرش وقتی درین شهر باین عهده مامور ساخت که خودش دراثر حمله ژوان ژوانها مجبورشد بطرف غرب حرکت کند»

اقتباس ازوی شیو Wei-shu از روی ترجمه Specht : « چون « کیدارا» را هیوانگ‌توها تعقیب میکردندخودرا بطرف غرب کشید پسرش‌را امرداد تاخودرا درشهر «فو ـ لو ـ شا» برقرار کند، بناء علیه این‌مردم‌را یوچی های‌خورد نامند»

تبصره : ملتفت باید بود که‌درمتن(وی‌شو) ترجمه (سپخت) متهاجم « هیوانگ‌تو» در (ما ـ توان ـ لن) «ژوان ژوان» اسم برده شده .

علاوه بر یاد داشتهای فوق منابع چینی درباب تاریخ کوشانیهای خورد معلومات دیگری نمیدهند فقط در موقع تعریف مملکت آنها اینقدر علاوه میکنند که در عصر سلطنت دومین خانواده سلطنتی (Wei وی) درزمان پادشاهی (تی وان Tai-Van) (۴۰۹ ـ ۲۹۸ مسیحی) دراثر ورود تجاری که از آنجا به چین می آمدند ترقیات بزرگی در صنعت شیشه سازی نصیب چین شد . ازین شهادت این نکته بر می آید که استقرار سلاله کوشانیهای خورد در گندهارا باید پیش از ۴۰۹ مسیحی بعمل آمده باشد .

از منابع فوق‌الذکر چینی که ذکرش گذشت راجع به کوشانیهای خورد وچوکیات تاریخی آنها اساس ذیل بدست می آید :

---

(۱) مارتن صاحب مقاله مجله مذکور مطلوب را از ما ـ توان ـ لن از روی ترجمه رموزات Ramusat گرفته .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1000 of 1362

در یك عصر بین ۲۲۱ م و ۴۰۹ م ژوان ژوانها شاخهٔ از کوشانیهای بزرگ را از باختر کشیده و بدو سمت پراکنده شده اند .

الف : بطرف غرب در امتداد سرحدات شمالی امپراطوری ساسانی بطرف بحیره خزر .

ب : بطرف جنوب تیغه هندوکش در کابیسا و گندهارا .

ازمنابع چینی چنین معلوم میشود که سرکرده شاخه جنوبی « کیدارا » بوده که از باختر بر آمده و درهٔ کابل و گندهارا را متصرف شد و در صفحات جنوب هندوکش تاپشاور و ماورای آن سلطنتی تشکیل کرده است . چندی بعد باز (کیدارا) نام که به تائید مسکوکات غیراز کیدارای اول الذکر پادشاه دیگری باین نام میباشد بازفشاری از طرف بعضی قبایل آسیای مرکزی که چینی ها به تعین هویت آن متیقن نیستند حس نموده پسر خودرا در پشاور گذاشته وخودش به مناطق غربی یعنی علاقه کابل حاضرشد تا مانع شود که متهاجم از کوه های هندوکش عبور ننمایند . بهر حال نتیجه شهادت منابع چینی را عجالتاً بهمین جا گذاشته به منابع و ذرایع دیگر مراجعه میکنیم :

مسکوکات کوشانو ساسانی حکمفرمایان باختر : مسئله ظهور ساسانیها و مداخلت این مسئله در سقوط عظمت کوشانیهای بزرگ بیشتر بیان شد . در زمانی که کوشانیها بدوره انحطاط سیر میکردند ساسانیها بصورت مستقیم و غیر مستقیم در امورات بعضی حصص آریانای غربی و حتی باختر مداخله نموده وزمانی هم ازضعف کوشانیهای بزرگ و دیگر عوامل مساعد استفاده نموده واین قسمت را متصرف هم شده بودند .

نایب السلطنه های ساسانی مناطق بین مرو و بلخ و دیگر حکمرانان ولایات بعضی سکه های بضرب رسانیده اند که مد قیقین فن آنها را به نام سکه های

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1001 of 1362

« کوشانو ساسانی » یاد کرده اند. مطالعه این مسکوکات حدود معلومات ما را راجع به کوشانی ها از آنچه که چینی ها داده اند وسیع تر ساخته و دربعضی موارد جزئیات دقیق تری میدهد. پرو فیسر « هرز فلد » این قبیل مسکوکات رابه دو دسته تقسیم نموده .

اول مسکوکات شهزادگان خاندان شاهی ساسانی که بعنوان نایب السلطنه بلخ ومرو سکه زده اند وعنوان «شاهشاهان کوشان» رااختیار کرده اند .

(۲) مسکوکاتی که ازطرف حکمرانان ولایات درزمانه ئی بعد تربضرب رسیده وحایزعنوان «شاه کوشان» است. پیشترازروی منابع چینی دیده شد که کوشانی های بزرگ را (ژوان ژوان ها / از باختر کشیدند . « مارتن» اظهار میکند که خروج کوشانی ها ازباختر پیش از عصر ضرب دسته سکه های دومی بعمل نیامده است وبعد از حمله ژوان ژوان با احتمال زیاد حاکمیت ساسانی ازبلخ برچیده شده است چنانچه خود تاریخ ساسانی هاهم تا حدی ورنگ به این مشکلات مقراست

« هرز فلد » در مطالعات خود راجع به مسایل فوق اذکر مینگارد که دسته اولی از حوالی ۲۳۰ مسیحی تا ۲۸٤ دوام داشت حینیکه ساسانی ها سکستان (سیستان) رامتصرف شدند مرکز ولایت سلطنت را به آن ولایت انتقال دادند و دسته مسکوکات دومی ازین تاریخ تا کدام سال دوره سلطنت شاهپور دوم (۳۷۹ ـ ۳۰۹ ب م) دوام کرده است .

امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus میگوید که شاپور دوم تقریباً درسال های بین ۳۵۰ تا ۳۵۸ مسیحی در جنگ های سرحدات شرقی مصروف بود و کوشانی ها درمیان مخالفین اواسم برده شده اند. هرز فلد علاوه میکند که ضرب مسکوکات کوشانو ساسانی تا اخیر این جنگ هادوام کرده است. «مارتن» سال ۳۵۸ مسیحی را که ختم جنگ های شرقی شاپور دوم میباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1002 of 1362

سال بر آمدن کوشانی ها از باختر میداند که در دوره سلطنت « کیدارا » واقع شده است . (۱)

معنی سمت صورت شاه درمسکوکات : سکه شناسان بامطالعات دقیق دریافته اند که چگونگی نمایش صورت شاه وخصوصاً سمت نگاه آن در مسکوکات معنی خاصی داشته آنچه که مربوط به این دوره است چیزی است که اصل آنرا باید درعادات زمان سلاطین خانواده اشکانی یا ارسلی ملاحظه نمود. پروفیسر هرزفلد مینویسد : (۲) « نمایش روی بطرف چپ مخصوص ارسلس اول وتمام شهزادگان مربوطه بود که ازراه ارث حق ضرب سکه داشتند و اراضی مربوط آنها جزء لایتجزای امپراطوری بود نمایش روی به سمت راست نشانه احراز استقلال بود واین کاری است که ساسانی ها بعد ازبر انداختن یوغ اشکانی ها عملی کردند . »

« هرزفلد » این را نیز میگوید که مخالفین خاندان ارسلسی تا زمان اردشیر اول و خود اردشیر در زمان مخالفتش با ارتبانوس پنجم رو بمقابل سکه بضرب رسانیده اند . با نگارشات پروفیسر مذکور چنین معلوم میشود که ساسانی ها این رویه را تعقیب کرده و شاهان آنها که صاحب تیول هم بودند رو بطرف راست سکه میزدند . شهزادگان صاحب تیول هم ایشان را تعقیب کردند و کسانی که از راه مخالفت پیش آمده و یا استقلال بدست می آوردند صورت خود را رو بمقابل یا رخ بطرف چپ بضرب میرسانیدند .

اگر مسکوکات خاندان کیداری به این ملاحظات فوق سر داده شود از آن نظریات ذیل بدست می آید: چنین معلوم میشود که « کیدارا » در اوائل وهله

(۱) موسیو کرل در سال ۱۹۳۳ از تپهٔ مرجان ۳۳۸ سکه شاه پور دوم ۲٤ سکه اردشیر دوم و۱۱ سکه شاپور سوم را کشف کرده است .

(۲) به یادداشت های مسکوکات کوشان وساسانی نمبر ۳۸ کلکته ۱۹۳۰ مراجعه شود .
Memoir on Koshano Sassanian Coinsiby Professor Ernest Herzfeld

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1003 of 1362

صاحب تیول از ساسانی ها بوده و بعد از آن مستقل شده . دروقت «پیرو» Piro که او را معمولاً پسر « کیدارا » و جا نشین او در کتب هارا میدانند ساسانی ها دوباره تیول خود را براو نشا نیدند زیرا او و جانشین و رهران Vaŕaharan یا بهرام هر دو در مسکوکات صورت های خود را رخ بطرف راست بضرب رسانیده اند . چون نوشته های مسکوکات هم از برهمی به پهلوی در عصر « پیرو » تغیر کرده است این هم نظریهٔ فوق را تقویت میکنند و بر نفوذ ساسانی ها در کتب هارا شهادت میدهند .

از روی منابع چینی و شهادت مسکوکات معلوم میشود که « کیدا را » در وسط قرن چهارم مسیحی در کمال شهرت بوده است علاوه برین مسکوکات گواهی میدهد که مشار الیه زمانی باج گذار شاه پور دوم ساسانی بوده و بعد از آن استقلال خودرا بدست آورده است . آوازهٔ این وقایع وصحت آن از خلال نگارشات بعضی مورخین معاصر ویك کتیبهٔ که پروفیسر « هرز فلد » از پرسه پولیس کشف نموده واضح میشود . به این لحاظ موضوع را در ذیل از نقطهٔ نظر مورخین مطالعه میکنیم :-

* * *

بعضی اشارات مورخین به اواضاع قرن چهارم. امیانوس مارسلی نوس :

امیانوس مارسلی نوس Ammianus Marcellinus یکی از صاحب منصبان قشون رومن که در اراضی ماوراالنهر بر علیه شاه پور دوم ساسانی (۳۰۹ - ۳۸۰ پ م) میجنگید. میگوید که این شاه بین سالهای ۳۵۰ و ۳۸۵ مسیحی درمحاربات قبایل سرحدات شرقی که مهمترین و مقتدرترین آنها خیونیها Chionitae و ایوزنی ها Euseni بودمصروف بود . با تحقیقاتی که در مورد این قبایل نموده اند می نویسند که در اصل مضمون اشتباه پیش شده و (ایوزنی) اصلاً (کوزنی) Cuseni

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1004 of 1362

بوده که مقصد از آن « کوشانی ها » میباشند . همین طور خیونی‌ها (۱) هم قبیله از کوشانی های خورد است که در حوالی کابل بود و باش داشتند و معروفترین سردار آنها (گرومباتس) Grumbates نام داشت شاه پور دوم در ۳۵۸ باقبایل کشور مصالح کرده و جنگ را با روم شروع کرد . در ۳۵۹ به بین النهرین حمله برد و « امیدا Amida » قلعهٔ جنگی رومن‌هارا که عبارت از (دیار بکر) باشد محاصره نمود و درین محاصره جمعی از دشمنان سابق او یعنی کوزنی ها با کوشانی ها به سر کردگی سردار خود گرو مباتس با او یکجا در جنگ رومن ها و محاصره قلعه امیدا شریك میباشند . اگرچه همین قسمت متن « امیانوس مارسلی نوس » خیلی خراب شده باز هم با مطالعاتی که مارکوارت Marquart درایران شهر صفحه ۳۶ ـ نوته ۵ نموده « کوزنی » با کوشانی را خوانده ودسته قشون آنهارا بیرون دیوار قلعه محاصره شده نشان میدهد . (۲)

کتیبه پیرـه پولیس : پروفیسر هرز فلد کتیبه در پرسه پولیس یافته که به سال ٤٧ سلطنت شاه پور دوم سنه خورده که موافق ۳۵٦ مسیحی میباشد . این کتیبه را « سلوك » نام قاضی بزرگ کابل نوشته و در آن دعا میکند که شاه پور به سلامتی بکابل مراجعت کند . اگرمتن این کتیبه باتذکار « امیانوس مارسلی نوس » که میگوید شاه پور دوم زمستان سال ۵۷ ـ ۳۵٦ را در دور ترین نقاط سرحدات خود در حواشی خاك خیونی ها و ایوزنی ها به سر برده سرداده‌شود چنین برمی آید که محاربه بین شاه پور و کوشانی‌های کابل‌را در سال ۳۵٦ م قرار داد و کابل درین وقت بدست شاه پور دوم بود و ازآنجا بر علیه گندهارا و جلال آباد و هده و پشاور و غیره که در تصرف کیدارا بود میجنگید (۳) از اینجا خوب معلوم میشود که علاقه

(۱) خیونی‌راعبارت از کوشانی‌های خورد و یفتلی ها دانسته‌اند .
(۲) مقصد ازین کوشانی « کوشانی های خورد کیداری است . (۳) ملتفت باید بود که در سال ۱۹۳۳ از تپهٔ مرنجان (۳۳۸) سکهٔ نقره ئی شاه پور دوم کشف شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1005 of 1362

کابل ـ کاپیسا ـ گندهارا پیش ازسال ۳۵۶ مسیحی بدست خاندان «کیداری» افتاده بود.

سرجان مارشال چند سکه از شاه پور دوم را از تاکریلا یافته که اصلاً درشهرمرو بضرب رسیده قرار نظریه «مارتن» این مسکوکات در زمانه کوشانی های خورد درباختر هم رواج داشته وبا تهاجم ایشان به هند درحوزهٔ سند انتشار یافته است. درمیان بعضی مسکوکات دیگری که پروفیسر «هرزفلد» به خیونی ها نسبت میدهد یکی آن تصویر قیم تنه ئی را رخ بطرف راست نشان میدهد که کلاه شاه پور دوم را برسر کرده وبه مسکوکات ورهران Varahran (بهرام) پنجم کادرمرو ضرب زده شباهت زیاد دارد ویحتملاً خود اینها هم درمرو بضرب رسیده اند چون سمت صورت سکه نشان میدهد که «خیونی ها» باجگذار ساسانی ها بودند پروفیسر «هرز فلد» آنهارا به زمانه بعد ازصلح ۳۵۸ مسیحی نسبت میدهد چون یکنوع سکه «کیدارا» ضرب «گندهارا» هم به سکه های فوق شبیه است «مارتن» آنراهم به همین عصرمنسوب میسازد ونتیجه گرفته میگوید که «ایوزنی» یا «کوزنی» که (امیانوس) ژنرال رومن ذکر نموده شاخه از کوشانی های بزرگ بودند وسر کرده آنها «کیدارا» بود وتهاجم آنها برگندهارا باید بیش از ۳۵۶ مسیحی بوقوع پیوسته باشد این تهاجم و جنبش های مذکور بعضی قبایل دیگر از بلخ بطرف بحیره خزر علت عمده جنگ های شرقی شاپور دوم بوده وبه این جهت باید تاریخ تهاجم کیدارا را به هند درحوالی (۵۰ ـ ۳۴۸) وتاریخ تابعیت اورا به شاه پور دوم در حوالی ۳۵۸ مسیحی قرار داد.

فوستس بیزانتی Fausostos Byzantum : مورخ ارمنی که اورا معمولاً «فوستس بیزانتی» گویند کتاب تاریخی نوشته که وقایع را از ۳۲۰ تا ۳۸۵ در برمیگیرد واز مطالعه آن مطالب تاریخی راجع به گذارشات تاریخی افغانستان به دست می آید. مشار الیه در کتاب پنجم فصل هفتم وسی وهفتم از جنگ هائی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1006 of 1362

که بین کوشانی هاوساسانی ها درحوالی ۳۶۷و۳۶۸ مسیحی واقع شده صحبت میراند ازروی نگسار شات مورخ ارمنی مذکورچنین معلوم میشود که مهتاجم، کوشانی ها بودند و دومرتبه ساسانی ها را شکست فاحش دادند به این تفصیل که در دفعه اول یکی از لشکر های آنهارا بکلی محو نمودند و در دفعه ثانی شاه پور دوم مجبور شد که از میدان جنگ فرار نماید (۱)

بیشتر از روی مطالعه مسکوکات دیدیم که «کیدارا» بعد از یك دوره تابعیت به ساسانی ها، مخالفت نموده واستقلال خودرا احراز نمود. مورخ ارمنی صریح آنرا تائید میکند ومارتن تاریخ این واقعه مهم رادر ۳۱۷- ۳۶۸ مسیحی قرار میدهد. چیز دیگری که این تاریخ را تائید میکند این است که کنتکهم در چیه تیپ نمره دوم سکه کیدارا سنه ۲۳۹ را خوانده و آنرا مربوطه به عهد کنیشکا حساب میکند. اگر خواندن او صحیح باشدو جلوس کنیشکا قرار نظریه استن کنو، برتخت سلطنت در ۱۲۸ یا ۱۲۹ مسیحی مقرون به حقیقت باشد از ۱۲۸ یا ۱۲۹ بعلاوه ۲۳۹ سال ۳۶۷ یا ۳۶۸ یعنی درست سالی بدست می آید که (مارتن) برای احراز استقلال کیدارا از سلطه ساسانی معین کرده است.

نتایج: مقصود از مطالعه منابع چینی، مسکوکات، شهادت مورخین کلاسیك رومن و ارمنی و غیره که قبل بر این تفصیلات آن گذشت این بود تا مسئله کوشانی های خورد ویا کیداری ها از پهلوهای مختلف دیده شدوبعد باترکیب همه ملاحظات چند سطر اساسی ازآن بدست آریم.

بر کسی پوشیده نیست که در تاریخ قدیم افغانستان واقعات بعد از دورهٔ کوشانی های بزرگ تاریك ترشده درقرن ۳و٤ مسیحی اوضاع خیلی پیچیده میشود وتاریخ این دوره بیشتر ازهرعصری تفحص، تجسس- کنجکاوی بکار داردتاسررشته بدست

(۱) صفحه ۳۲ جلد سوم نمره - ۲ سال ۱۹۳۷ ژورنال انجمن آسیائی شاهی بنگال.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1007 of 1362

آیدو چند سطری که نوشته می‌شود طوری شود که حتی المقدور موافق حقیقت باشد. بهر حال چون تاحال به چنین مسائل آنهم بصورت مسلسل دست زده نشده از منابع و معلومات حاضر، هر قدر مختصر و کوتاه هم است استفاده نموده قدمی میگذاریم وامید واریم به تعقیب آن در اثر روشنی‌های جدید قدم های تازه‌تری برداشته شود

زوال ژوان و اخراج کوشانی ها از باختر : قراریکه در « وی شیو » سالنامه خاندان شاهی "وی" ۲۲۰-۲۶۵ ذکر رفته و در اول مطالعات خود از آن صحبت کردیم چنین مینماید که کوشانی های بزرگ بعد از طی دوره عظمت و جلال خود در دو طرفه هندوکش بنوبه خود مورد تهدید یکی از قبایل آسیای مرکزی موسوم بهژون ژون‌ها واقع شده واز تهاجمات آنها در اذیت بودند. تا وقتیکه حکومت و نیروی کوشانی‌ها در آریانا استوار بود تهدیدات ژون ژون ها اهمیتی نداشت لیکن چون مرکز ثقل نیروی کوشانی بافتوحات هند آهسته آهسته بماورای اندوس انتقال یافت ژون ژون‌ها بلاشبه جری تر شده و طوریکه در ماخذ چینی مذکور دیدیم حملات خود را چندین مرتبه تکرار کردند تاآنکه بالاخره موثر افتاده و کوشانی های باختر بادو حصه تقسیم شدند دسته بطرف غرب بجانب سواحل بحیره خزر رهسپار شد و جمعی با پادشاه خود « کیداراه » که قرار شهادت سالنامه چینی مرد شید و دلاور بود بطرف جنوب هندوکش فرود آمد. پوره معلوم نیست که چرا کوشانی‌های باختر دوحصه شده اند بعضی‌ها علتش را چنین می‌نویسند که چون کوشانی‌های باختر قدرت محافظه باختررا به‌تنهائی بخود ندیدند بطرف سواحل خزر و جنوب هندوکش روانه شدند تا کوشانی های این نقاط را بخود ملحق ساخته و در مقابل تهدید دشمن کار سازی کنند.

شاخه جنوب هندوکش یا کیداری ها: اگرچه « کیداراه » نام شخص وشخص هم شهزاده یا امیری است که حین بیجاشدن دسته‌ئی از کوشانی های بزرگ بطرف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1008 of 1362

جنوب هندو کش بر آنها آمریت دارد باز هم‌مورخین چنین قرار گذاشته اند که این‌شاخه کوشانی‌هارا ازروزحر کت‌شان بجنوب هندو کش« کیداری‌ها» میگویند پس کیداری هم نام سلاله پادشاهانی است که بر این شاخه کوشانی ها سلطنت کرده وهم نام عمومی دسته از کوشانی های باختر که آنها را کوشانی های خورد هم میگویند.

مقابله کیداری ها با ساسانی ها در باختر: اگر چه با اشاراتی که شده روابط کیداری‌ها با ساسانی ها آنقدر روشن نیست باز هم وقت بوقت از اظهار بعضی نکته‌های مهم ناگزیریم. پیشتر درجمله علل سقوط کوشانی‌های بزرگ گفتیم که ظهور سلطنت ساسانی هم‌در این امر بی‌دخل نبود چون عظمت ساسانی هاباضعف کوشانی‌ها تصادف نموده است ساسانی ها تا جائی که دست شان میرسید از مداخلت های مستقیم وغیرمستقیم درخاك های آریانا خود داری نکرده وپیوسته مترصد موقع مساعد تری بودند تاقدمی جلوتر گذارند ازطرف دیگر اگر درمراسم تشریفاتی لقب‌گذاری شهزدگان آنها دگرگونی دیده میشود که‌چشم حرص و آز همیشه به‌سرحدات امپراطوری کوشانی دوخته وبرای بعضی حصه‌های غربی آریانا مثل آریا وسیستان ومارجیان وخوارزم که کم کم بدست آورده بودند حکومتی تشکیل داده وحکمران آنرا « حکمران خراسان وشاه کوشانی ها یاشاه بزرگ کوشانی میخواندند» این حکومت وحتی حکمرانی در آنجا درنظر ساسانی‌ها خیلی‌مهم بود وشهزادگانی که یکروز بر تخت شهنشاهی ساسانی جلوس میکرد حتماً بایستی دردوره شهزادگی خود حکومت خراسان را دیده می بود چنانچه درمیان شاهان ساسانی‌شاپور اول‌هرمزداول‌بهرام اول‌بهرام دوم‌این عهده‌را درزمان‌شهزادگی خود طی‌نموده بودند. (۱) وبهرام۳ وهرمزد۳ درسیستان حکومت داشتند.

(۱) ایران‌در عصر ساسانیان تالیف کریستن‌سن متن فرانسوی صفحه (۲۲۲) ملاحظه‌شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1009 of 1362

بیائیم به اینکه آیا ساسانی ها تا زمانی که کیداری ها در باختر بودند به این قطعه رسیده توانستند یانه، این مسئله با دقتی که ما در نظر گرفته ایم هنوز واضح مطالعه نشده زیرا چیزهمی که برای این کار بکار است تاریخ صحیح خروج کیداری ها از باختر است که هنوز واضح معلوم نیست و آنرا بصورت تقریب بین ۴۲۱ و ۴۰۹ مسیحی قرار میدهند .

در بن شبه نیست که ساسانی ها در دوره انحطاط کوشانی در حواشی قسمت های غربی وشمال غربی امپراطوری کوشانی (سعت یافته) اززمان شاپور اول تابهرام دوم حکمران های آنها در خراسان بلقب « کرشان شاه بزرگ» یاد میشدند ولی چنین معلوم میشود که در عصریکه کیداری ها در باختر وجود داشتند به این خطه نرسیده بودند .

تا گفته نماند که مدققین تاحال کیداری ها ومخصوصاً دوره تعالی و سلطنت آنهارا درطی قرن ٥ مسیحی قرار میدادند. نظریه جدیدتر که متکی بمنابع چینی ومسکوکات وشهادت مورخین کلاسیك است مبنی براین است که ایشان نه در قرن ٥ بلکه درقرن چهار سلطنت کرده اند. موافق بهنظریه اولیه «کریستن سن» در صفحه ۲۸۷ « ایران در عصر ساسانی » می نویسد : «در اوائل سلطنت خود فیروز ، « کیداری ها» را به پرداخت مالیه وادار ساخته بود « کیدارا » (۱) پادشاه این قوم از تادیه مالیه ابا نمود و جنگ در گرفت . میگویند که پادشاه فارس کوشش نمود که با Kingkhas (کنگاس) پسر کیدا را صلح کند وخواهر کنگاس را ازدواج نماید اما پیشنهاد نقشه اوسر نگرفته وجنگ دوام کرد. درین وقت فیروز بفکر طرح نقشه دیگر افتاد وچشم امپراطوری بی زانس (روم شرقی) را به خطر کوشانی ها باز نموده به حکومت مذکور نوشت: « برای اینکه دست این اقوام بربر از ارمنستان و دره های قفقاز کوتاه شود و از

(۱) آخرین شاه کوشانی شمال هندوکوه .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1010 of 1362

تهاجمات آنها دولت رم شرقی محفوظ باشد برای من پول بفرست تا کیداری ها را پس یا ومغلوب سازم. لیکن جوابی ازامپراطوری رم شرقی نگرفت معذالك کیداری ها را کاملاً شکست داد وآنها را به سر کردگی کنگاس ازشمال هندو کش به گندهارا محدود ساخت؛چون فیروزبین سال های (٤٨٤ ـ ٤٥٩) سلطنت کرده‌است و کیدارابه نظریه جدیددرنیمه دوم‌قرن‌چهارم حکمفرمائی‌داشت واقعات ازهر رهگذر بهم موافقت میکند وصورت تجاوز ساسانی‌ها وعلت فرود آمدن کیداری ها از شمال به جنوب هندو کش توضیح میشود.

واضح علت خروج کوشانی هارا از باختر بطرف سواحل بحر خزر و جنوب هندو کش فشاروحملات متعددیکه‌ازقبایل آسیای مرکزی‌ژوان‌ژوان هامیداند.

از طرف دیگر قراریکه مطالعه مسکوکات روشنی می اندازد کوشانی‌های خورد فقط در زمان شاه پور دوم که منتهای عروج ساسانی ها است موقتاً تابع این دولت‌شده وپسان بازاستقلال خودرا بدست آورده‌بودند این هم‌دلیل واضحی است که ساسانی ها در اوائل برای مغلوب ساختن کیداری ها کوشش کردند ولی تا زمان سلطنت شاپور دوم (٣٠٩ ـ ٣٧٩م) به این کار موفق نشدند وسپس موقتاً در کابل هم نفوذ یافتند.

شاخه غربی کوشانی ومقابله باساسانی ها: بیشترمتذکرشدیم که بعد ازخروج از باختر دسته از کوشانی‌ها بطرف غرب رهسپار سواحل بحیره‌خزر شد.قراریکه معلوم میشود ایشان مانند شاخه جنوبی یعنی کیداری‌ها پیکار نشسته ومانند دسته اخیرالذکر با امرا وشاهان ساسانی مصروف جنگ وپیکار بودند. کریستن سن می نویسد (١) «بهرام پنجم با اقوام بربر شمال که منابع عربی و فارسی بدون تشخیص ترك میخوانند جنگ نموده است‌این اقوام حتماً عبارت از خیونی‌ها Chionites هستند که اصلاً آنهارا شاخه‌ازهن‌هاحساب میکنند وبعضی

(١) صفحه ٢٧٥ ایران در عصر ساسانیان زیر ترجمه تالیف کریستن سن.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1011 of 1362

عناصر آنها در قشون شاپور دوم بود اما به تعهدات دوستی آنها اعتمادی نبود.
این قوم دربن وقت عموماً در وادی های مرو مسکون بودند وبعد از وفات شاپور در خراسان ریخته دشمن عمده ایرانی ها شدند. بهرام ٥ شخصاً در مقابل آنها قشون کشیده برادرش «نرسه» رادر غیاب خود نایب السلطنه مقرر کرد ودرجنگ فاتح شد»

بالا اززبان کریستن سن دیده میشود که «منابع غربی وفارسی بدون تشخیص این اقوام را ترك میخوانند» یعنی اگر تشخیص شود ترك نیستند بلی «خیونی» هستند وخیونی باتحقیقاتی که شده عبارت ازهمین عناصر کوشانی خورد و کوشانو بقتلی وبقتلی میباشد که پشت هم به سلطنت رسیده اند پس صحت منابع چینی واضح معلوم میشود که عده از آنها ازباختر بطرف غرب رفته ودر مرو وخوارزم وسواحل بحیره خزر منتشر شده بودند واز جانب شمال امپراطوری ساسانی را تهدید میکرد و با ساسانی ها دشمنی می ورزیدند.

سلطنت کوشانی های خورد درجنوب هندوکش: ازمنابع چینی معلوم میشود که کیدارای دلاورچون بالشکریان خودبه جنوب هندکوه فرود آمد پنج «ایالات شمالی گندهارا مطیع اوشده» این جمله اگرچه کوتاه ومختصر است ولی عنوان منصلی است که شرح یك فصل بزرگ رادرآن میتوان یافت وقتیکه کیدارا از باختر به جنوب هندوکش فرودمی آید چنین معلوم میشود که باکسی مقابل نشده است علت این مسئله واضح است که بعداز سقوط کوشانی های بزرگ وبرهم خوردن نظام امپراطوری عوض یك سلطنت مقتدر حکومت های ملوك الطوایفی درهر گوشه وکنار بمیان آمده بود وازان میان دسته کوشانی های باختر در شمال ودسته کوشانی های کابل در جنوب اهمیت بیشتری حایز بود. آمدن کیدارا با لشکریانش از باختر بکابل حمله ویاتهاجمی نبود که دربین جنگ واقع شود ویا مقابله بعمل آید بلکه برعکس دو شاخه یك تنه بود که بهم یکجا میشد یعنی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1012 of 1362

کوشانی های شمال به جنوب پیوست میگردید ازین جهت حین آمدن کیدا را از باختر به علاقه کابل جنگی واقع نشد ونقاط جنوبی هندو کش کاپیسا - کابل - گندارا - پختیا همه سلطنت واحدی تشکیل داده دامنه قلمرو سلطنت کیداری باحکومت کوشانی های خورد ازطرف غرب تا بامیان ازطرف شرق تا اندوس انبساط داشت شمال آفرادامنه های جنوبی هندو کش وخط جنوبی را کهستانات جنوبی تعین میکرد بعضی ها حد جنوبی قلمرو این سلطنت را تابنو Banu هم پیش میبرند. چنین مینماید که مرکز این حکومت در اوایل وهله «کاپیسی» بوده وبعدها بواسطه تهدید بعضی قبایل آسیای مرکزی که هویت آنها پوره معلوم نیست به پشاور منتقل شده است .

مؤسس سلطنت کوشانی های خورد : موسس سلطنت کوشانی های خورد شخصی است که در همه منابع بنام (کیدارا) یاد شده . اصلاً خودش در جمله آخرین پادشاهان کوشانی بزرگ باختر هم بحساب میرود . چون اسم او درسکوکات و سائر منابع زیاد دیده میشود ودرسنه های دورازهم ذکر رفته احتمال قوی میرود که به این نام چند نفر یا اقلاً دو نفر در زمانه های مشخص سلطنت نموده باشند بر علاوه «کیداری» نام خانواده سلطنتی آنها هم شده بود خود «کیدارا» ازموقع خروج از باختر تازمانی که مقر سلطنت را در پشاور میگیرد پیوسته ذکر شده.

سکوکات : سکوکات «کیدارا» وسایر شاهان کوشانی خورد عموماً نقرئی ونازك است وچند سکه مسی آنها از «بنو» هم یافت شده است ولی باتحقیقاتی که درین زمینه شده اینقدر واضح گردیده که سکوکات نقره ئی مخصوص شاهان وسکه های مسی مربوط به حکمرانان ولایات میباشد که ازان بیان صحبت خواهیم کرد تشریح سکه های خود کیدارا قرار ذیل است :

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1013 of 1362

سکه نقره ئی

روی سکه : نیم تنه شاه به نیم رخ راست فیتهٔ دور سر دارد که منتها الیه آن عقب سر متحرك است تاجی دارد بشکل کنگره سربرج که سه دندانه آن مانند سکو کسان شاه بهرام دوم معلوم میشود بالای دندانه مرکزی تاج شکل ماه نو و کره دیده میشود . موهای سر او از پشت گردن بر آمده ریش ندارد . گوشواره بگوش دارد برسم الخط برهمی نوشته است : کیدارا کوشان شاه .

پشت سکه : آتشکدهٔ ئی دیده میشود که قسمت قاعده و حصه فوقانی آن سه مرتبه دارد ودر وسط بدنه ، آتشکده قرار گرفته . بالای زبانه های آتش نیم تنه هرمزد به نیم رخ راست معلوم میشود به دوطرف آتشکده روبه جانب آتش دونفر محافظین شمشیر بدست دیده میشوند .

نوع دیگر سکه نقره .

روی سکه : نیم تنه شاه روبمقابل دیده میشود . فیتهٔ که علامه شاهی است به دور سر دارد انجام آن بالای شانه های او مواج است . تاجی پوشیده که از سه حصه مرکب است . حصه مرکزی ه پر و حصه های اطرافی هر کدام سه پر دارد . تاج او باند های مواج و کره ئی مزین است . موهای او به دوطرفه گردن مشاهده میشود . ریش ندارد . گوشواره و گلوبند دارد . بالای شانه های او سرشانه ئی دیده میشود . برسم الخط برهمی نوشته است (کیدارا کوشان شاه) .

تصادمات بین کیداری وساسانی : چه ازروی قانون نمایش صورت درسکو کات چه ازروی حضور سپاهیان «خیونی» یا کوشانی در سلك قشون شاهپور دوم حین جنگ باورمن ها درمعاصره شهر امیده Amida وچه ازروی شهادت بعضی مورخین ارمنی وچه ازروی کتیبه بر سه پولیس معلوم میشود که «کیدارا» یا کیداری ها چندگاهی مطیع ساسانی ها بودند ولی پوره معلوم نیست که درچه وقت و کجا . آیا در اول

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1014 of 1362

وهله که کیداری ها در باختر بودند به ساسانی ها اطاعت میکردند . باحینی که درجنوب هندو کش دردرهٔ کندها را تازه واصل شده بودند . اگر چه بعضی ها تسلط آنهارا بر کیداری‌ها درباختر اشاره میکنند لیکن اکثر قرائن دلالت برین میکند که این تسلط موقتی بر کیداری ها در دره کابل صورت گرفته باشد و انهم درموقعی بوده که کیداری ها تازه به این سمت فرود آمده بودند . «امیانوس مارسلی نوس» میگوید که شاپور دوم از ۳۵۰ تا ۳۵۸ مدت ۸ سال درجنگ سرحدات شرقی برعلیه کوشانی‌ها مصرف بود احتمال زیاد میرود کداین سلسله جنگ ها که مدت چندین سال طول کشیده است معاصر زمانی باشد که کیداری‌ها ازباختر برآمده وبه‌دره کابل و کندهارا مستقر میشدند وساسانی‌ها از همین بیجاشدن آنها استفاده کرده نمیخواستندموقع بدهند که کیداری‌ها یعنی کوشانی‌های باختر به کوشانی‌های جنوب هندو کش ملحق شوند واز اتحاد آنها قوه مخوف تری برعلیه دولت ساسانی ها عرض اندام کند. ساسانی‌ها این موضوع راخوب درك کرده بودند ولی کوشانی ها هم از جنگ ومخاصمه دست نمیکشیدند واین وضعیت جنگ و نبرد مدت۸ سال کامل طول کشید ولی‌چون کیداری‌ها تازه از باختر بیجا شده وهنوز در جنوب هندو کش به تمر کز قوا وجمع آوری نیروی خود وقت نیافته بودند مطیع ساسانی ها شدند و نفوذ ساسانی ها تا کابل بسط یافت و شاه ساسانی برای اینکه یکی قوای عسکری آنهارا ضیف و دیگر از رشادت آنها کار گرفته باشد جمعی ازآنها ابرعلیه دشمن غربی خود رومن ها استعمال کرد واین همان واقعه معاصره قلعه امیده است که کرو میا تس کوشانی وسپاه او در اطراف دیوار های آن دیده شده است .

احراز استقلال و تشکیل سلطنت بزرگ : از روی مسکو کات وشهادت

منابع چینی ومخصوصاً اظهارات واضح ودقیق «فوستس» بیزانتی مورخ ارمنی واضح معلوم میشود که (کیدارا) و دولت کوشانی کیداری برای همیشه مطیع ساسانی‌ها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1015 of 1362

نماندوهنوز۹سال‌از کشمکش‌هاونبردباساسانی هانگذشته‌بود که‌تمام احتیاط های ساسانی برهم خورده و کوشانی های خورد به سر کردگی شاه و زعیم ملی خویش کیدارا برای جنگ آزادی کمر بسته وداخل اقدامات جدی بر علیه سلطه ساسانی شدند .

جنبشی که کیداری ها برعلیه ساسانی‌هاروی کار آورده‌بودندچیز کوچکی نبود ومیتوان آنرا ضرب مهلکی حساب کرد که درنتیجه‌آن‌درمشرق‌دامنه‌تصرف آنها از آریانا برداشته شد ودر غرب بسیاری از قسمت های ار منستان ازدولت ساسانی جدا وبه رومن‌ها پیوست گردید. زیرا وقتیکه هنگامه آزادی خواهی در آریانا بلندشد ساسانی ها دست و پاچه شده و برای اینکه بوره به مسائل جنگی آریانا توجه بتوانندبا رومن ها ازدر صلح پیش آمده وامتیازاتی‌برای رومن ها قایل شدند .

بهر حال قرار شهادت مسکوکات و نگارشات « فوستس » ارمنی جنگ استقلال خواهی در سال ۳۱۷ ـ ۳۶۸ برعلیه شاه پور دوم ساسانی شروع شد . باجز ئیاتی که‌خوشبختانه مورخ مذکور میدهد واضح معلوم میشود که محرک ومسبب این جنگ، کیداری ها کوشانی بوده وحمله وتهاجم هم‌از طرف آنها شروع شده است واین خود دلالت میکند که این جنگ‌جنگ‌آزادی وجنبشی است که برای احیای‌سلطه شاپور دوم ساسانی بعمل آمده است .

با اظهارات مورخ ارمنی در ین جنگ کامیابی های درخشانی نصیب دولت کیداری آریانا شد وشاپور دوم ساسانی دومرتبه به شکست‌های مدحشی مواجهه گشت. یکدفعه یکی ازلشکر های‌اوبکلی محوشد ودردفعه ثانی کار لشکریان ساسانی به اندازه ئی دچار خرابی شد که شاه پور دوم برای نجات جان خود مجبور شد که‌از میدان‌جنگ فرار کند . به این ترتیب کوشانی های خورد که تقریباً ده‌سال‌قبل بواسطه‌هرج‌ومرج وتهدیدات‌قبایل آسیای‌مرکزی زوان‌زوان‌ها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1016 of 1362

وغیره ضعیف شده و کم و بیش تحت سلطه مستقیم و غیر مستقیم ساسانی ها واقع شده بودند به آرزوی دیرین خویش موفق شده و استقلال خود و کشور خود را در سال ۳۶۷ یا ۳۶۸ بدست آورده و به تشکیل سلطنت از ا دی در جنوب هندوکش پرداختند که پیشتر جدو جهد آنرا شرح دادیم. سلطنت آزاد کیداری اگرچه حکومت نیرومندی بود باز هم قلمرو آن محدود بود. در غرب و شمال غرب نفوذ ساسانی ها انبساط داشت ولی ظهور یفتلی ها در شمال و شمال شرق آریانا و سلطنت مقتدر آنها که در فصل آینده از آن بحث خواهیم نمود نه تنها باعث عقب نشینی ساسانی ها در خاک های آریانا شد بلکه به موجودیت سیاسی آنها در مملکت شان هم زحمه وارد کرد.

ظهور یفتلی ها و اختتام دولت کیداری : پیشتر در اوائل مطالعات خود حین معاینه منابع چینی مشاهده نمودیم که «کی-تو-لو» یعنی «کیدارا» پسر خود را در (فو-لوشا» یعنی پشاور جانشین خود مقرر کرده و خودش بطرف غرب حرکت کرد تا در مقابل قوم متهاجی فعالیت کند دارة المعارف (ما-توان-لن) ترجمه «رموزات» این قوم متهاجم را ژوان-ژوان» خوانده و «وی-شیو» که (اسپخت Specht) ترجمه کرده آنها را «هیوانگ-نو» معرفی میکند وحقیقت امر این است که (ژوان-ژوان او (هیوانگ نو) اسباب جنبش اقوام در آسیای مرکزی شده و هیوانگ نوها درین وقت از علاقهای شمال بحیره اورال و خزر بطرف غرب آسیا و خاکهای اروپا انتشار یافته بودند و قومیکه از صفحات شمال آمو به تخارستان و باختر وارد شده یفتلیها میباشد که بجای سلطنت کوچك کیداری گندهارا دولت مقتدری در دو طرفهٔ هندوکش تشکیل نموده و سلطه ساسانیها را نابدید ساختند اینها مطالبی است که در فصل آینده از آنها مفصل صحبت خواهد شد اینجا محض از نقطه نظر ارتباط وقایع با کیداریها از استقرار یك شاخه یا قبیله یفتلی موسوم به «زابلی» مختصراً ذکر میکنیم.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1017 of 1362

شاخه زابلی و شهادت مسکوکات آنها : درفصل آینده که برای یفتلیها وقف شده است راجع به هست و بود و نامهای مختلف و قدیمی این قوم و صورت ورود ایشان در آریانا مفصل بحث خواهیم نمود . اینجا ازنقطه نظر ارتباط با موضوع سقوط سلطنت کیداری ها که سردست است ازیك شاخه یا قبیلهٔ نیرو مند آنها صحبت میکنیم که بنام (زاولی) یا (زابلی) درحوالی غزنی و بین غزنی و قندهار مستقر شده واین علاقه بنام‌شان به‌زابل‌وزابلستان‌شهرت یافت. تا گفته نماند که‌حین ظهور یفتلیها در آریانا ساسانیها از قدرت خود و ضعف کیداریها استفاده کرده و پی هم در فکر تهاجم و حمله بولایات مختلف مملکت ما بودند و وقت و محیط چنین تقاضا میکرد که عوض سلطنت های کوچك یفتلی و کیداری درشمال و جنوب هندوکش یك دولت مقتدر بمیان آید تا با وحدت قوا با ساسانیها طرف شود بهمین اساس دولت کوچك کیداری بدست زاولی های یفتلی از علاقه گندهارا برداشته شد. قراریکه « مارتن » میگوید این نام قبیلوی در مسکوکات به‌نوشته « یونان و کوشانی » بشکل Zobol « زوبل » آمده ، دررسم الخط برهمی « جابولا Jabula » و جابوولا « Jauvla » و جابیو و له Jabuvlah خوانده شده کتیبهٔ (تورامانا) در « کی یورا Kyura » هم صورت (جابوولا) Jauvla آمده است و چون در مسکوکات قدیمه زابلی دقت بعمل آید معلوم میشود که ایشان در اواخر قرن چهار در سرحدات هند رسیده و مستقر شده بودند .

تا گفته نماند که « مسن » از « توپ بزرگ » هده مسکوکات زیادی ازیفتلی‌ها مخلوط با مسکوکات ساسانیها یافته با مطالعاتیکه در « آریانا انتی کوا » (صفحه ۳۹۹ ـ ۳۹۶) دربن زمینه بعمل آمده است اگرچه چندین سکه آن به نیمه دوم قرن پنج نسبت میشود اکثر مسکوکات ساسانی آن بسالهای اخیر قرن چهارم مربوط میباشد و با این دلیل قوی گفته میتوانیم که حصه زیاد مسکوکات یفتلی هم که‌دراینجا پیدا شده مربوط بهمین دوره‌میباشد . اکثرمسکوکات یفتلی که

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1018 of 1362

در توپ بزرگ هده کشف شده پهن و نازك است و سرشاه به قوه تایه نقش شده است . اکثر آنها نوشته ئی به رسم الخط « گریك و کوشان » دارد که یا تنها است یا با مضمون یونانی رسم الخط برهمی هم دیده میشود .

دا کتر هاین ریش جونکر Dr. Heinrich Junkar در بعضی از این نوشتهای یونان و کوشانی خوانده ، که مسکو کات زابلی و در بلخ بضرب رسیده و چون مسکو کات ضرب بلخ تنها نوشته برسم الخط یونان و کوشانی دارد معلوم میشود که مسکو کاتیکه تنها برسم الخط برهمی نوشته دارد بجنوب هند و کوه بضرب رسیده اند چنانچه به تائید این نظریه ختمه ئی باعین همین نوشته برهمی باحروف مجزی از پشاور کشف شده است .

ازطرف دیگر رسیدن بفتلیها در پشاور پیش از ٤٠٠ با اظهارات زایر چینی فاهین Fahein هم تصدیق میشود زیرا مشار الیه میگوید که شاهی از بفتلی‌ها قبل بر ین سعی نمود تا کشکول گدائی بو د ا را ببرد ولی در اثر حوادث غیر مترقبه نا کام شد .

پیشتر در باب مسکو کات کیدارا دیدیم که در چپه آن روی شعله‌های آتش آتشکده تصویر هرمزد دیده میشود این مسئله از اختصاصات قرن چهار است در بعضی مسکو کات زابلی که از هده کشف شده عین آن دیده میشود .

یك سکه دیگر زابلی که شباهت زیادی به مسکو کات ضرب مرو بهرام پنجم دارد باید به مرو ضرب زده شده باشد و باید که تاریخ آن به قرن چهار نسبت شود زیرا از روی مسکو کات بهرام چهارم تقلید شده است .

خلاصه مقصد ازین مطالعات دقیق و استشهاد مسکو کات این است که پیش از ختم قرن چهارم بفتلیها صفحات شمال تخار ستان و باختر ، مرورا در تصرف آورده و در شمال هندو کش درمرو وبلخ ودر جنوب آن سکه بضرب رسانیده اند و حتی تا پشاور ولو بصورت حمله اولی هم باشد رسیده اند و در اثر ظهور همین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1019 of 1362

بقلیهای تخارستانی و مخصوصاً قبایل زابلی آن به جنوب هندوکش و استقرار آنها در گرد و نواح کابل و غزنی و نقاط مختلف سمت مشرقی دولت کیداری خاتمه پذیرفته است .

وقتیکه قبایل «زابلی» از گردنهای هندوکش فرو می آمدند « کیدارا» خطرات را بخود متوجه دیده از سلطنت دست کشید پسرش را که چینی ها نام نمیبرند و اورا بعضی ها « کنگکاس» میخوانند و مسکوکات پرو Piro میغامند(۱) عوض خود در پشاور شاه مقرر کرده و خودش بالشکریان خود برای دفاع بکابل آمد تا بجانب کاپیسا رفته ودرمدخل درههای هندوکش از آمدن قبایل زابلی بقتلی جلوگیری کندولی موفق شده نتوانسته وقبایل زابلی به پیشرفت خود ادامه دادند.

کنگکاس Kungkhas . یکی از پسرهای کیدارا که بعضی منابع ازان ذکر میکنند کنگکاس نام داشت. مخصوصاً ازاو وقتی صحبت میکنند که پدرش هنوز در باختر بود. « کربستن سن » پدرش کیدارا راآخرین شاه کوشانی شمال هندوکش خوانده ودروقت فرود آمدن کوشانی ها راتحت سرکردگی همین پسرش قرار میدهدولی درمسکوکات بهاین نام کسی از کیداری هاویده نشده .

پیرو Piro : درین شبهه نیست که کیدارا پسر یا پسرانی داشت که بواسطه نبودن منابع دقیق ازنام ونشان آن هاواضح اطلاع نداریم. منابع چینی طوریکه دیدیم بدون ذکرنام ازیك پسر اوذکر میکنند که درموقع ترك سلطنت او را عوض خوددرپشاورشاه اعلان کرده بود تاریخ ترك سلطنت کیدارا و جلوس پسرش را مدققین به سالهای (۳۷۵ ـ ۳۸۰ مسیحی) قرار میدهند قراریکه از شباهت مسکوکات معلوم میشود پسر کیدارا که بعد از و به سلطنت رسیده پیرو Piro نام داشت . نمونه مسکوکات او از ین قرار است :

(۱) بعضی ها کنگکاس را حین فرود آمدن کیدارا از باختر با او یکجا ذکر میکنند احتمال دارد که کنگکاس و پرو دو برادر بوده باشند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1020 of 1362

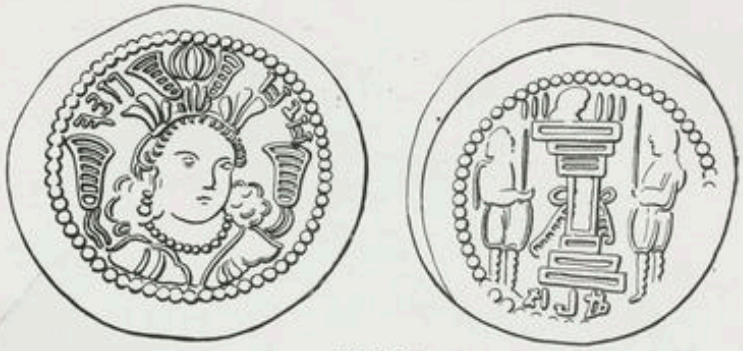
تصویر (٤٥) مقابل (صفحه ٤٣٨)



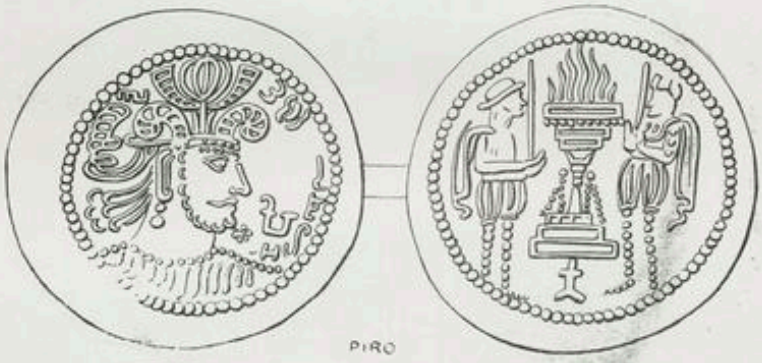
« ور هران » یکی از پادشاهان دودمان کیداری (کوشانی های خورد) که بعد از پیرو برتخت نشسته است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1021 of 1362

تصویر (٤٦) مقابل صفحه (٤٣٩)



KIDARA



PIRO



VARAHRAN

مسکوکات دودمان کیبداری یا کوشانی های خورد
بالا : سکه کیبدا را ، وسط : سکهٔ پیرو ، پایان : سکه ور هران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1022 of 1362

سکه نقره .

روی سکه : تصویر نیم تنه پادشاه رو به مقابل دیده میشود . و در سر فیته (علامه شاهی) دارد وانجام آن بالای شانه‌هایش مواج است تاجی بسر دارد که دران دوشاخ کج بطرف راست وچپ ودرقسمت وسطی پرملاحظه میشودوفیته های مواج و کره آنرا مزین کرده است موهای انبوه بدورطرف گردن دارد بروت‌ها اوخورد و بته‌ازهای موی ریشش مرواریدآویزان است گوشواره گلوبندپوشیده وسر شانه‌ئی دارد دررسم الخط برهمی بطرف چپ (شاه) و بطرف راست پیروزه Pirosa نوشته است

پشت سکه : آتشکده‌ئی که تهداب آن سه مرتبه دارد ملا حظه میشود. بالای شعله‌های آتش هیکل نیم تنه هرمزدرخ بطرف راست معلوم میشود. دوطرفه اتشکده رخ به طرف آتش دو نفر محافظ باشمشیر مسلح میباشد .

در روی یك سکه دیگر برسم الخط برهمی بطرف راست کلمه (شاهی) وبطرف چپ (پرو Pro) تحریر است

مداخله جدید ساسانی‌ها : چنیکه قبایل زابلی نقابلی بطرف درهٔ کابل فرود آمده ودر اثر اضطراب آن کیدارا ترك سلطنت گفت و «پیرو» پسرش برتخت نشست ساسانی ها باز از موقع استفاده نموده بنای تجاوز ومداخلت را گذاشتند حقیقتاً برای کوشانی های خورد موقع بسیار نازکی بود زیرا ساسانی ها لاینقطع آنهارا تهدید میکردند وقتی هاهجوم بودند که برای مقابله باساسانی‌ها به سلطنت های کوچك محلی جنوب هندو کش خاتمه بدهندبهر حال اردشیر بنای تجاوزرا گذاشته تاحدی پیش آمدوبعد از آن شاه پورسوم بسا نقاط دیگررامتصرف شده و«پیرو» رامجبور کرد که بصورت تبول نشین پرگنه ها را حکومت کند به این صورت نفوذ ساسانی ها در دره کابل انبساط یافت. این وضعیت در اینجا تاز مان ورهران یا بهرام کوشانی جانشین پیروودربعض جاهای دیگرمثل باهیان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1023 of 1362

درزمان برخی از امرای کوچك محلی دوام نمود . این امرا را برخی از مؤلفین بعنوان « کوشانو ساسانی » خوانده وحزبعضی مسکوکات اثری از آنها معلوم نیست . موسیو هاکین تصویر (پادشاه شکاری) را که از دوره کلکرك بامیان پیدا شده ویکی ازامرای محلی بامیان در قرن ۵ نسبت میدهد درصورتیکه این امرا محسوب مینماید . بهر حال روی هم رفته تسلط ساسانی ها بردره کابل و کندها را طول زیادی نکشید زیرا بقتلی ها نه تنها خاك های آریانا را از تسلط ساسانی ها بیرون کردند بلکه صدمات مهلك به شاهان وارکان دولت ساسانی رسانیدند .

ورهران یابهرام Varahran: از روی مسکوکات چنین معلوم میشود که بعد از پیروز ، شاه دیگری بنام ورهران به سلطنت رسیده باشد .

لباس: در فصل هشت (صفحه ۳۲۲) ضمن جلد ، راجع به لباس کوشانی های بزرگ شرحی نوشتیم ووعده داده بودیم که در فصل کیداری راجع به تغیر البسه مجدداً صحبت خواهد شد . لباس در سه قرن سلطنت کوشانی های بزرگ با وجودیکه از پارچه های گلفت ساخته میشد نسبتاً کشاده وفراخ و عاری از تزئینات بود وزیور کمتر دیده میشد . تهاجم ساسانی ها ونفوذ موقتی ایشان درباختر و کابل درالبسه عصر کیداری ها ، مابعد تغیراتی بیش کرد که آثار آن مدتی تاقرون ۶و۷ دوام کرد و خطوط مختصه و ممیزهٔ آن عبارت ازین بود که لباس تنگ تر شده رفت و زیورات بیشتر شد . قرار نظریهٔ پروفیسر « هرزفلد » لباس ساسانی قرن ۳ بالباس بعدتر از آن فرق داشت بعبارت دیگر آنچه بعد از قرن ۳ در میان ساسانی ها معمول شد آنرا « لباس عادی دورهٔ دوم ساسانی مینامند » (۱) ماهم لباس سه قرن اول مسیحی را درعصر کوشانی های بزرگ مطالعه کردیم . تاثیری که البسه ساسانی در لباس عصر کوشانی های کوچك کیداری ودوره های بعدتر

(۱) صفحه ۱۱ آثار عتیقه کوتل خیبر اثر تالیف ژ . هاکین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1024 of 1362

افگنده همین (مد) دورهٔ دوم آنها میباشد که «دامن مدور» از ممیزات آنست پروفیسر هرز فلد به‌این عقیده است که ساسانی ها گوشه های دامن‌را ازدوطرف رانو برمیزدند ودامن در حصه مقابل شکل مدور اختیار میکرد. پروفیسر ها کن میگوید که‌اصلاً دامن‌مدوربریده‌میشدتاسربازومخصوصاًسوار کار آزادانه‌حرکت بتواند واین نوع برش‌بین ۳۰۹ و۳۸۸ یعنی‌درتمام قرن چهارم معمول‌بود. وهن آستین‌هارادراین‌وقت‌مروارید‌دوزی‌میکردندو کمربند وسینه‌بندمرصع‌می‌پوشیدند

بقرار نظریه پروفیسرها کن‌مجسمه‌ئی که درافغانستان‌تحول‌لباس‌این عصرونمونه البسه معموله قرن چهارم را نشان داده میتواند هیکل « سوریا » رب النوع آفتاب کوتل‌خیرخانه ومجسمه‌هائی است که از معبد مذکور کشف‌شده‌است.

درین وقت هم چین درازی معمول بود که درقسمت سینه و شکم چسپ بود وقات های پار چه بصورت حفیف در حصه های تحتانی لباس بیشتر دیده میشد دم‌های‌چین را یك‌قطاره‌ودوقطاره‌بامروارید‌های‌خوردوبزرگ‌زینت‌میکردند. کمربند شامل دو تسمه بود که یکی آن پایان نرمی افتاد ودران‌یك خنجر کوتاه ویك شمشیر دسته طویل را اویزان میکردند. درطی قرن چهار وقرون مابعد مردها گلوبند وگردن بند استعمال میکردند ومروارید وسنگ های قیمتی دران هانصب مینمودند. شلوارهای‌این عصر کشاد بود،موزهٔ رواج زیاد اشت وباآن ماسی هائی می‌پوشیدند که درپا شنه یابابند های فیته نمائی‌بسته‌میشد.

تاجی که در تاج شاهان و کلاه رب النوع افتاب کوتل خیر خانه تحقیق شده امرا وشاهان تاجی می پوشیدند که دمه آن از گل های پنج برگه محاط در بیم دایره ها مزین بود.

شبه‌ئی نیست که لباسی که شرح دادیم بیشتر مخصوص نجبا بود. لباس عامه را هم نظیران میتوان قیاس کرد در صورتیکه از مروارید و جواهرات وزیورات واسلحه عاری باشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1025 of 1362

فصل یازدهم

یفتلی ها

اوضاع عمومی آریانا مقدم بر ظهور یفتلی ها : در اواخر قرن چهارم میلادی و اوائل قرن پنجم در حالیکه سقوط تدریجی امپراطوری مقتدر کوشان های بزرگ آریانا به نقطهٔ بحرانی رسید در فارس دولت ساسانی رو به ترقی میرفت و در هند سلاله گوپتا اظهار موجودیت نموده بود . گوپتا ها هند را از سلطه امرای محلی و حکمرانان کوشانی رها نیده و به تقویه بنیان هستی و توسعهٔ سلطنت خود در خاك هند مشغول بودند ولی ساسانی ها که از چندی مراحل عروج خود را پیموده و بنای تجاوزات را به ولایات غربی آریانا گذاشته بودند ازعدم دولت مقتدر مرکزی و ضعف امرای محلی استفاده نموده بیشتر و بیشتر بنای تجاوز را گذاشتند در چنین فرصت بحرانی احفاد کوشانی های بزرگ بصورت دسته های متفرق در شمال و جنوب هندو کش در باختر و کابل امارت های محلی داشتند که تا گهان تعرض مزید ساسانی ها شروع و قشون آنها تا نزدیکی های بلخ رسید . « کیدارا » رئیس کوشانی های باختر با پسرش « کنکاس » که بنام کیدارای دوم هم خوانده شده بصورت فوری چنین فیصله کرد که به کوشانی های کابل ملحق شده و قوهٔ ایرومندتری در مقابل متجاوز غربی تشکیل نماید . با وجودیکه ساسانی ها مفهوم و عواقب این نظریه را درك کرده و کوشش زیاد نمودند تا چنین منظوری برآورده شود معذالك روئسای کیداری باختری جنگ کنان با قوای ساسانی به کوشانی های کابل ملحق شدند و طوریکه سنجیده بودند جنوب هندوکش مخصوصاً قسمت های مرکزی و شرقی آنرا از سلطه بیگانگان تا زمانی حفظ کردند که دولت مقتدر یفتلی در آریانا ظهور کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1026 of 1362

وجه تسمیهٔ یفتلی : یفتلی ها کسانی اند که بین سال های ۳۸۵ و ٤۲۰ در باختر ظهور و برای تشکیل دولت مقتدری در آریانا قدیر افراشتند . این قوم را مقدم بر همه چینی ها و از روی معلومات آنها بیزانتی ها ، فارسی ها ، و آخر از همه هندی ها و عرب ها شناخته و هر کدام به لهجه و زبان خود ایشان را بنامی مسمی کرده اند که اگر خوب دقت شود ریشه همهٔ آن یك چیز است .

منابع چینی پیش از قرن پنجم مسیحی ایشان را بنام « هوا » Hoa یا « هواتون » Hoa- tun (۱) و بعد از تشکیل سلطنت بنام « یتا » Yeta یا « ایتا » Epta شناخته اند و حتی دقیق تر هم میتوان گفت که در ایالت کانتون چین به اسم « ییتات » Yiptat و در کوریا به نام « یوپ تل » Yoptal معروف بودند (۲)

نویسندگان بیزانس ، یفتلی ها را طبق لهجه و رسم الخط خود شان بصورت مختلف « افتهالی توی » ، « اوتهالی توی » ، « نفتهالی توی » ، « ابدلوی » میشناختند ولی در مورد شکل کلمه چهارمی دایرة المعارف بریطانیکا علاوه میکند که کوشش مستقلی است که صورت تام اصلی را که محتملاً « ایتل » Aptl یا « هپتل » Haptal بوده معرفی نماید ، حرف (ن) در اول کلمه سوم اشتباه صریح است (۳) منابع بیزانس در بعض موارد از آن ها به نام های « لیکوی » « اونوی » « خونوی » هم اسم برده است بعد از چین و بیزانس نوبت به فارسی ها میرسد و ایشان یفتلی ها را « هیطل » خوانده اند عرب ها این کلمه را از ایشان گرفته بصورت عین « هیطل » یا با تغیر (ی) به (ب) « هبطل » ضبط و به اصول زبان عرب

(۱) دایرة المعارف بریطانیکا طبع چهاردهم جلد هشتم صفحه ٦٤٦ (۲) هزار سال تاتار تالیف پار کر صفحه ۱۲٤ (۳) دایرة المعارف بریطانیکا صفحه ٦٤٦ (٤) دایرة المعارف بریطانیکا ماده افتالیت یا هن سفید .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1027 of 1362

جمع آنرا « هیاطله » یا « هیاطله » ساخته اند وبالاخره منابع اخیر سانسکریت هند ایشان رابه اسم ترکیبی « سیتا اونا » یا « شوته هونا » یاد کرده اند که « سیتا » و « شوتا » به معنی (سفید) است و « اونا » یا « هونا » (خارجی) معنی دارد ومفهوم مرکب آن « خارجی سفید پوست » میشود. « ونست سمیت » می نویسد که اصطلاح « هون » یا « هونا » که در ادبیات اخیر سانسکریت آمده به مفهوم بسیار مبهم برای تعین خارجی های شمال غرب استعمال شده چنانچه بهمین رویه در زمان قدیم کلمه (یاوانا) وحال کلمه (ولایتی) استعمال میشود (۱) این اصطلاح بااصل مفهوم هن های زرد پوست جزئی ربطی ندارد و این مطلب را ایضاح کلمه (هن) دردایرة المعارف هاوماخذ معتبر ثابت میسازد زیرا بطورمثال دایرة المعارف بریطانیکا ولاروس قرن نزدهم هر کدام مادهٔ (هن) را علیحده گرفته ودر ذیل آن اشارهٔ به یفتلی ها نکرده اند (۲)

این بود بصورت عمومی نام هائی که چین وبیزانس و فارس وعرب و هند به یفتلی ها داده اند . این نام ها بصورت عمومی نظر مدققین مختلف را جلب نموده بعضی کوشش نموده اند که میان آنها یکی راترجیح دهندو برخی سعی نموده است که از میان آنها صورت اصلی نام را بیرون کشند . دایرة المعارف بریطانیکا اصل این نام را چیزی شبیه « ایتل » یا « هیتل » خوانده است . اگر یکطرف از اختصاصات زبان های چینی ویونانی نویسندگان بیزانس وغیره صرف نظر شود وازجانب دیگر موضوع ابدال (الف، ی، ه) سر کلمه و (پ،ف،ت)وسط آن در نظر گرفته شود دیده میشود که قضاوت دایرة المعارف بریطانیکا مقرون به صحت است . علاوه برین در دوزبان محلی افغانستان نام اصلی این قوم « ایتل » یا « هیتل » مفهوم لغوی هم دارد زیرا درپښتو (اتل) به معنی پهلوان ودر فارسی (هیتال) به معنی « مردقوی ودلیر » است وبه این معانی طبری هم اشاره کرده

(۱) ارلی هستری اف انديا صفحه ۳۳۹ (۲) دردایرة المعارف بریطانیکا جلد ۱٤ صفحه ۹۰۰ و ۹۱۰ ولاروس قرن نزدهم جلدسوم صفحه ۱۰۹٤ مادهٔ هن ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1028 of 1362

تصویر (۲۷) مقابل صفحه (٤٤٤)



یکی از پادشاهان یفتلی افغانستان که سکه او از کابل کشف شده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1029 of 1362

تصویر (۴۸) مقابل صفحه (۴۴۵)



بالا : پادشاهان یفتلی افغانستان . دوسکهٔ فوق در کابل کشف شده است .
پایان : یکی دیگر ازپادشاهان یفتلی افغانستان . این سکه ازیکی ازاستوپه های هده
بدست آمده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1030 of 1362

است بناء علیه گفته میتوانیم کهاصل نام این قوم «ایتل» بوده و برای سهولت «افتل» وباز «یفتل» شده وتاامروز «یفتل» به مفهوم محل و «یفتلی» به معنی باشند گان یفتل در افغانستان موجودومعمول است .

نژاد یفتلی : همان طور که موضوع عرق ونژاد یوچی‌ها یا کوشانی ها تا مدتی تاریك و نظریات درین مورد متضاد بود نژاد یفتلی ها هم تا زمانی یکطرفه روشن نشده بود ولی بابسط تحقیقات یکطرف بصورت قطع ثابت شد که یوچی ها یا کوشانی‌ها از کتلهٔ سیتی هند واروپائی هستند و از جانب دیگر اکثر محققین به این مطلب رجحان داده اند که یفتلی ها شاخهٔ یوچی یا کوشانی میبا شند . بناءعلیه من حیث یك شاخه یوچی یا کوشانی ، یفتلی ها هم جزء خانواده هند و اروپائی محسوب میشوند و میتوان مانند یوچی ها یا کوشانی ها ایشان را جزء کتلهٔ «سیتی» یا «تخاری» هند واروپائی خواند . نظریات بعض از محققین که آثار شان دردست است قرار آتی است :

(۱) پروکپ : پروکپ مورخ یونانی بیزانس که دراواخر قرن پنجم میلادی میزیست ودرسال ٥٦٢ مسیحی وفات نموده و در باب جنگ های «جوستن» ومحاربات ساسانی ها ویفتلی ها آثاری نوشته اولین کسی است که سفیدی پوست و حیات مدنی یفتلی ها توجه او را جلب کرده وایشان را از هون‌ها یابربرهای زردپوست که بر اروپا تهاجم نموده اند مجزی و متمایز میشمارد نظریه او را «کریستن‌سن» چنین تفسیر میکند : «هجوم آوران هفتالیت که ایشان راهن سفیدهم گویند. محتملاهون حقیقی نبودند زیرا بقرار عقیده پروکپ بواسطه سفیدی پوست وحیات مدنی ازسائر اقوام هنی متمایز بودند.»(۱)

(۲) پارکر : پارکر انگلیس که درتفکیك اقوام مختلف آسیای مرکزی وچین تحقیقات عمیق دارد در کتاب خود موسوم «بدهزارسال تاتار» درهیچ جائی

(۱) صفحه ۲۸۸ ایران درعصرساسانیان.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1031 of 1362

یفتلی ها را با «هیوانگ نوها» یاهن های زرد پوست و قبایل مغلی و ترکی مخلوط نکرده وایشان را صریح شاخه‌ئی ازقبایل یوچی میشمارد متن نظریات اودر موارد مختلفی که‌دراثر فوق‌الذکرخود بایفتلی‌هاتماس نموده قرارذیل‌است.

تحت عنوان تی تا Yi-ta یایه‌تا Yeh-tal : تاریخ خانواده های ما نچوی چنین نشان میدهد که افغانستان امروز افتها « Ephthah قرن پنجم بوده و افتهاء یوچی های قدیم‌بودند (۱)

* * *

تحت عنوان یوچی یا افتالیت : هیوانگ نوهاباقوهٔ مدحش دیگرهمچنین‌باچین جنگیدند . این قوه مدحش قوم کوچی بود که نزد چینی ها بنام یوچی معروف بودند و بعد از جنگ های طولانی نیمه غربی ایالت « کانسو » در تصرف ایشان در آمد (۲)

* * *

تحت عنوان فاهین : این مسئله باید ذکرشود که زمانیکه فاهین درپشاور بود چندین یادگار کنیشکا ودیگر افتالیت هارا از آنجا کشف نمود . (۳)

* * *

تحت عنوان یتا Ye-ta یائی تا Yi-tal :چنین‌معلوم‌میشود که سیاست«توبا» Toba (٤) به این قرار بود تامانع‌شود که«ژوان ژوان‌ها» وهفتالیت‌ها با « توخون» Tukuhun مراوده نکنند و از طرز تفکر چنین معلوم میشود که هفتالیت ها (درین‌وقت چینی ها ایشان‌را «یتا» Yetta یا «اپتا» Epta در کانتون « یپ تان » Yep-ta و در کور یا یوپ تل Yop-tal میگفتند) یفتل های یاهیر نبودند بلکه دسته کوچکی‌بودند که چینی‌ها ایشان را یوچی‌های کوچك میخواندند . (٥)

---

(۱) صفحه ۲۱ هزارسال‌تاتار (۲) صفحه ۸ هزارسال تاتار(۳) هزار سال تاتار- صفحه۹۹
(٤) خانوادهٔ سلطنتی چین است (٥) صفحه۱۲٤ هزارسال‌تاتار.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1032 of 1362

تحت عنوان کی پن : آخرین پادشاه یونانی باختر « هلیو کلس » درین وقت وفات نمود و پارتی ها و یوچی ها سلطنت را بین خود تقسیم نمودند . اخیرالذکر به تدریج دامنه امپراطوری خودرا تاپامیر و کشمیر و پنجاب بسط داد و عادات بادیه نشینی را ترك گفت وبزودی دولت مقتدری تشکیل نمود که در غرب بنام امپراطوری هیطل ، وید ها Vidhai ، ابدل ، افتالیت یا هفتالیت معروف شد . نویسندگان اروپائی ، فارسی ، چینی همه در تائید این مطلب کاملاً بهم متفق اند . حقیقتاً مورخین خانواده های شاهی مانچوریان میکنند که افغانستان امروز (افتهاه) قرن پنجم بوده و (افتها) یوچی قدیم میباشند . (۱)

* * *

(۳) سر پر سیسا پیکس : سر پر سیسا پیکس مؤلف تاریخ فارس و تاریخ افغانستان یفتلی ها را ازجمله اقوام یوچی میشمارد مشار الیه در جلد اول تاریخ افغانستان تحت عنوان : «اصلیت افتالیت ها یاهن های سفید » ودرجلداول تاریخ فارس تحت عنوان : «ورودهن های سفید » نظریات خود را چنین می نویسد : «سالنامه های چین بما آگهی میدهند که شاخه‌ئی از یوچی های بزرگ معروف به (هوا) Hoa یا (هواتون) Hoa-tun اصلاً در شمال دیوار بزرگ چین سکنا داشت وتابع ژوان ژوان‌ها یا کسانی بودند که بعدتر دراروپا بنام (اوارها) معروف شدند «هوا» به تدریج قبیله نیرومند شده ودراثر نام خانواده شاهی‌شان خویشرا «یه تها» Ye-tha نامیدند وازاینجا اصطلاح افتالیت بمیان آمد واین اصطلاح ازطرف یونانی ها درمورد آنها اطلاق میشد . فارسی‌ها ایشان‌را هیطل و بزانتی ها « هن سفید » میگفتند . مربوط به این مسئله پر و کوپس Procopuis اظهار نموده که درمیان هن ها ایشان تنها قومی بودند که پرست سفید داشتند . زبان آنهاهم زبان هند واروپائی بود . افتالیت ها ازختن بطرف غرب در حوالی

(۱) صفحه ۱۳۹ هزار سال تاتار .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1033 of 1362

٤٢٥ م حرکت کردند وامپراطوری تشکیل دادند که از ترکستان چین امروز تاسرحدات فارس شامل بیش از (۳۰) ایالت بود که ولایات افغانستان از آن نمایندگی میتواند » (۱)

در اطراف همین موضوع درجلد اول تاریخ فارس چنین می نویسد :

«قبل برین راجع به یوچی ها اشاره شد که ایشان در ۱۶۳ ق م ساك ها را کشید ه ومقر شان را درحوزه تارم اشغال کردند . درسال ۱۲۰ ق م یوچی ها ساك هارا ازباختر بیرون راندند وآنجارا هم متصرف شدند ومرکز خویش را برای چندین نسل درآنجا قرار دادند . در ۳۰ ق م یکی از قبایل آنها موسوم به « کوي شوانگ » سائر قبایل را مطیع خود ساخت وملتی تشکیل نمود که نزد رومن‌ها به کوشان‌معروف‌شد« انتونی Antony» سفیری نزد این قوم فرستاد ودر نسای کوشانی درعصر سلطنت « اگوست » درروم آمدند قوای آنها به تدریج ضعیف شد و بالاخره قومی جای آنها راگرفت که‌چینی‌ها ایشان را « یتا» Yetha ونویسندگان کلاسیك افتالیت‌یا « هن‌سفید » وفارسی‌ها «هیطل» خوانده‌اند . چنین معلوم میشود که این نام درهر سه صورت فوق از کلمه« یتای‌لیتو» Ye-tai-li-to که به‌معنی رئیس است اشتقاق یافته باشد . بواردین و کوشانی‌ها اگرچه ازیك توده محسوب میشوندولی ازقوم اخیرالذکر که ایشان را بیرون راندند متمایز بودند . این قبیله لیرومند « اکسوس » را در حوالی ٤٢٥ عبور نموده و قرار نوشته های مورخین فارسی خبر تهاجم ایشان اغتشاشات بزرگی تولید کرد . » (۲)

* * *

(٤) کریستن‌سن : کریستن‌سن‌مدقق‌دانمارکی در کتاب‌ایران‌درعصرساسانیان طبعاً از جنگ هائی که میان ساسانی ها وبقتلی هابوقوع پیوسته مفصل حرف

(۱) صفحه ۱۲٤ جلداول تاریخ افغانستان. (۲) صفحه۴۳۳ جلد اول تاریخ فارس .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1034 of 1362

میزند که در مو قعش از آن استفاده خواهیم کرد. آنچه در باب نژاد یفتلی ها می نویسد ازین قراراست که ایشان هن حقیقی نبودندچنانچه گوید : «معذالك فیروز کیداری ها را کاملاً مضمحل ساخته وبا «کنکاس» به گندها را مهاجرت کردند درین بین قوم دیگری موسوم به هفتالیت که از ایالت (کان سو) Kan-su چین آمده بودند به نواحی تخارستان که کیداری ها آنرا ترك گفته بودند، هجوم آوردند. هفتالیت‌ها که ایشان‌را هن سفید هم گویندغالباً هن‌حقیقی نبودند زیرا بقرار عقیده «پروکپ» بواسطه سفیدی پوست وحیات مدنی از سائر اقوام هنی متمایز بودند . (١)

* * *

(٥) وسنت سمیت : وسنت‌سمیت انگلیس مولف تاریخ قدیم‌هند وفتوحات اسکندر و کتاب« اکسفوردهستری آف انديا» یفتلی هارا از نقطه‌نظر نژاد ازهن‌های زرد پوست‌متمایزوعلیحده‌میشمارد و در تاریخ قدیم هند درین مورد چنین ظهار نظر میکند : «سلطه هن‌ها در آسیا مدت مدیدی دوام کرد . آنقسمت دسته‌هائی که در درهٔ اکسوس مستقر شدند غالباً از نقطه نظر نژاد علیحده بودند زیرا بنام افتالیت یا «هن سفید» یاد شده اند. ایشان به تدریج مقاومت فارسی هارا از هم شکسته بر فیروز غالب شدند واودر سال ٤٨٤ کشته شدبعضی ازین هن های‌سفید به سلطنت کوشانی های کابل واز آنجا به هند حمله کردند . (٢)

* * *

(٦) بار تولد : بار تولد محقق روسی که در شناسائی اقوام واماکن وتاریخ آسیای مرکزی وباختر نظریات صائب دارد یفتلی ها را شاخهٔ از (یوچی ها) یا (تخار ها) میشمارد که‌هردوی آن یکچیز است مشارالیه درجغرافیای تاریخی

(١) صفحه ٢٨٨ ایران در عصر ساسانیان متن فرانسوی (٢) صفحه ٣٢٤ ارلی هستری آف انديا .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1035 of 1362

ایران درین باره میگوید : «از قرن پنجم سلطنت وسیادت قومی به اسم هونهای سفید ویا یفتلی ها شروع میشود واین طایفه بعقیده اکثر علما شاخه ئی از (یواچژی ها) ویا تخار ها بودند» (۱)

* * *

در صورتیکه نظریات فوق خلاصه شود چنین نتیجه بدست می آید که «کریستن سن» و «سر پرسیا یکس» بقرار نظریات «پروکپ» یفتلی ها را قومی میدانند دارای پوست سفید وصاحب حیات مدنی که زبان شان شاخه ئی از هندو اروپائی بود و به این دلایل جزء هن های حقیقی یا هن های زرد پوست نمی آیند نظریهٔ وست سمیت هم همین طور است که یفتلی ها ازنقطهٔ نظر نژاد از هن ها علیحده بودند «پارکر» و «سر پرسیا کس» یفتلی ها را شاخه ئی از یوچی ها میشمارند وبالاخره بارتولد قرار عقیده اکثر علما دقیق تر ایشان راجزء کتلهٔ تخاری یوچی محسوب میدارد. به اساس این نظریات یفتلی های متهاجم و جنگجو قومی بودند باپوست سفید و حیات مدنی و دارای زبان هند و اروپائی وشاخه ئی از کتلهٔ «تخاری» یوچی یا کوشانی چون یوچی ها بعد ازیك سلسله جنگ ها با «هیوانگ نوها» از ایالات «کان ـ سوی» چین بطرف غرب آسیا مهاجرت اختیار کردند در آسیای مرکزی دوشاخه شدند که یکی بنام «تهایوچی» یا «یوچی های بزرگ» به تدریج وارد حوزهٔ تارم وسر دریا و آمودریاوبالاخره باخترشد وبنام یکی از قبایل شان موسوم به «کوی شوانگ» ملت ودولت وامپراطوری کوشانی را درآریانا تأسیس کردند وشاخه دیگر بنام «یوچی های خورد» مدتی در حوالی کوه های تبت در آسیای مرکزی باقی ماند که بتاریخ بعدتر راه متقدمین خودرا پیش گرفته ویفتلی ها بحیث یك شاخه «تخاری» یوچی عبارت ازهمین یوچی های خوردانند که مقارن سال های بین ۳۸۵ و ۴۲۰

(۱) صفحه ۶۰ جغرافیای تاریخی ایران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1036 of 1362

در حوزهٔ اکسوس وباختر رسیدند . یفتلی‌ها مانند کوشانی ها ازباختر به تدریج به دوطرفه هندوکش پراکنده شده ومانند کوشانی ها دولت و امپراطوری مقتدری در آریانا تشکیل نمودندمنتها عمر امپراطوری کوشانی درازتر و دورهٔ سلطنت یفتلی ها کوتاه‌تر بود.همان طور که بعد ازختم امپراطوری بزرگ کوشانی امرای محلی،عناصر نژادی ونام و نشان آنها در مورد نقاط مختلف افغانستان باقی ماند یفتلی ها هم بعد از سقوط امپراطوری خود و تجزیه آن بدست ساسانی ها و ترک ها کاملاً از بین نرفتند ، امرای محلی آنها در کاپیسا وغرجستان وتخارستان وجیرستان وبادغیس وبامیان ومخصوصاً در بدخشان باقی ماندند چنانچه در منطقه اخیرالذکر در شمال فیض آباد حالیه دهکدهٔ بزرگی بنام « یفتل » هنوز موجود است و باشندگان آن احفاد یفتلی های قدیم میباشند .

تشکیل دولت یفتلی در آریانا : قراریکه دیده شد یفتلی ها درحوالی سال‌های ۳۸۵ و ٤٢٠ در شمال آریانا در وادی های سواحل راست امو دریا پیدا شده و قسمت های زیاد حوزهٔ اکسوس را اشغال کردند همان طور که کوشانی های بزرگ درقرن اول ق م وارد « تاهیا » یعنی باختر شدند یفتلی ها هم بین ٤٢٠ و ٤٢٥ م از سواحل راست جیحون گذشته و در تاهیا یعنی باختر مستقر گردیدند . همان طور که اوائل سلطنت یوچی های بزرگ در صفحات باختر تاریك است و مدتی رؤسای قبایل پنجگانهٔ ایشان به صفت رئیس بر علاقه های مختلف شمال هندوکش امریت داشتند تا قبیله « کوی شوانگ » بر چهار قبیله دیگر غالب شد و قوای آنها تمرکز پیدا کرد و وضعیت شان روشن تر شد و رئیس قبیله اخیرالذکر سلطنت کوشانی را بنا نهاد و ملت و دولت و امپراطوری کوشانی بمیان آمد،چگونگی اوایل وضعیت یفتلی ها در باختر ازین هم تاریك تر است ولی تا جائی که از خلال وقایع معلوم میشود میتوان گفت که قبایل آنها هم در اوائل امر هر کدام در علاقهٔ نفوذی داشته تا یکی از آنها که « یتا » یا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1037 of 1362

« ایتل » نام داشت سایر عشایر و قبایل را مطیع خود ساخت و سر کردهٔ قبیله مذکور به لقب « ایتالیتو » که مفهوم آن رئیس بود پادشاه شد و ملت و دولت و امپراطوری یفتلی به تدریج وجود خارجی و شهرت پیدا کرد و تا سالیان چندی منابع خارجی پادشاهان یفتلی را به همان لقب عام « ایتالیتو » یا « افتالینوس » یاد کرده اند .

زمانیکه در نیمهٔ اول قرن اول ق م قبیله « کی شوانگ » در باختر به تشکیل سلطنت می پرداخت در جنوب هندوکش احفاد شاهان یونان و باختری در کاپیسا امارت محلی داشتند که بزودی از بین رفت و از جانب غرب پارت های غربی در داخل اریانا تجاوز نموده بودند که شاهان اسکائی ایشان را عقب زدند . وقتیکه یفتلی ها در باختر و تخارستان اساس تشکیل سلطنت را میگذاشتند در جنوب هندوکش کوشان های کیداری سلطنت کوچکی داشتند و از جانب غرب ساسانی ها از دروه اقتدار خود کار گرفته و خطر آنها تا نزدیکی های بلخ حس میشد . تنها فرق کوچکی که در بین بود این بود که پارت های غربی را مقدم بر ظهور سلطنت کوشان اسکائی ها پی پا ساختند و نفوذ شان را در پاتیا محدود نموده بودند و کوشانی ها برای تشکیل وحدت خاک آریانا فوراً به جنوب هندوکش متوجه شدند و در عصر ظهور دولت یفتلی خطر ساسانی ها فوری و دفع آن نسبت به تشکیل وحدت خاک ضروری تر شمرده میشد .

به این ترتیب از نقطهٔ نظر دفع حملهٔ خارجی منظور دولت کوچك کیداری جنوب هندوکش ودولت یفتلی تخارستان و باختر یکی بود . بهاین اساس اقدامات پادشاه اول یفتلی که هیچ ماخذ اسم او را ضبط نکرده و اینجا قرار یکه ذکر شد او را به لقب رئیس « ایتالیتو » یا « افتالینوس » میخوانیم وقف دو نظریه بود یکی بنیان دولت خود را در حصص شمال شرقی آریانا در سغدیان و باختر و صفحات بدخشان در مناطقی قایم کند که به مفهوم این وقت بیك کلمه آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1038 of 1362

تخارستان میتوان خواند ودیگربرای دفع خطر ساسانی ترتیبات فوری بگیرد .

اپتالیتو یا رئیس یفتلی که نویسندگان بیزانس به اصول زبان یونانی اورا « افتالیتوس » خوانده اند در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم در حوالی ٤٢٥ م در تخارستان تاج شاهی بر سر گذاشت . در دورهٔ سلطنت « اپتالیتو » نفوذ دولت یفتلی در تخارستان و باختر و سغدیان در دو طرف رود آمو منبسط شده و حتی در شمال رودخانه مذکور تا حوالی مرو هم رسیده بود .

دولت یفتلی آریانا و ساسانی ها

قراریکه در فصل گیداری شرح یافت معاصر سقوط سلاله کوشانی های بزرگ مقارن ختم سلطنت «واسودوا» (حوالی ۲۲۰ مسیحی سلطنت ساسانی ها با ارد شیر بابکان (۲۲٤ مسیحی)شروع شد . ساسانی ها از اقتدار خود وسقوط دولت کوشانی های بزرگ استفاده نموده از زمان شاپور اول بر خراسان غربی لشکر کشی نمودند وبعد از ینکه به پاره فتوحاتی نایل آمدند امرائی درقسمت مفتوحه خراسان بعنوان« کوشان شاه» مقرر میکردند که خودسیاست آنها رانسبت به دولت کوشانی معرفی میکند در عصر شاه پور دوم (۳۷۹ ـ ۳۰۹) تجاوز آنها در خاك های آریانا بیشترشده وبگزمانی نفوذشا پور تاحوالی کابل حس میشد. ولی احفاد کوشانی های بزرگ چه در کابل وچه در باختر با آنها دائماً مقابله داشتند. شاخه باختری کوشانی های مذکور که درتاریخ بیشتربه نام کیداری ها معروف اند در اثر فشارمزید ساسانی که در حوالی بلخ رسیده بودند چنین فیصله نمودند که با کوشانی های کابل ملحق شده ومتفقاً بامتجاوزغربی مقابله نمایند. کیداری های کابل و ساسانی ها بین خود یك سلسله زد و خورد هائی نمودند که نتایج آن بکطرفه معلوم نیست و چون آخر مرکز خود را در پشاور قرار میدهند احتمال دارد که نفوذ ساسانی ها در غرب خط بلخ ـ کابل تقریباً در نیمه غربی مملکت پهن شده باشد. یفتلی ها با چنین وضعیتی مواجه شدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1039 of 1362

افتالیتووبهرام گور: دولت یفتلی در حوالی ٤٢٥ در منطقه شمال شرقی آریانا بمیان آمدوبعد ازاخذ مختصر ترتیبات آنقدرنیرو پیدا کرد که بادولت ساسانی طرف واقع شود. تا این وقت تصادمات میان یفتلی ها و ساسانی ها بهر نحو ودر هر نقطه ئی که بود خواه در شمال خواه درجنوب آمو دریا شکل محلی داشت و مرحلهٔ جدی آن در عصر سلطنت بهرام گور آغاز شد.

بهرام گور که از ابتدای سلطنت (٤٢١م) خطر تهدید یفتلی را حس میکرد و از جانب دیگر سر مسئله ارمنستان بادولت بیزانس مخالفت داشت جنگ مختصری را بادولت رم شرقی شروع و باعقد معاهده ئی که تصرف ساسانی ها را بر ارمنستان می شناخت خاطر خود را از جانب غرب آسوده نمود تا به تمام قوا متوجه مشرق شود. «افتالیتو» پادشاه یفتلی که متأسفانه هیچ ماخذی اسم شخصی او را نبرده وطبری اورا محض به لقب «خاقان» یاد کرده در رأس دوصد وپنجا هزار عسکر از باختر بطرف غرب بحرکت آمده وبا اولین جنبش که یفتلی ها بحیث یک دولت بر علیه ساسانی ها نمودند تاحوزهٔ مار جیان بمقاومت جدی ساسانی ها مواجه نشدند.

بهرام گور به مجردیکه ازاوضاع بحرانی اطلاع یافت برادرش «نرسه Narsé» را بحیث نایب السلطنه عوض خود مقرر کرده وخود باسپاه گران بمقابله بر آمد ودر جلگه های حوالی مرو هردو سپاه بهم مقابل شدند. در بن جنگ که میتوان آنرا اولین محاربه جدی دولت یفتلی وساسانی ها خواند بهرام گور غالب شد وقشون یفتلی عقب نشست وپادشاه یفتلی هم بدست بهرام گور بقتل رسید وتاج اورا بهرام به آتشکدهٔ «آذر گشنسب» شهر شیز واقع در آذربایجان داد (١). طبری تفصیل این واقعه را چنین می نویسد: «خاقان ترک»

(١) فارس قدیم ومدنیت ایرانی تالیف «کنهٔ مان هارت» صفحه ١٦٥. تاریخ آسیا جلد اول تالیف رونه گروسه، صفحه ٩٣ ایران درعصر ساسانیان متن فرانسوی تالیف «کریستن سن» صفحه ٢٧٠.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1040 of 1362

(خاقان یفتلی) بادوصد وپنجاه هزار عسکربرعلیه بهرام گور قیام نمود . بهرام درین اوقات مشغول عیش وتفریح بود افراد ملت منعش نمودند . عوض اینکه متنبه شود در آن کار بیشتراشتغال ورزید اما درعین زمان به ترتیب سپاه همت گماشته (نرسی) برادرخودرا نایب السلطنه مقرر کرد وخود برای اجرای مراسم عبادت به آتشکدهٔ (آذر بایجان) عزیمت نمود . ملت فارس این حال را دلیل ضعف بهرام‌گور شناخته راضی گشتند که اطاعت خاقان (یفتلی) را قبول نموده وبه اوخراج بپردازند خاقان موصوف هم ازین تمایل نظرملت وا قف شده از اصدار امرهجوم برعلیه مملکت وقشون فارس منصرف گردید . بهرام چون از اسراف حمله (یفتلی ها) بر فارس مطلع شد از فرصت استفاده نموده هجوم شدیدی برقشون هیاطله نمود . خاقان ایشان را دستگیر نموده کشت . قسمتی از عساکر ایشان مقتول ومتواری وعدهٔ هم تحت سلطهٔ بهرام رفتند . درین محاربه لوازم عسکر وغنایم زیادی بدست بهرام افتاد ازجمله تاج خاقان موصوف بود که با جواهرات ثمین مملو و مزین بود وبهرام آنرا به‌آتشکدهٔ آذر بایجان اعطا کرد . (۱)

مهر پوروبزدگرد دوم : اگرچه دولت یفتلی‌در اثر حمله‌بهرام گور به‌شکست فاحش مواجه شد و قشون یفتلی از مجرای مرغاب به باختر وتخارستان عقب نشست وساسانی ها مجدداً تابا ختر پیش آمدند ولی این شکست باعث تقویه مزید قوای نظامی دولت یفتلی شده وتجدید جنگ های ساسانی ها و دولت بیزانس در ارمنستان که دراثر قتل مسیحیون بعمل آمده بود به زعمای دولت یفتلی آریانا موقع خوبی داد که تلافی مافات نموده ومجدداً برای مقابله و عقب را ندن ساسانی‌ها حاضر شوند .

(۱) تاریخ الامم والملوك صفحات ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ جلد دوم طبع مصر .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1041 of 1362

پسر بهرام گور ، یزد گرد دوم که در ٤٣٨ برتخت نشست مانند پدرخودبه مخاطره حمله رومن‌ها ازغرب ودولت یفتلی آریانا ازشرق مواجه شد .

متاسفانه بواسطه خاموشی منابع باز بصورت صریح و قطعی گفته نمیتوانیم که پادشاه یفتلی که آماده محاربه شده بود چه نام داشت . آیا فرزند پادشاه مقتول است یا کس دیگر تنها یك ما خذ قلمی تذکرهٔ ناظم بدخشی که هنوز بطبع نرسیده ومتعلق به جناب شاه عبدالله خان بدخشی است این پادشاه را بنام « مهرپور» یاد میکند که غیراز « مهرا کولا»شاه دیگری میباشد.ازروی گذارشات واقعات واضح معلوم میشود که دولت یفتلی آریانا در عصر مهرپور قوی تر ولیر ومند ترشده بود . اگرچه از محل و صورت و قوع جنگ دوم یفتلی ها وساسانی‌ها مانند جنگ اول جزئیات دردست نیست معذالك همه منابع متفق اند که یزدگرد دوم شکست خورده وعقب نشینی اختیار کرد . « کلمان هارت» و « ار تور کریستن سن » از جنگ یزدگرد دوم با « کوشان ها » و « کیدا ری ها » حرف میزنند که مقصد ازهر دوی آن درین عصر « یفتلی‌ها » میباشد اولی میگوید « در زمانیکه ساسانی‌ها برای غلبه کیش زورا ستریزم در ارمنستان مشغول طرح نقشه بودند انقلابی در آنجا برخاست . درین فرصت یزدگرد تازه ازدست کوشان‌ها شکست خورده بود » (١) « کریستن سن » مربوط به واقعات این زمان چنین می‌اویسد : « جواب روحانیون مسیحی به یزدگرد رسید . رو ئسای خانواده بزرگ ارمنی‌را خواسته وحبس کرد ایشان قبل برین به خداوند سوگند خورده بودند که به آئین خویش باقی مانند وهرچه از طرف شاه برسر شان آید تحمل نمایند . درین فرصت یزدگرد مشغول جنگ برعلیه کوشانی‌ها یعنی اقوام بربری بود که در کشور قدیم کوشان ها جاگرفته بودند . یزدگرد غنا وبن افتخا ری وجای داد روئسای ارمنی را به ایشان مسترد نموده وچند قفرشان را طور یرغمل

(١) صفحه ١٥٧ فارس قدیم ومدنیت ایرانی تالیف کلمان‌هارت‌فرانسوی .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1042 of 1362

نگاه کرد وهفت صد نفرمغان را تحت نظارت رئیس مغان به ارمنستان فرستاد تامردم رابه آئین زور را ستری بکر داند معذالك یزد گرد شکستی به پادشاه هن های علاقه چول که در شمال گرگان تقرر داشتند وارد نمود خاك آنها را گرفت وآنجا «شهرستان یزد گرد» رابنا کرد وچند سالی در مجاورت سرحد که مورد تهاجم بربرها واقع شده بودنشست سپس همینکه تهاجم قبایل «هنی» یا «خیونی» موسوم به کیداری که در شرق در علاقه طالقان محسوس شد اورا به گرفتن سلاح مجبور نمود» (۱) رونه گروسه دربن مورد چنین اشاره مینماید: «پادشاه فارس یزد گرد دوم (٤٥٦ ـ ٤٣٨) خواست که به تهاجمات یفتلی ها خاتمه دهد ولی از دست آنها مغلوب شد (۲) عبدالله رازی همدانی دراثر خود موسوم به تاریخ ایران گوید: «پس ازختم این غایله یزد گرد به دفع هیاطله پرداخت ودرابتدا پیشرفت حاصل کرد ولی چون ازجیحون بگذشت هیا طله دل قوی داشته بمقابله پرداختند واورا شکست سختی دادند چنانچه مجبور گردید بسرحد کشور خود مراجعت کند پس ازین قضیه طولی نکشید که یزدگرد درگذشت» (۳) روی همرفته از روی همه ماخذ فوق الذکر چنین میتوان استنباط نمود که دولت یفتلی در عصر سلطنت «مهرپور» ای ازحمله برساسانی ها فارغ نشسته وهمیشه اسباب نگرانی وتشویش خاطر یزد گرد را فراهم نموده بود وبعد از یك سلسله زد وخوردها اخیر در حوالی طالقان که عبارت از طالقان حوزه مرغاب میباشد یزد گرد دوم راشکست داده در آنقسمت اراضی باختر را که بهرام گور گرفته بود پس گرفتند واین کامیابی در عصر سلطنت مهرپور نصیب دولت یفتلی آریانا گردید.

آخشنور: بعداز ٤٢٥ مسیحی یعنی آغازتشکیل دولت یفتلی آریانا تا حوالی ٤٥٧ که مصادف به سال وفات یزدگرددوم میباشد دیدیم که دولت یفتلی آریانا وپادشاهان آن «افتالیتو» و «مهرپور» به جنگ های بهرام گور ویزد گرد دوم

(۱) ایران در عصر ساسانیان صفحه ۲۸۲ (۲) تاریخ اسپا جلد اول ص ۹٤ (۳) صفحه ۷۲

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1043 of 1362

مشغول بودند ودر نتیجه فتحی که درجنگ دوم نصیب دولت پفتلی شد قوای آنها تقویت یافت بوره معلوم نیست که این وضعیت در تحت سلطنت «مهربور» تاچه وقتی دوام نمود آنچه مسلم است اینست که از حدود ٤٦٠ مسیحی به بعد پادشاه مقتدری بر تخت آریانا جلوس داشت که عبارت از اخشنور میباشد .

معنی لفظی کلمه اخشنور «پرگهر» است و کتاب عربی و فارسی بیک نقطه (ر) آخر کلمه را به (ز) مبدل والف سر کلمه را در اقبل آخر برده اند واز آن «خشنواز» ساخته اند که عوض یامراف اسم اخشنوز در بعض ماخذ استعمال شده .

اخشنور مرد دانشته وبصیر ودوربین وفعال بود و نسبت به پادشاهان سابق پفتلی با نظر وسیع تر اوضاع داخل آریانا و کشورهای مجاور را تنگ میکرد وازروی عمومیات وقایع عهد او معلوم میشود که اقدامات اداری ونظامی وسیاسی او به اساس یک نقشه سنجیده بمیان آمده است که تفصیل آنرا به تدریج خواهیم دید .

اخشنور نقشه وحدت خاک آریانا را از بدو جلوس خود در نظر داشت ولی چون این مطلب را بوره درک کرده بود که تا ساسانی ها به قوه سلاح کاملاً مضمحل نشوند از حملات تجاوز کارانه دست نخواهند برداشت بعد از مختصر توجه به امور داخلی برای درهم شکستن آنها آمادگی هانمود وبایکسلسله شاهان ایشان داخل محاربات وعقد معاهدات شد که شرح آن ذیلاً خواهد آمد .

دولت پفتلی آریانا قراریکه در اکثر دوره های قدیم و جدید تاریخ کشور مشاهده میشود درعصر اخشنور به اقتضای آب وهوا دومرکز داشت زمستانی وتابستانی که اول آن درباختر شهر بلخ ودومی آن دربدخشان شهری بود که اسم آن واضح نیست . اخشنور وزعمای دولت پفتلی عموماً تابستان را در نقاط سرد وزمستان را در جاهای گرم مملکت میگذرانیدند وچون پادشاه مملکت وقبای قوم بیشتر در خرگاه های مجلل سلطنتی زندگانی داشتند انتقال آنها از یک نقطه به نقطه دیگر چندان اشکال نداشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1044 of 1362

اخشنور وفیروز ساسانی: یزدگرد دوم هوریکه دیده‌شد تا آخر عمر از تهدید وحملات یفتلی‌ها آرام نه‌نشست تادر سال ٤٥٧م وفات نمود وپسران اوهرمزد سوم وفیروز هر کدام مدعی سلطنت پدر شدند. اگرچه هرمزد سوم برادر بزرگ از دوری فیروز که گویند در(ری) بود استفاده نموده اعلان شاهی نمود ولی برادرش قانع نشده وبعد از دو سال در ٤٥٩ به حمایت مغان و بزرگان به شاهی رسید. در زمانیکه شهزادگان ساسانی بین‌خود سر تخت وتاج پدر می جنگیدند در آریانا اخشنور بصیرترین وهقتدر ترین پادشاهان یفتلی سلطنت داشت و عاوه از آنجام بعض اصلاحات داخلی خلاص شده بود (۱) درین وقت نفوذ دولت یفتلی گذشته ازطالقان غربی بربا دغیس وهرات هم انبساط داشت.

جنگ اول اخشنور و فیروز: جنگ اول اخشنور و فیروز که سومین جنگ دولت یفتلی وساسانیان میباشد ازدو جنگ سابق بمراتب سخت تر بود چون نفوذ دولت یفتلی درین‌وقت تاحوزه هری‌رود انبساط داشت و بر علاوه بعض ماخذ ازراه کم‌گرن عساکر ساسانی در دشتی هم صحبت کرده اند احتمال زیاد دارد که‌این جنگ دردشت‌های سرحدی کمیان افغانستان وفارس حایل است بعمل آمده باشد. از روی پاره ماخذ دیگر اینطور هم معلوم میشود که یفتلی‌ها بعض خدعه‌های حربی‌هم بکار برده‌باشند چنانچه قصهٔ کدام وزیر یفتلی یاجاسوسی را نقل میکنند که‌فشون ساسانی رادر دشت های بیکران سر گردان ومعو وم ساخت. بهرحال آنچه نزد مورخین وواقعه نگاران شرق وغرب مسلم است اینن است که‌در نتیجه جنگ بزرگی که میان اخشنور وفیروز بعمل آمد فشون ساسانی

(۱) بعض ماخذ میگویند که چون شهزادگان ساسانی بین خود مخالف شدند فیروز بدولت آریانا نزد اخشنور پناه برد وازطرف اونایب‌الحکومه ولایت طالقان غربی مقرر شد وبه‌فارس مراجعت نمود وبرخلاف اخشنور داخل محاربه گردید. کریستن‌سن این مطالب را که طبری ذکر نموده افسانه میخواند ومیگوید که از روی واقعه تسلیم شدن قباد به یفتلی‌ها ساخته شده‌است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1045 of 1362

سخت منهزم شد وشاه ایشان و پسرش قباد باجمعی ازسران ساسانی که در آنجمله بعض زنان ومنجمله دختر فیروز بود اسیر گردید . اخشنور ، یاد شاه یفتلی فیروز شاه ساسانی وسائراسرای جنگ را گرفته فاتح ومنصور به قلب مملکت خویش برگشت

عهد و میثاق فیروز : اخشنور با دشمن مغلوب خیلی جوانمردانه پیش آمد وشاه فارس وبعض ازدودمان شاهی وسران ساسانی را به اعزاز و احترام زیاد نگاه میداشت. برای اینکه این فتح نه فتح شخصی بلکه فتح کشور آریانا بر کشور فارس ساسانی تلقی شود بنابرهذا کره را برای فیروز باز گذاشت . فیروز ازمخالفت با دولت یفتلی آریانا عفو خواسته عهد وقسم کرد که اگر بخشیده شود وسلامت به کشور خود وتخت وتاج خود برسد ازخط معین سرحدی مملکتین تجاوز نخواهد نمود و به عنوان خساره جنگ وباج یك مبلغ پول به دولت آریانا خواهد پرداخت وتا هنگام رسیدن پول پسر خود قباد را بقسم گروگان و یرغمل به دربار یفتلی خواهد گذاشت به این اساس معاهدهٔ عقد شد وفیروز به اجازه دولت آریانا بخاك خود مراجعت کرد وقباد دوسال طور یرغمل دردربار اخشنوربود تاپول رسید وآزادشد طبری این تفصیل راهم میدهد که در اثر مفاهمه ومعاهدهٔ که بین طرفین عقد شد به امر اخشنور درمدت ٦ماه منار سنگی دربیکی ازنقاط معینه خط سرحدی برپا کردند وفیروز درپای منار مذکور درحضور اخشنور وسران یفتلی واسرای ساسانی عهد ومیثاق نمود . (١)

بعد ازینکه قشون فیروز دربیابانی که محتملاً دشت لوط باشد راه را گم کرده وسران سپاه بوی هشدار دادند که باید پیش اخشنور رسول بفرستند وعذر بخواهد طبری چنین میرساند : (٢)

(١) صفحه ٨٩ ـ ٢٨٨ ایران در عصر ساسانی متن فرانسوی .
(٢) صفحه ٣٠٧ جلد سوم تاریخ طبری ترجمه ابوعلی محمد بن محمد البلعمی طبع نولکشور کانپور .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1046 of 1362

... فیروز گفت صواب است پس رسول فرستادند وگناه خویش پیدا کردند وعذر وتقصیر وزنهار خواستند خوشنواز فیروز را ملامت کرد و چنین گفت که من بجان تو چنین نیکوئی کردم وچون سوی من آمدی ترا بداشتم وسپه دادمت وبامداد خود ترا کسی کردم تابر برادرت غلبه کردی وملك ازو باز بستدی پس حق من نشناختی وسوی من سیاآوردی ومردمان چندازمن بگریختند وتوغره شدی وحرمت مرادست باز داشتی تا خدایت بگرفت و آن مرد شما را بدین بیابان آورد من آن مردرا همی نشناسم که کیست مگر آن فرشته بود که خدای عزوجل اورا از آسمان بفرستاد تاترا بگناه تو گرفتار کند بنا سپاسی کردن نعمت وناشناختن حرمت من امروز که بگناه خویش مقر آمدی ترا عفو کردم وزنهار دادمت وترابه فرزندان وملك باز فرستم بان شرط که بامن عهد کن وسوگند خور که هرگز دیگر بحرب من نیائی وسپه نفرستی رهیچ دشمن مرا یاری ندهی نه به مزدونه بسلاح ومیان پادشاهی ماومیان پادشاهی تو مناره بنا کردیم تاحد میان ماوتو پدید آید وترا برآن مناره برم و سوگند خوری که هرگز نه تو ونه سپاه تو بدین جانب بیاید واگر عذر بیوفائی کنی خود وسپاه توروی ازتو بگردانند وخدای عزوجل ترا خری کند وبلعنت خدا ورسول مبتلا باشی ورسول اورا بنیکوئی باز گردانید و پیش وی طعام وخواسته فرستاد وازآن چیزهائی که ازآن ناحیت خیزد از معنی ستور و فرس وادائی و بفرمودش که هم آنجا هستی که میباشی تامن کسی بیرون کنم تاآن مناره تمام کنند وترا آنجا برند وسوگند دهند وباتو عهد کنند ورسول فیروز چون باز آمد وهدیه‌ها آورد سخت شادشد بدان که جان او و آن سپاه او بخشید پس سوگند را اجابت کرد وسپاس داشت وخشنواز بفرمود تاز آن کوه سنگ را ببریدند وبرسرآن چاه یك مناره ساختند که جاودانه همی بود ازسنگ وششماه اندر بیابان روزبشد وآن مناره راتمام کردند وفیروز بآن اندك لشکر که داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1047 of 1362

شش ماه آنجا بماند اژو درین شش ماه خشنواز هربك ماه ازتو نیکوئی و تربیتی تودیك فرستادش چون مناره تمام شد خشنواز حاکم ودبیران ومهران سپاه ورعیت آنجا فرستاد و دانشمندان هیاطله وآن طخارستان همه را بفرستاد تافیروز را بآن مناره وپیش مردم وی سوگند داد چنانکه اول یاد کردیم پس عهد نامه نوشتند وآن همه مردمان که آنجا حاضر بودند گواه کردند وعهد های خویش بران عهد نامه نهادند پس خشنواز فیروز را بسیار خواسته داد وبه نیکوئی باز گردانید ولیکن روی اورا ننمود وباوی دیدار نکرد وفیروز بازگشت »

جنگ دوم اخشنوز وفیروز : فیروز چون از اشد وبرتخت خویش بازگشت فقط تادو سال که خاره جنگ را فرستاد وپسر خود قبادرا از گروگان دولت یفتلی خلاص کرد به عهد ومیثاق خویش وفادار ماند. حیثی که پسرش به فارس مراجعت کرد عهد وقسم را شکسته وقشونی برای جنگ و تجاوز از سر حدانی که در معاهده معین شده بود حاضر نمود. « کریستن سن » درین باره می‌نویسد : « چندی بعد فیروز علی الرغم مخالفت « سپهبدبهرام » مجدداً محاربه را بسرعلیه پادشاه یفتلی شروع کرد. درین قشون کشی به بدبختی های زیادی مواجه شد در ٤٨٤ قشون ایرانی که دراراضی صحرائی وارد شده بود ازدست دشمن کاملاً معدوم شد. خود فیروز هم کشته شد ونعش اورا نیافتند. بعض مورخین عرب وفارسی گویند که فیروز وعده‌ئی ازهمراهانش درخندقی افتادند که پادشاه یفتلی‌ها کنده بود این قضیه صحیح باشد یانه قدامت زیاد دارد زیرا « لزار دو فارپ » Lazare de pharp مولف معاصر به آن اشاره کرده . یك دختر فیروز بدست پادشاه یفتلی افتاد که اورا درحرم خود جاداد آنگاه یفتلی‌ها دراميراطوری ایرانی داخل شدند. چندین ولایت را باشهر های مرالرود وهرات دوباره مسترد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1048 of 1362

کردند وباج سالانه بر ایرانی ها تحمیل نمودند . » (۱)

مأخذ مختلف شرقی وغربی باعباراتی که در جزئیات کم و بیش فرق دارد عهد شکنی فیروز ساسانی وجنگ دوم اخشنور وفیروز وشکست قطعی ساسانیان وکشته شدن شاه ایشان را شرح میدهد که تذکار هر کدام جداگانه تکرار موضوع میشود . (۲)

محکومیت فارس ساسانی : بعدازشکست فاحش قوای ساسانی وقتل فیروزطبعاً فارس دچار آشفتگی زیاد شد . بهترین دسته های قشون ساسانی منکوب ومتلاشی گردید . نخبه سران سپاه چیزی با فیروز دوم مقتول وچیزی اسیر شد . شیرازهٔ دولت ساسانی ازهم گسیخت با از بین رفتن شاه ساسانی ها بی‌سر شدند و دولت مرکزی از میان رفت . درچنین موقع صاحب رسوخ بزرگان ساسانی دو نفر بودند که یکی «زرمهر» ودیگری « شاپور » نام داشت اولی که اصلاً شیرازی وژنرال بود اقتدار زیادداشت ، درزمانی که سپاه ساسانی درجنگ بفتلی هامنکوب وفیروز کشته شد دونفر فوق‌الذکر مشغول جنگ های ارمنستان بودند به این ترتیب « مداین » مرکز ساسانیان خالی ، اوضاع عمومی نهایت بر آشفته ، افکار عامه مشوش وروحیات توده ومغان زردشتی به اندازه‌ئی صدمه دیده بود که اطمینان واعتماد به‌تشکیل کدام دولت دیگری نداشتند کریستن‌سن اوضاع فلاکت بار ساسانیان را چنین تصویر میکند : « اوضاع خیلی مشکل شده بود ، ایران محکوم پادشاهان بفتلی وبه دولت محقری تبدیل شده بود چنانچه ژنرال

(۱) تاریخ فارس جلد اول صفحه ٤٣٦ تالیف « سرپرسی سیکس »

(۲) اینقدر مختلف باید بود که ازروی‌بعض‌روایات که طبری ونگذه‌وفی در جوامع‌الحکایات ذکر نموده ودر بعض مآخذ غربی درمتن ویادرفی ها به‌آن اشاره شده چنین معلوم میشود که فیروز سنگ خط سرحدی دولتین آریانا وفارس را که برای احترام آن وعهدمیثاق بسته بود پیشا پیش سپاه کشید ، وخود ازعقب آن حرکت میکرد حتی گویند که ۵۰ فیل و ۳۰۰ نفر مامور اجرای حمل ونقل مناز سرحدی شده بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1049 of 1362

فارسی که عنوان «نخوارغ» یعنی حکمران را داشت درحالی که باارمنی‌ها داخل مذاکره‌شده بود به واهان Vahan چنین گفته بود : اوبعنی فیروزسلطنت بزرگ و مستقلی‌را به‌یفتلی‌ها تسلیم کرد و مملکت فارس نخواهد توانست طوق چنین غلامی سختی را از گردن خویش بیرون کند . سران نظامی محدود و شاه پول کافی نداشت که سپاهیان خویش را معاش دهد . » (۱) درچنین فرصت که فارس سراسر محکوم و بی‌دفاع بود اخشنور پادشاه فاتح یفتلی با روح مروت وجوان مردی که تکرار وبصورت عملی ، نظری به اولاد وجانشینان بهرام گور نشان داده بود باز به همان رویه با ساسانیان پیش آمد . اخشنور میتوانست که درچنین فرصت مساعد تمام فارس را زیر وزبر وخاک‌های آنرا تسخیر کند ولی چنین کاری را نکرد . محض اراضی آریانا را که ساسانیان ازمدتی به‌آن تعلق نموده بودند پس گرفت و پرداخت خراج سالانه ئی را که فیروز متعهد شده بود انتظار داشت .

اخشنور ووحدت خاک آریانا : بعدازشکست قطعی ساسانیان وقتل فیروز موضوع جنگ های که ازآغاز تشکیل دولت یفتلی توجه پادشاهان این‌دودمان را بطرف غرب جلب نموده بود ازمیان رفت . اخشنور کهازبدو جلوس به فکر توحید خاک کشور بوده وبه‌همین اساس مقدم برهمه ساسانیان را ازحدود قلمرو آریانا بیرون کشید متوجه ولایات جنوب هندوکش شد . نفوذ ساسانی در اثر ضعف کیداری ها مدت چندی تا حوالی کابل حس میشد ولی به رسمی که جزئیات آن عجالتاً معلوم نیست وعموماً فتوحات پادشان یفتلی‌درآن دخالت‌زیاد دارد.نفوذ آنها به ترتیبی که ازصفحات شمال‌هندوکش چیده شد ازقطعات جنوب هم ناپدید گردید و کیداری ها تا سال‌های مقارن ٤٧٥ از پشاور به کشد ها را وکابل اجرای نفوذ می نمودند . اخشنور بنام توحید خاک های آریانا بجنوب

(۱) صفحه ۲۹۱-۲۹۰ فارس درعصر ساسانیان .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1050 of 1362

هندوکش هم نفوذ سلطنتی خویش را بسط داده وآخرین امرای محلی کیداری که محتملاً احفاد « پیرو » و « ورهران » باشد در نقاط مرتفعه جبال شرقی آریانا متواری شدند و نفوذ دولت یفتلی در جنوب هندوکش بتدریج در علاقه های کاپیسا و کابل وزابل وپختیا پهن شده رفت تا اینکه درحوالی ٤٠٥ درگند ها را محسوس شد و درغرب جنوب هندوکش حوزه هیرمند و سیستان به تدریج از تحت نفوذ ساسانی ها برآمده وحکمرانان ونایب الحکومه ها از طرف دولت مرکزی یفتلی در کاپیسا و باختران و زابل وحوزهٔ ارا کوزی و دیگر نقاط مقرر گردید. و قبایل یفتلی به پیمانهٔ زیاد درواديهای جنوب هندوکش و مستقر و متمکن شدند.

ظهور واستقرار قبیله زابلی درجنوب هندوکش : یکی ازمسایل دلچسپی که بانتشار واستقرار نفوذ دولت یفتلی درعصر سلطنت اخشنوز در جنوب هندوکش ارتباط دارد موضوع قبیله زا ولی است که درحوالی غزنی فعلی تقرر یافته و مسکن آنها بنام شان(زاول)یا (زابل و زابلستان)طوری شهرت یافته است که درمدت هزارسال ادبیات افغانستان آنرا فراموش نکرده بلکه اینجا را پرورشگاه پهلوانان نامی شمرده است . زابلی ها یکی از مهمترین قبایل یفتلی بودند (١) که ساحهٔ وسیعی را درجنوب هندوکش دراطراف غزنی فرا گرفته و بلا شبهه سران آنها حتی درعصر زمامداری اخشنوز، مناصب بلند ملکی ونظامی نایل آمده بودند . پادشاهانی که بعد ازوفات اخشنور درعلاقه های جنوب هندوکش یعنی بمفهوم دقیق وجامع این وقت درزابلستان به سلطنت رسیده بودند مانند « تورا مانا » و« مهراکولا » وغیره (٢) همه از همین قبیلهٔ سلحشور « زابلی » بودند چنانچه «توراماناه » واضح در کتیبه « کیورا» Kyura خویش را (جیوولهٔ)

(١) مقالهٔ مستر مارکوارت تحت نمبر ٢٠ : ٣ وبعنوان « مسکوکات کیدارا و کوشانی های خورد » درضمیمهٔ مسکوکات ٣٨ - ١٩٣٧ مجله رایل اشیاتک سوسایتی آف بنگال صفحهٔ ٣٥ ملاحظه شود.

(٢) غیرازین دونفر عدهٔ دیگری هم ازقبیلهٔ زابلی ودیگرقبایل یفتلی به سلطنت وامارت رسیده اند که آهسته آهسته مسکوکات اسمای شان راروشن خواهد ساخت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1051 of 1362

خوانده واین کلمه قراریکه می بینیم یکی ازاشکال اسم وصفت (زابل) و(زابلی) است زیرامستر مارتن درین مورد می نویسند : «مهمترین شاخهٔ هن های سفید تا جائیکه واقعات شان باهندارتباط پیدامیکند قبیلهٔ « زابلی » است که از نام شان ولایت زابلستان درجنوب کابل بمیان آمده است . این نام قبیلوی درروی مسکوکات به رسم الخط یونانی عصر کوشان « زوبل » د ر رسم الخط برخمی « جبو له » Jabula « جیووله » Jaūvla و « جیووله » Jabuvlah در کتیبه تورامانا درمقام « کوره » « جیوو له » Jaūvla ذکرشده و از روی مطالعه مسکوکات قدیمه زابلی چنین معلوم میشود که ایشان درحوالی آخرقرن چهارمسیحی درسرحدات هند مستقرشده اند .

پس باتذکار مراتب فوق بصورت قطع ثابت است که مهمترین قبیله یفتلی زاولی هایا زابلی ها درزابلستان پراگنده ومستقر شده وفتوحات هند که مبحث مهم دیگر تاریخ یفتلی های آریانا را تشکیل میدهد با سران آنها آغاز وعملی میشود رازآن درجایش بحث خواهیم نمود .

قباد در حمایهٔ اختشنور : طوریکه شرح یافت بعد ازشکست فاحش ساسانیان وقتل فیروز پراگندگی سختی فارس را فراگرفته بود . در چنین دوره که برای ساسانیان کمال بدبختی بارآورد دولت یفتلی آریانا در سایهٔ تدبیر و سیاست وفتوحات اختشنور مراتب ترقی وعروج خود را می پیمود . ادارهٔ ولایاتی که از سلطنهٔ ساسانیان رهائی یافته بود دولت را بخود مشغول میداشت . « زرمهر » و « شاهپور » زنرال های ساسانی همینکه از قتل فیروز خبر شدند جنگ با ارمنستان راقطع ونرای انتخاب شاه جدیدبه « اسپز فون » (مداین) آمدند . فیروز چندین پسرداشت که ازآنجمله سه نفرآن « بلاش » « قباد » و « زاره » مخصوصا دونفراخیر الذکرمدعی تخت سلطنت بودند درانروسیه و حمایت دوافر زنرال فوق الذکر « بلاش » برادربزرگ قباد به شاهی انتخاب شد ، قباد کهترین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1052 of 1362

وقت در(ری) بادرمحبس گلگرد Guilguird بود خودرادی حق‌دانسته وسلطنت برادر را تسلیم‌نکرد وچون درزمان جوانی بعد ازاولین شکست پدر خود فیروز درمقابل اخشنور مدت دوسال‌را طوربرغمل در دربا یفتلی آریانا گذرانیده وازقوه ومروت و نیات حسنهٔ دولت یفتلی آگاهی داشت به کمك زن خود از محبس مذکور گریخته وبه درباراخشنور پناه برد وخودرا تحت حمایت اوقرار داد و از او نسبت به استرداد حق خویش کمك خواست. اخشنوربخوشی از او استقبال نموده و دختر خویش را که خواهر زاده قباد شود به او داد واعزازش نمود وچندی حکمران ولایت تالقان غربی مقرر کرد.چون بواسطه فقرمالی یکطرف موضوع پرداخت باج و خراج دولت یفتلی برای ساسانی ها مشکل شده بود و مردم هم چندان از بلاش خوش نبودند و تمایل دولت یفتلی هم بطرف قباد بود بعد ازچهارسال بلاش ازسلطنت خلع و قباد به کمك وحمایت اخشنور برتخت فارس نشست . قباد پس ازمراجعت به فارس « زرمهر » راکه به اقتدار زیاد رسیده بود توسط « شاه پور » ژنرال رقیبش بقتل رسانید و برای کاستن نفوذ نجبا وروحانیون که به بلاش کمك نموده بودند نظریات مزدك را تقویت نمود وامتیاز نجبارا برانداخت و مساوات و اشتراك عموم را درزن و زمین ودارائی اعلام داشت . درنتیجه مغان وروحانیون زردشتی از او برگشته واوراعزل کردندودرمحبس افکندندوبرادرش«زمیاسپ»راعوضش برتخت نشانیدند .

بعض منابع دیگر موضوع پناه بردن قباد و استعانت اورا از دولت یفتلی آریانا قدری به تاخیر افگنده واقعات را چنین شرح میدهند که بعد ازیراگندگی‌های اوضاع فارس اول « بلاش » بکمك « زرمهر » به شاهی میرسید وبعد ازچهار سال خلع وقباد انتخاب میگردد واو هم در اثر قبول آئین ورفورم مزدکی عزل میشود «وزمیاسپ» بجایش می نشیند . درین فرصت قباد چاره را منحصر به این می بیند که در آریانا نزد اخشنور پناه شده و برای

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1053 of 1362

استرداد تخت وتاج خود از دولت یفتلی استعانت بخواهد . اخشنور به خوشی از او استقبال وحمایت میکند ودراثر کمك نظامی دولت یفتلی قباد به زودی به مقصد خود کامیاب میشود و بدون اینکه میان او « رمیاسپ » جنگی واقع شود برادرش تسلیم میگردد وقباد در ٤٩٨ و ٤٩٩ مجدداً برتخت فارس می‌نشیند.

بهرحال تقدم و تاخیر واقعات هرطور باشد اساس گذارشات همان است که دولت ساسانی بعدازقتل فیروزمحکوم سلاح ونظریات دولت یفتلی آریانا بود ونزاع شهزاد گان ساسانی بالاخره دراثر تمایل و تقویت اخشنور به مفاد قباد خاتمه پیدا کرد ولی‌چون موضوع پرداخت خراج به دولت یفتلی معلق مانده بود قباد از امپراطورم‌شرقی «اناستار Anastare قرض خواست . مشارالیه به‌امید اینکه عدم پرداخت خراج ساسانی ها ودولت یفتلی رابار واره جنگ خواهد نمود و اوازبین‌میان استفاده خواهد کرد ازدادن قرض به‌قباد استنکاف ورزید وقباد در ٥٠٢ با او اعلان جنگ داد . داخل ارمنستان وبین‌النهرین شد و «تئودوروپولیس» یعنی ارض روم حالیه وقلعهٔ «آمده» یعنی دیاربکر را محاصره نمود (٥٠٣) چون جنگ فارس با بیزانس بیشتر پرداخت خراج را بتاخیرانداخت اخشنور حملهٔ دیگری برساسانیان برد . رومن‌ها تقویت شدند و «آمده» و «نصیبی» رامحاصره نمودند . قباد بین دو قوهٔ بزرگ گیر آمده باز به دولت یفتلی آریانا اظهار اطاعت نمود وتا اخیرعمرباج گذار دولت یفتلی آریانا ماند. پروکپ اظهار میکند که : « تسلط یفتلی ها در قسمت های شرقی فارس دوسال دوام نمود وبعد قباد بقدر کافی مقتدرشد وخود راازتحت نفوذ آنها کشید اما « کریستن سن» دریا ورقی صفحهٔ ٢٩٢ کتاب‌خود «ایران‌درعصرساسانی» میگوید که پروکپ از ٤ سال سلطنت بلاش خبرندارد ودرحقیقت ایران‌ساسانی تازمان جلوس خسرواول باج گذار یفتلی ها بود زیرا مسکوکات نقرهٔ ثی بلاش ، قباد ، خسرو اول بدست آمده که نوشته های آن به الفبای (کوشانو یفتلی) بضرب رسیده ومار کوارت در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1054 of 1362

ایران شهر صفحه (٦٢-٦١) چنین نظریه میدهد که این مسکوکات مخصوص برای پرداخت باج به پادشاهان یفتلی بغرب رسیده بود . "

اخشنور و امپراطوری یفتلی آریانا : ازروی جزئیاتی که شرح شد تا اینجا گذشت خوب ترمیتوان قضاوت کرد که اخشنور پادشاه یفتلی بکدام اندازه مرد بزرگ وبصیرو بکدام پایه پادشاه مدبر ومقتدر وتوانا بود. مشارالیه بلا شبهه بزرگترین پادشاه یفتلی آریانا بوده ودراثر نقشه های اساسی وسنجیده اودولت کوچك یفتلی که سا سانی ها دراول به آن وقعی نمیگذاشتند به تدریج بزرگ شده و دراثر فتوحات نظامی و سیاسی او فارس ساسانی قدم بقدم پس پا ' محکوم ' مطیع ' باجگذارشد و بالاخره شکل دولت کوچك تحت الحمایه بخود گرفت .

اخشنور ازحوالی ٤٦٠ تا سالهای اول قرن پنجم مسیحی درحدود قریب نیم قرن سلطنت کرد ودربن مرحله طولانی فیروز ' بلاش ' قباد ' زمیاسب شاهان وشهزادگان ساسانی رافراخور نظریات تخطی کارانهٔ شان تنبیه نمود . اخشنور د رزمانی که به حیث امپراطور فاتح اقتدار کامل در د ستش بود وفارس سا سانی بکلی فاقدشاه وسپاه رخزاین وهستی شده بود عملاً ثابت نمود که باشاهان سا سانی عناد شخصی ندارد ومانند آنها دربی تخطی وتجاوز به خاك دیگران نیست . اخشنور در سایهٔ شمشیر ومنطق سیاسی وتدابیر معقول خویش متجاوز بن غربی را ازخاك های آریانا بیرون رانده وحد ود کشورخویش رابه اساس معاهدات با نصب منار های سنگی معین کرد وازآن تجاوز ننمودند وبنابی احترامی معاهدات وخساره جسارت های ناجایز که منتج به یك سلسله جنگ ها شد دولت سا سا نی را به پر داخت خرا ج سالانه محکوم ساخت .

اخشنور بعد ازبیرون ساختن ساسانی ها ازخاك آریانا به شهزادگان کوچك ساسانی اظهار تلطف میکردوباخویشاوندی های سیاسی میخواست آنها را بخود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1055 of 1362

پیوست دکه دارد وسیاست اوچنین تقاضا نداشت که ساسانی‌ها بکلی ازبین بروند چنانچه عملاً دیدیم که فیروز را اجازه داد که برتخت خویش باز گردد وقباد رابه کمك وپشتیبانی خود برتخت شاهی فارس نشانید . اخشنورموازی با جریانات جنگ برعلیه ساسانیان درراه وحدت خاك آریانا زحمات زیاد کشید و درفاصله میان هردو جنگ به اصلاحات داخلی ولایات آریانا اهتمام داشت . قشله های عسکری دربعضی نقاط مملکت تاسیس نموده بود که از آنجمله درمر گرنظامی بادغیس وبامیان مشهوراست . اخشنور دردورهٔ طولانی سلطنت خود دولت یفتلی آریانا رابه امپراطوری یفتلی تبدیل کرد این امپراطوری یفتلی به شهادت « -وتگ ین » شامل (٤٠) ایالت بود که قرار نظر « و ستت سمیت » بطرف غرب ازسرحدات فارس تاسرحدات ختن وچین بطرف شرق انبساط داشت (١) .

اخشنورشنهشاه یفتلی آریانا درسال های اول قرن پنجم مسیحی وفات نمود وامپراطوری مقتدری برای احفاد خود باقی گذاشت .

دولت یفتلی آریانا و گوپتای هندی

درصفحات قبل دردیل عناوین: «اخشنور ووحدت خاك آریانا» و«ظهور واستقرار قبیله زابلی در جنوب هندوکش » شرح دادیم که اخشنور پادشاه مقتدر یفتلی باوجود گرفتاری ها درجنگ های ساسانیان ازفرصت هائیکه در فواصل میان جنگ‌ها دست میداد استفاده نموده ونظریات خویش راعینی بروحدت خاك های آریانا به‌تدریج عملی کرد وقبیله «زابلی» کازمهمترین قبایل یفتلی بوددرعصر زمامداری‌او به‌جنوب هندو کش پراکنده شده ومخصوصاً درحوش وحول غزنی موجوده در زابل وزابلستان مستقر گردید به شرحیکه دیده شد امرای محلی گیداری که در اثر فشار ساسانی‌ها مرکز خود را به کندهارای شرقی در شهر پشاور انتقال داده‌بودند از میان رفته و روئسای کوشانی بیشتر به نقاط مرتفعه

(١) ایران‌شهر صفحهٔ (٦٢-٦١) پاورقی صفحهٔ ٢٩٢ ایران درعصر ساسانیان تالیف « کریستن‌سن »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1056 of 1362

بنامنده شدند. استقرار زابلی ها درجنوب هندوکش و شجاعت و نیرومندی آنها باعث شده بود که اکثر حکومت‌ها و نایب الحکومگی های علاقه جنوب هندوکش به‌ایشان مقوض شده بیشتر متذکر شدیم که نفوذ دولت یفتلی در حوالی سال ٤٧٥ در کندهارا محسوس شد. ازین تاریخ بعد یفتلی ها با گوپتا های هندی مجاور وهم‌سرحد شدند. صفحه‌نویس در تاریخ آنها باز گردید که عبارت ازیک سلسله جنگ‌ها وفتوحات درخاک هند است. دولت یفتلی آریانا همان‌طور که ساسانی هارا بطرف غرب منکوب ومضمحل ساخت گوپتاهای هندی‌راهم درشرق شکست داده وبه‌ترحیکه بعدازین خواهدآمد تانقاط دوردستی درهند پیش رفتند.

دولت گوپتاهای هندی: درصفحه‌اول این فصل متذکر شدیم که مقارن ظهور دولت یفتلی در آریانا قرن سلاسانی‌ها بدوره اقتدار خود رسیده ونفوذ خویش‌را دردر طرف هندوکش بسط داده بودند. در شرق دولت گوپتا در ربع‌اول قرن چهارم بمیان آمده بود. خاندان "گوپتا" در میان خانواده‌شاهی تاریخی ملی هنداست که مدار "مو ریا" (مکده) ظهورنموده وبعضی آثارشاهان کوچک‌اسکانی وکوشانی‌را برانداخته وامپراطوری در آن سامان تشکیل دادند موسس خاندان گوپتامانند سر سلسله دودمان موریا "چندرا گوپتا" یا "سری‌گوپتا" نام داشت کشخصیت واوائل سلطنت اودر تاریکی محض است ومیان سال‌های ٣٢٠ و٣٣٠ مسیحی سلطنت کرده است. بعدازاو پسرش "سمودرا گوپتا" برتخت نشست وبه فتوحاتی در نقاط مختلف هندنایل شد وقرار نظریه "فلیت" سمت "رودجمنا" بجبل سرحد غربی اوبود وبا امرای کوچک کوشانی حصص غربی رود خانه مذکور رابطه سیاسی داشت. سپس چندرا گوپتای دوم وبعدازاو کومارا گوپتای اول وباز پسر اخیر الذکر سکندا گوپتا درحوالی ٤٥٥م برتخت نشست واین دوره است که اخشنور امپراطور یفتلی در آریانا بکمال قدرت وشکوه سلطنت داشت. بعض از مدققین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1057 of 1362

باین نظریه اند که پنتلی ها باراوای درهر حمله قلمروی گوپتادر عهد زمامداری
سکندرا گوپتای اول ظهور کرده اند برخی چنین نظریه دارند که این
واقعه درزمان سلطنت پسرش «سکاندا گوپتا» بوقوع پیوسته است آنچه نزدیک
بحقیقت است این است که قبیله زابلی پنتلی بعدازاینکه در جنوب هندوکش
استقرار یافت بعدها سلسله حملاتی بخاک هند متوصل شدند که اکثر ان حملات
محلی بوده تااینکه «تورمانا» حملات جدی خویش را آغاز نمود.

تورا مانا : اولین کسی که درذیل واقعات لشکر کشی و فتوحات پنتلی ها
بطرف هند شهرت دارد «تورمانا» است که نظر به تاریخ وقوع بعضی حملات
پنتلی ها درهند میتوان اورادراوائل رهلهزار ال بنام الحکومه بالامیری خواند
که ازطرف اخشنور از میان روسای قبیله زابلی انتخاب شده وبه پاره اقدامات
بطرف هند پرداخته است ومتعاقباً د عصرجلوس خودبرتخت آریانا دامنه فتوحات
را درقلمرو گوپتا انبساط داده است این نظریه را تا اندازه زیاد تکرار حملات
برعلیه «سکاندا گوپتا» همتائید میکند اگرچه صورت این جنگ ها وجزئیات
آن معلوم نیست اما اینقدر میتوان گفت که حملات پنتلی ها « پادشاه گوپتا
(سکاندا گوپتا) راخیلی از طرف غرب پریشان ساخته بود چنانچه بهر طرف
مخصوصاً درحواشی غربی قلمروخود محافظین گماشته بود وشب وروز فکر میکرد
که کدام صاحب منصب را برای محافظه سرحدات غربی مقرر کند وبالاخره
« پرنادانا Parnadatta» را معین نمود (۱) وهنت سمیت» به ملاحظه میرساند
که دراواخر سلطنت «سکاندا گوپتا» عبار «سکوکات طلائی اواز (۱۰۸) نخود
به ۷۳ نخود تنزل نمود واین نتیجه خرج هائی است که مقابله و جنگ های
پنتلی ها ایجاب میکرد ودراثر آن خزاین خالی و اوضاع اقتصادی دولت گوپتا
برهم خورده بود (۲) بهرحال تاحوالی سال ۵۰۰ مسیحی حملات پنتلی ها بخاک

(۱) سلاله های تاریخ هند از کتیکا تاتهامه مصنفان تالف ونسنت اسمیت ص ۲۰۰
(۲) اولی هستری آف انڈیا ص ۳۲۸ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1058 of 1362

هند آنقدر زیادموثر نبوده تااینکه توراماانا بحیث پادشاه یفتلی داخل اقدامات جدی شد ودر نتیجه شیرازه امپراطوری گوپتا مانند امپراطوری ساسانی از هم گسیخت وامپراطوری هندی هم‌مبدل بیك سلسله امرای محلی شد وراه تسخیر هند باز گردید .

اسم توراماانا درسه کتیبه برده‌شده که از نقاط مختلف به فتوحات او شهادت میدهد. این کتیبه‌ها درنقاط ذیل است: (۱) در «اران Eran» علاقه سکر (Sagar) که به سال اول سلطنت او اشاره میکند (۲) کتیبه کورا (Kura) (سلت رنج Salt Range) که دران «مهاراجا تورا ماناشاها جاولا» خوانده شده . «شاها» همان لقب (شاه) است و «جاولا» اسم قبیلوی میباشد وقراریکه دیدیم به تدریج کلمهٔ «زاول» و «زابل» ازآن بمیان آمده است . پس قرار کتیبهٔ دوم میتوان تورا ماناارا «توراماانا مهارا جاشاه زابلی» خواند وبه این ترتیب هیچ شبهه‌ئی نمیماند که از قبیله نیرومند زابلی یفتلی که درجنوب هندوکش پراگنده شده بودند یك سلسله شاهان و امرائی به سلطنت رسیده اند که اول ایشان راعجالتاً توراماانا میتوان دانست. کتیبه دوم اهمیت دیگری هم دارد زیرا قرارنظریه «والدوپوسن» این‌مطلب هم‌ازان معلوم‌میشود که درحوالی ۵۰۰ م‌درسال اول سلطنت توراماانا ، دهان یاوشنو Dhanyavisnu برادرماتری ویشنو Matrivisun که تابع گوپتاها بود برتسلط یفتلی ها اعتراف کرده است (۱)

کتیبه سوم درمقام «گوالیار» موجوداست که‌به سال ۱۵ سلطنت «میهیراگولا» پسر توراماانا سنه‌دارد .

پس‌به اساس کتیبه های فوق الذکرمیتوان گفت که مرحلی جدی فتوحات هند با سلطنت توراماانا درحوالی ۵۰۰ م شروع و کامیابی‌های زیادی بار آورده

(۱) سلاله ها وتاریخ هند از کنیشکا تاتهما جم مسلمانان .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1059 of 1362

است . مشارالیه « ساکالا » یعنی « سیالکوت » را مرکز نظامی قرار داده و ازآنجا فتوحات خویش را تا قلب هند بسط داد . « و تسخت سمیت » میگوید : سرکردهٔ این تهاجمات که بلا شبهه چندین سال دوام نمود شخصی بود موسوم به توراماناکه مقدم برسنه ۵۰۰ بحیث « شاهمالوا » درمرکز هندحاکمیت داشت مشارالیه به اصول آداب هند عنوان شاهی « مهاراجا » برخود نهاد وبهانو گوپتا Bhanugupta ویادشاه ولابهی Valabhi و بساشهزادگان وامرائی محلی دیگر باجگذار او بودند وقتی که توراماناد رحوالی ۵۰۲ م وفات نمود نفوذ اودر متصرفات هندی بقدر کافی مستحکم شده بود که بدست پسرش « می هیرا کولا » درآید مرکز متصرفات هندی او « ساکاله » یعنی « سیالکوت » حاضره درپنجاب بود.

می هیرا کولا : بعد از « تورا ها نا » پسرش « می هیرا کولا » بر تخت نشست مشارالیه اراضی مفتوحه پدر را حفظ وبه پاره اقدامات جدیدی متوصل شده وفتوحات یفتلی ها را درخاك های هند وسعت داد. نام اورا بعضی ها « مهر گل » تعبیر کرده و « گل آفتاب » ترجمه کرده اند . بعضی های دیگر این نام را شکل سانسکریت داده « می هیرا کولا » را « نسل آفتاب » یا ازخانواده آفتاب » ترجمه کرده اند به این طریق که « می هیرا » را « مهر » و « کولا » را « خانواده » ترجمه کرده اند . برخی هم ازاین نام « مها کولا » ساخته اند که « مها » (بزرگ) و « کولا » خانواده معنی دارد ومفهوم مرکبه آن « خانوادهٔ بزرگ » میشود .

بهرحال معنی لفظی اسم پادشاه یفتلی هرچه باشد درین شبهه ئی نیست که بعدازپدرخود « توراماناد » برتخت نشسته وازشهر « ساکالا » « سیالکوت پنجاب » که مرکزمتصرفات هندی دولت یفتلی بود دامنهٔ فتوحات پدر را در خاك هند وسعت بخشیده است . مشارالیه کشمیر رافتح کرد « دانیا ویشنو » والی کلنگدی « نارمادا » مناطق مجاور رودجمنا که درحوالی ۵۰۰ تابع پدر او تورا مانا شده بود کمافی السابق مطیع ماند . جزئیات جنگ ها وپیشرفت های « می هیرا کولا » در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1060 of 1362

خاك هند در دست نیست یکی از راهبین موسم به « کسماس Cosmas » کتا بی درحوالی ۵۴۷ مسیحی نوشته ودرآن ازیکی ازپادشا هان یفتلی بنام « گولاس» Gollas حرف میزدند واوراحکمفرمای هند میخواند ومیگوید که تقا ضای خویش رامبنی برپرداخت خراج به پشتی با نی د و هزارفیل جنگی وقوهٔ ز یاد سواره نظام تحمیل نموده بود . بعضی از مدققین « گولاس» پادشاهی را که دوهزار فیل جنگی دراختیارخود داشت همان « می هیرا کولا» میدانند . ونسنت سمیت بصورت یقین « گولاس » مذکوررا « می هیرا کولا » میشمارد (۱) همین مدقق شهر قدیم بلخ رایابتخت دیگر می هیرا کولا وبامیان وباد غیس را مرا کز نظامی یفتلی ها محسوب میدارد ومیگوید که هند درین وقت حیثیت یك و لایت هنها (یفتلی ها) رابخود داشت (۲)

خلاصه بااینکه معلومات دقیق دردست نیست اینقدرمیتوان گفت که نفوذ دولت یفتلی آریانا که با « توراماتا » تاپنجاب رسیده بوددرعصر پسرش « می هیرا کولا» دراکثر نقاط هند انبساط یافت وقوهٔ تعرضی مدحش پادشاه یفتلی شیرازه امپرا طوری گوپتا ومقاومت امپراطوران ایرانکلی درهم شکست و امپرا طوری گو پتا رابه یك د سته امارات محلی تحویل داد وپیش رفت اوهرج ومرج فوق العاده در هند تولید نمود . « می هیرا کولا » درهند باحد ت وشدت فوق العاده سلطنت نموده وفتوحات بزر گ اورا بعض منابع هندی به خون ریزی های وحشت ناك تعبیر کرده اند . پوره معلوم نیست که می هیرا کولا تا کدام سال درهند سلطنت نمود ونفوذ یفتلی ها چطور درآن سا مان خا تمه پذ یر فت .

تاجائی که از روی بعضی کتیبه ها معلوم میشود بعد از یکه امپرا طوری گوپتا درهم شکست بعضی ازشهزادگان درنقاط مختلف شکل امرای محلی بخود گرفتند

---

(۱) ارلی هستری آف انديا ص ۳۳۶ .

(۲) ارلی هستری آف انديا ص ۳۳۵ .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1061 of 1362

که چیزی تابع می‌هیرا کولا، وچیزی هم باو در مخالفت وجنگ بودند و بعد از سال های ۵۱۰ مسیحی این جنگ ها شکل جدی تربخود گرفته وتا حوالی ۵۴۲ دوام کرده است.

بعد از « یود گوپتا » که آخر ین امپرا طور این سلاله بود او لین کسی که دریکی ازجنگ هایه« می‌هیرا کولا» شکست داد« بهانا گوپتا»است که لقب امپراطوری نداشت وجزء امرای محلی بشمارمیرود . مشارالیه‌بایکی از امرای دیگر موسوم به « گوپاراجا» که شاید تابع او بوده در سال ۵۱۰ متفق شده و در جنگی کامیابی حاصل کرده اند . این کوایف را که در کتیبه «اران» ثبت است بعضی ازمدققین اولین شکست یفتلی‌ها تعبیر کرده اند (۱) وبلاشبهه یکی از جنگ ها وشکست های محلی است که درسلطه ونفوذ « می‌هیرا کولا» در هند تاثیر بخشیده وسالیان درازی ازین بعد هم درهند نفوذ وامریت وسلطنت داشت و بیش ازپیش برهندی ها سخت گرفت رفتار آورد تااینکه شهزادگان یومی هند تحت ریاست « یاسودهارمن» راجای هندمرکزی اتحاد یه‌ئی برعلیه « می هیرا کولا » تشکیل نموده ودر حوالی ۵۲۸ مسیحی شکست مدحشی‌به‌او دادند.(۲) « واسود هارمن» اولین کسی است که درمسئله عقب زدن نفوذیفتلی‌ها درهند رول عمده بازی کرده « واله در یوسن » اورا از دودمان امرای تابع و محلی ماندا سور Mandasor میداند ومیگوید که از شکست دادن یفتلی ها فخر میکند . (۳)

« کاندراگوپتا » یکی از مولفین بودائی که تاریخ زندگانی او بصورت صحیح معلوم نیست شکست یفتلی‌ها را بدست شخصی‌موسوم به « جاپتا » Japta نقل میکند واین شخص رانه بصورت یقین‌بلکه‌به احتمال همان « یاسود هارمن» گمان میکنند .

---

(۱) سلاله ها وتاریخ هند از کنیشکا تا زمان تهاجم مسلمانان تالیف والدو یوسن ص۶۲.
(۲) ارلی هستری اف انديا ونسنت سمیت ص ۳۳۷ .
(۳) سلاله ها وتاریخ هند از کنیشکا تا زمان تهاجم مسلمانان ص ۶۳.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1062 of 1362

تصویر (٤٩) مقابل صفحه (٤٧٦)



یکی ازپاد شاهان یفتلی افغانستان که سکهٔ اواز یکی استوپه های هده بدست آمده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1063 of 1362





بالا، مجسمه شاه و ملکه که ازمعبد فندقستان (دره غوربند)
کشف شده
پایان ، مسکوکات مسی بقلل شاهان که بارك سکه خسرو
دوم ساسانی یکجا ازظرفی گلی اززیرتخت‌شاه وملکه‌فوق الذکر
ازمعبد فندقستان کشف شده است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1064 of 1362

زایر چین حیوان تسنگ که تقریباً صد سال بعد تر از « می هیرا کولا » وارد هند شده است قصه هائی اززبان هندی هاراجع به « می هیرا کولا » و جنگ های اوبا امرای محلی هندی شنیده که بیشتر ان حکم افسانه دا رد. مشار الیه از « بالا دیتیا » پادشاه بو دائی مذ هب مگد ه و ظلم وستم می هیرا کولا و ترس زیاد امیر هند ی وضعف ومخفی شدن او از ترس در کوها صحبت میکند و با لاخره قصه را به نحوی تمام میکند که مردم زیاد جمع شده ومی هیرا کولا را دستگیر میکنند ودر اثر شفاعت مادر شاه مگده « بالا دیتیا » اورا عفو میکند و آنگاه « می هیرا کولا » نزد شاه کشمیر پناه می برد وبعد از چندی تخت وتاج اورا تصاحب میکند.

کتیبه ها وداستان های هندی ازین بیشتر راجع به وقایع دورهٔ حکمفر مائی می هیرا کولا درهند معلومات داده نمیتوانند. آنچه از خلال لهجه وعبارات اغراق آمیز آنها معلوم میشود این است که نفوذ دولت یفتلی یکدفعه وبیک تاریخ معین ازخاك های هند برداشته نشده واکثر جنگ هائی که بالا به آن اشاره نمو دیم جنگ های محلی است که بعد از خورد شدن جبهٔ امپرا طوری گوپتا امرای محلی نقا ط مختلف به مفاد خود شروع کرده اند و در عرصه تقریباً سی سال (ازحوالی ٥١٠ تاحوالی ٥٤٢) دوام کرده است که ما آنهارا هم جزء اقدا مات کشور کشا ئی دو لت یفتلی میخوا نیم. درین دو ره نفوذ دولت یفتلی آریانا تا کمافی السابق ماندودوره عظمت اخشنور برقرار بوده و « می هیرا کولا » پاد شاه بیشتر مصروف ارام سا ختن امرای محلی هند بود.

چون اقدامات منفرد امرای محلی هندی نتیجهٔ بار نداد درحوالی سال ٥٣٠ وسال های مابعد راجا های هند بهم متفق شده ود ست جمع با « می هیرا کولا » مقابله کرده اند ودر نتیجه نفوذ دولت یفتلی آریانا کم کم وبه تدریج از قلب هند چید. شده وبا لاخره از آن سامان بکلی خلاص ومحدود به علاقه کشمیر گردید و « می هیرا کولا » قرار یکه ونسبت سمیت نظر به هید هد محتملا درحوالی ٥٤٢

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1065 of 1362

یکقرن قبل ازهیوان ـ تسنگ زایرچین وفات نمود اگرچه سلطهٔ سیاسی دولت یفتلی باو فات «می هیرا کولا» ازهند برداشته شد ولی طوایف آنها در ماورای اندوس باقی ماند چنانچه اکثر محققین را چیوت‌ها را احفاد یفتلی حساب میکنند

سقوط قدرت دولت یفتلی و آغاز دورهٔ ملوك الطوایفی: نیکی ملکان : و فات «می هیرا کولا» ومنتهی شدند نفوذ یفتلی‌ها درهند مقدمهٔ سقوط عظمت دولت یفتلی آریانا بشمار میرود. معاصر زمان وفات می هیرا کولا سر تا سر خاك های آریانا بدست حکمرانان یفتلی بود که بعض آن رنگ امارت بخود داده وقرون متوالی دوام کرده است . درجنوب هندو کش مخصوصاً در علاقه «زابل» طوریکه دیدیم قبیله ابرو هند (زاولی) یفتلی وروئسای آنها نفوذ زیاد داشت. علاوه برین درچند نقطهٔ مهم دیگر مثل کاپیسا، بامیان، جاغوری، بادغیس، غرجستان، بدخشان که بعضی قرارگاه نظامی یفتلی‌ها بود روئسای عسکری تقرر داشت. درین دورهٔ بحرانی که چگونگی آن سرا سر تاریك است احفاد کوشانی های کیدار ی (کوشان های خورد) که چندی قبل درنقاط مرتفعه کهستانات شرقی افغانستان پناهنده شده بودند به‌وادی‌های کاپیسا و اطراف آن فرود آمده وبه دستیاری روئسای زابلی درصدد تشکیل امارت‌های محلی درجنوب هندو کش وبعضی حصص مرکزی افغانستان برآمدند. هکذا دربعضی ازنقاط دیگری که بالا ذکر کردیم روئسای یفتلی یا کوشانو یفتلی به تشکیل یکعده امارت های محلی پر داختند که موجودیت ایشان ازیکعده مسکوکات ثابت میگردد وبسط مطالعه درسکه هائی که عموماً به یفتلی‌ها، نیکی ملکان شیرهای بامیان، شارهای غرجستان وغیره نسبت میدهند اسمای بعضی ازایشان رابه تدریج روشن خواهد ساخت چنانچه درین اواخر ازصدق آباد ریزه کهستان یك سکه نقره‌ئی بزرگ یفتلی به نمونهٔ مسکوکات بزرگ محدب طلائی کوشانو ساسانی پیدا شده که تا حال در هیچ کتلاگی دیده نشده. هکذا از دمه‌زنگ کابل یك سکهٔ نقره‌ئی یفتلی بدست آمده. همین قسم ازعلاقه غزنه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1066 of 1362

همان جائی که قبیلهٔ زاولی یفتلی تمرکز یافته بود، از معبد بودائی فند قستا ن غوربند سکه هائی کشف شده است . علاوه به مسکوکات از معبد فند قستا ن مجسمه‌های (شاه‌وملکه) وازمعبد بودائی درهٔ کلکرك‌بامیان تصویر پادشاه‌شکاری بدست آمده که مجموع آنرا پیش از ختم فصل یفتلی در اینجا باید جا بدهیم زیرا بعد ازدورهٔ عروج یفتلی‌ها یعنی بعدازحوالی ۵۵۰م تاوقت عبورهیوان‌تسنگ از افغانستان (۶۳۲م) همین امرای محلی یفتلی یا «کوشانو یفتلی» در هرطرفی در نقاط مختلف شمال وجنوب هندوکش سلطنت داشتند وحین عبور زایر چین مهمترین آنها سلطنت کاپیسا بود کهازان درفصل سیزدهم بحث خواهیم نمود.

درشمال وجنوب افغانستان یکعده مسکوکاتی پیدا شده ومیشود که مدققین آنهارا بنام دسته‌های (نیکی) یا (نیکی‌ملکا)و (تگین‌شاهی) تقسیم‌نموده‌اند(۱) مسکوکات تگین شاهی معمولاً بقرن ۷ مسیحی وبعد تعلق میگیرد وبر علاوه چون‌ایشان درروی مسکوکات دسته‌نیکی مجدداً ضرب زده اند واضح است که دسته‌اخیرالذکراز آنها مقدم تر است واین امر را مطالعات دیگر تائید میکند معمولاً باتردد واستعمال علامه سوالیه مسکوکات (نیکی ملکا) رابه پادشاهان کوشانی قرن ۵ یا ۶ کابل زمین نسبت میدهند . این وقتی است که شاهان کوشانی حتی کوشانی های خورد کیداری از بین رفته ودولت یفتلی هم دورهٔ عروج خودرا گذرانیده است. از طرف دیگر چون کمی موخر تر یعنی مربوط بهاواخر قرن ۶ چند سکه مسی یکی از شارهای غرجستان (۲) از معبد بودائی فندقستان کشف شده است گمان غالب براین‌میرود که (نیکی‌ها) امرای محلی یفتلی یا کوشانو یفتلی‌باشند که‌دربعض‌نقاط شمال‌وجنوب هندوکش امارت داشتند وغزنی‌وجاغوری‌وبامیان‌و کاپیسا‌امرا کزعمدهٔ آنهادرجنوب هندوکش‌شرقی بود .

(۱) ضمیمهٔ مسکوکاتی نمره ٤٥ مقاله نمره ۳۲۸ بقلم‌مارتن درسلسله‌سوم جلد دوم سال ۱۹۳۶ مجله‌انجمن اسیائی بنگال مراجعه‌شود. (۲) بمقاله‌موسیوها کن درشماره جولائی ۱۹٤۰ مجله انجمن هند کبیر مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1067 of 1362

موسیو ها کن در صفحه ٦٢ کتاب تجسات جدید باستان شناسی بامیان تصویر دوسکه مسی راداده که از غزنی پیدا شده و آنهارا در قطار «تیپ نیکی» حساب میکند مقصد پروفیسر مذکور ازنشر تصویر مسکوکات مذکوردرمطالعات آثار باستانی بامیان مقایسه تاج شاهان این مسکوکات باتاج «پادشاه شکاری» وتاجی است که خلاف معمول بودائی بسردارد که تصاویر آنهادردرهٔ ککرك وبامیان دیده میشود(۱) ذکر نتیجه این مطالعات هم دراینجا بی مورد نیست زیرا بعقیده پروفیسر ها کن امرای محلی بامیان و غزنی دربن وقت ها (قرن ٥ و٦م) تاجی داشتند مرکب ازسه هلال وسه کره. اگرچه یکی از سکه‌های فوق الذکر غزنی یك هلال ویك کره رانشان میدهدودردیگری دوهلال ودو کرهٔ دیده میشود، لیکن چون دوربع صورت شاه معلوم میشود هلال و کره سومی به‌عقیده پروفیسر مذکور مخفی‌مانده. سه هلال وسه کره درتاج پادشاه شکاری درهٔ ککرك وبودای بامیان گشاید شاه موسوفرا به‌لباس بودائی نشان بدهد (۲) واضح دیده میشود وبه عقیده موسیو ها کن میان این امیر و امرای غزنه که مسکوکات مذکور را به ضرب رسانیده اند حتماً تعلقات خویشاوندی برقرار بوده است.

ملتفت بایدبود که موسیو ها کن پادشاه شکاری درهٔ ککرك را درجملهٔ امرای کوشانو ساسانی میخواند که بعبارت دیگر یکی ازشاهان کوشانی های خورد کیداری شود که زمانی تحت نفوذ ساسانی ها آمده بودند وبه این ترتیب نقش تصویر مذکوررا به قرن ٥ نسبت مینماید. این امرمانع آنچه بالاتر ذکر کردیم نیست ولی مسکوکات غزنه وشاهانی که روی آنها نقش اند به مسکوکات وشاهان یفتلی شباهت بیشتر بهم میرسانند وضرورت ترکیب اسمای «کوشانو یفتلی» محسوس میشود. مجسمه‌های پادشاه وملکه که بامسکوکات مسی یکی ازشاهان غرجستان بایکعدد سکه خرد

(۱) تصویر پادشاه شکاری درهٔ ککرك بمعرفهٔ کابل آورده شده است (۲) پادشاه شکاری درهٔ ککرك درحالی معلوم میشود که کمان خود را به بودا تقدیم کرده واز شکار توبه میکند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1068 of 1362

پرویز (٦٢٧ ـ ٥٩٠) از معبد فندقستان غوربند کشف شده، متاسفانه سر ندارند ایشان حتماً ازهمین خانواده مخلوط، کوشانو یفتلی، هستند که حد بحددرخم وشکن درهها امارات محلی قایم کرده بودند ودرحالیکه توکیوها (ترکان غربی) وساسانی ها هر کدام ازشمال وغرب باتهدید ومداخله میکوشیدند ایشان درپناه دیواربلند وعظیم هندوکش به سرپرستی رعایای خود مصروف بودند تا بالاخره هیوان ـ تسنگ در ٦٣٢م وارد کشور ما میشود وحد بحد تبارهای دقیقی ازحیات وروزگار ایشان رسم میکند کجا بجا درفصول آتی ازروی آنها پرده خواهیم برداشت.

اتحادترک وساسانی: دردورهٔ کهسقوط یفتلی هادرآریانا آغاز یافته وملوک الطوایفی جای سلطنت واحد را اشغال می نمود در خارج سر حدات آریاناواقعهٔ بهمیان آمد که تفصیل آن درفصل آینده خواهد آمد. این واقعه عبارت از اتحاد ترک وساسانی است که اینجامختصربدان اشاره میکنیم ودراثر آن دورهٔ بحرانی وضعیت یفتلی ها درآریانا وخیم ترشده ومنتج به شکستن مقاومت ایشان و مداخلت بیگانگان گردید.

توکیوهایاترکان غربی که فصل آینده رابرای ایشان وقف نموده ایم باشخصی موسوم به «استامی» که اورا «سن یابگو» گویند بعد از تومن خان موفق به تشکیل امپراطوری وسیعی شد که ازحوالی دریاچهٔ بلکاش تا مجاورت پامیر انبساط داشت وباراول ترک ها وامپراطوری آنها به سرحدات شمال شرقی آریانا تماس پیدا کرد. استامی به وسعت امپراطوری که تشکیل داده بود قناعت نمودودرصدد اشغال سغدیان وباختربر آمدولی بازهم به تنهائی داخل اقدامات نشده وخسرو انوشیروان ساسانی را به همدستی خود دعوت نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1069 of 1362

ساسانی ها که بواسطه ظهور دولت یفتلی آریانا عظمت خودرا ازدست داده محکوم و باجگذار شده بودند ظهور ترک ها وهمکاری شان را در بر انداختن دولت یفتلی بخوشی استقبال کردند . قباد شاه ساسانی که بکمک دولت یفتلی بر تخت فارس نشت سه پسر داشت کاوس ، زم ، وخسرو ، چون کاوس پیرو آئین مزدکی بود پدر و برادران ازو کمی متنفر بودند حتی قباد از امپراطوری رم « جوستن » خواهش نموده بود که پسر وجانشین او خسرورا بشناسد چنانچه حین وفات خود در ۵۳۰ قباد جانشین خویش خسروانوشیروان رامعین نمود . بهاین طریق زمان ظهور ترک ها در سواحل شمالی آمو دریا خسرو بر تخت ساسانی جلوس داشت وبا اتحاد او و ایستامی در ۵۶۶ دولت یفتلی آریانا سقوط نمود . ترک هابرای چندی درصفحات شمالی دست یافتند وساسانی ها دربعض حصص غربی نفوذ پیدا نمودند ودرجنوب هندو کش روئسای کوشان یفتلی وشمیت خودرا تقویت نموده وسلطنت مقتدر وامارت های محلی تشکیل نمودند که از آن ها در فصل های آینده بحث خواهیم نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1070 of 1362

فصل دوازدهم

تسلط توکیوها (ترک‌ها) برتخارستان

معنی کلمه ترک واصلیت آنها ـ : ترک‌ها باقرار تامیکه چینی ها به ایشان داده‌اند «توکیو» یا «تیوکیوه» (۱) اخلاف «اسناها» (۲) شاخه‌ئی از «هیونگ نو ها» (۳) بودند که در منطقه التائی و «ایرقلیچ» بودوباش داشتند. درسنه ٤٣٣ مسیحی در اثر تهاجم سومین امپراطوری «توبا» Toba پنجصد خانواده «اسنا» بطرف اراضی قلمرو قوم دیگری موسوم به «ژوان ژوان» که درمنگولیا بودند رفته ومطیع آنها شدند وازروی کوهی که بشکل «خود» بود ودرحوالی آن مسکون شده بودند بنام «ترک» مشهورشدند چنانچه هنوزهم در اکثر لهجه های زبان ترکی خودرا «دیورکو» Durke گویند. بقرار نظریه «پلیو» فرانسوی کلمه چینی (توکیو) صورت جمع کلمه فعلی (تیورکیوت Turkut) است که دران کلمه (تیورک) قوی معنی دارد. این اسناها که بنام ترک مسمی شدند قرار نگارش «سر پرسیا یکس» مولف تاریخ فارس (٤) مدتی مطیع ژوان ژوان‌ها مانده ومخصوصاً کارهای فلزات از قبیل آهنگری ومسگری وغیره را در میان آنها اجرامی نمودند تا اینکه یمکن در اثر ورود همنژادان دیگر شان وتعرکز آن‌ها گردهم، قوی شده خودرا هم قوهٔ ژوان ژوان‌ها احساس کردند ورئیس آنها دختری ازخوانین قبیله بزرگ وعالیشان اخیرالذکر خواستگار شد. چون این خواهش رد گردید درنتیجه کار به جنگ کشید وژوان ژوان ها منهزم شدند.

(۱) Tu Chueh یا Toukieu (۲) As-ena (۳) تاریخ هزار سال تاتارتالیف E.H.Parker وقلب آسیا صفحه ۲۹ ملاحظه شود (٤) صفحه ٤٨٤ ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1071 of 1362

پرسیانکس مینگارد که در اثر این مقابله ژوان ژوان‌ها چنان مغلوب ومضمحل شدند که دیگر نامی ازایشان شنیده نشد . رونه گروسه می نویسد که «تومن» Tou-men خاقان ترک‌ها در ۵۵۲ برعلیه ژوان ژوان ها برخاسته ایشان راهمغلوب ساخت ومجبورنمود که بطرف غرب فرار نمایندچنانچه کوهای «اورال» سرحد طبیعی آسیا را گذشته دراراضی اروپای شرقی مستقر شدندو به اسم «اوارها» Avares ازهنگری بنای تهاجم را به « بی‌زانس » گذاشتند تا اینکه در ۶۹۶ ازدست «شارل مانی» امپراطور فرانسه پس پا گردیدند . همین مورخ در صفحه ۲۵۳ جلداول کتاب تاریخ شرق اقصی خود اظهار میکند که « امکان دارد که قبایل اورا اروپا (اوارهای اصلی) نباشد و مسئلهٔ هنوزحل نشده .... » بهرحال چون ژوان ژوان‌ها برای این اثرخارج موضوع هستند کاری به ایشان نداریم که بعداز شکست خود در مقابل ترک‌ها چه شدند و همین که (پارکر) می نویسد که : «ژوان ژوان‌ها دراثرمقابله باترک‌هاچنان مضمحل شدند که دیگر نام ایشان شنیده نشد کفایت میکند .

فرار ژوان ژوان‌ها بطرف غرب اقصی میدان را برای ترک ها خالی گذاشت وایشان کم کم بطرف غرب پیش آمده ازحوزهٔ نارم‌وارد حوزهٔ سردریاو آمودریاشدندو به خاک‌هائی رسیدند که ازبدو طلوع تاریخ حتی پیش ازان مسکن ورها یشگاه قبایل آریائی بود. درسغدیان ولایت شمالی دولت یفتلی آریانا؛ ترک‌ها بمقاومت سرحدی یفتلی‌ها برخوردند وبعدازخورد ساختن این مقاومت‌ها باراول نام «ترک» در ۵۶۰ مسیحی تقریباً دروسط قرن‌ششم درجوار رودا کسوس (آمودریا) شنیده شد. «بومن» اولین خاقان ترک که به لهجه‌چینی به اسم (تومن) بیشتر شهرت دارد امپراطوری خیلی بزرگ را که ازمنگولیا تا کوهای اورال انبساط داشت اداره نموده وزمان او اولین عصر درخشان «توکیوها» راتشکیل میدهد . مشارالیه در ۵۵۲ مسیحی وفات نموده وفقدان او زمینه را برای تشکیل دوسلطنت جداگانه اماده نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1072 of 1362

تجزیهٔ امپراطوری توکیو : و فات یومن خاقان قهراً امپراطوری توکیو را به تجزیه کشانید . بعدازاو امپراطوری توکیوها یکی بعلت اینکه دامنهٔ آن فوق العاده وسیع شده بود ودیگر بیاعث اینکه «تالو پین» Ta-ol-Pien یا «دالوبیان» Dalobian یکی ازنجبای آنها به خالی انتخاب نشد وقهر کرد ، تفرقه درمیان آنها بیشتر شده وامپراطوری وسیع آنها به دو حصه تقسیم شده : یکی امپراطوری توکیو های شرقی که « موهان » Mouhan یا « موکان » پسر « تومن » درسال ۵۵۳ بعد از وفات پدردرمنگولیا اساس آنرا گذاشت ودیگری امپراطوری توکیوهای غربی که « ایستامی » برادرخورد «تومن» درسال ۵۵۲ مسیحی تاسیس نموده و علاقه‌های (ایرتیچ Irtych) (ایمیل Imil) وحوزه های (یلدوز Youldouz) و (ایلی Illi) و (تچو Tchou) و (تالاس Talas) را دربر میگرفت . خان‌های توکیو های شرقی خودرا به لقب (خاقان) وخان های توکیوهای غربی خویش رابه عنوان (یبغو) میخواندند .

درمیان این دوامپراطوری توکیو آنکه باآن درین فصل سرو کار کردیم توکیوهای غربی است که تاره ودامنه غربی سرحدات‌شان‌ختن ، کاشغر ، سردریا رادربر گرفته وبادولت بغتلی در آربانا قریب وهمسرحد شدند .

توکیوهای غربی یا جنوبی : ایستامی که اورا « سن یبغو » Sin Yabgou گویند برادر موسسهٔ امپراطوری توکیو اولین شخصی است که بعد از « تومن » وتجزیه شدن امپراطوری اومناطق(ماناس Manas) (ایلی Illi) تچو Tchou) (تارم Tarim) یعنی ازدریاچه (بلکاش Balkach) تاعلاقه پامیررا تحت‌نفوذ وامنیت خودمحافظه نموده وسلطنت ترکان غربی راتشکیل داد . این سلطنت وسیع طوری که از روی نام آن معلوم میشود تمام قبایلی را که بطرف جنوب غرب التائی افتاده وعبارت ازاهالی‌منطقه «ایلی» کاشغر ، بلکاش وارال Aral

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1073 of 1362

بود در برگرفته از طرف شمال شرق سرحد خود ایشان به قلمرو دولت یفتلی آریانا تماس پیدا کرد .

به این ترتیب سلطنت ترکان غربی یکطرف حوزهٔ ایلی ولایت چین و دیگر طرف «سمیر تچی Semiretchi» سرد رپای امروزی را دربر گرفته بود . این سلطنت بزرگ از لحاظ موقعیکه در بن وقت اشغال کرده بود باوجود یکه روابط عادی سیاسی یکطرف باچین وطرف دیگر با ساسانیان ودولت رم شرقی داشت چون حایز قلمروی بود خیلی وسیع وتشکیلات اداری آنهم اساسی ومستحکم نبود ویا اینها چون ترک تازی ازخصائل عمده ترک های این وقت واین مناطق بود مظاهر یعماوی امنیتی هرطرف مشاهده میشد .

تجاوز مزید ترکان غربی بطرف جنوب

غرب ونقشهٔ تجزیه دولت یفتلی آریانا : «ایستامی» موسس این سلطنت وسیع به

اراضی فوق الذکر که ازطرف برادرش «تومن» اولین خاقان ترک هابه وراثت رسیده بود قناعت ننموده به این خیال افتاد که بداخل آریانا بیشتر تجاوز نموده سغدیان و باختر را نیز ازدست یفتلی ها بیرون کشیده و به متصرفات خود به افزاید .

اگرچه طوریکه در فصل یازدهم دیده شد دولت یفتلی آریانا بعد از ۵۵۰م روبه انحطاط گذاشته واراضی متصرفی هندی وقسمت های جنوب هندوکش از دست ایشان رفته وبه باختروسغدیان محدود شده بودند بازهم ایستامی یاطوریکه رومن ها اورا ازروی لقبش «سن یابگو» یا «سنجیبول» Sindjibul یا «سلزبول» Silzebul میخواندند (۱) به تنهائی خودرا با یفتلی ها طرف نساخت بلکه در نظرگرفت که ازپهلوی ریاست کارگرفته خاك های دولت یفتلی آریانا راباین خود وساسانی ها تقسیم کنند .

---

(۱) طبری اورابنام «سنجی بو» یاد کرده واین کلمه ازروی لقب ترکی (یغو Yabghou) به میان آمده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1074 of 1362

چون بین دولت یفتلی آریانا و ساسانی های فارس دشمنی چندین ساله وجود داشت وفارس ساسانی در اثر شکست های پی در پی مدت چندین سال با چگذار دولت یفتلی مانده بود ، خسرو انوشیروان دعوت خاقان ترك را بخوشی استقبال نموده درسال ٥٦٦ مسیحی بین شاه ساسانی وایستام بیغوی ترك معاهده برعلیه یفتلی هاقایم شد ودر اثر-معامله طرفین دولت یفتلی مضمحل گردید ودرنتیجه ترك ها وساسانی ها قسمتی از آریانا راطوری بین خود تجزیه کردند که اول الذکر مناطق بین سردریا و آمودریا یعنی ماوراءالنهر (سغدیان) را با شهرهای تاشکند و سمرقند وغیره متصرف شد وولایت هری وبا خترا برای ساسانی ها گذاشتند و خسرانو شیروان به حصص غربی مملکت ما درصفحات شمال هند و کش تاباختر و ازحصص جنوبی کوه مذکور تا حوالی روی و موزی (١) نفوذ پیدا کرد خلاصه در اثر اتحاد ترك وساسانی قدرت یفتلی ها درشمال هندو کش هم ازهم پاشیده وبه دسته های کوچك در نقاط دشوار گذار کهستانات بدخشان و غرجستان ووجیرستان وبادغیس وبامیان وغیره پراگنده شدند . سغدیان و بعض مناطق شمال شرقی درنیمه دوم قرن ششم بدست ترك ها افتاد وساسانی ها ازحوالی نزدیك بلخ تاسرحدات بارتیا مناطق شمال غربی مملکت مارا متصرف شدند .

وضعیت جدیدی که در شمال هندو کش تولید شد یعنی اتحاد ترك وساسانی وتجزیهٔ دولت یفتلی آریانا مدتی دوام نکرد وترك ها مانند دشمن قوی و تازه نفس در مقابل ساسانی هاقدبر افراشتند و نقشهٔ اتحاد و مودت و شرکت آنها به رقابت ودشمنی ومخالفت مبدل گردید .

چون سرحدات امپراطوری ترکان غربی بعدازاضمحلال دولت یفتلی وتجاوز ساسانی ها یکطرف باخاك های مفتوحه دولت فارس وطرف دیگر باچین تماس داشت

---

(١) روی وموزی دهکده هائی است درصد کیلومتری غرب بامیان که درآنجا تصاویر دیواری بنام دختر نوشروان یافت شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1075 of 1362

از نقطه نظر تجارت حایز موقعیت فوق العاده مساعد شده بود و ترک ها در نظر داشتند که از وضعیت و موقعیت خود در اسیای مرکزی استفاده نموده تمام تجارت شرق اقصی و دنیای غربی را در دست گیرند.

چون راه رفت و آمد قافله ها یعنی «راه ابریشم» از سواحل مدیترانه تا چین دریك قسمت بزرگ از قلمرو آنها میگذشت واز سرحدات چین تا قسطنطنیه از راه «توئن هوانگ» کوتچه، کاشغر، بلخ تمام پارچه های ابریشم و ابریشم خالص چین به «بی زانس» یا دولت روم شرقی فروخته میشد بهاین ترتیب قرار تقسیماتی که ترک ها وساسانی ها نموده بودند این راه بزرگ بعد ازبلخ داخل آن قسمت اراضی آریانا میشد که در این وقت بدست ساسانی ها افتاده بود. ازین رهگذر نیم منافع ترانزیت تجارتی به ساسانی ها میرسید.

ایستامی یبغوی ترکان غربی چون بهاین مسئله ملتفت شد باب مذاکرات تازه را باساسانی ها باز کرده «مانیاك» Maniak نام را که اصلاً از اهل سغدیان بود بقسم نماینده نزد خسرو انوشیروان فرستاد و خواهش نمود تا برای ترک ها در قلمرو متصرفهٔ ساسانی ودر خاك خود شان حق ازاد ترانزیتی داده شود و از مال التجارهٔ آنها محصولات گمرکی نگیرند تاتجار ترك مستقیماً به قسطنطنیه ودیگر بلادسواحل بحرالروم رسیده بتوانند وتمام منافع تجارتی به ایشان عاید شود. ساسانی ها که به این مسایل بیشتر متوجه شده بودند وسالیان پیشتراز انحصار تجارت شرق اقصی وسواحل بحرالروم استفاده ها برده بودند ابدأ به پیشنهاد یبغوی ترك گوش نداده و آنرا رد کردند.

مانیاك ایلچی سغدی، چون نظریهٔ ساسانی ها رابه یبغو برد ایستامی متغیر شده بفکر نقشهٔ دیگر بر آمد وباب مراوده را با (بی زانس) یعنی دولت روم شرقی باز نمود خاقان ترك همان طوری که باساسانی ها متحد شده ودولت یفتلی آریانا را مضمحل ساخت بفکر نقشه بزرگتری افتاده خواست این دفعه با «دولت بی زانس» اتحادی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1076 of 1362

قایم نموده امپراطوری ساسانی را بین خود تقسیم نمایند . رونه گروسه مولف تاریخ آسیا اززبان « کاهن»Cahun نام می‌نویسد : (۱) «خان بفکر استقرار روابط بادولت بیزانس افتاد این بربر اثانی درنظر داشت که دو امپراطوری متمدن وقت معینی چین وروم‌را بهم متحد ساخته وخود باترك هایش واسطه بین البین میان آنها گردد و چون امنیت بین چین و قسطنطنیه قائم گردید خود ما نند شخص ثالث وضعیت منصفانه‌ای کبرد وبامراعات موازنه ازطرفین استفاده کند. این نقشه بزرگی بود که ایستامی طرح نمود و احفاد او هرگز آنرا فراموش ننمودند . »

خاقان ترکان غربی « ایستامی » برای عملی ساختن این نظریه نماینده سیاسی خویش « مانیاك » را که چندی قبل نزد انوشیروان ساسانی رفته بود از راه حوزهٔ سفلی و لگا ، قفقاز بدربار « جوستن دوم » فرستاد بعلاوه عقد قرار داد تجارتی اتحاد حربی «ترك و بی زانس» را در اروپا برعلیه «اوارها» و در آسیا برعلیه «ساسانی ها» پیشنهاد نمود .

چون اوارها و ساسانیها هردو دشمنان قدیمهٔ دولت رم شرقی بودند ، جوستن دوم ، شخصی موسوم به «زمرخس» Zemarchos را در (۵۶۸م) بقسم‌سفیر نزد خاقان ترك فرستاد تا در اطراف مسایل پیشنهاد شده مزاکره کنند مشارالیه از راه « کریمهٔ» Crimé و « اورال » به آسیای مرکزی رسیده و در پای کوه «آق تاغ» شاخه‌ئی‌ازسلسلهٔ‌تیان‌شان که در منطقه (ایلی) بشمال کوچه واقع ومقر تابستانی ایستامی‌بود به دربار یبغوی‌ترکی بار یافت .

بعضی ها میگویند چون در بار قسطنطنیه اقتدار کافی برای او نداده بود صلاحیت عقد معاهده را نداشت وبعضی های دیگر می نویسند که چون مقصود

(۱) صفحه ۲۱۲ جلد دوم کتاب (تاریخ اسیا) تالیف رونه گروسهٔ فرانسوی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1077 of 1362

بیغوی ترك جنگ فوری برعلیه‌ساسانی ها ود وبی زانس درین فرصت‌بواسطه جنگ های جوستن دوم در افریقا خسته شده بود موقع را برای جنگ دیگر مساعد نمی دید و نمیخواست خودرا به آشوب تازه گرفتار کند مسئله عقد معاهدهٔ «ترك و بی زانس» به تعویق افتاد ولی رابطه دوستی آنها محکم ترشده میرفت. رونه گروسه در کتاب (امپراطوری علف زار) (۱) اظهار میکند که میان ایستامی بیغوی ترك و « زمرخس » نمایندهٔرم شرقی در سال ٥٦٨ معاهده عقد گردید . بهرحال اگر فرضاً درین وقت میان توکیوها ورم شرقی معاهدهٔی عقد نشده باشد روابط دوستانه آنها استحکام می یافت تا اینکه طرفین هر کدام‌به‌جنگ ساسانی ها آماده شدند. بی زانس بنای محاربه ئی را باساسانی گذاشت که از ٥٧٢ تا ٥٩١ قریب ۲۰ سال طول کشید وایستامی ایلچی دیگری بنام «انان خاست»Anankast به قسطنطنیه فرستاد واز آنطرف سفرائی پشت هم نزد توکیو های غربی آمدند که بنام های (ایوتی خیوس) Eutychios ، والنتی نوس Valentinos هرودین Herodian و پول Paul سیلسی معروف اند.

در سال ٥٧٦ امپراطورروم‌شرقی تیبردوم Tibère II مجدداً «والنتی نوس» را نزد توکیو های غربی فرستاد . درین وقت ایستامی بیغوی ترك وفات نموده وپسرش تاردو Tardou (٦٠٣ ـ ٥٧٦) بر تخت نشسته بود ، تاردوخان بواسطه عقدمعاهدهٔی که بین‌بی زانس‌و (اوار ها Avars) صورت گرفته بود ازنمایندهٔ دولت‌رم شرقی استقبال خوبی نکردوآخر کار نقشه اتحاد «ترك وبی‌زانس» وموافقه درتجزیه امپراطوری ساسانی عملی نگردید. تاردوخان به تنهائی بدون کمك (بی زانس) با ساسانی ها داخل نبرد شده باختر را هم از تصرف آنها بیرون کشید، وبه این ترتیب عناصرتوکیو (ترك)ونفوذ حاکمیت آنها ازسواحل راست اکسوس (آمودریا) به کناره های چپ آن به باختر و تخارستان انبساط

(۱) آمپر دستب صفحه ۱۲۹

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1078 of 1362

یافت و ساسانی ها بطرف غرب پس باشدند و تنها بعض حواشی سرحدی ولایات غربی آریانا به تصرف آنها ماند. (۱)

اوضاع عمومی آریانا: طوریکه بالا ذکر شد امپراطوری ترکان غربی که در زمان حکمفرمائی مؤسس خود «ایستامی» از حوالی کوچه تا اکسوس رسیده بود در عصر پسر او «تاردو خان» بطرف جنوب رود مذکور هم انبساط پیدا کرده باختررا ازدست ساسانی ها کشیدند ونفوذ شان به تخارستان سرا سر انبساط یافت. تا گفته نماند که در سال های اول تسلط امرای ترکی در تخارستان (حوالی ۵۸۰م) وضعیت آریانا ازنقطه نظر تقسیمات سیاسی خیلی برا گنده ودر هم وبرهم بود درحالیکه نفوذ حاکمیت خان های ترکان غربی در تخارستان انبساط یافت در جنوب هندو کش عنصر مخلوط «کوشانی یفتلی» سلطنت های کوچکی داشتند که یکی از آن میان دولت مرکزی شمرده میشد وآن سلطنت کاپیسا است که بزودی بزرگ ومقتدر شده وطوریکه در فصل سیزدهم خواهیم دید دامنه نفوذ آن به تدریج ازحوزه کاپیسا فراخ ترشده وتمام جنوب هندو کش را احتوا کرد همین سلطنت کاپیسا حین عبور زایر چین هیوان ـ تسنگ در ربع دوم قرن ۷ مسیحی از طرف شرق تا تاگر یلا میرسید وبطرف جنوب تمام رشته های کوهای سلیمان وعلاقه های وزیرستان امروزی جزء آن بود وطوریکه متعاقباً از روی مقابله به حملات عرب معلوم میشود درحوالی وسط قرن ۷ مسیحی دامنه آن بطرف غرب تادلتای هیرمند وحوالی هامون سیستان انبساط داشت واین مطالب درفصل آینده توضیح خواهد یافت.

نوعیت اداری ترک ها: اگر چه معلومات ما عجالتاً راجع به وقایع اوائل استقرار توکیو ها (ترک ها) درنقاط مختلف تخارستان کافی ورضائیت بخش

(۱) امپراطوری علف زار صفحه ۱۲۹ تالیف روبه گروسه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1079 of 1362

نیست وبصورت مسلسل وقایع مربوطرا نمیتوان تحلیل کرد معذالك آنچه هیوان-تسنگ زایر چین حین مسافرت خوددر ٦٣٠ مسیحی دیده ونوشته روشنی نسبتاً خوبی درین زمینه می اندازد .

تو کیو ها رو بهمرفته در صفحات شمال شرقی از یانا یعنی در تخارستان وحصه ئی از خاك باختر نفوذ اداری داشته و مرکز خانشین آنها شهر قندوز بود که به لهجه اصلی ومحلی « کهن دز » خوانده میشد وتحت تبول اویك سلسله خان های کوچك دیگر در دره های تخارستان حکومت می نمودند . « تاردوشاد » نام که درقندوز امارت داشت پسر یبغوی ترك « تونگ » و داماد خان طورفان بود وتخارستان بقسم تبول به اوداده شده بود ، بعبارت دیگر اراضی جنوب رود آمو بصورت مستقیم جزء خان نشین بلدوز امپراطوری ترکان غربی نبود زیرا جنوبی ترین سرحدات ایشان به (دروازهٔ آهن) یعنی به خط سواحل راست رود اکسوس منتهی میشد چنانچه اگر نگاهی به نقشهٔ صفحهٔ ٣٥ (اطلس چین) طبع لندن افکنده شود این وسعت بخوبی معلوم میشود ونگارشات زایر چین هیوان - تسنگ عین آنرا تائید میکند .

تخارستان : طوریکه درفصل هفتم حصهٔ دوم صفحهٔ ١٣٩ تحت عنوان « تخاری » شرح دادیم کلمه (تخار) از نام یکی از اقوام (سیتی) بمیان آمده اساساً این اسم از قرن ٤ ق م تا قرن ٨ مسیحی وجود خارجی داشت وبعد از استقرار « تخاروا » شاخهٔ از اقوام سیتی در گوشهٔ شمال غربی آریانا این حصه بطور اخص بنام آنها علم شد و کلمهٔ تخارستان درقرون وسطی مورد استعمال زیاد داشت .

طوریکه درصفحات پیشتر دیده شد تو کیوهای غربی با فتوحات خود بطرف غرب وجنوب غرب پیش آمده و بعد از اضمحلال دولت یفتلی آریانا و عقب زدن ساسانی های مهاجم در نیمهٔ دوم قرن ٦ مسیحی وارد تخارستان گردیدند ، مفهوم جغرافیائی تخارستان این وقت از کلمهٔ باختر جامع تر بوده ودرشمال هندو کش

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1080 of 1362

از دامنه های پامیر تمام قطغن وبدخشان وولایت مزارشریف وحتی علاقهٔ میمنه راهم دربرمیگرفت ودرشمال اکسوس (آمودریا) سغدیان شامل آن بود . هیوان تسنگ چینی که معاصر سلطه توکیوها (ترك ها) وارد کشور ماشده است این حصهٔ آریانا را بنام « تو ـ هو ـ لو » To-ho-lo خوانده وسعت آنرا ازشمال به جنوب هزار (لی) (۱) واز مشرق به مغرب سه هزار (لی) نوشته . مشارالیه می نویسد که چون خانواده شاهی این جاازبین رفته رو سائی مختلف درهر گوشهٔ آن حکومت میکنند وروی همرفته همه آنها مطیع توکیو ها (ترك ها) هستند بعبارت دیگر در تخارستان به مفهوم جغرافیائی و سیعی که ذکر شد یکنوع ملوك الطوایفی بمیان آمده بود که هر خان در علاقه کوچك خود حاکم بوده ومجموع ایشان به خان مرکزی قندوز مطیع بودند واین خان بنوبه خود دست نشانده ببغوی توکیو (ترك ها) بود .

قندوز مرکز تخارستان : ترك ها در دورهٔ سلطهٔ موقتی خود تخارستان را بصورت ملوك الطوایفی وخان نشین هائی اداره میکردند که تعداد آن بقرار نوشته های هیوان ـ تسنگ به ۲۷ خان نشین میرسید ومرکز همه آنها شهر قندوز بود . اگرچه بلخ بنام (پو ـ هو) وسعت (راجاگریه) یعنی « شهر کوچك شاهی » یاد شده واز نقطه نظر شهرت معابدو کثرت علما وروحانیون اهمیت زیاد داشت ولی مرکز اداری تخارستان درین وقت شهر قندوز بود ، چیزیکه قندوز رادر تخارستان مرکزیت داده بود موقعیت مهم جغرافیائی آن بود که تقریباً در وسط این علاقه افتاده بود . درین شبهه ئی نیست که قندوز ازنقطهٔ نظر موسسات دینی واهل فضل وعلم ودیگر مسایل حیاتی به بلخ نمی رسید ، لی موقعیت جغرافیائی و اداری پیش خان های ترکی حاکم بر تخارستان بیشتر اهمیت داشت . قندوز ازشهرهای باختر ونقاط هموار قطغن وبدخشان تقریباً به یك فاصله افتاده بودیك

(۱) لی واحد مسافه چینی است وطول آن معادل (۵۰۰) متر بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1081 of 1362

راه آنرا به دهن راه های پامیرو راه دیگر به علاقه های آباد باختر غربی وصل میکرد . همین قسم دوراه دیگر یکی مستقیم از آنجا بطرف شمال به سواحل آکسوس منتهی میشد چنانچه حالا هم از طریق حضرت امام راه مستقیم از قندوز به آمو دریا رفته وخرابه‌های بسیار مهم (قلعه زال) یکی ازشهرهای باستانی مهم‌ها کنارهٔ آن افتاده است) وراه دیگری درامتداد مجرای رود قندوز مرکز تخارستان را در حدود پل خمری و دهنه دوشی به پیچ وخم دامنه های شمالی هندوکش وصل میکرد واینجانقطه ایست که اقلاً دوراه بزرگ جنوب هندوکش به راه شمال پیوست میشد . راه بزرگ تجارتی و کاروانی که ازشهر تاگریلا آمده از پشکلاوتی (چهار صده) ویارو شاپورا (پشاور) از علاقه گند هارا لمپا کا (لغمان) به کابیسا می آمد وراهی که از حوزهٔ اراکوزی در امتداد مجرای علیای ارغنداب بعد ازخم وپیچ دروجیرستان یعنی بین جاغوری ودشت ناوورازراه (خوادا) یعنی خوات‌ورباك وارغندهٔ و دامنهٔ یغمان به کوهستان و کوهدامن فعلی منتهی میشد . از راه درهٔ غوربند و چهاردره ودرهٔ کوشان واندراب به دوشی میرسید . همین قسم بعد از عبور کوتل شبر از راه دره شکاری فعلی (۱) باز شاخه دیگر راه معروف جنوب هندوکش در حوالی دوشی و کیله گی به مجرای قندوز وصل میشد . ومجرای رودخانه قندوز خط طبیعی بود که کاروان‌ها درامتداد آن راه‌جنوب را تا قندوز ادامه میداد ند چنانچه فعلاً هم اگرچه سرك بعد ازنقطهٔ موسوم به «علی آباد» بطرف خان آباد میگردد شاخه دیگری مستقیم بطرف قندوزهم میرود .

(۱) شبهه‌ای نیست که دره شکاری درین تازگی‌ها موتر روشده ولی قراریکه چند سال قبل در یکی ازشماره های مجلهٔ کابل شرح دادم این دره درتمام قرون وسطی معبر رفت وآمد قافله‌ها بوده چنانچه وجود قلعه های قدیمه مخصوصاً خرابه های شهر سرخشك مؤید این نظریه است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1082 of 1362

هیوان تسنگ در یاد داشت های خود قندوز رابه نام « هوه Hwoh » یاد کرده واین (هو) نه شهر بلکه قلمروی است که از خود مرکزی داشته و اینك ذیلا عین یاد داشت های اورا در بن مورد ترجمه میکنیم (۱)

« این قلمروهم جزء اراضی (تو ـ هو ـ لو) یعنی (تخارستان) است طول احاطه قلمرو آن ۳۰۰ لی واحاطه مرکز آن ده لی میباشد .

حکمفرمائی در آنجا نیست و مملکت تابع ترکها است . زمین آن جائیکه ایست هموار که مرتب زراعت میشود وحبوبات زیاد بار میدهد . اشجار ونبتههای زیاد در آن می‌روید . گل واقسام میوه ، فوق العاده فراوان دارد . آب وهوای آن ملایم ومطبوع است . اهالی اعانت کار وساده میباشند . مردها طبعاً چابك وزرنگ اند . البسه پشمی می‌پوشند . از نقطهٔ نظر دیانت بیشتر ایشان پیرومذهب بودائی چیزی هم برهمنی هستند . دراینجا ده « سانگا رامه » (معبد بودائی) و چند بن صد نفر رو حانیون وجود دارد که در قوانین « راه بزرگ » و « راه کوچك » نجات هردو طریقه آئین بودائی معلومات داشته وبه هردو مسلك رفتار میکنند پادشاه ازقبیله توکیو (ترکها) است وبر تمام درهها و امارت های کوچك جنوب « دروازهٔ آهن » حکمفرمائی دارد ومانند پرنده تغیرمحل داده دائماً در بن شهر نمیباشد . . . » (۲)

تاردوشاد وپسرش : در ۶۳۰م حین مسافرت زایرچین هیوان تسنگ درقندوز پسر کلان تونگ یبغو که تاردوشاد Tarduchad نام داشت اقامت وحکمفرمائی داشته وکل تخارستان تحت تسکین اوبود . تاردوشاد درعین زمانیکه پسر کلان

(۱) بصفحات ۲۸۷-۲۸۸ جلداول (یاد داشت‌های غربی) «تالیف پل» مراجعه شود .

(۲) جمله اخیر زایر چین خیلی پرمعنی است ونشان میدهد که خان‌های ترکی که در تخارستان تسلط یافته بودند حتی خان مرکزی آنها همیشه درمقر خود نبوده وبه سواری اسپ به سرعت باد تغیر محل میدادند و این از ممیزه زندگانی ترك های سواد کار این وقت وزمان میباشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1083 of 1362

خان بلخ وتاشکند بود با خان « کاوشانگ »Kao- Chang یعنی (طورفان) هم خویشاوندی داشت وداماد اوبود . از روی یادداشت های زایر چینی موصوف معلوم می‌شود که تاردوشاد شخص متور ود یانت پرور و مهمان نو از بودواگر درین موقع واقعهٔ فجیع قتل اوپیش نمیشد امکان داشت که به زایر لطف بیشتری میشد . درموقع ورود او « ملکه قندوز » یا طوریکه ترک ها میگفتند « خاتون طورفانی » تازه وفات نموده وتاردو شاد زن نوی گرفته بود . خاتون جدید با یکی از شهزادگان زوجه اولی ، خود دوست شده خیال توطئهٔ را بر علیه خان قندوز گذاشت ، اورا زهر داد و عاشق خودرا برتخت نشانید . خان جدید مانند پدر خود تارود شاد شخص دین دار و مهمان نواز بود وبا زایرچین از در محبت ومهربانی پیش آمد واورا بکمال عزت واحترام نگاه داشت واز اودعوت نمود تابه دیدن‌شهر کوچك شاهی (پو ـ هو) (بلخ) برود . آنجارا زیارت کند وبا علمای آن سامان مصاحبه نماید . زایر چینی‌از حسن نیت و استقبال خان ترکی قندوز متاثر شده دعوت اورا اجابت نمود و به زیارت شهر کوچك شاهی بلخ شتافت بهملاقات علمای آن دیار مخصوصاً بهدیدن سر حلقه دانشمندان معبد (ناوا ویهارا) (نوبهار) که اسمش «پراجنا کاراء» Prajnakara بود خیلی خوشحال گردید .

خان نشین های تخارستان : پیشتر اشاره نمودیم که توکیوها (ترك‌ها) در دورهٔ سلطهٔ خود تخارستان را بصورت ملوك‌الطوایفی متمرکز اداره میکردند و خان های اطراف همه از خان مرکزی قندوز اطاعت میکردند . از روی شرح یاد داشت های هیوان ـ تسنگ میتوان گفت که تخارستان عموماً به ۲۷ خان نشین تقسیم شده بود که معروف ترین آن‌ها قراراتی است :

(۱) کیومی ـ تو Kui -mi -to یا « کومیدا » Kumid که عبارت ازمنطقه (درواز و روشان) است و بطلیموس قبل از بن تاریخ در جغرافیای خود آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1084 of 1362

« کومدی » Komédai خوانده . این خان‌نشین دریای کوهای پامیر افتاده واز طرف جنوب به‌قلمرو « شی ـ کی ـ نی » Shi -ki -ni یعنی (شغنان) تماس‌داشت

(۲) پو ـ تو ـ شنگ ـ نا Po -to -chang -na که آنرا بدخشان تعبیر کرده اند . زایر چین احاطه قلمرو آنرا دوهزارلی نوشته و حین عبور او مردم آنجا بودائی بودند .

۳) شی ـ کی ـ نی Shi -ki -ni : عبارت از اراضی کهستانی ودشوار گذار شغنان است . احاطه وسعت خاك آن دوهزارلی واحاطه مرکز آن ۴۰۰لی بود .

(٤) آن‌ـتا ـ لو ـ پو An -ta -lo -po: (آن تالوپو) یا اندراب در میان خان نشین های تخارستان این‌وقت وسعت بزرگتری داشت زیرا احاطه آنرا سه هزارلی و احاطه مرکز آن را ١٤ یا ١٥ لی نوشته اند حین مسافرت زایر چینی سه معبد بودائی وچهل ـ پنجاه نفر علما در آنجا رهایش داشتند .

(٥) پو ـ هو Po -ho: پوهو عبارت از علاقه باختر است که درین وقت مساحهٔ آن خیلی محدود شده و از شرق به غرب (٨٠٠) لی و از شمال بجنوب (٤٠٠)لی‌طول‌داشت . معذالك مرکز آن‌شهر بلخ‌بنام «راجا کریهه Rajagriha» یعنی (شهر کوچك شاهی) خوانده میشد و۲۰لی احاطه داشت . صد معبد بودائی هنوز آباد وسه هزار راهب در آن بود وباش داشتند وهمه پیرو طریقه (هنایانا) یاراه کوچك نجات بودند . باوجودیکه اهمیت بلخ وباختر درین وقت در اثر جنگ های ساسانی‌ها وترك‌ها ومقابله دولت یفتلی به‌آنها خیلی کم‌شد و ترك‌ها به‌قصد اداره تخارستان مرکز رابه قندوز انتقال داده بودند معذالك‌شهر کوچك شاهی بلخ مرکز علم و فضل و کلتور مذهبی بشمار میرفت چنانچه خان ترك قندوز از هیوان ـ تسنگ خواهش نمود که شهر بلخ را به بیند وبا وجودیکه ازخط مسافرت اوچپ میباشد معابد و علمای آنجا را نادیده نگذرد و در نتیجه زاهر چین دربلخ بزرگترین عالم بودائی آریانا «پراجنا کارا» راملاقات نمود وبقیه مسافرت خویش رادر آریانای جنوبی به معیت ومصاحبت او انجام داد .

تاریخ افغانستان (۱۰۰۰) ب ، سردار محمد ، ع ، سراج‌الدین ر ، قسم‌دهم ، ن محمد ، بهم ، ه ، اجرائیه شعبه تاریخ ۲۵-۹-۲۹ ه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1085 of 1362

علاوه بر خاقانین هائی که ذکر شد بعضی هائی دیگر هم مثل « کوزی تو Hi -mo ta -lo (درایم) وغیره هم در یاد داشت های زایر چین اسم برده شده و از مجموع آن معلوم میشود که خان های خورد و بزرگ در دره ها و وادی های مختلف تخارستان برا گنده بودند.

ظهور خاندان سوی و تانگ چین.

ضعف و تجزیه تو کیوها (ترکها): درموقعیکه دوامپراطوری تو کیوهای شرقی وغربی که مرکز اولی در «اورخون» Orkhon، مقر دومی درحوالی «ایسیك قول» Issiq-Koul و «تالاس» Talas بود دامنه تسلط خویش را دراسیا ازمنچوریا تا آریانا انبساط داده بودند درچین اوضاعی روی کار آمد وقوه‌ئی تشکیل اختیار کرد که آهسته آهسته قدرت تو کیوهارا در شرق وغرب خورد کرد.

این وضعیت جدید عبارت از ظهور خاندان‌های سوی و تانگ وتقویهٔ وحدت چین بود در ۵۷۷ مسیحی دولتی‌را که بربرهای مانچو بنام «توبا» Tobas تشکیل داده‌بودند ازبین رفته ودرچین شمالی دودمان سوی روی کار شد ودولت بزرگ عسکری بمیان آمد که چین جنوبی را بخود ملحق ساخت. از پادشاهان این خاندان دو نفر معروف اند یکی «یانگ ـ کین» Yang-Kien که در ۵۸۸ به‌سلطنت رسید ودیگر «یانگ‌تی» Yang-ti که بین سال‌های (۶۱۷ ـ ۶۰۵) حکمفرما ئی داشت. مقارن‌زمانی که‌دودمان‌سوی درچین ظهور نماید تو کیوهای شرقی وغربی دراثر رقابت تا اندازه‌ئی ازهم دور شده بودند. پیشتر در صفحات اول این فصل متذکر شدیم که تو کیوهای شرقی عنوان مجلل (خاقان) را احراز کرده بودند وتو کیوهای غربی که‌دامنه تسلط خویشاوندان ودست نشاندگان ایشان‌تا کشور مارسیده بود خویش‌را «یبغو» لقب میدادند. رفته رفته رقابت درکار آنهارخنه افگنده و«تاردو» یبغوی تو کیوهای غربی‌پسر «ایستامی» بین‌سال‌های ۵۸۲ و۵۸۴

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1086 of 1362

سر از هم آهنگی با ترکان شرقی بدر زده و او هم عنوان باشکوه (خاقان) بر خود نهاد .

درین فرصت از یکطرف درچین دولت سوی تشکیل شد و از جانب دیگر متعاقباً «تاردو» وفات کرد و ترکان غربی میان خود به دو حصه تقسیم شدند . «شه کوی»Che-Kouei نواسه (تاردو) درقسمت‌های غربی حکمفرما شد که‌تاشکند مرکزان بود و«چولو» Tchou lo خان دیگرمرکزی برای خود کنار « ایلی » Ili تعین کرد ودربقیه‌اراضی امپراطوری ترکان غربی‌نفوذ خودرا محکم‌نمود.

یانگ ـ تی دومین امپراطور خاندان سوی چین که‌اصلاً در صدد اشتعلال ل تو کیوها بود ازتفرقه آنها کار گرفته خان‌تاشکند را برعلیه خان ایلی کمك کرد وچولوخان نقطهٔ اخیرالذکر بدربارچین پناه‌برد وتیول چین‌را برخود قبول نمود. به‌این ترتیب سوی‌ها سیاست قدیمه چین (عصرهان‌ها) را پیش گرفته وخان‌های ترکی اسپای مرکزی را یکی ذریعهٔ دیگری تابع خود ساخت چنانچه متعاقباً در ٦٠٩ خان نشین‌های «حامی»Hami وتورفان Tourfan مطیع او گردید ونفوذ چین باخانمه عصر سوی به‌سنگیانگ رسید و جانب دیگر خاقان های ترکان غربی را مطیع نمود که تفصیل آن خارج مرام ما است .

جنگ‌های طولانی خاندان سوی‌چین در کوریا (٥٨٤ ـ ٦١٢م) و نارضائی مردم به‌انقلاب منجرشد ودرنتیجه «هیه‌لی» Hie-li با طرفداران خودزمام امور چین‌را بدست گرفته در٦٢٦ خاندان «تانگ» روی کارشد .

هرج ومرجی که‌درموقع تغیرخاندان سلطنتی درچین رخ‌داد باردیگر به‌ترك‌ها موقع‌داد تابنای تعرض‌را گذارند واول‌خاقان‌ترکان شرقی «هیه‌لی Hie-li»به‌این کار اقدام نموده به پایتخت چین«سی‌ـ‌نگن‌ـفو» Si-Ngn-Fou حمله کرد.

لی شو ـ من Li-che-min پسر موسس خاندان‌تانگ که بنام امپراطور «تی ـ تسانگ»Tai-tsong شهرت دارد خان‌های‌تابع اورا یکی‌بعد دیگر برعلیه‌او

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1087 of 1362

برانگیخت تا اینکه در ٦٣٠ جنرال لی ـ تسنگ Li-tsung چینی را با سه هزار سپاه برعلیه او فرستاده و برای نیم قرن نام ترکان شرقی را از میان برداشت و مغلستان شرقی و مرکزی ایالات چین شد و امپراطور تانگ به آهنگ اداب در باری ترکی لقب «تین خان» Tienkhan (خان آسمانی) برخود نهاد .

امپراطور چین بعد ازفیصله کار ترکان شرقی متوجه ترکان غربی شد. ایشان در ین وقت مجددا کسب قوت نموده و جا های را که خاندان سوی در اسیای مرکزی وسینکیانگ از ایشان گرفته بودپس گرفته وولایات تربگتی Tarbagatai ، منا س Manas ، ایلی Ili ، ماور النهر در دست آنها بود و دومرکز آنها یکی در «اق تاغ» در شمال کوه تیان شان و دیگری در تاشکند بر قرار بود . «شه کوی» خان که زمستان پشهر اخیر الذکر وتابستان درحوالی یلدوز Youldouz یلیا مرکزی برپا کرده بود بین سال های ٦١١ و٦١٨ دامنه نفوذ وتسلط خودرا از التائی تا بحیره خزر وجبال هندکش بسط داده بود . برادر وجانشین او « تونگ » یبغو بین ٦١٨ و ٦٣٠ برقدرت خویش افزوده وعلاوه برحوزهٔ تارم تخارستان باختر را در مملکت ما کاکان در تصرف داشت وهیوان ـ تسنگ زایر چین درسالی ٦٣٠ که بطرف مملکت ما می آمد اورا به کمال اقتدار در کنار « ایسیك قول » یا (دریاچه گرم) دیده و پسر او «تاردو شاه» که بیشتر از اوذکر کردیم درشمال آریانا درتخارستان حکمفرمائی داشت وقندوز رامرکز خان نشینی خود ساخته بود .

قراریکه رونه گروسه می نویسد چند ماه بعد ازعبور هیوان ـ تسنگ شیرازهٔ امپراطوری مقتدر ترکان غربی ازهم پاشیده ودراثر انقلاب اهالی «بلخاش» Balkach وتربغتی خان ترکی موصوف « تونگ » کشته شدوترکان مربوطه او بازبه دوقبیله وجنبه تقسیم شدند که بنام های چینی نو ـ شه پی Nou -che -pi و «تو ـ لو Tou-lou

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1088 of 1362

کم وبیش شهرت دارند . یکی ازخان های قبیله اخیرالذکر که بنام قبیلهٔ خود توـ لو معروف است درراه وحدت دوقبیلهٔ ترکی کوشش نموده ودرحوالی (۶۴۲) به « اورمچی » حمله کرد ولی امپراطور تانگ چین «تی ـ تسانگ» که بیشتر ازجلوس وباره اقدامات اوذکر کردیم به اوموقع نداد وقبیلهٔ « توشه یی » رابرعلیه او برانگیخت وخان ترکی تولو به باختر پناه آورده وبعد از ۶۵۰ اثری از او در دست نیست (۱)

امپراطور چین ـ تی ـ تسانگ بانقشه وپیشرفت خود بطرف غرب قدم به قدم ترکان غربی راضعیف ساخته وپیش آمده رفت . در ۶۴۰ تورفان را به امپراطوری خود ملحق کرد ، در ۶۴۸ کوچه وقره چار را مطیع نمود ودر ماحول ۶۴۹ که سال وفات اومیباشد نفوذ دولت تانگ های چین در ماحول پامیر به کشغرو حتی به ماوراالنهر سرایت کرده بود .

درسال ۶۵۰ امپراطور دوم خاندان تانگ چین کاو تسو تنگ Kao-tsong برتخت نشت . اگرچه مشارالیه نسبت به امور اداری امپراطوری به حیات خود بیشتر مصروف بود معذالك سیاست امپراطور متقدم او از طرف دولت چین تعقیب شده رفت . درزمان اودرعصر امپراطور دیگری ازاین خاندان که «تنگ هوا تنگ » نام داشت و اخرسال سلطنت او به ۷۵۶ تماس میکند هنوز یکی از خان های توکیو باداشتن دیانت بودائی درقندوزحکمفرمائی داشت وماخذ چین اورا به نام (شه لی ـ مانگ ـ کیالو) Che -li -mang -kia-lo خوانده اند . روته گروسه شکل سانسکریت اسم اوراسری منگلا Sri-Mangala ضبط کرده است ومی نگارد که مشارالیه درمقابل یکی از امرای کهستانی حلیف تبتی ها از امپراطور چین

۱ ـ صفحات ۱۴۲ ـ ۱۴۳ امپراطوری «ف زارتالیف رو» گروسه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1089 of 1362

« کا اوسن چه » Kao-Sientch کمك خواست (۱) این موقعی است که علاوه برعرب ها بتی هاهم باتانگ های چین طرف شده اند وشاید یکی ازامرای کهستانی معلی دره های هندوکش برای نابود کردن خان توکیو بابتی هاهم آهنگ شده باشد بهرحال خان ترکی فوق الذکر آخرین خانی است که اسم او در ماخذ تاریخی چینی برده شده است .

همین امرای ترکی اخیر قندوز را که تا زمان فتح تخارستان بدست جنرال عرب قطیعه درتخارستان آمریت داشتند بعضی مدققین ازروی مسکوکات به لقب تکین شاهی یاتجن شاهی یاد کرده اند ویکی ازخان های آنها درکندهارا هم امارتی برپا کرده بود .

(۱) ۱۷۰ امیر دستپ تالیف روء گروسه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1090 of 1362

تصویر (۵۱) مقابل صفحه (۵۰۲)

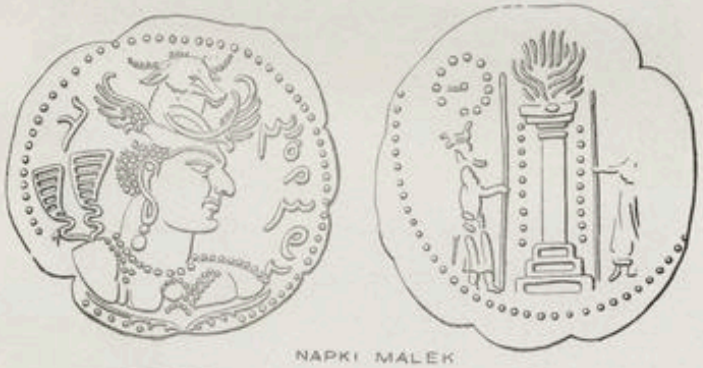


یکی از «نیمکی ملکان» (پادشاهان کوشانو یفتلی) که معمولاً دورهٔ سلطنت ایشان را در قرون ۵ ـ ۶ مسیحی نسبت میدهند.

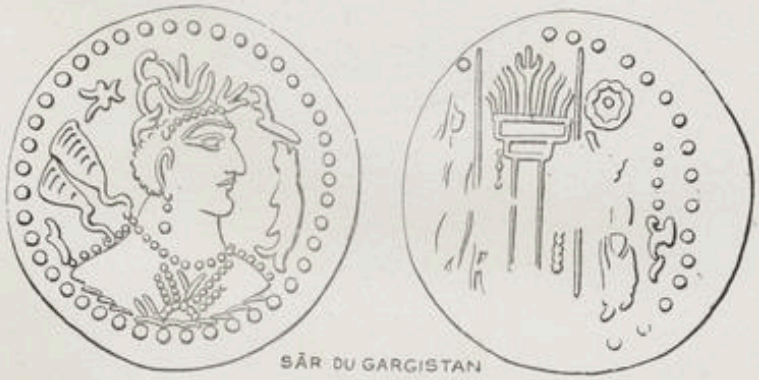
http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1091 of 1362

تصویر (۵۲) مقابل صفحه (۵۰۳)





NAPKI MALEK



SÄR DU GARGISTAN

مسکوکات کوشانو یفتلی بالا : سکه یکی از کوشانی های خورد کپداری (کوشانو-ساسانی) که موسیو ها کن از غزنی بدست آورده و تاج اورا با تاج پادشاه شکاری بامیان (تصویر ۵۳) مقایسه میکند (به صفحه ۵۱۵ مراجعه شود) وسط : سکه نیکی ملك یکی از پادشاهان کوشانو یفتلی پایان، سکه یکی از شارهای غرجستان.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1092 of 1362

فصل سیزدهم

سلاله های کوشانو یفتلی

و تبل شاهان

درفصل دوازدهم به ملاحظه رسید که درنیمهٔ اول قرن ۷ مسیحی صفحات شمال هندوکش بدست خان های ترکی دست نشانده « یبغوهای » توکیوی غربی بصورت ملوك الطوایفی متمرکز اداره میشد . از روی چشم دید وباد داشت های هیوان تسنگ و شهادت مسکوکات و پارهٔ مطالب دیگر معلوم میشود که دامنهٔ نفوذ خان های ترکی که تسلط موقتی در تخارستان یافته بودند روی همرفته باتیغه هندوکش محدود شده و درجنوب آن نفوذ نتوانستند جز بصورت بسیار مبهم ومحدود و دربعض نقاط ومواقع که چگونگی آن مجهول است .

شبهه ئی نیست که دریك دورهٔ هرج ومرج که خان های توکیو در شمال ساسانی ها درغرب تسلط یافته اند وساسانی هارا قشون نوخاسته عرب وتوکیوها را زیر وی مقتدرتانگ های چین ازغرب وشرق متزلزل ساخته بود ، در جنوب هندوکش حکومت های محلی بدست امرای محلی بود وهیوان ـ تسنگ درخط رفت و آمد خود از امرائی در بامیان و کاپیسا وحوالی جاغوری حرف میزند و ازخلال یاد داشت های او چنین معلوم میشود که شاهان کاپیسا ترك نبودند چنانچه آنهارابرخلاف امرای توکیو که در تخارستان در ین وقت نفوذ داشتند « کشا تریهٔ » خوانده و کشاتریه عبارت از طبقه نجبای نظامی محلی است که باقوه وقدرت کامله در جنوب هندوکش سلطنت داشتند و « کاپیسی » پایتخت و مرکز اداری و سیاسی جنوب هندوکش محسوب میشد . نوعیت اداری شمال و جنوب هندوکش تقریباً شبیه بهم بود . در شمال در تخارستان خان های ترکی بدور خان مرکزی قندوز جمع شده بودند ودرجنوب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1093 of 1362

هندو کش شهزادگان وامرای کوشانی و کوشانو یفتلی بدور خاندان « کشاترپهٔ» یعنی یکی از خاندان های نجبای سلحشور محلی کاپیسا مجتمع بودند ودولت کاپیسا از اوائل قرن هفت تا اواخر قرن هشت دارای اقتدار زیادی بود و به قلمرو وسیعی که حدود آن معین خواهد شد حکمفرمائی داشت و یکعدهٔ امرای محلی جزوغیر جزء آن وجود داشت که در مسائل دفاع خاك و حملات خارجی با دولت مرکزی کاپیسا هم دوا بودند و جزئیات این مطالب را به تدریج درین فصل خواهیم دید .

عنصر کوشانو یفتلی : یکی از چیز های مهمی که در مورد امارت ها ی جنوب هندو کش عموماً ودر مورد سلطنت های کاپیسا و کابل خصوصاً گفته شود مسئله تعین اصلیت خاندان های سلطنتی مذکوراست . نظری به فصول گذشته تاریخ افغانستان خصوص فصل دهم ویازدهم (فصول کیداری ها و یفتلی ها) نشان میدهد که چطور بقایای نژادی کوشانی های کوچك کیداری ویفتلی ها در دوطرفهٔ هندو کش وبیشتردرجنوب آن ماندند . بااقداماتی که یفتلی ها درراه تشکیل دولت قوی وقیرومند نمودند احفاد کوشانی های کیداری از صحنه سیاست ومملکت داری بیرون شده و درته درهها وقلل کوها پناه بردند . همین قسم یفتلی ها خودشان بعدازیك دوره اقتدار وفتوحات برعلیه ساسانی ها و گوپتاها منضمحل شده ودولت مقتدر آنها بهامارات محلی و کوچك درجنوب وشمال ومرکز هندو کش مبدل شد . درفرصتیکه توکیوها (ترك ها) در تخارستان مستولی شده بودند عنصر « کوشانو یفتلی » بهم اختلاط یافته ودر اکثر نقاط جنوب ومرکز هندو کش نفوذ وسر کردگی قوم دردست آنها بود ومنجمله آثار موجودیت آنها در گوشه و کنار مملکت دوام داشت، تا جائیکه شواهد نشان میدهد یفتلی ها بعدازینکه در مقابل حملات مشترك ترك وساسانی مرکزیت اداری خودرا از دست دادند در کهستانات دشوار گذار مملکت ونقاط صعب العبور مثل بدخشان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1094 of 1362

بادغیس ، غرجستان ، بامیان ، وجیرستان ، مالستان ، کهستان سمت شمالی ، در کهستانات اطراف غزنه و گردیز پناهنده شده و ازین آشیانه‌های سنگی وقت بوقت سربلند کردند چنانچه در (صدق آباد) از ریزه کهستان شمالی اخیراً قبرستان بزرگ و مسکوکات بعضی از شاهان آنها که تا حال نام ونشان ایشان را تاریخ سراغ نداشت کشف شد . در جنوب هندوکش کاپیسا و کابل (۱) وزابل بیشتر اقامتگاه یفتلی‌ها وعنصر کوشانو یفتلی بود. طوریکه درفصل یفتلی (فصل یازدهم) اشاره شد کلمه (زابل) که در دوره های اسلامی مفهوم بزرگ جغرافیائی و عرقی پیدا کرد ودر داستان های حماسی ورزمی داخل شد اصلاً کلمه یفتلی بود که اصل آن به شهادت مسکوکات « یفتل شاهان » (زوبل) بوده (۲) و(زابل) گردیده (زوبل) یا (زاول) اصلاً اسم یکی از قبایل یفتلی بود که درحوالی غزنه وجاغوری استقرار یافته واینجا بنام آنها به زابل علم شد ومفهوم جغرافیائی آن در مرور زمانه تا قندهار و حتی سیستان وسعت پیدا کرد.

اگر در تاریخ افغانستان دقت شود در طی قرن ۷و۸و۹ و۱۰ امرای محلی زیادی درگوشه و کنار مملکت بمیان آمده‌اند که برخی‌را ماخذ چینی ، عده‌ئی را منابع عربی ، بعضی‌را کتب سانسکریت وحتی فارسی ، عده‌ئی‌را مسکوکات برخی را تصاویر رنگه دیواری کم و بیش معرفی کرده ، واز بعضی مجسمه ها ئی هم بدست آمده . این امرا وشاهان وسلاله‌ها عموماً از نقطهٔ نظر عرق یا یفتلی یا مخلوط کوشانو یفتلی بوده وهر کس وهرمنبع بزعم خود ایشان رابه کشانیهٔ رتبیل‌شاه ، تگین ، ترو کشه ، خیونل ، ترک وغیره یاد کرده‌اند وهرج ومرجی تولید نموده اند حال آنکه سوچیز بیش‌ها روشن است یکی اینکه اکثر این سلاله ها سلسله نسب خویش را به دودمان کوشانی مخصوصاً به کنیشکا نسبت

(۱) از دهمزنگ هم مسکوکات وظروف گلی یفتلی‌ها بدست آمده است .
(۲) Memoirs of The Archaeological Survey of India No32

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1095 of 1362

میداورد و دیگر اینکه بقایای یفتلی در کاپیسا و بامیان و زابل و بادغیس وغرجستان وجبرستان ، ودیگر نقاط ، فرار گاهها و ثمر گرگا ها و امارات داشتند . پس بهاستناد به این دو مطلب اخیر گفته میتوانیم که بعد از قرن ۷ مسیحی امرای محلی که در گوشه و کنار آریانا به سلطنت رسیده اند منجمله دودمان هائی که در کاپیسا و کابل هستهٔ مرکزی سلطنت و ادارهٔ مملکت در دست آنها بود وعموماً از عنصر مخلوط کوشانو یفتلی بودند وشار های غرجستان و شیر های بامیان و غیرهرا یا یفتلی یا از عنصر مخلوط کوشانو یفتلی میتوان حساب کرد .

قراریکه در اخیر همین فصل خواهیم دید شبهٔ نیست کهمانند صفحات شمال در جنوب هندو کش هم باوجود سلطنت مرکزی کاپیسا یکعده امرای محلی جزء وغیر جزء آن وجودداشت وبرخورد هر زایر وسیاح و مورخ با یکسی از آنهادرمحلی ودروقتی وبا کثرت مسکوکات آنها از معابد وبرانه واستوپهها سبب شده است که نپرکی ملك ها ، ترکی شاهی ، رتبیل هاوترو کنهها ، شارها ، شیرهـا ، غور شاهـا و غیره از قرن هفت مسیحی به بعد جزء تاریخ افغانستان قدیم بیشتر در جنوب و حصص مرکزی هندوکش ثبت گردد ولی این خاندان های شاهی و امرای محلی از روی عرق عموماً با بقایای کوشانی های خورد یا بقایای یفتلی ها و یا مخلوط « کوشانو یفتلی » است (۱) بهرحال سلطنت مرکزی کاپیسارا که این فصل وقف آن شده است یاطوریکه

(۱) مانند باید بود که وو کونگ چی درنیمه دوم قرن ۸ از امرائی بهالقاب (تهله- تهله تی وتجن) درحوالی کندهارا حرف زده است وازتجن یانگین شاهی ها سکهٔ هائی هم بدست آمده است ، این امراء را بعضی از سیاحین ومورخین اسفد تو کیو (ترك) خوانده اند و اگر ترکی شاهی های البرونی عبارت ازهمین تگین ها باشد ایشان رامیتوان ترك خواند ومیتوان گفت که مرکز امرای تگین شاهی همان قندوز بوده ومسکوکاتایشان درجنوب هندوکش انتشار یافته است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1096 of 1362

زابر چین هیوان ـ تسنگ یاد کرده « کشاتریه » و باطوریکه عرب ها لقب داده اند « رتبیل شاهان » میخوانیم . شبهه ئی نیست که عرب ها از روز تماس به سرحدات غربی آریانا یعنی از حوالی وسط قرن ۷ مسیحی (۲۳ هجرت) تا زمان فتح کابل بدست یعقوب لیث صفاری ۲۵۸ هجری مطابق ۸۷۹ مسیحی وبعداز آن بیش ازدو قرن کلمه رتبیل رابصورت های مختلف استعمال کرده اند و به تعقیب مأخذ عربی درمنابع فارسی هم راه یافته است . معذالك باید گفت که این اسم اصلاً هندوئی بوده یا ازروی اسم خاص (رتن پاله) ویا ازترکیب اسم عام (رای) یعنی (شاه) و (پاله) اسم خانواده ئی بمیان آمده پس اگر چه این لقب از نقطهٔ نظر مفهوم لغوی و مذهبی اصلاً باید درمورد برهمن شاهی هایاهندوشاهی های کابل در فصل آینده استعمال شود ولی چون تذکر منابع عربی آنرابصورت عمومی تر علم ساخته است کشاتریه های کابیسا واحفاد ایشان را به لقب رتبیل شاهان یاد میکنیم و برهمن شاهی های کابل را « رابان کابلی » میخوانیم .

حدود سلطنت کاپیسا : سابقه تاریخی ومفهوم جغرافیائی کاپیسا مطالبی است که در تاریخ افغانستان به آن اشاره هاشده وقراریکه درفصل هشتم در مورد پایتخت های کنیشکا شرح دادیم شهر کاپیسی (بگرام) در آن زمان هم مرکزیت داشت وحتی پیشتر از آن شاهان مستقل یونانو باختری بعداز تخلیهٔ باختر در جنوب هندوکش در اینجا مرکز اختیار نموده بودند .

اگر چه کاپیسا از نقطه نظر مفهوم جغرافیائی و تاریخی حوزهٔ کهستان و کوهدامن را دربر میگیرد ولی در عصری که مشغول مطالعه آن هستیم وسعت اداری مفهوم آنرا انبساط داده وسلطنت کاپیسادامنهٔ فراخی درجنوب هندوکش پیدا کرده بود که علاقه های مربوطه و حدود آن ازروی چشمدیدوبادداشت های هیوان ـ تسنگ ومقابله های شاهان آن باقوای عرب معلوم میشود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1097 of 1362

هیوان ـ تسنگ در سال ۶۴۲ حین ورود به کاپیسا اظهار میکند که پادشاه (کشاتریه) یعنی از طبقه نجبای نظامی است و تقریباً ده امارت تحت اداره او میباشد و از روی متن یادداشت های او که ذیلاً میدهیم بعضی از علاقه های مربوطه سلطنت کاپیسا توضیح میشود .

(۱) لان یو (لغمان): « . . . چون از چند قرن به اینطرف خانوادهٔ شاهی ازبین رفته رؤسا برای احراز اقتدار به امتیاز یك بردیگر تن درنداده و در نتیجه آخر « لان یو » با جگذار کاپیسا شد . . . » (۱)

(۲) نگارهارا (ننگرهار) « . . . حکمفرمائی ازخود ندارند ، حکمران ومامورین زیر دست آن از کاپیسا می آیند . . . » (۲)

(۳) گندهارا (علاقه کابل سیلی تا پشاور) « . . . خانواده شاهی ازبین رفته وسلطنت ازطرف نمایندگان کاپیسا اداره میشود . . . » (۳)

(٤) تا شاشیلو (تاکسیلا) « . . . سابقاً این علاقه تابع سلطنت کاپیسا بود . اما اخیراً با جگذار کشمیر شده . . . » (٤)

ازین یادداشت ها دو چیز به صراحت تمام معلوم میشود یکی اینکه دامنهٔ سلطنت کاپیسا بطرف شرق زمانی تا « تاکسیلا » یعنی به سواحل ماورای شرقی اندوس وبعد ها تا کنار های راست این رود حاکمه انبساط داشت . باقی حدود سلطنت کاپیسا درسمت های دیگر هم ازروی گردش زایر مذکور ویادداشت های او بخوبی معلوم میشود زیرا زایر چین ۱٤ سال بعد از هند برگشته واز حواشی شرقی وجنوبی وغربی سلطنت مذکور دور زده وبه کاپیسا مراجعت کرده است وبرای تصریح این مطلب خط حرکت اورا درین نواحی تعقیب میکنیم :

---

(۱) صفحه ۹۰ یادداشت های عالم غربی ترجمهٔ پروفیسر بیل

(۲) « ۹۱ « « « « « « « «

(۳) « ۹ « « « « « « « «

(٤) « ۱۲٦ « « « « « « « «

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1098 of 1362

هیوان‌ـتسنگ حین مراجعت ازهندبه(اوند) مقرزمستانی شاه کابیساوارد شده وچون شاه دراینجا حضورداشت به حضور اوبار یافت وباموکب شاهی از (اوند) به (لمپاکا) یعنی لغمان آمده ویکماه درطی این قسمت راه صرف کرد .

سپس سمت جنوب راپیش گرفته وبعد از ۱۵ روز مسافرت به علاقهٔ « پانا » Pana (فالانا Falanaلانا) رسید که عبارت از منطقهٔ « وارنو » Varnu یا « وارنوا » Varnava متذکرهٔ « پانی نی » میباشد .

چون احاطهٔ علاقه (فالانا) را ۲۰۰۰ لی) نوشته طبق نظریهٔ مدققین بلاشبهه مناطق وزیرستان ، درهٔ کومل ومعاونین آن مثل درهٔ « زوب » Zhob و « کندار » Kandar وغیره را دربرمیگرفت . چون زایر چینی موسوف فاصله دو هزار (لی) را بطرف جنوب غرب طی میکند مسیو فوشه چنین نظریه دارد که زایر چین بطرف جنوب تا درهٔ اسماعیل خان پیش رفته است و بعد از طی کوه بزرگ که آ را سلسله کوه « توبه کاکر » تعین کرده اند ودرهٔ بزرگ ترنك محتملاً از حوالی قلات غازائی داخل علاقه « تسا ـ کیو ـ تچه » Tsao-Ku-Tcha شد که آ نرا بنام دیگر منطقه « جاگوده » Jeguda خوانده و عبارت از جاغوری فعلی میباشد . سپس سر خط عبور خود علاقهٔ را بهاسم « فا ـ لی ـ شی ـ ساـ تانگ ـ نا » یاد میکند که فوشه آنرا « وری جستا نا » Vriji-sthana ، یعنی چیزی تعبیر کرد که در نقشه های قدیمه انگلیسی « یو جارستان » Ujaristan تثبیت شده ومقصد از آن وجیرستان میباشد و گوشه جنوب شرقی غرجستان را به مفهوم بزرگ وعمومی هزاره جات احتوا میکند. هیوان‌ـتسنگ این علاقه را مربوط به شاه جداگانه میداند که از آن بعد نر حرف خواهیم زد . سپس ۵۰۰ لی یعنی تقریباً ۱۶۵ کیلو متر بطرف شمال گفته از راه « دشت ناوور » و از راه پیچ درپیچ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1099 of 1362

دره ها از راه خوا د « Khavad یعنی (خوات) ومیدان وگردنه بیك توت بغما ن به حوزهٔ کاپیسا وا د میشود .

حالا از روی این خط حرکت دقیق که تقریباً در حواشی گرداگرد سلطنت کاپیسا بعمل آمده است واضح گفته میتوانیم که حدود دولت کاپیسا بطرف جنوب درهٔ کرم، و ارغای و زیرستان ، دیرهٔ اسماعیل خان را در بر میگرفت. میماند حدود غربی و جنوب غربی آن . درین قسمت ها اگر چه زایر چینی مذکور از قلات غلزائی . حوالی جاغوری ودشت ناوور وورداك ومیدان وپغمان عبور میکند ودر گوشه شرقی هزاره جات از امارت محلی دیگر صحبت مینماید ولی یکسال بعد ازتاریخ عبور اوبمراجعت از کاپیسا بطرف چین یعنی در ۶۴۵ مسیحی مطابق ۲۳ هجری حملات عرب در سر حدات غربی آریانا در حواشی سیستان آغاز میشود و مقابله ، تبیل شاهان نشان میدهد که حدود سلطنت کاپیسا در جنوب هندو کش تا حوزهٔ هیرمند و سیستان انبساط داشت .

کشاتریه پادشاه یا رتبیل شاهان : معاصر زمانی که خان های توکیو (ترك) در صفحات شمال هندو کش در تخارستان حکمفرمائی داشتند در جنوب هندو کش سلطنت مرکزی کاپیسا بدست کسی بود که زایر چین هیوان - تسنگ اورا کشاتریه یعنی از طبقه نجبای ساحشور نظامی خوانده و درحالیکه شخصیت وقدرت سلطنت اوراتعریف میکند چنین می نویسد : «پادشاه ازطبقه کشاتریه و مرد هوشمند ، دانا ، رشید ، دلاور و باعزم است و بر ده ایالت مجاور یا امارت های محلی حکمفرمائی دارد وبه ملت خود خیلی علاقه مندی و محبت نشان میدهد، پایتخت پوداثی است ، هرساله مجسمه طلائی بودارا به ارتفاع ۱۸ فت ساخته ودرجشنه نجات که بنام (موکشا مها پاریشاد) تشکیل میشود مردم را دعوت میکند وبه محتاجین وغربا وبیوه زنان ومردان زن مرده صدقه وخیرات میدهد » (۱)

۱- صفحه ۴۱ جلد اول خاطرات هیوان - تسنگ ترجمه فرانسوی استانیسلاس ژولین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1100 of 1362

رونه گروسه مولف تاریخ آسیا درین مورد می نویسد : « اگر چه در این وقت پادشاه کاپیسا صاحب امپراطوری نبود ، به قلمرو وسیعی حکمفرائی داشت و بعلاوهٔ ارا ضی ارثی مخصوص خودش خاك هار لامیا کا (لغمان) نگارا هارا (ننگرهار) و گند هارا که سلاله های شاهی محلی آنها ازمیان رفته بود همه به کاپیسا ملحق شده بود وبه این صورت اقتدار پادشاه تاسواحل اندوس محسوس میشد . طوریکه هیوان ـ تسنگ میگوید پاد شاه شخص رشید و دلاوری بود که از نیروی او ممالك مجاور می لرزیدند و برده امارت حکمفرمائی داشت .

چون مانند امیر کابل در قرن ۱۷ پادشاه کاپیسا راههای تجارت آسیا را در دست داشت به دوستی او شاهان بزرگ محتاج بودند . . . . »

هیوان ـ تسنگ حین عبور ومرور از جنوب هندوکش طوریکه دیدیم درچندنقطه بهاز بین‌رفتن‌خانواده شاهی محلی وارتباط وانقیاد آنها به کاپیسا اشاره‌های صریح کرده است ودر مورد «لان پو» لغمان اظهارمیدارد که چندقرن قبل خانواده شاهی از میان رفته . اگر درین موارد کمی دقت شود معلوم میشود که خاندان شاهی که چند قرن قبل به این علاقه ها سلطنت داشت همان کوشانی های بزرگ بودند . اگر چه بعد از آنها کیداری ها (کوشانی های خورد) وبعثلی ها آمده رفتند و قوم اخیرالذکر سلطنت بزرگی هم بمیان اورد ولی چون مدت طولانی دوام نکرد بیشتر ملوك الطوایفی در دره های هندوکش پدیدار شد تا اینکه بالاخره سلطنت کاپیسا کم و بیش علاقه های دور و نزدیك را تحت اداره مرکزی آورده و کشاتریهٔ کاپیسا باز سلطنت مقتدری بمیان آورد که زاید چین از توصیف شخصیت شاه وقدرت دولت او خودداری نتوانسته‌است .

پادشاهی را که هیوان ـ تسنگ در آمد و رفت خود یعنی بین سال‌های

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1101 of 1362

٦٣٢ و ٦٤٤ مسیحی کشا تربه (یعنی از طبقه نجبای نظامی) خوانده مولفین عرب متعاقباً تالو اخر قرن ٩م به نام های رتبیل ـ رافت بیل ، زبیل ، زنبیل یاد کرده اند که همه ضبط های مختلف یك اسم است که صورت صحیح آن « ربتیل » میباشد . اگرچه کلمه (رتبیل) را به صور مختلف تحلیل و تجزیه نموده اند ولی بازهم ترکیب ومفهوم واقعی آن روشن نیست . تنها اینقدر معلوم میشود که این اسم ، اسم خاص کدام پادشاه معین نبوده بلکه محتملاً لقبی بوده ودر مأخذ عربی وفارسی درمورد یك سلسله پادشاهانی که مقرایشان اول کابیسی وبعد کابل بود استعمال شده است .

کشاتریهٔ کا پیسا یا رتبیل شاهان بشهادت زائرین چینی و مورخین عرب مردان دلاور وشجاع بودند وبه ملت ور عایا محبت بسیار داشتند وبیشتر معتقد به دیانت بودائی بودند معاصر زمانی که توکیوها (ترك ها) در صفحات شمال درتخارستان تسلط یافته بودند ایشان درجنوب هندوکش سلطنت مقتدری تشکیل داده بودند که دامنه آن طوریکه دیده شد از تا کریلاو اوند (ویهند) یعنی از دو کناره رود اندوس (سند) تاشهرزرنج وسواحل هامون سیستان انبساط داشت وقدرت نظامی ایشان را مقابله باقشون معظم عرب ثابت میسازد وشرح آنرا درجلد سوم سلسله تاریخ افغانستان خواهید دید .

شبهه نیست که در داخل این قلمرو وسیع امارت های محلی دیگری بوده که یاد داشت های هیوان ـ تسنگ از آنها حکایت میکند همین قسم خارج حدودی که شرح داده شد مخصوصاً در کهستانات مرکزی هزاره جات در نقاطی که از راها کناره بودا مرای محلی دیگری در بامیان در نقاط مختلف غرجستان (به مفهوم بزرگ هزاره جات) وغور و کوه های زمین داور وغیره وجود داشت که کناره بودن از طرق عادی مراودات ونقاط کهستانی به آنها یکنوع آزادی داده بود محلی ، معذالك اگر با نفوذ جامع و وسیع رتبیل شاهان در تمام مناطق

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1102 of 1362

جنوب هندوکش وحضور شخص آنها درمیدان های جنگ از حوالی زرنج وبست گرفته تا کابل و کاپیسی نگاه شود خوب فهمیده میشود که دولت مرکزی کاپیسا هسته مرکزی ومقتدرسیاسی واداری ناحیه جنوبی افغانستان بود وامرای جزء در مسایل عمومی دفاع کشور ودفع حملات بیگانه با این دولت مرکزی هم آهنگی داشتند .

کاپیسی و اوند (وبهند) : اختلاف آب و هوا در جنوب هندوکش مخصوصاً در حصص شرقی آریانا که مناطق سرد و گرم مثل کاپیسا و گندهارا را از دیرگ بهم و قم شده در بسیاری از دوره های تاریخ افغانستان سبب شده است که دولت دارای دو پایتخت باشد تابستانی وزمستانی چنانچه در دورهٔ زمامداری کنیشکا امپراطور بزرگ کوشان این دوبه معمول بود حتی در آن زمان در میان این دو پایتخت ، مرکز سومی هم بود که امپراطور بعضی اوقات فصل‌های خزان را در آنجا میگذرانید در آنوقت پایتخت تابستانی همین شهر کاپیسی و مرکز زمستانی شهر پارو شاپورا (پشاور) بود چنانچه در صفحات ۲۳۳ وبعد فصل هشتم در اطراف این دو مرکز تفصیلاتی داده شد

در نیمه اول قرن ۷ مسیحی در عصر سلطنت « کشا تریهٔ » کاپیسا این عادت قدیمه هنوز معمول بود و پادشاه تابستان را در کاپیسی (بگرام) در حوزهٔ سرسبز وشاداب کاپیسا در جوار رود خانه خروشان پنجشیر میگذرانید و زمستان عوض (پشاور) در « اوند » Und یا « اوده بهانده » Udabhanda در حوالی اتك فعلی میرفت . زیرا هیوان تسنگ حین ورود در سال ۶۳۲ پادشاه موصوف را در کاپیسی و ۱۴ سال بعد حین مراجعت از هنداورادر مرکز زمستانی در شهر (اوند) ملاقات نمود ودر هر دو شهر ازفیض الطاف شاهی بر خوردار شد . (۱)

---

(۱) به کتاب راه قدیم هند از تاکریلا تا بلخ تالیف نوشته مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1103 of 1362

سائر امرای محلی جنوب هندوکش : قبل برین در دو سه جای این فصل متذکر شدیم که در جنوب هندوکش علاوه بر سلطنت مرکزی و مهم کاپیسا یکعده امرای محلی دیگری وجودداشت که بعضی تابع دولت کاپیسا بود و برخی جزء آن نمی آمد . این را هم یاد دهانی کردیم که بعد از انحلال حکومت کوشانی های خورد کیداری و سقوط عظمت دولت مرکزی یفتلی روئسا وقبایل آن به هر گوشه و کنار چه در شمال و چه در جنوب سلسله کوه هندوکش درنقاط کوهستانی د شوار گذار پرا گنده شدند و امارت های محلی بمیان آوردند . این کیفیت در طی قرن ۷ و ۸ و ۹ در قرون فتوری که در یك حصه آن توکیو ها و ساسانی ها موقتاً در شمال و غرب تسلط یافتند و در حصه دیگر آن چینی ها نفوذ و تا یك اندازه کنترول اداری خود را تا حوالی کاپیسا بسط دادند و عرب ها بنای فتوحات را گذاشتند دوام داشت و یکی از علل تشکیل امارت های محلی در نقاط صعب العبور مملکت همین مداخلات های بیگانگان بود و عنصر کوشانو یفتلی مخصوصا یفتلی ها و روئسای جنگ آزموده و دلاور آنها روی صحنه بر آمده وامارت های محلی تشکیل کردند که بعضی آن در بعضی نقاط مثل غرجستان و بامیان وغیره تا سال های معاصر فتوحات عرب وجود خارجی داشت . یقین کامل دارم که ماخذ مختلف تاریخی تنها بوجودقسمتی ازین امارت‌ها پاره اشاره‌ها کرده وموجودیت اکثر آن هنوز در پرده خفا است چه رسد به اسمای شاهان و کار نامه‌های مربوطه آنها . تنها چیزیکه سراغ ایشان را وقت بوقت از اینطرف و آنطرف میدهد مسکوکات است که به استناد آن به تدریج این تاریکی ها هم روشن شده خواهدرفت .

در نیمه قرن ۷ معاصر پادشاه و دودمان « کشا نزیهٔ » کاپیسا هیوان ـ تسنگ در سرخط عبور خود درجنوب هندوکش از دوامارت محلی دیگر حرف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1104 of 1362

میرند یکی در بامیان و دیگری در گوشه جنوب شرقی غرجستان به مفهوم بزرگ هزاره جات .

شیر بامیان : همه میدانیم که اصطخری (نیمه اول قرن چهار هجری موافق اوائل قرن ده م) و طبری تقریباً نیم قرن پیشتر از اوامرای محلی بامیان را به لقب « شیر بامیان » ذکر کرده اند .

اگر چه ماعجالتاً از وقایع قرن هفت صحبت میکنیم معذالك چون القاب مذکور ، مربوطه به دوره های پیش از اسلام میباشد قراین و احتمال به این دلایت میکنند که همین لقب را امرای محلی این درهٔ شهیریك ونیم قرن یادو قرن قبل هم دارا بوده باشند بهر حال دروجود خود امارت محلی بامیان در نیمه اول قرن ۷ مسیحی حتی پیش از آن در قرن پنج وقرون بعد شبهه ئی نیست زیرا زائرین چین هر کدام حین عبور خود به این امر اشاره ها کرده اند تا اینکه نوبت به مورخین و جغرافیه نگاران اسلامی رسیده است .

« سی - یو - کی » یعنی « یادگارهای مما لك غربی » و کتاب حیات هیوان - تسنگ که از طرف یکی از مریدانش موسوم به « شامن هوئی لی » Shaman H wui Li نوشته شده هر دو ازامیر بامیان وملاقات او با هیوا ن - تسنگ صحبت میکنند این دو کتاب بیك لهجه میگویند که پادشاه بامیان به استقبال استاد قانون (هیوان - تسنگ) برآمده و او را به قصر شاهی دعوت نمود تا از تعارفات مهمان نوازی و مذهبی مستفید شود و زایر چین یکی دو روز یا پنج روز در آنجا اقامت داشت .

قرارشرحیکه زایر موصوف میدهد پایتخت یا طوریکه میگوید « شهر شاهی » بامیان در دهن درهٔ فولادی طوری افتاده بود که یک قسمت بصورت سموج درجدارهای سنگی دامنه دره وقسمت دیگر آن در ته دره تاجاهائی که حال دامنه باغ های زیارت های میرسید علی بیخ سوز و برادرش اشغال نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1105 of 1362

انبساط داشت. امارت محلی شیر بامیان طوریکه هیوان ـ تسنگ دیده در تمام مرور قرن ۷ دوام داشت و یك قرن بعد ازو در سال ۷۲۷ مسیحی زایر دیگری موسوم به «هوی تچه او» Houei-Tchéao از راه «سی ـ یو» یعنی کابلستان بعد از ۷ روز مسافرت وارد «فان ـ ین Fan-Yin» یعنی بامیان شده وطوریکه می نویسد درین وقت یکنفر «هو Hou» یعنی یکنفر از تاجك های آریائی محلی درین درهٔ شهیر امارت داشت. درین وقت امیر مذکور تحت اثر وقیمومیت کدام مملکت دیگر نبوده و پیاده نظام ورساله خیلی قوی ومتعدد داشت. (۱)

فراموش نباید کرد که در سال ۱۹۳۰ در یکی از معابد درهٔ کککرك بامیان درمیان تصاویر رنگه دیواری معبد تصویر پادشاهی پیدا شده که فعلاً در اطاق بامیان درموزهٔ کابل است وپروفیسر هاکن اورا بلقب «پادشاه شکاری» یاد کرده. هکذا درزواق بت ۵۳ متری بامیان تصویر بزرگ رنگه بودائی موجود است که خلاف معمول بهلباس وتاج شاهی مزین میباشد. این دوتصویر مربوط بیك نفر ازشهزادهای بامیان میباشد یادونفر ازامرای این درهٔ معروف را معرفی میکنند. آنچه درین دوتصویر مشترك دیده میشود تاج آنها است که مرکب ازسه هلال وسه گره میباشد وسکهٔ موسیو هاکن از غزنی یافته که بادشاه ضرب زننده آن همین قسم تاج دارد (۲) بعقیدهٔ موسیو هاکن این تاج مخصوص امرای محلی علاقه بامیان وغزنی بوده شبهه ئی نیست که نقاشی این تصویررا پروفیسر مذکور بدقرن ۵ مسیحی نسبت میدهد واورا در جمله شاهان «کوشانو ساسانی» یعنی در قطار کوشانی های خورد کیداری میشمارد که موقتاً تحت اثر ساسانی ها آمده بودند.

---

(۱) صفحه ۸۶ بامیان (آثار عتیقه بودائی بامیان) تالیف مدام وموسیو گودارو ها کی ترجمه کهزاد.

(۲) تصویر پادشاه شکاری مذکور بصورت رسم لوك آهنی که بقلم رسیو کرل عضویت حفریات فرانسه بعمل آمده بین صفحه ۱۲ و ۱۳ مقدمه کتب بامیان ترجمه فارسی طبع کابل ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1107 of 1362

تصویر (٥٤) مقابل صفحه (٥١٧)



یکی از اسلاف شارهای غرجستان .
شارهای غرجستان عموماً یفتلی یا کوشانو یفتلی بودند . تصویر اوبا تصاویر پادشاهان یفتلی این
کتاب مقایسه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1108 of 1362

این امر واضح میسازد که سلالهٔ امرای محلی شیرهای بامیان را حتی در قرن ٥ مسیحی پیش ببریم نفوذ ساسانی ها قراریکه در فصل کیداری ها وبعد تر شرح داده شده است چیزی است که متعاقباً ازین قسمت ها وسائر حصص آریانا برداشته شده وشیرهای بامیان قراریکه بتدریج دراوائل قرن ۷ واوائل قرن ۸ زائرین چینی وکوریائی از آنها معلومات میدهند تحت اثر بیگانگان نبودند و بلا شبه امارت ونفوذ محلی خود را در دل هندو کش و بابا تا زمان سلطنت صفاری ها حفظ کرده اند . (۱)

شار غرجستان : مانند بامیان وشیرهای آن غرجستان وشارهای آن هم . رماخذ اسلامی (عربی وفارسی) شهرت دارند وچنین مینماید که مانند بامیان یك سلسله امرای محلی در غرجستان هم سلطنت کرده وآنهارا بلقب (شار) میخواندند ولی چون غرجستان مفهوم جغرافیائی عام وخاص داشته و قبایل یفتلی در بعض حصص دیگر هم تقرر یافته واین جاها بنام های شان شهرت پیدا کرده وامرای محلی آنها در آن علاقه ها سلطنت هائی داشته اند مختصراً به ذکر پاره مطالبی درین موارد می پردازیم :

شبهه ئی نیست که جغرافیه نگاران عرب علاقه ئی را که بطرف شرق بادغیس یعنی بین بادغیس وسرپل افتاده ورودخانه معروف مرغاب (مروآب مرو رود) یکحصه زیاد آنرا شاداب میکند بنام « غرجالشار » یاد کرده اند . این اسم مرکب از دو کلمه (غرج ا و (شار) است . شار به اتفاق مورخین عرب لقب شاهان محلی این علاقه بود . وغرج را که بصورت (غرژ) ، (غرش) هم آمده دونوع تعبیر کرده اند یکی اینکه اسم خاص قوم وقبیلهٔ بوده ـ دیگر اینکه در لهجه محلی (کوه) را میگفتند چنانچه مقدسی بر همین نظر به

۱ ـ اصطخری در المسالك والممالك صفحه (۲۸۰) میگوید که « هنود بامیان را عقیده چنان بود که شاه بامیان تاوقتی مستحق ملك شده نمیتواند که بامملك کابل پیمان وموافقه نکند واوشاهی ملك بامیان را قبول نفرماید . . . »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1109 of 1362

است . بهر حال این هردو مفهوم قابل دقت است . عجالتاً مربوط بمعنی (کوه) این کلمه یاد آوری میکنیم که (غر) دربشتو بمعنی (کوه) موجود است و « ملک الغرج » و « ملک الجبال » به معنی (شاه کوها) یا (شاه کوها) است که اولی ازطرف عربها درمورد شاهای غرجستان ودومی بنسبت «غورشاهان» استعمال شده است . غرجستان در جغرافیای تاریخی افغانستان مفهوم خاص و عام دارد که اولی معین و محدود دو می عمومی و مبهم و غیر محدود است . غرجستان خاص دربین شمال غور وشرق هرات وغرب اندخوی مشتمل بردو دسته دره ها بوده که یکدسته را « پنج صده » ودسته دیگر را « چهار صده » و مجموع آنرا « نهصده » گویند . پنج صده مرکب از : دره های فیاق ، لغرا ، سرتور ، کودیان ، یولن تاغ میباشد . چهارصده : مرغاب ، ملمنج ، فلاخر ، خفک را دربر میگیرد مجموع این نه دره نهصدهٔ حالیه وغرجستان خاص تاریخی را تشکیل میدهد . شرح کلمهٔ «غرج» به مفهوم اسم خاص قوم و قبیله امری است مشکل که تحقیقات فقه اللغته ومردم شناسی دقیق میخواهد . در اطراف (غرج) و(خاج) و(غلج) (ورج) و(وجیر) وغیره مطالعات دقیق شود زیرا موسیو فوشه معادل غرجستان (وریجستانه) Vriji Sthana را پیدا کرده ومیگوید که این کلمه بصورت یوجارستان (Ujaristan) در نقشه های قدیمی انگلیسی درحوالی (جاغوری) درگوشهٔ جنوب شرقی غرجستان به مفهوم عام که تمام هزاره جات را دربر میگیرد استعمال شده است ولی بهتر میدانیم که این « وریجستانه » عبارت از (وجیرستان) تاریخی است که بر جاغوری حالیه واطراف آن اطلاق میشد .

اسمای جغرافیائی غرجستان وجیرستان مرکب ازدوحصه است (غرج) و(ستان) و وجیر) و(ستان) این (ستان) همان اسم ظرف سانسکریت « ستهانه » است که باشکل (ستهان) هم درلهجه های محلی افغانستان وجود داشته . پس معلوم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1110 of 1362

میشود که (غرج) (ورج) یا (وجیر) یا هر تلفظ های صحیحی که داشته اسم قوم وقبیله یااسمای اقوام وقبایلی بوده وگمان غالب براین میرود کهاین‌ها عموماً عبارت از قبایل یفتلی بودند که مانند بسا شاخه های دیگر خود هرطرف در کوهاووادی های افغانستان ازقبیل بدخشان، بامیان ، غزنه. کابیسا وضمناً در کوهستانات مرکزی پراگنده شده ودوجای بحیث مسکن آن دوقبیله بنام‌های غرجستان ، وجیرستان شهرت پیدا کرده چنانیکه قبیله دیگر ومعروف‌تر آنها بنام (زوالی) در حوالی غزنه تمرکز یافته واین حدود بصورت (زوال) و (زابل) و (زابلستان)دراعلام جغرافیای تاریخی ودر ادبیات رزمی ماشهرت فوق‌العاده دارد . میدانیم که غرجستان و غزنه از پایگاه های نظامی یفتلی ها بودهمین طوروجیرستان مالستان یعنی کوهای جاغوری . چنانچه‌مسکوکات‌شاهان و امرای یفتلی علاوه برهرنگر نقاط ازین سه جا بیشتر پیدا شده و میشود . ازین گذشته اگر خوب دقت شود بقایای احفاد قبایل فوق‌الذکر یفتلی درین جاها بخوبی شناخته‌میشوند. آیامردمان‌جاغوری‌ومالستان‌موجوده ازروی‌شکل‌ولباس‌و زندگانی و سجایا از همجواران خود فرق ندارند ؟ همین قسم باشند گان غرجستان وبعض قبایل اطراف غزنه . البته در یفتل بدخشان بقایای یفتلی‌هانسبتاً بی آمیزش ماندهو در سایر نقاط کمی با قبایل مجاور مخلوط شده اند .

حالا که مفهوم غرج و غرجستان تااندازه‌ئی ازنقطهٔ نظرجغرافیائی‌وتاریخی شرح یافت مختصراً درباب (شار) های آن‌هادرقطار امرای‌محلی آریانا درقرن ۷ صحبت میکنیم .

همه میدانیم که موضوع یفتلی درآن اوقاتی که دارای امپراطوری مقتدردر آریانا بوداز نقطهٔ نظر تشخیص وتعین مراتب شاهان و اسمای آنهاخیلی‌تاریک است چه رسد به امرای محلی آنها یاامرای محلی‌مخلوط‌آنها بابقایای کوشانی های‌خورد کیداری . شبه‌ئی‌نیست که یفتلی ها به تفصیلی که در فصل مربوط‌آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1111 of 1362

دادیم امپراطوری مقتدر و معظمی در افغانستان تاسیس کرده و بعد از سقوط هم قبایل ورثه‌ای آنها در نقاط کهستانی مملکت در پایگاه های نظامی خود پناه برده و قرن ها امارت های محلی در دست آنها و در دست عناصر مخلوط کوشانو یفتلی بود . آثار و شواهد عصر یفتلی‌ها (دورهٔ امپراطوری) و شارهای غرجستان (دورهٔ امارات های محلی) در افغانستان زیاد است از قبیل مسکوکات ، ظروف ، جمجمه‌ها و غیره (ظروف و جمجمه ها بتازگی از قبرستان یفتلی از صدق آباد ریزه کهستان کشف شده) که متاسفانه هنوز بصورت اصولی و علمی مطالعه نشده جزقسمتی که تحت مطالعه موسیو گیرشمن میباشد و دامنهٔ حفریات این مطالب را روشن تر خواهد ساخت .

بهرحال زایرچین هیوان ـ تسنگ درهمان علاقه « زریجستان » یاوجیرستان درحوالی جاغوری که آنرا « جگوده » Jaguda خوانده یادقیق تربگوئیم در شمال آن در منطقهٔ « فولی شی‌سا تا نگ نا » Fo-li-shi-sa-tang-na که در دامنه های کوه بابا سرچشمه هیرمند ورود کابل راهم دربرمیگرفت ازشاهی حرف میزند که خودش اورا توکیو (ترك) خوانده و موسیو فوشه اورا توکیو یا (یفتلی) میگوید و چون توکیو های غربی در این وقت یا کلی درجنوب هندوکش نفوذ نیافته بودند بدا کثراحتمال امیر محلی مذکور یا یفتلی یا کوشانو یفتلی بوده و میتوان اورا یکی ازشارهای غرجستان به معنی عام خواند چنانچه سکه هائی مربوط به همین قرن ۶ و ۷ ازشارهای مختلف غرجستان از غزنی واز سطح فوقانی خرابه‌های بگرام ، از معبدفندقستان ، از کابل (دهمزنگ) ازصدق آباد وریزه کهستان و غیره پیداشده واین جا نقاطی است که درما حول علاقه متذکرهٔ هیوان ـ تسنگ افتاده است . و معلوم میشود که مانند شارهای غرجستان خاص سائر قبایل یفتلی زابلی ، وجیری وغیره هم از خود امرای محلی درطی قرن ۷ مسیحی داشتند که حفریات و تحقیقات آینده پرده از روی هستی و موجودیت آنها خواهد برداشت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1112 of 1362

تگین شاهی ها : در آخر فصل دوازدهم اشاره نمودیم که توکیو هائی که بر تخارستان مسلط شده بودند در اثر فشار وحملات تانگ‌های چین قوه وقدرت خویش را به تدریج از دست داده ودر اوائل قرن هشت باداشتن نفوذ محدود و محلی مطیع خاندان تانگ‌ها شدند و آخرین بقوی آنها را مقارن همین زمان بنام (شه‌لی مانگ کیالو) یا (سری منگله) اسم بردیم . اگر چه بعد ازین تاریخ موجودیت آنها در تخارستان مبهم وتاریك است معذالك تا زمان فتح این ولایت افغانستان بدست قطیبه (۷۱۲م) ژنرال عرب امرای محلی تحت یاتگین‌درقندوز وجود داشت و احتمال دارد که حین فشار تانگ های چین بعضی ازخان های همین قبیله بجنوب هندوکش پناه آورده وتا نیمه دوم قرن هشت امارت کوچك ومحلی در کندهارا تشکیل نموده باشند . آنکه بوجود بعضی از امرای ترکی به القاب ' ته له ' ته له تی و تگین) درین حوالی شهادت میدهد وو کونگ Wou-Kong آخرین زایر چینی است که ۱۳۰سال بعد از هیوان ـ تسنگ بین ۷۵۱ و ۷۶۱ وارد مملکت ما شده و از راه هند فقط تا کندهارا آمده توانست . مشار ٔ الیه حین توصل به کندهارا مریض شده و خویش را راهب بودائی ساخت ومجبور شد که چند گاهی در کندهارا بماند . او از مصروفیت شاه و ملکه ووزرا به مرمت کاری معابد وساختن ابدات جدیدهٔ بودائی صحبت میکنند واین امر از نقطهٔ نظر عمرانات و آبادی وتگه داری آثار ومعابد بودائی کمال اهمیت دارد ووانمود میکند کهحتی در اواسط قرن ۸ مسیحی تقریباً یك قرن بعداز موقعیکه دین مقدس اسلام آغاز بهنشردر حصص غربی افغانستان نموده بود مرمت کاری و حتی آبادی معابد بودائی در قسمت های شرقی افغانستان هنوز جریان داشت و به استناد همین نظریه در فصل یازدهم در شرح دوام صنعت گریکو بودیك کفتیم که آثار هیکل تراشی قند قستان (غوربند) را که محصول قرن‌هفت مسیحی است نباید آخرین شواهد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1113 of 1362

صنعتی بودائی خواند زیرا در طی قرن هشت هم صنعت گـرائی مصروف کـار بودند واین امر یعنی اختتام صنعت هیکل‌تراشی در هرحصه بسته بتاریخ وصول دیانت جدید اسلامی بود و گندهارا که تاعصر محمود زابلی وجیال بدیانت‌های قدیم خود باقی بود نسبت به حصص مرکزی مملـکت وقت بیشتر داشت .

شبهه‌ئی نیست که مسکوکاتی هم بنام تگین شاهی‌ها دردست است . داکتر لارد Dr.Lord چهل دانه آنرا از شمال هندوکش یافته و کنشگهم تقریباً ۲۰ یا ۳۰ دانه دیگر آنرا از کابل بدست آورده است . چون عدهٔ بیشتر این مسکوکات از شمال هندوکش بدست آمده احتمال زیاد میرود که این سکه‌ها مربوط به آن دسته امرای تگین شاهی باشد که تافتح تخارستان بدست قشون غرب مرکز امارت آنها شهر قندوز بود وعدهٔ‌ئی ازمسکوکات آنها بارفت‌وآمد ومراودات بجنوب هندوکش انتشار یافته است . بهرحال ته له ـ ته له تی و تگین امارت محلی کوچکی در نیمه دوم قرن هشت در گندهارا داشتند که زمانی تحت نفوذ کابیسا ومدت‌ها تحت‌اثر تگ های‌چین بودند.

بعضی امرای دیگرمحلی: علاوه بردسته امرای محلی که ذکرشدبلاشبهه امارت های کوچك دیگری هم در جنوب ومرکزهندوکش وجود داشت که ازروی عرق عموماً احفاد کوشانی های خورد کیداری یا احفاد یفتلی ها و یا از عنصر مخلوط آنها بودند ودر نقاط مختلف مثل زابل ، سکاوند (لوگر) ، زمین‌داور غور و غیره در طی قرن ۷ و ۸ وبعدتر سلطنت کرده اند و بعضی اشاره های غیر مستقیم مورخین ومسکوکات وجود و هستی آنهارا وانمود کرده‌است. داکتر هاینریش جونکر Dr.H inrich Junker جرمنی درسالهٔ‌ئی موسوم به« نوشته‌های یفتلی » از بعضی مسکوکاتی حرف میزند که با مسکوکات « یفتلی ها » تیکی‌ها وتگین شاهی‌ها شباهت دارد و رسم‌الخط « یونانو کوشانی » وبرهمی‌در آنها استعمال شده . داکتر « جونکر » در روی این سکه‌ها اسمای بعض نقاط

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1114 of 1362

افغانستان مثل (داور) (روشنان) (زابلستان) (فرزان) و (سکاوند) را خوانده که منجمله سه نقطه آنرا که عبارت از « زمین داور » و زابلستان (غزنه و اطراف آن) وسکاوند (لوگر ، دهکده‌ئی هم هنوز بنام سکاوند یا سجاوند در لوگر موجود است) بدون تردید معین توانسته است . این مسکوکات بلاشبهه در همین نقاط بضرب رسیده وبلاشبهه وا نموده میکند که امرای محلی در این جاها وجود داشت که تحت اثر دولت کابیسا بودند .

زندگانی مذهبی و رهبانان : زوارچینی که قصد مسافرتهای شان در آریانا و هند دیدن معابد و ملاقات روحانیون و معاینه آثار و کتب مذهبی بود هر کدام به‌نوبه خود وهیوان ـ تسنگ (که بفاصله ١٤ سال از ٦٣٠ تا ٦٤٤م) دربیمه اول قرن ٧ درآمد و رفت خوداز نقاط مختلف مملکت ما میکدرد) از همه بیشتر ودقیق تر از چگونگی حیات مذهبی و جامعه رهبانان و روحانیون ومعابد وستوپهها و استوپها وغیره صحبت میکنند که با تحلیل و ترکیب معلومات او و دیگران ذکر خلاصه ئی در اینجا نه تنها بی مورد بلکه نهایت مفید و ضروری است .

باوجودیکه در نیمه اول قرن ٧ بواسطه سلطه توکیو ها (ترکها) درتخارستان مملکت از نقطه نظر تشکیلات سیاسی با نیمه هندوکش در وسط بدو حصه تقسیم شده بود و دراین دو حصه ومناطق متباقی امرای محلی متعددی جزء و خارج دو مرکز سیاسی قندوز و کاپیسی وجود داشت معذالك در نیمهٔ شرقی مملکت (به نسبت خط بلخ ـ قندهار) که هیوان ـ تسنگ ازان میگذرد چه در صفحات شمال و چه مناطق جنوب آئین بودائی عمومیت داشت که بیشتر مردم ازتخارستان و باختر گرفته تا بامیان پیرو طریقه کوچك نجات (هنایانا) بودند و در کاپیسا و حصص شرقی پیروان طریقه بزرگ (مهایانا) و کوچك (هنایانا) بهلوی هم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1115 of 1362

زندگانی داشتند و از کاپیسا به بعد درحصص شرقی و جنوبی و غربی برهمن‌های آفتاب پرست و شیوائیها هم بکثرت دیده میشدند .

باوجودیکه از دو سه قرن باینطرف در اثر مداخله ساسانیها و مقابله های کیداری ها (کوشانیهای خورد) و یفتلی ۱۰ با ایشان ، بیشتر اوقات‌در اکثرحصص آریانا جنگ و جدل دوام داشت و درنتیجه به حیات مذهبی ، مخصوص‌بحیات آن دیاتی که بالکل مخالف جنگ و خون ریزی بود شکسته‌وارد کرد را کثر معابد و استوپه ها صدمه دید و خراب شد معذالک هنوزمعابد باشکوه ومجال درپیرامون شهرهای باستانی ما دراطراف کهن دژ (قندوز) بلخ ، بامیان ، کاپیسی وده های دیگر وجود داشت و در هرسنگرهمه ، معبد ی صد ها راهب زندگانی میکرد و در میان این راهبین دانشمندان خیلی متبحر یافت میشد . هوان ـ تسنگ حین عبور خود تعداد معابد بعضی نقاط وعده‌روحانیون متقابله آنجا هارادادده که برای مزید معلومات بحیث یك نظر به ذیلاً ذکر میکنیم :

قندوز : ۱۰ معبدبودائی چندین صد راهب و روحانیون

بلخ : ۱۰۰معبدبودائی ، ۳۰ راهب و «

بامیان : ۰ معبد « ۱۰۰۰ پاچندین هزار راهب ورو حانیون

کاپیسا : ۱۰۰ معبد « ۶۰۰۰ راهب روحانی

« ۱۰ معبد شیوائی ۱۰۰۰ راهب شیوائی و برهمنی

لغمان : ۱۰ معبدبودائی چندصدروحانیون‌وچند بیست معابدبرهمنی‌وشیوائی

ننگرهار : تعداد معابد و روحانیون داده نشده

گندهارا ۱۰۰۰ معبد بودائی و ۱۰۰ معبد برهمنی

این احصائیه بسیار ناقص که در آن فقط چند شهر بزرگ و چند منطقه شامل است نشان میدهد که درطی قرن ۷ مسیحی هنوز حیات مذهبی ، جامعه رهبانان چه رونقی داشت و چقدر معابد مختلف بودائی و برهمنی و شیوائی آباد بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1116 of 1362

شبه ئی نیست که این معابد و استوپه های مربوطه آنها از طرف شاهان مختلف ممالك و ملکه ها و وزرا و اعیان و تجار آباد شده و هر کدام نام و نشان و شهرت و دارای وقایع و یادگار های قیمتداری بود که زائرین را از داخل و اقاق دور دست خارج مملکت جلب میکرد و یکی از منابع عایدات کشور محسوب میشد زیرا زائرین علاوه براینکه در مسافرت پول خرج میکردند برای دیدن وقایع هم به تفاریق پول و سکه های طلائی میدادند . از جمله این معابد در بلخ و بهارای قدیم و جدید یعنی "نوا و بهار" "نوبهار" ودر کاپیسا معبد شالوکیه یا معبد پرغملهای چینی (موقعیت آن در پوزهٔ شترك در دامنه شمالی کوه پهلوان) در حصص شرقی بگرام مقابل رزه کوهستان معین و حفریات شده) ، معبد شاپهار معبد کنیشکا (در توپ دره طرف غرب چاریکار واقع بود و هنوز استوپه بزرگ وبلندآن پا برجا است) معبد راهولا (بنام کافر قلعه موقعیت آنرا مرشهٔ بجنوب شرق بگرام کنار باریك آب معین کرده) معبد ملکه و در هده معابد باستانی که در عصر اشکا و کنیشکا ساخته شده بود و بالا خره در پشاور بلند ترین معبد کنیشکا که ٤٠ قدم ارتفاع داشت دارای شهرت آفاقی بود

چون اصول معماری بودائی متقاضی بود که معابد مجلل و استوپه ها بسیار بلند ساخته شود و برعلاوه برجهانی هم برای یاد بود خاطره روحانیون میساختند در پیرامون شهرها آبدات مذهبی ازهرطرف بهوا بلند معلوم میشد . در شمال معبد (نوبهار) استوپه ئی بود که ۲۰۰ قدم ارتفاع داشت . بطرف شمال غرب "نوبهارای قدیمه" بلخ بیاد دانشمندان متوفای شهر ۷۰۰ برج برپا کرده بودند که هیوان تسنگ ناظر آن بوده و همه را بچشم خود دیده است . (۱) صد معبد کاپیسا هر کدام از خود استوپه ها ئی داشت که بعضی آن به ارتفاع صد و صد قدم میرسید . در هدو گر دو بواح آن استوپه های معابد اشوک یاد شاه حایزسه

(۱) صفحه ٤٣ و معبد خاطرات بودائی عالم غربی ترجمه بیل .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1117 of 1362

صدفت از تفاع بودو بالاخره معبدی که کنیشک در جوار پایتخت زمستانی خویش درحوالی پشاور ساخته بود هنوز به ارتفاع ٤٠٠ قدم وجود داشت .

درمعابد افغانستان قدیم ازبلخ گرفته تا پشاور (پارو شاپورا) ودایی وجود داشت که درنظربده برستان قدر وقیمت زیادداشت وعموماً عبارت ازیاد گار های بودا ساکیاونی و روحانیون بزرگ و شاهان قدیمه بود . بطورعموم در معابد مربوط هرشهربزرگ سه سه یادگارقیمتی وبزرگ محفوظ بود که هیوان ـ تسنگ آنها را دیده و تذکر داده است در معبد نو بهار بلخ سه چیز ذیل دیده میشد .

(١) ظرف شست وشوی بودا که ازطلا واحجار گرانبها ساخته شده بود :

(٢) دندان بودا .

(٣) جاروب بودا با دسته مرصع ومزین با جواهرات (١)

درمعابد بامیان ودایع ذیل درصندوق طلائی محفوظ بود .

(١) یك دندان بودا

(٢) دندان یکی از پادشاهان سلف که به لقب « پادشاه عراده طلائی » شهرت داشت .

(٣) کچکول آهنی ویلان راهبی داشمند بزرگی موسوم به « سانا کاواسا » Sanakavasa یلان مذکور از مجموع ٩ پارچه ساخته شده بود (٢) در معابد اطراف کاپیسی (بگرام) سه چیز ذیل وجود داشت :

(١) دندان طفلی بودا

(٢) پارچه جمجمه بودا « تاتا گاتا » Tathagata

(٣) موی سر بودا « تاتا گاتا »

در معابد هده بیشتر یاد گار های بودا « تاتا گاتا » Tathagata به شرح ذیل وجود داشت :

---

(١) صفحهٔ ٤٤ یادگار های ممالك غربی ترجمه بیل ملاحظه شود .

(٢) به صفحات ٥٢ ـ ٥٣ یاد گار های ممالك غربی ترجمه بیل مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1118 of 1362

(۱) پارچه جمجمه و استخوان کاسه چشم بودا تاتاگاتا

(۲) یلان راهبی بودای مذکور که از پارچه زرد پنبه ئی ساخته شده بود .

(۳) چوب دست بودای مذکور که اصلا از چوب صندل بود و حلقه های آهنی داشت (۱)

پیشتر در سر این مبحث عده را هبین و روحانیون بعضی شهر های بزرگ و مناطق معروف را به ارقام معین کردیم و متذکر شدیم که در میان آنها علما و دانشمندان بزرگی وجود داشت . حالا میخواهیم درین مورد کمی دقیق تر شده و بعضی از راهبین داشتند و علمای نامی قرن هفت افغانستان را که زایر چین هیوان تسنگ حین عبور خود در مابد مختلف مملکت دیده و با آنها مصاحبه و مناظره کرده است اسم ببریم .

در شمال هندوکش در قندوز که درین وقت مرکز خان نشین های تخارستان بود عالمی زندگانی میکرد موسوم به « دهرمه سینا » Dharmasina که غیر ازخود مملکت درهند هم مطالعاتی نموده بود وصیت شهرت او در ماورای شرقی یامیر درنقاط مختلف سنکیانگ طوری پیچیده بود که اورا « فا - تسیانگ » Fa -Tsiang یعنی « استادقوانین مذهبی » لقب داده بودند وعلمای کاشغر وختن به این عقیده بودند که کسی با او مناظره نمیتواند .

در معبد معروف ناوا و یهارای (نوبهار) بلخ از دانشمندان بزرگ یکی « پراجناکارا » Prajnakara سر حلقه را هبین و دانشمندان طریقه (هینایانا) یا راه کوچك نجات بود و زایر چین را در طی مسافرتش در افغانستان از بلخ تا کاپیسا همراهی کرد . درمعبد نوبهار علاوه براودوعالم دیگر بنام های « دهرمه پری یا » Dharmapriya و « دهرمه کره » Dharmakara وجود داشت که ازجمله فحول دانشمندان عصر بشمار میرفتند وحلقه های مذهبی وعلمی بلخ ایشان رابنظر احترام وتکریم میدیدند .

(۱) به صفحهٔ ۹۵ یادگارهای ممالک غربی ترجمه پل مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1119 of 1362

معاصر این زمان در بامیان دو نفر راهب بزرگ داشتیم که اسم یکی آن « آریاداسه » Aryadasa و اسم دیگری « آریاسنا » Aryasena بود . و هر دو درفلسفه مذهبی وحکمت و قوانین دینی معرفت زیاد داشتند .

درکاپیسی (بگرام) پایتخت سلطنت کاپیسا درین زمان چند نفر عالم برجسته زندگانی میکرد. یکی از آنها «منوجناگوشه» Manojnaghosha دیگری « آریاورمه » Aryavarma و سومی « گنوبهه دره » Gunabhadra نام داشت . چون پادشاه این وقت کاپیسا پیرو طریقه بزرگ نجات بودائی (مهایانی) بود از زایر چین خواهش نمود تادریکی ازمعابد مربوطه این طریقه جمع شده وبا دانشمندان کاپیسی مناظره کند و در نتیجه میان سه نفر عالم فوق الذکر کاپیسا و هیوان ـ تسنگ مدت ۵ روز مناظره و جرو بحث طول کشید ، در طی آن پادشاه و « پراجنا کارا » دانشمند بلخی هم حضور داشتند (۱)

به این ترتیب چند صفحه مختصر این مبحث نشان داده میتواند که زندگانی مذهبی و جامعه علماء و دانشمندان افغانستان در قرن ۷ مسیحی به کدام اندازه هنوز رونق خودرا محافظه کرده بود . معابدی که تعداد قسمت آن ذکر شد هر کدام به تناسب کانون دانش وعلوم مذهبی بشمار میرفت ودرهر معبدی به تفاریق از چند نفر گرفته تا دسته های چند صد نفری راهبین امرارحیات داشتند وبه تالیف وترجمهٔ آثار مذهبی و کتب فلسفی واخلاقی می پرداختند علما ، دانشمندان افغانستان درتحول فلسفه بودائی ودرانتشار آن درخاک های آسیائی سهم بسزائی داشتند کدرفصل هشتم صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۳ دران موارد چیزهائی نوشته شده است . همین معابد هیکل ها ، علماء ، کتب ، آثار ودیعه هر کدام به نوبه خود اسباب شهرت مملکت شده و دانشمندان وزوار

(۱) راجع به را هیین و علمای افغانستان درقرن ۷ به کتاب زندگانی هیوان ـ تسنگ تالیف (شمان هوئی لی) ترجمه بیل طبع لندن به قسمت های قندوز و بلخ و کاپیسا و بامیان مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1120 of 1362

را از ممالک همسایهٔ حتی از نقاط دوردست چین و شرق اقصی جلب میکرد و تبحر و بایهٔ دانش این علمای بزرگ مقام آریانا یا افغانستان قدیم را در صحنهٔ آسیا بس گرامی و ارجمند ساخته بود .

ظهور اولین حملات عرب .

در سرحدات غربی آریانا : در نیمهٔ اول قرن ۷م که در صفحات شمال هندوکش خان های توکیو (ترک) و در جنوب هندوکش دودمان کشاتریهٔ کاپیسا سلطنت داشت عرب‌ها پرچم دیانت مقدس اسلامی را بر داشته از کنار امپراطوری ساسانی را در دو میدان نهاوند و قادسیه متلاشی ساختند . یزدگرد آخرین شاه ساسانی مانند داریوش چهارم آخرین شاه هخامنشی بطرف شرق گریخته میخواست به خراسان پناه برد و در سال ۳۱ هجری (مطابق ۶۵۲م) در مرو کشته شد .

طوریکه در فصل پیشتر و فصل حاضره دیدیم آریانا از آغاز قرن ششم مسیحی از نقطه نظر اوضاع اداری سیاسی به دو حصه تقسیم شده بود که یکعده امرا و خانشین ها جزء هر کدام بود و امرای دیگری هم در خارج نفوذ آن دو حوزهٔ سیاسی وجود داشت و دو مرکز عمده در شمال قندز و در جنوب شهر کاپیسی بود

عرب‌ها بعد از اشغال قوای ساسانی در مقابل سرحدات غربی مملکت مادر دو نقطه متمرکز شدند که یکی آن در شمال شهر نیشاپور و دیگر آن در جنوب شهر کرمان بود درین تقسیمات از نقطه نظر سوق الجیشی مطالبی نهفته بود تا از خط نیشاپور هرات بلخ به خانشین های تخارستان حمله شود و از جبههٔ جنوب از راه زرنج و بست . و رخد بر کابل و کاپیسا سوقیات بعمل آید و کهستانات مرکزی و قسمت های صعب العبور وسط مملکت در دهن عبور گرفتار آید و خود بخود به تدریج تسلیم گردد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1121 of 1362

بهرحال شرح این و اقعات چیزی است که در آغاز جلد سوم خواهد آمد اینجاهمین قدرمتذکرمیشویم که اولین تماس قشون عرب درسرحدات غربی آریانا (سیستان) در ۲۳ هجری (مطابق ٦٤٥) یعنی در ست یکسال بعد از مراجعت هیوان ـ تسنگ ازآریانا به چین صورت گرفته . چند سال بعد تر یعنی در حوالی ۳۲ و ۳۳ هجری (٦٥٣ ـ ٦٥٤ میلادی) قشون عرب در مقابل سرحدات غربی مملکت از کرانه های جنوب بحیره خزر تا سواحل خلیج فارس نقاط سوق الجیشی را اشغال نموده درنیشاپور و کرمان تمرکز یافتند تاطبق نقشه معینه درسه خط ، (نیشاپور، هرات، بلخ) بطرف تخارستان ، (زرنج بست، رخد) بطرف کابل و کاپیسی، و (قصدار وقندابیل و بیضا) بطرف ملتان پیش روند وشرح حرکت آنها دردوقرن روی این خطوط و مدافعه سختی که درین مدت طولانی ازطرف امرای محلی افغانستان بعمل آمده است مبحثی است طولانی که شرح آنرا در فصل اول جلد سوم سلسله تاریخ افغانستان خواهیددید.

مداخلت چین : پیدا شدن تو کیو ها (ترکان غربی) وسلطه مرقتی آنها در صفحات شمال افغانستان (تخارستان) و تماس و تصادم ایشان با کشور چین ازیکطرف و کمی بعدتر احساس حملات قشون عرب به سرحدات غربی مملکت از طرف دیگر زمینه را مساعد ساخت تا عامل دیگری در قرن ۷ درتاریخ افغانستان دخالت کند و آن عبارت از چین وتشبثات سیاسی و نظامی واداری خاندان تانگ میباشد .

قبل ازین در اخیر فصل دوازدهم (صفحه ٤٩٧) شرح داده شد که چطور بعد از ظهور خاندان های « سوی » و « تانگ » و تقویه و حدت ملی وروح نظامی در چین و رقابت های آن دو خاندان با تو کیو ها (ترک ها) چین را قادر به آن ساخت ، آهسته آهسته از حوزهٔ ایلی به تارم واز آنجا به حوزهٔ سر دریا و آمو دریا و ماحول پامیر نفوذ و تسلط پیدا کند . تعلقات دوستانه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1122 of 1362

دولت کـاپیسا وتانگ های چین و باز مداخلت مملـکت اخیرالذکر درصفحات شمال و جنوب افغانستان امری است که بعد از اشاره به روابط پارینه آریانا و چین شرح میدهیم .

مرور در فصل هشتم همین جلد نشان میدهد که آریانا کشور چین وچین کشور افغانستان قدیم را بخوبی می شناخت . اینجا نمیخواهیم بـه شنا سائی وارتباط این دومملـکت کهن آسیائی وارد شویم زیرا موضوعی است جداگانه تنها از نقطه نظر تعلقات سیاسی متذکر میشویم که کوشانی های بزرگ افغانستان معاصر با (هان های) چین بود و گر چه تعلقات « کوشانو ـ هان» با جنگ و نبرد شروع شد ولی بعد از آمـدن برغمل های چینی به در بار کنیشکـا مرا و دات دوستانه و روابط تجارتی مدت های مدید دوام داشت . عصر کوشان و هان برای آریانا و چین دوره های بزرگ تاریخی بود . بعد از آن اوضاع در هر دو مملـکت تغیر کرد . در چین بربر های مانچو ودر افغانستان ساسانی ها هجوم آوردند و به کـامیابی و تا کـامی ها مصادف شدند تا اینکه توکیو ها (ترک ها) موقتاً در صفحات شمال (تخارستان) متسلط شدند و جنگ ایشان با خاندان سوی و تانگ نفوذ خاندان اخیرالذکر چین را قدم به قدم به مملـکت یا نزدیک ساخت .

دولت کـاپیسا که موجودیت و قدرت و حوزهٔ نفوذ آن را در تمام جنوب هندو کش شرح دادیم در میان هرج و مرج مداخله ترکها وساسانی ها واوضاع ملوك الطوایفی قرن هفت تنها دولت نیرومند وحسابی آریانا درین عصر محسوب میشود . این دولت که زایر چینی هیوان ـ تسنگ شاهد قوه وقدرت اومیباشد باز هم نظر به پیچیدگی اوضاع ، سلطه توکیو در شمال ، تهدید ساسانی ها در شمال غرب و ظهور عامل جدید دیگر در سرحدات غربی کـه عبارت از هجوم قشون عرب میباشد مجبور بود کـه د ر مقابل این جمله عوامل مختلف دوست

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1123 of 1362

و متحد و حتی پشتیبان و حامی مقتدری پیدا کنند و آن عبارت از چین و خاندان مقتدر تانگ ها بود .

از طرف دیگر امپراطورهای خاندان تانگ چین هم برای مقابله با تبتی ها و پیشرفت روزافزون عرب بطرف شرق مایل بودند که دوست و تحت الحمایه هائی داشته باشند. «تی ـ تسانگ» دومین امپراطور تانگ که قسمتی از وقایع مربوط اورا باخان های مختلف توکیوهای غربی ذکر کردیم آهسته آهسته نفوذ وحاکمیت خودرا بطرف غرب بسط داده خان های ختن، کاشغر، یارکند وسمرقند بین سال های ۶۳۲ و ۶۳۵. وخان های تورفان و کوچه بین ۶۴۰ و ۶۴۸ مطیع و باجگذار او شدند وچون تخارستان در این وقت از طرف دست نشانده های توکیوهای غربی اداره میشد بحساب فوق رفت.

در جنوب هندوکش روابط بین دولت کشاتریهٔ کاپیسا و تانگ های چین به تمایل طرفین و با تعارفات دوستانه و ارسال هدایای متقابله شروع شد چنانچه پادشاه کشاتریهٔ کاپیسا بهاساس گفتار هیوان ـ تسنگ چند راس اسپ قشنگ برای امپراطور تی ـ تسانگ فرستاد واز آنطرف هم نمایندگان وهدایائی به کاپیسا آمد. ولی قدرت وتفوق تانگ های چین درتمام اسیای مرکزی وپیچیدگی روز افزون اوضاع در آریانا دولت کاپیسارا مایل وآماده ساخت تا ازچین حمایت بخواهد واین امر بگمان غالب بعداز ۶۴۲ صورت گرفته است زیرا رونه گروسه مینگارد که درسال فوق گندهارا تبول امپراطور تی ـ تسانگ را قبول کرد (۱) وضعیت آریانارا ازین وقت به بعد تااواسط قرن هشت چنین میتوان تصویر کرد: درشمال هندوکش بقایای و احفاد توکیوهای غربی حکمفرمائی داشتند چنانچه منابع چینی امیر محلی بدهه پرست قشدوز را بنام شه ـ لی مانگ کیا ـ لو Che-li-Mang-Kia-lo (درسانسکریت سری منگله Crimangala) یاد کرده. درجنوب هندوکش، امرای محلی کوشانو یفتلی کاپیسا (رتبیل شاهان

(۱) صفحه ۲۲۰ تاریخ اسیا جلد دوم تالیف رونه گروسه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1124 of 1362

منابع عربی) از کاپیسی به‌تمام ساحه جنوب هندوکش سلطنت داشتند، از غرب وشرق دو قوهٔ خارجی پای مداخله‌را پیش گذاشته بود واین مداخله دو رنگ مختلف داشت یعنی ازطرف غرب عرب‌ها بنام نشردیانت مقدس اسلامی بادسته های قشون دردوخط نیشاپور، هرات، بلخ درشمال وزرنج، رخد، کابل بطرف جنوب پیش می‌آمدند وتانگ‌های چین ازطرف شمال‌شرق کنترول‌خودرا به دوسلطنت محلی قندوز و کاپیسا بهن کرده وبنام حمایت بدون‌ارسال قشون و کمک نظامی یا ارسال فرامین وحکم نامه ها امرای محلی مذکور را دلداری و تشویق به مقابله می‌نمودند.

قبل برین درفصل گذشته دیدیم که‌چطور روابط رقابت آمیز و جنگجویانه تو کیوها وتانگ‌های چین منجر برآن‌شد که‌سلطه دولت اخیر الذکر در ماحول پامیر وآمودریا قایم‌شود. درآغازاین‌مبحث اشاره کردیم که امرای محلی قندوز و گندهارا حمایت چین را قبول کردند. بعد از وفات امپراطور مقتدر چین «تی ـ تسانگ» (۶۴۹م) نام دوتن از امپراطوران دیگر خاندان «تانگ» در تاریخ این عصر افغانستان قابل ذکر است که‌یکی «کاو ـ تسونگ» Kao Tsong ودیگری «هیون ـ تسونگ» Hiouén Tsong نام داشت واخیر الذکر بیشتر در تاریخ به لقب «منگ ـ هوانگ» Ming Houang یعنی «امپراطورشهیر» شهرت دارد. این دوامپراطور خاندان تانگ یکی بین (۶۸۳ـ۶۵۰) ودیگری بین (۷۵۶ـ۷۰۷) سلطنت کرده ودر فاصلهٔ حکمفرائی آن دو، ملکه ئی بر تخت چین جلوس و سلطنت کرده است قرار یکه از سنه وتاریخ سلطنت این دو امپراطور معلوم میشود درست از وسط قرن ۷ تا اواسط قرن ۸ سلطنت کرده اند و این دوره ایست که بالا تر به‌آن اشاره کردیم وقوت چین، قوتی که شرح چگونگی آنرا ذیلا میدهیم برامرای محلی قندوز و کاپیسی انبساط داشت. چون درین دو فصل اخیر تاابنجا چندین مرتبه به‌علل مداخلت چین اشاره‌ها شده است تکرار آن لزومی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1125 of 1362

ندارد . بقایای تو کیوها که قدرت شانرا درخارج وداخل حدود ولایت تخارستان تی تسانگ امپراطور مقتدر چین خورد کرده بود خواهی نخواهی تن به قبول حمایت در دادند . پیشرفت تدریجی قشون عرب امرای کاپیسا را مایل و مجبور ساخت که از چین حمایت بخواهند و خود را تحت حمایت تانگ قرار دهند ولی این مداخلت و حمایت چین طوریکه موسیو فوشه میگوید کاملاً « شکل دفتری » داشت . جز نام عملاً نشانی از آن درمیان نبود . شبهه‌ئی نیست که دفتر داران چینی نام های ۱۶ علاقه بین اکسوس واندوس (آمودریا وسند) و بعضی مناطق کوچك جزء را ثبت کرده واین علاقه های آریانا را جزء تحت الحمایه خود می پنداشتند ولی نظارت آنها شکل عملی نداشت . منتهای اجرای نفوذامپراطوران تانگ چین این بود که فرامین وتقررنامه‌ها وقت بوقت اصدار کنند چنانچه امپراطور « کاو ـ تسونگ » بنام امرای محلی سمرقند ، بخارا ، فرغانه و گندهارا به ترتیب در سال‌های (٦٥٠) (٦٥٦) (٦٥٨) و (٦٦٠) صادر کرده است .

منگ ـ هوانگ امپراطور دیگر این خاندان که بالاتر از اونام بردیم هنگام انبساط فتوحات عرب در آریانا سیاست مخصوص را پیش گرفته بود که باوجود همچشمی به سیادت و پیشرفت عرب نمیخواست قشون چین راعملاً درمیدان مجادله وارد کند بلکه درپی آن بود تا امرای محلی افغانستان این وقت را تشویق وترغیب به جنگ کند وبامکاتیب وفرامین از آنها دلداری نماید چنانچه درسال‌های ۷۰۵ و ۷۲۰ و۷۲۵ فرامین ومکاتیب به امرای محلی کاپیسا فرستاده است . خان‌های ترکی قندوز که بالاخره بدست جنرال عرب قطیبه مضمحل شدند در ۷۱۸ و ۷۲۷ با همین امپراطور مکاتبه نموده ومخصوصاً مکتوبی که بتاریخ اخیر الذکر صادرشده است تسلط قوای عرب رابرتخارستان ثابت میسازد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1126 of 1362

البته درین‌ام شبهه‌ئی نیست کدامرای ملی افغانستان از تمایل بدربار چین واز قبول حمایت آن کشور آرزوئی جزاین نداشتند که بالاخره قشون معظم عرب را باقشون کشورپهناورچین مقابل سازند وهردورا به نفع خودخورد کنند ولی‌چینی‌ها تاموقعی که خطر بخاك های متصرفات ایشان در حوالی شرق پامیر نرسیده بود به این کارتن در ندادند . رتبیل شاهان کابلستان ون اینکه منتظر کمك چین دست بسته نشینند داخل مجادله شدمو طوریکه‌همه‌میدانیم بانیروی عربی درنقاط مختلف مملکت سخت جنگیدند و مدت مدیدی هستی خود ودولت و کشور خود را حفظ کردند تا اینکه درحوالی۷۹۳ کابلی مرکز سلطنت آنها بدست قشون عرب برای دفعه اخیر فتح وبکلی ویران شد ودرین وقت‌ها تمامی از حمایت ومداخلت نظری چین باقی نمانده بود .

آخرین روز های کاپیسی: درین جلد تاریخ افغانستان‌درفصول‌ومواقع‌مختلف از کاپیسا و کاپیسی صحبت شده است (صفحات ٦٣ ، ٢٣٤) مقصد عمومی این است که کاپیسی ، مرکز کاپیسا که بقایا وخرابه های آن را در بگرام (٦٠ کیلومتری شمال کابل)تعین کرده اند بحیث مرکزولایت ، مرکزامارت‌های محلی جنوب هندوکش وپایتخت سلطنتی وامپراطور آریانا زول بزرگ در تاریخ سیاسی واداری وتجارتی وصنعتی وتهذیبی افغانستان قدیم بازی کرده ویکی از شهرهای باستانی ومهم مملکت بشمار میرفت چنانچه آثار و شواهدی که درین چند سال اخیر ازین شهر کهن کشف شده و کشف شده میرود گواهی است که اهمیت‌مقام‌وعظمت وآبادی آنرا تائید میکند .

کشف مسکوکات یفتلی از «صدق آباد» ریزه کوهستان ازسواحل چپ رودخانه پنجشیر مقابل بگرام و کوه پهلوان و کشف سکه های مسی شارهای غرجستان ارفند قستان (غوربند) رد همزنسک کابل ومخصوصاً کشف سکه ازین سلسله ازعمق خود خرابه های بگرام را نمود میکنند که یفتلی ها در حوزه کاپیسا ومخصوصاً درشهر کاپیسی‌مرکزیتی داشتندوحین ورود هیوان . تسنگ‌در٦٣٢ هنوز شاه کشاتریهٔ سلاله کوشانو یفتلی در اینجا اقامت داشت ودر ٦٤٤ حین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1127 of 1362

مراجعت او ازهند هنوز شاه وپایتخت او در کاپیسی برقرار بود .

حین ظهور قشون عرب درسر حدات غربی آریانا و حین ورود آنها در نقاط آبادانی سیستان مثل زرنج وزالق و کرکویه و غیره مرکز شاهان کاپیسا یا رتبیل شاهان شهر کاپیسی بود ولی چون نقشه سوق الجیشی ایشان چنین متقاضی بود که باعرب ها در نقاط سرحدی مقابله کرده و قوای آنها را در کهستانات ودره ها بکشند رتبیل شاهان از استحکامات زمان یفتلی ها روی کوهای کابل موجوده استفاده نموده حتی در آن مرمت کاری هائی بعمل آوردند و بعد از زدو خورد هائی درحوزهٔ هیرمند و ارغنداب بالاخره یکعده جنگ های خونین درحوالی غربی کابل وخورد کابل بوقوع پیوست .

قراریکه از روی سفرنامه های زائرین چینی معلوم میشود در اوائل نیمهٔ دوم قرن ۷ هنوز راه رفت وآمد کاپیسا را نزدیك شدن حملات عرب مسدود نساخته بود . ازین لحاظ درطی نیمه دوم قرن ۷ وجریان قرن ۸ مسیحی منابع چینی از کاپیسا وماخذ عربی از کابل صحبت کرده اند وعلت این امراین است که چینی ها با حمایت از دولت کاپیسا (کی پن) این کلمه را بیشتر در دفاتر خود ثبت وتکرار میکردند و عرب ها با مقاومتی که در حصار و استحکامات کابل میدهند از اینجا بیشترحرف میزدند . بهر حال در سال های ۷۵۱و۷۶۹ که وو کونگ Wou-Kong زایر دیگر چینی به گندهارا می آید هنوز کاپیسی مرکزیت خود را از دست نداده واین مسئله قرارنظریه فوشه تا سال ۱۷۶ هجری (۳-۷۹۲ م) دوام کرده است واین موقعی است که ابراهیم بن جبل به امر فضل بن یحیی والی خراسان از راه (غوروند) یعنی درهٔ غوربندبر کاپیسا حمله آورده وآبادات مذهبی بودائی شهر ویران کردید ومتعاقباً از کاپیسا نام برده نشد جز یك دفعه که آنهم در مال الهند ازطرف البیرونی بصورت (کاپیش) بعمل آمده است . به این ترتیب قراین عموماً به این دلالت میکنند که در اواخر قرن ۸ واوائل قرن ۹ مرکز سلطنت جنوب هندوکش از کاپیسی به کابل انتقال نموده وعلت موضوع انتقال وانتقال دهندهٔ آنرا در فصل آینده مطالعه خواهیم نمود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1128 of 1362

تاریخ افغانستان (۱۰۰۰ ب ، سردار محمد ، ع سراج الدین و فتح محمد ، ن محمد نعیم ، ه ایرانیه شعبه تاریخ ۱۰۰۶ ه ق

فصل چهاردهم

رایان کابلی

یا

برهمن شاهان کابل

درین فصل که از نقطهٔ نظر مراتب تاریخی (کرونولوژی) میتوان آنرا آخرین فصل تاریخ آریانا یا افغانستان قدیم خواند دو چیز فوراً جلب نظر میکند یکی کلمه (شاه) و مترادف آن (رای) و دیگر اسم « کابل » که مدتی پایتخت بوده و باز در اثر بروز واقعاتی که خواهیم دید جای آنرا شهر « ویهند » کنار اتک اشغال میکند . بعبارت دیگر چون در ذکر کار نامه های شاهان و واقعات مربوطه این فصل کلمات شاه ، شاهی و کابل و ویهند بیشتر می آید میخواهیم در آغاز کار قدری دراطراف شاه و شاهی و کابل صحبت نمائیم

شاهی های کابل یا کابلشاهان : در اخیر فصل دهم حین شرح مسکوکات دودمان کیداری متذکر شدیم که کیدارا موسس سلاله کوشانی های خورد در روی مسکوکات خود را به رسم الخط برهمی « کیدارا کوشانشاه » خوانده که از آن واضح کوشانی بودن او تصریح میشود ولی مقصد ما بیشتر به کلمه (شاه) است و معلوم میشود که اقلاً از همین اوائل قرن چهارم مسیحی به بعد پادشاهان محلی جنوب هندوکش مخصوصاً آنهائیکه در درهٔ کابل مرکز بتی داشتند من حیث عرق عقیده هرچه بودند بلقب « شاه » یا « شاهی » یا « شاهیا » یاد شده اند مثل : رتبیل شاه « نرکی شاه » « هندو شاهی » « برهمن شاهی » هندوشاهیان وغیره که همه تحت عنوان « کابلشاه » آمده میتوانند . البیرونی برهمن ها یا هندو هائی را که از وسط قرن ۹ تا ربع اول قرن ۱۰ مسیحی در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1129 of 1362

حصص شرقی افغانستان سلطنت کرده اند و سلاله ئی را که قبل از ایشان از کابل به جنوب هندوکش حکمفرمائی داشتند به لقب « شاهی » یا « شاهیا » یاد کرده و ایشان را « شاهیای کابل » هم خوانده و به اصطلاح خود آنها را به دو دسته ترکی و هندویا برهمنی تقسیم نموده است (۱). « کلهنه » شاعر و مورخ کشمیر در اثر خویش موسوم به « راجاتر انگینی » که قریب ۱۱۸ سال بعد تر از الهند البیرونی نوشته شده هندو شاهی یا برهمن شاهیان . اعم ازینکه مرکز شان در کابل یا در حصص شرقی افغانستان در حوالی اوك در « ویهند » مرکز زمستانی « شاتریهٔ کاپیسا بود به لقب « شاهی » یاد کرده است . همین قسم بلاذری هم یك دفعه بدون اینکه اسم پادشاه کابل را متذکر شود او را به صفت « کابلشاه » خوانده به همین ترتیب کلمه (رای) و (رایسان) و (ملك) و (ملکا) که بصورت مفرد و جمع در برابر کلمات های محلی افغانستان به معنی شاه و شاهان بود در مسکوکات و القاب شاهان جنوب هندوکش مورد استعمال داشت.

از روی این ملاحظات اینقدر میتوان گفت که خاندان های شاهی و امرای محلی جنوب هندوکش که پایتخت های اولی به تدریج کاپیسا ، کابل ، ویهند و مرا کز دستهٔ دومی اینجا ها یا در جا های دیگر مثل کنده هارا ، بامیان ، وجبرستان ، گردیز ، غور ، زمین داور و غیره بود عموماً بصفت (شاه) یا « شاهی » یاد شده اند و چون به بشرحیکه پایان میدهیم « کابل » مرکز سلطنت مرکزی تمام جنوب هندوکش شده بود « شاهی های کابل » یا « کابلشاهان » عنوان و لقبی است که از طرف عموم مورخین با مختصر تغیری در تلفظ استعمال شده و این عنوان ولقب از عصر کیدارا « اوائل قرن چهارم مسیحی » تا ختم سلطنت احفاد برهمن شاهی های کابل در ویهند « ربع اول قرن ۱۱ مسیحی » مدت تقریباً هفت قرن خاندان های شاهی وامرای محلی کابل زمین را درجنوب هندوکش

(۱) صفحه ۱۰ البیرونی انگلیسی ترجمهٔ ساشو .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1130 of 1362

بهم پیوست و متصل نگه میدارد و به تعقیب کیداری ها کشا تریه های کابیسا پیکی ملکا یفتلی ها ، کوشانو یفتلی ها ، رتبیل ها ، آرو کشه ها زابلی ها ، تجین ها یاتگین ها ، برهمن ها ، هندوها همه در جزو آن می آیند .

رای پاله : در فصل سیزدهم متذکر شدیم که منابع عربی و فارسی کلمهٔ رتبیل را بصورت اسم و صفت از روز تماس قشون عرب در سر حدات غربی مملکت در خط زرانج ، رخد ، کابل استعمال کرده . این رویه تاختم سلطنت برهمن شاهی های کابلی (ربع اول قرن ۱۱ مسیحی) ادامه داشت قرار یکه در انجا اشاره کردیم این کلمهٔ یا از روی اسم خاص هندوئی « رتن پاله » ویا از ترکیب دو کلمه عام (رای) و (پاله) بمیان آمده است . چون گمان غالب براین میرود که این لقب از ترکیب دو اسم اخیرالذکر تشکیل و عام شده باشد باربطی که بیشتر به مطالعات این فصل دارد مختصراً به شرح آنها می پردازیم :

قراریکه مأخذ فارسی و سانسکریت قرن های ۳ و ٤ هجری و مورخین در بار غزنه مانند محمد عوفی و محمد الجبار العتبی شرح میدهند برهمن شاهان یاهندوشاهان کابلی را بلقب (رای) یاد میکردند وملکه های ایشان را (رانه) میگفتند (۱) این دو لقب عموما درمورد شاهان هندو ویابرهمنی و زنان ایشان استعمال میشد ، در حقیقت امر این دو کلمه اصلا عنوان یالقب مخصوص کدام شاه نبود بلکه در یکی از پراکریت های این عصر (رای) و (رانه) شاه وملکه را میگفتند در این کلمات ریشه قدیم سانسکریت (راجان) داخل است . دربن شبه ئی نیست که این القاب درمورد شاهان هند و

(۱) « جوامع الحکایات و لوامع الروایات » نسخه قلمی میرزا کابل ، ترجمهٔ بعضی حصص آن در (اشتت اندیا) جلد دوم ترجمه (البوت) ، ترجمه انگلیسی تاریخ بیهقی جلد دوم اشتت اندیا ترجمه البوت ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1131 of 1362

و یابرهمنی این وقت ها بصورت عام آمده ولی در مورد هندو شاهی های کابل و احفاد ایشان هندوشاهی های « ویهند » سابقهٔ تاریخی دارد و کاملا تطبیق میشود . این دو کلمه نه تنها در نثر بلکه در نظم فارسی افغانستان و سانسکریت هم استعمال شده و دومثال بر جسته یکی اشعار ملك اجیال علاؤالدین جهانسوز و دیگر هم اشعار مورخ وشاعر کشمیر « کلهنه » است بیشتر به ریشه آریائی این دو کلمه در عصر ویدی اشاره نمودیم ،مربوط به آن متذکر بشویم که کنیشکا موسس دومین خاندان کوشانی های بزرگ افغانستان در بعضی مسکوکات به رسم الخط یونانی خود را « راو نانو راو » (۱) یعنی « شاه شاهان » خوانده . این زبان را مدققین لهجه ازالسنه خانواده ایرانی تعبیر کرده اند .در اینجا هم به وضوح دیده میشود که « راو » یعنی شاه و « راونانوراو » یعنی شهنشاه) در قرن دوم مسیحی رواج داشت وآهسته آهسته در مرور چندین قرن دیگر (و) آخر کلمه به (ی) مبدل شده و(رای) در مورد برهمن شاهی ها یاهندو شاهی های کابل وویهند و سائر شاهان هندوی معاصر شان در هندوستان استعمال شده است . همانطور که در کلمه (رای) ریشه قدیم سانسکریت ویدی موجوداست درا کثر لهجه های آریائی دیگر هم تا حال از بین نرفته (۲)

کلمه دیگری که مختصر شرح میخواهد « پاله » است ، تا اندازه ئی که از روی مسکوکات برهمنی یا هندوئی کابل واحفاد ایشان را بان و یهند معلوم میشود نام های ایشان عموماً بهدو کلمهٔ «پال» و« دیوه » تمام میشود واولی را « پاله » و دومی را « دیوه » هم تلفظ کرده اند . « پال » یا « پاله » را مدققین اسم یکی از خاندان های هنود تعبیر کرده وحتی « البوت » انگلیس میگوید

---

(۱) بعضی آنرا « شا اونانوشا او » هم خوانده اند .

(۲) چنانچه در ایطالوی شاه را (رة) ودر فرانسوی (روا) گویند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1132 of 1362

که ظهور آن تغیری در خاندان شاهی وقت وارد نمود (۱). اگر کلمه «رتبیل» با آن عمومیتی که منابع عربی مخصوصاً استعمال کرده اند بذات خود علم می بود یا اسم خاصی محسوب میشد یا از نقطه نظر مفهوم لغوی توجیهی میداشت علاج نداشت که در ماخذ سانسکریت هم نمی آمد ولی چنین اسم ولقبی درماخذ سانسکریت ضبط نشده لذا میتوان گفت که عرب ها ازراه سمع از کلمات دیگر آنرا درست کرده اند و گمان غالب برین میرود که از ترکیب لقب عمومی (رای) و خاندان (پاله) از «رای پاله» رتبیل ساخته باشند بهر حال چون این کلمه در ماخذ عربی و فارسی از آغاز دول قشون عرب در سرحدات غربی آریانا (خط زرنج ـ رخد ـ کابل) استعمال شده ما در تاریخ افغانستان برای تفریق کوشاه یفتلی های کابیسا از برهمن شاهی های کابل دسته اولی را به لقب «رتبیل شاهان» و دو ماندان دومی را به نام «رایان کابل» یاد میکنیم وهمهٔ اینها به نام «کابلشاهان» هم شهرت داشتند.

انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل: شبه ئی نیست که «کوبها» نام ویدی رودخانه کابل در سرود آریائی «ریگ وید» (۲) ذکر است. همین قسم وادی کابل بنام «ویکرته» در جمله شانزده قطعه زمین اعلی اوستائی در مرحلهٔ هفتم آمده و بعض از محققین (بکردهٔ) متذکرهٔ بطلیموس را در حصهٔ علیای رود خانه کابل خاطره ئی از همان «ویکرهٔ ته» اوستائی میدانند گذشته ازمتون اولیه واصلی آریائی هرودوت درقرن ۵ ق م ازشهر «کسپاتیروس» حرف میزند که آنرا بعض ها کابل تعبیر میکنند. «اورتسپنه» «کاروورا» کابورا اسمائی است که بطلیموس درقرن دوم مسیحی درجغرافیای خود استعمال کرده ومحققین هرسه را نام های شهر کابل و یا اطراف آن میدانند. همین جغرافیه

(۱) صفحه ۷۹ خاندان های شاهی شمال غرب هند تالیف (رای)
(۲) در جزوه پنجم و دهم.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1133 of 1362

نگار در ولایت پارو پامیزاد از مردمان بنام «بولیتی» یا «کابولیتی» حرف میزند که مقصد از آن اهالی شهر کابل میباشد. این تذکرات نشان میدهد که رود کابل، وادی کابل، وحتی نقطه یانقاط آبادانی درین وادی در زمانه‌های باستان وجود داشته که تعین مراتب آن مطالعات جداگانه بکار دارد. از روی آبدات بودائی مثل منار چکری، وسرخ منار و استوپه‌های بزرگی که در دهکدهٔ چکری موجود است واز روی خرابه های معابد بودائی پنجه شاه، دامنه علی آباد. تپه خزانه، خواجه‌صفا، خواجه روشنائی، تپه مرنجان وغیره معلوم میشود که درعصر کوشانی های بزرگ حصار کهستانی گردونواح کابل دارای معابدی بوده و دهکده هائی در پیرامون آنها درپای کوها وجود داشت.

بهر حال با سابقه‌ئی که این اعلام جغرافیای تاریخی و این آبادی ها دارند، دوسوال درخاطر میگذرد: یکی اینکه این کابل یا کابل‌هائی که‌درمقابل اسمای مذکور قرار میدهند بصورت صحیح در کجا یا کجاها بود؟ دوم اینکه شهرمهم آریانا در جنوب هندوکش که از قرن دوم وم تااخیر قرن ۸ مسیحی مانند هزار سال پایتخت افغانستان قدیم محسوب میشد ٦٠ کیلومتر بطرف شمال گفته در حوزهٔ کاپیسا واقع و به اسم کاپیسی شهرت داشت که خرابه های بگرام موجود از آن نمایندگی میکنند نه کابل فعلی.

انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل مسئله ایست بزرگ ومهم ودلچسپ که باوجود عدم معلومات لازمه باید در اطراف آن حتی المقدور دقت شود.

در ۳۲ ودر ٦٤٤م حین آمد و رفت هیوان ـ تسنگ زایر چینی کاپیسی پایتخت بوده وزایر مذکور پادشاه را در آن شهرملاقات‌نمود وبه کابل بالکل نیامد. بقرار شهادت تاریخ سیستان «عبدالله بن ابی بکره درسنه ٥١ هجری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1134 of 1362

(مطابق ٦٧٣م) درسیستان آمده ودربست ورخدو کابل‌با(زنبیل)محاربه‌نمود و آخر
با دو هزار درم بااو صلح کرد» (۱)

اگر درسنه و تاریخ ومأخذ واقعات خوب دقت شود دیده میشود که در نیمهٔ دوم قرن ۷ و جریان قرن ۸ منابع چینی از شهر کاپیسی و منابع عربی و فارسی از کابل صحبت میکنند.

بعد از هیوان ـ تسنگ آخرین زائرین چینی که وارد کشور ماشده وهنوز مجال داشتند که از راه باختر و کاپیسا به هند بروند دونفر اند که یکی «وانگ ـ هیوان تسو» Wang-Huan-tso سمت‌نمایندگی داشت و دیگری «هیوان ـ تچاو» Hiuan-Tchao که باردوم عزم سفر هند داشت. مسافرت شخص اول الذکر درسال ٦٦٠ ـ ٦٥٩ وسفر دومی در سال ٥ ـ ٦٦٤ واقع شد. ایشان از راه باختر و کاپیسا مملکت مارا عبور کرده وبه هندرفتند ولی درین میان حملات قشون عرب مجال مراجعت را ازین راه بایشان نداد چنانچه اولی از راه نیپال برگشت ودومی به‌دیار خود بشکلی مراجعت نتوانست زیرا سرراه نپال را (تبتی‌ها) و کاپیسا را «تاش ها» Ta-Che یعنی عرب‌ها اشغال کرده بودند و عبور ومرور مشکل‌شده بود ودر نتیجه «هیوان ـ تچاو» زائر چینی مذکور در هند مرکزی متوقف مانده وهمانجا وفات کرد

نوشته فرشته مبنی بر اینکه عرب‌ها در ٤٢ هجرت (٦٦٤م) به کابل حمله کردند شاید کمی وقت نرباشد زیرا درین سال هنوز رفت و آمد سیاحین بودائی وفرستادگان چینی در کابل زمین‌جری بود ازطرف دیگر چون‌سال مراجعت «وانگ ـ هیوان تسو» از نپال وسالی که «هیوان ـ تچاو» میخواست ازطریق کاپیسا بانپال مراجعت کند وموفق نشد معلوم نیست ولی ازروی تاریخ سیستان معلوم است که در ٥١ هجری (٦٧٣م) عبدالله بن ابی بکره به کابل رسید

(۱) تاریخ سیستان صفحه ۹۱.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1135 of 1362

پس تا اندازهٔ دقیق گفته میتوانیم که از ۶۶۵ تا ۶۷۳ با وجود یکه جنگ ها وحملات عرب در حصص غربی مملکت دوام داشت هنوز کابل زمین نسبتاً آرام بود و باوجود حملهٔ که در ۶۷۳ واقع شد عبدالله بن ابی بکره با رتبیل شاه صلح کرد یعنی سلطنت کاپیسا و کابل مضمحل نشده بود ودوام داشت .

شبهه نیست که بعدازتاریخ فوق میان شاهان کاپیسا و طوریکه مأخذ عربی وفارسی میگوید میان رتبیل شاهان وقشون اعزامی عرب که معمولاً از طرف والی های سیستان و خراسان خاص فرستاده میشد در تمام دورهٔ خلافت اموی قشون کشی ومحاربه جاری بود ورتبیل شاهان ورایان اززرنج ورخد گرفته تا کابل و کاپیسا درهرجا شخصاً درمیدان جنگ حاضر بودند و کابل زمین هنوز دردست آنها بود چنانچه می بینیم که بین ۷۵۱ و۷۶۹ باز زایر دیگر چینی موسوم به « وو کونگ » Wou-Kong به کندهارا می آید و امیر محلی ترکی نژادی را ملاقات میکند که بلا شبهه تابع شاهان کاپیسا و کابل میباشد . مشاراً الیه آخرین زایر چینی است که وارد مملکت ما شده و بعد از او در جریان قرن ۸ زایرینی که به هند می آمدند یا به چین بر میگشتند راه بحر را پیش میگرفتند. آخرین حملهٔ جدی کبیر کاپیسی می آید حمله ایست که از طرف ابراهیم بن جبل به امر فضل بن یحیی والی خراسان (۱) در سال ۱۷۶ هجری (مطابق ۳ ـ ۷۹۲ م) از راه « غوروند » Ghurwand یعنی (غوربند) به حصص شمالی کاپیسا صورت میگیرد . در اثر شهادت یعقوبی در این حمله شهر شاهی (کاپیسی = بگرام) و آبدات بودائی دور و نزدیک و مخصوصاً معبد بزرگ و معروف « شاپهار » یعنی (معبد شاهی) که زائرین چینی هیوان ـ تسنگ و « وانگ هیوان ـ تسه » و « وو کونگ » به آن اشاره ها کرده و لاشبهه همان « معبد پادشاه قدیمه » متذکرهٔ شان است ویران

(۱) مشاراليه از طرف هارون الرشید خلیفه عباسی والی مقرر شده بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1136 of 1362

میشود. بقرار نظریهٔ موسیو فوشه دراثراین ضربت مهلك شهر کاپیسی اهمیت و مرکزیت خود را از دست داده و پایتخت شاهی ها بطرف جنوب عقب یك رشته تپه‌ها و کوها به کابل انتقال یافته است.

پیشتر گفتیم که زائرین چینی مخصوصاً هیوان ـ تسنگ که مدت یکماه در معبد شالوکیه (معبد برغمل های چینی) در جوار کاپیسی اقامت داشت و یادداشت های او بکمال دقت تحریر شده است از کابل ذکری نکرده ولی خاموشی اووهمقطاران او دلیل شده نمیتواند که کابل معاصر او و یا بیشتر و بعدتر از تاریخ عبور و مرور او وجود خارجی نداشت. زیرا بقایای بودائی شیوکی، ساکا، کمری، چکری، گل دره، حتی بقایای معابد بودائی تپه مرنجان، پنجه شاه، خواجه صفا، خواجه روشنائی، تپه خزانه (فراز قلعه هزاره های چنداول) تپه سلام و دامنه سخی و علی آباد حکم میکنند که در تمام این ساحه در پوزه های کوها وتپه‌ها معابد واستوپه‌های بودائی وبشکده‌های شیوائی هندوئی و معابد آفتاب پرستی برهمنی وجود داشت و حتی کشف مسکوکات ویما کدفیز دومین پادشاه سلالهٔ کوشانی های زرگ دریکی از استوپه های شیوکی نشان میدهد که درنیمهٔ اول قرن دوم مسیحی استوپهٔ مذکور آباد بود. از طرف دیگر ازروی سبك آبادی منار چکری (۱) معلوم میشود که درعصر کوشانی های بزرگ درقرن دوم م آباد شده باشد پس درین شبه ئی نیست که عمارات مذهبی بودائی اقلاً در زمان کوشانی های بزرگ در کردو نواح کابل ظهور کرده و دهکده هائی در اطراف آنها بمیان آمده است.

(۱) اصل کلمهٔ (چکری) (چکره) بوده، چکره همان چرخه یا چرخ است ومتصدازآن عراده ایست که علامه قارقه قانون بودائی میباشد. بالای منار مذکوراین علامه وضع شده بود که بامرورزمانه افتاده و از بین رفته. این منار محتملا به قصد رهنمائی زائرین اعمارشده بود تا کسانی را که از تنگه‌ها می آمدند به کابل بودائی رهنمائی کند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1137 of 1362

اگر چه آبادات بودائی در ساحه و سیعی که ذکر کردیم در پوزه های حصار کهستانی کابل پراگنده افتاده بود ولی آبادی های کابل قدیمه یا اقلاً « کابل بودائی » نه در جائی که کابل فعلی افتاده بلکه ۷ ـ ۸ کیلو متر بطرف جنوب شرق آن در اطراف کمری و چکری افتاده بود و تسمیه « خور کابل » خودش نشان میدهد که کابل خورد وقدیمه در آن حدود و قوع داشت موسیو فوشه چنین نظریه میدهد که کابل بودائی وهندوئی کنار رود لوگر افتاده بود نه کنار رود خانه موجودهٔ کابل . چون تاج بوشی برهمن شاهی های کابل در یکی از معابد کابل صورت میگرفت این معبد هم غالباً در حوزهٔ رود لوگر و قوع داشت و احتمال دارد که یعقوب لیث صفاری هم از همین معبد معروف بت های را گرفته و به بغداد فرستاده باشد و هنوز غسل مخصوص مذهبی را که « ابهی شکه » Abhishka میگفتند در آب های رود خانه لوگر بجامی آوردند . همه میدانیم که رود خانه لوگر و حوالی سا کا و شیوکی و هندکی و کمری در نظر اهل هنود کابل حتی تا امروز اهمیت مذهبی دارد و هنوز هم هنود کابل عید ویساك خودرا در همان منطقه میگذرانند و در آب های لوگر غسل میکنند . از طرف دیگر اقامت اولین مبلغین اسلام وشهادت حضرات تمیم وجبیر رضی الله تعالی عنهما در شب علی الغدا در شهدای صالحین نشان میدهد که آبادی های کابل این وقت در حوزهٔ رود لوگر و قوع داشت چنانچه داستان ها وفولکور ملی هم تخت زبورك شاه و اجتماع مردم را در دامنه جبهه و مظاهرات پهلوان بنند قامت کابلی را در همان حوزه و تپه ها و دامنه های کوهای آنجا قرار میدهند تا اینکه آهسته آهسته کابل از حوزهٔ لوگر به حوزهٔ رود خانه فعلی منبسط شد.

اگر انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل بدست عرب ها ومسلمانان صورت میگرفت توجیه آنرا به دیانت و عقیده نسبت میدادیم ولی چون این

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1138 of 1362

کار بدست شاهی ها یا کابل شاهان صورت گرفته باید در آن از زاویهٔ دیگری دقت نمود شبهه‌ئی نیست که در این امر تا یک اندازه ملاحظات دفاعی و نظامی دخالت دارد زیرا کاپیسی (بگرام) در حوزهٔ بزرگی مانند کاپیساو در جلگهٔ وسیع و هواری افتاده که از دره‌های مختلف و چهار دور در آن راه باز است چنانچه به حملهٔ ئی که از درهٔ غوربند اعداشاره کردیم حال آنکه کابل در میان درهٔ تنگ تر افتاده و آسانتر مدافعه میشود بهتر تر اینکه قرار یکه «پادر گیبانی» میگوید دیوارهای کابل فعلی روی کوهای شیردروازه و آسمائی از عصر یفتلی‌ها یعنی از قرن ٥ مسیحی بنا یظرف وجود داشت (١) بهرحال باوجودیکه معلومات صریح و دقیق در دست نیست معذالك قراین و واقعات بصورت غیر مستقیم به این دلالت میکند که انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل شیوائی و بودائی با سلالهٔ برهمن شاهی ها یا هندو شاهی های کابل در حوالی سال ٧٩٣ مسیحی در اخیر قرن هشتم مسیحی صورت گرفته باشد و اینجا پهلوی ملاحظات نظامی ملاحظه مذهبی هم قرار میگیرد زیرا برای برهمن‌ها وهندوهای کاپیسا و کابل حوزهٔ رودا و گرد معتبر و مهم بود.

شبهه‌ئی نیست که کابل یکدفعه جای کاپیسی را نگرفته همچنانکه کابل در زمان پایتخت بودن کاپیسی موجودیتی داشت کاپیسی هم بعد از پایتخت شدن کابل باقی بوده چنانچه سکوکات دوره‌های اسلامی با نوشته‌های کوفی که از آنجا پیدا میشود موئد این نظریه است. بهرحال کابل مدت مدیدی پایتخت برهمن شاهی ها نبود و در اثر فشار دو دمان صفاری بار دیگر

---

(١) مقالهٔ پادر گیبانی درشمارهٔ دوم مجله افغانستان بفرانسوی و انگلیسی ملاحظه شود نظریهٔ او مبنی بر تعمیر دیوارهای کوهای کابل از طرف یفتلی‌ها به حقیقت نزدیك است زیرا یفتلی ها مردمان جنگی و نظامی منش بودند و در حوالی قرنه و کابل پایگاه نظامی داشتند و سکه های آنها از حوالی ده مزنگ کشف شده. چون داستان ها دست رتبیل شاهان رادر تعمیر آن دخالت میدهند گفته میتوانیم که ایشان مرمت کاری هائی در آن بعمل آورده اند چنانچه پادر گیبانی هم در بن مورد موافقت دارد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1139 of 1362

مرکز کابلشاهان شیوائی هنود ازاینجا به « ویهند » کنار اتك انتقال یافت واز آن درمبحث جداگانه حرف خواهیم زد .

ترکی شاهی وبرهمن شاهی : سلاله هائی را که ازعرق کوشانو یفتلی ازاوائل قرن هفت مسیحی به بعد در علاقه هائی مختلف جنوب هند و کش به سلطنت رسیده اند منابع چینی وعربی و سانسکریت و فارسی به نام ها والقاب متمایزی یاد کرده اند که در اخیر فصل یازدهم بصورت ایجاز و در فصل سیزدهم در قطار امرای محلی شرح مفصل تر آن گذشت و در بعض موارد دیگر هم به این مطالب اشاره هاشد . عناوین و القابی که مدارك مختلف برای شاهان و امراوسلاله های سه قرن تاریخ مملکت ما مخصوصاً برای مناطق جنوب هندوکش داده اند هر کدام بامفهوم محلی خود قابل احترام بوده ولی یك چیزرا از نظرها پنهان نمیتواند وآن این است که روی همرفته این سلاله ها از روی آئین ومذهب وعقیده هرچه بودند من حیث عرق مخلوط ازعنصر کوشانو یفتلی بودند واصطلاحات کشانیهٔ، تیکی، رتبیل ، ترك، تروکشه، برهمن، هندو چیزهائی است که با داشتن مفهوم محلی ومحدود آنهم بیشتر ازروی تقسیمات وطبقات اجتماعی ومذهبی تفرقه بیشتر وار نمیتواند

حقیقت امراین است که بعد ازسقوط سلطنت کوشانو یفتلی وپراگنده شدن رؤسای آنها بهر طرف امارت های محلی اولاد و احفاد آنها در نقاط مختلف افغانستان ضمناً درعلاقه های جنوب ومرکز هندوکش دوام داشت وپادشاهانی که ازکاپیسی وکابل در تمام ساحهٔ جنوب سلسلهٔ کوه مذکور تا فتح کابل بدست یعقوب لیث صفاری سلطنت کرده اند از روی عرق (کوشانو یفتلی بودند . طبیعی دربن مناطق وسیع که از سواحل اندوس تا کنار دریاچه های هامون انبساط داشت امرای محلی جزء آن دولت وغیرجزء آن زیاد است که سیاحین چینی و سکوکسات موجودیت آنها را دربعضی نقاط نمود کرده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1140 of 1362

چنانچه ازبعضی از آنها در فصل گذشته صحبت نمودیم. صفت « کشاتریه » که هیوان تسنگ درنیمه اول قرن هفت مسیحی درمورد پادشاه کاپیسا استعمال کرده اشاره به طبقه (کشاتریه) یعنی نجبای نظامی است که یکی از چهار طبقه اجتماعی بود. تسمیهٔ « رتبیل » که منابع عربی وفارسی استعمال کرده اند به شیوع نام ها والقاب برهمنی وهندوئی شهادت میدهد واگر نهایه آن انتکا شود باید تمام پادشاهان و امرا وسلاله هائی را که از قرن هفت تا اوائل قرن ۱۰ درین مناطق سلطنت و امارت کرده اند همه را رتبیل ویا رتبیل شاهان بخوانیم .

میماند تجن باتگین که بعض زائرین چینی وبرخی مسکوکات به وجود آنها در بعض نقاط مثل قندوز ، گندهارا ، کاپیسا اشاره کرده اند و بیشتر به تقلید وبر روی مسکوکات تیکی ها (احفاد کوشانی های اخیر کیداری) سکه زده اند . تنها این هارا مدققین احفاد توکیو خوانده ودرنتیجه ترک میشمارند .

چون چینی هاوعرب‌ها ازممیزات نژادی که درین وقت هادرجنوب هندوکش فایق بود اطلاع دقیق دردست نداشتند ازسلاله های جنوب هندوکش به تعبیرات نسبتاً مبهم یادنموده اند که جنبهٔ صحت آن آنی ومحلی است و نوشته های ایشان به ظاهر امرحتی مورخین خود خراسان (افغانستان) را به اشتباه افگنده است . پس درمورد این اصطلاحات دقت زیاد باید کرد و مفهوم واقعی آنهارا تجسس باید نمود زیرا هر کدام نظر بوقت و مکان معنی جدا گانه دارد .

میدانیم کاستاد ابوریحان بیرونی شاهی های کابل را بدو دسته تقسیم نموده « ترکشاهی » و« برهمن‌شاهی » وتاجائی که ازروی عده شاهان وحتی ازروی اسمای شاهانی که درین جمله حساب کرده مانند (کنیك) یعنی « کانیشکا » و ازروی اظهارات خودش مبنی براینکه این شاهان سلسله نسب خودرا به کنیشکا میرسانیدند چنین حکم میتوان کرد که مشار الیه از عصر کنیشکا کبیر موسس دومین سلاله کوشانی های بزرگ تاظهور رایان برهمنی کابل (که تقریباً ۷ صد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1141 of 1362

سال رادربر میگیرد) تمام سلاله‌ها و پادشاهان و امرای محلی افغانستان قدیم را در سلاله (ترکی‌شاهی) خودحساب کرده‌است واین اشتباهی است که حاجت به توضیح مزیدندارد تنها ازروی نام برهانگین که در آخر آن کلمهٔ «تگین» دیده‌میشود اینقدراحتمال میرود وامکان پیدامیشود که ترکی شاهی‌های متذکرهٔ لبیرونی تگین شاهی‌ها باشند که‌اصلاً احفاد توکیو (ترکها) بودند وقرار یکه نوشتیم ومیدانیم جزء آخرین امرای محلی قندوز بودند و نفوذ آنها درتخارستان محدود بود ویکی ازخان های آنهارا «وو کونگ» چینی در نیمهٔ دوم قرن ۸ م در گندهارا هم سراغ داده ومسکوکات آنها ازشمال وجنوب هندوکش پیدا شده‌است. دراین‌صورت احتمال‌دارد که (لکه‌تورمان) (۱) آخرین‌شاه تگین‌های گندها را زمانی نفوذ خودرا درکابیسا هم بسط داده ویااصلاً مرکز خود رادر اینجا قایم کرده‌باشد تااینکه «کلر» وزیر برهمنی‌از عدم رضائیت اهالی کار گرفته، اورا عزل و سلسلهٔ برهمنشاهیان‌یا رایان کابلی را روی کار می‌آرد. درغیر این صورت ترکی شاهی های البیرونی طوریکه بالاتر دیدیم توجیهی ندارد و مقصدازان شاهان احفاد کوشانی های خورد یا کوشانو یفتلی میباشد که درین وقتها نفوذ و اقتدار آنها درصفحات جنوب هندوکش مسلم و غیر قابل تردید است.

موسس سلالهٔ برهن شاهی های کابل: باشرحیکه بالا گذشت و روشنی که دراطراف اصطلاحات مختلف افگنده شد درین مورد اول ازهمه به نوشته های ابوریحان بیرونی مراجعه میکنیم. مورخ‌دربار غزنه اولین‌پادشاه «ترکی شاهی» راهبرها تگین» واخرآنهارا بنام «لکه تورمان» ذکرمیکند ومیگوید که‌وزیر اخیرالذکر موسوم‌به (کلر) که‌مرد برهمنی بودخزانه مخفی یافته و پول باعث تزئید نفوذ وقدرت‌اوشد. ازطرف دیگر چون «لکه‌تورمان» بامردم بدرفتاری

(۱) ملفت بایدبود که این‌اسم یفتلی وبنام(تورامانا) پادشاه یفتلی شباهت دارد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1142 of 1362

میکرد اهالی ازاو رنجیده وپیوسته به «کلر» وزیر شکایت میکردند وزیر برهمنی ازنفوذ واعتبار شخصی وآزردگی مردم استفاده نموده لشکر تورمان را مجبس کرد وخود برتخت شاهی جلوس نمود.

«کلهنه» مورخ وشاعر معروف کشمیر که کتابش «راجاترانگینی» (زود خانه شاهان) راجع بهشاهان کشمیر وبرخی ازهندو شاهان و تعلقات فیمابین شان بگانه ماخذمعتبر سانسکریت بحساب میآید موسس سلاله هندو شاهیان را «بنام» کلر» طوریکه ابوریحان بیرونی ذکر کرده بکلی نمی شناسد بلکه شخص دیگری رابنام «للیه» Lalaya موسس ان خاندان میشمارد.

اشکالی کهدر تطبیق این دواسم (کلر) و (للیه) بهماست زیاداست شبهئی نیست که البیرونی و کلهنه هردوتاریخ وسنهئی برای این واقعه بزرگ و جلوس پادشاهان متذکرهٔ خود نداده اند ولی چون «للیه» معاصر «سنکرورمن» Sankaravarman (۹۰۲ - ۸۸۳م) شاه کشمیر بود وازروی واقعات معلوم میشود که «زمان حکمفرمائی «گوپاله ورمن» شاه دیگر کشمیر در ۹۰۴-۹۰۲م) وفات نموده است (۱) میتوان سالهای پادشاهی اورادر اخر قرن نهم مسیحی و آغاز قرن دهم قرارداد واین سنه وتاریخ برای انتقال سلطنت ازترکی شاهی هابه برهمن شاهی های کابل ناوقت است. بعضی ازمدققین مانند کنگهم و پروفیسر «سیبولد» کوشش نموده اند که این دو موسس متذکرهٔ دومورخ رابهم تطبیق داده و آنهارا عبارت ازیکشخص معرفی کند چنانچه پروفیسر اخیر الذکر میگوید که اختلاف ناشی ازرسم الخط حروف عربی است ورنه «کلر» همان (للی) یا (للیهٔ) است که غلط نوشته وخوانده شده است.

بتذکار این مراتب باید بگویم که این نظریه سست است و «کلر» و للیه» یکشخص نمیباشد وانتقال سلطنت از ترکی شاهی بهبرهمن شاهی های کابل

(۱) صفحه ۷۵ تاریخ سلاله‌های شاهی شمال غرب هند تالیف (زی) دیده شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1143 of 1362

اینقدر به‌تاخیر نه‌افتاده . موسیو فوشه باین نظر به‌است که‌این واقعه‌بزرگ پیش ازجلوس یعقوب لیث صفاری ضبطاً پیش‌از فتح کابل بدست او (۸۶۱ م‌جلوس ۸۷۱ م‌فتح کابل) صورت گرفته است .

قبل‌ازین آخرین ضربت وارده بر کاپیسی وانتقال پایتخت‌را از آن جا به کابل در حوالی سال۷۹۳ ذکر کردیم ودرمبحث دیگر این انتقال را هم بگمان غالب وبه شهادت قرائن به برهمن شاهی ها نسبت دادیم اینك حالا متذکر میشویم که سلاله برهمن شاهی در اخیر قرن هشت به سلطنت رسید. و پایتخت خویش را از کاپیسی کالبیرونی یکدفعه بصورت (کاپیش) ذکر کرده به کابل، کابلی که کنار رودلوگر درحوزهٔ ساکاء کمری، چکری وقوع داشت انتقال داد.

«رای» پروفیسر تاریخ بوفی ورسیته کلکته با ذکر نظریهٔ بعضی از محققین راجع به‌یکی بودن (کلر) و (للیه) تعبیر خوبی یافته که آن دو شاه برهمنی را ازهم‌سوا میکند. تعبیرمورخ مذکور چنین‌است که للیه)را مورخ کشمیر« کلهنه» سرسلسله برهمن شاهی از وقتی میدانند که مرکز شان از کابل به (ویهند) منتقل شد و(کلر) ازروی نگارشات البیرونی طوری معلوم‌میشود که پادشاهی را ازلکهٔ تورمان در کاپیسا یا کابل گرفته باشد .

این تعبیر بعداز کمی دقت ازهر نقطه‌نظر صحیح وحسابی معلوم میشود باسناد وتاریخ‌ها وجریانات وتابع و گذارشات تاریخی موافقت کامل دارد .

پس قرار یکه دررساله رایان کابلی(۱) چندسال‌قبل نوشتیم «موافق به‌نظریات مورخین غزنه‌و کشمیر میتوان گفت که «کلر» وزیر برهمن موسس سلاله برهمن شاهی‌های کابل و«للیه» یکی از شاهان است که بعد از انتقال مرکز شاهی‌از کابل به ویهند به‌سلطنت رسیده ویا موسس خاندان آنها در ویهند است . »

(۱) رساله مذکور درشماره‌های ۶-۷-۸ سال‌سوم مجلهٔ آریانا طبع شده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1144 of 1362

در روشنی مطالبی که تااینجا شرح یافت گفته میتوانیم که چون رتبیل شاهان از طبقه «کشاتریه» یعنی «شوالیه های» جنوب هندوکش بودند و زرای خود را معمولاً از طبقه برهمن که بدیوان وقلم ودفتر بیشتر سرو کار داشتند انتخاب میکردند وبه این ترتیب آخرین سلطنت از «لکه تورمان» آخرین پادشاه سلاله کوشانو یفتلی کاپیسا توسط «کلر» وزیر برهمن دراوائل قرن ۸ م به دودمان برهمن شاهیان انتقال یافت .

آیا موسس برهمن شاهی های کابل چند سال سلطنت کرده و چطور عمر او بپایان رسیده این ها سوالاتی است که عجالتاً نمیتوان بدانها جواب صریح داد زیرا هیچ منبعی مشخص ومعلوم دربن موارد چیزی نگفته است .

شبهه ئی نیست که خود انتقال سلطنت از بده پرستان کوشانو یفتلی بطبقه برهمنی های شیوائی کابل امری است مهم و بالاخره اهمیت جامعه برهمنی هارا بر بده پرستان کابل و کاپیسا ثابت میکند وتغیر دیانت وعقیده امرا و اهل دربار در انتقال پایتخت ازکاپیسی به کابل آنهم کابلی که کنار مجرای رودلوگر ودر حوالی شیوکی و کدری وچکری وقوع داشت بی مدخلیت نیست .

قرار یکه بعد تر حین ذکر سائر اعضای سلاله بر همن شاهی خواهیم دید سومین پادشاه ایشان که (کلمو) یا (کملو) باشد با عمر ولیث دومین پادشاه خاندان صفاری معاصر بود. پیش از کلمر از خاندان برهمن شاهی های کابل دو نفر به سلطنت رسیده اند یکی «سامند» یا «سامنته دیوا» و دیگر «کلر» موسس این سلسله. چون یعقوب لیث صفاری تا کابل رسیده و در حوالی کابل با کابلشاهی جنگ کرده و معبدی را خراب و مجسمه هائی از آنجا بدست آورده و به بغداد فرستاده و تقریباً ۱۸ سال سلطنت کرده است از (۲٤۷ تا ۲٦٥ هجری مطابق ۸٦۱ تا ۸۷۹ م) یا «سامند» یا سامنته دیوای برهمن شاهی کابل ویا «کلر» موسس این خاندان محتملاً

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1145 of 1362

معاصر بوده است . اگر در اینجا سنه وتاریخ جلوس « کلر » و سامنته دیوا ویا اقلاً دورهٔ زمامداری کابلشاه برهمنی اخیرالذکر معین می بود اشکال رفع ومسئله یك طرفه حل میشد ولی متاسفانه باوجود مسکوکاتی که از سامنته دیوا در دست است راجع به تاریخ جلوس و دورهٔ سلطنت او معلومات دقیق موجود نیست . پس عجالتاً درین موضوع گشاده تر از آنچه ذکر شد اظهارنظر نمیتوان کرد و چون به اساس مقابلهٔ عمر لیث صفاری با « کلمو » یعقوب لیث با « سامنته دیوا » حتماً مقابل ومعاصر میگردد ذکر فتح کابل را بدست موسس سلاله صفاری در عهد « سامنته دیوای » متذکر میشویم و چون بقرار عقیدهٔ موسیوفوشه کابل پیش ازفتح یعقوب لیث جای کاپیسی را بحیث پایتخت احراز کرده بود انتقال پایتخت را طوریکه پیشتر هم اشاره کرده یم به سر سلسلهٔ دودمان برهمن شاهی یعنی « کلر » برهمن نسبت میدهیم .

سری سامنته دیوا : دومین پادشاه سلسله برهمن شاهی های کابل را البیرونی « سامند » Samand میخواند . مدققین درمیان مسکوکاتی که بیشتر از افغانستان وچیزی هم ازشمال هند پیداشده مسکوکات شاهی را یافته اند که دریکطرف آن اسمی بصورت « سامنته دیوا » و بر طرف دیگر آن شکل نر گاو و سوار کاری (۱) دیده میشود . چون (دیوا) یا (دیوی) اسم خانوادگی از آخر این نام برداشته شود « سامنته » یا « سامنت » باقی میماند که با ابدال (ت) به (د) هردو عبارت ازیك چیز و یك نام میباشند وبه این لحاظ مدققین مسکوکات مذکوررا سکه های (سامند) دومین کابلشاه برهمی جنوب هندوکش میدانند وچون مسکوکات اوبیشتراز افغانستان وچیزی هم از شمال هند پیداشده واضح میشود که قلمروسلطنت اوبیشترخاك های افغانستان جنوب شرقی و حواشی شمال هند رادر بر میگرفت « سرهنری الیوت » کلمهٔ

(۱) ونسنت سمیت میگوید که روی سکه او شکل فیل وشیر نقش است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1146 of 1362

تصویر (۵۵) مقابل صفحه (۵۵٤)



SRI SAMANTA DEVA



SRI SPALAPATI DEVA

بعضی از مسکوکات رایان کابلی یا کابلشاهان برهمنی

بالا : سکه «سامنته دیوا» دو مین رای کابلی معاصر یعقوب لیث صفاری. در یك روی سکه پادشاه بصورت سوار کار دیده میشود ودرطرف دیگر «گاوناندی» آئین شیوائی دیده میشود .

پایان: سیالا پاتی دیوا شاه دیگر این سلسله (به صفحه ۵۹۱ مراجعه شود)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1147 of 1362

تصویر (٥٦) مقابل صفحه (٥٥٥)



سوریا رب‌النوع آفتاب پرستی برهمنی کوتل خیرخانه ، به دو طرف سوریا مصاحبین او دانده (راست) وپینگالا (چپ) قرار گرفته اند برای مزید معلومات به صفحه ۸۵ ، ویمد مراجعه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1148 of 1362

(سامنته) را جنگجو ، سوار کار رشید ، وسالارسپه‌هم ترجمه کرده است. احتمال زیاد دارد که این معانی در کلمه « سامنته » ازالقاب کابلشاه برهمنی نمایندگی کند مخصوصاً لقب « سالارسپه » یا « سپهبد » اهمیت زیادی دارد زیرا « موسیو فوشه » به این نظریه است که یعقوب لیث صفاری « سپهبد » یا سالار نظامی را در کابل مخیر ن و مسلمان ساخت (۱) و این امر سر سلسله صفاری و سامنته دیوا، برهمنشاه کابلی را معاصرهم میسازد .

بهرحال سری سامنته دیوا قرار ترتیبی که ابوریحان بیرونی درذکرجانشینان « کلر » مراعات نموده دومین رای خاندان برهمن شاهی است .

سامنته دیوا و یعقوب لیث وفتح کابل : با مطالعه‌ئی کوتا اینجا بعمل آمد

این مسئله‌ازاحتمال گذشته‌وبه‌یقین‌پیوسته است که‌سامنته‌دیوادومین کابلشاه سلسله برهمنی بایعقوب لیث موسس سلاله صفاری معاصر هم بود ، فتح کابل بدست یعقوب لیث و خراب شدن معبد (شیوائی یا بودائی به اغلب احتمالات شیوائی) از واقعات مهمی است که باید آنرا بافتح کاپیسی بدست ابراهیم‌بن جبل و خراب شدن‌معبد بودائی « شاهار » مقایسه کرد وملتفت بایدبود که همانطوریکه آن ضربت مهلك باعث انتقال پایتخت کابلشاهان از کاپیسی به کابل شد ضربت ثانوی موقعیت پایتختی کابل را متزلزل ساخته و بار دیگر موضوع انتقال آنرا بجای دیگر وارد ساخت چنانچه این مطلب را بعد تر خواهیم دید که چطور « کلهو » سومین پادشاه برهمنی کابل مرکز خود را موقتاً به‌گردیز کشیده واز آنجا پایتخت کابلشاهان برهمنی به‌« ویهند » انتقال یافت .

مورخین اسلامی افغانستان عبدالحی حبیبی گردیزی و محمد عوفی در جوامع الحکایات اولی مختصر و دومی مفصل تر از جنگ رتبیل شاه کابل

---

(۱) نظریه فوشه تحت عنوان فتح اراضی مغلی‌بعد از صفحه ۲٤۰ درجلد دوم راه‌های قدیم هند ازبلخ تا تاکربلا ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1149 of 1362

ویعقوب لیث صفاری تذکار داده‌اند . اگرچه میدان وقوع جنگ از نوشته‌های آنها پیدا، معلوم نمیشود اینقدر واضح میگردد که محاربه نه در بست نه در رخد نه در زابل بلکه در منطقه بعداز غزنه بسوی کابل واقع شده وچون فتح کابل بدست موسس سلاله صفاری امری است موثق بلاشبهه میتوان گفت که جنگ در حوالی قریه کابل واقع شده است (میدان محاربه از پایتخت دور نبوده زیرا رتبیل شاه را روی تخت روان به میدان جنگ بردند) . «سر» اچ» هلیو» در تاریخ هند در متن ترجمهٔ انگلیسی حکایت جنگ رتبیل شاه و یعقوب لیث، کابلشاه را بنام (روسل) خوانده ولی درنسخه قلمی جوامع الحکایات که در موزهٔ کابل میباشد شاه شیوائی کابل بلقب معروف رتبیل یاد گردیده است و این اختلاف نام یالقب ناشی از صورت تحریر رسم الخط فارسی کلمه (رتبیل) است بهر حال این روسل یا رتبیل بگمان غالب همان « سامنت » یا « سامند » کابلشاه برهمنی است که باداشتن مقام شاهی به لقب « سپهبد » یا « سالار سپهه » هم یاد میشد. اینک عین این واقعه مهم تاریخی را که بارول یک پادشاه اسلامی با یک پادشاه شیوائی برهمنی افتاد نسبتاً نظر به اختلاف عقیده بهم مقابل میشوند طوریکه جوامع الحکایات قید نموده است در اینجا نقل میکنیم:

« آورده اند که یعقوب لیث آفریدگار تعالی اورا همتی عظیم داده بود چنانکه خودرا ازحضیض مذلت باوج رفعت رسول برآوردوبسیار خطرها النجام کرد تا کارش از ارتکاب ممالک ادا کرد وچون صالح نصر از پسر بگریخت وبه رتبیل پیوست و اورا تحریص کرد تا لشکرها جمع کرد وروی بدفع یعقوب آورد و رتبیل گفت چگونه باید کرد گفتند که روی بجهاد باید آورد اگرچه لشکر اندک است ولیکن اعتماد برفضل حق تعالی باید وبهرمکر وخداع که خصم را مقهور توانی کرد از مصاف برنباید گشت پس یعقوب لشکر عرض خواست هزار سوار بیش نبودند وروی بمصاف رتبیل نهاد و چون به بست رسید

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1150 of 1362

برای ایشان وتماخره میزدند و گفتندبدین قیراتکر یارتبیل معاف خواهد کرد
پس یعقوب روی بحیلت وتدبیر آورد ودو کس ازمعتمدان خود برسالت بنزدیك
اوفرستاد و اورا گفت میخواهم که بخدمت تو پیوندم و درویش توجان سپاریها
کنم و من اینقدر دانم که مرا مجال مقاومت تونباشد یا گر من بگویم که
بخدمت او میروم این لشکر مرا متابعت نکنند وتواند که مرا واتباع مرا
بکشند ومن با این جمعیت میگویم که باو معاف خواهم کرد تا ایشان بامن
موافقت کنند چندانکه بخدمت تورسم چون بخدمت توپیوستم ایشان رابضرورت
بامن موافقت باید کرد و چون رسولان یعقوب برتبیل رسیدندورسالت ادا کردند
رتبیل این معنی عظیم موافق نمود چه ازدست یعقوب در رنج بود وهر وقتی بولایت
او تاختنی کردی و طرفی از ولایت او بستدی پس رسولان را خوش دل باز
گردانید و به یعقوب پیغامهافرستاد ووعده های خوب داد واورا بنزدیك امیدوار
گردانید ویعقوب رسولان میفرستاد وبا لشکر خود میگفت که ایشانرا
بجاسوسی میفرستم وغرض او آن بود که تالشکر را دل نشکنند چون لشکرها در
مقابله یکدیگر افتادند رتبیل سالسح قصررا باز خواند و گفت چون خصم
بطاعت آمد محاربت را ترك باید گفت وروی بصحبت ملاقات چنین کردند
ورتبیل را قاعده بود که براسپ بنشستی وتخت اوجماعتی ازمردان بردوش نهادندی
واوبران تخت نشستی چون صفهاراست کردند ورتبیل برتخت نشست ولشکر را
بفرمود تاازدوطرف تخت اوصف زدند یعقوب باسه هزار مرد شمشیرزن خونخوار
درمیان هردوصف درتاختند وتیرها از پس اسپ میکشیدند وزره ها در زیر قبا
پوشیده وشمشیر درنهادند وروی زمین ازخون دشمنان رنگ دادندو کفارچون
سررتبیل رابدیدند روی بهزیمت نهادند وآنروز قتلی عظیم رفت وعروس فتح از
زیرنقاب غیب بیرون آمد ویعقوب بافتحی تمام باز گشت وروز دیگر با ششهزار
سوار کفار بسیستان فرستاد وشصت مقدم برشصت دراز گوش نشاندوآن گوشها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1151 of 1362

کشتگان در گردن ایشان حمایل کرده بست فرستاد و آن خزائن و اموال یافت کاوهم از ادراك آن عاجز ماند و صالح نصر ازین معرکه بگریخت و به نزدیك ملك زابلستان رفت وحشم ازوی جداشدندو بخدمت یعقوب آمدندو چون از پرداخت مصالح فارغ آمد یعقوب بملك زابلستان کس فرستاد وصالح نصر را درخواست کرد وصالح نزدیك وی فرستاد یعقوب اورا دربند کرد تاهم در آن بند فروشد ومکافات ... کاه بست کرده بودند یعقوب باایشان بکرد و آنچنان بود که بفرمود تابرایشان ... نهادند چنانکه برجهودان و آن فتح که اورا بدست آمد نتیجه خداع ومکر بود والسلم » (۱)

از خلال این حکایت پاره مطالبی راجع به این دوره مهم وتاریك بدست می آید که اشاره به آنها بی مورد نیست :

(۱) چنین معلوم میشود که رایان کابلی مخصوصاً « سامنته دیوا » پادشاه مقتدری بوده ونسبت به صفاریها جاه وجلال وحشم وقوة بیشتری داشتندچنانچه باشند گان شهر بست بر هزار سوار پاسه هزار مرد شمشیری یعقوب و محاربه او با این قوه با تیل شاه میخندند و علت کامیابی یعقوب هم حمله سریعی بود.

(۲) ازفحوای حکایت فوق استنباط میشود که باشند گان حوزهٔ هیرمند به رایان کابلی دل بستگی داشتندو نفوذ تیل شاهان و برمن شاهان تا کنارهای هامون سیستان انبساط داشت چنانچه نظر بهطرفداری ساکنین شهر بست از « کابلشاه » یعقوب لیث صفاری بعد از مراجعت از فتح کابل بر آنها مالیات بیشتری تحمیل نمود.

(۳) رایان کابلی ذریعهٔ اسپ و بیشتربا « تخت روان » که عموماً فراشان آنرا میبرداشتند گردش میکردند.

(٤) اگرچه درین حکایت اشارتی نشده ولی از منابع دیگر معلوم میشود که یعقوب لیث بعداز فتح کابل بت هائی را گرفته و به بغداد فرستاده است.

(۱) نقل از صفحه ۱٦۱ - ۱٦۰ نسخه قلمی جوامع الحکایات موزهٔ کابل.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1152 of 1362

چون مذهب رسمی رایان شیوائی بود احتمال زیاد میرود مجسمه های مذکورا از کدام معبد شیوائی کابل بدست آورده باشد مثلیکه عمر لیت بتکدهٔ شیوائی سکاوند را خراب کرد . از طرف دیگر این راهم میدانیم که رایان شیوائی کابل در یکی از بتکده های خویش درین شهر تاج پوشی میکردند و کابل ازین رهگذر مقام معتبر کی نزد آنها احراز کرده بود آیا این بتکده در کجا وقوع داشت ؟ از روی نام دهکدهٔ شیوکی که در ۹ کیلومتری جنوب کابل واقع است با کثر احتمالات بتکدهٔ مذکورا در اینجا میتوان قرار داد .

انتقال پایتخت از کابل به ویهند : قرار یکه درفصل کوشانی های بزرگ

صفحه (٢٣٣) شرح دادیم عادت داشتن پایتخت های متعدد مخصوص بصفت تابستانی و زمستانی امری است که در تاریخ و در دربار های سلطنتی آریانا سابقه طولانی داشت . این عادت تا اواسط قرن ۷ دوام داشت وتا زمانی که کاپیسی سقوط نکرده بود پایتخت تابستانی شاهان قدیم افغانستان بود . در مقابل آن مراکز زمستانی گاهی درپاروشاپورا (پشاور) وگاهی در «اوده بهانده» یا « ویهند » یا « اوند » در حوالی قریب اتك وجود داشت چنانچه زمانیکه هیوان ـ تسنگ در ٦٣٢م وارد کاپیسا شد پادشاه کشاتریه را در کاپیسی دید وحینیکه در ٦٤٤ مجدداً ازهندوارد آریاناشد همان شاهرا در پایتخت زمستانی او در « اوند » ملاقات نمود و با او بیکجا به کاپیسی برگشت چنانچه بهاین مطالب تحت عنوان « کاپیسی و اوند » در فصل سیزدهم صفحه (٥١٢) شرحی نوشتیم .

موضوع انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل و از کابل به ویهند چیزی است که حوادث ومخصوصاً مجبوریت های مذهبی ونظامی وسیاسی در آن دخالت دارد وشمهٔ آنرا تاجائی که به کاپیسی و کابل ارتباط داشت در اوائل همین فصل نوشتیم .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1153 of 1362

اگر چه تاریخ صحیح انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل در دست نیست معذالك بعداز ۷۹۳ در اواخر قرن۸ یااوائل قرن ۹ م این امر صورت واقعی بخود گرفته است واین وضعیت تاختم سلطنت «سامنته‌دیوا» وفتح کابل‌بدست یعقوب لیث صفاری یعنی تاسال (۸۷۱م) دوام کرده‌است. معذالك همان‌طور که کاپیسی بعد از فقدان مرکزیت پاره مزایای شهریت خود را در اوائل قرون اسلامی ازدست نداد وشاهد آنهم پیدا شدن مسکوکات با نوشته های کوفی میباشد کابل هم‌بعد ازفتح یعقوب‌لیث وانتقال پایتخت برهمنشاهی به‌ویهندآباد مانده وآباد شده رفت .

آیا سامنته‌دیوا بعد ازفتح موسس سلاله صفاری چه‌شد ؟ بعضی گویند بدست شاه‌صفاری اسیر ومسلمان شد ' برخی گویند گریخت وبه‌گردیز پناه برد. چنانچه به‌همین ملاحظه تاریك اندازه این امرهم داخل بحث است که‌بعد ازفتح کابل موقتا برای چندی مرکز برهمنشاهی‌ها گردیز بوده ودراثر فشار مزیدعمرلیث صفاری وفتح معبد معروف سکاوند (لوگر) پایتخت بالاخره قدری دورتر به «ویهند» کنار اتك انتقال یافته است .

بهرحال درین امرهیچ شبهه‌ئی نیست که‌پایتخت رایان کابلی یا کابلشاهان برهمنی از اوائل وهله وبرای مدت بیش ازنصف قرن کابل بوده واین‌همان کابلی است که موقعیت آنرا پیشتر درکنار رودخانه لوگر در حوالی شیوکی و کمری وچکری تعین نمودیم .

درسراین فصل درمبحث انتقال پایتخت از کاپیسی به کابل اشاره نمودیم که پادشاه شدن وزیر برهمنی (کلر) وعقاید مذهبی در این‌امر سهم و دخالتی داشت یکی ازمطالب مهمی که مرکزیت کابل‌را درعهد برهمنشاهان کابلی تائید میکند موضوع تاج پوشی شاهان این سلسله درین شهر است که در یکی از معابد بزرگ شیوائی برهمنی پایتخت بعمل می‌آمد و در نتیجه کابل از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1154 of 1362

نقطه‌نظر عقیده مقام تقدس درنظر آنها احراز کرده بود ومستند بر ماخذی که بایان ذکر میکنم حتی درموقعی که کابل صفت مرکزیت خودرا از دست داده وپایتخت بهویهند منتقل شده بود بازهم مراسم تاجپوشی برهمنشاهان در کابل بعمل می‌آمد. داکتر «ساشو» در جلد دوم ترجمه الهند البیرونی به انگلیسی (صفحه ۳۹٤) در ضمن یاد داشت های خویش راجع به کابل مینگارد :

جزئیات تاریخ کابل که اینجایدان اشاره شد جز ازنوشته‌های بلاذری ازمنابع دیگر بدست نمی‌آید درعصر خلفای بنی‌امیه، کابل، سجستان دلاورانه درمقابل مسلمانان جنگیدند. در بعض سال ها این جا ها مطیع وحتی باجگذار شده بود ولی کابل مابقی وقت‌بدست شاهان هنود یابرهمنی خاندان«پاله» بود. زمانیکه مامون خلیفه عباسی آنرا فتح و جزء قلمرو امپرا طوری خود ساخت حکمرا ن مسلمان برای کابل مقرر کرد ولی‌شاه هندو دربهلوی حکمران‌مذکورحضور میداشت. این‌طور حکومت مشترك درحوارزم‌هم معمول‌بود. درحوالی ۹۵۷_۹۵۰ مسیحی اهالی کابل مسلمان بودند ولی در حوش و حول آن هند و ها زندگانی داشتند. همانطور که‌شاهان خاندان « هومن زلرن » در پروس درشهر « کونیسبرگ » تاج شاهی برسر میگذاشتند کابل هم شهری بود که تاج پوشی رایان هنود یا برهمنی در آنجا بعمل می‌آمد »

« رنجیت ستیرام‌پندت » مترجم « راجاترانگینی » درضمیمهٔ اول ترجمهٔ‌خود تحت عنوان گندهارا (۱) نگارش داکتر« ساشو » را نقل کرده وبران این جمله راضافه میکند که : « خاندان شاهی هند وحتی‌درزمانیکه در کابل اقامت هم‌نداشتند ومرکزخودرابه « اودابهانده » Udabhanda (ویهند) نقل‌داده بودند بازهم درشهر کابل تاج پوشی می‌نمودند»

ازبیانات فوق واضح معلوم میشود که پایتخت اصلی و اولی رایان کابلی شهر

(۱) صفحهٔ ٦١٩ ترجمه راجا ترانگینی به انگلیسی ازطرف رنجیت ستیرام پندت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1155 of 1362

کپیل بود واین شهر درجامعه شیوائی ، برهمنی وهنود مقام متبرك داشت و کابلشاهان شیوائی ، برهمنی بعد ازانتقال پایتخت هم تا وقتی که امکان پذیر بود در یکی از معابد کابل غالباً در یکی از بتکده های شیوائی تاج پوشی میکردند . آیا یعقوب لیث بعد ازفتح کابل بت های را که به بغداد فرستاد از همین معبد گرفته بود ؟ یا از معابد دیگری که بیشتر به وجود آنها در گرد و نواح کابل اشاره کردیم ؟ ظاهر امر چنین حکم میکند که تها ازهمین معبد کهموقعیت آنرا به اغلب احتمالات در شیوکی قریب کابل تعین میکنیم گرفته شده ومحتملاً تاج پوشی رایان کابلی هم در همین بتکده عمل می آمد . بهر حال اگر واقعاً طوریکه رنجیت ستیرام پندت میگوید رایان کابلی حتی بعدازانتقال پایتخت از کابل به وبهند بازهم درمر کز اولیهٔ خود تاج پوشی میکردند واگر این مراسم همیشه درهمان یك معبدی که ذکر شدبعمل می آمد آنوقت احتمال زیاد به آن میرود که بعدازفتح کابل بدست یعقوب لیث باز هم بتکدهمذکوربکلی وبران نشده ومقام واهمیت خودرا ازدست نداده بود .

بهر حال کابلشاهان برهمنی بعد از (۸۷۹ م) آهسته آهسته بصورت لیم دایره خودرا بطرف جنوب وجنوب شرق و شرق کشیده مدتی در گردیز مقاومت کردند وانگاه بطرف شرق جانب لغمان رفته وبالاخره مرکزخودرا کنارسند در «اودابهانده» یعنی (اوهندیاو بهند Ohind) وبهند Waihind در سواحل عربی اندوس (سند) درپایتخت زمستانی شاهان کابل مستقل ساختندچنانچه خرابه‌های این شهر در ۵۰ میلی بالاتر از اتك موجوداست . (۱) طبیعی در ین وقت دراثر فتوحات سلاله های اسلامی افغانستان مثل صفاری ها ، سامانی ها ، وغزنوی ها خاك های مملکت به تدریج از ادارهٔ سلا له های غیر اسلامی برآمده و دائرهٔ نفوذ برهمنشا هان کابل و احفاد شان محدود شده میرود واز آن در آینده مختصراً بحث خواهیم نمود .

---

(۱) صفحهٔ ۱۷۰ یاد داشت های رنجیت ستیرام پندت درترجمهٔ کتاب « راجاترانگینی »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1156 of 1362

کملو یا کلمو : بقرار ترتیب البیرونی سومین کابلشاه برهمنی (کملو) نام داشت که اورا (کلمو) هم تلفظ میکنند . محمد عوفی در جوامع الحکایات خود معاصر عمر ولیث صفاری از او بنام (کلمو) وبه صفت رای هندوستان یاد کرده و راجع به فتح « سکاوند » بدست « فردعان » شحنهٔ زابلستان قصه‌ئی نوشته دلچسپ که اینجا متن آنرا نقل میکنیم : « چنین آورده اند که عمر و لیث شحنگی زابلستان به فردعان داد وبا چهار هزار سوارش بدان جانب فرستاد و در آنوقت معبد بزرگتر هندوان « سکاوند » بود و در اقصاء هندوستان بزیارت بتان آن موضع تبرك کردند . وفردعان چون به زابلستان رسید لشکر کشید وسکاوند را بگشاد وبتانرا بشکست وبت پرستان را برانداخت وبعضی ازغنایم به لشکریان داد وباقی به‌عمرولیث فرستاد وفتح نامه نوشت واز وی مدد خواست خبرفتح سکاوند به کلمو رسید که او رای هندوستان بود ولشکر بیحد جمع کرد وسپاهی فراهم آورد وروی به زابلستان نهاد وفردعانه چون خبر آمدن سپاه هند بشنید ، هندوئی چند را بدست آورد تاروی به هندوستان نهادند ودرلشکر گاه کلمو رفتند و گفتند فردعانه چون سکاوند را گرفت درحال به‌اطراف ولایت کس فرستاد ولشکر ها بخواست و دانست که هر آینه هندوان آنرا بیغمامی کنند واین‌ساعت چندن لشکر مسلمانان بروی جمع‌شده است که اقطار زمین‌ازایشان تنگ آید ودرعقب لشکر عمرولیث بخواهد رسید و ایشان عزم کرده اند که شما رادرتنگ نائی آرند وجمله را بکشند . رای کلموچون این خبر بشنید همان جا مقام کرد ودرلشکر کشی آهستگی پیش آورد تا فردعان را ازخراسان مدد رسید و بیش آن جماعت را امکان نبود که باوی مقاومت کنند و بدین حیات لطیف برمرادخود فیروز آمد . » (١)

این حکایت دارای اهمیت زیاد و بر نکات چندی روشنی می اندازد

(١) جوامع‌الحکایات نسخه قلمی موزهٔ کابل .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1157 of 1362

اول: ازهمه‌واضح معلوم میشود که کلمو یا کملو سومین پادشاه‌رایان کابلی معاصر عمرولیث صفاری (حوالی ۲۸۷ ـ ۲۶۵ هجری‌مطابق ۹۰۰ ـ ۸۷۹ م) بوده

دوهم: پایتخت کابلشاه درین زمان نه در کابل وله در گردیز بلکه در ویهند انتقال یا فته بود و چون دامنهٔ سلطنت برهمشاهان درین وقت به اراضی ماورای شرق سند هم تا حدی انبساط داشت مجمد عوفی در جوامع الحکایات خود او را به لقب «رای هندوستان» یاد کرده است.

سوم: زابلستان علاقهٔ غزنه و کابل که درعصر یعقوب لیث فتح‌شده بود جزء سلطنت صفاری افغانی بود و ازین جهت عمرولیث فردعان را به شحنگی اینجا ها فرستاد.

چهارم: سکاوند یعنی لوگر وباقی‌نقاط شرقی وجنوبی افغانستان هنوز جزء قلمرودولت برهمنشاهان محسوب‌میشد چنانچه فتح سکاوند شاهداین‌مدعااست

پنجم: هنوز دولت برهمنشاهی آنقدر قوی بود که دولت صفاری برای خورد ساختند مقابلهٔ آن به حیله های حربی متوصل میشد.

ششم: بزرگترین بتکدهٔ هندوان که مرجع آمال دینی هندوان هندوستان هم بشمار میرفت در سکاوندلوگر وجود داشت. واضح میشود که چرا هنوز هم لوگر و رودخانه آن در نظر هند و ان کابل اهمیت زیاد دارد.

بهیمه یا بهیمه پاله: چهارمین شاه این سلسله که البیرونی نام‌میگیرد «بهیمه» است که‌اورا «بهیمه‌پاله» هم گویند ودر مکو کات بنام «بهیمه دیوی» خوانده شده است. قرار تذکر «اچ ـ سی ـ رای» مسکو کات نقره ئی او عموماً از کابلستان بدست آمده (۱) مشارالیه معبد مجللی برای «ویشنو» نزدیك «ماتانده» در کشمیر ساخته بود. در اینجا سریك هیکل مرمری ویشنو

(۱) به سلاله های تاریخی شمال غرب هند تالیف پروفیسر مذکور مراجعه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1158 of 1362

که از گردیز بدست آمده ودر موزهٔ کابل محفوظ است هم قابل ذکر است . عصر سلطنت اورا مصادف به ۹۵۸ ـ ۹۵۰ م میدانند .

جیپال : بعد ازبهیمه ازشاه دیگری موسوم به « ایشتپال » هم اسم می‌برند ولی شخصیت او عموماً مجهول است . قرار شهادت البیرونی بعد از « بهیمه » رای جیپال می‌آید وشاهی است که جنگ های غزنویان اورا بیشتر ازمتقدمینش معروف ساخته است . تااینجا دیدیم که کابل در عصر یعقوب لیث و لوگر در زمان سلطنت برادرش عمرولیث و « کلمه » فتح شدوزابل و کابل برای چندی ازطرف دولت صفاری اداره میشد . باانبساط نفوذ سامانی‌ها درجنوب هندوکش درهٔ کابل مدتی جزء دولت سامانی هم شده بود ولی این نفوذ نه چندان دوام کرد ونه چندان محسوس میشد . درحوالی ۲۲۲ هجری (۹۳۳ عیسوی) زمانیکه قوای دولت سامانی رو به سقوط میرفت قرار تذکار قاضی منهاج السراج جوز جانی والی بنام ابوبکرلاویك در زابلستان وغزنه حکمفرمائی میکرد .

متعاقباً در ۹۳۳ م الپ تکین شهر غزنه را از ابو بکر لاویك گرفته ودر نتیجه یك سلسله جنگ هائی با برهمنی شاهی ها شروع میشود که آنهارا قدم بقدم از راه گردیز و لغمان بطرف شرق عقب می برد جیپال یا جیپاله در میان رایان کسی است که با جنگ‌های موسسین دودمان ال ناصر مقابل شده وبا ایشان مقابله کرده است . فرشته در باره او وقلمرو سلطنتش پاره معلوماتی میدهدواز آن بعدتر حرف خواهیم زد .

انتقال پایتخت از « وبهند » به « بهتنده » : انتقال پایتخت کابلشان برهمنی وهنود شیوائی از کاپیسی به کابل ، از کابل بهوبهند وبازازوبهند به « بهتنده » غیر از تقرر گاه های موقتی عرض راه درگردیز ولغمان امری است خیلی دلچسپ که توسعهٔ افتشار دایرهٔ دین مقدس اسلامی وسیر فتوحات سلاله‌های اسلامی افغانستان یعنی دودمان صفاری از غرب و سامانی از شمال وبالاخره غزنوی از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1159 of 1362

مر ز در آن مخصوصاً بعد ازاینکه کابل پایتخت میشود دخالت تام دارد تازمانیکه کابلشاهان باقواء عرب مصادف بودند با جنگ ومقابله وفتح وشکست ودفاع و تعرض و صلح و هوا فقه و پرداخت جزیه وگرفتن خون بها بیش از دو قرن هستی خود را حفظ کردند ولی بعد از ینکه او لاد خود مملکت مسلمان شده و برای دا خل کردن حصص مختلف مملکت درقلمرو سلطنت های خراسانی اسلامی کوشیدند رایان کابلی مقاومت نتوانسته و طوریکه دیدیم کابل برای دفعه آخر در سال (٨٧١ م) بدست یعقوب لیث صفاری فتح شد مضافات آن ما نند لوگر در عهد برادرش عمر لیث مفتوح شد وازطرف شمال نفوذ سامانی ها از سلاسل هندوکش گذشته به حوالی کابل رسید . و به اینسان ترتیب نفوذ کابلشاهان به حصص شرقی و بعضی نقاط جنوبی محدود شده رفت . تا زمانیکه و یهند مرکز دولت کابلشاهان بود نسبتاً خوب تر به کنترول واداره آن قسمت قلمرو خود که بغرب اتك وسند افتاده بود رسیدگی میتوانستند وچون مرکز صفاری ها وسامانی ها درمنتهاالیه غربی و شمالی آریانا افتاده بود کابل شاهان در منتهاالیه شرقی فی الجمله به امور اداری رسیدگی میتوانستند ولی ظهور خاندان ال ناصر در غزنه ونزدیك شدن مرکز سلطنت اسلامی خراسان به آن حصص مملکت که هنوز در آئین شیوائی برهمنی و بودائی پابند بودند تزلزل دیگر وآخرینی در ارکان دولت «رایان» تولید کرد. جیپال برای اینکه ازحملات الپتگین وسبکتگین آرام تر باشد مقر دولت خویش را از ویهند کنار آتك و سند به قلعه مستحکم « بهتنده » به ماورای شرقی رود ستلج انتقال داد . قرار بیانات فرشته قلمرو دولت جیپال بطول از سر هند تالغمان وبعرض از سلطنت کشمیر تا ملتان انبساط داشت به این ترتیب همان طور که مرکز رایان کابلی بطرف شرق انتقال میکند مرکز ثقل نفوذ و حدود قلمرو آنها هم بیشتر خاك های پنجاب وسندرا فرا میگیرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1160 of 1362

رایان و غزنویان : تعقیب سلاله رایان کابلی تا زمانیکه جزء تاریخ افغانستان قدیم محسوب میشوند چنین ایجاب میکند که درین فصل ودر اینجا مربوط به عصر سلطنت جیپال به بعضی جنگ هائی اشاره کنیم که بین رای مذکور وموسسین دودمان الناصر بوقوع پیوسته است . شبهائی نیست که این موضوع درفصل مخصوص غزنویان درجلد سوم دورهٔ تاریخ افغانستان مفصلتر خواهد آمد .

قبل برین به فتوحات صفاریان در زابل و کابل وباز به انتشار نفوذ سامانی‌ها به‌جنوب هندوکش اشاره کردیم و گفتیم که این نفوذ در حوش وحول کابل بقدر کفایت قوی نبود وا بوبکر لاویك والی کابل وزابل را الپتگین در طی جنگی که در وسط ربیع‌الاول ٣٥١ هجری (مطابق ماه اپریل ٩٦٢م) واقع شد در عهد سلطنت منصور سامانی شکست داد . اگر چه هنوز درین وقت سلطنت الناصر در غزنه بنا نیافته بود معذالك سبکتگین بحیث زعیم الپتگین بنای مجادله را بارای جیپال گذاشت . گفته میتوانیم که محاربات غزنویان با جیپال با جلوس سبکتگین برتخت غزنه (جمعه ٢٧ شعبان ٣٦٦ مطابق ٢١ اپریل ٩٧٧م) داخل مرحلهٔ جدی‌شد . دولت برهمن شاهی باجیپال در پنجاب قوی‌شده بودولغمان هنوز جزء سلطنت‌برهمنشاهی‌بحساب‌میرفت‌و رای جیپال که خطر را احساس میکرد به قصد جلوگیری ازواقعات مدحش آینده پیش دستی نمود وبه فکر فتح غزنه افتاد و بالشکر زیاد به حرکت آمد . عتبی در تاریخ « یمینی » به تفصیل داخل موضوع شده و گذارش جنگ ها را شرح میدهد (١) چنین مینماید که جیپال باقشون خویش بطرف‌غزنه درحرکت بود و سبکتگین از غزنه جانب لغمان برآمد . هردو قشون در محلی که عتبی « غوزك » خوانده بهم مقابل شدند . « الیوت » میگوید که البیرونی

(١) تاریخ هند جلد دوم تالیف الیوت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1161 of 1362

کوهی را بنام (غوزك) یا (غورك) خوانده که رود خانه کابل از پای آن میگذرد و (۱) گمان غالب بهاین میرود که این (غوزك) یا (غورك) محلی باشد که حال بنام « تنگ غارو » موسوم است وسر راه لغمان وجلال آباد واقع میباشد . در جنگ هندوان و برهمنان شکست خوردند و جیپال پیشنهاد صلح نمود . سبکتگین به قبول صلح حاضر بود ولی محمود مخالفت داشت و میخواست که جیپال تعقیب شود . آخر در قبول صلح موافقت نمودند . جیپال پرداخت یك ملیون درهم و پنجاه فیل و تخلیهٔ نقاط وقلاع سرحدی را وعده داد ولی چون نقض عهد نمود بار دوم جنگ شروع شد . سبکتگین به لغمان داخل شد وقصبات وقلاع مختلف را اشغال کرد وبتکدهٔ آنجارا ویران نمود . جیپال از تمام راجا های هند کمك خواست و با قشون بالغ برصد هزار سوار و پیاده بقصد تسخیر غزنه برامد . باز از دست سبکتگین شکست خورد و علاقه های بین لغمان وپشاور جزء دولت غزنوی گردید .

بعد ازینکه محمود برتخت غزنه نشست ودر ۳۸۹ هجری (۹۹۹م) از طرف خلافت بغداد بحیث سلطان مستقل شناخته شد بفکر فتح هند و جنگ با رایان برهمنی افتاد . سلطان در شوال ۳۹۱ هجری (سپتامبر ۱۰۰۱م) با ۱۵ هزار سوار و گروه عظیمی ازداوطلبان بقصد جنگ رای جیپال برآمد ونزدیك پشاور فرود آمد . جیپال با ۱۲ هزار سوار و ۳۰ هزار پیاده و ۳۰۰ فیل درمقابل او آمده وصف آرائی کرد . در جنگی که بتاریخ ۸ محرم ۳۹۲ (۲۰ نوامبر ۱۰۰۱م) شروع شد هندوان شکست فاحش خوردند وغنیمت زیاد بدست قشون غزنه افتاد . جیپال خودش با ۵۰ تن ازپسران و نواسه هایش اسیرشد . باز صلح برقرار شد وجیپال وعده داد که ۲۵۰۰۰ دینار و ۵۰ فیل به سلطان غزنه بدهد یك پسر ویك نواسه اورا بطور یرغمن نگه داشته وخود اورا رها کردند تا به

(۱) صفحه ۲۰ تاریخ هند جلد دوم تالیف البوت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1162 of 1362

مقر خود باز گردد . در اثر این فتح « ویهند » مرکز برهمن‌شاهیان بدست محمود زابلی فتح شد وبعد ازخوردشدن آخرین مقاومت دولت کابلشاهان برهمنی راه فتوحات و نشر دین و ثقافت و تهذیب اسلامی خراسان در هند باز گردید . جیپال ازغصه واندوه بیشتر نخواست زنده بماند ودر سال ۳۹۳ هجری (۳ ـ ۱۰۰۲م) خویش را در آتش افکند ۱)

سائر شاهان این خاندان : قراریکه دیدم تا اخیر دوره سلطنت جیپال کابلشان برهمنی یا رایان کابلی در حصص شرقی افغانستان نفوذ و حاکمیت و بتکده‌ها داشتند و تا این زمان مرکز سلطنت آنها یعنی شهر « ویهند » داخل حدود آریانا بود . جیپال از یکطرف مرکز خود را به قلعه « بهتنده » کنار ستلج انتقال داد و از طرف دیگر با شکست هائی مواجه شد که در نتیجه حصص شرقی افغانستان از قلمرو و حاکمیت او برامده و جزء سلطنت غزنویان گردید . با این پیش آمد وضعیت از نقطهٔ نظر جغرافیه وتاریخ تغیر فاحش کرد یعنی مرکز و نفوذ قلمرو سیاسی رایان از خاك های افغانستان چیده شد وجای آنرا دولت غزنوی گرفت که شرح آن درجلد سوم تاریخ خراسان یا افغانستان فصل بزرگ ، مجلل ودرخشان دارد . بهاین ترتیب چون بقیهٔ احفاد برهمن شاهی ها از چوکات تاریخی کشورما میبرایند وجزء تاریخ هند میشوند واقعات مربوطبه‌سائر رایان‌را خلاصه میکنیم .

بعد از رای جیپال پسرش «انده پال» در حوالی ۲ـ۱۰۰۱ مسیحی بجایش نشست . حدوددولت رایان درین وقت بطرف‌جنوب تاملتان رسیده‌بود وراجاتشین منطقه بهره Bhera واقع در سواحل غرب جیلم جزء آن‌بود . راجای این‌ناحیه « بجی رای » Bijai Ray از اختتام فاجعه تاك عمر و سلطنت جیپال استفاده نموده

(۱) حیات و واقعات سلطان محمود مولف داکتر ناظم ، تاریخ هند تالیف سرهانری الیوت در قسمت تاریخ یعنی ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1163 of 1362

واز پرداخت باج خودداری کرد محمود غزنوی که ارکان دولت برهمن شاهی را در جنگ دوم جیپال متزلزل ساخته بود بعلت نرسیدن باج و خراج هند ازپشاور بقصد فتح (بهره) برامد و آن قلعه مستحکم را مفتوح ساخت سپس ملتان نظر فاتح غزنه را جلب کرد واز «انند پاله» خواهش نمود تا با عساکر خویش ازخاك های اوگذشته وبطرف ملتان رود. در نتیجهٔ مخالفت رای جنگ میان او ومحمود واقع شد ورای مغلوب گردید وبه کشمیر پناه برد. آنند پاله چند سال دیگرهم معاصر سلطنت محمود حیات داشت ودرحوالی ۱۰۱۳ مسیحی وفات نمود درهمان اوقاتی که آنندپاله دچار بحران ومشکلات گردیده بود از رای دیگری موسوم به «سوخه پاله» هم نام می برند ولی کسی که بعداز «آنندپاله» برتخت شاهی جلوس نمود، پسرش «تری لوکنه پاله» است که البیرونی هم ازاو ذکر میکند. مشارالیه هم یك سلسله جنگ‌ها باسلطان محمود زابلی غزنوی نموده وشرح آن ازروی نوشته‌های عتبی و کلهنه ازتاریخ یمینی وراجا ترانگینی بدست می آید ازجنگ های معروف آنها جنگی است که کنار رود «توهی Tohi» رود خانه «پنج» موجوده واقع شد. باشکست «تری لوکنه پاله» قدرت برهمن شاهی ها متزلزل شد. آخرین رای آنها بشهادت ابوریحان بیرونی «بهیمه پاله» نام داشت که در سال ۱۰۲۶ مسیحی کشته شد. مورخ و شاعر کشمیر کلهنه از بعضی شاهزادگان آنها مانند (رودرا پاله) و (ویدا پاله) وغیره نام می برد ولی این‌ها شهزادگان بی‌تاج و تختی میباشند که ازناچاری به کشمیر پناه برده ودرسایه دیگران روزگاری چند زیست نمودند.

آئین ومعتقدات: بتفصیلی که درفصل گذشته تحت عنوان: زندگانی مذهبی ورهبانان» دادهشد از روی چشم دید وشهادت زایر چینی هیوان ـ تسنگ واضح گردید که حین عبورومرور اودرقرن ۷ مسیحی چه درشمال وچه درجنوب هندوکش علاوه برمعابد وپیروان دو طریقه بودائی، بتکده‌ها و تابعین مذاهب دیگری هم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1164 of 1362

وجود داشت ودرنقاط مختلف جنوب هندوکش هستی وموجودیت آنها خوب تر محسوس میشد چنانچه در کاپیسا روی کوه (اروا) از رب‌النوعی بنام «سونا» و از مردمان نیمه برهنه ئی که بدن‌های خود را به‌خاکستر مالیده و زناری از استخوان های جمجمه‌دردست داشتند حرف میزند ودر وسط گندهارا بالای تپه کرهٔ مار Karamar (که شاید یکی از تپه های کنر باشد) از معبد بهیما دوی Bhimadwi زن ایشوارا Içvara و در پای تپهٔ مذکور از معبد (مهشوارا) Mahêçvara صحبت مینماید وباز حین مراجعت از هند از انتقال پرستش «سونا» از کاپیسا به‌علاقه (نسوکوته) یعنی زابلستان اشاره ها میکند. شبهه‌ئی نیست که ازاوائل قرن ۷ مسیحی به‌بعد باوجود مخالفت بفتلی‌ها به آئین بودائی این‌دیانت هنوزتاموقع انتشار دین‌مقدس‌اسلام درافغانستان جنوبی وشرقی دوام داشت ومن‌حیث تناسب بیشترسا کنین آریانای شرقی بودائی بودند چنانچه امراءوشاهانی‌را کەملاقات کرده عموماً بودائی بودند تا اینکه‌امورسلطنت به‌دست هنودیابرهمن‌های کابلی‌رسیدبه‌این لحاظ به‌تقاضای‌این‌فصل‌میخواهیم حتی‌الامکان در اطراف پاره مذاهب دیگر مخصوصاً مظاهر شیوائی وآفتاب پرستی برهمنی وبعض بتکده های آنها کمی صحبت نمائیم‌وچون این عقاید سابقه وریشه بسیار قدیمی‌در آریانا داشتند مختصراً مراتب قدامت آنرا ازنظر میگذرانیم.

مهشورا و مهشوی: قرار تحقیقات قبل التاریخی که درجنوب شرق آریانا درحوزهٔ سند و در شمال افغانستان در حوزهٔ اکسوس و درخاک های غربی آسیا بعمل آمده چنین‌معلوم میشود که‌در تمام آسیای مرکزی وغربی وجودیك جوره رب النوع مذکر ومونث بادداشتن ارتباط جنسی که‌آنرا (سکسیزم) گویند معروف و درهرجا این جوره بنام های‌مختلف یاد میشد (۱) رب‌النوع

(۱) در مصر بنام «ایزیس و هوروس» در فنیقیه بنام «اشتاروود تاموس» در آسیای صغیر به اسم «کیبل واتیس» و در یونان به نام «راه وروس» خوانده میشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1165 of 1362

مذکور در آریانا وهند به زبان سانسکریت « مهشوارا » خوانده میشد که موسیو فوشه آنرا « پادار کلان کوه » خوانده وربة النوع را « مهشوی » میگفتند که آنرا « مادر بزرگ » یا « مادر طبیعت » یا « الاهه مادر » ترجمه کرده اند وهیکل های اوازگل پخته چه از وادی اندوس و چه ازوادی اکسوس کشف شده است.

علاوه بر شهادت باستان شناسی وحفریات دیگوید و مخصوصاً او ستا از ربة النوع آب و حاصل خیزی وفراوانی که حتی ربة النوع رود خانه اکسوس (آمو دریا) هم تعبیر شده بنام « اردوی سورا اناهیتا » مفصل صحبت کرده واز شکل و قیافه ولباس وزیورات اوحرف زده است چنانچه تاعصر وزمان کوشانی ها معبد (اناهیتا) کنار مجرای آمو دریا در باختر وجود داشت .

اینجامقصد اساسی مابیشتر « مهشوارا » رب النوع زمین کوها است که موسیو فوشه در اطراف آن چنین مینگارد :

« مهشوارا اصلاً شکل محلی یکی ازجوره های قدیمی حاصل خیزی زمین است که جفت موئث آن درقسمت های جلگه ئی آسیا و هند وجفت مذکر آن در قلل بلند بام دنیا و کوهای افغانستان بیشتر عمومیت وشهرت داشت . در اوائل وهله اورا بصورت مردشکاری جلوه میدادند که ازجنگل های کوها بر آمده گمان خطرناکی بردوش داشت . اورا گاهی شوهر دختر زیبای همالیا و گاهی زعیم رهبانان کوهی میخواندند ومست و سرشار درحال رقص تصویر میکردند . »

مدققینی که درقبل التاریخ وادی سندو آثار مدنیت موهنجودیر واختصاص دارند مانند سرجان مارشل به این فکراند که این « جفت تر » مونه قدیم واولیه آئین شیوائی است وبه این مفکوره اورا « پر توشیوا » یعنی (شیوای اولیه) هم خوانده اند. موسیو فوشه طوریکه بالاذکر کردیم به این نظریه است که « مهشوارا » یادار کلان کوها رب النوع نیرومند وجلوه قوهٔ رجلیت ومردی اصلاً رب النوع خیلی باستانی محلی کوهای بلند افغانستان بوده که بحیث شکاری نیرومند وتوانادرقلل کوها

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1166 of 1362

گشت وگذار داشت وهمیشه مقرومسکن اورا درقله‌های بلند کوها تصور میکردند وجفت مادهٔ او (مهشوی) بیشتر درواديهای هموار ودرخاك های هند اختصاص داشت ازین جهت معابد (مهشوارا) درقله‌های کوه و بتکده های (مهشوی) در وادی‌ها و جلگه‌ها ودرپای کوها آباد میشد .

فوشه درحالی که نظریه وایتنی Whitney یکنفر ازمولفین دیگر رامبنی به فرود آمدن یکی ازارباب انواع برهمنی از کوه های شمال به هند تذکرمیدهد چنین اظهارعقیده میکنند که‌ازامکان بیرون‌نیست که آریاهاحین ورود در کوهای افغانستان این رب النوع راشناخته واختیار کرده وبامهاجرت خود بهند معروف ساخته باشند . برای تائید این‌نظریه مثال هائی‌می‌آرد که در دوره های‌تاریخ درقرن اول مسیحی کوشانی ها ودر قرن پنج آن ینتلی‌ها پیش‌ازاینکه به هند برسند در سرزمین افغانستان و بیشتر درجنوب هندوکش پیرو و آئین شیوائی شدند . بعبارت دیگری وبما گدفیزس کوشانی‌ومی هیرا کولای یفتلی درخاك‌های افغانستان به این‌دیانت گرائیدند چنانچه اولذکردرسکوکات خود را پیرو (مهشوارا) خوانده و راجع به موخرالذکر « راجا ترانگینی » شهادت میدهد که مردم کندها را اورا شیوائی مذهب ومخالف بودائی میدانستند .

دانشمند فرانسوی درین‌موارد مطالعات خودرا ادامه داده ومیگوید : «اولین تصاویر حقیقی این رب النوع باسنه وتاریخ معین نه درهند بلکه درخاك های افغانستان جنوبی‌بمیان آمده و شیوا با علایم ممیزهٔ آن که عبارت از سه شاخه (Tri-çule) میباشد در حالیکه به نرگاوخود تکیه کرده است روی سکوکات «واسودوا» شاه کوشانی نقش شده واین تصویر تا دوره کوشانی های اخیر و بسط نفوذساسانی روی سکوکات« کوشانو ساسانی » باقی‌مانده است . درسکوکات کنیشکا وهو ویشکا رب النوعی بنام (وهانا) Vahana دیده میشود که برعکس سه صورت وچهار بازودارد وعلایم دیگرمثل تبرو کمند (ریسمان برای گرفتن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1167 of 1362

دشمن وحیوانات) ، (رعد) (Vajta) (چرخ) (Cakra) و گرز (Gould) نشانه های نیرو وقدرت جنگی اواست . طرفی که معمولاً به دست راست میگیرد علامهٔ نکو کاری او میباشد .

علاوه برین « دماریو » Damaru یعنی دهل کوچکی هم دارد که برای گرم ساختن لشکریان شیاطین (گانا Cana) پری ها (یوجی نی Yogini) و جاد و گرانش (داکینی Dakini) بکار میرفت . بالاخره به زیریکی از دست های تحتانی او بز کوهی دیده میشود که شاخهای پیچ درپیچ او بهتر بن تحفه شکار است ویا آن سابقاً معابد را تزئین میکرده وحتی الحال هم این رسم قدیم در مقابر و زیارت ها از بین نرفته است .

در زمانه های موخر تر این رب النوع کوهی رابنام اوشو Oesho یاد میکردند ومعلوم نمیشود که این نام خود او یا نام ترکاو او بود .

درمسکوکات می هراکولای یفتلی تنها گاو نمایش یافته و (جایتوورشا) Jayatuvrsa ! زنده باد ترگاو) در آنها نوشته میباشد .

پس ازاین همه بیانات چنین معلوم میشود که « مهشوارا » که میتوان او را (شیوای روف) هم تعبیر کرد از زمانه های قبل التاریخ در کوهای افغانستان به رنگ اولیه وقدیم خود معروف بود واین عین نظریه موسیو فوشه است .

مسبوقیم که مورخین یونانی حین ورود قشون اسکندر در آریانا از وجود « دیونیزوس » رب النوع شراب ومستی) و پیروان اودر کوهای مملکت ما صحبت ها کرده اند و چنین تصور می نمودند که پیش از ورود اسکندر در شرق دیر نیزوس در این جاها فتوحات کرده بود حال آنکه ایشان اصلاً معابد همین « مهشوارا » یعنی بعبارت دیگر دیونیروس محلی هندو کش را در کوهای افغانستان دیده و در دهکده ها و تاکستان های قشنگ کاپیسا و نیسایا و لمیاکاو نگارا ها را در مجالس رقص و شراب نوشی او شامل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1168 of 1362

شده اند و مراسمی شبیه به پهلوانان او لمپ خودديده اند. پس آنچه اراتوستنس در قرن سوم ق م راجع به دیونیزس میگوید در حقیقت به وجود آئین شیوائی قدیمه افغانستان شهادت میدهد (١)

ملتفت باید بود که روی مسکوکات «ایو کراتیدس» و «انتیال کیداس» هیکل یك نوع «زوسی» را روی تخت نشسته نمایش داده اند. یکطرف قلهٔ کوه و جانب دیگر نیمه بدن فیلی دیده میشود و قلهٔ کوهی در همین کاپیسا بنام (پیلو سارا) یعنی « کوه فیل سر » معروف بود. هیوان ـ تسنگ زایر چینی حین و رود در کاپیسا در قلهٔ کوه (اروا) به رب النوعی بنام « سونا » اشاره میکند و میگوید که معبد اورا بطرف جنوب به علاقهٔ « تسو کوته » انتقال داده اند. این اشارات هم بجای خود وا نمود میکند که بر ستش « مهشوارا » (آئین شیوائی قدیمه بانحول مختلف آن) مسلسل از اعصار قبل التاریخ تا قرن ٧ مسیحی و از آنوقت هم به بعد تا موقع انتشار دین مقدس اسلام بیشتر در مناطق جنوبی افغانستان معمول و مروج بود و بعد از یکه یفتلی ها مخالفت جدی با دین بودائی نشان دادند و حتی بسیاری از سنگهرمه های آنرا خراب هم کردند دیانت شیوائی عمومیت بیشر یافت. وجود کشف (لنگ (٢) از مناطق لغمان و تنگاو نجرو این نظریات را از جنبهٔ دیگر تائید میکند. شهادت مسکوکات در بن موارد امری است قطعی و ثابت میسازد که کوشانی های اخیر و یفتلی ها و امرای کوشانو یفتلی بیشتربیر و دیانت شیوائی بودند و پیروان آن در طی قرونی که به آغاز آئین مقدس اسلامی نزد یك شده میرود در دره های جنوب هندوکش بیشتر شده میرفت و معابدی داشتند و بزرگ که از آن بعد تر حرف خواهیم زد.

---

(١) مطالب متذکره نسبت به (مشهوارا) از اثر جدید قوشه موسوم به را هان قدیم بین بلخ وتاکزیلا گرفته شده است. (٢) تجسم الهٔ تذکر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1169 of 1362

آفتاب‌پرستی : در سر زمین افغانستان که مدنیت ویدی و عناصر پرستی آریائی را دیده پرستش آفتاب سابقه بسیار طولانی دارد . در جلد اول این سلسله تاریخ تحت عنوان « عقاید » (صفحه ١٤١ و بعد) ضمن شرح معتقدات عصر ویدی درجمله قوا و مظاهر طبیعی که نزد آریاها شکل رب النوع بخود گرفته‌بود متذکر شدیم که آفتاب به نام های مختلف سوریا، ساوتیار ، یوشان ، میترا ، رودرا یاد میشد . سپس درموقع شرح دخالت عناصر طبیعی ومعتقدات عصر اوستائی صفحه (٣١٢) جلد اول تحت عنوان (میتهرا) یعنی مهر رب النوع آفتاب شرح مفصلی نگاشتیم که حاجت‌به تکرار ندارد. شرب اسم وتصویر رب النوع آفتاب در مسکوکات کنشکا (صفحه ٤٥٤ جلد دوم) نشان میدهد که درعصر کوشانی های بزرگ‌پرستش آفتاب درافغانستان دوام داشت وکشف هیکل مرمری رب النوع مذکور با بقایای معبد آفتاب پرستی برهمنی در کوتل خیرخانه بار اول شهادت منابع ومسکوکات را عملاً تائید نمود .

شبهه ئی نیست که دیانت‌بودائی در نیمه شرقی افغانستان چه در شمال و چه در جنوب هندو کش ازقرن دوم ق م به بعد تا حوالی قرن نهم مسیحی چیزی بیش از هزار سال دوام‌داشت ولی بقایای آئین اوستائی از بین نرفته‌کم کم مرکز ثقل آن به جنوب غرب آریانا در حوزهٔ سفلی هیرمندو سیستان منتقل شد وفروعات آن درنقاط دور و نزدیک دوام کرد. پروفیسر هاکن در کتاب تجسسات‌عتیقه شناسی کوتل خیرخانه که در ٩٣٦ در پاریس به طبع رسیده وموضوع آنهم مطالعه معبد « سوریا » رب النوع آفتاب واقع در دامنه های شرقی کوتل مذکور میباشد بعد از ذکر نظریه موسیو کومون F. Cumont که‌در قرن‌چهار مسیحی پرستش آفتاب درعالم‌شرقی عمومیت داشت‌بنگارد: «پرستش آتش وآفتاب که بقایای آئین زوراستری میباشد ازمدت مدیدی در سیستان شیوع یافته وقدم به قدم به آستانه هند رسیده‌بلکه در داخل آن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1170 of 1362

سیر زمینی هم انتشار یافت چنانچه از روی شواهد متعدده معلوم میشود که آئین آفتاب پرستی در عصر امپراطوران دودمان کوپتا در نقاط مختلف هند وجود داشت وزائر چین هیوان ـ تسنگ حین مسافرت خود معابد معروف آفتاب پرستی را در قنوج وملتان دیده است. ازروی «بها وشیا پورانه» معلوم میشود که آفتاب پرستی در «ساکه دویپا» یعنی سیستان رواج زیاد داشت وبعضی از موبدان آن بنامهای «بهوجکه» و «ماگه» اسم برده شده اند (۱)

پس بعد قرار یکه درمورد معبد کوتل خیرخانه خواهیم دید آفتاب پرستی باتحول جدید از سیستان درحصص جنوبی هندوکش قدم بقدم ازراه حوزهٔ علیای هیرمند وارغنداب که راه های طبیعی وتاریخی میباشد ناحیه به ناحیه از زمین داور و رخذ به ارزگان، وجبرستان، مالستان، زابلستان و کابلستان پیش آمده وبه هند انتشار یافته است و ازقرن چهار مسیحی به بعد در بین همه نقاط وجود داشت وقسمتی از باشندگان نقاط فوق الذکر افغانستان پیرو «سوریا» بودند که ایشان را میتوان برهمن های آفتاب پرست خواند.

فراموش نباید کرد که یك عده مسکوکاتی هم در بین است که بصورت بسیار صریح ودقیق بشیوع آفتاب پرستی درافغانستان وحتی به نقاطی که معابدان درانجا ها آباد بود روشنی می اندازد. این مسکوکات بیشتر ازروی سکه های «لیکی ملکان» یا احفاد کوشانی های خورد و بزرگ پیداری تقلید شده و بیشتر به امرای محلی یفتلی یا کوشانو یفتلی تعلق دارد که در نقاط مختلف افغانستان جنوبی ومرکزی وغربی امارت های محلی داشتند و «داکترها نریش جونکر» درقطار مسکوکات یفتلی آنهارا مطالعه نموده واثری در ۱۹۳٤ دربرلین دران باره نشر کرده است. چون یفتلی ها مخالف دین بودائی بودند بشیوائی و آفتاب پرستی زودتر گرائیدند واین دو آئین محلی افغانستان قدیم باایشان عمومیت بیشتر یافت.

(۱) صفحه ۲۱ تجسسات عتیقه شناسی در کوتل خیرخانه پاورقی (۳) این صفحه ملاحظه شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1171 of 1362

درین مسکوکات رب‌النوع آفتاب بشکل هیکل نیم تنه‌ئی نقش است که شعله‌ها از عقب سراوزبانه کشیده . مطالعات دا کتر جونکر از ین جهت مفید ودقیق است که درروی بعض سکه‌های مذکور نام های اماکن مختلف را هم خوانده وبعقیده «مستر مارتن» این جاها عبارت از نقاطی میباشد که معابد آفتاب‌پرستی در آنها آباد بود این نقاط قرارذیل است: (۱) داور (زمین داور) (۲) روشنان که آنرا باعلامه سوالیه (رودبار) کنار هیرمند تعبیر کرده (۳) زابلستان (٤) فرزان که آنرا با علامه سوالیه (فیروز) متذکرهٔ اوریسی کنار هیرمند خوانده (۵) سکاوند که آنرا بین غزنی وکابل تعبیر نموده وعین این جا هنوز بصورت دهکده و به اسم سکاوند در لوگر موجود است . و بعدتر حینیکه ازبتکده های آفتاب پرستی صحبت خواهیم نمود در باب بعضی از نقاط مذکور مجدداً حرف خواهیم زد وخواهیم دید که واقعاً دران نقاطی که تعیین آن بصورت یقین صورت گرفته معابد آفتاب پرستی برهمنی وجود داشت .

پس به ازروی تفصیلی که تااینجا داده شد واضح معلوم میشود که پیروان شیوائی وآفتاب پرستی باطی مراتب قدیم خود همیشه در افغانستان مخصوصاً در مناطق جنوب هندوکش وجود داشته وبعد از مخالفت یفتلی ها با دیانت بودائی مجامع شیوائی و آفتاب پرستی ومعابد وبتکده‌ها وپیروان آنها زیاد شده رفت و اینک عجالتاً تا جائی که سراغ داریم راجع به بعضی از معابد وبتکده های مذکور شرح مختصری مینگاریم :

معبد کوه اروتا وشیوائی‌های کاپیسا: هیوان ـ تسنگ زایر چینی حین عبور واقامت یك ماهه‌خود در کاپیسی ازشیوائی‌های مقیم‌شهر واز معبد (سونا) یا(شونا) حرف میزند. باوجودیکه پادشاه کشاتریهٔ که به استقبال او برامده بودائی بود معذالك در میان جمعیت شهر علاوه از پیروان بودائی دو طریقه راه بزرگ و کوچك نجات شیوائی هائی زیادی را هم دیده است . مشارالیه میگوید که در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1172 of 1362

کـابیـا ده معبد شیوائی و تقریباً هزار نفر پیروان آن زندگـانی دارند. بعضی‌ها برهنه اند و برخی خویش را به خاکستر مالیده وزناری از استخوان در دست دارند و آنرا بدور سر خود هم می‌پیچند. (۱)

راجع به‌معبد کوه‌ارونا که در زمانه‌های باستان معبد «مهشوارا» ژنی کوها درقله بلندان وجود داشت مینگـارد: «به فاصله تقریباً ۳۰ (لی) در جنوب شهر «سی‌یوتوفالاس» (۲) کوهی‌است موسوم به«اولونو» O-lu-no (ارونا) که‌تیغه‌ها وقلل آن خیلی بلند و پرتگـاها ودره های آن تاریك وعمیق است. ازین جا «شونا» تغیر محل داده وبه کوه بلند «شوناگیر» Sunagir به‌علاقه (تسو کوتچه) یا (تسو کوته) یعنی به زابلستان رفت.

بتکدهٔ سکـاوند یا معبد سوناغر: «سی‌یو کی» باخاطرات کشور های غربی هیوان‌تسنگ، جوامع الحکـایات محمد عوفی و تذکرهـکوکـبهٔ‌منبع موثق وبزرگی‌است کهدر اطراف بتکدهٔ‌سکاوندیامعبد «سوناغر»وپرستش آفتاب‌معلومات کـافی بما میدهد. بالا خبر انتقال «سونا» یا «مهشوارا» را اززبان هیوان تسنگ از قلهٔ کوه (ارونا) به‌منطقه جنوبی تریه کوه «سوناگیر» نقل‌نمودیم گمان‌غالب چنین میرود که بتکدهٔ سکاوندواوگر معبد شیوائی «سوناغر» بـاشد علاوه براینکه منطقه سکـاوند واوگر بطرف‌جنوب کـابیـاافتاده یادداشت‌های خود هیوان - تسنگ و مخصوصاً تذکرات محمد عوفی این نظریه رابخوبی تائید میکنند. (۳)

---

(۱) صفحه ۵۵ یادداشت‌های ممالك غربی تالیف بیل (۲) موقعیت این‌شهر هنوزمعین نشده

(۳) تا گفته نماند که مستر مارتن درمقاله نمره ۲۲۸ که درسلسله سوم جلد دوم سال ۱۹۳۶ مجلهٔ انجمن شاهی آسیائی بنگـال نشرنموده بتکدهٔ آفتاب پرستی جبل الزور واقع در زمین داور را عبارت از معبدی میداند که هیوان - تسنگ در علاقه (تسو- کوته) یعنی زابلستان قرار داده است. چون اصلاً هیوان - تسنگ به زمین داور نرفته ورمین داور به جنوب کـابیـا نمیباشد ومعبد کوه زور هم اصلاً معبدآفتاب پرستی بوده اشتباه اوصریح‌است.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1173 of 1362

سکاوند یاسجاوندیاشجاوند یاشکاوندعبارت ازلوگرامروزی یاعلاقه ئ درلوگر بوده اگر چه اسم لوگر بصورت (لوگرنا) درنوشته های جغرافیه نگار یونانی بطلیموس در قرن دوم مسیحی برده شده ولی در نوشته های مورخین و جغرافیه نگاران عرب «سجاوند وسجاوندیان» بیشتر شهرت دارند . بشهادت آقای خلیل الله خان خلیلی دهکده ئی بنام « سجاوند » هنوز هم درلوگر موجوداست به تائید ماخذ ایشان (۱) گفته میتوانیم که سکاوند اصلاً شهری بود معمور وآباد باقلعه های مستحکم وپیرامون سبزو خرم .

حدود العالم مینگارد که : « استاخ و سکاوند دو شهر کند خرد بردامن کوه بهاوه وجائی بابسیار کشت وبذر اندر غزنی » (۲)

چون موقعیت جغرافیائی سکاوند پیش ماروشن ومعین است ازین بیشتردر آن پیچیده و موضوع انتقال پرستش (سونا) را از کاپیسا به علاقه جنوبی تر دریای کوه « سوناغر » مطالعه میکنیم .

هیوان ـ تسنگ حین مراجعت از هند بعد از ینکه مناطق شرقی و جنوبی افغانستان رادورمیزند وارد علاقه وسیع (تسوکوتچه) یا (تسوکوته) میشود که آنرا زابلستان تعبیر کرده اند .

(تسوـ کوته) متذکرهٔ زایر چینی هفت هزار (لی) احاطه داشته وبین مقرو جاغوری وماالستان ، وردك و گردیز که تقریباً غزنی وسط آن باشد منطقه وسیعی را دربر میگرفت که لوگر وسکاوند هم جزء آن میآید. مشارالیه از کوها و دره ها وسر دی آب هوا وبرف کوچی ها و کثرت فواکه وگل ها وتنوع اشجار وزراعت واختلاف زبان وصورت تحریر با علاقه های دیگر حرف میزند که اینجا کار

---

(۱) مقالهٔ آقای خلیل الله خان خلیلی تحت عنوان « سجاوند کجاست وسجاوندیان که بودند » درشمارهٔ چهارم سال اول مجلهٔ اریانا نشر شده است .

(۲) حدود العالم صفحهٔ ٦٤ طبع طهران . غزنی به معنی بزرگ اینجارا در برمیگیرد از توابع غزنی خوبتر مفهوم واقعی را ادا میتواند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1174 of 1362

زیاد به آن نداریم وتنهابه عقیده وآئین مختلفی متوجه میشویم که در میان مردم دیده‌و دربن موردچنین میگوید: « . . . در اینجا چندین‌صدمعبد بودائی باتقریباً هزار راهب وجود دارد وپیروطریقه بزرگ نجات میباشندپادشاه موجوده به عقیده خودراسخ‌ویابنداست . خویش را سراسروقف امور مذهبی کرده‌مردیست دانا و به آموختن‌وبلند بردن‌پایه‌دانش خویش سخت‌علاقه‌منداست‌دراینجا تقریباً ده استوپه است که یادگارعمرانات اشوکاپادشاه میباشد وچندین ده بتکدهٔ برهمنی دیگر وجود دارد که درآن پیروان مذاهب مختلف یکجازندگانی میکنند. برهمن‌ها متعدد هستند و بیشتر (شو نا) را می پرستند . آئین این (دوا) از کوه (اروتا) از کاپیسا به اینجاآمده ودرحصص جنوبی این علاقه درکوه سونه گیر (سوناغر) معبد آن آباد شده است . کسانیکه از روی عقیده ازاو خواهشی میکنند به مطلوب خودمیرسندو اگر کسی اورا بد بگوید به بدبختی دچارمیشود بناء علیه مردم‌محلی وباشندگان نقاط دور دست همه به دیده احترام به اونگاه میکنند ووضیع وشریف پیرواویند . شهزادگان وتجاروم‌دم‌محلی و کشورهای بیگانه هرسالی در موقع معین به زیارت اینجا می آیند . و طلا و نقره و جواهرات وحیوانات اهلی ازقبیل گوسفند واسپ وغیره تقدیم‌میکنند برهمن‌ها با اصول ریاضت خواهشات نفسانی را در بدن میکشند و روح را اوج میدهند و به این ترتیب فورمول هائی‌بدست می‌آرند که توسط آن برالام و درد ها تصرف می یابند و مریضان را صحت می بخشند . . . » (۱)

قسمتی که مربوط به دیانت بودائی است البته بجای خودش مهم و قیمتدار است ولی معلومات اوراجع به برهمن های شیوائی و اهمیت معبد « سوناغر » در داخل و خارج مملکت که ماآنرا بتکدهٔ سکاوند میدانیم خیلی مهم تر میباشد

---

(۱) صفحهٔ ۲۸٤ - ۲۸۵ جزوه هفتم کتاب یادگارهای ممالک غربی یعنی (سی-یو-کی) ترجمه بیل ملاحظه شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1175 of 1362

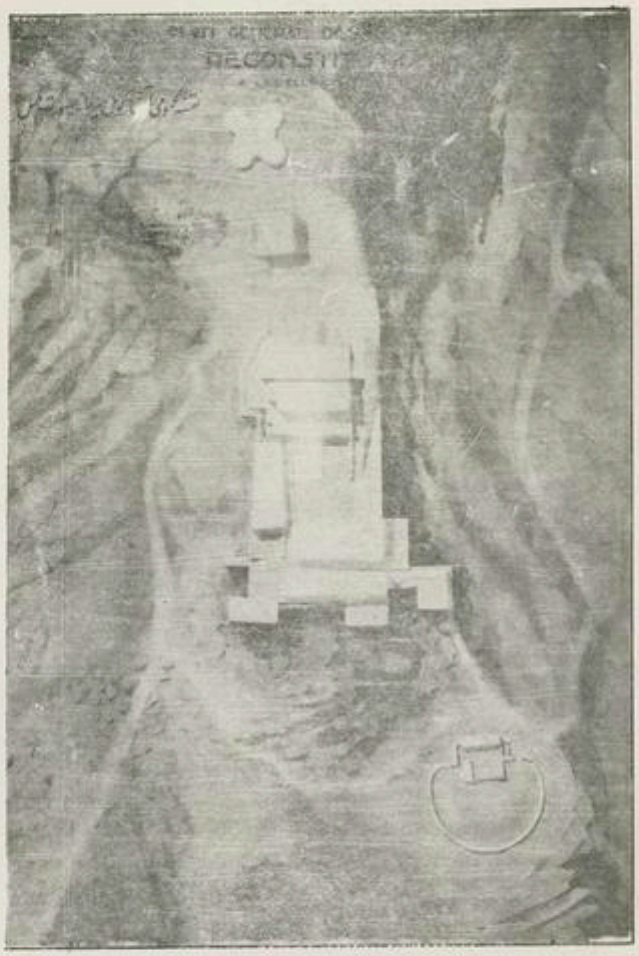
بالاتر دیدیم که حدود العالم سکاوند را درپای کوه (نهاوه) قرار میدهد بگمان غالب این کوه همان کوه « سوناگیر » است وچون زابر چین زبان علاقه (تسو- کوته) را از علاقه های مجاور مختلف گفته چنان گمان میکنیم که کلمه (سوناگیر) اومرکب ازدواسم باشد یکی (سونا) اسم رب النوع ودیگر کلمه (غر) که درپښتوواورمری که مخصوصاً در علاقه لوگر حرف زده میشد (کوه)معنی دارد ومعلوم میشود که کوه بنام معبد سونا یابتکدهٔ شیوائی کهدرپای آن وجود داشت به (کوه سونا) شهرت پیدا کرده بود

یکی ازعلل تعبیرمعبد «سوناغر» متذکره هیوان ـ تسنگ به بتکدهٔ سکاوند نوشته های جوامع الحکایات محمد عوفی است. که شش صد سال بعد از هیوان ـ تسنگ ازبتکدهٔ معروف سکاوند به الفاظ و کلماتی حرف میزند که لوئی ترجمهٔ ئی ازیادداشت های زابر چین است . اصل واقعه که عبارت ازفتح سکاوند وخرابی بتکده آن میباشد درعصر عمرلیث و کملو رای ک بلی واقع شده که جزء فصل موجوده است چنانچه گوید : « در آنوقت معبد بزرگ هند وان « سکاوند » بود ودر اقصای هندوستان بزیارت بتان آن موضع تبرك می کردند » قرار شهادت مولف جوامع الحکایات این بتکده تاعصر عمرلیث صفاری کلمو یا کملو سومین پادشاه برهمن شاهی یعنی تاسال های اخر قرن نهم مسیحی آباد بود وبدست (فردعان) شحنه زا بلستان که از طرف عمرولیث باچهار هزار سوار مامور فتح این علاقه شده بود ویران شد چنانچه دوین باره گوید « .... فردعان چون به زا بلستان رسید شکر کشید وسکاوند را بگشاد و بتان را بشکست وبت پرستان را بر انداخت و بعضی از غنایم به لشکر بان داد و باقی به عمر و لیث فرستاد . . . »

لوگر و رودخانه لوگر که در نظر هنود کابل هنوز دارای اهمیت میباشدودر موقع عید « وساك » هنوز هندو های کابل غسل مذهبی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1176 of 1362

تصویر (۵۷) مقابل صفحه (۵۸۲)



پلان افتادهٔ معبد آفتاب پرستی (سوریا) در کوتل خیرخانه (۱۲ کیلو متری شمال غرب کابل) اقتباس از کتاب آثار عتیقه کوتل خیر خانه تالیف پروفیسر ها کن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1177 of 1362

تصویر (۵۸) مقابل صفحه (۵۸۳)



معبد آفتاب پرستی برهنی کوتل خیرخانه دروفت‌آبادی - رسم موسیو کرل‌مهندس هئیت حفریات فرانسه
اصل تصویر از کتاب آثارعتیقه کوتل خیرخانه تالیف موسیوها کن اقتباس شده -

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1178 of 1362

(ابهی شکه) خود را در حوالی ساکا و شیرکی در آب های رود خانه مذکور بعمل می آرند واسم «شیوکی» که در آن کلمه «شیوا» داخل است نشان میدهد که قرار اکثر احتمالات دراینجا جامعه شیوائی تمرکز داشته و محتملاً کدام بتکدهٔ مهم شیوائی دراینجا وقوع داشت بهر حال مراسم مذهبی عید ویساك اهل هنود کابل در بن حوالی خاطره هائی است که از زمانه های آبادی وشکوه بتکده های شیوائی در کنار رود خانه لوگر باقی مانده و حتماً تردد ورفت وآمد زوار داخلی وخارجی بین کابل شیوائی وبتکدهٔ معروف سکاوند لوگ حوزه این رود خانه را در سرتاسر مسیر آن آباد ومعمور ساخته بود.

شیوکی و اندکی ومعبد شیوائی: در فصلی که از شیوائی ها وبرهمنان آفتاب پرست بحث میشود و از مرکزیت سیاسی و مذهبی و برهمنان و شیوائی ها در کابل حرف زده میشود و از تاج پوشی رایان کابلی در این شهر سخن بمیان می آید طبعاً (شیوکی) و (اندکی) که امروزبصورت دهکده‌ها بفاصله ۶و۹ کیلومتری جنوب غرب وجنوب کابل فعلی واقع اند بخاطر می آیند. واضح است که در نام های این دو دهکده اسم (شیوا) و (اندرا) دخیل است وشیوکی واندکی «جای شیوا» و «جای اندرا» معنی دارد وازین توضیح واضح معلوم میشود که درشیوکی کدام بتکدهٔ شیوا ودر اندکی کدام بتکدهٔ اندرا وبرهما وجود داشت زیرا این دو از ارباب انواع برهمنی محسوب میتوند.

این امر حاجت به توضیح ندارد که این دو دهکده در نزد هنود کابل هنوز خاطره هائی دارد و سیر و گردش حتی مراسم غسل (ابهی شکه) آنها در موقع ویساك بطرف ساکا وشیوکی در آب های رودخانه لوگر صورت میگرد. چون رایان کابلی یعنی برهمن شاهان شیوائی همیشه درشهر کابل تاج پوشی میکردند و این شهر نزد آنها مقام مقدس احراز کرده بود حتماً حکم میتوان کرد که مانند معبد معروف آفتاب کوتل خیرخانه حتماً کدام بتکدهٔ معروف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1179 of 1362

شیوائی (مهشوارا) هم در گرد ونواح کابل وجود داشت ومحتملاً این بتکده در شیوکی بنا یافته بود. قراریکه در موقع جنگ یعقوب لیث صفاری با کابلشاه (سامنته دیوا) اظهار نظر کردیم بگمان غالب بت هائی که سر سلسله صفاری گرفته وبه بغداد فرستاده از کدام معبد شیوائی بوده که نزد رایان و شیوائیان کابل مقام رسمی داشت کهدرین صورت باز بتکده شیوائی شیوکی بخاطر می‌آید. شبهٔ نیست که در حوالی شیوکی والدکی روی تپه ها آثار خرابه های معابد قدیمه زیاد است و در حوالی ساکا معبدی را هیئت حفریات فرانسه حفریات هم کرده است ولی دامنه تحقیق و کاوش طور دلخواه درین حدود بسط نیافته و آنچه که اظهار شد محض به اساس مطالعه نامها و زهنیت فولکور و مشاهدات توپوگرافی محلی است.

معبد آفتاب پرستی برهمنی کوتل خیر خانه: قبل بر این اهمیت وسابقه و نامهای باستانی رب‌النوع آفتاب را دراعتقادات ویدی واوستائی افغانستان وتحول تدریجی آنرا تازمان تشکل آئین مشخص و جداگانه بیان کردیم. چون معبد «سوریا» یا معبد آفتاب پرستی کوتل خیرخانه او لین معبد برهمنی است که در قرب و جوار کابل کشف شده و مجسمه بسیار زیبا وجالب توجهی ازخود رب‌النوع و مصاحبین اوازسنگ مرمر اعلی بدست آمده و پروفیسر هکن در قطار نشرات علمی هیئت باستان شناسی فرانسوی رساله مخصوصی در آن باره شایع نموده است در خوران آنست که درین موضوع بیشتر متوجه شویم و مطالب مهمهٔ رساله مذکور را دراینجا بگیریم.

موقعیت معبد: خرابه‌های معبدسوریا در ۱۲ کیلومتری شمال غرب کابل روی دامنه شرقی پوزهٔ کوهی واقع است که غرباً شرقاً افتاده و متصل به کوهی میباشد که آنرا بنام «کوه هزارهٔبغل» یاد میکنند وتیغه شمالی کردهٔ را تشکیل میدهد که کوتل خیر خانه سرراه موجودهٔ کابل وکاپیسا معبری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1180 of 1362

در آن باز کرده است . معبد و ملحقات آن روی پوزه‌ئی که ذکرشد رخ بطرف جلگهٔ وزیرآباد وقوع داشت واز بام‌ها وبرنده های آن افق کشاده‌ئی بطرف جنوب وجنوب شرق وشرق تا خط کوهای چناری و چکری معلوم میشد و حتی روی یکی از بریدگی های تیغه کوه منار چکری که بالای آن « دهرمه‌چکره » Dharmacakra یعنی چرخ علامه فارقه آئین بودائی نصب بود جلب نظر میکرد و کمی بطرف جنوب گنبد های استوپه های شیو کی هم معلوم میشد .

شکل وپلان معبد و آثار مکشوفه : از روی تحقیقات حفاری موسیو کرل و موسیو باکهٔ اعضای هیئت حفریات فرانسه چنین معلوم میشود که اصلاً معبد سوریا روی خرابه های کدام معبد قدیمه که از خشت های بزرگ خام آباد شده بود ولوعیت آنرا تعین نوانستند بنا یافته بود. یعنی حین آبادی معبد سوریا آبادی قدیمه‌را باسنگ وخشت وگل پر کرده روی آن تهداب بتکدهٔ آفتاب پرستی را گذاشته بودند . بقرار حفریات ونظریات موسیو کرل مهندس هیئت معبد جدید سوریا دارای سه اطاق مربع بود که هر کدام مدخل جداگانه داشت تامردم به آرامی خاطر مراسم مذهبی خویش راانجام دهند. این هجره‌ها هر کدام از خود یك کرسی سنگی داشت که از لوحه سنگ های سلیت ساخته شده بود و در لوایح سنگی روی هر کرسی سه سوراخ تعبیه شده بود که به ترتیب در هر کدام آن اصلاً هیکلی نصب بود وبه این ترتیب در سه هجره معبد ۹ مجسمه وضع شده بود وموسیو کرل از آنجمله پاهای یك مجسمه وهیکل یك تحفه دیده وبالاخره از میان دهلیز میان دو هجره هیکل بسیار زیبا و قشنگ « سوریا » رب‌النوع آفتاب را با مصاحبین او کشف کرد . علاوه بر بن‌ها دوسکه مسی تیپ « نیکی ملك » که‌مربوط به‌احفاد کوشانی های‌خورد قرن (٥و٦م) میباشد هم بدست آمد. ملتفت بایدبود که‌معبد سوریای کوتل خیرخانه ملحقات دیگری هم‌بطرف شرق وغرب خود داشت وآثار عبادت گاهی

مرح الفاظ نسخة ن (١٠٠٠) ب ، سردار محمد ، ع سراج الدين ، د عبدالقيوم ، ن محمد نعيم ، ه اجرائيه شعبه تاريخ لين ١٥-١٠-٥٣ ع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1181 of 1362

بطرف شرق در هوای آزاد تشخیص گردید . از نقطهٔ نظر شکل وپلان وتقسیم معبد به سه حجره مربع وحتی از روی وسعت داخل وخارج حجره ها شباهت های زیادی میان معبد سور یای کوتل خیر خانه و معبد شیوائی موجود است که در ۱۹۲۰ در بهیومارا Bhumara نزدیك اله آباد کشف شده وازجمله عمارات عصر گوپتا درقرن ٦ محسوب میشود .

هیکل سوریا : شبهٔی نیست کهمهمترین هیکل کدنوعیت معبد خیرخانهرا روشن ساخت مجسمه مرمری سوریا رب النوع آفتاب است که تعریف جزئیات او ومصاحبینش را تاحدی کهاینجا ضروراست ذیلاً از آثار عتیقه کوتل خیر خانه تالیف پروفیسر هاکن اقتباس میکنیم :

رب النوع آفتاب بطرز اروپائی نشسته یعنی پاهایش از همدیگر دور میباشد . دست هایش که ازحد مچها شکسته بالای را نهایش تکیه دارد . پاها و رانهایش از اندازهٔ طبیعی خیلی خوردتر بنظرمی آید . سر مجسمه بهتنهائی یك پنجم تمام بدنش را تشکیل میدهد عیناً به این تناسب مجسمهٔ بودائی در ۱۹۲٤ از پاتیاله نزدیك سرای خواجه هم کشف شده که با اصول هیکل تراشان یونانیٔ مغایرت زیاد دارد زیرا بهاساس مدرسه «پولی کلت» سربابد یك هفتم بلندی بدن وطبق نظریات «لی سپ» یك هشتم طول جسم باشد . لذا بهاین اساس سرهیکل سوریاخیلی بزرگ ساخته شده.درچهرهٔ رب النوع آفتاب ممیزات غربی دیده میشود ابروهای اوطوری منحنی است کهپیشانیرا شکل مثلث نمائی داده است. چشمان اوبادامی بینیاش کمی خمیده . زنخش برجسته وموهای دراز و مجعد او از وسط پیشانی به دو طرف تقسیم شده است. سوریا تاجیدارد که از مثلثات و گل های نیلوفر نیمباز وقطار مروارید تشکیل شده . بجانش یلانی است بی یخه و بادامن مدور روی بازوهایش شالی است کهدامنههای آن میان دوزانویش افتاده ودامنیلان رامخفی ساختهاست رب النوع گلوبند و گردن بند وحمایلی دارد که هر کدام

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1182 of 1362

بامروارید وجواهرات درشت مزین میباشد باپوش‌های سوریا عبارت ازموزه های بلند و قازك بی کری است که پاپوش دیگر پوشیده میشد و هنوز هم در افغانستان و آسیای مرکزی معمول است .

مصاحبین سوریا : بهدوطرف هیکل مربی آفتاب کوتل خیرخانه دوتن ازمعاونین اودیده میشوند. معاون سمت راست اوموهای غلوداردوریش انبوه وموهای سراورا شبیه مردمان سیتی ساخته که در افغانستان بهتعداد زیاد جا گرفته ومجسمه‌های هده‌عدهٔ زیادی رابما معرفی کرده است . کلاه او مخروطی وگوشه های یخهٔ یلاش را حلقه ئی روی سینه بهم وصل و محکم کرده است. در دست راستش چوب سر کرده (قلم نئی) ودردست چپش برگ یا ورقه ئی دیده میشود .

معاون سمت چپ او مردی است بی‌ریش. لباس او و رفیقش فرق ندارد جز در کلاه که عبارت ازیك نوع گوش‌پتك میباشد دست چپ او برسپر هدور تکیه داردو بدست راست نیزهٔ کوتاهی رامحکم گرفته است .

عرادهٔ سوریا: بهزیر صحنهٔ ئی که رب‌النوع آفتاب ومعاونینش قرار گرفته‌اند عراده رب‌النوع یا دقیق تر بگوئیم اسپ ها وعراده ران او دیده میشوند . اسپ‌ها بهطرف راست وچپ درخیزاند. زین های چوبی وچرمی با دوشکچه های خامك دوزی برپشت آنها گذاشته شده وعراده رانی که کلاه دستار مانند بر سر کرده با شلاق دراز اسپ ها را میراند .

موافقت جزئیات هیکل‌سوریا باماخذ ادبی : هیکل مرمری سوریا که ازمعبد برهمنی کوتل خیرخانه پیداشده بامتون مذهبی موافقت کامل دارد. دوماخذ مهم یکی «آمشوبه داگمه» Amsubhedagama و«برات سمهیته» Brhat Samhita به‌این متفق‌اند که رب‌النوع آفتاب بایدبه طرزشمال هند ملبس ودردست‌هایش دوگل نیلوفر باشد ودست‌های او طوری بلند باشد که به‌ارتفاع شانه‌ها برسد . اگر چه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1183 of 1362

دست های سوریای کوتل خیرخانه از مچها شکسته معذالك بلندی بازو ها یش واضح میسازد که دست های او مطابق متون ادبی مذهبی تا شانه ها بلند بوده

مصاحبین رب النواع آفتاب

کوتل خیرخانه چه کسانند ؟ یکی از موضوعات دلچسپ هیکل رب النوع کوتل خیرخانه مطالعه مصاحبین یا معاونین او است که طبق شرحیکه دادیم بطرف راست وچپ او دیده میشوند . در اثر مطالعاتیکه موسیو ها کن در صحنه های قدیم نمایش این رب النوع نموده مثل صحنهٔ (بوده گایا Bodhgaya) (مربوط به قرن اول ق م) و صحنهٔ « ماتورا » (مربوط به قرن اول مسیحی) ازین دو نفر اثری نیست بلکه بجای آنها در صحنهٔ اولی زن های کمان دار دیده میشود و درصحنهٔ دومی « سوریا » تنها نمایش یافته . همین قسم روی مدال سنگ سلیت که پروفیسر «هرزفلد» Harzfeld در ۱۹۲۰ ازحوالی جلال آباد بدست آورده (۱) رب النوع آفتاب تنها روی عراده اش نشان داده شده است .

ملتفت باید بود که وجود معاونین سوریا منحصر به معبد کوتل خیرخانه هم نیست بلکه عین نظیر آن صحنه‌ئی از معبد آفتاب پرستی « بهیومارا » از حوالی اله آباد هم کشف شده که آنرا مربوط به قرن شش میدانند و ما خذ مذهبی مثل ماستیاپورانا Mastya-purana وانمودمیکند که بطرف راست «سوریا» داندا Danda و بطرف چپ او پنگلا Pingala ملبس به البسهٔ شمال هندباید حضور داشته باشند به این اساس پروفیسرها کن معتقد است که چون آبدات قدیم هند فاقد معاونین مذکورمیباشند میتوان گفت که ایشان فقط در قرن ۵ مسیحی درعلاقهٔ کابل به حضور در اطراف سوریا مجاز شده اند و مبدأ این معاونین را درغرب نجس باید کردنه درهند « لباس شمالی هند » که درماخذ هندی تذکار یافته و آهسته آهسته در صحنه های بعد تر هند از میان رفته مخصوصاً موزه ها

(۱) مدال مذکور امروز در موزهٔ گیمه در پاریس میباشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1184 of 1362

و البسه ساسانی وانمود میکند که اینطور رب النوع آفتاب ازافغانستان به هند راه یافته ومعمول شده وقراریکه مستر « وانسنت » بهاساس « بهاویشاپوراناء درتاریخ ادبیات هند مینگارد وموسیوها کن به آن اتکا میکندمظاهر زوراستری پرستش آتش وآفتاب ازسیستان به تدریج بطرف هندنزدیك شده ودرعصرسلطنت کوپتاها درآن سرزمین رواج زیاد یافته بود . به این ترتیب غیراز آفتاب پرستی قدیمهٔهند که آبداتش در (بوده گایا) و (ماتورا) دیده میشود آفتاب پرستی و نمایش رب النوع آن سوریا بطرز کابل درقرن ۵ مسیحی به هند انتشاریافته است . قرار تذکر زایر چینی هوان ـ تسنگ پرستش آفتاب بعد از کوپتاهادر عصر جانشینان آنها امپراطوران « ور دهنه » Vardhana خیلی در هند ترقی داشت چنا نچه خودش در زمان حکمفرمائی « هرشه وردهنه » در قنوج معبد رب النوع آفتاب وبتکدهٔ شیوا (مهشوارا) راپهلوی هم دیده که درهر کدام آن هزاران راهب و روحانی ارتباط داشت . علاوه برین مشار الیه از مجسمه معروف طلائی رب النوع آفتاب در ملتان حرف میزند که باجواهرات زینت یافته بود و زائرین زیادی رادرین شهر جلب میکرد .

پیشتردیدیم که وجودمعاونین دراطراف «سوریا» درهند چیز تازه ایست که بعد ازقرن شش مسیحی معمول گردیده است بناء علیه پروفیسر هاکن به اساس تحقیقات دانشمندان غربی مبداء آنرا درغرب سراغ میدهد وآنها را شخصیت ممیزهٔ ستارگان صبح وشام تعبیر میکند که به اسمای مختلف درخاك های غربی آسیا ودر تصورات و داستان های « یونانو شرقی » شهرت داشت وشرح مختصر آنرا پایان مینگاریم :

موسیو « فرنانند شاپوتیهٔ » می نویسد که اهالی شهر (ادس) Edesse (۱) که آفتاب پرست بودندبه اطراف رب النوع از یزوس Azizos (ستاره صبح)

(۱) ادس ازشهر های قدیم بین النهرین شمالی محسوب میشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1185 of 1362

و مونیموس Monimos (ستاره شام) را قرار میدادند . این دو ستاره در تصورات «یونانیو شرقی» بنام‌های فوسفوروس Phosphoros وهسپروس Hesperos یاد گردید اند واینها دراسطوره های یونانی دوبرادر توامان اند معروف که یکی‌را کستور Castor ودیگری را پولیوکس Pollux می نامیدند تااینکه کستوررا «افارئتید» Arharétides کشت و پولیوکس تنها ماند واززوس خواهش نمود که از برادرش جدا نباشد وزوس اول چنین حکم کرد که یک روزدرآسمان‌ویک روزدرزمین طلوع کندوبرای اینکه‌تنهانباشدباز چنین‌حکم‌داد که دوروز درمیان ، هردو یکجا یکدفعه در آسمان ودفعه دیگر درزمین جلوه نمایند وتطبیق این‌اسطوره بامظاهر طبیعت این‌است که‌یکی ستاره صبح ودیگری ستاره شام میباشد که‌درداستان‌ها واد بیات‌شرق ومنجمله افغانستان هم شعرا به آنهاسرو کاردارند.پس‌مثنی دست‌راست سوریای کوتل‌خیرخانه که‌بایوست تاریک تر نمایش‌یافته ستاره‌شام وجوان نظامی که‌به‌اطراف‌چپ‌اوقرار گرفته ستاره صبح وشفق صبحگاهی‌رانمایندگی میکنند .این دوستاره کمجموع آنها رادیوسکور Dioscures گویند بشکل دو نفر سوار کار درسکوکات ایوکراتیدس پادشاه یونانو باختری هم‌نمایش یافته چنانچه درتصویر سکه‌های این پادشاه که دراین اثر نشر کرده‌ایم‌دیده میشوند . چون سوریادر آئین آفتاب‌پرستی مبداء کائنات تصورمیشدونظارت خیروشر اعمال رابجا می آورد مصاحب ریشدار باقلم و کتاب اعمال‌مردم رانبت میکرد .

پس به‌این ترتیب می‌بینیم که‌ارباب‌انواع اسطوره‌های یونانی که ازشیوع آن درصفحهٔ (۸۶) این جلدذکری نمودیم باردیگر باسوریا رب‌النوع آفتاب پرستی آریانی درخاک افغانستان بهم مخلوط شده وازآن‌مجموعه‌گانه آفتاب وستارگان صبح وشام شکل وهستی جدیدی دردیانت قدیم‌آفتاب پرستی این مملکت داده که بجای خود بعداز قرن ۵ در هند انتشار یافته است چنانچه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1186 of 1362

طوریکه اشاره نمودیم معبد وهیکل سوریای (بهیو مارا) (قرن ٦ م) نزدیک اله آباد عیناً نقلی ازمعبد سوریای کوتل خیرخانه میبا شد .

معبد زور : پیشتر گفتیم که دا کتر «هاین ریش جونکر» درمسکوکاتی که هیکل رب النوع آفتاب روی آنست درمیان اسمای محلات مختلف «داور» راهم خوانده که عبارت از علاقه زمین داور کنار مجرای هیرمند میباشد بلاذری میگوید که زمانیکه عبدالرحمن بن سمره درسال ٣٣ م ه (٦٥٣ م) واردولایت (الداور) یعنی «زمین داور» شد با دشمن در جبل الزور) مقابل گشت وفوراً به او تسلیم شد ند چون ابن سمره داخل معبد زورشد هیکل طلائی دیدبا چشمان یاقوتی دست های مجسمه رابرید وچشمانش را کشید وبه حکمران آنجا گفت طلاوجواهرات رابگیرمقصد من این بودنابشما نشان بدهم که این هیکل قوهٔ ازارو کنک راندارد .»

مسکوکاتی که روی آنها صورت رب النوع آفتاب نقش است ودر آنها کلمهٔ (داور) بضرب رسیده حتماً بااین معبد وهیکلی که عبد الرحمن بن سمره در ٣٣ هجری در زمین داور دیده بی ارتباط نیست و به همین اساس محققین یکی از معابد آفتاب پرستی را درجبل الزور زمین داور در حوزهٔ وسطی هیرمند قرار میدهند .

ملتفت باید بود که مقارن همین سال هیوان تسنگ زایر چین در یکی از معابد آفتاب پرستی ملتان مجسمه طلائی رب النوع آفتاب را که با جواهرات تزئین یافته بود دیده رازشهرت آن وجلب زائرین زیاد در آن شهرحرف میزند . آنچه او در ملتان دیده با آنچه ابن سمره در جبل الزورمشاهده نموده هر دو عین یك رب النوع است که هردو ازطلا ساخته شده وبا جواهرات واحجار قیمتی زینت یافته بود بیشتر معبد سوریا کوتل خیرخانه را با معبد آفتاب پرستی (بهیومارا نزدیك اله آباد مقایسه کردیم) حالا میبینیم که عین هیکل آفتاب جبل الزورزمین داور دریکی ازمعابد ملتان وجودداشته واز زاویه دیگرهم تثبیت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1187 of 1362

میشود که آفتاب پرستی وشیوه نمایشات رب‌النوع آن در کشور افغانستان بعد از قرن پنج مسیحی چقدر بخاك های شرقی حتی تاقلب هند تاثیر افگنده بود.

مسکوکات برهمن شاهان کابلی : مسکوکات قدیم افغانستان همان‌طور که موجب روشن ساختن سلاله‌های بزرگ تاریخی (شاهان مستقل یونانو باختری، کوشانی‌های بزرگ، کیداری‌ها وغیره) افغانستان وهند گردیده وخالیگاه‌های تاریخ این گوشه آسیارا مملو کرده است درمورد (رایان کابلی) یا کابلشاهان شیوائی برهمنی هم این نقش‌رابازی کرده‌ودر خور اهمیت زیاد است. اگر چه راجع بمسکوکات برهمنشاهیان کابلی معلومات مامحدود است معذالك به تذکار مختصری مبادرت میورزیم، مسکوکات برهمن شاهان کابلی بیشتر ازحصص جنوب شرقی افغانستان یعنی‌درست ازقلمرو نفوذ وسلطنت آنها را پیدا شده‌ومیشود چون‌ایشان درعلاقهٔ سند وپنجاب هم‌سلطنت داشتند ودر دوره های اخیر (وپهند) نزدیك اتك مرکز آنها شده بود (۱) از پنجاب هم‌سکه های آنها کشف شده ولی بار اول و به پیمانه زیاد خاك های جنوب هند و کش شرقی مسکوکات آنهارا بمدققین فن‌معرفی کرده است، این مسکوکات را مستر «سمیت» در کتلاك مسکوکات موزیم هند کلکته (جلد اول صفحه ۲۴۳) مطالعه کرده وباوجودیکه هنوزبه‌تاریکی موضوع‌اعتراف دارد سه نمونه را درمیان آنها تشخیص داده است.

(۱) نمونه هائی که‌در آن‌ها شکل نرگاو وسوار کار نقش است.

(۲) نمونه هائی که‌دران‌ها اشکال فیل‌وشیر دیده میشود.

(۳) نمونه هائی که‌در آن‌هاتصاویر شیر و طاوس مشاهده میشود.

(۱) البته بعداز مدتی‌از (وپهند) هم‌مرکز خودرا بطرف شرق درقلعه مستحکم (پوشنده) انتقال دادند واین‌کار بدست جیپال صورت گرفت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1188 of 1362

مسکوکات نمونه دوم که شکل فیل وشیردارد متعلق به سه پادشاه میباشد که اسمای آنها قرار آتی است :

سری سامنته دیوا Sri Samantadeva سری پادامه Sripodama و سری واسکه دوا Srivakka deva .

« سری سامنته دیوا » طوریکه درقطارشاهان برهمنی ذکر نمودیم دومین پادشاه این دودمان است که البیرونی اورا بنام (سامند) خوانده است مسکوکات اودرمس ونقره بضرب رسیده وبه تعداد زیاد کشف گردیده است ودو نفر دیگر غالباً جزء احفاد را یان کابلی بشمار میروند که در پنجاب سلطنت کرده اند درتصویر سکه (سامنته دیوا) که اینجا چاپ کرده ایم پادشاه براسپ سوار است ونیزهٔ بیرق داری در دست دارد در روی دیگری سکه او گاوی دیده میشود که عبارت از همان گاو (ناندی) است ومذهب شیوائی این دودمان راتائیدمیکند قرار تحقیقات مستر « ونسنت سمیت » روی مسکوکات نام های « کمره » Kamara و « بهیمه دیوا » Bhimadeva هم خوانده شده . این مسکوکات رابه « رای کملو » و « رای بهیم » یا « رای بهمیه » نسبت میدهند وقراریکه درفهرست شاهای برهمنی کابل شرح دادیم (کملو) یا (کلمو) سومین شاه دودمان کابلشاهان برهمنی و« بهمیه » رای دیگر این خاندان است و به این طریق شاهانی راکه ازاین دودمان البیرونی نام گرفته مسکوکات هم بوجود آنها شهادت میدهد .

تا گفته نماند که اشکال مسکوکات رایان شیوائی کابلی را که یکطرف آن عموماً پادشاه بصورت سوار کنار وجانب دیگر گاو ناندی علامهٔ مذهب شیوائی ایستاده و یا به زانو در آمده نمایش یافته بعض ازسلاله های اسلامی مملکت مخصوصاً غور شاهان تقلید کرده اند وشکل سوار کنار و گاو به تدریج در خم وپیچ شته های رسم الخط عربی به تدریج تغیر کرده رفته تابکلی ناپدید گردیده است .

تاریخ افغانستان (۱۰۰۰) ب ، سردار محمد ابراهیم خان مراج الدین ، ن رجب علی ، ه امیر ائیه شیوه تاریخ لین ۱۹۱۰ ـ ۱۹۱۴ ع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1189 of 1362

قوهٔ نظامی واصول تعبیهٔ جنگی : آخرین حرفی که اینجا دراخیر این فصل راجع به رایان کابلی یا کابلشا هان برهمنی گفتنی هستیم تخمین قوهٔ نظامی وتا یك اندازه تعین اصول تعبیه جنگ های آنها است برعلیه مهاجمین قشون عرب و چون این قوه واین تعبیه برای دو قرن باقشون بزرگ و معظمی که با روحیات راسخ مذهبی مجهزبود مقابله کرده است درخور آنست که چندسطری ولو بطور تخمین هم باشد در اطراف آن نوشته شود .

شبهه‌ئی نیست که جنگ ومقابله با مهاجم ودفاع خاك و کشور همیشه یکی از ممیزات برجسته باشندگان افغانستان بوده وهست واین ممیزه خوب‌تر وقتی نمایان‌شده است که مملکت باقوهٔ بزرگ مهاجمین خارجی مقابل گردیده است

در تاریخ افغانستان قدیم مثال های زیادی است که منجمله دوی آن از خاك های آسیای غربی و سواحل مدی ترانه نشئت کرده و بعد از فتوحات‌درخاك‌های غربی آسیا به مملکت ما وارد شده است . این مسئله قابل دقت‌وتوجه‌است که‌یونانی ها ارکان امپراطوری هخامنشی‌را در دومحاربه گرانیك وگوگامل متلاشی ساختند ولی‌چهار سال کامل در کهستانات آریانا متوقف ماندند عیناً به همین وتیرهٔ عرب ها در دو جنگ نهاوند وقادسیه نیروی سلطنت ساسانی را ازهم خورد کرده و به سرحدات کشورما رسیدند وبعد از دو قرن بازهم مملکت افغانستان کامل فتح نشد تا اینك سلاله های اسلامی خود کشور قد علم کرده ودودمان های قدیمه وآئین پارینه آنها را کم کم ازمیان برداشتند.

جنگ های گرانیك وگوگامل و نهاوند و قادسیه نشان میدهد که قوهٔ هخا منشی و ساسانی چه بود و به زمانه های متقابله نیروی معاصر آنوقت های افغانستان چه مفهومی داشت .

فراموش‌نباید کرد که در موقع ظهور قوای عرب در سرحدات غربی آریانا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1190 of 1362

مملکت افغانستان در اثر تجاوز ساسانی‌ها و توکیوها (ترک‌ها) وبالاخره در اثر سلطهٔ موقتی آخیرالذکر درتخارستان ومداخلت تانگ‌های چین‌شکل بکنوع ملوك الطوایفی‌داشت که‌سلطنت کاپیساوقایم‌مقام آن‌سلطنت‌رایان کابلی تنها دولت حسابی مملکت بشمار میرفت که نفوذ خودرا در تمام جنوب هندوکش ازهامون سیستان تا کنار سند محفوظ نگهه داشته بود ومدافعه اصولی بایك نقشه و پلان و موقیات منظم تنها از همین نیمه جنوبی مملکت بعمل می آمد ودر صفحات شمال هندوکش بیشتر روئسا و زعما و بزرگان و سرکردگان قومی هر کدام بحساب خود و به سابقه احساسات وطن خواهی مقابله میکردند ومی جنگیدند. پس چون جنوب هندوکش سراسر بدست رایان یا کابلشا هان یا رتبیل شا هان متذکره ماخذ غربی بود و قوهٔ جنگی از کاپیسی و کابل تا سواحل هامون از طرف شاه و قوماندان واحد اداره میشد این قوهٔ واین اصول تعبیه را میتوان تایك اندازه تخمین کرد وشرح داد.

رایان کابلی زمامدارانی بودند جنگی وجنگ آزموده وعلاوه برمقام‌شاهی عموماً سالاری سپاه را هم بعهده داشتند چنانچه قبل برین درمورد «سامنته‌دیوا» دیدیم که بصورت لغوی نام او را جنگجو ، سوار کار رشید و سالار سپه هم ترجمه کرده اند ومسکوکات این‌رای ودیگران ازین‌صفات بخوبی نمایندگی میکنند زیرا رای بصورت سوار کار رشید در حالی که خود وزره وچهار اینه پوشیده و نیزه‌ئی در دست دارد در روی مسکوکات نمایش یافته و بهمین قسم سائر رایان هم‌خویش را مجهز به سلاح روی اسپ‌خویش نما یش دا ده اند. رویداد های دو صد ساله جنگی طوریکه ماخذ عربی شرح داده اند واضح میسازد که رایان بحیث « سپهبد » و « سالار سپه » در محاربات شامل میشدند و شخصاً قشون خویش را در دور دست ترین جبهات و میدان های جنگ قیادت میکردند چنانچه در کنار هامون ودلتای هیرمند درزرنج وبست ورخد ودیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1191 of 1362

نقاط عرض راه تادیوار های کابل از آنها اسم برده شده ودر همهٔ این میدان‌ها با جنرال ها و قوماندان های عرب مقابل شده‌اند ودر اکثر موارد رایان با برادران و داماد وخویشاوندان و وبستگان خود درجنگ‌ها شرکت می‌جستند .

از روی گذارش جنگ های عرب بارایان سیاست نظامی و تکتیك حربی برهمنشا هان کابلی تا یك اندازه بخوبی تشخیص میشود . باوجودیکه قوای عرب مهاجم بودرایان به انتظار ایشان در قلب مملکت نمی نشستند بلکه تا پیش ترین نقطه سرحدی پیش میرفتند وآنجا انتظار محاربه را می کشیدند . شبهٔ نیست که ایشان از وضعیت جغرافیائی ومشکلات طبیعی مملکت کار زیاد میگرفتند وچون جنوب هندوکش در یك قسمت از هامون سیستان تا رخد هموار و بعد تا زابل نیمه هموار و نیمه کهستانی وبعد تا کابل کهستانات و تنگی‌ها بیشتر میشد رایان به حصص هموار سفحات غربی کشور خود به دفاع و مقابله می‌پرداختند اگر کامیاب میشدند خوب و گرنه خویش راعقب میکشیدند و در کهستانات بین غزنه و کابل به حملات خونین مبادرت می ورزیدند چنا نچه در ۷۹ هجری (۷۰۱م) وقتیکه عبیدالله به امرمو کد حجاج عازم جنگ شد این قضیه‌رخ داد وقشون‌عرب درتنگی‌های ۱۸ فرسخی غرب کابل به چنان مضیقهٔ گیر آمدند که‌به‌پرداخت ۷صدهزار درهم به‌استحصال راه عقب نشینی حاضرشدند این شکست خلیفه‌عبدالملك مروان وحجاج امیرخراسان راوادار به‌آن کردتا ازبهترین جوانان بصره و کوفه ۲۰ ،۲۰هزار نفربرای تشکیل بهتر بن قشون خویش که ازفرط زیبائی آنرا جیش الطواویس یعنی (قشون‌طائوسان) مینامیدند انتخاب کنند به‌قرارنگارش صاحب تاریخ سیستان ازمیان یکصد و بیست هزار نفر، چهل‌هزار مردجنگی مجهزبابهتر بن اسلحه‌و ادوات واسب‌های تازی انتخاب‌نمودند وبه‌تحت قیادت وسرپرستی عمربن‌عطا یاعطارد بن عمیر التمیمی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1192 of 1362

وسرپرستی عبدالرحمن بن محمد الاشعث الکندی والی سیستان برعلیه نیروی کابلشاه فرستادند .

رایان باین قشون زیباومحتشم پنجه داده وبه‌مقابله های سختی پرداختند . اگرچه قسمتی ازحصص غربی مملکت بدست عرب‌ها افتاد و لی فتوحات خودرا بیشتر وبیشتر ادامه داده نتوانسته ومتوقف شدند وباقی اقدامات رابه‌سال آینده موکول کردند واگر نوشته‌های ابن‌اثیر درین زمینه تصدیق شود شکستی که بالاذکر نمودیم دربن‌جنگ نصیب عرب‌ها گردیده است .

چون شرح جنگ‌های عرب و کابلشاهان درجلدسوم درفصل مربوطه‌اش مفصلمی آید اینجا مقصدم ازارائه این‌دو مثال تنهانشان دادن قوای بزرگ رایان است وازخلال آن‌معلوم میشود که کابلشاهان برهمنی آنقدر توان داشتند که باحملات پی‌درپی معظم ترین قوای عرب‌مقابله نمایند و سیرآنرا متوقف سازند وبه‌آن شکست هائی تحمیل کنند .

برای‌مقابله ۴۰هزارسوار اقلاً چهل‌هزارسوار بکار بود که‌درخطوط جبهه‌مقابل شوند ولی‌حتماً درمحاذات عقبی‌قوای دیگری افتاده‌بود، بهرحال طوریکه تاریخ نشان‌میدهد قوای‌عرب هرقدر مجهز ومحتشم هم بود تازمانی که پای اولاد خود مملکت‌در میان نیامد وملک‌الدنیا یعقوب لیث‌صفاری بادستهٔ از فرزندان‌مسلمان کشور داخل‌نبردنشد کابلشاهان پوره‌و کامل مضمحل نشدند وحتی قراریکه دیدیم درکامیابی های‌شاهان صفاری هم حیله های نظامی نسبت به قوه بیشتر دخالت داشت .

زمانیکه یعقوب لیث باسه‌هزار سوار به‌قصد محاربه رایان از بست حرکت میکرد بستیان خنده‌واستهزا میکردند که باچنین قوای اندك چطور به جنگ کابلشاه میرود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1193 of 1362

چنانچه بعداز فتح کابل دراثراین حرکت مالیات بیشتری برآنها تحمیل کرد. این امر واضح میسازد که رایان کابلی قوای زیادی در اختیار خود داشتند ، همین قسم ازرویدادجنگ عمرلیث صفاری ورای کلمودر لوگر معلوم میشود که شحنهٔ زابلستان فردعان باچهار هزارعسکر خود خویش رادرخطردیده وفتح سکاوند بیشتر ازان جهت برایش میسرشده است که طرف مقابل رابه ورود قوای بزرگ دیگر تهدید می نمود .

باوجودیکه درعصر جیپال جز گوشهٔ ازقلمرو رایان بین لغمان و ملتان باقی نمانده بود معذالك رای یك دفعه صدهزار سواروپیاده و باردیگر ۱۲ هزارسوار و۳۰ هزارپیاده و ۳۰۰ فیل درمقابل سبکتگین و محمود زابلی حاضر کرد واز روی این ارقام بوضاحت میتوان نظریه ئی راجع به قوای نظامی کابلشاهان برهمنی قایم نمود.

بهرحال ازمراتب هفت گانهٔ مقابلهٔ شهر کابل و جنگ های دو صد ساله رایان بالیروی عرب معلوم میشود که قشون بزرگ و محتشم عربی بعد از طی دوقرن هم پوره کهستانات کشورمارا متصرف شده نتوانستو کابلشاهان از ها مون سیستان گرفته تاسند درهرنقطه سخت جنگیدند، گاهی قشون عرب غالب شد وگاهی نیروی کابلشاه مظفربرامد. گاهی این باج پرداخت وگاهی آن حیات خودرابه درهم سرخ خرید ، چندین دفعه مفاهمه بعمل آمد ، چندین مرتبه عهد و پیمان بسته شد ، هرشهری چندین مرتبه ازدستی به دستی افتاد و تازمانی سرنوشت محاربات یکطرفه فیصله نشد که اولاد نیرومند خود مملکت قوانین وفرمایشات حقه اسلامی را کموفق تام باروحیات آزاده ودیانت خواهانه ایشان داشت قبول نکردند و به حیث سرباز مجاهد برای اعتلای کلمته الله وارد میدان مجاهدت نگردیدند آنوقت دیگر مقابله سودنداشت. اشعهٔ تابان دیانت مقدس اسلامی دلهای مردم این سرزمین وقله های بلند هندو کش راروشن ساخته بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1194 of 1362

صحت‌نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۷	قشه	نقشه
۲	۱۷	حوره	حوزه
۷	۲۰	اتیو کوش	انتیو کوش
۹	۱	سم	اسم
۹	۲۲	اراکوی	اراکوزی
۱۰	٤	جنسگی	جنگ
۱۰	۲۰	گذشته	گذاشته
۲٤	۹	اراه	اراده
۲٤	۱٦	استعماری	استعماری
۲۵	۱۱	یونانوباختری	دولت یونانوباختری
۲۵	۱۸	نموده	بازی نموده
۳۷	۷	کاپسی	کاپیسی
٤۱	۱٤	شرقی	شمال‌غربی
٤٦	۱۳	Jang	Jhang
۵۰	۲	۷	اضافه‌است کشیده‌شود
۵۹	۱۷	تشویق	تشویش
٦٦	۱۵	تخت‌وتاج	تخت‌وتاج کوشید
۷۵	۱٤	استه	راسته
۷۸	۱۷	حدث	حدس
۹۲	۸	پنجات	پنجاب
۱۱٦	۲۱	هروت	هرودوت
۱٤۰	٤	ام	اعم
۱٤۳	۱۱	مسلك	سلك
۱٦۷	۹	سپالا گاوامس	سپالا گاوامس

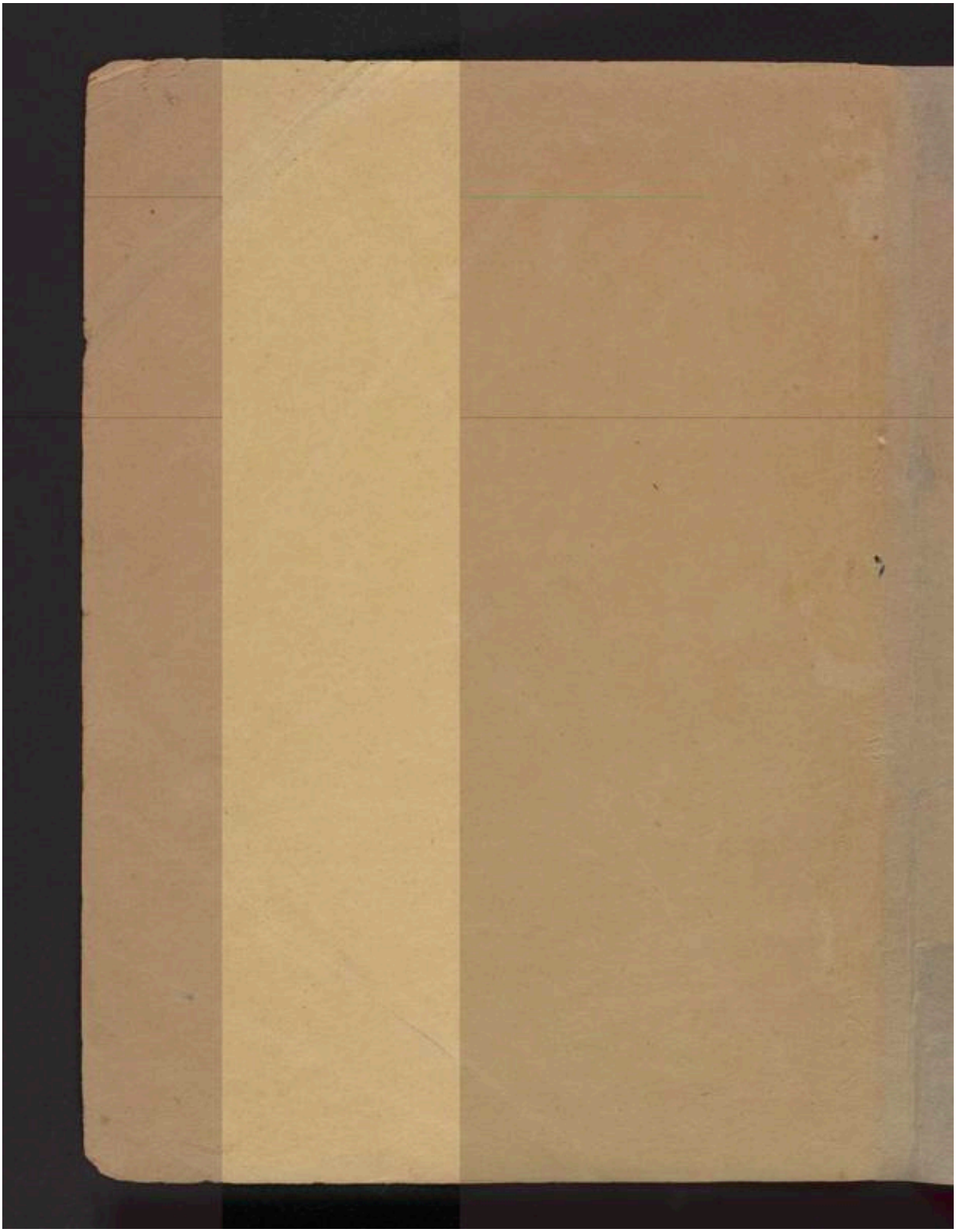
http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1195 of 1362

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٩٦	١٥	کولا	کوجولا
٢٠٤	٢٠	هفت	هفتاد
٢١٧	١	میخواست	میخواستند
١٢٨	١٤	جز	جزء
٢٢٩	٢١	تنگرها	تنگرهار
٢٣٤	١٥	همجواری	همواری
٢٣٥	٢١	نفیسه	نیسهٔ
٢٤١	٢	فت	متر
٢٤٤	٢٢	دومی	دوی
٢٤٤	١٤	ساکیالونی	ساکیامونی
٢٥٦	١٧	سند	سنه
٢٦١	١١	عمای	علمای
٢٦٥	١	وچی	یوچی
٢٦٧	١٢	غایه	نماید
٢٨٠	٢٢	بطرف	بطرف چین
٢٨٤	٧	در	دو
٣١٧	٥	اویه	رویه
٣٢٠	١٠	و	او
٣٣٥	٧	راجاربا	راجاگربیه
٣٤٥	١٣	هان	ها کن
٣٦٩	١	ممل	محل
٣٧٠	١٧	ایرش	پسرش
٣٧٦	١٩	ادبه	به
٤١٤	١٩	اهم	اعم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1196 of 1362

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٢٢	٧	(سعت یا فته)	دست یافته
٤٢٩	٦	غربی	عربی
٤٣٠	٩	مستقل	منتقل
٤٣٧	٥	نمیرند	نمی برند
٤٤٢	١٦	Aptl	Aptal
٤٦١	٢١	میرسید	میرسد
٤٦٩	١٣	هدی	هندی
٤٨٣	٩	اورا	اوار
٤٩٣	٥	رودنه	رود
٤٩٦	١٠	راجاگریه	راجاگریبه
٥٠١	٧	قطیعبه	قتیبه
٥٠٧	٨	قنگرهار	لنگرهار
٥٢٤	٢	ممالك	مملکت
٥٢٤	١٤	٤٠	٤٠٠
٥٢٨	٩	چهارم	سوم
٥٣٣	١٧	بکه	بلکه
٥٣٥	١٦	میدهند	میدیدند
٥٣٦	١٨	عرق عقیده	عرق وعقیده
٥٣٩	٧	بشویم	میشویم
٥٤١	١٩	٣٢	٦٣٢
٥٤٥	٤	خور	خورد
٥٤٩	٢١	خرانه	خزانه
٥٥١	١٦	سند	سنه
٥٦١	١٣	ساختند	ساختن
٥٨٩	٥	Arharetides	Apharetides

تاریخ الفاسد (١٠٠٠) بهبهان و ارجمند تاریخ الحین و بعدادین ، ان رجب حی ، ٥٠ اجرانیه بهنوتوک تاریخ ٢-١١-٤٢٥ ع

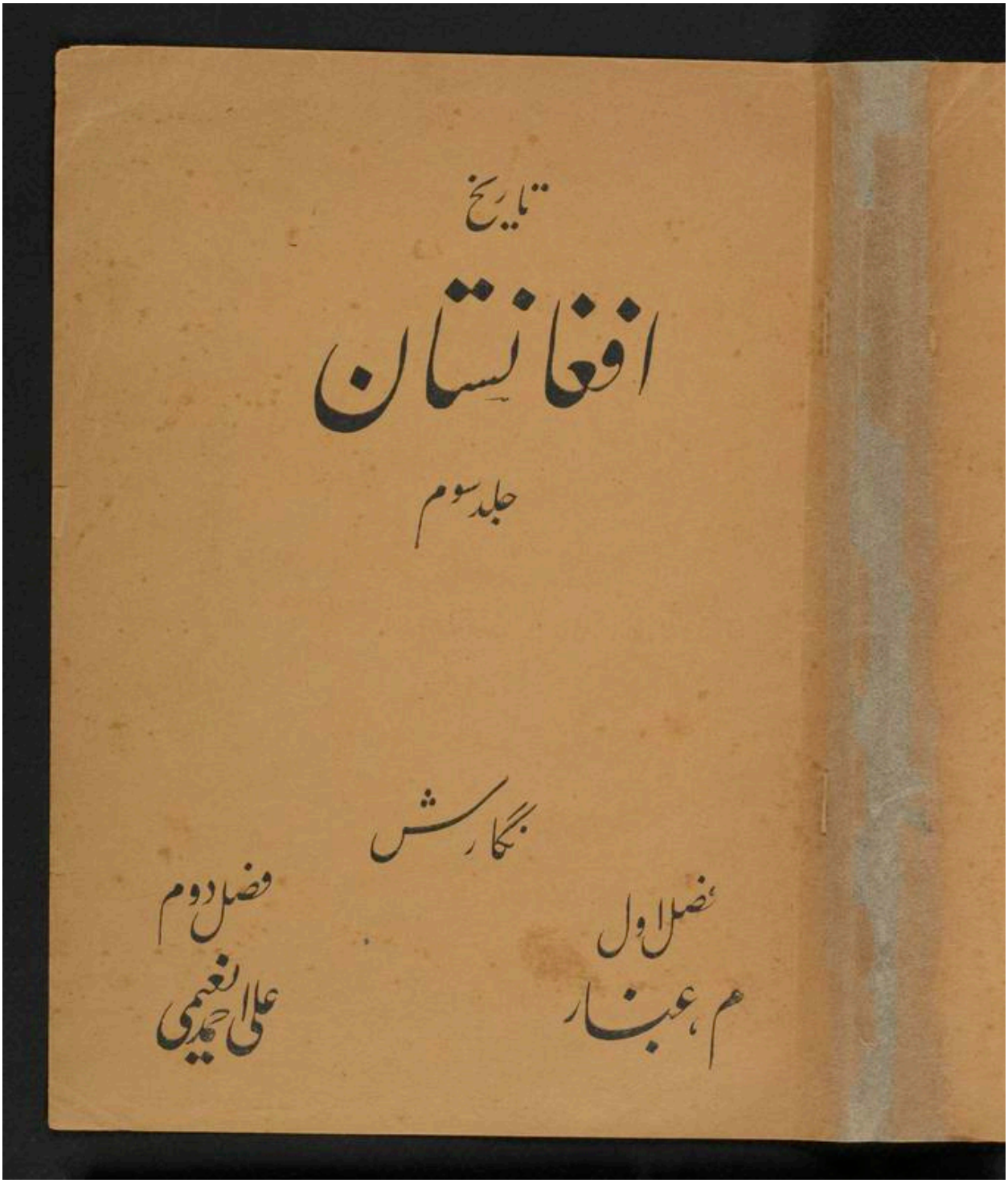


http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1198 of 1362

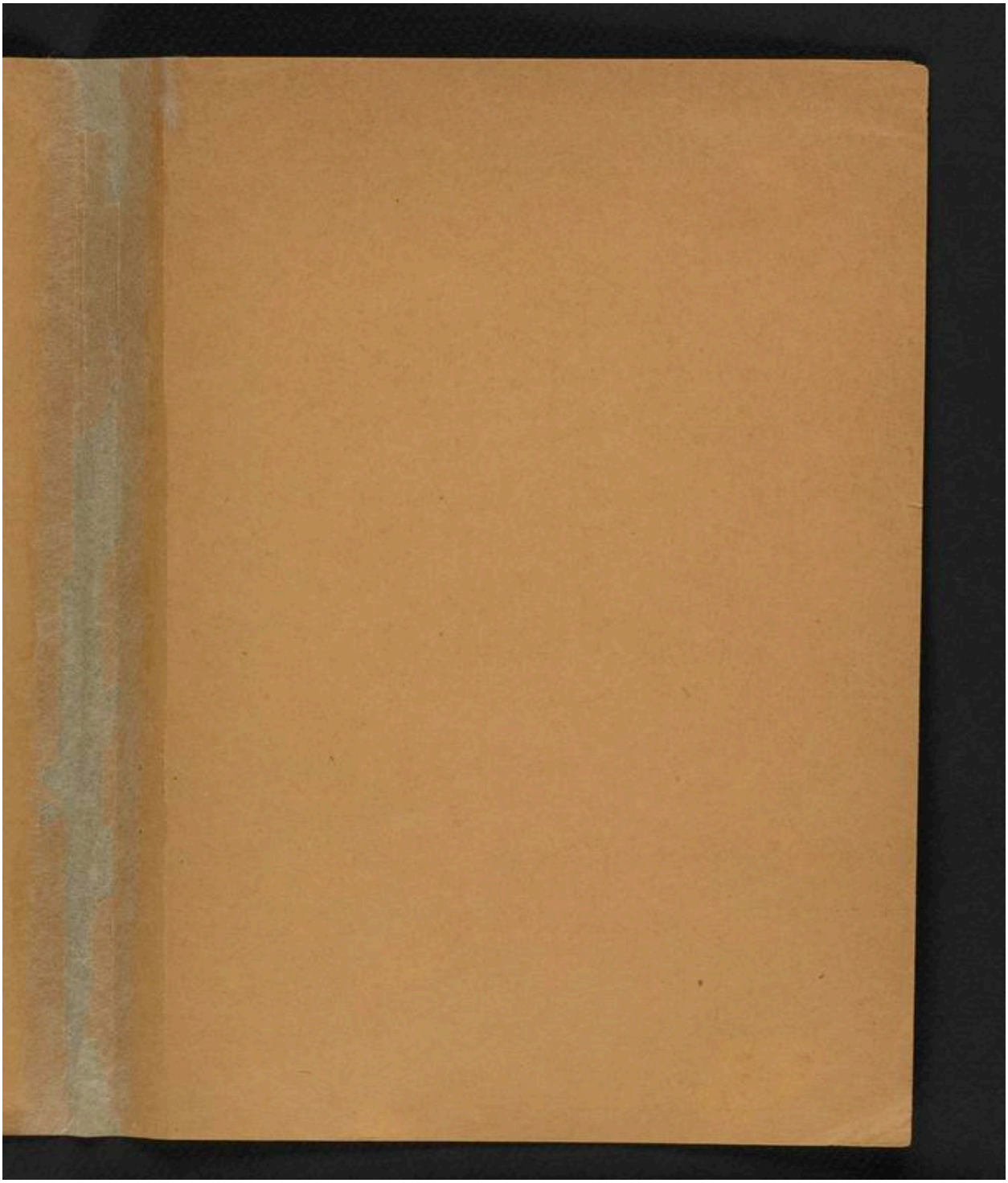


در مطبعهٔ عمومی کابل چاپ شد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1199 of 1362



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1200 of 1362



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1201 of 1362

تاریخ افغانستان

جلد سوم

ازظهور اسلام تاسقوط طاهریان

نگارش

فصل اول:
م. غبار

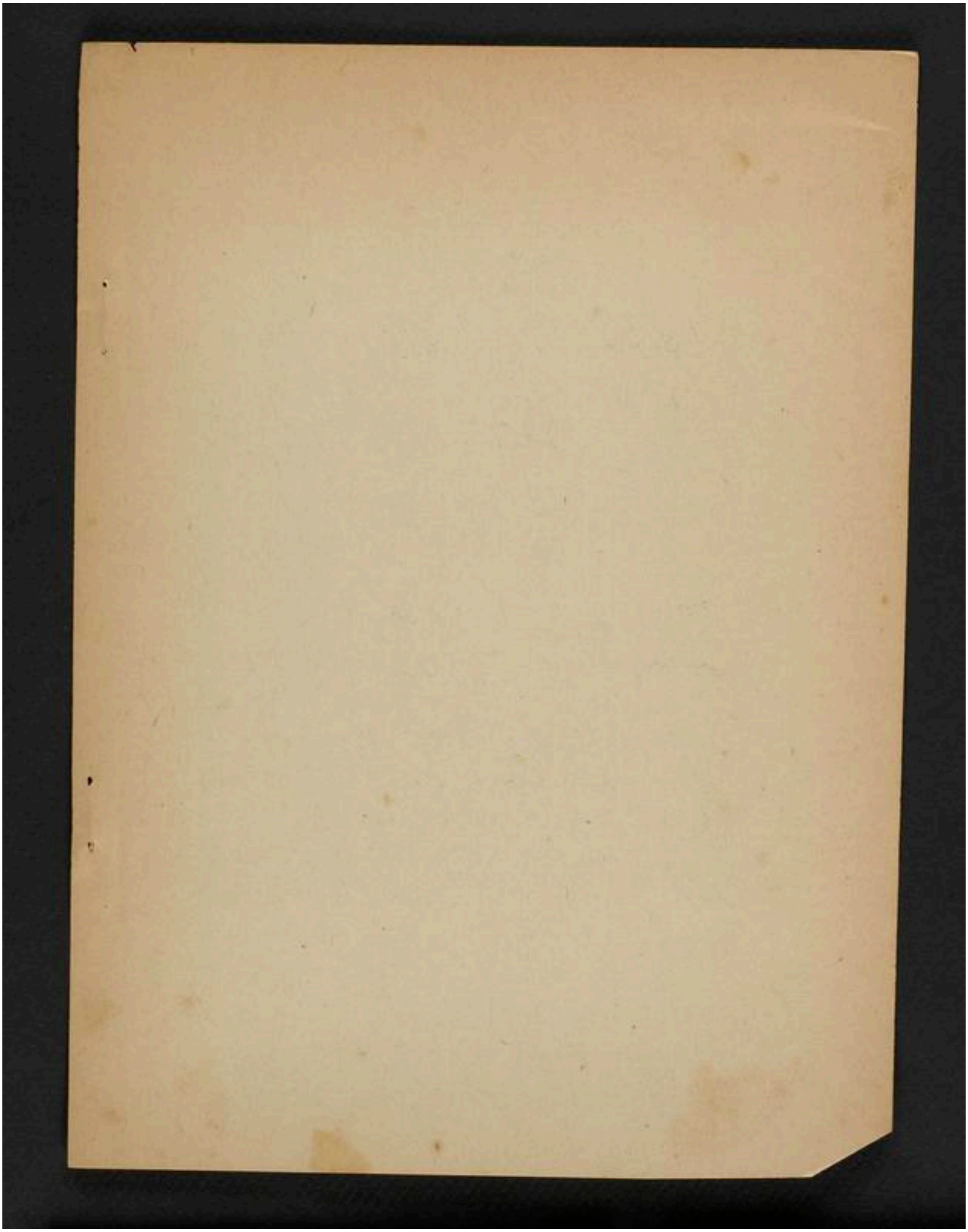
فصل دوم:
علی احمد نعیمی

ازنشریات انجمن تاریخ

در مطبعه عمومی کابل هزار نسخه طبع شد

دلو ۱۳۲۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1202 of 1362



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1203 of 1362

تاریخ جلد۳ (۱۰۰۰ جلد) ب عبدالاحمد و محمد اعظم ج و محمد ایوب ن رجب علی ها جر با به پیشو گرانه ۲۶.۱۱.۲۷ مطبعهٔ عمومی کابل

فهرست عناوین مندرجات

فصل اول

ظهور ونفوذ اسلام وعرب

در افغانستان

از سال ۲۲ تا ۲۰۵ هجری

مضمون	صفحه
اسم خراسان	۱
اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام	۳
ظهور اسلام در عربستان	۷
عرب در همسایگی افغانستان	
حضرت پیغمبر آخرالزمان (ص)	۱۰
خلیفهٔ اول رضی الله عنه	۱۲
خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه	۱۶
تصادم عرب با افغانستان (۲۲-۲۳) هجری	۲۰

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1204 of 1362

یادداشت

سلسلهٔ تاریخ افغانستان که دوجلد آن مربوط به‌دوره های قدیم تاحال نشر شده است اساساً جلدهای دیگری هم دارد که قرون متوسط وجدید ومعاصررا دربرمیگیرد وقراریکه درمقدمهٔ جلدهای منتشره اشاره شده است در نگارش فصول آنها یکعده ازنویسندگان بزرگ مملکت سهم گرفته اند.

انجمن تاریخ قرار نقشهٔ معینه درنظرداشت که‌فصول‌واردهٔ مربوط به هردورهٔ تاریخ مملکت‌رادرجلدمستقل‌نشر کند ولی چون‌انتظار وصول‌همهٔ فصل‌های‌یك جلد وقت‌زیادی‌میخواست بالاخره چنین فیصله گردید که فصل‌های وارده را که مدتی است به‌طبع‌رسیده شایع کنیم ومن‌بعد هرفصل‌را باقید عنوان‌وجلد مربوطه‌آن بصورت جزوه منتشر سازیم تابیجهت نه‌درطبع آنها تاخیری رخ‌ندهد ونه محیط انتظار طولانی بکشد.

جلد سوم تاریخ افغانستان که از آغاز انتشار دین اسلام شروع وبه غایله تهاجمات چنگیزی خاتمه می‌یابد شامل چندین فصلی است که عجالتاً دوی آن اینجا به نظر خوانندگان گرامی میرسد. فصل اول مربوط به «ظهور ونفوذ اسلام وعرب درافغانستان» وفصل دوم به اولین دولت اسلامی مملکت یعنی «طاهریان» تعلق‌دارد. وبقلم‌نویسندگان‌بزرگ ومتتبع‌بیغاغلی‌میرغلام‌محمدخان غبار وبیغاغلی علی احمدخان نعیمی که سابقه‌و نظرخاص ایشان دراین زمینه‌ها معلوم است-نوشته شده است.

بدین طریق انجمن تاریخ امیدوار ست بانشر جزوه ها که درحقیقت هر کدام یکی دوفصلی را احتوا میکند بتدریج تمام دورهٔ تاریخ مملکت مرتب وتکمیل گردد.

احمد علی کهزاد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1205 of 1362

مضمون	صفحه
خلیفهٔ ثالث رضی‌الله‌عنه وافغانستان(۳۱-۳۲ه)	
دفاع خراسانیان در مقابل عرب	
قارن هراتی (۳۲)	۲۳
جنبش سیستان	۲٤
ولایات شمالی افغانستان وعرب	
از ۲۲-۱۲۹هجری	
بازان حکمدار مرغاب	۲۵
جنگ مرغاب	۲۷
ماهو به حکمدار مرو	»
اولین خلیفهٔ اموی	۲۸
توطن قبایل عرب در خراسان شمالی	۲۹
توجه اعراب بماوراء النهر	۳۰
حجاج و قتیبه	۳۲
نیزك باد غیسی	۳۳
قتل بر عمل قتیبه	۳۷
جیان خراسانی	۳۹
ولایات غربی خراسان وعرب	٤۳
از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری	
یزیدو ر تبیل	٤۷

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1206 of 1362

مضمون	صفحه
ولایات جنوبی وجنوب شرقی افغانستان	
وعرب از ۲۳ تا ۲۰۵ هجری	٥٤
بلوچستان	٥٥
ولایت سند	٥٦
ظهور ابومسلم در افغانستان	
سالهای ۱۲۹-۱۳۷ هجری	٦٠
نهضت سیاسی ابومسلم	٦٤
نجات خراسان از ادارهٔ اموی	٦٧
تأمین ماوراء النهر	٧١
انعکاس قتل ابومسلم در خراسان	٧٤
سنباد	»
محمد وآذرویه	٧٦
حکیم مقنع	»
خراسان مفتوحه و خلفای عباسی	
از ۱۳۷-تا ۲۰۵ هجری	٧٧
خلیفهٔ سفاح	٧٨
خلیفهٔ مهدی	٧٩
خلیفهٔ هادی	٨٠
خراسان وهارون خلیفهٔ عباسی	»

فهرست تاریخ (۱۰۰۰) نسخه الاحمد - ر عبدالغنی ج گل محمد ن رجب علی خان ، ه ابراتیم پیشو توله ۲۶/۱۱/۲۷ ق مطبعه عمومی کابل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1207 of 1362

مضمون	صفحه
در سیستان	۸۲
امیر حمزهٔ بن عبداله	۸۳
آل برمك دردربار هارو ن‌الرشید	۸۶
مأمون عباسی و خراسان	۹۰
غلبهٔ خراسانیان بر بغداد	۹۲
طرز ادارهٔ عرب درخراسان مفتوحه	
دوره خلفای راشدین	۹۶
دوره بنی امیه	۹۷
دوره بنی عباس	۱۰۰
مؤثرات عرب و افغان درهمدیگر	۱۰۱

فصل دوهم

طاهریان

فو شنج	۱۱۳
ظهور طاهر	۱۱۴
نسب طاهر	۱۱۵
طاهر	»
فرمان دهی طاهر بر افواج خراسان	
وفتوحات او	۱۱۶
غلبهٔ طاهر بر علی بن عیسی	۱۱۷

فهرست تاریخ (۱۰۰۰) نجیب‌الاسعد - ر عبدالمتین ج کل‌محمد ن دوجه‌علی‌خان - ۱۰ اجرائیه‌پرنو تولک ۲۶/۱۱/۲۷ ش مطبعه‌عمومی کابل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1208 of 1362

مضمون	صفحه
ذ والیمینین	۱۱۸
غلبهٔ طاهر برعبدالرحمن بن جبله وفتح همدان	۱۱۹
فتح اهواز	۱۲۲
حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن	۱۲٤
تقرر طاهر بحکومت شام وجزیره وغیره	۱۲۵
تقرر طاهر بحکومت خراسان واعلان استقلال	۱۲٦
مکتوب طاهر	۱۲۷
طلحه بن طاهر	۱۳۱
عبداله بن طاهر	۱۳۳
فتح مصر	۱۳۵
طاهر بن عبداله	۱۳۹
محمد بن طاهر	
شورش درطبرستان	۱٤۱
تصرف یعقوب بر هرات	۱٤۲
آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات	۱٤۳
عزیمت یعقوب بسوی نیشاپور وانقراض دولت طاهری	۱٤٤
اوضاع اقتصادی خراسان درعهد طاهریان	۱٤۸

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1209 of 1362

بسمه تعالی وتقدس

فصل اول

ظهور ونفوذ اسلام وعرب

در افغانستان

سالهای ۲۲ - ۲۰۵ هجری

اسم خراسان : قبلاً باید دانست چنانچه نام قدیم و ما قبل دورهٔ اسلامی افغانستان « آریانا » بود ، در دورهٔ اسلام از قرون اولیهٔ هجری تاقرن سیزدهم نام خراسان د ر عوض آریانا اطلاق و استعمال گردیده است یکنفر مؤرخ ارمنی « موسس خورنی » در قر ن (٤ - ٥ مسیحی) میگوید : « . . . آریان از سوی باختر مادا و پارس است و تا هندوستان گسترده است . . . و یازده ناحیه دارد . . . کتاب مقدس تمام آریان را نام پارتیا داده است گملنم بسبب قلمرویست که بدست پارتها بود این ناحیه را ایرانیان « خراسان » مینامند یعنی شرقی . . » (۱)

مؤرخین دورهٔ اسلام نیز کلمهٔ خراسان را که مرکب از «خر» و «آسان» است درهمین معنی مشرق گرفته ، و خر را آفتاب و آسان را مکا ن شیی

(۱) کتاب احوال و اشعار رود کی تالیف سعید نفیسی طبع طهران سال ۱۳۱۰ جلد اول ص ۱۵۰ بنقل از ،

Geographie de Moise de Corène Venise
1881 p.-55

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1210 of 1362

دانسته و لهذا هردو را به مطلع الشمس ترجمه کرده اند (۱) .

نویسند گان وشعراء افغانستان کلمهٔ مشرق و سلطان مشرق را در مورد افغانستان و پادشاهان افغانی استعمال (۲) و مؤرخین مغرب زمین نیز اسم خراسان را بمفهوم سرزمین مشرق شناخته اند ، یکی ازینها میگوید که کلمهٔ خراسان در فارسی قدیم بمعنی مشرق آمده است (۳) .

در هر حال چنین معلوم میشود که کلمهٔ خراسان بسیار قدیمی نبوده ، و بیشتر در دورهٔ ساسانیان فارس بوجود آمده ، ودر مورد افغانستان که درمشرق کشور شان افتاده بود استعمال گردیده است . بعدها در دورهٔ اسلام این نام از عهد بلا ذری (قرن ۳ هجری) تا عصر سیزده هجری در معنی خاصش به ولایات شمالی و شمالغربی افغانستان (٤) ودر معنی عام آن به کل کشور افغانستان اطلاق (٥) وسلاطین افغانی بعنوان پادشاهان خراسان ذکر گردیده اند (٦)

---

(۱) مثلاً ابوالفدا مؤرخ قرن هشت هجری ، تقویم البلدان طبع پاریس سال ۱۸٤۰ عنوان خراسان و غیره .

(۲) نو یسنده گمنام قرن چهار هجری ، حدودالعالم من المشرق الی المغرب طبع عکسی لین گراد ص ۳۷ و عروضی سمرقندی نویسندهٔ قرن شش هجری ، چهار مقاله طبع لیدن سال ۱۹۲۷ ص ۳ ویا عنصری در قصیده :

آیا شنیده هنر های خسروان بخبر ❁ بیاز خسرومشرق عیان به بین توهنر

(۳) لوسترانج ، کتاب اراضی خلافت شرقیه فصل خراسان .

(٤) مثلاً بلاذری مؤرخ قرن سوم هجری، فتوح البلدان طبع قاهره سال ۱۹۰۱ ص ٤۱۰ وامثالها

(٥) ابن خرداد به نویسنده قرن سه هجری، المسالك والممالك طبع لیدن سال ۱۳۰٦ ص ۱۸ - ۲٤۳ ویا نویسندهٔ اشکال العالم منسوب به جیهانی - قرن ۳ - ٤ هـ - متعلق موزهٔ کابل ص ٦۷ - ٦۸ - ۷۰ وغیره .

(٦) ناصر خسرو نویسندهٔ قرن پنج هجری، سفرنامه طبع برلین سال ۱۳٤۰ ص ۱۳٥ - ۱۲ - ۲۷ رشیخی نویسندهٔ قرن چهار هجری ، تاریخ بخارا طبع طهران سال ۱۳۱۷ ص ۱۲ - ۲۷ - گردیزی (قرن ٥) زین الاخبار طبع برلین ۱۹۲۸ ص ۱٥ - ۲۱ - ۲۲ - ۳۲ - ٦۲ - ابوالفضل بیهقی طبع کلکته ۱۸٦۲ ص ۱٤۸ - ٤۸۱ - ٤۸۲ - ٤۸٥ - ٤۸٦ - خواندامیر حبیب السیر طبع بمبی ۱۲۷۳ جلد ۲ - جزء ٤۰ ص ۱٥٥ - ۱٦٥ - مرتضی حسین، حدیقة الاقالیم طبع هند ص ۷٤ - ۳۷٥ - امرتسات ، ظفرنامه رنجیت طبع لاهور ۱۹۲۸ ص ۳ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۲۰۳ - ۲۰۱ - ۷٤ - ۷۷ -

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1211 of 1362

تا آنکه در طی قرون کثیره اسم افغان و افغانستان بمیان آمده و بالاخره در قرن سیزده هجری جای اسم خراسان را اشغال نمود .

اوضاع افغانستان مقارن ظهور اسلام

مقارن ظهور اسلام یعنی قرن هفت میلادی اوضاع کشور خراسان مثلا شی وپریشان واز حیث ماده ومعنی دوچار بحران بزرگ اجتماعی بود. مثلاً ازپهلوی دین که عامل قوی وحدت جامعه است ، از نه قرن بابنطرف خراسان گرفتار تفرقه وتشتت وبعلاوهٔ دیانت قدیم زرتشتی، معروش سیلاب خمار آور دین بودائی گردیده بود، درصفحات شمال هندوکش درخطی که ازبلخ تا قندهار ممتد شود درغرب آن دیانت زرتشتی، ودرشرقش دیانت بودائی مروج، واین دین اخری ازقرن دوم قبل المیلاد رو بعروج سیر، وآئین زرتشت را قدم بقدم در صفحات شمال ووادیهای هیرمند عقب زده میرفت. آئین برهمنی نیزبتدریج پیشرفته واینك درصفحات جنوبی هندوکوه معابداو بامعابد بودائی همسری مینمود. طریقه های شیوائی درصفحات جنوب هندوکش (ازقرن اول مسیحی) وآفتاب پرستی (کیش متررا) کهجزئی ازآتش پرستی یادگار اویستا بود درزمین داور ونقاط مختلفه مملکت (تاقرن نهم عیسوی) و همچنان طرق مختلفهٔ هندوئی در زابل وکابل، غزنین ولغمان وباختیاروسواحل راست رودخانه سند، واج وهریك معابد معینی درآنجاها داشتند. طریقه نسطوری عیسوی هم از قرن چهار تا شش مسیحی درولایت های طوس، مرو، هرات وغزنی قدم نهاده بود. (۱)

معابد عظیم این مذاهب ازقبیل معبد نوبهار بودائی بلخ، معبد «زور» آفتاب پرستی زمین داور، معبد «آروتای» آفتاب پرستی کاپیسا، معبد «سوریای» برهمنی

(۱) نستوریان نام بطریق قسطنطنیه بود که ادعا میکرد حضرت عیسی دو وجود روحانی وجسمانی داشت، عقیده اوبعدها دراطراف موصل، حلب وسوریه نشر گردیده، ودرقرن شش مسیحی درنواحی ولایت مرو وحتی غزنی رسیده بود، پیروان این عقیده نستوریها گفته میشدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1212 of 1362

کوتل خیبر خانه کابل، ومعبدهندوئی سگاوند لوگر درصفحات تاریخ افغانستان مشهور ند .

جامعه افغانستان آنروز از حیث زبان نیز کمتر از تعدد مذاهب مختلفه گرفتار نشئت ویراکندگی نبود، چونکه ساختمان جغرافیائی مملکت بواسطه جبال شامخهٔ کشور را در صفحات و وادیهای متعدده منقسم وهر وادی وولایتی در تحت تأثیر آب و هوا بعدم اختلاط و ارتباط کافی با ولایات سائره، بعلت صعوبت و عدم شوارع وراها دارای زبان ویا لهجهٔ خاصی گردیده بود، بحدیکه مقارن ظهور اسلام السنه بسیاری درتمام کشور رایج بود از قبیل : دری . تخاری . سانسکریت و پراکریت هاپش، هروی، سکزی، زاولی و دهالهجه دیگر .

حالت سیاسی واقتصادی کشور نیز بااختلافات امور ذوقی ملت یعنی دین وزبان یکسان بود . در صفحات غرب وقسماً شمال مملکت ازقرن شش مسیحی (٥٦٥م) تسلط ساسانیان، واز همان وقت درولایت آنروزه ووسیع تخارستان نفوذ تورکان غربی پهن بوده و صفحات جنوب هندوکش تاحوزه هیرمند مستقل، و ولایات جنوب و شرق شمال بشکل ملوك الطوائفی بسر میبرد واحیاناً دست هندیها از رودسند عبور میکرد، درقرن هفت مسیحی مابین چینی‌ها وتورکان غربی آتش جنگ مشتعل ودر نتیجه تورکها مغلوب ودر ماوراالنهر تحت حمایت چینی ها قرار گرفتند متصرفات ایشان نیز در سواحل جیحون یعنی تخارستان بدست چینی ها افتاد، ولی متعاقباً در داخله کشور چین انقلاباتی واقع و لهذا سیطره ونفوذ مستقیم ایشان در ساحل جیحون دوامی نکرد .

اقتصاد کشور باچنین اوضاع اداری وسیاسی البته نمیتوانست ترقی اختیار کند، چونکه مرکزیت معدوم و لهذا قوهٔ مدافعه اقتصادی مفقود بود. بالطبع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1213 of 1362

صنعت، علم، مدنیت واخلاق فاضله نیز روبه انحطاط سیر می نمود .

باین ترتیب ما می بینیم که اوضاع اجتماعی افغانستان مقارن ظهور اسلام بحرانی ومملکت از نظر ماده وروح مستعد انحلال بوده ، وچندین نسل ملت یکی پی دیگری درزیر این شرایط نامساعد اجتماعی بدنیا آمده و میگذشتند . معهذا بقاء ملت مرهون تهذیب و تمدن قدیم و خاطرهٔ عظمت و مفاخر گذشتهٔ خراسان بود که هنوز مثل مشعلی درشب های تار فروزان ، و قوم رابه اعاده اتجاه و جلال از دست رفته امیدوار میداشت ، و همین آتش بود که ایشانرا درماضی وما جراهای هخامنشی و یونانی وهندی را هنمائی کرده بود .

ولی وقت عبور میکرد وافات اجتماعی قوت میگرفت واینك نفوذ اجانب از چهار جهت وحدت اداری وشرکت منافع را ازبین برده ، وسیر غ بود او برهمنی آئین زرتشتی راکه مبنی بر روح عمل و جدال باشر بود زیر سایه شه آور خویش فرا گرفته بود ، چنانچه میدانیم برهمنی بر ازشرك وبت پرستی وفاقد هر نوع مساوات حقوقی بوده ، ودین بودائی نیز اصلاً بیشتر دین نظری بود تا عملی وانگهی تحریفاً با اصول ساثر ادیان با طله مخلوط شده بود ، لهذا عجالتاً این ادیان باروح اجتماعی افغانستان ملایمت و موافقت ، و بار شد سیاسی مملکت مساعدت نمیکرد درحالیکه همیشه ادیان مخصوصاً در انعهود درزندگی اجتماعی ملل تأثیر بزرگتر بنی را دارا بود از همین جا است که در قرن هفتم میلادی کشور خراسان محتاج یك انقلاب عظیم اجتماعی بود تابتواند تمام مفاسد اخلاقی واختلافات سیاسی ومذهبی ومغایرتها رتصب العین مادی ومعنوی قوم را از بین برده ، وبجایش روح واحد وزندهٔ در مملکت ایجاد نماید وگرچه زمینه برای قبول چنین انقلابی مساعد بود ، امامنوز محرك چنین انقلابی بزرگ مفقود ، و ظهورش بنظر مستبعد می آمد ، تنها درین میانه دین اسلام میتوانست چنین وظیفه سنگینی رادر خراسان بقانماید ، در حالیکه شرایط

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1214 of 1362

اقلیم وطبع جنگجوی ملت در مقابل پیشرفت این دین نوین هم موانع بزرگی ایجاد میکرد ، زیرا تا شرین اسلام سرنیزه وتبلیغ را توأم پیش میکردند ، و خراسانیان خونسرده بودند دینی جدید آنهم درسایه شمشیر بپذیرند به همین سبب تعمیم اسلامیت در بین کشورنه قرنی بلکه قرنها بتأ خیر افتاد معهذا نشر دین اسلام در افغانستان سبب بزرگ وحدت ونرقی وسعادت قوم افغانستان در آینده گردید.

درهرحال اینوقت حالات اجتماعی ممالك همسایه خراسان وحتی دنیاء معلوم نیز چندان بهتری نسبت با فغانستان نداشت درسمرقند وبخارا ، ختن و چین دیانت بودائی خیمه زده ، وپاد شاه چین خودش رامعبود ، وسلطنتش را آسمانی میدانست ، دین زرتشتی وکشور فارس را نفوذ آئین مزدکی خلل دار کرده دولت خود سر ، امراء مستقل ومستبد و اهالی گرفتار ظلم وستم بودند . اروپا ومصر گرفتار جهالت عمومیه ، قساوت کلیسا ، مظالم وخانه جنگی امراء بوده امپراطوری روم شرقی از آستانه قسطنطنیه تا اوقیانوس اطلس سوای تجمل ظاهری چیزی دردست نداشت ، وارو پای شمالی وغربی زیر دست وپای اقوام بربر ووحشی می طپید ، اسپانیا درجنگال ویزیگوتها نظم وابادی خودش راباخته وایطالیا جلال و جبروت روم قدیم را از کف داده بود ، خلاصه تمام ملل اروپا درظلم وانظلام گرفتار ، ودیانت که قهراً درسر نوشت اجتماع دخل بزرگی داشت ، آلوده وسدی از تعصب در مقابل تقدم وارتقاء مجامع بشریه افراخته بود ، دین عیسوی تحریف و منجر به تثلیث و اقنوم پرستی گردیده ، برده فروشی رایج ، خون غلام بی قیمت و زن جنس ناپاکی محسوب بود مردم از ظلم و انظلام بجان رسیده ، به رهبانیت و انجیل پناه میبردند ، ولی پناگاهی نمییافتند ، چونکه ادیان بحالت اصلی خویش نمانده بودند ، یهود و نصاری یا خالق را بخلق و یا مخلوق را بخالق تشبیه میکردند ، و لهذا این ادیان اگر اصلاً نبود تحریفاً نقطه مقابل ومخالف عقل و فطرت قرار گرفته

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1215 of 1362

یهودیها مادی صرف و عیسوی ها لاهوتی صرف شده بودند .

در چنین وقتی بود که دین اسلام در گوشه ازآسیا ظهور وارکان اجتماعی ملل گیتی راتکان سختی داده شاهراه جدیدی پیش پای نوع انسان باز کرد .

ظهور اسلام در عربستان

آنوقت در جزیره نمای خشك و خالی عربستان هشت ، نه ملیون نفوسی زندگی میکرد که بشکل کوچی وبدوی ، محروم از حرف، صنایع، و تجارت و فاقد احساس ملیت و وطنیت بوده دین بت پرستی و عصبیت خانواده و قبیله داشتند وبس . معهذا تأثیر اقلیم وآب وهوا با عدم مرکزیت و اداره ایشان را آزاد ، شجاع ، باحمیت و جوا نمرد بار آورده ، و بعلاوه زبانی وسیع وحیرت انگیز داشتند ، لهذا اینها در امور جنگ و ادب هر دو استعداد ترقی شایانی دارابودند . در چنین مملکتی حضرت پیغمبر اسلام علیه‌الصلواة والسلام ظهور و دین رزین جدیدی برای بشریت آورد . اساس این دین متین توحید خالص و عدل و احسان بمردم ، و عباداتش کوتاه و مفید بود ، عقاید اسلام با اصول و قواعد طبیعی موافق ، و در تسویه اخلاق مساعد ، و برای ترقی و تمدن بشری مانع نی بلکه مشوق و مقوی بشمار میرفت . اسلام که یکمذهب روشن وساده عالی و قابل فهم همه مردم بود ، در پیروان خودش تساهل مذهبی ایجاد ، و در ترویج دین تنها شمشیر نی بلکه تبلیغ را نیز اهمیت میداد و مغلوبین را در اختیار دین آزاد میگذاشت ، با آنکه اسلام از شهوات بیشتر جلو گیری کرده ، و برای منهیات احکامات امتناعی سختی داشت ، معهذا از هر دینی زیادتر توانائی آنرا داشت که از ملل مختلفه و نژاد های متباینه ملتی واحد تشکیل کند . اسلام هر که را مسلمان میشد با سائر مسلمین برا در قبول میکرد :ـ انما المومنون اخوة . و عدالت را بمردم امر مینمود :ـ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1216 of 1362

واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل . همچنین عصبیت وامتیازرا لغو و شرف را در عمل و قول پاك و مفید میدانست : ـ ان اکرمکم عندالله اتقاکم پیغمبر اسلام درخطبه حجة الوداع فرمود : ـ یا ایهاالناس ان الله اذهب عنکم نخوة الجاهلیته وفخر ها بالاباء کلکم لادم وآدم من تراب لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی. اسلام حمایت غلام ، حفظ حقوق زنان ، انفاق به مساکین و خدمت به مردم را امر ، و ارتکاب زناء ، قتل دزدی ، دروغ ، خیانت ، قمار ، خمر ووعده خلافی را نهی ، و بسعی و عمل توصیه مینمود . اسلام بر خلاف مذاهب آنوقت که تعالیم مخوف آنها خضوعرا در قلوب پیروان شان مستولی میساخت . مردم را ازراه تفکر وتعقل بقبول ایمان و امیداشت چنانچه میگفت :

ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب .

ویا : ـ الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنو بهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا . ویا : ـ قل انظروا ماذا فی السموات والارض . قرآن چنانچه بعلم و حکمت توصیه میکند برهان را مقام شامخی میدهد و حتی مشرکین را بواسطهٔ نداشتن برهان توبیخ میکند در جائیکه میگوید : ـ ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوابرهانکم . دین اسلام بشکل عقل و فطرت انسانی در نظر جلوه میکند واو نه بیکدین صرف مادی و نه صرف روحانی بلکه دینی معتدل و جامع هر دو جنبه بوده برضد فلسفه فنا وترك دنیای هند وفلسفه اشراق که مردم را بوادی فنا میکشاند میگوید : ـ قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین امنوا فی الحیات الدنیا خالصة یوم القیمته کذالك نفصل الایات لقوم یعلمون . اسلام دنیا و آخرت را دو چیز

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1217 of 1362

جداکانه‌ئی بلکه یکی، وغافل وخطا کار رادر دنیا، بدبخت‌دراخرت هم میداند چنانچه میگوید: ـ و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلاً و یا: ـ لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذالك هوالفوز العظیم. ویا: ـ لهم فی‌الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم. اسلام پیروان خودش را برای تبلیغ مردم براه راست وامتناع از بدیها، وایمان بخداامور میکند: ـ کنتم خیر امته اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن‌المنکر وتؤمنون بالله بطور اختصار توان گفت دین اسلام را جع به عبادات، اخلاق، حقوق، جزاء واجتماع یعنی حقوق جسم وروح و مصالح دنیا وآخرت قوانین مکملی دارد.

اینست که‌دین‌اسلام باچنین‌اصول‌محکم درقرن هفت‌مسیحی ظهور،ودر کمترین مدتی دارای پیروان صمیمی وجدی گردیده، اردوی جسور وفداکار و مطیع وافسران زبردست ولایق‌او درسایهٔ‌عشق بهدین، علو نصب‌العین، ایثار وفداکاری عدالت و احسان، احترام و آزادی بمعابد و ادیان ورسوم، حسن تدبیردرامور کشوری و ایفاء بعهود، بسرعت حیرت بخشی ارکان امپرا طوریهای روم‌شرقی وفارس‌رامنهدم وبرای پیشرفت اصول وسیادت اسلام ازشرق تاغرب جهان‌صحنهٔ وسیع وعظیمی‌باز کرد، بطوریکه درمدت کمتر ازقرنی ازسواحل اوقیانوس اطلس تاکناره های سند واز ابشارهای نیل تادریای قزوین بیرق‌اسلام در بلادمختلفه جهان در اهتزاز آمد، البته اینفتوحات عظیمه مرهون صلابت عسکر یه و قوای روحیهٔ مسلمین است، ولی نشر دیانت اسلامیه بیشتر از سر نیزه ممنون تشویق، تقریر وتبلیغ پیروان اسلام میبا شد، زیرا مردم اعمال و اخلاق حسنهٔ اینها را که نمایندهٔ دین اسلام بود دیده وبقبول دین جدید حاضر شدند. ملل مسیحی بجهتی دین اسلام پذیرفتند که حکام اسلامی را عادلتر از حکام خود شان ومذهب اسلام‌را روشن تر ازمذاهب قدیمه خود ها یافتند، بعدها تورك ومغل‌نیز

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1218 of 1362

بهمین علت دین اسلام قبول کردند ، در حالیکه فاتح ممالک اسلامی شمرده میشدند، ونشر اسلامیت در چین بدون حمله نظامی، بهترین دلیل رجحان مذهب اسلام نسبت بادیان قدیمه محسوب است .

در هرحال سیلاب این فتوحات مادی ومعنوی عرب ـ که در طول یك قرن بادوصد هزار عسکر ویکهزار ودوصد کشتی از سواحل بحیرهٔ خزر وسیاه تا بحر عرب وعمان وازسواحل غربی اسپانیا تافرغانه زمین امتدادیافته، وجزائر مدیترانه راپر کرده بود ـ فقط این درمقابل دیوار های سر بفلك کشیدهٔ جبال هندوکش وقلب افغانستان بود که متوقف گردید تاآنکه اولاد این کشور خود این سد را از بین بر داشته و دین اسلام را نه تنها تا دریای سند بلکه تا اقاصی مملکت هندوستان انتشار وازین راه هم بخود وهم بدیگران خدمت بزرگی انجام دادند

عرب در همسایگی افغانستان

حضرت پیغمبر آخرالزمان: چنانچه میدانیم حضرت پیغمبر اولی العزم اسلام علیه الصلواة والسلام دردوشنبه ۱۲ ربیع الاول مساوی ۱۷ اپریل سال ۵۷۰ مسیحی درشهر مکه بین قبیلهٔ قریش بدنیا آمد، این قبیله لهجهٔ فصیحتر واعتباری بیشتر درمیان قبائل حجاز داشته، وخاندان حضرت پیغمبر ازبرجسته ترین خانواده های قریش محسوب بود، قصی یکی ازاجداد حضرت پیغمبر مکه را تعمیر، وهاشم فقراء مکه رادر قحط غلانان میداد، عبدالمطلب هم ازین شهر در برابر هجوم حبشی ها مردانهٔ دفاع کرد .

پدر پیغمبر اکرم قبل از تولد حضرت او وفات کرده بود ، وآنحضرت بعد ازتولد خودش یك خانه، یك کنیز حبشی «ام ایمن» پنج اشتر، یك گله گوسفند بمیراث گرفت، پیغمبر اکرم هنوز شش سال داشت که مادرش «امنه» ازدنیا گذشت «حلیمه» دایهٔ آنحضرت تا سن پنج اورا در بین عشیرهٔ بنی سعید پرورش میکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1219 of 1362

ودرسن شش این وظیفه‌را«ام‌ایمن» قبول کرد، حضرت پیغمبر هشت‌سال داشت که جدش عبدالمطلب فوت، وعمش ابوطالب به‌پرستاری او مشغول شد. در سن ۱۲ پیغمبر اکرم در معیت عم سفری با ستقامت شام نمود، ودر سن ۲۵ با «خدیجه کبری رضی‌الله عنها»ازدواج فرمود، عرب حضرت پیغمبر را نظر بمعالی اخلاقی که‌داشت «امین» لقب دادند، وپیغمبراکرم درسن ۳۵ قریش رابه تعمیر مجدد کعبه تشویق نمود.

حضرت‌محمدعلیه‌السلام‌درسن چهل‌وحی والهام پیغمبری گرفتند، ودردوشنبه ۱۷ رمضان ۶۱۰ مسیحی در کوه «حرا» آیه اقراء باسم ربك ... نازل شد، نبوت حضرت پیغمبر راخدیجه کبری، ابو بکر صدیق، وعلی ابن ابو طالب رضی الله عنهم به ترتیب تصدیق کردند، وبعد از نزول ایه فاصدع ... حضرت پیغمبر دعوت باسلام را علنی ساخت در حالیکه قبلاً درخفا صورت میگرفت، اینوقت تعداد مسلمین به‌چهل نفر رسیده وعمر«خطاب» و«حمزه» عم حضرت پیغمبر رضی الله‌عنهما، ازمشاهیر ایشان بود، البته قبیله قریش به‌مخالفت برخاستند ولی‌خاندان هاشم و عبدالمطلب در مقابل دفاع میکردند. در سال ۱۳ بعثت، هجرت پیغمبری از مکه به‌مدینه واقع، واین سال که با ۶۲۲ مسیحی مساوی بود مبدأ و رأس تاریخ ملل مسلمان‌قرار گرفت.

جنگ «بدر»و«احد»ازجنگهای‌مشهورپیغمبراکرم بامخالفین‌است، ودرسال‌دوم هجرت‌قبلهٔ مسلمین ازبیت‌المقدس بکعبه تبدیل، ودر سال ششم صلح «حدیبیه» وارسال نامه های آن حضرت به هرقل ـ روم و کسری ـ فارس و نجاشی ـ حبشه درخارج وامراء یمامه وبحرین وغسانی در داخل جزیره نمای عربستان محتوی دعوت بدین اسلام، ودرسال هفتم‌فلاع چندی ازخیبر مفتوح، و سه‌هزار عسکر اسلام زیر قیادت زیدبن حارثه باستقامت شام سوق‌گردید، گویا ازهمین‌وقت برای تعمیم اسلام واز بین بردن امپراطوریهای‌بزرگ دنیا اقدام‌شد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1220 of 1362

خالد بن‌ولید نیز درهمین سوقیات شهرت عسکری خودش‌را حاصل‌کرد.درسال‌نهم رومیان‌درحدود فلسطین حاضری جنگ دیدند وحضرت‌پیغمبر بطرف‌شام‌حرکت ودر تبوك قرار داد مصالحه راباامر دم انجا امضا کرد،خالد بن‌ولید ازهمین جابه دومة الجندل اعزام و امیر آنجارا اسیر نمود،درسال ده هجری‌پیغمبر اکرم‌مکه رافتح، وبا ۱۲٤ هزار نفر مراسم حج ادا نمود ند. ودر سال یازده مجدداً در صدد سوقیات بشام شدند ، ولی اردو هنوز حرکت نکرده بود که‌حضرت پیغمبر اکرم‌درمنتصف ربیع الاول بعمر ۶۳ چشم ازجهان پوشید. عایشه صدیقه زوجه پیغمبر اکرم درتعزیهٔ آنحضرت میگفت:دریغ ازپیغمبریکه فقر برغنااختیار کرد ودین‌پروریکه از غم امت شبی دربستررا حت آرام نغنود، اودر محار به بانفس ازمیدان صبروتحمل فرار نکرد، وچشمش به‌منهیات میل نه نمود، باوجود کثرت اصرار اعدا کره ملا ل بروی با اقبال وی ننشست ،ودر انعام بررخ هیچ فقیر بی نوال نه‌بست، دندانش بسنگ دشمن ، وسرش بعصای حوادث روزگار شکسته گردید، وشکم وی در دوروز پیاپی از نان جوینی سیر نشد و صلی‌الله‌علیه وسلم.

خلیفهٔ‌اول‌رضی‌الله‌عنه : بعد از فوت حضرت پیغمبر اکرم در سر جانشینی آنحضرت‌میان عرب‌ها اختلاف پیدا، وبدو دسته تقسیم شدند، یك‌دسته خلافت‌را حق امیرالمومنین علی ابن ابیطالب پسر عم و داماد حضرت پیغمبرمیدانستند، ودسته‌دیگر میراث‌را در خلافت نمی پسندیدند. درهر حال‌بین هر دودسته‌مخالفت شروع، ومیتوان گفت ازهمین وقت تخم نفاق بین مسلمین کاشته شد ، گرچه عجالتاً لیاقت و کفایت امیرالمومنین ابوبکر صدیق وامیر المومنین عمر خطاب ازبسط این نفاق جلو گیری نمود، ولی در آیندهٔ نزدیکی آن تخم سر کشیده ومتعصبین اموی کار را بشهادت امیرالمو منین خلیفه رابع منجر ، وخود هایه تأسیس خلافت میراثی پرداختند، ولی افغانها درآخر مداخله و سلطنت متعصب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1221 of 1362

بنی‌امیه را ازبین بردند.در هرحال در عهد حضرت ابوبکر صدیق جانشین پیغمبر اکرم- که روزی پنجدرهم‌ازخزانه ملت معاش میگر فت وبعد از مر گش اشتری ویکدست لباس‌مندرسی وغلامی بمیراث گذاشت-سیاست پیغمبری تعقیب وبلافاصله سوقیات عسکری برعلیه هردو امپرا طوری روم شرقی وفارس شر و ع گر دید عساکر عرب برای بار اول زیر قوماندانی « مثنی بن حارثه » و خا لد بن ولید درجبهه شمالمشرق بالشکر فارس درسرحد عراق‌عرب مقابل ' ودوبار فارسیهارا مغلوب نمودند' فارسی‌ها مکرراً بجنگ مبادرت کردند و لی بازهم مغلوب ودر سیزده ماه بیشترین حصص عراق عرب‌را ازدست دادند' جنگهای: لیس ' حیره . انبار وعین‌التمر از حروب مشهوره مذ کوراست .

همچنین قوماندان مشهور عرب خالد بن ولید درعهد ابوبکر صدیق رض بجنگ بازنطینی ها متوجه شد'اردوی رومی' فرات حد فاصل طر فین را عبور واز طرف اعراب نصرانی تقو یه گردید ' معهذا از طرف خالد مغلوب و منهزم گردیدند ' هراکلیس (هرقل) مجبورشد خودش‌از قسطنطنیه بشام آمده‌واردوی دوصدو چهلهزاری تشکیل کند. این اردوی بزر گ‌در «یرموك» باسی‌هزار عسکر عرب مقابل شد' ولی ازطرف قوماندان اسلام که عساکرش‌را درمربع های‌نظامی منقسم کرده بود مغلوب وبعد از دادن صد هزار کشته فرار کردند . اینجنگ مشهور دلیل دیگری بود بر تأثیر معنوی عقیده وایمان وایثار و فدا کاری در جنگ مادی و غلبه بر اخلاق مشوش وتذبذب عقیده وظلم وانظلام . آری‌عرب آنروز نصب‌العین عالی' وحدت نظر' حس فدا کاری ولهذا روحیه قوی داشته وبر عکس طرف آنها ازمدتها با دیانتمداران مفرض ' حکومات ستمگار' امراء عیاش وتنبل‌وظالم بسر برده' فاقد قوای معنوی وآرامش مادی بودند ' عساکر نیز بزورتازیانه وپول درمیدان حرب‌سوق میشد' پس‌غلبهٔ اولی‌بردومی‌امری‌بودطبیعی.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1222 of 1362

خلیفه ثانی: بعد از فوت امیرالمو منین ابو بکر صد یق رض، امیرالمومنین عمرخطاب رض خلیفه شد،واودر عقل و کفایت مثل خلیفهٔ اول بوده، سواء اعلاء کلمه توحید مطلبی نداشت، این خلیفه اسلام که بزرگترین فر ما نروا یا ن جهان بود لباس خود شرا پینه میزد و شبهارا روی سفهٔ مسجد بافقراء یکجا میخوابید، رفتار او در بیت‌المقدس نمونه از دها وذکا ومعالی اخلا ق بشر بود بلاشك امیرالمومنین عمر ابن‌الخطاب رض درامور کشور وجنگ و عدل وداد مرد بزرگی در تاریخ عالم است.

درهرحال خلینه ثانی رض نقشه خلیفه اول رض را بحرارت تمام تعقیب نمود در جبهه شرق قوماندان عرب ابو عبیده بن مسعود ثقفی قوا ی مدافع فارس وقوماندان آنها را مغلوب واسیر، ومتعاقباً نرسی افسر دیگر فارسی را در نواح «کسکر» منهزم گردانید. رستم فرخزاد سپه‌سالار فارس قطعات تقویه بمدد نرسی اعزام کرد، ولی اونیز از ابوعبیده شکست خورد، دولت فارس اردوی دیگری زیر قیادت بهمن‌جادو برای جلوگیری از پیشرفت عرب سوق نمود، وجادو در کنارهٔ فرات به تعبیه پرداخت، ابوعبیده نهر را عبورو به جنگ سعی اقدام کرد، عرب چهار هزار کشته درمیدان جنگ گذاشته، و مغلوباً نهر فرا ت را عبور وجادو به مدائن باز گشت.

ولی سال‌دیگر سنه١٤ هجری مثنی قوماندان عرب که‌موضع لیس راقرار گاه اتخاذ کرده بود از طرف جریر بن عبدالله قوماندان جدید واعزامی دارالخلا فه تقویه گردید، ومهران افسر فارسی‌در رزمگاه «نخیله» بمقابل جریر سرشراباخته واردوی او متفرق گردید، عرب اینروز را «یوم الاعشار» خواندند. مثنی بعد ازین بازار بغدادرا (که‌آنوقت دهکدهٔ بیش نبود) تاراج نمود، وبزد کرد پادشاه فارس سپه سالار رستم فرخ زاد را با شصت هزار عسکر و فیلهای متعدد بجنگ عرب اعزام نمود. خلیفه ثانی رض نیز قطعات مهم تقو یه با قوماندان جدیدی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1223 of 1362

«سعد وقاص» در اوائل سنه ۱۵ در محاذ شرقی گسیل نمود، اردوی عرب که ازسی هزار نفر تجاوز نمیکرد موضع «قادسیه» را منطقه حرب اتخاذ کردند ودر جنگی که بین طرفین واقع شد رستم سپه‌سالار کشته و اردوی فارس ذخائر وعلم منسوب به کاویانی‌را بامقتول بسیاری ازدست داده فرار کردند،قوماندان عرب‌ازین‌بعد فرات‌رابیجسر عبوروباستقامت پایتخت فارس‌مارش‌نمود، یزدگرد،دل ازدست داده وبه«حلوان» عقب‌نشست، امامهران رازی در«جاولا» وقساً عسا کر شکست خورده‌قادسیه در«تکریت» موقع گرفتند، سعد و قاص بعد از اشغال مر کز در ششماه حصارجلو لارا بواسطه برادر زاده خودش هاشم و۱۲ هزار عسکر اشغال و همچنین تکریت و موصل را بواسطه عبدالله معتمر فتح نمود، و شروان نیز درهین سال ۱۵ هجری مسخر گردید. اما یزد گرد از استماع سقوط پایتختش بلا در نگ از حلوان به‌ری فرار کرد. عرب ها در سال ۱۷ هجری «اهواز» رااشغال، و ابوهریره قوماندان اعزامی دارالخلافه هرمزوتستررا بصلح تحویل گرفته متعاقباً سوس فتح، و شهر جدید کوفه از طرف سعد وقاص اعمار و بحیث قرار گاه عمومی عرب اتخاذ شد. درسال ۲۱ یزد گرد اردوی عظیمی تشکیل وفیروزان قوماندان خودش را در نهاوند ما مور نمود، زیرا او از عزل سعد و قاص در سال ۲۰ مجدداً امید وار بفتح شده بود، سپه‌سالار جدید عرب نعمان بن مقرن که بواسطه عبدالله پسر خلیفه اسلام تقویه شده بود به نهاوند عسکر کشید ودر جنگ سه روزه باآنکه نعمان شخصاً درمیدان حرب کشته شد، اردوی عرب لشکر فارس را درهم شکسته وفیروزان رابادهزار عیا کرش دررز مگاه بکشتند، واینفتح «فتح الفتوح» خوانده شد. حذیفة بن الیمان جانشین نعمان گردید، ومتعاقباً دینوروهمدان بصلح مفتوح ویزد گرد باصفهان‌واز آنجادر کشور خراسان پناهنده شد. اصفهان نیز بسعی عبدالله بن عبان مسخر، و در سنه ۲۲ هآذربایجان بهمت «مغیره» کشاده گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1224 of 1362

نعیم بن مقرن افسر عرب همدان باغی را مجدداً تنبیه ، و خط ری ، قومس ودامغان را تامین نمود ، والی مازندران واهالی طبرستان نیز باعرب ها مفاهمه ودر نتیجه تادیه خراج پذیرفتند ، وباین ترتیب در عرصه چند سالی کاخ بلند آوازه امپراطوری ساسانی باطراقه هولناکی ازپا در آمد .

تصادم عرب باافغانستان. سال بیرق فتوحات عسکری بی نظیر عرب درمشرق جزیره عربستان ۲۲-۲۳ هجری

چنانچه دیدیم از سال ۱۲ تا ۲۲ هجری درمدت ده دوازده

فراز مداین پای تخت امپراطوری چندین قرنه ساسانی ودرشمال عربستان بالای دمشق الشام مرکز آسیائی هفت قرنه امپراطوری روم شرقی ودرغرب عربستان در کشور مصر ونوبه در اهتزاز آمد . ولی هنوز طوفان این فتوحات حیرت انگیز درجهات ثلاثه مشغول پیشرفت بوده ، و قوما ندا نهای نامور عرب یکی پی دیگری بلاد مشهوره دنیای آنروز را میکشودند . منجمله عساکر فاتح عرب که سر تاسر کشور فارس رااستیلا ویزد گرد ساسانی راتعقیب میکردند ، با ستقامت افغانستان مارش نمودند . دربنوقت ولایات غرب وشمال مملکت که زیر تسلط یکقرنه دولت ساسانی وتورکان غربی وبعد ها تخوذچینی بسرمیبرد ، دارای ولایات متعدد وتشکیلات مختلفه بود ، ودرنواح مذکوره حکام وامراء محلی افغانستان بحیث حکمرانان بومی وتحت الاطاعه خارجی هازندگی داشتند . این حکام و اهالی از تسلط اجانب دل خوشی نداشته وبرای رهائی خود شان از نفوذ ساسانی ، تورکی وچینی منتظر وقت مساعد بودند . زیرا به تنهائی نمیتوانستند باد شمنان بزرگ ومتمدد مقابله کنند . درچنین وقتی دولت ساسانی زیر هجوم عرب قرار گرفت وخراسانیان از دور میدان نبرد را تماشا میکردند بالاخره یزد گرد مغلوب ودر سال ۲۲ هجری بخراسان پناه هنده شد ولی خراسانیان چهره موافق نشان ندادندواومجبورشدازمرو به ماوراء جیحون بگشدوازترکان فرغانه زمین استمداد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1225 of 1362

کند . بیست هزار عسکر تازه‌دم عرب بقوماندانی احنف بن قیس ازبصره و کوفه بغرض تعقیب یزد گرد در شمال مشرق فارس راه می پیمود و اینها برای بار اول از راه طبسین و بقول مورخین عرب در دروازه خراسان وارد سر زمین خراسان گردیده تامرو پیشرفتند یزد گرد نیز باکو مکیان ترک از آ نطرف جیحون بمقابله پیش آمدند خرا سانیان در حین عبور لشکر عرب ازخاك خودشان سعی کردند بدون ضرورت دست بخون مهمان نو وارد نیالا یند وبگذارند ریشه ساسانی دشمن مشترک هر دو قطع گردد همین طور هم شد واحنف سه هزار نفر پیشدار یزد گردرادرجنگ مرومعدوم، وخان تورك را بمراجعت مجبور نمود . ولی یزد گردهنوز زنده ودر ولایات‌خراسان شمالی دست وپا، ومتوالیاً ازچینی ها وتور کها وامراء محلی سغدیانه وغیره استمداد میکرد ، ور عایای فارسی خودش را در داخله کشور فارس برضدعرب تحریک مینمود . یزد گردرتخا رسان نزد پادشاه محلی‌اقامت داشت که نما یندهاو از چین بر گشته ، ودر برابر استمداداو جواب منفی دو لت چین را بواسطه بعد مسافه تقد یم کرد ، یزد گرد ما یوساً از تخار ستان به بلخ رفت ، وفیروز پسرش در تخا رستان ماند ، تاآنکه حمله احنف‌بن قیس درسال۳۱ شروع وپسر بچین وپدر درحو زه‌مرغاب فراری گردید درهر حال عربها که از سهو لت پیشرفت سال ۲۲ درخر اسان شمالی ممنون شده وهنوز از سیا ست مردم اطلاع وتجربه کا فی درد ست نداشتند ، سال دیگر (۲۳ هجری) بخطوسطی و جنو بی خرا سان نیز پیش شدند ، سهل بن عدی وعبدالله بن‌غسان افسرهای عرب درولایت کرمان ، وعاصم‌بن‌عمر تمیمی درولایت سیستان . و حکم بن عمر تغبی در ولایت مکران ریختند ، و ساریه بن زنیم باستقامت نسا در شمال ولایت طوس بحرکت افتاد .

خرا سانیان د ر تمام طول اینخط از جنو ب مشرق بحیره خزر تا سوا حل آبهای عمان در مقابل حملات عرب‌همان سیا ست کجدارومریز گذشته رابپروی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1226 of 1362

کرده ، وتا اندازه‌مقدور دست بجنگ دراز نمیکردند . زیرا ایشان تایزد کرد زنده و احتمال دوباره قوی‌شدن‌امپراطوری ساسانی موجود بود ، اضمحلال عرب رانمیخواستند . بهمین سبب خراسانیان دراین‌جبهه جنگ بیشتر سعی‌بمصالحه کرده وازراه مفاهمه ومصالحه عربرا بکمی قانع‌ساختند واگر جنگی درین میانه واقع شد آنهم نسبتهً خفیف وزودگذر بود .

درهر حال سال‌دیگر بود ، (۲٤ ه) کهامیر المومنین عمر رض از دنیا گذشت وبرای هفت سال دیگر سر حدات غربی خراسان آرام ماند . زیرا خلیفه ثالث امیر المومنین عثمان تااین مدت مشغول پیشرفت در سواحل بر بر افریقه وولایات قفقاز وتامین ولایات فارس بوده فرصت سوقیات درما وراء کشور عجم نداشت. درطی این مدت بود که مملکت خراسان وحکومت های‌محلی آن‌برای ازبین‌بردن نفوذساسانی، وپیش‌بینی‌حملات آینده‌عرب وقت‌مفصل بدست آوردند ولی‌اینها نتوانستندبه‌تشکیل یك‌دولت بزرگ‌خراسانی ویااقلایك اتحادیه‌ازتمام حکومات محلی افغانستان بپردازند. ولهذا درروز دفاع از کشور گرفتار مشکلات زیادی گردیدند . چنانچه گفتیم درین وقت بزرگترین حکومات محلی افغانستان حکومت کابلشاهان ویادگار امپراطوریهای قدیم کوشانی‌ویفتلی آریانا بود که از جنوب هندوکش تاحوزه هیرمند شمالاً جنوباً و تادریای سند شرقاً فرمان میدادند. سلسله کابلشاهان ملقب بهرتبیل اخلاف همان سلسله پادشاهان موسوم به کیداریها هستند کهازبقایای کوشانیان بزرگ‌ویفتلی هابوده و بعدازانقراض امپراطوری‌یفتلی افغانستان درسفحات شمال وجنوب‌هندوکش‌وبعدها به تنهائی درجنوب هندوکش چراغ یکدولت افغانی رافرنهاروشن نگهداشتند. این سلسله طولانی دردو طبقه تقسیم میشوند اول رتبیل‌ها یا کابلشاهان کهازطبقهٔ کشاتر یا (جنگجو) بوده و بعدها القاب تگین و تجن اختیار کردند ، موسس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1227 of 1362

این طبقه برهمنان کشمیر و آخرین حکمران شان لکه تورمان است . سلسله دوم عبارت از طبقه برهمن است که در اوائل سمت وزارت طبقه نخستین را داشته و بعد ها کلار نام موسس این سلسله اقتدار پادشاهی را از شاهان متبوع خود سلب و در دست خویش گرفت ، و اینها بیشتر درتاریخ عنوان برهمن-شاهیان دارند . در هرحال هردو سلسله کابلشاهان ازقرن شش تایازده مسیحی درجنوب هندو کش حکمرانی و در کابل مرکزیت داشته بادین بودائی و برهمنی بسرمیبردند ، پادشاهان این سلسله درطول قرون مدافع حکومت خویش در برابر تورکها ، ساسانیها ، هندیها و عربها بوده از ولایت کابل تا رودخانه سند وهامون سیستان فرمان میدادند ، تا آنکه دولت صفاری افغانستان بمیان آمده و قلمرو کابلشاهان محدود ، و متعاقباً دولت غزنوی قدم بقدم ایشان را از کابل بطرف شرق درلغمان و پشاور ، دراتك و ویهند و بالاخره در پتهنده آنطرف ستلج راند تا اینکه بکلی ازبین رفتند ، اینها در سوا حل سند هم از جنوب کشمیر تا حدود ملتان حکومت میراندند . باقی حصص کشور در علاقهای خورد و بزرگی تقسیم و هریك حکمرانی مخصوص از خود داشت ، مورخین عرب القاب این امراء را بقرار ذیل تعین میکنند : ـ کنار (شاه نیشاپور) ماهویه (ملك مرو) زاذویه (ملك سرخس) بهمنه (ملك ابیورد) ابراز (ملك نسا) برازبنده (ملك غرجستان) کیلان ، ملك مروالرود) فیروز (شاه زابلستان) کابلشاه (شاه کابل) ترمذشاه (ملك ترمذ) شیر بامیان (ملك بامیان) خداة (شاه جوزجان) خسرو (ملك خوارزم) رتبیل (ملك سجستان رخج . داور «کابل») برازان (ملك هرات ، بادغیس ، بوشنج) مکران شاه (شاه مکران) قیقان شاه (شاه قلات بلوچستان) قشمیران شاه (شاه کشمیر) چنین میدانیم که اغلب این حکمرانان محلی منسوب بهیفتلی های قدیم افغانستان بوده وبعد از انقراض آن شهنشاهی بزرگ در هر کنج و کنار مملکت دائره حکمرانی خود شان را محفوظ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1228 of 1362

نگهداشتند ، خانهای تورك و شاهان ساسانی و بعد هاچینی ها هم د ر تخار ستان و بلخ و هرات وسائر علاقه های متصرفه خود ها استقلال داخلی این امراء را قبول و باخذ مالیاتی قناعت میورزیدند ، چنانچه درهجوم نخستین عرب در ولایت نیشاپور می بینم که اسمی از هیاطله در تاریخ عرب برده شده و آنها را بعنوان هیاطله هرات و مدافع نیشاپور خاطر نشان میکنند ، و لی هنوز عربها د ر عرق و ملت شناسی بلد نبوده این هیا طلها را گـا هی نژاداً عجم و گـا هی تورك میشناسند ، بلاد زی ، طبری و ابن اثیر وغیره نه تنها از هیا طله بتعر یف تورك در طبسین و قهستان سخن میگویند بلـکه طوائف تورك را همر کـاب ر تبیل ها در محاربات کـابل ، قندهار وسیستان هم‌میدانند ، بعض‌مورخین دیگر نیزازقبیل خوازرمی صاحب مفتاح العلوم‌وصاحب تاریخ‌سیستان‌وغیره بتقلیداینهامدافعین‌رخج یعنی قندهار راتورك‌شناخته وحتی‌یکـنفرشان سیداحمد نام مؤلف کتاب فتوحات اسلامیه در محاربه سند بین اهالی فیقان (تقریباً قلات حالیه بلوچستان) و عرب از دفاع مردم بهمراهی تور کـان ذ کری مینماید ، بهمین جهت است کـه مثلاً تیزك حکمدار بومی بادغیس تورك ، قارن هراتی بالشکرش درهرات تورك ، رتبیل با اردویش در کـابل همه تورك گردیده اند ، درحالیکه ما میدانیم حین هجوم عرب ، درافغانستان‌شمال مغربی وغربی‌ومر کزی‌و جنوب شرقی ابداً نفوذ و پا ی نژاد تور کی نرسیده است و اینطائفه از تخارستان آنروزبجانب جنو ب وشرق و غرب گـامی این سو نگـذاشته اند .

خلیفه ثـالـث رض و افغـانستـان . د رسال ۳۱ هجری امیرالمومنین عثمان بن عفان یکی از افـران مشهور عر ب

۳۱ ـ ۳۲هجری

عبدالله‌بن‌عامررا با عـسکر مکملی بخراسان اعزام نمود ، احنف بن قیس پیشداو ابن‌عامر که‌تجربه سابقه هر موردابنولایت داشت طبسین رابمفاهمه و مصالحه گرفت ، ودر قهستان مجبور بجنگ گردید ولی بزودی صلح بین طرفین قایم شد ، هنو ز رجال خراسان ازطرف اجانب (چین ، تورك ، ساسانی) و خطرات احتمالی شان خاطر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1229 of 1362

جمع نبوده و خیال مقابله جدی با عرب ها نداشتند ، ازهمه بیشتر ماهویه سوری حکمدار مرو طرفدار رفتار مسالمت کارانه باعرب بوده و خود فوراً از مرو با عبدالله ابن عامر روابط دوستانه بر قرار کرد ، ابن عامر از بن بیشامد استفاده و علاقهای جوین ، بحر آباد ، اسفرابن ، خواف ، باخرز ، جهان مرغینان نسا ، ابیورد ، سبزوار و ابرشهر (نیشابور) رایگان یکسار در اثر سوقیات خود بمصالحه وبعضاً بجنگ اشغال ، ونیشابور راقرار گاه عمومی وأس الحر کات عسکری اتخاذنمود ، همچنین او مجاشع بن مسعود را بغرض تسخیر مکرر ولایت کرمان ، وربیع بن زیاد حارثی را برای فتح ولایت سیستان ، و عبدالله بن حازم را با استقامت ولایت هرات سوق ، ویك قطعه عسکر بجانب سرخس گسیل نمود. هنوز ابن ولایات افغانستان در جنگ باعرب مصمم نشده و خیال داشتند اردوی مهاجم را به پول وصلح متوقف سازند. چنانچه اکثراً بمصالحه گرائیده وبقبول تادیه پول وخراج تن دادند ، ولی بعضی قسمتها دست بشمشیر بردند ، منجمله حکمدار هرات صلح را بجنگ ترجیح ، ویك ملیون درهم نقد ادا وسالانه اداء سه صد هزار درهم را قبولکرد ، ولی در سیستان اینطور نشد و ایران بن رستم حکمدار سیستان بعد از جنگ باربیع سردار عرب مصالحه کرد ، باین ترتیب که در سه میلی زرنج مجلس مصالحه در اردوی عرب منعقد واجساد کشته گان سیستانی میدان جنگ درعوض فرش بزمین گسترده وربیع سردار عرب بالای آن جلوس نمود ، متکاء ابن سردار را هم اجساد کشته گان تشکیل کرده بود ، در اینوقت ایران بن رستم سواره با مؤبد مؤبدان وبزرگان زرنج رسیده ونزدیك صدر ازاسپ پیاده شد ، و چون ربیع باقددراز ، چهره گندمی ، لب های قوی و دندانهای بزرگ برسر کشته گان نشسته دید با یستاد و او را به همراهان خود نشان داده گفت :- میگویند اهل یمن در روز بچشم نیاید اینك به بینید که در چشم میاید . .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1230 of 1362

ربیع ترجمه سخن اورا از زبان ترجمان شنوده بدون آنکه متغیر شود با کمال حوصله خندیدن را شروع نمود ، وبه‌ایران تکلیف نشستن نمود. ولی ایران نه پذیرفته گفت :- ما برین صدر تو نیائیم که نه با کیزه صدریست.» پس همانجا فرش افگندند و نشست ومذاکره صلح آغاز گردید ، بعد از مذاکره ومصالحهٔ ربیع از زرنج گذشت وبسائر علاقه های سیستان پیش‌شد . ولی این علاقه های سیستان مثل شهر رشت و زرنج وسنا رود وغیره بمصالحه ایران وربیع وقعی نگذاشته وجنگهای سختی با عرب نمودند .

در هر حال ابن عامر که از هیچ ژنی عسکری پا کم نمی آورد فرصت رااز دست نداده ولشکری بقوماندانی احنف‌بن قیس باستقامت ولایت بلخ‌وتخارستان بغرض تعقیب یزد گرد حرکت داد ، چونکه او بعد از مغلوبیت در جنگ مرغاب اینك در ولایت بلخ تمرکز گرفته وبه‌ترتیب لشکر مشغول بود،احنف توانست علاقه های مرغاب وجوز جان را بجنگ وصلح عبور ونا بلخ پیش رود گرچه این پیشرفت احنف در بلخ عارضی بوده وده سال دیگر عرب را در آن دیار دستی بهم نرسید تا آنکه قیس هیثم بر آنجا مستولی شده وتو بهار از رونق افتاد وشهزادگان تخاری مجبور بفرار شدند . معهذا در سنه ۵۱ شورش بزرگ ضد عرب آغاز گردده مدتها تسلسل یافت تاقتیبه سردار مشهور عرب این شورش‌ها را ازبین برد ، ولی شهر بلخ هم‌درین جدالها خراب شده وسکنه ترکش گفتند وعربهادر دو فرسخی بلخ بروقان را مسکن گرفتند تا انکه اسد القصری حاکم غربی خراسان نیم قرن بعد تر بلخ رامجدداً تعمیر کرد (۱۰۷ ه) معهذا اقتدار عرب درینجا بنام بود و اصلاً اختیار در دست امراء یومی تمرکز داشت . در هر حال چون یزد گرد تاکام از بلخ جیحون را مجدداً عبور نمود پیشرفت احنف نیز تا تخارستان امتداد یافت . عبد الله ابن عامر که این همه فتوحات را در مدت یك سال نعمت غیر مترقب دانسته وعلت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1231 of 1362

آنرا مجهول میدید بشکرانه این فتوح عزیمت اداء حج نمود و وکالت خودش را در نیشاپور به قیس بن هیثم داد .

ازطرف دیگر ماهویه سوری حکمدار محلی مرو که از تردد یزدگرد در ولایات خراسان هنوز مشوش بود سعی کرد که او را هرطوری است بدست آورده و از بین به برد ، بالاخره یزدگرد سامانی نیز مثل دارایوش هخامنشی بدست افتاده و بلا فاصله در نزدیکی شهر مرو از بین رفت . ازین بعد خراسانیان از خطرات آینده سامانیان خاطر جمع گردیده و در صدد دفاع از کشور خود بمقابل عرب برآمدند ، اینست که جنگهای متواتر و انقلابات ملی برضد عرب شروع و تقریباً دو صدسال دوام کرد ، تا بالاخره حکومت ملی طاهریهٔ خراسان به میان آمده و امنیت طبیعی در کشور افغانستان قایم شد .

دفاع خراسانیان در مقابل عرب : چنانچه دیدیم در سوقیات سال ۳۱ عربها در افغانستان از یك طرف خراسانیان استفاده کردند که بقایای ساسانی و تورك و نفوذ چینی از سفحات غرب و شمال کشور به بکلی برافتاد . و از دیگر طرف عربها مستفید شدند از اینکه بنام تعقیب یزدگرد و قطع ریشه ساسانی در خراسان قسماً نفوذ سیاسی و نظامی بهمرسانند ، گرچه تا هنوز زابن سوقیات شدت نداشته ، و پیشرفت عرب در ولایات هرات ، مرو ، بلخ و تخارستان عارضی و موقتی بود ، ولی در ولایت نیشاپور و سیستان ، کار رنگ دیگری داشته و عجالتاً هردوجا مرکز لشکری و اداری عرب قرار گرفته بود ، قیس بن الهیثم در نیشاپور و کالت عبدالله ابن عامر و مردی از بنی حارث در سیستان و کالت ربیع بن زیاد در دست و این هردو مشغول تعمیم نفوذ سیاسی و دینی عرب در منطقه حکمرانی خود شان بودند .

قارن هراتی : ولی همینکه خراسانیان دیدند تورکان در ماوراءالنهر عقب نشسته و چینی ها تخارستان را ترك گفته و ساسانی ها بواسطه کشته شدن یزدگرد در سال ۳۱ از بین رفته اند ، در تمام ولایات

۳۲ هـ

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1232 of 1362

بغرض مقابله‌باعرب مشغول ترتیبات شدند. حکام محلی وبقایای امرا یفتلی‌درشمال وغرب خراسان جنبشی بخود داده ، واز همه او لتر مردی از هرات موسوم به « قارن »درسال ٣٢ هجری بجمع عسکر مشغول واز علاقه های باد غیس وهرات اردوی قوی ترتیب وبلا فاصله بمرکزعرب درنیشاپور حمله کرد. هجوم اینشخص آنقدر قوی بود که قیس بن هیثم تاب نیاورده و باستقامت بصره حرکت کرد. و نویسنده کان‌عرب بامبالغه‌تعداد اردوی‌قارن‌را بچهل هزار نفر رسانده‌اند. درهرحال قارن ولایت‌هرات وقسمتی‌ازولایت نیشاپوررا مسترد واسراء زیادی از ساخلوی عرب گرفت مگرهنوزعبدالله‌ابن‌خازم‌قوماندان‌مشهورعرب‌درنیشاپورموجودودرصدد مقابله با قارن برآمد . عبدالله یکی از بهترین قوماندانهای عرب بوده وبزودی قوای خودش راجمع و باجرای یك شباخون هولناکی اقدام کرد چهار هزار سواره اینشخص باتیزهٔ هائی که‌هریك پارچه روغن زده و آتش گرفته داشت دردل مظلم شب دراطراف‌اردوی‌نیمه غافل قارن‌تاخته تولید سراسیمه‌گی واشوب نمودند. ولی شخص قارن از جابرفته بلادرنك سوار و وارد میدان جنگ گردید قارن‌درینجنگ آنقدرمقاومت نشان‌داد که‌بالاخره در رزمگاه گشته ، و عسکر بی سردارش مغلوب ومتفرق گردید ، وباین ترتیب اردوی عرب در وهلهٔ اول از دست دشمن‌قوی خلاص ، وباسترداد اسراءخود موفق‌شد .

جنبش‌سیستان : از دیگر طرف سیستانیان نیز مثل هراتیان برای دفع عرب حاضری دیده، ونائب ربیع بن زیادرا قهراً ازسیستان اخراج، وتمام قراردادهای با عرب را از بین برداشتند . اما عربها هم غافل نبوده مجدداً برای تسخیر خراسان ترتیبات تازه و جدی گرفتند ، و جنگهای سختی بین‌طرفین رخداد . ابن باز امیرالمؤمنین ، زبزر کستر بن مردان عرب عبدالرحمن بن سمره را با لشکری فدا کار وعدهٔ از فقهاء بزرگ مستقیماً بغرض فتح و تعمیم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1233 of 1362

اسلام در سیستان اعزام نمود واز همین وقت فرمانداتی عسکری واداره ملکی سیستان مستقل گردید. در هر حال عبدالرحمن تازرنج پیشرفت اما ایران بن رستم حکمران سیستان بسیاست دیرینه با ابن سمره از در صلح در آمد. وقرار داد ربیع بن زیاد را مجدداً قبول کرد ، و عبدالرحمن نقشه بزرگ برای فتح تمام‌هامون سیستان‌وحوزه هیرمند وارغنداب تازابل و کابل طرح وبعملی ساختن آن آغاز کرد. واز دیگر طرف در صفحات شمال هندوکش نیز عربها بجدیت مشغول کار گردیده وقدم بقدم پیش رفتن.را شروع کردند ، و حتی در افغانستان جنوبی وجنوب شرقی از پیشتر بعملیات حربی پرداختند.

ولایات شمالی افغانستان وعرب. چنانچه دیدیم حمله اول عرب در اراضی شمالغربی افغانستان درسال ۲۲هجری ابتداء از ۲۲ تا ۱۲۹ هجری ازطبسین آغاز کرد ، واین حمله‌پیشتر به‌یکنوع‌عبور نظامی شباهت بهم میرساند تاحمله‌مستقیم. چه عسکرعرب‌بزد گردپادشاه‌فراری‌فارس راتعقیب مینمود وبهمین مطلب آنها توانستندتامرو پیشروند اهالی عرض راه نیز سعی میکردند مما نعتی از عبور عرب بعمل‌نیاید. حمله دوم‌عرب باز بهمین مقصد در سال های ۳۱-۳۲ از نیشاپور تا بلخ وتخارستان امتداد یافت‌باین ترتیب که در سال ۳۱ هجری نماینده عبد الله ابن عامر با حکمران بومی‌هرات معاهدهٔ در برابر تادیه خراج عقد کرده راه سوقیات را باستقامت باختر باز نمود. ابن عامر که هنوز بصفت امیر خراسان مفتوحه نشسته بود امر کرد تا احنف بن قیس با لشکری کافی بخط مرغاب حرکت نماید.

باذان حکمدار مرغاب: حکمدار محلی‌مروالرود ، باذان ، بمقابله شتافت و بعد از جنگ سختی در شهر متحصن گردید : احنف چنانچه شیوه اسلام بود اورا کتباً دعوت بقبول اسلام ، یا تسلیم وجزیه ، ویا جنگ نمود ، ولی معلوم است شرط اول با روح خراسان موافقت نداشت ، زیرا از روز گاران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1234 of 1362

قدیم این ملت عادت نکرده بودند امور ذوقی ومعنوی خود شان را بانوك شمشیر عوض کنند ، طریقه های عناصر پرستی قدیم وزرتشتی همه مولود طبع آریائی بوده ، برهمنی وبودائی نیز بعلاوه آشنائی نژادی وتاریخی از راه تشویق وتبلیغ در بین جامعه انتشار یافته بود نه بقوت سلاح ، ترکتازان اجنبی اعم از یونانی وچینی و تورکی هم چنین تحمیلاتی نکرده بودند علاوه هنوز خراسانیان بزبان عربی و مزایای دین اسلام پی نبرده بودند و لهذا در اول وهله پیشنهاد قبول اسلام در مناطق مختلفه افغانستان رد گردید ، باذان نیز مثل سائر امراء محلی این تکلیف قوماندان اسلام را تردید کرد ، ولی برای مذاکره راجع به آن دو امردیگر ، ماهك ، برادرزادهٔ خویش را با نامه ئی وترجمانی تیزه احنف اعزام کرد ، باذان درین نامه بسردار عرب نوشته بود که : ـ جدم ازسواران نامور کشور ، وکشندهٔ گرزهٔ اژدهائی دربن منطقه بوده وچون گروهی را ازستوهٔ اژ دروار هانیده بود بحق اینسر زمین رابه تیول گرفته است ، چنانچه تو خواسته باشی بمصالحهٔ گرائی شناختن این اقطاع من و عفو خاندان من از اداء خراج شرط نخستین است ، در آنصورت شصت هزار درهم بعنوان خراج بتو پرداخته خواهد شد . احنف بقبول پیشنهاد باذان تن داده و چنین جواب نوشت : نامه ات رسید از مطالب تو دانستم ، مسئول تو قبول است وبرتو و خاندانت خراجی نیست ، اما کمك مسلمین برهمه شما لازم است ، وجانبین براینعهد استوار خواهیم ماند . احنف دراخر مکتوب زیاد کرده بود: اگر مسلمان میشدی منزلت وثقه کافی حاصل وبامن وسائرمسلمین برابر میگردیدی یکشنبه محرم ٣٢ هجری. نامه احنف مختوم بمهرخودش وپنجنفر سرداران بزرگ دیگر عرب بود . طبری این مکاتبات رانقل میکند (تاریخ امم والملوك جلد پنج ص ٨١) باین ترتیب بین طرفین عجالةً مصالحه برقرار واردوی اسلام باستقامت شرق بحرکت افتاد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1235 of 1362

جنگ مرغاب : در حدود مرو الرودوموضع موسوم بقصراحنف،عسکر احنف باقوای ملی که بقول مورخین عرب بالغ برسی هزارنفربود ملاقی‌شد ، این عسکر از مناطق دور وپیش مرغاب و میمنه وجوز جان جمع و برای مقابله با عرب حاضر پیکار گردیده بود ، عربها از کثرت عدد طرف مشوش بود ند ، ولی قضاً منطقه حرب طوری واقع بود که جناحین عرب را در با و کوه استوار داشته ، وطرف را ضیق محل مجال نمیداد تا کل‌قوایش را بکار اندازد ، درهر حال جنگ شروع وبالاخره منجربغلبه‌عرب گردید . ازین بعد احنف توانست به گوزگان گذشته وبه‌بلخ برسد،حکمران محلی بلخ نیز در عوض قبول تادیه‌پولی توانست با احنف مصالحه‌نماید ، احنف از آنجا جیحون را عبور و با ستقامت ولایت خوارزم بحرکت افتاد ، ولی شدت سرما او را مجبور نمود ازین آرزو چشم پوشیده وبخوارزم نارسیده ببلخ مراجعت واز آنجابه نیشا پور عودت کند . متعاقباً تمام این فتوحات نیمه پخته احنف در حرکت قارن هرا تی از بین رفته و تنها منطقه نفوذ عرب منحصر بولایت نیشا پور گردید ، که در آنجا عبدالله خازم تا سال ۳۶ هجری بعنوان حاکم عرب حکومت می نمود .

ماهویه حکمدار مرو: درسال ۳۶ ماهویه حکمدار محلی مرو یعنی آنمردیکه سیاست اتحاد باعرب را بغرض از بین بردن دشمنان تورک وچینی ونفوذ ساسانی تعقیب میکرد ، بعد از آنکه یزدگرد را از بین برده وعجالتاً از قوای تورک وچین اثر خطرناکی نمیدید ، برای استطلاع از چگونگی اوضاع عرب شخصاً بدربار خلافت سفر نمود اینوقت امیرالمومنین علی‌ابن ابی طالب کرم الله وجهه خلیفه بود ، وبا ماهویه معاهده قدیم ابن عامررا درمورد ولایت مرو تجدید وهم منشور رضایتی عنوان دهاقین وسوا ران مرو عنایت کرد ، ولی همینکه ماهویه وارد مرو شد چون از وقایع اختلافات مرکزخلافت وجنگ جمل وغیره اطلاع کافی داشت درصدد همکاری با سائر خرا سانیان برآمده وبزودی سر حدات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1236 of 1362

نیشا پور را در مقا بل عرب استحکـام نموه ند . خلیفه رابع رش از استماع این خبر درسال ۳۷ جعدة بن هبیره را بصفت وا لی به نیشا پور اعزام کرد ، ولی اهالی ازقبول او استنکـاف ورزیدندوجعدة مجبور بعودت شد ، وامیرا لمؤ منین درعوض خلید یربوعی را باقوت کافی سوق نموه ، اما اونیز مجبورشد بانیشاپو ریها ومرو بها هردو معا لحهٔ امضا کنند فقط با شرط اینکه دو دختر از یك خاندان محتشم مرو به او بد هند تا بحضور خلا فت تقدیم کنند ، این قرار عملی شد ، و دخترها بمرکز خلافت رسیدندولی چون در دعرقی کـه از آنها به نـکـاح بعمل آمدنه پذیرفته ، و خواهش از دوا ج بابـران امیرالمو منین نمودند ، ایشانرا نیز خلیفه اسلام رد کرد ودخترها به مرو مراجعت نمود ند ، طبری در جلد ٥ ـ ٦ تار یخ امم والملوك خود ازین و قا یـع قصه میکـنند (جلد ٥ ص ۲۳۲ جلـد ٦ ص ۳٥) ازین بعد نفوذ عرب در حصص خراسان شمالمغربی هم موضوع و مفهومی نداشت ، تا آنـکه دولت اموی در شام مستقر و مجدداً فتوحات اسلامی آ غاز شد .

اولین خلیفه اموی : در ٤۲ هجری امیر معاویه ا و لین خلیفه خاندا ن اموی قیس بن هیثم را بولایت نیشا پور اعزام کـرد ولی هنوز دائرهٔ نفوذ او ازاین ولایت تجـاوزنمیکرد ، درسـال٤۷ هجـری حکم ا بـن عمـر و غفاری عنـو ا ن و ا لی خـر ا سا ن گـر فـت ، و ا و خـواسـت ا ز و لایت نیشا پور قدمی فراتر گزارد ، لهذا با ستقا مت ولایت هرات سو قیات وبواسطهٔ قوماندان دلیر خو د ش المهلـب با و لا یت غور داخل جـنـگـ شد ،

المهلب باسعی زیادی که کرد نتوانست در برابر قلاع مشیده ومردم سلحشورغور کـار اساسی ازپیش برد ، ودر آخر مساعی او مصروف این شد که جان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1237 of 1362

خود ش را از ین ولا یت نجات بخشد ، در عوض غفاری از نیشاپور به ولا یت مرو کشیده ، وچون از ما هو یه اثری نبود ، آنجا تمرکز اختیار کرد ، البته این اقدام غفاری از نظر سوق الجیشی بماوراءالنهر قیمتدار بود .

اما امپراطوری فعال بنی امیه نمیخواست باینچیز ها اکتفا نماید بلکه منظور او استیلا بر تمام دنیا معلوم آنوقت بود ، خلیفه المسلمین امیر معاویه مؤسس این سلسله که در دمشق نشسته ، و دربار خلافت اسلامی را به تجملات مرسومه روم شرقی آراسته بود ، تنها مرد بزرگ جهانداری نی ، بلکه شهنشاه جهانگیری هم بود ، بحریهٔ قویهٔ او آبهای مدیترانه را بطور متوالی شکافته وجزائر را یکی پی دیگری استیلا مینمود ، وقشون بیمانند و فداکارش در شرق و غرب مصروف جهانکشائی و پیکار ، و بحر یه همین مرد بود که به جزیره سیسل حمله وقسطنطنیه قلب امپراطوری روم شرقی را درمحاصره کشید .

توطن قبایل عرب . در هر حال درعهد همین یاد شاه در سال ۵۱ هجری افسر درخراسان شمالی ، مقتدر ی چون ربیع بن زیاد حارثی با پنجاه هزار عسکر بطور خانه کوچ در کشور خراسان اعزامشد ربیع در قهستان باعده از عساکر مدافع بادغیسی هرات مقابل و فاتح شده بلا فاصله باستقامت بلخ بحرکت افتاد ، ربیع دربلخ از مشاهده اوضاع با ینفکر افتاد که بهتر است با اهالی از درصلح داخل شودلهذا بزودی حکمران محلی بلخ قرار داد قدیم احنف را بااو تجدید نمود . ربیع ازین بعد جیحون را عبور و بعد از زد وخوردی با اهالی ماوراءالنهر مراجعت و در ۵۳ از دنیا گذشت ، ربیع مرد ولی ریشه های او قوی شده میرفت مهاجرین خانه کوچ عرب در نقاط مهمهٔ شمال کشور رحل اقامت انداخته وبا مردم بناء آشنائی وحتی خویشاوندی گذاشتند ، این اختلاط ومراوده بتدریج زیاد شده وغبار بیگانگی ونفرت را تااندازه ازبین طرفین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1238 of 1362

میبر داشت ، واز دیگر طرف اهالی بحقیقت دین اسلام آشنا شده ومیرفت که آهسته آهسته برای قبول این دین متین بدون اجبار حاضر شوند. حکام آیندهٔ عرب نیز سعی کردند حتی المقدور باخراسانیان که بسهولت سر در بند کسی نمی آوردند بامدارا ومساوات بیشتری رفتار کنند ، چنانچه در تمام نقاط متصرفه و مطیعه خراسان معامله غالب و مغلوب وجود نداشت ، و عمال دولت مقتدر اموی از مفتوحین به کمی قانع شدند ، وگذاشتند مرور زمان وموانست دائمی طرفین رابهم نزدیك واسلامیت را تعمیم بخشد ، بهمین جهت است که مورخین از قبیل ابن اثیر وغیره ملتفت این نکات بود ، و گفته اند مسلمین درخراسان نتوانستند اسلامیت رابافتوحات خودشان دوش بدوش ترویج کنند .

توجه عرب بماوراءالنهر : درهر حال بعد از مرگ ربیع سائر حکام عرب که وارد خراسان شمالی شدند ازقبیل عبیدالله ابن زیاد در ٥٤ وسعید بن عثمان در ٥٦ ، و اسلم زراعه ، و عبدالرحمن بن زیاد در ٥٩ ، اینهمه بیشتر درمرو بوده و بجنگهای ماوراءالنهر مشغول میشدند ، چنانچه بدون سعید که ترمذرا آنهم بمصالحه گرفت دیگر هیچکدام درحدود خراسان کارمهمی از پیش نه بردند ، امیر معاویه هم درسال ٦٠ ازدنیا چشم پوشید ، ودر ٦١ (خلافت یزید) سلم بن زیاد والی خراسان شمالی گردید ، اینشخص در نتیجه رفتار خوبی که نمود توانست قلوب خراسانیان را جلب کند ، ولی مردم میخواستند بکلی سلطهٔ عرب از بین برداشته شود ، سرکرده گان ملی خراسان قرار گذاشته بودند که درهرزمستان دریکی از شهرهای کوچك خوارزم اجتماع و کانفرانسی تشکیل ، وپلانهای حرب ومدافعه ضدعرب طرح ، ودر تابستانها عملی سازند ، سلم زیاد عندالوظیفه مجبور بود این طرح را از بین بردارد ، و لهذا ششهزار عسکر بقیادت مهلب در شهر کانفرانسکاه خوارزم سوق ، و اینها درشبا خون ناگهانی آنشهر را محاصره کردند ، اهالی بزودی توانستند دربدل پنجاه ملیون

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1239 of 1362

نقد وجنس افسر عرب را راضی ورؤساء ملی‌را از خطر نجات بخشند ابن اثیر اینوقایع را بتفصیل ذکرمیکند (جلد٤ص٤٩ ـ ابن اثیر مؤلفه ابو الحسن علی بن محمد) خراسانیان‌ازبن‌پس‌برضد سلم زیاد شده ودرهرجاسربشورش برداشتند و مرویان خود سلم را ازطرف خویش معزول داشتند ، دراینوقت خلیفه یزید دردمشق‌مرده وجایش را امیر معاویه دوم اشغال کرده بود ، سلم جانب نیشاپور مراجعت کرد، وعبدالله خازم را عوض خود گماشت خراسانیان دربن میانه از تعصب قبیله وی عرب استفاده ، ودر ورود عبدالله طرف مخالفین او را التزام کردند، عبدالله مجبورشدمدتی بامرووم‌رو الرودجنگیده وحکومت خودرااستقراری بخشد ، ولی مردم درهرات تمرکز گرفته اوس شعلبه را برضداو آمادهٔ کار زار ساختند ، یکسال دیگر عبدالله در هرات مشغول جنگ ماند تافتح نمود ، و آنگاه در سال ٦٥ به مرو بازگشت و تا ٧٢ باقیماند. خلیفه مروان اول در ٦٥ مرده وجایش را امیر عبدالملك خلیفه معروف اموی‌اشغال کرده بود ، ولی خراسانیان نگذاشتندعبدالله خازم با امیرالمؤمنین بیعت نماید لهذا عبدالله اعلان‌استقلال خراسان نمود ، بکیروشاح دشمن دیرینه عبدالله در خراسان ازطرف خلیفه بعوض اومنصوب وبلا فاصله باقبایل و اتباع خود داخل جنگ برضد عبدالله گردید ، مدتی جنگهای خونینی بین این قبایل و سرداران عرب جاری بود تا بالاخره در ٧٢ عبدالله کشته ، وبکیر بن وشاح جای اونشست. خلیفه دمشق در ٧٤ هجری امیه بن عبدالله را بعنوان والی خراسان مقرر نمود، ولی‌خراسانیان نوانستند بار دیگر درامه سابق را تماشا نمایند ، باینمعنی که بکیرتن درنداد واونیز مثل عبدالله اعلان استقلال امارت خراسان نمود امیه‌بااو داخل جنگ شده و پس از یکرشته جنگهای صعبی که قوای اصلی عرب را در خراسان شمالی به تحلیل میبرد ، بالاخره درسال ٧٧ توانست بکیر را کشته وخودش بحکومت مستقر گردد ، امیه ازبن‌پس دلیر ترشده از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1240 of 1362

مرو ببلخ عسکر کشید و خواست اینبار مستقیماً ولایت بلخ را مثل نیشاپور و مرو تحت اداره خود قرار دهد ، ولی مردم ازدرجنگ پیشامده وبطوری شدید مصروف پیکار شدند که امیه باتمام قوای خود محصور شد ، امیه بازحمت زیاد توانست خودش را ازچنگ بلخی ها نجات داده ودر مرو برساند .

حجاج وقتیبه : عبدالملك کمور د مشق اتصالاً اخبار خراسانیان را میگرفت احساس کرد اداره ولایات آنها انضباط سختی میخواهد . لهذا در ۷۸ـ امیه را ازحکومت معزول وامور خراسان مفتوحه را بیکی ازفعال وجدی ترین مردان عرب یعنی حجاج ثقفی داد ، حجاج مهلب را باداره خراسان شمالی وعبیدالله بن ابی بکره را بحکومت سیستان اعزام کرد ، مهلب مرد متقی ونیك نفسی بود ، بمردم ضرری نرساند وتا ۸۲ بمقام خود باقیماند ، والبته کار بزرگی هم در خراسان شمالی انجام نداد ، حجاج یزید را عوض او مقرر ، و در ۸۵ مفضل را بجای یزید گماشت . ولی هیچکدام از گذشتگان خود در خراسان شمالی قدمی فراتر گذاشته نتوانستند . لهذا عبدالملك شخصاً قتیبه معروفترین سرداران عرب را بحکومت خراسان مفتوحه انتخاب واعزام نمود .

قتیبه همینکه در مرو رسید ایاس بن عبدالله را بامور حرب و عثمان بن سعید را با مور خراج ودفتر مقرر ، و خودش با سنقامت جیحون حرکت کرد ، قتیبه ازجیحون عبور ودر علاقه چغانیان وشومان باحکمرانان بومی آنجامعاهده ومصالحه برقرار نمود ، واز دیگر طرف بواسطه برادر خود صالح درماوراءالنهر تافرغانه سوقیات کرد ، منصبدار کار آزموده اونصربن سیار درعلاقه های کاشان اوروشت واخشیکت فتوحاتی ومعاهداتی نمود ، وقتیبه شخصاً تابلخ پیشرفت ، حکمدارمحلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت ومرد باران دیده ومجربی بود دراول بفرش معلوم کردن مقدار طاقت حریف جدید با او داخل جنگ شده وبعد ها معاهده ومصالحه قتیبه را قبول کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1241 of 1362

نیزك بادغیسی : قتیبه پس ازین نامهٔ بحکمران محلی بادغیس «نیزك» مرقوم وبواسطه سفیرخود سلیم نام اعزام کرد ، قتیبه درین نامه لهجه درشت بکاربرده و گفته بود اگر اسراءعرب را که دردست داری رها نکنی بخدا وند قسم است تا زنده ام از جنگ نودست نخواهم کشید تانترا بچنگ آرم . نیزك بعد از مطالعه مکتوب قتیبه سفیر اورا از طرز مخاطبه قتیبه تلویم کرد ، و گفت با همچو منی اینطور سخن گفتن از احتیاط دوراست ، سفیر آنقدرهوشیار بود که علی الفور باملایمتی تمام گفت گرچه قتیبه طبعاً مرد شدید است ولی درمقابل سخنان نرم بی اندازه ملایمت اختیارمیکند ، واین نکته را زیاد کرد که بگمان من مصلحت طرفین در مصالحه میباشد ، نیزك پیشنهاد کرد دراینصورت باید قتیبه قبول کند که برای همیشه عسکر اوبدخول وعبور ازخاك بادغیس مجاز نیستند سفیرقتیبه نزد اوعودت و پیشنهاد نیزك را تقدیم کرد وقتیبه نیز که مثل سائر سردا ران هوشیار عرب میخواست ازعدم مرکزیت واتحاد خراسان شمالی استفاده کنند ، عجالتاً اینقرار را پذیرفته وفیصله امر بادغیس را بوقت دیگر گذاشت . قتیبه به بخارا وسعد عسکر کشید وبعد ازحرب وصلح مراجعت نمود ، درین سفر نیزك حکمران بادغیس هم با اعتماد معاهده خویش با اوبوده طرز جنگی قتیبه را باوشمن ترصد میکرد ، چونکه عربها بر شجاعت جبلی خود اینك فنون جنگی را از محاربات روم وفرس استفاده واضافه کرده بودند.قتیبه درآمل رسیده بود که نیزك ازو وداع ، و بلا فاصله بجانب بلخ کشید ، حرکت نیزك آنقدرسریع بود که فقط در نوبهاردم گرفت چونکه او از جانب قتیبه احساس خطرمیکرد ، این احساس نیزك مقرون بحقیقت بود ومتعاقب حرکت او قتیبه از اذنی که داده بود پشیمان ومغیره بن عبدالله رابه تعقیب اواعزام کرد ، نیزك داخل وادی خلم شده بود که مغیره رسید ، ولی چون دید تاب نبرد نیزك ندارد ، ناکام مرا جعت کرد . نیزك این حرکت قتیبه را برای شکستن معاهده دلیل گرفته و اعلان مخالفت نمود ، نیزك خواست اینبار

ربیع افغانستان جلد ۲ (۱۰۰۰) ب سردار محمد ع سراج الدین خان د عبدالصمد ، ن محمود نعیم ه اجرائیه تاریخ ۲۹ د ۲ د ۳۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1242 of 1362

تمام قواء پراگنده قوم راجمع و متفقاً برعلیه نفوذ عرب بکار اندازد ، لهذا به امراء معروف محلی ازقبیل « جغبویه » شاه محلی تخارستان ، اسپهبد و لایت بلخ رئیس ملی مرو « باذان » وسائر حکمرانان جوزجان ، فاریاب و طالقان نامه های نوشته ، واینهمه را به تشکیل یك اتحادیهٔ ملی ضدعرب دعوت کرد وهمچنین به رتبیل کابلشاه اطلاعداد که در صورت مغلوبیت این اتحادیه از عرب ، قلمرو کابلشاه پناهگاه فرار یان و خز بنه احمال و اثقال شان باشد . رؤساء ولایات شمالی همه ایندعوت نیزك را پذیرفته وقبو لکر دند که حسب مقر رات او در تا بستان سال آینده بحیث مجموعی با عرب د اخل پیکار شو ند . رتبیل شاه بعلاوهٔ قبو ل پیشنهاد نیزك زیاده کرده بود که هنگام لزوم برای استخلاص رؤساء این اتحاد یه ازد ست عرب د اخل اقدا مات نیز خو اهد شد ، در میا ن تمام ا ین مد عو ین نیزك ا ز جا نب جغبویه فرما نفر مای تخارستان تشویش داشته ، و برای رفع این اندیشه بتر تیب مخصوص جغبو یه را محتر مانه باز نجیر ز رین محبو س ود ر ا ردو ی خو د تو قیف نمو د ، اما جغبویه اظهار مو افقت کرده ، و بیدرنگ نماینده عرب را که بعنوان حاکم درپهلوی شاه تخارستان اقامت دا شت طرد و اخراج نمود ، ونیزك دربغلان که دارای قلعه مستحکم جنگی بود قرارگاه اتخاذ کرد . رؤساء ولایات هنوزدرصدد تهیهٔ حرب ولوازم جنگ برای بهارآینده بودند که در همان زمستان عبدالرحمن برا در قتیبه در بروقان بلخ با دوازده هزار عسکر مکمل رسیده توقف اختیار کرد ، قتیبه قطعا ت تقو یه از ولایت تیشا پور جلب و در نهایت غضب بعلاقه مرو الرود حمله کرد ، حکمدارمحلی طالقان بجنگ شدیدی پیش شد و تلفات طرفین سنگین بود ، قتیبه اسراء زیادی که از طالقان بدست آورد همه را درطول چهارفرسخ چوبها استاد کرده و بدارزد ، وخود باستقامت فاریاب حرکت کرد ، هنوز ترتیبات جنگی دولت آباد وشبرغان مکمل نشده بود ، ولهذا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1243 of 1362

حکمرانان محلی هردو جا بمصالحه پیش آمدند ، قتیبه بعجله جانب بلخ حرکت کرد ، اینوقت برادر او عبدالرحمن بصفت پیشدار بخط تاشقرغان پیش میرفت ، نیزك معابر پغلان را بمردان جنگ محکم نمود ، و عبدالرحمن ومتعاقباً قتیبه مجبور شدند مدتی درخطوط اولیه نیزك مشغول جنگ باشند چون قتیبه از دست یافتن بقلعه جنگی نیزك مأیوس ، و خطوط مواصله و غله رسانی خودش را طولانی وزیرخطر میدید ، سعی کرد راه علاجی بدست آرد در اینوقت جاسوسی ماهر اورا ازمعبر نهانی این قلعه آگاه ساخت ، وسپاهیان قتیبه بسرعت و ناگهانی داخل قلعه شد ، د رینجا جنگ سختی رخداد و لی کار گذشته بود قلعه مفتوح و عسکر نیزك اکثراً تلف گردید ، اما نیزك مردی نبود که باین سهولت ازبین رود ، او بسرعت جانب سمنگان اندراب در دامنه هندوکش عقب نشست ، و قلعه جنگی موسوم به « گرزه » را معسکر گرفت ، قتیبه وقت را ازدست نداده و بعجله اورا تعقیب و در دو فرسخی گرز وضع الجیشی اختیار کرد نیزك ذخائر قیمتدار خودش را از درهٔ خاواك و قله هندوکش عبور و بدربار کابلشاه فرستاد ، وخود بجنگ ودفاع استوار نشست ، قتیبه دو ماه مشغول جنگ حصار بود ، وآهسته آهسته خزان نزدیك ، وخطر حلول زمستان و بندش راها پیشتر می آمد . قتیبه که اینخطر را احساس و تهدید بزرگی درین نقطه دوردست برای اردوی عرب میدانست مجبور شد خلاف رسم عرب و حکم آئین اسلام یعنی به نقض وعده رفتار کند . لهذا او بسلیم بن ناصح امر کرد که برسم سفیر نزد نیزك رفته با او مذاکره صلح آغاز و در نتیجه اورا برای ملاقات قتیبه حاضر کند . منتها در وعده و امانی که به او خواهد داد از قول خود سفیر باشد نه قتیبه . قتیبه سفیر را در صورت عدم کامیابی تهدید بمرگ نمود و سوگند برداشت که اورا بدار خواهد زد . در هرحال سفیر مذکوربعد ازآنکه در کمین گاههای راه عسا کرمسلح و مخفیانه گذاشت خودش باباری ازحلوا و نان داخل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1244 of 1362

قلعه نیزك شد ، درینوقت قلعه گرز مثل طبل اما سیده جلوه نموده ، و از ارزاق و سلوفه محروم بود ، بعلاوه مرض چیچك در گرزو بائی شده سبب مرگ اطفال و هراس ساکنین آن گردیدبود ، حتی جغبویه حکمدار بیرتخارستان نیز این مرض اطفال را در گرز گذرانید سفیر قتیبه بحضور نیزك قبول و هدیه حلوا را تقدیم نمود ولی قحط غله کار را بجائی رسانیده بود که اتباع نیزك جاده ادب را انحراف و بدون استیذان بخوردن حلوا و نان درروی هوا شروع کردند ، سفیر مسئله صلح را مطرح قرار داده و نیزك را بقبول ملاقات قتیبه دعوت نمود ، نیزك اظهار عدم اعتماد بقول قتیبه را در میان آورد ، سلیم گفت من بتو قول امان و اطمینان میدهم آیا قبولداری ؟ نیزك جواب دادنی ! ولی اتباع او که هنوز بخوردن حلوا مشغول بودند متفقاً فریاد کردند آری ! نیزك که نقطه ضعف عسکر و قلعه گرز را احساس میکرد ، زیاده ازین گفتگورا با سلیم لازم ندیده وبرای عقد مصالحه و ملاقات قتیبه حاضر شد ، نیزك تا مراجعت و کالت خودش را در گرز به « شقران » برادر زاده خود داد ، وجغبویه وسول نامی را بوکالت خود گذاشته وهردو با تفاق سفیر عرب وعدهٔ از محافظین خویش ازقلعه خارج شدند ، همینکه بقرار گاه قتیبه نزدیك شدند ، عساکر کمین کردهٔ عرب از جا در آمده وبین نیزك وجغبویه باعساکر محافظ آنها سدی کشیدند ، درهمین آن بود که نیزك سلیم را مخاطب قرارداده وفریاد کرد خیانت . . . درهر حال نیزك و جغبویه دیگر اسیر بودند ، و قتیبه فوراً بقلعهٔ گرز شتافته مرد ومال هردو را تحویل گرفت ، ودرین معرکه دوازده هزار اتباع نیزك وجغبویه را بقتل رسانید .

قتیبه بعجله مراتب را بواسطهٔ سواران چپار بحجاج مرقوم وراجع بکشتن نیزك استیذان نمود ، حجاج از قتیبه قوی القلب تر بود ولهذا فوراً امر قتل اورا داد چهل روز گذشت تاجواب حجاج به قتیبه رسید ، آنگاه قتیبه نیزك و برادرش را بدار زده وسر اورا چنانچه رسم امویها بود بحضور حجاج تقدیم کرد ،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1245 of 1362

جغبویه شاه تخارستان نیز بدربار دمشق اعزام و بالاخره در آنجا جان داد ، و باینصورت قتیبه از دشمن جراری خلاصی یافت . ابن اثیر بتفصیل ازین داستان قصه میکند ، (ابن اثیر جلد ٤ ص ۲٦۳)

قتل یرغمل قتیبه : قتیبه از اندراب بمرو مراجعت ، وحکمران جوزجان را احضار و یرغمل های چندی از و گرفت ، ولی حکمران مذکور درعودت خود مریض وفوت شد ، وچون قتیبه بعد ازمعامله بائیزك اعتبار قول وعهود خودش را درنظر خراسانیان باخته بودلهذا مردم گمان کردندحکمران جوزجان نیز از طرف قتیبه کشته شده ، پس یرغمل عرب (حبیب بن عبدالله باهلی) را که درنزد حکومت محلی جوزجان بود از تیغ گذرانند ، قتیبه بناچار بقیه یرغملهای جوزجان را در مرو بقتل رسانید ، حکمران شومان هم از قتیبه سلب اعتماد کرده وبجنگ حاضر شد ، این حکمران جنگی باتمام مردان خود در میدان جنگ کشته ، وقلعه او بواسطه منجنیق شکاف خورده آل و اولاد او اسیر گردید . قتیبه ازین بعد درکش ولنف سوقیان وبعد از فتح متوجه جنگ فاریاب شد ، اهالی دولت آباد سخت جنگیدند وچون قتیبه از خراسانیان متغیر بود اینبار بعد از فتح فاریاب بر خلاف رسم عرب و اسلام تمام آنجا را بسوخت ، و بسبب همین عمل نزد عرب نام متحرقه گرفت ، قتیبه ازین پس بصغد و بخارا سوقیات و اخذ خراج نمود وضمناً برای اطلاع مردم بخارا وتعمیم اسلام اجازه داد قرآن کریم بزبان دری آنروز خوانده شود وخود درصدد هجوم بقلمرو کابلشاه برآمد ولی هیئت سفارت رتبیل نزد قتیبه حاضر واداء باج و قبول نماینده عرب را در مرکز کابل پذیرفته وباین ترتیب با قتیبه مصالحه برقرار کردند . وقتیکه قتیبه خواست بخوارزم سوقیات نماید خوار زمشاه عیناً رفتار رتبیل را تعقیب وباقتیبه بقبول اداء خراج صلح نمود . قتیبه آرام ننشست وعلی الرغم معاهده ئیکه باحکمران سمرقند داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1246 of 1362

بجانب او عسکر کشید . حکمدار سمرقند بجنگ پیش آمد و از حکمداران شاش وفرغانه کمك خواست . معهذا در جنگ پیشقر اول سپاه سمرقند مغلوب و متعاقباً شهر سمرقند از منجنیق شکاف خورده وشهریان بقبول اداء دو ملیون درهم و تاسیس مسجدی در شهر و سی هزار عسکر بعرب دادن مسالحه نمودند وقتیبه با عسکرش در شهر بغرض اداء نماز داخل شد دیگر نخواست بحکم معاهده تن‌داده وخارج شود بلکه حکمدار سمرقندرا اخراج و غنایم زیاد گرفته؛ دختر کی از شهزادگان محل را باخبر این‌فتح نزد حجاج فرستاد، دختر بحضور خلیفه ولید (۸۶ ـ ۹۶) رسید وبعد ها یزید ازو متولدشد،ترتیب فتح سمرقند در خراسان بد تلقی شده وخراسانیان آنرادلیل دیگری به بد قولی قتیبه گرفتند ، اما قتیبه اهمیت نداده مغیره بن عبدالله را بخوارزم سوق وحکمران آنجارا مجبور به تادیهٔ باج وقبول حاکم تازه عرب در پهلوی خود نمود . قتیبه با چنین جرأت پیمانندی تا اواخر قرن اول هجری در خراسان حکومت راند، ولی ولید اول در ۹۶ فوت وجای اورا سلیمان اشغال ولهذا انحطاط قتیبه آغاز کرد ، چونکه قتیبه وحجاج هردو درمشورهٔ ولید راجع بخلع سلیمان از ولیعهدی وتقرر عبدالعزیز پسر ولید باین سمت همفکر وموافق بودند، پس همینکه سلیمان خلیفه شد قتیبه در میدان عامی بحضور خراسانیان واعراب خلع سلیمان را از خلافت اعلان و دعوت به بیعت شخص خود نمود ، عربها حاضر بشنیدن این خطابه نبوده خاموش ماندند قتیبه‌خطاء حدس خودش‌را درك کرده وخواست بجلب قلوب خراسانیان به پردازد لهذا در نطق خود تذکر داد که من از حیث مادر ، مولد ، فکر و رای آرزو ودین وغیره از اهل عجم میباشم ، ولی خراسانیان که ازو خوشنان نمی آمدنیز خاموش ماندند. عربها از کناره گیری خراسانیان قوی شده وازهمه بیشتر قبائل مضر وبنو تمیم به وکیع سر کرده تمیمی که ازدشمنان قتیبه بود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1247 of 1362

اطاعت کردند وقتیبه کم قوت ماند . درینوقت تعداد مردان جنگی عرب در خراسان شمالی بقرار ذیل بود :

از بصره ۹۰۰۰ ـ از بکر ۷۰۰۰ ـ تمیمی ۱۰۰۰۰
قوم عبدالقیس ۴۰۰۰ ـ قوم ازد ۱۰۰۰۰ ـ از کوفه ۷۰۰۰ } ۵۴۰۰۰ نفر
ازاد شده کان عجم ۷۰۰۰ ـ

حیان خراسانی: درهرحال جنگ داخلی عرب بین قتیبه و وکیع شروع و خراسانیان بیطرفانه تماشا میکردند، همینکه کار بمرحله نازك وفیصله کنی رسید، خراسانیان زیر قیادت یکمرد فعال خراسانی موسوم به « حیان نبطی » ـ نبطی برای آنکه لکنتی درزبان داشت ـ طرف وکیع را الزام کردند و درنتیجه شورش عامی برپا وقتیبه باخاندان خودش یکجا بقتل رسیدند ، وبا ینصورت عرب از افسر نا موری محروم وخراسانیان از دست حاکم شدیدی خلاص شدند ، معهذا خراسانیان مد از مرگ قتیبه بعربها گفتند حیف از چنین مردی که کشتید اگر ازما بودی اورا میپرستیدیم، ولی افسوس که اوبحکم حجاج در خراسان اختلال وقتال برپاوغله را قیمت وبیوفائی بعهد کرد . اسپهبد حکمدار پیر بلخ وقتیکه از مرگ قتیبه شنید عربها را از کشتن چنین مردی بد گفت وسرزنش نمود . در هر حال قتیبه مرد و وکیع دوامی نکرده در سال ۹۷ یزید بن مهلب بعنوان حاکم خراسان مفتوحه وارد مروشد ، واونه تنها وکیع وخاندانش را محبوس بلکه خراسانیان دخیل در اینکار را تحت فشار قرار داد ، زیرا او احساس میکرد که بیشتر نفاق بین قبایل عربی در خراسان ازطرف خراسانیان اشتعال میشود، چنانیکه حیان خراسانی درتولید نفاق بین عرب زیاد کار میکرد ، وبالاخره بهمین سبب ازطرف سعید والی عربی خراسان بزهر هلاك گردید.

امیرالمومنین عمر بن عبدالعزیز وقتیکه بمسند خلافت نشست (۹۹) یزید مهلب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1248 of 1362

را از خراسان محبوساً احضار و جایش را به جراح بن عبدالله در سال ۱۰۰ داد ، واین آن وقتی بود که اقتدار خلافت عرب ازسواحل عمان تا اوقیانوس اطلس واز قفقاز تاخلیج فارس منبسط و در کشور اسپانیا بیرق فتح امویها در اهتزاز بود ، معهذا هنوز عسکر وافسر عرب در مدت یکقرن نتوانسته بود در کشورخراسان موفقیت اساسی بدست آورده وحکومتی قادرومطیع تشکیل کند. خراسانیان همینکه امیرالمومنین عمر عبدالعزیزرا شناختند ازحکام عرب شکایت ونوشتند که اینها متعصب وقوم پرورند، از تو مسلمانان خراسان جزیه میخواهند و به عسکر خراسان درغزوات خار جه غنایم نمیدهند . خلیفه جراح را احضار، و دو نفر عبدالرحمن نامان را بامور حکومت وخراج خراسان مفتوحه مقرر و ایشان را به خوش رفتاری بامردم امر، واز انتقام آینده خراسانیان تهدیدنمود. دو سال ۱۰۲ سعیدبن عبدالعزیز عوض عبدالرحمن بن نعیم القشری بحکومت خراسان شمالی مقرر شد وا و توانست مبلغین خانواده عباس را که وارد خراسان شده وبرضد امپراطوری اموی کار میکردند دستگیر کند. ولی آن خراسانیانیکه باقبائل ربیعه ویمنی خویشاوندی کرده بودند ازموقع استفاده و مبلغین را باضمانت خود آزادو در خفا تقویه نمودند . خلیفه یزید ثانی خلیفه اموی (۱۰۱ — ۱۰۵) سعیدحرشی را درسال ۱۰۳ بخراسان اعزام کرد . واینشخص در ماوراءالنهر بجنگهای چندی مبادرت وتا خجند پیشترفت . در سال ۱۰٤ عوض او اسلم بن سعید وارد خراسان شد اما معلوم است این تبدلات سریع وپیاپی حکام عربی خراسان مانع آن بود که ایشان بتوانند دست بکار مهم و اساسی زنند .

ازسال ۱۰٦ تا ۱۰۹ ه اسد بن عبدالله بحیث حاکم خراسان شمالی از طرف خلیفه هشام اموی (۱۰۵-۱۲۵) مقرر وکار میکرد . کار اول اینشخص اعدام هیئت مبلغین خانواده عباس در سال ۱۰۷ و بازسوقیات او در

ربیع افغانستان جلد ۲ (۱۰۰۰) ب سردار محمد ح سراج الدین خان و عبدالصمد ن محمود نعیم ه اجرائیه تاریخ ۲۹ د ۲ د ۳۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1249 of 1362

غرجستان و غور است ، اسد از راه مرغاب به غرجستان پیش شد و « نمرون » حکمدار بومی غرجستان بمقابله پرداخت ، اسد پس از رزم با نمرون داخل مذاکره شده ومصالحه بااورا امضاء کرد، نمرون نیز بعدها بمیل خودش دین اسلام اختیار کرد. اسددر همین سال۱۰۷ بعد ازجنگ غرجستان باغوریها داخل حرب گردید ولی درینجا نتوانست کار مهمی انجام دهد، لهذا درسال ۱۰۸ مکرراً باغور رزم داد، اما اینبار هم موفقیت محکمی حاصل نکرد، اسد درهمین سال مصلحت دید که یاسفر سردار محلی بلخ موسوم به برمك ابوخالد بن برمك رابعنوان حاکم ولایت بلخ مقرر نماید، درسال۱۰۹ خلیفه هشام اسد رااز حکومت خراسان شمالی موقوف و عوضش اشرس بن عبدالله رامقرر واعزام کرد. اشرس بزودی درسمرقند عسکر کشی کرد، ومردم بسیاری در آنجا ها بدین اسلام گرویدند ولی چون متعاقباً جزیه زمان کفر بغرض تلافی کسر خزانه ازایشان خواسته شد مجدداً ارتداد واز تورکها بر ضد عرب استمداد کردند درجنگهای متوالی که بین طرفین در پیکند ، بخارا، کمرجه و غیره واقع شدعربها مغلوب گردیدند . و اشرس تا ۱۱۱ موقوف شد. و جنید بن عبدالرحمن رسید. او عمارة بن حریم را در ۱۱۲ با هژده هزارعسکر بجنگ تخارستان اعزام کرد و در جناح او ده هزار عسکر دیگر تعین نمود ، ولی معلوم نیست این عسکر در تخارستان چه نوع کاری انجام داده است . خود جنید برای تلافی شکست دوسال پیشترعرب درمقابل ماوراءالنهر وتورکها باعسکر زیادی جیحون راعبور کرد . ومتعاقباً خلیفه هشام او را بواسطه قطعات جدید اعزامی تقویه نمود . جنید درجنگهای نزدیك سمرقند وطوایس دشمنان خودرا شکست سختی داد . ولی این مرد جنگی هم بزودی معزول و عوضش عاصم بن عبدالله واردشد . عاصم ازسر کشی خراسانیان واتفاق داخلی قبایل عربی خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1250 of 1362

که مخصوصاً ازسال ۱۰۶ باینطرف زیاد تر شده و اغراض قبیله و ی مضر ها و تمیمی ها کار را بجای نازکی کشانیده بودپریشان شده بالاخره بهشام نوشت که اداره خراسان ازحیز انتظام خارج شده و با یستی مستقیماً بحکومت عراق مربوط شود . هشام درعوض خود اورا موقوف و خالد برادر اسد سابق الذکر را بجایش درسال ۱۱۰ مقررنمود . اسد نیز در معیت برادر خود بود و متفقاً کار میکردند ، اینها تابسمرقند یکبار سوقیات کردند ودر داخله تابلخ رفتند وهم ازجمله سرداران مسلمان شده خراسان که ازمدتی باینطرف باعرب همکاری و بغرض توحید ملی درتعمیم دین اسلام در خراسان میکوشیدند یکنفر آنرا « جدیع کرمانی » در علاقه « توشگان » بدخشان بغرض فتح اعزام نمودند و اینشخص دران علاقه ها جنگ وفتو حاتی نمود . در ینوقت خراسانیان از یکطرف مبلغین عباسی راتقویه و برضد امویها تحریکات میکردند و از دیگر طرف نفاق داخلی قبایل عرب رااشتعال و خود به تشکیل جمعیت های سیاسی می پرداختند ، منجمله « خداش » بانی طریقه خرمیه بود که اینك درخراسان تمرکز داشته واز دشمنان خطرناك امپراطوری بنی امیه بحساب میرفت ولی اسد حکمران عرب بهر نوعی بود توانست شخص مذکوررا مغلوب وبقتل رساند . ازسال ۱۲۰ تا ۱۳۰ هجری جعفر بن حنظله و بعد ها یوسف بن عمر جدیع الکرمانی و پسران نصر بن سیار سرکردهٔ قبیله مضر یکی پی دیگری ازطرف خلافت بحکومت خراسان مقرر شدند واین از ابتداء هجوم عرب در سال ۳۱ هجرت درکشور خراسان تا حیات یکصد سال زمانه را دربر میگرفت . در تمام اینمدت یکقرنه نفوذحکام عربی خراسان بیشتر دردوولایت نیشاپور ومرو تمرکز داشته ، و درسائر بلاد و ولایات شمالی افغانستان از قبیل تخارستان - بلخ - جوزجان - هرات و مضافات اینها تسلط مستقیمی نداشتند ، باینمعنی که درتمام این مناطق اداره امور در دست حکمداران محلی بود بعضاً

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1251 of 1362

باداء جزیه وباجی پرداخته و بعضاً نمایندهٔ ازعرب‌را بعنوان‌حاکم دربهلوی خود بذیرفته و احیاناً قطعه ساخلوی عرب را درمرکز خود می پذیرفتند ، معهذا در خلال اوقاتی که بدست می‌آوردند سراز اداء باج باز زده وبرای‌جنگ وشورش حاضر می‌شدند . ولی‌عربها سعی کردند که خودرا بیشتر دربلخ قوی‌داشته‌وحاکم وقبایل خود شان را درآنجا مستقر سازند ، در هرحال عمال اموی آهسته آهسته باینفکر افتادند که باخراسانیان مسلمان شده دست داده واز سرداران آنهابرای بقاء حکومت خود کار بگیرند . سرداران خراسانی دم از موافقت زده وباین ترتیب داخل امور کشوری ولشکری شده به تقویت همدیگرپرداختند ولی اینها در کمین فرصتی بودند که دولت مستقل خراسانی تشکیل نمایند .

زیرا ادارهٔ اموی را خلافت راشدهٔ اسلامی نی بلکه یك امپراطوری جهانگیر ومستبدی میدانستند درهرحال اینکار آسانی نبوده وامپراطوری قوی اموی درشرق‌وغرب عالم بیرق اقتدار نظامی‌وسیاسی‌افراشته‌داشت . لهذاخراسانیان دست به تشویق وتقویه خاندان بنی هاشم زده‌و خواستند آل علی وباعباس‌رارضی‌الله عنهم بنام دین ، عدل‌وحق‌بررخ بنی امیه کشیده وباین نام امپراطوری بنی‌امیه‌را واژگون و افغانستان را مستقل وزمام امور حکمرانی خلافت اسلام را درشرق وغرب دردست گیرند . این طرح مهم آنقدر موانع ومشکلاتی درپیش داشت که محتاج بسی‌قربانی ها وصرف سالهای وقت وتدابیر عمیقی‌بود معهذاعقل خراسانی ازمدتی مشغول پیشبرداین‌نقشه بود ولی درهربار خواه بجنگ‌وخواه بصلح ناکام می شد . بالاخره مردی ظهور کرد که هم عقل سیاسی وهم تجربه کشوری وهم استعداد خارق العاده داشته واین‌سنگ بزرگ را ازجایش برداشت . اینشخص عبارت بود ازابو مسلم خراسانی که شرح کار نامهای او جداگانه داده میشود.

ولایات‌غربی خراسان‌وعرب : و اما در جبهه غرب خراسان چنانکه دیدیم بعد از ۲۳ تا ۱۳۰ هجری ازفراربزدگرد وتعقیب عرب درسال ۲۳ هجری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1252 of 1362

مفرزه های اسلام بقوماندانی سهل بن عدی وعبدالله بن غسان بولایت کرمان ، وزیر قیادت عاصم بن عمر تمیمی بولایت سیستان و تحت فرمان حکم بن عمر تغلبی بولایت مکران ریختند وبعد از جنگ و صلحی بدون اخذ نتیجه قطعی مراجعت کردند . در سال ۳۱ هجری باز مفرزه دیگر عرب بقوماندانی مجاشع بن مسعود السلمی بولایت کرمان سرا زیر ، وبعد از گرفتن شهر سیر جان بسیستان کشیدند ، ولی اینبار گشته بسیار داده شکست سختی خوردند وبر گشتند ربیع بن زیاد بن اسد الزیال حارثی متعاقباً برای تلافی این شکست از قرارگاه عمومی نیشاپور وارد سیستان شد سپاه سیستان در سه میلی زرنج رزم سختی داد و بالاخره ایران بن رستم بن آزاد خو بن بختیار حکمران محلی سیستان حاضر شد که در بدل تادیهٔ هزار بنده وهزار جام زرین بعرب مصالحه بر قرار نماید . ربیع از زرنج به خواش وبست کشیده جنگهای زیادی بااهالی کرده تلفات بسیاری داد ، در هر حال بعد از آنکه امرائی هم بدست آورده بود مراجعت نمود . مشاهیر امراء ربیع اینها بودند : حصین بوالحرث ، بسام ، سالم بن ذکوان ، عبدالرحمن آنکه نظر بلیاقت خویش منشی حجاج وباز صاحب خراج عراقین گردید . باین ترتیب ربیع از سیستان برگشت وبقرارگاه ابن عامر سپه سالار عمومی عرب در نیشاپور رفت . اهالی بعد از رفتن او قراو داد ها را زیر پا گذاشته و استقلال محلی را از سر گرفتند ونماینده عرب را اخراج کردند .

ابن سمره وحمله بکابل : ابن عامر لشکری کافی زیر قیادت عبدالرحمن بن سمره و زابل و بلوچ - بغرض تسخیر قطعی این ولایات اعزام کرد ، وقتیکه ابن سمره بدر سیستان رسید ایران بن رستم توانست بااو عهد قدیم ربیع را تجدید کند هنوز ابن سمره راحت مفصلی نکرده بود که امیرالمومنین عثمان رض از دنیا گذشت (۳۵) واو مجبور شد یکبار نزد عبدالله عامر برود ،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1253 of 1362

و کیل ابن سمره در سیستان امیر بن احمر بشکری مقرر بود ولی سیستانیان اورا محبوس وترتیبات عربی را از بین برد ند عبدالرحمن مجدداً بسیستان وارد شد وبعد از تأمین رنج به خواش وبست وزمین داور سوقیات نمود و در شهر « دوان » مرکز داور با اهالی حرب سخت نمود ، مردم بعد از جنگ در کوه « زور » یا « زوذ » محصور و بالاخره بقبول مصالحه حاضر شدند و عبدالرحمن ازمعبد مشهور زور مجسمهٔ رب‌النوع آفتاب‌را که از طلای ناب ساخته وچشمان یاقوتی داشت کشیده وخراب ساخت ، عبدالرحمن مرد بزرگی بود ، و بسکعده فقهاء مشهوری از قبیل حسن بصری رحمة الله علیه وغیره بغرض تعلیم ونشر اصول اسلام همراه داشت ، و نقاط مفتوحه را فوراً زیر انتظام میگرفت ، او میخواست اسلامیت را با فتو حات خود در خطوط متوازی پیش برد ، درهرحال عبدالرحمن بولایت رخج یعنی قندهارپیش شد وبعد از ضرب و گردی باستقامت زابلستان یعنی ولایت غزنی بحرکت افتاد ، و این او لین باری بود که سواران عرب در غزنی و از آنجا بجانب کابل جولان میکردند ، ولی عربها در کابل کار مهمی ازپیش نبرده تنها کابلی هارا برای دفاع آینده بیدار ساختند . کابلشاه بعد از جنگ مختصری بقرار داد صلح امضاء کرد و عبدالرحمن بجانب سیستان مراجعت نمود . از جمله اسراء کابل اشخاص ذیل بعدها در عالم عرب مشهور شدند : باب‌مکحول الشامی‌فقیه ، سالم بن‌عجلان حمیدالطویل و نافع ، یك مفرزه عبدالرحمن بقوماندانی مهلب تاقندابیل در در ولایت بلوچستان نیز پیشرفت ولی بعد از زدو خورد مختصری مراجعت نمود باین ترتیب عبدالرحمن سه سال مصروف اسفار نظامی خودش بود اما همینکه خواست مثل نیشاپور زرنج را نیز قرارگاه نظامی ومرکز اداری‌عرب‌واسلام قرار دهد سیستانیان نه پذیرفته و گفتند تو عامل معاویه هستی در حالیکه خلیفه رابع بجای است . عبدالرحمن پافشاری نکرده عباد بن حصین را وکیل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1254 of 1362

تعین وخود بدربار خلافت عزیمت نمود امیرالمومنین خلیفه رابع رض عبدالرحمن بن جزالطائی را و بعدها ربعی بن کاس عنبری را با عنوان حاکم سیستان اعزام نمود ، اما اینها کاری از پیش نه برده و بزودی امیرالمومنین در سال ٤١ هجری از دنیا گذشت در خلافت حضرت خلیفه چهارم رض جمعیت زیادی از اعراب مفلس ومفلوك زیر ریاست حکمته بن عتاب الحبطی و عمران بن فضیل البرجمی خارجی در سال ٣٦ وارد سیستان گشتند اینها هم برضد عمال حضرت خلیفه چهارم و هم برضد اهالی حرکت میکردند . عبدالرحمن بن جزوالطائی حاکم امیر المومنین از دست همین ها کشته شد . ولی ربعی کاس در جنگ زرنج حکمته را از بین برداشته و خطر خارجی را کم کرد . کلمه خارجی برآن دسته جات عرب اطلاق میشد که در جنگ های حضرت خلیفه رابع رض و امیر معاویه همه از اتباع و طرفداران امیرالمومنین بوده ولی بعد ها چون در جنگ مشهور به صفین امیر المومنین بمصالحه و حکمیت دو نفر وکیل تن داده و این منجر بغلبه امیر معاویه گردید ، دسته هایمذکور ضدیت باامیر المومنین نمودند و لهذا خوارج خوانده شدند . پسان ها این اسم در مورد اکثر شوریان ملی سیستان که ضد حکومت عرب کار میکردند نیزاطلاق گردید .

در هرحال بعد از چندی (٤٣) ربیع حارثی بصفت حاکم امیر معاویه وارد سیستان شد و او سعی کرد زرتشتی ها را بدین اسلام جلب و قرآن کریم را تعلیم نماید . در سال ٤٨ رتبیل کابلستان که از سوقیات عبدالرحمن در کابل بیدار شده بود در قندهار آمده در صدد ترتیبات عسکری برای جنگ عرب بود ولی ربیع ازمراتب مطلع شده وقبلا بحمله در رخد پرداخت اماربیع کاری انجام نداده برگشت . وبعداز کمی حاکم جدید عرب عبیدالله بن ابی بکره وارد زرنج گردید . واو نیز به بست و رخد سوقیات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1255 of 1362

کرده با کابلشاه رزم داد و بزودی بین طرفین مصالحه بر قرار ورتبیل شخصاً بسیستان آمده وبفرض استطلاع ازاداره وقدرت عرب ببصره رفت، ودر آنجا با زیاد که عنوان امیر خراسان داشت ملاقات کرد و برگشت . در سال ۵۳ امیر معاویه خراسان مفتوحه را به عبیدالله بن زیاد داد و او بر ادر خود عباد را بحکومت سیستان اعزام کرد. ولی اوهم مجبور شد باستقامت کابل بقندهار عسکر کشد ودر آنجا با عساکر رتبیل که خودش را حکمران بالا ستحقاق ولایات جنوب هندوکش تاها مون سیستان ودریای سند میدانست زرم دهد، البته درینجنگ نیز عرب موفقیت بزرگی حاصل نکردوعبادمراجعت نمود. همینکه امیرمعاویه درد مشق ازدنیا چشم پوشید (٦٠) سیستانیان ادارات عربی را برهم زده وعباد را مجبور کردند ببصره عودت کند اما او تنها نرفت ، وتوانست خزانه سیستان را که بالغ بربیست ملیون درهم بود هم در بصره به برد .

یزید ورتبیل : درسال ٦٢ ازطرف یزید مجدداً دونفر برای تنظیم امورسیستان مقرر و وارد زرنج شدند ، اینها یزید وبو عبیده بن زیاد بودند ، یزید بکابل لشکر کشید، و کابلشاه بمقابله شتافت درجنگی سختی که واقع شد سپاه عرب کشته واسیرفراوانی داد وفقط عده محدودی توانستند بفرارموفق شوند، درجمله مقتولین جنگ یکی هم خود یزید حاکم وقوماندان عرب ، و درجمله اسراء برادرش بوعبیده شامل بود ، خلافت دمشق ازینخبر بهم برآمده سلم بن زیاد را برسیدگی امور خراسان مقرر ، و او طلحه الطلحات را بسیستان اعزام کرد ، طلحه اوضاع ولایت را بنوعی دید که مجبورشد بامردم ازدرمحبت ومدارا پیش آید ، مردم نیز اورا دوست گرفتند ، واوبا کابلشاه داخل مفاهمه شده وبالاخره توانست بوعبیده وسائر اسراء عربرا دربدل اداء نیم ملیون درهم ازرتبیل خلاص کند . درسال ٦٣ عبدالله بن طلحه ویکسال بعد خودطلحه حاکم سیستان شده وبامردم بمدارا پیش آمدند ، ولی بزودی مردم وعسکر برضد یزید شورش نمودند وتاخلیفه در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1256 of 1362

دمشق زنده بود سیستان همچنان آزاد ماند . درین میانه عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر از طرف عبدالله بن زبیر خلیفهٔ دیگر عرب و رقیب خلیفه اموی بعنوان حاکم وارد زرنج شد، واونیز بااهالی در کمال آشنائی ومحبت پیش آمد و بعزم رزم کابلشاه براه بست روان شد، رتبیل درنواح کابل اورابمضیقهٔ خطرناکی گرفتار نمود واگر همت عمر بن شاپ العاری یکی از سرداران دلیر عرب نبودی تمام ار دوی عبدالعزیز محو وتباه میگردید ، در هر حال عبدالعزیز بسیستان مراجعت کرد وبطور دائم راجع بامور جهانداری اندرزهای سودمند رستم بن مهر هرمزد دانای سیستان رامی شنید که از قول دهاقین خردمند قصه میکرد، باین ترتیب عبدالعزیز تا سال ۷۲ در زرنج ماند ، و قتیکه عبدالله زبیر مغلوب عبدالملك خلیفه اموی گردید حجاج معروف دربصره عنوان امیرخراسان وعراق حاصل کرد واومیه بن عبدالله را بسیستان مقرر نمود واومیه پسرخودش عبدالله را بسیستان فرستاد، واین اخیری بغرض رزم کابلشاه به بست کشید ، چونکه این رتبیل مرد سخت دلیر وباتدبیر وبرای عربها همیشه یك تهدیدی سخت بشمار میرفت رتبیل بعبدالله اطلاع داد که اگر ازجنگ خودداری نماید یك ملیون در هم باو خواهد پرداخت ، ولی عبدالله بنماینده اوجوابی داد که بهرتبیل بگو اگر این رواق بست را از طلا مملو کشی قبول نخواهم کرد . رتبیل علی الفور از مقابل عبدالله عقب کشیده وقدم بقدم قلاع وبلاد راتخلیه کرده رفت، وباین ترتیب اورا دردرون درهای مهیب کش کرد، انگاه راهارا از هرطرف قطع واردوی اورا تحت تهدید مرگ قرارداد. اینست که عبدالله خطر رااحساس وبهرتبیل پیغام داد که اگر رامهراجعت اورا باز گزارد از تادیهٔ خراج عفو خواهد بود. اما رتبیل جواب داد اگرمیخواهد زنده بر گردد سه صد هزار درهم تادیه وعهد نامه تحریر کند که درآینده باکابلشاه داخل جنگ نخواهدشد وبلاداورا از آسیب محفوظ خواهد گذاشت . عبدالله مجبور بود اینقرار رابه پذیرد ودرعوض ازدربار خلافت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1257 of 1362

معزول گردد خلیفه عبدالملك موسی بن‌طلحه رابحکومت سیستان مقرر نمودواو تاسال ۷۵ در زرنج ماند، اماسیستانیان نمیخواستند در قید امویها باشند لهذابا فرق عربی خوارج کهبرضد حکومت اموی هم‌بودند داخل روابط شدند. حجاج عسکر کافی زیرقیادت عبیدالله بن‌ابی بکره بسیستان اعزام نمود، اماحریش پیشدار عبیدالله باقطعه خوددرجنگ باسیستانی هانتباه شد، وعبیدالله در ۷۸ وارد سیستان گردید، وبه پست عسکر کشید، کابلشاه بجنگ سختی پیشامد، و بعد بتدریج‌همان پلان قدیم راعملی وعبیدالله راقدم بقدم درداخل قلمرو خود کشیده رفت، تاآنکه بیکباره گی اورا زیرمحاصره قراردادهوخطوط مواصله اورا ازهرطرف قطع نمود، عبیدالله مجبورشد هفتصد هزار درهم تاوان جنگ داده خود و عسکر خودرا ازورطه مرگ نجات بخشد،افسرپیرودلیری ازعرب،شریح، اینقراردادرانگین‌شمرده نه‌پذیرفت وخود را با عساکر مربوطه خود بصفوف کابلشاه زده وقسمت بزرگ ایشان کشته‌شدند،بقیةالسیف که بفرار و رسیدن به آبادی موفق‌شدند ازفرط گرسنگی آنقدرطعام خوردند که‌ایشان نیز ازبین رفتند، ولی‌مردم برای جلوگیری از خطرثانی،فراریان‌را بتدریج اندك رو غنی وباز طعامی داده چاق میساختند. عبیدالله بعد ازین شکست سخت کم زندگانی کرده و در حدود بست از دنیا چشم پوشید. حجاج بشنیدن اینخبر مراتب را بدربار خلافت دمشق اطلاع و اجازه خواست قشون بصره و کوفه را بسیستان و کابل سوق کند.

لشکر طاؤسان : بعد ازاین حجاج یکصد وبیست هزارعسکرمربوطه بخودرا سان دیده و از بین آنها قطعاتی مرکب از اشراف و صنادید عرب جدا و چهل‌هزار نفرتهیه‌نمود حجاج ازینجمله دههزار مردرا زیرقیادت یکی ازمشاهیر سرداران عرب عبدالرحمن بن اشعث باستقامت سیستان بحرکت انداخت، این افسر و عسکر که از کثرت سامان و سلاح اسم جیش الطواویس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1258 of 1362

بخود گرفته وحجاج دوملیون درهم بایشان بخشش و معاونت کرده بود در سال ۸۱ هجری بسفر آغاز ودرسال ۸۲ هجری وارد سیستان گشتند ، ودر وحله‌اول با خوارج وهمام بن عدی السد وسی‌سر کرده شورشیان رزم‌داده‌غالب گشتند ، وبعد به اخذ عسکر محلی پرداخته ، وعبدالرحمن ازحاکم عمومی خراسان‌نیز قطعات تقویه‌طلب کرد ودرآخر همان سال بعزم رزم کابلشاه روان شد ، رتبیل ازدور تمام اینواقعات‌را ترصد میکرد، لهذا بزودی هیئت سفارت او بحضور عبدالرحمن رسیده با شرط فراموشی ازماجرا های ماضی اداء خراج‌را برای آینده قبول‌کرد اما عبدالرحمن مردی نبود که با اینهمه عسکر وقوت آزمایشی ازدشمن نکرده وبکمی قناعت کند، لهذا با ستقامت بست بحرکت افتاد. رتبیل پلان گذشته را تطبیق و اردوی خودرا بقهقرا عقب میکشید ودر قلاع عرض راه غنایم سنگین بار میگذاشت، اردوی عبدالرحمان درهر منطقه اموال زیادی بدست آورده گران بار می شدند ، و عبدالرحمن برای از دست ندادن‌خطوط ارتباط و تنظیم ادارهٔ عقب جبهه در هر جا نمایندگان و محافظینی گزاشته وبتدریج کابلشاه را تعقیب میکرد ، اینحرکت بطی زمستان را قریب میساخت و جیش الطوا وبس از قرط اغتنام شبیهه شتر مرغی سنگین بار میگشت ، از دیگر طرف کابلشاه سعی میکرد عبدالرحمن را بدام آشنائی اسیر و در صورت ممکن برعلیه حجاج بکار برد ، حوادث طوری فراهم شده بود که عبدالرحمن‌حجاج‌را ازپیشرفت‌خودبه‌زابل و کابل اطلاع‌وضمناً حوالهٔضربه‌قطعی را از جهت صعوبت طرق وشوارع حواله به بهار سال آینده نمود ، چه اسپان رساله عرب که در دشتهای شن زار مثل کشتی در بحر حرکت میکرد در صخر های پر برف زابل و کابل بسهولت جولان نمیتوانست . اما حجاج که مردی شدید بودتدبیر عسکری عبدالرحمن را رد وبطائت حرکت وتعویق حمله اورا کتباً بجبن وبزدلی منسوب و راحت طلبی عبدالرحمن را بمرد کوری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1259 of 1362

تشبیه کرد . این تندی حجاج عصبیت عبدالرحمن را که مرد بزرگی بود برانگیخت . حجاج منتظر نتیجه این مکتوب شدید خودش نشده متعاقباً امری دیگر فرستاد که بدون درنگ بکابلستان حمله و آبادی ها را یکسره ویران، وآل واولادمردان زابل و کابل را اسیر نمایند، بزودی امرسیوم حجاج بعبد الرحمن رسید که تا فتح تمام مملکت دشمن اقامت او در آنجا حتمی است واگر سهل انگاری کند معزول وعوضش اسحاق بن محمدمقرر خواهدشد. عبدالرحمن نامه های حجاج را بروی اردوی خود کشیده واز مجموع افسر وعسکر درینخصوص رای خواست،عسکر غریو برآورد و سرداری چون ابوطفیل عامر بن واثله خطا به غرائی ایراد و منجمله گفت : امر حجاج بآن ماند که گویند غلامت را باسپ سوار کن اگر هلاك شد اسپش از تو واگر نجات یافت هردو از توست ، هان ای عسکر،حجاج از زحمات شما در جنگها متأثر نمیشود اگر فاتح شدید غنایم ودسترنج شما را او میخورد و در عوض مکافات شما ترقی هم او میکند و اگر مغلوب شدید و معدوم گشتید فدا کاریهای سابق شما محو شده و در نظر او مردمانی پست ودون همتی بشمار خواهید رفت.افسر دیگری عبدالمومن ربعی بپا ایستاده وفریاد کرد . سوقیات حجاج درین مملکت شبیه سوقیات فرعون درروددنیل است ، مطمئن باشید که این مملکت گورستان ابدی شما است وهیچکس ابداً بعلاقات خاندان خود نائل نخواهید شد، بهتر است بعقب برگردید واستقامت حجاج مارش کنید واورا از وطن خود طرد نمائید بیائید وبعبد الرحمن بیعت کنید تا پیش رویم واین منم که برای نخستین بار باینمرد بیعت میکنم . . . یکی فریاد کرد منهم . دیگری منهم . دیگری من . . و الحاصل در ساعتی عبدالرحمن فرمانروا و دشمن جدی حجاج بود ، عبدالرحمن با کابلشاه درین موضوع تازه مفاهمه وقراری را امضاء کرد که در صورت فتح بر علیه حجاج، کابلشاه برای همیشه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1260 of 1362

از اداء باج وخراج معاف ، ودر صورت مغلوبیت عبدالرحمن پناه گاه اوباشد البته رتبیل چنین خبری را بامنتهای شعف استماع وتصدیق کرد . عبدالرحمن بسیستان مراجعه و با اهالی از در شفقت پیش آمد وبعد از آنکه نمایندگان خودش چون عباس وعبدالله را دربست وزرنج مقرر نمود . پیشدار خود عطیه بن عمر والعنبری را امرحرکت بجانب عراق داد . وخودش با داو طلبان زابل و کابل وذخائر احتیاطی درعقب بحرکت افتاد. ولی همینکه عبدالرحمن بفارس رسید آنقدر بقواء خویش مغرور شد که سهو کرد خلع خلیفه عبدالملک راهم اعلان نمود وبا بنصورت تمام عالم عرب را بر ضد خود تحریك نمود . درهر حال حجاج پیش بین بود ودر موضع زاویه بصره باستقبال دشمن شتافت ودر جنگ سختی که اتفاق افتاد عبدالرحمن منهزماً بکوفه رفته و بعد از ترتیب مجدد اردو در دیرالجماجم مکرراً با حجاج رزم داد ومتجاوز ازهشتاد جنگ درسال ۸۳ هجری باو نمود ، معهذا در آخر کار عبدالرحمن مغلوب و بسیستان پناهنده شد ، ده هزار عسکر حجاج اورا تعقیب میکرد لهذا عبدالله حاکم زرنج او را راه نداد ، و عبدالرحمن به بست کشید ، عباس اورا زیر نظارت گرفت تا به حجاج تسلیم کند ، ولی رتبیل سوقیات فوری کرده و عبدالرحمن را خلاص وبدربار خود احضار کرد ، در بنوقت طرفداران عبدالرحمن اجتماع و در زرنج آمده اورا خواستند وعبدالرحمن بلا فاصله بسیستان گشیده واز آنجا بهرات سوقیات نمود ، امادر جنگی که بین او ویزید وهلب حاکم عمومی عربی خراسان رخداد یکبار دیگر منهزم وبدربار کابلشاه پناهنده شد . حجاج بکابلشاه مراجعه و قبولکرد اگر عبدالرحمن را تسلیم کند دیگر عرب در زابلستان و کابلستان مداخله نخواهد نمود ، سفیرحجاج عماره بن تمیم مرد دانا و چرب زبانی بود و بالاخره او توانست رتبیل را باین کار حاضر نماید ، و بقول ابن اثیر (جلد ٤ ص ٢٤١)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1261 of 1362

عبدالرحمن در ینوقت بمرض سل مبتلا بوده و از جهان بگذشت رتبیل هم سر مرده را بریده بحجاج فرستاد ، در عوض ، عمارهحکومت سیستان حاصل کرد و رتبیل چندی از تاخت و تاز محفوظ ماند و اختتام این بازی در سال ٨٥ هجری بود .

در سال ٨٦ مسمع حاکم عرب در سیستان شد ولی مجبور شد باابوخلده قاید شورشیان جنگهای بسیاری نماید، در همین وقت خلیفه ولید قتیبه سردارمعروف را بخراسان اعزام و او عبدربه را حکومت سیستان داد ، ودر ٨٨ عمر و برادر قتیبه باین سمت مامور گردید واو مجدداً دربست جنگهارا با کابلشاه شروع کرد ، اما رتبیل توانست اورا بدادن هشت صدهزار در هم آرامسازد . بعد ها قتیبه که نیزك را در خراسان شمالی از بین برد و ماوراءالنهر را تا اندازهٔ صافی کرد خواست با کابلشاه کار عرب را یکطرفه کند ، زیرا رتبیلها درطی تقریباً یك قرن عرب را گاهی به جنگ و گاهی بصلح و گاهی هم ببول مشغول میداشتند و هنوز اردوی عرب در آنطرف بست نفوذی نداشت ، ولی اینبار نیز ذکاء رتبیل پیشی گرفت واو توانست بقبول دوملیون درهم قتیبه را به جایش بنشاند ، قسط اول این پول نیز در ذی الحجه ٩٤ هجری پرداخته شد .

ازین بعد تا آخر قرن اول هجری چندین نفرچون عبدربه (مکرر) نعمان، مدرك،سماك بن منذر ، عبدالرحمن بن عبدالله ودر سال ١٠٢ عمر بن هبیره یکی پس دیگری بحکومت سیستان رسیدند ، ولی حجاج وقتیبه از بین رفته بودند واینها کار تازهٔ درسیستان انجام ندادند ، بلکه ازعهد آخیری (عمرهبیره) شورشیان سیستان قوت گرفتند ، چنانچه در ١٠٧ بشر الحواری امیر شرط (قوماندان کوتوالی) سیستان را کشتند ، و قضاء سیستان را نیز از عرب منفصل و بیکی از علما محلی موسوم بهممر بن عبدالله محدث سیستانی دادند درسال ١٠٨ ه اصفح شیبانی حاکم سیستان ومحمد بن جحش قوماندان عسکری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1262 of 1362

مقرر ودر سال ۱۰۹ به جنگ رتبیل روان شدند ولی رتبیل راهها را فرو گرفت وعسکریش کشید و جنگ شروع گردید ، عرب بعداز آنکه کشته بسیار داد مراجعت کرد . در سال ۱۱۱ کار شورشیان سیستان بالا تر گرفت ، و در سال ۱۱۶ فتنه ها بیدار گشت ، مخصوصاً که عصبیت قبیله وی عرب در بین بنی تمیم و بنی بکر زیاد شده و سیستانیان این اختلاف را دامن میزدند ، در سال ۱۳۰ شورشیان سوار بن اشعر نائب‌الحکومه اموی سیستان را گشتند واین آن وقتی بود که درسر تاسر خراسان شمالی وغربی یعنی نقاط‌مفتوحه عرب هیجان ملی کسب شدت کرده وابومسلم خراسانی بصحنه سیاست قدم نهاده بود . در سال ۱۳۱ ه ابومسلم نصر بن سیار حاکم عمومی خراسان را مغلوب ، و در فارس سوقیات کرده ، وبرای تصفیه سیستان از عرب مفرزهٔ به قوماندانی مالک اعزام نمود ، سیستانیان زر نج را تسلیم کردند و حاکم اموی هیثم را که با هزار سوار در آنجا اقامت داشت اجازه دادند که بدربار خلافت در شام سفر کند و باین ترتیب بعد از یک قرن دو باره سیستان از ادو ادارهٔ امور مستقیماً در کف اهالی کشور قرار گرفت .

ولایات‌جنوبی وجنوب‌شرقی افغانستان و عرب از ۲۳ تا ۲۰۵ هجری : چنانچه‌دیدیم‌فشون‌اسلام‌بتعقیب‌یزد گرد

در سال ۲۳ هجری بولایات سرحدی افغانستان داخل شدند ، و از آنجمله سهل بن عدی و عبدالله بن غسان بولایت کرمان ریختند ، حکم بن‌عمر تغلبی نیز باقطعات‌خود به بلوچستان غربی یاولایت مکران سرازیر شد ، دربنوقت اداره علاقه های جنوبی‌وجنوب شرقی افغانستان مثل‌سائر ولایات‌او دردست حکمداران محلی کشور بوده و هریك بطوریکه مورخین عرب مینویسند دارای لقب «شاه» واین لقب ها ازطرف اردشیر تصدیق شده‌بود مثلا: کرمان‌شاه قفص شاه ، مکران‌شاه ، قیقان شاه ، ریحان شاه و امثالهم ، در هر حال حملات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1263 of 1362

نخستین عرب عارضی وزود گذر بوده بجنگ وصلحی خاتمه یافت، گرچه کرمانشاه درجنگ باعثمان ابن عاصی سردار اعزامی حضرت خلیفه ثانی رش قبلا کشته شده بود . ولی درسال ۳۱ هجری مجاشع بن مسعود افسر دیگر عرب در کرمان بعداز جنگهای چندی فاتح وشهر شیرجان را بگرفت ، متعاقباً ربیع بن زیاد اطراف شیرجان را تسخیر ویا اهالی بم بمصالحه پیشامد . همینکه مردم شورش نمودند مجاشع نه تنها آنرا خاموش بلکه جیرفت را هم بگرفت . کرمانیان که درخط نخستین خراسان افتاده وهمسایهٔ بلا فصل متصرفات عربی فارس ولهذا بیشتر زیر فشار عرب واقع بودند درجنگهای که نموده وفا کم شدند اکثراً بولایات سیستان ومکران پناه بردند ، اما عربها ازنظر سوق الجیشی نمیتوانستند از کرمان چشم بپوشند لهذا در آنجا رحل اقامت افکنده به حفر کاریز ها و زراعت مشغول شدند چونکه سوقیات عرب بیشتر ازراههای کرمان بولایات سیستان وبلوچستان عملی میگردید ، حکم بن نهیك حاکم حجاج در کرمان مسجد « ارجان » ومقام دارالحکومه گی نیز تعمیر کرد .

بلوچستان : واما دربلوچستان عساکر عرب بفرمان امیر المومنین خلیفه ثانی از مکران تجاوز نکردند ، مغیره بن عاص تا دیبل بندر گاه شرقی بلوچستان رسیده بود اما چه سود که درجنگ باافسر محلی « دیوائج » که ازسند بکمك اهالی آمده بود کشته شد . درسال ۳۹ حارث بن مرة دربلوچستان شرقی تا کیکانان یا قیقان پیشرفت ولی او نیز باعسکرش درحدود قلات حالیه بلوچستان ازدست مدافعین کشته گردید . مهلب سردار دیگری ازعرب در ٤٤ تابنته واهوار وقیقان عسکر کشیده وبعداز جنگهای چندی بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد . عبدالله بن سوار مجدداً بسوقیات پرداخت ولی او نیز بدون اخذ غنایمی درقیقان به نتیجه نرسیده بمکران عودت کرد ، چنین معلوم میشود که مکران نیز ازین بعد شورش کرده ، وسنان بن سلمه مکرراً آنجارا تأمین نموده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1264 of 1362

پس ازان را شدبن عمر وبه‌قیقان‌عسکر کشیده پس ازیکسال جنگ فتحی‌هم نمود ولی‌درعودت از حملهٔ اهالی کوه «منذر» و «بهرج» کشته شد . بار دیگر عربها از جبهه سیستان وقندهار کنونی در علاقه کچ گنداوه بلوچستان حمله‌نمودند ولی‌سودی نه بردند و قوما ندان عرب در آخر کار کشته شد . در سال ٦١ هجری منذر بن‌جارود در بلوچستان‌عسکر کشیده دربوقان وقیقان حرب، و قصدار را فتح کرد ، ازین بعد پای عرب در ولایت بلوچستان قوی و محکم گردید ، چنانکه در عصر حکومت طاهریه در خراسان شمالی یعنی قرن سیوم‌هجری اهالی بوقان کاملاً پیرو دین مبین اسلام بودند ، در وقت حجاج سعید بن اسلم حاکم مکران بود ، وباز مجاعه بن سعر بابن سمت مقرر شد و اینشخص تا قند ابیل در بلرچستان شرقی فرمان میداد . پس از مجاعه بن سعر مجاعه بن‌محمد حاکم بلوچستان گردید وبعد ازین ولایت سندتوجه فرماندهان اسلام را جلب نمود . عربها بلوچستان غربی را بنام ولایت مکران وبلوچستان شرقی را بنام ولایت توران یاد، ودر تشکیلات ملکیه بهمین ترتیب قبولکردند ولایت سند : چنانچه مقارن نفوذ عرب در خراسان ولایات‌شرق شمالی

افغانستان زیر اداره حکمرانان محلی بوده ومنجمله در ولایت کشمیر « کشمیر شاهان » حکومت میکردند ، در جنوب اینخط از حدود کشمیر تا بحر عرب یك حکومت دیگر ملی موجود وزیر اداره شاهان سند زندگی می نمود ، مرکز اینولایت شهر معمور و سر سبز « او رور » وخود ولایت در چهار علاقه برهمن آباد ، سیو ستان ، اسکلنده ، باتیه ، چچ پور . و ملتان تقسیم میشد ، تاریخ خاندان‌حکمران محلی سند عجالتاً از سیهرس نام بن ساهسی شروع میشود که مشارالیه در جنگی که با سیستان شاه نمود در حدود کرمان کشته گردید ، پسر اینشخص نیز ساهسی نا مداشته وبعد از مرگ خو دش حکومت را به منشی جوان ولایق خود چچ نامی گذاشت . داهر حکمران سند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1265 of 1362

پسر و جانشین همین حجاج است که باهجوم عرب مقابل ومدتها مقاومت نمود. درهر حال درسال ۱۵ (زمان خلافت امیرالمومنین خلیفه ثانی) عثمان بن ابی العاص به بحرین اعزام و مشارالیه بجانب عمان روان گردید، ومغیره برادر این شخص فرماندان بحرین گردید ، کشتی های عسکری نیز در دریا روان شد ، و باین ترتیب لشکر عرب برای بار اول در بندرگاه دیبل بین‌حدود بلوچستان وسند وارد گردید ، چچ حکمران محلی‌سند سامه بن دیوائج را برای دفاع عرب اعزام کرد و او فرماندان عرب را مغلوب و مقتول نمود ، و تا چند سن سال دیگر سند از حمله عرب محفوظ ماند ، حجاج نائب الحکومه اموی خراسان یك مفرزه عسکر زیر قیادت بدیل بسند اعزام نمود ولی او نیز از دیبل پیشتر نرسیده و در همانجا راه سلف خودش را در پیش گرفت باینمعنی که بدیل در میدان رزم‌ازطرف‌جیسه‌پسر داهرحکمران‌سند کشته شد . حجاج بعد از این محمد قاسم ثقفی داماد خودش را که افسر مدبر ودلیر وخیل جوان بود با شش‌هزار عسکر از راه شیراز فارس با ستقامت سند بحرکت انداخت ، وسامان ثقیل ولوازم حرب بواسطه کشتی ها در دریا انداخته شد تا در بندرگاه دیبل لشکر افدا زند کپتان این‌بحریه «پسرمغیره وخریم» بودند ابن‌قاسم ازشیراز ششهزار جمازه سوار وسه هزار اشتر بارکش را به ششهزار عسکر سابق خود اضافه کرده بجانب بلوچستان کشید ، محمد هارون حاکم عربی بلوچستان اورا درمکران استقبال ودر معیت‌اوباستقامت « ارمائیل » در جنوب غربی بلوچستان فعلی روان شد ، هارون در ارمائیل بمرد و قاسم بجانب شرق عزیمت و وارد بندرگاه دیبل و کشتی های عرب نیز از راه بحر واصل گردید ، البته مدافع دیبل حکومت سند بود ولی عجالتاً اهالی شهر دیبل‌بجنگ حاضر شدند و در قله معبد دیبل که‌هشتاد گزارتفاع داشت بیرق حریر سبزچهار زبانه‌را برافراختند که هر زبانه این بیرق بشکل برجی در هوا تموج داشت ، از آنطرف

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1266 of 1362

محمد قاسم در منطقه حرب خندق بکند و منجنیق موسوم به « عروسك » مخصوص خلیفه را تعبیه کرد پنجصد نفر عمله وصله تیرو مسلح این منجنیق بزرگ ومشهور را برای انداخت میکشید ، صاحب بن عبدالرحمن در طلیعه لشکروجهم بن زحردرساقه اردو وجناحین به عطیه بن سعدوموسی بن سنان سپرده شد ، و الحاصل باین ترتیب جنگ شروع و نه روز دوام کرد ، به جعبهٔ منصبدار عروسك گفته شد اگر ببرق سبز معبد دیبل را استهداف نماید دههزار درهم انعام خواهد گرفت او نیز سعی کرد که این انعام گزاف را حاصل کند لهذا ببرق از انداخت منجنیق تباه واهالی دیبل این را بفال بد گرفته ودل شکسته شدند عساکر عرب هم بهجوم آغاز وبارهٔ شهرا صعود نمودند ، زیاده از بن مدافعه سود نداشت ومردم تسلیم شد ، اماحجاج امر کرده بود بمردم امان داده نشود ولهذا سه روز کشتار عام دوام کرد ابن قاسم معبد معروف دیبل را تصرف وهفت صد زن جوان خادمهٔ معبدرا با البسهٔ مرصع تملك نمود ، دودختر حاکم دیبل نیز باضمن غنایم بحضور حجاج فرستاده شد ، امایدر اینها توانست در تیرون فرار کند ، محمد اورا مقیب کرد ، وسمنی حاکم تیرون بدون جنگ تسلیم شد ، زیرا مذهبا از خون و جنگ احتراز میکرد ، محمد قاسم بلافاصله بسیستان حرکت کرد ، بجهراحاکم آنجا بجنگ پیش شدوبعد از یک هفته مغلوب وفراری گردید ، محمدقاسم بخط بودهیه حرکت کرد وکاکه بن کوتك حاکم بود هیچ مقاومت نتوانسته تسلیم شد ، محمد قاسم در کنارهٔ آب مهران رسید ، وسفیری نزد داهر حکمران سند در قلعهٔ راور فرستاد ، داهردرعوض تسلیم یاجزیه ، جنگ را قبول کرد ، ومحمد آب راعبور ووارد جیپور شد ، جنگ بین طرفین روان گردید وبالاخره داهر درمیدان رزم نماز عصر پنجشنبه دهم رمضان ۹۳ هجری کشته شد وسر او بحجاج تقدیم گردید ، داهر چندزن داشت یکی آن موسوم به لادی اسیر و بعد استیذان از حجاج وخلیفه ازطرف محمدقاسم نکاح شد ، امازن دیگر داهر « رانی بائی » باخوا هرداهر ود یگر زنان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1267 of 1362

حرم درحصار راورمتحصن وبجنگ آ نقدر دوام دادند تابکلی مغلوب ومستأصل گردیدند، وبالاخره خود را در آتش سوختند ، محمد قاسم برهمنا با دراهد ف گرفت وباچهل هزار مردمدافع اشهرششماه رزمداد ، وعاقبت بهمد ستی طبقهٔتجار- شهرفاتح گردید وسی هزار اسیر گرفت، ازین به بلاد وقصبات مربوطسند یکی پی دیگری مفتوح شد ، وجیسهٔ پسردا هر هم بچترال پنا هنده کرد ند ، محمد قاسم ازین بعد بحدود ملتان گذشت و دوماه باحاکم ملتان « گندارای » جنگ و اخیراً فاتح گردید ، محمددراین جاسیزده هزار ودوصدمن زرازدفاین وصنمی ازطلا بوزن دوصدوسی من باچشمان یاقوتی ازمعبد ملتان اغتنام نمود . یکی از مورخین میگوید، محمد قاسم در ملتان بیك خانه برخورد که در آ ن چهل بهار طلا بود وهر بهاری مساوی ۳۳۳من ولهذا جمعاً معادل ۲ ملیون ۳۹۷هزار ش صدمثقال میشد درهرحال محمدبن قاسم ثقفی باین ترتیب تمام ولایت سندوهم ملتان را فتح وبعد از غلبه به تدبیر ومدارا وتساهل مذهبی بامردم پیش آمد، وبعضاً مردم نیز بقبول اسلام تن دادند ، امابزودی حجاج مشهور بظالم در ۹۵ هجری ازدنیا گذشت وخلیفه ولید یکسال بعدتر فوت نمود ، سلیمان خلیفه جدید محمد بن قاسم را معزول واحضار کرد ، وایشردار بزرگ درعراق بضربت وشکنجه هلاك گردید پیشرفت اسلام هم درهمین منطقه خاتمه یافت. سلیمان خلیفه امری درعوض محمد بن قاسم بحکومت سندیزید بن ابی کشته را اعزام کرد ولی حاکم جدید هژده روزدر سندنگذشتانده بود که چشم ازجهان پوشید ، وجایش را حبیب بن مهلب گرفت ، ولی سند یان تن باستیلای عرب نمیدادند ، وحکام محلی دو باره بر سر اقتدار آمده بودند لهذا حبیب در کنارهٔ جیلم به جنگ با مردم مجبو ر شد . حاکم اعزامی خلیفه عمربن عبد العزیز موسوم بهعمروبن مسلم نیز مثل سلف خود درهمان نواحی بجنگ اهالی گرفتار گردید . درعهد خلافت یزید بن عبدالملک مجدداً بین عربها از یک طرف و سند یها و بلوچها از دیگر طرف محاربات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1268 of 1362

واقع ودرقنداہیل عرب کشته بسیار داد، ازین بعد جنیدبن عبدالرحمن حاکم سند مقررشد ولی اونیز ناچار بود ازینکه با او لاد واخلاف داهر مدتی بجنگد منصبداران اینشخص متوجه مرمد منذل ، دهنج و بروس گر دیده وهم درهر بعد حرب وفتح کردند. عوض جنید پسان تمیم بن زید مقرر ویزودی درد بیل فوت شد وجای او حکم بن عوانه منصوب گردید در بنوقت مردم تمرد کرده بودند ، واوشهر منصوره را درغرب سند بنا کرد این ترتیب در سند دوام می نمود که ابامسلم درخر اسان شمالی وارد عرصه سیاست شده و متعاقباً حاکم اعزامی او موسی بسند رسید، ومنصور بن جمهور کلبی را که مدافعه میکرد مغلوب ومساجد تعمیر وامنیت راقایم واسلامیت را پیشبرد، بعد ازین خلافت ازامویها بعباسی ها منتقل وبرای مدتی حکام وعمال آن دولت درولایت سند اعزام میشداز آنجمله خلیفه منصور عباسی هشام بن عمر و تغلبی راحاکم سند مقرر نمود و در عهد اینشخص نامدار اسلامیت تاکشمیر پیشرفت و درآنجاعرب بفتح نایل آمد ، کذا ملتان را مجدداً مسخر کردند این ترتیب در زمان خلفاء عباسی نه تنها تا ظهور دولت طاهری د خراسان شمالی بلکه تامدتهای دیگر دوام داشت نامجدداً اهالی سند ومنجمله طائفه سومری ها بقیه عرب ونفوذ ایشان رااز بین برده وحکومت محلی تشکیل کردند، وهمچنان درملتان حکومت لودی محلی تشکیل وتااواخر قرن چهارم هجری دوام نمود

ظهور ابو مسلم در افغانستان

سالهای ۱۲۹ـ ۱۳۷ هجری

از نفوذ او لین عرب درخاك خراسان (۲۲ هجری) تاظهور ابومسلم خراسانی در صحنه سیاست (۱۲۹ هجری) یکصدو بیست سال عبور، وسه نسل مردم یکی پی دیگری بدنیا آمده ومیگذشتند، در طی این مدت حوادثی درعالم اجتماع عرب و افغان بوقوع رسید که نه تنها درسر نوشت هریك از ین دوملت به تنهائی بلکه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1269 of 1362

در مقدرات هر دو تواماً تأثیر نمود. از آن جمله بعد از فوت حضرت پیغمبر آخرالزمان علیه الصلوة والسلام اختلافی در سرجانشینی آنحضرت میان قبایل عرب پدید آمد که تأثیر منفی آن قرنهای متوالی در تمام عالم اسلام محسوس وشاید بعد از هزار و چهار صد سال هنوز بکلی از بین نرفته باشد. پس از وفات امیرالمومنین خلیفه اول و ثانی در سال های ۱۳ و ۲۳ هجری خلافت اسلام به امیر المومنین خلیفه ثالث رسید، و عصبیت قبیله وی مجدداً آتش نفاق را دامن زد، و در نتیجه خلیفه سوم در سال ۳۵ ه درضمن یك شورش وهیجانی ازجهان گذشته، وامیرالمؤمنین خلیفه رابع زمام خلافت در دست گرفت، رؤسای بنی امیه در زیر قیادت امیر معاویه نائب الحکومه شام شهادت خلیفه سوم را دستاویز سیاسی گرفته و عداوت دیرینه بنی امیه وبنی هاشم را تجدید و عملی نمودند، امیر المومنین خلیفه رابع هم در نتیجه این اختلافات در سال ٤٠ هجری بشهادت رسید، وقزاع گل ناشدنی در وجله اول بین دو قبیله عرب وبعدها بین تمام ملل اسلامی برای قرنها باقیماند، در هین گیر و دار فرقه سومی در عرب تشکیل ومو سوم به خوارج گردید که هم برضد رؤسای بنی امیه و هم برضد رؤسای بنی هاشم بوده، طالب تشکیلات جدید سیاسی محسوب میشدند، بالطبع تمام این اختلافات داخلی عرب بواسطهٔ ارتباط مستقیمی که با ممالك متصرفه خودها داشتند در جمله ممالك تحت نفوذ عرب اعا مسلمان ساری وجاری گردید، که منجمله خراسان بود. خراسانیان که نصب العین جزء تشکیل دولت ملی نداشتند ازین رقابت و عداوت های داخلی عرب استفاده وهمیشه درمقابل سلطنت های قویه عربی سیاستاً طرف دسته مخالف آنهارا التزام میکردند، چنانچه دربرابر قدرت امیر اطوری بنی امیه طرفدار جدی بنی هاشم بودند، ووقتیکه عباسی ها ازدسته بنی هاشم بسلطنت رسیدند ازخراسانیان طرفداری ازعلویان میکردند، تا بالاخره سلطنت خراسانی تشکیل کردند.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1270 of 1362

درهر حال خلفاء راشده یا اربعه اسلام رضی الله عنهم چهار نفر از سال ۱۱ تا ۴۱ هجری دوام نموده ، ودر سال آخری امیر معاویه اولین خلیفه اموی در دمشق جلوس نمود ولی خراسانیان مثل جزیرة العرب وعراقین در عوض او خلافت امام حسن (رض) پسر حضرت علی را تصدیق کردند اما امام حسن در همان سال از خلافت استعفا کرد وباز خلافت در دست امیر معاویه ماند ، معهذا و قتیکه عبدالله بن زبیر در مکه اعلان خلافت نمود خراسانیان تصدیق و نائب الحکومه او را در خراسان پذیرفتند ، مگر بزودی امیر معاویه بر مخالفین غلبه جسته وتسلط او در ممالک متصرفه قوی شده رفت ، باین ترتیب خلفاء بنی امیه چهارده نفر از سال ۴۱ تا ۱۳۲ هجری تقریباً یکقرن برمسند یك امپراطوری خیلی وسیع نشسته وبرجهان حکومت نمودند ، درمیان خلفاء اموی مردان بزرگ ولایقی بهمرسیده ودورهٔ حکمرانی این سلسله را مخصوصاً از نظر تعمیم دین اسلام وفتوحات عظیمه در تاریخ اسلام ممتاز ساخت از قبیل امیر معاویه اول وخلیفه عبدالملك وخلیفه ولید وامیرالمومنین عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه وغیرهم . بطور اختصار دورهٔ اموی عصر تدین ، جهاد ، قرآن ، حدیث وفقه وبحث در اطراف آنها بود ، دروس دنیوی از طب ، صنعت و کیمیا کم و آنهم مشغلهٔ غیر مسلمین شمرده میشد . درجهانگیری ، دوره اموی اختصاصی بزرگ داشته وقلمرو او آنوقت شامل ممالك ذیل بود : عربستان ، فلسطین ، شام ، ارمینیا ، عراق عرب ، فارس ، ماوراء النهر وقسمتی از افغانستان ، مصر ، طرابلس ، تونس ، الجیریا ، مراکش ، اسپانیا ، پرتگال ، فرانسه جنوبی ، جزیره کورسیکا وغیره ، درهمین دوره قسطنطنیه محاصره شد و طارق سردار اسلام خواست اروپا را فتح واز راه اسلامبول به دمشق رود ، گرچه این هردو عمل وآرزویکی بواسطه استحکام موقع ووضع جغرافی ودیگر بسبب یك امر بیلزوم خلیفه وقت ناکام ماند . درهمین دوره (عهد عبدالملك) به جای سکهٔ باز نطینی مسکوکات اسلامی ضرب زده شد ، ودفاتر و ادارات دولتی تأسیس و مرتب گردید .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1271 of 1362

ولی دوره بنی امیه یك دورهٔ پر از تعصب قبیله‌وی وغرور عربیت آمیز بوده ، عربی زبان رسمی تمام امپراطوری گردید ، دیوان ودفاتر دولتی که تا آنوقت بخط فارسی بود درعهد نائب الحکومه گی حجاج مشهور در کوفه بعربی منتقل گردید ، واینکار بزرگ هم بدست یکی ازابناء خراسان زمین صالح بن عبد الرحمن سیستانی منشی زاده زوغ بن بیری رئیس دیوان انجام یافت . بنی امیه عصبیت و امتیاز طبقاتی را خلاف اصول اسلام وروش خلفاء راشده رضی الله عنهم ، مجدداً بر قرار ساخت ، تاجائیکه امام مساجد بایستی ازنژاد عرب میبود ، و دوائر دولتی تاجای ممکن بعرب داده می‌شد . بعلاوه از زمان موسس سلسله اموی تجمل رومی در بارخلاف اداب اسلامی قبول ، وسلطنت انتخابی بمیراثی تبدیل و در نتیجه دولت اموی یکدولت خالص عربی آنهم متعصبی گردید .

این ترتیب ادارهٔ نظر ممالك متصرفه مخصوصاً خراسانیان مطبوع ومستحسن نبود. خاصه درحالیکه عرب از آنها بمراتبی در مدنیت افتاده‌تر بودبودند ، هنوز عربها درزراعت وباغداری ، صنعت وتجارت دستی نداشتند ، و درقلمرو امپراطوری ایشان سکه واحدی وجود نداشته ، مسکوکات مختلفه محلی درداد و ستد بکار میرفت ، بعلاوه بعضاً حکام اموی در تشدد اداری می افزودند و بعضاً درجمع مال و خرج آن اسراف میکردند ، قتیبه درخراسان شمالی میثاق و عهود را پامال و حجاج در کوفه خون مردم را بیشمار میریخت ، همین شخص عبدالله بن زبیر رضی الله عنه مردی را که آخرین خلفاء راشده اسلام محسوب و خلافتش درخراسان و عراق و حجاز قبول شده بود درسال ٧٣ هجری بدارزد و یزید خلیفه اموی امام حسین نواسه حضرت پیغمبر علیه السلام را در کربلا بواسطه چند هزار عسکرخودش محصور و بالاخره آن جناب را با اولاد و آل و اتباعش که ٧٢ نفر میشدند ـ باستثناء امام زین العابدین ـ یك جا در سال ٦١ بشهادت رسانید شانزده نفر ازین شهداء اولاد حضرت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1272 of 1362

فاطمه زهرا رضی الله عنها دختر حضرت خاتم الانبیا بودند ، وبعضاً خلفاء اموی درقلمرو مسلمان شده خویش امرمیکردند تا در نماز جمعه بالای منابر نسبت بخاندان امیرالمومنین خلیفه چهارم بد گفته شود .

نهضت سیاسی ابومسلم: تمام اینچیزها در دست سیاسیون و سرداران خراسان اسلحهٔ برنده بود که بواسطه آن امپراطوری عظیم اموی را واژگون و کشور خود را ازتسلط آنها آزاد سازند . اینست که بلا فاصله بکار شروع کردند و برخلاف سابق که فقط بشورشها و مقاومت های منفرد محلی پرداخته و بالاخره یکی پی دیگری در مقابل قدرت دولت اموی مغلوب میشدند ـ اینبار بتشکیلات اساسی ووسیعی بنام دین واسلام ، حق وعدالت آغاز کردند . درسراین تشکیلات بزرگ نیز شخصی فوق العاده چون ابومسلم قرار گرفت و مجری تاریخ را در خراسان و تمام ممالك اسلام تغیرداد . البته زمان و مکان نیز باابومسلم مساعد و زمینه فعالیت از یکقرن باینطرف در خراسان آماده بود خراسانیان در شمال غرب و جنوب کشور خویش که دین اسلام را بزورشمشیر نه پذیرفته بودند در مرور یکصد سال باعرب و مسلمین داخل ارتباط ، مجادله و پیکار بوده وبخوی و بوی همدیگر آشنا گردیدند . درطی اینمدت طولانی هر دوملت باوجود جنگ وپیکارنگی بهمدیگر نزدیکتر گردیده و خراسانیان بمزایای دین اسلام وپوسیده گی ادیان قدیمه خراسان پی برده ، و بدون اجبار بقبول اسلام گرائیدند ، در مرور همین ایام بود که از سواحل جیحون تا هامون سیستان و از حوزه ارغنداب تا دهنه سند مساجد آباد و شعاز اسلام آشکار و رجال بزرگی از خراسانیان مسلمان شده پیدا گردید ، درحالیکه آزادی دین و عقیده برقرار و هیچ یکی بقبول اسلام مجبور نشده بودند . مدارس اسلامی در خراسان آنقدر ترقی کرد کهدریکی از آنها سه هزار کودك تحصیل میکرد ، چنانچه وقتیکهدر سال ۱۰۱ هجری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1273 of 1362

ضحاك بن مزاحم هلالی عالم بزرگ تفسیر و فقه در خراسان شمالی مرد، سه هزار طلبهٔ او در بین رشتهٔ علوم باقیماند .

ازمدتی باینطرف، سر کردگان خراسان خود باهمیت تعمیم دین اسلام بغرض وحدت و سعادت قوم پی برده و بوسائل ممکنه در نشر آن میکوشیدند اینچنین اشخاص در امور اداری عرب نیز در خراسان داخل و اقتدار سیاسی بدست آوردند . دراواخرقرن اول و اوائل قرن دوم نه تنها در دربارحجاج وحکام عربی خراسان ، خراسانیان مسلمان نفوذ کردند بلکه بحکومت های داخلی خراسان و سرداری لشکر نیز رسیدند چنانچه ازطرف اسد بن عبدالله نائب الحکومه عربی خراسان در سال ۱۰۸ هجری برمك ابوخالد بن برمك حاکم ولایت بلخ مقرر گردید بالجمله در چنین محیط وآب وهوائی ابومسلم ظهور کرد .

ابومسلم عبدالرحمن نامداشت و در ۱۰۲ هجری در قریه سفید نج (سپید دز) از مضافات شهر انبار «سرپل موجوده و رأس القنطرهٔ عرب » درشرق شهر یهودیهٔ «میمنهٔ کنونی » تولد شد بعضی مورخین سفید نج مسقط الرأس ابومسلم رااز مضافات مرو میدانند. درهر حال ابومسلم در شباب تحصیلات خود را درخراسان تمام وزبان عرب رابالغت واشعار آن فرا گرفته قران حفظ نمود تربیه ابومسلم طوری شد که اومرد فاضل و پرهیز کاری بار آمد. ابومسلم قلبی سخت وقوی داشت اوازهیچ مصیبتی اظهارغم والم وازهیچ موفقیت و نعمتی اظهار مسرت وانبساط نمیکرد. ابومسلم از طرز اداره ورفتار دولت اموی متغیر بوده وآرزو داشت کشور خراسان مستقل و درسر اداره تمام ممالك اسلامی قرار گیرد وعجالتاً هم خودش رالایق اداره چنین کشوری میدانست لهذا در صدد تهیه صحنهٔ فعالیت برآمد. خراسانیان ازجوانی چون ابومسلم که عقل کافی واخلاقی عالی ونصب العینی بزرگ داشت با کمال میل استقبال کردند، و اینمرد نوزده سالهباقامت متوسط ، پشت دراز ، ساق کوتاه، اما منظر جذاب وجرده گندمی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1274 of 1362

و پوست پاکیزه ، وزبان فصیح خودش بزودی مرکز یك جمعیت عظیمی گردید.
ابومسلم میدید که یك عده از خانواده بنی هاشم از طرف حجاج از وطن شان طرد و در بلخ
وسائر بلاد خراسان نفی وتبعید گردیدانند، وعده هم ازخاندان عباس در کوفه
و حجاز با کمال ذلت درزیر فشار دولت اموی زندگی میکنند ، ابو مسلم
مصمم شد ازنام این خاندانها برضد امپراطوری اموی استفاده و بجلب وهمکاری
سائر مسلمین بپردازد ودر نتیجه دولت خراسانی تشکیل کند . ازدیگر طرف
خانواده بنی عباس که ازمظالم بی پایان بنی امیه می نالیدند نیزاز مدتی با یکطرف
درصدد هائی خویش برآمده وبرعلیه حکومت اموی درخفاء مشغول کار بودند،
امابنی عباس ها بالاخره ازین اقدامات مذبوحی خودخسته واز طرف تمام ممالك
اسلامی مأیوس گردیدند، آخرین امید گناه اینقوم صلابت ملیه خراسان بود ،
ولهذا از مدتی مراجعه باین کشور نموده وتوسط اعزام نمایندها و مبلغین
ومکاتیب ترحم وهمکاری رؤسای خراسان راجلب می نمودند محمد امام
عباسی هنگامیکه مبلغین خودش رابرای دعوت مردم بخلافت خود اعزام مینمود
چنین خطاب کرد. مردم بصره عثمان پرست واز کشتن کناره گیرند و گویند
بندهٔ خدامقتول باشد بهتر است تاقاتل . اهالی جزیره خارجی و فراری هستند
وباآنکه عربند بروم مانند و باآنکه مسلمانند اخلاق مسیحی دارند ، اهالی
شام بامادشمن وجز آل سفیان دیگری نشناسند، مردم مکه ومدینه ابوبکر وعمر
میخواهند ، پس شماها بایستی متوجه خراسان شوید که شجاعت آنها معلوم، وقلوب
شان ازعقاید مختلفه بلکه ازدین تهی و ازفساد خالیست ، ایشان آزار دیده مستعد
انقلاق و خواهان تغیر خلافت میباشند ، آری خراسانیها پیکر قوی ، سینه پهن،
سربزرگ ، ریش انبوه ، صدای هولناك ، سخن درشت، دهن دهشت آوردارند ،
درسر تشکیلات مخفی عباسی همیشه یك نفری ازبنخاندان بعنوان امام قرار
میداشت ودر وقت ابو مسلم این رئیس ابراهیم امام بود که پدرش محمد مؤسس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1275 of 1362

تشکیلات مذکوره بحساب میرفت واوبود که داعیان خودش را به خراسان اعزام وسعی نمود چند تنی از بزرگان این کشور اورا ملاقات و همکاری نمایند . محمد پسر علی بود آنکه اورا ولید بن عبدالملك خلیفهٔ اموی دوبار تازیانه زد ، ومحمد این اهانت نسبت به پدرش را ابداً فراموش نکرد ، علی یك پسر از جملهٔ هشت پسر عبدالله ، وعبدالله از جملهٔ چهار پسر حضرت عباس عم حضرت پیغمبر آخر الزمان بود .

ابومسلم در سال ۱۲٤ هنگامیکه بیست وسه سال عمر داشت شخصاً بکوفه سفر و با ابراهیم امام عباسی مذاکره وملاقات ، وبعد باعنوان امیر طرفداران بنی عباس بخراسان مراجعت کرد ، ابو مسلم درین مسافرت از حالات کشور فارس وعرب بخوبی آگاه شد ، وبمجرد ورود در خراسان برضد بنی امیه داخل اقداماتی گردیده ، ملت را تحریك ، و طرفداران زیادی بهمرساند ، و باز در سال ۱۲۸ سفری بمکه نموده با ابراهیم امام قرار های گذشته راتجدید نمود .

نجات خراسان از ادارهٔ اموی : وقتیکه ابومسلم بخراسان برگشت بلافاصله درسال ۱۲۹ ، لقب شاهنشاه اختیار وحکومت خود وخلافت آل عباس ، وخلع دودمان اموی را اعلان کرد ، اینوقت تمام سرکردگان ملی خراسان وعسکر زیادی دردور او جمع شده بود و داوطلبان کشور قطعات معیت اورا تشکیل میکرد باین ترتیب ابومسلم درحالیکه مرکز مرو را بخندقی حصار داده ، وخودش با منصبداران معیت خود لباس سیاه پوشیده بود ، بیرق سیاهی افراشته و در معسکر خویش آتش عظیم افروخت ، و در پنجم رمضان سال ۱۲۹ به مسند حکومت نشست . نصر بن سیار نائب الحکومهٔ عربی خراسان که مرد قوی بوده وعرش مرعوب ساختن طرفداران بنی هاشم قبلاً یحیی بن زیدبن امیرالمومنین علی را درطالقان مرغاب بدار آویخته بود ، اینك در مقابل خدیع کرمانی به جنگ مشغول ، واز خبر ابومسلم نهایت متغیر گردید ، در همین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1276 of 1362

آن بود که منشور را بسو مسلم بیاورند و بسه قبول بیعت به خاندان عباس دعوتش کرد ، نصر سیار عرض جواب یك قطعه عسکر زیر قیادت یزید سوق کرد ، ولی از طرف مالك بن هیثم افسر اعزامی ابو مسلم یزید اسیر وعسکر او مغلوب ومنهزم گردید ، ابومسلم محبوس را مجدداً رها و در قرارگاه نصرسیار فرستاد ، وخود متعاقباً با ارد وی خویش بجانب نصرسرا زیر شد ، نصر سیار میان دو دشمن گیر افتاده بود ولهذا به خدیع پیغام داد که مبادا از اطمینانی که کتباً ابومسلم بتو داده است فریب خوری ، بهتر آنست که عجالتاً بمرو بر گردی که اینك منهم رسیدم ودر آنجا باتو معا لجه خواهم نمود ، خدیع همچنین کرد ونصر نیز بر گشت و در حالیکه هردو سردار هریك بادو صد سوار از معسکر خود جدا وبغرض مذاکره بهم نزدیك گردیدند ، تیر انداز قابلی بتعلیم نصر سیار ، خدیع را غافلانه بکشت ، درسال ۱۳۰ علی پسر خدیع بعد از آنکه بحضور ابو مسلم درماخان رسیده بود بجنگ نصرسیار پرداخت وابومسلم مرو یان را بکمك او در برابر عرب تشویق کرد ، وخود متعاقباً ازماخان بجانب مرو روان شد ، نصرسیار تاب نبرد نیاورده ازمرو بسرخس واز سرخس بطوس واز طوس به ری فرار نمود ولی بزودی بیمار واز دنیا چشم پوشید . در خراسان عربها دو دسته یمانی و مضری اقامت داشته ، واز دی ها از دستهٔ اول وتمیمی و قیسی ها ازدستهٔ دومی ، وهر دو دسته برضد همدیگر از مدتی با بنطرف دا خل فعالیت بودند ابومسلم ازین رقابت آنها خیلی ماهرانه استفاده کرده ، در اول یك طرف رامغلوب بعدها تمام عرب وطرفداران سیار وامیرا طوری بنی امیه را ازبین بر داشته ، وخراسان شمالی راازین دسته مردم چه مسلمان وچه غیرمسلمان وچه خواص وچه عوام بکلی صاف کرد ، ازین بعد حکام اومتوجه ولایات غربی وجنوبی شده تمام سیستان وبلوچستان و سند را از حکام اموی تحویل گرفتند وباین ترتیب ابو مسلم در کمترین مدتی خراسان مفتوحه رابعد ازیکقرن مسترد نمود. ابومسلم هنوز

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1277 of 1362

کار بزرگی درپیش داشت ولهذا بزودی عسکری مکمل زیر قیادت قحطبه بن شبیب و خالد بن برمك بلخی بغرض تسخیر کشور فارس بحرکت انداخت ، قوماندان ابومسلم ازطوس به گرگان کشید ودر جنگی که اورابا ابن حنظله حاکم اموی گرگان رخداد ده هزار عسکر دشمن را ازبین برده داخل گرگان شد وسی هزارنفر از طرفداران بنی امیه را بقتل رساند ، وقتیکه عسکر ابو مسلم باستقامت عراق عجم حرکت میکرد سرداران اموی کرمان داؤد بن یزید و عامر در نواح اصفهان جلو ایشان راگرفتند ، ولی عامر کشته شد و داؤد فرار کرد ، اردوی خراسان بعد ازهشت روز وار دنهاوند شده بعد ازاشغال آنجا بجانب عراق عرب حرکت کرد ، یزید بغرض مدافعه موضع جلولا را معسکر ساخته و ازمروان خلیفه اموی استمداد نمود ، ولی همینکه قوماندانان ابو مسلم بخانقین رسید یزید تاب نیاورده بکوفه فرار کرد . اردوی خراسان دشمن را تعقیب واز فرات عبوروقحطبه قوماندان اردو در رود غرق گردید . معهذا عسکر خراسان اهمیت نداده بجنگ دشمن پیش وعسکریزید را مغلوب ومنهزم گردند . اردوی خراسان بدون معطلی کوفه راهدف گرفته و ابن هبیره عامل اموی را از آنجا به واسط فراری ساختند . اردوی خراسان باحسن بن قحطبه درمحرم سال ۱۳۲ هجری داخل شهر کوفه شد ، وحسن منشور ابومسلم را درینشهر به ابوسلمه جعفر بن سلیمان الخلال مردعجمی تسلیم کرد ، ابومسلم درین مکتوب مشارالیه را بعنوان وزیر آل محمد خطاب ودر تنظیم امورمامور کرده بود ، ابوسلمه این منشوررابرای مردم کوفه قرائت کرده و مامورین خودش را برای عملی شدن هدایات ابومسلم در اطراف اعزام کرد . ابومسلم که کار را تااینجا رسانده و از انقراض امپراطوری بنی امیه چیزی نمانده بود ، دیگر نمیخواست حقیقتاً خاندان عباس به جای این امپراطوری قرار گیرند ، زیرا اینها عجالتاً دراثر شمشیر وتبلیغ خراسانیان زیاد از اندازهٔ لزوم شهرت ونفوذ در کشور های اسلام حاصل کرده بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1278 of 1362

وممکن بود اینها نیز قوی وخود سر شده اسباب درد سری برای خراسان فراهم کنند لهذا به عجله جلال وزیر را که محمد میگفتند نزد سه تن از بزرگان اولاد حضرت علی چون امام جعفر صادق ، عبدالله بن حسن بن علی ، و عمر بن علی بن حسین بن علی فرستاده و ایشان را به قبول خلافت اسلام در عوض خلفاء اموی دعوت نمود اتفاقاً این هر سه جناب جواب رد داده واز قبول خلافت وسلطنت عذرخواستند . ابومسلم چون خود نمیتوانست در آنعصر مقام خلافت اسلام را دعوی کند ، بنا چارباز به خاندان عباس متوجه شد ، اما ابراهیم امام دراواخر سال ۱۳۱ هجری بعلت کشف مکتوب ابو مسلم ازنزدش بحکم مروان خلیفه اموی در زندان حران محبوس و درهمان جا بواسطه فرو بردن سرش در انبان چوله کشته شده بود ، و برادران این شخص عبدالله ملقب به سفاح و ابوجعفر منصور دوانیقی باعده از اعوان خودشان درشهر کوفه پناهنده و دریکی از خانهای آنجا بطور نهانی زندگی میکردند ، اینها چون از فتوحات اردوی خراسان امیدوارشده بودند همینکه شهر کوفه بدست خراسانیان مفتوح و تأمین شد ، بخانه ابو سلمه داخل ومنزل گزیدند ، وقتیکه سرداران خراسان این خبر را گرفتند به حکم ابومسلم ایشان را از خانه کشیده بدارالامارة کوفه بردند وعبدالله سفاح دریکی ازجمعات ربیع یاجمادی ۱۳۲ هجری درجامع کوفه خطبهٔ خوانده بنی امیه را نکوهش وخلافت خودش را اعلام نمود ، منصور دوانیقی هم بکرفتن بیعت بنام برادر ازمردم شروع کرد ، عبدالله عم سفاح بجنگ مروان خلیفه اموی اعزام گردید ، مروان که قلوب رعایا را باطاعت خودش یک جا ازدست داده بود بنا چار ازحران خارج ودر کنار آبی درزاب با دشمن مقابل شد ، ولی بزودی منهزم وبه جانب مصر روان گردید ، عبدالله تادمشق اورا تعقیب ، ودر جنگ حصار ولید بن معاویه حاکم آنجا را گرفته ازتبع کشید ، وخود بقنسرین واز آنجا بفلسطین گذشت صالح برادر عبدالله نیز بلادرنگ خلیفه مروان را در راه مصر تعقیب میکرد تادر

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1279 of 1362

منزل ذات السلاسل باورسیده ودر شباخونی که برد ، مروان کشته وسرش نزد سفاح وبازبه‌خراسان‌فرستاده‌شد ، زنان ودختران اونیز اسیر وبخراسان اعزام گردیداما پسران اوموفق بفرارشدند . عباسی ها درانتقام‌ازاموی‌هاقصورنکردند تا ایشان بکلی ازبین رفتند ، بزرگان این‌خاندان در دمشق دربصره در موصل و دیگر جاها بضرب چوب میده و کوفته ، وزیر کلیم فرش و بالای اجسادشان سفره طعام گسترده‌شد ، مردم درین سفره طعام می‌خوردند وناله های نیمه زنده آنها در زیر دست‌وپایشان میطپید ، بعدازجان سپردن‌گوشتهای اینها بسگها خورانده شد ، وقبور سلاطین اموی شگاف و عظام رمیمه شان برون افگنده گردید (جز از خلیفه عمر بن عبد العزیز) مرده خلیفه هشام را نیز چوب زدندوباز بدار آویختند ، و باین ترتیب‌بساط امپراطوری‌یک‌قرنه بنی‌امیه درمشرق زمین برچیده شد .

تامین‌ماوراءالنهر : واما ابومسلم‌درمرو نشسته‌وعملاً زمام‌امورسلطنت‌خراسان‌اسلامی وماوراءالنهرو کشورفارس رادردست‌داشت درین ضمن بود که سفاح عباسی‌رانظر بمصالح سیاسی دولت خیال کشتن ابوسلمه حفص بن‌سلیمان همدانی‌پدیدآمد ، ولی خلیفه جرأت اینکار نداشت زیرا او از دست نشاندهٔ ابو مسلم چیزی بیشتر نبود ، درحالیکه ابومسلم ابوسلمه را منشور وزارت ولقب وزیر آل محمدومعناً اختیارا دارهٔ‌خلافت عطا کرده بود . بنابران خلیفه برادر خود ابو جعفر منصور را شخصاً بدربار ابو مسلم اعزام و برای استیذان کشتن ابو سلمه مامور کرد ، ابا مکیه منصور درنزد ابو مسلم اقامت داشت از طرز رفتار وتکبر او در دل کینه گرفت واز همان وقت مصمم شد اگر بتواند احسان این مرد خراسانی رابکفران مقابله کند . در هر حال منصور بدربار خلافت برگشت و خلیفه را از قدرت ابو مسلم تخویف وبدشمنی او تحریک نمود . اما خلیفه نمیتوانست و نمیخواست از احسان ابومسلم اغماض کند ، در هرحال‌ابوسلمه بعداز اجازه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1280 of 1362

ابومسلم ازطرف سفاح کشته وعوض او خالدبن برمك بلخی بوزارت برداشته شد، وبرمك پسر جاماس پسر بشتاسف « یشتاسپ » از اهالی شهر بلخ بود، ابو مسلم بعداز تنظیم خراسان در سال ۱۳۵ بماوراءالنهر عسکر کشیده وزیاد حاکم عربی آنجارا که دم از عصیان میزد بکشت . و درسال ۱۳۶ بفرض واردی از امور خلافت عباسی و اداء فریضه حج بجانب حجاز حرکت کرد و قتیکه او وارد مرکز خلافت گردید از طرف خلیفه سفاح استقبال شد منصور کمدر کمین بود باز خلیفه راتحریك برضدابومسلم نمود، وقتیکه ابو مسلم بمکه روان شد خلیفه امارت حجاج را بعاوفی بلکه ببرادرخود منصورداد لهذا ابومسلم کوفته خاطر شده و از منصور یك منزل پیشتر بحرکت افتاد اودرینسفر به تمام قوافل وحجاج امر کرد تا در عرض راه از مطبخ او که دوصد قطار اشترسامان آنرا می کشید نان خورده واز خود طبخی نه نمایند ومقرر کرد از منزل هر کسی که نمود برابد اعدام شود، هیبت وآوازه کار نامه های اینشخص چنان در دل عرب نشسته بود که حین عبور او راهها وآبادی هارا میگذاشتند، ابومسلم ازاداء حج فارغ شده بود که خبر مرگ خلیفه سفاح را شنید، منصور درینوقت که رقیبی چون عیسی بن موسی دراقتدار داشت ضعف خودرا احساس وازابومسلم التماس نمود که خلافت اورا مقرر و تأمین نماید، ابو مسلم قبول و با او وارد اینار شده عربها رااز بیعت با عیسی مانع وابو جعفر منصور دشمن پسر کینه خودرا مجال جلوس در مسند خلافت داد ، منصور هنوز دشمن دیگری درمقابل داشت و عبدالله بن علی بن عباس بعد ازفوت سفاح اعلان خلافت کرده واینك در تصیبین قرار گاه داشت ، ابومسلم به الحاح منصور بجانب این دشمن اونیز عسکر کشیده وبعد از پنجماه جنگ اورا مغلوب و منهزم گردانید ، در چنین وقتی خلیفه منصور ابوالخصیب را برای ضبط غنایم اردوی شکست خورده دشمن ازشمشیر ابومسلم وخراسانیان اعزام کردابومسلم از بنحرکت منصور وخست طبع او

تاریخ افغانستان جلد ۳ (۱۰۰۰) ب سردار محمد ح سراج الدین ن محمدیعقوب ه اجرائیه تاریخ اپریل ۲ ر ۳ ر ۴۲۶ ع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1281 of 1362

سخت متنفر گردیده بدون وداع واجازه اوباستقامت خراسان حرکت کرد ابومسلم دری بود که مکتوب خلیفه رسیده واورا دعوت بمراجعت نمود، خلیفه درینمکتوب خاطرنشان کرده بود نائب الحکومه گی کشورهای شام ومصر به ابومسلم تعلقدارد، ولی ابومسلم جواب نداد ، متعاقباً یکنفر هموطن ابومسلم ابوحمید مرغابی از طرف خلیفه بحضور او رسیده وسعی بلیغی کرد که ابومسلمرا ملایم وبمراجعت راضی سازد ، در همین آوان مکتوبی از ابوداؤد وکیل و نائب الحکومه ابومسلم در کشور خراسان بحضور ابومسلم رسید که در آن تصریح کرده بود قبل ازمراجعتو بخراسان استرضاء خلیفة المسلمین واجب است. این مکتوب در اثر دسیسه خلیفه منصور نوشته شده بود ، چونکه اوابوداؤدرا ازما جرای خود ور نجش ابومسلم آگاه ووعده داده بود که اگر موفق شوی او را نزد من برگردانی حکومت خراسان بتو تعلقدارد ، چونکه ابو مسلم در دارالخلافه کاربسیار خواهدداشت. درهرحال ابومسلم ازخواندن مکتوب ابوداؤد بیشتر از فرمان خلیفه متفکر شد ، زیرا اندیشه میکرد مبادا در رفتن او بخراسان ابوداؤد غدار از در مقابله در آمده و آتش جنگهای داخلی را مشتعل نماید در حالیکه خلیفهٔ عباسی هم با او همکاری خواهد نمود ، اصرار ابو حمید مروالرودی برتأثیر این مکتوب افزوده وبالاخره ابو مسلم عزم مراجعت بدربار خلیفه نمود ، در حالیکه ابداً از خلیفه ترسی سوای نفرت نداشت، زیرا اردوی خراسان در معیت اوبود ، مگر ابو مسلم احساس نمیکرد خدعه گاهی برقوت غلبه میکند . و قتیکه ابومسلم بدارالخلافه رسیدسه روز بیهم چنان پذیرائی و گرم جوشی از طرف خلیفه نشانداده شد که اینمرد رشید ووفور در اخلاص منصور نسبت بخود متیقن گردید . ولی روز چهارم که بدیدن خلیفه رفت منصور وا نمود کرد بااو خلوتی دارد، لهذا اورا تنها بدرون خانهٔ احضار کرد، همینکه ابومسلم وارد شد ، چهار نفر تیغدار از کمین گاهها جسته و اینمرد نامی را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1282 of 1362

ریز ریز کردند ، منصور پس ازین امر کرد تا سر اورا در میان طبق های درهم و دینار در معسکر خراسان ریختند . روزیکه این فاجعه عملی شد چهار شنبه ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ هجری وابومسلم بسن ۳۵ سالگی بود .

انعکاس قتل وابومسلم در خراسان : بعد ازکشته شدن ابومسلم گرچه نفوذ حکام عباسی مجدداً در ولایات مفتوحه خراسان مستقر گردید ، امادست خراسانیان نیز در امور خلافت محکم شده بود خراسانیان چنانچه ابومسلم را تقویه کردند ، ابومسلم خاندان برمك را پرورش ودر دربار خلافت داخل نمود واینخاندان هم خانوادهٔ مشهور سهل خراسانی را در دولت عباسی برقرار ساختند وگرچه بعدها این هردو خاندان از طرف خلفاء عباسی در عقب ابومسلم فرستاده شدند اما اینها مرد دیگری چون طاهر خراسانی را پرورش و برای خدمت بخراسان حاضر کرده بودند و بالاخره همین مرد بود که از فعالیت دو قرنه خراسانیان نتیجه گرفته واستقلال خراسان مفتوحه را اعلان و تأمین نمود .

از دیگر طرف درداخل خراسان فکر استقلال کشور بقدری محکم بود که حتی تخالف وتباین دین ومذهب داخلی نیزمانع نشو ونمای آن نمیتوانست گردید .

سنباد: چنانچه پس ازختم ترا ژیدی ابومسلم اولین کسیکه بانتقام کمر بست فیروز ملقب به سنباد زرتشتی مذهب خراسانی وباشنده قریهٔ « هردانه » درغرب هرات بود این شخص در سال ۱۴۲ بلا درنگ بفعالیت آغاز وبزودی درگرد او بقول مورخین عرب تقریباً صد هزار عسکر داوطلب مرکب از مسلمان وزرتشتی جمع شد سنباد بر ضد عباسی‌ها در نیشاپور حمله ، و بعداز چندین حرب نیشاپور ، قومس وری را اشغال ، و خزائن ابو مسلم را در ری متصرف و خودش ملقب‌به سپهبد گردید ، سپهبد در ولایات متصرفه عباسی قتل نفوس واغتنام اموال بسیاری نموده و بعد ها قصد عراق و حجاز کرد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1283 of 1362

چون نائب الحکومهٔ عباسی ری قبلاً با عسکرش در رزم سپهبد مغلوب ومهزم گردیده بود لهذا خلافت عباسی برای جلو گیری از عاقبت وخیم بعجله داخل کار شده و اردوی مکملی زیر قیادت جمهور بن مراز در مقابل سنباد سوق نمود تلاقی طرفین در حد ودبین همدان وری واقع وبعد از جنگ سختی عسکر عباسی غالب گردید ، سنباد بااین آنقدر مقاومت کرد که خلیفه منصور پسر خود مهدی را در مقابل او سوق نمود وسنباد مجبوراً بجانب طبرستان عقب کشید تافرصتی برای جمع آوری قوا بدست آرد ، ولی سپهبد حکمران محلی طبرستان بامهمان پنهنده خدعه ، و سنباد وهمراهانش را کشته وسرهایشان راعلی الرسم بدربار خلیفه عباسی تقدیم کرد ، خلیفه منصور نیز نفسی براحت کشیده ودرطرح بناءشهر بغداد مشغول ماند. ولی دسته دیگری ازخراسانیان (معروف بفرقهٔ راوندیه)در آنجا نیز شوریده وخلیفه را درجنگ محصور نمودند تاآنکه معن بن زایده بکمك خلیفه رسیده اورا از محاصره رهاء وفرقه راوندیه را مغلوب ساخت معن بن زایده دربرابر اینخدمت بزودی حکومت سیستان حاصل کرد ، مگر سیستانیان اورا مجالی نداده درقصر حکومتی شکم دریدند . در سال ۱۴۴ مردم بست وقندهار نیز بر خلاف خلیفه منصور شورش و بازهیر بن محمد الازدی قوماندان اعزامی حاکم عباسی سیستان رزم شدیدی دادند . همچنین در سال ۱۵۰ مرد دیگری از هرات بنام « استاد سیس » بادغیسی ظهور و باتفاق رفیق سیستانی خودش « حریش » لشکرجمع واستقلال خراسان را اعلان نمود. سیاسیون عباسی بعادت دیرینه فوراً کلمه زندقه را بگردنش بسته و حتی مسلمین خراسان راهم برضد او تحریك کردند ازجملهٔ سران اسلامی خراسان که تعمیم اسلامیت را در خراسان شرط اول ترقی کشور میدانستند یکی « اجشم » مروالرودی بود که بلادرنگ بمقابل استادسیس سوقیات نمود ولی در اولین میدان جنگ سرش و عسکرش را ازدست داد ، خلیفه منصور به پسرش المهدی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1284 of 1362

امر کرد تاخازم بن خزیمه افسر مشهوری رابا ۲۴ هزار عسکر از غرب به مرو گسیل نمود همچنین عمر ووابی عون پسران قتیبه بحکم خلیفه از تخار ستان بمدد خازم رسیدند ، جنگ شروع شد و تلفات طرفین بهزار ها رسید. اردوی استادسیس ۱۴ هزار نفر اسیرداده ومنهزم گردید عرب ها اسراء را اعدام وخود استادسیس را درمنطقه استواری محاصره کردند بالاخره استاد سیس هم اسیر و محبوساً بدربار منصور سوق، و در آنجا ازبین رفت . مرجیله باد غیسی دختر همین شخص بود که بعدها زن خلیفه هارون ومادر خلیفه مامون عباسی گردید.

محمد واذرویه: درسیستان نیز مردم چه مسلمان وچه زرتشتی زیرقیادت محمد بن شداد وآذرویه مرزبان زرتشتی برضد خلیفه منصور شورش کرده ، و ازبست بجنگ یزید بن خلیفه منصور که حاکم سیستان بود پیش شدند ، یزید درزمگاه مغلوب و فراری شد سیستانیان متعاقباً درسال ۱۵۱ درشهر زرنج شورش کرده و معن بن زایده سابق الذکر را کشتند ، و این همان شخص مشهوری است که در جود وسخا ضرب المثل گردیده ، ولی سیستانی ها میگفتند جز این نیست که او مال بسیار بجور جمع کرده و به اسراف خرج میکرد .

حکیم مقنع : درسال ۱۵۸ مرد دیگری درمرو ظهور ، وخودش راجانشین ابو مسلم معرفی کرد ، اینشخص موسوم به حکیم بن عطا و معروف به مقنع بود چونکه اینمرد گاربزی باد غیسی همیشه بروی خود ش نقابی از طلای ناب میکشید ، عده زیادی ازخراسانیان زرتشتی ، وهمچنین نفری بسیاری از خراسانیان مسلمان به عنوان « سفید جامگان » گرد اوجمع شدند. مقنع برای اینکه مرکز اجتماعش ازدسترس مرکز خراسان دور تر باشد جیحون را عبور ودر نواحی کش (شهر سبز) قلعه مستحکم نظامی آباد کرد قصهٔ ماه نخشب آنکه برای دوماه هر شبی از چاه نخشب می برآورد ودر دو فرسخ نور میپاشید هم منسوب بهمین شخص است . درهرحال خلیفه منصور درهمین سال از دنیا گذشته و جایش را

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1285 of 1362

محمد مهدی اشغال نمود ، حکیم مقنع بعملیات نظامی آغاز کرده وتا سال ۱۶۱ سرداران مشهوری را امثال حسان بن تمیم و محمد بن نصر وغیره از بین برد تاآنکه اردوی قوی عباسی بقوماندانی افسران قابلی چون معاذ بن سلم و عقبه و ابوسعید مرد دلیری وارد منطقه نفوذ او گردیده و بلا فاصله جنگهای سختی شروع شد . حکیم مقنع چون به بدعت و کفر منسوب شده بود لهذا از حمایه و تقویه اکثر سران و اهالی خراسان محروم و در مضیقه افتاده محصور گردید معهذا آنقدر مقاومت نمود که اسارت او به یقین پیوست پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد آل و اطفال خودرا کشته و اخیراً خودش هم انتحار نمود همچنین میان سال های ۱۵۳ - ۱۵۰ مرد دیگری در هرات بنام یوسف ابرم ظهور و بعد از تشکیل عسکر دا و طلب علاقهای میمنه و مرغاب و پوشنگ را اشغال کرد ، یزید بن مزید که از سال ۱۵۳ باینطرف حکومت خراسان شمالی ازطرف خلیفه منصور داشت خود بدفع یوسف عسکر کشیده و با او حرب های سختی داد ، یوسف دریکی از جنگهای دست و گریبان اسیر و به بغداد گسیل و درآنجا باسائررؤسای انقلابی افغانستان یکجا اعدام گردید ، درهمین سال که سال مرگ خلیفه منصور است فرق شورشیان ملی و خوارج در سیستان بسیار قوت گرفته و مجدداً سبب تشویش منصور را فراهم کردند .

خراسان مفتوحه و خلفاء عباسی

از ۱۳۷ تا ۲۰۵ هجری

چنانچه دیدیم امپراطوری شدید بنی امیه سقوط کرده و در عوض دولت عباسی برقرار گردید . دولت عباسی بیشتر یك دولت خراسانی و یك امپراتوری بین الاسلامی بوده در مرتبه اول خراسانیان و بعد ها تمام ممالك اسلامی در ادارهٔ امور دست داشتند . مرکز اینده ولت بزرگ هم از دمشق در بین النهرین منتقل ، ولهذا برای قبول تربیت وتهذیب خراسان وفارس نزدیك تر و مساعد گردید.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1286 of 1362

ایجاد مقام وزارت در بغداد ورسیدن وزراء خراسانی بآن مقام منبع درنشر این تربیت و تهذیب خدمت فراموش ناشدنی نمود ، و باین ترتیب دوره عباسی به ترقیات علمی ، از دوره اموی ممتاز گردید .

درهرحال نفوذ امپراطوری عباسی در خراسان مفتوحه از سال ۱۳۷ هجری تاسال ۲۰۵ تقریبا هفتاد سال دوام نمود در طول اینمدت خراسانیان ازیکطرف در داخله برای تاسیس یکدولت مستقل مشغول کار ، واز دیگر طرف برای تسلط در دربار خلافت بکی بی دیگری مصروف سعی ومجاهدت بوده واز طرفی هم درترقیات علمی پیشرفتند ، بدرجهٔ که اینها در تشکیل مدنیت جدید اسلامی که پیشتر بدوش ملل خراسان ، عرب وفارس استوار بودرکن قوی تری بحساب رفتند.

خلیفه سفاح : اولین خلیفهٔ عباسی سفاح از جلوس خودش ۱۳۲ تا زمان مرگ اودر ۱۳۶ درامور کشور خراسان بی اختیار ، ودرمرکز خلافت بیشترین امور دولت در دست وزیر نخستین خراسانی خالد بن برمك بود . منصور جانشین سفاح تا ۱۵۸ خلافت نمود وچون بقتل ابامسلم ارتکاب نموده بود درتمام اینمدت بمخالفت وجنگهای خراسانیان در شمال و غرب اینکشور دچار بود ، چنانچه حکام او در خراسان شمالی از قبیل ابی داود خالد ، عبدالجبار بن عبدالرحمن وخازم بن خزیمه که در سال های ۱۳۷-۱۴۱-۱۵۱ یکی بی دیگری مقرر شدند کار مهمی انجام داده نتوانستند . محمد ومهدی پسران خلیفه منصور نیز اسماً نائب الحکومه خراسان معین شدند و لی این اسم هم تاثیر بزرگی در مورد خراسان نداشت وچنانچه دیدید انقلابات سنباد ، محمد ، آذر رویه و حرکات مقنع بیهم درخراسان شمالی وسیستان برضد خلیفهٔ منصور عملی شد ، وهکذا در سیستان بوعاصم بستی قبایل بنی تمیم عرب را که برضد ابومسلم شورش کرده بودند منقاد و حکومت سیستان را خوددردست گرفت ، وگرچه سلیمان کندی افسر اعزامی حکومت عباسی خراسان توانست اینشخص رادرجنگ ازبین بردارد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1287 of 1362

و رتبیل شاه را در بست بعقب براند (۱۳۸) معهذا درسال ۱٤۱ مردم به قوماندانی حضین بن رقاد مردی از قصبهٔ «رون وجول» برضد سلیمان بجنگهای سختی پرداختند وقتیکه هم هنادی السری ازطرف خلیفه منصور بحکومت سیستان اعزام گردید بقوت مردم توانست سلیمان را مغلوب واسیر نماید، منصور بن زهیر حاکم دیگر خلیفه منصور نیز نتوانست در سیستان کاری از پیش برد جز آنکه هنادی السری حاکم پیشتر عباسی را ازبین بردارد . درسال ۱٤٦ مهدی پسر خلیفه منصور که اسماً نائب الحکومهٔ خراسان بود برادر خودش یزید بن منصور را بحکومت سیستان اعزام کرد، ولی چنانچه اشاره شد درجنگ با اهالی مغلوب و فراری گردید . در سال ۱٥۱ حاکم دیگر خلیفهٔ منصور درسیستان معن بن زایده که بارتبیل در رخد جنگ و توانسته بود «ماوند» داماد رتبیل را گرفته و در بغداد بفرستد ، درسال ۱٥۲ سرش را درمقابل شورش مردم باخت ، از سال ۱٥۳ تا ۱٥۸ زمان مرگ خلیفهٔ منصور دوفر حاکم دیگر او نیز در سیستان از قبیل یزید بن مزید وتمیم بن عمر سرخسی کاری انجام داده نتوانستند جز اینکه در در دسته های شورشیان ملی و حتی خوارج عربی افزودند باین ترتیب خلیفهٔ منصور از دنیا گذشت وجایش را مهدی پسرش اشغال نمود .

خلیفه مهدی : که تاسال ۱٦۹ خلافت نمود زحمت اول او در خراسان از بین بردن حکیم مقنع بود ، مهدی که دراول امر جنید بن قحطبه را بحکومت خراسان شمالی مقرر کرده بود پسان بهتر دید یکی از مردان خراسانی را برای اینکار برگزیند ولهذا درسال ۱٥۹ھ ابوعون عبدالملك بن یزید خراسانی باین سمت مقرر شد . همچنین مهدی بعداز مسعود بن مسلم (۱٦۰) و مسیب بن زهیر (۱٦۳) ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی مرد دیگر خراسانی را بحکومت خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1288 of 1362

برگماشت ، وباین ترتیب خودش را ازمخالفت خراسانیان تااندازهٔ نجات بخشید حمزهٔ بن مالك حاکم مهدی در سیستان بانائب خود خالد بن سوید نیز توانست درجنگ برعلیه خارجی ها غلبه وقائد ایشان نوح خارجی را از بین بردارد .

خلیفهٔ هادی : بعدازمهدی درسال ۱۶۹ هجری هادی بخلافت رسیدولی اینشخص را خاندان برمکی خراسان که اینك در دربار خلافت قوی شده بودند چندان دوست نداشتند اوقیز بدون انکه کار مهی در کشور خراسان نموده باشد بزودی چشم از دنیا پوشید ، وجای او را خلیفهٔ مشهور هارون الرشید که بیشتر طرف میل خراسانیان بود در سال ۱۷۰ هجری اشغال نمود . مهمتر ین کار هادی در سیستان این بود که حاکم او تمیم بن سعید از بست به رخد رفته باکابلشاه حرب نمود واینشخص توانست برادر رتبیل رادر میدان جنگ اسیرو نزد هادی در عراق بفرستد .

خراسان وهارون خلیفه عباسی : هارون الرشید عباسی کهدرسال ۱۷۰ هجری ۷۸۶م بخلافت رسیدیکی ازبزرگان خلفاء اسلام درتاریخ بشمار میرود. اینشخص مشهور تا سال ۱۹۳ خلافت نمود ، وحاکم اول او در خراسان شمالی جعفر بن محمد طوسی درسال ۱۷۱ ـ و بعد عباس بن جعفر مذکور در سال ۱۷۳ وپدر و پسر از مردان خراسان بوده واینك حصه از کشور خود شان را در عوض حکام خالص عربی اداره میکردند . در سال ۱۷۴ خالد الغطریف و در همان سال نائب او رشید ، ودرسال ۱۷۶ حمزهٔ بن مالك این رتبه را احراز کردند ، ولی دیگرممکن نبود بدون فرزندان خود خراسان دیگری ولایات کشوررا باحفظ امنیت عمومی اداره کند ، لهذا درسال ۱۷۷ فضل بن یحیی برمکی مرد معروف خراسانی باین سمت مقرر ووارد خراسان شد . اینمرد بمجرد ورود خودش در صدد اصلاح امور اداری وجلب قلوب همو طنانش برآمده رباطها ومسجد های زیادی بساخت ومردم را معناً تقویه نمود ، فضل برمکی درخراسان شمالی اردوی

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1289 of 1362

قوی ومکملی از اهالی تشکیل وعجالتاً به آن عنوان عسکر عباسی بخشید که اسامی ایشان در دفتر مستدیم (افواج بغداد) ثبت شد ، مورخین بعضاً با مبالغه تعداد این اردوی خراسانی را بالغ بر نصف ملیون میدانند ، در هر حال فضل جز این نمیخواست که کشور ابائی او باداشتن چنین اردوئی برای نقشه‌های آیندهٔ مملکت وتامین آزادی و استقلال استعداد حربی مکملی داشته باشد ، فضل باهمین قوت بزرگ در ماوراءالنهر پیشرفت وآوازه اردوی او پایتخت خلافت را فرا گرفت ، چنانچه شعراء عرب از قبیل مروان بن ابی حفصه وغیره در مدیح این عسکر و افسر قصائد غرائی سرودند خلیفهٔ عباسی رشید هم از پیشنهادفضل‌عجالتاً مطمئن‌بوده واین اردوی خراسانی را حافظ امپراطوری وسیع خودش میدانست . فضل تا ۱۷۹ در خراسان مشغول اصلاح امور بود ومردم او را از کثرت محبت بدرجهٔ پرستش دوست داشتند ودرحین عبور او از بلاد وقصبات معمور وپرازدهام خراسان که در تعداد صدها وهزار ها موجود ومملو از صدها هزار ان مردم دلیر ومتمول بود- زیراهنوز چنگیز ظهور نکرده ومغل سرا زیر نشده بود - بملیونها نقد و جنس با وهدیه میکردند ، البته فضل قبول نمیکرد وروزیکه ازخراسان برگشت سوای تازیانهٔ از هموطنای خودش هدیهٔ نه پذیرفت . فضل باینصورت به‌بغداد برگشت وهارون الرشید ازو استقبال بی سابقه در بغداد نمود . بعد از فضل برمکی منصور بن یزید حمیری در سال۱۷۹ ومتعاقباً علی‌بن عیسی‌بن ماهان درسال ۱۸۰ بحکومت خراسان شمالی مقرر شدند ، ولی خراسانیان تن نداده یحیی پسر علی‌را در۱۸۲ دربلخ بکشتند وخود علی را مغلوب و فراری ساختند وسی ملیون در هم اموال او را اغتنام نمودند،بهمین جهت علی‌تا۱۹۱ در خراسان شمالی ازشدت و درشتی خود داری نکرد . معهذا همین علی بن عیسی بود که طاهر بن حسین پوشنگی سر سلسلهٔ امراء طاهریه را بحکومت پوشنگ وطن‌او - که آنوقت برابرهرات

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1290 of 1362

معمور بود- مقرر کرد، هارون‌الرشید در بین میانه جعفر بن یحیی برمکی سر دار دیگر خراسانی را بحکومت خراسان شمالی اعزام نمود ، اما مدت اقامت جعفر در خراسان از بیست روز بیشتر طول نکشید وخلیفه حکومت خراسان را اسماً به مامون پسر خویش گذاشت ، و حاکم او هرثمه بن اعین در ۱۹۱ و عباس بن جعفر در ۱۹۳ وارد خراسان شمالی گردیدند .

واما درسیستان: وقتیکه هارون الرشید در بغداد جلوس نمود سیستانیان بحکام عباسی تن نمیدادند ، لهذا در همانسال جلوس هارون انقلاب کرده کثیر بن سالم حاکم عربی را مجبور بگریز جانب بغداد نمودند ، حکام آیندهٔ هارون موظف بودند که در سیستان بیشتر بامردم بمدارا پیش آیند ، منجمله عثمان بن عماره بود که توانست سیستانیان مسلمان شده را جلب و در اردوی خود موقع بدهد ، این شخص در رخد سوقیات و جنگ بی نتیجه با عساکر کابلشاه هم نمود . بعلاوه او توانست بشر بن فرقد یکی از قائد بن انقلابی سیستان را ازبین برده وباحضین سیستانی قائد دیگر محلی رزم سختی نماید، حضین باسواران خود بطور دائم میان اراضی بست وسیستان حرکت وبرضد حکام عباسی تاختن میکرد چون عثمان عماره نتوانست در مقابل حضین کاری ازپیش ببرد معزول شد، وخلینه هارون خواست اغتشاشات سیستان را مثل انقلابات ولایات شمالی خراسان بواسطه تعین حکام ملی خاموش کند ، پس درسال ۱۷۶ داود بن بشر یکی از بزرگان سیستان را بحکومت آنجا تعین نمود - درحالیکه اهمیت سیستان درنظر بغداد انقدر بود که لیث بن ترسل روزی در برابر مکافات خدمات مهمهٔ خود از زبان هارون شنود که : فعلاً حکومت کشور مصررا بتومیدهم اگر درآنجا خدمت درست کردی بازت به سیستان میفرستم تا کارتو بالا گیرد- درهرحال داود سیستانی توانست درسیستان مردی چون حضین را ازبین بردارد ، درصورتیکه حضین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1291 of 1362

لایق رویهٔ ازین بهتر بود ، او در سیستان برعباسی‌ها غلبه کرده و برای استرداد ولایت هرات عسکر کشید وباششصد نفرسوار خویش چندین هزار عسکر مدافع حاکم‌عربی‌خراسان‌شمالی‌را منکوب‌نمود . بالاخره اینمرد درسال ۱۷۷ درجنگ باهموطنش داؤد کشته وهارون آسوده گردید . وقتیکه‌فضل برمکی حاکم‌خراسان شد حکومت سیستان را از داود گرفته وبه یزید بن جریر در سال ۱۷۸ داد یزید نه تنها در رخد سوقیات بلکه از آنجا بزابل گذشته وبکابل رسید ولی درجنگی که داد نتیجه نگرفت وبسیستان برگشت ، وبجنگ عمر بن مروان خارجی دچار شد . در سال ۱۸۲ عیسی حاکم سیستان بود و او نیز از راه بست تا کابل کشید ، مگربی نیل بمقصود مجبور بعودت گردید . در ینوقت مرد بزرگی در سیستان ظهور کرد .

امیر حمزهٔ بن عبدالله : اینشخص نسب به زو طهماسب مردی از بزرگان سیستان درست میکرد او آدمی عالم ، شجاع واز باشندگان قریهٔ رون وجول بود ، اوروزی ازبی‌ادبی‌یکی ازحکام‌عربی سیستان‌بهم‌برآمده واورا اخطار کرد ولی اینمرد از دلش بیرون نرفت تا ازاداء فریضهٔ حج برگشت ، اینوقت قائدین انقلاب محلی چون بشر و حضین و غیره ازبین رفته بودند و حمزه جای همه را پر و تمام پیروان قائدین سابقه را در گرد خود جمع نمود ، و بلا فاصله درسال ۱۸۲ بالای عیسی بن علی حاکم هارون حمله و کشتار خوفنا کی نمود ، عیسی بخراسان شمالی فرار کرد وحمزه لقب‌امیراختیار وزرنج‌مرکزسیستان را ضبط و مردم را از اداء خراج بغداد عفو نمود . متعاقباً حمزه به تعقیب عیسی عسکر کشیدوتاهرات‌وبوشنگ‌پیشرفت وقتالی سخت نمود ، عیسی‌باقواءتازه‌دم‌بجنگ‌اوپیش شد واو بسیستان عقب کشید ، عیسی در عرض راه بقتل بیگناهان پرداخت‌و هر جا اتباع حمزه‌را بدست‌آورد ، همه را بشقه کردن و بدرخت بستن وپاره کردن از بین برد و باینصورت تا زرنگ رسیدو کشتار خودرا تکرار کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1292 of 1362

وبر گشت. امیر حمزه مجدداً ترتیب لشکر داده وبه‌تعقیب عیسی تابسو شتافت وبر آنجا بانتقام دیربنه بقتل عباسی‌ها پرداخت وحتی درین‌موردراه‌افراط گرفت . حمزه از آنجا به‌نیشاپورحمله کرد وباقشون علی‌بن‌عیسی‌حاکم عربی خراسان شمالی‌رزم صعبی نموده در سال ۱۸۸ بسیستان‌مراجعت کرد. امیرحمزه در ولایت سیستان تمام قوای عباسی را از بین برد ، وخراج ایلولایت حتی ولایات شمالی را از بغداد منع کرد ، حکام عباسی در شهرزرنگ‌هنوز اقامت دا شتند ولی ظاهراً طرف مات را گرفته ، حکام جدید بغدادرا قبول نمیکردند ویك پول هم بدار الخلافه نمیفر ستادند جز آنکه درمساجدبخواندن خطبه بنام خلیفه کفایت میکردند. چنانچه محمد بن حفین قوسی حاکم‌عباسی سیستان بهمین طریق رفتار نمود و حکام جدید عباسی چون سیف بن عثمان‌و حکم بن سنان رانه پذیرفت. امیر حمزه‌هم با سی هزار عسکر خو دش سر تا سر سیستان را بدون تمرکز در جای معین گشت و گزار کرده هر جاعرب‌را میافت ازبین میبرد. از دیگر طرف علی بن عیسی حاکم خراسان مرد شدیدی بود وبا مردم از در درشتی داخل میشد، لهذا در ماوراالنهر و شهر سمرقند مردم زیر قیادت رافع بن لیث بن سیار شورش کرده و حکام عباسی خراسان را جواب داد ند . گرچه خلیفه هارون علی بن عیسی را مجازات و اموال مردم‌را ازو مسترد و جایش را به هرثمه بن اعین درسال ۱۹۱ داد، ولی شورش ماوراالنهر ننشست و او کاری از پیش نبرد .

لهذا هارون خلیفه که نهیب او نصف زمین را میلرزاند ودولت باز نطین‌باو خراج میپرداخت مجبور شد شخصاً برای تأمین کشور خراسان از بغداد حرکت کند ، وقتیکه هارون در گرگان رسید نامهٔ سخت مطولی در صفر ۱۹۳ پر از وعده و وعید بعنوان امیر حمزهٔ سیستانی نوشت ، امیر حمزه شخصاً در زبان عرب جواب مکتوب هارون را با منطق محکم و استواری بداد ، چون

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1293 of 1362

از مکا تبه نتیجهٔ بدست نیامد هارون بطوس پیشامد ، و از دیگر طرف امیر حمزه نیز عزم رزم جزم وبا سی هزار سواره قرآن خوان و پرهیز گار خودش که همه بعنوان جهاد زنان را طلاق داده بودند باستقامت نیشاپور مارش کرد، همینکه امیر سیستانی بدر نیشاپور رسید شنید که خلیفة المؤمنین هارون شب سه شنبه سوم ربیع الاخرسال ۱۹۳ چشم از دنیا پوشیده است . حمزه دیگر نخواست با اردوی تعزیه دار عباسی در آویزد لهذا بسیستان بر گشت و چون عزم جهاد کرده بود کمر نگشود و بهمین نیت بجانب بلو چستان و سند بحر کت افتاد ، حمزه فقط پنجهزار سوار و افسری به وکالت خود در سیستان گذاشت تا از تجاوز ظلمه نسبت به مردم جلو گیری کند . چنین معلوم میشود که حمزه در ولایات بلوچستان و سند مدتی به نشر اسلامیت پرداخته است ، چونکه در سال ۱۹۹ ه از راه مکران بسیستان بر گشت . اینوقت خلافت دردست مامون بود وحکام او در سیستان از قبیل زهیر بن مسیب (سال ۱۹۳) و فتح بن سهل (۱۹٤) یکی پی دیگر رسیده ، و این آخری بحرب محمد بن حضین قوسی حاکم عربی و قدیم سیستان که از طرفداران جدی ملیون بود دو چار گردید، ولی ابن حضین بدست حاکم مامون مغلوب گردید ، و در عوض بوعقیل جنرال وو کیل امیر حمزهٔ سیستانی بتلافی برخاسته حاکم مامون وقشون اورا مغلوب نمود ، واین وقتی بود که امیر طاهر خراسانی به بغداد سوقیات می نمود. از بن بعد مرد دیگری در بست بنام حرب بن عبیده ازاهل خواش سیستان ظهور و برضد حکام مامون بجنگ آغاز نمود ، ابن حکام از قبیل اشعث ، و لیث و احمد پسران فضل که تا سال ۱۹۹ یکی پی دیگری در سیستان رسیدند همه در جنگهای حرب خواشی مغلوب گردیدند، درهمین وقت بود که امیر حمزهٔ سیستانی ازمسافرت شش ساله خود در سیستان بر گشت ، و لیث بن فضل حاکم مامون که زیر آوازه اینمرد مرعوب

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1294 of 1362

شده بود با وتسلیم گردید ، امیر حمزه هم اورا بحکومتش گذاشته ودرعوض حرب خواشی را در جنگ مغلوب نمود . ازین بعد تا ظهور دولت طاهریهٔ خراسانی‌حکام عربی سیستان بنام بوده وتنها باسم خلیفه‌خطبه میخواندندوبرای شخص خویش آنقدر از عایدات سیستان میگرفتند که مصارف‌ضروری شب‌و روز ایشان‌را کفایت مینمود آخرین حاکم عربی مامون در سیستان هم عبدالحمید بن سبیب در سنه ۲۰۴ بود، درعوض ملیون سیستان خود و لایت را اداره کرده و پرداخت مالیات بحکام عباسی و بغداد را باز داشته بودند تا آنکه در سال ۲۰۵ طاهر خراسانی در شمال کشور حکومت ملی را استوار ، و ولایت سیستان را به پسر خود طلحه داد ، نائب طلحه در سیستان برای بار اول الیاس بن اسد مقرر گردید ، و ازین بعد حکام طاهری در سیستان وارد شده وولایت‌را تا انقراض دولت طاهری وظهور شهنشاهی صفاری افغانستان در قرن سوم هجری اداره می نمودند، اینست که در سیستان در دورهٔ طاهری‌بدون یکی دو باری دیگر اغتشاشات و انقلاباتی نظیر سابق ظهور نه کرد امیر حمزهٔ سیستانی نیز تا سال ۲۱۳ هجری یعنی نه سال از ابتداء دولت طاهریه گذشته ، در سیستان زنده و آرام بود و بالاخره اینمردی که نظر بحسن نظر خلق سیستان پهلوان افسانهٔ امیر حمزه قرار گرفته بود در ۱۲ جمادی الاخر سال مذکور از دنیا چشم‌بست . مؤلف گمنام تاریخ‌سیستان شمهٔ ازین‌افسانه ـ که امیر حمزه از سند بهند و سراندیب‌وچین و ماچین گذشته و بعد ازسیر و جهاد در تور کستان و روم و غیره واپس بسیتان عودت کرده است ـ در کتاب خویش گنجانیده است .

آل برمك در دربار هارون‌الرشید : خاندان برمك یکی از خانواده های

مشهور و معتبر ماقبل الاسلام افغانستان ، و از اهل بلخ بوده جعفر مورث

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1295 of 1362

معروف این خانواده در اواخر قرن اول اسلامی دین اسلام قبول وبین سالهای ۹۶ ـ ۹۹ بمرکز امپراطوری بنی امیه در دمشق سفر کرده است سلیمان خلیفه اموی این شخص را در دربار خود ش قبول نمود و بطوریکه گویند جعفر تا اوائل عروج خاندان عباسی زنده بود ، در سال ۱۰۸ یکنفر دیگر از اینخاندان موسوم به ابوخالد برمك بن برمك نیز از طرف اسد والی عربی خراسان بحکومت بلخ مقرر گردید . دین قدیم اینخاندان زرتشتی بوده ، و چون یکی از اینها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت بعضی مورخین نتیجه گرفته اند که خاندان برمك دیانت بودائی قبول کرده بودند . خالد بن برمك را ابومسلم در زمرهٔ سرداران اردوی خود قبول و بغرض انقراض امپراطوری اموی سوق نمود همینکه عسکر خراسان کوفه را فتح و ابوالعباس سفاح عباسی را از پناهگاه مخفی او کشیده بخلافت عرب نشانیدند ، از همانوقت قیمت شخصی خالد برمك نظر خلیفه جدید را جلب و بعد از ابوسلمه اورا به وزارت دولت عباسی قبول کرد ، و باین ترتیب مردی از خانواده برمك برای بار اول مستقیماً داخل امور یك امپراطوری بزرگی گردید . خلیفه منصور عباسی بعد از کشتن ابومسلم این وزیر هموطن اورا نیز معزول ومأخوذ نمود ، خالد در سال ۹۰ هجری در بلخ متولد و در سال ۱۶۵ در بغداد فوت و هفتادو پنج سال عمر نمود . خالد بلخی در دربار بیگانه بغداد بجز فرزندی یگانه از خود نگذاشت ، ولی این یادگار منحصر بفرد او (یحیی) واجد مزایای معنوی و دارای تعلیم و تربیه کافی و عقل و هوش سرشاری بود و توانست سالیان درازی از نظر سیاست برامپراطوری عظیمی حکم نماید و از نظر اجتماع در تشکیل تمدن جدیدی در عالم تأثیر و نفوذی کند خلیفه هارون الرشید یحیی پسر خالد برمك را پدر خواند و وزارت خودش را به او تسلیم نمود مردم که به علو مقام وشخصیت معنوی این ادم نظر میکردند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1296 of 1362

میگفتند او آ نقدر بزر گ است که وزارت درچشمش کوچك وحقیر مینماید.

یحیی چهار پسر داشت : ــ فضل . جعفر . محمد . موسی . و اینهمه هوش و سخا و تعلیم وتربیه را از پدر بمیراث گر فته بودند ، اما فضل مغرور تر ، و جعفر در صنعت انشاء و کتابت ماهرتر . محمد عالی همت و عیاش . و موسی شجیع ودلیر بود . درهرحال اینخانواده مدت هفده سال در خلافت هارون الرشید از سال ۱۷۰ تا ۱۸۷ هجری درمقدارات کشورهای عربی واسلام که امپراطوری عباسی را تشکیل میکرد دست بزر گی داشتند . مخصوصاً جعفر که خودش وزیر مقتدر هارون بوده و کلید کافه امور دولت را در دست داشت . خاندان برمکی در بین عرب رو بهمرفته تر بیت و تهذیب کشور اباثی خود شان « خراسان » را تقویت و سائر رشته های علوم و فنون ادبی را نشر وحمایت و خاندان عباسی را به پرورش علما و پیشبرد علوم تشویق وراهنمائی میکردند. یحیی بن خالد برای اولین بار کتاب مجسطی را در علم هیئت و کتاب منکه هندی را در طب ترجمه کرد و فرمان داد مذاهب مختلفه هند را در کتابی واحد تدوین کنند ، یحیی ادویه و گیاهای سود مندر را از ماوراء رود خانه سند در بغداد احضار کرد . اعضاء خاندان برمك بعضاً خودمتر جمین آثار دری در زبان عرب بودند چنانکه موسی و یوسف اینکار میکردند همچنین محمد بن جهم یکی از منسوبین برمکی هاست که سیرملوك الفرس را ترجمه کرد ، یحیی برمکی برای اولاد یتیم وبیکس عرب مکتب خانه‌ها ایجاد کرد ، وبه محتاجین نزدیکی نمود. خاندان برمك تا اندازه مقدور مسئول هرملتجی رااجابت و بمال و منال دستگیری خلق مینمودند یکی از مورخین میگوید :

هریك ازهمنشینان برمکی اگرخانه وعمارتی داشتند آ نرا خالد آباد کرده بود ، واگردهی داشتند اوخریده بود ، واگر فرزندی داشتند ما درش را خالد

ذبیح الله منصوری جلد ۴ (۱۰۰۰) ب سردار محمد ع سراج الدین ن محمدیم ه اجرائیه تاریخ ۴ د ۳ د ۴۲۶ ع

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1297 of 1362

خریده وبامهروی‌راداده بود، واگر اسپ و اشتری داشتند او داده بود. همین نویسنده‌وصف یحیی‌بن‌خالد وجعفربن یحیی‌عبارات ذیل را نقل میکند: اگر سخن در وگوهر بودی، ویاز سخن لعل و گوهر توان‌ساختن، بیشك کلام آن‌دو بزرگوار رامیتوان لوءلوء و گهر نامید. شعراء عصرهم انقدر که خاندان برمك رامدح نمودند، هیچ‌خلیفهٔ رابان‌اندازهٔ نه‌ستودند. معهذا خاندان برمك دردربار بغداد دشمنان قوی داشتند ودسته‌های‌متنفذ ومتعصب که رفتار بنی امیه رادر مورد عجم‌دوباره میخواستند تجدیدشود، ازین نفوذ قوی خاندان برمك منزجر ومتنفربودند، خودخلیفه‌هم بتدریج ازاقتدار سیاسی و خراسان پرستی ایشان بدبین گردیده ودر صدد بود که بازی اسلاف خودرا در مورد ابو مسلم بابرمکی هاتجدید کند، لهذادرپی بهانه افتاده و بزودی بهانه چندی بدست آورد که‌یکی از آنها رها کردن محبوسی بنام‌یحیی بن‌عبدالله بن حسن از طرف جعفر برمکی‌بود، داستان شورانگیز عباسه خواهرزیبای هارون الرشید را که معقوده ودلداده جعفر، وازو دوپسری برخلاف رضای هارون آور ده بود، نیزباین بهانه‌هااضافه میکنند. ولی معلوم است سخن‌همان یکی ودیگرها عبارت‌آرائی است، هارون بزودی مهر تکفیر راکه مؤثر ترین آلات قتالهٔ خلفاء دمشق وبغداد دربرابر سیاسیون وملیون‌امپراطوری و سیع آنها مخصوصاً خراسانیان بشمار میرفت بخاندان برمکی زده، و تبلیغات دشمنان اینخاندان را که ایشان رازندیق معرفی میکرد تقویه نمود. اسم زندقه درعهد عباسی بهرفاسق‌شرابخوار و بیباك اطلاق میشد ولی‌بعدها این یك کلمه کش دارسیاسی شده، بهردشمنی و مخالفی که میخواستند براست یادروغ، بحق یاناحق استعمال میکردند، اینست که هارون بهمین اسم در سال ۱۸۷ هجری جعفر برمکی وزیر خودش را در شبی که تازه از دربار خلیفه بخانه مراجعت کرده بود بواسطه یا سر غلام مخصوص‌در بار در درون خانه اش سر برید وسائر خاندان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1298 of 1362

برمك رامحبوس واموال شان را ضبط، وحرمها یشان را بعوام مباح نمود چونکه هارون آدمی بود که در زهد و ظلم، در رأفت و رقت در خشم و غضب، درتقوی وعشرت والحاصل درهر چیزی افراط میکرد وحد اعتدال را نمیتوانست نگهداشت. یحیی پیر دوسال در زندان هارون بسر برده و بالا خره در سال ۱۹۰، و فضل که در ۲۳ ذی الحجة ۱۴۹ تولد شده بود در سال ۱۹۲ دررندان چشم از دنیا پوشیدند. جعد گشته جعفر ایز تا سال ۹۳ بر سر جسر بغداد آویخته ماند، وهنگام مسافرت رشید در خراسان آن نعش را فرود آورده بسوختند و خاکسترش را بباد فنا سپردند، و بایمصورت محزن داستان غم انگیز آل برمك در دربار بغداد خاتمه یافت

مامون عباسی و خراسان: هارون در ۱۹۳ در خراسان بمرد ودر طوس دفن شد او در حیات خودش سر زمین شرق را به مامون پسر خود داده بود که اینك او در طوس حاضر، و بعد از دفن پدر به مرو مرکز کشور خراسان عزیمت نمود. در بغداد جانشین هارون محمد امین پسر بزرگ و ولیعهد او گردید، خلیفهٔ جدید وزیر پدرش فضل بن ربیع را با خزاین و سامان همر کاب هارون از مرو بدر بار خلافت احضار کرد، و سران خراسان بعجله مامون را که مادر خراسانی داشت احاطه وبتشکیل یکدولت خراسانی که جانشین خلافت بغداد شود سعی ورزیدند، پیشرو اینددسته هم خاندان سهل خراسانی از اهالی سرخس بود. فضل پسر سهل اولین مرد اینخاندان بود که کتابی ازپهلوی بعربی ترجمه وبه یحیی بر مکی پیش و نظر دقت اورا جلب کرد، یحیی استعداد فضل را لایق تربیت دیده اورا و خاندانش را پرورش نمود فضل هم به تشویق یحیی دین اسلام قبول کرد، و با برادرش حسن بن سهل یکجا دخیل امورسیاسی کشور خراسان گردید، نجابت و شهرت اینخاندان قدیم که منسوب به شاهان محلی کشور بودند با لیاقت فضل سبب شد که مامون در مرو اورا بسمت وزارت خود

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1299 of 1362

برداشت ، وقتیکه فضل بار مامون میرفت در کرسی بالداری نشسته میرفت ، وچون مامون رامیدید از کرسی فرود آمده سلام میکرد ، وپیاده روان میشد کرسی اورا نیز از دنبالش میکشیدند ، تا بعد ازسلام مجدداً در آن کرسی می نشست ، وباین ترتیب امور کشور را حل وفصل میکرد ، فضل فرزندان وخویشاوندان خودش را در ایام وزارت خود نزد سالخوردهٔ زرتشتی در خراسان به تحصیل و آموختن مقرر کرد ، و لهذا مخالفین او گویند چون آنها بر گشتند در تعالیم شان هنوز آثار آئین قدیم پدیدار بود . در هر حال فضل بن سهل که در امور کشور و لشکر مختار ولقب ذي الرياستين حاصل کرده بود ، مساعی خودش را مصروف این نمود که مامون مرو را مرکز خلافت امپرا طوری عباسی اعلان و ازینجا بغداد را جزء متصرفات اسلامی ادا ره نماید ، فضل سر کردگان خراسان را در امور دولت دخل داده ، و مردان زیادی را برای آینده کشور تربیت و تقویه نمود ، یکی از زمره اینها طاهر بن حسین مرد مشهوری بود که بزودی استقلال خراسان را اعلام نمود. در هر حال عجالتاً فضل مامون را بهمین نقشه بکار انداخت واورا برضد خلافت بغداد آماده ساخت از دیگر طرف فضل بن ربیع که طرفدار جدی عنصر عرب و وزیر امین در بغداد بود ، خلیفه متبوع خودش را برضد نقشه‌های طرح شده خراسان تحریك می نمود با لاخره در سال ۱۹٤ خلیفه امین برادرش مامون را از خراسان بدار الخلافه احضار کرد و البته مامون و فضل نه پذیرفتند ، وامین رسماً مخالفت خودش را بر علیه مامون اعلام ، و نام او را از خطبه افگنده و خلاف وصیت پدر او را از ولیعهدی خلع نمود ، و در سال ۱۹۵ شصت هزار عسکر زیر قیادت علی بن عیسی بن ماهان دشمن قدیمی خراسان - آنکه پسرش را خراسانیان در بلخ کشته بودند - باستقامت خراسان سوق نمود . در مقابل فضل بن سهل وزیر خراسان طاهر پوشنگی پسر حسین حاکم

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1300 of 1362

سابق پوشنگ پسر مصعب ساکن پوشنگ پسر فرخ نومسلمان را بقوماندانی اردوی مدافع خراسان اختیار و مامون تصویب نمود ، طاهر در زمان حکومت علی بن عیسی بن ماهان حاکم عربی خراسان ـ ۱۸۰ ـ ۱۹۱ ـ حکومت محلی پشنگ را حاصل کرده ، و اینك جزء افسران اردوی خراسان قرار داشت . روزیکه طاهر سپه سالار با اردوی خودش در مقابل بغداد سوق می شد فضل بن سهل بدست خود بیرقی ترتیب و بدست طاهر داده گفت لوای توبطالع خجسته بسته شده که تا قرب شصت سال هیچکس آنرا نتواند کشود .

غلبهٔ خراسانیان بر بغداد : در هر حال طاهر که بعدها لقب ذوالیمینین حاصل کرد با اردوی خودش جانب کشور فارس بحرکت افتاد ، اردوی عباسی و خراسان در ری بهمرسیده و بـلا فاصله بجنگی که ناشی از تطریه مخالفانه دوعنصر مختلف بود شروع نمودند ، طاهر که از حیث عدد سپاهی کمتر از نصف اردوی بغداد داشت طوری میجنگید که تلافی این قصور رانماید ، بالاخره سپاه خراسان فاتح ، واردوی بغداد منهزم وقوماندان آنها علی بن عیسی در میدان نبرد کشته گردید ، وطاهر با ستقامت همدان حرکت نمود ، زیرا قوماندان دیگر بغداد عبدالرحمن باقواء تازه دمی بجنگ خراسان پیش می آمد . طاهر این اردوی بغداد را نیز در جنگ یکماهه بسختی شکسته ، ومتعاقباً قواء تقویه بغداد را که بشبخون خطرناکی اقدام کرده بودند از بین برد ، وعبدالرحمن قوماندان بغداد را که در جنگ دوم امان داده بود ، وباز او را خلاف قولش در جنگ سوم داخل پیکار دید بکشت ، واز آن بعد تاحلوان پیشرفت ، اینوقت قوای دیگر خراسان بقیادت هرثمه بن اعین نزد طاهر وارد شد ، طاهر خودش ازراه اهواز ، و هرثمه ازراه نهروان درعقب ستون بجانب بغداد حرکت کردند ، اما طاهر اهواز را بجنگ گرفت وبصره ووا سط تسلیم شد ، واو بعد این رفت و بعد از اشغال آنجا بجانب بغداد

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1301 of 1362

پیشرفت . ازدیگر طرف هرثمه نیز بعد از جنگ و غلبه در نهروان باستقامت بغداد حرکت کرد، ودرشیجه خلیفه امین میان دو قوت محصور گردید . امین بطاهر مراجعه وازو خواهش بازگشتن راهش بجانب مامون نمود ، ولی طاهر نمیخواست چنین چیزی صورت بگیرد لهذا رد کرد ، امین به هرثمه رجوع کرد واو قبول نمود ، ومقرر شد امین در شب هنگام نزد او بیاید ، امین شبانه زورق در شط انداخت وحرکت نمود ، اما طاهر از اینقرار مسبوق وسر راه گرفته بود ، ودر نتیجهٔ جنگ مختصر کشتی شکاف خورده امین در دریا مشغول شنا گردید ، یکی از غلامان طاهر موسوم به فریش- دندانی بر خلیفه دست یافت ، و دانسته یا نادانسته او را بکشت ، وفردا سرخلیفه به بغداد بان نشانداده شد و بغداد مفتوح گردید . طاهر به تامین و تنظیم دارالخلافه مشغول و سر امین آنخلیفه مهربان را در ده محرم ۱۹۸ باقامه بدر بار مامون ارسال کرد . مامون نیز از دیدن سر برادری اختیار بگریست . درهرحال ازهمین سال مرو درخراسان مرکز امپراطوری بزرگ اسلام گردید ، وفضل بن سهل به انجام مابقیه نقشه خویش مصروف گردید ، میگویند روزی در مرو فضل بیکی گفت: سعی من دربسن دولت ازابومسلم بیشتراست . مردجواب داد : او سلطنت را ازقبیلهٔ بقبیله دیگر رسانید ، وتو تنها از برادری به برادری دیگرهادی . فضل گفت: اگرعمر باقی بود من نیز چنین کردنی هستم . فضل بعدازانکه مامون خلیفة المؤمنین گردید ، برادر خودش سهل را بحکومت عراقین وحجاز مقرر ودربغداد اعزام کرد ، و چون هرثمه مخالف نقشه خراسانیان بود باخدمائی که درجنگ بغداد وتأمین اغتشاشات شورشیان آن ولایات نموده بوداز طرف سهل بخراسان فرستاده ودر مرو ازطرف فضل ازبین برده شد ، مگر اوقبل از کشته شدن خودش مامون را از خیال خراسانیان واجرا آت خانواده سهل وضدیت روسای عرب با این ترتیب آگاه ساخته بود . فضل بعلاوه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1302 of 1362

اینها مامون‌را وا داشت تا دختر خود زینب را بولایت عهدی خلافت به حضرت علی‌موسی الرضا بدهد. فضل‌این کار را درنظر مامون سبب تولید آرامی و سکون در بلاد عربی قلمداده، وشورشهای علویان را درآن خصوص که برضد ادارهٔ برادرش حسن کرده بودند دلیل آورد در حالیکه چنین نبود و او میخواست خلافت عباسیان را که خیلی مقتدر گردیده بود از بین برداشته، وعلویان را که هنوز از تحصیل قدرت زرگی دور بودند، بدست خود روی کار کند وباین ترتیب نقشه ابومسلم‌را تکرار کند. چنانچه نعیم بن حازم عرب درهمین مجلس به حضور مامون به فضل‌بن سهل گفت :- تو میخواهی سلطنت بنی‌العباس‌رابفرزندان علی انتقال دهی، آنگاه بامکر وحیله سلطنت‌را ازایشان‌هم‌گرفته وشهنشاهی وخسروی عجم رانجدید وبرقرارکنی. فضل رنگ سیاه راکه‌در بیرق والبسه رسمی شعار خلفاء عباسی بوده واین رنگ را ابا ومسلم گرفته بودند، نیز تبدیل ومامون را وادار بقبول رنگ سبز که شعار علویان‌بود نمود، ولی مخالفین‌عربی او گفتند :- سبز شعار قدیم زرتشتیان است. تمام اینچیزها در بغداد باقصور اداری حسن سهل یکجا شده وعنصر عرب را برضد خراسان ومامون می انگیخت تاآنکه درسال ۲۰۲ مردم بغداد مامون را از خلافت بغداد خلع‌وبه ابراهیم عم او بخلافت سلام وبیعت کردند این بار فضل نتوانست مامون را از حرکت به جانب بغداد باز دارد. بلکه مامون چون در سرخس رسید خود فضل را به دست مامای خود غالب بن حکم و کان او در حمام بخدعه بقتل رسانید، و باین صورت ثابت نمود که فرزند صحیح هارون است، ولی ظاهراً بعض از مرتکبین قتل‌وزیر را بقصاص‌رساند، چه‌نکه دیگر اقتدار زمان‌هارون باقی نمانده وا کنون خراسانیان در دست خراسانیان، بلکه تامین بغداد و عراقین وحجاز هم‌محتاج قدرت خراسانیان بود. در هر حال مامون چون در بغداد رسید پوران‌دخت بنت‌حسن‌سهل برادر زاده زیبای فضل‌ذوی‌الریاستین‌را درحباله‌نکاح

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1303 of 1362

خویش کشید، و عروسی همین دختر بود که بصور حیرت انگیزی درطی تجملات افسانوی ازطرف سهل پدر عروس دربغداد درسال ۲۰۳ عملی شد.

مامون دربغداد مجدداً پایه‌های امپراطوری عباسی را مستقر، و نظر با مرار رؤساء ربیعه را درجای رنگ‌سبز قبولکرد، درینوقت طاهر پسر شنگی پسر ن شبیب باغی را تأدیب وشام را تأمین، وخودش دربغداد حاضر بود. مامون نمیتوانست قتل برادرش امین را فراموش کند، ولی فعلا چاره بهتری جز سکوت نمیدید. طاهر سعی کرد بواسطه دوستان خودش مامون را وادار کند که نایب الحکومه گی کشورخراسان را باو بدهد، مامون اینقرار راپذیرفت ودرسال ۲۰۵ هجری طاهر رابحیث والی خراسان مفتوحه مقرر و عزام نمود. اینست که طاهروارد خراسان گردیده وطرح استقلال کشور و تاسیس یك دولت خاندان را مدنظر قرارداد. پسر ارشد عبدالله هم بصفت سپه سالار مامون در دربار خلافت مقیم و مدافع امپراطوری عباسی بحساب میرفت، و همین شخص بود که بها وتهای مخالفین را در کشورمصر واسکندریه فرونشاند

بخاطر باید داشت که درسال مرگ هارون الرشید (۱۹۳) عباس بن جعفر عنوان حکومت خراسان داشت. بعد ازانکه مامون درسال ۱۹۸ درخراسان خلافت خودش را اعلام نمود، حکومت کشور خراسان رابه حسن بن سهل مشهور خراسانی داد، حسن خودش دردربار مرو مصروف امور بوده ودرهمان سال بحکومت عراقین وحجاز منصوب وعازم بغداد شد، ولی نائبان حسن در خراسان موجود وحکومت رابنام او اداره میکردند. این حکام حسن ازسال ۱۹۸ تاسال ۲۰۵ یعنی استقرار حکومت طاهر به دوام کرده وعبارت ازاشخاص ذیل بودند: علی بن حسن (۱۹۸) هرثمه بن اعین (۱۹۸) غسان بن عباد (۲۰۲—۲۰۵)

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1304 of 1362

طرز اداره عرب در خراسان مفتوحه

دورهٔ خلفاء راشدین : چنانچه بدیدیم سوقیات عرب در افغانستان از سال ۲۲ هجری تا ۴۱ در دوره خلفاء راشدین بعمل آمد ، و در بن دوره قوماندانهای عرب دارای نسب العین عالی ، علو افکار ، عدالت و اخلاق اسلامی بوده در مقابل ممالک دیگر سه شرط را پیش میکردند قبول اسلام ، قبول جزیه ، و یا جنگ . درصورت اولی اهالی با عرب یعنی مسلمین دارای حقوق مساوی بود ، درصورت دوم نمایندهٔ از عرب بعنوان حاکم درسرزمین مفتوحه مقیم ، وجزیه را تحویل گرفته بسائر امور داخلی ایشان دستی نمیزد . ودرصورت سوم یعنی جنگ آنچه از مردومال در دست عرب می افتاد غنیمت ایشان بوده و دررفتار بمقابل مفتوحین آزادتر ولی تعدی و افراط در سفك دما وتاراج نمی نمودند ، قوماندان نظامی عرب هم درسرزمین مفتوحه بحیث حاکم کشوری و قاضی و امام مسلمین اجراء وظیفه می نمود ، و یا خود باعساکر معینی درمرکزی بزرگتر اقامت اختیار وحاکمی ازخود بالائی چند در علاقه کوچك گذاشته واجراء اموراداری وتعمیم اسلامیت را دراثر تبلیغ وتعمیر مسجد واظهار شعائر اسلامی بذمت ایشان میگذاشت ، وخود بعملیات نظامی در مناطق دیگر مشغول میگردید. این ترتیب ازعهد امیرالمومنین خلیفه ثانی تا خلافت امیرالمومنین خلیفه ثالث درافغانستان مفتوحه دوامداشت ، درعهد حضرت خلیفه چهارم نفوذ عرب در افغانستان اعتباری نداشت وحکام وخلیفة المسلمین درشمال طرد ، و در غرب بیشتر با خوارج غربی مشغول پیکار بودند . اما مدت اقامت حاکم امیرالمؤمنین عبدالله بن زبیر در گوشه ازخراسان خیلی محدود و موقتی ولهذا فاقد تأثیر مهمی بود ، ودر دوره خلفاء راشدین شهر نیشاپور بیشتر مرکز خراسان مفتوحه بشمار میرفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1305 of 1362

دوره بنی امیه : عرب قبل از اسلام از نظر اجتماع دارای شعور ملی نبلکه تعصب قبیله‌وی بود ، اسلام اینهارا بصورت یك کتله واحددرآورد، وبین ایشان بعلاوه‌زبان واحدی که داشتند یك نحو دین ویك نوع حکومت ایجاد کرد ، عسکر دلیر خلفاء راشده هم بر امپراطوری روم شرقی ودولت فارس غالب ، ودر کشور های خراسان ومصر وغیره پیشرفت . تا اینوقت تعالیم اسلام بین سران وسرداران عرب حاکم ومؤثر و لهذا عموم مسلمین باهم برادر و برابر شمرده می شدند،امیرالمومنین‌عمرخطاب در سفر بری شام با نوکر خودش در سواری یك اشتر سهیم ونوبت مقرر میکرد ، اما معلوم است احساسات تمام طبقات‌عرب بپایه احساسات امیرالمومنین نمیرسید ، چنانچه امیرالمؤمنین خلیفه رابع که شریف را برحقیر وعربرا برعجم برتری نمیداد وتعالیم قرآن‌واسلام را پیروی مینمود بامخالفت اینگونه عربهای متعصب دو چارو مغلوب شد ودر نتیجه آل‌ابو سفیان که نماینده این تعصبات بودند مالك امپراطوری عظیمی گردیده و خود نیز فتوحات شاندار ی نمودند ، و لهذا اینها عرب را از نظر دارائی زبان وسیع ، و بعثت حضرت پیغمبر درین عرب ، وظهور دین اسلام وقرآن کریم درعرب ، وغلبه برامپراطوریهای بزرگ جهان و بالاخره از نظر معانی اخلاق عربی ، برتمام ملل گیتی یعنی عجم ترجیح وبرتری‌داده ، و فقط نژاد عرب را درروی زمین حافظ دین مبین وقرآن کریم ، ولهذا سیر ملت های دنیا میدانستند . بنی امیه درزیر تأثیرات این عقیده وافکار مدت یکقرن در قسمتی از دنیای معمور آنروز شهنشاهی کردند ، دولت اموی حکام ولایات مفتوحه وقاضی وامام رااز نژاد عرب مقررمی نمود وحجاج در کوفه نصب امام غیر عربی راقدغن میکرد ، عربی که مادرش عجمی بود ، هجین ، یعنی ناقص خوانده‌می‌شد ، خلیفه عمرابن عبدا لعزیزفقط بواسطهٔ آنکه مرد عجمی رابحکومت وادی القری مقرر کرده بود طرف ر نجش گروه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1306 of 1362

متعصبین واقع شد ، حجاج عجمی هارا از بصره وواسط اخراج کرد ،وعرب‌ها در بازار اگرمتاعی خریده و عجمی رامقابل می‌شدندبلا درنگ آن‌متاع رابدوش او گزاشته و تاخانه‌خود میر سا ندند. وباین ترتیب تعصب حکـام‌اموی و اشراف وبدوی حکومت بنی‌امیه رااز شکل یك‌دولت اسلامی بصورت یك حکومت عربی درآ ورده ، و تعصب در عوض تعالیم اسلا م حاکم گردید . عکس العمل این رویهٔ عرب تولید احساس مخالفا نه‌درعجم (یعنی ملل غیرعربی) نمودمودر نتیجه مسلك شعوبیه بمیدان‌بر آمد : که در اول‌هیچکدام را ازعرب‌وعجم بریکدیگر تر جیـح نداده ، و بر ای هر ملتی یك نوع شرف وامتیازی قایل بود ، ولی بعدهااینها نیز از روی تعصب همه ملل را بر عرب ترجیح میدا دند. شعو بیه‌ها البته در دورهٔ تسلط امو ی ها مخفی بودند ولی درعهد عباسی بمیدان برآ مدند چنا نیکه فرق قدریه ،راو ندیه وخرمیه نیز در همین دوره ظهور نمودند .

درهر حال حکام دوره‌اموی‌قسماً با همین احسا سات وارد افغانستان می‌شدند مر کزاین حکـا م شهر مرو بوده ، و از پنجا سائر حصص مفتو حه افغانستان را بوا سطه حکام خود اداره میکر دند ، نائب ا لحکو مه که درمرو می‌نشست حا کم کشوری وسپه سالار عسکری ، و بحیث نائب خلیفه دمشق مـامور اقامهٔ نماز و جهاد و دارای لقب ، عامل ، والی ، حا کم ویا امیر خرا سان و مستقیماً بخلافت دمشق مربوط میبود . و گـاهی این نائب الحـکو مه در بین النهـرین نشسته واز آ نجا بواسطه نائبان خودش خراسان‌را ، و گـاهی خراسان وفارس‌را یـکجا اداره میـکـرد ، حـکـام سائر ولایات خراسان از قبیل سیستان و بلوچستان وسند نیز گـاهی از مرو ، و گـاهی از بین النهرین و گـاهی هم از خود مر کز خلافت شـام تعیین میگردید، مستوفیان بعنوان عامل خراج گـاهی از مر کز خلافت دمشق و گـاهی از حکومت‌عراق دوش بدوش و الی خراسان مقرر واعزام می شدند ، در معیت والی ها و حـکـام خراسان عـامل خـراج

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1307 of 1362

(مستوفی) قاضی ، امیر شرط (کوتوال) حاجب ومنشی‌ها ایفاء وظائف مینمودند . ائمه مساجد و علمای دینی عرب هم در تشکیل در سکاهای دینی از قبیل تفسیر ، حدیث وفقه و لغت و تعمیم و تبلیغ دیانت اسلامیه بذل همت و غیرت میور زیدند، این ترتیب در قالب کوچکتر در ولایات خورد نیز معمول و مامورین آن ازطرف والی خراسان مقرر واعزام می شد .

و اما در ولایت های که بطور غیر مستقیم تابع عرب بوده وتنها بقبول خراج و نماینده عرب حاضر شده بودند این تشکیلات تطبیق نمی شد ، زیرا آنها از خود حکومت مستقل محلی داشته ، وتنها نماینده ازعرب بعنوان حاکم دربهلوی حکمدار محلی تعیین وباچند نفری از همراهان خود در آنجا اقامت میکرد این نماینده در اداء مراسم دینی آزاد وخودش از تکالیف اداری و محلی معاف و در اقساط معینه خراج آنعلاقه را از حاکم محلی تحویل میگرفت . بعضاً درچنین ولایات یکقطعه عسکری عرب و یا عدهٔ از خانوار عربی بطور مهاجر نیز سکونت کرده ، بتعمیر مساجد و تدریس و اقامه شعائر اسلامی مشغول میبودند . بعض ولایات بزرگ و کوچکی نیز بودند که بدون تادیهٔ خراج سالانه ، دیگر با عرب هیچ ارتباطی نداشته و عرب در آنجا ها نماینده و نفوذی نداشتند . در هر حال مرکز عمومی اداره حکم عربی در خراسان شهرمرو بوده ، ولایات نیشاپور ، سیستان ، سند ، هرات ، بلخ و تخارستان بتدریج زیر اداره مستقیم دولت بنی امیه قرار گرفتند، جز آنکه درعلاقه های اینولایات هنوز حکمرانان محلی وجود داشته و به اداء باج و خراجی اکتفا میکردند ، چنانکه تخارستان علیا یا بدخشان مثل ولایات غور و عرجستان و قلمرو کابلشاهان تاروو خانه سند زیر اداره حکمرانان محلی آزادانه بسر برده، گاهی برعلیه عربها داخل جنگ ، وزمانی بصلح بسر برده، وبعضاً خراجی قبول می نمودند. اما روبهمرفته تمام کشور خراسان اعم از ولایات مفتوحه و

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1308 of 1362

آزاد طرفدار استقلال مملکت و بر ضد عصبیت و استبداد حکام بنی امیه بوده وتا اوائل قرن دوم هجری با ایشان داخل ضرب و حرب و معروف اغتشاش و انقلاب بودند . امپراطوری اموی نیز در طول این مدت باتمام قوای خود در مقابل خراسانیان داخل نبرد نظامی وسیاسی بودند . بالاخره در نتیجه یا فشاری خراسانیان آن شهنشا هی عظیم ازپا درآمد ، و همین علت دولت عباسی را بمیان آورد . چونکه خراسانیان در برابر تمام کتله عرب وملل اسلامی وغیر عربی امپراطوری اموی بتنهائی نمیتوانستند خلافت اسلام را خود درد ست گیرند لهذا خاندان بنی ها شم را روی کار کشیده ، و بنام آل پیغمبر همکاری سایر ممالك اسلامی و غیر اسلامی و یا اقلا بیطرفی آنها را در مبارزه برضد اموی تأمین کردند ، وقتیکه هم خاندان عباسی را بخلافت رساندند دست از کار نکشیده وتمام امور دولت را بواسطهٔ ابومسلم وخاندان برمك وآل سهل یکی پی دیگری در قبضه اختیار خویش گرفتند ، تا بالاخره بواسطهٔ خانواده طاهر استقلال کشور خودشان را اعلان کردند .

دورهٔ بنی عباس : در اینعدوره تشکیلات اداری و کشوری امپراطوری عرب نسبت به تشکیلات دورهٔ اموی وسعت اختیار کرد ، ولی چون نفوذ خراسانیان در امور دولت زیاد ، و وزراء ، حکام ، مستوفی ها ، و منشی ها گاهی کم و گاهی زیاد خراسانی بودند ، لابد در ادارهٔ و لایات خراسان مفتوحه بیشتر دست خود خراسانیان داخل وفشار سابق محسوس نبود .

درهر حال هنوز سکه وخطبه بنام خلفاء و مالیات مملکت بعنوان بیت المال خلیفهٔ اسلام جمع میشد ، ومالیاتی که از خراسان مفتوحه جمع میگردید دلیل بر آبادی ومعموری خراسان آنروزه نسبت بسائر ممالك امپراطوری اسلامی بود ، یکی ازنویسندگان مشهور میگوید (مقدسی) قریه های خراسان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1309 of 1362

آباد تر از شهر های عراق است و دیگری میگوید مالیات خراسان با مالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری بنی عباس را تشکیل میکرد و آن عبارت از ارقام ذیل بود :

ولایت کرمان ۴ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	جمعاً
ولایت مکران ۴۰۰ ر ۰۰۰	
ولایت سیستان ۴ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	
ولایت سند ۱۱ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	۴۷٬۴۰۰٬۰۰۰ درهم
ولایات خراسان شمالی ۲۸ ر ۰۰۰ ر ۰۰۰	

مؤثرات عرب وافغان در همدیگر

عربها در عالم اجتماع دارای دوقوت بزرگ بودند یکی دینی محکم ومتین ودیگری زبان وسیع و حیرت انگیز ، و ایشان این هردو را در سایهٔ عزم و ارادهٔ قوی در ممالك متصرفه خویشتن تحمیل وترویج کردند ، منجمله افغانستان در ایام تسلط سیاسی عرب در شمال و غرب وجنوب و گوشه از جنوب مشرق کشوراین هردوراولوبه آهسته گی وبتدریج ودرنتیجه سالیان درازی مأنوسیت پذیرفتند ، و دین اسلام و زبان عرب دین و زبان رسمی و ادبی وعلمی خراسان مفتوحه گردید حتی لغات عرب در زبان دری که زبان ملی بود قبول شد و بالاخره زبان نوین دری مرکب از لغات عرب بوجود آمد که تا امروز باقیست . بعض از ممالك مفتوحه عرب بدرجه در زیر تأثیر این دوسلاح قوی واقع شدند که بکلی بیك کشور و ملت عربی تحویل یافتند از قبیل مملکت مصر و بعض هم قرنها دوام نمودتا توانستند زبان و ملیت خویش را ازین تحلیل وتمثل نگهدارند چون کشور فارس .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1310 of 1362

درهرحال عرب ها ملت بدوی و طبعاً از صنعت ، حرفت ، علوم و مدنیت و نظم و تربیت اجتماعی محروم بودند ، وبعدها چون در سایهٔ همایون اسلام دائره نفوذ ، اجتماع ، سیاست و اختلاط شان با اقوام و ملل مختلفه روی زمین روز بروز وسیع شده میرفت ، لابد بقبول نظم و تربیت و علوم وفنون ملل متمدنه نیز پرداختند . از ظهور اسلام تا انجام دوره اموی متجاوز از یکقرن عصر تدین و جهاد و کشور کشائی عرب بود ، دریکعصر عرب دین و زبان خودش را در کشور های مختلف نشر نمود ، اسفار جنگی و تشکیل مهجر های عربی در حصص مفتوحه آن امپراطوری ، نژاد عرب را با ملل دیگر نزدیك ، و قبول اسلام ازطرف مردم سلسلهٔ خویشاوندی وازدواج را بین فاتح و مفتوح برقرار ساخت . درین دوره عالم عرب فقط در قرآن و حدیث و فقه غور میکرد و چون ملل مفتوحه اشارات قرآن کریم را نمیدانستند لهذا علم تفسیر بمیان آمد ، همچنین از جمع نمودن اقوال حضرت پیغمبر علم حدیث ، و از شرح حلال و حرام و فرایض و احکام ، علم فقه تدوین یافت. در دورهٔ عباسی از یکطرف فلسفه یونان و فروعات آن از قبیل طب ، منطق ، طبیعیات ، کیمیا ، نجوم و ریاضیات بواسطه مدرسه اسکندریه در غرب ، و مدرسه جند بشاپور در شرق ، و از طرف دیگر آئین جهانداری و سیاست ، و تاریخ و قصص از مملکت فارس ، و از طرفی هم فن انشاء و ترسل و ریاضیات و نجوم از کشور خراسان ، وهکذا بواسطهٔ ولایات شرقی خراسان فلسفه وطب هندوستان داخل کشور عرب گردیده ، و از مجموع آنها بناء تمدن جهان شمول اسلامی در روی زمین ریخته شد ، آن تمدنی که حلقهٔ وصل بین تمدن قدیم و تمدن جدید گیتی بشمار رفته ، و تمام طروف زمانی قرون وسطی را پر ، و سلسله تمدن قرون اولی را با قرون اخری مربوط کرده است . لهذا تمدن اسلام اکبر شاگرد تمدن قدیم جهان بوده هم استاد تمدن جدید دنیا شمرده میشود ، در

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1311 of 1362

حالیکه یونان نیز مؤجد تمدن قدیم نبوده و آنرا از تمدن های قدیم شرقی چون فنیقه و آنوری ومصر وغیره اتخاذ کرده است، در هر حال عرب واسلام هرچه را از هر کجا که گرفتند آنقدر توسیع وتکمیل کردند که بدرجه ایجاد رسید، مسلمین به تمام علوم وفنون توغل، و الجبره را ایجاد کردند، طب یونان را ترقی داده و با دوا سازی یکجا پیش بودند، و علوم حساب هندسه کیمیا، نباتات، حیوانات را بشکل کاملتری بنانهاوند. علماء بغداد نشانداوند که هیئت غیر از نجوم است. و همین ها بودند که آثار بطلیموس را ترجمه ولی آنچه را غلط یافتند تصحیح و تعدیل نمودند. مسلمانان جغرافیا و نقشه های بحری را ترتیب و قطب نما را ایجاد، و قسم بزرگ تجارت دنیا را از خشکه بآب انداختند. مسلمین بودند که امتعه چین و هند را به اسپانیا و از اسپانیا را تاسیبیر رسانیدند. قسمت بزرگی از آلات ووسایل حرب، حرفت، زراعت، وغیره، با ساعت، کاغذ، آسیای بادی. و فن نقشه کشی و جغرافیا با جیوب و اشجار مثمره - که در براعظم اوروپا در قرون وسطی معمول و مستعمل بود - از طرف مسلمین وارد آن سر زمین گردید. بطور مختصر در تمام قرون اولی و وسطی هیچ ملتی در روی زمین از کشور یونان بیشتر علما وحکما پرورش نداده است، درحالیکه میتوان در برابر هرنفر عالم یونانی صدنفر عالم مسلمان را حساب کرد.

در هر حال کشور افغانستان یکی از ارکان مهم این تمدن عظیم اسلامی بشمار رفته ومردان بزرگ و بیشماری در هر رشته ازعلوم وفنون پرورش داده است. مورخین و نویسندگان عربی زبان که ازقرن سوم هجری بنگارش تاریخ و جغرافیای اقوام شروع کرده اند ملتفت این نکات واوضاع بوده یکی ازایشان (ابن الفقیه) میگوید: خراسانی‌ها درعلم وصنعت وتجارت سرآمد روزگارند... مردم خراسان دلیر وشجاع هستند: اینها فیروز بن یزدگرد و همچنین کسری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1312 of 1362

بن‌قباد بن هرمز را کشته، و دولت را از بزرگترین ملوک‌اموی جدا کردند...»
دیگری مینویسد:... خراسان‌در دوره اسلام ازطرف‌عربهابجنگ‌وصلح فتح‌شده
وبار دیگر استعداد وقابلیت طبیعی ودرایت خراسانی درامور سیاسی‌وعلوم وفنون
ظاهر شد، وخراسان نسبت بسائر ممالك اسلامی بیشتر مردان مشهور، علما و
و امرا و سلاطین نامدار پرورش داد...» و در واقع هم کشور افغانستان
تا هجوم چنگیز نسبت بسائر ممالك اسلامی بیشتر درتمدن وترقی شمعه‌افشانی
میکرد.

درهرحال چنانچه گفتیم خراسانیان ازقرن اول هجری‌شروع بقبول دین
اسلام و زبان عرب نموده، و از قرن دوم هجری در سایه تبحر در زبان
عرب به تفسیر وحدیث وفقه مشهور ورجال بزرگی پرورش‌دادند، ودرهمین‌قرن
که درنتیجه ترکیب و اختلاط ملل متعدده‌مشرق زمین چون خراسان،ماوراء النهر
فارس، عرب، مصروشام واممی چون یهود ونصرانی،و زرتشتی وبودائی وغیره‌بناء
تمدن اسلامی ریخته شد، باز خراسان در تشکیل این تمدن دست بزرگی داشته
از یکطرف درعلوم ریاضی، نجوم، طب، طبیعیات، فلسفه، منطق و کلام، تاریخ و
جغرافیا، پیشرفته، ودر قرن سوم برجال بزرگی درین خطوط پرورش، وزمینه را
برای‌ظهورنوابغ بشری درقرن‌چهار وپنج‌از قبل فارابی وابن سینا وبیرونی‌آماده
نمودند وازدیگر طرف تربیت وتهذیب خراسانی‌را بواسطه ترجمه‌ازپهلوی‌بعربی
داخل‌عرب‌و جزء مهم تمدن اسلامی گردانیدند.هکذا خراسانیان بواسطه ولایات
مشرقی خودش عرب را به‌فلسفه والهیات هندی آشنا ساختند.

در هر حال چنانچه قبلاً اشاره شد دردوره خلفاء راشده وبنی‌امیه
مساعی عربها منحصر به‌اعلای کلمةالله و تعمیم اسلام وزبان عرب دردنیا بوده،
وبرای بار اول در عصر اموی عربها متوجه علم طب شده و به ترجمه آن دست
زدند، چونکه بعضاً خلفاء اموی مریض و محتاج طبیب و طبابت بودند. از آن

تاریخ افغانستان جلد ۳ (۱۰۰۰) ب سردارمحمد ع سراج التواریخ محمدیم ه امیر افغانیه تاریخ لیزه ۲ در ۲۹

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1313 of 1362

بعد عربها بصنعت ونجوم نیز متوجه گردیدند و بیشتر بفلسفه یونانی بلد شدند . توغل در فلسفه السنه توأم با آشنائی در طب، حکمت، حساب، منطق، موسیقی، هیئت و هندسه نیز بود ، و از دیگر طرف منا ظرهٔ مسلمین با زرتشتی ، مسیحی ، یهودی وغیره آگاهی بمنطق و کلام را التزام میکرد ، چه ملل غیر مسلمان در جدال برهان وحجت پیش میکر دند ، و هم از تعالیم اسلام خود را مطلع میساختند ، مسلمین بعین این رفتار مجبور بودند ولهذا بعلاوه منطق و کلام بحقیقت سائر ادیان نیز آشنا گردیدند ، بهمین سبب بعد ها معتزلی ها این وظیفه را بردوش همت خود گرفتند و بیشتر با علماء زرتشتی مشغول رزم نظری گردیدند ، ازان جمله بود کتابی که ایشان بنام (رد جهمیه) برضد اتباع جهم بن صفوان خراسانی نوشتند . در هر حال عربها ومسلمین باموختن زبانهای یونانی وسریانی متوجه شدند ، وازقبطی وپهلوی وهندی ترجمه کردند ، باین ترتیب فلسفه یونان وفلسفه جدید افلاطون وهم فلیفه والهیات خراسان شرقی وهند ، وتعالیم زرتشتی خراسان باتربیت دینی یهود و نصاری در فلسفه دوره اسلامی تأثیر کرد . بنابرین تمدن اسلام وفلسفه اسلامی نه یك تمدن وفلسفه عربی بلکه یك تمدن وفلسفه مشرقزمینی بحساب رفت .

واما خراسانی ها وقتیکه داخل اسلام شدند بزودی زبان عرب آموخته و در علوم تفسیر حدیث وفقه پیشرفتند ، بطوریکه هنوز از ورود عرب در خراسان پنجاه سال نگذشته بود ، که مردی ازنژاد اینکشور در کوفه پابد نیانهاد وعالم فقه را نور بخشید ، اینشخص همان امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی خراسانی الاصل است که ازعرصه هزار وچند صدسال با یکطرف پیشوای مذهبی ملیونها نفوس مسلمان در روی زمین قرار گرفته است ، نعمان درسال ۸۰ هجری در کوفه وثابت پدرش در انبار وزوطی جدش در کابل متولد گردیده ، وخود او در ۱۵۰ در بغداد گذشت . در کشور خراسان از ظهور اسلام تا تأسیس

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1314 of 1362

حکومت آزاد ملی (طاهریان) یعنی از قرن اول تا سوم هجری دهانمر عالم تفسیر ، حدیث وفقه بمیان آمده ، وحفاظ قران ، وصوفیان معروفی پیدا شدند از قبیل : ابو عبدالرحمن عبدالله مشهور بابن المبارك مروزی از کبار محدثین واز مشاهیر متقیان عصر ومولف کتاب الزهد والرقایق (اقدم کتب حدیث) (فوت بعمر ٦٣ سالگی در سال ۱۸۱ هجری) ابراهیم بن طهمان باشابی هراتی محدث معروف اسلامی (فوت در مکه سال ۱٦۳ هجری) ابن منذر ابراهیم خزامی نیشاپوری ، وپسرش ابوبکر محمد بن ابراهیم مؤلف کتاب الاشراف هردو از مشاهیر فقهاء ومتوفی در سالهای ۲۳٦ - ۳۰۹ هجری . ابوبکر عبدالله بن محمد نیشاپوری مؤلف کتاب مزبن محدث وفقیه مشهور (فوت در سال ۲۳۸) ابو بکر محمد بن اسحاق ابن خزیمه نیشاپوری محدث وفقه معروف (فوت درسال ۳۲۳) ابو اسحق سعدی ابراهیم بن یعقوب جوز جانی محدث مشهور و مدرس در مکه ، مدینه وبصره (فوت سال ۲۵۹) ابراهیم بن ابی طالب نیشاپوری حافظ جیدقران (فوت سال ۲۹۵) ابراهیم ادهم صوفی معروف واز امیر زادگان محلی بلخ (فوت سال ۱٦۲ هجری) ابوحفص حدادعمر بن سلمه نیشاپوری صوفی مشهور فوت درسال ۲٦٤ هجری . ابو سلیمان موسی بن سلیمان الجوزجانی از مشاهیر حنفیون ، و مؤلف کتاب مسائل الاصول والامالی (فوت بعد از سال ۲۰۰ هجری) ابراهیم ابن رستم مروزی از اصحاب ابوحنیفه وراوی کتاب النوادر از محمد بن حسن شیبانی (فوت سال ۲۱۱ هجری) الحافظ ابی عبدالله محمد بن نصر المروزی الشافعی المتوفی سنه ۲۹٤ صاحب المسند حدیث ، و از اعلم علماء حدیث ، وبعد از صحابه اجمع واضبط احادیث . ابوداؤد سجستانی بن سلیمان بن اشعث بن اسحق سیستانی متولد سنه ۲۰۲ صاحب سنن معروف که دارای مرتبت چهارم در صحاح سته است - فوت در ۲۷۵ هجری - ابی حاتم سجستانی سهل بن محمد از محمد ثین و علمای مشهور سیستان و مؤلف کتاب بسیار

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1315 of 1362

فوت در ۲۵۵ هجری . امام مسلم عربی‌الاصل نیشابوری‌الموطن متوفی در سنه ۲۶۱ هجری از ائمه حدیث وصاحب کتاب صحیح مسلم ودارای رتبهٔ دوم در کتب احادیث . و بالاخره امام احمد بن حنبل بن هلال‌المروزی ثم بغدادی از اکابر محدثین واعاظم فقها و صاحب مذهب ومؤلفات عدیده ، متوفی درسنه ۲۴۱ هجری و غیر هم . درینجا نباید از یکنفر عالم دیگر خراسانی محمد بن کرام بن عراق بن خرابه‌المکنی به ابو عبدالله زرنجی سیستانی فراموش نمود اینشخص صاحب مذهب مشهور کرامی و دارای پیروان زیادی در خراسان شمالی و غربی بوده ، ودر سال ۲۵۵ در یکی از علاقه های شام چشم از جهان پوشید .

در همین عهد یکه خراسانیان در خط تفسیر و حدیث و فقه پیش میرفتند در شعر وادب عرب ، وبعدها درتمام علوم وفنون آنعصر تفرد وامتیاز حاصلکرده ور جال مشهوری بدنیای علم اهدا کردند از قبیل : ابوموسی جابر بن حیان خراسانی عالم بزرگ وواضع علم شیمی درقرن دوم هجری که متجاوز از پنجصد کتاب نوشته ، و منجمله کتاب‌الخالص و کتاب‌الخواص اونام برده میشود ابن حکیمی که دارای شهرةافسانوی گردیده در سال ۱۶۰ هجری فوت نموده است . و محمد بن موسی خوارزمی عالم بزرگ ریاضی واولین نویسنده کتاب جبر ومقابله که در قرن سوم هجری میزیست . وابو معشر منجم معروف بلخی مرد دیگری که در سال ۲۷۲ فوت نمود. وابن قتیبه مروزی ابو محمد عبدالله بن مسلم کاملترین نمونه علماء خراسانی وجامع ترین نماینده علوم وفنون قرن سوم اسلامی است که در بغداد برشد رسیده و چندی در دینور قاضی و بعد مجدداً در بغداد مقیم و عمرش درتالیف گذشت ، ابن قتیبه در اوائل تاسیس حکومت طاهریه خراسان در سال ۲۱۳ هجری تولد ، ودرسال ۲۷۶ در بغداد از دنیا گذشت واو از مشاهیر نحویون و کبار علماء لغت وعالم شعر وادب ، حدیث

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1316 of 1362

و فقه ، تاریخ و عقاید دینیه بوده ، و به تعبیر یکی از مؤرخین معاصر اسلام دائرة المعارف قرن سوم بشمار میرفت ابن قتیبه کتب ذیل را تالیف کرده است: آداب القرائت . ادب الکاتب . اصلاح غلط ابی عبیده . تأویل مختلف الحدیث التنقیه . تقویم اللسان . جامع الخوالکبیر ، جامع الخوالصغیر . الجوابات الحاضره . کتاب فی الدلائل النبوه . کتاب فی خلق الانسان . دیوان الکتاب . طبقات الشعراء . عیون الاخبار . کتاب الاشربه . کتاب فی غریب الحدیث - والقرآن . کتاب الانواء . کتاب الخیل . کتاب المیسر والقداح . کتاب مشکلات القرآن . والمعارف وغیره . همچنین خراسانیان درشعر وادب عربی نیز پیشرفتند ابومسلم در نطق و خطابت مرد فصیحی بود . وبشار تخارستانی یکی از مشهور ترین شعراء ملی خراسان ومعروفترین سرایند گان عربی زبان است که روح ادبیات قدیم خراسان را در ادب عرب داخل ، وعشرت پرستی را تشویق وترغیب واز دیگر طرف ازمناخر خراسانیان در برابر عناصر بیگانه دفاع کرده است اوروزی اشعار ذیل خودش رابدون ترس درحضور مهدی خلیفه عباسی عرب قرائت کرد : « گروهی (مراد ازمخالفین او) مرا ناسزا گفتند ، وهمه آنها احمق اند ، حماقت ایشان مداوا باد . گناهی ندارم که مستوجب دشنام باشم ، ولی آنها ازین غضبناك هستند که :شرف من آفاق رافرا گرفته . شرف من ازخراسان است ، وخاندان من بسیار برجسته و بلنداست ، ومن نیز که فرع آن اصل ارجمند هستم بواسطه سعی خود سرفرازی یافته ام .» (۱) خلیفه عباسی روزی ازبشار پرسید از کجا هستی ، جواب داد : « از آنهائی هستم که سوارات بسیار دارند ، و در کار زار پایدارند یعنی ازاهل تخارستان .» همین شاعر خراسانی بود که عجم را به ترك

---

(۱) و هجا نی معشر کلهمو حمق دا م لهم دا ك الحمق
لیس من جرم و لکن غاضهم شرف ا لعارض قد سدا لافق
من خراسان وبیتی فی ا لذری ولدی السعاة فرعی قد سمق

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1317 of 1362

موالات عرب تحریك میکرد : « موالات » رسمی بود که عجمی ها برای حفظ شأن خودشان از تحقیر متعصبین خود ها را بـه موالات یـکی از قبائل معروف و معتبر عرب سپرده و منسوب مینمودند ' در هرحال اینشاعر نابینای خراسانی دوازده هزار قصیده عربی سرود ولی بعد از آنکه خلیفه مهدی عباسی او را در سال ۱۶۸ هجری با تهام زندقه بضرب تازیانه اعدام کرد ' قسمت بزرگی از اشعار او نیز از میان رفت .

ابو عطا سندی (متوفا د ر قرن سوم هجری) شاعـر عربی زبان دیگـر خراسانی است که مثل پدرش الـکن بوده ' و خلفاء او لیه عباسی او را بنظـر نفرت میدیدند ' چونـکه ابوعطا عباسیان را دراشعار خودش مذمت میکرده است .

ابو الفضل احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانی صاحب کتاب المنثو ر و المنظوم شاعر فاضل و عالم عربی زبان قرن سوم هجری است که در سنه ۲۰۴ تولد ' و در ۲۸۰ فوت و در بغداد زندگی میـکرد .

عبدالله پسر امیر طاهر کهیـکی از فضلاء عصر خود بشمار میرفت درخط شعر وادب نیز دستی داشت ' او دریکی ازقصایدعربی خودش در خطاب بمعشوقه میگوید :

..... بس کن از آنچه که سرمایهٔ سخن کردهٔ ' برای محاوره و مفاخره وقت نداشته و مشغول هستم . نیاکـان من رو سپید ' بزرگ شریف نجیب و کریم بودند . پدرمن نظیر ومانندی نداشت ' مانند پدرم کدام شخص صاحب عظمت وبزرگواری بود ' بگوئید که بود ؛ نگـاه کنید بسینه چاك چاك آن مخلوع (اشاره بقتل امین خلیفه عباسی) که در اطراف آن قاتلین دلیر (یعنی طاهر وخراسانی ها) تجمع کرده بودند . او بخاك افتاد و خاك آرامگـاه اوشد . ملك او را مرکب و بلادر ربود . پدرم سپاهی برای سرکوبی آن بت کشید که طول وعرض زمین برآن سپاه تنگ شده بود . شمشیر داران خراسان که مانند شیران بیشه هستند ' آنها جان خویش را در راه خدا داده اند ' آنها جان

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1318 of 1362

وبی اسلحه نبودند . . . » (۱)

خراسانیان درطی قرون اولیه وثلاثه هجری چنانچه در رشته های علوم اسلامی از قبیل تفسیر ، حدیث ، فقه ، شعر و ادب ، علم وحکمت وسائرفنون پیشرفتند ومثالی چند دربن‌جا بطور نمونه ذکر شد ، از دیگر طرف در بسط ونشر علوم و فنون و تهذیب و تربیت خراسانی در بین عرب وتمدن اسلامی بواسطه تحریر و تراجم خویش نیز پرداختند ، و از آن جمله بودند موسی برمکی و یوسف برمکی که آثار پهلوی‌را در زبان عرب ترجمه کردند ، محمد بن جهم برمکی نیز کتاب سیر ملوك الفرس را از زبان پهلوی در لسان عربی در آورد . فضل بن سهل وزیر معروف خراسانی ترجمان دیگری بود که کتابی از پهلوی ترجمه و بحضور یحیی برمکی تقدیم کرد ، و از همین جا رو بعروج سیاسی روان گردید . بامر خاندان برمکی کتابهای « منکه » (در طب) و « سند هند » (در نجوم و فلکیات) با قصهٔ « سندباد » و غیره نیز ترجمه وداخل زبان عرب گردید ، و باین ترتیب افغانستان که دارای تربیت و تهذیب قدیمه خراسانی بود ـ قسمتی از مجموع آنهمه را در تمدن عرب و اسلام داخل کرده و فلسفه الهیات وطب هند را با ریاضی و نجوم و هندسه خود بکجا بعرب آموختند ، عربها به مذهب « سمنی » و فلسفه آن که میگویند : « علم‌را غیر از حس مایهٔ دیگری نیست » نیز در ولایت سند آشنا شدند ، زیرا سمنی مذهب اینولایت و جزئی از مذاهب قدیم اریه ها بود .

از دیگر طرف موالی و امراء خراسانی که از ولایات باختر ، هرات ، مرو

---

(۱) اقصری عما لهجت به ... فقیر الغی عنك مشغول
انامن قد تعرفی نسبی ... سلفی الفرا لیها لیل

و ابی من لا کفاء له ... من یساوی مجده فولوا
انظرو المخلوع کلکله ... و حوالیه الیمقا و یل
قتوی و الشرب مضجعه ... غال عنه ملکه غول
قاد جیشاً نحو نائلة ... ضاق عنه العرض و الطول
من خراسان مصممهم ... کلیوث ضمها غیل
و هبوا الله انفسهم ... لا معاذ یل و لا مسیل

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1319 of 1362

نیشاپور ، سیستان ، بلوچستان ، سند و کابل وغیره در جنگها بدست عرب افتاده و بعداً در ولایات عربی ساکن و مسلمان شدند ، اکثراً با اخلاف خود در خطوط علمی پیش رفته و امثال ابن زیاد سندی ، ابو معشر نجیح سندی ، حصین بوالحرس ، بسام ، سالم بن ذکوان، عبدالرحمن ، باب ، مکحول الشامی سالم بن عجلان ، حمید الطویل ، نافع و امثالهم اشخاصی درصف اساتید علم و ادب و مؤلفین قرار گرفتند ، شخصیت ایشمردان خراسانی البته در نشر آداب و تهذیب خراسان در عرب بی تأثیر نبود ، خاصةً هنگامیکه نفوذ سیاسی خراسان در خلافت عرب منبسط ، و خلفاء اولیه عباسی در قرن دوم هجری دست نشانده سرداران خراسانی ، و اردوی خراسان در مرکز خلافت مقیم و حافظ امپراطوری خلفاء محسوب شد ـ (در وقت خلیفه منصور اردوی بغداد مرکب از چهار دسته بود : خراسانی ، یمانی ، مضری ، ربیعه ودرعصر هارون الرشید بیست هزار عسکر خراسان در بغداد موجود ، و تکیه گاه استقرار خلافت بشمار میرفت) در عهد مامون هم دولت عرب بیشتر یکدولت خراسانی بود تا عربی ، زیرا حکام ، مستوفی‌ها ، ومنشی ها ازخراسان و عرب یکجا بامور دولت مقرر شده ، و باز پله خراسانی ها سنگینی میکرد ، بهمین جهت است که مؤرخین عصرعباسی‌را زمان قوت و غلبه‌خراسان و عصر ضعف عرب‌خواندند و لهذا تهذیب و تربیت‌خراسان در تشکیل تمدن‌اسلامی تأثیرعظیمی نمود ومتعاقباً چون‌خراسانیان‌از اوائل قرن‌سوم هجری (۲۰۵) درداخله‌به‌تشکیل یکدولت مستقل‌خراسانی پرداختندالبته‌برای ظهوریك تمدن اسلامی‌افغانستانی ، و شهنشاهی های بزرگ افغانی از قبیل صفاری ، سامانی ، غزنوی و غوری زمینه مساعد گردیده ، و درنتیجه افغانستان ازحیث تمدن وتهذیب ، جهانگیری و فتوحات وخدمت به‌تعمیم دین اسلام از بزرگترین ممالك اسلام و شرق بحساب رفت .

درهر حال عرب دورهٔ عباسی ، افغانستان‌را بنظر تکریم و احترام میدید ،

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1320 of 1362

مدعیان خلافت در خانواده عباس ، مبلغین خودشان را فقط با اعتماد وامید بمردم خراسان سوق نموده و این ملت را برای انقراض امپر اطوری اموی بسر همه ممالك اسلامی ترجیح میدا دند ، تـوده های عربی مخالف بنی امیه نیز را جـع بظهور مردان خراسانی و بیرق های سیاه ایشان احادیث و مقولاتی روایـت ، و مردم را تقویه معنوی می نمودند . داؤد بن علی عموی خلیفـه منصور عباسی بمردم میـگفت :ـ ای اهل کوفه بخدا ما مغلوب و مظلوم و از حـق خو یش محروم بودیم تا آنـکه خدا خراسانیان را آمادهٔ کـار زار نمود ، آنها حـق مارا زنده، وراه مارا هموار ، وچراغ دولت‌مارا روشن کردند ، وآنچهرا که شما انتظار داشتید، ایشان برای مامیسر گردانیده ، وخلیفهٔ ازبنی هاشم بدلخواه شما مقرر کردند. خراسانیان شماهارا روسفید، ودربرابرشامی‌ها غالب وفاتح ساختند. خلیفه منصور عباسی که خود قاتل ابو مسلم بود باز میـگـفت :

ای اهل خراسان شما یار و یاور ما هستید و دعوت ما بـوا سطه شما منتشر شد . استاد احمد امین مصری مورخ معاصر و مؤلف ضحی الا سلام از قـول جاحظ عالم بزرگ قرن سوم هجری میـگوید :ـ دولت بنی عباس خراسانی است و دولت بنی امیه عرب وبدوی بود . خلیفه منصور عباسی هنگـام مرگ خودش بفرزند چنین وصیت میـکرد :

اهل خراسان را بتو میسپارم که از ایشان خوب نـگـهداری کـنی ، زیرا اینها انصار ما بوده وهستند، جان ومال خودرا در دولت ماگـذاشتند، محبت تو هیچوقت از دل شان بیرون نخواهد شد ، تو همواره بایشان نـکوئی کن واز بدی ایشان اعماض نما ، در مقابل آنها از مسکـافات دریغ مـکن و هر که از ایشان در گذرد، تو در عایله او پدر باش .

در شهر بغداد هم دروازهٔ خراسان را دروازه « دولت » میخواندند ، چونـکه دولت از ناحیهٔ خراسان در بغداد داخل شده بود .

* * *

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1321 of 1362

فصل دوم

طاهریان

فوشنج :

چون موضوع این فصل نگارش سلاله طاهر یان هرا ست وطا هر مو سس این خانواده ازفوشنج می‌باشد تنها چند سطری درباب فوشنج نگاشته سپس بواقعات تاریخی میپر دازیم :

بطرف‌غرب شهر هرات حکومتی بنام غور یان واقع است که در آن شهری‌نسبتا کوچک دربین مرکز غوریان وهرات ، بجا نب جنوب د ر یای هری رود بنام زنده جان و جود دارد . این شهر عبارت از همان فوشنج تار یخی هرات می باشد (۱) این حوقل در قرن چهارم هجری وسعت ورقبهٔ این شهر را نصف رقبهٔ هرات نگا شته و اضافه کرده است که شهر مذکور ما نند هرات در یک جلگه که دو فرسخ از کوه ها فاصله دارد واقع است ۲) و شهر خیلی خوش بنا و تماماً بااشجار محاط میباشد استحکا مات شهر بسیار عالی ودو را دور آنرا یک دیوار عظیم ویک خندق فرا گر فته است . یا قوت آنرا بنام بو شنج یافو شنج نوشته مستوفی فوشنج رادر قرن ۸هجری به نسبت هند واله وانواع انگور آن مشهور دانسته چنا نچه اقسام انگور آن بیکصد و چند نوع میرسیده ومستوفی اضافه کرده است که امتیاز دیگر این شهر از حیث آسیاب های بادی آن‌بوده است .

درحدود سنه ۷۸٤ هجری‌فوشنج ازطرف تیمور باوجود داشتن دیوارهای مرتفع وخندق‌های آبدار ، ومقاومت بی‌منتهای مردمان آن غارت وتاراج شد وآنگهی

(۱) صفحهٔ ۹٤ آثار هرات مو لفه شاغلی خلیلی افغان

(۲) لو سترانج مستشرق شهیر در مولفه خود بنام خلافت اراضی شرقیه ، رقبه شهر هرات را در آنوقت نیم فرسخ مربع می نگارد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1322 of 1362

نظر به بعضی علل و جهات تا معلوم نام این شهر تاریخی کشور از صفحات تاریخ معدوم گردید . بیهقی نام آنرا فوشنج یا بوشیخ یا پوشنگ نوشته و اصطخری میگوید که از آنجا طائفه زیادی ازاهل علم ظهور کرده است (۱) شیخ ابو لیث فوشنجی که یکی از اعاظم علمای بزرگ اسلام اند و همچنان شیخ ابوالحسن فوشنجی که از مشایخ بزرگ بوده و مزار شان تا حال در آنجا موجود است ازرجال علمی این شهر می باشند (۲)

ظهور طاهر :

چنانچه در فصل گذشته دیده شد پس از قبول شدن دین مقدس اسلام و انتشار آن در خراسان ، با در میان آمدن خلافت‌های بنی امیه وبنی‌عباس ، احساسات ملیت خواهی وجنبش های‌ملی درهر گوشه و کنار خراسان شروع شده‌مردمان وطن خواه آن بهرسمت وسو بهروسیله وواسطه که بودجمعیت های تشکیل داده بسر کرده گی سر داران قوم بنای حصول آزادی واستقلال سیاسی را گذاشتند . این نهضت ها سالها پیش از طاهریان دربین مردمان هرات وسیستان وبلخ دیده می‌شد تا آنکه در موقعیکه زمینه‌بکلی دراثر این‌جنبش‌ها و نهضت‌ها آماده شده بود ها رون الرشید فوت کرد (۱۹۲)وپس ازاو در بین دوپسرش امین ومامون بر سر امر خلافت نزاع جاه‌طلبانه مدهشی برپاخاست ونظرمامون‌را که اززمان پدر حکومت خراسان را بدست داشت رشادت وجوان مردی یکی از فرزندان آریه‌یا هرات بخود جلب کرد واز او درمقابل امین کمك خواست .این مردنامی که طاهر نام داشت، وجهت قایم نمودن نفوذ خود به نزد عباسی‌ها واغفال ایشان انتظار چنین فرصتی را میکشید دعوت مأمون را پذیرفته باسپاه مجدو دی از مردمان خراسان بحرب امین وعناصر غیر خراسانی داخل گردید .

(۱) صفحه ٦ یاورقی کتاب از طاهریان تامغل مولفه عباس پرویز .
(۲) آثار هرات اثر خلیلی افغان.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1323 of 1362

نسب طاهر :

پدرطاهر مؤسس سلسله طاهریان حسین نام‌داشت . در موضوع نسب او اقوال مختلف ذکر شده که ثقه ترین آنها طاهربن حسین بن مصعب بن زریق بن ماهان است . مطابق روایات مورخین ونویسندگان ، کسیکه قبل از طاهر از خانواده او اشتهار زیاد حاصل کرده بود مصعب بن زریق است که در فن کتابت مهارت بسزا داشته وعلاوه بر آن درفضل وادب وبلاغت مقام ارجمند را احراز کرده بود . مصعب در زمان خلفای عباسی در خدمت یکی از بزرگان ومتنفذین بنام سلیمان بن کثیر خزاعی بشغل کتابت اشتغال داشته و بعداً مدتی هم‌به حکومت هوشنج یاهوشنج یاپوشنگ هرات منصوب گردیده بود.

حسین بن مصعب یعنی پدر طاهر هم که در آن ایام شهرت زیاد داشت و یکی از نجیب زادگان هرات وصاحب نفوذ واقتدار بود ، درنظر عباسیان مورد احترام واقع گردیده در سنه ۸۰ هجری به حکومت پوشنگ هرات مقرر گردید وتاسنه ۱۹۱ هجری‌که علی بن عیسی حکمران بلخ‌وخراسان نسبت بوی مظنون شده در پی قتلش افتاد به این وظیفه اشتغال داشت . ولی درین موقع وضعیت خود را به نسبت مخالفت علی بن عیسی در خطردیده خود را به‌دربار هارون‌الرشید کهازوی به‌نسبت رسوخ واعتبارش دربین قوم احترام زیاد مینمود رسانیده مورد تلطف ومهربانی واقع‌شد و بالاخره در سنه ۱۹۹ و فات یافت در تشییع جنازه او خلیفه عباسی‌شخصاً حاضر بود. (۱)

طاهر :

به اتفاق تمام مؤرخین و نویسندگان محل تولد طاهر سر سلسله طاهریان

(۱) صفحات اول کتاب از « طاهریان تامغل »

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1324 of 1362

هرات ، پوشنگ است . در سنه تولد او اختلاف جزئی موجود بوده بعض آنرا در سنه ۱۵۸ و برخی در سنه ۱۵۹ هجری می نگارند . تعلیمات ابتدائی وانتهائی او در تحت نظر پدرش حسین در داخل کشور صورت گرفته ودر تعلیم و تربیهٔ او خانواده جلیل القدر و با فضیلتش سهم بزرگی داشته است . شخص آزاد منش و آزادی خواه ومظهر تربیهٔ احساسات و سجایای ملی قوم باستانی آریانا بود . تا زمان مرگ هارون الرشید در تاریخ از او نامی دیده نمیشود ولی شهرت و افتخارات فنا ناپذیر او از موقع آغاز میگردد که در بین امین و مأمون پسران هارون‌الرشید در سر امر خلافت اختلاف پیدا میشود مأمون که اقتدار خراسان را سالها یعنی از زمان پدر در دست داشت از نفوذ وقوت و اقتدار طاهر استمداد میگیرد و ازین به بعد است که آوازهٔ طاهر بلند میگردد وبالاخره باآنهمه قوت نفس وغرور ملی که دارد به مقصد دیرینهٔ خود یعنی حصول استقلال و گذاشتن نام نیك در تاریخ کشور موفق میگردد .

فرماندهی طاهر بر افواج خراسان و فتوحات او :

هنگامیکه هارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی در سال ۱۹۲ هجری که جهت‌دفع نمودن‌فتنه وشورش رافع بن‌لیث بن سیار که در ۱۹۰ بنای طغیان‌را درماوراءالنهر گذاشت بخراسان آمده در سنه ۱۹۳ وفات یافت وپسرش محمدامین طبق‌وصیت نامهٔ رسمی دربغداد به تخت خلافت نشست . در همان حال عبدالله مأمون فرزند کوچکتر رشید که از سال ۱۸۲ از طرف پدر حکومت عراق عجم و کرمان و فارس وما زندران و خراسان را یافته بود در مرو اقامت داشت . هارون در حیات خودوصیت کرده بود که پس از مرگ امین خلافت حق مأمون است ولی دو سال بعد از مرگ او امین به تحریك وزیر خود فضل بن ربیع اول،قاسم برادر کوچك خودرا که ازطرف پدر بارش جزیره وثغور والی بودعزل کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1325 of 1362

سپس نام مأمون را که قرار و صیتنامه پدر ولی عهداو بود از خطبه بیاندا خت . و خطبه ولایت عهدی را بنام فرزند خود که لقب الناطق بالحق را بدو داده بود خواند (در سنه ۱۹۵ هجری) .

مأمون ازین حرکت امین آزرده خاطر گردیده موقعیکه امین اورا از خراسان به بغداد طلب کرد از اطاعت وی سر پیچیده عاقبت آنها بجنگ و جدال کشید . این بود که در سنه ۱۹۷ در همان فرستیکه امین شصت هزار سپاه را به سرداری علی بن عیسی بن ماهان بجنگ برادر فرستاد تا اورا گرفته به بغداد با خود بیاورد مأمون، طاهر را که چهار هزار عسکر دلیر و شجاع خراسانی با خود داشت . احضار کرده خواهش نمود تا در مقابل عساکر علی بن عیسی به جنگ امین بردازد .

طاهر که در دل منتظر چنین فرصتی بود به طرفداری مأمون کمر همت بسته تجهیزات و ترتیبات عساکر خود را تکمیل نموده بطرف ری حرکت کرد . طبری میگوید که مأمون در موقع حرکت ، ری و قهستان و حلوان را بطاهر داده و گفت بدانسو بشتاب پیش از آنکه علی بن عیسی آنرا تصرف نماید وتعدادعساکریکه به معیت طاهر بودبه بیست هزار کس میرسید طاهر بطرف ری حرکت کرد و پیش ازعلی بن عیسی به آنجا رسیده ترتیبات عسکری خودرا قائم نمود ومنتظر رسیدن حریف نشست.

غلبه طاهر بر علی بن عیسی

هنگامیکه طاهر استحکامات شهر ری را تکمیل نمود جاسوسان وپیش قراولان به اطراف ونواحی فرستاده منتظر وقت نشست . چون علی بن عیسی سپهسالار امین باسپاه ولشکر زیاد به نزدیکی ولایت ری رسید طاهر باافسران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1326 of 1362

همشا ورین خود ددرا مرجنگ مشوره کرد . ایشان متفقاً بدین رای دادند که چون عدهٔ عسا کر مافوق العاده کم و بر خلاف ، دشمن بی اندازه قوی است باید ماتحصن شویم تاقوت الظهر دیگر ازطرف مامون بمارسد و آنوقت بحمله به پردا زیم ولی طاهر نظریه ایشا نرا ردنموده بحمله تصمیم گرفت ، گفت اراده شما ضعیف است زیرا اگرما دررى متحصن شویم مردم شهر از خوف علی بن عیسی باما مخالفت خواهند کرد و کار ما مشکل خواهد شد من چنین تعبیه دیده ام که بیرون شهر رفته سنگر بگیریم و تو کل خداوند بدون آنکه منتظر قوت الظهر باشیم حمله نمائیم . مجموع افرادخراسانی برأی قائد وسپهسالارعلی خود متفق گشته پلان اورا تمجید نمودند وعسا کر طاهر دربیرون شهر ری در موضع فلوس معسکر ساختندوجنگ سخت و خونینی دربین بغدادیان وخراسانیان در گرفت . شجاعت وبافشاری و مردانگی عسا کر خراسانی در ین جنگ که عده ایشان بمراتب از دشمن کمتر بود از حد بیان بیرون است . خلاصه بعدازچندین حمله ودفاع متوالی عسا کر طاهر توانستند که قشون بغدادی را عقب به نشانند . در اثنای عقب نشینی عساکر امین ، صحاب و همراهان طاهر تیری به جانب علی بن عیسی انداخت و به ضرب آن تیر او را بهلاکت رسانید (۱) مگر طبری میگوید که بالاخره طاهر وعلی هردو ازصفوف عساکر خود برون آمده شروع بجنگ تن به تن نمودند و ، طاهر بهردو دست شمشیر گرفته سر علی بن عیسی را زد وکلاه خود اورا بدونیم کرد وهمه سپاه طاهر به یک جا حمله نموده قشون بغدادی بهزیمت شدند و علی بن عیسی کشته شد . (۲) ،

ذو الیمینین :

چون بغدادیان در آن جنگ هزیمت یافته وعلی بن عیسی کشته شد طاهر

(۱) روضة الصفاء خواند میر صحفهٔ ٦٧٤ جلد ٤ (۲) صفحه ٧٦٦ طبری

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1327 of 1362

ز فتح وپیروزی عساکر خراسانی نامه به مأمون نوشت وسر علی بن عیسی را به نزد او فرستاد . مأمون در جواب بطاهر نوشت که قرار معلوم تو با دو دست جنگ نموده‌ئی و ترا هردو دست راست است . از همه مردم از خراسان تاری بیعت بستان . ودر بن‌نامه اوراطاهر ذوالیمینین‌خواند(۱) . اما مورخین راجع به‌لقب ذوالیمین‌طاهر روایات زیاد ذکر کرده‌اند

غلبه طاهر برعبدالرحمن بن جبلة ابناوی وفتح همدان

ازشنیدن خبر شکست‌عساکر بغداد وکشته‌شدن‌علی بن عیسی محمد امین سراسیمه گردیده فوراً یك عده عساکر زیاد تازه دم را بسر کردگی عبدالرحمن‌بن‌جبله‌بطرف فارس‌وری بمقابل طاهر فرستاد. عبدالرحمن‌از سواره‌نظام وپیاده‌بیست‌هزار نفرباخود داشت وهمه آنها با آذوقه فراوان‌وتجهیزات تازه مجهزبودند . ازطرف‌امین‌برای عبدالرحمن‌بن جبله اختیارات‌کامل داده شده بود وعساکر او همه از شجاعان ومردان جنگ آزموده انتخاب شده بودند .

عبدالرحمن از بغداد حرکت کرده بشهر همدان فرودآمد وطرق وشوارع را تحت انضباط گرفته دیوارهای شهر را مستحکم گردانید وباآلات وادوات مکمل برای جنگ وحمله آماده شد .

وقتیکه علی بن عیسی مقتول‌گردید پسرش یحیی‌بن علی‌که باوی درجنگ باطاهر همراه بود بایك عده نفر وسپاه فرار نموده دربین راه همدان وری‌اقامت گزید و فراریان پدر را که‌بسنزد اومیرسیدند نگهداشته وآنهارا دوباره بجنگ با طاهر تشویق وتشجیع مینمود وضمناً قضیه را برای امین نگاشته از او درخواست قوت‌الظهر نمود . این است که امین به جواب او پرداخته عبدالرحمن را باقوه زیادی به پشتیبانی او فرستاد و برایش نوشت که تا

(۲) طبری‌صفحه ۷۶۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1328 of 1362

رسیدن سپاه عبدالرحمن باید مدافعه و استقامت را از دست ندهد .

چون خبر آماده گی جدید عساکر امین ورسیدن عبدالرحمن باعده زیادی از عساکر تازه‌دم به همدان ، بگوش طاهر رسید بلادرنگ بدانسو حرکت نمود . عساکر متفرق وشکست خورده که با یحیی بن علی بن عیسی متفق گردیده و در بین راه خط جنگ را تشکیل داده بودند بمحض خبر ورود طاهر وعساکر مظفر خراسانی د چار هراس وخوف زیاد گردیده بدون مجادله ومقابله فرار نموده متفرق شدند ، طاهر به پیشرفت خود جانب همدان ادامه داده به نزدیك شهر رسید . درین وقت عبدالرحمن با عساکر خود از شهر برون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و جنگ مدهشی در گرفت . طرفین در حالیکه تلفات زیاد میدادند استقامت و ثبات را از دست ندادند تا آنکه بالاخره عبدالرحمن پس ازدادن تلفات سنگین عقب نشینی نموده بداخل شهر پناه هنده شد و طاهر نظر به مقتضیات و تکنیك حربی به جانب شهر پیش نرفت ومنتظر حمله ثانی عبدالرحمن گردید . عبدالرحمن چندی در داخل شهر همدان ترتیبات و تدارکات زیاد دیده مجدداً بنا حمله را بر طاهر گذاشت و باری باعساکر و بیرق های مجلل و متعددی به اردوگاه عساکر خراسانی شتافت ولی طاهر که سپهسالار وافسر دانشمندی بود و هر جنگ را از روی فکر و پلان فنی می سنجید هرگز از استحکامات خود در مقابل قشون عبدالرحمن پیش نرفته بجای خود ثابت و استوار اقامت نمود تا آنکه سپاهیان بغدادی ازاین حرکت او بغفلت افتاده به گمان اینکه خراسانیان از هیبت و صلابت مابهراس شده اند بجانب معسکر طاهر بیباکانه پیش آمدند چون خوب نزدیك شدند حمله طاهر شروع گردیده جنگ مدهشی در گرفت واز جانبین هزاران کشته وزخمی برزمین افتاد. اگرچه عده عساکر طاهر نسبتاً به بغدادیان کمتر بود ولی طاهر وسپاه دلیر او سربرومردانگی را ازدست نداده پی در پی حمله می نمودند تا آنکه

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1329 of 1362

علمدار عبدالرحمن برزمین هلاکت افتاد و لشکراو دوباره بسوی شهر عقب‌نشینی نمودند. این مرتبه طاهر شهر را بکلی تحت محاصره قرار داده و روز بروز حلقه آنرا تنگ ترمی نمود. چون راه شهر از هرطرف بسته شده بود و آذوقه ولوازم زنده گانی به آن نمی رسید بالاخره پس ازیکماه محاصره اکثراً عساکر عبدالرحمن هلاك ومابقی در چار قحطی و گرسنگی شدند بنا بر ان عبد الرحمن به نزد طاهر کس فرستاده برای خود و عساکر محصور خود امان خواست طاهر هم شرایط اورا پذیرفته بغدادیان شهر همدان را تخلیه وبطاهر وا گذاشتند. طاهر پس از تسخیر همدان بپاك نمودن اطراف و نواحی آنولا از وجود دشمن مشغول گردیده ودرهمین سنه ۱۹۵ قزوین و بعضی شهرهای نسبتاً کوچك دیگر را از قبیل کورا لجبال وغیره از دست عمال و کارمندان امین بیرون آورده متصرف گردید.

* * *

در همان موقیعکه عبدالرحمن بن جبله بابیست هزار عسکر بطرف همدان فرستاده شده بودمحمد امین بسرعت ممکنه سواره نظام دیگری نیز ازاهالی بغداد ترتیب داده بسرکردگی عبدالله واحمد پسران جرش (۱) بکمك عبدالرحمن بجنگ طاهر فرستاد وبه آنها امر نمود که به محل قصرالصوص فرود آمده و به اوامر عبدالرحمن سپه سالار کل لشکر مطیع باشند و به تحت نظر او بجنگ بپردازند بعض میگویند که چون طاهر درخواست و شرط تسلیم شدن عبدالرحمن را پذیرفت وعبدالرحمن شهر را تخلیه کرد فی‌الفور خدعه حربی نموده در حالیکه بحالت تسلیم شدن به عساکرطاهر نزدیك‌می شد حمله نا گهانی نموده خراسانیان را غافل گیر کرد، ولی طاهر و سپاه دلیر و شجاعت ومعنویات را از دست نداده اولاً مدافعه و سپس به تعرض شدید پرداختند وجنگ مدهش درگرفت درحالیکه

(۱) جزدهم تا ریخ طبری طبع مصر.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1330 of 1362

سپاهیان بغداد کشته وتلفات زیادی بجا گذاشتند منهزم گردیده وعبدالرحمن شخصاً با عده محدودی از عساکر خود به جنگ تن به تن ادامه دادند و بالاخره عبدالرحمن کشته شد. سپاه شکست خورده او که به عبدالله و احمد پسران جرشی پیوستند در بین آنها نیز وحشت وهراس تولید نمود چنانچه عبدالله واحمد بدون آنکه باطاهر مقابل شوند راه بغداد را پیش گرفتند.

امابقول روضة الصفا خواند میر امین برای عبدالرحمن سپاه تازه‌دم وقوت الظهر جدیدی فرستاد ولی به سر کرده گی عبدالرحمن جرشی وحسین بن علی بن عیسی و این لشکر هنوز تازه به قر ناسین رسیده بودند که خبر شکست عبدالرحمن وکشته شدن او به آنجا رسید در بن عساکر قوت الظهر بدون معطلی از خوف طاهر و سپاه پیروز مند اورو برگردانیده مجدداً رهسپار بغداد شدند.

طاهر پس ازفتح قطعی همدان وشکستن عساکر بغداد و کشته شدن عبدالرحمن بن جبله به پیشرفت خود ادامه داده خانقین را که فعلا درسرحد فارس وعراق واقع است از دست عمال امین بیرون آورد وداخل حلوان شد. ویکی ازقصبات آنرا که بنام شلاشان بود معسکر خود قرار داده استحکامات ساخت وخندقها حفر نمود. پس از کمی توقف دربن ناحیه، هرثمه بن الیمین که باعدهٔ زیاد سپاه به کمك او ازطرف مأمون فرستاده شده بود با و پیوست و طاهر برحسب مکتوب مأمون تماماً شهر ها و قصبات مفتوحه را به هرثمه سپرده خود بطرف اهواز روانه شد.

فتح اهواز:

طاهر هنگامیکه حلوان و نواحی متصرفی آنرا بنا برامر مأمون به هرثمه بن الیمین سپردجهت آنکه بیشتر ازاهواز وچگونگی قوا و استحکامات دشمن باخبر باشد یك عده سپاه خود را به سر کرده گی یکی از افسران خود موسوم به حسین بن عمر رستمی بصورت پیش قراول بدانسوق داد وخودش بعد از

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1331 of 1362

فراغت کار ها به تعقیب او روانه شد . حسین بن عمر رستمی در بین راه شنید که محمد بن یزید مهلبی که از طرف امین حاکم اهواز بود از مقصد طاهر باخبر گردیده و باعدهٔ زیادی عساکر بجانب جندی شاپور که در بین راه اهواز واقع بود حرکت کرده ومی خواهد در آنجا استحکامات تدافعی جهت اهواز آماده نماید . لهذا بطاهر خبر فرستاده وخود محتاطانه به پیشرفت ادامه داد . طاهر بمحض شنیدن این خبر عده زیادی عساکر خود را بصورت قوت الظهر برای حسین بن عمر رستمی سوق داده خودش هم به تعقیب آنها بامتانت وشکوه زایدالوصفی روانه گردید . ولی عساکر طاهر تانزدیکی های اهواز به هیچ یك موانعی برنخوردند وکسی را در بین راه نیافتند که با ایشان ماده مقابله ومقاتله باشد . در چند فرسخی اهواز محمد بن یزید حاکم اهواز عساکر خودرا به جهت مدافعه شهر بیرون کشیده جنگ سختی در گرفت وپس از کمی زدوخورد عساکر محمد بن یزید عقب نشسته بشهر پناهنده و محصور شدند . بعدازچندی ، محاصره که درطول آن ترتیبات لازمه گرفته شده بود محمد بن یزید مجدداً برای شکستن وبرهم زدن حلقه محاصره باسپاه خویش برون آمده جنگ مدهشی وتن به تن در گرفت بالاخره محمد بن یزید بضرب نیزه یکی از مردان طاهر مقتول شد وشهر اهواز بدست افواج پیروز مند و دلیر خراسانی مفتوح گردید .

طاهر پس ازفتح اهواز فوراً بعضی از بلاد دیگر یمامهٔ و بحرین وعمان و غیره را که از متعلقات اهواز وبصره بود یکی عقب دیگرتصرف کرده ازجانب خود حکمران مقرر نمود وبهمین طریق طاهرشهرهای دیگرعراق را از قبیل کوفه وواسط وبصرهٔ وهمچنان مدائن متصرف شده برای مأمون بیعت گرفت وبدین صورت در سال ۱۹۶ هجری تقریباً به استثنای دارالخلافه بغداد ویکی دوشهر دیگر تمام عراق به حوزهٔ تصرف وفتوحات طاهر درآمد و مردمان آن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1332 of 1362

همه به مأمون بیعت کردند وهم در همین سنه بود که داؤد بن عیسی که از طرف امین حاکم مکه معظمه ومدینه منوره بود امین‌را از خلافت خلع نموده به جهت مامون بیعت گرفت وآنرا برای طاهر فرستاد و خود شخصاً بطرف مرو به نزد مأمون شتافت .

حرکت طاهر بسوی بغداد وفتح آن :

طاهر پس از آنکه به نزد یکی بغداد رسیده بنای محاصره آنرا گذاشت بهر ثمه بن الیمین که درحلوان بود نامه نوشت واو را باعده ازلشکر باش‌به جنگ بغداد طلب نمود . چون هرثمه با او یکجا شد متفقاً بمحاصره شهر اقدام نمودند وروز بروز حلقه محاصره بر بغداد تنگ‌تر شد و اهالی از مضیقه وجور وچپاول وبی‌امنی عساکر محصور محمدواو باشان شهر بستوه آمدند . بعداز چندین ماه محاصره اکثراً افسران ومتنفذین سپاه محمد یکی بعدویگر به طاهر تسلیم‌شدند تماماًسال ۱۹۷ بمحاصره بغداد گذشت وصبرونحمل عساکر ومردمان شهر بغداد به‌تحلیل رفت در اواخر ایام محاصره چیزیکه بیشتر امین را مضطرب وآشفته ساخت تسلیم شدن علی فراهمرد نگهبان دروازهٔ قصر صالح بود که برای طاهر خط نوشته امان خواست و ضمانت نموده که هرقدر آلات وادوات‌جنگ وآذوقه که بدست دارد به‌او تسلیم نماید . طاهر هم‌پیشنهاد وشرایط او راپذیرفته درشب ۱۵ جمادی الاخر ۱۹۷ یك عده افسران وعساکر رشید خود را مانند ابوالعباس یوسف بن یعقوب یا دغیسی وغیره جهت تسلیم گردیدن او فرستاد . و همچنان تسلیم شدن محمد بن عیسی به‌طاهر نیزامین‌را بریشان ومأیوس ساخت زیرابو اعتماد زیاد داشته ورئیس مستحفظین خویش مقرر نموده بود ، لهذا محمد امین خود شخصاً بایکجهان مایوسی در حالیکه منتظر هر گونه پیش آمد شوم بود بیرون آمده مردمان شهر وعساکر ازمشاهده او کمی بهیجان آمده باعزم بعقب ارجانب دروازه قصر صالح که درآن افسران

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1333 of 1362

وعساکر خراسان وجود داشتند حمله بردند جنگ سختی در گرفت و در نتیجه ابوالعباس با دغیسی افسر رشید طاهر باعده از سپاه خویش کشته‌شد ومابقی‌خود را نزد طاهر کشیدند . خلاصه بهمین طریق محاصره بغداد تقریباً یکسال وچند ما بطول انجامید تاآنکه بالاخره طاهر بکلی‌امین وسپاه اورا منکوب و مغلوب نموده شهر را تصرف کرد و در ماه صفر ۱۹۸ هجری امین را بقتل ر سا نیده سر او را به خراسان به نزد مأمون فرستاد (۱) .

طاهر بعد از فتح بغداد تقریباً مدت یکسال یعنی تا ۱۹۹ هجری بحیث والی عراق وبلاد جبل وفارس واهواز وحجاز ویمن در بغداد مقرر بود .

تقرر طاهر بحکومت شام‌وجزیرهٔ وغیره:

در سال ۱۹۹ مأمون حسن بن سهل را به ولایت عراق‌حاکم مقرر نموده وبطاهر نوشت تا آنولایت را به او تسلیم نموده خودش بهشام برود و نصربن شبث عقیلی راکه بعد از مرگ امین بنای بغاوت وسلحشوری‌راگذاشته بود منقاد نموده زمام حکومت آنرا بدست خود بگیرد . طاهر هم بر حسب امر،مأمون عراق را به‌حسن بن سهل سپرده خودش بجانب شام روانه شد . و در رقه بانصر بن شبث بن سیار جنگ شدید ومدهشی کرده اورا شکست داد وخود زمام حکمروائی شام وموصل وجزیره وغیره را بکف با کفایت خویش گرفت .

در سنه ۲۰۲ مأمون از مروقصد حرکت را بسوی بغداد نموده از راه فارس بد انجا وارد شد و عندالورود طاهر را از رقه به بغداد خواست . چون از او احسان زیاد دیده بود و خلافت وی مرهون شجاعت و مردانگی وایثا راو بود حکومت بغداد وشحنه‌گی آن را بوی‌تفویض نمود . اگر چه مأمون از خدمات

(۱) فتح شهر بغداد وقتل امین را بعضی ها در ماه محرم همین سال نوشته اند چنانچه ملك الشعرا بهار درحاشیه نمبر اول صفحه ۳۵۰ مجمل‌التواریخ و القصص آنرا به ۲۰ محرم ۱۹۸ نگاشته است‌وهم‌صاحب مجمل‌التواریخ می‌نویسد که امین درماه محرم همین‌سال گذشت.

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1334 of 1362

و کار دانی های طاهر تقدیر وقدر دانی زیاد می‌نمود ولی دردل به نسبت مقتول شدن امین برادرش بدست او از وی نفرت داشت . و از طرف دیگر هم مأمون به نسبت شخصیت بزرگ و احساسات ملت خواهانه که در طاهر سراغ داشت از اویی اندیشه نبوده خیلی ها میترسید وهراس داشت . چون طاهر در اواخر تقرر خود به بغداد و ضعیت مأمون را باخود دگرگون یافت و از ضمیرش باخبر گشت سلاح را بدین قرار داد که فرصت را از دست ندهد و بهر وسیله است خود را بخراسان برساند .

تقرر طاهر بحکومت خراسان و اعلان استقلال :

لهذا به احمد ابی خالد و زیر مقرب مأمون پیوسته او را تحریك نمود تا فرمان حکومت خراسان را برای وی ازنزدخلیفه حاصل نماید چون مأمون از افکار واحساسات طاهر واقفیت داشت ومیدانست به محض آنکه بخراسان یعنی بوطن خویش برسد وضعیت خودرا تقویه نموده برعلیه خلافت‌عباسی‌اعلان حریت خواهدداد ـ در اول امر از امضای فرمان امتناع ورزید ولی باتراصرار واعتبار وضمانت احمد ابی خالد وزیر خویش فرمان او را به حکومت خراسان امضا کرد . بقول طبری طاهر بروز جمعه یك شب پیشتر از ذیقعده سال ۲۰۵ سمت خراسان حرکت نموده حکومت آنجا را بدست خود گرفت و از یگانه فرصتیکه برای حصول استقلال و آزادی خراسان بچنگ آورده بود استفاده شایانی کرده شب وروز خود را تقویت نمود تا آنکه پس از تقریباً یك و نیم سال یعنی بروزجمعه ۲۴ جمادی‌الاخر سال ۲۰۷ هجری بعد ازادای نماز جمعه بر منبر برآمده نام خلیفه را از خطبه انداخت و نعرهٔ آزادی را با آسمان بلند نموده پرچم استقلال را در فضای کوهسار آریانا به اهتزاز در آورد .

* * *

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1335 of 1362

مرگ طاهر :

مو قعیکه مامون فر مان حکومت طاهر را بر خرا سان امضا نمود به نسبت نگرانی خاطر یکه از او درول داشت جهت آنکه همیشه از رویه و حر کات او باخبر باشد گماشتوم بن ثابت را بر یاست ادارهٔ پسته خرا سان مقر ر کرد تا دائماً اوضاع و افکار طاهر را مراقبت نموده و ی را از آن باخبر سازد.

و نیز احمد بن ابی خالد وزیر مامون چون از طاهر به نزد خلیفه شکایت کرده بود که مخالفت نه نماید یکی ازملازمان مقرب ومحرم خودرا در ظاهر مر به طاهر بخشید تابخدمت او باشد ولی در باطن به آن غلام امر و د ستور داد ، هر وقتیکه طاهر بنای شورش و آزادی را بگذارد به قتل او اقدام نماید .

این بود که طاهر پس از انداختن نام خلیفه ازخطبه واعلان حریت درخراسان بقصر نشیمن خود مراجعت کرد . ولی بزودی احساس علالت ومریضی نموده در شب همان روز بصورت فجائی که بطن غالب مسموم شده باشد د نیارا بدرود گفت ونامی از خود برای فرزندان آریانا گذاشت که تا ابد در دامان افق خرا سان ثبت خواهد ماند .

مکتوب :

شخصیت بزرگ طاهر که در تاریخ افغانستان از شخصیت های فراموش نشدنی است مظهر اخلاق ، بزرگ منشی ، ملت پرستی ، عدالت خواهی ضعیف پرو ری وبسیار سجایای پسندیده دیگر می باشد . علم و دانش وهنر دوستی ، حسن اد اره وسیاست کشور داری اورا کمتر شاهی داشته است . میخواستیم درزیر عنوان مخصوص از شخصیت وسجایای اخلاقی وسیاست کشور داری اوبحث کنیم ولی ابی جعفر بن محمد بن جریری الطبری درتاریخ معروف خود موسوم به ، تاریخ الامم والملوك ، مکتوبی از طاهر عنوان پسرش عبداله نقل میکند که از آن

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1336 of 1362

می توان تماماً صفات وسجایای اورا استنباط کرد لهذاعیناً بعض نکات برجسته آنرا ذکر میکنم (۱) درین مکتوب طاهر عبداله را که از طرف مامون بحکومت شام مقرر شده بود در اخلاق وامور کشور داری چنین توصیه مینماید «می باید بخداوندیکه واحد وبخود شریکی ندارد تقوی وپرهیز گاری نمائی واز وی بترسی واز غضب وغیظ او دوری بجوئی ورعیت خودرا حفظ وحمایت نمائی واو قاتیرا که خداوند ترا خلعت عافیت ولباس سلامت پوشانیده است به ذکراو تعالی وبرای عقبی ومعادخود وآنچه که تو بفرض آن روان هستی وازان مسئول می باشی سپری نما ، وبه تمام چیزهای مذکور طوری عمل کن کهخدای بزرگ ترا حفظ ونگهداری نموده از عذاب خود ودر دوآلام عقاب خود درروز قیامت نجات و رستگاری بخشد زیرا خدای بزرگ بتو احسان فرموده وشرافت خویش زا برایت مبذول ولازم ساخته است کهامور عباد وبنده گـان خودرا بدست تو سپرده است وترابگسترانیدن عدالت واقامه حقوق وحدود الهی دربین آنها مکلف گردانیده وبدفاع ازاوشان وازوطن اوشان وحمایت خون آنها واستقرار امنیت طرق وفراهم ساختن راحت ورفائیت ایشان در امور زیست وزنده گانی مامور ساختهاست باید دانست کهخداوند ازچیزیکه بالای توفرض گردانیده است مواخذه وپرسش کردنی است .

به آنچه ازطرف خدابرتو فرض است قیام نما ودرچیزیکهمیل ورغبت می نمائی وبااز آن نفرت و کراهیت میکنی برغبت ونفرت خود ازعدالت صرف نظر مکن خواهبرای مردمان قریب توباشد وخواهبرای اشخاص بعید عقیده وگمان خودرانسبت بخداوند نیك بگردان رعیت باتواست ونیك می شود. به هیچك از کسا نیکه خود او شانرا مقرر مینمائی قبل از کشف و معلوم نبودن تهمتیکه به آن متهم می شوند شتاب مکن زیرا ایراد تهمت به اشخاص پاك وبری وگمان بد به آنها گناه است.

(۱) صفحه ۲۰۸ جز دهم تاریخ الامم والملوك مولفه ابی جعفر طبری .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1337 of 1362

گمان نیك را نسبت به اصحاب خود برای خویش خصلت وحالت شخصیه بگردان وگمان بد را دربارهٔ آنها از خود دور کن واز او شان بگذر و این کار ترا به حسن رویه واطاعت ومدا را باوشان کمك مینماید . باید دانست که به گمان نیك قوه وراحت می یابی و رافت بر رعیت ترا مانع نمیگردد که از امور خود واز باخبری حکمداران وحمایت و حفاظت رعیت وتحقیق وتفکر در اسباب برقراری وصلاح آنها پرسش وجستجو نمائی بلکه بایست از امور حکمداران باخبری شود وحفاظت رعیت وتدبیر حوائج وفراهم آوردن ضروریات آنهابعمل آید . این چیزها وامثال آنرا اختیارنما. حدود واو امرالهی را بالای مجرمین وجنایت کاران بر حسب منزلت شان وبقدریکه مستحق می شوند قائم واجراً دار . و هیچگونه سستی ومعطلی را در آن روا مدار ومجازات وعقوبت اشخاص را که مستلزم سرزنش وعقوبت می شوند به تأخیر میانداز زیرا اگر درین باره تفریط بنمائی این تفریط حسن ظن وگمان نیك ترا فاسد میگرداند .

مردم صادق وصاحب صلاح را دوست وعزیز بدار واهل شرف را بحق معاونت وامداد کن . باضعفاوبیچارگان سله رحم بدار وبه این کار خود منتها رضامندی خدا وتائید امر اورا طلب نماوثواب آنرادردار آخرت التماس کن . از خواهشات بدوهوای نفس اجتناب نما وفکر خودرا از آن مصروف گردان وبه رعیت خود برائت ویاکی خویش را ازآن آشکار ساز . سیاست آنهارا باعدل توام وقرین گردان در اثنای غضب خود را ضبط نموده حلم و وقار رااختیار کن . باید ذخائر وگنجیکه تو آنرا برای خود فراهم میآوری عبارت از نیکو کاری ، تقوی ، عدالت ، اصلاح امور واحوال رعیت ، عمران وآبادانی ملك ووطن آنها و تفقد و جستجوی امور ، وحفظ خونها وفریاد رسی مظلومین باشد .

گناه را هر گز حقیر مشمار ، بشخص حاسد قطعاً میل ورغبت منما وبه فاجر ترحم مدار باآدم کافر هر گز نه پیوند وبا دشمن مداهنه نکرده سخن سخن چین

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1338 of 1362

را تصدیق مکن و بشخص غدار اعتماد نه نموده و فاسق و گمراه را امداد مکن ، هیچ انسانی را تحقیر وهیچ گدا و فقیری را تردید منما روزها را عبث مگذران از ظالم هراس نداشته باش واز او چشم پوشی وغفلت مکن .

امور واحوال عسکری خود را تفقد وجستجو نموده ارزاق شاقر او افرو وسائل معاش ایشانرا وسیع گردان تاخداوند بذریعهٔ آن فاقه گی وتنگدستی شانرا رفع کند واحوال ایشان منظم شده واستقامت پیدا نماید ودر دلهای شان نسبت به اطاعت وامر تو اخلاص وخشنودی زیاد گردد .

کار هرروز خودرا درهمان روز انجام داده وبفردا به تأخیر نیندازوشخصاً به آن مواظب باش چه فردا کارها وامورى درپیش دارد که ترا از انجام کار پس افتاده روز گذشته باز میدارد وبدانکه هر روزیکه نیر می شود امور آنهم بهمان روز رفتنی است اگر کار یومیه خود را انجام دادی نفس و بدن خود را آرام ومستریح میگردانی و امور حکومت را قائم ومستحکم مینمائی .

برای مریض ها بیمارستان ها بر پا کن وآنهارا در آنجا جاگزین ساخته برای شان پرستار وخدمتکار مقرر نما تاپرستاری شان را بنماید واطبا را موظف گردان تا امراض و ناخوشی های ایشانرا معالجه وتداوی نمایند وخواهشات وحاجت آنهارا برار اما بطوریکه دربیت المال سبب اسراف نگردد .

بمامورینکه بحضورت مشغول وظیفه اند وهمچنان بهنویسنده گان حضور خود ، برای هر کدام یك وقتی را معین کن تا درآنوقت برای امضای مکاتیب یا اخذ هدایات به نزدت حاضر شوند و چشم وگوش وفهم و عقل خود را برای چیزیکه بتو عرضه وتقدیم میدارند فارغ ساخته مکرراً در آن فکر و تدبیر بنما و آنگاه چیزیکه موافق به حزم ومطابق به حق باشد آنرا امضا کن و چیزیکه مخالف آن باشد برای ثبوت وتحقیق وپرسش محول گردان .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1339 of 1362

این مکتوب را که برایت نوشته‌شده است بدرستی بفهم ودر آن غور وفکر کن وبرطبق آن عمل‌نما ودرجمیع امور خویش ازخداوند معاونت وامداد بخواه وخیر طلب کن‌زیراخداوند طرفدار صلاح وطرفداراهل صلاح می‌باشدبایست بزرگترین سیرت و بهترین رغبت تو همان چیزی باشد که درآن رضای اوتعالی است .

من از خداوند آرزو مینمایم که به خوبی ترا توفیق و رشد اعطا فرموده وحفاظت کند .»

چون طاهران عهد نامه و مکتوب را برای پسر خود عبدالله نوشته فرستاد . مخالفین قضیه‌را طور دیگر بسمع مأمون رسانیدند تا آنکه مأمون مکتوب را خواسته بحضور خود خواند وبعد از اتمام چون سراپا مطابق آئین خداوندی ودین مقدس اسلام وسیاست کشور داری وخیرونیکو کاری بود خیلی خورسند گردیده امر داد که مضمون آنرا بصورت متحدالمال به تمام حکام و عمال ولایات صادر نمایند .

چون طاهر مرد متدین وصاحب اخلاق وروبه نیکو ودرعسکری فرماندار رشید بود درجلب نمودن قلوب وافکار مردمان ورعیت خود مهارت بسزائی‌داشت در تربیه نمودن شعراء وعلماء و دانشمندان پیوسته سعی ومجاهدت می نمود . وخودش‌هم‌عالم زبردست وشاعر بلندقریحه بودچنانچه‌صاحب کتاب «ازطاهریان تامغل» میگوید که از طاهر وعبدالله پسراو که دارای طبع عالی شاعرانه بودند اشعارنیکو ومتین بیاد گار مانده است درکتب ادبی توقیعات و نوشته جات آنان باقی ودلیل بزرگی بر فضل وهنر آنان به زبان عربی می باشد .

طلحه بن طاهر

پس از آنکه طاهر پرچم آزادی واستقلال رادرخراسان بلند نموده بنای حکومت ملی را گذاشت . ودرشب همان روز بطورناگهانی وفات یافت ، طلحه پسر او برتخت امارت خراسان جلوس نمود .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1340 of 1362

در جلوس طلحه بعد از پدرش طاهر ، اختلافاتی موجود است . بعضی ها میگویند که بعد از طاهر پسرش طلحه که در هنگام مرگ او حضور داشت به امارت خراسان برگزیده شد (۱) وبرخی دیگر روایت کرده اند که چون طاهر بمرد و پسرش عبدالله که نسبت به دیگر اخوان و برادران خود شهرت و نفوذ زیاد داشت وحاکم شامات بود ، از طرف مأمون به حکومت خراسان به رسمیت شناخته شد ولی چون خود عبدالله هنوز با نصر بن لیث دررقه مشغول بود طلحه برادر خود را به نیابت خویش برخراسان گماشت (۲) بهر حال اصل قضیه هرچه باشد باید گفت که چون گلثوم مخبر ورئیس پوسته خانه خراسان اولاً خبر اعلان حریت و سپس مرگ طاهر را یکی بعد دیگر به مأمون نوشت مأمون هم که ازپیش نفوذ و اقتدار طاهر و خاندان او را در هرات و سیستان وغیره ولایات خراسان میدانست واز آن در هراس بود بعد از مرگ طاهر جنگ وجدال را باطاهریان مصلحت ندانست زیرا میدانست که اگر اندك مخالفتی از خود در مقابل آنها اظهار نماید از دو طرف مورد حمله قرار خواهد گرفت یعنی از طرف شام عبدالله طاهر که لشکر وسپاه زیادی با خود داشت بر اوحمله می آورد واز جانب خراسان طلحه براو لشکر میکشد و وضعیت خلافت بغداد در خطر می افتد . لهذا بهترین سیاست وقت آنرا دانست که باید باطاهریان هرات ازدرمصالحت وآمیزش پیش آمده پیوسته باایشان روابط دوستانه وهمکاری قریب داشته باشد . اینست که پس از طاهر بمصلحت ابی احمد وزیر خویش حکومت عبدالله ویا بروایت دیگر طلحه برادر اورا درخراسان برسمیت شناخت.

طلحه مانند پدرخود طاهر مردبسیار فاضل وفرمان فرمای عاقلی بود درسلوك وشکیبائی وعدالت وتعمق در امور کشوری از پدر ارث فراوان داشت . اگرچه

(۱) زین الاخبار گردیزی طبع برلین .

(۲) روضة الصفا خواند میر . خواندمیر درجائیکه امارت مستقیم طلحه را بعداز طاهر تصدیق میکند ازروایت اخیرالذکر ذکر می نماید .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1341 of 1362

شخص عالم و کار فهمی بود ولی درزمان حیات پدرمانند عبدالله برادر خود شهرت ونفوذ کاملی از نقطه نظر جنگجوئی و کشور کشائی حاصل نکرده بود . لهذا در کتب وتواریخ کمتر از او بصورت مفصل ذکر شده است .

درسال ۲۰۷ هجری طاهر حکومت سیستان را بدو تفویض نمود وچون بعداز پدر به حکومت تمام خراسان رسید از وقایع مهم دورهٔ امارت او درخراسان تنها جنگ‌ها زدوخورد های و ی باحمزهٔ سیستانی می باشد که از زمان خلافت هارون‌الرشید در سیستان برعلیه عباسیان خروج کرده و بقسمتی از خراسان و کرمان تسلط یافته بود . درین جنگها طلحه همواره به حمزه غالب آمد واورا شکست های پی در پی داد .

درزمان حکومت طلحه که تقریباً هفت سال دوام کرد به استثنا ی سیستان که در آن چند مرتبه بتوسط حمزه اغتشاشات روداده وآنهم بزودی منطفی ورفع گردید ، باقی درتماماً خراسان امنیت ورفاهیت حکمفرما بود ، در روابط حکومت خراسان وخلافت عباسی بهبودی محسوس گردیده روز بروز متین تر ومستحکم تر میشد . بالاخره طلحه درروز ٤ شنبه ٢٦ ربیع‌الاول سال ۲۱۳ هجری وفات یافت . باتفاق کلیه مورخین طلحه بن طاهر امیر فوق‌العاده حلیم ، متواضع ونیکو سیرت بود ودر تدین ودیانت شعاری شهرت تام داشت و در علم صرف ونحو از علمای معتبر بشمار میرفت .

عبدالله بن طاهر

اگرچه بعد از طلحه حکومت خراسان به برادرش عبدالله طاهر تفویض شد ولی چون عبدالله در آنوقت بدینور علاقه فارس وآذربایجان به سرکوبی بابك خرمی مشغول بودعلی بن طاهر برادر خود را بنیابت خویش بحکومت خراسان گماشت ولی بعداز انقضای مدت قلیلی بعضی از مردمان فارس بر علی شوریده

(۱) صفحه ۱۸۱ تاریخ سیستان طبع طهران .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1342 of 1362

بدهی از نیشابور هجوم برده وعلی در آن جدال کشته شد چون قضیه بسمع عبدالله طاهر رسید در رجب سنه ۲۱۵ عزیز بن نوح را بصورت مقدم الجیش با ده‌هزار نفر جهت فرونشانیدن آتش اغتشاشات سوی نیشاپور فرستاد و بدین وسیله شورش و انقلابات را برطرف نمود.

عبدالله طاهر محمد بن حمیدالطاهری را نارسیدن خود به نیشاپور به آن‌جا مقرر نمود. ولی چون عبدالله به نیشاپور آمده از ظلم ونا انصافی او باخبر شد او را عزل نموده خود حکومت خراسان را بدست گرفت.

عبدالله بن طاهر درسال ۱۸۲ هجری تولد یافته و درحیات پدر نظر به‌لیاقت وکاردانی و خدمات و کشورکشائی مانند طاهر پدر خود توجه خلیفه را بخویش جلب نموده مورد اعتماد وی‌واقع گشت. هنگامیکه مأمون طاهر را بحکومت خراسان فرستاد چون از طرف او مطمئن نبود واوضاع وافکار اورا بکلی میشناخت ومیدانست که بالاخره درمقابل او اعلان آزادی میدهد، برای آنکه چیز بسیارعزیزی ازاودر گرو داشته‌باشدپسرش عبدالله‌رابعنوان پدر بعریاست‌امنیه وحکومت بغداد گماشت. وازاوهمواره احترام‌و تکریم میکرد تاآنکه یحیی بن معاذ حاکم شام و جزیره فوت کرد. طبری درضمن وقایع سال ۲۰۶ هجری میگوید که: «مامون‌پس از آنکه خبر فوت‌یحیی بن معاذ را شنید موقتاً پسرش احمد را بحکومت آنجا مقرر نمود عبدالله طاهر را در ماه‌رمضان بحضور خود طلبیده بوی گفت: از یکماه بدین طرف از خداوند استخاره میکنم وامید دارم که خداوندابن‌استخاره مرا خیر حقیقی برایم‌بگرداند مردم‌را می‌بینم که پسر خود را توصیف مینمایند تا او را بلند گرداند. لیکن ترا بیش وفوق‌از آنچه پدرت راجع بتوتوصیف کرده است یافته‌ام. مسئله اینست که یحیی بن‌معاذ فوت و پسرش احمد که شخص بی کفایت است جانشین وی گردیده لهذا لازم دیدم که ترا بولایت مصر مقرر و بمحاربه نصر بن شیث مامور گردانم»

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1343 of 1362

بدینطریق عبدالله درسنه ۲۰۶ بحکومت ولایت شام وجزیره مقرر گشته با سا کر وسپاه زیادی بدانسو حرکت نمود . و بعد از محاربات شدید و طولانی تماماً و لایت شام و جزیره را ازوجود نصر بن شبث عقیلی وهمراهانش پاك کرده اورا اسیر و دربغداد به نزد مامون فرستاد وخود بحکومت مستقل آنجا پرداخت

فتح مصر :

چون عبدالله از مسئله بن شبث عقیلی درشام ورقه فارغ گشته او را اسیر کرده به خلیفه فرستاد. مامون مکتوبی برایش فرستاده او را برفتن بجانب مصر امر نمود . عبد الله فوراً تدارك سپاه و نفر خودرا دیده بدانسو حرکت نمود در آن وقت مصر به تصرف عبیدالله بن اسیری بود . چون عبدالله طاهر بمصر نزدیك شده وبمسافه یك منزل آن رسید یکی از صاحب منصبان خود را بطرف مصر بصورت پیش قدم فرستاد تابدانجا رفته برای معسکروی موضعی را انتخاب نمایند .

چون این خبر به ابن السری رسید با یك عده عساکر منتخبه خویش جهت مقابله ودفع عسکر عبدالله طاهر عازم شد . جنگ سختی درین طرفین در گرفت ولی چون عدهٔ عساکر عبدالله طاهر کم بود صاحب منصب او فوراً بدست یکی از چا پك سواران خود اطلاعی برای عبدالله طاهر فرستاد و عبدالله خود با عساکر و سپاه سوارهٔ خویش بکمك او روان شد و قبل از آنکه عبدالله بعد از یك حمله به حمله دوم به پردازد ابن السری منهزم گردیده به قسطاط محاصره شد بالاخره شرائطی پیش کرده شهر را تخلیه نمود و خود فرار اختیار کرد . بهمین طریق عبدالله اولاً اسکندریه و سپس به تدریج کلیه شهرها و اراضی مصر را تسخیر نمود و فتح آن بقول طبری در سنه ۲۱۱ به انجام رسید . در همین سال عبدالله از مصر به بغداد مراجعت نموده چنانچه پیشتر هم گفته شد متعاقباً در آذربایجان بدفع بابك خرمی که چندین بار سر داران و عمال خلیفه را منهزم ساخته بود پرداخت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1344 of 1362

در همان حال چون برادر عبدالله ، طلحه بن طاهر در خراسان فوت کرد و علی بن طاهر برادرش که به نیابت او در خراسان حکومت میراند کشته شد عبدالله بسرعت زیاد بایك را عقب نشانیده بحکومت خراسان شتافت ودر زمان حکمرانی او کرمان نیز به جزء حکومت خراسان داخل گردید .

عبدالله پس از آنکه برحکومت خراسان جلوس کرد روابط سیاسی خراسان را با خلافت بغداد بیشتر نزدیك ساخت . چنانچه در اکثر اغتشاشا تیکه در فارس و طبرستان و غیره جاها بمقابل دولت مستعصم عباسی رو داد ، با خلیفه کمك اخلاقی نموده بر اشرار تاخت و آنهارا اسیر یا مقتول نمود . از جمله در سال ۲۱۹ هجری بدفع محمد بن قاسم که از اولادهٔ حضرت علی کرم‌الله وجه بوده ودرطالقان فارس بمخالفت ابو اسحق معتصم قیام نمود ، اقدام نموده عاقبت اورا اسیر کرد وبه نزد خلیفه فرستاد . همچنان در سال ۲۲٤ باما زیار بن قارن حکمران طبرستان که برضد معتصم برخاسته بود از در جنگ پیش آمده اورا مغلوب و دستگیر ساخت و به بغداد روانه کرد .

عبدالله طاهر در امر سیاست و ملکداری مرد زبر دست بود ودر کشور کشائی و جوان مردی هیچ کمی از پدر خود نداشت . در زمان حکومت او خراسان باامن وامان زیست میکرد وپول ، دارائی ومدنیت وعمرانات آن درترقی بود ولی باوجود آنکه درعدل وداد اهتمام زیادبخرج میداد ، چون تازه اغتشاشات مملکت رو بخمو شی گذاشته و شیرازه از هم گسسته وحدت‌ملت پوره مستحکم نگردید ببود گاهی دربعض نقاط خراسان مانند سیستان وفراه وغیره اغتشاشاتی بمیان می آمد . چنانچه موقعیکه عبدالله طاهر در زمان حکومت خود

تاریخ افغانستان جلد ۲ (۱۰۰۰) ب سردار محمد یح سراج الدین خان ر محمد نعیم ۵ اجرائیه تاریخ ۱۶ ۳ ر ۳۶

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1345 of 1362

برخراسان ادارهٔ ولایت سیستان را به محمدبن‌الاسوس سپردچون هنوزدر آنجا بعض اغتشاشیون موجود بود محمد بن‌الاسوس باعزیز بن نوح که متعاقباً ازطرف عبدالله جهت سرکوبی اشرار به سیستان آمده بود یکجا دفع اغتشاش کننده گان گماشت تا آنکه در رمضان سنه ۲۱۶ عزیز بن نوح کشته شد وحضین بن‌الحسین بن مصعب عموی عبدالله به حکومت سیستان آمد. ازین قبیل شورش ها در سیستان و سایر نقاط خراسان تا زمان انقراض دولت طاهری بمیان آمد و تا زمان بر قرار شدن سلسلهٔ صفاری سیستان دوام داشت .

عبدالله که تقریباً شانزده یا هفده سال تمام بر خراسان حکومت داشت بالاخره در دهم وبقول دیگر در یازدهم ربیع الاخر سال ۲۳۰ درنیشاپور وفات یافت وبعد از وی پسرش طاهر بن عبدالله به حکومت خراسان رسید .

عبدالله طاهر از آن امرای افغانستان است که در تاریخ به نسبت فضل و دانش وعدل گستری او نامش باقی خواهد ماند . در دورهٔ حکمرانی عبدالله خراسان از حیث دارائی و عمران خیلی شکوه داشت چنانچه لوسترانج بعض از آبادیها و آبدات نیشاپور را از یادگار های عصر او میداند ، از جمله میگوید : « قریهٔ شاریاخ یا الشادیاخ در قدیم عبارت ازباغی بود که دراوایل قرن ۳ هجری عبدالله پادشاه طاهری در وقتیکه نیشاپور را پای تخت حکومت خود قرارداد،باغ مذکوررا بتصرف خود در آورده و آنگهی اطراف‌ونواحی‌قصر او که اصلاً معسکرش بود بالاخره یکی از عمده ترین قصبات نیشا پور شد و بعد از تهاجم غز موقعیت پایتخت را احراز نمود » . (۱)

از شعر دوستی و ادب پروری عبدالله نیز حکایات زیاد کرده اند و از جمله طبری میگوید هنگامیکه عبدالله طاهر جهت مصر روان بود در بین

(۱) کتاب اراضی خلافت شرقیه مولفه لوسترانج .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1346 of 1362

راه به مرد اعرابی بر خورد که نسبت بوی اشعاری چند بالبدیهه سرود . چون امیر عبدالله را ابیات اوپسند آمد پرسید تو که هستی آن مرد گفت من بطین شاعر هستم . آنگاه عبدالله بملازم خود امر کرد تادربدل هفت بیت اوبرایش هفت هزار درهم وهفت صد دینار بدهد . پس از آن تا وقتیکه عبدالله به مصر در سکندریه رسید شاعر مذکور با او همراه بود .

ولی بالاخره بااسپ خود در گودالی افتاده وبه اثر آن دراسکندریه فوت شد .

خود عبدالله طاهر نیز شاعر بوده و درموسیقی معلومات زیاد داشت . مقداری ازاشعار او دردست است . کتبی نیز از او درتواریخ ذکر کرده اند. شاعران و دانشمندان مانند ابو تمام شاعر شهیر عرب از او مدح گفته اند.

درزمان حکومت عبدالله درخراسان برعلاوه جنگهاو گیر ودار های داخلی دو حادثه رقت آور دگر نیز رو داد که در اثر جدیت ودرستکاری اوبزودی دفع گردیدند . یکی آنکه بسال ۲۲٤ درخراسان زلزلهٔ مدهشی بوقوع پیوست که در اثر آن تلفات و خسارات کلی بمردمان عاید گردید ولی بزودی عبدالله درجبران آن همت گماشته دو باره نظم و نسق و آرامش بر قرار گردید. دیگر به‌سبت‌خشك شدن رود هیرمند قحطی سختی در سیستان رو داد . در سنه ۲۲۰ هجری آب هلمند از حدود بست خشك شد وقحطی و مرگ در بین مردمان ظاهر گردید . اهالی و حتی اکابر وصاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تاسال ۲۲۱ یعنی درست یکسال دوام کرد. ولی بمحض آنکه عبدالله بن‌طاهر از کیفیت باخبر گشت فوراً سه‌صد هزار درهم جهت اعانه و دستگیری به‌فقراء ودر ماندگان منظور نمود و بدین وسیله قحطی وبیچارگی از سیستان رفع شد . گردیزی در تاریخ معروف خود از عبدالله ورویه کشور داری او توصیف نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1347 of 1362

منجمله میگوید: (مر عبدالله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است یکی آن است که بهمه کاردارن نامه نوشت که حجت برگرفتیم شمارا تا از خواب بیدار شوید واز خیره کسی برون آئید و سلاح خویش بجوئید. وبا بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید وبجای خویش باز آورید که خدای عزوجل مارا از دست های ایشان طعام کرده است . واز زبانهای ایشان سلام کرده است و بیدار کردن برایشان حرام کرده است .)

طاهر بن عبدالله

هنگامیکه عبدالله بن طاهر درسنه ۲۳۰ درگذشت خلیفه بغداد واثق بود . بعداز مرگ عبدالله پسرش طاهر بن عبدالله که اورا ابوطیب نام نهاده بودند ودر وقت مرگ پدربه طبرستان بود بحکومت خراسان رسید .

طاهر تقریباً مدت هجده سال یعنی تاسنه ۲۴۸ که درخراسان بهمان خط مشی پدران خویش حکومت راند. وی مرد موقر و صاحب تدبیر بود سیاست خارجی خودرا مانند اسلاف خویش بیک موازنه نگهداشته و روابط دوستانه خراسان و بغداد را بهمان طریق سابق ادا ء داد . چنانچه از همین نقطهٔ نظر بود که باوجود وقایع مهمی که در زمان خلافت او در بغداد رو داد از قبیل مرگ واثق و بر وی کار آمدن ابوالفضل جعفرالمتوکل علی‌الله وقتل او وهمچنان خلافت پسر او ابوجعفرمحمدالمنتصر بالله ومرگ او.خلافت المستعین هیچ کدام تغیری درین روابط وارد آورده نتوانست . واین خود دلیل بزرگی بر سیاست مداری طاهر بن عبدالله میباشد . اما درزمان او اغتشاشات داخلی در سیستان که از مدتها قبل بر وی کار آمده بود شدت کرد . و کار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث در زمان حکومت اوبالا رفت .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1348 of 1362

درو قتیکه طاهر بن عبدالله امارت خراسان را صاحب گردید ابراهیم بن حضین را که ازطرف عبدالله بن طاهر مدتی والی هرات و پس ازآن والی سیستان بود بولایت سیستان گماشت ، چون احمد پسر ابراهیم مذکور که از طرف پدر حکمران بست بود عثمان بن النصر ما لك را د رنـا حیهٔ بولان بر اوشوریده بود پس از زدو خورد زیاد دستگیر نموده سرش را برید و بسیستان به نزد ابراهیم پدر خود فرستاد . ابراهیم سر را بردار بلند کرد و مردمان سیستان ازین وضع ابراهیم القوسی شوریده سخت بر آشفتند که چرا شخصی مانند عثمان که از اصیل زاده گـان سیستان بود بدین وضع مقتول گردد . ازین باعث بود که اغتشاشات پی در پی و متوالی بسر کرد گی احمد بستی و بشار بن سلیما ن بستی و صالـح بن نصر سیستانی برادر عثمان بن نصر که در بست بزرگ شده بود ، رو داد . و بالاخره کـار صالح بن نصر سیستانی و یعقوب لیث از همه بیشتر قوت گرفت و ازین تاریخ به بعد در ارکـان حکومت طاهریان رخوت وسستی جا گیر شد . و در سنه ٢٣٨ مردمان بست و نواحی آن بصالح بیعت کردند . (١)

بهمین طریق زد و خوردها و جنگهای بسیار در بین عمال طاهر بن عبدالله و صالح بن نصر بمیان آمد تا آنـکه بالاخره یعقوب مؤسس سلالـه مستقل و ملی صفاری گردیده از مردمان سیستان برای خود بیعت گرفت (سنه ٢٤٦ هجری) و سیستان بکلی از حوزه اقتدار طاهر عبدالله بر آمد . چون یعقوب هنوز از طرف صالح بن نصر که باز مردمان بست بدور او جمع شده بودند نگرانی خاطر داشت از حد سیستان بسر طاهر بن عبدالله پیشتر نیامد . تقریباً دو سال دیـگر بعد از این واقعه طاهر بن عبدالله با یکجهان پریشانی خاطر برخراسان حکومت رانده بالاخره بروز دو شنبه ٢٢ رجب سنه ٢٤٨ هجری در نیشاپور پدر ودحیات گفته برحمت ایزدی پیوست . (٢)

---

(١) صفحه ١٩٣ تـاریخ سیستان .
(٢) « ٢٠٥ « «

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1349 of 1362

طاهر بن عبدالله امیر رؤف و مهربانی بود و مانند پدر در علم پروری و هنر دوستی اشتهار داشت . از سیرت و اخلاق و رویهٔ او با رعیت توضیحات زیاد کرده اند .

محمد بن طاهر

چون طاهر بن عبدالله وفات یافت بعد از وی بلا فاصله حکومت خراسان به محمد بن طاهر سپرده‌شد . محمدبن طاهر باحکومت بغداد که در آنوقت خلافت به مستعین تعلق داشت روابط خود را بر طبق پدران خویش ادامه داد . ولی بر خلاف اسلاف خویش مرد ضعیف‌النفس و عیاش بود . قوهٔ اداره و کشور داری و همچنان کفایت و استعداد ضبط امور را نداشت . همواره اوقات خود را به عیش و عشرت میگذرانید و زمام امور را بکلی بدست عمال و حکام سپرده بود و خود چندان توجهدراهتمامی به امور مملکت نمی نمود .

شورش در طبرستان :

درسنه ۲۳۷ طاهر بن عبدالله بن‌طاهر بن حسین برادر خود محمد بن عبدالله را در موقعیکه متوکل بر سر یر خلافت نشست برای آنکه روابط دوستی و سیاسی او با بغداد مستحکم ترومتین باشد به بغداد فرستاد . و المتوکل اورا به نسبت سیاست وقت و اندیشه که از خراسان داشت و همچنان بواسطهٔ قوه اداره و شجاعت که در خانوادهٔ او موجود بود ، به شحنگی بغداد گماشت .

موقعیکه خلافت به مستعین رسید در پاداش سوابق و اجرآت او بعض از اراضی نواحی طبرستان را که ازآنجمله طلا روچالوس است (۱) که خیلی حاصل‌خیزوغنی بودند ، به‌اوتملیك نمود . در اطراف این اراضی‌محمد بن عبدالله بعض زمین های لامالك وپراز اشجاری‌نیز وجود داشت که مردمان بومی آنجا

(۱) صفحه ۲۰۸ تاریخ ایران مؤلفه عبدالله رازی .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1350 of 1362

از درختان آن استفاده کرده و رمه های گاو و گوسفند و گلهٔ اسپان خودرا در آن بچرامی آورد ند . چون عامل و نماینده محمد بن عبدالله خواست آن اراضی رانیز بتصرف خود در آورد دونفرازمتنفذ ین آنجا موسوم به محمد وجعفر پسران رستم نام بمخالفت برخاسته محمدعبدالله مجبور گردید که از حکمران طبرستان سلیمان بن عبدالله که برا دراو بود کمك بخواهد . بدین طریق در طبرستان اغتشاشاتی بمیان آمده و از طرف دیگر چون محمدبن طاهر شخص بی اداره وازامور کشور بی خبر بودطبرستان وسپس گرگان صحنه تبلیغات مردمان زیدیه قرار گرفت تا آنکه در سنه ۲۵۱ هجری مردمان آن نواحی ازغفلت وتن پروری محمد بن طاهر استفاده کرده بسر کردگی حسن بن زید علوی شورش برپا کردند وسلیمان بن عبدالله بن طاهر حاکم آنجا بدوآبه ری وسپس بهبغدادرفت و مستعین اورابه شحنگی آنجا گماشت ۱) و طبرستان و گرگان ازدست محمد بن طاهر بدر رفت .

چون درهمین حال یعقوب لیث صفاری درسیستان قوه واقتدار کاملی حاصل نموده ودر هرگوشه کنار خراسان هرج و مرجی برپاشده بودیکر فرصتی جهت سر کوبی حسن بن زید برای محمد بن طاهر دست نداد .

تصرف یعقوب بر هرات :

بعدازآنکه یعقوب درسنه ۲۳۸ هجری بهنسبت بد سلوکی وبد رفتار ری بامردم از خدمت صالح بن نصرسر پیچیده و در سال ۲۰۷ درهم راکه بعدازصالح بروی کار آمده بود ویعقوب به سپهسالاری افواج اواشتغال داشت هز یمت داده از مردم سیستان برای خود بیعت گرفت . وصالح را که از نزد زنبیل پادشاه

(۱) صفحه ۷۰۸ روضة الصفا خواندمیر . صاحب روضة الصفا مرگ سلیمان بن عبدالله طاهر را در بغداد به سنه ۲۵۳ می نگارد ولی دیگران مانند نصرالله فلسفی در مقاله خود منتشرة در سلسله انتشارات وعظ وخطابه در سنه ۲۶۵ می نویسد .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1351 of 1362

کابل مدد خواسته بود مجدداً مغلوب کرده زنبیل را به قتل رسانید و بست را تصرف نمود دوباره بسوی سیستان رهسپار شده وپس ازچندی عزم هرات نمود .

دربن وقت ازطرف محمد بن طاهر ، حسین بن عبدالله بن طاهر حاکم هرات بود چون یعقوب داؤد بن عبدالله را به نیابت خود به حکومت سیستان گماشته جانب هرات شتافت به نسبت آنکه در ارکان حکومت طاهری در اثر سوء اخلاق و خوش گذرانی محمد بن طاهر رخوت وسستی جاگزین شده بود حسین بن عبدالله بعد از مقابله کوتاهی در بیرون شهر هرات مغلوب یعقوب گردیده بشهر پناهنده ومحصور شد ویعقوب کنار محاصره هرات را تنگ تر ساخت تا آنکه بالاخره حصار مستحکم شهر تاب مقاومت نیاورده مفتوح گردید وحسین بن عبدالله بن طاهر اسیر شد .

خبر به محمد بن طاهر رسیده فورا ابراهیم بن الیاس بن اسد را که قوماندان کل افواج او بود باعده سپاه سوی هرات سوق داد ولی چون خبر فرود آمدن سپاه او در پوشنگ به سمع یعقوب رسید علی العجاله علی بن لیث برادر یعقوب امور اداری شهر هرات را بدست خود گرفته وخود یعقوب شخصاً به پوشنگ شتافت وپس از مجادله شدیدی آنرا مفتوح گردانیده ابراهیم بهزیمت جانب محمد بن طاهر شتافت . واو را از جنگجوئی وقوهٔ عسکری یعقوب بهراس انداخت ولی بازهم محمد طاهر از خوشگذرانی دست نکشیده جداً دررفع خطر نه پرداخت ورسولی بجانب یعقوب فرستاده پیش نهاد صلح کرد وبه او حکومت سیستان و کرمان وپارس را واگذاشت . یعقوب هم که هنوز ازطرف پسر زنبیل پریشانی خاطر داشت تنها به تصرف هرات اکتفا کرده بسوی سیستان باز گشت وخطبه شاهی را بنام خود خواند .

آمدن یعقوب بار دیگر بسوی هرات :

یعقوب پس از آنکه از هرات باز گشت در سنه ۲۵۴ بکرمان ، فارس شتافته آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1352 of 1362

متصرف شد . و در سنه ۲۵۷ پسر زنبیل را برخج شکست داده از آنجا پس به‌سیستان آمد و باز درسنه ۲۵۸ به‌عزم غزنین و کابل وبا میان و بلخ حرکت نموده آنها را بدست آورد وبسیستان باز گشت .

هنوز چندی درشهر زرنج راحت نکرده بود که درهرات به ناحیه کرخ عبدالرحمن نامی که تنها صاحب تاریخ سیستان او را عبدالرحیم خوانده است بر خواسته خود را امیرا لمومنین خوانده المتوکل علی‌الله لقب نهاد . یعقوب بشنیدن این‌خبر بروز شنبه ۱۹ شعبان ۲۵۹ هجری جهت سرکوبی او آهنگ هرات کرد . عبدالرحمن محض ورود یعقوب باوجود سرمای سخت به کوه های اطراف هرات پناهنده شد ولی بالاخره پس‌از جنگهای چند تسلیم گردید . یعقوب او را عفو نموده به حکومت اسفزار مقرر کرد و خود چندی بهرات‌قرار گرفت هنوز سالی تمام نشده بود که مردمان عبدالرحمن را بقتل رسانیده وابراهیم بن اشعرا برخود حاکم گزیدند . ابراهیم مذکور با هدیه های بسیار به اطاعت یعقوب درآمد ویعقوب هم‌در پاداش این کرده اوحکومت هرات را بدو داده عساکر زیادی که نام آنرا جیش ال شراة نهاد . برایش منتظم کرد وخود بماه جمادی الاول ۲۵۹ واپس به سیستان باز گشت .

عزیت یعقوب بسوی نیشاپور وانقراض دولت طاهری :

رفتن یعقوب باردیگر بهرات پس ازفروشانیدن فتنه عبدالرحمن وعزیمت او بسمت نیشاپور، چنین شرح داده‌شده‌است که موقعیکه یعقوب بماه جمادی‌الاول سال ۲۵۹ از هرات به سیستان باز گشت در بین او و عبداله نام بن محمد بن صالح سگزی وبرادرش زدوخورد های روداد تابالاخره صالح وافضل برادراو شکست خورده سیستان راترک گفتند وبه نیشاپور به‌نزد محمد بن طاهر پناهنده شدند ویعقوب جهت اثیرنمودن ایشان بسوی نیشاپور روانگشت .

تاریخ افغانستان جلد ۳ (۱۰۰۰) ب سردار محمد ح سراج الدین ان ر محمد نعیم ۰ امیر ائیه تاریخ ۲۲۰ و ۲۹

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1353 of 1362

قضیه‌جنگ یعقوب‌باعبداله سکزی‌وبرا درانش درتاریخ مجهول مانده وبصورت واضح از آن‌ذکر نشده‌است .چنانچه صاحب تاریخ سیستان که بهتر ین‌ماخذ جهت نگارش‌تاریخ بعد ا ز اسلام سیستان می باشد ازین واقعه بصورت اجمال حرف زده وبدون آنکه اصل کیفیت‌را بنویسد تنها میگوید : « یعقوب حفص بن زونك راخلیفت خویش کردبر سیستان ور وز شنبه ۱۱ روز باقی مانده ازشعبان ۲۵۹ برفت‌وراه‌نیشاپوربر گرفت وچنین گفت که بطلب عبداله بن محمد بن صالح همی روم وعبداله بن محمد نیشا پور بود به نزد یك محمد بن طاهر » زین‌الاخبار این حادثه‌را نسبت بدیگر ماخذ مفصل تر معلو مات مید هد . «چو ن عبدالر حمن اندران حصار مقهور است و به زینهار آمد باچند تن ازپیش روان چون مهدی بن محسن ومحمد بن نوسه و طاهر بن‌حفص ، از آنجابه پوشنگ آمد وطاهر بن الحسین بن طاهر را بگرفت وازآنجا به سیستان بازشد وعبدالعمر یعقوب راشمشیربزد وخسته کردوهرسه برادر بدین سبب ازسیستان برفتند وزینهار محمد بن طاهر آمدند به نیشاپور ، یعقوب نامه نوشت وایشانرا باز خواست ومحمدبن طاهر باز نداد ویعقوب بطلب ایشان بخر اسان آمد و رسولی به‌نزد محمدبن طاهر فر ستاد » .

بهر حال چون پیکر دو لت طا هریان به‌نسبت تن پروری وسوء ادارهٔ محمدبن طاهرضعیف‌و ناتوان گردیده وقبلاً طبرستان و گرگان بد ست حسن بن زید علوی و سیستان و بلخ و هر ات به تحت تسلط یعقو ب در آمده بود ، یعقوب برای آنکه‌بکلی‌حکومت طاهر یان را منقرض نموده در عوض آن یك سلطنت مستقل و مقتدر ملی بروی کار آورد ، بناء بردن عبداله سکزی‌رابه‌نیشاپور بهانه قراردارد‌واز هرات‌عازم نیشا پور گردید . رسولی برای محمد بن‌طاهر فرستاده عبداله رااز و خواست . میگویندچون فرستادهٔ یعقوب به نیشاپور رسید اولاً

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1354 of 1362

او را به دربار بار نداده گفتند امیر خوابست . نمایند ه با کمال جرئت گفت بلی کسی آمده است که او را از خواب بیدار کند . بعداً جوابی هم اگر بدو دادند منفی بود و خواهشات یعقوب مسترد گردید . لهذا یعقوب باسپاه خویش به نزدیك نیشا پور آمده به سه منزلی آنجا به فرهادان اقامت گزید . چون خبرورود او بدین نقطه در نیشاپور انتشار یافت ازشدت ترس ودهشت همه سران و بزرگان وحتی اعمام محمد بن طاهر به استقبالش در فرهادان شتا فته خود را تسلیم نمودند . محمد بن طاهر هم که وضعیت را بکلی دگرگون یافته خود را ضعیف وبیچاره دید به نزد او رفت یعقوب به عزیز بن عبد الله (١) که از افسران معتمد او بود امر کرد تا محمد بن طاهر را با همه خوا س وخانداش محبوس کند (٢) محمد طاهر بصورت اسیر بسیستان فرستاده شد و در زندان زرنج بدرود حیات گفت . برخی مؤرخین میگویند که قضیهٔ ا سیر شدن محمد طاهر اینست که یعقوب پس از آنکه افسران عالی رتبه ومقربان در بار اورا به نزدیکی نیشاپور اسیر گرفت بر خود او شتافته وی را محبوس ساخت (٣) خلاصه بروز ٢ شوال سنه ٢٥٩ هجری دولت طاهر یان بد ست یعقوب منقرض شد ودر عوض آن سلالهٔ مقتدر وملی دیگر ی بمیا ن آمد که بنام صفاریان یاد میشود .

* * *

درمرگ محمد بن طاهر که با سقوط او از تخت امارت خا نوادهٔ طاهر یا ن از بین رفت اختلاف است ، صا حب تاریخ سیستان میگو ید که یعقوب محمد را در سیستان به زندان بزرگی بدر مسجد آدینه محبو س کرد و کور او هم

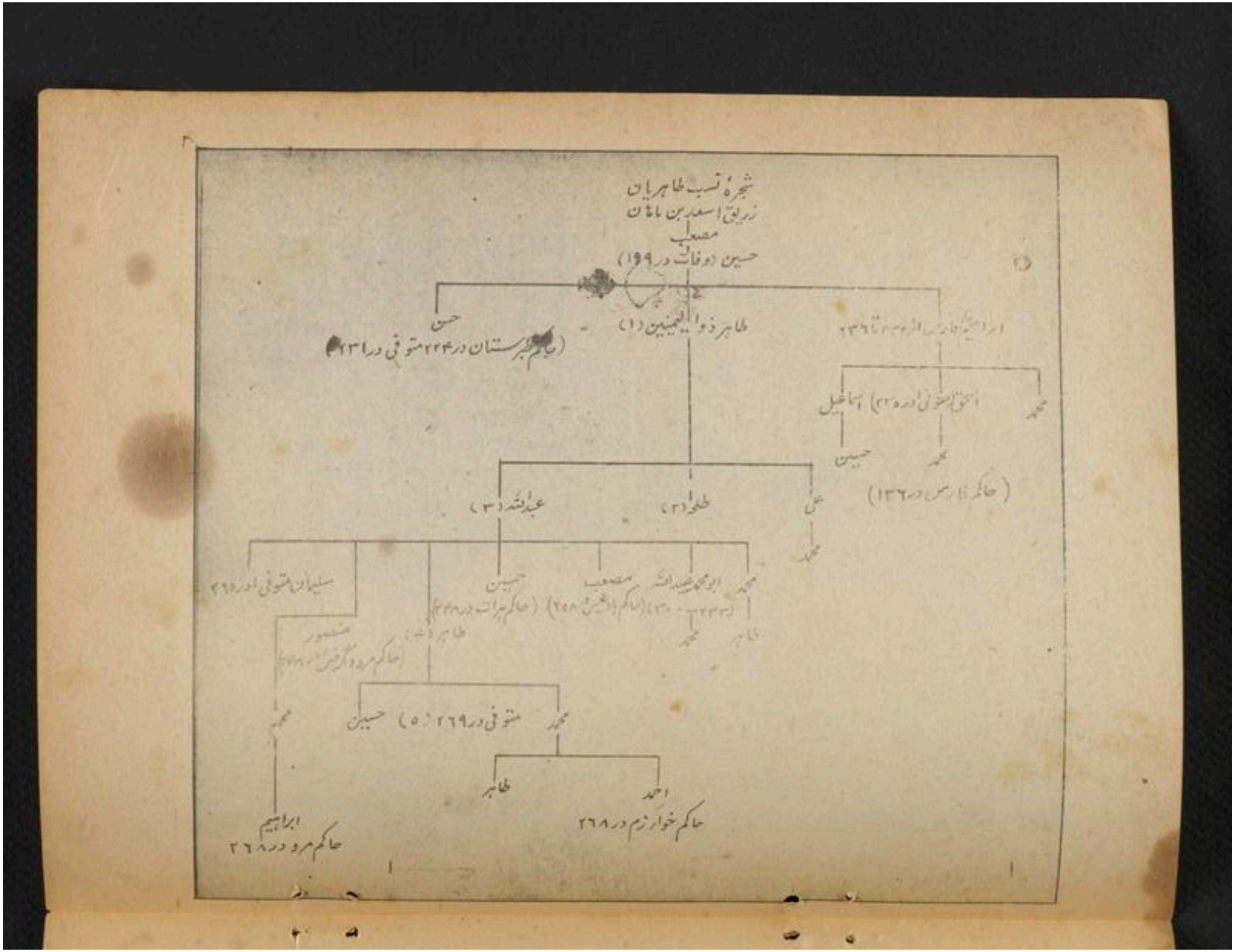
---

(١) صفحه ٢٢٠ تاریخ سیستان .
(٢) طبری این شخص را عزیز بن اسبری نگاشته است .
(٣) زین الاخبار گردیزی .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1355 of 1362

اندران زندانست زیرا پس از فوت او یعقوب امر نمود تا جسد او را بهمان زندانی که بود دفن کنند . ولی طبری ودیگران بر آنند که بعداز شکست خوردن یعقوب بن لیث درماه رجب سال ۲٦۲ به دیر العاقول محمد بن طاهر که در سپاه او محبوس بود ازبند نجات یافته به‌بغداد رفت ومورد عنایات خلیفه واقع گردیدابن خلکان هم این روایت را تائید مینماید وتنها بقول ملك الشعراً بهار که در تاریخ سیستان پاورقی داده ' یعقوبی در کتاب البلدان خود نسبتاً باروایت تاریخ سیستان موافقت میکند . ولی گردیزی در زین الاخبار خود قول صاحب تاریخ سیستان ویعقوبی را رد وروایت طبری‌را تائید نموده میگوید که محمدطاهر به‌زندان یعقوب بماند : « تایعقوب‌راموفق بدیرالعاقول هزیمیت کرد ومحمدبن طاهر نجات یافته‌اند درجب سنه۲٦۳» ازین ثابت میشود که محمد بن طاهر بعد ازواقعهٔ دیرالعاقول از زندان نجات یافته است . بهر حال بایدد روایت تاریخ سیستان که بهتر ین ماخذ ' راجع بوقایع تاریخ سیستان میباشد ویعقوبی وبرخی‌مؤرخین دیگر نیز بقول او موافقت دارند صحیح روایات دانست وباید گفت که وفات طاهر به سال ۲٦۹ هجری اتفاق افتاده است .

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1356 of 1362



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1357 of 1362

اوضاع اقتصادی خراسان

در عهد طاهریان

خراسان در زمان طاهریان هرات یکی از حاصلخیز ترین کشور های اسلامی بوده که تقریباً تمام مؤرخین وجغرافیه نگاران اسلام وعرب از آن بصورت مفصل خبر میدهند. بقول ابن حوقل مشهور ترین صادرات خراسان پارچه‌های ابریشمی ونخی صنعت دست زنان ابیوردو نساء (یعنی میمنه موجوده) بود. پوستین های پوست روباه‌نیز در آنجا ساخته می شد وکنجد آن خیلی اشتهار داشت.

از صنایع هرات چیز یکه شهرت تام داشت و بخارج فرستاده می شد پارچه های زنانهٔ ابریشمی بود. کشمش وپسته و شربت ها ی متنوع و همچنان آلات وادوات پولادی که خیلی ها قابل توصیف و ستایش بودند نیز از آنجا بخارج ارسال میگردید. ناحیهٔ کوهستانی غور و غرجستان یکمقدار زیاد کتیرا و نمد و از مواشی اسپ و قاطر صادرات داشت.

حاصلات نواحی بلخ کنجد، برنج، بادام وکشمش بودهٔ صابون آن فوق العاده شهرت داشت. در تربیهٔ زنبور عسل و ساختن حلویات وشیرینی واقسام مربا نیز ایالت بلخ شهرت داشت. روغن وچرم و پوست حیوانات، کنجد وبرنج و پنیر، شاخ و پوست قره قل از صادرات مهم آن بشمار میرفت میوه جات آن از قبیل خربوزه وپسته و بادام که مخصوصاً از اطراف و نواحی بدخشان بدست می آمد در بازار تجارتی مقام بلندی را احراز کرده بود. عایدات و مالیات خراسان در آن اوقات به‌نسبت ترقی صنایع وزراعت

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1358 of 1362

خیلی ها زیاد بود . واز باعث اموال صادراتی ازسر زمین های خیلی ثروت مند ومستغنی بشمار میرفت چنانچه اعانهٔ که در اوا یل خلافت عباسی جهت تقویهٔ شئون اسلام از خراسان به بغداد فرستاده می شد منحصاوز ازچهل ملیون درهم بود .

مقدار اموال و اشیائیکه از خراسان مخصوصاً از هرات وبلخ و سیستان در آن زمان بخارج صادر میگشت تخمیناً ازبنقرار بوده .

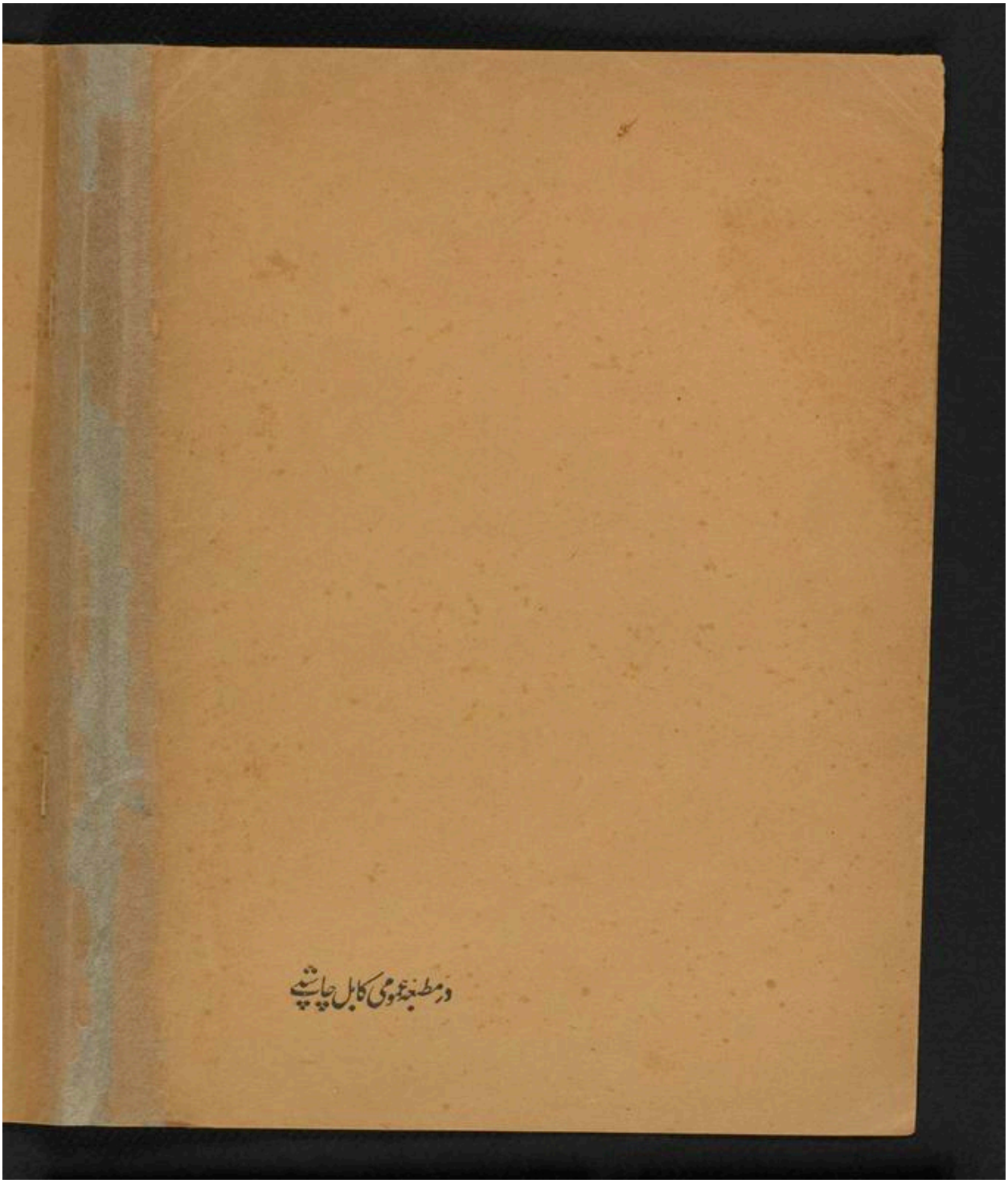
۱ ـ نقره	۲۰۰۰ هزار شمش
۲ ـ کالا	۲۰۰۰۰ هزار ثوب
۳ ـ حلویات وقند سفید	۲۰۰۰ هزار رطل .
٤ ـ ابریشم خام	۱۰۰۰ کلاوه
٥ ـ ادویه‌ونباتات‌طبی‌وغیره	۳۰۰۰ هزار رطل
٦ ـ یابو و اسپ	٤۰۰۰ راس
۷ ـ گوسفند	۱۰ هزارسر .

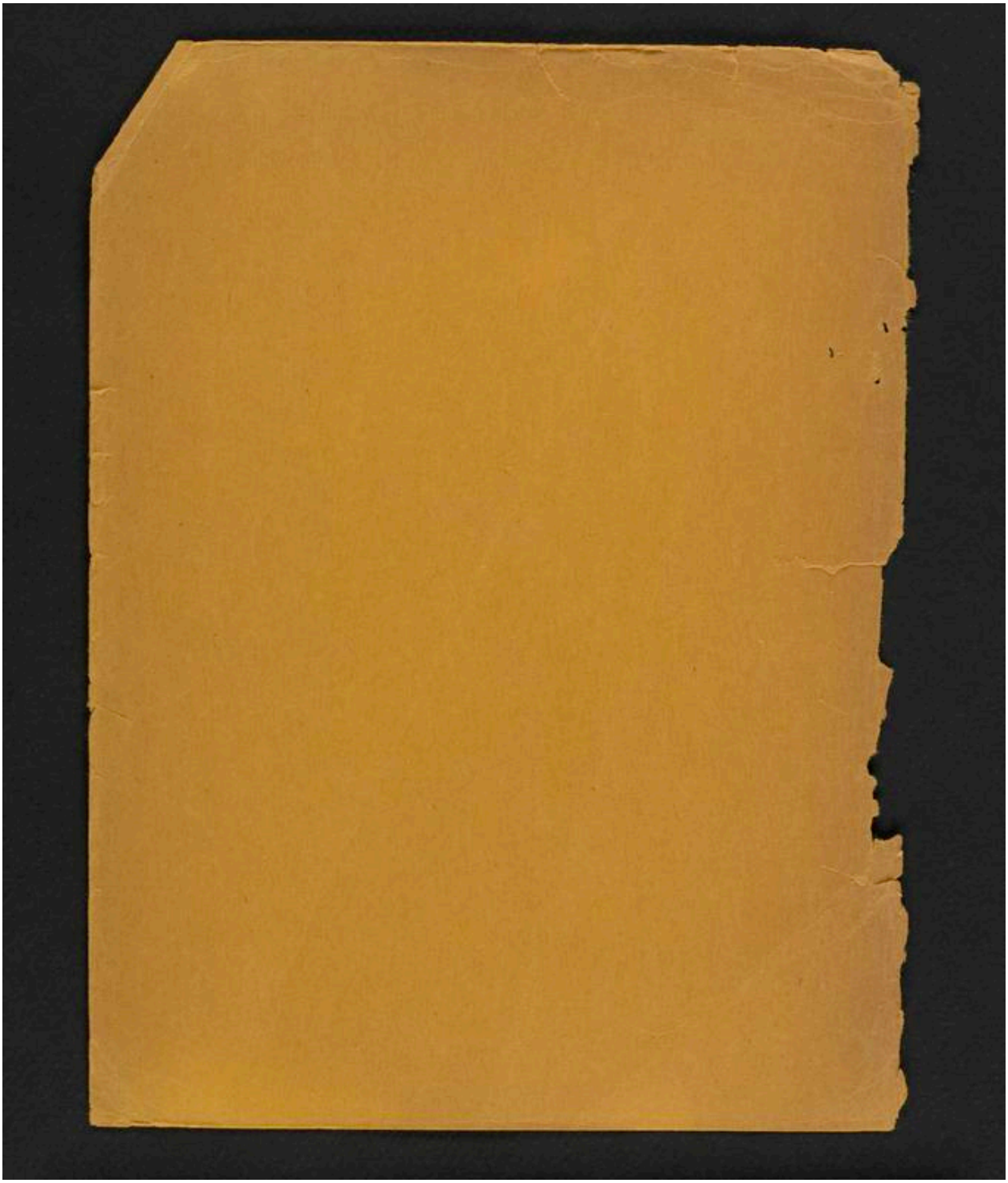
درباب‌جاده‌ها وسر کهای تجارتی وار تباطی خراسان نیز جغرافیه نگاران مانند ابن خرداد به واصطخری و ابن حوقل وغیره تشریحات مفصل‌داده اند ومیگویند که همهٔ آنها آباد وقابل استفاده بوده وتماماً شهرها واراضی خراسان را بیکدیگر وصل می نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1359 of 1362



http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1360 of 1362





http://hdl.handle.net/2333.1/2bvq83rj Image 1362 of 1362

